بنیاد مطالعات ایران

# ایران نامه

مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی



مقاله ها:


عباس امانت — پورخاقان و اندیشهٔ بازیابی تاریخ ملّی ایران

جواد طباطبائی — تأمّلی در سفارت و سفرنامه های ایرانیان

هوشنگ ا. شهابی — مروری بر تاریخ اجتماعی و سیاسی فوتبال در ایران

جلیل دوستخواه — آموزهٔ دوگانه انگاری، مشکلی بزرگ در تاریخ اندیشه در ایران


نقد و بررسی کتاب:


سیدولی رضا نصر — ایران و برآمدن رضاشاه (سیروس غنی)

محمدحسن فغفوری — *اقتدار مذهبی در اسلام تشیع* (احمد موسوی کاظمی)

منصور بنکداریان — *روشنفکران ایرانی در قرن بیستم* (علی قیصری)

احمد کریمی حکاک — پاسخی به یک نقد

رفتگان — ذبیح الله صفا


سال هفدهم، شمارهٔ، زمستان ۱۳۷۷

# ایران نامه

سال هفدهم، زمستان ۱۳۷۷

## فهرست



**مقاله ها:**

خاقان و اندیشهٔ بازیابی تاریخ ملّی ایران — عناس امانت — ۵
ی در سفارت و سفرنامه های ایرانیان — جواد طباطبائی — ۵۵
ری بر تاریخ اجتماعی و سیاسی فوتبال در ایران — هوشنگ ا. شهابی — ۸۹
ۀ دوگانه‌انگاری: مشکلی‌بزرگ‌درتاریخ اندیشه در ایران — جلیل دوستخواه — ۱۱۵

**نقد و بررسی کتاب:**

ن و برآمدن رضاشاه (سیروس غنی) — سید ولی رضا نصر — ۱۲۷
ـار مذهبی در اسلام تشیع (احمد موسوی کاظمی) — محمدحسن فغفوری — ۱۳۵
ننفکران ایرانی در قرن بیستم (علی قیصری) — منصور بنکداریان — ۱۴۹
خی به یک نقد — احمد کریمی حکّاک — ۱۵۷

**یاد رفتگان**

ستاد ذبیح الله صفا — ۱۶۳

**بنیاد مطالعات ایران در سالی که گذشت** — ۱۶۵
**کتاب ها و نشریات رسیده** — ۱۶۹
**خلاصهٔ مقاله ها به زبان انگلیسی**

مجلهٔ تحقیقات ایران‌شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران



بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش دربارهٔ میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران.
این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحدهٔ آمریکاست.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست



نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود.

Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814, U S A
تلفن: ۱۹۹۰-۶۵۷ (۳۰۱)
فکس: ۱۹۸۳-۶۵۷ (۳۰۱)

**بهای اشتراک**

در ایالات متحدهٔ امریکا، با احتساب هزینهٔ پست:
سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، موسسات ۷۰ دلار
برای سایر کشورها هزینهٔ پست به‌شرح زیر افزوده می شود:
با پست عادی ۶/۸۰ دلار
با پست هوایی کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

عباس امانت*

به یاد غلامحسین صدیقی که سه دههٔ
پیش در دانشگاه تهران مرا استاد بود

# پورخاقان و اندیشهٔ بازیابی تاریخ ملّی ایران:
## جلال الدین میرزا و *نامهٔ خسروان***

درمیان چند تن از شاهزادگان دانش دوست قاجاری، جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلی‌شاه از برخی‌جهات کم نظیر و شاید یگانه بود. وی "پارسی سره" می‌نگاشت و به تاریخ و کیش باستانی ایران دلبستگی داشت، در حلقه اهل فراموشخانه درآمده بود و از این راه گویا سودای پادشاهی نیز چندی در سر می‌پرورد. آئین و راه فرنگیان را آموخته بود و زبان و فرهنگ فرانسه را ارج می‌نهاد، و از همه‌خطیر تر از اعتقادات مذهبی رایج یکسره گسیخته و به کیش زردشتی گرویده بود.[۱] *نامه خسروان* او شاید نخستین کوشش در عهد قاجار در تدوین یک دوره موجز و مصوّر از تاریخ ایران برای عامّه مردمان بود که بر پیوستگی تاریخی ایران از عهد باستان تا دورهٔ جدید تأکید می ورزید و شاید که اولین نمونه برای نگارش تاریخ های دبستانی در دورهٔ بعد از مشروطه و در آغاز عهد پهلوی بود. اگرچه *نامه خسروان* از دیدگاه فن تاریخ نگاری و بهره وری از منابع نوین چندان اصالتی نداشت امّا شاید نخستین نشانه گرایش های ملّی در زمینه بازسازی گذشته بود و این خود نه تنها در نگرش تاریخی نویسنده بلکه‌در

---

* استاد تاریخ در دانشگاه ییل (Yale).

** این مقاله بخشی از پژوهشی گسترده تر در بارهٔ تاریخ نگاری در ایران دورهٔ جدید است. آخرین اثر عباس امانت: *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831-1896*، در سال ۱۹۹۷ منتشر شد.

كنجينهٔ تاريخ و تمدّن ايران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

# دانشنامهٔ ایرانیکا

دفتر سوم و چهارم از جلد نهم
منتشر شد

Fascicles 3 and 4 of Volume IX

## FARABI V--FAUNA III

**Published by**
**BIBLIOTHECA PERSICA PRESS**
**NEW YORK**

**Distributed by**
**EISENBRAUNS, INC.**
**PO Box 275 Winona Lake, IN 46590**
**Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788**

www.iranica.com

رضاقلی‌خان‌هدایت، جلال‌الدین درآغاز جوانی «در عهد شهریاری محمد شاه به تحصیل پرداخته رشد تمام کرد. سرو بالایش غیرت سرو کشمیر و بَدر عارضش رشک ماه نخشب گشت. جلال و جمالی با هم آمیخت و کلام و کمالی جلوه کرد. در حُسن و شمایل و خصایل فرید زمان شد و وحید اوان.»[۷] این وصف زیبائی ظاهری را دیگر تذکره نگاران عهد قاجار نیز تائید کرده اند. شخن سید احمد دیوان بیگی شیرازی که «صباحتِ مَنظر و حلاوت گفتار و طراوت رخسار» جلال الدین «مطبوع و مطلوب عامهٔ خلق خاصه شعرا و ادبا» افتاده بود «و از هرطرف اهل ذوق به تربیتش می کوشیدند»، شاید اشارهٔ خفیفی به نظربازی هم نشینان و پرورندگان او دارد.[۸] دیوان بیگی این نکته را نیز می افزاید که جلال الدین «با استعداد بود [و] به اندک زمانی در خطّ و ربط و شعر و ادب و تاریخ مسلّط شد.»[۹]

همنشینی جلال الدین با فرنگیان و آموختن فرانسه گویا اندکی پس از این دوران آغاز شد. اینکه او در «تحصیل زبان‌اهل اروپا» ساعی شده و «خوب از عهده برآمده، یکی از زباندانان اروپائی گردید»[۱۰] را جلال الدین میرزا خود در جلد اوّل نخستین نامه از *نامهٔ خسروان* تائید کرده است: «این بنده چندی در این دبستان (یعنی دارالفنون) به آموختن زبان فرانسه که شیرین ترین زبان های فرنگستان و کلید هرگونه دانشی است پرداخت و چندین نامه خواند.»[۱۱] باید دانست که درهنگام گشایش دارالفنون در۱۲۶۹هـ ق (۵۳-۱۸۵۲) جلال الدین میرزا بیست‌وهفت‌سال داشته‌است ولذا دور نیست که وی پیش از آغاز دارالفنون نیز در آموزش فرانسه و هم‌نشینی با فرنگیان کوشا بوده است. در زمان پادشاهی محمد شاه تنی چند از مردم فرنگستان و بویژه فرانسویان به محافل زبدگان قاجاری راه داشتند ولی نمی دانیم کدام یک از ایشان با جلال‌الدین میرزا آشنائی داشته است. همچنین نمی دانیم در سال های نخستین دارالفنون وی با کدام یک از معلمان فرنگی محشور بوده و زبان فرانسه و افکار فرنگیان را از چه کسی‌و چگونه آموخته است. چون‌در‌اواخر‌دهه ۱۲۶۰ و اوائل دههٔ ۱۲۷۰ قمری (برابر اوائل دههٔ ۱۸۵۰) وی درآستانهٔ سی سالگی بوده، به سختی توان پذیرفت که او شاگرد دارالفنون بوده باشد. نه‌تنها‌نام او در زمرهٔ هیچ یک از فهرست های شاگردان نخستین سال های دارالفنون نیست، بلکه فرزند او، عزیز الدین میرزا، از جمله شاگردان مهندسی دارالفنون به شمار آمده است.[۱۲]

با این حال سخن جلال الدین میرزا مبنی برتحصیل در دارالفنون را نباید یکسره نادرست شمرد چرا که محمد جعفر خورموجی نیز او را «مدتی در

شیوهٔ پارسی‌نگاری‌او نیز به خوبیْ آشکاراست. از همین رو، هم‌سرگذشت نویسنده و هم متن تاریخ او برای شناسائی ریشه های تاریخ نگاری جدید و اندیشه ملیّت گرائی (nationalism) سزاوار پژوهش ژرفتری‌ست.

**جلال الدین میرزا: از حرم خاقان تا دارالفنون**

از سرگذشت جلال الدین میرزا تنها آگاهی های پراکنده ای در دست است. نبودن شرح احوال دُرستی از او در منابع قاجاری را نبایستی تنها ناشی از سهل‌انگاری های متعارف وقایع نگاران عهد او شمرد بلکه بی شک شهرت وی به لامذهبی و مغضوب بودنش در درگاه ناصرالدین شاه هردو در سکوت وقایع‌نگارانی چون محمدحسن اعتماد السلطنه مؤثر بوده است.[۲]

سلطان جلال‌الدین میرزا («جلال پور فتحعلی شاه قاجار» چنان که خود آورده)، پنجاه وپنجمین پسر فتحعلی‌شاه، به‌سال ۱۲۴۲هـ ق (۲۷-۱۸۲۶) در تهران از همای خانم، دختر جمشید بیک کُرد جهانبگلو که نائب میر آخور شاه بود، زاده شد.[۳] وی را شاید به‌نام سلطان جلال الدین منکبرنی خوارزم شاه نامیده بودند (چنانکه پسران دیگر خاقان بنام شهریاران گذشته در *شاهنامه* و یا سلسله های ایرانی، عثمانی و یا گورکانیان هند نامیده شده بودند).[۴] هنگام مرگ پدرش در ۱۲۵۰هـ ق (۱۸۳۴)، جلال‌الدین هشت‌ساله بود و، چون دیگر شاهزادگان در سال های نخست زندگی، بیشتر از پرورش و فرهنگ مادرش بهره بُرده بود. تیره جهانبگلو از کُردان اسکان یافته در مازندران بودند که در آغاز کار آقا محمدخان بدو پیوستند و چندی حکومت بار فروش را داشتند و تا زمان فتحعلی‌شاه در دستگاه قاجاریه برقرار ماندند. دور نیست که جهانبگلو نیز چون دیگر تیره های کُردی که در دورهٔ صفویه به شمال و شرق ایران کوچ داده شدند پیرو کیش علوی (یا اهل حق) بودند که پاره ای از اعتقادات زرتشتی (یا یزدانی) در آئین شان دوام یافته بود و این پیشینه خود شاید انگیزه ای برای گرایش های زرتشتی جلال الدین در سال های آینده بود.[۵] علاوه براین همای خانم گویا خود دلبستگی به راه و رسم فرنگیان داشته و به‌گفتهٔ احمد میرزا ازجمله چهار زنی بوده که در حرم «غالباً لباس فرنگی می‌پوشیدند.»[۶] شوق مادر به روش غربیان نیز سائقهٔ دیگری در زندگی جلال‌الدین شد.

در دورهٔ بعد از مرگ پدر و رانده شدن زنان فتحعلی شاه از حرم شاهی در عهد محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰هـ ق)، جلال‌الدین اندک اندک به تحصیل پرداخت و در حلقهٔ شاهزادگان قاجاری وحاشیه نشینان درباری شناخته شد. به گفتهٔ

(Enlightenment) نظیر ولتر و روسو نیز در دسترس بوده است. ترجمهٔ دو اثر تاریخی ولتر به فارسی، ***تاریخ پطر کبیر*** و ***تاریخ شارل دوازدهم***، در یک مجلد در ۱۲۶۳هـ ق (۱۸۴۷) در تهران به چاپ رسید. این دو اثر تاریخی، که موسی جبرئیل یونانی، از اعضای دستگاه عباس میرزا، به فارسی برگردانده بود، بیشتر جنبهٔ تاریخی داشت و از نکوهش‌های متعارف ولتر از ارباب کلیسیا و مذهب کاتولیک بَری بود. معذلک اثری چون «فرهنگ فلسفی» ولتر (*Dictionaire philosophic*) که آکنده از طنز و طعنه به مسیحیت و ارباب مذهب و کلیسیا بود، شاید در میان کتب فرنگی به تهران رسیده و جلال الدین میرزا نیز آنرا در زمرهٔ کتب درسی فرانسه خویش خوانده باشد.[۱۷] این همه امّا جز گمان و قرینه بیش نیست.

افزون بر این، معلوم نیست اندیشه های جلال‌الدین‌میرزا در آغاز الزاماً ریشهٔ اروپائی داشته‌است. در ایران عهد قاجار، علی رغم سلطهٔ علمای شریعت‌مدار، و یا شاید به خاطر سیطرهٔ ایشان، همواره یک جریان ضد شرعی چه در درون حلقه های صوفیه و یا در آراء باطنی به‌صورت منتشر و مزمن وجود داشت که دامنهٔ آن در سال های پایانی نهضت بابیه اوج گرفت و منجر به جدائی آگاهانه از اسلام و پیدایش مذهب بیانی شد.[۱۸] در سال‌های دههٔ ۱۸۵۰ این اندیشه‌ها درمحیط فکری آن روز ایران امر ناشناخته ای نبود و چه بسا که جلال الدین میرزا به نحوی با این افکار آشنائی یافته بود و این زمینه ای برای گرایش‌هایی گشت که در انجمن نهانی فراموشخانه و در پی همنشینی با میرزا ملکم خان شکل نهائی گرفت.

**در فراموشخانه با ملکم خان**

فراموشخانه پروردهٔ خیالات سیاسی ملکم خان بود. آرمان او از بنیاد این انجمن سیاسی نیمه نهانی در وحلهٔ اول تشویق ناصرالدین شاه به پرداختن به کار اصلاحات سیاسی و پشتیبانی از برنامهٔ اصلاحاتی بود که خود طرح آنرا در سال‌های پیشتر در رساله های چندی ریخته بود. این انجمن، که به راستی می بایست آنرا نمونهٔ نخستین حزب سیاسی در ایران دانست، همزمان با دگرگونی هائی در دستگاه حکومت عهد ناصری پدید آمد که با حذف مقام صدارت در ۱۲۷۴هـ ق (۱۸۵۸) و تشکیل هیئت دولت زیر نظر و ادارهٔ شخص شاه آغاز شد و با انعقاد مجلس مشورت (یا مشورت‌خانه) برای نخستین بار در ایران در ۱۲۷۷هـ ق (۱۸۶۰) به‌اوج رسید. از آغاز کار فراموشخانه در ۱۲۷۸هـ ق (۱۸۶۱)، ملکم‌خان و پدرش یعقوب خان همواره کوشیدند تا طیف وسیعی از نخبگان و روشنفکران دوران خود را، بویژه از طبقهٔ دیوانی و از میان علماء و همچنین از میان شاگردان

مدرسهٔ دارالفنون مشغول تحصیل عُلوم، به خصوص علم لغات مختلفه، و علوم حربیه» گزارش کرده است.[۱۳] شاید چنین توان گُمان بُرد که وی در نزد معلمین فرنگی دارالفنون به‌صورت غیر رسمی آموختن زبان فرانسه و شاید دیگر زبان های اروپائی را به پیش برده است. سوای ستایش از دارالفنون در آغاز جلد یکم *نامه خسروان*، جلال الدین میرزا جلد دوم و سوم را نیز «بدید دوستان خردمند بویژه استادان دارالفنون» تقدیم داشته است.

با این همه از میان معلمین دارالفنون به قرائن شاید بتوان ژول ریشار (Jules Richard) مشهور به ریشارخان (و بعد از اسـلام آوردن اجباری، میـرزا رضاخان)، فرانسوی ماجراجو و عاشق پیشه، را از آموزگاران جلال الدین میرزا شمرد. وی که از ۱۲۶۰هـ ق (۱۸۴۴) درتهران بسر می برد، افزون بر پزشکی که اندکی آموخته بود و عکاسی و بادبادک سازی و بالون سازی، به‌صورت خصوصی نیز تدریس فرانسه می کرد. در چند برگی از خاطرات سال های نخست اقامت ریشارخان، که به‌صورت دست و پا شکسته و پراکنده به چاپ رسیده، یادی از جلال‌الدین میرزا نیست. امّا ریشار که از سال ۱۲۶۸هـ ق تا پایان عمر (۱۳۰۸هـ ق) هم‌چنان به سمت معلم زبان فرانسه در دارالفنون تدریس می کرد، بعید نیست که‌چه پیش و چه‌در آغاز تدریس، دردارالفنون به جلال الدین میرزا فرانسه و دیگر زبان های اروپائی آموخته باشد.[۱۴]

این همنشینی جلال‌الدین میرزا و «معاشرت با اقسام مردم» در دیده مردمان سبب پیدایش "وسعت مشربی" شد که بواسطه آن، چنانکه دیوان بیگی اشاره می‌کند، «بعضی کلمات که با خاطر شریعت مطهّره منافات داشت» از او آشکار شد و «در نزد مردم به سوء اعتقاد موسوم شد.»[۱۵] به گفتهٔ برادرش، ملک ایرج میرزا، جلال‌الدین «ازعلم *قرآن* و حدیث بکلی بیگانه بود و زود از جادهٔ شریعت منحرف گشت و یکباره دین و آئین و شریعت از دست داده رفته رفته خود را از نظر کیمیا اثر پادشاه [یعنی ناصرالدین شاه] انداخت.»[۱۶]

زمان آغاز و چگونگی این گرایش های کیش ستیزانه به‌درستی روشن نیست ولی به‌نظر می آید که جلال الدین میرزا حتّی پیش از ایام تشکیل فراموشخانه در ۱۲۷۸هـ ق (۶۲-۱۸۶۱) چنین اندیشه هائی در سر می پرورده و حتی شهرتی به بی دینی نیز داشته است. چنین افکاری تواند از راه هم‌صحبتی با برخی فرنگیان و فرنگ رفتگان از جمله معلمین دارالفنون، و خواندن کتاب های اروپائی ریشه گرفته باشد. می‌دانیم که گزارش انقلاب های ۱۸۴۸ اروپا زود به ایران می‌رسید و بعید نیست برخی کتب انتقادی فلاسفهٔ مکتب "روشن رائی"

برکشیدن این شاهزاده در دورانی روی داد که شاه پس از عزل میرزا آقاخان نوری صدر اعظم، بسوی آراء ملکم خان و دیگر تجددخواهان گرایش یافته بود و شاید فراموشخانه را جایگاهی برای گسترش اندیشه های نوخواهانه می دانست.

امّا این خوشبینی شاهانه چندان دوامی نیافت و بزودی پادشاه ترسان و کژگمان که از سوی دیوانیان کهنه گرای و درباریان سخن چین همواره از گزندهای نوگرایان و فرنگی‌مسلکان و بدبینان برحذر داشته می‌شد، فراموشخانه را آشیان گروهی بد اندیش و باطنی مذهب دانست که زیردست ملکم و همدلانش چون جلال الدین میرزا برآنند که بنیاد پادشاهی او و نظام حاکم را یکسره براندازند. نا ایمنی ناصرالدین شاه از هواداران اصلاحات سیاسی و اندیشه های نوین، بیش از پیش به خاطر آشوب های شهری و شایعات پی‌درپی در دارالخلافه نیز، که خبر از کُشته شدن شاه و آغاز یک بلوای بزرگ ضد قاجاری می داد، تقویت می شد.[۲۱]

در ابتدای دههٔ ۱۸۶۰، محنت روز افزون مردمان و مصائبی چون قحطی و ناخوشی و سوء حکومت عُمّال دولت بدین شایعات و نارضائی ها بیش از پیش دامن می زد. دولت مرکزی، که زیر نظر شخص شاه اداره می شد و سخت دچار درگیری های جناح های دیوانی بود، آشکارا برای این مشکلات راه حلّی نداشت. در چشم مردمان خشمگین و گرسنه و وبازده بی لیاقتی شاه و خودکامگی او بیش از پیش نمودار شده بود. دور نیست که پاره ای از این شکایت ها به راستی از فراموشخانه سرچشمه می‌گرفت. شناخت درستی از سخن منابع قاجار دربارهٔ خیالات ملکم و جلال الدین میرزا بس دشوار است و توان که ادعای مبنی بر خواست جلال الدین میرزا در براندازی تاج و تخت ناصرالدین شاه را اندکی گزافه به شمار آورد. جلال الدین میرزا که شاهزاده‌ای از تبار فتحعلی‌شاه بود شاید چون دیگر شاهزادگان این تیره از روی کار آمدن خاندان عبّاس‌میرزا و کنار زده شدن شاهزادگان فتحعلی‌شاهی دلخوش نبود و این نیز شاید زمینهٔ شخصی دیگری برای پایداری او در فرموشخانه بود. با این حال شاید سخنان اهل فراموشخانه درباره دولت مُنتَظَم، مجلس‌مشورت، تفکیک قوا، و اشاعهٔ تمدن و ترقی اروپا به زمینه‌های دیگری نیز کشیده شده و سخن از برقراری نظام قانونی و حتی استقرار دولت جمهوری و رهائی وطن از سلطهٔ استبداد دولتی و دینی نیز به میان آمده بود. بی شک خفیه‌نویسان دستگاه ناصری و خبرچینان حاشیه نشین در محضر علمای عالیرتبه می بایست سخنانی بس نامتعارف در حلقه فراموشخانه شنیده باشند تا شاه‌را به‌صدور اعلامیه‌ای تند در *روزنامه دولت علیه*

دارالفنون، در زیر لوای سلطنت قانونی و "منتظم" و استقرارِ حکومتِ مدافعِ ترقی و تمدن، گرد آورند. اندیشه فراموشخانه، چنانکه از بررسی مجموعه آگاهی های نسبتاً محدود ما برمی آید، ظاهراً به دوران اقامت چند ساله ملکم خان جوان در فرانسه در سال های قبل از ۱۸۴۹ و پس از آن به سفر دوبارهٔ او در ۱۸۵۷ برمی گردد. وی که انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه و تشکیل کُمون پاریس را خود دیده بود و تاریخ نوین فرانسه را می دانست، به سهم انجمن های نهانی اصلاح طلب، از جمله انجمن های ماسونی، در شکل گیری انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و سپس وقایع انقلابی ۱۸۴۸ واقف بود. در دیدار ۱۸۵۷ به فرانسه، ملکم‌خان خود به عضویت لژ فراماسون شرق (Orient) درآمد و شاید فراموشخانه را نیز برچنین طرح ماسونی بنیاد نهاد اگرچه هیچ مدرکی در دست‌نیست‌که انجمن او به‌جز تشابه عمدی در نام هیچ پیوند دیگری با حلقه‌های ماسونی داشته است.[۱۹]

سرآمد پیوستگان به فراموشخانه جلال الدین میرزا بود و این را بی تردید باید ناشی از کوشش ملکم خان دانست. جلال‌الدین میرزا هم به خاطر تعلّقش به طبقهٔ شاهزادگان قاجار تا اندازه ای در برابر تعرّض احتمالی حکومت ایمنی داشت و هم دیدگاه‌اش به آراء نوگرایانهٔ ملکم خان نزدیک بود. پس جای تعجّب نبود که وی به ریاست فراموشخانه برگزیده شود و جلسات انجمن در خانه او در محلّهٔ مسجد حوض برپا گردد. آنچه می دانیم در این دیدارها درآغاز کار نام گروهی ازاهل‌قلم و منبر در زمرهٔ اصحاب فراموشخانه آمده‌است از جمله: رضاقلی هدایت، محمدتقی سپهر، میرزا جعفر خورموجی، هرسه از مورّخان اوائل عهد ناصری؛ مجدالملک سینکی صاحب رساله انتقادی؛ میرزا محمودخان ملک‌الشعراء، شاعر و نقاش چیره دست و پیشرو؛ میرزا جعفر حکیم‌الهی و میرزا حسن جلوه، هر دو از حکماء اوائل عهد ناصری؛ میرزا هادی‌نجم آبادی، مجتهد آزاد فکر و گراینده به آراء بابیه؛ حتی علماء محافظه کاری‌چون‌میرزا زین العابدین امام جمعه تهران و سیّد صادق طباطبائی (پدر سیّد محمد طباطبائی از رهبران عهد مشروطه) و شاهزادگانی چون سیف‌الله میرزا پسرعلیشاه ظل السلطان و سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله (پسر عموی ناصرالدین‌شاه). گرد آمدن چنین گروهی از اهل درگاه در فراموشخانه نمی‌توانست بدون آگاهی و خشنودی شاه صورت پذیرد. همزمان با پای گرفتن فراموشخانه و یا اندکی‌پیش از آن در ۱۲۷۷هـ ق (۶۱-۱۸۶۰) جلال‌الدین میرزا به گفتهٔ خورموجی «محض تشویق دیگران و ظهور اشفاق بیکران از حضرت جم‌مرتبت [یعنی ناصرالدین شاه]، به علاوه دویست تومان مواجب‌سابق و [به؟] خدمت آجودانی حضور قرین افتخار و حبور گردید.»[۲۰]

چیست؟ از این وضعیت شرم نمی کنی؟ میرزا تقی‌خان علی رغم همه قدرتی که داشت معذلک بتو آنقدر اقتدار داده بود که وقتی که گفتی بمیر، مُرد. حالا حتی آنقدر قدرت برایت نمانده است که بتوانی به آن کسی که می‌خواهی التفاتی بروز دهی.[۲۲]

پاسخ شاه به سرزنش های شب نامه و تهدید به اینکه پانصد نسخه از آن چاپ شده و آمادهٔ پخش است، پافشاری در قلع و قمع یاران فراموشخانه بود. بلوائیان که به فتوا و پشتیبانی علما مجهز بودند به مقر فراموشخانه در خانه جلال الدین میرزا هجوم بردند و آنرا با خاک یکسان کردند. ملکم خان با موافقت شاه جان بدر برد و تبعید به استانبول شد. پدرش، یعقوب خان، بعد از نامه نگاری با شاه و دلسردی از حمایت دولتین روسیه و انگلستان راهی آسیای میانه گردید. جلال الدین میرزا که در زمرهٔ متّهمین اصلی بود از ترس جان به بقعهٔ شاه عبدالعظیم پناه برده و بَست نشست. دیگران، از جمله میرزا حبیب اصفهانی که از جمله بازداشت شدگان محمدخان قاجار بود، به جانب استانبول فراری شدند. با گرفتن و شاید کشتن چند تن دیگر، محتملا به اتهام بابی بودن و لامذهبی و توطئه، بحران فرونشست. جلال الدین میرزا که چندی در تحصن بسر آورد عاقبت «به شفاعت شفعا و حفظ مراتب که از خانواده سلطنت است، معفوّ گردید.»[۲۳] اگرچه شاهزاده از شاه امان گرفته بیرون آمد ولی همچنان تا پایان عمر نیمه مغضوب باقی ماند.

### اندر نگارش نامه خسروان

در سال‌های واپسین زندگی کوتاه خود، کوشش جلال الدین بیشتر به سوی نگارش تاریخ و اندیشهٔ او به جانب بزرگداشت ملیّت ایرانی سوق یافت، اگرچه هیچ گاه نکوهش دستگاه حکومت و شریعت را یکسره کنار نگذاشت. همین گرایش های ملّی وی را به تنی چند از روشنفکران همساز چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی نزدیک کرد و نیز با کسانی چون مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا، نمایندهٔ بس کوشای پارسیان هند در ایران، و گروهی از فرنگیان دارالفنون و دیگر اروپائیان مقیم ایران پیوند داد.[۲۴] رگه هائی از این اندیشه انتقادی را می توان درنامه های او به میرزافتحعلی آخوندزاده دید. در نامه ای که حوالی ۱۲۸۷هـ ق (۱۸۷۰) نوشته است، در نکوهش از روزگار ایران و ایرانیان با آخوندزاده هم آواز است:

*ایران* مبنی‌بر تعطیل فراموشخانه واداشته و مجتهدان را به فتوای تکفیر و تفسیق اهل فراموشخانه تشویق کرده باشند. به اضافه، آنچه شاه را به بستن فوری "بساط" فراموشخانه واداشت اندیشه ملکم و شاید جلال الدین میرزا برای توسعهٔ دامنه عضویت نهانی فراموشخانه در میانه عامه مردمان بود. جای تردید است که دامنه فعالیت فراموشخانه هیچ گاه از حیطهٔ زبدگان دیوانی و یاحداکثر از میان شاگردان دارالفنون فراتر رفته باشد ولی صِرف ادعای ملکم‌خان مبنی بر اینکه وی گروه بس بزرگی از عامه مردمان را به سلک فراموشخانه درآورده، کافی بود تا بر بدگمانی شاه بیش از پیش بیفزاید و او را برآن دارد که ریشهٔ مُلحدان و بدسگالان وابسته به انجمن را برکَنَد و بنیادش را براندازد. پس از آغاز سردشدن روز افزون روابط شاه با ملکم و حتی پس از صدور اعلامیهٔ بستن فراموشخانه، حلقهٔ ملکم و یارانش در خانه جلال الدین میرزا نهانی ادامه یافت و این بر واهمهٔ شاه تا به آنجا افزود که فرمان دستگیری و تبعید، و حتی سر به نیست کردن، ملکم و یارانش را به وزیر جنگ پرخاش‌جو و دُژم‌کردار خویش، محمدخان قاجار نیز داد. محمدخان که از منصب سرکشیکچی باشی شاه به وزارت جنگ و اندکی بعد به کفالت صدارت برکشیده شد، مردی سپاهی با خون قاجاری بود که شدت عمل را چارهٔ کار توطئه‌گران و بد دینان فراموشخانه می‌دانست.

درحوالی ماه ذیقعده ۱۲۷۸ (برابر ماه مه سال ۱۸۶۲)، یعنی شش ماهی بعد از تعطیل فراموشخانه، انتشار شب‌نامه‌ای در تهران که سراسر انتقاد از شاه و جناح محافظه‌کار دیوانی بود، بحران را به نهایت رسانید. این شب نامه که شاید نخستین نمونهٔ انتقاد در عهد ناصری از شاه و حکومت او بود (سوای آنچه که بابیان در دهه‌های قبل در نوشته هاشان درنکوهش از قاجاریه آورده بودند)، شاه را به‌خاطر کُشتن میرزا تقی‌خان امیرکبیر، عزل میرزا آقاخان نوری، خودکامگی و خوشگذرانی و سوء استفاده‌های شاه و اعیان‌قاجاری، خرج های گزاف و ساختمان‌های مجلّل سرزنش می کرد:

> چرا میرزا تقی خان [امیرکبیر] بیگناه راکُشتی؟ حتماً می‌گوئی که او هم بابی بود. چرا میرزا آقاخان [نوری] را به خاک سیاه نشاندی؟ حتماً می‌گوئی که او هم جزء فراموشخانه بود. چرا یک روز میرزا صادق [نوری] را مقام دادی و روز دیگر او را عزل کردی؟ اشتباه کاری های تو ایران را ویران کرده است. بی اعتقادی و وعده‌های پوچ تو ایران را خفیف کرده است. معنی این منصب بخشیدن های صبحگاهی و عزل های شامگاهی

از دست‌درازی تازیان از میان رفته، ندیدم. به نوشتن این نامه پرداختم و "نامه خسروان" نامش گذاشتم و او [چنین آمده] را به‌چهار بخش کردم.[۲۸]

همین سخن را در اندکی لفافه در دیباچهٔ جلد یکم *نامه خسروان* نیز آورده است:

روزی در اندیشه افتاد [م] که از چیست ما ایرانیان زبان نیاگان خویش را فراموش کرده‌ایم و بااینکه پارسیان در نامه‌سرائی و چکامه‌گوئی به گیتی فسانه‌اند، نامه [ای] در دست نداریم که به پارسی نگاشته شده باشد. اندکی برنابودی زبان ایرانیان دریغ خوردم و پس ازآن خواستم آغاز نامهٔ پارسی کنم. سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس نیافتم. از این روی این نگارش را نامه‌خسروان نام نهادم و کوشیدم که سخنان روان به‌گوش‌آشنا نگارش رود تا برخوانندگان دشوار نباشد.[۲۹]

طرح چهار بخشی *نامه خسروان* چنانکه جلال الدین میرزا خود پیشگفته بود، تنها تا بخش سوم انجام پذیرفت. بخش یکم ازافسانه مه آبادیان، که وی می پنداشت آغاز تاریخ باستان ایران است، آغاز می‌شد و تا انجام ساسانیان پایان می گرفت. بخش دوم از «طاهریان که اندیشه شهریاری این کشور کردند تا پایان روزگار خوارزمیان» را دربرمی گرفت. بخش سوم از زمان چنگیز خان تا زندیه بود. ولی نوشتن چهارمین نامه «که باید از این روزگار و از نژاد خود نگارش رود» بس خطرناک جلوه می کرد. از این روست که می نویسد: «در اندیشه ام که چه نگارم، امیدوارم یا کارها دگرگون شود، یا روزگار از ایران ویرانم بیرون افکند که این نامه چهارمین را نیز به راستی و دلخواه بنگارم.»[۳۰] این آرزوی شاهزاده هرگز برآورده نشد و نامهٔ چهارمین‌نانوشته باقی‌ماند.[۳۱] امّا تنها درنوشتن وچاپ سه‌نامه اوّل جلال‌الدین میرزا در مقایسه با همگنان خویش کامکار بود. بخش اوّل بار نخست در تهران، در ۱۲۸۵هـ ق (۶۹-۱۸۶۸) و بار دیگر در وین به همت هانری بارب مستشرق اطریشی و به خط نستعلیق میرزا حسن خداداد تبریزی منشی ایلچی گری ایران در۱۲۹۷هـ ق (۱۸۸۰) در ۴۱۸ صفحه به چاپ رسید.[۳۲] در عنوان دومین نامه نویسنده *نامه خسروان* را «داستان پادشاهان پارس به زبان پارسی که سودمند مردمان و بویژه کودکان است» نامیده و جلد دوم را «از آغاز طاهریان تا انجام خوارزمیان» در تهران «درکارخانه استاد محمدتقی نکارش جلوهٔ یزدی در تیرماه سال ۷۹۳ جلالی برابر ۱۸۷۰ عیسوی و ۱۲۸۷ تازی» به انجام آورده است. جای فروش کتاب را «در سبزه‌میدان نزد ملا ابوالقاسم و حاجی

> من بیچاره چنین می دانستم که شماها که بیرون از این کشور ویران هستید، جانی بدر برده آسوده زندگانی می کنید و از کردارهای بد ما آگاهی ندارید و دل خوشید، اگرچه باز چنین است، دستی از دور برآتش دارید. . . . من بیچاره هزار چیز در دل ناگفته دارم. . . من در شهریم که در میان کوچه با فرنگی‌ها که می گذرم کسانی که مرا می شناسند سخنان بد به زبانی که آنها ندانند به ایشان می گویند و کسانی که مرا نمی شناسند بهر دو بد می گویند و چاره جز لب بر روی هم نهادن و از بسیاری اندوه جان دادن نیست. . . پس ببینید شرمساری من تا چه پایه است که در اینجا اوباش شهر در کوچه به ریش وزیر مختار انگلیس آب دهان می اندازند.[۲۵]

جلال الدین سپس شرحی از داستان گرو بستن دولوطی تهرانی برای انجام این کار گستاخانه آورده است. رسوائی حاصل از این ماجرا میرزا یوسف مستوفی‌الممالک (صدراعظم بی عنوان) را واداشت تا از چارلز آلیسون (Charles Alison) وزیر مختار غریب کردار انگلستان رسماً پوزش خواهد و مسببان را شکنجه کرده به‌سزا رساند. «آب دهان در آن ریش و شرمساری جاوید برای بنده و کسانی که خواهان فرنگیانند ماند.»[۲۶]

علاوه بر شرمساری، شِکوه‌های آشنای آخوند زاده از حکومت و مردم ایران که هنوز از "سیویلیزاسیون" و "پورقره" (progress) بی‌خبرند و نا امیدی او از ایرانیان دل شاهزاده را به‌درد می آورد. درهمان نامه می نویسد: «خدا گواه است که نوشتهٔ شما چنان مرا از سوزش درون شما آگاهی داد که هردم که نامه را خواندم گریستم و براین شدم که داستان خود را از روز جهان آمدن تاکنون که چهل و پنج سال می‌گذرد بنگارم و برای شما بفرستم.» نمی دانیم که آیا سرانجام جلال الدین این داستان زندگی را برای آخوندزاده فرستاد یا نه.[۲۷]

آنچه که می دانیم آنست که همه عواطفی که دراین نامه و نامه های دیگر از آن سخن گفته در گرایش او به تاریخ ایران و هم در نگرش او محسوس است. آغاز دلبستگی او به تاریخ ایران باستان و پژوهشی که به نگارش ***نامه خسروان*** انجامید روشن نیست ولی در نخستین نامه اش به آخوندزاده، که حوالی ۱۲۸۷هـ‌ق نوشته، انگیزهٔ خویش را به روشنی بیان داشته است:

> چون بنده به اندیشهٔ این افتادم که زبان نیاکان ما که چون دیگر دانشهامان به تاراج تازیان رفته و اکنون جز نامی از و نمانده، به زبانی [ساده] بگوییم و به روش چیز نویسی فرنگیان که اکنون دانایان روی زمینند نامهٔ بنگارم که شاید مردمان زاد و بوم را سودی بخشد، سزاوار تر از داستان پادشاهان پارس که با همه بزرگواری نامشان

تاریخ‌نگاری و پارسی نگاری بلکه خط خوش نستعلیق با فاصله کافی بین سطور و چهره های پادشاهان، که وی برخی از آنان را از نقوش سکه‌های ساسانی گرفته بود و برخی زاده تخیّل خود او و یا مصّور کتاب بود، حکایت از کوشش او برای بدست دادن یک متن درسی می کرد که هر بخشی از آن برای آموختن در یک سال تحصیلی آماده شده بود. در نیمهٔ قرن نوزدهم پژوهش های تاریخی درباره ساسانیان و بویژه سکه شناسی این دوره تا بدان اندازه پیش‌رفته بود که طبقه‌بندی مرتبی از پادشاهان ساسانی را با بهره وری از منابع فارسی و عربی و هم چنین اروپائی برای نویسنده ای چون جلال‌الدین میرزا ممکن سازد. درپیوست بخش‌یکم *نامه خسروان*، اونقوش سکّه‌های اشکانیان را به ترتیب تاریخی آورده و در دیباچه یادآور شده بود که «چهره‌پادشاهان را که نزد فرنگیان‌است گرفته [و] از روی آن کشیده شده.»[۲۴]

در سال های پیش از نگارش *نامه خسروان* دست کم دو کتاب دربارهٔ سکه‌ها و مُهرهای دورهٔ ساسانی انتشار یافته بود. در ۱۸۴۰، سکّه شناس فرانسوی، Adrien de Longperier، مجموعهٔ کاملی از سکّه‌های ساسانی را در کتاب نفیسی با عنوان *Essai sur les medailles des rois perses de la dynastie sassanide* در پاریس به چاپ رسانید. هجده سال بعد Edward Thomas نیز مجموعه ای‌ازچهره‌های پادشاهان ساسانی را با عنوان *Early Sassanian Inscriptions: Seals and Coins* درپاریس انتشار داد. می توان گمان برد که جلال الدین میرزا دست کم به تحقیق لونپریه آشنائی داشته و از همین رو طرح چهره های پادشاهان ساسانی که در نامهٔ خسروان آمده ملهم از این کتاب فرانسوی است. به عنوان نمونه، چهرهٔ اردشیر اوّل در *نامه خسروان* شباهت کامل به صورت او در شش سکّه چاپ شده در *Essai* دارد.[۲۵]

علی رغم این آشنائی با سکه های ساسانی، امّا جلال الدین گویا از کشفیات جدید در بارهٔ تاریخ هخامنشی بی اطلاع ماند و حتّی دانسته های منابع شناخته شده ای چون هرودوت را دربارهٔ ایشان به درستی نمی شناخت. درسال ۱۸۴۷، هنری رالینسون (Henry Rawlinson)، باستانشناس نامی‌انگلیسی، ترجمهٔ فارسی متن سنگ‌نبشتهٔ بیستون را که خود برای نخستین بار خوانده بود، به محمّدشاه تقدیم داشت. امّا، این آگاهی تاریخی برای جلال الدین ناشناخته باقی ماند و او همچنان تاریخ خود را با مه آبادیان و پیشدادیان آغاز کرد و به کیانیان رسانید. به این ترتیب، کیانیان در ترتیب تاریخی *نامه خسروان* برابر با هخامنشیان آمده و دورهٔ ایشان با حملهٔ اسکندر و مقدونیان به پایان رسیده و دورهٔ اشکانیان آغاز

سید رضای چینی فروش» قرار داده[*] و بهای آنرا «هفت هزار دینار» معین کرده است.[۳۲] سومین نامه در ۱۲۸۸ه‍.ق (۷۲-۱۸۷۱) در تهران به چاپ رسیده است.

سازمان و دوره بندی *نامه خسروان* بسی درخور تأمل است. اگرچه نویسنده بخش یکم را باپایان ساسانیان به انجام برده و بخش دوّم را با پیدایش اسلام و طاهریان آغاز نهاده ولی در این سازمان خواست اصلی‌اش نمایش تداوم تاریخ ایران بوده است. و ظهور اسلام تنها حادثه جنبی است ولی یورش تازیان به ایران فاجعهٔ سهمگین جلوه داده شده است. به همین گونه نیز ایلغار مغول نقطه شکست دیگری در تاریخ ایران و سرآغاز بخش سوم است. این چنین طرحی به گونه ای که جلال الدین میرزا نقش آنرا افکنده بود در تاریخ نویسی قاجار کم سابقه بود. دونمونه مهم تاریخ نگاری در دهه های میانه سیزدهم، *تاریخ قاجاریه* محمدتقی سپهر، که بخشی از طرح بزرگتر او برای نگارش *ناسخ التواریخ* اش بود، و *روضة الصفاء ناصری* به‌قلم رضاقلی خان هدایت که در واقع ذیلی بر *روضة الصفای* خواند میر بود و دورهٔ پس از صفویه را تا عهد مورّخ در بر می گرفت، هردو از نظر نگرش تاریخی و سازمان دهی پیرو تاریخ نگاری سنتّی بودند. سپهر، علی‌رغم پاره ای نوآوری‌ها در شیوهٔ نگارش، هم چنان سیر تاریخ را با ظهور اسلام، محمد پیمبر و عهد خلفای‌راشدین آغاز می‌نمود و اگرچه در آغاز *ناسخ التواریخ* اش مژده داده بود که روش تاریخ نگاری او با گذشتگان متفاوت است، ولی در عمل همان سیاق وقایع نگاری را دنبال کرده بود (و به اضافه حقایق را وارونه جلوه داده و راه نهانکاری و موجّه نمایاندن ارباب قدرت و چاپلوسی نیز پیموده بود). در این راه رضاقلی خان هدایت نیز به او تأسّی می‌کرد و اگرچه دائرمدار *روضة الصفاء ناصری* او کارنامهٔ قدرتمندان و پادشاهان پس از صفویه بود ولی او نیز چون سپهر آغاز مسیر تاریخ را از صدر اسلام می‌دانست. دیگر مورّخان اوائل قاجاریه (و بسیاری دیگر تا پایان این دوره) نیز برهمین شیوه سالک بودند. اینان پیشینه رویدادهای تاریخی ایران را چنین ژرف از پیشینهٔ اسلامی جدا نکرده و آنرا به گذشتهٔ پادشاهی افسانه ای-تاریخی پیش از اسلام پیوند نزده بود.

افزون براین، جلال الدین میرزا *نامه خسروان* را چنانکه خود آورده به شیوهٔ پارسی «سودمند مردمان، بویژه برای کودکان» نوشته بود. آگاهی او به آموزش تاریخ و نیاز به نگارش متن تاریخی درسی را توان که از آشنائی او با کتاب های درسی تاریخ فرانسه دانست. اشاره‌اش به «سخنان روانِ به‌گوش‌آشنا»، و «روش چیزنویسی فرنگیان» نیز از همین روست. دور نیست که او *نامه خسروان* را برای شاگردان دارالفنون و برای تدریس درآن "دبستان" نوشته بود. نه تنها شیوهٔ

بنام خدای جهان آفرین

پس از مرگ یزدگرد و دستیابی تازیان به پارس

پیوسته این کشور پرآشوب و درهم بود و لشکریان

جای نشینان و اسپهبدان که خلفا میفرستند

برهمهٔ این سرزمین دست یافته از بغداد

افغانامه

تمو و آمویه را در زیر فرمان آوردند و از سوی ۱۰

دیگر ترکمان نیز آغاز تاخت و تاز کرده ایران را

ویران نمودند اگرچه در برخی از گوشه‌های کشور پارس

مانند تبرستان و سکستان و کرمان و جای دیگر گروهی

پیدا شده سرکشی نمودند نه چنان بود که بتوان ترکی

برابری کنند سو کشور با این بزرگی را از دست اینان

توانند بیرون آورد تا روزگار مأمون

شده است.

چهره های پادشاهان که در بخش یکم *نامه خسروان* آمده شاید کار یک نقاش فرنگی و یا یک نقاش ایرانی است که با شیوهٔ فرنگی آشنا بوده زیرا هیچ جا اشاره ای به توانائی جلال‌الدین در هنر نقاشی نیامده است. از این میان، کنستان (Constant)، معلم فرانسوی نقاشی دردارالفنون که همدورهٔ نویسنده است، توان که شاهزاده را یاری داده باشد. تاج، زیور و جامهٔ پادشاهان با الهام از نقوش سکه‌های ساسانی ساخته شده ولی نقش و نگار زمینه وگاهی تختگاه ایشان از رقم تزئیناتی‌بود که در کتاب های درسی و یا مردم پسند اروپائی در سده نوزدهم پیدا می‌شد. سرآغاز کتاب با نقش شیر و خورشید و تاج زیور یافته‌بود (تصویر ۱)، چهره‌های خیالی پادشاهان‌پیشدادی وکیانی غالباً ازتصاویر ساسانی متأثر بود وگاه نیز یکسره پروردهٔ اندیشه نقاش‌می‌نمود. تصویر جمشید، نشسته برکرسی، ازنقش داریوش در تخت جمشید برگرفته شده بود، ولی‌چهرهٔ اسکندر بی گمان مآخذی فرنگی داشت. نقش گشتاسب بی شباهت به نقش اردشیر اوّل و شاپور در نقش رستم نبود (تصویرهای ۲ و ۳). آذرمیدخت و دیگر شاه بانوان در *نامه خسروان*، امّا، شباهتی با نقش شان بر سکهٔ های ساسانی نداشتند.[۳۶]

بخش های دوّم و سوّم *نامهٔ خسروان* صورت‌پادشاهان را نداشت. در دیباچهٔ بخش دوم جلال الدین میرزا یادآور شده بود که در جستجوی چهره پادشاهان پس از اسلام وی از پاریس و لندن جویا شده و به مقصود نرسیده و سپس افزوده بود که «در اندیشه چنین می نماید که چون پس از دست یافتن تازیان به ایران کشیدن چهره را مانند بت پرستی و درآئین خود گناه می دانستند، از آن روی چهره شان را به‌روی پول نکندند.»[۳۷] به این ترتیب، جلال‌الدین نه چهرهٔ پادشاه بلکه طرحی از خویش را، نشسته بر صندلی، در آغاز جلد دوّم آورده بود: کلاه و جامهٔ فرنگی، صورت تراشیده و "پز" اروپائی همگی نشانی از خواست او در ارائه یک نمونهٔ نوین از حضور نویسنده می داد (تصویر ۴). چهره های پادشاهان در *نامهٔ خسروان* از دیدگاه هنری تحسین چندان برنمی انگیخت؛ فریدون اش نشانی از فرخی‌نداشت و ماری بر دوش‌ضحاک نروئیده بود. بااین حال همین چهره‌ها در دهه های بعد گرتهٔ جدیدی برای پرده های نقاشی شاهنامه ای شد که غالباً از آن به "نقّاشی‌قهوه خانه" ای یاد می‌شود. از راه این پرده های مردم پسند که‌پرده خوانان دوره‌گرد در اواخر قاجاریه و ابتدای‌عصر پهلوی به نمایش می‌گذاشتند، مردم کوچه و بازار ایران سیمائی از پهلوانان و پادشاهان *شاهنامه* را تماشا می‌کردند.[۳۸]

No. I.

To face page 64

تصویر ۳

تصویر ۲
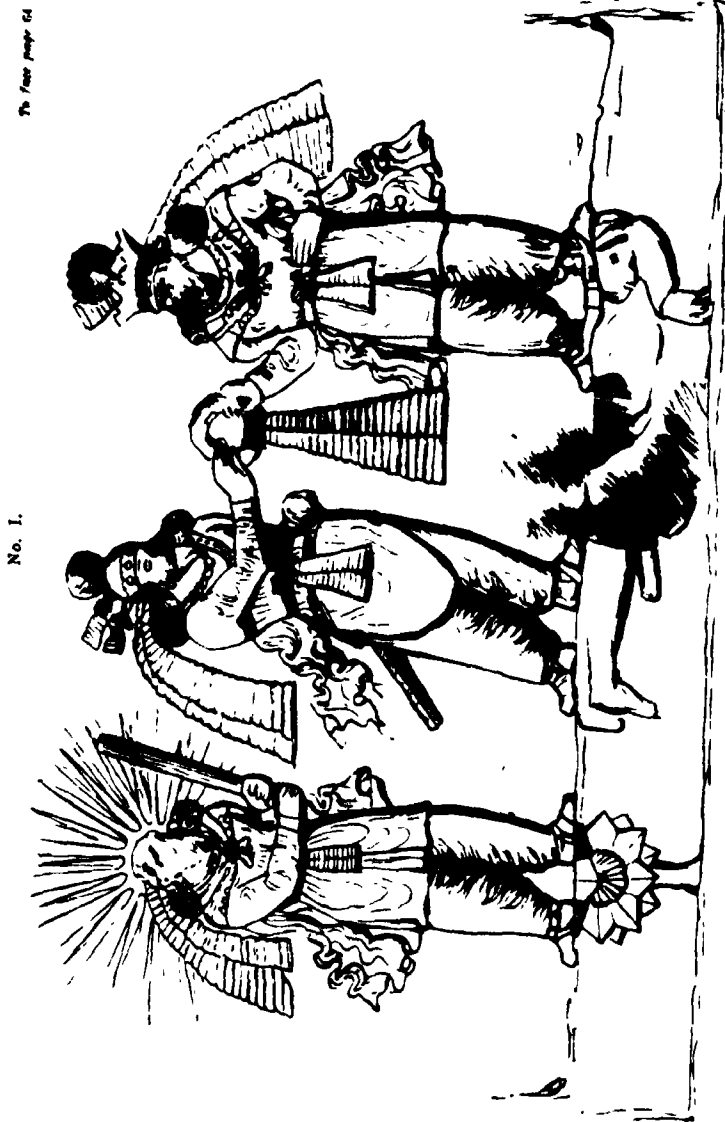
## سازمان و منابع *نامه خسروان*

گرچه نگارش یک دورهٔ مجمل از تاریخ ایران به شیوهٔ *نامه خسروان* در دورهٔ قاجار بکلّی تازگی داشت امّا پرداختن به گذشتهٔ باستانی در تاریخ نگاری ایرانی بی‌سابقه بود. بارز ترین نمونهٔ فارسی از این دستِ بخش مفصلی است از *تاریخ گزیده* نوشتهٔ مورّخ و جغرافی‌دان بنام قرن هشتم هـ.ق (چهاردهم) ایران، حمدالله مستوفی که در آثارش نشانه‌هایی آشکار از آگاهی او به میراث ایرانی به چشم می‌خورد. حمدالله، که باید او را دانشوری شایسته و درستکار شمرد، در بخش بزرگی از *تاریخ گزیده* روایت همگون و پیوسته ای از سلسله های ایرانی پیش از اسلام به دست داده و در آغاز پس از یادکردن از منابع مورد استفاده در تدوین این اثر، کتابیش همانند *شاهنامه* و *تاریخ طبری* و دیگر متون تاریخی قرون اولیه اسلامی، پادشاهی پیشدادیان تا ساسانیان را یک به یک آورده است.[۳۹] از کتابخانه جلال الدین میرزا و منابع او، جدای آنچه خود در *نامه خسروان* گفته، چیزی نمی دانیم ولی بعید است که وی به تاریخ گزیده یا منابع متقدم بر آن (بجز *شاهنامه*) دسترسی داشته زیرا تنها معدودی دست نوشته ها از این آثار در ایران موجود بود. اگرچه وی بارها درکتابش به "نویسندگان" و "داستانسرایان" (که از آن مقصودش بیشتر مورخان است) اشاره دارد، ولی مگر در معدودی جاها هیچ گاه هویت این داستانسرایان را به درستی روشن نکرده است. تنها یکبار درآغاز داستان کیقباد آشکارا به فردوسی ارجاع داده می گوید: «چنانکه فردوسی در *شاهنامه* رزم‌های او را نگاشته» است.[۴۰] حتی عنوان کتاب، *نامه خسروان*، نیز مانند *شاهنامه* برگزیده شده و حکایت از تاریخ دودمانی ایرانیان داشت. فردوسی خود ترکیب "نامه خسروان" یا "خسروان‌نامه" را بارها در *شاهنامه* آورده است.[۴۱]

ولی اهمیت حضور *شاهنامه* در *نامه خسروان* را تنها در یادکردن وقایع و یا ترتیب سازمانی کتاب نباید دانست. بلکه براستی اثر جلال الدین میرزا فصل مشترکی بین تاریخ افسانه ای ایران، چنانکه در *شاهنامه* آمده، و تاریخ نگاری نوین است. به عنوان مثال، درست پس از آنکه وی از رزم های کیقباد (یا، چنانکه خود نوشته، کیقباد) در *شاهنامه* یاد کرده، به "کارهای آئین" که آن‌را منقول از "داستانسرایان فرنگ" می داند،[۴۲] پرداخته است. با این حال، دانش او از پژوهش‌های جدید اروپائیان درباره دورهٔ هخامنشی و اشکانی بسیار ناچیز بود.

فراتر از تاریخ های عمومی و یا *شاهنامه*، جلال الدین میرزا در نگارش *نامه خسروان* پاره ای از کتاب های متأثر از مکتب آذر کیوانی را دیده و از آنان بهره برده بود. درآغاز بخش یکم وی از "همداستانی پارسیان" یادکرده و بویژه

نگارندهٔ این داستان جلال پور فتحعلی شاه قاجار

تصویر ۴

و در دفاع از گذشته راستین باستانی ایران، کسانی چون ملّا فیروز پارسی و نظائرش را، بخاطر واژه سازی های بی پایه سرزنش کرده‌اند. امّا هیچ یک از این دانشمندان به انگیزه این واژه سازی‌ها و افسانه پردازی ها نپرداخته و صرفاً از نقطه نظر متتبعانه و از سر ملاحظات علمی این آثار را مردود شمرده اند. امّا آنچه بیش از "اعتبار تاریخی و اصالت علمی" این آثار اهمیت دارد همانا انگیزه و کوشش برای بازیافتن گذشته و هویتی ایرانی است که پیوسته، از ابتدای دوره اسلامی تا زمانهٔ آذرکیوان و در واقع تا سدهٔ نوزدهم در اندیشهٔ فراکیش ایرانی جریان داشته است. به سخن دیگر، جلال‌الدین میرزا و *نامه خسروان* او را باید جزیی از جریانی دانست که در عمل کوشیده تا پایه‌های "تاریخ ملّی" را بر دوش همین افسانه ها و واژه‌ها و اندیشه ها نهد. برخی از محققان نامدار ایرانی، با همه انگیزه های وطن پرستانه و با همه دلبستگی عمیق خویش به فرهنگ ایرانی، به خاطر ارجی که بر سنّت شرق شناسانه و موازین علمی و ضوابط پژوهشی آن نهاده اند از پذیرفتن اعتبار این رشته هویت‌دهی ایرانی پرهیز کرده و ارزش تاریخی این پدیدهٔ فرهنگی را نادیده انگاشته اند.[۴۸]

آنچه جلال الدین میرزا را به این سلسله نوشته های آذرکیوانی رهنمون شد، شاید آشنائی و هم‌سخنی‌او با مانکجی لیمجی بود که یاد او پیشتر گذشت. مانکجی پارسی‌ای روشن اندیش و کوشا در زنده نمودن کیش و جامعه زردشتی بود که به نمایندگی‌ازسوی‌پارسیان بمبئی‌در سال ۱۸۵۰ به ایران آمد. کوشش‌های او در بهبود روزگار زردشتیان ایران، که چون دیگر اقلیت های دینی ایران در عهد قاجار، بویژه با قدرت یافتن علماء شیعه، دچار ستم های دینی و دنیوی بسیار بودند، بی نتیجه نماند. برداشتن جزیه به فرمان ناصرالدین شاه در سال ۱۸۸۲ و بنیاد نهادن مدرسه ای برای‌کودکان زردشتی از جمله دست آوردهای او بود.[۴۹] امّا دامنه کوشش های مانکجی فراتر از دائره زردشتیان می رفت. در دورهٔ بیست و هشت سالهٔ اقامتش در ایران، وی، که زبان فارسی را نیز می‌دانست، با گروه بزرگی از نخبگان ایرانی هم نشین شد و اندیشه های نوگرایانه و نو پارسی او در تنی چند از ایشان موثر افتاد. از جمله کوشش های پایدارش یکی تشویق دیگران در نگارش تک نگاری های جغرافیائی و یا متون تاریخی بود. شماری از بهترین تک نگاری های شهرهای ایران در دوره ناصری، از جمله *مرآة القاسان* نوشتهٔ سهیل کلانتر ضرّابی کاشانی، به درخواست مانکجی تدوین شد. پرسش‌های جامع و دقیق او در باره جوانب گوناگون جغرافی‌و جامعه و زندگی مردم کاشان، که برای شاهزاده جلال‌الدین احتشام‌الملک (متفاوت

*دبستان مذاهب* را به عنوان منبع اساسی برای آغاز تاریخ باستان به کار برده است. *دبستان مذاهب*، متن مشهوری در ملل و نحل متعلق به قرن یازدهم (هفدهم میلادی) از نویسنده ای ناشناس است که جلال الدین او را کیخسروپور آذرکیوان پارسی می‌شناخت.[۴۳] صرف نظر از اینکه نویسنده *دبستان* براستی چه کسی بوده، این کتاب شگرف نفوذ فراوانی در تنی چند از جویندگان گذشته باستانی و هم‌چنین آنان که در جستجوی تجربه های دینی فراتر از اسلام بودند، داشت. *دبستان* را که ملغمه ای از افسانه و واقعیت بود، می توان کارنامه ای از آراء آذرکیوانی در محیط فکری هند دوره تیموری (گورکانی) در قرن هفدهم و معرّف جریانات آزاداندیشانهٔ آن عهد و کوششی آرزومندانه برای بازیابی یک گذشته پیش اسلامی شمرد.[۴۴] این گونه بازسازی نیمه افسانه ای از گذشتهِ شبه زردشتی، که درواقع جوهر مکتب آذرکیوانی بود، برای جوینده ای چون جلال الدین میرزا بس‌نافذ و دلپسند به نظر می‌آمد. فصول نخستین‌آن که از نیاکان باستانی پیش‌تر ازپیشدادیان سخن می گفت افسانه‌ای بود که فراتر از *شاهنامه* می‌رفت و به دیدهٔ شاهزاده ایران‌گرای و زردشت‌دوست ریشه‌های‌ژرف‌تری‌از‌ایران‌باستان‌را می‌نمایانید.

افزون براین، وی از نامه آسمانی *دساتیر* که آن‌را در بنیاد حاصل تعالیم مه‌آباد یعنی نخستین پیامبر افسانه ای آذرکیوانیان می دانست، نیز آگاه بود و شاید بدان نیز دسترسی داشت.[۴۵] درجای جای نیز از دیگر متن های آذرکیوانی یاد کرده است. در داستان جمشید به نقل از *چارچمن شارستان* پادشاه پیشدادی را همان سلیمان پسر داود در *تورات* می داند.[۴۶] بسیاری جایها، بویژه در ریشه‌شناسی های یکسره جعلی که نام های پادشاهان افسانه ای را به‌دست می دهد، مأخذ جلال‌الدین *آئینه آئین* از "جاماسب دانشور" است، منبعی ناشناخته که شاید همان *جاماسب نامه* باشد.[۴۷] در جای دیگر در احوال بهمن از متن ناشناخته دیگری به نام *آئین خسروی* یاد کرده است.

روی آوردن به این نوشته های نوزردشتی، چنان که یاد شد، نشانهٔ دلبستگی ژرف جلال الدین به بازشناسی گذشتهٔ باستان و دوری جُستن از فرهنگ غالب اسلامی بود. پیش از آگاهی به پژوهش های غربی در بارهٔ ایران باستان، این گونه کاوش در نوشته های پارسی و بویژه آذرکیوانی از تنها راه های رسیدن به نوعی آگاهی ملّی نوین بود. برخی پژوهندگان دورهٔ معاصر، نظیر ابراهیم پورداود و ملک الشعراء بهار و دیگر همگنان غربی و ایرانی شان، به این نوشته‌ها، به ویژه *دساتیر*، به خاطر بی اعتباری تاریخی و مجعول بودن واژه هاشان سخت تاخته اند

سدود است» یعنی جلال‌الدین میـــرزا مـــی‌تواند *نامه خسروان* خویش را به چاپ
رساند ولی *مکتوبات (یا کمال الدوله)* کماکان چاپ ناشده باقی مانده است. با
ندکی رشک و یکدندگی اینجا هم آخوندزاده نام جلال الدین را گویا عمداً
رادف شخصیت کُفرپرداز خود یعنی کمال الدوله پور اورنگ زیب آورده و این
ـردو را وسیله "کشف‌حقائق ایران" دانسته بود. با این همه، اگر بخواهیم
جلال‌الدولهٔ *مکتوبات* را (یا کمال الدوله را) شخصیتی براساس جلال الدین میرزا
بدانیم یکسره به خطا رفته ایم زیرا سوای دلائل دیگر، اصولاً آخوندزاده در هنگام
نگارش *مکتوبات* از احوال جلال الدین میرزا آگاه نبود.**

هر آن‌چه جلال‌الدین‌میرزا در بخش یکم *نامه خسروان* در برافتادن ایران باستان
و یورش تازیان آه حسرت برآورده بود، مانکجی در تقریظی‌که، به درخواست
نویسنده، در احوال زردشتیان در ابتدای بخش دوم نوشته بود، این حسرت‌بر
گذشتهٔ درخشان‌را با اندوه ستم بر پارسیان در دورهٔ اسلامی‌دوچندان ساخته بود.[۵۶]

فراتر از *شاهنامه* و منابع نوزردشتی، جلال‌الدین میرزا جسته و گریخته
اشاره هائی به منابع اروپائی نیز داشته است . دربارهٔ کشتن طهمورث به دست
هوشنگ نوشته که «فرنگیان برآنند» که پس از مرگ طهمورث، طهمورث دروغین
به تخت نشست که بی شک اشاره به رویداد کشته شدن بردیا بدست کمبوجیه و
پادشاهی بردیای "غاصب" داشت و شاید از هرودوت نقل شده بود.[۵۷] در احوال
جمشید از «جهانگردان فرنگی» که «از پارس گذر کرده» و تخت جمشید را
دیده بودند یادکرده که شاید اشاره خفیفی باشد به چند تنی چون گوراوزلی
(Gore Ouseley) و همراهانش که در حوالی ۱۸۱۰ تخت جمشیدرا دیدند و ویلیام
اوزلی (William Ouseley) شرح آنرا در سفرنامهٔ مصوّر مشهورش به تفصیل‌آورده
است.[۵۸] اندکی پس از او نقّـــاش و سیّاح دیگر انگـلیسی رابرت کِر پورتر
(Robert Ker Porter)، که در سال های ۱۸۲۰-۱۸۱۷ درایران بود، تصاویر متعدد
از تخت‌جمشید و دیگربناهای باستانی ایران را در دو جلد در لندن منتشر کرد.
درجای دیگری، در داستان گشتاسب، جلال‌الدین از «دانشوران یونان» یاد کرده
زیرا شاید روی به هرودوت داشته، و به دنبال آن براساس همان روایتِ یونانیان
بهمن (پسر اسفندیار) راهمان‌اردشیر درازدست (یعنی شاهنشاه هخامنشی)
دانسته است. در بخش پادشاهان ساسانی بهره‌وری او از منابع اروپائی روشن تر
است زیرا همه جا تاریخ های ساسانیان را بر مبداء میلادی آورده و گاهی نیز از
حوادثی سخن گفته که تنها برای «داستانسرایان فرنگ» شناخته بود و از این
میان است داستانی از انوشیروان که به نقل «یکی از فرنگیان» آمده است.

با نویسندهٔ *نامه خسروان*) فرستاده بود، بنیاد روایت پُر ارزش کاشانی شده است.[۵۰]

اگر چه جلال‌الدین میرزا در بخش یکم از *نامه خسروان* نامی از مانکجی نیاورده است، ولی دور نیست که در راه پژوهش و نگارش نامه تاریخ‌اش به تشویق این پارسی کوشا و ایران دوست پشتگرم شده و از آگاهی های او بهره برده باشد. مانکجی، که در زمان اقامتش در ایران مجموعه ارزنده ای از کتاب‌های کمیاب درباره جنبش ها و جریانات مذهبی ایرانی بویژه در دوره جدید فراهم آورده بود، به نگارش این گونه نوشته ها دلبستگی داشت. همو بود که در همین ایام میرزاحسین همدانی را، که ظاهراً منشی او بود، برآن داشت تا تاریخ نهضت‌بابیه را، که *تاریخ جدید* نام یافت، بازنویسی کند.[۵۱] حاصل گفت و شنود بین‌مانکجی و جلال الدین میرزا شرح نسبتاً مفصلی بود که مانکجی به درخواست شاهزاده و به پیشنهاد میرزا فتحعلی آخوندزاده درباره کیش زردشتی و داستان زردشتیان و پارسیان نگاشت و این شرح در آغاز جلد دوم *نامه خسروان* چون تقریظی، همراه با دو تقریظ دیگر از آخوند زاده و میرزا کاظم بیگ، به چاپ رسید.[۵۲] جلال الدین میرزا در نامه ای به آخوندزاده شرحی از احوال مانکجی آورده و او را به خاطر کوشش اش در عرب زدائی از فرهنگ ایران ستوده است و از اینکه مدرسه زردشتیان پس از چندی مخالفت (ظاهراً از طرف علماء) دوباره باز شده، اظهار خشنودی کرده است. وی در همین نامه یادآور شده که از مانکجی خواسته است که نقدی نیز بر جلد نخستین *نامه خسروان* بنویسد.[۵۳]

مانکجی نیز در نامه ای به آخوندزاده به‌نوبهٔ خود جلال الدین را برای نیت خیرش در زنده کردن تاریخ ایران باستان سپاس گزارده و آخوندزاده را هشدار داده است که در *مکتوبات* خود (نام اصلی این اثر *کمال الدوله* است)، که بین دو شخصیت خیالی یعنی شاهزاده جلال الدوله و شاهزاده کمال‌الدوله ردّ و بدل شده است، نام جلال الدوله را به خاطر قرابت آن با نام جلال‌الدین میرزا به اقبال الدوله تغییر دهد. این هشدار از آن رو بود که *مکتوبات*، اگرچه هیچ گاه در زمان آخوند زاده به چاپ نرسید (و تا این اواخر هم)، به خاطر لحن انتقادی بسیار تند ضداسلامی‌اش شاهزاده را در نظر ارباب شرع و دولت قاجاری بار دیگردر مظان اتهام بی دینی قرار می داد زیرا آخوند زاده نسخه‌های متعددی از آن را برای‌نزدیکان وهمفکران خویش می فرستاد.[۵۴] آخوندزاده ظاهراً به این گوشزد مانکجی وقعی ننهاد و حتی در نامهٔ دیگری به جلال الدین میرزا برای‌مانکجی پیغام فرستاد که «راه جلال الدین باز است ولی [راه] کمال‌الدوله

ﺗﺤﻌﻠﻲ شاه ـبه نقل از برادران ارشدش ـ بهره جسته ولی در اینجا نیز شرح او به آنچه که هدایت در جلد نهم *روضة الصفاء* آورده بسیار نزدیک است.[۶۰]

## دیدگاه تاریخی: دوره های شکوه و ویرانی

آنچه *نامهٔ خسروان* را از دیگر تاریخ های عمومی فارسی متمایز می سازد کوشش نویسنده برای ایجاد پیوند تاریخی میان دوره باستان و دوره پس از اسلام است. پرداختن به "ملوک عجم" در تاریخ های ایرانی از *فارسنامه* ابن بلخی و تاریخ *بلعمی* گرفته تا *مجمل التواریخ و القصص* از نویسنده ای ناشناس و *تاریخ گزیده* حمدالله مستوفی و یا تاریخ *المعجم فی ملوک العجم* فضل‌الله قزوینی و بعداً *روضة الصفاء* و *حبیب السیر* امر نادری نبوده است. همه این تاریخ ها و همتاهای عربی آنان، چون *تاریخ الرسل و الملوک* جریر طبری و یا *الکامل* ابن اثیر، چنین شروحی را غالباً به نقل غیرمستقیم از متون پهلوی آورده بودند. اما روایت های ملوک عجم در این آثار در کنار روایت های توراتی و شبه توراتی، قصص قرآنی و انبیاء سلف (ازجمله عیسی ابن مریم) و حکایات عصر جاهلیت عرب و گاهی پراکنده روایاتی از یونان و بویژه حکماء یونان می‌آمد. اگرچه شکوه دربار و بنیهٔ لشکری و فرزانگی وزیران و دوراندیشی پادشاهان ایران همواره در این آثار تاکید می شد ولی هیچ گاه تنها بنیاد سیاسی و فرهنگی دنیای ایرانی ـ اسلامی به حساب نمی‌آمد. در پاره ای از این تاریخ ها چون *تاریخ گزیده* به راستی می‌شد رگه‌های شور وطنی را نیز احساس کرد و آگاهی نویسنده را از هم پیوندی با گذشته باستانی ایران دریافت ولی این هرگز به معنی نادیده انگاشتن و جدا شمردن دیگر جریان های تاریخی بازتاب یافته در قصص‌قرآنی ویا روایات مشهور به قصص الانبیاء نبود. گاه می شد که مورّخ فی المثل درپیدایش عالم و خلقت آدمیان روایت توراتی ـقرآنی را با روایت‌ایرانی(*شاهنامه* ای) در کنار یکدیگر می‌گذاشت و حتّی نخستین را، به سبب اصالت اعتقادی آن، بر روایت دومین رجحان می داد. گاه نیز میکوشید تا این دو جریان را به هم نزدیک کند و فصل مشترکی بین شان بیابد.

*نامه خسروان* یک باره این سنّت کهن را نادیده انگاشته و به سوی داستان سرایی ایرانی گرائید و اگرچه از افسانه پردازی بکلّی نرهید و از سودای همسان شمردن داستان های ایرانی و اسلامی رهائی نیافت، امّا یک‌سره ازپرداختن به قصص انبیاء و دیگر روایات اسلامی و نیمه اسلامی پرهیز کرد. سرگذشت آدم و نوح و ابراهیم دربخش مستقل ومشخّصی نیامده بود بلکه مؤلف کوشیده بود تا

شناسائی ما از منابع بخش دوم و سوم *نامه خسروان* از سوئی آسانتر و از سوئی پیچیده تر است زیرا از آنچه آورده می توان دریافت که نویسنده به تاریخ‌های عمومی متعارف و شناختهٔ دوره اسلامی دسترسی داشته ولی در جایی اشاره مستقیمی به این منابع ندارد. در هنگام نگارش *نامه خسروان* یعنی اواخر دهه ۱۲۸۰هـ ق (برابر اواخر دهه ۱۸۶۰ میلادی) چاپ جدیدی از دو تاریخ عمومی بسیار رایج و مشهور ایران در اختیار نویسنده بود. *حبیب السیر* تألیف معروف غیاث الدین شیرازی معروف به خواندمیر در ۱۲۶۳هـق و مجدداً در ۱۲۷۶هـق در تهران به چاپ رسیده بود. *روضة الصفاء* تألیف محمدبن خواوند شاه معروف به میرخواند نیز (همراه با نیل آن به قلم رضاقلی خان هدایت که از دوره صفویه تا قاجاریه را بدان افزوده بود) در تهران بین سال های ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۴هـ ق انتشار یافت. ردّ پای این هردو اثر در سراسر *نامه خسروان*، به‌ویژه در بخش دوّم و سوّم آن، مشهود است. اگرچه جلال الدین بی شک بر منابع دیگر نیز تکیه کرده و در بسیاری جاها ترتیب تقدم و تأخر مطالب را تغییر داده ولی عموماً در سازمان کتاب و بخش بندی آن و هم چنین در روال شرح وقایع و نحوه تاریخ پردازی از این دو اثر، و به ویژه از *روضة الصفاء*، بهره برده است. با این حال، همه جا زبان نگارش نسبتاً ثقیل و اندکی پیچیده این دو اثر را به نثر ساده پارسی درآورده و به علاوه، به خاطر آنکه خواننده جوان و مدرسه‌ای را در نظر داشته، همواره رَه اختصار پیموده است. دست کم در یک جای این اثر بهره‌برداری جلال‌الدین را از *روضة الصفاء* به روشنی می‌توان دید. درشرح احوال حسن صبّاح و اسمعیلیان الموت، که نویسنده با تفصیل بیشتری بدان پرداخته است، روایتی از حکایت معروف، ولی جعلی، دربارهٔ دوستی حسن صبّاح با عمر خیام و خواجه نظام الملک و پیمان ایشان در دوران کودکی آمده که بی شک برگرفته از *وصایای* جعلی خواجه نظام الملک است. این روایت که از زبان نظام‌الملک گفته شده تنها در *روضة الصفاء* (و به تبع آن در *حبیب السیر*) آمده و جلال‌الدین میرزا کوتاه شده آنرا به شیوه پارسی ولی به همان صورت اصلی، یعنی به روایت اوّل شخص، آورده است.[۵۹]

در پایان بخش سوم نیز که جلال الدین با تفصیل بیشتری به واژگونی دولت صفویان و دوران نادرشاه و کریم خان زند پرداخته گاهی نشانی از منابعی چون *تاریخ جهانگشای* نادری، نوشته میرزا محمّد مهدی استرآبادی، می توان دید که نسخه‌های خطّی آن در عهد نویسنده فراوان بوده است. در شرح خصال کریم خان زند نویسنده، برای نخستین بار، از روایت معاصران یعنی پدر خویش

مکتب رُمانتیک اروپا در قرن نوزدهم در این دیدگاه با تیری شریک بودند و همواره تشکّل هویت ملّی را ناشی از ستیز و اصطکاک بین عنصر خودی و بیگانه می دانستند. در این دیدگاه، فکر آزادی و برابری که جوهر هویت ملّی است تنها درنتیجه کوشش مردمان برای رهائی از سیطره جابرانه قدرت های بیگانه حاصل می شد و داستان این چنین چالش و جدال بود که مضمون اصلی تاریخ ملّی را می ساخت و خمیر مایهٔ کار مورخ بود. مکتب رمانتیزم اروپائی می کوشید که در ترسیم این تحوّل تاریخی و حرکت به جانب یک رستاخیز ملّی پیوسته به گذشته دور دست بپردازد، آن‌را پُر شکوه و افتخارآفرین جلوه دهد و سرمشقی برای اعتلای آینده بداند. گذشتهٔ نزدیک به زمان حال لاجرم همواره در چنین تعبیر تاریخی مذموم و بیدادگرانه جلوه می‌کرد و نتیجه و عاقبت سیطرهٔ جابرانه بیگانگان شناخته می‌شد.[٦٤]

نمی دانیم جلال الدین میرزا تا چه پایه به چنین مباحث نظری تاریخی آگاهی داشته است. ولی جای شگفتی نیست که او نیز چون مورّخین رمانتیک اروپا در جستجوی این گذشته درخشان باستانی و بویژه نهاد پادشاهی باستانی باشد و دورهٔ افسانه ای و یا زمان ساسانیان را عصری درخشان در تضادّ روشن با عهد سلطهٔ اسلام و یا دورهٔ مغول بشمارد. عهد خود نویسنده نیز، بر همین اساس، عاقبت و نتیجه این گذشتهٔ ترک و تازی بود. در باور او، تنها با نظر کردن و سرمشق گرفتن از دوره باستان توان که ایران را بازسازی کرد و انتظار یک رستاخیز ملّی در آینده را داشت. این همه اگر در خیال جلال الدین مکتوم بود، هرگز بر صفحه تاریخ او نیامد و اصولاً *نامه خسروان* او هیچگاه جنبه تحلیل گرانه نیافت.

تحلیل گری و یا حتی دقّت در ثبت وقایع در برابر چهره سازی ایده آلی از گذشته باستانی جنبه ثانوی داشت و از همین رو در سراسر *نامه خسروان* خطاهای تاریخی به چشم می خورد. نویسنده، نه تنها، علی رغم ادّعای آشنائی با منابع فرنگی، هیچ‌گاه نکوشیده که از مرز افسانه های *شاهنامه* به ساحت تاریخی رسد بلکه در روایت وقایع عهد اسلامی و دوران نزدیک به زمان معاصر نیز چندان دقیق نیست و افزون بر آن روایتش از زندگی و زمانهٔ شاهان نیز غالباً تابع الگویی مشخص و قابل پیش بینی است.

داستان منوچهر در نامه یکم نمایندهٔ بارز این نمونهٔ قالبی است. درآغاز سرگذشتِ او، ریشه شناسی نام منوچهر را به خطا "بهشتی روی" دانسته و آن‌گاه تبار او را بیشتر بر پایه *شاهنامه* بر شمرده و سپس کردار و آبادانی و

انبیاء توراتی را در زمان پادشاهان ایرانی بنماید: شعیب و موسی در عصر منوچهر بودند، داود و سلیمان و لقمان حکیم در عهد کیکاوس. بهمن، نوه گشتاسب (ظاهراً شبحی از کوروش تاریخی) بر بابل استیلا یافت و مادرش وکتوش را که «دخت یکی از پیمبران نژاد اسرائیل بود» فرمود تا با کمک دانیال‌نبی «فرزندان یعقوب» (یعنی بنی اسرائیل) را به دژهخت (یعنی اورشلیم) بازگرداند.[۶۱]

این ایران مداری نویسنده بویژه در بی اعتنائی عمدی او به آغاز اسلام مشهود بود. بجای پرداختن به عرب جاهلیت، سیره نبوی، احوال خلفاء راشدین و سپس بنی امیه و بنی عبّاس که شیوه غالب همه تاریخ نگاران ایرانی بود، وی تنها به چند جملهٔ مختصر در این باره ها بسنده کرد. در زندگی خسرو انوشیروان از زاده شدن «واپسین پیامبران» که مقصود خاتم النبین یعنی محمّد رسول الله بود، یاد کرده و در آغاز جلد دوّم تنها گفته بود:

> پس از مرگ یزدگرد و دست یافتن تازیان به پارس پیوسته این کشور پرآشوب و درهم بود و لشکریان جای نشینان واپسین پیامبران که خلفا می نامیدند برهمه این سرزمین دست یافته از بغداد تا رود آمویه را در زیر فرمان آوردند.[۶۲]

«دست یافتن تازیان» و «واپسین پیامبران» اشاره های کلیدی به استیلای عرب و پیامبر اسلام است که گاه در *نامهٔ خسروان* آمده بدون آنکه هیچ گاه نویسنده لفظ اسلام و محمّد را در سراسر کتابش بکار برده باشد. «دست یابی تازیان» همه جا نقطه عطف و گشت تاریخی ای تلقی شده که سرنوشت ایران را دگرگون کرده و به ویرانی و بدبختی مردم آن انجامیده است. ترکان و مغولان نیز در این ویرانی اهریمنی با تازیان شریکند. پس از تازیان «ترکان نیز آغاز تاخت و تاز کرده ایران را ویران نمودند.»[۶۳]

چنین تعبیری از ویرانی ایران به دست تازیان و یا استیلای مغول به عنوان سرآغاز دوره های جدید در تاریخ ایران پدیده نوینی بود که ریشه در تاریخ نگاری اروپا در قرن نوزدهم داشت. نماینده بزرگ این نوع تلقی تاریخی ملّی، و بویژه نقش یورش بیگانگان در شکل گیری یک ملّت، همانا مورّخ لیبرال فرانسوی تیری (Thierry) بود که در آثارش به اهمیّت این پدیده پرداخته و از جمله فتح نورمن ها را یک چنین عطفی در تاریخ انگلستان دانسته بود. اغلب مورّخین

یژه اردشیر و انوشیروان، را بسیار ستوده و بخش نسبتاً بزرگی را به اندرزهای
شان درباره دادگستری و مدارا با مردمان اختصاص داده است. در بیان سخنان
لند پایه" اردشیر، از جمله نظریه معروف "دائره دادگری" را به نقل غیر
ستقیم از *عهد اردشیر* آورده است: «پادشاهی نتوان کرد مگر با سپاه و سپاه گِرد
یاید مگر به زر و سیم و زر و سیم اندوخته نشود مگر با زیردست پروری و
یردستان را نگاهداری نمی توان کرد مگر به داد.» مضمونی نظیر این دگر باره
ر اندرزهای انوشیروان نیز آمده است.[۷۳] تکیه براین نظریه قدیمی در باره قدرت
ولت، که بنیاد اندیشه پادشاهی ایرانی و اسلامی بود، و یا دیگر اندرزهای شاهانه
ماید حاکی از کوشش ظریف نویسنده برای هشدار دادن به پادشاه هم عصر
نویش، یعنی ناصرالدین شاه، باشد. از این هشدار ظریف که بگذریم، هیچ جا
نتی نشانه ضعیفی نیز از انتقاد نویسنده از نهاد پادشاهی به چشم نمی خورد.
رعکس، وی اغلب به تصریح به نکوهش جنبش های ضد نظام حاکم در تاریخ
ران پرداخته است. از جمله، داستان کُشتار مانی و پیروانش را در دوره
دشاهی بهرام اول بی هیچ دغدغه ای آورده و افزوده است که به دنبال گفتگوی
انی با «پیشوایان آئین،» یعنی موبدان زردشتی، «کجی اندیشه او بر همه کس
مکار شد.»[۷۴]

به همین منوال، در شرح جنبش مزدک نیشابوری (چنانکه جلال الدین آورده)
ز پشتیبانی از نظام پادشاهی ساسانی آشکار است. مزدک را به خاطر آنکه
نان و خواسته مردمان را بر دیگران روا» داشته و ازدواج با محارم را نیکو
مرده، نکوهیده است و مزدکیان را به خاطر «دست درازی به زنان واندوخته
دمان» و فریفتن غباد سرزنش کرده و سرانجام در شرح پادشاهی انوشیروان
ستان کشتار مزدک و مزدکیان را بی هیچ خُرده گیری از انوشیروان آورده
ت.[۷۵] این طرز برخورد با مخالف اندیشان را می توان مؤید تمایلات
شت دوستانه شاهزاده قاجاری دانست.در دورهٔ اسلامی نیز اگرچه شرح او از
بش اسماعیلیان الموت و رهبری حسن صبّاح و یا نهضت نقطویان در دوره
نویه، تفصیل بیشتری یافته ولی در مجموع نظر نویسنده هم چنان نسبت به
یانات فراکیشی منفی باقی مانده است.

هم چنین، نگاه نویسنده درباره زنان در تاریخ ایران غالباً در تائید فرهنگ
دسالارانه زمانهٔ اوست. پادشاهی پوراندخت را از آن جهت نیک می داند که
، «مردانه به کارها رسیدگی می کرد.» آذرمیدخت را «دانشمند و دادپرور»
، داند و درشرح داستان مِهر ناخواسته سپهسالارش، فرخ هُرمز، که منجر به

پیکارهای وی را به اجمال آورده و پس از آن اندرزها و سخنان نیکوی منوچهر را، بیشتر از روی *شاهنامه* و متون دیگر، نقل کرده و در پایان پیامبران توراتی-قرآنی هم‌عهد اورا شناسانیده‌است. بویژه در نامهٔ یکم، جلال الدین همواره در مرز بین‌افسانه و تاریخ باقی مانده و در این راه از آوردن حکایت ها و باورهای افسانه‌ای دریغ نکرده است. نظیر *شاهنامه*، در اینجا نیز منوچهر "گویند" صد و بیست‌سال پادشاهی کرده است.[۶۵] درجای دیگر، دوره گلشائیان را، که پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان همگی از آن تباراند و آغازشان به گلشاه (آدم خاکی) می رسد، ۶۰۲۴ سال دانسته است.[۶۶] کیومرس را واژه ای سریانی دانسته است اگرچه معنای آنرا نسبتاً به درستی "زنده گویا" آورده است.[۶۷] ضحاک را هم به خطا از ریشه ضحک عربی، و بازهم‌به خطا، به معنای "ده آک" به معنای صاحب ده کردار ناشایسته دانسته است.[۶۸] فیلسوف یونانی، فیثاغورث (فیثاغورس، چنانکه جلال الدین نوشته) در روزگار جمشید می زیسته و ساز و آواز را برای سرخوشی این شهریار از نو پدید آورده است. درجای دیگری او را همزمان کیخسرو دانسته و گفته است که او «دبستانی در ایتالیا بنیاد کرده» است.[۶۹] همچنین جلال الدین براین باور است که باده نیز در زمان جمشید تصادفاً به دست آمده و افسانه ای نیز به نقل از مأخذی نامعلوم آورده و نام نخستین آنرا نیز "شاه دارو" شناخته است.[۷۰] موسی و شعیب هم عهد منوچهر بوده اند و داود و سلیمان و لقمان از همزمانان کیکاووس. رستم نیز گه‌گاه در تاریخ جلال الدین خودنمائی می کند و آغاز خاندان او، همانگونه که در *شاهنامه* آمده، با روی کار آمدن کیانیان مرادف دانسته شده است. در داستان اسکندر نیز که جلال الدین می توانست به کتاب های تاریخی اروپائی دست یابد، چهره این جهانگیر مقدونی کماکان چون اسکندرنامه ها و دیگر منابع از این دست ترسیم شده است. برخلاف انتظار، غرور ملّی جلال‌الدین دراین میان راهی نیافته و اسکندر را گُجسته‌ای ویرانگر ننمایانده است.[۷۱]

در دیگر جای ها جلال الدین، بجز معدودی، هیچ یک از شاهان پیش از اسلام را برای رفتارشان نکوهش نکرده است. لهراسب از تنها مواردی است که نویسنده شهریاری را «درشت خوی و کینه جوی» انگاشته.[۷۲] ولی حتی کیکاوس نیز با همه زشتکاری ها و خطاهایش در *شاهنامه* مورد سرزنش قرار نگرفته است. این نگرش غیر انتقادی و تحسین آمیز جلال الدین میرزا نسبت به تاریخ ایران باستان آشکارا با نظر او در باره دستگاه حکومت ناصری و نیز با آرائی که در دورهٔ عضویت در فراموشخانه داشت مغایر است. وی پادشاهان دوره ساسانی،

تردید است زیرا به گفته دیوان بیگی، وی در ۱۲۸۰، یعنی پنج سال قبل از چاپ جلد اول *نامه خسروان*، درگذشته است.[۸۸]

آنچه روشن است سوای غارت از دیگر هم عصران جلال الدین بیش از هرکس شاعر مرثیه پرداز و هجو سرا، یغمای جندقی، در نگارش پارسی شهرتی داشته و پاره ای از نامه های دوستانه او، یا اِخوانیات، از این سبک است. از جمله، در صدر نامه "بسیطه" به ناشناسی می نویسد:

> روزنامه آن پیر پریشان و پور پشیمان در دیده و کامم روز روشن و آب شیرین تلخ و تار افکند و از باغ دل و روان برجای لاله و گل و خار انگیخت. آری دراین سودا زیان سود انگاشت و بد افتاد بهبود شمرد.[۸۹]

این شیوه نگارش، چنان که از نامه های فراوان یغما برمی آید، بخشی از جنبشی ادبی برای بازگشت به فارسی نگاری در عهد اوست که مقارن با ایام جلال‌الدین میرزابود. درنامه های دیگر، یغما دوستانش را نیز به پارسی‌نگاری تشویق کرده است. اما این سبک نگارش با پارسی ای که جلال الدین در تاریخ خود به کار گرفته متفاوت است. برخلاف یغما، کوشش جلال الدین به ساده‌نگاری و بهره وری از «سخنان روان به گوش آشناست» و در این راه باید وی را در میان همگنانش از پیشروان فارسی رایج در دوره جدید شمرد و سهم او را در یک دست سازی فارسی ارج نهاد. ولی، برخلاف متأخرین، از جمله احمد کسروی، جلال الدین هیچ جا به اختراع واژه ای جدید دست نیازیده است. زبان او، گرچه در پاره ای موارد بعضی کاستی های غیر قابل اجتناب دارد، ولی رویهم رفته پاکیزه و خالی از خطا است.

در این راه یکی دیگر از دستیاران او، میرزا اسماعیل خان تویسرگانی، که ابتدا در خدمت جلال الدین روزگار بسر می آورد، پس از درگذشت او خود در پارسی نگاری کوشید ولی نثر او نیز گرفتار همان کاستی های دیگر نگارندگان این شیوه است. وی نیز چون جلال الدین گرایش های آشکار به آئین زردشت داشته و به گفته محمد معصوم شیرازی «به لغت دری استاد و عالم به *زند* و *اوستا*» بوده است. صاحب *طرائق الحقایق* نمونه ای چند از پارسی نگاری اورا آورده است و از آن میان چند جمله ای متضمن احوال خود اوست:

> از راه بخشایش و مهر اگر پژوهش فرمایند که روزگار این پرستنده اورمزدا برچه گونه می گذرد، سپاس ایزد را که دلم بیشتر هنگام از راه پاک یزدانِ مهربان شاد و

سخن نگفته است: «گمان نمی کنم که از آغاز جهان که این همه شهریاران آمده اند هیچ یک را چنین خوی نیک بوده باشد.» شرح نسبتاً مفصل نویسنده از احوال و ایّام کریم خان از جمله شامل اقامت آقا محمدخان در درگاه او و حکایت مشهور ریز ریز کردن زیراندازهای کاخ خان زند است.[۸۶] این ستایش واقع بینانه نویسنده که دور از تعصبات قومی قاجاریه نگاشته شده شاید از زمره درخشان ترین موفقیت های نویسنده در تدوین *نامه خسروان* باشد.

## پارسی سره و تاریخ نگاری

از جنبه های درخشان دیگر *نامه خسروان* یکی به کار بردن ماهرانهٔ پارسی سَره یا آن چنان که خود می گوید «سخنان روان به گوش آشنا» در تاریخ نگاری است. آشکارا، این دلبستگی نویسنده به پارسی گذشتگان بخشی جدائی ناپذیر از برنامه او برای زنده کردن میراث ایران پیش از اسلام است. ریشه این شیوه نگارش حداقل به متون پارسی مکتب آذر کیوانی باز می‌گردد و جای شبهه نیست که جلال الدین ابتدا با خواندن این متون و خاصه *دساتیر* به این روش از عربی‌زدائی در زبان علاقمند شده است. آنچه که از دیگر آثار او می دانیم هیچ یک نشانه ای از سَره نگاری ندارد. سه غزلی که میرزا طاهر اصفهانی در *گنج شایگان* از او در مدح صدر اعظم زمان میرزا آقاخان نوری نقل کرده، به زبان متعارف غزل سرائی دوران اوست :

| | |
|---|---|
| فتنه خیزد ز دو سلطان به یکی مُلک جلال | عشق چون خیمه زند عقل برون خواهد شد |
| آخر این جور پیاپی که تو داری ما را | بدر صدر زمن راهنمون خواهد شد |
| صدر اعظم که ز تدبیر وی اطراف زمین | همه بر ملک شهنشاه فزون خواهد شد.[۸۷] |

این چنین مدح گوئی و ابراز بندگی احتمالاً چند سالی پیش از چاپ *گنج شایگان* در ۱۲۹۲ قمری (۵۶-۱۸۵۵) و حداقل یک دهه قبل از نگارش *نامه خسروان* است. در طول سال های بعد پیوستن به اهل فراموشخانه ظاهراً او را از عالم مدح گوئی به در آورده است. افزون براین، همنشینی با شاهزاده زندی، امامقلی خان متخلص به غارت، او را به پارسی نگاری رهنمون شده است. غارت که زندی لاابالی و شاید همجنس دوست بود، به گفته ملک ایرج میرزا «جوانی بود تاریخ دان و شاعری با فهم» که در نگارش *نامه خسروان* جلال الدین میرزا را دستیار بود. صحّت این گفته آخرین، یعنی دستیاری وی درنگارش *نامه خسروان*، محل

امه" را به جای کتاب آورده است. "آئین" به جای دین ، "پیمبر" به جای رسول، کشور" به جای مُلک و مملکت، "زاد و بوم" به جای موطن، "کشورگشائی" و کشورستانی" به جای فتح، "تنگدستان" به جای فقراء، "گماشته" یا "کارگزار" به ای حاکم و عامل، "پرستشگاه" به جای مسجد، "دستور" به جای وزیر، "دانشور" ، جای حکیم، و "پیشوایان آئین" را به جای علمای دین آورده است. "پهنه" به ای میدان (که به خطا ظاهراً آن را واژه ای از اصل عربی می‌داند) "سپاهان" ، جای اصفهان، "کنکاش" به جای مشورت، "ستیز" و "آویز" به جای منازعه و مدال، "پیکار" به جای حَرب و جنگ، "دیهیم" به جای تاج، "چکامه" به جای صیده و "چامه" به جای شعر آمده است.

میرزا اسکندر کاظم بیگ در نامه ای که در پاسخ جلال الدین نوشته و در تدای جلد دوّم *نامه خسروان* آمده، شیوه پارسی نویسی شاهزاده را ارج گذارده و واسته که به همان روال بنگارد:

> سپاس یزدان را که سرکار خداوندگاری دراین کار بسیار پیش دستی کرده‌اید و پابرجائی که درآن شیوهٔ خود ساخته اید انجام به آنچه دلخواه است خواهید رساند. چون هرچه نگارش فرموده اید بسیار سفته و پخته و دل پسند است بنده نیز از سردست خواستم که این نامه را به همان‌شیوه نوشته به‌پیشگاه سرکار بفرستم، نشد. کار نیکوکردن از پُرکردن‌است.[۹۴]

خونـد زاده نیـز که مـی کـوشیـد تـا فـارسـی را از روی *نامه خسروان* بـه پسـرش یاموزد، از چیره‌دستی جلال‌الدین در پارسی‌نویسی‌ستایش‌کرده است.[۹۵] وی در اسخ نخستین نامه جلال الدین میرزا به سال ۱۲۸۷/۱۸۷۰ چنین نوشت:

> خصوصاً این کتاب ازین بابتی شایستهٔ تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده اید. کاش دیگران نیز متابعت شما را کردندی و زبان ما را که شیرین ترین زبان های دنیاست، از اختلاط زبان گُلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. نواب اشرف شما زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد می فرمایند. من نیز در تلاش هستم که ملّت خودمان را از دست خطّ عرب ها نجات دهم. کاش ثالثی نیز پیدا شدی و ملّت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمهٔ این عرب ها که سلطنت هزارساله عدالت آئین ممدوحهٔ بلند آوای ما را به زوال آوردند و وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند و ما را بدین ذلّت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی اما نه به رسم نبوّت و یا امامت، که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت.[۹۶]

از فرهی و والائی منش فریشته کُنش یکتاشناسی از نوشدگـان جهان وارسته و آزاد است.[۹۰]

پارسی نگاری تاریخی اما رواج چندانی نداشت. اندکی پیش از جلال الدین، محمدتقی سپهر، در *تاریخ قاجاریه* خود، اگرچه کوشیده بود تا تحولی در زبان تاریخ نگاری به وجود آورد، امّا رویهم رفته نثر او فاصله چندانی از نثر متقدمانش نداشت. رضا قلی خان هدایت و یا دیگر وقایع نگاران قاجاریه نیز برهمان منوال پیشین قلم می زدند اگرچه نثر تاریخ نگاری نیمه قرن سیزدهم به مراتب بر نظائرش در ابتدای قاجاریه و یا پیش از آن رجحان داشت و از نثر مغلق و بسیار پیچیده اواخر قرن دوازدهم فاصله فراوان گرفته بود. این ساده‌نویسی نسبی وقایع نگاران قاجاری زمینه ای برای پیدایش پارَسی سَره در *نامه خسروان* بود. با این حال باید پذیرفت که موفقیت جلال الدین میرزا دراین زمینه یگانه باقی مانده بویژه اگر شیوه او را با دیگر همعصرانش بسنجیم.

چنان که گذشت، بیش از هرچیز خواندن *دساتیر*، جلال الدین را به این سبک نگارش رهنمون شد. ترتیب *نامه خسروان* شباهت کامل با «فهرست نامه های پیغمبران» در دساتیر دارد. نویسنده *دساتیر آسمانی* کتاب خویش را شانزده بخش کرده و از «نامه شت مه آباد» تا «نامه شت کیخسرو» ترتیب شاهان همان ترتیب مذکور در **نامه خسروان** است. معذلک اندرزهای یاد شده در *دساتیر* با آنچه که جلال الدین آورده یکسان نیست و افزون براین زبان **نامه خسروان** بسیار از *دساتیر* رساتر است.[۹۱]

احتراز شاهزاده قاجار از آوردن واژه های بیگانه، امّا، منجر به بیگانگی او از شعر و ادب فارسی و پشتیبانی او از شعرای همزمانش، که چون او گرایش های میهنی و اعتقادات ضد شرعی داشته اند، نشد. از جمله به همّت او طبعی از *کلیات قاآنی* در ۱۲۷۲ قمری به چاپ رسید که در پایان مجموعه ای از اشعار فروغی بسطامی، شاعر هم‌عصر خود را همراه با شرح احوال این شاعر، که چون جلال‌الدین به لامذهبی شهرت داشت، برای نخستین بار به چاپ رسانید.[۹۲]

پژوهش دقیق در واژه ها و زبان **نامه خسروان** نیاز به فرصت دیگری دارد امّا پاره ای اصطلاحات تازه را در نگارش با مهارت به کار برده و چنان که خود در ابتدای جلد دوّم گفته، به تدریج بر چیره دستی او افزوده شده است: «زیرا بندگان [نگارنده] در نگـارش پارسی زبردست تر شده. هرچه پیش می روم بَتَر می نگارم.»[۹۳] همه جا "داستان" را به جای تاریخ، "داستانسرا" را بجای مورخ و

ل مشغولی شاهزاده قاجار و کُلنل آذربایجانی تبار به زبان و خط نشانه روشنی
بازسازی گونه ای از آگاهی ملّی بود که گذشته اسلامی و بویژه عربی (و یا
نچه که در دیده ایشان عربی جلوه می کرد) درآن راهی نداشت. هردو جویای
رافکندن این میراث اسلامی و بجای آن پیوند زدن گذشتهٔ دور به آینده ای نُوین
ودند و این خواست ایشان را در حلقه کوچک ولی جوشان روشنفکران نیمه دوم
رن سیزدهم ایران به یکدیگر نزدیک تر می ساخت. در جمعی که میرزا یوسف
ستشارالدوله و میرزا ملکم خان سردمداران آن بودند، جلال الدین میرزا شاید
یش از هرکس این آینده آرمان گرای را با زبانی بازسازی شده به گذشته ای
خیال انگیز و شکوه مند پیوند می داد. به آخوندزاده نوشت: «پُر هم از ایران نا
امید نباشید. . . سپاس دارم یزدان پاک را که جوان ها را می‌بینم که اندک
اندک برخی از سخنان می گویند که من نشنیده ام و مایه امیدواری می شود و
شما را هم امیدوار می کنم.»[۹۹] این چنین آرزوی قریب نیم قرنی پس از جلال
الدین در انقلاب مشروطه به ثمر رسید.

**پایان نا فرجام**

ولی زندگانی جلال الدین میرزا زودتر از آن بسرآمد که سر انجام این سخنان و
تأثیر انتشار *نامه خسروان* را در دوره انقلاب مشروطه و در جوانان نسل پس از
خویش ببینند. هنگامی که جلد دوم *نامه خسروان* را به انجام می‌آورد در پایان آن
نوشت: «چون از آغاز چاپ نامه دومین بیمار شده چشمم نابینا گشت، نگارشش
نیز به دستیاری نگارنده دیگر شد. اگرچه با رنجوری آنچه بایست در درستی
کار این نامه کوشیدم . . . »[۱۰۰]

در ۱۵ محرّم ۱۲۸۷ (۱۸ آپریل ۱۸۷۰) آخوندزاده نیزدر نامه ای به میرزامحمّد
جعفر قره‌چه داغی (مترجم تمثیلات او به فارسی) که در تهران اقامت داشت و در
زمرهٔ دوستان شاهزاده قاجار بود از خبر ناخوشی «نواب اشرف و امجد کامکار
شاهزادهٔ آزاده جلال الدین میرزا» ابراز نگرانی کرده و از مخاطب خواسته که او
را از احوال نواب والا آگاهی دهد. «از کم طالعی منست که در کُل صفحهٔ ایران
برای خود هم رازی پیدا کردم، او نیز در اول مرحله آشنائی ناخوش شد.»[۱۰۱]

چندی بعد خود شاهزاده در پاسخ آخوندزاده از بهبودی‌نسبی خود چنین نوشته:
«سپاس یزدان را بهبودی روی نموده چشمم اندکی بینا شده اگرچه چنانچه
بایست هنوز دیدگانم درست نمی بیند، باز جای سپاس دارد و امید نیکوتر شدن
پس از این و مانند پیش گشتن است.»[۱۰۲]

پاسخ جلال الدین میرزا به این سرکشی های فکر پر خُروش، گذشته پرداز، و عرب‌زدای و اسلام ستیز دوست تازه یافته اش، پاره ای پذیرفتن و تائید گفته های او و پاره‌ای نکته‌سنجی ادبی درنوشته‌های آخوندزاده بود. وی از جمله چنین نوشت:

اگرچه مرا یارای خُرده گرفتن بر هیچ کس، به ویژه برشما نیست،. . . از جائی که دلم از دست تازیان پر خون است و دراین دم هم کاری از دست من نمی‌آید، جز این که زبان خودمان را یادآوری مردمان نمایم، این نکته را برای دوستی نیز به شما می نگارم و نمی‌دانم چگونه شده است که برخی از سخنان فرانسه را به زبان تازی درآورده اید. مانند تلگراف [که ] تلغرافیا، ژاگرافی [که] جغرافیا، پُلتیک [که] پلتیقا، کلنل [که] قولنل و گرامر [که] قرامر شده است.

آنگاه جلال الدین از عربی پردازی شعرای هم عصر خویش سخت انتقاد کرده ولی در عین حال از آخوند زاده هم ایراد گرفته است که: «کریستف کلمب را خریستوفور قولومب و کرتیک را قرتیقا و متماتیک را ماتیماتیقا و کورسپندانس را قوریسپوندیس» نوشته است. وی سپس ادامه داده: «در ایران زبان فرانسه در این روزگار چنان پسندیده و فراوان است که بسیاری از مردم پاک گُهر فرزندان خود را به آموزش این زبان گذارده و نام های فرانسه به گوش آنها از زبان تازی آشنا تر است و زبان آنها را به خوبی می دانند. خواهش دارم که هرچه پیش می‌رود نام های فرانسه و روس به همان جور زبان ایشان گفته شود.»[۹۷]

این ساده انگاری های جلال‌الدین میرزا که چنین می اندیشید که فرانسه بیش از عربی در نزد ایرانیان هم عهدش رایج است، نشانه رهیدن او (و آیندگان او) از عرب زدگی ولی گرفتار شدنشان به درد غرب زدگی بود، اگرچه نظر او درباره آوردن‌همان واژه های اصلی اروپایی بجای مُعَرّب ساختن شان صائب می‌نمود.

در پاسخ، آخوند زاده کاستی خویش را در شیوه نگارش فارسی پذیرفته است:

افسوس می خورم که من مثل شما نمی توانم که نوشتجات خود را در زبان فارسی بی اختلاط الفاظ عربیه نوشته باشم چون که از طفولیت زبان فارسی را بدین طور یاد گرفته‌ام. حالا ترک عادت برای من غایت دشواری دارد. خانهٔ تازیان خراب شود، تقصیر ندارم. . . اگرچه املای بعض کلمات فرانسویه در نوشتجات من موافق واقع مرقوم نمی‌شود، نهایت سببش آنست که من خودم زبان فرانسه را نمی دانم و هم خطّ ما بواسطه قصورات کثیره، کلمات السنه خارجه را به درستی اداه نمی تواند کرد.[۹۸]

ندگی‌اش، یعنی از زمان بسته شدن فراموشخانه، مغضوب شاه و حتی مرعوب و
وشه نشین بود. اشاره هائی چند در نامه نگاری با آخوند زاده را شاید بتوان
این آرزوی خروج از ایران تعبیر کرد. وی پس از پایان جلد سوم *نامه خسروان*
یار تازه یافته خود، آخوندزاده، نوشت: « چه نگارم. امیدوارم یا کارها دگرگون
ود، یا روزگار از ایران ویرانم بیرون افکند که تا نامه چهارمین را نیز به
استی و دلخواه بنگارم.»[۱۰۶] آخوندزاده نیز پاسخ داد که: «فرموده اید که یارای لب
جنباندن ندارید، پس به جهت تسلّی خاطر شما شخصی را به شما نشان بدهم
که گاه گاه از صحبت او رفع اندوه نموده باشید.» وی آن گاه میرزا یوسف خان
ستشارالدوله را که از ماموریت سفارت ایران در پاریس به تهران احضار شده
ود و درهمان‌ایاّم رسالهٔ انتقادی خود، *یک کلمه*، را به‌چاپ رسانید، به او شناسانید.
نواب شما با این میرزا یوسف خان آشنائی بکنید و رساله هایی را که او برای
منفعت سلطنت ایران و ترقی ملّت اسلام نوشته است، ملاحظه فرمائید.»[۱۰۷]

همنشینی با میرزا یوسف خان (که خود سال ها بعد به جرم عقاید
زادیخواهانه و به امر ناصرالدین شاه به حَبس افتاد)، و نظایر او، بی شک بر
سوء ظن شاه نسبت به جلال الدین و در نتیجه دشواری خروج او از ایران،
ی افزود. اشاره آخوندزاده در نامه دیگر و دعوت او از جلال الدین که در راه
سفر حج مدتی در تفلیس نزد او بماند را نیز می توان حمل براین قصد
شاهزاده برای سفر خارج به بهانهٔ زیارت مکّه دانست. تنی چند از شاهزادگان
قاجاری، از جمله فرهاد میرزا، و نیز از اعیان این عهد، از جمله میرزا
محمدحسین فراهانی، به همین منوال نه تنها به حج رفتند بلکه به سیاحت دیگر
دیار نیز موفق شدند. شاید این تنها راهی بود که جلال الدین می توانست از شاه
جازهٔ سفر بگیرد.

این ایام، یعنی پایان سال ۱۸۷۱ و آغاز ۱۸۷۲، مقارن با دگرگونی های
مهمی در دولت و دربار ایران و در پادشاهی ناصرالدین شاه بود. انتساب
میرزاحسین خان مشیرالدوله به صدارت اعظم و آغاز دورهٔ جدید، ولی کوتاه،
صلاحات، و برخی آزادی ها در گفتار و نگارش، نه تنها اجازه می داد که
جلال‌الدین میرزا *نامه خسروان* را به چاپ رساند بلکه شاید آرزوی سفر به خارج
را نیز در سر بپروراند. امّا مرگ مجال نداد. در تقویم وقایع سال ۱۲۸۹ قمری
در پایان جلد دوم *مرآت البلدان* محمد حسن خان اعتماد السلطنه (شاید ذیل
رویدادهای ماه محرم) تنها به این اشاره اکتفا کرده است: «جلال الدین میرزا ولد
خاقان مغفور فتحعلی شاه مرحوم شد.»[۱۰۸] چهارسالی پس از این نیز آخوندزاده

این امید شاهزاده، امّا، به زودی به ناکامی انجامید. اندکی پس از این نامه نگاری، بیماری سفلیس ابتدا با عارضه کوری دفعی و سپس رنجوری و سرانجام مرگ در اوائل ۱۲۸۹ (۱۸۷۲) پایانی زود رس در سن ۴۶ سالگی برای او تدارک دیده بود. سفلیس یا کوفت، که حداقل از دوره صفویه از راه اروپا و عثمانی به ایران رسیده بود، تدریجاً در نیمه دوم قرن نوزدهم، بویژه در نزد اعیان و اشراف ایران، شیوع یافت. ابتلاء به این بیماری نکته تاریک دیگری در زندگی تاریخ نگار قاجاری است. نمی دانیم آیا سرایت آن از راه روسپیان فرنگی بود که تدریجاً در پایتخت ایران پیدا شده بودند و یا ناقل دیگری در کار بوده است. در این زمان تجویز بعضی داروها تنها برای جلوگیری از عوارض این بیماری بود که تقریباً همیشه بعد از یک دوره پنج تا ده ساله منجر به مرگ می شد.[۱۰۳]

شگفت آن که در همین ایام شاهزاده بیمار به فکر سفر حج نیز افتاده بود. آخوندزاده در پاسخ به جلال الدین در اواسط ۱۸۷۱ بعد از ابراز خرسندی از این‌که وی بهبود یافته، نوشته: «مژده داده اید که ارادهٔ زیارت بیت الله را دارید،» و آن گاه از او دعوت کرده که در راه مدتی در خانهٔ او اقامت کند.[۱۰۴] اندکی بعد وی در نامهٔ دیگری به جلال الدین دوباره یاد کرده است که «نامه که از وجود عزیز میرزا تقی طبیب به سرافرازی مخلص فرستاده بودید مطالعه کرده از سلامتی نواب مستطاب شما و از بهبودی رَمد چشم فرح افزودم و از اخبار میرزا تقی که اجازت سفر مکّه معظمه سرکار داده شده است آتش شوق دیدار شما تیز تر و شعله ور گردید.»[۱۰۵]

این دگرگونی روحی که جلال الدین را به بازگشت به دامان اسلام و حتی سفر حج تشویق کرده بود به چه تعبیر توان کرد؟ می توان چنین گمان برد که امید به بهبودی و یا نزدیکی به مرگ در دل جلال الدین پرتو تازه ای از دینداری افکنده بود که از اندیشه های زردشت گرائی (و یا حتی لامذهبی) پیشین او فاصله بسیار داشت. اگر چنین بود، شاید این نشانه بارزی از اقتدار مذهب حاکم و دشواری گسستن از آن حتی برای شوریده میهن پرستی چون شاهزاده قاجار بود. شاید جلال الدین بهبودی مُعجزه آسا و یا رستگاری آخرت را در دینداری اسلامی و نه در باورهای زردشتی می یافت و لاجرم در لحظه بحرانی بدان باز گشته بود. این چیزی جز یکسره بیهوده انگاشتن همه آراء و آثار گذشتهٔ او نبود.

از جانب دیگر، شاید سفر مکّه تنها دست آویزی برای کسب اجازه از ناصرالدین‌شاه و خروج ازایران بود. می دانیم که جلال‌الدین در دههٔ آخرین

جلد چهارم مجملی از رویدادهای تاریخی پادشاهان قاجار، و در احوال محمد شاه، بخشی "از سخنان او" را در هنگام مرگ به سبک اندرزهای شاهان باستان آورده بود. ولی رویهم رفته بخش قاجاریه، که از محمدحسن خان قاجار تا مظفرالدین شاه بیش از ۲۸ صفحه را دربر نمی‌گرفت، یکسره از نظرگاه انتقاد خالی بود. فتحعلی شاه «بیشتر هنگام با رومیان [یعنی عثمانی] و روسیان و دیگر هم‌خانگان در جنگ بود. بهر سوی روی می آورد، دشمنان را زیردست کرده پیروزمند می شد.»[۱۱۱] ناصرالدین‌شاه در ابتدای پادشاهی اش «به نگاهداری مرزستان و کشور پرداخت. نخست سرداران کار آزموده جابجا در کشور ایران برافراشت و دندان گرگان ستم پیشه را شکست و بیخ درخت بیداد را از بُن کند و نامی از بیداد و نشانی از ستم در مرز و بوم ایران نماند.»[۱۱۲] شگفت آن که این گونه نادرستی های مداحانه ازقلم کسی تراوش کرده که خود خارج از ایران و فارغ از تعدی قاجاریان می زیست. چهره های پادشاهان که وی در سراسر هر چهار جلد آورده نیز برتر از چهره های جلد چهارم نبود. چهره‌های جلد یکم را از روی چاپ جلال الدین میرزا دوباره پرداخته بودند و تصاویر سه جلد دیگر یا یکسره پرداخته ذهن نقّاشی ناشناس بود و یا از روی تصاویر رایج ناشیانه ساخته شده بود. هم متن و هم چهره سازی ملک الکتاب در "نیلی" که بر *نامه خسروان* نگاشت مغایر با آرمان شاهزاده تاریخ نگار بود.

میراثِ *نامه خسروان* را امّا باید در تاریخ نگاری دوره مشروطه و ابتدای دوران پهلوی جُست. اگرچه این اثر دیگر در ایران به چاپ نرسید،[۱۱۳] توان که آنرا نمونه نخستین تاریخ های درسی مدارس جدید دانست. سازمان و ترتیب سلسله‌ها دراین متون درسی بسیار به *نامه خسروان* نزدیک بود و شیوه خشک تاریخ نگاری دودمانی، که این چنین در دوره پهلوی دانش آموزان مدارس را از آموختن تاریخ دلزده می کرد، از شیوه جلال الدین بی بهره نبود. افزون براین، *نامه خسروان* بود که ابتدا این زنجیره دودمانی را از تاریخ افسانه ای به ایران باستان و تا دوره جدید یک سره پیوند زده بود. اگرچه روایت جلال الدین تُهی از هر تفسیر و تحلیل تاریخ نگارانه بود، اما همین پیوستگی رویدادها زمینه لازم را برای پیدایش تاریخ نگاری میهن پرستانه نوین در دورهٔ پهلوی فراهم آورد.

نگرش تاریخی عصر پهلوی نیز چون *نامه خسروان* نه تنها گذشتهٔ پیش از اسلام را دوران شکوه و سرفرازی و توانمندی ایران می دانست بلکه مانند آن بیگانگان را مسبب اصلی شکست و تباهی این گذشتهٔ درخشان می شمرد. در

درنامه ای به مانکجی نوشت: « ظلم به نهایت رسیده است. پاک یزدان باز متحمل است. به غیر از رضا به قضا چاره نداریم. افسوس، هزار افسوس از هم راز ما شاهزاده ناکام جلال الدین میرزا.»[۱۰۹] اندوه از دست رفتن جلال‌الدین بر آخوندزاده آن قدرگران آمده بود که سال بعد، در پایان «بیاغرافیای یعنی سرگذشت» خود، از مرگ این "هم راز" خود افسوس خورد: «دیگر مرگ شاهزادهٔ جوان‌جلال الدین میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار بود که با من بنای دوستی و مکاتبت گذاشت و مرا الی غیرالنهایه گرامی می داشت. افسوس که اجل امان نداد که دوستی من با این شاهزادهٔ فاضل و مستجمع اوصاف حمیده و اخلاق جمیله چندی امتداد یابد.»[۱۱۰]

از این پس، جلال‌الدین میرزا و اثر او کم و بیش از یادها رفتند. دو چاپ شناخته شده دیگر *نامه خسروان* هر دو در خارج از ایران انتشار یافت، یکی در بمبئی، در حوالی ۱۳۱۹ قمری (۱۹۰۱)، و دیگری در لکهنو در ۱۹۳۱ میلادی. ناشر چاپ بمبئی خان صاحب محمد ملک‌الکتّاب شیرازی است که این اثر را در «دت پرساد پریس» بمبئی به چاپ رسانید. هم او چهارمین جلد *نامه خسروان* را که جلال الدین نانوشته گذارده بود، با همان نثر پارسی به شیوه جلال الدین نوشت و تاریخ سلسله قاجاریه را تا ۱۳۱۹ یعنی اواسط پادشاهی مظفرالدین شاه رساند. انگیزهٔ ملک الکتاب شیرازی شاید پیش از هرچیز همانا فراهم آوردن یک دورهٔ کامل از تاریخ ایران برای تدریس در هند بود. در پایان جلد چهارم (در چاپ بمبئی، هرچهار نامه در یک‌مجلّد آمده است)، *نامه خسروان* از زمره کتاب‌هائی است که «در یونی ور سیتی بمبئی برای امتحان فارسی سال ۱۹۰۱ الی سال ۱۹۰۴ معین شده.» باید به یاد داشت که آموختن فارسی بخشی از برنامه درسی همه مستخدمین دولت هند انگلستان بود.

میرزا محمّد بن محمّد رفیع شیرازی ملک الکتّاب نه تنها به کار نشر کتاب‌های فارسی می پرداخت بلکه خود نیز پاره ای تألیفات داشت و گویا به ترجمه از انگلیسی به فارسی نیز دست یازیده بود. در *مؤلفین کتب چاپی*، خانبابا مشار ۲۶ عنوان که وسیلهٔ ملک الکتّاب چاپ یا ترجمه یا نوشته شده، آورده است. این مجموعهٔ پراکنده و ناهمخوان از کتب شیعه چون *آثارالاحزان* و *ریاض البکاء* نوشته میرزا علی شیرازی، تا *تاریخ یوروپ و انگلند*، *جهان آراء* نوشته کاپیتان جوناتن اسکات، تا *عشرت النساء در سلوک زنان با شوهران* را در بر می گرفت.

از نظر شیوه نگارش ملک الکتاب کوشید تا مانند جلال الدین قلم زند و در این راه نیز کم و بیش موفّق بود. هم چنین، به شیوه نویسنده اصلی *نامه خسروان*،

بود از جمله دیوانیان و اهل درِ خانه بودند. این همه مجال و میدانی بس محدود
رای تنی چند چون جلال‌الدین میرزا می‌گذاشت که مبشّر و ناشر مبانی نوآوری
اریخی و ادبی باشند و در برابر مخالفت و دشمنی و حتی تکفیر اهل شرع
وره‌راهی باریک و ناهموار به سوی تجدد بیابند. جای شگفتی نیست که پایه
ای این تجدّد تاریخی در دهه های بعدی همواره لرزان و ناایمن باقی‌ماند و حتّی
رانکاری عصر مشروطه و پنجاه سال تجدد گرائی دوره پهلوی نیز نتوانست این
بال خُرد را بنیانی پایدار بخشد و آنرا از تند باد بازنگری تاریخی، که انقلاب
غیر به همراه آورد، رهائی بخشد.

---

انوشت ها:

۱. از شاهزادگان قاجاری شاید تنها ابوالحسن‌میرزا شیخ‌الرئیس، فرزند محمدتقی میرزا
سام‌السلطنه، از پاره‌ای جهات باجلال الدین میرزا قابل قیاس باشد. شیخ الرئیس شاعر و دانشمند
د، چندی بابی (هم بهائی و هم ازلی) و چندی پیرو اتحاد اسلام بود و گاهی با شاه قاجار و حُکّام
کشمکش داشت. برای احوال او از جمله ن. ک. به: *منتخب نفیس از آثار حضرت شیخ الرئیس*، بمبئی،
۱۳۱ هـ ق، صص ۲-۲۶. دیگر شاهزادگان بیشتر مدافع نظام موجود و فرهنگ غالب بودند. فرهاد
برزا معتمدالدوله که نویسنده و عربی دانی چیره دست بود و علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه که اهل
لم جدید بود هردو در جوانی برخی تمایلات ضد شرعی داشتند ولی بعدها هردو "به راه راست"
ز گشتند. طهماسب میرزا مؤید الدوله از ابتدا دلبسته فقه و اصول فقه شیعه بود. برخی دیگر از
ساهزادگان ادب دوست و ادب پرور بودند ولی سودای درگیری سیاسی نداشتند. در احوال
عتضادالسلطنه ن. ک. به:

*Encyclopaedia Iranica*, Vol. VII: E'tezad-al-Saltana (A. Amanat)

۲. در *المآثر و الآثار*، که تاریخ تقویمی چهل سال نخستین پادشاهی ناصرالدین شاه است،
عتماد السلطنه و همکاران او شرحی از جلال الدین میرزا در زمره شاهزادگانی که هم دوره شاه
بوده‌اند نیاورده اند. یاد او در دیگر تاریخ های دوره قاجار تنها به گونه ای گذرا آمده. تنها شرح
بسوط در دوره جدید از مهدی بامداد است که برخلاف بیشتر سرگذشت های پرداخته در این
ر از آفت داوری های دژم، نادرستی های تاریخی، و توطئه اندیشی های بامداد برکنار مانده است.
. ک. به: مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری*، جلد یکم، تهران، ۱۳۴۷،
ص ۵۵-۲۵۴. نیز ن. ک. به:

Hamid Algar, *Mirza Malkum Khan: A Biographical Study of Iranian Modernism*, Berkely, 197
p. 37.

۳. رضاقلی هدایت، *روضة الصفاء* (ناصری)، جلد دهم، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۰۲. محمدتقی سپهر،
سان الملک، وی را پسر پنجاه و هشتمین می‌داند. ن. ک. به: *تاریخ قاجاریه* [*ناسخ التواریخ*]، به تصحیح
حمد باقر بهبودی، تهران، ۱۳۸۵ هـ ق، جلد دوم، ص ۱۵۵. از آنجا که "خاقان مغفور" به حساب

مقابل، دوران اسلامی و به ویژه دورهٔ قاجار دوران تباهی و تاریکی جلوه می‌شد. ظهور اسلام حادثه ای جنبی در تاریخ ایران بود و یورش عرب نیز ـ هجوم ترک و تاتار رویدادی وحشیانه و ویرانگر نمایانده می شد. چ جلال‌الدین، تاریخ عصر پهلوی نیز راه و روش غربیان را می پسندید و آن را در برابر تاریخ نگاری سنّتی نمونهٔ کار خویش قرار می داد و، افزون براین می‌کوشید تا زبان فارسی را چون جلال الدین از سیطرهٔ عربی و ترکی بزداید این همه پیامدهایی بود که پیش درآمدش در *نامه خسروان* به چشم می خورد.

زندگی جلال الدین میرزا، امّا، خود نمونه ای از سستی نیروی روشنفکران آزادی گرا و متجدد در مقابله با دو پایه پادشاهی سنتی و مذهب حاکم بر نظام قاجاری بود. چون دیگر همفکرانش، جلال الدین با دست یازیدن به گذشته باستانی (و هم پیش از آن، عضویت در فراموشخانه) کوشید تا مشروعیت این هردو نهاد باستانی در نظام ایرانی را به زیر پرسش بَرَد. انگیزه او در این چالش همانا باز یابی گذشته باستانی از راه فرهنگ غربی بود. امّا در این میان هر آن قدر که وی تُرک و تازی را در ویرانی ایران گناهکار می شمرد، بیش از آن غرب را برای بازسازی ایران لازم و ناگزیر می دانست. چون دیگر، همفکرانش جلال‌الدین گوئی هیچ گاه استیلای قدرت های غربی را خطری برای ایران نمی‌انگاشت. آنچه که در دیدگاه او پایه های استواری در ساختن ایرانی نوین را نوید می داد همانا بازسازی فرهنگ و زبان از راه گذشته ای خیال انگیز بود.

آنچه که این گذشته خیال انگیز را جایگاه ویژه ای در تاریخ نگاری و هم‌چنین تحول زبان فارسی می بخشید زمانه ای بود که در آن جلال الدین به نو پردازی رو آورده بود. نگرش و شیوه نگارش *نامه خسروان* کاملاً مغایر با شیوه حاکم در میان بیشتر اهل قلم و اهل علم دورانش بود. وی در زمانی فارسی می‌نوشت و از ایران و تاریخ ایران یاد می کرد که علماء شرع کماکان به شیوه گذشتگان مدافع فرهنگ و افکاری یکسره شرع زده و معارض با هر نوآوری بودند. زبانشان بیشتر ترجمه عربی را می ماند و آنچه از آثارشان که جنبه تاریخی داشت یا شرح "رجال" شیعه و ستایش علمای پیشین و یا همزمان با خودشان بود و یا سلسله اِسناد احادیث را مشخّص می ساخت و یا کرامات و مقامات بزرگان شیعه و یا مصیبت شهیدان صدر اسلام را ارج می بخشید. اهل تصوف نیز همانند علماء در تجلیل از شیوخ سلسله های صوفیه و مکارم و مقامات ایشان می‌کوشیدند. وقایع نگاران، چنان که پیشتر آمد، از جمله خادمین بارگاه شاهی بودند و شاعران، مقامه نویسان، و دیگر اهل قلم از وابستگان و یا

که سزاوار پژوهش جداگانه ایستد. از جمله ن. ک. به: محبوبی، *تاریخ مؤسسات*، یکم، صص ۲-۲۴۳. برای ترجمه پاره هائی از خاطرات ریشارخان ن. ک. به: خلیل ثقفی (اعلم الدوله)، *مقالات* گون، [تهران، ۱۳۲۲]، بویژه صص ۱۰۱-۹۳ و ۱۸-۱۱۳. هم چنین ن. ک. به:

A. Amanat, *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831-18* Berkeley, 1997, pp. 77, 201, 388.

دیگر معلمان دارالفنون کرزیز (Kriziz) اطریشی (که ایرانیان کرشیش می خوانندند) علاوه بر رافی و نقشه برداری به تاریخ نیز علاقه مند بود و این رشته را در دارالفنون می آموزانید. حبوبی، *تاریخ مؤسسات*، یکم، صص ۷۵-۲۷۴ و ۲۸۳).

۱۵. دیوان بیگی، *حدیقه*، یکم، ص ۳۷۰.

۱۶. *همان*، ص ۳۷۲. یادداشت نوائی به نقل از نسخه خطی *تاریخ ملک زادگان تحفة خاقان* نوشته ک ایرج میرزا است.

۱۷. برای روزنامه های فرنگی که در حوالی ۱۸۴۸ به ایران می رسیده ن. ک. به:

Amanat, *Pivot*, 75 .

علاوه بر دو اثر تاریخی ولتر، گزیده ای از *تاریخ لوئی چهاردهم* او وسیله میرزا علیقلی ضرابی نانی در ۱۲۸۹هـ ق (۱۸۷۲م) به دستور و برای مطالعه ناصرالدین شاه به فارسی درآمد ولی به پ نرسید (چاپ اول، به اهتمام جمشید کیان فر و علیرضا ارفع زاده [تهران،۱۳۶۶]). هیچ یک آثار ژان ژاک روسو در عهد قاجار به فارسی درنیامد. هما ناطق در هیچ یک از دو پژوهش رش- *ایران در راه یابی فرهنگی، ۱۸۴۸-۱۸۳۴*، لندن، ۱۹۸۸ و *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، یس، ۱۳۷۵- اشاره ای به این نفوذ اولیه فکر فرانسوی از راه دارالفنون ندارد.

۱۸. برای تحول اندیشه باطنی و ضد شرعی درایران دوره قاجار ن. ک. به:

A. Amanat, *Resurrection and Renewal: Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850*, Itha 1989, pp 48-105.

۱۹. برای جزئیات بیشتر درباره ملکم جوان، روابط او با ناصرالدین شاه در سال های نخست مت او در دهه های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰، تشکیل فراموشخانه و آگاهی هائی درباره هدف ها و اعضاء و ان کار آن ن. ک. به: Amanat, *Pivot*، بویژه صص: 358-64,383-94 و ارجاعات آنجا.

۲۰. *حقائق*، ص ۲۵۸. هم چنین اعتماد السلطنه، *مرآة البلدان*، ص ۱۳۷۱.

۲۱. برای نمونه های چند از این بلواهای شهری و شایعات ضد قاجاری درحوالی ۱۲۷۷ تا ۱۲ و واکنش شاه ن. ک. به: Amanat, *Pivot*, pp. 351-4, 58-83. نیز ن. ک. به: مکاتبات دیپلماتیک رت امورخارجه انگلستان که بدان اشاره رفته است.

۲۲. «شب نامه ناشناس که در ۱۸ می ۱۸۶۲ به شاه عرضه شد»، ترجمه از فارسی به انگلیسی ادوارد ایستویک (Edward Eastwick)، پیوست نامه آلیسون به راسل، اسناد وزارت امورخارجه انگلستان، بف ۶۰، شماره ۶۸، محرمانه، تهران، ۲۸ می ۱۸۶۲. برای بحث مفصل تر در باره شب نامه کور و اهمیت آن ن. ک. به: Amanat, *Pivot*, pp. 389-391. ترجمه دوباره به فارسی از متن انگلیسی نگارنده است.

سپهر (جلد دوّم، ص ۱۴۰) دویست و شصت فرزند داشته که صدو پنجاه و نه تن از ایشان در هنگام مرگ پدر زنده بوده اند، چنین اختلافی در ترتیب شاهزادگان بعید نیست. نام و نسب مادر او را سپهر (قاجاریه، دوّم، ص ۱۶۸) و احمد میرزا عضدالدوله (تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۳۱۵) آورده اند. بعضی منابع سال تولّد او را ۱۲۴۰ دانسته اند.

۴. گزارش نامه خسروان از جلال الدین خوارزم شاه همراه با ستایش از دلیری و کشورگیری اوست. جلد دوم، تهران، ۱۲۸۷هـ ق، صص ۴۶-۲۳۸.

۵. برای ائتلاف سران جهانبگلو با آقا محمدخان ن. ک. به: هدایت، روضة الصفاء، نهم، صص ۱۲۹ و ۱۳۲. جهانبگلو یا جانبگلو از قدیم ترین تیره های کرد است که از حدود آناطولی تا حاشیهٔ آسیای مرکزی سکنا داشت و نظیر دیگر اکراد چمش قزیک به آمیخته ای از اعتقادات علوی و یارسان (اهل حق) مایل بود. این تیره از جمله در مازندران از حوالی ساری تا استرآباد می نشست و مرکزش در فندرسک بود. از حوالی دورهٔ آق قویونلو جهانبگلو با تیره های ترکمن چون قاجاریه درگیری داشت. در پایان قرن هجدهم اگرچه در ابتدا از آقا محمدخان پشتیبانی کرد، امّا اندکی بعد تغییر جهت داد و با برادر یاغی وی، رضاقلی خان، ساخت و در نتیجه پس از پیروزی آقا محمّد خان مغضوب افتاد. برای پاره ای آگاهی ها دربارهٔ جهانبگلو مدیون مهرداد ایزدی هستم.

۶. تاریخ عضدی، ص ۷۷، ظاهراً به خاطر زیبائی چهره، همای خانم مأمور آوردن آئینه و بساط هنگام استهلال شاه (دیدن ماه نو) بوده است: همان، ص ۴۲.

۷. مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۲۹، جلد اول، ص ۳۵.

۸. حدیقة الشعرا، با تصحیح و تکمیل عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۶۴، جلد یکم، ص ۳۷۰. آنچه در این متن آمده بیشتر به نقل از گنج شایگان، نگارش میرزا طاهر شعری اصفهانی است [تهران ۱۳۷۲] هـ ق، ص ۷۴. ن. ک. به: حاشیه عبدالحسین نوائی در حدیقه، یکم، صص ۷۲-۳۷۱، هیچ منبع دیگری این اشاره نویسنده حدیقه را تقویت نمی کند.

۹. همانجا. معذلک تا اواخر عهد محمد شاه نامی از جلال الدین میرزا در آثار قاجاریه نیست؛ ولی می دانیم که پیوند زناشوئی او به اراده و هزینه شاه انجام پذیرفته بود (احمد میرزا، تاریخ عضدی، ص ۱۷۱).

۱۰. همانجا. همچنین ن. ک. به: گنج شایگان، طهران، ۱۳۷۲ هـ ق، ص ۷۵.

۱۱. نامه خسروان، بخش یکم، چاپ دوم، به همت هانری بارب و میرزاحسن خداداد تبریزی، وین ۱۲۹۷هـ ق [۸۰-۱۸۷۹]، صص ۴-۵.

۱۲. برای فهرست شاگردان اولیه دارالفنون ن. ک. به: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه مرآة البلدان، چاپ دوم، به کوشش عبدالحسین نوائی و جلال محدث، ۴ جلد، تهران، ۶۸-۱۳۶۷، جلد دوّم، صص ۱۰۹۶-۱۰۸۷. نام عزیز الدین میرزا ذیل ۱۲۶۹ در صفحه ۱۰۹۱ آمده است. نیز ن. ک به: حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، جلد اول، تهران، ۱۳۵۴، صص ۳۰۵-۳۰۰.

۱۳. حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۵۸.

۱۴. ریشارخان انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی و لاتین نیز می دانست. برای شرح مختصری از احوا

ـ آقاسی، شنیده بود. مقایسه بین چنین پرده هائی با طرح‌های *نامه خسروان* مؤید این نکته

۳۹. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۲۷_۷۵.
۴۰. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۱۱۲.
۴۱. از جمله: «شو این نامه خسروان بازگوی/بدین جوی نزد مهان آبروی» *شاهنامه*، مسکو، ج اوّل، «گفتار در بنیاد نهادن کتاب» بیت ۱۶۰.
۴۲. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۱۱۲.
۴۳. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۸.
۴۴. برای آگاهی های بیشتر درباره آذر کیوان و *دبستان* ن. ک. به:
***Encyclopaedia Iranica***, Vol. III: Azar (adar) Keyvan (H. Corbin), Vol. VI: ***Dabestan-e M***
(F. Mojtaba'i).
۴۵. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۹. درباره *دساتیر* از جمله ن. ک. به:
***Encyclopaedia Iranica***, Vol. VII: ***Dasatir*** (F. Mojtaba'i),
نین به ارجاعات بعدی در همین مقاله.
۴۶. *نامه خسروان*، ص ۷۰. این باور، یعنی یکی شمردن جمشید و سلیمان، سابقه ای بس کهن

۴۷. *همان*، ص ۱۲۶.
۴۸. از جمله ن. ک. به: ابراهیم پورداود. «دساتیر،» *فرهنگ ایران باستان*، تهران، ۱۳۲۶، صص
ا؛ محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، *سبک شناسی*، جلد سوّم، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۰، صص
۲۹.
۴۹. درباره مانکجی از جمله ن. ک. به: رشید شهمردان، *فرزانگان زرتشتی*، چاپ دوّم، تهران،
، صص ۲۳_۶۱۷.
۵۰. *مرآة القاسان (تاریخ کاشان)*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۱.
ـلال الدین میرزا احتشام الملک فرزند خانلر میرزا پسر عباس میرزا بود که درسال های ۱۲۸ حاکم کاشان شد و در ۱۲۸۸ در جوانی درگذشت. برای احوال او ن. ک به: ـت‌های حسین محبوبی اردکانی بر *المآثر و الآثار* اثر محمدحسن خان اعتماد السلطنه که آقای افشار درچاپ جدیدش آن را *چهل سال تاریخ ایران* نام نهاده است (سه جلد (تهران، ۱۳۶). این هردو جلال الدین میرزا در جوانی و در یک زمان درگذشتند و مانکجی با هردو در یک زمان مراوده داشته است.
۵۱. برای آگاهی بیشتر در باره درخواست مانکجی و نگارش *تاریخ جدید* ن.ک. به:
E. G. Browne, *The New History of Mirza Ali Muhammad, the Bab*, Cambridge, 189
xxxvi-xxxviii, 318-19.
ـهٔ کتبی که مانکجی با خود به بمبئی بُرد بواسطه نادانی و کاهلی پارسیان هند بیشتر نابود

۲۳. دیوان بیگی، حدیقه، یکم، ص ۳۷۰.

۲۴. در این میان از دامنهٔ ارتباط او با ملکم خان بی اطلاعیم، ولی همین قدر می توان گفت ک
چون ملکم اندک اندک به خدمت در دستگاه دولت گرایش یافت و مقامی بلند در وزارت مختار
ایران در پایتخت های اروپایی به دست آورد پیوند خویش را با یاران سابق فراموشخانه سست کر
ولی شاید که از راه میرزا یوسف از احوال جلال الدین آگاه بود.

۲۵. جلال الدین میرزا به میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، بی تاریخ (۱۲۸۷؟)، میرزا فتحعل
آخونداف (آخوندزاده)، *الفبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده و حمید آراسلی، بادکوب
۱۹۶۳، چاپ دوم، تبریز، ۱۳۵۷ [با حذف نام آراسلی]، ص ۳۷۴.

۲۶. *همان*. ص ۳۷۵. برای احوال آلیسون وریش اش «که همه قوانین جانبه را شکسته بود تا
حجابی مه آلود دربرابر صورتش بسازد»، ن. ک. از جمله به:
Amamat, *Pivot*, 377-78; D. Wright, *The English Amongst the Persians*, London, 1964, pp 23-28.

۲۷. *همان*، ص ۳۷۷. شاید بتوان آنرا در آرشیو آخوند زاده در فرهنگستان علوم آذربایجان
یافت.

۲۸. جلال الدین میرزا به میرزا فتحعلی آخوند زاده، تهران، بی تاریخ [۱۲۷۸؟]، *الفبا*، ص ۳۷۳

۲۹. *نامه خسروان*، بخش یکم، صص ۶-۵.

۳۰. جلال الدین میرزا به آخوند زاده، *الفبا*، ص ۳۷۳.

۳۱. میرزا محمد ملک الکتاب جلد چهارم را نوشت چنانکه بیاید.

۳۲. برای چاپ افستی از چاپ دوم کتاب ن. ک. به: *مجموعهٔ پنجاه کتاب چاپ نشدهٔ نایاب در بارهٔ
ایران*، ویراستاران محمد مقدم و مصطفی انصاری، زیر نظر مجید رهنما، تهران، سازمان خدمات
شاهنشاهی، ۱۳۵۵. پیش از آن نیز دو چاپ دیگر از *نامه خسروان* (در یک جلد) در دست است: یکی
به سعی میرزا محمد ملک الکتاب، بمبئی، بی تاریخ [۱۳۱۸؟] چنانکه بیاید و دیگری چاپ لکنهو در
۱۹۳۱.

۳۳. در صفحه عنوان در نسخه متعلق به این نگارنده، جلال الدین میرزا چنین نوشته: «از جانب
مصنّف یادگار است برای مباشرین روزنامه مفرح القلوب.» روزنامه یادشده در بندر کراچی به زبان
فارسی و هفتگی منتشر می شد. آغاز انتشار آن ظاهراً ۱۲۷۲هـ ق بود. ناشر آن درآغاز میرزا
محمد شفیع خلف مرحوم میرزا مخلص علی. ن. ک. به: محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات
ایران*، جلد چهارم، اصفهان، ۱۳۲۹، صص ۳۵-۲۳۴.

۳۴. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۶.

۳۵. برای شناسائی لونپریه و اثر او از تورج دریائی سپاسگزارم.

۳۶. *نامه خسروان*، بخش یکم، به ترتیب صص ۵۹، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۹۳، ۳۹۵. تصویر نقش رست
برگرفته است از: G. Rawlinson, *The Seventh Great Oriental Monarchy*, London, 1876, p. 64

۳۷. *همان*، بخش دوم، صص ۸-۷.

۳۸. آگاهی یاد شده درباره تاثیر *نامه خسروان* در نقاشی های حماسی مکتب "قهوه‌خانه ای" را
مدیون عباس بلوکی‌فر هستم که خود آنرا از راه استادش، برومند، از نقاش مشهور این مکتب

۷۰. *همان*، ص ۶۶.

۷۱. *همانجا*.

۷۲. همان، ص ۱۳۵.

۷۳. *همان*، صص ۲۲۷ و ۳۵۴.

۷۴. *همان*، ص ۲۵۱.

۷۵. *همان*، صص ۳۴۰-۳۱۸.

۷۶. *همان*، صص ۳۹۷-۳۹۳.

۷۷. *همان*، بخش دوم، ص ۲۶۷.

۷۸. *همان*، بخش سوم، ص ۱۰۹.

۷۹. *همان*، بخش یکم، صص ۴۰۷-۴۰۱.

۸۰. *همان*، بخش دوم، ص ۱۰.

۸۱. *همان*، ۳۵-۲۱.

۸۲. *همان*، بخش سوم، ص ۴۹.

۸۳. *همان*، صص ۳۶-۳۵.

۸۴. *همان*، ص ۹۹.

۸۵. *همان*، صص ۱۳۸-۱۱۷.

۸۶. *همان*، صص ۱۴۸-۱۳۹.

۸۷. *گنج شایگان*، بخش یکم، ص ۷۶.

۸۸. حدیقه، بخش یکم، ص ۳۷۲ و بخش دوم، صص ۴۵-۱۳۴۴.

۸۹. *کلیات یغمای جندقی*، تهران، ۱۳۳۹ خورشیدی (اُفست از روی طبع تهران، ۱۲۸۳ قمری به ...ت اعتضادالسلطنه)، ص ۱۲۶.

۹۰. محمد معصوم شیرازی (معصوم علیشاه)، *طرائق الحقایق*، با تصحیح محمد جعفر محجوب، ...ران، ۱۳۴۵، جلد سوّم، صص ۸۲-۵۸۰.

۹۱. ن. ک. به: جلد اوّل کتاب زیر، مقدمهٔ فارسی، بدون شماره صفحه:

*The Desatir or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets*, ed. Mulla Firuze bin Kau (Bombay, 1818).

۹۲. دیوان بیگی ، حدیقه، بخش دوّم، صص ۴۴-۱۳۴۳ و مشار، *فهرست*، جلد سوّم، ص ۶۶۹.

۹۳. *نامه خسروان*، بخش دوم، ص ۶.

۹۴. *همان*، دیباچه.

۹۵. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، ۲۰ مای ۱۸۷۲ (تقویم روسی)، *الفبا*، ص ۲۲۱.

۹۶. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، ۱۵ ماه ایون سنه ۱۸۷۰ (تقویم روسی)، *الفبا*، ص ۱۷۲.

۹۷. جلال الدین میرزا به آخوندزاده، بی تاریخ (۱۸۷۰)، *الفبا*، صص ۷۷-۳۷۶.

۹۸. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، اواخر سنطبر سنه ۱۸۷۰ (تقویم روسی) در ییلاق قوجور، ...*لفبا*، ص ۱۷۴.

۵۲. *نامه خسروان*، بخش دوم، «داستان زردشتیان» پیش ازآغاز دیباچه، بدون شماره صفحه.

۵۳. جلال الدین میرزا به آخوندزاده، بی تاریخ (۱۲۸۸هـ ق)، *الفبا*، ۷۶-۳۷۵.

۵۴. مانکجی به آخوندزاده، *الفبا*، صص ۷-۳۹۶. *مکتوبات* آخوندزاده اخیراً برای نخستین بار ب اهتمام م. صبحدم (نام مستعار) به چاپ رسید (انتشارات مرد امروز، بی محل، ۱۳۶۴). جلال الدول خیالی دراین مکتوبات بیشتر پرسشگر و شنونده بود، و حتی گاهی مدافع اسلام در برابر حملات کما ل الدوله، ولی آنگ زندقه بهرحال توانست که به آسانی برکسی چون جلال الدین میرزا وارد آید

۵۵. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، تفلیس، ۲۰ می ۱۸۷۱ (تقویم رُوسی)، *الفبا*، ص ۲۲۲ فریدون آدمیت بخوبی نادرستی چنین گمانی را نمایانده است: *اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده* تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۱۳-۱۰۹.

۵۶. پرداختن به محتوای تقریظ مانکجی نیازمند فرصت دیگری است.

۵۷. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۵۵.

۵۸. ن. ک. به:

W. Ouseley, *Travels in Various Countries of the East, More Particularly Persia, etc.*, 3 vols., London, 1819.

برای جزئیات سفر اوزلی ن. ک. به: عباس امانت، «همراه میرزا صالح از اصفهان به طهران،» *آینده*، جلد ۹، شماره ۱ (۱۳۶۲)، صص ۴۹-۳۶. این را نیز می دانیم که در اوائل دهۀ ۱۸۵۰ ژول ریشار از سوی ناصرالدین شاه برای طرح برداشتن از نقوش تخت جمشید مأمور شده بود ولی سفرش را در اصفهان شاید به سبب نرسیدن خرج سفر ناتمام گذاشت.

۵۹. مقایسه کنید میرخواند، (*روضة الصفاء*، جلد چهارم، تهران، ۱۳۳۹، صص ۲۰۳-۱۹۹)، را با *نامه خسروان*، (بخش دوم، صص ۹۷-۲۹۲). این روایت برگرفته از وصایای جعلی و با روایت *سرگذشت سیدنا* متفاوت است. ن. ک. به:

F. Daftari, *The Isma'ilis: Their History and Doctrine*, Cambridge, 1990, p 337 and note 30.

۶۰. مقایسه کنید *نامه خسروان* (بخش سوم، ص ۱۵۲) را با *روضة الصفاء*، نهم، صص ۱۰۸-۱۰۷.

۶۱. *نامه خسروان*، بخش یکم، صص ۶۱-۱۶۰.

۶۲. *همان*، ص ۳۵۳ و دوم، صص ۱۰-۹.

۶۳. *همان*، ص ۱۰. همین سخن را درباره تاتار نیز گفته است: *همان*، بخش دوم، ص ۱۲.

۶۴. از جمله ن. ک. به:

Ceri Crossley, *French Historians & Romonticism*, London , New York and London, 1993, specially pp. 46-60.

۶۵. *نامه خسروان*، بخش یکم، ص ۹۴.

۶۶. *همان*، ص ۱۵.

۶۷. *همان*، ص ۲۵ معلوم نیست اشاره او به منبع سریا نی از کجاست.

۶۸. *همان*، صص ۷۳-۷۲.

۶۹. *همان*، صص ۶۶ و ۱۳۰.

...اد طباطبائی*

# تأملی در سفارت و سفرنامه های ایرانیان**

...دوران گذار ایرانیان هنوز علاقهٔ چندانی به سفر به‌خارج از کشور نشان
...ی‌دادند، و کنجکاوی آنان از محدودهٔ تماشای ظاهر غربیانی که به ایران
...افرت می‌کردند، فراتر نمی‌رفت. همین امر موجب شد تا اروپاییان از راه
...رنامه های بازرگانان و سفیران، آگاهی های گرانبهایی در بارهٔ ایران پیدا
...ند، در حالی که ایرانیان یکسره از دگرگونی های بنیادینی که در همهٔ
...روهای حیات کشورهای اروپایی روی می داد، بی خبر ماندند. وانگهی،
...خلاف اروپاییان، و حتی سفیران عثمانی، که گزارش هایی ارزنده از سفر خود
...اهم کردند و آگاهی های سودمندی در بارهٔ ایران به خوانندگان و دولت های
...رد دادند، شماراندک ایرانیانی که به سفارت عثمانی یا فرنگ رفتند، یا از
...اد به دگرگونی‌هایی که در مغرب زمین رخ می‌داد، بی توجه ماندند و یا به طور

---

* استاد و معاون پژوهشی سابق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و محقق ارشد ...ز مطالعات عالی برلین.

** این مقاله تحریر اوّل بخشی از دفتر نخست کتابی است که نگارنده دربارهٔ «دوره های شکست ...د در ایران» در دست تألیف دارد. جلد نخست این تحقیق که در سال آینده انتشار خواهد یافت ...دورهٔ گذار اختصاص یافته و منظور از آن دوره ای است که سده های میانهٔ ایران را به آغاز دورهٔ ...ید آن پیوند می دهد. این دوره کمابیش با برآمدن صفویان آغاز می شود و با شکست ایران در ...ک های ایران و روس به پایان می رسد.

۹۹. جلال الدین میرزا به آخوندزاده، بی تاریخ (۱۸۷۰)، *الفبا*، ص ۳۷۷

۱۰۰. *نامه خسروان*، بخش دوم، ص ۳۸۶.

۱۰۱. آخوندزاده به میرزا جعفر قرچه داغی، تفلیس، ۱۵ محرم سنه ۱۲۸۷ (۲۵ مارت ۱۸۷۱ روسی)، *الفبا*، ص ۲۰۹.

۱۰۲. جلال الدین میرزا به آخوندزاده، تهران، ربیع الثانی ۱۲۸۸ (۲۰ ژوئن ۱۸۷۱)، *الفبا*، ص ۳۹۴. هم چنین نگاه کنید به پاسخ آخوند زاده (*همان*، ص ۲۴۷).

۱۰۳. ابتلاء به سفلیس را عبدالحسین نوائی (شاید به نقل از ملک ایرج میرزا) در حاشب احوال جلال الدین در *حدیقه* (بخش یکم، ۳۷۲) آورده است. هیچ مأخذ دیگری، اما، این نکته را باز نگفته است. درمورد عوارض سفلیس از آگاهی های اصغر رستگار سپاسگزارم. بامداد مرگ جلال الدین میرزا را اوائل سال ۱۲۸۹ می داند، ن. ک. به بامداد، *رجال*، جلد یکم، ص ۲۵۵.

۱۰۴. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، ۲۹ ایول سنه ۱۸۷۱ (تقویم روسی)، *الفبا*، ص ۲۴۷.

۱۰۵. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، سنطبر، سنه ۱۸۷۱(تقویم روسی)، *الفبا*، ص ۲۵۲.

۱۰۶. جلال الدین میرزا به آخوندزاده، *الفبا*، ص، ۳۷۳.

۱۰۷. آخوندزاده به جلال الدین میرزا، *الفبا*، ص ۱۷۵.

۱۰۸. *مرآت البلدان*، جلد دوم، ص ۱۶۸۲.

۱۰۹. آخوندزاده به مانکجی، تفلیس، ۱۸ مای سنه ۱۸۷۶ (تقویم روسی)، *الفبا*، ص ۳۴۰.

۱۱۰. *الفبا*، ص ۳۵۵. در پی این نقل قول جملهٔ زیر در متن چاپی آمده: «شاهزادهٔ والانژاد در سنه ۱۸۷۰ در عین جوانی جهان فانی را بدرود کرد.» این خطا شاید در خواندن صفر بجای ۱ روی داده است.

۱۱۱. *نامه خسروان*، بخش چهارم، بمبئی، حوالی ۱۳۱۹، صص ۱۷-۱۶. از آذر اشرف برای همراهی در بدست آوردن این چاپ از *نامه خسروان* سپاسگزارم.

۱۱۲. *همان*، ص ۲۲.

۱۱۳. سوای چاپ افست بنیاد پهلوی (تهران، ۱۳۵۵) که از روی چاپ وین در ۱۲۹۷ عکسبرداری شد.

ن زمین، نظر خوبی نسبت به جهانگردان و سوداگران نداشته اند. البته، از
دن، سوداگر فرانسوی، انتظار نمی رود که بتواند از دیدگاه یک ایرانی زمان
به چون و چرا درسرشت باورها و اندیشهٔ ایرانیان بپردازد، اما توضیحی که
علت بیرونی این بی خبری می دهد، و نیز سخن او دربارهٔ بی خبری
نیان و حتی دولتمردان از اوضاع کلی مغرب زمین و تحولات در بنیادهای
نگ و تمدن آن، در حد خود جالب توجه است. به گفتهٔ وی:

> این وضع در نظر کسانی که عمر خود را صرف پرسیدن خبر کرده و چندان به اخبار
> علاقه مند هستند که آرامش و جان خود را نیز فدای آن می کنند، و با آن همه دقت
> نقشه ها و سفرنامه ها را مطالعه می کنند، شگفت جلوه خواهد کرد. با این همه، این
> امر واقعیت دارد و به گونه ای که من ایرانیان را وصف کردم، آشکار است که همهٔ چنین
> دانشی را نه برای آرامش روح و نه برای لذت بردن ضروری نمی دانند. به طور کلی،
> وزیران نیز در بارهٔ اوضاع اروپا چیزی بیشتر از ماه نمی دانند. حتی، اغلب، تنها تصور
> مبهمی از اروپا دارند و فکر می کنند که جزیرهٔ کوچکی در دریای شمال است و درآن
> جا هیچ چیز خوب و زیبایی به دست نمی آید و اروپاییان دنیا را زیرپای خود
> می گذارند تا چیزهای خوب و ضروری را که در دسترس آن نیست پیدا کنند.[٤]

آنکه بخواهیم دربارهٔ بی توجهی ایرانیان دورهٔ گذار به سفر به کشورهای
نه و آشنایی با فرهنگ ها و مردم کشورهای دیگر، به تفصیل بحث کنیم، به
ل، باید دو نکته را در مورد عوامل عینی و ذهنی این بی توجهی یادآور شویم.
ت این که در نظام استبدادی و سلطنت مطلقهٔ ایران در این دوره، شاه در
، هرم قدرت سیاسی قرار داشت و حوزه ای بیرون میدان قدرت سیاسی که
ن آن را "حوزهٔ عمومی" و "مصالح عمومی" نامید، وجود نداشت. کشور و همهٔ
ن آن، ملک طلق شاه به حساب می آمد. به عنوان مثال، شاه صفوی، افزون بر
ط انحصاری بر قدرت سیاسی، انحصار بازرگانی بیشتر کالاهای صادراتی
ن را نیز در اختیار داشت و همین امر موجب شد که نه طبقهٔ بازرگان
تلی تکوین پیدا کند تا، همراه با مبادلهٔ کالا برای تأمین سود خود، راه مبادلهٔ
نگی را نیز هموار سازد و نه سفیران و سیاست پیشگان آگاه به مصالح
سی و "ملی" در عرصه پدیدار شوند. شاه به تنهایی همهٔ امور کشور را اداره
کرد و سفیران انگشت شماری که در این دوره به سفارت رفتند، برحسب
ول، خدمتکاران ویژهٔ شاه بودند و نه مردمان آگاه به مصالح "ملی" که به
مال، با توجه به ساختار سیاسی و رشد فکری آن روز ایران پدیدار شدنی

طور کلّی، نوشته ای از خود به یادگار نگذاشتند.[۲] ژان شاردن دربارهٔ این دوره از تاریخ ایـران، به‌درستـی، یادآور شده‌است که ایرانیان علاقهٔ چندانی به مسافرت ب کشورهای بیـگانه نداشتند و کنجکاوی آنان در بارهٔ سرزمین های دیگر بسیار اندک بود. شاردن در این باره می‌نویسد:

ایرانیان گردش و سفر را دوست نمی دارند و برآن اند که گردش یکی از کارهای بیهودهٔ ما (اروپاییان) است و پرسه زدن در خیابان ها را نیز یکی از کارهای مردمان فاقد شعور می‌دانند. آنان از خود می پرسند که چرا تا پایان خیابان می رویم و اگر رفتن ما دلیلی داشت، چرا درآن جا توقف نمی کنیم.[۱]

وی در دنبـالـهٔ همیـن مطلـب و در بـی تـوجـهـی ایـرانیـان بـه جـهـانگـردی و سودمندی‌های آن می افزاید:

سفر برای صرف کنجکاوی درنظر ایرانیان از گردش نیز غیر قابل فهم تر است. آنان لذتی را که ما از دیدن رفتارهای متفاوت با رفتارمان و شنیدن زبانی که برآن آشنایی نداریم، می بریم، درک نمی کنند.[۲]

شاردن، آنگاه، به واکنش وزیران ایرانی به مسافرت دو نجیب زادهٔ فرانسوی ک همراه فرستادهٔ کمپانی هند شرقی فرانسه برای جهانگردی به ایران آمده بودند اشاره می کند و می نویسد:

وزیران از من می پرسیدند چگونه ممکن است که در میان ما کسانی باشند که رنج سفر دو سه هزار فرسنگی را با آن همه مشقت و خطر تنها برای دیدن این که ما چگونه هستیم و در ایران چه می کنند، بی هیچ هدف دیگری، برخود هموار کنند. چنان که گفتم، این قوم برآن اند که نمی توان به فضیلت دست یافت و یا از زندگی لذت برد، مگر در استراحت و درخانهٔ خود، و اگر سفر برای به دست آوردن خیری نباشد، روا نیست. نیز آنان برآن اند که هر بیگانه ای، اگر بازرگان یا صنعت گر نباشد، جاسوس است و بزرگان برآن باور بودند که با پذیرایی از بیگانگان درخانه خود یا در بازدید از آنان مرتکب خطایی سیاسی می شوند.[۳]

اشارهٔ شاردن به دیدگاه کهن ایرانیان دربارهٔ خارجیانی که به ایران می‌آیند شایان تأمل و مبیّن این است که ایرانیان از همان آغاز مسافرت های اروپاییان ب

سن آلمان می‌نویسد:

در مسیر راه های دوک نشین ساکسنی، شمار بسیاری از آسیاب های بادی را دیدیم؛ رودخانه های این ناحیه پرآب و آلمانی ها مردمانی اهل ذوق و ابتکارند. من از دیدن شمار بسیار دستگاه های چوب بری آبی که همه جا تعبیه کرده بودند و چوبی را می‌برید که در معادن استفاده می‌شد و [ از ] این‌که آنان‌برای آرد کردن گندم نان خود تنها به باد وابسته‌اند وابسته اند که اطمینانی بـه آن نیست، دچار شگفتی شدم.[۵]

سفارت که نتیجه ای برآن مترتب نبود، در مجموع، مایهٔ رسوایی سفیر ایران ، زیرا برخی از همراهان او به کیش عیسی مسیح درآمدند و با تغییر نام ، به شیوهٔ اهالی اسپانیا لباس برتن کردند. گزارش اروج بیگ از واقعهٔ تغییر ی خود و دیگر همراهان سفیر ایران، بیشتر از آن که برای آگاهانیدن ایرانیان گرگونی های کشورهای اروپایی فراهم آمده باشد، برای تاکید بر معجزه ای ه شده است که به گفتهٔ او در اسپانیا به وقوع پیوست تا مردی را از دورترین ا آسیا به اروپا هدایت کند و او را با گرمای ایمان به دیانت مسیحی آشنا د. اروج بیگ در ذکر مسیحی شدن علی قلی بیگ، برادر زادهٔ سفیر و یکی مراهان او، با اشاره ای به معجزهٔ الهی می نویسد:

. . خداوند قادری که درگذشته با دست راست خود راهی از دریای سرخ برای فرزندان رائیل باز کرد تا از آن عبور کنند و سپس با دست دیگر آن راه را بست تا ولایات و بران مصری را در خود غرق کند، بار دیگر در اسپانیا مردی را از دورترین نقطهٔ آسیا به طهٔ مقابل آن در اروپا می آورد تا قلب گنگاهکار و سخت آنان مانند مومی در برابر آتش . گرمای تعلیمات انجیل نرم شود. برکت و رحمت الهی براین نجیب زادهٔ پارسی باد که امداد و لطف الهی به آیین مسیح درآمد .[۶]

، بیگ در دنبالهٔ سخن، ایمان خویش را نیز آشکار کرده و می‌نویسد:

سئولیت وجدانی من آن است تا ایمان خویشتن را در همین مکان اعلام دارم و بگویم که یمان حقیقی را خداوند در جلال و شکوه خود تنها و در تمامیت آن برای کلیسا و برای نیر و صلاح همهٔ مسیحیان حقیقی آشکار کرده و اینان باید از طریق تعلیمات کلیسا راه است حقیقت و ایمان واقعی را بیاموزند.[۷]

نبودند. به همین دلیل، همانگونه که خواهد آمد، نتیجهٔ مأموریت سفرای نخستین ایران، عِرض خود بردنی بیش نبود. این سفیران، در خلأ ذهنی و بی خبری از عالم، در رویارویی با واقعیت دنیای نو یا به مسیحیت گرویدند و یا، بی‌اختیار، مجذوب ظواهر دنیای غرب شدند.

این بی توجهی ایرانیان به سفرهای خارج از کشور را، به طور عمده، باید ناشی از ساختار فکری ویژه ای دانست که با سیطرهٔ اندیشهٔ عرفانی، به مثابه شالودهٔ اندیشهٔ ایرانی، بویژه در دورهٔ انحطاط آن، ایجاد شده بود. این ساختار فکری، انسان را از سفر بیرونی به سیر درونی و از آفاق به انفس سوق می داد و همین امر موجب شد تا فرهنگ ایرانی با پایان عصر زرین آن، سرشتی بیش از پیش درون‌گرا پیدا کند. با یورش مغولان و پس از آن نیز سفرهای ایرانیان به خارج، بیشتر، مهاجرت هایی از بدحادثه بود ونه ماجراجویی و سوداگری به شیوهٔ غربیان یا سفارتی درخدمت مصلحتی "ملی". ایرانیان مهاجر از وضعیت نامطلوب کشور خود و برای پناه‌جستن می گریختند و به خلاف ماجراجویان و سوداگران غربی در پی ثروت، شهرت و تجربه ای نو نبودند. درواقع، سفرهای ماجراجویان سوداگران و فرستاده های سیاسی اروپایی، ریشه در اندیشه ای نو داشت که به دنبال دگرگونی بنیادینی در اندیشهٔ غربی در بارهٔ عالم و آدم تدوین شده بود.

نخستین سفرنامهٔ جالب توجه به اروپا که از آغاز دورهٔ صفوی به جا مانده سفرنامهٔ معروف به «دون خوآن ایرانی» یا «خاطرات سفر اروج بیگ»، یکی از دبیران حسین علی بیگ بیات، نخستین سفیر شاه عباس و سر آنتونی شرلی است که در شوّال ۱۰۰۷هـ.ق/مه ۱۵۹۹م از راه دریای‌خزر ومسکو به آلمان، بوهم، ایتالیا و اسپانیا رفت ودر همانجا به مسیحیت گروید. در این سفر بود که اروج بیگ یادداشت هایی فراهم آورد تا در بازگشت به نظر شاه عباس برساند، اما از آنجا که به سبب گرویدن به مسیحیت، بازگشت او به ایران ناممکن شد، یادداشت ها را به یاری کشیشی رِمون نام به زبان کاستیلی درآورد و همین نوشته بعدها به عنوان «سفرنامهٔ دون خوآن ایرانی» به زبان انگلیسی درآمده است. «سفرنامهٔ اروج بیگ»، به طور کلی برای توضیح این نکته نوشته شده است که چگونه نویسنده پس از آنکه عمری را در دیار شرک و به کیش کفر سپری کرده بود، به نور ایمان راه یافته و به مسیحیت گرویده است. در این کتاب، نگارندهٔ آن، برخلاف سفرنامه های اروپاییان به ایران، توجهی به نظام ها و نهادهای حکومتی کشورهایی که از آنها گذر کرده، ندارد و تنها گهگاه به نوآوری های فنی که مایهٔ اعجاب او شده اشاره ای کرده است. به عنوان نمونه، هنگام دیدار از ایالت

آداب دیپلماسی و بی توجهی او را به شیوه های اداره و حکومت کشوری که
تی طولانی درآن زندگی کرد، مورد بررسی قرار داده است. این پژوهش نه
دان معتبر، که بر پایهٔ اسناد بایگانی های فرانسه نوشته شده، به هرحال، تنها
می است که آگاهی هایی در بارهٔ یکی از نخستین سفارت‌های دورهٔ گذار به
ت می دهد. بدیهی است که نویسندهٔ کتاب تنها از دیدگاه مصالح دولت
انسه به ارزیابی این سفارت پرداخته و احتمال دارد از دیدگاه تاریخ روابط
رجی ایران بتوان به ارزیابی دیگری رسید، اگرچه به نظر نمی رسد که در
گانی های ایران بتوان اسنادی در این باره پیدا کرد. موریس هِربِت می نویسد:

> در نظر جناب سفیر، هنگامی که وزیران ولی نعمت او، و شخص شاه، از اروپا اطلاعی بیشتر از کرهٔ ماه نداشتند، حکومت و اخلاقیات فرانسویان چه اهمیتی می‌توانست داشته باشد؟ برهم زدن عادات برای ارضای کنجکاوی بیهوده و کسب آگاهی های که اهمیتی برای دربار ایران نداشت، به چه کار می آمد؟ آیا بهتر، یا عاقلانه تر، نبود که به آسودگی قلیان خود را بکشد، دربارهٔ *قرآن* به تأمل پردازد و به خرید اشیا و منسوجاتی اقدام کند که در بازگشت باعث جلب محبت بزرگان به خود شود؟[۹]

، گونه ارزیابی از دربار ایران و کارگزاران بلند پایهٔ آن به دوره ای مربوط
شود که در زمان لوئی چهاردهم، به دنبال تحولات عظیمی در اروپا، دگرگونی
ی بنیادین در آیین کشورداری رخ داد و به یاری رجالی مانند کُلبِر، کشور
نسه به قدرت سیاسی بزرگی تبدیل شد. این تحولات در خلاف مسیری بود که
ان در پایان دورهٔ صفوی درسراشیبی آن رو به ضعف و فتور می رفت. عصر
مانروایی لوئی چهاردهم به یُمن اصلاحات کُلبِر، دورهٔ نفوذ فرانسویان به
ورهای شرقی بود. هلندیان و انگلیسیان، پیش از آنان با گسترش بازرگانی
امتیازهایی دست یافته بودند. از دیدگاه ما در این دفتر، یکی از عوامل موفقیت
ی هلندیان و انگلیسیان، چیرگی اندیشهٔ سوداگرانهٔ جدید و دگرگونی های
یشه و برداشت آنان نسبت به بازرگانی و کسب ثروت بود، در حالی که
نسویان در مناسبات خود با کشورهای شرقی، در وفاداری به باورهای کهن،
ز برای تبلیغ مذهبی اهمیت ویژه ای قائل بودند. از همین رو، اصلاحات کُلبِر
فرانسه اهمیتی شایان توجه داشت. همو بود که از پادشاه فرانسه خواست تا با
شرش بازرگانی و کسب ثروت بیشتر فرانسه را به کشوری قدرتمند تبدیل
د. مقارن با تأسیس کمپانی هند شرقی فرانسه به سال ۱۶۶۴، کُلبِر

در زمان شاه عباس، سفیر دیگری نیز به هلند و برای مذاکره با کمپانی هند شرقی هلند، که مناسبات بازرگانی گسترده ای با ایران داشت، فرستاده شد. از این سفارت، نوشته ای بر جای نمانده است. امّا، از نامه‌هایی که موسی بیگ به خط خود به شورای ایالات هلند نوشته، و بخش هایی از متن آن نامه‌ها در کتاب ویلم فلور آمده است، می توان دریافت که سفیر شاه عباس نه تنها زبان کشور میزبان را نمی دانسته، بلکه آشنایی او به زبان فارسی نیز بسیار اندک بوده است. به این ترتیب، اگر نوشته ای هم از او برجای مانده بود، با توجه به مرتبهٔ پایین دانش او، به احتمال بسیار، نمی‌توانست ارزشی چندان داشته باشد، به ویژه این‌که شُرب مُدام و زنبارگی او مجالی برای تأمل در حیات جامعهٔ هلند باقی نمی گذاشت. ویلم فلور، پس از اشاره ای به شکست مذاکرات سفیر با کمپانی هلندی، می‌نویسد:

> اگر موسی بیگ بر طبق نقشه به سفارت خود ادامه می داد، مأموریتش چنین نقش بر آب نمی شد، ولی از آنجایی که مشروب خواری و بی بند و باری او با زنان و مزاحمت هایی که همه روزه برای هیأت رئیسه کمپانی ایجاد می کرد، غیر قابل تحمل شده و اقامت او در هلند بی فایده می نمود، کمپانی تصمیم به تهیهٔ مقدمات بازگشت موسی بیگ و اعزام او به کشورش گرفت.[8]

مورد محمدرضا بیگ، سفیر شاه سلطان حسین نیز که در ۲۵ محرم ۱۱۲۵هـ.ق/۱۹ فوریهٔ ۱۷۱۳م به دربار لوئی چهاردهم به فرانسه اعزام شده بود، جالب توجه است. شاید، بتوان گفت که آنچه بیش از همه در فرانسه مورد توجه محمد رضا بیگ قرار گرفت، برخی از ظواهر زندگی فرانسویان زمان او بود و بزرگ ترین دستاورد سفر وی، رسوایی عشق دختر هفده ساله ای به او بود که پایانی ناميمون پیدا کرد. محمد رضا بیگ، با پایان یافتن مأموریتش، آن دختر را که از او آبستن شده بود، مخفیانه سوار کشتی کرد و در بندر دانتسیگ مجبور شد به خاطر وضع حمل او مدتی توقف کند. وی هنگام اقامت در این بندر، به سبب بی پولی، بخشی از هدایای لوئی چهاردهم به شاه سلطان حسین را فروخت. محمد رضا بیگ، وقتی به ایروان رسید و دریافت که دولت ایران از اقدامات او در فرانسه و از قراردادی که بسته ناخرسند است، به سال ۱۱۲۹هـ/۱۷۱۷م خود را مسموم کرد.

موریس هربت در رساله ای ماجراهای سفارت محمد رضا بیگ، نا آگاهی او

توجه به قولی که پیش از آن، میشل [فرستادهٔ فرانسه] داده بود، کشتی هایی برای نابودی اعراب مسقط فرستاده شود و در این مورد، اعلی حضرت لطف فرموده و به ولی نعمت او پاسخ مثبت دهند. . .[۱۱]

فرانسویان، ضمن رد تقاضای محمد رضا بیگ برای دریافت امتیازهای مشابه، همهٔ کوشش خود را به کار بردند تا توجه محمد رضا بیگ را از مسقط به امور دیگری معطوف و به او چنین وانمود کنند که بسته شدن قرارداد برای شاه و کشور او متضمن منافع اساسی می تواند باشد. امّا در واقع، آنچه فرانسویان پیشنهاد می کردند متضمن منافعی گذرا و کم اهمیت بود.

قصد ما در این دفتر بررسی محتوا و کیفیت روابط خارجی ایران در این دوره نیست. اما اشاره به گوشه هایی از این روابط می تواند روشنگر دگرگونی‌های اندیشهٔ سیاسی در مغرب زمین و بی خبری از تحولات جهانی در ایران، بویژه در نزد حکومت گران و کارگزاران بلند پایهٔ دولتی، باشد. موریس هربت که همه جا جانب مذاکره کنندگان فرانسوی و منافع دولت فرانسه را گرفته و بر پایهٔ اسناد منتشر نشده کوشیده است، پرتوی بر زوایای روابط ایران و فرانسه در این دوره بیفکند، ارزیابی برخی از رجال فرانسوی را آورده است که از دیدگاهی که ما دنبال می‌کنیم، جالب توجه است. بارون دُ برتوی که به عنوان یکی از کارمندان بلند پایهٔ دربار لوئی چهاردهم در مدت سفارت محمد رضا بیگ، او را از نزدیک شناخته و در خاطرات منتشر نشدهٔ خود به ارزیابی رفتار و کردار او پرداخته است، می نویسد:

مشکل می توان باور کرد که شخصی از کشوری چنان دور دست و متفاوت در همهٔ امور مانند ایران به کشور ما بیاید و پنج ماه در پاریس سپری کند، بی‌آنکه برای دیدنی های کمیاب شهر و اطراف آن کنجکاوی از خود نشان دهد، یا هوشمندی آموختن دربارهٔ حکومت و اخلاقیات فرانسویان را داشته باشد. محمد رضا بیگ هیچ عجله ای برای دیدن زیبائی‌های کاخ ورسای و سایر بیوتات سلطنتی و نیز شگفتی های دیگری که بسیاری از آنها باید کنجکاوی خارجیان را به خود جلب کند، نداشت و گفتگویی نیز که بتواند در بارهٔ حکومت و اخلاقیات ما چیزی به او بیاموزد، نکرد. اگر دیگر ایرانیان، مانند سفیرشان در پاریس، زندگی تن آسان و توأم با تنبلی را پیشه کنند، سست عنصری و نادانی آنان باید بی مثال باشد. با این همه، او، چنان که پیش از این گفتم، اهل ذوق بود، اما فکر می کنم که خودخواهی او موجب شد تصور کند که کافی است تا چشم بر کسانی که برای دیدن او کنجکاو شده اند، بیندازد و گاهی نیز در کوچه های پاریس، سوار بر اسب، به گردش

فرستادگانی را به ایران گسیل داشت. در این سفر، دو نجیب زاده ای که پیشتر واکنش ایرانیان به آنان را از زبان شاردن آوردیم، با آنان همراه بودند. پایه‌های مناسبات بازرگانی ایران و فرانسه در فرمانروایی شاه عباس و لوئی سیزدهم استوار شده بود و در عصر لوئی چهاردهم نیز دنبال شد.

در واقع، محمد رضا بیگ به پاریس فرستاده شده بود تا بافرانسویان برای راندن اعراب از خلیج فارس، در ازای تسخیر مسقط، به مذاکره پردازد و این در سال هایی بود که از سویی، با فرمانروایی شاه سلطان حسین، آفتاب دولت صفویان بر لب بام رسیده بود، و شاه در مقامی نبود که امنیت مرزهای کشور را تأمین کند، و از سوی دیگر، با سالخوردگی لوئی چهاردهم و وضع کشور و ناوگان آن پس از جنگ جانشینی در اسپانیا، به سخن هربرت هیچ کس در فرانسه علاقه ای به در گیر شدن در ماجراجویی در مشرق و راندن عرب ها از خلیج فارس و فتح مسقط را نداشت.»[۱۰] در واقع، فرانسویان به گسترش بازرگانی خود در جهان توجه بیشتری نشان می دادند. محمد رضا بیگ که تمایلی به بازگشت به ایران نداشت، به بهانه های گوناگون مذاکرات را به تعویق می‌انداخت. در مذاکرات، نمایندهٔ فرانسویان با آشنایی که به وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران داشت، امتیازات بسیاری از سفیر ایران گرفت و آنگاه که محمد رضا بیگ در مقابل، امتیازهایی را طلب کرد، نمایندهٔ فرانسه به او خاطر نشان ساخت که با اجرای قرار داد، کشور او از پولی که بازرگانان خارجی در ایران خرج خواهند کرد، از پایین آمدن قیمت کالاهای اروپایی و بالا رفتن قیمت فرآورده های داخلی سود خواهند برد. هربت در این باره می نویسد:

سفیر، به درستی، پاسخ داد که این امور تنها به سود مردم خواهد بود و ولی نعمت من، اعلیحضرت، از درآمدهای گمرکی و مالیات فرآورده های فرانسوی محروم خواهد شد. با این همه، پایداری او در این مورد اندک بود و پس از رایزنی با ملا و برخی از افسران همراه خود . . . رضایت خود را اعلام داشت. فردای آن روز، در جریان مذاکره ای با سه نمایندهٔ دولت فرانسه، سفیر ایران بار دیگر موضوع امتیازهایی را که به فرانسویان داده شده بود مطرح ساخت و آنگاه سوگند یاد کرد که به بندهای دهگانهٔ قرارداد وفادار بماند. دلاندیویزیو (de Landivisiau)، [ نمایندهٔ فرانسه] ، که سرپرست از شرایط قرارداد بود از جناب سفیر خواست تا او نیز درخواست های خود را عنوان کند. محمدرضا بیگ گفت: ۱. از خداوند بقا و طول عمر اعلی حضرت، امپراتور فرانسه را مسئلت می کند؛ ۲. از اعلی حضرت تقاضا دارد دستور فرمایند سفیر، کنسول ها و بازرگانان آماده باشند تا همراه او به ایران عزیمت کنند، زیرا از ولی نعمت خود دستور دارد تا جز با آنان به کشور باز نگردد؛ ۳. با

[قانون نگاه داشتن ایشان] به مرتبه ای است که اگر پدر از پسر و پسر از پدر و مادر سر مویی خلاف قانون ببینند بلا توقف بروند و غمز کنند و خلعت و بخشش بیابد و به کشتن بدهد و باک ندارد. و از خُرد و بزرگ چنان مطیع یکدیگرند که یک کار دوبار فرمودن و یک سخن دوبار گفتن نبود. دریغا این در مملکت های اسلام بایستی! اگر دو بار کاری را فرموده شود و یا گفته شود، در قانون، در خورد گناه او انتقام می کنند و رحم نمی کنند، از ترس قانون.[16]

و خطایی این «قانون نگاه داشتن ایشان» و «ضابطهٔ قانون خطای» را سبب عمدهٔ بسامانی کشور آنان می داند و از قول خطاییان می نویسد: «و دیگر، خطاییان می گویند از ابتدا تا این زمان، ملک ما خرابی ندیده و طوفان نوح به ما نرسیده؛ ورای ممالک ما همه خراب است و مثل ضبط و ضابطهٔ ما در امور ملک در روی زمین کس ندارد و نداند. حقّا که در امور مُلکی هیچ کس به ضبط ایشان ندیدیم و نشنیدیم و کس نشان نداد.»[17]

سید علی اکبر خطایی راز بقای خطاییان از فترات را «نگاه داشت قانون» می داند و می گوید که ضابطه قانون و حرمت آن تا به حدی است که حتی «خاقان چین نتواند یک سر موی از قانون تجاوز کردن».[18] زیرا گناه در نزد خطاییان ترک قانون است و هر خطایی به یک گناه مؤاخذه شود و خاقان به سه گناه، چنان که او اگر دوبار در ماه به دیوان حاضر نشود، از این گناه درگذرند، اما اگر سه بار دیوان را ترک کند، او را از پادشاهی عزل کنند و پادشاه زاده ای را پادشاه کنند، زیرا «قانون و قواعد را ایشان به غایت مضبوط گرفته اند»[19] و بدین سان، فرمان برداری از خاقان نیز در محدودهٔ قانون و درنتیجه فرمان بردن از قانون است، «از برای آنکه امرا و لشکری و خلق تابع اوی اند در آن احکامی که به طریق قانون باشد، و در خلاف قانون، فرمان نبرند.»[20] خطایی، در جای جای سفرنامهٔ خود با تأکید برقانون خواهی خطاییان می‌نویسد که «از هفت ساله تا هفتاد ساله، و از درویش و پادشاه، هیچ کس را سرمویی زهرهٔ ترک و تأخیر قانون نباشد»[21] و این نصیحت را از باب حسن ختام می‌افزاید که: «. . . در امور مُلکی، اگر چه پسر تو بود، نباید روی او دیدن و رحم کردن تا مملکت توانی ضبط کردن».[22]

سفرنامهٔ دیگری نیز به خاور دور از اواخر دورهٔ صفوی در دست است که محمد ربیع بن محمد ابراهیم نامی از همراهان سفیر شاه سلیمان به سیام نوشته. این سفارت در سال های ۱۰۹۸-۱۰۹۴هـ ق/۱۶۸۳-۱۶۸۷م به سیام صورت گرفت

بپردازد تا حکومت، اخلاقیات و شگفتی های کاخ ها و باغ های ما را بشناسد، زیرا چندین بار به من گفت که گوشهٔ چشمی کافی است تا او آنچه را دیدنی است، ببیند.[۱۲]

از این نخستین سفیران و فرستاده های رسمی دولتی که بگذریم ـ و چنان که دیدیم از دیدگاه تاریخ اندیشهٔ سیاسی چندان سخنی در بارهٔ آنان نمی توان گفت ـ سفرنامه های ایرانیان به کشورهای بیگانه جالب توجه و شایان تأمل است.

در میان سفرنامه هایی که ایرانیان پس از سفر به بیرون مرزهای ایران زمین نوشته اند، برخی از آنها گزارش سفر به کشورهای خاور دور است. پیش از دورهٔ صفوی نیز سفیرانی به کشورهای خاور دور فرستاده شده بودند، اما نخستین سفرنامهٔ جالب توجهی که از سفر به خاور دور به دست ما رسیده، *خطای نامه* اثر سیدعلی اکبر خطایی است که گویا سفرنامهٔ خود را اواخر ربیع الاول سال ۹۲۲هـ/ آوریل ۱۵۱۶م به پایان رسانده است. در بارهٔ شرح حال سیدعلی اکبر خطایی آگاهی چندانی نداریم، اما با تکیه بر بخش پایانی کتاب که از آدم خواری «طایفهٔ قزلباش بی دین، خذلهم‌الله»[۱۳] سخن به میان آورده، می توان دریافت که از ایرانیان اهل سنّت و جماعت بوده و سفرنامهٔ خود را نیز به سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶-۹۱۸هـ/۱۵۲۰-۱۵۱۲م) تقدیم کرده و احتمال دارد که پس از استوار شدن پایه های فرمانروایی صفویان، ایران را ترک گفته باشد. اشارهٔ سیدعلی اکبر خطایی به گذار از تبریز بر سر راه خود به امپراتوری عثمانی و نقل شورش صارم کُرد[۱۴] بر قزلباشان و اشاره به غزای سلطان سلیمان مبین آن است که به احتمال بسیار، نویسندهٔ *خطای نامه* با تکدر خاطری که او را از برآمدن صفویان حاصل شده بود، جلای وطن کرده است. وی می‌نویسد: «و ممدوح النبی فی الآباءِ و الاجداد، یعنی سلطان سلیم خان غازی را حق تعالی نصرت و قوت دهد که آن بی دینان را قهر کند و نام و نشان ایشان را از روی زمین پاک کند و شریعت محمدیه را احیایی بدهد. أللّهمّ انصر مَن نصر الدین، أللهمّ اخذل الله من خذل الدین. آنچه دعای یک فقیر کند، سپاه گرانی نتواند کرد.»[۱۵]

این واپسین عبارت که اشاره ای به نویسندهٔ خطای نامه است و نیز اشاره‌های دیگری به نابسامانی سرزمین های اسلامی، مبین این است که خطایی در جستجوی طرح مشکل «مملکت های اسلام» و «فوت قانون» در آنها بوده و «قانون خطای» را ضابطه ای برای نقادی نظام حکومتی کشورهای اسلامی می دانسته است، چنان که در «بیان قانون نگاه داشتن» خطاییان می نویسد:

محتاج به اینکه چنین مردم را به جای فرستند نباشد. و با این همه احتیاط، چون یکی از آن جماعت آزموده را به خدمتی و به جایی فرستند، کمال احتیاط کرده، خود متوجه شده، دستورالعملی که در آن قید جزئیات مراتب کرده و دستور ملک و طریق آداب در هر باب و اینکه اگر او را عارضه رو دهد، بعد از آن، چه کسی به تقدیم آن خدمت پردازد و سایر کارکنان به چه طریق با او سلوک نماید و هم چنان اگر او را عارضه [ رو] دهد، دیگری به تقدیم آن خدمت پردازد و اگر آن جماعت را احتیاجی افتد، امداد و اعانت از چه شخص باید به ایشان داده شود، روانه می سازند؛ و چون این مراتب منظور نباشد و این چنین مردمان بی مایه عاری از خدمت سلاطین که أبا عن جد به تقدیم امر زراعت و تجارت قیام داشته باشند، از طمع خویش به جهت اندک نفعی واقعی مراتب را معروض نداشته، بدون تجربه و آزمایش او را آورده، دخیل در امور سلطنت کنند، جز آنکه به آتش فتنه و فساد افروخته و جمعی در او سوخته، خود نیز خاشاک آسا. . . از خشک مغزی خس وجود خویش را سوزد، چاره نخواهد داشت، و آن سلطان نیز بدون آنکه به این سبب، مخرب بنیان سلطنت خویش گردد، بهره نخواهد برد.[۲۴]

سفر نامه های دیگری از ایرانیان به کشورهای خاور ایران زمین بویژه به هند در دست است که از دیدگاه تاریخ اندیشهٔ سیاسی اهمیتی ندارند. در اینجا سه رساله را مورد بررسی قرار می دهیم که با توصیف سامان نوآیین غربی و نهادهای آن، نقشی اساسی در انتقال اندیشهٔ تجدد به ایران بازی کرده اند. سه رسالهٔ زیر را به احتمال بسیار، باید نخستین رساله هایی دانست که به شیوهٔ فرمانروایی و نهادهای دوران جدید غربی اشاره کرده اند. کهن ترین این سه رساله *تحفة العالم* اثر سید عبداللطیف شوشتری است.

سید عبداللطیف به سال ۱۱۷۲هـ‌ق/۱۷۵۹م در شوشتر، در خانواده ای که سال ها شیخ‌الاسلامی‌آن ولایت را داشتند، متولد شد. وی از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری از فقهای پرآوازهٔ دورهٔ صفوی بود و پس از تحصیل علم، مدتی به سیاست و اختلاط با دانشمندان روزگار می گذراند سپس به هند رفت و در آن دیار به بازرگانی مشغول شد و به سال ۱۲۲۰هـ‌ق/۱۸۰۵م در حیدرآباد دکن از دنیا رفت. *کتاب تحفة العالم* او به سال ۱۲۱۶هـ‌ق/۱۸۰۱م به پایان‌رسید و سه سال پس از آن نیز نویسنده تکمله ای به نام "ذیل التحفة" بر آن افزود. لازم به یادآوری است که نویسندهٔ *تحفة العالم* خود به فرنگ سفر نکرده بوده، بلکه در تماس با انگلیسیانی که در هندوستان به سر می‌بردند، با آداب و رسوم آنان آشنایی به هم رسانده و در کتاب خود در پی توصیف و توضیح آنها برآمده است. به احتمال بسیار، او نخستین نویسنده ای است که دربارهٔ برخی‌از اتفاقاتی‌که در مغرب‌زمین

و محمد ربیع، افزون بر این که آگاهی های گران بهایی از سفر خود به سیام و نظام معیشتی و حکومت آنان به دست می دهد، در بارهٔ ایرانیان ساکن سیام نیز -که برخی از آنان در زمرهٔ بزرگان و درباریان آن کشور درآمده بودند- اشاراتی می آورد که نمونه ای از خلقیات ایرانیان و رفتار آنان در دورهٔ صفوی است. جالب توجه است که محمد ربیع، مانند همهٔ گزارشگران نخستین ایرانی که سامان غربیان را دیده و آن را با نابسامانی های ایران سنجیده اند، در شگفت است و به مناسبت، به آن، اشاره ای دارد، هرچند که تأملی در علل و بنیاد آن سامان نمی کند. وی در اشاره به حاکم انگلیسی یکی از بندرهای هند و رفتار او می نویسد: «الحق، در حفظ و حراست قلاع و امصار خود، همهٔ فرنگان، نهایت احتیاط و ضابطه دارند و همیشه بر بروج، توپچیان و تفنگچیان، مُوگل و توپ ها پر کرده و فتیله ها روشن، شب و روز حاضر می باشند و ساعتی از کشیک و پاسبانی غافل نمی باشند.»[۲۳]

محمد ربیع، به مناسبت دیگری، نکتهٔ پر اهمیتی در بارهٔ آداب سفارت و چگونگی آموزش سفیران و کارگزاران بلند مرتبهٔ دولتی در نزد "سلاطین کَفَره" می آورد که با توجه به تجربه ای که خود از سفارت داشته، و نیز با توجه به موضوع سفارت در دورهٔ گذار، شایان توجه ویژه ای است. به نظر می رسد که نویسندهٔ *سفینهٔ سلیمانی*، به احتمال بسیار، به آنچه بر برخی از نخستین سفیران ایرانی در غرب گذشته بوده، آگاهی داشته و به خاطر وابستگی با درباریان با سهل‌انگاری و آسان گیری های شاهان و دستگاه حکومتی در امر سفارت آشنا بوده است. در متن زیر تعارض آشکار میان نخستین سفارت های ایرانیان و اهمیت آن در نزد "سلاطین کَفَره" را می توان دید و چنین می نماید که محمد ربیع، در نوشتن این سطور نیز مانند جاهای دیگری از *سفینهٔ سلیمانی* که به معایب اخلاق اجتماعی‌اشاره های‌اساسی‌دارد، نظری به رفتارهای سیاسی زمانهٔ خود داشته است

> و چنانچه به استقرا معلوم شد، هیچ یک از سلاطین کَفَره مانند پادشاهان نصارا در این ابواب جد و جهد نمی نمایند. چون احدی را خدمتی مرجوع دارند، اولاً او را خدمات سهل فرموده و همیشه جویای احوال او می باشند و هر دو سه سال که این خدمت را کماهوحقه به تقدیم رسانند او را رفته رفته ارتقا به مدارج عُلیا می دهند تا به حد محرمیّت می رسانند. و دستور چنان است که امرا زادگانِ خود را در صغر سن به خواندن علم تاریخ و سیر و به خدمات شاقه مأمور می دارند و چند مرتبه به همراه سرداران و حکام و وزرا و ایلچیان کار آزموده به اطراف و اکناف، به جهت تحصیل تجربه می فرستند تا آنکه او را به حد کمال می رسانند تا اگر رجوعی افتد، چند مرد کار دیده داشته باشند و

...ورهٔ فرمانروایی دنیوی پاپ و چیرگی دستگاه کلیسا در اروپا تا حدود سال ...۹۰۰ه‍.ق/۱۴۹۵م ادامه یافت و با آغاز دورهٔ نوزایش به پایان رسید. شوشتری بی ...ن که نامی از نوزایش آورده باشد، پایان فرمانروایی دنیوی کلیسا را آغاز دورهٔ ...یکار بَین دولت ها از سویی و کلیسا از سوی دیگر می داند که، از دیدگاه او، با ...نشعابی که در انگلستان با فرمانروایی دستگاه کلیسا صورت گرفت، به اوج ...رسید و از آن پس، سامان امور بر پایهٔ اندیشهٔ عقلی استوار شد. شوشتری، ...نگلیسیان و فیلسوفان انگلیسی را آغازگران این نوخواهی می داند و برآن است ...که اندیشهٔ این سامان نوآیین از انگلستان به دیگر کشورهای اروپایی راه یافت:

و این سررشته منتظم بود تا در سنه ۹۰۰ هجری حکما و دانشمندان در تمام یوروپ و فرنگستان، خاصه در انگلستان، به وجود آمدند و حکمت رواج یافت. پادریان، حکما را مورد طعن و لعن [قرار دادند] وصرف اوقاتشان به استیصال آنان بود و به سبب قوانینی که گذاشته بودند، امری از پیش نمی رفت. حکمای انگلستان از سلوک پادریان به ستوه آمده، مزاج پادشاه را از پاپا و پادریان منحرف و آن عظمتی که این فرقه را در نظر او بود، به ادله و براهین حِکمی خوار و حقیر کردند. پادشاه وکلای پاپا را مقید و محبوس و اموال و املاکی که داشتند همه را ضبط و به سه حصهٔ مساوی تقسیم کرد. حصه ای خود گرفت و دو حصهٔ دیگر را به رؤسا و لشکریان و پادریان مملکت خویش داد، فرمود که انجیل را به زبان انگریزی ترجمه کنند تا حاجت به پادریان پاپایی نماند و چنان کردند. آنگاه، پادریان را از حبس برآورده، اخراج البلد فرمود. این خبر جانگداز که به سمع پاپا رسید، فوجی بی کران از رجاله و ابلجاری کسیل و از سلاطین دیگر نیز مدد خواسته، خود با افواج بی حد و مرّ و جمعی از سلاطین که به مدد او برخاسته بودند، به شوکتی تمام رو به انگلستان آمدند و در تمامی فرنگ ولوله و غوغا در افتاد. . . رؤسای انگلیسیه به استظهار حکما پشت گرم و قویدل، به اطمینان هامه پرداخته به مقابله برآمدند. این قضیه سال ها به طول انجامید. . . سلاطین دیگر به ملاحظهٔ این احوال که بر انگلستان و پادشاه ایشان آسیبی نرسید، بلکه روز به روز قوی تر گردید و پاپا را نیز از غیب مدد نمی رسید، در اعتقادات آنان فتور [افتاد] و از اعانت و امداد او قصور نمودند. هرکس، سر خویش گرفته، به ملک خود رفت و نخستین کاری که به مملکت خود کرد، سلوک پادشاه انگلستان بود با پادریان و وکلای پاپا. حال، در تمامی ممالک نصارا پادریان و کشیشان درنهایت بی اعتباری و به کمال ذلت و خواری می باشند. وجود آن طبقه مخصوص مجالس مناکحات یا تجهیز و تدفین اموات است و از پاپا تا حال هم در روم کهنه اسمی باقی است، با نوشتن ادعیه و بخشیدن بهشت و دوزخ به مردم اشتغال دارد و در زمرهٔ مستحقین است. بی اعتباری پادریان در افتادن پاپا و فرونشستن آن همه قضایا وعُلوّ مرتبه حکما و دانشمندان در تمام فرنگستان و بی پرده شدن مردم به طور طبیعیین در سنه

روی داده بوده، مانند کشف امریکا، تحولات اروپا به دنبال دوران نوزایش، و بویژه انقلاب فرانسه، آگاهی هایی به دست داده است.

گرچه *تحفة العالم* بیش از یک سده پیش از فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی مردم ایران به رشتهٔ تحریر کشیده شد، برخی از مفاهیم اندیشهٔ مشروطیت را در آن می توان یافت و احتمال دارد که این کتاب نخستین نوشتهٔ فارسی باشد که سخنی از اندیشهٔ مشروطیت و نهادهای سلطنت مشروطه درآن آمده است. مؤلف با تأمل در نهادهایی که به دنبال استقرار انگلیسیان در هندوستان ایجاد شده بود و توصیفی که از نظام انگلستان و برخی از کشورهای اروپایی پس از دورهٔ نوزایش شنیده بود، کوشیده است تا به برخی از ویژگی های تجدد که از سه سده پیش از او دگرگونی های بنیادینی را در مغرب زمین به دنبال آورده بود، اشاره کند. وی با اشاره ای به نوآوری های غربیان در همهٔ زمینه های مادی و معنوی به افسوس می گوید که سیصد سال است که به درستی امور دنیوی و تدبیر مُدُن مشغول اند، در این یک دمهٔ فرصت چقدر می‌توان نوشت؟»[۲۵] شوشتری خاستگاه دگرگونی ها در سامان‌مغرب‌زمین را تحول رابطهٔ دولت و کلیسا، و استقلال نهادهای آن از بند فرمانروایی دنیوی پاپ و دستگاه کلیسا در اروپا می‌داند و در اشاره ای به فرمانروایی دنیوی پاپ و پایگاه او در به سامان رساندن مسیحیت در اروپا می نویسد:

> القصه، سیصد سال قبل از این، اعظم سلاطین، در تمام مملکت فرنگ، پاپا بود که در روم کهنه در دارالسلطنهٔ طالیون که شهری وسیع و به غایت معمور است، به لباس خلافت، فرمانروایی داشت. فرق نصارا او را خلیفه و جانشین عیسی می دانستند. سلاطین عظام و پادشاهان با اقتدار، جبههٔ نیاز به خاک پای او می سودند و به او توسل می جستند. احدی را یارای مخالفت او نبود و اعتقاد نصارا این بود که اگر کسی در امری مخالفت او نماید، در دنیا به انواع بلایا مبتلا و در عُقبی به عذاب ابدی معذب خواهد بود. وکلای او، پادریان، در هر سلطنتی به جهت مصالح سلطنت نزد پادشاهان بودند و هیچ امری از امور مالی و ملکی بدون استصواب وکیل او اجرا نمی یافت. رئیس سلاطین و اعظم خوانین به اعلی مرتبه شهنشاهی و در هریک از ممالک به اندازهٔ آن مملکت، ضیاع و عقار به وظیفهٔ او معین بود. وکلا نیز به جهت ضبط آن مالیات به هر شهری بودند. ثلث مداخل کل فرنگ که خزاین قارون، معادله با عُشر عُشیر آن نمی کرد، مخصوص او و پادریان بود. در خطبه و سکه اول نام او خوانده می شد، بعد از آن، نام سلاطین دیگر. و آنچه از مالیات به او می‌رسید، صرف تزیین و آیین بندی کلیساها می کرد و چیزی که زیاد آمده بود، اندوخته می ماند. سپاه و لشکری نداشت، مگر قلیلی به جهت تجمل جا به جا ساخلو بودند.[۲۶]

و حکما بعد از اجرای اکثری از قوانین مذکوره به فکر انتظام سلطنت افتادند، چه تا آن زمان حکمرانی بالاستقلال والانفراد بود. هر روزه یکی معزول و دیگری به غلبه مسلط می‌شد و بسی مفاسد و خونریزی که از لوازم تغییر سلطنت است، به ظهور می رسید. و پادشاه آن عصر خود نیز حکیم دانشمند و در اکثری از آراء پسندیده با حکما شریک بود. سال ها به فکر این کار صرف اوقات نمودند. آخرالامر، همه را رای بدین قرار گرفت که پادشاه را مسلوب الاختیار کنند. . . پادشاه نیز راضی شده خود را مسلوب الاختیار کرد، اما در رعایت و نوازش هرکس مختار است، و به نحوی که گذشت، قتل نفس یا اِضرار احدی، حتی زدن یکی از خدمهٔ خود را قادر نیست. مادام که حکم قضات نشود، هیچ سیاستی اجرا نگردد. . . و بعد از سلب اختیار از پادشاه، قوائم سلطنت را به سه امر مضبوط ساختند: پادشاه و امرا و رعایا. بدین نحو که هرگاه امری از امور عظیمه اتفاق افتد، مادام که این سه فرقه یک رای نزنند، آن کار صورت نگیرد. خانه ای بسیار عالی در پایتخت بنا نهادند و به شورا و خانهٔ مشورت موسوم ساختند و به رعایای بلد و بلوک تمامی قلمرو پیغام دادند که رعایای هر شهر از جانب خود، هرکه را سزاوار دانند، وکیل کنند که در پایهٔ سریر سلطنت حاضر باشد تا کارها به مشورت همگی انجام یابند. رعایا بدین گونه وکیل از جانب خود مقرر کنند که همه در یک جا مجتمع شوند. بزرگان شهر یا آن دِه، اسامی جمعی را که لیاقت این کار را دارند، به هر واحد عرض نمایند. او هرکه را بپسندد، اسم او را در کاغذی نوشته، دهد. همه‌جمع‌نمایند وحکم برغالب‌کنند. کسی‌را که اغلب رعایا پسندیده اند، به آن کار مامور سازند و به دارالسلطنه روانه کنند و زیاده بر هفت سال این خدمت را به کسی نگذارند. بعد از انقضای هفت سال، دیگری را معین کنند. و هرگاه امری اتفاق افتد از جنگ یا صلح با جماعتی یا اِمداد کسی به زر یا لشکر و امثال ذالک، وزیران مطلب را به پادشاه عرضه دارند. پادشاه در روزی معین به احضار سران و سرکردگان و تمامی امرای خرد و بزرگ و وکلای رعایای جمیع بلدان و قصبات درآن عالی خانه فرمان دهد و خود نیز در آن خانه رود و به جایی بلند که به جهت نشیمن او ساخته اند، قرار گیرد و آن امر را از همگی سوال کند، امرا و وکلا را هرچه به خاطر رسد و صلاح مملکت را بدان داند، در کاغذی نویسد. پس، همه را ملاحظه نمایند و حکم بر غالب کنند. و اگر نصف آن مردم به یک رای و نصفی دیگر رأیی علی‌حده اندیشند، پادشاه مختار است به هر طرف که میل کند، آن رای پسندیده است، دیگر کسی را مجال تغییر و تبدیل نیست. و حکمت دراین کار، این است که هرگاه امری منقّح شد، هرچه خرج آن کار شود، رعایا از طیب خاطر دهند و عذر نیاورند. پادشاه و امرا نیز به قدر حصّهٔ خود در خرج آن کار مدد کنند. امری مختلفٌ فیه نیست که کسی برآن ایستادگی نماید.[۲۰]

این سامان نوآیین حکما بر شالودهٔ یک نهاد اساسی استوار شده است که شوشتری آن را "خانهٔ عدالت" یا "عدالتخانه"[۲۱] و از «جمله قوانین عظیمه»ای می داند که

> ۹۴۰هـ/۱۵۲۳م دست داد. و بادی در این کارها جماعت انگلیسیه شدند. اکنون تمامی فرنگیان پیروی حکما کنند و در امر مذهب پرده ای دارند.[۲۷]

شوشتری هیچ گونه آگاهی از مجادلات کلامی-سیاسی که در سده های میانه در درون کلیسا جریان داشت و شالودهٔ استواری برای اندیشهٔ مشروطه خواهی فراهم آورد، ندارد. آگاهی او برخاسته از تأملی در ظاهر نهادهای انگلیسیان در هندوستان و توصیفی از نهادهای ویژهٔ انگلستان است. اشارهٔ گذرای او به انقلاب فرانسه نیز که یک دههٔ پیش از نگارش *تحفة العالم* رخ داده بود، مبین این نکته است که منشاء آگاهی نویسنده اندیشهٔ سیاسی جدید نیست و بنابراین دربارهٔ انقلاب فرانسه سخن قابل اعتنایی نمی گوید.[۲۸] باآگاهی اندک از انقلاب‌فرانسه و در بی خبری از بنیاد نظری آن، شوشتری، به درستی، سامان انگلیسی را که بر حکومت مشروطه استوار بود، برتر از انقلاب فرانسه می داند. چنان می نماید که تفصیل سخن او در بارهٔ سامان نوآیین انگلستان و شیوهٔ فرمانروایی آن و برتری آن در سنجش با نظام دیگر کشورهای اروپایی، در مجموع، بر پایهٔ شنیده ها و ارزیابی دیگران استوار شده است. شوشتری شاه انگلستان را به "رای و تدبیر" از دیگر شاهان اروپایی برتر می داند، هرچند آ «عُدت و بسط مملکت» اینان بر او می چربد. هم چنین، سبب و ضرورت بسط مقال در این باب را بی اطلاعی امت اسلام از سامان انگلستان می داند، زیرا « سبب مباینت تامهٔ» آن با سامان کشورهای اسلامی، «احدی از فِرَقِ اسلام متعرض این قِسم حکایات نگشته اند».[۲۹] عبداللطیف در بیان سامان انگلستان، افزو برنمودهایی از زندگی روزمرهٔ انگلیسیان که با اخلاقیات و هنجارهای رفتاری اه اسلام سازگار نمی بود، توجه خود را به نو آوری هایی معطوف کرده است آ زمینه های رشد فرهنگی و پیشرفت تمدن آن کشور را فراهم می‌کرد.

اساس سامان نوآیین انگلستان را چنانکه شوشتری از تجربهٔ خود در هند انگلیسی و توصیف های انگلستان دریافته بود، می توان در مفهوم حکومت قانو خلاصه کرد. اشارهٔ عبداللطیف به مضمون این مفهوم که در *تحفة العالم* نیامده، روند مشروطیت در انگلستان، بسیار گذرا و نا روشن است، اما به هرحال، چن صفحه ای را که در بارهٔ نهاد سلطنت و "مسلوب الاختیار" کردن پادشاه می‌آور در شمار نخستین اشاره هایی است که در یک نوشتهٔ فارسی به این امر شده است شایان توجه است که شوشتری مشروطیت را نیز از دستاوردهای حکما در «ا انتظام سلطنت» می داند و می نویسد:

آداب از جانب پادشاه و عظما در محکمه وکیل ایشان حاضر شود و با مدعی گفتگو کند. دزد را بعد از اثبات از حلق کشند یا در جزیرهٔ بد آب و هوا که به جهت این کار معین است، اخراج نمایند، و هم چنین، مفسدین و اشرار را درآن جزیره فرستند تا عمرشان در آنجا سپری شود. و از قتل نفس به غایت محترزند. قریب به کلکته جزیره ای برای این امر جسته اند.[۳۱]

این بی توجهی به مبانی اندیشهٔ جدید غربی موجب شده است تا *تحفة العالم* شوشتری نیز مانند دیگر نخستین سفرنامه نویسان ایرانیان به خارج از کشور، به صورت جُنگی از داستان های عجیب تبدیل شود، زیرا شوشتری نیز اگر چه بر پایهٔ دیده های خود از شیوهٔ فرمانروایی انگلیسیان در هند و شنیده های خود از سامان نوآیین انگلستان، توصیفی کمابیش سازگار با واقعیت به دست می دهد، اما از آنجا که نمی تواند شالودهٔ نظری دگرگونی های غرب را توضیح دهد، لاجرم، نوشتهٔ او از محدودهٔ این گونه جُنگ ها فراتر نمی رود. با این همه، به نظر می رسد که عنایت شوشتری بر برخی از نهادهای سامان نوآیین انگلستان، با توجه به اینکه *تحفة العالم* نخستین نوشته ای است که از دگرگونی های بنیادین نظام حکومتی مغرب زمین بحث کرده، اثری قابل اعتناست زیرا برخی از مفاهیم مورد نظر او مانند "عدالت‌خانه" سده ای بعد در جریان جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران در کانون اندیشه و عمل تجدد خواهان قرار گرفت.

همزمان با انتشار تحفة العالم، میرزا ابوطالب خان که به انگلستان سفر کرده و مدتی در آنجا اقامت کرده بود، به سال ۱۲۱۸هـ/۱۸۰۳م در کلکته سفرنامه ای با عنوان *مسیر طالبی* نوشت. مؤلف این کتاب، به خلاف سید عبداللطیف، آنچه دربارهٔ انگلستان و دگرگونی های کشورهای غربی آورده، براساس مشاهدات عینی خود اوست و بنابراین، نخستین توصیف مستقیم غرب به قلم یک جهانگرد ایرانی است. این نویسنده در آغاز سفرنامهٔ خود به دو نکتهٔ اساسی اشاره می‌کند. نخست این که *مسیر طالبی* برای آگاهی دادن به اهالی "ممالک اسلامی" نوشته شده است که بزرگان آن مست بادهٔ غفلت و غرورند و عامهٔ مردم آن کشورها تخته‌بند جهل و تلاش معاش، هرچند که میرزا ابوطالب از پیش می‌داند که کوشش او در راه نتیجه ای نخواهد داشت و این بحث ها آب در هاون کوفتنی بیش نیست.

اگرچه به ملاحظهٔ قصور همت ابنای روزگار و اخلاق رذیله و دستورات باطله که در ممالک اسلامی و میان مسلمانان در هرجا شیوع یافته، بزرگان و اغنیا از بادهٔ غفلت و غرور

حکما برای بسامان کردن امور وضع کرده اند.[۳۱] شوشتری، پس از آنکه شرحی از دادگاههای انگلستان می آورد، بی آنکه اشاره ای به چگونگی اجرای عدالت کرده باشد، می نویسد: «خسرو عادل، کسری [انوشیروان] کو که از این سلسله گرده ای بردارد و از زنجیر عدل خویش شرمنده و منفعل گردد؟»[۳۲] و سبب این شرمندگی و انفعال انوشروان، درواقع، همان حکومت قانونی است که نویسندهٔ *تحفة العالم*، بی عنایت بر مبانی نظری آن، شناخته و به تمایز بنیادینش با اجرای عدالت در شرق، که انوشروان بارزترین نمونهٔ آن به شمار می آمده، پی برده است:

> از جمله قوانین عظیمه وضع عدالت خانه است که به جهت رفع منازعات و مخاصمات بین‌الناس موضوع است. و آن چنان است که در بلدان عظیمه و قراءِ معمور بزرگ، خانه ای بنا نهند و به عدالت خانه موسوم سازند و چهار کس از حکمای دانشمند خدا ترس را به جهت فتاوی و نوشتن سجلّات و اجرای سیاسات پادشاه معیّن کنند و ایشان را جج [judge] خوانند به معنی قاضی. مواجب هرقدر خود بخواهند از سرکار شاهی مضاعف مرحمت شود تا از کسی رشوت نگیرند و مادام الحیات معزول نشوند، مگر اینکه از کسی رشوت گیرند یا به طرفداری درفتوی خیانت کنند، آن زمان بردار کشیده شوند. و درآن خانه مکانی برتر به طرز شاه نشین به جهت نشیمن ایشان سازند و چند کس از فضلای حکیم را که به زبان علمی آشنا باشند، در خدمت ایشان مقرر کنند و آن جماعت را کونسلی [counselor] گویند. و جمعی دیگر مردمان با هوش را که عالم به السنهٔ اهلب فِرَق باشند، زیر دست کونسلیان بگذارند و آن مردم را وکلا خوانند.[۳۳]

چنان که گفته شد، بحث در مبانی کلامی- سیاسی دگرگونی هایی که شالودهٔ استواری برای اندیشهٔ جدید غربی فراهم کرد، از کتاب *تحفة العالم* غایب است و البته، نیازی به گفتن نیست که عدالت خانه به عنوان نهادی عمده در حکومت قانون جز با تحولی در مبانی حقوق کهن کشور های اروپایی امکان پذیر نبود. شوشتری، از این مبانی سخنی به میان نمی آورد و تردیدی نیست که او در این باره آگاهی درستی نداشته، اما از برخی اشاره‌های گذرای او برمی‌آید که آشنایی اندکی با برخی از قواعد حقوق جدید به هم رسانده بود:

> از جملهٔ قوانین این فرقه است که کسی را برکسی تسلطی نیست. پادشاه یا امرا اگر بخواهند بر زیردستان زیادتی کنند، آن شخص در محکمه شکایت کند. هردو را در محکمه ایستاده نگهدارند و امرشان را فصل دهند. و هم چنین، اگر از کوچکی به بزرگی آسیبی رسد، آن بزرگ شکوه کند و به حکم قضات حد بر او جاری شود. و به جهت پاس

وجهی خاص داشته و، به عنوان ناظری که در بارهٔ نهادهای مغرب زمین تأمل می کرده، تعارض آشکار میان فرمانروایی خودکامه و حکومت مبتنی بر قانون را دریافته است، هرچند که به تفصیل این تعارض در مسیر طالبی نپرداخته است:

جماعت انگلش را بی ولوع تقصیری از غضب حکام و اکابر خود، خوف [آبرو و مال] بیست چه جای جان. و حکام را بر ایشان هیچ گونه دسترسی نه. و اشراف، برخلاف هند، درکوچه ها هروقت سیر توانند کرد و به دکان ها رفته به تحقیق نرخ اشیا و خرید آن توانند پرداخت. و کتاب یا چیزی سبک که در رومال گنجد، برداشته به خانه توانند آورد و به خانهٔ زنان اوباش رفته شب توانند خوابید. و دست زن یا یار خود گرفت، هم زبانی کنان به سیر باغ توانند رفت. و معایب سلاطین و وزرا به زبان و تصویر و کتاب علی رؤس الاشهاد بیان توانند نمود. من که در تمام عمر به کوچه مشی نکرده بودم، و به دکانی نرفته بودم تا به خانهٔ زنان چه رسد، از یافتن این آزادی آن قدر سبک دوش شدم که گویا هزاران من بار از دوش من برداشتند. و مقید بودم، اکنون رهایی یافتم. و ایضاً هرکاری که موجب اضرار کسی یا شکستن قانونی نشود، مبادرت بر آن توانند کرد، نه اینکه هرکس هر کار که خواسته باشد، تواند کرد.[۳۸]

در واقع، آنچه نظر میرزا ابوطالب را در نهادها و شیوه های فرمانروایی غربیان جلب می کرده، نتیجهٔ عملی روزمره ای بود که از استقرار آن نهادها بر می‌خاست و میرزا می توانست آنها را به تجربه دریابد. وی جز به ظاهر سامان نوآیین غربی توجهی نداشت و چنانکه از نوشتهٔ بالا می توان دریافت، آزادی از قید و بندهای نظام بستهٔ ایران و امکان هرزه گردی در لندن، اگرنه یگانه عامل، عاملی مهم بود که او را به هواداری از حکومت قانون سوق می داد. لازم به یاد آوری است که آنجا که میرزا بر پایهٔ دریافت خود از سامان نوآیین غربی سخن می گوید، توضیح او از توصیف ظواهر سود عملی و روزمرهٔ حکومت قانون فراتر نمی رود، اما آنجا که نظر خود انگلیسیان را در این باره توضیح می‌دهد، سخن او شایان توجه است:

عموم انگلش، خصوص اکابر ایشان، رونق کار خود را که در این زمان به غایت است، نتیجهٔ قوانین مرعیهٔ خود می‌دانند و در تجاوز از آن ـ اگرچه در امور جزوی از اجزا که مبرهن بر بهتری آن جزو از سابق بوده باشد ـ چون بید لرزان و چنان هراسان اند که کسی برزوال سلطنت و ملت نبوده باشد. بنابراین، وزرا در اجرای احکام تبدیل ها، با آنکه برهان خوبتری آن در پرلمنت به تقریر عقلا ثابت شده است، به یکبارگی و بی محابا پیش نروند، بلکه به تدریج

سرشار و به آنچه دارند مشعوف، بلکه علم کل را منحصر بر معلومات قاهره و مختار خود می دانند، و عامه و فقرا به سبب عدم امنیت و دشواری تحصیل معیشت، زیر بار کسب [قوت] روزمره درمانده، فرصت سرخاریدن ندارند تا به شوق استخبار و حصول تجربات تازه که خدای در طبع انسانی به ودیعت نهاده و آن را مایهٔ شرف او ساخته، چه رسد. . . و متیقن که این محنت من در این باب ثمری نخواهد داد، یعنی اثر فایده به ایشان نخواهد بخشید، بلکه به قدر کتب افسانه و حکایت که گاهی به جهت گذران وقت و سهولت عبارت، میل به خواندن آنها می نمایند، به مطالعهٔ فقط این کتاب هم که ذکر اسماء غریبه و ثبت مضامین غیرمتداوله که در بادی النظر به فهم نیاید و اندک دقت خواهد و از بعضی رموز و ایما درآن ناچاری است، رغبت نخواهد کرد، بلکه تعصب دروغی اسلامی را بهانه ساخته، از خواندن و نوشتن آن احتناب خواهند نمود، فتور بسیار در تحقیق و تدقیق بعضی چیزها و شرح و تفصیل آنها رو خواهد داد.[۳۵]

نکتهٔ دوم در تلقی نویسندهٔ *مسیر طالبی* بی توجهی به مبانی دگرگونی‌های مغرب زمین است؛ میرزا طالب نیز مانند شوشتری جز به نمودهای این دگرگونی ها عنایتی ندارد، و تنها آن بخش از آداب و رفتارهای اهالی فرنگ را می نمایاند که تعارضی با قوانین اسلام ندارد و "اهل اسلام" می توانند در این موارد از دستورات اعم ممالک فرنگ تبعیت کنند:

به خاطر فاتر رسیده که وقایع سفر فرنگ [را] ضبط کنم و هرچه مفید آن ملک را تحقیق و تدقیق نموده، داخل آن نمایم تا عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات اعم مختلفهٔ آن ممالک که به گوش اهل اسلام نرسیده، بر ایشان منکشف شود و به فحوای لِکُلِ جدید لذة موجب ذوق سامعین و سبب حرکت طالبین گردد و عامهٔ خلایق تربیت اولاد و طریق زیستن ایشان در منزل و آداب تمدن و ریاست آن ملک و صنایع و بدایع آنها که اکثر مباین و متعارض قوانین اسلام نیست و اثر نیک آن در آن جماعت ظاهر و هویداست، مطلع شده، تتبع نمایند و فواید آن به روزگار خود بردارند.[۳۶]

چنان‌که از این گفته بر می‌آید، هدف‌از توصیف‌دستورات اعم ممالک فرنگ تقلید آنهاست، البته، در جایی که تعارضی با قوانین اسلام نداشته باشد، و نه تتبع در مبانی و شالودهٔ نظری آن دستورات. چنان که پیش از این دربارهٔ عبداللطیف شوشتری و بحث حکومت قانون در سفرنامهٔ او گفته شد، حکومت قانون و نهادهای اجرای عدالت، از نخستین نهادهایی بود که توجه مسافران ایرانی به فرنگ را جلب می‌کرده است. میرزا ابوطالب نیز به ذکر قوانین آزادی انگلش[۳۷]

...مین نکته ای که میرزا ابوطالب اشاره ای گذرا به آن دارد، مرتبط با مفهوم ...صلحت عمومی است: «چهارم، رغبت عقلای ایشان بر فواید عام و تنفر از ...مرات عام که در حقیقت موجب فایدهٔ ذاتی هرکس در مال است. و در عکس ... به جز ظن غلط و کوته اندیشی امری نیست.»[۴۴] اهمیت این نکته در آن است ... مفهوم مصلحت عمومی و، در پیوند با آن حوزهٔ عمومی، در نظریهٔ سلطنت ...طلقهٔ دورهٔ اسلامی جایگاهی نداشت. زیرا قدرت سیاسی و لوازم آن ملک طلق ...دشاه خودکامه به شمار می آمد و نیز حوزهٔ عمومی جامعه به دارایی خصوصی ...اه و مصلحت عمومی، به نفع خصوصی شاه و خانواده های انگشت شمار ...کومت‌گر فرو کاسته می شده است. سفرنامه نویسان ایرانی بودند، که برای ...ستین بار، در غیاب اندیشه ای که بتواند مفهوم مصلحت عمومی را درکانون ...ظریه ای سیاسی قرار داهد و به تعریف و توضیح الزامات آن بپردازد، نقش ...ندیشهٔ سیاسی جدید و مفاهیم بنیادین آن، از جمله «مصلحت عمومی»، را در ...سجام اجتماعی و سیاسی کشورهای غربی به میان آوردند.

در دورهٔ گذارِ تاریخ ایران زمین، سفرنامهٔ مهم دیگری از دیدگاه تاریخ اندیشهٔ ...یاسی، جز آن چه تا کنون مورد بررسی قرار دادیم، نمی شناسیم. *سفرنامهٔ میرزا ...صالح* را، در واقع، بیشتر می‌توان آغازگر دورهٔ بعدی تاریخ اندیشه یا "مکتب ...بریز" دانست. هرچند میرزا صالح پرورش یافتهٔ دورهٔ گذار است و با پشتوانهٔ ...ندیشهٔ آن دوره به سفر فرنگ رفته بود، به نظر ما او و سفرنامه اش به ...سال‌های میانی دورهٔ گذار و "مکتب تبریز" تعلق دارند. وانگهی، براساس ...گاهی‌های کنونی ما از نخستین سفرنامه های ایرانیان، به نظر می رسد که میرزا ...صالح، نخستین ایرانی است که با ذهنی خردگرا به سفر غرب رفته و از این ...حیث، جایگاه ویژه ای دارد چه، در کار شناختن غرب نه دیدی تفنّن آمیز که ...نگاهی جدی و اندیشمندانه داشت و از همین رو بی هیچ تردیدی او را باید از ...پیشگامان این شناخت به شمار آورد. لازم به یادآوری است که میرزا صالح را میرزا عیسی قایم مقام برای تحصیل به انگلستان فرستاد و او در ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۳۰هـ/۱۹ آوریل ۱۸۱۵م از تبریز از راه سن پترزبورگ به سوی انگلستان روانه شد و پس از اقامتی پر بار در ۲ شوال ۱۲۳۴هـ/۲۴ ژوئیهٔ ۱۸۱۹م به تبریز بازگشت. میرزا صالح، به خلاف سفرنامه نویسان ایرانی پیش از خود، که در مجموع اهل ادب از نوع متأخر و منحط آن بودند، به تعبیری که خود به کار برده، "دولتخواهی"[۴۵] خردمند بود، آگاهی ژرف به طبیعت دوران جدید و الزامات آن داشت و نیز می دانست که زمان تنگ و شتاب دگرگونی و نوآوری‌ها بیش از آن

بعد ملاحظهٔ اطراف و جوانب، اندک اندک، قدم درآن گذارند، چه می‌ترسند که در آغاز، فصل ثانی از اول بهتر ننماید و درآخر نه. یا آنکه اگر برای جزو بهتر از اول بوده باشد، اما چون سلسلهٔ عالم کون و فساد به یکدیگر پیوسته است، برای امر کلی دیگر اثر بد می بخشد.[۳۹]

میرزا ابوطالب، به خلاف شوشتری، در بارهٔ مشروطیت انگلستان سخنی نمی گوید و در فصل «اوضاع ریاست انگلش» به آوردن داستان هایی در بارهٔ شیوهٔ فرمانروایی پادشاه انگلستان "کنگ جاج" (King George) و خصائل او اکتفا می کند:

. . . چنان مؤدب و مهذب به اخلاق است که بالطبع راغب به شر نیست، بلکه تمام اوقات او مصروف نیک خواهی خلق و تحریض ایشان بر کشت و کار و علوم و هنر است، و از امور نفسانی صد هزار مرحله دور. به ذات خود کشت کار زراعت می‌نماید و به مدرسه ها رفته، استفسار حال طلبهٔ علوم کند. . . عمدهٔ دلیل بر محاسن او اینکه قوت عزل قضات را از خود سلب نمود و بیم و امید ایشان را از ارکان سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق از کسی پروا نکنند. بنابراین، چهل و دوسال است که بر تخت دولت، به آرام تمام، تمکّن دارد. کوچک و کلان این ملک از جان هواخواه اوی اند و در شادی و غم او متأثر.[۴۰]

آنچه در فصل «اوضاع ریاست انگلش» در *مسیر طالبی* می آید، در سنجش با بحث اندیشهٔ مشروطه خواهی در *تحفة العالم* اهمیت چندانی ندارد و در مجموع، گزارشی روزنامه نگارانه و عاری از تأمل نظری است. در این فصل، آگاهی هایی دربارهٔ دیوان ملکه و دولت خانهٔ شاهزاده ولیعهد انگلستان و نیز «وزرای انگلند» و «اوضاع پرلمنت»[۴۱] آورده شده و البته، بیشتر از ظاهر این نهادها سخنی به میان آمده است. اما میرزا ابوطالب در «ذکر فضایل انگلش»،[۴۲] در توضیح برخی از معایب و محاسن انگلیسیان، به دو نکته اشاره می‌کند که از دیدگاه تاریخ اندیشهٔ سیاسی جدید غربی و بازتاب آن در ایران شایان توجه است. نکتهٔ نخست آن که:

خوف ایشان از شکستن قانون و ایستاده ماندن هرکس بر حد خویش، و هوس بالاتر، الا تالی مرتبهٔ خویش، نکردن. فایدهٔ آن پایداری قوت ملت و دولت و اتفاق جماعت است که فواید مدنی است. تا این خصلت در قومی هست، از درجهٔ خود هرگز نازل نشوند. فایدهٔ ثانی، آرام نفس است به سبب اکتفا و قناعت در طلب هواها و لذات به آنچه دسترس یا قریب الوصول است. چه مردمی که در هواهای بعیده کوشند، اگرچه بعضی بعد شدت سلوک به مراد رسند، اما در اکثر محروم مانند.[۴۳]

هرشب‌شما را به مهمانی‌طلبیده، اوقات‌شما شب‌ها به مهمانی و روزها به بازدید صاحبان مصروف می شود. یک دفعه اطلاع به هم می رسانید که چهار پنج سال عمر شما بدین منوال گذشته است‌و آنچه تحصیل باید کنید مقدور نشده. به علاوه اینکه در نزد دولت خود منفعل خواهید شد که خدمات مرجوعه به خود را به انجام نرسانیده اید. مادام حیات افسوس می خورید که فرصت را از دست داده اید و تحصیلی که باید و شاید ننموده اید که همیشه از آن محظوظ شوید. بعد از این گونه مکالمات و استماع این نصایح سرجان ملکم، اگرچه روی او به میرزا جعفر بود ولیکن خود را خارج از نصایح او ندانسته، پند او را به گوش جان شنوده، اینکه مُتعهد به این هستم که من بعد دقیقه و آنی را از دست نداده باشم.[۴۷]

رزا با نقل این دوخاطره یادآور می شود که این دو نصیحت که درآغاز جوانی این «دو شخص بزرگ» شنیده بوده، «کاالنقش فی الحجر»[۴۸] در دل او نقش بسته چنانکه از سفرنامه بر می آید، همه کوشش خود را به کار برده است تا درسه ال و نه ماه و بیست روز»[۴۹] اقامت خود در انگلستان، آنی از آموختن غافل اشد. میرزا، در جاهایی از *سفرنامه*، به کوشش های خود برای آموختن زبان های گلیسی، فرانسه و لاتینی و نیز "حکمت طبیعی" و تاریخ اشاره‌ای دارد و از وانح احوال او نیز می دانیم که میرزا چندان با فنون چاپ گری آشنایی به هم سانده بود که بتواند یکی از نخستین چاپخانه ها را در ایران دایر کند و خستین روزنامه را نیز انتشار دهد. خود او در اشاره ای به این نکته می نویسد: بینی و بین الله هرچه توانسته سعی درآن نمودم که داخل مجالس انگریزی نشوم، حض از برای آنکه با مردم آشنا نشوم که مانع تحصیل من می‌شود.»[۵۰]

میرزا صالح از همان آغاز ورود به انگلستان به این نکتهٔ اساسی پی برده بود ه نیل به درکی جدی از سامان نوآیینی که در کشورهای غربی در حال تثبیت ود، نیازمند کوششی اساسی است، زیرا، با آغاز دوران جدید، دگرگونی هایی نیادین در همهٔ عرصه های حیات مغرب زمین صورت گرفته و این دگرگونی ها ا نمی توان با توسل به مقولات اندیشهٔ کهن دریافت. بدین سان، میرزا با رویکردی تاریخی به این دگرگونی ها کوشش می کند تا بنیان تحولات را توضیح هد و از این حیث، *سفرنامه* او با نوشته هایی که پیش از این به آنها اشاره شد، و ر مجموع بر پایهٔ شنیده ها و دیده ها فراهم آمده اند، متفاوت است. توجه به تاریخ در *سفرنامه* میرزا صالح برای تبین دگرگونی های مغرب‌زمین ناشی از موضعی اساسی است و میرزا کوشش می کند تا تحول انگلستان از توحش به تمدن و "ولایت آزادی" را با توجه به دگرگونی هائی که در بنیاد شیوهٔ فرمانروایی و "طریقهٔ شرع" آن ایجاد شده، توضیح دهد. توجه اساسی میرزا نیز مانند دیگر

است که درد مزمن انحطاط ایران زمین را به آسانی بتوان درمان کر
خاطره ای که در سفرنامه آورده در واقع مسیر آتی زندگی او را رقم زده است
به خلاف مسیر طالبی که سرشار از ابیاتی سست و سخیف است و نیز بخش
از تحفة العالم که تذکرهٔ شعراست، در سفرنامهٔ میرزا صالح به شعری برنمی‌خوریم
این سفرنامه شامل بحثی خردمندانه در بارهٔ نظام سیاسی رو به تثبیت در اروپ
است و به نظر می آید که میرزا صالح به فراست دریافته بود که وضعیت جدید
نیازمند زبانی نو و اندیشه ای "روشن و متمایز"، است و زبان مصنوع، پر تکلّف
تهی از اندیشهٔ فارسی زمان او توانا به توصیف وضعیت جدید نیست. از این
حیث، خاطره ای که از میرزا عیسی قایم مقام نقل می کند، شایان تأمل است
چنان که از فحوای سخن میرزا برمی آید، گویا او در آغاز شعر نیز می سروده
است، اما به مناسبت اشارهٔ قایم مقام دربارهٔ بیهوده بودن نظم بافی، میرزا صالح
اندیشهٔ شعرگویی را به فراموشی می‌سپرد و به فکر دانش اندوزی می افتد:

روزی در خدمت بندگان خداوندگار، قایم مقام دولت علیهٔ ایران، نشسته بودم. شخصی از نجبای اهالی تبریز پسر خود را به جهت تحصیل به اصفهان فرستاده بود. بعد از مدتی پسر مزبور تحصیلی کرده، برخی اشعار از زادهٔ طبع خود در نزد پدر خود فرستاده، و مشارالیه اشعار او را به نظر بندگان قایم مقام گذرانیده. معظم الیه، بعد از مطالعه صفحات مزبور فرمودند که کلامی است موزون، لیکن حیف و افسوس است که طلاّب، سعی در ازدیاد و افزونی ماده و استعداد خود نمی نمایند و به همین هرزه درآیی و بادپیمایی، خود را مشغول به شعرنویسی و شعر خوانی می دارند. بعد از استماع الفاظ مزبور، لب از شعرگویی بستم و پای به عرصه پیمایی گشودم و همیشه منتظر فرصتی بودم که بلکه سعی در ازدیاد ماده نمایم، تا این که به اینجا آمده ام، اگرچه تا به حال تحصیلی نکرده ام، لیکن طالب هستم.[۴۶]

میرزا در همین مقام به خاطرهٔ جالب توجه دیگری نیز از دیداری با سرجان
ملکم درآغاز اقامت در انگلستان اشاره می کند. در این دیدار ملکم، در اهمیت
دانش‌اندوزی و دوری از تن آسانی و خوش باشی، به میرزا جعفرخان-میرزا
جعفر مهندس بعدی که به سفارت عثمانی رفت و مشیرالدوله لقب یافت- ا
هم‌سفر میرزا صالح به فرنگ بود، چنین می گوید:

شما تازه به این ولایت آمده اید و از اطوار این ولا اطلاع ندارید، چنانچه مایل به صحبت با مردم و دخول مجالس باشید، مردم ولایت ما مردمانی عیاش می باشند و مایل به دیدن عجایبات هستند و همه شب، اوقات خود را به مصاحبت و مهمانی یکدیگر و رقاصی می‌گذرانند، در

ان، می توان گسستی با سنت تاریخ نویسی دورهٔ انحطاط تلقی کرد. در چنین
ربه ای در تاریخ نویسی نو، میرزا صالح به جنبه های حیات مدنی، پیشرفت
ی علمی، فرهنگی، سیاسی و نو آوری های فنی و صنعتی غربیان توجهی خاص
رد. به سخن دیگر، *سفرنامهٔ* میرزا صالح، از زبانی نو برای بیان مضمونی نو
رد جسته، و این کوشش، نخستین گام به سوی تاریخ نویسی جدید است که در
غایت نوشتهٔ تاریخی، نقل قصهٔ شاهان نیست، شرح بسط تمدن و رشد فرهنگی
ل است. میرزا هنگام بحث در بارهٔ پادشاهی جُرج سوم با اشاره ای به شیوهٔ
ریخ نویسی خود که برای خوانندگان سفرنامهٔ او نا مأنوس بوده، می‌نویسد:

چون در این عصر که سلطنت پادشاهی این عصر به او متعلق است، ترقی عظیمی در دولت و عظمت و شوکت دولت انگریز، خواه در انگلند و خواه در انگلستان و فرنگستان روی داده، و هم چنین، علوم و صنایع و بدایع این ولا به اعلی مرتبه رسیده، علی الخصوص، علم کسترى که از اول دنیا الی حال، کیمیا و یا دواسازی به این نوع ترقی نکرده. و غرض بنده از نگارش تاریخ سلاطین، طریق ترقی این ولا بوده، نه تاریخ پادشاهان، به این سبب، آنچه در این عصر روی داده، مفصلاً می نویسد و از اشخاصی که مطالعه کنند، امید عفو تقصیرات به تفصیل این رساله است.[۵۲]

چنان که گفته شد، غایت تاریخ نویسی میرزا آگاهی به دگرگونی های اقوام و ملل
ر تحول تاریخی است و از همین رو پس از بیان وقایع تاریخی هر دوره، شرحی
ز دگرگونی های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز نوآوری‌ها در قلمرو علوم
صنایع را می آورد و جالب این که گاه این دگرگونی ها و نوآوری‌ها را در افق
گستردهٔ تاریخ جهانی قرار می دهد تا اهمیت آنها را برجسته کرده باشد. به
عنوان مثال، در توضیح تحولات پادشاهی الیزابت اول می نویسد:

بالجمله، به تدریج، روز به روز، علوم و صنایع و بدایع، انتشار در آن ولا نموده و علی‌العوام، اهالی انگلند در صدد تحصیل علوم و کسب هنر و ترقی خود بوده، چنان که به اندک وقتی از حالت جهالت به مرتبهٔ کمال آمده. آن عهد را موازنه به وقتی نموده اند که دولت روم به اعلی مرتبه ترقی کرده، خواه در فنون ملک داری و جنگ و خواه در انتشار علوم و صنایع و بدایع، در تحت پادشاه روم. و این عهد را موازنه به همان عهد کرده، در تواریخ نوشته اند که آن، گشتن انگلند بوده.[۵۳]

سفرنامه نویسان این دوره ناظر به حکومت قانون است و در واقع، بی آنکه به
در بنیاد آن کرده باشد، بر پایهٔ شرح تفصیلی تاریخ انگلستان، دگرگونی ه
نظام آن را توضیح می دهد:

به خاطرم می رسد. . . که اگر توانم برخی از اوضاع انگلند و ولایت و انتظام ولایت اینجا را به طریقی که در روسیه نوشتم، شاید بد نباشد. ولیکن اوضاع این ولایت را نوشتن موقوف به شرح و بسطی است، و در صورتی که مفصلاً شرحی ننویسم، مطلبی دستگیر نمی‌شود. که می‌تواند تصور کند که پرنس ریجنت (prince regent) که پادشاه این‌شهر بالفعل است، یعنی به جز تاج پادشاهی که بر سر اوست، همهٔ افعال و احکام ملوکانهٔ او به طریق پادشاه جاری است، کوچه [ای] در اکسفرداستریت بنیاد کرده، به نام‌نامی خود. یک نفر استادصنعتکار، مرد فقیری، دگانی دارد، در میانهٔ کوچه واقع است، مدت شش ماه است، که هرچه سعی می‌کنند که دکان او را داخل به کوچه اندازند، قبول نمی‌کند. اگر فرضاً، بالفعل همهٔ سپاه بر سر او جمع شوند، نمی‌توانند به‌جبر از دست او گیرند. و طُرفه این که پرنس خود نمی‌تواند ذرّه [ای] به اوضرر مالی و جانی رساند. ولایتی به این امنیت وآزادی که آن‌را ولایت آزادی می نامند، و در عین آزادی، به نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه، کلاً موافق نظام ولایتی [و به آن] مقید هستند و هرکدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه ونظام ولایتی نموده، مورد تنبیه [ واقع ] می شوند؛ نه احدی را یارای انحراف است. و در عین آزادی، به نوعی مردم، صغیراً وکبیراً، مقید به نظام ولایتی هستند که احدی را یاری مخالفت نیست، . . و چون تاریخ انگلند را مفصلاً خوانده و طریقهٔ شرع و آیین ولایت داری این ولایت را خواندم، و آنچه استنباط نمودم، این ولایت هم مثل سایر ولایات عربستان و غیره، مردم شریر و مفسد و خون ریز بوده. از چهارصد [سال ] قبل الی حال مردم روی به طریقی نموده اند، بالفعل این را بهتر از همهٔ ممالک ساخته اند. و هریک از پادشاهان، به وسیله [ای ] از وسایل در صدد تربیت و ترقی مردم برآمده اند، و دیگری بعد از آن در انجام و اتمام بنیادی که پادشاه سابق گذرانده بود.[۵۱]

در واقع، *سفرنامهٔ* میرزا صالح را می توان بیشتر نخستین تاریخ انگلستان به زبا
فارسی دانست. به نظر می رسد که میرزا ـ که به هرحال برآن بوده است
سفرنامهٔ فرنگ بنویسد و نه تاریخ انگلستان ـ مجبور شده است تا برای تبیی
دگرگونی های بنیادین آن به تاریخ این کشور باز گردد. از این حیث، *سفرنا*
میرزا صالح به عنوان نوشته ای تاریخی و تجربه ای در تاریخ نویسی جدید ن
اثری ارزنده است. اگرچه وی عمدهٔ مواد تاریخی *سفرنامهٔ* خود را از نوشته‌ها
تاریخی انگلیسی که در دسترس داشته، برگرفته و به فارسی برگردانده است ا
شیوهٔ نگارش او را، در مقایسه با نوشته های تاریخی مصنوع و تهی از اندیشهٔ

سفرنامهٔ میرزا صالح، اثری پر اهمیت در تاریخ اندیشهٔ مشروطه خواهی ایران و
ین نوشته ای است که دریافتی کمابیش منسجم از تجدد خواهی سیاسی را
ه می کند و، از این‌حیث، آغازگر مرحله‌ای است که دورهٔ گذار را به جنبش
وطه خواهی مردم ایران پیوند می‌زند. البته، این سفرنامه، اگرچه از بسیاری
ت در مقایسه با سفرنامه های دیگری که در این نوشته بررسی شده، اثری
و قابل تأمل است، اما میرزا صالح، با همه آگاهی به بی سابقه بودن سامان
ن مشروطه خواهی، از شرح عملکرد نهادهای آن فراتر نرفته و به این نکتهٔ
ی توجه نکرده که اندیشهٔ مشروطه خواهی و "گشتن انگلند" بر شالوده ای از
شهٔ فلسفی و کلامی استوار شده است و از همین رو دریافتی راستین از
شهٔ مشروطه خواهی و، به طریق اولی، کوشش برای استقرار نهادهای آن جز
برای درک مبانی امکان پذیر نخواهد شد. میرزا صالح، فارغ از اهمیت مبانی
لوده های فکری، براین تصور است که تنها با جان فشانی می توان به چنین
گونی ها و دستاوردهایی رسید: «قواعد دولتداری و قوانین مملکت انگلند
وص است به خود انگلند. به این معنی که هیچ کدام از ممالک دنیا نه به
نحو منتظم است و نه به‌این‌قسم مرتب. سال ها جان ها کنده و خون‌ها
ه اند تا این که به این پایه رسیده است.»[۵۵]

ر بررسی اندیشهٔ سیاسی دورهٔ گذار، تأمل در نخستین سفرنامه های
بانی که در این دوره به جوامع اروپایی راه یافتند حایز اهمیت بسیار است.
ی که گذشت، در این دوره، اندیشهٔ سیاسی در هاویهٔ تکرار بی سابقه ای فرو
د و اندیشهٔ سنتی تصلّبی پیدا کرد که بیرون آمدن از آن با امکانات و
های اندیشهٔ سنتی ناممکن بود. در این دوره، نمایندگان اندیشهٔ سنتی، بی
، به الزامات و منطق دورانی که آغاز می شد، هم چنان راه هموار تعلیقه و
به را پیمودند، در حالی که حاصل تأمل آنان در اندیشهٔ سنتی از بنیاد با
ی اندیشهٔ دوران جدید بیگانه بود و بدیهی است که این تداوم سنت، برای
نظری که توجهی به الزامات دوران جدید و مبانی و منطق مناسبات نو آیین
اشتند، نمی‌توانست اعتباری داشته باشد. ایجاد تحولی بنیادین در اندیشهٔ
ی نیازمند بحثی در مبانی و تغییر موضعی اساسی در مبانی معرفت و آگاهی
د این امر، به یکسان برای نمایندگان اندیشهٔ سنتی و نیز سفرنامه نویسان که
اقع، اهل نظری از سنخ نوینی بودند، نا ممکن شد. نمایندگان اندیشهٔ سنتی
ه از الزامات و منطق دوران جدید و نیز پرسش از مبانی اندیشهٔ سنتی بر
موضع نویی در آگاهی بیگانه بودند و سفرنامه نویسان نیز به نوبهٔ خود،

چنین می نماید که آنچه در میان دگرگونی ها و نو آوری های تاریخ انگلس
بیشتر از همه نظر میرزا را به خود جلب کرده بود، تحولات سیاسی این ک
است که موجب شد تا انگلستان "از حالت جهالت"، چنان که «ولایات عربستا
غیره» در زمان او می بوده اند، به "ولایت آزادی" تبدیل شود. با توجه به اه
نقش تحولات سیاسی انگلستان در «انقلاب دموکراتیکی» این کشور- که میرز
آن به "گشتن انگلند" تعبیر کرده است- ایفا کرده بود، میرزا صالح، پس
فراغت از شرح تاریخ پادشاهان، توضیحی را نیز در نهادهای دموکراتیک ج
می آورد تا تعارض نهادهای رشد و ترقی را با مبانی استبداد روشن تر ک
باشد. وی، در توضیحی که در بارهٔ نهادهای سیاسی می آورد، توجه ویژه ا
نهاد قانون گزاری و عملکرد آن، به عنوان بنیادی ترین نهاد سلطنت مشرو
حکومت قانون، به ویژه توازن قوا میان پادشاه و مجالس عوام و اعیان، دارد:

> و هیچ حکمی و امری نمی شود، اعم از جزوی و کلی، مگر به رضای هر سه فرقه. فرض
> اگر پادشاه، حکمی کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد، وکیل رعایا مقاومت و ممانعت د
> جریان حکم مزبور نموده، مطلقا تاثیری نمی بخشد و جاری نخواهد شد. و هم چنین، اگ
> خوانین و پادشاه متفق شوند و وکیل رعایا راضی نبوده، ایضاً حکم آنها، اگرچه مقرون ب
> مصلحت بوده، جاری نخواهد شد. و اگر پادشاه و وکیل رعایا اراده در انتظام مهمی نماید
> خوانین قبول نکنند، مهم مزبور بدون تاثیر می ماند. بالجمله، دولت انگریز را مثـ
> دستگاهی قیاس کرده اند، سه گوشه. در صورتی که هر سه گوشه منتظم بوده، امور دستگ
> برقرار و الاّ مختل می ماند. فرضاً پادشاه می تواند جدال با سایر قراء فرنگ نماید، لیک
> اخراجات سپاه را کامِن [House of Commons] و یا وکیل رعایا حواله می کنند و در صورتی
> که آنها راضی به جدال نبوده، وجوه اخراجات جنگی را حواله نمی دهند و به آن سبب، امو
> جنگ مختل می ماند. مختصراً وکیل رعایا مطلقاً در حواله کردن وجوه دیوانی پادشاه
> خوانین، مدخلیت به‌وجه نمی‌دهند و هر امری از جزوی و کلی که درجزیرهٔ مزبور روی ده
> و یا اموری که تازه رو دهد که باید فیصل دهند، مراتب‌را به مشورت خانه رسانیده.[۵۴]

این تأکید بر نهادهای نظام مشروطه و دولت خواهی جدید را میرزا صال
تعارض با نظام استبدادی ایران- که البته، در *سفرنامه* اشاره ای به آن نمی تو
بیاید- و نیز خلافت عثمانی می بیند. از همین رو، وی در بخشی از *سفرنامه* ک
بارهٔ تاریخ خلافت عثمانی بحث می کند، از هر فرصتی برای برجسته ک
مفاسد آن نظام سود می جوید. به نظر می رسد که قصد او از این تأکید ،
بر مفاسد دستگاه خلافت و سلاطین عثمانی اشاره به نظام سلطنتی ایر
پلیدی‌های شاهان قاجار بوده است.

ی از هنرها صورت گرفت، نسنجیده دورهٔ "تجدید حیات" یا "نوزایش ایران" .ه شده است. آغازشد.
ز سوی دیگر، نویسندگان سفرنامه به کشورهای غربی با مشاهدات خویش تی کمابیش سطحی از دگرگونی‌های بنیادین کشورهای غربی پیدا کردند .ر بی عنایتی به مبانی آن دگرگونی ها نتوانستند در برابر خلأ اندیشهٔ ی که به دنبال تصلّب آن ایجاد شده بود، طرحی از اندیشهٔ نو عرضه کنند. جا که نویسندگان سفرنامه اهل اندیشه نبودند و به زبان اهل اندیشه نیز ن نمی‌گفتند، نفس گرم توصیف های آنان در آهن سرد اندیشه ورزان در ت و از همان زمان، فاصله ای میان تجدد طلبان بی توجه به اندیشه و اهل شهٔ بی خبر از دنیا، که مانند حاج ملاهای سبزواری، فیلسوف دورهٔ ناصری، اری دستگاه مقولات اندیشهٔ خود، به نفی هرگونه تحول مشهود و محسوس رداختند، ایجاد شد. این‌فاصله تا فراهم شدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی جریان انقلاب مشروطه نیز بیشتر و شکاف حاصل از آن ژرف تر گردید. خن دیگر، این فاصله وشکاف‌میان دو گونه دیدن، اندیشیدن و لاجرم، کنش، ورهٔ گذار آغاز شد و سرنوشت آتی ایران زمین را رقم زد. این دوگانگی که آن را دوگانگی بنیادین تاریخ جدید ایران زمین خواند، با گذشت زمان، ای بیشتری پیدا کرد به گونه ای که نمودهای آن را در همهٔ عرصه های عمل دیشهٔ ایرانی دردوران معاصر می‌توان دید. همهٔ کوشش های مشروطه خواهان و دگرگونی های سدهٔ گذشته، ناظر به جستجوی راهی برای خارج شدن از این انگی بنیادین بوده است. اما شگفت اینکه این مشکل، حتی به صورت پرسشی در حوزهٔ نظر طرح نشده است.

---

وشت ها:

۱. ن. ک. به:

Jean Chardin, *Voyages du chevlier Jean Chardin en Perse*, paris, lenarmand, 1811, p. 426

۲. همان، ص ۴۲۷.

۳. همان، ص ۴۲۸.

۴. همان، صص ۳۰ـ۴۲۹.

۵. ن. ک. به:

*Don Juan of Persia: A Shi'ah Catholic*, 1560-1600, New York, Arno Press, 1973, p. 271.

۶. همان، ص ۲۹۲.

آشنایی چندانی با مبانی نظری اندیشهٔ سنتی نداشتند و آگاهی آنان از الزامات منطق دوران جدید بر شالودهٔ مبانی نظری آن استوار نبود. بدین سان، در دور گذار، در برزخ میان دو امتناع، امتناع تجدید نظری در مبانی نظری اندیشهٔ سنتی و امتناع رویکردی جدی به مبانی نظری اندیشهٔ تجدد، سفرنامه نویسان به اندیشمندان سیاسی قوم تبدیل شدند، هم چنان که در سده‌های میانهٔ تاریخ ایران زمین، صوفیان به کسوت متفکران درآمدند. این سفرنامه نویسان نتوانستند در بهترین حالت، از توصیف ظاهر دگرگونی های تمدنی فراتر روند و مبانی نظری اندیشه ای را که شالودهٔ آن دگرگونی ها بود، مورد توجه قرار دهند. در این دوره، تأملی در منطق مناسبات جدید از دیدگاه اندیشهٔ تجدد نا ممکن شد، هم چنان که در سده های پیشین با تبدیل شدن صوفیان به متفکران قوم، تفکر از بنیاد به بن بست تعطیل رانده شده بود.

با این همه، در تاریخ اندیشهٔ سیاسی دورهٔ گذار نمی توان نقشی را که سفرنامه نویسان در دگرگونی اندیشه بازی کردند، نادیده گرفت. با کنار هم قراردادن سه سفرنامه ای که در پایان این دوره نوشته شده اند، و بررسی آنها به عنوان کوششی بی سابقه برای باز کردن راهی نو به سوی دگرگونی هایی که در عمل و نظر در مغرب زمین صورت می گرفت، می توان به دو نکتهٔ اساسی در بارهٔ این دوره رسید. نخست اینکه اندیشهٔ سیاسی سنتی بویژه با برآمدن صفویان به پایان رسیده بود و امکان تجدید بی تجدد آن وجود نداشت. از این حیث، به نظر نمی رسید که با تکرار شیوه های سنتی اندیشیدن که اساس آن بر بازپرداخت مواد و مفردات کهن نوشته های پیشینیان در ترکیب التقاطی نو، اما در نهایت، تهی از هرگونه اندیشهٔ نو، بود بتوان شالوده ای تازه برای دگرگونی‌های بنیادین ایران زمین فراهم آورد. نویسندگان سیاست نامه های سنتی پای در گِل سنتی متصلّب، نمی‌توانستند تصوّری از الزامات دنیای جدید پیدا کنند و در نتیجه با نوشته های خود و با تکرار بی تأمل در مبانی اندیشهٔ سنتی و مبادی دوران جدید، در حالی که با جهانی شدن مناسبات سیاسی ایران زمین در میدان جاذبهٔ منطق اندیشه و مناسبات نوین قرار گرفته بود، بیش از پیش اندیشهٔ سیاسی سنتی را به بن بست تحجر و تصلّب راندند. دراین دوره، از سویی در عمل، منطق مناسبات نو که در مغرب‌زمین شالودهٔ نظری آن استوار شده بود به کشورهای غیر اروپایی نیز تحمیل می شد، اما از سوی دیگر، در قلمرو اندیشه تحولی صورت نمی گرفت تا بتواند پاسخ گوی الزامات عمل باشد. بدین سان انحطاط ایران زمین با صفویان ـ که گاه با توجه به نوآوری هایی که در قلمرو

ه انگستان در سدهٔ نهم میلادی، و آداب دانی او در فرمانروایی می نویسد که او صرف اوقات را بی مصرف، صرف نکرده. چنانچه اوقات خود را منقسم به سه قسم نموده؛ قسمی خواب و حت و خوراک، قسمی تحصیل علوم و قسمی به انتظام امور ممالکت پرداخته. و چون ساعت در سر نساخته بودند که ساعات عصر او منقسم شود، شش شمع ساخته که هرکدام چهار ساعت د و آدم ها معین کرده که علی الدوام متوجه شموع مذکور بوده و چون هنگام وزیدن باد، شمع مزبور بیشتر سوخته، سبب اختلاف ساعات می شد، فانوسی اختراع کرده که محفوظ از باد ن گردیده...» میرزا صالح شیرازی، *مجموعه سفرنامه ها*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص. ۱۹۹.

۲۱. *همان*، ص. ۱۰۷.

۲۲. *همان*، ص. ۱۴۱.

۲۳. محمد ربیع بن محمد ابراهیم، *سفینهٔ سلیمانی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶. ص. محمد ربیع، در اشاره ای به رفتارهای زشت ایرانیان خارج از کشور، می نویسد: « از ابتداء نت این شاه تا چند وقت قبل از این، تمام امور مملکت و مهام آنجا به دست مردم ایران و منشأ ر پادشاه معظم الله در سلطنت ایشان بوده اند و در ایں اوان بنا بر فوت آقا محمد استرابادی که و مشیر او بوده. . . و عدم رشد ایرانیان و جود نفاق و کمی اتفاق ایشان، بی انتظامی تمام در ن سلطنت و قواعد آن مملکت راه یافته.» *همان*، ص. ۵۳. برای تفصیل این داستان، جایگاه جران ایرانی در حکومت سیام ن. ک. به: *همان*، ص. ۹۵ و بعد.

۲۴. *همان*، صص ۷-۱۰۶. محمد ربیع با تکرار سخنان سیاستنامه نویسان در بارهٔ آداب سفارت، شاره ای به صفات ندیمان و سفیران شاه می نویسد: «و باید که سلاطین، اندازهٔ گفتار و کردار ندار هریک از ملازمان را شناسند و آغاز تربیت و تقویت او را دانند، خصوصاً درباب کسی که ا به خدمت رسالت فرستند، چه باید رسول این کس، مرد عاقل کامل، صاحب رأی مستقیم، کار ه روزگار گذرانیده، کار آزمودهٔ فهیم، صادق القول صاحبِ اعتبار که مکرر او را به رجوع مات آزموده باشند که بر مصلحت و کردار او اعتماد و اعتبار توان کرد. چنانچه حکما و ارباب و دانش گفته اند که رسول پادشاه، زبان اوست و هرکه خواهد که عنوان نامه، ضمیر و لسان و مانِ برطبق کلام وصی رسول امین، جناب امیرالمؤمنین که فرمود: رسولُک ترجمانُک و سِرّ ک - دل این کس داند، باید از گفتار و کردار فرستادهٔ او معلوم کنند، چه اگر از وی هنری و یلتی ظاهر شود و اثر پسندیده و عمل ستوده مشاهده افتد، بر حُسن اختیار و کمالِ مردشناسی شخص دلیل باشد، چنانچه در بعضی از تواریخ مسطور است که چونْ اسکندر ذوالقرنین خواستی رسولی به جایی فرستد، خود تغییر لباس کرده، به رسم رسالت می رفت.» *همان*، صص ۶-۱۰۵.

۲۵. سید عبداللطیف خان شوشتری، *تحفة العالم*، به کوشش صمد موحد، تهران، طهوری، ۱۳۶۳، ۳۱۵.

۲۶. *همان*، ص ۲۵۱.

۲۷. *همان*، ص. ۲۵۳.

۲۸. *همان*، ص. ۲۵۵.

۷. همان، ص، ۲۹۳.

۸. ویلم فلور، اولین سفرای ایران و هلند، تهران، توس، ص ۳۹.

۹. ن.ک. به:

Maurice Herbette, *Une ambassade persane sous Louis XIV*, Pari, Perrin,1907, p 204.

۱۰. همان، ص ۲۵۷.

۱۱. همان، ص ۲۷۱.

۱۲. همان، صص ۲-۲۰۱.

۱۳. سید علی اکبر خطایی، خطای نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۷۲، ص. ۱۶۷.

۱۴. «وچون گندرما بر تبریز افتاد و در آن حین، صارم کرد با قزلباشان در غزات بود که برادر او و پسر او، اسیر آن بی دینان شدند و پسر صارم کرد را گفتند که در مجلس کباب فرمودند او را زنده. اول لقمه ای از او خود خورد و به تبعیت او توابع و لواحق او خوردند و برادر او را زنده در دیگ جوشانیدند و پختند و فرزندان مسلمانان را و سگ و گربه را تول و رمه کرده، خوردند حسابش را خدای داند.» همان، ص. ۱۶۷.

۱۵. همانجا.

۱۶. همان، ص. ۱۵۹.

۱۷. همان، ص. ۱۳۷: نیز ن. ک. به: صص. ۹۴، ۹۷ و ۱۰۷.

۱۸. همان، ص. ۳۲.

۱۹. همان، ص. ۹۴.

۲۰. همان، ص. ۹۳. «و شب و روز را از برای خاقان چین به سه قسم ساخته اند: در یک قسم عیش و نوش کند و در یک قسم خواب رود و در قسم سیم خط نشان کند. و در قسم عیش و نوش و خواب اختیاری دارد. آن مقدار که مقسوم است، اما در قسم خط نشان کردن، هیچ قدرت تقصیر و تأخیر ندارد. اگر زیاده خواب کند، بیدار کنند از برای خط نشان کردن. از برای آنکه تجاوز از وقت معین ترک قانون است. و به ترک آن چنان خاقان و دختران که آن روز نوبت خدمت از ایشان بود، خود خادمان نوبت چی جمله گناهکار شوند و اگر خاقان چین سه از آن گناه کند، در قانون ایشان از پادشاهی معزول است و امرای چین به یک گناه مؤاخذ و معاقب شوند و از مرتبه و منصب خود بیفتند و در بند و حبس بروند و اگر امرا از پادشاه، یکان گناه عفو کنند، جایز و اگر پادشاه از امرا نیز عفو گناه کند، جایز، و آن نادر الوقوع است. و جایی که از خاقان چین و امرای او نگاه داشت قانون آن چنان بود، دیگر که را زهرهٔ ترک قانون است. از جهت نگاه داشت قانون است که مملکت ایشان چندین هزار سال است خرابی ندیده است و هر روز در زیاده شدن است.» (همان، صص. ۷-۹۶.)

تاکید بر این نکته که اوقات شاه باید برابر برنامه ای منظم تقسیم شده باشد، در کشوری که بویژه در دورهٔ صفویان، گاهی شاه، چنان که پیش از این گذشت، چندین سال در زاویهٔ امن حرم اعتکاف می کرد، شایان توجه است. میرزا صالح نیز در سفرنامهٔ خود با اشاره ای به الفرد بزرگ،

ـنگ ا. شهابی*

مروری بر

# تاریخ اجتماعی و سیاسی فوتبال در ایران**

اواخر سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷م) تا تابستان ۱۳۷۷ اخبار فوتبال ایران توجه ـهان را به خود جلب کرده بود. پیامدهای سیاسی درون ایران نسبت به نتیجهٔ ـاوی مسابقهٔ تیم ملی ایران با تیم استرالیا در ملبورن که به شرکت ایران در ـابقات جام جهانی انجامید بر گسترش این توجه افزود.[۱] واکنش پرشور عمومی تهران نسبت به نتیجهٔ این مسابقه در واقع نوعی اعتراض به جناح محافظه کار ـیم جمهوری اسلامی بود و همان غرور و امیدی را در مردم برانگیخت که ـخابات محمد خاتمی به ریاست جمهور در خرداد ۱۳۷۷. هنگامی که ایران و ـلات متحده آمریکا (همراه با آلمان و یوگوسلاوی) در یک گروه قرار گرفتند، ـابقهٔ بین این دو عرصهٔ آزمون تلاش‌های احتیاط آمیزی شد که رئیس جمهور تازه

---

استاد روابط بین الملل و تاریخ در دانشگاه بوستن.

[۱] اصل انگلیسی این نوشته در بهار ۱۹۹۸ در کنفرانس انجمن مطالعات ایرانی (SIS) در بتزدا ریلند) ارائه شد.

۲۹. همان، ص. ۲۶۹.

۳۰. همان، ص. ۲۷۶

۳۱. همان، ص. ۲۸۱.

۳۲. همان، ص. ۲۸۳.

۳۳. همان، ص. ۲۷۹.

۳۴. همان، ص. ۲۷۵.

۳۵. میرزا ابوطالب خان، *مسیر طالبی*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص. ۵.

۳۶. همان، ص. ۴.

۳۷. همان، ص. ۲۳۱ و بعد.

۳۸. همان، ص. ۲۳۱.

۳۹. همان، ص. ۲۳۲.

۴۰.. همان، ص. ۲۳۹.

۴۱. همان، ص. ۲۴۰ و بعد

۴۲. همان، ص. ۲۶۳ و بعد.

۴۳. همان، ص. ۲۶۳.

۴۴. همانجا.

۴۵. میرزا صالح شیرازی، *مجموعه سفرنامه ها*، همان، ص. ۱۳۲.

۴۶. همان، ص. ۱۶۴.

۴۷. همان، ص. ۴-۱۶۳.

۴۸. همانجا.

۴۹. همان، ص. ۳۵۷.

۵۰. همان، ص. ۳۵۶.

۵۱. همان، ص. ۱۹۳.

۵۲. همان، ص. ۲۴۲.

۵۳. همان، ص. ۲۹۹.

۵۴. همان، ص. ۲۹۸.

۵۵. همان، ص. ۲۹۹.

یور ۱۳۷۷ در تهران نمایان شد هرگز به پای شور و هیجان عمومی ناشی از
ن حضور تیم ایران در مسابقات جام جهانی فوتبال سال گذشته نرسید. با
، به تلاش پیوستهٔ جمهوری اسلامی برای پیش گیری از تهاجم فرهنگی غرب
شور، محبوبیت بیشتر فوتبال ـکه در انگلستان زاده شده ـ در مقابل کشتی،
ه ای است شایستهٔ تأمّل و بررسی.
هدف این مقاله نه بررسی تاریخی و مردم شناسانهٔ فوتبال در ایران بلکه
یه و تحلیل ارتباط متقابل میان محبوبیت این ورزش، دگرگونی های اجتماعی
یاست دولت‌ها است. چه پیش و چه پس از انقلاب، سرپرستان و مدیران عمدهٔ
مان های ورزشی، به ویژه فوتبال، از سوی دولت انتخاب می شدند که خود
ن اهمیت فراز و نشیب های سیاسی ناشی از فعالیت‌ها و مسابقات ورزشی بود.

## ورود فوتبال به ایران

یخ و نحوهٔ ورود ورزش های اروپایی به ایران چندان روشن و مستند نیست.
د نخستین بار که ورزش نوین به ایرانیان آموخته شد از سوی افسران عضو
ت مربیان فرنگی بود که پس از تأسیس دارالفنون در سال ۱۲۶۸هـ ق
ردان خود را به تمرین های منظم ورزشی وا می‌داشتند. در همین سال ها بود
واژهٔ "ژیمناستیک" نیز که به ورزش های نظامی آن روز اطلاق می شد و
ی از برنامه های ورزشی دارالفنون بود به فرهنگ ایران راه یافت.
فوتبال از سه مجرای مختلف تجدد به ایران رسید: مدارس مبلّغین مسیحی،
ت نفت و ارتش. مانند دیگر نقاط جهان، اتباع انگلیس در معرّفی و تعلیم
ورزش در ایران نقشی اساسی داشتند. در عثمانی، نخستین مسابقه های
ال بین انگلیسی های مقیم این امپراطوری و اتباع غیرمسلمان آن برگزار شد[۵] و
ران نیز، بر اساس مدارکی که یافته ام، نخستین‌بازی فوتبال در سال ۱۲۷۷ش
صفهان بین اتباع انگلیس مقیم این شهر و تیمی از ارامنهٔ اصفهان صورت
نت. پسران حاکم اصفهان، ظل السلطان، پس از تماشای فوتبال آن را
زش کریکت جالب تر یافتند و به آن‌بازی پرداختند.[۶] در تهران، تیم‌های
ال کارمندان سفارت انگلیس، بانک شاهنشاهی، و ادارهٔ تلگراف هند و اروپا
کدیگر مسابقه می دادند.[۷]
تربیت بدنی از مواد مهم برنامهٔ تحصیلی کالج آمریکایی ـ دبیرستان البرز

برای‌بهبود روابط میان دو کشور آغاز کرده بود. پیروزی‌دو بر یک تیم‌ایران بر تیم ایالات متحده بار دیگر به جشن‌ها و پایکوبی های گسترده در ایران‌منجر شد

ازدیدی کلی، شور و هیجان مردم ایران نسبت به فوتبال چندان شگفت‌آور نیست. در مسابقهٔ فوتبال اعضای هر یک از دو تیم می‌کوشند تا، به همکاری، بخش هرچه وسیع تری از "زمین" حریف را در اختیار بگیرند و با وارد کردن گل به دروازه اش بر او چیره شوند. در حقیقت، می‌توان، به‌استعاره، زمین بازی‌فوتبال‌را عرصهٔ رقابت‌میان دو"جامعه،" دو شهر، یا دو کشور دانست، چه این بازی هویت گروهی و تیمی را برجسته می کند. هیجان و تعصبّی که این ورزش در مردم اروپا و آمریکای لاتین بر می‌انگیزد زبان زد است و گاه به رویدادهای خونین و خشونت بار در میان تماشاگران می‌انجامد. غلیان همین احساسات بود که در سال ۱۹۶۹ دو کشور ال سالوادور و هندوراس را به "جنگ فوتبال" کشاند. امّا اگر از یک ایرانی بپرسیم که ورزش ملّی ایران چیست به احتمال قوی خواهد گفت: «کُشتی،» چه این ورزش در ایران گذشته ای بس کهن دارد،[۲] در حالی‌که از عمر فوتبال در آن بیش‌از یک قرن نمی گذرد.

پیش از آن که ورزش و تربیت بدنی غربی به ایران راه یابد، ورزش در ایران محدود بود به بازی‌های محلی بخش‌های مختلف ایران و به تمرین های زورخانه ای که هدف نهایی آن تا نیم قرن پیش آموزش فنون کشتی بود.[۳] تنها ورزش تیمی نسبتاً مهم چوگان بود که آن هم از دوران صفویه رو به فراموشی رفت و تنها در نیمهٔ دوّم دوران پهلوی به شکل فرنگی و امروزی اش احیاء شد. به این ترتیب، کار ورزش و تربیت بدنی در ایران بیشتر کاری فردی بود تا گروهی و از همین روست که تجددخواهان ایرانی خصلت تکروی و فقدان روحیهٔ همکاری در "منش‌ملی" ایرانیان را، از جمله، ناشی از چنین سنّت‌هایی می‌شمردند. این داوری دربارهٔ نقش ورزش‌های زورخانه ای سبب شد که تجددخواهان، به قصد اصلاح وضع‌ایران، ترویج ورزش‌های تیمی را در شمار اهداف و دستور کار خود قرار دهند. با این‌همه، تا نیمهٔ دههٔ ۱۳۴۰ کشتی آزاد، که به‌کشتی زورخانه‌ای ایرانی بی‌شباهت نیست، مهم ترین ورزش ایران به شمار می‌رفت. قهرمان محبوب ورزش معاصر ایران، غلامرضا تختی، از نام آوران این ورزش بود و از همین رو امروز بسیاری از سالن ها و میدان‌های ورزشی به نام اوست.[۴] از هنگام شرکت ایران در بازی های المپیک (لندن، ۱۹۴۸)،کشتی، و تا مدّتی وزنه برداری، تنها رشته ای بود که ایران همواره در آن به دریافت مدال موفق می شد. با این همه، هیجانی که هنگام رسیدن تیم ایران به مقام اوّل در مسابقات جهانی کشتی در

۱۳۰۱، یکی از افسران ارتش، غلامحسین افخمی، مسابقه ای بین تیم فوتب
ایرانیان و تیم فوتبال کارکنان انگلیسی شرکت نفت ترتیب داد. اولین تجر
بین‌المللی فوتبال ایران در سال ۱۳۰۴ رخ داد، هنگامی که تیمی از ایران در چ
مسابقهٔ دوستانه در باکو شرکت جست. ارتش نیز در برپا کردن مسابقات فوتب
در برخی از شهرها و استان های کشور نقش داشت.[۱۳]

برخی از سنّت‌گرایان به دلائل گوناگون به فوتبال نظر خوشی نداشتند،
جمله به این دلیل که اونیفورم بازی کنان با شئون سنّتی لباس در تضاد بو
مهم‌تر این که پوشیدن شلوار کوتاه نیز با حکم شرعی در مورد لزوم استتار بد
مرد از کمر به زانو تناقض داشت. سرپوش مردان نیز کار زدن توپ با سر
برای بازی کنان مشکل می ساخت. به گزارش یک جهانگرد انگلیسی، که
اواسط دههٔ ۱۳۰۰ در ایران به تماشای یک مسابقهٔ فوتبال رفته بود، بازی کن
«در زمین بازی با کلاه می دویدند و تنها هنگامی‌که امکان زدن توپ
سرنصیبشان می‌شد کلاهشان را بر می داشتند.»[۱۴]

## فوتبال در عصر پهلوی

در بهار ۱۳۱۳، شماری از دولت مردان و متخصصان ایرانی به تشکیل انجمن مل
تربیت‌بدنی همّت گماشتند.[۱۵] از همان آغاز، انجمن تحت "توجهات عالیهٔ" ولی‌عه
که در سوییس مشغول تحصیل بود قرار گرفت. اندکی بعد، آمرکایی‌ای به ن
توماس گیبسون (Thomas R. Gibson)، از فارغ‌التحصیلان دانشگاه کلمبیای نیویورک
برای بهبود وضع سازمان های ورزشی و پیشاهنگی ایران استخدام شد و تا سا
۱۳۱۷ در ایران ماند. وی توانست مسابقات ورزشی، به ویژه مسابقات فوتبال،
بین مدارس رایج کند آن‌گونه که تنها چند ماه پس از ورودش ۲۴ تیم فوتبال وابسـ
به مراکز آموزشی مختلف تشکیل شده بود. وی برای معرفی و ترویج ورزش ها
مدرن مربیان ورزشی را به استان های کشور نیز فرستاد.[۱۶] برای نمونه، در سا
۱۳۱۷، هنگامی که شرق شناس آلمانی، والتر هینتس، به اردبیل رفته بود رئیـ
ادارهٔ فرهنگ شهر عکس تیم فوتبالی را که تشکیل داده بود با غروری خاص
او نشان داد.[۱۷]

در تهران، برخی از مقامات‌بلند پایهٔ دولتی به تماشای مسابقات می‌رفتند.[۱]
امّا، به نوشتهٔ عیسی‌صدیق، درآغاز کار مردم چنان به تماشای مسابقه‌های فوتبا

بعدی بود. دکتر ساموئل جوردن، مدیر کالج، برای تقویت روحیهٔ همکاری دستجمعی، که در ورزش های سنّتی جای چندانی نداشت، انواع توپ بازی ها را معمول کرد و شاگردان را واداشت که با بیل و کلنگ در ساختن زمین فوتبال در محوطهٔ دبیرستان کمک کنند. جوردن در این باره چنین نوشت:

> سال هاست که سیاست پیشه گان ایرانی از این می نالند که "ما ایرانی ها همکاری با یکدیگر را بلد نیستیم." امّا همکاری را چگونه می‌توان به مردم آموخت؟ آن ها چطور می‌توانند "بازی کردن" را یاد بگیرند؟ با بازی کردن. ازهمین رو بود که ما آن ها [شاگردان کالج] را با فوتبال، بیسبال، والی بال و بسکتبال آشنا کردیم، یعنی با بازی هایی که در این جا، در ایالات متحده، رایج است. طبیعتاً ایرانی ها هم مانند مردم دیگر دنیا از این رشته های ورزشی استقبال کردند. نتیجه این است که تربیت بدنی توسط این بازی های دستجمعی جزیی از برنامهٔ همهٔ مدارس ایران شده. در واقع، سال گذشته وزیر فرهنگ ایران شخصی را که از دانشگاه کلمبیا دررشتهٔ تربیت بدنی درجهٔ دکترا گرفته است به مقام سرپرستی سازمان تربیت بدنی کشور منصوب کرد. در سراسر کشور شاهنشاهی "ملّت جوان" به "بازی زندگی" پرداخته است.[۹]

در مناطق جنوبی ایران، ایرانیان از راه تماشای بازی های فوتبال میان تیم های کارمندان و کارگران انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان و مسجد سلیمان با این رشتهٔ ورزشی آشنا شدند. دیری نگذشت که ایرانی ها به عنوان بازی کن به این تیم ها راه یافتند و اندکی بعد تیم‌های خود را تشکیل دادند. امّا، شرکت در ورزش ها و مسابقات "کفّار" بازی‌کنان جوان ایرانی را آماج واکنش خصمانهٔ برخی از هموطنانی ساخت که گاه حتّی از پرتاب سنگ و کتک زدن آنان هم ابا نمی‌کردند.[۱۰] حضور صنعت نفت باعث شد که تا امروز خوزستان یکی از مراکز فوتبال در کشور باشد. افسران "پلیس جنوب" (۱۲۹۴-۱۳۰۰ش) نیز فوتبال را به سربازان ایرانی تحت فرماندهی خود شناساندند و اینان نیز به نوبهٔ خود معرف این ورزش به دیگران شدند.[۱۱]

در سال ۱۲۹۸ش، دو تن از اتباع انگلیس در تهران، مک‌موری (James McMurray)، رئیس بانک شاهنشاهی ایران، و نلیگن (A.R Neligan)، پزشک سفارت انگلیس، "مجمع فوتبال ایران" را تأسیس کردند که به زودی به ایرانیان واگذار شد. در همین اوان بود که فوتبال به عنوان نماد و مظهری از تجدد مورد حمایت دولت قرار گرفت. در سال ۱۳۰۰ش، با پشتیبانی رضاخان، مجمع ترویج و ترقی فوتبال تأسیس شد و نخستین انجمنی بود که در ادارهٔ ثبت اسناد به ثبت رسید. در سال

همین رو در گسترش فوتبال نقش مهمی ایفا نمی کرد. در دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ قهرمانان ایران در کشتی آزاد و وزنه برداری در صحنهٔ رقابت های جهانی می درخشیدند و در مسابقات جهانی سال ۱۳۴۰ در یوکوهامای ژاپن به مقام نخست رسیدند. این پیروزی های چشم گیر بین المللی محبوبیت این ورزش سنّتی را در این سال‌ها دو چندان کرد. تنها از اواخر دههٔ ۱۳۴۰ بود که فوتبال به حد رقابت با کشتی رسید و محبوبیتی عامه یافت. دراین سال ها، به موازات جابجایی میلیون‌ها ایرانی از مناطق روستایی به شهرهای بزرگ، به ویژه تهران، جامعهٔ ایران دچار دگرگونی هائی گردید و به یک جامعهٔ انبوه شهری که در آن ورزشی چون فوتبال جانبه ای خاص دارد تبدیل شد. برخلاف کشتی، که ظرائف آن را تنها در محیطی‌نسبتاً کوچک می توان دید و از آن لذت برد، فوتبال در ورزشگاه‌های بزرگ و برای ده ها هزار تماشاگر نیز دیدنی و هیجان آور است به ویژه از آن رو که هر تیم می تواند، در دورانی که پیوندها و آیین های سنّتی رنگ باخته‌اند، معرّف هویت جمعی تماشاگران و کانونی برای جلب وفاداری آنان شود.

سال ۱۳۴۷ نقطهٔ عطفی در تاریخ فوتبال‌ایران بود. در این سال، از یک سو مرگ تختی‌کشتی ایران را از جذاب ترین قهرمان خود محروم‌کرده بود و از سوی دیگر تیم‌های‌فوتبال ایران و اسراییل‌به مرحلهٔ نهایی‌مسابقات "قهرمانی‌آسیا" رسیده بودند. این مسابقات، که از مسابقات قهرمانی‌کشورهای‌اروپایی قدیمی تر است هر چهارسال در فاصلهٔ بین مسابقات جام جهانی صورت می‌گیرد. در این سال محل مسابقهٔ نهایی تهران بود. با شکست‌و عقب نشینی اعراب در جنگ شش روزه، که سال قبل از این مسابقه رخ داده بود، احساسات مردم ایران به شدت به سود اعراب و علیه اسراییل برانگیخته شده بود. گرچه مسلمانان متدین ایران همواره‌جانب فلسطینیان را می‌گرفتند، برخی‌از روشنفکران نسبت‌به اسراییل سوسیالیست وضد‌عرب چندان‌بی عنایت نبودند. امّا جنگ ۱۹۶۷ آنان را بر ضد اسراییل برانگیخت. به عنوان نمونه، جلال آل احمد، که در سال ۱۳۴۲ مدتی‌به عنوان مهمان دولت اسرائیل در آن کشور به سر برده بود، اسرائیل را در جنگ شش روزه با اعراب طرف متجاوز شمرد و نظر خود را در بارهٔ آن تغییر داد.[۲۳] در همین اوان، هنگامی که کشورهای عربی مسابقه های ورزشی با اسرائیل را تحریم کرده بودند، ایران که همواره مشتاق آن بود که در سیاست خارجی تابعی از اختلافات بین اعراب و اسرائیل‌نباشد، میزبان مسابقهٔ قهرمانی کشورهای آسیا شد.

بی رغبت بودند که انجمن ملّی تربیت بدنی، برای تشویق و جلب آنان به این مسابقات، به تماشاگران چای و شیرینی رایگان می داد.[۱۹]

با بازگشت ولی‌عهد به کشور در بهار سال ۱۳۱۵، ورزش ایران جان تازه‌ای یافت. او که در کودکی به بازی فوتبال علاقه داشت و در دوران ۵ سال تحصیل خود در مدرسهٔ رُزه سوئیس به کاپیتانی تیم های فوتبال و تنیس مدرسه رسیده بود،[۲۰] پس از ورود به ایران به فعالیت های ورزشی اشتیاقی ویژه نشان داد و در دوران خدمت نظام در دانشکدهٔ افسری به تیم فوتبال آن پیوست. طبق گزارش نشریهٔ رسمی وزارت فرهنگ، در دوران شرکت ولی عهد در مسابقات، تیم فوتبال دانشکدهٔ افسری به هیچ تیم دیگری نباخت و به مقام قهرمانی تیم های فوتبال دانشکده ها و دبیرستان های تهران رسید. این گزارش، ضمن اشاره به اشتیاق مردم برای تماشای مسابقه هایی که ولیعهد در آن ها شرکت داشت، دربارهٔ شیوهٔ بازی وی چنین نوشته است:

> والاحضرت همایون ولایتعهد در دستهٔ فوتبال دانشکدهٔ افسری همیشه در مرکز بازی و خط حمله (سنتر فاروارد) که از مشکل ترین و فنّی ترین قسمت های بازی است جای دارند. کسانی که از این بازی قهرمانی آگاهی دارند و درجهٔ دشواری وظیفه ای را که به عهدهٔ رئیس‌خط حمله یا سنتر فاروارد محوّل است می دانند و افتخار تماشای بازی شاهنشاه‌زادهٔ جوان بخت ایران را داشته اند، با نهایت شعف تصدیق می کنند که والاحضرت همایون ولایتعهد در مهارت و چابکی و طرز مغلوب کردن حریف به وسیلهٔ تغییر دادن خط حرکت و توزیع توپ به اطراف و یاران خود به طوری که همه را به کار انداخته و خط حمله را که از پنج نفر تشکیل می شود مجتمعاً عامل و مؤثر قرار بدهد استاد و به واقع قهرمان این بازی هستند.
>
> نکتهٔ دیگر که تمام اشخاص را که در دسته های مختلف بر خلاف دانشکدهٔ افسری مسابقه داده‌و کسانی که به شوق و علاقه در اطراف میدان تماشاگر هنرمندی شاهنشاه‌زادهٔ جوان بخت هستند تصدیق کرده و زبان به آفرین و ستایش ایشان می گشایند مسئلهٔ عدالت محض ونجابت و بردباری بزرگی است که در موقع بازی ابراز می فرمایند. . .[۲۱]

چند هفته بیشتر از خروج رضاشاه از ایران، در شهریور ۱۳۲۰، نگذشته بود که آیت الله کاشانی، در نامه ای به نخست وزیر وقت شکایت کرد که دولت در نهایت جسارت مسجدی را به میدان فوتبال مبدل ساخته و در آن کلاس های ورزشی دائر کرده است.[۲۲] در دو دههٔ نخست سلطنت محمدرضاشاه، دولت کم تر از دوران رضاشاه به اجرای اصلاحات و دگرگونی های اجتماعی گرایش داشت و از

مانند ژاپن، میزبان بازی های المپیک ۱۹۶۴، می توانست مدعی عضویت در جامعهٔ کشورهای پیشرفته و ثروتمند شود. هدف دولت در بازی های آسیایی این بود که ایران در مجموع امتیازات به مقام دوّم، پس از ژاپن، دست یابد. مانع اصلی برای رسیدن به این هدف چین کمونیست بود که خود با میانجی گری ایران، و پیش از آن که به عضویت کمیتهٔ بین المللی المپیک درآید، برای اوّلین بار به این بازی‌ها راه می‌یافت. برای‌افزودن بخت‌پیروزی‌ایران، مقامات ایرانی برگزار کنندگان مسابقات را قانع کرده بودند که، بر خلاف روش معمول که در ورزش‌های تیمی تنها یک مدال برای تیم برنده به حساب می آید، تعداد مدال‌های اعضای هر تیم برنده را به طور انفرادی حساب کنند. به این ترتیب، در صورت پیروزی بر تیم فوتبال اسرائیل، ایران به مقام دوّم می رسید. تنها گل این بازی را تیم اسرائیل وارد کرد امّا به دروازهٔ خود و در نتیجه تیم ایران برنده شد. شایعهٔ این بود که اسرائیل عمداً به‌ایران باخت.[۲۹]

در صحنهٔ داخلی نیز فوتبال در این سال ها بار سیاسی قابل توجهی داشت. زیرا از دید تماشاگران هر باشگاه دارای هویّتی خاص خود بود. در دههٔ نخست گسترش فوتبال در ایران موفق ترین تیم توفان تهران بود. امّا در دههٔ ۱۳۲۰ تیم‌های دارائی و شاهین جای آن را گرفتند. تیم دارائی را وزارت دارائی تشکیل داده بود و تیم شاهین را، در سال ۱۳۲۰، عبّاس اکرامی. اکرامی اصرار داشت که بازیکنان تیمش از ادامهٔ درس و تحصیل غفلت نکنند و از همین رو بسیاری از آن ها بعدها در بخش دولتی و خصوصی به مقام های بلند رسیدند.[۳۰]

در سال ۱۳۲۵ باشگاه دوچرخه سواران تهران، به مدیریت سروان پرویز خسروانی، که بعدها از افسران مورد اعتماد شاه شد، تیم فوتبالی تشکیل داد که در سال ۱۳۲۸ تاج نام گرفت و به جای توفان یکی از بهترین سه تیم تهران شد. شاهین از توفان و تاج هواداران بیشتری داشت زیرا در میان سه تیم برجسته تنها تیمی بود که با دولت و شخصیت های دولتی پیوندی نداشت و از همین رو تیمی "مردمی" شمرده می‌شد. به این ترتیب، رقابت میان تاج و شاهین به تدریج ابعادی سیاسی یافت به این معنا که مخالفان رژیم در مسابقات بیشتر جانب شاهین را می گرفتند. هنگامی که در سال ۱۳۴۶ سپهبد خسروانی، پس از رسیدن به ریاست سازمان تربیت بدنی کشور، شاهین را، ظاهراً به دلیل همین محبوبیت، منحل کرد دامن این احساسات بالا گرفت. در این زمان شاهین سازمانی مستقل با ۴۰۲ تیم و شبکه ای مرکب از ۶۲ باشگاه شده بود. بازیکنان شاهین به تیم پرسپولیس که شهرت چندانی نداشت پیوستند و آن را بی فاصله به رقیب تازهٔ تاج مبدل

در روز مسابقه تهران لبریز از تنش و شایعه بود از جمله این که حبیب القانیان، از سرمایه داران یهودی و آماج خشم رهبران مسلمان،[۲۴] تعداد قابل ملاحظه ای بلیط مسابقه را برای یهودیان تهران خریده است تا در مسابقه به نفع تیم اسرائیل ابراز احساسات کنند.[۲۵] در طول مسابقه، تماشاگران به شدت هیجان زده بودند و گاه شعارهای ضدیهودی نیز سر می دادند که خود شاهد دیگری بر ارتباط بین پیدایش دولت اسرائیل و یهود ستیزی مدرن بود.[۲۶] مسابقه دو بر یک به سود تیم میزبان تمام شد و دستیابی تیم فوتبال ایران به عنوان قهرمانی آسیا ورزشگاه را در شور و هیجانی بسیار فروبرد. تماشاگران همه جا را نقل باران کردند و تا ساعت ها پس از پایان مسابقه ـ در همان حال که نیروهای انتظامی نگران امینت سفارت آمریکا در همسایگی امجدیه بودند ـ شعارهای ملّی و میهنی سر دادند. پیروزی تیم ملّی ایران در این مسابقه خود منشأ شایعه های دیگر شد. یکی این که دولت با دادن رشوه به داور مسابقه او را تطمیع کرده بود تا با داوری یک جانبه بازی را به سود ایران به پایان رساند. دیگر این که اسرائیلی ها به عمد بازی را به ایران باخته بودند تا متحدشان، که شاه باشد، به هدفی رسد که اعراب هرگز به آن نرسیده بودند: شکست دادن اسرائیل. با این همه، در دید بسیاری از تماشاگران این مسابقه ـ بیش از آن که رقابتی بین دو کشور باشد ستیزی میان دو گروه مذهبی بود.[۲۷]

به هر تقدیر، پیروزی تیم ایران فوتبال را به یک پدیدهٔ عام اجتماعی تبدیل کرد. دو خوانندهٔ محبوب آن زمان، ویگن و دلکش، تصنیف هایی به افتخار تیم ایران خواندند. اعضای تیم در نمایش های رادیویی حضور می یافتند و عکس های آنان بر سر هرکوچه و خیابانی خرید و فروش می شد. اشتیاق نوجوانان ایرانی به بازی فوتبال، حتی با توپ های پلاستیکی، روزافزون شد و این خود شایعه ای تازه را بر سر زبان ها انداخت و آن این که محبوبیت فوتبال به سود شرکت پلاسکوی حبیب القانیان تمام شده که تولیدکنندهٔ توپ های پلاستیکی بود.[۲۸]

در سال ۱۳۵۳، یعنی یک سال پس از جنگ اکتبر اعراب و اسرائیل، بار دیگر ایران و اسرائیل، به عنوان بازیکنان دور نهایی بازی های آسیایی، در تهران با یکدیگر روبروشدند. یکسال پس از ـ چهار برابر شدن بهای نفت، دولت ایران مصمم بود که با برگزار کردن بازی های آسیایی در تهران بر اعتبار بین المللی کشور بیفزاید، اعتباری که با چهار برابر شدن بهای نفت نسبت به سال های پیش بالا رفته بود. اگر این مسابقات با موفقیت انجام می شد، امکان برگزاری بازی‌های المپیک در ایران هم فزونی می گرفت و در چنان صورتی ایران نیز

## فوتبال در دوران جمهوری اسلامی

در مجموع می توان با اطمینان خاطر ادعا کرد که ورزش در دستور کار انقلابیون جای‌ویژه ای نداشت. در *قرآن* از ورزش به صراحت سخنی نرفته و در کتب فقه نیز تنها از اسب سواری و تیراندازی نامی به میان آمده است، ظاهراً از آن رو که در این دو ورزش می توان نسبت به نتیجهٔ مسابقه شرط بندی کرد و به برنده جایزه داد.[۳۵] براساس برخی از احادیث، پیامبر در ملا عام به ورزش می‌پرداخت و دیگران را نیز به آن ترغیب می کرد. شیعیان معتقدند که حضرت علی نیز ورزشکاری بی نهایت قوی پنجه بود. امّا، بنیان گذاران جمهوری اسلامی، بیشتر از آن که سنت گرایانی مصمّم به بازگشتن چرخ تاریخ باشند، در پی آن بودند که، در مخالفت‌با‌فرهنگ شادمانی و لذت‌جویی ایرانیان غرب گرا، اخلاق زاهدانه را درایران ترویج کنند. آنان، برای نمونه، به برخی از ورزش ها، از جمله اسب سواری، به خاطر رواج و محبوبیتی که میان "طاغوتیان" و طبقات مرفه جامعه داشت به دیدهٔ تحقیر و نفرت می نگریستند، گرچه، برای شرط بندی در مسابقات اسب دوانی منع شرعی وجود ندارد. از فوتبال و تبی که در میان جامعه ایجاد کرده بود نیز ناخشنود بودند. این ناخشنودی یادآور واکنش خشم آلود پیرایشگران مسیحی (Puritans) به فرمانی است که در انگلستان دو قرن پیش در دوران پادشاهی جیمز اوّل و چارلز اوّل صادر گردید و در آن برگزاری برخی از مسابقات تفریحی عمومی در روزهای یکشنبه مجاز شناخته شد. فِرَق پیرایشگر تنها ورزش هایی را مجاز می‌دانستند که هدفی عقلایی داشتند، بدان معنا که بر توانایی جسمانی انسان می افزودند. با این ملاک، ورزش اگر وسیله ای برای تظاهر احساسات رام نشدهٔ انسان بود کاری مطلوب به شمار نمی آمد و اگر تنها مایهٔ تفریح و انبساط خاطر یا برانگیختن غرور یا ارضای غرایز بدوی و یا وسیلهٔ قمار او می شد می بایست آن را یکسره تحریم کرد.[۳۶] هنگامی که پیرایشگران مسیحی در انگلستان به قدرت رسیدند این نظرات را به مرحلهٔ اجرا گذاشتند. به این ترتیب، در فاصلهٔ میان تعلیق پادشاهی و اعادهٔ آن، انگلیس شاهد تلاشی وسیع برای تغییر عادات و گرایش های مردم انگلیس در زمینهٔ ورزش شد. امّا سرانجام حتی الیور کرامول نیز ناگزیر گردید که با گرایش طبیعی مردم انگلیس به ورزش و تفریح به‌مصالحه برخیزد. در نتیجه، ورزش و بازی، به استثنای روزهای یکشنبه، همچنان جزیی از زندگی مردم این کشور باقی ماند.[۳۷]

کردند. تیم دارائی هم چندی بعد، در سال ۱۳۴۷، منحل شد.

ازاین هنگام به بعد، به ویژه از سال ۱۳۴۷ که مسابقات جام تخت جمشید آغاز شد،[۳۱] رقابت میان تاج و پرسپولیس، آبی پوش‌ها و قرمز پوش‌ها، صحنهٔ فوتبال ایران را تحت الشعاع خود قرار داد.[۳۲] در دههٔ ۱۳۵۰ خسروانی نزدیک به سیصد شعبهٔ باشگاه تاج را در سراسر کشور دائر کرد. در همین سال ها، تاج به انتشار یک نشریهٔ ورزشی دست زد و برای بالا بردن تیراژ فروش تصویر ورزشکاران را در کنار خوانندگان و هنرپیشه گان معروف زن درصفحات آن چاپ می کرد. این دو کار دستاویز دیگری برای مخالفان مذهبی فراهم آورد تا فوتبال دولتی، فساد اخلاقی و رژیم شاه همگی را در کنار یکدیگر قرار دهند.

در سال های پایانی دوران پهلوی، مخالفان، به ویژه برخی از رهبران مذهبی، گاه مدعی می شدند که رژیم، در یک توطئهٔ شیطانی، می کوشد تا با ترویج فوتبال اذهان جوانان را از سیاست و مسائل جدی کشور منحرف کند. درواقع، گاه می شد که مبارزان تندرو مذهبی مسابقات فوتبال را به هم می زدند.[۳۳] بسیاری از مردمان انقلابی سویکردی زاهدانه به زندگی دارند و از همین رو بسیاری از آنان، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، معتقدند که بازی و تفریح انسان را از توجه به مسائل اساسی زندگی باز می دارد. امّا، در دههٔ ۱۳۵۰ فوتبال در ایران ریشه دوانده بود. از اعضای خانوادهٔ سلطنتی گرفته تا ساکنان زاغه های جنوب تهران همه به این ورزش عشق می ورزیدند، حتّی سیّداحمد خمینی، پسر کوچک آیت‌الله خمینی، در جوانی از بازی کنان تیم شاهین قم بود.

با این همه، تب فوتبال کشتی را از عرصه نراند ولی این ورزش دیگر ایرانیان متجدد را چندان به خود جلب نمی کرد. نتیجه آن که امروزه کشتی بیشتر مورد توجه جوانان جنوب شهر تهران و اهالی شهرستان هاست، در حالی که طبقهٔ متوسط ایران ورزش های رزمی آسیای شرقی را، که در آغاز دههٔ ۱۳۵۰ با تشویق و پشتیبانی شهریار شفیق در ایران رواج یافت، به کشتی ترجیح می دهد.

در بحبوحهٔ انقلاب ۱۳۵۷، ورزشکاران ایران نقش چندانی ایفا نکردند. پرویز قلیچ‌خانی، یکی از بهترین بازی کنان فوتبال آن دوران، که در آن زمان در کالیفرنیا در تیم "سن هوزه" بازی می کرد، در مصاحبه ای گفت که به عنوان اعتراض به سرکوبی انقلابیون، در مسابقات جام جهانی آرژانتین به تیم ایران نخواهد پیوست.[۳۴]

بنیادگرایان در "پیروزی"، که بسیاری هنوز آن‌را "پرسپولیس" می نامیدند. با تشدید سرکوبی‌های سیاسی در سال های نخست دهۀ ۱۳۶۰، جنبه های سیاسی این رقابت از میان رفت، گرچه مسابقات بین این دو تیم که از محبوبیتی گسترده برخوردارند، هنوز تماشاگران بسیار به خود جلب می‌کنند. سوای باشگاه ارمنی آرارات، پرسپولیس و استقلال تا مدتی مدید، تنها باشگاه های غیردولتی بودند. امّا در سال ۱۳۷۳ در کرج باشگاه تازه ای به نام بهمن تأسیس شد و به تدریج جای خود را در عرصۀ فوتبال ایران باز کرد. سایرباشگاه‌ها، همانگونه که ازنام‌هایشان بر می‌آید، به شرکت ها و سازمان های دولتی وابسته اند: تراکتور سازی تبریز، صنعت نفت آبادان، فولاد خوزستان، و پُلی آکریل اصفهان.[۴۲]

ادامۀ محبوبیت فوتبال درمیان توده ها بنیادگرایان را چنان برآشفت که سرانجام در پاییز سال ۱۹۶۲ روزنامۀ ارگان حزب جمهوری اسلامی در مقاله ای با اشاره به ابراز احساسات و کف زدن های بیش از ۱۱۰،۰۰۰ تماشاچی در مسابقۀ میان استقلال و پرسپولیس، آن هم در ایام عزاداری ماه محرّم، به شدت به مسابقات ورزشی، به عنوان ارثیۀ رژیم شاه، تاخت و ادعا کرد که انقلاب باید ورزش صِرف را جانشین چنین مسابقاتی می کرد.[۴۳] چند ماه پس از انتشار این مقاله، نخست وزیر نیز، با این دعوی که قهرمان پروری در زمینۀ ورزش ارثیۀ امپریالیسم است، بر این ادعا مهر تأیید زد.[۴۴]

در این سال ها، مسابقات پرتماشاگر فوتبال دولت را با مشکل عمده ای روبرو می کرد. در کشوری که بیشتر امکانات سرگرمی و تفریح از میان رفته بود، تماشای مسابقات فوتبال یکی از آخرین راه های گذران اوقات فراغت برای جوانان شده بود. ازسال ۱۳۶۰ به بعد، زنان به طور کلی از حضور در میدان‌های ورزشی محروم شدند. در عین حال هیجان و شور و شوق ده ها هزار تماشاگر مرد جوان گاه به جنجال و اغتشاش می انجامید. یکی از بدترین این اغتشاش ها در ۱۷ مهر ۱۳۶۲ رخ داد. در این روز قرار بود یک مسابقۀ فوتبال در استادیوم آزادی، همان جا که دهه ای پیش مسابقات آسیایی برگذار شده بود، انجام شود، امّا ظاهراً به این دلیل که اتوبوس کافی برای بردن تماشاگران به مجتمع آزادی وجود نداشت مسابقه به ورزشگاه شهید شیرودی (امجدیۀ سابق) که ظرفیت بسیار کمتری داشت منتقل شد. در نتیجه بسیاری از دارندگان بلیط ورودی به مسابقه به ورزشگاه راه نیافتند. مسابقه در نیمۀ آن متوقف شد و در تظاهرات و اغتشاشاتی که روی داد شماری از تماشاگران در زد و خورد با نیروهای‌انتظامی‌مجروح شدند.[۴۵] مخالفان تبعیدی رژیم این رویداد را با انگیزه‌ها

در سال های نخست پس‌از انقلاب اسلامی ایران، ترکیبی از اخلاق زاهدانهٔ مذهبی و تنزّه‌طلبی انقلابی سیاست ورزشی جمهوری اسلامی را رقم می زد. ورزش های خاص نخبگان و طبقات مرفه چون اسب سواری، شمشیربازی و بولینگ تا مدتی از میدان به درشدند. شطرنج، به سبب آن‌که برخی از فقهای شیعی آن‌را قمار می‌شمرند، و بوکس‌بازی و کونگ‌فو، ازآن‌رو که با مخاطرات و آسیب‌های بدنی همراه بودند، ممنوع گردیدند. در عین حال، ورزش‌های رزمی چون کاراته و تاکواندو مجاز ماندند و حتّی مورد تشویق رژیم قرار گرفتند تا آن جا که در برخی‌از مساجد کلاس های درس و تمرین آن ها دائر گردید. در این دوران مسابقات ورزشی زنان نیز، به این سبب که لباس ورزشی با حجاب اسلامی سازگار نیست، متوقف ماند.[۳۸]

اکثر باشگاه های ورزشی نیز به سبب وابستگی هایی که با رژیم پادشاهی داشتند مصادره و ملّی شدند. با تعطیل بیشتر باشگاه های فوتبال شکلی ساده از این ورزش به نام "گل کوچک" در زمین های محقر و ناهموار محلّه های فرودست رونقی تازه یافت. رواج و محبوبیت فوتبال در میان ساکنان این نواحی، که مهم ترین پایگاه و پشتوانهٔ اجتماعی رژیم تازه بودند، رهبران جمهوری اسلامی را نگران می کرد، چه آنان ترجیح می دادند که جوانان محروم به مساجد روی آورند و نه به زمین‌های فوتبال. درواقع، هنگامی که در سال های نخست پس از انقلاب از انبوه جمعیت در مساجد، به ویژه در ایام ماه رمضان، کاسته شد، بسیاری از نشریه ها "ضد انقلاب" را به برگذاری و ترویج مسابقات فوتبال متهم کردند. به گفتهٔ یکی از شاهدان عینی محبوبیت "گل کوچک" معنای سیاسی خاصی نداشت و تنها نشانگر آن بود که بازی فوتبال مفرّح تر از وعظ واعظان است.

انقلاب بر جام تخت جمشید نیز نقطهٔ پایان گذاشت، امّا از سال ۱۳۶۰ به بعد با تشکیل لیگ های محلی مسابقات فوتبال بار دیگر رواج یافت. بهترین این لیگ ها به مسابقات قهرمانی ایران، که جام قدس نام گرفت، راه می یافتند. در سال ۱۳۷۰، پس از پایان جنگ ایران و عراق، لیگ آزادگان، به افتخار اسرای آزاد شدهٔ جنگ، تشکیل شد.[۳۹] تیم های عمدهٔ فوتبال نیز پس از انقلاب نام‌های تازه یافتند. نام"تاج" به "استقلال" و نام "پرسپولیس" به "پیروزی" تبدیل شد.[۴۰] در ابتدا بازی کنان حق پوشیدن پیراهن هایی که بر آن ها حرف لاتین نوشته شده باشد نداشتند. تا مدت ها رقابت میان "آبی پوشان" و "قرمزپوشان" نیز بن مایه‌ای سیاسی به خود گرفته بود. بسیاری از مجاهدین در باشگاه استقلال (که از ریاست جمهوری مسعود رجوی پشتیبانی کرده بود)[۴۱] گرد آمده بودند و

برنامه های ورزشی یافت. امّا مشکل در لباس کشتی گیران و شورت بازیکنان فوتبال بود که پاهای آنان را نمی پوشانید. از همین رو، نمایش این گونه مسابقات حساسیت مذهبیون محافظه کار را برمی انگیخت و آنان را به اعتراض مدام علیه سرپرست سازمان تلویزیون، محمد هاشمی، برادر علی اکبر رفسنجانی، وامی داشت. سرانجام، مسئلهٔ پخش برنامه ها و مسابقات ورزشی به رأی شخص آیت الله خمینی واگذار شد. وی در سال ۱۳۶۷ در فتوایی نه تنها پخش فیلم هایی را که در آن زنان کاملاً پوشیده نباشند بلکه پخش مسابقات ورزشی را مجاز دانست مشروط بر آن که بینندگان به چنین برنامه هایی به شهوت نظر نکنند. پس از این فتوا، بر برنامه های ورزشی در تلویزیون افزوده شد و یک کانال تازه عمدتاً به برنامه‌ها و مسابقات ورزشی اختصاص یافت. این سیاست تازه همچنان با مخالفت و انتقاد محافظه کاران مذهبی روبرو بود. برای نمونه، در سال ۱۳۷۳، روزنامهٔ *جمهوری اسلامی* پخش مسابقات جام جهانی فوتبال را که در آمریکا برگذار می‌شد ابزاری برای تبلیغات دولت آمریکا، دشمن ایران، نامید.[۵۳]

در سال های نخست دهۀ ۱۳۷۰، ورزش زنان از رهگذر اقدامات فائزهٔ رفسنجانی، دختر رئیس جمهور وقت، جانی تازه گرفت. از این پس بود که مسئلهٔ حضور زنان در مسابقات ورزشی مردانه بار دیگر مطرح شد. در تابستان سال ۱۳۷۳ که مصادف با انجام دور اوّل مسابقات جام جوانان آسیا بود، اعلام شد که شرکت زنان در مسابقات فوتبال این جام بلامانع است. نشریهٔ محافظه کار *رسالت* ضمن انتقاد از این تصمیم ادعا کرد که استفاده از الفاظ رکیک و زد و خوردها بین تماشاگران در این مسابقات فضای نامناسبی برای خانواده ها ایجاد می‌کند. روزنامهٔ *جمهوری اسلامی* نیز به این که زنان شاهد بازی مردان با شلوار کوتاه شوند معترض بود. با این همه، در روز ۲۷ تیر همان سال در حدود پانصد تماشاگر زن که به جایگاه مخصوص و جدا از بخش تماشاگران مرد راه یافته بودند شاهد مسابقهٔ میان دو تیم هند و بحرین شدند. امّا سه روز بعد فدراسیون فوتبال با استرداد اجازهٔ حضور تماشاگران زن، ظاهراً به این سبب که چند تن از آنان برای گرفتن امضا برخی از بازی کنان مرد را در میان گرفته بودند، اعلام کرد که متأسفانه برخی از تماشاگران نتوانسته اند رفتار خود را با ضوابط اسلامی و انسانی حاکم بر جامعهٔ ایرانی تطبیق دهند.[۵۴] به این ترتیب، بحث و کشمکش در این زمینه هنچنان ادامه یافت و در ۳ اسفند ۱۳۶۴، رئیس سازمان تربیت بدنی اعلام کرد که شخصاً با حضور زنان در مسابقات فوتبال، و نه در مسابقات شنا و کشتی که در آن ها ورزشکاران «لباس مناسب» بر تن ندارند،

و نارضایتی های سیاسی مرتبط می دانستند، حتّی اگر محتملاً چنین ارتباطی هم وجود نداشت.[۴۶] همانگونه که، در سال ۱۶۴۷، پاکدینان انگلیس در قرن هفدهم ادعا کردند که «اخیراً برخی از عوامل ناراضی و عصیان گر زیر پوشش مسابقات فوتبال به تشکیل جلسات و اجتماعات مشکوکی دست زده‌اند.»[۴۷] رهبران رژیم جمهوری اسلامی نیز از تجمع بزرگ جوانان ناراضی و تحریک پذیر نگران بودند.[۴۸] از نظر آنان ورزش به خودی خود عیبی نداشت امّا هیجانی که ایجاد می‌کرد مطلوب نبود. پس از اغتشاش امجدیه، روزنامهٔ ارگان حزب جمهوری اسلامی در مقاله‌ای ادعا کرد که این آشوب ناشی از تب فوتبال در میان مردم و توجه زیاده از حد به مسابقات فوتبال اروپا بوده است.[۴۹] چند ماه بعد، نویسندهٔ مقالهٔ دیگری ضمن بررسی نقش مخرّب فوتبال در جهان‌سوّم مدعی شد که تب فوتبال ناشی از یک‌توطئهٔ استعماری است و میکربی که دردوران‌شاه دامنگیر جامعه شده هنوز برجاست. طبق‌ادعای این‌مقاله، تماشاگران حاضر در مسابقه‌های بین باشگاه‌های معروف، مسابقه هایی‌که معمولاً به ایجاد بازار سیاه بلیط و مواد مخدر می‌انجامد، نه تنها سازمان یافته اند بلکه با شعارهای آماده‌شده به مسابقه می آیند و بدتر ازهمه هنگامی‌که اعضای حوزهٔ تبلیغات اسلامی از آن‌ها می خواهند که شعارهای اسلامی سردهند آن‌ها را به باد استهزا و مسخره می‌گیرند.[۵۰]

با این‌همه، اگر رژیم‌جمهوری اسلامی به مصاف فوتبال بر می خاست دشمنی همان توده هایی‌را با خود برمی‌انگیخت که بیشتر از همه به آنان متکی بود.[۵۱] در نتیجه، نشریات جمهوری اسلامی‌در یک مبارزهٔ تبلیغاتی طولانی به مقایسه و مقابلهٔ‌ارزش‌های پهلوانی و جوانمردی سنّتی ایران در برابر ویژگی‌های نامطلوب ورزش در غرب، یعنی سودجویی، استثمار و آشوب‌گری پرداختند.[۵۲] با این همه، در این دوران فوتبال به عنوان محبوب ترین ورزش در میان جوانان جای خود را نگه داشت و مهم تر از آن یکی از راه های نفوذ فرهنگ غرب به کشور شد. تقلید از گوشوارهٔ مارادونا، مد موی کریس وادل و اونیفورم تیم آلمان رواجی گسترده یافت و بر نگرانی بخش افراطی دولت افزود.

در اواخر دههٔ ۱۳۶۰، برخی از رهبران نظام، روبرو با رواج سرگرمی های غیرقانونی که به مراتب‌از ورزش‌های تحریم شده نامطلوب‌تر به نظر می رسیدند، به‌تدریج دریافتند که سیاست انقلابی آنان در رد انواع تفریح ها و سرگرمی های عمومی راه به جایی نبرده است. نتیجهٔ این آگاهی تأکید بر ورزش بود که عقل سالم در بدن سالم را بشارت می داد. سازمان تلویزیون نیز، که در تکاپوی نمایش برنامه هایی بود که مورد پسند بینندگان باشد، راه حل مناسب را در پخش

فوتبال ایران در مسابقات بین المللی به نتایج درخشانی دست نیافت در حالی که پیش از انقلاب تیم فوتبال ایران سه بار متوالی، در سال های ۱۳۴۷، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵، قهرمان آسیا شد و پس از راه یافتن به مسابقات جام جهانی فوتبال ۱۳۵۶، در آرژانتین، با اسکاتلند مساوی کرد. پس از انقلاب، تیم ایران به هیچ یک از مسابقات جام جهانی فوتبال در دهه های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ راه نیافت. امّا یک رویداد مساعد در سال ۱۳۷۶ نتیجهٔ تازه ای به بار آورد.

در دورهٔ مقدماتی جام جهانی ۱۳۷۷ (۱۹۹۸)، تیم ایران به موفقیت‌هایی دست یافت و گزارش های گستردهٔ تلویزیون جمهوری اسلامی از مسابقات تیم فوتبال ایران در این دوره بار دیگر تب فوتبال را در ایران همه گیر کرد. امّا در دورهٔ بعدی مسابقات بازی تیم ایران رو به افول رفت و هنگامی که آخرین بازی خود را در آذر ۱۳۷۶ با نتیجهٔ ۲ بر هیچ به تیم قطر باخت، تودهٔ مردم در سراسر کشور را سخت دل سرد و بی تاب کرد. از آن جا که در این زمان کشمکش های سیاسی میان جناح های گوناگون کمابیش آشکارا در جریان بود فوتبال نیز بار دیگر رنگی سیاسی به خود گرفت. غالب مردم مربّی تیم ملّی، محمد مایلی کهن را، که مسلمانی سخت معتقد بود، وابسته به جناح محافظه کار می دانستند.[۵۹] او پیش از آغاز هر مسابقه اعضای تیم را به قرائت *قرآن* وا می‌داشت[۶۰] و ظاهراً با بازیکنان برجستهٔ تیم، که برای تیم های فوتبال آلمان نیز بازی می کردند، میانهٔ خوشی نداشت. در پس انتقادات گستردهٔ نشریات از نحوهٔ کار وی، کار به مجلس شورای اسلامی کشید و ۱۳۰ تن از نمایندگان این مجلس طی نامه ای از رئیس جمهور خواستار اصلاح وضع سازمان تربیت بدنی شدند و نیز داریوش مصطفوی، رئیس فدراسیون فوتبال، را برای ادای توضیحات به مجلس احضار کردند.[۶۱] درنتیجهٔ این فشارها مایلی کهن اخراج گردید و به جایش والدیر ویرا (Valdeir Vieira)، مربی‌برزیلی،که زمانی سرپرست تیم‌فوتبال کوستاریکا بود، برگزیده شد. به سرپرستی مربی تازه، تیم ایران در دو مسابقه با استرالیا به نتیجهٔ مساوی رسید و به عنوان آخرین تیم به مسابقات جام جهانی راه یافت. ایرانیان در سراسر دنیا خبر این موفقیت را جشن گرفتند و نشریات ایرانی غرق در هیجان و احساسات ملّی مدعی شدند.

با سوت پایان آخرین مسابقه ایران و استرالیا، در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران، مردم در شور و شادی به خیابان ها ریختند و در اردبیل، تبریز، و مشهد به قصد تبریک و ابراز قدردانی به خانهٔ خانواده های دائی، باقری، و عزیزی رفتند. با توجه به انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ۱۳۷۶، این

موافق است. این اعلام نظر با مخالفت محافظه کاران روبرو شد. هفته نامهٔ ورزشی *پهلوان* ادعا کرد که بر اساس شریعت اسلام در ملا عام پای مردان از زانو تا ناف باید مستور باشد در حالی که شلوار کوتاه فوتبال ران بازی کنان را نمی پوشاند. همین نشریه برای حل اختلاف خواستار فتوای آیت الله خامنه ای در این باره شد که آیا مردان مجازند با پیرهن و شلوار کوتاه در میدان مسابقه در برابر زنان نامحرم حاضر شوند؟ و آیا زنان نامحرم می توانند، بی نظر شهوت‌آلود، به تماشای بازی چنین مردانی بپردازند؟ خامنه ای به هردو پرسش پاسخی منفی داد و اعلام کرد که زن نامحرم مجاز نیست به بدن لخت مرد نگاه کند حتّی اگر نیت شهوانی هم نداشته باشد.[۵۵]

به این ترتیب بود که رهبران جمهوری اسلامی به تدریج پذیرفتند که فوتبال محبوب ترین ورزش در میان توده هاست. امروز شماری از شرکت های تجاری به تولید و فروش نوار و پوستر و نشریات در زمینهٔ فوتبال مشغول اند و برخی از باشگاه ها نیز هواداران خود را متشکل کرده اند و اجناس گوناگون را با آرم و نشان مخصوص خود در بازار عرضه می کنند.[۵۶] جوانان نیز علی رغم توصیهٔ رژیم به مقاومت در برابر «هجوم فرهنگی» غرب، پذیرای فرهنگ و ارزش های جهانی فوتبال شده اند. حتّی‌برخی از نشریه های وابسته به رژیم نیز به درج گزارش‌های مبسوط در بارهٔ فوتبال جهانی دست می زنند آن گونه که در سال ۱۳۷۲ رئیس فدراسیون کشتی، که‌مسئولیت وزارت‌دفاع را نیز بر عهده داشت، در مصاحبه‌ای اعلام کرد که گرچه ایران در عرصهٔ کشتی می تواند به پیروزی های جهانی دست یابد، نشریات بیشتر به گزارش و تبلیغ فوتبال می پردازند. به گفتهٔ وی «اگر مواظب نباشیم، فوتبال کشتی را از بین خواهد برد.»[۵۷]

به این ترتیب، طبیعی بود که این دو ورزش نیز خود عرصهٔ دیگری برای کشمکش ها و رقابت های میان جناح های گوناگون رژیم در دههٔ ۱۳۷۰ شوند. در حالی که *سلام*، نشریهٔ جناح لیبرال رژیم، در بخش ورزشی خود به فوتبال توجه بیشتری می کرد، تمرکز *رسالت*، سخنگوی جناح محافظه کار، بیشتر بر کشتی بود. البته این دو گرایش منحصر به ایران نیست چنان که در ترکیه نیز فوتبال ورزش محبوب ترک های لائیک است و کشتی مورد توجه نیروهای سنّتی.[۵۸] قبل از انتخابات ریاست جمهور اخیر ایران، بسیاری از بازیکنان فوتبال از نامزدی محمد خاتمی طرفداری کردند و برخی از معروف ترین کشتی گیران از نامزدی ناطق نوری، که یکی از مسابقات عمدهٔ کشتی کشور به نام برادر شهید او است.

در این اوضاع و احوال، شگفت آور نیست که در سال های پس از انقلاب تیم

صورت های اصلاح شده در زمین حضور یافتند و پیش از آغاز بازی هر یک از آنان دسته گلی به بازی کن مقابل خود هدیه کرد.[۶۴] گزارش های تلویزیونی از این مسابقه یکدست نبود. تلویزیون فرانسه از نمایش تظاهرات مجاهدین خلق که به ورزشگاه رخنه کرده بودند و علیه رژیم جمهوری اسلامی شعار می‌دادند خودداری کرد و تلویزیون جمهوری اسلامی نیز به پخش صحنه هایی که در آن اعضای دو تیم عکسی دست جمعی گرفتند و با یک دیگر رفتاری گرم و دوستانه داشتند، دست نزد. باید به این نکتهٔ تاریخی نیز اشاره کرد که دیپلوماسی فوتبال در روابط ایران و آمریکا بی سابقه نیست. در سال ۱۳۲۹ هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی در صدد جلب دوستی ایران بود، فدراسیون فوتبال ایران برای کمک به تثبیت مناسبات ایران و ایالات متحد آمریکا، از میلتون آیزنهاور، رئیس دانشگاه پنسیلوانیا، دعوت کرد که تیم فوتبال این دانشگاه را برای انجام مسابقاتی به ایران بفرستد. به نوشتهٔ سرپرست این تیم: «ایرانیان همه جا از اعضای تیم ما، همانند قهرمانان، با دسته گل استقبال کردند. . . ملت ها تا بازی با یکدیگر را نیاموزند راه همکاری را نخواهند آموخت.»[۶۵]

## نتیجه

تحول بازی فوتبال در ایران را باید یکی از شاخص های تحولات عمومی در کشور دانست. محبوبیت فراگیر فوتبال در سراسر دنیا، به استثنای ایالات متحد آمریکا، خود نشانی از نُضج و گسترش یک فرهنگ عام جهانی است. ادامهٔ محبوبیت این ورزش درایران نیز از حرکت توقف ناپذیر ایران به سوی این فرهنگ حکایت می کند. نکتهٔ جالب این است که فوتبال در ایران، و در دیگر نقاط جهان، دیگر تنها به خواص و نخبگان تعلق ندارد و با درنوردیدن مرزهای طبقاتی و جغرافیایی در هر کشوری محبوبیت عام یافته است. برای ایرانیانی که از انزوای میهن خود در عرصهٔ بین المللی و بی اعتباری آن در دید جهانیان ناراضی بوده‌اند، شرکت در مسابقات جام جهانی نشان از آغاز بازگشت به این عرصه داشت. به سخن دیگر شرکت در "جام جهانی" مقدمه ای برای حضور در "جامعهٔ جهانی" بود.[۶۶]

ارتباط گستردهٔ ورزش ایران با فرهنگ جهانی بر زبان فارسی نیز آثار خاص خود را برجای گذاشته است. در این مورد مقایسه ای بین واژه ها و تعبیرات متداول در فوتبال و کشتی ایران بی فایده نیست. اصطلاحات کشتی ریشه در زبان فارسی دارند در حالی که اصطلاحات فوتبال یکسره از انگلیسی

جشن ها و تظاهرات پر شور عمومی را باید، به یک اعتبار، چالشی علیه مخالفان خاتمی شمرد. چه، میلیون ها تنی که در این انتخابات به امید آغاز اصلاحات و تغییرات در وضع کشور به محمد خاتمی رأی داده بودند پس از گذشتن ماه ها از انتخابات احساس می کردند که مقاومت و مخالفت نهادهای حاکم سدی در برابر تحقق خواست های آنان است. از همین رو پیروزی تیم ایران دستاویزی برای آنان شد که در تظاهراتی که رنگ و بویی ملّی و میهنی داشت ـ و لاجرم بهانهٔ انتقاد را از سخنگویان محافظه کار رژیم سلب می کرد ـ احساسات و سرخوردگی های خود را به تلویح و کنایه آشکار کنند. «خاتمی، خاتمی، مبارک، مبارک،» از جمله شعارهای این تظاهرات بود.[۶۲]

تیم ایران از ملبورن به دوبی رفت و مورد استقبال پرشور ایرانیان مقیم آن امارت قرار گرفت. پیش از بازگشت تیم به ایران، دولت در اعلامیه ای از مردم خواست که، به جای استقبال سنتی از بازیکنان در فرودگاه، در ورزشگاه بزرگ آزادی، که در دوران شاه برای برگذاری مسابقات آسیایی ۱۳۵۳ ساخته شده بود، تجمع کنند. مسئله در این بود که دولت "خواهران" را از شرکت در این استقبال منع کرد و از آنان خواست که این رویداد را در خانه های خود بر پردهٔ تلویزیون نظاره کنند. امّا بی توجه به این دستور، در میان ۷۰ هزار مستقبل نزدیک به ۵ هزارتن زن نیز به درهای ورزشگاه هجوم آوردند و ماموران انتظامی را وادار کردند که آن‌ها را به درون ورزشگاه راه دهند.[۶۳] به این ترتیب، سنّتی دیگر نیز شکسته شد و برای نخستین بار پس از انقلاب زنان به عنوان تماشاچی به درون ورزشگاهی راه یافتند.

در پی این تظاهرات پرشور و بی سابقه بود که رهبران رژیم به همان حقیقتی آگاه شدند که رؤسای جمهور کشورهای آمریکای جنوبی دیری است که به آن واقف اند: تنها با اظهار اشتیاق به ورزش مورد علاقهٔ توده ها می توان با آنان ادعای همسویی و همدلی کرد. بی دلیل نبود که، از سویی، ناطق نوری، رئیس مجلس شورای اسلامی، رسماً خود را هوادار فوتبال شمرد، و، از سوی دیگر، خاتمی با حضور در یک مسابقهٔ کشتی اعلام کرد که پشتیبان این ورزش سنّتی است.

مسابقهٔ فوتبال ایران و ایالات متحدهٔ آمریکا در خرداد ۱۳۷۷ این فرصت را برای دولت جدید فراهم کرد که به تلاشی بی سابقه برای جلب افکار جهانیان دست زند و تصویر "ایرانی زشت" را از اذهان آنان بزداید. از جمله، پیش از خروج تیم فوتبال ایران، رئیس جمهور در دیداری با اعضای آن یادآوری کرد که انصاف ورزشکارانه مهم تر از پیروزی است. در هنگام مسابقه، ورزشکاران با

## پانوشت ها:

۱. در مسابقات جام جهانی ۱۹۹۸، سهم دو قارهٔ آسیا و استرالیا چهار تیم بود. کره جنوبی، ژاپن، و عربستان سعودی در مسابقات مقدماتی انتخاب شده بودند. انتخاب تیم چهارم در گرو نتیجهٔ بازی بین تیم های ملّی ایران و استرالیا بود.

۲. مهدی عبّاسی، *تاریخ کشتی ایران*. تهران: فردوس، ۱۳۷۴، ۲ جلد.

۳. صدرالدین الهی، «نگاهی دیگر به سنّتی کهن: زورخانه،» *ایرانشناسی*، سال ششم (زمستان ۱۹۹۴).

۴. برای تحلیلی عینی و بی طرفانه در بارهٔ پدیدهٔ تختی ن. ک. به: مهدی شریف، «از انسان تا اسطوره،» *ایرانیان واشنگتن*، سال دوّم، شمارهٔ ۲۸، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۷.

۵. ن. ک. به:

Kurthan Fisek, "The genesis of sports administration in Turkey," in Horst Ueberhorst, ed., *Geschicht der Leibesübungen*, vol. 6. Berlin, Bartels & Wernitz, 1989, p. 626

۶. ن. ک. به:

Wilfrid Sparroy, *Persian Children of the Royal Family: The Narrative of an English Tutor at the Court of H.I.H. Zillu's-Sultan, G.C.S.I.* London: John Lane, The Bodley Head, 1902, pp 255-256

۷. حسن کاشفی پور، *تاریخچهٔ دیدارهای پرسپولیس-استقلال*. تهران، ۱۳۶۲، ص ۸. به نقل از خاطرات کریم زندی، فوتبالیست قدیمی در *کیهان ورزشی*، ۵ خرداد ۱۳۴۱.

۸. ن. ک. به:

*Arthur C Boyce, "Alborz College of Tehran and Dr Samuel Martin Jordan, Founder and President, in Ali Pasha Saleh, ed., Cultural Ties between Iran and the United States.* Tehran, n.p ,1976, pp 193-194 and 198.

۹. ن. ک. به:

Samuel M. Jordan, "Constructive Revolutions in Iran," *The Moslem World* 1935, pp. 350-351.

۱۰. در این باره نگاه کنید به:

Siamak Bigdel Chahsavani, "Die Entwicklung und der Stand der modernen Sportarten im Iran, *Diplomarbeit, Deutsche Sporthochschule*, Cologne, 1967/68, p. 33.

۱۱. ن. ک. به:

O A. Merritt-Hawkes, *Persia: Romance and Reality*. London, Ivor Nicholson & Watson, 1935, pp 164-166.

۱۲. *دانش ورزش*، سال دوّم، شمارهٔ ۱۳ (بهمن ۱۳۶۷)، ص ۴۳.

۱۳. به عنوان نمونه بین اعضای تیپ مختلط کردستان. ن. ک. به: *اخبار*، ۲۸ تیر ۱۳۷۷.

۱۴. ن. ک. به: Merritt-Hawkes, *Persia*, p. 166

۱۵. در نخستین جلسهٔ انجمن، در ۲ اردیبهشت ۱۳۱۳، مقامات بالای دولت حضور

برگرفته شده اند اگرچه مدتی برای برخی از این اصطلاحات، از جمله برای "کرنر"، "گل" و "هافبک"، معادل فارسی به کار برده می شد.[۶۷] آمیخته شدن ورزش ایران با فرهنگ جهانی با ورود برخی دیگر از رشته های ورزشی به کشور شتابی تازه‌یافته است. برای نمونه، در سال ۱۳۷۶، نخستین مسابقات قهرمانی کریکت در ایران برگذار شد. این ورزش نه از راه انگلستان که از طریق پاکستان و ایرانیان مقیم این کشور به ایران رسید.

رژیم ها و حکومت های گوناگون ایران، همانند همهٔ حکومت‌ها و رژیم های دیگر، کوشیده اند تا از ورزش به عنوان ابزاری برای تحکیم مشروعیت داخلی و بین المللی خود بهره جویند. در سال های نخستین پس از انقلاب، ورزشکاران ایرانی که به مسابقات بین المللی اعزام می شدند با سردادن شعارهای سیاسی و اقامهٔ نماز دست‌جمعی در ملا عام کمکی به اعاده یا افزایش اعتبار و حیثیت ایران نمی‌کردند. از سوی دیگر، در دوران اخیر سازمان تربیت بدنی، به علت بی‌کفایتی، تبعیض، فساد و رقابت های شخصی حاکم بر آن، خود سدّی در برابر رشد مطلوب استعدادهای ورزشی در ایران بوده است. در چنین اوضاع و احوالی، و با توجه به امکانات گسترده ای که برای تربیت ورزشکاران در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی به چشم می خورد، پیروزی هر ورزشکار ایرانی در عرصهٔ مسابقات جهانی را باید نوعی معجزه شمرد.

در آغاز کار، تشویق ورزش های دستجمعی، به ویژه فوتبال، در ایران بیشتر به قصد اشاعهٔ روحیهٔ همکاری در میان مردم بود بر اساس این فرض که توان یک تیم ورزشی بیش از مجموع توان یک یک اعضای آن است. امّا چنین به نظر می‌رسد که در ایران اغلب توان تیم کم تر از جمع توان اعضای تشکیل دهندهٔ آن بوده است. به گفتهٔ یک ناظر انگلیسی که در دههٔ ۱۳۱۰ شاهد بازی تیم فوتبالی در کرمان بوده است، «درمواقع نه چندان حسّاس . . . برخی از بازیکنان از پاس دادن توپ امتناع می کنند.»[۶۸] سه دهه بعد، در سال ۱۳۴۶، مربی آمریکایی تیم ملّی بسکتبال ایران از تک روی و خود محوری بازی کنان تیم سخن گفت. به گفتهٔ او رابطهٔ اصلی اعضای تیم نه بر گِرتهٔ همکاری که بر پایهٔ رقابت های شخصی، که حتّی از میدان بازی نیز فراتر می رفت، استوار بود.[۶۹] با توجه به تنش ها و رقابت های شخصی میان بازیکنان، مربیان و کارگزاران فوتبال در ایران باید پذیرفت که رؤیای نوگرایان دههٔ ۱۳۱۰ برای آفرینش و تقویت روحیهٔ همکاری در ایرانیان، ازراه رواج ورزش‌های دستجمعی، هنوز کاملاً تحقق نیافته است.

Bernard Lewis, *Semites and Anti-Semites: an Inquiry into Conflict and Prejudice*, New York, W.W Norton, 1986.

۲۷. درستی این نکته را رویداد دیگری نیز تأیید می کند. هنگامی که بازاریان پس از پایان مسابقه، به قصد تهیهٔ هدایا برای بازی کنان تیم ایران، به جمع آوری پول دست زدند از پذیرفتن پول بازاریان یهودی، به بهانه های مذهبی، خودداری کردند. ن. ک. به:

Thaiss, "Religious Symbolism", p. 227

۲۸. حبیب القانیان، علی رغم وساطت برخی از روشنفکران یهودی، پس از انقلاب اعدام شد. مصاحبهٔ نگارنده با احمد علی بابایی، کلن، ۲۱ ژوئن ۱۹۸۲.

۲۹. پس از مسابقه این شعار ورد زبان یهودیان ایران شد: فرانسه را دو گل نجات داد/کلیمیان ایران را یک گل! گفتگو با هما سرشار، واشنگتن، ۲۸ مه ۱۹۹۸.

۳۰. «گفتگوی اختصاصی با عباس اکرامی، پدر فوتبال نوین در ایران،» *کیهان*: ویژه نامهٔ جام جهانی فوتبال ۱۹۹۸، لندن، ۱۳۷۷.

۳۱. رقابت معروف دیگر بین تیم های بندر انزلی و رشت یعنی دو شهر عمدهٔ استان گیلان بود.

۳۲. ن. ک. به:

Ludwig Paul, "Der iranische Spitzenfussball und seine sozialen und politischen Dimensionen," *Sozial- und Zeitgeschichte des Sports* 12:2 (1998), p. 77

۳۳. منبع من در این باره یکی از مبارزین اسلامی است که خود در به هم زدن مسابقات فوتبال در اصفهان دست داشته.

۳۴. مصاحبهٔ شخصی در پاریس.

۳۵. برای نمونه ن. ک. به: سید علی حسینی، *ترجمه و توضیح لمعه*، قم، دار العلم، ۱۳۷۳، جلد ۲، صص ۳۹۶-۳۹۳.

۳۶. ن. ک. به:

Max Weber, *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, New York, Charles Scribner's Sons, 1958, pp. 166-167.

۳۷. ن. ک. به:

Dennis Brailsford, "Puritanism and Sport in Seventeenth Century England, *Stadion*, 1:2 (1975).

۳۸. *اطلاعات هفتگی*، ۴ اسفند ۱۳۵۸، ص ۲۳.

۳۹. ن. ک. به: Paul, "Der Iranische Spitzenfussball", 77-78

۴۰. این تغییر نام بسیاری از هواداران این دو تیم را واداشت که دیوارهای تهران را با شعارهای ناخواستهٔ «مرگ بر استقلال» و «مرگ بر پیروزی» پر کنند.

۴۱. یکی از بازی کنان مجاهد این باشگاه به نام حبیب خبیری که چندی هم کاپیتان تیم ملی بود در سال ۱۳۶۲ اعدام شد.

۴۲. ن. ک. به: Paul, "Der iranische Spitzenfussball," p. 79

داشتند، از جمله: ابراهیم حکیمی، علی اصغر حکمت، حسین علاء، امان الله جهانبانی، عیسی صدیق، سلیمان اسدی، ابراهیم شمس آوری، نصرالله حاج عظیم، و سرلشکر دکتر ایزد پناه. ن. ک. به: نصرت الله حاج عظیمی و سرلشگر دکتر ایزدپناه، گردآورنده، *تاریخ ورزش ایران*، تهران، بی ناشر، بی تاریخ، ص ۱۳۵.

۱۶. *تاریخ فرهنگ آذربایجان*. تبریز، فرهنگ، ۱۳۳۵، ص ۳۱۸.

۱۷. ن. ک. به:

Walther Hinz, *Iranische Reise: Eine Forschungsfahrt durch das heutige Persien*. Berlin-Lichterfelde, Hugo Wermuhler, 1938, p. 60.

۱۸. «آخرین جشن مسابقهٔ فوتبال،» *تعلیم و تربیت*، سال چهارم، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۱۳)، صص ۵۵۱-۵۴۹.

۱۹. عیسی صدیق، *یادگار عمر: خاطراتی از سرگذشت*. تهران، دهخدا، ۱۳۵۴، جلد ۲، ص ۱۷۲.

۲۰. محمدرضا پهلوی، *ماموریت برای وطنم*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱، ص ۷۵.

۲۱. «شرکت والاحضرت همایون ولایت عهد در مسابقه های فوتبال،» *تعلیم و تربیت*، ۶، (۱۳۱۵)، صص ۷۹۹-۷۹۶.

۲۲. حسام الدین آشنا، *خشونت و فرهنگ اسناد محرمانهٔ کشف حجاب*. تهران، ادارهٔ انتشارات و آموزش، ۱۳۷۱، ص ۳۰. جالب این که متقابلاً پس از انقلاب، زمین فوتبال دانشگاه تهران به محل برگزاری نمازهای جمعه تبدیل شد. حمید دباشی توجه مرا به این رویداد مهم جلب کرد. در دوران رضاشاه ورزشگاه های بسیار ساده در گورستان های متروک یا زمین موات تأسیس می شد. برای نمونه، ورزشگاه شمارهٔ ۴ امامزاده یحیی در محلهٔ عودلاجان روی گورستان مخروبهٔ این امامزاده ساخته شد. از بابت این یادآوری، و برخی یادآوری های دیگر، سپاسگزار صدرالدین الهی ام.

۲۳. در «نامه ای از پاریس،» آل احمد، به امضای مستعار، به شدت به اسرائیل حمله کرد. این نامه در روزنامهٔ *دنیای جدید* منتشر شد، امّا، به نوشتهٔ رضا براهنی، مدیر روزنامه به دستور ساواک همهٔ نسخه های آن شماره را پس از انتشار جمع کرد. ن. ک. به: رضا براهنی، *سفر مصر و جلال آل احمد و فلسطین*، تهران، نشر اوّل، ۱۳۶۳، صص ۲۲۳-۱۵۳.

۲۴. در سال ۱۳۴۱، سید محمود طالقانی، که از روحانیان ترقی خواه به شمار می رفت، در موعظه ای از این که یکی از بازرگانان یهودی، القانیان، در تهران آسمان خراشی بنا کرده به شدت انتقاد کرد و بر این نکته تأکید گذاشت که بنابر احکام اسلام در بارهٔ اهل ذمّه، بناهای متعلق به غیرمسلمانان نباید از بناهای مسلمانان بلندتر باشد، «جهاد و شهادت،» در *گفتار عاشورا*، تهران، شرکت انتشارات، ۱۳۷۰، ص ۱۳۳.

۲۵. ن. ک. به:

Gustave Edward Thaiss, "Religious Symbolism and Social Change: The Drama of Husain," (PhD dissertation, Washington University, 1973), pp. 226-227.

۲۶. ن. ک. به:

۵۷. مصاحبه در *ارژنی*، ۲۸ تیر ۱۳۷۲، ص ۱۲.

۵۸. ن. ک. به:

Martin Stokes, "Strong as a Turk: Power, Performance and Representation in Turkish Wrestling," Jeremy MacClancy, ed., *Sport, Identity and Ethnicity*, Oxford, Berg, 1996

۵۹. شایعه ای نادرست این بود که وی داماد ناطق نوری است.

۶۰. *رسالت*، ۲۰ آبان ۱۳۷۶، ص ۱۴.

۶۱. *سلام*، ۲۱ آبان ۱۳۷۶.

۶۲. *همان*، ۹ آذر ۱۳۷۶.

۶۳. ن. ک. به: *The Independent*, 6 December 1997

ای تفسیری در این باره ن. ک. به. «زنان جایگاهشان را در آزادی گرفتند.» *زنان*، شماره ۳۹ بان‌آذر ۱۳۷۶).

۶۴. ن. ک. به:

N[awid] K[ermani], "Gut rasiert," *Frankrurter Allgemeine Zeitung*, 11 July 1998, p 32.

۶۵. ن. ک. به:

Zander Hollander, ed., *The American Encyclopedia of Socce*, New York, Everest House Publishe 1980, p 63

۶۶. ن. ک. به:

Christian Bromberger, "Troisieme mi-temps pur le football iranien,' *Le Monde diplomatiqu*, Ap 1998.

۶۷. در بارهٔ اصطلاحات فوتبال در ایران ن. ک. به: صدرالدین الهی، «دربارهٔ واژگان رزش نوین در زبان فارسی،» *ایرانشناسی*، شماره ۴، پاییز ۱۹۹۲، به ویژه صص ۵۷۲_۵۶۸. رانیان با ساختن واژهٔ "گلر"، در برابر "دروازه بان"، بر غنای زبان انگلیسی هم افزوده اند.

۶۸. ن. ک. به: Merrit-Hawkes, *Persia*, p 165

۶۹. برای این گفتهٔ دونالد ج. لینهن (Donald J. Linehan)، که مربی تیم ایران در سال ۱۳۴۵، د ن. ک. به:

James A. Bill, "The Plasticity of Informal Politics: The Case of Iran,' *Middle East Journal*, No. (1973), pp 139-140.

۴۳. جمهوری اسلامی، ۱۲ محرّم ۱۴۱۴ (۱۹ اکتبر ۱۹۸۳)، ص ۱۱

۴۴. همان، ۸ مارس ۱۹۸۴، ص ۱۵.

۴۵. برای بررسی تفصیلی این رویدادها ن. ک. به: کیهان، ۱۰ اکتبر ۱۹۸۴، ص ۱۹؛ ۱۱ اکتبر ۱۹۸۴، ص ۱۹؛ ۱۳ اکتبر ۱۹۸۴، ص ۲۳ و ۱۴ اکتبر ۱۹۸۴، ص ۱۹.

۴۶. رفتار خشونت آمیز را باید از ویژگی های فطری تماشاگران مسابقات فوتبال دانست زیرا مقابلهٔ دو تیم رقیب خواه و ناخواه احساس "ما" و "دیگران" را در آنان بیدار می کند. در این باره ن. ک. به.

Julio **Mafud**, *Sociologia del Futbol*, Buenos Aires, Editorial Americalee, 1967, pp 47-58 and 106-112.

۴۷. به نقل از: **Brailsford, "Puritanism and Sport in Seventeenth Century England,"** p. 325

۴۸. جالب توجه آن که نزدیک به یک دههٔ پیش از این تاریخ، سلطان عبدالحمید، خلیفهٔ عثمانی، بازی فوتبال در استانبول را با تکیه به استدلال مشابهی برای اتباع عثمانی ممنوع ساخت و نخستین باشگاه های ترکی فوتبال را پیش از انجام نخستین مسابقه منحل کرد. ن. ک. به: **Fisek**, "The Genesis of Sports Administration in Turkey," p. 626

۴۹. جمهوری اسلامی، ۱۹ مهر ۱۳۶۳.

۵۰. همان، ۲۲ آذر و ۳ دی ۱۳۶۳.

۵۱. نکتهٔ شایان توجه این است که نوجوانان اسیر ایرانی در بازداشتگاه های عراقی با فوتبال انگلیسی آشنایی داشتند و از همین رو در این بازداشتگاه ها مسابقات فوتبال یکی از تفریحات اصلی بود. در این باره ن. ک. به:

Ian **Brown**, *Khomeini's Forgotten Sons: The Story of Iran's Boy Soldiers*, London, Grey Seal, 1990, pp 9, 54, 57, 74-75.

۵۲. برای نمونه، در دو مقالهٔ منتشرشده در روزنامهٔ جمهوری اسلامی تحت عنوان «نقش سیاست در فوتبال» (۳۰ و ۳۱ خرداد ۱۳۶۵) از فوتبال به عنوان ابزار امپریالیسم یاد شده است. همچنین یک داستان کودکان به نام «قهرمان کیه؟» زد و خورد و خشونت بین هواداران تیم های گوناگون در مسابقات ۱۳۵۶ را با هماهنگی و همبستگی شرکت کنندگان در راه پیمایی روز عاشورای ۱۳۵۷ــ که قهرمان کوچک داستان ناظر آن بوده استــ مقابله می کند. ن. ک. به. رضا شیرازی، قهرمان کیه، تهران، انتشارات دانش آموز، ۱۳۶۷.

۵۳. دراین مقاله همچنین ادعا شده بود که کارمندان دولت، به سبب تماشای این برنامه‌ها در تلویزیون تا پاسی ازشب گذشته، خسته بر سر کار خود حاضر می شوند. ن. ک. به:

*Iran Times*, 15 and 29 July 1994

۵۴. ن. ک. به. *Iran Times*, 15 and 29 July 1994

۵۵. پهلوان، ۷ شهریور ۱۳۷۴.

۵۶. برای اطلاعات مشروح در این باره ن. ک. به:

**Paul**, "Der iranische Spitzenfussball," pp 81-86.

جلیل دوستخواه*

# آموزهٔ دوگانه انگاری:
## مشکلی بزرگ در تاریخ اندیشه در ایران

زرتشت در *گاهان*، کهن‌ترین بازمانده‌های اندیشه‌ی ایرانی، هنگام سخن گفتن از آغاز هستی و زندگی در پهنه‌ی گیهان، از «دومینوی همزادِ یکسره ناهمگون و ناسازگار» یاد می‌کند.

اندیشه‌ورِ باستانی‌ی ایران، نخستین بار در سرود یکم خود «اَهونَه وَیتی گاثا» (اَهونَوَد گاه) به باشندگانِ در آیین ستایش اَهورَه و جشن وُهومَنَه (بهمن/منشِ نیک)، نوید سخن گفتن از دو پدیدار (Phenomenon) را می‌دهد و هوشمندان را فرا می‌خواند که سخن او را به گوشِ جان بشنوند و با منشِ روشن دریابند و از میان «دومینو»یی که او بدیشان می شناساند، یکی را به آزادی و با شناختِ خویش و نه با پیروی‌ی چشم بسته و باورمندانه از کسی، برای خود برگزینند.

وی آنگاه چنین سخن آغاز می‌کند:

---

* نویسنده و پژوهشگر مقیم استرالیا.

# دانشنامهٔ کوچک ایران


تالیف

**ژاله متحدین**

با ویراستاری

**محمد جعفر محجوب**



از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

۱۹۹۸

مفهوم رهنمود دارد: یکم، هستی‌ی باشندگانی فراطبیعی مانند آفریدگار و ایزدان که «مینَوی» و در جمع «مینَویان» خوانده می‌شوند. دوم، حالتِ هستی‌ی آدمیان در آغاز آفرینش و پیش از آن که اَستومَند شوند (تن یابند). سوم، حالتِ ذهنی‌ی آدمیزادِ اندیشه‌ور که نادیدنی‌ست و تنها به یاری‌ی نیروی خرد دریافتنی و تصوّرپذیر می‌شود.

زرتشت درین سرودها به سومین مفهوم مینو رویکرد دارد. مینوی گاهانی همان‌ست که در دیگر زبانهای هندو‌ـ‌اروپایی نیز همریشه‌هایی دارد و همه از بنیادِ اندیشه و اندیشیدن مایه می‌گیرد و به ذهن اندیشه‌ور آدمی وابستگی دارد. از آن جمله است واژه‌های mind, meaning, mean و جز آن در زبان انگلیسی.

دگردیسه‌ی همین ریشه را در زبان سامی‌ی عربی نیز در ماده‌ی "عَنی" و ساختهای گوناگون آن مانند معنی، معنوی، یعنی و جز آن می‌توان دید.

زندگی و نازندگی: ازین دو، نخستین در اوستایی gava است که در فارسی گیاه و جان‌را از آن داریم و دومین‌را در ترکیبِ a - jyaiti می‌بینیم که گزارشگرانِ *گاهان*، آن را به بی‌جان یا نبودِ زندگی یا مرگ برگردانده‌اند. در فارسی‌ی میانه (پهلوی) به ترتیب zivandakih و azivandakih به جای آنها آمده است.

همزاد: این ترکیب، هم کناری‌ی دومینو در نهاد و سرشتِ آدمیان و امکان چیرگی‌ی یکی بر دیگری و گرایش هر کس به این یا آن یک را به نمایش می‌گذارد.

نیک‌آگاهان: آنان که به رهنمودِ خرَد خویش و با اندیشه‌ورزی، مینوی نیک را در نهاد و سرشتِ خویش باز می‌شناسند و با گزینشِ آزادِ خود، آن را راهبرِ زندگی‌ی خویشتن می‌گردانند.

دُژآگاهان: آنان که از پذیرشِ رهنمونی‌ی خرَد روی می‌گردانند و با پذیرفتنِ مینوی بد در نهاد و سرشت خود، آن را اُلگوی زندگی‌ی خویش قرار می‌دهند.

بهترین منش: تعبیر دیگری‌ست برای مینوی نیک.

اَشَه: به معنی‌ی راستی و برترین و رساترین سامانِ هستی‌ست و با مینوی نیک اینهمانی دارد. همین واژه در هَمکَردِ اَشَه‌وَهیشتَ (در فارسی اُردیبهشت) به معنی‌ی بهترین اَشَه نیز دیده می‌شود. پاره‌ی دوم آن، در فارسی جداگانه به گونه‌ی بهشت و به معنی‌ی آرمانی‌ترین جای زندگی کاربرد دارد.

بدترین زندگی: در اوستایی اَچیشتَ اَنگهو یا دوژ اَخو (که در فارسی دوزخ را از آن داریم) با مینوی بد اینهمانی دارد و به دیگر سخن، برآیندِ گزینشِ مینوی بدست.

در آغاز، آن دومینوی همزاد [و] در اندیشه و گفتار و کردار،[یکی] نیک و [دیگری] بد، با یکدیگر سخن گفتند. از آن دو، نیک آگاهان راست را برگزیدند، نه دُژآگاهان.

*

آنگاه که آن دو مینو به هم رسیدند، نخست زندگی و نازندگی را بنیاد [نهادند] و چنین باشد به پایان هستی: بهترین منش، پیروان اَشَه را و بدترین زندگی هوادارانِ دُروج را خواهد بود.

*

از آن دومینو، هواخواه دُروج به بدترین رفتار گروید و سپندترین مینو ـ که آسمانِ جاودانه را پوشانده است ـ و آنان که به آزادکامی مزدا اهوره را خشنود می‌کنند، اَشَه را برگزیدند.

*

دیو گُزینان نیز از آن دو [مینو]، راست را برنگزیدند؛ چه، بدان هنگام که پُرسان بودند، فریب بدان‌سان در ایشان راه یافت که به بدترین منش گرویدند.
آنگاه با هم به سوی خشم شتافتند تا زندگی‌ی مردمان را تباه کنند.[1]

فرزانه‌ی نامدارِ ایرانِ کهن در دومین سرود خود، «اوشتَویتی گاثا» (اُشتَوَدگاه)، بار دیگر بدین درونمایه باز می‌گردد و همچون بارِ یکم، شنوندگانِ خویش را به گوش فرادادن به سخن روشن خود و به یاد سپردن آن فرا می‌خواند و آنان را به پرهیز از آموزگارِ بد و تباهکار که مردمان را به گمراهی می‌کشاند، هشدار می‌دهد:

اینک سخن می‌گویم از دومینو:
در آغازِ آفرینش، سپند [مینو] آن دیگری ـ[مینوی] ناپاک ـرا چنین گفت:
ـ نه مَنِش، نه آموزش، نه خِرَد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه دین[2] و نه روانِ ما دو [مینو] با هم سازگارند.[3]

درین گفتاوَردهای از *گاهان*، کلید واژه‌های رهنمون و روشنگری هست که بایسته است پیش از پی‌گیری‌ی گفتار خود، رویکردی به حوزه‌ی معنی شناختی‌ی آنها داشته باشم:
مینو: این واژه در زبان و ادبِ اوستایی، در کاربُردهای گوناگونش به سه

نمونه‌های انسانی، همزاد توصیف می‌کند و با یکی از آن دو را به سخن گفتن با دیگری وا می‌دارد، اینها خیال‌نقشهای شاعرانه‌ی اوست در سرودهایی آهنگین برای بهتر به نمایش درآوردنِ اندیشه‌ی خود و نباید دچار این گمان‌پروری شویم که او ازین دومینو، آفریدگار و پتیاره آفریدگار را در دیدگاه دارد. این انگاشتِ نادرستی‌ست که بسیاری از گزارشگرانِ *گاهان* و نگارندگان متنهای اوستایی‌ی پسین از روزگاران پس از زرتشت بدان دچار بوده‌اند و برداشتهای پارمبی از *گاهان* پژوهان دو سده‌ی اخیر هم بدین برداشت شدت بخشیده است.

آموزش و رهنمودِ آزاداندیشانه‌ی زرتشت در گذر زمان ازدستبرد در امان نماند و در فرایندِ شکل‌گیری‌ی بخشهای *اوستای* پسین (یَسنَه‌های جُزگاهانی، یَشتها، ویسپرَد و وَندیداد) اسطوره‌ها و افسانه‌ها و باورهای پیش‌زرتشتی با نمودهایی از آموزشهای زرتشت در هم آمیخت و آموزه‌ی جزم باورانه‌یی را پدید آورد که هیچ نشانی از آزادی‌ی اندیشه و گزینش آدمی در آن دیده نمی‌شود. صفتهای سپنتَه وأنگرَه همواره با مَینیو همراه آمد و سپنتَه مَینیو و أنگرَه مَینیو به ترتیب، نامهای آفریدگار توانای آفرینش نیک و پَتیاره آفریدگار آفرینش بد انگاشته شد و سپس اهوره مزدا با سپنتَه مَینیو به ترتیب، نامهای آفریدگار توانای آفرینش نیک و پَتیاره آفریدگار آفرینش بد انگاشته شد و سپس اهوره مزدا با سپنتَه مَینیو اینهمانی یافت و در ادب فارسی‌ی میانه، اُهرَمَزد و اهریمن جای آن دوگانه را گرفتند که پیوسته در ستیزه و کارزاری گیهانی با یکدیگرند.

بر بنیاد این آموزه‌ی جبرگرای ، هیچ چیز در جهان نسبی نیست و هر چیز و هر کس به گونه‌یی مطلق وابسته و پیوسته به یکی از دو اردوگاه نیکی یا بدی یا سپاههای دوگانه‌ی هُرمَزد و اهریمن‌ست و خطّی جداساز، این دو نیروی نیک و بد یا سفید و سیاه مطلق را از یکدیگر متمایز می‌کند.

* * *

در دو سده‌ی اخیر درباره‌ی آموزه‌ی دوگانه انگاری (dualism) در دینهای ایرانی‌ی روزگارِ باستان و سده‌های میانه، بویژه در دین زرتشتی پژوهشهای زیادی از دیدگاههای گوناگون صورت پذیرفته و گفتارها و کتابهای بسیاری در زمینه‌ی شناخت ویژگیهای آن نشر یافته است. برخی از پژوهندگان، تفاوت بنیادی در میان دومینوی گاهانی‌ی زرتشت و آنچه در *اوستای* نو و متنهای پهلوی درباره‌ی دو خاستگاه نیک و بد در آفرینش آمده است، نمی‌بینند و دومین را تنها دیگرگون شده‌ی یکمین می‌شناسند، و حتّا در اشاره به درونمایه‌ی *گاهان*، از

هوادار/هواخواهِ دروج: دروج (در فارسی دروغ) در ادبِ گاهانی در برابر اَشه جای دارد و هواخواهانِ دروج با دژآگاهان (گزینندگانِ مینوی بد) اینهمانی دارند.

بدترین رفتار: گزینشِ مینوی بدمست.

سپندترین مینو: برترین و وَرجاوَندترین مینو در جهان هستی‌ست و به تعبیری مینوی ویژه‌ی اهوره مزدا به شمار می‌آید.

فریب: افسون و آموزش گمراه کننده‌ی مینوی بد در نهاد آدمی‌ست.

بدترین منش: در اوستایی اَچیشتَ مَننگه و بدیلی از اَکَ مَننگه/اَکَ مَنَه است و با مینوی بد اینهمانی دارد.

اکنون با این کلید واژه‌ها می‌توانیم درهای گنج شایگانِ اندیشه و گفتارِ زرتشت را بگشاییم و به گوهر والای آموزش و رهنمود او دست یابیم. در گفتار زرتشت در یَسنَه ۳۰، دومینوی همزاد هیچ نام ویژه‌یی ندارند و تنها با صفتهای وَهیو (ساختِ نسبی از وِه=بِه در فارسی) و اَکَ (به معنی‌ی بد) از آنها یاد می‌شود و در یَسنَه ۴۵، در وصف آن دو نمودِ ذهنی، به ترتیب سپَنیاوُ (به معنی‌ی سپندتر/وَرجاوَندتر/پاکتر) و اَنگرَه (به معنی‌ی بد و تباهکار) آمده است. در هر دو یَسنَه، میان این دومینو با اَنگهو/اَهو (به معنی‌ی هستی‌ی انسانی) پیوندی هست.

زرتشت همه‌ی این صفتها را به ساختِ نسبی به کار می‌برد؛ یعنی کُنِشِ ذهن آدمیزادِ اندیشه‌وَر می‌تواند به نسبت، به هر یک ازین دوگانه گرایش داشته باشد و وَهیو و سپَنیاوُ یا اَکَ و اَنگرَه شود و یا در نوسان میان این دو بماند. تاکیدِ سراینده‌ی کهن بر آزادی و اختیار و اراده‌ی آدمی، بدین معنی‌ست که او سرنوشت آدمی را نه یکباره نیک و نه یکسره بد می‌داند؛ بلکه بر این باورست که فرایند گزینش نیک یا بد می‌تواند در سرتاسر زندگی‌ی هر کس، بارها تکرار شود.[4]

پس دومینوی همزاد که اندیشه‌وَرِ باستانی‌ی ایران از آنها سخن می‌گوید، تعبیری‌ست آهیخته (abstract) برای دو جنبه یا دو نمودِ کُنِشِ ذهن آدمیزاد که هیچ گاه مطلق و یک سویه نمی‌شود. دومینو همزادند؛ زیرا زمینه‌ی کُنِشِ آنها از آغاز زندگی‌ی هر کس در ضمیر او هست. دومینو یکسره ناسازگار و آشتی ناپذیرند؛ زیرا در همه‌ی سویه‌ها گوهرهایی جداگانه دارند و برآدمی‌زادست که این دوگانگی و ناسازگاری را بازشناسد و خردمندانه و آزادمنشانه راه خود را برگزینند.

هرگاه می‌بینیم زرتشت در سرودهای خود دومینو را در همانندسازی به

نولی می‌افزاید که شماری از اوستاشناسان (از جمله بیانچی) به تمایزی میان آموزش دومینوییِ زرتشت در *گاهان* و آموزه‌ی دوگانه انگاری در *اوستای* پسین قایل نیستند و سرود زرتشت را اشاره‌یی به دو گوهر بنیادین در فرایندِ آفرینش مـــی‌دانند. با این حال، لومل (H. Lommel) و دیگران بر نقشِ محوری و بنیادین «گزینش» در آموزش گاهانی تاکید می‌ورزند و گرشویچ (I. Gershevitch) به گونه‌ی اثربخشی در باره‌ی سرشت اخلاقیِ تضادّ میان دومینوی گاهانی به بحث و استدلال پرداخته است.

هنینگ (W. B. Henning) می‌گوید هرگونه بیان داشتن این‌که جهان‌را خدایی نیک و مهربان آفریده است، باید پاسخ‌گوی این پرسش باشد که: پس چرا حاصل کارِ جهان چنین از نیکی به دورست؟ این پاسخ زرتشت که «جهان را مینوی نیک آفریده و مینوی بد با نیرویی برابر به تباه کردنِ آفرینشِ او برخاسته است»، پاسخی تمام عیارست. این پاسخ منطقی، برای ذهن اندیشه وَر بسیار خُرسند کننده‌تر از آن جوابی‌ست که نویسنده‌ی *کتاب ایوب* برای این سؤال آورده و مسأله را تا این حد کاهش داده است که می‌گوید انسان حق ندارد درباره‌ی شیوه‌های کارِ قدرت والای آفریدگار و چگونگیِ آفرینش او به چون و چرا بپردازد!

هنینگ نمی‌گوید که از کجای *گاهان* به آفریدگاری و پتیاره آفریدگاریِ مینوانِ دوگانه پی‌برده است و هرگاه چنین بود، اشاره‌های پی در پی به آفرینش مزدا/ مزدا اهوره به تنهایی در سر تا سر *گاهان*، چه معنایی می‌توانست داشته باشد. پیداست که او نیز ـ همچون برخی دیگر از پژوهندگانِ *گاهان* ـ اشاره‌ی فرزانه‌ی ایرانی در یَسنه ۳۰ به رسیدن دومینو به یکدیگر در آغاز و بنیاد نهادنِ زندگی و نازندگی را به منزله‌ی دو آفرینش متضادِّ نیک و بد و در تقابل کامل با یکدیگر انگاشته و ناهمخوانیِ چنین برداشتی را با دیگر بخشهای سرود و رهنمودِ زرتشت در نظر نگرفته است.

هنینگ می افزاید: این که آیا کارِ او (زرتشت) اعتراضی بود به یکتاپرستی یا تنها بخش سازنده‌یی از یکتاپرستیِ گاهانیِ او بود، روشن نیست. اما به گونه‌یی خردمندانه و منطقی می‌توان بدین نتیجه رسید که به هر حال، دوگانه‌انگاری در دلِ پیام زرتشت جای دارد و این آموزش گاهانی را به اعتبارِ دلیلهایی چون بودنِ اهوره مزدا فراتر از دومینوی ناسازگار یا این چشمداشتِ فرجام شناختی که نیکی سرانجام بر بدی پیروز خواهد شد، نمی‌توان نادیده گرفت. در واقع، این ساختمایه‌ها در میانِ برداشتهای دوگانه انگارانه‌ی دیگر نیز مشترکست که

سپنتَه مَینیو و اَنگرَه مَینیو به گونه‌ی نامهای ترکیبی یاد می‌کنند (که پشتوانه‌یی در آن سرودهای کهن ندارد)[۵] در حالی که شماری از آنان، این دو برداشت را از یکدیگر جدا می‌شمارند.
برای بررسی‌ی چگونگی‌ی دگردیسی‌ی دومینوی گاهانی به قطبهای دوگانه در آموزه‌ی پسین، در دنباله‌ی این گفتار، مروری کوتاه و انتقادی خواهم داشت بر چکیده‌ی پژوهشهای اوستاشناسان درین راستا.

پاره‌یی از این پژوهشگران، بودنِ ویژگیهای آموزه‌ی دوگانه انگاری را نه تنها در گاهان، بلکه در کلّ دیدگاههای زرتشتی باور ندارند و برگونه‌یی یگانه‌باوری یا یکتاپرستی‌ی رازآمیز در رهنمودهای این دین تاکید می‌ورزند. از آن جمله‌اند: شروف (P.J. Shroff)، گری (L. H. Gray)، دوشِن گیمِن (J. Duchesne Guilleman) و هِرن اشمیت (C. Herrenschmidt). اما دیگران، بودنِ این درونمایه را در زرتشتیگری می‌پذیرند و به گزارش و تحلیل روندِ تاریخی و دگردیسیهای آن می‌پردازند. نولی (G. Gnoli) استاد ایران‌شناس ایتالیایی، افزون بر پژوهشهای جداگانه‌ی خود، در گفتاری گسترده و رهنمون در زیر درآمدِ Dualism در *دانشنامه‌ی ایران*[۶] فرایند این تحوّل مهم را به خوبی نشان می‌دهد و بر آن است که به هر حال از چشم‌اندازی دینی‌ـتاریخی، دوگانه انگاری را نباید در تقابل با یکتاپرستی گذاشت (چنان که پرستش خدایان چندگانه/ایزدان پرستی/polytheism را در مقابله با آن قرار می‌دهند)؛ بلکه می‌توان آن را ـ به گفته‌ی پِتازونی (R. Pettazzoni) ـ یکتاپرستی در دو جنبه‌ی متضاد دانست.

نولی این گفته‌ی بیانچی (Bianchi) را می‌پذیرد که چنین تعریفی نمی‌تواند فراگیر هرگونه برداشتِ دینی‌ی دوگانه انگارانه‌یی باشد: اما جامه‌یی‌ست راست بر بالای زرتشتیگری و آشکارست که درین دین، گرایشی یکتاپرستانه با دوگانه‌انگاری‌ی نیرومندی همزیستی دارند.

رویکرد به این واقعیّت که دوگانه انگاری در فرهنگِ ایرانی نهادی ایستا و یگانه و یکپارچه نیست، پرسش را پیچیده‌تر می‌کند. ناهمگونی در درونِ جهانِ دینی‌ی ایرانی را نیز باید در این ارزیابی به حساب آورد. در واقع نگرش دومینویی‌ی بنیادی‌ی اخلاقی و فلسفی‌ی زرتشت را (بدان‌گونه که از *گاهان* و بخشی از سنّتِ زرتشتی بر می‌آید)، باید از دوگانه انگاری‌ی فراطبیعی و هستی شناختی/هستی شناسیکِ (ontological) پسین متمایز شناخت که در آن دو موجود همزیست، بیشتر با سرشتهای جداگانه‌ی خود در تضاد و تقابل قرار می‌گیرند تا با گزینش.

بازبُردهای گوناگون به اُرُمَزدیس و اَرمینیوس (هُرمَزد و اهریمن) در خاستگاههای یونانی و لاتینی و بویژه بندهایی از اثر اودموس (Eudemus) نشان می‌دهد که زروان‌گرایی در نیمه‌ی دوم دوران شهریاری‌ی هخامنشیان رواج داشته است.

نولی بر بنیادِ پژوهشهای انجام یافته در راستای شناخت دوگانه‌انگاری در تاریخ اندیشه‌ی ایرانی، به یک جمع‌بندی‌ی کلّی می‌پردازد و سه مرحله را در آن باز می‌شناسد:

۱) دوگانه‌انگاری‌ی گاهانی (اهوره مزدا، سپندمینو + انگره مینو).[۷]
۲) دوگانه‌انگاری‌ی زروانی (زروان، اهوره مزدا + انگره مینو).
۳) دوگانه‌انگاری‌ی ساده‌کرده‌ی متنهای فارسی‌ی میانه (اُهرمَزد + اهریمن).

وی می‌افزاید: ذهنیّت فلسفی که در پسِ اسطوره‌ی زادنِ هُرمَزد و اهریمن از زروان هست با ذهنیّتِ بنیادین زرتشتی تفاوت کامل دارد. دگرگونی‌ی دوگانه‌انگاری‌ی ایرانی بر اثر نفوذ اخترشناسی و اخترشماری‌ی بابلی و دین اختری‌ی رایج در میانرودان که از ارزشهای اخلاقی‌ی زرتشتی و باور به آزادی و اختیار انسان، بسیار دور بود، انگیزه‌ی براندازی‌ی خشن آن ارزشها شد. در دوگانه‌انگاری‌ی درآمیخته‌ی ایرانی-بابلی، نقش و ارزش خداوندِ آفریدگار کاهش می‌یابد و آدمی مقهور قدرت برتر زمان و اسیر سرپنجه‌ی تقدیر کورست و روانِ او هیچگاه ازین گرفتاری رها نمی‌شود. برای نمونه در *بندهش* می‌خوانیم: «زمان بسیار نیرومندتر از هر دو آفرینش‌ست: آفرینشِ اُهرمَزد و آفرینشِ مینوی بد (شریر).» (*بندهش*، ترجمه‌ی انکلساریا، ۱: ۴۳، صص ۱۲-۱۵) و در *دینکرد* آمده است: «اُهرمَزد و اهریمن دو برادر بودند که در یک زهدان.» (*دینکرد*، کتاب نهم، ۳۰: ۴).

در آموزه‌ی زروانی، بنیادِ یک بینشِ سرنوشت‌باور (تقدیری/قضا و قَدَری) دینی قرار دارد که در ایرانِ سده‌های میانه تأثیری ژرف بخشید.[۸] دگردیسی‌ی آموزش دومینویی‌ی گاهانی به دوگانه‌انگاری‌ی زروانی، آن گونه که پاره‌یی از پژوهشگران می‌پندارند، یک تحوّلِ ساده‌ی یزدان‌شناختی و بدون پیامد برای زندگی‌ی دینی و جهان‌بینی‌ی زرتشتی نبوده است. در واقع، تلقّی‌ی زروانی از سالِ جهانی و قراردادن پایگاه زمان فراتر از هر چیز و هر کس در گستره‌ی کیهان، نمایشگر سازش و هم‌آمیزی‌ی سنّتِ زرتشتی با گرایشهای دینی، فلسفی و علمی‌ی رایج در خاور نزدیک در دوره‌های هخامنشی و هِلِنی است. در همین دوران‌ست که دوگانه‌انگاری‌ی ایرانی در یهودیگری نیز اثر می‌گذارد و این فرایند، بویژه از طومارهای یافته در قُمران (درناحیه‌ی دریای‌مرده) به خوبی آشکار می‌شود.[۹]

پیروزی‌ی نهایی‌ی نیکی در آنها بی چون و چراست.

وی با آن که بر انگاشتِ خود از بنیاد داشتن دوگانه انگاری در آموزش گاهانی پای می‌فشارد، تاکیدی سزاوار دارد بر این که این آموزش، «تنها از راهِ اندیشیدن» و «با بسیار اندیشیدن» تدوین و بیان گردیده است. جدا از چگونگی‌ی برخوردِ او با اصل پرسش، همین تاکید او بر پایگاه والای اندیشه در آموزش‌گاهانی که اختیار و اراده‌ی آدمی برای گزینش، پیامدِ درخشانِ آن‌ست نمایشگرِ دوگونگی‌ی گوهری‌ی این آموزش با آموزه‌ی جبرگرای دوگانه انگاری‌ست.

* * *

از *اوستای* پسین و نیز از متنهای پهلوی چون *دینکرد*، *بندهش*، *دادستان دینی*، *گزیده های زادسپرم*، *مینوی خرد* و جز آنها بر می‌آید که نویسندگان این کتابها به آفرینش اهوره‌مَزدا/ اَهُرَمَزد/ هُرمَزد و پتیاره‌آفرینی‌ی اَنگرَه مَینیو/ اَنگرَه‌مینو/ اهریمن هردو باور داشته‌اند و از دومینوی همزادِ گاهانی بدان گونه که اندیشه‌وَر و آموزگارِ روزگار نخست بدانها می‌اندیشید، اثری و نشانی در ذهن آنان بر جا نمانده بوده است. آنان در آموزه‌ی خود، همه‌ی نهادهای جهان و نمودهای زندگی و اندیشه و گفتار و کردارِ آدمی را در دو بخش جداگانه ردمبندی کرده و به یکی از دو آفرینش نسبت داده‌اند. کارِ این جداسازی و سفید یا سیاه انگاری‌ی مطلق تا بدان‌جا کشیده است که واژگانِ زبان را نیز به اهورایی و اهریمنی بخش کرده و هرچیز و هرکس را بر پایه‌ی وابستگی‌اش به یکی از دو اردوگاه با نامها و صفتها و کارواژه‌های جداگانه می‌شناسانند.

تدوین‌کنندگان این آموزه، برای هستی و کارِ موازی‌ی آفریدگار و پتیاره‌آفریدگارِ انگاشته‌ی خود، زمینه و انگیزه‌یی در نظر گرفته و آن دو را فرزندانِ همزادِ زروان ( خدای زمان ) شناسانده‌اند که نیرومندترین و برترین بنیاد در جهانِ هستی‌ست. باور به سرآمدی‌ی زروان بر همه چیز و همه کس، در برخی از خاستگاههای ایرانی و جز ایرانی، به دین مُغان ( شاخه‌ی غربی‌ی دین زرتشتی ) نسبت داده شده و ادبِ دینی‌ی زرتشتی‌ی سده‌های اخیر نیز زروان‌گرایی ( زروانیسم ) را به منزله‌ی تداوم دینی موازی با دین زرتشتی یا گونه‌یی بِدعَت در درون این دین یا -به تعبیری امروزی - گرایشی یزدان شناختی در کنار دینِ رسمی و پذیرفته شناخته است.

به گفتهٔ هنینگ چنین می‌نماید که زروان‌گرایی( زروانیسم ) با تأمل ویژه‌ی باورمندانِ بدان بر «زمان» و برداشتِ ویژه‌شان از سال جهانی، پیامدِ برخورد میان زرتشتیگری و تمدن بابلی در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد باشد

دارندگان باورها و روشهای دیگرست.

تا هنگامی که اندیشه و کردار ایرانیان به سرچشمه‌ی سرچشمه‌ها، به آموزش والاو انسانی‌ی کهن‌ترین اندیشه‌ور ایرانی زرتشتِ سِپیتمان باز نگردد و نپذیرند که دومینوی همزادِ نیک و بد در نهاد هر یک از آدمیزادان و در سرشت هر رویداد و کار و کُنشی در جهان حضور دارند و این اندیشه‌ی آزاد و اراده‌ی توانای اسان‌ست که درهای بهروزی را به روی او می‌گشاید، ناچار در بر همان پاشنه‌ی هزاران ساله خواهد چرخید و جز آشوب و تیره‌روزی بهره‌ی ما نخواهد شد.

---

### بازبردها و پی نوشتها:

۱. *گاهان*، یَسنَه ـ هات ۳۰: ۳ ـ ۶، *اوستا*، کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ج ۱، صص ۱۴ ـ ۱۵، چاپ سوم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۶.

۲. «دین» درین کاربُرد، به معنی‌ی مشهور و رایج آن (religion) نیست، بلکه بر گردانِ واژه‌ی اوستایی‌ی daena از مصدر «دا» به مفهوم «اندیشیدن و شناختن» و نامِ یکی از نیروهای پنجگانه‌ی مینوی در هستی‌ی آدمی‌ست که از آن به نیروی بازشناسنده‌ی نیک از بد یا وجدان تعبیر کرده‌اند

۳ *گاهان*، یَسنَه ـ هات ۴۵. ۲، *اوستا*، همان، ص ۵۱.

۴ بازتابِ این اندیشه‌ی زرتشت را چند هزاره پس از او در سخن مولوی می‌بینیم: «آن که گوید جمله حقّ است احمقی‌ست/ واں که گوید جمله باطل، او شَقی‌ست» یا: «پس بدِ مطلق نباشد در جهان/ بد به نسبت باشد، این را هم بدان» یا: «این که گویی این کنم یا آن کنم/خود دلیل اختیارست ای صنم.»

۵. پژوهش دقیق و ارزشمندِ س. ن. کانگا با عنوان:

The Doctrine of Dualism in the Gathas (The meaning of the twin mainyu) در کتاب:

Prof. Jackson Memorial Volume, Papers on Iranian Subjects, Bombay, 195۰

از این زمره جداست و پژوهنده در آن با ژرف‌بینی به بررسی و شناختِ چیستی‌ی دومینوی گاهانی پرداخته است. (گزارش فارسی‌ی این کتاب با عنوان «ایران شناخت» از نگارنده‌ی این گفتار، ده سال است که به دست ناشری (؟) خوش قول و وظیفه‌شناس در تهران به زندان افتاده و آزاد نمی‌شود و در دسترسِ دوستدارانِ فرهنگ ایران قرار نمی‌گیرد.)

۶. ن. ک. به:Encyclopaedia Iranica, Edited By Ehsan Yarshater, Vol. VII, pp. 576-582

۷. پیشتر در نقد برداشتِ هنینگ گفتم که در *گاهان*، از سپندمینو و انگره مینو به گونه‌ی دو موجود با این نامهای ترکیبی‌ی ویژه یاد نمی‌شود و سخن گفتن از آنها بدین سان خالی از دقّت است.

۸. این تأثیر شوم را در *شاهنامه‌ی* فردوسی و دیگر متنهای ادبی‌ی فارسی و نیز تا به امروز در اندیشه و رفتار بیشتر ایرانیان می‌توان دید.

اثرگذاری‌ی آموزه‌ی زروانی در مانیگری نیز به چشم می‌خورد. به رغم گرایش کنونی‌ی پژوهندگان به بررسی‌ی خاستگاه‌های مانیگری در چهارچوب کلّی‌ی یهودیگری و مسیحیگری، تأثیر دوگانه‌انگاری‌ی ایرانی و بویژه شاخه‌ی زروانی‌ی آن در آموزه‌ی مانی انکارناپذیرست.[۱۰] ) مانی در تدوین آموزه‌ی دوگانه‌انگارانه‌ی خود، یکی از اصلهای بنیادی‌ی مزداپرستی را به کار برده و آفرینش را کار خدایی نیک، خردمند و همه‌دان (آگاه از همه چیز ) شمرده است. اما در مانیگری، تاکید ویژه‌یی بر موجودی شریر و تباهکار و همه‌جاباش می‌رود که آدمی باید در درازنای زندگی‌ی این جهانی‌ی خود با همه‌ی نیرویش با آن بجنگد. این دوگانه‌انگاری بر پایه‌ی تضادِ میانِ روشنایی و تیرگی ( خدا و ماده ) نهاده شده است که همچون اصلهای برین در نمایشِ هستی‌ی انسانی در دوره‌ی آمیختگی (پهلوی: gumezishn) حضور دارند. همین تضاد را در متنهای پهلوی‌ی سده‌ی نهم میلادی نیز می‌بینیم.

* * *

**برآیند و پایان**

با رویکرد به آنچه درین پژوهش و مرورِ کوتاه بر پیشیه‌ی دوگانه‌انگاری در تاریخ و فرهنگ ایران گذشت، می‌توان گفت که ریشه و بُنیادِ کژاندیشیها و جزم‌باوریهای ایرانیان در سده‌های پسین و تا به امروز در زمین دوگانه‌انگاری‌ی نهادهای جهانِ هستی و مطلق‌نگری به پدیدارهاست. هیچ یک از گفتارها و شمارها و ادعاهای کسان و گروهها در دوره‌های جدید در ردّ و انکارِ باورمندی به دو بُن نیک و بد و در تضاد با یکدیگر، نتوانسته است تأثیر شوم و زیانبار جَزم‌باوری و پایبندی به انگاشتِ دو قطبِ مطلقِ نیک و بد در ژرفای ذهن و ضمیر ایرانیان را از میان بردارد. این عمده‌ترین مشکل و دشوارترین و پیچیده‌ترین گره در تاریخ اندیشه و فرنگ در ایران و در نهادِ ایرانیان‌ست که بازتابهای آن در همه‌ی کُنشهای فردی و اجتماعی‌ی آنان به چشم می‌خورد.

مروری بر سرتاسر تاریخ ایران در هر دو دوره‌ی پیش و پس از اسلام، به روشنی نشان می‌دهد که همه‌ی آزمندیها و خودکامگیها و ستیزه‌های خونین و کشتارهای هولناک و شکستها و شوربختیها و تیره روزیهای ایرانیان، برآیند دگردیسی‌ی آزاداندیشی و نسبی شمردنِ نهادها و رویدادها و پدیدارها به مطلق‌انگاری و یکسونگری و بسته دانستن درهای هرگونه اختیار و گزینش به رویِ انسان و رویگردانی از برتافتنِ دیگراندیشان و همزیستی‌ی آدمی خویانه با

# نقد و بررسی کتاب

سید ولی رضا نصر*

## ایران و برآمدن رضاشاه

سیروس غنی
*ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*
ترجمهٔ حسن کامشاد
تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷
۵۱۱ ص، مصوّر

Cyrus Ghani
*Iran and the Rise of Reza Shah*
*From Qajar Collapse to Pahlavi Rule*
London, I.B. Tauris, 1998

درسال های اخیر شمار قابل ملاحظه ای کتاب و مقاله دربارهٔ سال‌های آخر دوران قاجاریه، تغییر رژیم حاکم، کودتای ۱۲۹۹ و نقش رضاشاه، سیاست‌گران ایرانی و دولت انگلیس در این تحولات و رویدادها منتشر شده است. با آنکه هریک‌از این کتاب‌ها و نوشته ها نکات تازه ای در بارهٔ آن دوران تاریخی مطرح ساخته و بعضی‌نیز از منابع و مآخذ تازه بهره جسته اند، شاید هیچ‌یک‌به قدر کتاب حاضر، که‌به انگلیسی نوشته شده و سپس با ترجمهٔ روان و سلیس حسن کامشاد به فارسی

---

* استاد علوم سیاسی در دانشگاه سن دیاگو.

۸. این تأثیر شوم را در *شاهنامه‌ی* فردوسی و دیگر متنهای ادبی‌ی فارسی و نیز تا به امروز در اندیشه و رفتار بیشتر ایرانیان می‌توان دید.

۹. در باره‌ی این طومارها ن. ک. به:

W. Sundermann, *Mani's "Book of Giants" and the jewish Books of Enoch. A Case of Terminological Differences and what it Implies*, in *Irano-Judaica*, III, Ben-Zvi Institue, Jerusalem, 1994, pp. 40-48.

همچنین به نقد نگارنده‌ی این گفتار بر همین مجموعه در *ایران نامه* سال پانزدهم، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۶.

۱۰. ن. ک. به. M. Boyce, *Zoroastrianism*, III,pp 460-65

هوادار انگلیس، بی‌اعتنا به چنین احساساتی، همچنان قادر به ادارهٔ کشور خواهند بود.
گرچه قرارداد ۱۹۱۹ سرانجام پس از تطمیع احمد شاه قاجار، وثوق الدوله، صارم الدوله، و نصرت‌الدوله فیروز، به امضای نمایندگان دولت ایران رسید امّا اعتبار عاقدانش را از آن چه بود کمتر کرد و به تضعیف قدرت شخصیت‌هایی انجامید که کرزن امید داشت از طریق آنها ایران را اداره و منافع انگلستان را تامین کند. از سوی دیگر، تنش های ناشی از تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ سبب شد که وزرای مختار انگلیس در ایران، یکی پس از دیگری، از موضع کرزن فاصله گیرند و حتی به وی توصیه کنند تا ازاصرار بر اجرای قرارداد دست کشد و از شخصیت‌هایی چون وثوق الدوله و نصرت الدوله که مورد نفرت ایرانیان بودند حمایت نکند. بسیاری از بحث و جدل ها میان کرزن و دیگر رجال سیاسی انگلیس که با تحلیل های او از اوضاع و شخصیت های سیاسی وقت ایران همسو نبودند، و حاکی از اختلاف نظرهای عمیق در میان مقامات عمدهٔ وزارت خارجهٔ انگلیس در مورد ایران است، در کتاب حاضر به تفصیل مورد استناد قرار گرفته. به عنوان نمونه، هرمن نورمن (Herman Norman)، وزیر مختار انگلیس در ایران، برای اقناع کرزن در تلگرافی چنین می نویسد:

> وضعیت واقعاً نامساعد است ولی این نتیجهٔ اجتناب ناپذیر رویدادهای دو سال گذشته است . امتیاز عمدهٔ کار کردن با دولت کنونی [کابینه مشیرالدولهٔ پیرنیا] آن است که همه سستاً، و مهم ترین آن ها مطلقاً، در مسائل مالی امین و بی نقص اند. . هواداری از دولتی محافظه کار از قماش قدیم ضمناً موجب بی اعتمادی عناصر مترقی و روشن بین کشور خواهد شد. . . دو راه دیگر نیز وجود دارد، یکی این که قرارداد فعلی را به ابتکار خود باطل کنیم و قرارداد دیگری ببندیم که تداعی های ناپسند قرارداد کنونی را نداشته باشد و به مذاق عقاید عمومی ایران خوشتر آید. . . یگانه راه دیگر آن است که بساط خود را در شمال برچینیم. . . و شیوهٔ دیگری برای دفاع بین النهرین و هند پیشه کنیم، و این منطقه را به هرج و مرج و بلشویسم رها سازیم. (*ایران برآمدن رضاخان*، صص ۱۱۲-۱۱۳)

آنچه از نفوذ کرزن در وزارت خارجهٔ انگلیس کاست خطر گسترش بلشویزم بود. حاکمان انگلیسی در هند، و به خصوص فرماندهان انگلیسی مستقر در خاور میانه براین نظر بودند که حکومتی قوی در تهران بهترین سد در مقابل کمونیزم و گسترش نفوذ روسیه به سوی جنوب است. آنها با نظریات وزیر مختار انگلیس در ایران، دربارهٔ چشم پوشی از قرارداد ۱۹۱۹ و عاقدان آن به عنوان عوامل انگلیس درایران موافق بودند و اعتقاد داشتند که چنین تحولی

در آمده، در روشن کردن زوایای مبهم و گاه‌تاریک این فصل عمده از تاریخ‌معاصر ایران موفق نبوده اند.

سیروس غنی، با تکیه بر منابعی که در آرشیو اسناد ملی‌انگلستان به آن ها دست یافته، و شماری بسیار از دیگر منابع معتبر موجود دربارهٔ این دوران، تصویری عمدتاً تازه از رویدادها و شخصیت های مؤثر در انتقال قدرت از حکومت قاجاریه به پهلوی عرضه می کند و در ترسیم این تصویر، ضمن بررسی موشکافانه از حوادث مهم سیاسی آن دوران، به توصیف بازیگران اصلی صحنه و اهداف و آرمان‌هایشان می پردازد. گرچه ممکن است تکیهٔ غالب بر اسناد و منابع انگلیسی برخی نتیجه‌گیری های نویسنده را قابل تأمل کرده باشد، امّاچنین تکیه‌ای از ارج و اهمیت کتاب نکاسته است. در واقع، با بررسی و درج بخش‌هایی تاریخی از آرشیو اسناد ملّی انگلیس، غنی توانسته است بر غنا و اعتبار اثر خویش بیفزاید.

نویسنده بررسی‌خود را باالغای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس آغاز می‌کند و با تحکیم سلطنت پهلوی درسال ۱۹۲۶ (۱۳۰۵ خورشیدی) به پایان می‌رساند. به گفتهٔ او این دوران شاید حساس ترین ادوار تاریخ معاصر ایران باشد، چه، دراین سال ها اساس حکومت قاجار و نظام سیاسی ایران آن زمان فرو پاشید، سیاست انگلیس درایران دچار دگرگونی شد و سردار سپه نظام نوین سیاسی‌و اجتماعی ایران را پایه گذاشت. در دوران رضاشاه بود که شالوده‌های نظام سیاسی و اداری ایران، اقتدار حکومت مرکزی، روابط میان حکومت و اجتماع، و ایدئولوژی نظام حاکم ریخته شد و مرزهای جغرافیایی ایران تثبیت گردید و به تعبیری خطوط تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیم قرن بعدی ایران شکل گرفت. غنی براین نظر است که‌اگر رضا شاه درآغاز جنگ‌جهانی دوم از سلطنت کناره نگرفته بود وسیاست‌های‌وی، به ویژه در زمینهٔ روابط مذهب و حکومت ادامه می‌یافت چه بسا روند سیاسی‌و اجتماعی وفرهنگی ایران مسیر دیگری می گرفت و محتملاً اوضاع و احوالی که به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ انجامید تحقق نمی یافت.

به اعتقاد غنی، خواست‌اصلی دولت‌انگلیس وبخصوص لردکرزن (Lord Curzon) در عقد قرارداد ۱۹۱۹ این بود که زمینه‌ای فراهم آید تا ایران نیز چون بسیاری دیگر ازجوامع عربی، تحت الحمایهٔ انگلیس‌شود. سر پرسی‌کاکس (Sir Percy Cox)، کمیسار سیاسی انگلیس در عراق از حامیان اصلی این قرارداد بود که از همان ابتدا دچار اشکال شد، بخصوص از آن رو که بسیاری از سیاست گران ایرانی با آن مخالفت می ورزیدند. امّا، کرزن توجهی به نقش روز افزون احساسات ملّی در ایران نداشت و در این توهم بود که شماری انگشت شمار از رجال کهنه کار

در نخستین گام شمار بسیاری از سیاست پیشگان و اشراف را به جرم فساد مالی و دزدی به زندان فرستاد. دیری نپایید که احمد شاه، هراسناک از سخنان، برنامه‌ها و کارهای تند سید ضیاء به انتقال قدرت به رضا شاه تن در داد.

عزل و تبعید سید ضیاء، که از مدافعان قرارداد ۱۹۱۹ بود و حفظ روابط نزدیک با انگلستان را به سود ایران می دانست، لورین و کرزن را غافلگیر و نگران ساخت. رضاخان، برخلاف سید ضیاء، همواره خشم خویش را نسبت به حضور بیگانگان در ایران و دخالت آنان در امور کشور عیان کرده بود. از جمله در گفتگویی با وابستهٔ نظامی بریتانیا از این که آن کشور مقرری احمدشاه و برخی از رجال را قطع کرده اظهار خشنودی می کند و می گوید: «وقتی ایرانی‌ها بفهمند که با تکدی نمی توان پول به دست آورد مجبور می شوند کار کنند و خانهٔ خود را سامان بخشند.» (ص ۲۶۷) به این ترتیب، لورین که طرفدار سرسخت سید ضیاء بود نسبت به سردار سپه و برنامه های او نظر خوشی نداشت و در گزارشی به کرزن نوشت:

> ما حال رو در روی وزیر جنگ قرار گرفته ایم. اگر ما را مجبور به مخالفت کند آخر سر به زور پول او را شکست می دهیم و احتمالاً ایران را هم در این جریان در هم می شکنیم. رضاخان مخالف ناجوری خواهد بود، در حالی که می تواند دوست سودمندی باشد وی بیش از آن میهن پرست است که آلت دست و فرمانبردار باشد. (ص۲۹۰)

وی در پیام دیگری به رمزی مکدونالد، نخست وزیر و وزیر خارجهٔ بعدی انگلیس، از نقشه های رضاخان برای قبایل جنوب به تلخی شکایت می کند و می‌گوید: «او از شکیبایی ما سوء استفاده می‌کند. . . هیچ چیز را مانع کار خود نمی داند. . . و با تیز هوشی از قدرت طرف مقابل خبر دارد و پیوسته دست پیش را می گیرد که عقب نیفتد» (ص۳۲۲). در همین پیام لورین از سیاست ها و برنامه های "ضدانگلیسی" سردار سپه نام می برد:

> دعوت از یک شرکت آمریکایی برای احداث راه آهن و بی اعتنایی به دعاوی شرکت انگلیسی "سندیکای خط آهن ایران". . . نقشهٔ خرید وسائل تلگراف بی سیم از روسیه و کامیون از آلمان؛ گفتگو با فرانسه برای ساختن ایستگاه های بی سیم؛ اخراج پزشکان انگلیسی از بیمارستان های دولتی ایران؛ ردّ دعاوی اتباع انگلیس در مورد حقوق کشتیرانی در دریاچهٔ ارومیه؛ انتصاب یک ایرانی به جای مدیر انگلیسی ادارهٔ پست؛ خودداری از حل و فصل دعاوی بانک شاهی؛ ابراز عدم مسئولیت نسبت به انگلیسی هایی که در جاده های

درسیاست انگلیس می‌تواند راه را برای لستقرار و تثبیت یک حکومت مقتدر و مورد اعتماد مردم باز کند. آنان همچنین معتقد بودند که اصرار بر اجرای قرارداد ۱۹۱۹ هم روسیه را به سوی اتخاذ روشی خصمانه نسبت به ایران می‌کشاند و هم انگلیس را در نهایت امر به دخالت نظامی در دفاع از ایران مجبور می کند در حالی که دولت انگلیس در این زمان آمادگی یا علاقه ای برای این گونه دخالت ها و درگیری ها در ایران نداشت.

پس از شکست سیاست کرزن، ژنرال ادموند آیرون ساید (Ironside)، که مسئول تحکیم حکومت ایران شده بود، همراه‌سر پرسی‌لورین (Sir Percy Loraine)، جانشین نورمن، به جستجوی راه حلّی برای مسائل سیاسی ایران برآمد. وی، به ادامهٔ پشتیبانی از فرمانفرما تمایلی نداشت زیرا می دانست با اشتهاری که پدر و پسر به سر سپردگی به حکومت انگلیس داشتند، از عهدهٔ انجام خواست های ملّیون بر نمی آمدند. حتّی نصرت الدوله خود براین نظر بود که نقش او در عقد قرارداد ۱۹۱۹ موضع سیاسی اش را بیش از آن تضعیف کرده که بتواند منشاء اقدامات جدی سیاسی شود.

به دنبال تشریح این اختلاف دیدها غنی به ورود رضاخان به عرصه می‌پردازد و بر این نکتهٔ تاریخی تأکید می کند که آیرن ساید پس از آشنایی با رضاخان، او را تنها شخصیت مناسب رهبری ایران یافت. به گفتهٔ غنی، ارتباط میان رضاخان و سید ضیاء در پی همکاری بین سرپرسی لورین و آیرون ساید رخ داد. مؤلف در عین حال معتقد است که لورین گمان می برد که رضاخان صرفاً عامل تسخیر تهران توسط سید ضیاء خواهد بود و خود آیندهٔ سیاسی نخواهد داشت. امّا آیرون ساید از همان زمان آیندهٔ رضاخان را درخشان تر از این می دید. اینکه کدام یک از این دو نقش اصلی را در کودتا ایفا کرده هنوز مورد بحث میان مفسران و مورّخان است. غنی براین فرض است که هم رضاخان و هم سید ضیاء خود را عامل اصلی می دانستند. لورین و آیرون ساید هر یک گمان می برد که نامزد رهبری او زمام امور را در دست خواهد گرفت. امّا به گفتهٔ مؤلف، کرزن که از راه لورین از تحولات ایران آگاه می شد، فکر می کرد که سید ضیاء رهبری ادارهٔ ایران را از آن خود خواهد کرد. به این ترتیب، چنین به نظر می رسد که در آستانهٔ کودتا، بجز آیرون ساید، که دیگر درایران نبود، کس دیگری از مقامات عالی رتبهٔ انگلیس امیدوار یا علاقه مند به تسلط رضاخان بر ایران نبود.

پس از کودتا، نخست وزیری سید ضیاء، که در آغاز از احمد شاه خواسته بود تا بجای لقبی اشرافی لقب "دیکتاتور" به وی دهد، بیش از صد روز نکشید. وی،

ایران در نظر داشت بیمناک بود و از همین رو سخت کوشید تا مانع انقراض نظام قاجاریه شود. دفاع جانانهٔ مدرس از اعتبار نامهٔ نصرت الدوله بود که راه بازگشت او به مجلس را باز کرد و نیز به تشویق مدرّس بود که فیروز، با انتقاد از سیاست های دولت انگلیس، در صدد احیاء حیثیت سیاسی خود برآمد.

بخش های عمده ای از کتاب به بررسی نهضت جنگل و میرزا کوچک خان، قیام محمد تقی خان پسیان در خراسان، آغاز و شکست جنبش جمهوریخواهی، سیاست‌های رضا شاه برای مطیع ساختن‌شیخ‌خزعل درخوزستان و سرکوب سمیتقو در آذربایجان، اختصاص داده شده است. افزون بر این، هرگاه در فصلی از کتاب به نقش دولتمردان، سیاست پیشه گان یا متفکران خاص اشاره‌ای عمده شده، در پانوشت همان فصل شرح کوتاهی از زندگینامه و کارنامه سیاسی آنان نیز آمده است. درواقع، پانوشت‌های کتاب شامل بسیاری از رویدادها و داده‌های عمده و تفاسیر جالب است که اغلب درخور درج در متن کتاب اند.

کتاب غنی شاید مهم ترین و مستند ترین اثری است که تا کنون در بارهٔ برآمدن رضا شاه منتشر شده و با استناد به مدارک معتبر و تازه یافتهٔ تاریخی بسیاری از اسطوره های رایج در بارهٔ پدیداری سلطنت پهلوی را به پرسش کشیده و تاریخی بسی پیچیده تر از بسیاری گمان های رایج دربارهٔ کودتای ۱۲۹۹ و عوامل و نیروهای مؤثر در آن به دست داده. مؤلف، به یاری اسناد و داده‌های گوناگون عینی ثابت می کند که رویدادهای این بخش حساس از تاریخ معاصر ایران بیشتر از آن که معلول نقشه و توطئه و طرّاحی حساب شدهٔ دولت انگلیس بوده باشد پیامد اوضاع و احوال داخلی ایران، از یک سو، و رویدادها و تصادفات غیرقابل پیش بینی، از سوی دیگر، بود و به هر حال در نهایت امر مبانی‌استقلال ویکپارچگی و پیشرفت ایران را فراهم ساخت. در فصل پایانی کتاب مؤلّف ضمن تلخیص فرض هاو باورهای خود در بارهٔ مقدمات و پی آمدهای کودتای ۱۲۹۹ چنین می گوید:

> بیش‌از یک قرن [تحمل] خواری از ممالک خارجی؛ ناکامی‌وعده‌های‌مشروطه؛ تجزیهٔ کشور به مناطق نفوذ؛ جدو جهد در تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ برملتی از پا افتاده در چنگال اشغال نیروهای بیگانه به هنگام جنگ جهانی اول؛ جنبش های جدایی طلب در چهار استان بزرگ و شمال به دست بلشویک ها؛ پادشاهی عیاش، طماع و ضعیف النفس؛ ناتوانی سیاستمداران سنخ قدیم از انجام اقدام مؤثر؛ بی اعتباری تدریجی این جماعت و ازمیان رفتن هرگونه نشان نظم و امنیت؛ اینها همه صحنه را آمادهٔ پیدایش

ایران گرفتار راهزنان شدند؛ طرح الغای حقوق برون مرزی (کاپیتولاسیون)، صحبت از مالیات بستن به اتباع خارجی که در ایران کار می کنند. . . تعدیل عناوین تشریفاتی نمایندگان خارجی هنگام خطاب آن ها به زبان فارسی. (همانجا)

لورین در یکی از یادداشت های خود نیز از اصرار سردار سپه بر ضرورت قطع دخالت دیگران در امور داخلی ایران یاد می کند و می نویسد که پس از خروج نیروهای نظامی انگلیس از بنادر خلیج فارس، سردار سپه در ملاقاتی با او، ضمن سپاسگزاری از این اقدام دولت انگلیس، تأکید کرد که:

ایران می خواهد استقلال کامل آن به رسمیت شناخته شود . . . پولی از بریتانیای کبیر نمی خواهد. . در آتیه همهٔ مسائل مربوط به ایران باید مستقیماً با ایران در میان گذاشته شود. . . هرگونه فکری که دو همسایهٔ ما بتوانند بین خود ترتیباتی راجع به ایران دهند خطائی بزرگ است. (صص ۳۲۴ـ۳۲۵)

از سوی دیگر، تصویری که غنی، برپایهٔ گزارش های نمایندگان انگلیس، از احمدشاه ترسیم می کند آن چه را بسیاری از مورّخان دیگر در بارهٔ آخرین پادشاه قاجار نوشته اند اعتباری بیشتر می دهد. به نوشتهٔ مؤلف:

خاطرات تلخ کودکی و خلع پدر از پادشاهی. . . احمد شاه را به صورت آدمی بسیار بدبین و منفی درآورد که هیچ گونه دلبستگی واقعی به سرزمین اجدادی خود نداشت. مشغلهٔ فکری او بیش از هرچیز گردآوری ثروت بود. . . احمد شاه در نوجوانی شروع به احتکار غلات کرد. در اوائل ۱۹۱۹ در بورس پاریس به خرید و فروش سهام پرداخت. . . در اردیبهشت ۱۲۹۷ که مارلینگ [وزیر مختار انگلیس] باز پیش شاه رفت تا توافق او را برای نخست وزیری وثوق جلب کند، احمد شاه فرصت را غنیمت شمرد و چانه زد تا هرچه بتواند بیشتر پول برای خود به دست آورد. (۴۳ـ۴۴)

تصویر غنی از مدرس نیز، که در نهایت امر به مخالفان سرسخت پادشاهی رضاشاه پیوست، چندان مثبت نیست. وی ضمن اشاره به حمایت شدید مدرّس از نصرت‌الدوله فیروز، از حامیان و عاقدان قرارداد ۱۹۱۹، و تلاش پیگیر او به بازآوردن احمد شاه از آخرین سفرش به اروپا، مهم ترین ضعف مدرس را تکبّر می داند و می گوید وی «پیوسته می خواست مشاور پادشاهان، شاهزادگان و نخست وزیران باشد.» (ص۳۷۶) به اعتقاد مؤلف مدرس از آنچه رضا شاه

حمدحسن فغفوری*

# اقتدار مذهبی در اسلام تشیع

Ahmad Kazemi Moussavi
*Religious Authority in Shi'ite Islam:*
*From the Office of Mufti to the Institution of Marja'*
Kuala Lumpur, International Institute of Islamic Thought, 1996
xiii, 273 pp.

بش ازسه دهه از زمانی که مطالعه درباره ابعاد مختلف مذهب تشیع و بویژه
نبه‌های سیاسی، عقیدتی، تشکیلاتی و اجتماعی آن مورد توجه محققان غربی
رار گرفت می گذرد. طی این مدت کتب و مقالات متعددی در باره این مسئله
سیار مهم که طی قرون گذشته نقش سرنوشت سازی در شکل دادن به تحولات
اریخی ایران داشته است نوشته و منتشر شده. به استثنای چند کتاب مهم، بیشتر
ار اولیه در باره تشیع و ویژگی های آن متأسفانه به گونه‌ای سطحی و کلیشه وار
ه این موضوع مهم پرداخته، و تأکید و تکیه آثار برخی دیگر بطور عمده
رعملکرد سیاسی تشیع در جامعه ایران و رابطه روحانیت شیعه با دیگر مراکز
درت قرار داشته است.

* استاد مدعو در گروه تاریخ دانشگاه جورج واشنگتن و مؤلف روحانیت شیعه و سیاست در ایران:
ادگی نامهٔ آیت الله کاشانی.

رهبری پرتوان و خودکامه کرد.

تراکم این عوامل مردم را فرسوده کرده بود. استعداد رضاخان آن بود که دریافت مردم به شدت آرزومند یک حکومت مقتدر و مرکزی اند تا به بی نظمی خاتمه دهد، ملوک الطوایفی عشایر و وابستگی آن ها را به خارجیان از بین ببرد و به جنگ های داخلی وجنبش های جدایی طلب پایان بخشد. رضاخان در همان سال اول وزارت جنگ خود، سه شورش عمده را در شمال فرونشاند و به ایالات مرکزی یورش برد و مملکت را از مثله شدن نجات داد. . . . موضوع مهم دیگری که [رضاشاه] بدان توجه داشت «هدف دوم انقلاب مشروطه، یعنی نوین و امروزی کردن دولت بود. . . رضاخان فرزند انقلاب مشروطهٔ ایران بود، همان گونه که ناپلئون فرزند انقلاب کبیر فرانسه بود» . . . . (صص ۴۱۴_۴۱۵)

دیکتاتوری رضاشاه پس از جنگ جهانی اوّل چیز غیرعادی نبود. در تمام آسیا یک دموکراسی برای نمونه پیدا نمی شد و در شرق رود راین تنها چکسلواکی بود که چیزی مشابه دمواکرسی داشت. حتّی در غرب راین هم کشورهایی چون ایتالیا، اسپانیا و پرتغال دارای حکومت دیکتاتوری بودند و می دانیم که خود آلمان هم حدود سیزده سال بعد به چه روزی افتاد. پاره ای نویسندگان اظهار نظر کرده اند که زمامداری رضاشاه حرکت به سوی دموکراسی را که انقلاب مشروطه پایه گذارد سرعت داد. این استدلال یک نقص جدّی دارد. دموکراسی در ایران با وجود پیدایش مشروطیت و بعدها تشکیل مجلس هیچ گاه ریشه نگرفت. و همان طور که محقق دیگری گفته است، رضاشاه «مانند بسیاری از ملّیون بیشتر در فکر استقلال کشورش بود تا نگران آزادی مردمش. . . .» (صص ۴۲۳_۴۲۴)

رضاشاه طرح جامع برنامه ریزی شده ای برای نوسازی ایران نداشت، ولی اصلاحات بسیاری را که به نظرش برای احیای کشور ضروری بود به اجرا گذاشت. هنگام حملهٔ روس وانگلیس [در شهریور ۱۳۲۰] حکومتی مرکزی و قدرتمند، آزاد از دستکاری‌قدرت خارجی، آزاد از هرگونه گردن کشی عشیره‌ای و نفوذ ناروای مذهبی، بر ایران فرمان می راند، حکومتی که ایران نظیرش را در ۱۴۰ سال گذشتهٔ تاریخ خود به چشم ندیده بود. ساختار مالی کشور استوار بود و گام های نخست صنعتی شدن برداشته شده بود. . . رضاشاه رؤسا و دار و دسته های قدیمی را از بین برد، نهادهای نوین به وجود آورد و شالودهٔ فعالیت‌های فزایندهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت را ریخت. مکتب و مسلکی جدید، خاصه شکل تازه ای از ملی گرایی، را پی افکند و در واقع دولت ملی ایران را پایه گذارد. رضا شاه. . . مسلما نقایص بسیار داشت، ولی بی گمان پدر ایران نوین و معمار تاریخ قرن بیستم کشور ما بود. (صص ۴۲۷_۴۲۸)

---

محمد باقر (متوفی به سال ۷۳۵/۱۱۷) و حضرت امام جعفر صادق (متوفی به سال ۷۶۵/۱۴۸) و سهمی که آنان در تدوین فقه شیعه و تربیت شاگردان بسیار داشتند مورد بررسی قرار گرفته است.

به گفت مؤلف اصولی که پایه فقه شیعه را تشکیل می دهد در طول سیر خود دچار تحولات و تغییرات گوناگونی شده است. با درنظر گرفتن این تحولات وی سیر تکاملی فقه شیعه را به ۶ دوره تقسیم بندی کرده است.

۱- دوران نخست دوران گردآوری احادیث و پیدایش مکاتب قم، کوفه و ری است. دراین دوره که مقارن سال های ۴۰۸-۱۰۰هـ ق(۱۰۰۰-۷۲۳م) است و به دوره محدثین نیز اشتهار دارد حضرت امام محمد باقر با رد کردن نظریات و آرا اصحاب حدیث در مدینه برای نخستین بار مسئله حقانیت امام را در امر تفسیر قوانین اسلام مطرح کرد. دراین دوران تفاوت اساسی میان فقه شیعه و سنّی وجود نداشت و تنها موضوع مورد بحث و اختلاف بر سر این بود که چه کسانی صلاحیت تفسیر و شرح قوانین اسلامی را دارند. بسیاری از مسلمانان نسل اول و دوم هرچند احترام و اعتبار خاصی برای صحابه پیامبر (ص) قائل بودند با این حال رفتار و کردار آنان را به عنوان شاخص و اساس قانون اسلامی به رسمیت نمی شناختند. به همین جهت نیاز به استدلال حقوقی و تفسیر قانونی از *قرآن* و سنت پیغمبر (ص) در این جامعه جوان بیش از پیش احساس می شد. بنابراین می توان گفت که اقدام حضرت باقر در واقع پاسخی بود به نیازهای حقوقی و فقهی جامعه برای یافتن تفسیرهای اصیل و معتبر که به عقیده شیعیان تنها از امامان معصوم، و نه کس دیگر، ساخته است. جا داشت که نویسنده کتاب به زمینه های اجتماعی و احتمالاً سیاسی چنین نیازی، هرچند بطور مختصر، می پرداخت.

۲- دوره دوم تطوّر فقه شیعه با ظهور محمدبن نعمان مفید (متوفی به سال ۴۱۳هـ ق/۱۰۲۰م) و پیدایش مکاتب بغداد و نجف آغاز شد. شیخ مفید درکتاب معروف خود، *المقنعه*، بجای تکرار و بازگوئی پیشینیان، برای نخستین بار به استدلال های حقوقی جدید پرداخت و عقاید نوینی ابراز داشت. تاکید شیخ مفید چه درکتاب فوق و چه در آثار دیگر وی از قبیل کتاب مهم *التذکره به اصول الفقه* برعقل و استدلال است. این شیوهٔ شیخ مفید موجب شد که عقل (پس از *قرآن*، سنت و اجماع) به عنوان چهارمین رکن فقه شیعه به رسمیت شناخته شود. شاگرد شیخ مفید، یعنی ابوالقاسم علی بن حسین موسوی الشریف مرتضی (متوفی ۴۳۶هـ ق/۱۰۴۴م) شیوه وی را ادامه داد و به بسط و شرح آن همت گماشت و پس از آن ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی معروف به شیخ طایفه

با آغاز تحولاتی که به انقلاب ۱۳۵۷ در ایران انجامید توجه به تحقیقات جدید در باره تشیع بیش از پیش افزایش یافت و کتب و مقالات بیشماری توسط محققان غربی یا دانشمندان ایرانی که به زبان های غربی می‌نویسند به رشته تحریر درآمد. برخی از این تحقیقات به بررسی جنبه های اعتقادی-مذهبی تشیع، بعضی به بررسی رابطه آن با سیاست، گروهی به مطالعه نقش روحانیت در سیاست و اجتماع ایران، و بالاخره دسته دیگری به مطالعه بنیان اعتقادی، سیر تحول و ویژگی های تشیع هم به عنوان مذهب و فرهنگ و هم به عنوان یک مکتب حقوقی و فقهی پرداخته اند. درمیان این آثار کتاب خاصی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است-زیرا با استفاده از منابع اولیه بسیار مهم به زبان های فارسی و عربی و چند نسخه خطّی به بررسی ویژگی های فقه شیعه اثنا عشری و سیر تحول آن، به روند ظهور جریان های فکری فقهی و نهادهای حقوقی و بالاخره به ظهور مکاتب مختلف فلسفی، فقهی و دینی، از اصولی و اخباری تا شیخی و بابی پرداخته است.

هدف اصلی نویسندهٔ کتاب حاضر، که سال هاست به تدریس حقوق اسلامی در دانشگاه بین المللی اسلامی در کوالالامپوراشتغال دارد، جستجو و ارائه پاسخی برای پرسش های عمده در بارهٔ مشروعیت قدرت روحانیت شیعه و ریشه های آن است. شش فصل اول کتاب *اقتدار دینی در تشیع* به بررسی روند شکل گیری فقه شیعه ۱۲ امامی و سیر تحول و تطور آن و دوبخش آخر به مطالعه و تحقیق در ابعاد اجتماعی قدرت روحانیت شیعه، زیربنای مالی و اقتصادی آنان و زمینه های اجتماعی قدرت سیاسی روحانیت اختصاص دارد.

اساس فقه شیعه، همچون فقه اهل سنت، البته بر تعلیمات *قرآن* کریم و سنت پیامبر قرار دارد. علاوه براین در فقه شیعه فقها و علماء در پرتو مقام امامان شیعه و با تکیه بر مشروعیت علمی و دینی آنان از اقتدار معنوی و عملی خاصی برخوردارند که فقهای سنی فاقد آنند. این اقتدار فقهای شیعه را قادر ساخته است که با توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی و اعتقادی جامعه تعبیرات گوناگونی از اصول فقهی ارائه دهند. طبیعی است که این امر انعطاف پذیری خاصی به فقه و نظام حقوقی شیعه، البته با حفظ اصول، بخشیده است.

درفصل اوّل کتاب دکتر کاظمی به بحث درباره عواملی که در شکل بخشیدن به فقه شیعه نقش اساسی داشته می پردازد و نیز تغییرات و تحولاتی را که از قرن دوم هجری/ هشتم میلادی تا به امروز دراین زمینه پیش آمده مورد بحث و بررسی قرار می دهد. دراین مورد نقش دوتن از امامان شیعه، یعنی حضرت امام

شدیدی به علمای اصولی مکتب آغاز و آنان را متهم کرد که مفاهیم اجتهاد و ظنّ را آنان از اهل سنت به عاریت گرفته اند. با این حال دو عالم برجسته این دوره یعنی شیخ بهائی (وفات ۱۰۳۰ هـ ق/۱۶۳۱م) و شیخ حسن عاملی (وفات ۱۰۱۱هـ ق/۱۶۰۲م) آثار مهمی با تکیه بر دیدگاههای مکتب اصولی تدوین نمودند. ویژگی دیگر این عصر ظهور گروهی از حکمای شیعه است که اصول عرفانی اسلامی- ایرانی را با فلسفه مشائی تلفیق کردند. صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰هـ ق/۱۶۴۰م) و شاگرد وی ملامحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱هـ ق/۱۶۸۰م) از برجسته ترین نمایندگان این مکتب اند.

۵- پنجمین دوران تطّور فقه شیعه، به گفته مؤلف کتاب، عصر تثبیت مکتب عتبات و تحکیم موقعیت علمای اصولی است که همزمان با حکومت دولت قاجار تحقّق یافت. دراین دوران، به اعتقاد نویسندهٔ کتاب، مکتب نو اخباری به تدریج ضعیف شد و مقبولیّت خود را در کربلا، نجف و کاظمین از دست داد و در نتیجه مکتب اصولی اقتداری روز افزونی یافت. همزمان با این تحول، و احتمالاً در اثر آن، مقام مجتهد عظمی یعنی مقام مرجعیت تقلید به عنوان مقام و نهادی محوری و بسیار مهم به وجود آمد. این تحوّل نه تنها آثاری عمیق در سیر تحول فقه شیعه برجای گذاشت بلکه منشاء حوادث بسیار مهمّی در زمینه‌های اجتماعی، مذهبی و سیاسی گردید. علل عمده تفوق مکتب اصولی را البته باید در تضعیف مکتب نو اخباری و ناتوانی آن در پاسخگوئی به نیازهای جامعه شیعیان جستجو کرد. علاوه براین، علمای اخباری نتوانستند به خلق آثار تحلیلی فقهی، آن چنان که اصولیون موفق شده بودند، بپردازند. تنها شیخ یوسف البَحرانی با نوشتن کتاب *حدائق الناضره* ابعاد جدیدی به اجتهاد بخشید. از سوی دیگر، فقیه اصولی، محمد باقر بهبهانی با تفسیرهای خویش به بسط اقتدار و ختیار مجتهدان کمک بسیار کرد و مهم تر از آن منابع مالی علما را از طریق ارائه تعبیرات جدید فقهی گسترش داد به نحوی که این منابع به صورت نهادهای مالی کاملاً مستقلی درآمدند. (ص ۳۶.) از جمله این منابع می توان از افزایش خمس و نیز مالیات بر معاملات غیر مشروع یا مکاسب المُحرّمه، نام برد. شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفی ۱۲۲۸هـ ق/۱۸۱۶م) مسئله اعلمیّت را به عنوان یکی از شرایط اصلی مرجعیّت به رسمیت شناسانید و ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵هـ ق/۱۸۳۰م) این نظریه را که فقها بطور کامل واجد اختیارات و اقتدار امام اند تدوین کرد. مجموع این اقدامات موجب متمرکز شدن مقام مرجعیت و نهادی شدن آن در اواسط قرن ۱۳ هـ ق/۱۹م گردید و این امر به نوبه خود آثاری

(وفات ۴۶۰هـ ق/۱۰۶۷م) نظریات آن دو را گسترش بیشتری داد و خود شیوه‌ای بینابین مکتب اصولی و حدیث ایجاد نمود.

۳- دوران سوم تطور و شکوفائی فقه و نظام حقوقی شیعه عصر پیدایش اصلی اجتهاد و ظهور شهر حِلّه و پیدایش مکاتب حلّه و جبل عامل است. این دوران با حمایت های مادی و معنوی سیاستمدار، وزیر و متفکر برجسته ایرانی، خواجه نصیرالدین طوسی آغاز شد و بیش از سه قرن، از هفتم تا دهم هجری، ادامه یافت. از فقهای برجسته این عصر نجم الدین جعفربن حسن معروف به **محقق حلّی** (وفات ۶۷۶هـ ق/۱۲۷۷م) است. وی نخستین عالم شیعی مذهب بود که اجتهاد را اساس و مبنای فقه شیعه قرارداد. تعریف وی از امر اجتهاد بسیار گویاست و آنرا از ظّن، قیاس، و رأی متمایز می سازد. به این معنی که از دیدگاه وی اجتهاد براساس ظنّ معتبر مشروعیت می یابد. به عبارت دیگر در زمان غیبت کبری تنها با تکیه براصل عمل طایفه (یعنی روش پارسایان قوم) آن چنان که شیخ طوسی معتقد بود نمی توان تصمیم حقوقی اتخاذ کرد بلکه به نظر محقّق حلّی اجتهاد تنها زمانی مشروعیّت می یابد که براساس ظنّ معتبر باشد. طبیعی است که در زمان غیبت امام عالم موشکافی همچون محقّ حلّی نمی توانست دراحتجاجات حقوق خود تنها برعملکرد پارسایان قوم بسنده کند. بلکه می‌خواست با تسلّطی که بر فقه‌اهل سنت‌داشت امر اجتهاد را هم از جهت نظری و هم در عمل مشروعیّت بخشد. اقدام مهم دیگر محقق حلّی که نه فقط از لحاظ حقوقی بلکه از نظر اجتماعی و سیاسی و دینی بسیار اهمیت داشت این بود که وی مقام، صلاحیت و اقتدار علمای شیعه را به امام غایب پیوند داد. این قدم بسیار مهم به نظر نویسنده کتاب، نخستین اقدام در ظهور اقتدار و مشروعیت حقوقی علما و فقهاست. برادر زاده محقق حلّی، یعنی حسن بن مُطهّر حلّی معروف به علامه حلّی (متوفی ۷۲۶هـ ق/۱۳۲۷م) با تکیه بردانش وسیع خویش در منطق و علم کلام ابعاد جدیدی به فقه شیعه بخشید و بویژه مرزهای بالقوه نامحدود حقوقی را در تشیع و درمقایسه با تسنّن برجسته ساخت. وی شاگردان بسیار معروفی نیز تربیت نمود که به شکوفائی فقه شیعه یاری بسیار رساندند.

۴- دوران چهارم، مقارن سال های حکومت صفویه، عصر ظهور تفکر نو اخباری و مکاتب کربلا، اصفهان و بحرین است. ویژگی بارز این عصر روی آوردن علما به حدیث و روایات امامان شیعه در امور فقهی است. تثبیت قدرت صفویه در این تحول نقش به سزائی داشت. محمد امین استرآبادی (وفات ۱۰۳۶ ق/۱۶۲۶م) از فقهای معروف این دوره در پرتو جوّ مبالغه آمیز مذهبی حملا

شیخ عبدالکریم حائری و شکوفا شدن آن در مقایسه با مراکز علمی عتبات مهم تر از آن است که بتوان از مطالعه آن چشم پوشید. همین گونه است رابطه مراکز علمی عتبات با دولت در دوران رضا شاه و نیز با مراکز علمی قم، تهران، مشهد و شهرهای دیگر ایران. البته انتظار نیست که درچنین تحقیقی که جنبه نظری و نه تاریخی دارد این گونه مسائل به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گیرد. امّا در عین حال نمی توان یکسره از چهار دهه چشم پوشید و به بحث در باره آیت الله خمینی پرداخت.

مشخصه دیگر این دوران، به گفته نویسنده کتاب، تلاش گروهی از روحانیان شیعه برای مقابله با هجوم ارزش ها و فرهنگ غرب است که وی آنرا "علوم دینی تدافعی" می خواند. باید به یاد آورد که این حرکت ها بسیار پیش از تاریخی که ایشان ذکر می کنند آغاز شده بود و نخستین سخنگویان آن علامه سید محمد حسین طباطبائی و آیت الله مرتضی مطهری نبودند. این حرکت با نوشته های شیخ فضل الله نوری در ردّ نظام پارلمانی، در تلاش آیت الله محمدحسین نائینی برای تدوین نظریه حکومت براساس ایرانیت و اسلامیت، در آثار آیت الله شریعت سنگلجی برای ارائه تصویری از اسلام و تشیع در تناسب و همآهنگی با زمان و با تجدد و بالاخره با نوشته های متفکرین مذهبی غیر معتمم همچون مهندس مهدی بازرگان آغاز شده بود. در واقع، می توان استدلال کرد که کوشش های علامه طباطبائی و آیت الله مطهری به همان نسبت که جنبه تدافعی در مقابل هجوم فرهنگ غرب داشت، دفاعی نیز بود در برابر تجددگرائی اسلامی که از سوی مفسرّان و نویسندگان یادشده (به ویژه سنگلجی و بازرگان) ارائه می شد.

فصل دوم کتاب *اقتدار دینی در تشیع* به ظهور علمای شیعه و نهادها و مقاماتی چون مفتی، فقیه و قاضی اختصاص داده شده است. بنا به گفته نویسندهٔ کتاب، مقام امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بیش از هر عامل دیگری از مقام معنوی و احاطه آنان بر *قرآن* و علم الهی ناشی می شود و در نتیجه مقام آنان به عنوان امام بر موقعیت علمی شان به عنوان عالمین دینی و محدثّ اولویت دارد. تا این زمان اختلاف اساسی میان تشیّع و تسنّن از لحاظ حقوقی و فقهی وجود نداشت و همه فقها چه شیعه و چه سنی به صلاحیت علمی امامان اعتراف داشتند. بیشتر جدل ها دراین دوره بر سر مسائل صرفاً دینی و بویژه مسئله امامت و مقام امام از زاویه دینی دور می زد. شاگردانی که در اطراف امام محمد باقر و بویژه امام جعفر صادق گرد آمده بودند معمولاً از آنان اجازه تفسیر و تعبیر قوانین اسلامی را می گرفتند و صلاحیت می یافتند

عمیق بر هماهنگی نظام آموزشی فقهی در مدارس مختلف و نیز بر مسیر تحولات سیاسی و اجتماعی به جای گذاشت.

۶- بالاخره ششمین دوره تطوّر فقه شیعه عصر ظهور مکتب قم و نجف و همراه آن پیدایش نقش فعال اجتماعی- سیاسی فقهای شیعه است. سیر تطور این دوران، که بنا به اعتقاد دکتر کاظمی از ۱۳۱۸هـ ق/۱۹۰۰م آغاز می شود و تا ۱۴۰۰انقلاب اسلامی ادامه می یابد، مورد بررسی مؤلف کتاب قرار گرفته است. این دوره که عصر عکس العمل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی علمای شیعه در برابر هجوم فرهنگ و تمدن غرب است با کوشش هائی در زمینه بازنگری به فقه شیعه نیز همراه بود. مهم ترین دستاوردهای این دوره، به گفته نویسندهٔ کتاب حاضر، یکی روی آوردن علما به نوشتن رساله عملیه و دیگری وارد کردن مقولهٔ تقلید، به عنوان یک اصل مهم فقهی، به زندگی مذهبی شیعیان است. پیش از شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱هـ ق/۱۸۶۴م) مسئله تقلید نقش مهمّی در حیات مذهبی شیعیان نداشت. تنها پس از آنکه آیت الله محمد کاظم یزدی (متوفی ۱۳۳۷هـ ق/۱۹۱۹م) کتاب *عروة الوثقی* را تدوین کرد و درآن به تحلیل و بسط مسئله تقلید -که از سوی شیخ انصاری مطرح شده بود- پرداخت امر تقلید رسماً بصورت یکی از اجزاء مهم اصول تشیع درآمد تا جائی که اعلام شد حتی نماز و روزه هر فرد شیعه بدون تقلید از یک مجتهد جامع الشرایط باطل است. نتایج و اثرات سیاسی-اجتماعی این تحولات نظری در فرآیند تطوّر فقه شیعه در کتاب حاضر به اختصار مورد بحث قرار گرفته است. هرچند که بررسی این مطلب خارج از چهارچوب بحث نویسنده به نظر می رسد، امّا، از آنجا که صحنه عمل اجتماعی ملاک کارآئی و صحنهٔ کاربرد نظریات و آزمایش واکنش جامعه شیعه به تحولات فقهی یاد شده است، بسیار بجا بود که نویسنده به تحلیل مسائلی همچون انقلاب مشروطه و جنبش تنباکو، و بویژه انقراض سلسله قاجاریه و به قدرت رسیدن رضا شاه از *زوایای فقهی* می پرداخت. به عنوان مثال، آیا موضع گیری ها علما در تحولات سیاسی جامعه زمینه فقهی نیز داشت یا تنها عکس العمل موضع گیری سیاسی بود؟ انگیزه های شیخ فضل الله نوری در مخالفت باحکوم پارلمانی و یا آیت الله نائینی در نگارش کتاب مهمی چون *تنبیه الامه و تنزیه ا* سیاسی بود یا فقهی، یا هردو؟ و آیا موضع گیری های آنان هیچ ارتباطی تغییراتی که در فقه شیعه در پنج دوره مورد بحث صورت گرفته بود داشت؟ ن

مهم دیگر در همین زمینه تحولاتی است که در عصر رضا شاه در جا روحانیت پیش آمد. تأسیس مرکز آموزشی مهمی در علوم اسلامی در قم ت

مفهوم معصومیت امام در تشیع است. مفاهیمی چون قبض روح، علم به عالم غیب در چهارچوب عرفان معادل همان مقام امام به عنوان حجة الله است که عالم به علم دین و واجد صلاحیت هدایت مومنین به سوی خدا یعنی دستگیری است. درنتیجه، یکی انگاشتن مقام اولیاء توسط صوفیان با مقامی که امام در تشیع دارد یکی از مهم ترین دلائل برخورد میان شیعیان و عارفان است. این اختلاف نظر و تنش‌های ناشی از آن و نیز برخی دیگر از جریان های مذهبی، چون شیخی و بابی، با دقت و ظرافت خاص علمی دراین فصل مورد بررسی قرار گرفته است.

درفصل پنجم، مؤلف به تحلیل سیر تحول مفاهیم نیابت امام، اجتهاد و اعلمیّت که در واقع پایه نظری سلسله مراتب و منشاء نظریه ولایت فقیه است پرداخته. مسئله نیابت امام نخستین بار از سوی علمای اصولی مکتب مطرح شد. کلینی در *المقنعه* به لزوم انجام وظایف امام توسط علما در زمان غیبت کبری اشاره کرده امّا در زمینه مسائلی چون گردآوری خمس و اجرای احکام قضائی به علما هشدار داده و آنان را به رعایت احتیاط دعوت کرده است. البته همه علمای شیعه به تعبیرات کلینی صحه نگذاشته اند. به عنوان مثال ابوالقاسم علی بن الحسین المرتضی (متوفی ۴۳۶هـ ق/۱۰۴۴م) چندان با دخالت علما در امور فقهی و حقوقی، به استثنای امر به معروف و نهی از منکر موافق نبود. دوقرن بعد از این دو عالم، محقق حلّی و علامه حلّی نظریه مسئولیت و ولایت علما را در قضاوت، جمع آوری خمس و زکوة، صدور فتوی و امامت نماز جمعه ارائه کردند. در دوران صفویه شیخ علی کَرَکی، که رسماً به عنوان نائب امام شناخته می‌شد، چنین وظایفی را در حوزۀ صلاحیت علمای شیعه شناخت و اضافه کرد در کلیه مواردی که امکان جانشینی و نیابت امام ممکن است علما عملاً می توانند به اجرای این وظائف بپردازند. در دورۀ قاجار این مفاهیم بیش از پیش گسترش داده شد و با برتری یافتن علمای اصولی در عتبات شاهان قاجار کوشیدند که از حمایت همه جانبۀ آنان بهره مند شوند. فتحعلی شاه، به ویژه مشتاق بود که مجتهدی جامع الشرایط وی را به تخت نشاند تا بتواتد با کسب مشروعیت مذهبی ادعّا کند که از سوی امام و به نمایندگی وی سلطنت می کند.

از معروف ترین علمائی که به تدوین و بازسازی نظریه ولایت فقیه پرداخت ملا احمد نراقی است که در بخشی از کتاب *عوائد الایام* به بحث در باره ولایت فقیه و ارتباط آن با مقام نیابت امام و نیز ولایت عامه پرداخته. از بررسی این بخش چنین بر می آید که نراقی هیچ گونه تردیدی در اینکه فقیه باید ولایت کامل برجامعه شیعه داشته باشد در ذهن نداشته است.

که براساس آموخته های خود به اجتهاد بنشینند. نخستین متفکران شیعه از شاگردان امام جعفر صادق از میان ایرانیان ظاهر شدند و خاندان هائی چون خاندان نوبختی نقش بسیار مهمی در تدوین و توسعه علم کلام ایفاء کردند ابوسهل اسمعیل نوبختی (متوفی ۳۱۱هـ ق/۹۲۳م) نخستین کسی بود که با زبان منطق و با تکیه بر احادیث نظریه امامت را به اثبات رساند، آنرا از عقاید خرافی و اعتقاداتی چون حلول خداوند در جسم امام تصفیه کرد و، بویژه، در تعدیل عقاید شیعه در رویاروئی با غُلات نقشی اساسی یافت. حسین بن روح نوبختی (متوفی ۳۲۴هـ ق/۹۳۵م) مقام وکیل یا نائب امام را داشت و علی بن مازیار اهوازی (متوفی ۲۵۴هـ ق/۸۶۸م) به مقام نیابت امام نهم، دهم و یازدهم رسید و به نمایندگی از سوی آنان در قلمرو فارسی زبان خلافت منصوب گردید. حسین بن روح در عین حال یکی از چهار نایب حضرت امام مهدی در زبان غیبت صغری بود. در دیگر تحولات این دوره و از جمله در نهادی ساختن مقاماتی چون نقیب وکیل و قاضی و حاکم نیز ایرانیان نقش عمده ای ایفا نمودند. دکتر کاظمی با دقت و حوصله تمام به شرح جزئیات این تحولات پرداخته است.

فصل سوم کتاب به بحث در باره مقام اجتهاد و مناقشه های میان اخباریون و اصولیون اختصاص دارد و فصل چهارم به چالش علمای شیعه از سوی اخباریون، شیخیه و صوفیان می پردازد. چالش اصولیان بیشتر براساس ساده کردن علوم دینی و بویژه فقه دور می زد و شیخیّه و صوفیان بدیل هائی ارائه می‌دادند که براساس مکاشفه و کشف و شهود قرار داشت. امّا دو چالش مهم صوفیه و شیخیّه که با عکس العمل شدید علمای اصولی مکتب روبرو شد یکی مسئله ولایت و مقام ولی و دیگری مقولهٔ قطبیّت و مقام قطب بود.

ولایت از مفاهیم مشترک میان تصوف و تشیع است که هردو ریشه در ارادت به امام علی بن ابیطالب(ع) و اهل بیت پیامبر دارند. محمدبن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹هـ ق/۹۴۰م) براساس روایتی از امام جعفر صادق، که فرمود ولایتنا ولایة الله (ولایت ما ولایت خداست)، ولایت اهل بیت را به معنای توحید به عنوان رکن اصلی دین تعبیر کرده است. درجه بندی مقام هم در تشیع و هم در تصوّف هردو بر مفهوم ولایت استوار است. رابطه مرید و شیخ در عرفان دقیقاً شبیه رابطه امام با پیروان اوست. یکی از برجسته ترین عرفای قرن سوّم هجری یعنی محمدبن علی ترمذی، در کتاب معروف خود با عنوان *ختم الاولیاء* نظریه ای در باره تقدس عرفانی براساس ولایت ارائه داده است. از دید *ترمذی*، خاتم الاولیا مقامی است والا که اعمال او خالی از هر عیب و نقص است. این تعبیر شبیه

کاظم خراسانی (وفات ۱۳۲۹هـ ق/۱۹۱۱م) و محمد کاظم طباطبائی یزدی (متوفی ۱۳۳۷هـ ق/۱۹۱۸م) به عنوان مرجع مطلق شناخته شدند. ویژگی برجسته مقام مرجعیت طی سال های میان فوت شیخ انصاری تا زمان در گذشت سید محمدحسین بروجردی فعال شدن آن در صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه است، بویژه در حوادث جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و تحولاتی که به روی کار آمدن رضا شاه منجر شد. نکته بسیار مهم در مسیر تحوّل این نهاد در دوران رضاشاه، تأسیس حوزه علمیه قم توسط شیخ عبدالکریم حائری است زیرا از آن پس، شهر قم، بعد از نجف، به صورت دومین شهر مرجع نشین درآمد. متأسفانه وضعیت نهاد و مقام مرجعیّت پس از درگذشت آیةالله بروجردی و بحران جانشینی وی مورد بحث قرار نگرفته است. این بحران که هنوز نیز به گونه ای ادامه دارد مهم تر از آن است که درچنین مبحثی مورد توجه قرار نگیرد. چرا که پرداختن به آن می تواند-برای بسیاری از تنش های موجود در جامعه امروزی ایران، چه در درون جامعه روحانیت شیعه و چه در سطح وسیع جامعه، پاسخ قانع کننده ای ارائه کند.

نهادی شدن مقام مرجع موجب پیدایش سلسله مراتب و عناوین جدیدی در جامعه علمای شیعه گردید؛ سلسله مراتبی که با وجود غیر رسمی بودن بسیار هم رسمی است. بسیاری از عناوین نیز که در گذشته به مفهوم دیگری به کار می‌رفت، معانی و مفاهیم تازه ای پیدا کرد. به عنوان مثال، همچنان که نویسنده کتاب اشاره کرده، تا زمان انقلاب مشروطه عنوان "حجة الاسلام" به بالاترین مقامات علمی روحانیت شیعه اختصاص داشت و معدودی از علما به این عنوان خوانده می شدند. اما در عصر مشروطیت این لقب استعمال عام یافت و در نتیجه عنوان "آیة الله" به وجود آمد و برای نخستین بار علمائی چون محمد کاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی در نجف و دو تن از رهبران مذهبی جنبش مشروطه یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی با این عنوان مورد خطاب قرار گرفتند، در صورتی که تا آن زمان تنها علامه حلّی و ملامحمد باقر مجلسی و محمد باقر بهبهانی عنوان آیة الله داشتند. در زمان آیةالله بروجردی لقب "عُظمی" نیز به عنوان آیة الله اضافه شد.

هفتمین فصل کتاب حاضر به بررسی منابع مالی و زیربنای اقتصادی قدرت علما اختصاص دارد. استقلال مالی علمای شیعه از دولت و رابطه آنان با بازار و اصناف ناشی از قوانین و اصولی است که بر روابط اقتصادی جامعه سنتی ایران حاکم بوده است. این قوانین بخشی از قوانین کلی حاکم بر معاملات اند که براساس فقه شیعه تدوین شده. نویسنده سیر تحول و نحوهٔ شمول این قوانین را

کاشف الغطاء و ملا احمد نراقی، هر دو، نه تنها مشروعیت سلطنت فتحعلی شاه را تائید کردند بلکه فراتر از آن به حمایت و تائید رسمی آن پرداختند. پرسش این است که اگر این دو نظام سیاسی موجود و مشروعیت حاکم وقت را تائید می کردند پس منظورشان از ولایت فقیه چه بود؟ پاسخ نویسندهٔ کتاب حاضر به این پرسش این است که این دو عالم نظریه ولایت فقیه را در پاسخ و واکنش به جریان های صوفیانه و شیخی که خود ادعای نیابت امام را داشتند تدوین نمودند نه برای پایه ریزی حکومت ولایت فقیه. در نهایت، به نظر مؤلف احتمال دارد که نراقی برای بی اعتبار ساختن جریان های یادشده امیدوار بود که بتواند حکومتی شرعی و مذهبی را در کنار حکومتی عرفی و دنیوی پایه گذاری کند.

نهادی ساختن مقام مرجعیّت تقلید موضوع ششمین فصل کتاب حاضر است. همان گونه که مؤلف تأکید کرده، هم مرجعیّت و هم امر تقلید به مفهوم امروزی پدیده ای نسبتاً تازه در تاریخ تشیّع است. گرچه مقام مرجع در قرن چهارم هجری ـ یعنی در دورانی که امام محمّد باقر و امام جعفر صادق گروهی از علمائی را که به گرد آوری حدیث اشتغال داشتند به عنوان مرجع حدیث در غیاب خود معرفی کردند ـ به وجود آمد، امّا اطلاق عنوان مرجع به مفهوم متعارف آن تا این اواخر یعنی تا قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) صورت نگرفت. امر تقلید نیز به معنای پیروی از یک مجتهد جامع الشرایط در دوران بعد از مغول و بویژه در زمان محقق حلّی و علامه حلّی وجود داشت امّا رواج آن به معنای امروزی پدیده ای است که ریشه در تحولات قرن سیزدهم هجری دارد.

مرجعیّت اصلی تقلید شیعیان، به عنوان یک نهاد رسمی درسال ۱۲۶۲هـ ق ۱۸۴۶م، به وجود آمد و شیخ محمدحسن نجفی، با درگذشت دو تن از علمای برجستهٔ معاصر خود، یعنی کاشف الغطاء در نجف و سید ابراهیم قزوینی در کربلا، به این مقام شناخته شد. اهمیت مقام آقا نجفی نه تنها در اعلمیّت، شهرت به زهد و صداقت بلکه در اقداماتی است که وی پس از کسب مقام مرجعیت تامه در نهادی ساختن این مقام به عمل آورد. وی شبکه وسیعی از روحانیان زیردست و علمای محلی هر شهر تشکیل داد و با واگذاری اختیارات قشرهای مختلف را رسمیت بخشید. تشکیلاتی که آقا نجفی ایجاد کرد پس از مرگ او ابقاء شد و در زمان جانشین وی، و با مرجعیّت مطلق شیخ انصاری، استحکام بیشتری یافت. پس از درگذشت شیخ انصاری تا زمان مرجعیت مطلق آیة الله بروجردی، پنج مجتهد رهبری جامعه شیعیان را در دست داشتند. امّا از میان آنان تنها محمد

به نظر نگارنده این سطور، کتاب *اقتدار دینی در تشیع* یکی از جامع ترین و بهترین آثاری است که طی چند سال گذشته در باره سیر تاریخی تشیع و تطور فقه شیعه به رشته تحریر درآمده است. در روند تحقیق برای نگارش این کتاب دکتر کاظمی نه تنها از مهم ترین مراجع و منابع عربی، فارسی و انگلیسی سود جسته و اطلاعات بسیار خواندنی از میان صفحات آنان استخراج کرده بلکه با شیوه ای ساده اطلاعات یافته را تلفیق کرده و آن چنان از عهده این مهم برآمده که اثر وی نه تنها برای متخصصان و صاحبنظران بلکه برای خوانندگان عادی نیز به آسانی قابل فهم و درک است. خواننده این کتاب نه در پیچ و خم های گیج کننده تئوری های مختلف پریشان می شود و نه در لابلای جملات طولانی و پیچ در پیچ رشته کلام را گم می کند. استفادهٔ گستردهٔ مؤلف از منابع اولیه، بویژه از منابع و کتاب هائی که در حوزه های علمیه قم و نجف نگارش یافته است، به این کتاب سندیت و اعتبار بسیار می بخشد. از آنجا که این اثر به نیت بررسی و شناختن گذشته به منطور درک شرایط فعلی عالم تشیّع نگاشته شده، بدیهی است که اضافه کردن فصلی به آن در بارهٔ تحولات فقهی و حقوقی از زمان آیة‌الله بروجردی تا به امروز و پیوند دادن آن با تحولات مورد بحث در کتاب می‌توانست بسیار مفید باشد و از جمله این نکته را روشن کند که نظریه ولایت فقیه آیة الله خمینی تاچه حد ریشه درگذشته دارد و تا چه درجه بازتاب تفکر نوین در فقه شیعه است. مسائلی مانند بحران در مسئله مرجعیت، و ماهیت رابطه مراکز علمی شیعه با حکومت روحانیان و تأثیرات متقابل آنان بر یکدیگر نیز می تواند در چنین فصلی مورد بررسی قرار گیرد. امید است که در چاپ‌های آینده این کتاب ارزشمند، نویسنده به این مهم نیز بپردازد.

---

براساس فقه شیعه تدوین شده. نویسنده سیر تحول و نحوهٔ شمول این قوانین را بر جامعه شیعه ایران از زمان کلینی تا به امروز به تفصیل مورد بحث و تحلیل قرار داده و ویژگی های آن را برشمرده و از خمس، زکوة، رد مظالم، درآمدهای اوقاف، زیارتگاه ها و مراسم محرم و صفر به عنوان عمده ترین این منابع یاد کرده است.

بخش هشتم و نهایی کتاب به بررسی نقش سیاسی علمای شیعه در جامعه ایران و عراق بویژه بعد از سال های دههٔ ۱۸۵۰ میلادی پرداخته است. با به رسمیت شناخته شدن مقام نیابت امام، روحانیت شیعه عملاً مقامی بینابین حکومت و ملت برای خود ایجاد کرده است. علمای شیعه در زمان غیبت کبری اساساً حکومت دنیوی را مشروع نمی دانند اما در عین حال به ضرورت وجود حکومتی که به رتق و فتق امور جامعه و تنظیم روابط و دفاع از آن در مقابل کفار بپردازد واقفند. به همین دلیل آنان با دیدی دوگانه به حکومت نگریسته اند. به گفتهٔ مؤلف، روحانیت شیعه هرچند از یکسو به حکومت ها مشروعیت بخشیده، اما از سوی دیگر بقاء مشروعیت آنان را در گرو دفاع از اسلام در برابر خطرات و تهدیدهای داخلی و خارجی، و نیز اطاعت از علما و همکاری با آنان قرار داده است. بیشتر این مباحث قبلاً به گونه های مختلف توسط محققان دیگر نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته اما برتری تحقیق دکتر کاظمی در استفاده از منابعی است که توسط خود علماء شیعه دراین زمینه ها نگاشته شده. آنچه می‌توانست مسائل مطرح شده دراین فصل را خواندنی تر و آموزنده تر کند پیوند دادن سیر تحولات نظری فقهی در باره حکومت ـکه در منابع مورد استفاده نویسنده منعکس شدهـ با تحولات فقهی و سیاسی ایران از زمان انقلاب است. به عبارت دیگر، مفید بود اگر نویسنده به پرسش هایی از این گونه نیز می‌پرداخت که: پایگاه فقهی ولایت فقیه به آن گونه که امروزه ارائه می‌شود چه شباهت ها یا تفاوت‌هائی با آنچه در گذشته توسط علما مطرح شده دارد؟ حال که بخشی از علماء شیعه به مثابه دولت قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست گرفته اند، رابطه خود را با گروه علمای حوزه و با مرجعیّت چگونه تنظیم می کنند؟ آیا دراین زمینه به شواهد و توجیه های فقهی می‌پردازند یا براساس واقعیات سیاسی عمل می کنند؟ و مهم تر از همه مسئله مرجعیّت تابع چه تحولاتی شده و آینده آن به کدام سو روی دارد؟ اینها همه پرسش هایی است که هرچند رابطه مستقیمی با مسائل مورد بحث دراین فصل ندارد، اما در پرتو مسائل مطرح شده در این بخش می‌تواند آغازگر بحث جالبی شود. البته، ناگفته نباید گذاشت که مولف در برخی

منصور بنکداریان*

# روشنفکران ایرانی در قرن بیستم

Ali Gheissari,
*Iranian Intellectuals in the 20th Century*
Austin, University of Texas Press, 1998, xvi + 247 pp.

در *روشنفکران ایرانی در قرن بیستم* علی قیصری، استادیار تاریخ و علوم دینی در دانشگاه سَن دیگو، با بهره‌جویی از منابع گوناگون به سیر روشنفکری "مدرن" در ایران معاصر پرداخته و نقش روشنفکران در پیدایش، گسترش، و برخورد با فرهنگ سیاسی مُدرن در جامعه، و همچنین نحوهٔ رویارویی آنان را با غرب و مدرنیته بر رسیده است. گرچه قیصری تحقیقات خود را برای نوشتن این اثر ارزنده، که در اصل رسالهٔ دکترای وی در دانشگاه آکسفورد بوده، پیش از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ آغاز کرده و عمدتاً به تحولات قبل از این انقلاب پرداخته، ولی در بخش "پی گفتار" کتاب به تحولات روشنفکری پس از انقلاب نیز اشاره کرده است. در واقع، وی این انقلاب را گواهی بر این نظر خود می داند که در مجموع روشنفکران ایرانی به یکی از عوامل اساسی مُدرنیسم که تأکید برحقوق فردی‌است

* پژوهشگر تاریخ و استاد مدعو در دانشگاه ایالتی آریزونا.
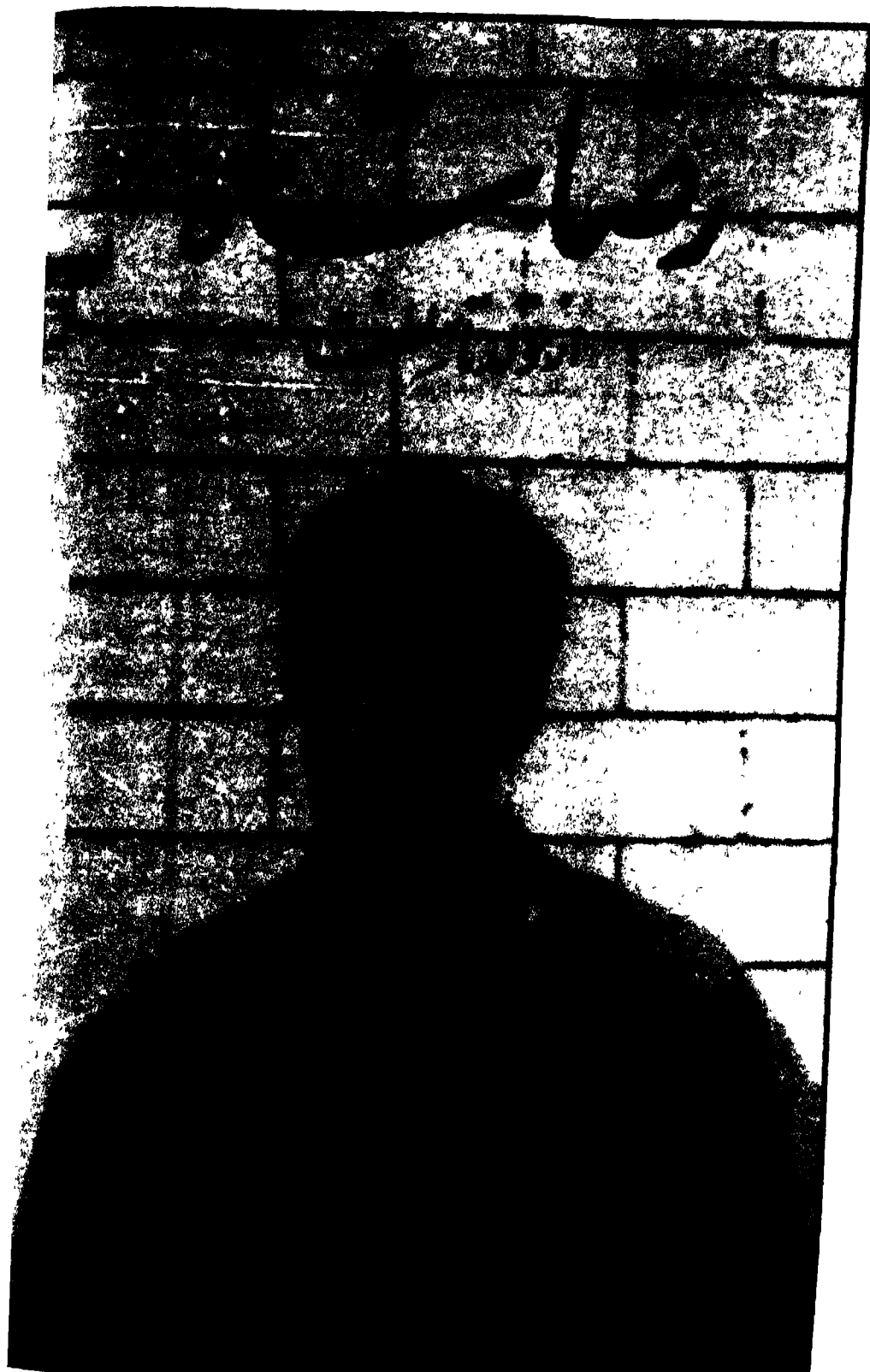
بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵

کوشیده اند تا به آمیزه ای از بینش های دنیوی و دینی دست یابند. امّا به گفتهٔ قیصری، چنین کسان، که تنها به استفاده از واژگان مُدرن روشنفکرانه اکتفا کرده اند نمی بایست جزء روشنفکران مُدرن به شمار آیند. چه، هدف اصلی چنین اندیشمندان تحکیم و تثبیت احکام الهی و بینش مذهبی و ایمان به خدا است و نه ترویج ارزش های مدرنیته که معطوف به اراده و آزادی و خرد بشری است. البته چنین تعریفی از روشنفکران نیاز به توضیح بیشتر دارد. حتی اگر این تشخیص بین تفکر مذهبی و تفکر روشنفکری را در مورد اندیشه های دینی غیر معمول علی شریعتی بپذیریم، چنین تفکیکی درمورد افرادی مانند مهدی بازرگان، که برای اثبات اصول و فرضیات مذهبی خویش به علم مُدرن متوسل گشته اند، چندان ساده نیست.

به گفتهٔ قیصری، ظهور روشنفکران در عرصهٔ فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی در قرن نوزده در اوضاع و احوالی روی داد که در تضاد و رویارویی بین "ملت" و "دولت" خود را در کنار ملت قرار دادند، گرچه در دوره هایی از تاریخ معاصر ایران، همانند دوران حکومت دکتر مصدق، دولت و ملت کم و بیش در آشتی بودند. در اوایل سلطنت رضا شاه نیز بسیاری از روشنفکران در اشتیاق به برقراری نظم و امنیت به حمایت از دولت شتافتند. قیصری چنین استقبالی را مظهری از انتظار تاریخی مردم ایران به ظهور ناجی می داند. این که گرایش رایج روشنفکران به همبستگی و همسویی با ملت تاچه حد نشانه ای از استقبال آنان از ارزش های مُدرن (مثلاً تعهد به عدالت اجتماعی) بوده، و یا روشنفکران، در طیف گستردهٔ ایدئولوژیک، واژهٔ "ملت" را در دوره های سیاسی مختلف به چه معنا و مفهومی به کار برده اند نیز خود نیازمند بحث و توضیح بیشتری است.

بحث در بارهٔ ارتباط و پیوند روشنفکران با ملت به مقولهٔ اساسی دیگر این کتاب، یعنی "فرهنگ سیاسی" می انجامد که به تعریف قیصری آن مجموعهٔ پیچیده از معیارها، ارزش ها و نمادهایی است که در دورهٔ زمانی خاصی مورد تأیید و احترام اعضای جامعه است. فرهنگ سیاسی در این تعبیر شامل انواع گوناگون ارزش های ذهنی و ایدئولوژیکی است که در تعیین و تبلور گرایش ها و خواست‌های مشخص هر فرد و یا گروه اجتماعی، از جمله وابستگی ها و شیوه‌های رفتار سیاسی آنان، و یا داوری های‌شان در بارهٔ مقولات عمدتاً ذهنی چون‌حقانیت یا انصاف اثر می گذارد (صص ix- x). از نکاتی که نویسندهٔ کتاب بر آن تأکیدی خاص دارد تکثّر فرهنگ سیاسی در برخی از مقاطع تاریخی، از جمله در دههٔ ۱۳۲۰، است.

عنایتی نداشته و در پی ترویج و تثبیت آن در جامعه نبوده اند، درحالی ک
در دورهٔ انقلاب‌مشروطه، در آغاز قرن بیستم، تأمین و تضمین این حقوق از اهداف
عمدهٔ روشنفکران مشروطه طلب بود. قیصری همچنین یادآوری می‌کند ک
روشنفکران مشروطه طلب اغلب خواستار گسترش حقوق مدنی زنان بودند، ن
حقوق سیاسی آنان (صص ۳۴-۳۳). به اعتقاد نویسندهٔ کتاب، درآستانهٔ انقلاب
۱۳۵۷ اغلب روشنفکران "فرد" را مطیع "جمع" می دانستند و از همین رو بجای
تلاش برای هدایت انقلاب از رهبران و تحولات انقلابی پیروی کردند.

کتاب شامل پنج فصل و یک "پی گفتار" است. در مقدمهٔ کتاب قیصری ب
شرح پیدایش و گسترش جریان روشنفکری مُدرن در ایران قرن نوزده و تعریف
واژه ها و مقوله های اساسی مطرح شده در کتاب و شیوهٔ پژوهش خود پرداخت
است. فصل های دوم و سوم به توضیح نقش روشنفکران درسمت و سوی
بحث‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی دورهٔ مشروطه و سال های بین جنگ
جهانی اول و پایان حکومت رضاشاه اختصاص دارد. فصل چهارم دوران اشغال
ایران درجنگ‌جهانی‌دوم و نهضت ملی شدن صنعت‌نفت و دولت دکتر مصدق و
گسترش آزادی بیان را در بر می گیرد. قیصری این دوران را مرحله‌ای کلیدی
در شکل‌گیری روشنفکری مُدرن در ایران می داند. فصل پنجم و پایان کتاب به
توصیف تحولات روشنفکری و نقش و نفوذ روشنفکران در جامعه و فرهنگ
سیاسی سال های پس از سقوط حکومت دکتر مصدق اختصاص دارد. در این
فصل مؤلف به گسترش دامنهٔ انتقاد از غرب و مقولهٔ "غربزدگی" و نیز به تاکید
برلزوم «بازگشت به هویت اصیل ایرانی» در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ اشاره
می‌کند. نویسندهٔ کتاب، در تحلیل تاریخی خود از مشغله های ذهنی روشنفکران
در دو دههٔ قبل از انقلاب ۱۳۵۷، به توصیف شرایط اجتماعی و فرهنگی که در
شکل‌گیری شیوه های روشنفکری در دوران های مختلف مؤثر بودند می پردازد و
به ارتباط میان "روشفکران مُدرن"، "مُدرنیته"، و "فرهنگ سیاسی" اشاره می‌کند و
در عین حال به این نکته نیز می پردازد که گرایش به عقاید مُدرن لزوماً با
اندیشه های سُنتی در تضاد کامل نبوده و از همین رو مُدرنیسم در جامعهٔ ایران
طبق شرایط موجود اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی در دوران مختلف شکل‌های
ویژه‌ای به خود گرفته است.

تعریف قیصری از روشنفکران ـکه در این کتاب به عنوان یک سنخ ویژهٔ
اجتماعی مورد تحلیل قرار گرفته اندـ به آن گروه از اندیشمندان اطلاق می شود
که تحت تأثیر افکار مُدرن "این جهانی"اند؛ هرچند کسانی چون علی شریعتی

و آزادی های فردی بود.

قیصری دههٔ پس از استعفای رضا شاه از سلطنت را مرحله ای کلیدی در شکل گیری و تحول جنبش روشنفکری در ایران می داند. به اعتقاد او، این دهه که با آزادی بیان و نشر عقاید فرهنگی و سیاسی همراه بود در شکل گیری ادبیات مُدرن ایران نیز نقشی اساسی داشت. قیصری اولین (و آخرین) کنگرهٔ نویسندگان را، که در سال ۱۳۲۵ برگزار شد، بارزترین نشان گسترش آزادی بیان و عقیده می‌داند (صص ۷۳-۷۱). دراین بخش از کتاب، مؤلف به نقش اقلیت های مذهبی درگسترش جریان مُدرنیته نیز اشاره می کند. پس از سرنگونی حکومت دکتر مصدق، تلاش حکومت در زمینهٔ اصلاحات اجتماعی و توسعهٔ اقتصادی و مدرنیته باردیگر با تحدید آزادی های سیاسی همراه شد. با این همه، قیصری معتقد است که در اوان این دوران نشریات نقش مهمی در پراکندن عقاید روشنفکران درجامعه داشتند. (صص ۸۲-۷۸) توسعهٔ دیوانسالاری، در طول دهه های بعد منجربه جذب بخش عظیمی از دانش‌آموختگان آشنا به ارزش‌ها و مقولات مدرنیته و در نهایت گسترش طبقهٔ متوسط مدرن در جامعه شد. (صص ۵۰-۴۹)

در بررسی شیوه های برخورد روشنفکران با فرهنگ سیاسی مُدرن و نقش آنان در توسعهٔ این فرهنگ در جامعه، قیصری بخصوص به بررسی ادبیات سیاسی پرداخته و تحلیلی بدیع ارائه کرده است. گرچه وی تاکید می کند که هدفش جامعه شناسی ادبی و یا تحلیل جامع از روشنفکران و ریشه های فرهنگی و ذهنی انقلاب ۱۳۵۷ نیست، امّا کتاب حاوی نکات و تفسیرهای ارزنده ای در همهٔ این زمینه هااست. مؤلف در این موارد از تأثیر تحولات روشنفکری بر ادبیات دوران سیاسی مختلف، از سبک های ادبی "بازگشت" به فرهنگ "اصیل" ایرانی در نیمهٔ اول قرن نوزده، ادبیات مُدرنیست دورهٔ مشروطه، ادبیات سال‌های بین جنگ جهانی اول و استعفای رضا شاه از سلطنت، و ادبیات "ناسیونالیست" و "سوسیالیست" دورهٔ میان جنگ جهانی دوم و انقلاب ۱۳۵۷ نام می‌برد. قیصری، ضمن اشاره به ادبیات شاعرانه و روزنامه‌نگاری، رُمان نویسی را بارزترین نمونهٔ پدیدهٔ ادبی مُدرن درایران می شمرد، زیرا این گونهٔ ادبی را معرّف توسعهٔ زندگی شهری، گسترش امکانات تحصیلی مُدرن، نشرکتاب، رشد طبقهٔ متوسط متجدد، وپیدایش حریم‌شخصی [privacy] و اوقات فراغت [leisure time] در جامعه می‌داند، هرچند که برخی از رُمان های تاریخی این دوران از لحاظ سبک و یا محتوا به ادبیات سنتی و حماسی، مانند "امیرارسلان" و یا داستان های نقالی، شباهت

تمرکز عمدهٔ قیصری به دو مقوله اساسی است که از اواسط قرن نوزده در ذهنیت روشنفکران جایی خاص داشت: یکی حکومت استبدادی و دیگری رویارویی با "غرب". در گفتمان روشنفکران ایرانی "غرب" همواره منشاء تضاد و دودلی است. زیرا از سویی، به عنوان بستر و خاستگاه مدرنیته و عرصهٔ دستاوردهای علمی، الگویی مناسب اقتباس شمرده می شده و، از سوی دیگر، به عنوان قدرتی فائقه و مداخله جو و استعمارگر سزاوار مقابله. این دو رویهٔ برخورد با غرب به رویارویی دائمی بین "خویشتن" ایرانی و "دیگر" غربی انجامیده است. در این مورد قیصری یادآوری می کند که آنچه "سنتی" و یا "بومی" محسوب می‌شود گهگاه خود محصول رویارویی و ارتباط روشنفکران ایرانی با غرب بوده است. در بررسی و توضیح احساس دودلی روشنفکران در رویارویی با غرب، قیصری در فصل آخر کتاب خویش به تحلیل این پدیده در افکار سیدفخرالدین شادمان، علی شریعتی، و دیگر روشنفکران نام آور دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می‌پردازد و به غفلت این گروه از روشنفکران در تأکید بر اهمیت مقام "فرد" اشاره می کند. به اعتقاد وی شاید ارجح آن باشد که بجای "مدرنیته" از "مدرنیته‌ها" سخن گفت زیرا در غرب نیز، چه در عرصهٔ عمل و چه در شیوه‌های تفکر، مدرنیته در دوره های مختلف ساختارهای متفاوت و نا متجانس داشته و اغلب با افکار و رفتارها و نهادهای "سنتی" از جمله سلطنت، مذهب رسمی، و مجلس اشراف در جوامعی چون انگلیس آمیخته بوده است.

به گفتهٔ قیصری، نهضت "ملی" مشروطه تا حدی به اشاعه و ترویج حقوق فردی در جامعه موفق شد. امّا در نهادینه کردن این حقوق و یا تثبیت آن در فرهنگ سیاسی ایران شکست خورد. به دنبال این شکست، بی ثباتی سیاسی و ناامنی اجتماعی متعاقب آن، و پی آمدهای مخاطره آمیز جنگ جهانی اول نسبت به استقلال و تمامیت ارضی ایران، گرایش به سوی استقرار حکومت مقتدر در کشور افزایش یافت و بسیاری از روشنفکران که از نهضت مشروطه پشتیبانی کرده بودند به امید "نجات ملی" و رهایی از آشوب به استقبال حکومت رضا شاه شتافتند. با گسترش ناامنی و هرج و مرج داخلی و ادامهٔ دخالت های دولت های خارجی در امور کشور، دو هدف اساسی روشنفکران، اصلاحات و استقلال کشور از یک سو، و حقوق و آزادی های فردی، از سوی دیگر، به دو پارهٔ مجزا تقسیم شده بود. این جدایی، به اعتقاد مؤلف هنوز نیز در ذهنیت روشنفکران ایرانی برجاست. به هر تقدیر، پشتیبانی بسیاری از روشنفکران از حکومت رضاشاه در چنین اوضاع و احوالی نشانه ای از بی عنایتی آنان نسبت به ضرورت تأمین حقوق

به حقوق و آزادی های زنان نیز اشاره کرد.

کتاب *روشنفکران ایرانی در قرن بیستم* کوشش ارزنده ای است در توصیف و بررسی گرایش ها و شیوه های اندیشهٔ روشنفکران و نقش آنان در ارائه و نشر اندیشه ها و ارزش های مُدرن در ایران. مؤلف توانسته است به زبانی روشن و مفهوم ابعاد گوناگون این جنبه از تاریخ معاصر ایران را در متنی فشرده بشکافد و دگرگونی هایی را که عوامل گوناگون سیاسی و فرهنگی در جریان روشنفکری ایران به وجود آورده اند هوشمندانه تحلیل و تعلیل کند و نکاتی تازه در زمینهٔ ادبیات سیاسی و جامعه شناسی ایران معاصر به علاقمندان عرضه دارد.

دارند. (صص ۵۱-۵۰)

با تحدید آزادی های سیاسی و گسترش سانسور در سال های پس از مرداد ۱۳۳۲، روشنفکران متعهد سیاسی توجه خود را به زمینه هایی مانند اوضاع و احوال جهان سوم، بحران جامعهٔ مصرفی، رویارویی ایرانیان با غرب، و مُدرنیته معطوف کردند (ص ۸۳). درجمع روشنفکرانی که به بررسی دو موضوع آخر پرداختند، قیصری به معرفی و تحلیل اندیشه های سید فخرالدین شادمان (در زمینهٔ تئوری غربزدگی)، احسان نراقی (در مورد بازیافتن قدرت معنوی فرهنگ ایرانی)، و علی شریعتی (در ارتباط با نظریهٔ بازگشت به خویشتن ایرانی- شیعه) می پردازد. گذشته از معرفی اندیشه های روشنفکران سرشناس، مؤلف در طول کتاب عده ای از روشنفکران نه چندان نام آور را، که در گسترش و نشر افکار مُدرن در ایران نقشی قابل ملاحظه داشته اند، معرفی می کند از آن جمله سید عبدالرحیم خلخالی، حسن جابری انصاری، محتشم السلطنه اسفندیاری، و مشفق کاظمی.

در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ غالب روشنفکران به صف مخالفین رژیم پیوستند و بسیاری از آن ها توجه خود را وقف "تحلیل نهایی" و دگرگونی های اساسی جامعه کردند، و برخی از آنان به حمایت از مبارزهٔ مسلحانه علیه رژیم پرداختند. در همان حال، برخی از روشنفکران بی آن که به سرنگونی حکومت کمر ببندند یا از خدمات دولتی کناره گیرند به نگارش و نشر آراء خود در زمینه‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی ادامه دادند. یکی از مهم ترین مضمون‌های مورد بحث کتاب در این زمینه "عنصر روشنفکری" در شیوهٔ تفکر روشنفکران است. در معرفی و تشریح این عنصر، نویسندهٔ کتاب به جهان بینی‌ها و گرایش های ایدئولوژیکی روشنفکران اشاره می کند و نیز به این نکته که بسیاری از روشنفکران ایران متوقع آن بوده اند که شنوندگان پیامشان با آنان هم رأی و هم سو باشند.

در بخش "پی گفتار" کتاب، پس از نقل خلاصه ای از تحولات روشنفکری بعد از انقلاب ۱۳۵۷، قیصری بر این نکته تأکید می کند که به علت شرایط اجتماعی و سیاسی ایران گفتمان روشنفکری مُدرن در کشور از اوان پیدایش با زبان، انگیزه ها، و انتقادات سیاسی آمیخته بود. در واقع، به اعتقاد وی مسائل سیاسی در اندیشهٔ روشنفکران چنان جایی یافت که بحث های اساسی فلسفی پیرامون مقولهٔ روشنفکری و جریان مُدرنیته به کناری رانده شد. در این مورد می‌توان به پدیده های دیگری از قبیل گرایش به تفکر توطئه گرا و یا بی عنایتی

احمد کریمی حکاک*

# پاسخی به یک نقد

در آخرین شمارهٔ *ایران نامه* (سال شانزدهم، شمارهٔ ۴، پائیز ۱۳۷۷) مقاله ای آمده است از آقای علی فردوسی با عنوان « هوس خام: حدیث انقلاب در *بامداد خمار*» (صص ۶۴۱-۶۷۸). این مقاله حاوی نکات بدیعی است در بارهٔ آن اثر، به ویژه که نویسندهٔ محترم با خوشه چینی از بعضی نظریات غربیان در بارهٔ ادبیات و متون ادبی تجربهٔ قرائت یا خوانش خود را از این رمان موفق به دست داده اند. امّا ایشان در سرآغاز مقاله، پیش از ورود به گزارش قرائت خودشان، اشاره‌هایی هم دارند به نوشته ای از من در بارهٔ همین اثر که در *ایران نامه* به چاپ رسیده است («نگاهی برموفق ترین رمان ایران در دههٔ گذشته،» *ایران نامه*، سال پانزدهم، شمارهٔ ۳، تابستان ۱۳۷۷، صص (۴۴۷-۴۷۰). اشاره های ایشان مطلب و منظور مرا به صورتی مخدوش و بلکه مقلوب به خواننده ارائه می دهد، و استنتاجی هم که از آن استخراج کرده اند یکسره نادرست است.

---

دانشیار زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ و تمدن‌ایران و رئیس‌مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه واشنگتن، سیاتل.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۳)

# تحول صنعت نفت ایران
## نگاهی از درون

مصاحبه با
**پرویز مینا**

پیشگفتار: فرخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

اشکالی که من می خواهم به این قبیل نقدهای ادبی بگیرم از خود رویداد خواندن سرچشمه می گیرد و سؤالی که "واقعیت" موفقیت *بامداد خمار* پیش روی ما قرار می دهد. پرسش همان پرسش دوران هبوط است (منظور ایشان رویدادی تاریخی است که بعداً به آن اشاره خواهم کرد). این که: چرا مردم کتابی را می خوانند که آن ها را "فریب" می دهد، که ظاهراً توهین به آنهاست، حتی برایشان مثل سم خطرناک است و مهلک؟ آیا مردم بیماری خود آزاری دارند؟ یا دلشان برای بازگشت نظام ارباب رعیتی و دادن بیگاری تنگ شده است؟ آیا مردم، آن صدها هزار زنی که خوانندگان اصلی بامداد خمار را تشکیل می‌دهند، زن ستیزند و حقیقت گریز که نویسنده ای تازه کار می تواند با استفاده از زرادخانه‌ی زبان محاوره‌ای سنگین سنگواره ای یک فرهنگ را به آنها» حقنه کند؟ آیا می‌شود مانند یک ناقد دیگر به همین سادگی گفت که «اقبال عمومی این گونه آثار از آسان پسندی قشر کتاب خوان حکایت دارد که به هرحال خوشایند نیست و جای اندوه است» و گذشت و پرسید که این چگونه قضاوتی است درباره‌ی مردم و نیندیشید که آیا چنین قضاوتی زننده نیست؟

نویسندهٔ محترم در همین چند جمله سخن مرا وارونه جلوه داده وآن را با سخن دیگران درهم آمیخته و همه را به چوب انکار رانده است. پرسش نخستین ایشان این است که چرا مردم کتابی را می خوانند که آنها را فریب می دهد. آیا در سخنی که از من نقل کرده اند واژه فریب یا مفهوم مرادف آن آمده است؟ آیا من گفته بودم که *بامداد خمار* توهین به مردم بوده است؟ یا برایشان سم خطرناک، بلکه مهلکی است؟ آیا من سخنی از نظام ارباب رعیتی آورده ام، یا گفته ام مردم آرزوی بازگشت به گذشته را در سر می پرورانند؟ برعکس، من گفته ام مردم احساس می کنند که مبانی عقیدتی مطرح شده در داستان *بامداد خمار* مبانی عقیدتی خود ایشان است، و این برای عامهٔ مردم حس خوشایندی است، و موجب استقبال آنان از آن رمان می شود، که شده است. در بخش دوّم نقل قول بالا ایشان سخن "یک ناقد دیگر" را به سخن من می چسبانند، براساس این استنباط خودشان که من و او یک سخن گفته ایم و آن ناقد دیگر هم، به رغم آنکه دو خط از گفتهٔ او در گیومه گذاشته شده، بی نام باقی می ماند. معلوم نیست چرا آقای فردوسی از آوردن نام ناقد و اشاره به مشخصات مأخذ ابا کرده است. آیا این کار القای این شبههٔ نادرست را به خواننده تسهیل می کرده است که سخن او هم نظیر همان گفتهٔ احمد کریمی حکّاک است؟ چه خوب می شد اگرما همه پیش از خواندن نیچه و هایدگر و باختین الفبای نقل قول رادر نوشتار تحقیقی می‌آموختیم.

من درآغاز نوشته ام، پیش از آن که عقیدهٔ خودم را در بارهٔ رمان *بامداد خمار* ابراز کنم، نوشته بودم که *بامداد خمار* در ایران با دوگونه واکنش رو به رو شده است: گروهی آن را "درس عبرتی" تلقی کرده اند «برای جوانان بی تجربهٔ دل در آستین،» و گروه دیگری آن را « نمونه و مسطوره ای شمرده اند از آثاری که رفته رفته در دفاع از اصالت و شرافت طبقات بالا دستِ جامعه، تحقیر و تخفیف فرودستان را جایز و مجاز می شمارند و با این کار مبانی الفت اجتماعی را سست می کنند.»

سخنان آقای علی فردوسی دربارهٔ نوشتهٔ من چنین آغاز می شود: «نقد دکتر احمد کریمی حکاک و *بامداد خمار* نیز به همان دسته از داوری ها در باره‌ی این رمان تعلق دارد که « آن را نمونه و مسطوره ای شمرده اند از آثاری که رفته رفته در دفاع از اصالت و شرافت طبقات بالا دستِ جامعه تحقیر و تخفیف فرودستان را جایز می شمارند و با این کار مبانی الفت اجتماعی را سست می‌کنند.» بدین ترتیب ایشان بی توسل به هیچ برهانی‌نظری را که من به یکی‌از دو گروه ناقدان *بامداد خمار* نسبت داده ام از آن خود من دانسته اند. اگر آقای فردوسی عقیده دارند که من خود به قضاوتی آلوده ام که به دیگران نسبت داده ام حق این بود که در طرح این ادعا زحمت ارائهٔ دلیل و اثبات قضیه را به خودشان می دادند، که البته نداده اند.

نویسندهٔ محترم در ادامهٔ بررسی نوشتهٔ من این جمله را از آن نقل کرده اند: «اصل کلی‌ای که از این گونه سخنان کتاب *بامداد خمار* حاصل می‌شود این است که در رمان عامیانه توان بلاغی نویسنده تمامی زرادخانهٔ موجود در زبان، یعنی کلیشه ها، ضرب المثل ها و زبانزدها، تعبیرات و اصطلاحات رایج را در خدمت می گیرد تا به کمک آن ها اعتبارهای تثبیت شده، تعصبّات کور قومی و طبقاتی، و سایر باورهای سنگین سنگواره ای یک فرهنگ را بار دیگر به اثبات برساند و به نسلی‌دیگر حقنه کند.» آقای فردوسی از این سخن نتیجه می‌گیرند که من می‌گویم (یا القا می‌کنم) که رمانی مانند *بامداد خمار* مردم را فریب می دهد و به آنان توهین می کند، حال آنکه من به واقع عکس این مفهوم را گفته ام، یعنی مردم از خواندن چنین رمانی خوششان می آید و نظریات مندرج در آن را نظریاتی می‌دانند که "خرد قومی" به آن دست یافته و در شعر و مثل و زبانزد درج کرده است. آقای فردوسی پس از نقل سخنان من چنین آورده‌اند:

پرسشی که من از نویسندهٔ محترم این جملات دارم این است: مقام و مرتبهٔ این سخن در معرفت شناسی کجاست؟ آیا این استعارهٔ گنگ ، این عبارات مبهم و این واژگان لغزنده بیانگر یک اتفاق عام و شامل تاریخی است که حادث شده و از عواقب و عوارض آن گریز و گریزی نیست؟ اگر چنین است، پس حیطهٔ شمول هبوط مورد نظر همهٔ روشنفکرانی است که پس از تاریخ معیّنی زاده شده اند، از جمله خود نویسندهٔ آن سطور را- البته به فرض آنکه ایشان به نسلی از نسل های پس از عارف و نسیم شمال تعلق داشته باشند. به دلایلی که نگفته مانده اتفاقی در تاریخ افتاده و خصلتی را به همهٔ روشنفکران جامعه ای معیّن که از تاریخ معلومی به بعد پا به جهان گذاشته اند داده است: روشنفکران ایرانی پس از عارف و نسیم شمال از مردم بریده اند. بدین ترتیب، روشنفکری به نام علی فردوسی یا مانند همهٔ آن دیگران از اصحاب هبوط است یا به قرن نوزدهم تعلق دارد.

امّا البته چنین نیست. آقای فردوسی در اینجا منظورشان با عبارتشان نمی‌خواند، و رفته رفته در حین خواندن مقاله روشن می شود که ایشان خودشان و چند روشنفکر دیگر را استثناهایی بر قاعدهٔ «از مردم بریدگی عصر هبوط» می شمارند. دلیل این امر در واپسین جملات مقاله، پس از صبر و بردباری بسیار، سرانجام پوستهٔ تلویحات و تلقینات گنگ را می درد و عریان از متن مقاله سر به در می آورد، آنجا که نویسندهٔ محترم از "رویداد خواندن" باز می گردند، گریزی مختصر به "جامعهٔ مدنی" می زنند، و پیروزمندانه اعلام می‌کنند که: «ناقدان ما خوب توجه نمی کنند.» بی تردید ایشان خودشان را در شمار ناقدانی که «خوب توجه نمی کنند» نمی دانند، پس از قاعدهٔ کلی هبوط تاریخی روشنفکر ایرانی از «جنّت» همدلی و همزبانی هم مستثنی هستند. می بینیم حرفی که در مطلع مقاله به عنوان یک امر عام تاریخی بیان شده بود تنها به این کار می آمد که، در یک دگردیسی نیاگاه، به حکمی بدل شود در ساحت ارزشداوری و در خدمت گویندهٔ آن. هدف از این کار هم نمایش برتری کیفیت توجه نویسندهٔ محترم است برتوجه همهٔ دیگرانی که پیش از ایشان در بارهٔ *بامداد خمار* نظری ابراز داشته‌اند. حال اگر برای تثبیت و تسجیل این داعیه لازم می آید سخن دیگران مقلوب و مخدوش شود، چه باک. و اگر لازم آمد که نقد دو یا چند نفر را بدون بررسی به یک چوب راند و از موضع "عَمر" برای کوبیدن "زید" استفاده کرد، نویسندهٔ محترم در این کار هم اشکالی نمی بینند.

سخن آخر این که مقالهٔ آقای فردوسی می توانست شفاف تر و روشنگر تر

من به سهم خود در تأمل به اینکه چگونه مقالهٔ جالب آقای فردوسی در بخش کلیاتش چنین به راه خطا افتاده به درک و دریافتی رسیده ام که آن را به نیت ایجاد گفت و شنودی سالم و روشنگر با ایشان، و با دیگر خوانندگان *ایران نامه*، در میان می‌گذارم. به نظر من، جالب ترین بخش مقالهٔ ایشان همان نکاتی است که در نوشتهٔ من «توان بلاغی نویسنده» نام گرفته. در آن نوشته این نکته به اختصار آمده، چرا که هدف دیگری را دنبال می‌کردم. خوشبختانه آقای فردوسی با ذهن تیزبین خود آن نکات را دریافته و در لفّ و نشری وافی باز نموده است. به نظر من، تأویل ایشان از صحنه ای که محبوبه، شخصیت اصلی *بامداد خمار*، گلی به نام "محبوبه شب" به معشوق خود رحیم می دهد از فرازهای درخشان مقالهٔ است. اشارهٔ ایشان به توازی گویایی که نویسندهٔ رمان میان فرایند تاریخی به قدرت رسیدن رضا شاه و وصف بی تابی محبوبه برای درک آغوش رحیم («دربیرون خانه ایران خود را درآغوش رضاخان انداخته بود و من در آرزوی یک شاگرد نجار بودم») سخت هوشمندانه است، و نیز بحثی که در این باب گشوده اند. به نظر من، تأملات ایشان در جناس محروف میان نام "الماس" و واژه "اسلام"، گرچه شاید درنظر بعضی منتقدان میدان دادن به تخیل خلاق در کار پژوهش ادبی تلقی شود، نشان تیزبینی و موشکافی است، و اثر آن، یعنی بازگرداندن عاملیت تأویل به خوانندهٔ متن، می تواند بسیار مثبت باشد.

این همه را، امّا من در سمت و سوی درک و دریافت خودم، و اعتلای آن گونه برداشت از *بامداد خمار* می شمارم. عبارت های «توان بلاغی نویسنده» در استفاده از «زرادخانهٔ موجود در زبان» به همین معنا در نوشته من آمده است. پس، شاید بتوان گفت که مقالهٔ ایشان با نوشته من همسویی دارد، نه تقابل و مغایرت. امّا متأسفانه در مقالهٔ ایشان این نکات مهم در چارچوب نوعی داوری شتاب زده از تاریخ روشنفکری درایران قرار گرفته و جای جای با زبانی بیان شده که گویی منظوری جز نیش زبان به دیگران در کار نبوده است. به عنوان نمونه، مقالهٔ ایشان با این داوری بی مهابا آغاز می شود:

> هبوط آدمی به نام روشنفکر در ایران مقارن است با سقوط تلخ انقلاب مشروطه. عارف قزوینی و اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال) آخرین دو سر نمونه ای بودند که هنوز در جنت همدمی و همزبانی، شفافیت کامل بیان و منظور، زندگی می کردند؛ هم روشنفکر بودند و هم مردم پسند. آن اولی مُرد و به میراث ادبی پیوست و آن دومی کارش به تیمارستان کشید و در حواری و فراموشی گم و گور شد. از آن پس روشنفکران ایرانی در دوران تبعید زندگی می کنند، نه مردم حرفشان را می فهمند و نه آنان حرف مردم را.

# یاد رفتگان

## استاد ذبیح الله صفا

استاد ذبیح الله صفا، مردی که سراسر عمر دراز (۱۲۹۰-۱۳۷۸) و پر ثمرش را در راه شناختن و شناساندن فرهنگ ایران بسر برده بود سرانجام دور از وطنی که خانهٔ جان او بود- در غربتی ناخواسته و ناگزیر درگذشت.

او، پس از زنده یاد محمد معین، دومین دکتر ادبیات فارسی از دانشگاه تهران بود (۱۳۲۱). رساله دکتری او، *حماسه سرائی در ایران*، پژوهش دامنه‌داری است در همین زمینهٔ گسترده. این اثر از همان آغاز انتشار (۱۳۲۴) راهنمای کسانی بود که با وجود شیفتگی غریزی و خام به *شاهنامه* تشنهٔ معرفت به سرگذشت، چگونگی و فراز و فرود این کتاب بزرگ بودند. *حماسه سرائی در ایران*، پس از پنجاه و چند سال که از تاریخ انتشارش می گذرد، هنوز اعتبار و ارزش خود را از دست نداده است.

البته ذبیح الله صفا با عشقی که به ایران و ادب فارسی داشت کار ترجمه، پژوهش و تألیف را از همان سال های دانشجوئی آغاز کرد اما نخستین جلد مهم‌ترین اثر او، *تاریخ ادبیات در ایران*، که جامع ترین و کامل ترین تاریخ ادب فارسی سرزمین های تمدن ایرانی است، اول بار در ۱۳۳۲ منتشر شد و پژوهش

باشد اگر آن کلی باقی غیرمستند برآن سایه نمی انداخت. به نظر من، در "هوس خام" آشنایی نه چندان ژرف نویسنده با نظریه‌پردازی انتقادی و مبانی نقد نوین، و خوشه چینی التقاطی ایشان از مکاتب گوناگونی همچون ساختار گرایی، نشانه‌شناسی و شالوده شکنی با شوق به حریف سازی و "هل من مبارز" طلبی ترکیب شده و، متأسفانه، کار یک قرائت یا خوانش هوشمندانه را تا حد نقدی روزنامه ای پائین آورده است. می‌خواهم به عنوان یکی از کسانی که «خوب توجه نمی کنند» توجه منتقد محترم را به این نکتهٔ اساسی در نقد ادبی جلب کنم که هرگاه «خط تأویل بیکران» مکتب «لذت های متن» را که بنیاد نگرش ایشان بر آن نهاده شده تا منتهای منطقی آن دنبال کنیم مفهوم "نقد" پوسته ارزشداری را یکسره از تن خود خواهد افکند. دیگر "خوب" یا "بد" توجه کردن معنای خود را به کلی از دست می دهد؛ تنها می‌توان گفت: من این گونه توجه می کنم، تو آن گونهٔ دیگر توجه کرده ای، و آن دیگری به آن شکل "دیگرتر" توجه کرده بوده است. به نظر من، این رویدادی مبارک خواهد بود، زیرا در غایت خود می تواند کار نقد ادبی را به عرصه و سطحی که درخور آن است تعالی دهد.

# بنیاد مطالعات ایران در سالی که گذشت

سال گذشته، (۱۳۷۷/۱۹۹۸) یکی از پربارترین سال های فعالیت بنیاد مطالعات ایران در همهٔ زمینه ها به ویژه در زمینهٔ انتشارات، برگذاری کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها وهمکاری با دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی محلی و کانون های فرهنگی ومطبوعاتی ایرانیان بود:

- بنیاد مطالعات ایران در برگزاری کنفرانس دو سالانهٔ انجمن مطالعات ایران که در ماه مه ۱۹۹۸ در شهر واشنگتن برگزار شد، نقشی فعال داشت. «فضاها و مرزها: زنان در جامعهٔ معاصر ایران» عنوان یکی از جلسات کنفرانس بود که به ریاست مهناز افخمی، مدیر عامل بنیاد، تشکیل شد. در جلسهٔ عمومی و نهایی کنفرانس نیز جواد طباطبایی، استاد سابق دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و مهرانگیز کار حقوقدان و وکیل دادگستری که به دعوت بنیاد به ترتیب از فرانسه و ایران به کنفرانس آمده بودند در بارهٔ مقولهٔ روشنفکری و حقوق بشر در ایران سخن گفتند.
- برنامهٔ فیلم کنفرانس دو سالانهٔ انجمن مطالعات ایرانی نیز از سوی بنیاد مطالعات ایران ترتیب داده شده بود. در این برنامه، فیلم *طعم گیلاس* ساختهٔ عبّاس کیارستمی و برندهٔ جایزهٔ نخل طلای فستیوال ۱۹۹۷ کان، در سالن فیلم دانشگاه جورج واشنگتن، به نمایش گذاشته شد. در همین برنامه جمشید اکرمی، منقد و پژوهشگر فیلم و تاریخ سینمای ایران، سخنانی در بارهٔ کیفیت و اهمیت آثار عبّاس کیارستمی ایراد کرد. در نوامبر سال گذشته بنیاد همچنین موفق شد در مؤسسه فیلم «مرکز هنرهای نمایشی جان

و چاپ پیاپی جلد های چندگانهٔ آن تا پایان حیات استاد یعنی بیش از پنجاه سال ادامه داشت.

از میان تصحیح متن های کلاسیک و پژوهش های پر شمار استاد صفا می‌توان به عنوان نمونه و مشتی از خروار از این کتاب ها نام برد:

*اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، *دیوان سیف الدین محمد فرغانی*، *دیوان عبدالواسع جبلی*، *بختیارنامه*، *داراب نامه طرسوسی*، *ورقه و گلشاه عیوقی* و نیز *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، *نظری به تاریخ حکمت و علوم در ایران*، *خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران* و چندین و چند اثر دیگر در زمینه‌های گوناگون فرهنگ و ادب.

افزون بر اینها، استاد صفا در مقام های اداری و علمی، ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ریاست اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی، دبیر کلی کمیسیون ملی یونسکو در ایران و جز اینها. در طی سال های دراز به پیشبرد فرهنگ و دانش کشور خدمت کرد.

استاد صفا از آخرین بازماندگان نسل فضلای جامعی بود که بر ادب کلاسیک فارسی احاطه داشتند، نسلی که شاید هنوز چند تنی انگشت شمار از آنان، از بی مهری روزگار، به گوشهٔ عزلتی پناه برده باشند.

فقدان این استاد گرانقدر و دانشمند را به همهٔ دوستداران زبان و ادبیات فارسی تسلیت می گوئیم و آرزو می کنیم که در روزگاری آینده حاکمان "پولاد بازو" با اهل فضل و آزادگان رفتاری به از این داشته باشند که تاکنون داشته اند.

ش. م

رنگارنگ ترسیم کنند که در آن فراز و نشیب ها، پیروزی ها و شکست ها، آداب و رسوم، و دست آوردها و گمگشته های تمدن پنج هزار سالهٔ ایرانیان به چشم آید. مطالب این دانشنامه، که کار پژوهش، نگارش، ویراستاری، تنظیم و چاپ آن نزدیک به ده سال به درازا کشیده و در نوع خود می توان آن را اثری بی نظیر شمرد، به ترتیب موضوعی و تاریخی تنظیم شده و همراه با منابع و فهرستی الفبایی از نام‌ها و رویدادهای عمدهٔ تاریخی است.

ـدر همین سال سومین کتاب از «مجموعهٔ توسعه و عمران ایران» تحت عنوان *تحوّل صنعت نفت ایران: نگاهی از درون* انتشار یافت. این کتاب حاصل مجموعه ای از مصاحبه های غلامرضا افخمی، سرپرست بخش تاریخ شفاهی بنیاد، با پرویز مینا، مدیر امور بین المللی و عضو هیئت مدیرهٔ شرکت ملی نفت ایران (۱۳۵۳ـ۱۳۵۷) و از کارشناسان بین المللی و نام آور مسایل مربوط به نفت و انرژی است. در این کتاب، که با پیشگفتاری به قلم فرّخ نجم آبادی همراه است، مینا به تفصیل به جریانات و روندهای سیاسی و فنّی صنعت نفت می‌پردازد و نکات تاریخی تازه ای را در دسترس علاقمندان به تحوّل این صنعت در دههٔ پیش از انقلاب قرار می دهد.

ـجایزهٔ بنیاد مطالعات ایران به بهترین رسالهٔ دکترا در سال ۱۹۹۸ به دکتر شهزاد بشیر تعلق گرفت. هیئت ویژهٔ بررسی، رسالهٔ دکتر بشیر را تحت عنوان "Between Mysticism and Messianism: The Life and Thought of Muhmmad Nurbakhsh" که در دانشگاه ییل به پایان رسیده، به خاطر کمک به گسترش حوزهٔ مطالعات ایران از راه «بررسی ارتباط میان جنبش های مهدویت و قدرت سیاسی در ایران قبل از صفوی با بهره جویی از شیوه های ابتکاری تحقیقی و تطبیقی» مورد تقدیر قرار داد. کمیتهٔ بررسی همچنین رسالهٔ دکتر رولا جوردی ابی ساب (دانشگاه ییل) در بارهٔ «مهاجرت و دگرگونی: علمای جبل عامل در دوران صفوی» و نیز رسالهٔ دکتر مونیکا مری رینگر (دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس) در بارهٔ «آموزش و اصلاحات در عصر قاجار» را به خاطر کیفیت بالای علمی و تازگی یافته ها و روشنی بیان و کمک ارزنده ای که هر یک به گسترش افق پژوهش در زمینهٔ مطالعات خاص خود کرده اند، رساله های ممتاز سال گذشته شناخت.

---

اف. کندی» در واشنگتن برنامه ای برای نمایش یکی از آخرین آثار داریوش مهرجویی، *درخت گلابی*، و معرفی آثار او با شرکت شخص کارگردان برگزار کند.

ـ در برنامهٔ «شب شعر و موسیقی ایرانی» که در ماه مه سال گذشته در واشنگتن برگزار شد الیزابت گری، مؤلف کتاب *The Green Sea of Heaven*، غزل هایی از دیوان حافظ را با همراهی تکنوازان موسیقی کلاسیک ایرانی قرائت کرد. این برنامه سالی پیشتر نیز در موزهٔ آرتور ام. سکلر واشنگتن ازسوی بنیاد برگزار گردیده و مورد استقبالی گرم قرار گرفته بود.

ـ در سال گذشته، مهناز افخمی، به نمایندگی بنیاد، در شماری از کنفرانس های بین‌المللی در بارهٔ ایران، جهان اسلام و کشورهای جهان جنوب شرکت کرد. از میان مهم ترین این کنفرانس ها می توان از کنفرانس‌های برگزار شده از سوی بانک جهانی، دانشگاه جانز هاپکینز، دانشگاه استانفورد، بنیاد مک‌آرتور، و نیز کنفرانس سالانهٔ زنان مسلمان کانادا، و کنفرانس جهانی در بارهٔ قرن بیست و یکم نام برد.

ـ هفتمین سخنرانی از سلسله «سخنرانی های استادان ممتاز در رشتهٔ مطالعات ایرانی» که هر سال یک بار در همکاری بنیاد مطالعات و دانشگاه جورج واشنگتن برگزار می شود در فروردین ۱۳۷۷ انجام شد. عنوان سخنان سخنران این جلسه، پیتر چلکوفسکی، که از متخصصان هنرهای نمایشی سنّتی ایران، و استاد بخش خاورمیانهٔ دانشگاه نیویورک است، «در جستجوی توراندخت: از نظامی تا پوچینی» بود. وی پس از مقدمهٔ جامعی دربارهٔ *هفت پیکر* نظامی و ارتباط نمادین میان هفت اقلیم و امپراطوری هخامنشی و نیز میان هفت گنبد و هفت ستاره با سپهر و نظام فلکی، به داستان بهرام گور در گنبد سرخ و افسانهٔ دختر پادشاه اقلیم چهارم پرداخت و به شباهت هایی بین اجزاء داستانی این افسانه و به ویژه چهار طلسم آن و اپرای توراندت پوچینی اشاره کرد. ترجمهٔ کامل سخنرانی دکتر چلکوفسکی در *ایران نامه*، به چاپ خواهد رسید.

ـ بنیاد درسال گذشته سرانجام به انتشار *دانشنامهٔ کوچک ایران* توفیق یافت. این دانشنامهٔ مصوّر، به ویراستاری شادروان محمد جعفر محجوب، شامل چهارده فصل و در چهارصد و پنجاه صفحه به قطع بزرگ، مطالب و نکات عمده در بارهٔ تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و هنر ایران را به زبانی روشن و روان به خواننده عرضه می کند. مؤلف کتاب، ژاله متّحدین، به تفسیر مطالب در حد اقل بسنده کرده تا رویدادها خود از زندگی گذشته و معاصر مردم ایران پرده‌هایی جذّاب و

# کتاب ها و نشریات رسیده

غنی، سیروس. *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*. ترجمهٔ حسن کامشاد. تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷. ۵۱۱ ص.

- سبزواری، حاج ملّا هادی. *دیوان اسرار*. به کوشش سید حسن امین. تهران، انتشارات فرهنگی هنری مه، ۱۳۷۷. ۶۸۰ ص.

- خوبروی پاک، محمدرضا. *نقدی بر فدرالیسم*. تهران، مؤسسهٔ نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷. ۲۵۵ ص.

- حبیبیان، سیمین. ۱۰۰۱ *مثل فارسی ـ انگلیسی*. بتزدا، چاپ پاژن. ۲۴۶ ص.

- مشکی، سیروس. *پل های زندگی ما*. انتشارات نازگل، کالیفرنیا، ۱۹۹۹. ۲۰۰ ص.

- اردوخانی، ابوالفضل. *گلونتچه، دیوانهٔ بلژیکی*. کلن، نشر گردون، ۱۳۷۸. ۱۶۲ ص.

رضویان، شیرین. *جهان بینی محروس صدف*. لوس آنجلس، نشر کتاب سهراب، ۱۹۹۹. ۱۰۴ ص.

- منطقی، محمد حسن. *درون و برون*. مجموعهٔ شعر. تهران، ۱۳۷۴. ۲۰۲ ص.

- خارابی، فریدون. *لحظه ها*. گزینهٔ اشعار. لوس آنجلس، ۱۹۹۸. ۱۶۰ ص.

* * *

- *بخارا*، شمارهٔ دوّم و سوّم، مهر ـ دی ۱۳۷۷، تهران.
- *نشر دانش*، سال شانزدهم، شمارهٔ اوّل، بهار ۱۳۷۸، تهران.
- *کلک*، دورهٔ جدید، شماره های ۴-۶، مهر، آبان و آذر ۱۳۷۷، تهران.
- *کتاب ماه*، ماهنامهٔ تخصصی اطلاع رسانی و نقد و بررسی کتاب. سال اول، شماره های ۳، ۱۱ و ۱۲ و سال دوّم شمارهٔ ۱۴، مهر، آبان و آذر ۱۳۷۷، تهران.
- *گفتگو*، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۷۷، تهران.

# CALENDAR CONVERSION TABLES

Hijri Shamsi (Solar)-Hijri Qamari (Lunar)-A.D. Gregorian
Shamsi 1250-1400/Qamari 1288-1443/A.D. 1871-2020

With a Supplement
Hijri Qamari (Lunar)-Gregorian
Hijra 1-1288/A.D 622-1871

BY

Ibrahim V. Pourhadi

New Edition

Foundation for Iranian Studies

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۲)

# برنامهٔ انرژی اتمی ایران
## تلاش ها و تنش ها

مصاحبه با
## اکبر اعتماد
نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

- *کاوه*، شماره ۸۴، پاییز ۱۳۷۷، مونیخ.
- *بررسی کتاب*، سال نهم، شمارهٔ ۳۱، بهار ۱۳۷۸، کالور سیتی، کالیفرنیا.
- *ره آورد*، سال سیزدهم، شمارهٔ ۴۹، زمستان ۱۳۷۷، لس آنجلس.
- *ایران شناخت*، شماره دهم، پاییز ۱۳۷۷، انجمن ایرانشناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، تهران.
- *ایران شناسی*، سال دهم، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۷۷. راکویل، مریلند.
- *علم و جامعه*، سال بیستم، شمارهٔ ۱۷۴، تیرماه ۱۳۷۸، واشنگتن.
- *پر*، سال چهاردهم، شمارهٔ ۱۶۱، خرداد ۱۳۷۸، واشنگتن.
- *صوفی*، شماره ۴۲، بهار ۱۳۷۸، لندن.
- *پژواک*، شمارهٔ ۶۹، خرداد ۱۳۷۸، کلمبوس.
- *همبستگی*، نشریهٔ فدراسیون سراسری پناهندگی ایرانی، شماره ۸۱-۸۰، فوریه-مارس ۱۹۹۹، نیویورک.
- *مهاجر*، شماره ۲، بهمن ۱۳۷۷، بنیاد همبستگی مهاجران ایرانی، الکساندریا، ویرجینیا.

* * *

- Floor, Willem. *A Fiscal History of Iran in the Safavid and Qajar Periods: 1500-1925.* New York, Bibliotheca Persica Press, 1998. xiv, 573 p.
- Pakravan, Fatemeh. *Memoirs.* Ed. Habib Ladjevardi Iranian Oral History Project of Center for Middle Eastern Studies, Harvard University. Distributed by Ibex, Bethesda, MD, 1998. 152 p.
- Nahai, Gina B. *Moonlight on the Avenue of Faith.* New York, Harcourt Brace & Company, 1999. 378p.

* * *

- *International Journal of Middle East Studies,* Vol. 31, No. 2 (May 1999).
- *Iranian Studies,* Vol.31, No. 1, Winter 1998.
- *Critique*, no. 14, Spring 1999.
- *Studia Iranica,* Tome 27, fasc. 1, 1998.
- *Hamdard Islamicus,* Vol. XXI, No. 3, July-September 1998.

* * *

since the state was suspicious of young people's love of the game. Nevertheless, the popularity of soccer persisted among Iranians and by the late 1980's media sports coverage was allowed to expand. In November 1997, Iran's qualification for the World Cup in France caused widespread public celebration in the country.

As elsewhere in the world, successive Iranian regimes have tried to use sports for internal and external legitimation. However, judging by tensions and jealousies exhibited during 1997 and 1998 between certain star players, coaches, and functionaries in Iranian football, the dream of the modernizers of the 1930's, which was to inculcate a spirit of cooperation through the popularization of team sports, has not yet fully materialized.

### From *Gathaic* Twin *Mainyu* to the Doctrine of Dualism

*Jalil Dustkhah*

The article discusses the original meaning of the concept of twin *Mainyu* in Zoroaster's teachings in his *Gahthas* and its transformation throughout the millenia since Zoroaster. According to the author, the concept, as first introduced in the *Gathaic Yasnas* 30 and 40, referred to "two primeval spirits," one as "evil" and the other as a more beneficient force. They first materialized in tandem and created *Gaya* and *a-jyaiti*, i. e., life and death or life and lifelessness. However, in the writings of *Gathas'* commentators, and the in the New Avestan texts, the twin *Mainyu* gradually were transformed into a pair of powerful antagonistic forces; one wholly good (*Spenta-mainyu*) and the other totally evil (*Angra-mainyu*) or as in Pahlavi texts, *Ohrmazd* and *Ahriman*.

The resulting dualism led to a belief in the division of the whole universe, the life forces and human beings into two separate, antagonistic and unreconcilable parts. The belief in these totally dichotomous forces, according to the author, has led to the creation of a major source of social and political strife in the course of Iranian history.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۴)

# برنامه ریزی عمرانی
# و
# تصمیم گیری سیاسی

منوچهر گودرزی
خداداد فرمانفرمائیان
عبدالمجید مجیدی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

the Zand period (1785). Here again he treats the Turkish and Mongol hegemonies as chief causes of Iran's decline and decrepitude, a romantic perspective no doubt influenced by European currents of his time. His critical view of the Qajar period, in some ways the climax of his account, remained untold in part because of his fear of Qajar reprisal (later completed by another author). His anti-establishment perspective also brought Jalal al-Din in contact with Mirza Fath `Ali Khan Akhundzadeh, whose correspondence remains a valuable source for our knowledge of the prince.

Though dry and prosaic in the rendering of a dynastic history, *Nameh-e Khusravan* is significant not only for constructing a national narrative based on ancient glory and present decay, but because of its novel language and presentation. Jalal al-Din's successful use of pure Persian style, which consciously avoided the use of Arabic and Turkish words, and his clear printed pictorial text, anticipated the historiography of the post-Constitutional and the early Pahlavi periods.

## The Journals of Early Iranian Emissaries Abroad

*Javad Tabatabai*

In his review of a number of journals written by the first Iranian emissaries sent to Europe, the author points to the fact that, contrary to European traders and diplomats travelling to the East, Iranian diplomatic envoys were, by and large, mostly interested in the more superficial manifestations of progress and modernity in the West. The Iranian preoccupation with mysticism and introspection in the 17$^{th}$ and 18$^{th}$ centuries, was not conducive to the development of a spirit of adventurism and a sense of curiosity about worldly and material aspects of societal life. Furthermore, the persistence of despotic rule and the endemic social and political insecurity caused Iranians to travel abroad to relieve personal tension than to observe and learn.

However, in reviewing three of the most noted of the journals, *Tohfat al-Alam*, *Masir-e Talebi* and *Safarname-ye Mirza Saleh*, the author refers to their indirect impact on the devlopment of certain concepts in the course of Iranian constitutional movement. Indeed, the author believes, *Tohfat al-Alam* may be the first book in Persian that contains a number

of references to democratic values and institutions in the West, including limited monarchy and the parliamentary system which were developed, according to the book's author, as a consequence of the separation of church and state.

The author of *Masir-e Talebi,* describes, on the basis of his first hand observations, a number of modern developments in England which merit adoption by the Iranians only when they are compatible with the tenets of Islam. The emphasis of the book on the rule of law in European societies and the attention paid to the "public interest" as opposed to private motives, is also, according to the author, one of the first references to these two concepts in Iranian writings. The most salient feature of the third journal, *Safarname-ye Mirza Saleh* is its subtle yet clear comparison of the democratic features of the European societies with the despotic and arbitrary nature of Iranian political structure.

## A short History of the Iranian Soccer

*Houshang E. Chehabi*

Football (soccer) was introduced to Iran in the first decade of the twentieth century by British residents of the country including diplomats, employees of the oil industry, officers of the South Persia Rifles and by Christian missionaries who included it in their schools' physical education curriculum. During the reign of Reza Shah, the government ecouraged football and other team sports, believing that their popularization would favor the emergence of a spirit of cooperation among Iranians.

Gradually, Iranians became interested in soccer in the 1930's when they created leagues of varsity teams. An Iranian victory against a visiting Israeli team in 1968 caused Iranians to be gripped by football fever and henceforth football became the country's main spectator sport. In fact, in the last years of the Pahlavi period some of the Islamists who were beginning to appear on the scene claimed that the football craze of the 1960's was a sinister plot by the government to divert public attention from "serious" matters.

After the 1979 Revolution, the Islamic Republic did not place sports high on its agenda and consequently soccer suffered greatly, particularly

## Son of Khaqan and the Reconstruction of the Iranian National Narrative: Jalal al-Din Mirza and his *Nameh-e Khosravan*

*Abbas Amanat*

Jalal al-Din Mirza's *Nameh-e Khosravan* is among the earliest examples of modern Iranian historiography in the Qajar period. A prince of some erudition, Jalal al-Din Mirza (1826-1872) was among the founders of the Faramush-khane, a short-lived league of Qajar reformists (under the celebrated Malkum Khan) which was banned by Nasir al-Din Shah (r. 1848-1896) for advocating liberal reforms. An outcast of the Qajar court, Jalal al-Din's freethinking first encouraged him to study French language and European literature and therefrom to the study of ancient Iranian history especially after exposure to such writing in "pure Persian" as *Dasatir* and the literature of the neo-Zoroastrian movement of Azar Kayvan. His *Nameh-e Khosravan* (the book of the Khosraws: i.e. the book of the kings) in four volumes was an attempt to render a simple pictorial textbook from the beginning of Iranian history to the present for the use of the general public and especially for children (and possibly students of the *Dar al-Fonun*).

In the first volume, the author vacillates between myth and history by employing a range of Persian legendary histories, *Shahnama* and some standard Persian accounts. His passionate urge for the ancient past inspired Jalal al-Din to emphasize a narrative of historical continuity and thus treat such occurrences as the rise of Islam and the Arab invasion as destructive aberrations. In volumes two and three, published just before his immature death, the author covers the Islamic period up to the end of

*A Persian Journal of Iranian Studies*
*Published by the Foundation for Iranian Studies*



The Foundation for Iranian Studies is a non profit, non political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code

**The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.**

All contributions and correspondence should be addressed to
Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave , Suite 200
Bethesda, MD 20814, U S A
**Telephone: (301)657-1990**



**Annual subscription rates (4 issues) are: $40 for individuals, $25 for students and $70 for institutions**

The price includes postage in the U S For foreign mailing add $6 80 for surface mail For airmail add $12 00 for Canada, $22 00 for Europe, and $29 50 for Asia and Africa

**single issue: $12**

# Contents

*Iran Nameh*

Vol. XVII, No. 1
Winter 1999

Persian:

Articles

Book Reviews

English:

Son of *Khaqan* and the Reconstruction of the Iranian National Narrative

*Abbas Amanat*

The Journals of Early Iranian Emissaries Abroad

*Javad Tabatabai*

A Short History of the Iranian Soccer

*Houshang E. Chehabi*

From *Gathaic* Twin *Mainyu* to the Doctrine of Dualism

*Jalil Dustkhah*

مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی

# یادنامهٔ احمد تفضلی

با همکاری **فریدون وهمن**

قاله ها:

**احسان یارشاطر** — مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام

**فریدون وهمن** — در علل ناپایداری آئین مانوی

**شاهرخ مسکوب** — "ز مادر همه مرگ را زاده ایم"

**محمود امیدسالار** — در معنای "دفتر/نامهٔ پهلوی" در *شاهنامه*

**مهناز معظمی** — دنیای حیوانات در ایران باستان

**ح. برجیان-م. محمّدی** — سلم و تور و ایرج: بن مایه و پیرایه ها

گذری و نظری

**جلال خالقی مطلق** — نظری در بارهٔ هویّت مادر سیاوش

**شاهرخ مسکوب** — ملاحظاتی در بارهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی

**رحیم شایگان** — منصب "هَرگبد" در دورهٔ ساسانی

**تورج دریائی** — نگاهی به بدعت گرایی در دوران ساسانی

گزیده:

**احمد تفضّلی** — «اتّحاد دین و دولت در دورهٔ ساسانی»، «کتیبهٔ داریوش شاه»

**نصراله پورجوادی** — «جفای سالیان»

قد و بررسی کتاب:

**احسان یارشاطر** — *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام* (احمد تفضّلی)

**محمدحسن فغفوری** — *کتاب التاجی* (ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی)

سال هفدهم، شمارهٔ ۲، بهار ۱۳۷۸

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

A Persian Journal of Iranian Studies

Son of *Khaqan* and the Reconstruction of the Iranian National Narrative

*Abbas Amanat*

The Journals of Early Iranian Emissaries Abroad

*Javad Tabatabai*

A Short History of the Iranian Soccer

*Houshang E. Chehabi*

From Gathaic Twin Mainyu to the Doctrine of Dualism

*Jalil Dustkhah*

Vol. XVII, No. 1, Winter 1999

## *ایران نامه*

سال هفدهم، تابستان ۱۳۷۸

### فهرست


پیشگفتار: ۱۷۵

مقاله ها:

مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام — احسان یارشاطر — ۱۸۵

در علل ناپایداری آئین مانوی — فریدون وهمن — ۲۱۵

«ر مادر همه مرگ را زاده ایم» — شاهرخ مسکوب — ۲۲۹

در معنای "دفتر/نامهٔ پهلوی" در *شاهنامه* — محمود امیدسالار — ۲۳۹

دنیای حیوانات در ایران باستان — مهناز معظمی — ۲۵۳

سلم و تور و ایرج: بن مایه و پیرایه ها — ح. برجیان، م. محمدی — ۲۶۱

گذری و نظری:

نظری در بارهٔ هویّت مادر سیاوش — جلال خالقی مطلق — ۲۷۳

ملاحظاتی در بارهٔ *شاهنامه* — شاهرخ مسکوب — ۲۷۹

منصب "هَرگبِد" در دورهٔ ساسانی — رحیم شایگان — ۲۸۷

نگاهی به بدعت گرائی در دوران ساسانی — تورج دریائی — ۲۹۱

گزیده:

«اتحاد دین و دولت در دورهٔ ساسانی»، «کتیبهٔ داریوش» — احمد تفضلی — ۲۹۷

«جفای سالیان» — نصرالله پورجوادی — ۳۲۹

نقد و بررسی کتاب:

*تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام* (احمد تفضلی) — احسان یارشاطر — ۳۳۳

*کتاب التاجی* (ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی) — محمدحسن فتفوری — ۳۳۹

کارنامهٔ علمی احمد تفضلی — ۳۴۵

کتاب ها و نشریات رسیده — ۳۵۵

خلاصهٔ مقاله ها به زبان انگلیسی

مجلهٔ تحقیقات ایران‌شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران



بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش دربارهٔ میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران
این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحدهٔ آمریکاست

**مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست**



نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود

Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave , Suite 200
Bethesda, MD 20814, U S A
**تلفن:** ۱۹۹۰-۶۵۷ (۳۰۱)
**فکس:** ۱۹۸۳-۶۵۷ (۳۰۱)

**بهای اشتراک**

در ایالات متحدهٔ امریکا، با احتساب هزینهٔ پست:
سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، مؤسسات ۷۰ دلار
برای سایر کشورها هزینهٔ پست به‌شرح زیر افزوده می شود:
با پست عادی ۶/۸۰ دلار
با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

**مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی**

**سال هفدهم، شمارهٔ ۲** **بهار ۱۳۷۸(۱۹۹۹)**

# پیشگفتار

این شمارهٔ ویژهٔ *ایران نامه* به یاد شخصیتّی ممتاز منتشرمی شود که چون ستاره ای فروزان در آسمان علم درخشیدن گرفت، با گذشت سال ها فروزندگی و تابشی بیشتر یافت و هنوز مراحل عظمت علمی خود را تمام نپیموده آماج کینهٔ متعصبان کور دل گردید و به خاطر عشقی که به اختر فروزان فرهنگ دیرینهٔ ایران می‌ورزید به کام تاریکی رانده شد. دکتر احمد تفضّلی، گذشته از شخصیت انسانی و والا و فروتنی و ادب ذاتی‌اش، در عرصهٔ علم دریای زندهٔ خروشانی بود که با هرموج گوهر های گرانبهای دانش و معرفت بر ساحل تحقیق و پژوهش می‌ریخت و ارزانی همگان می‌داشت. چه بسیار کسان از شاگرد و پژوهشگر و دوست و بیگانه که از این گوهرها بهره گرفتند و به برکت تشویق ها و راهنمائی‌های او به تحقیق و تألیف رو آوردند.

کنجینهٔ تاریخ و تمدّن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

# دانشنامهٔ ایرانیکا

دفتر سوم و چهارم از جلد نهم
منتشر شد

Fascicles 3 and 4 of Volume IX

## FARABI V--FAUNA III

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

کوتاه و بلند با اساتید نام آور در آلمان و انگلیس و غیره به تحصیل پرداخت.
پس ازاستخدام در دانشگاه تهران، هم زمان در بنیاد فرهنگ ایران با دکتر پرویز خانلری همکاری می کرد و ادارهٔ شعبهٔ زبان های کهن ایران را به عهده داشت. با همهٔ حجب و افتادگی بزودی نامش به عنوان پژوهنده ای کوشا و آگاه شهره شد و مقالاتش که در مجلات علمی ایران شناسی در غرب و ایران انتشار می یافت خبرگان را متوجه طلوع اختر فروزانی در آسمان ایران شناسی کرد. کتاب ها و مقالات او که از یکصد متجاوز است و فهرست آن در جای دیگر در این مجلّد آمده است هریک نمونه های برجسته ای از دقّت علمی و احاطه کامل او به زبان و فرهنگ ایران زمین است. کمتر مجلّدی از *دانشنامهٔ ایرانیکا* (چاپ امریکا) و *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* (چاپ ایران) هست که به مقاله ای علمی از او آراسته نباشد. این مقالات هرکدام نمایانگر عمق اطّلاعات و دانش او و وسعت آگاهی‌هایش به تاریخ و فرهنگ ایران است که جا دارد روزگاری همهٔ آنها در مجموعه ای جداگانه طبع گردد و به یادگار باقی بماند. از همان دوران دبیرستان عاشق جمع آوری کتاب بود. کتابخانهٔ وسیعی که به تدریج در منزلش ایجاد کرده بود بیشتر منابع و مأخذ و انتشارات مربوط به ایران شناسی را در برداشت و او آن‌ها را سخاوتمندانه در اختیار همکاران و شاگردانش قرار می داد.
محضرش گرم و سخنانش پر از لطف و سرشار از لطیفه و داستان بود. طبعی افتاده داشت، از تجمّل و مقام و شهرت فراری بود. تنها اگر پای آبروی کشور و بالا رفتن مقام فرهنگ ایران در میان بود به پذیرفتن شغلی و یا قبول دعوتی برای حضور در مراسمی تن در می داد. قبول عضویتش در فرهنگستان نیز برهمین اصل استوار بود و پس از مدت ها امتناع، سرانجام استدلال دوستانش که بخاطر آبروی فرهنگ ایران این سمت را بپذیرد کارساز شد. اما هیچ گاه حقیقت و صداقت وعدالت را فدای خواسته های صاحبان زور و قدرت نمی کرد. درکمال سربلندی و رشادت روش خود را که بر مبنای عقل علمی استوار بود دنبال می نمود و نظریاتش را می گفت، و چون هیچ گردی بر دامنش نمی‌نشست واهمه ای از کسی و مقامی و جائی نداشت.
پس از انقلاب که کراوات ها باز شد و ریش ها بر صورت ها روئید او کراوات زدنش مرتّب تر شد و هر روز دقّت داشت که ریشش را بتراشد. حتّی وقتی به ضرورت مجبور شد سالی قبل از مرگ همراه اعضای فرهنگستان به دیدن رهبر جمهوری اسلامی رود شرط آمدنش را این گذاشت که تغییری در سر و وضع خود ندهد، و همانطور نیز درآن جلسه حاضر شد. پس از انقلاب دوست

دکتر تفضّلی در عالم ایران شناسی شخصیّتی یگانه و نادر بود. نه تنها در ایران در رشتهٔ خود مانند نداشت بلکه از انگشت شمار استادان برجستهٔ زبان‌های کهن ایرانی درهمهٔ عالم بشمار می آمد. اساتید غربی برای مقالات و کتاب های گرانبهای او احترام و اعتبار فراوان قائل بودند و اغلب برای یافتن پاسخی صحیح به مشکلات خود مخصوصاً در زمینهٔ زبان پهلوی وی را طرف مشورت قرار می‌دادند.

در تفضّلی دو دنیای تحقیق و پژوهش شرق و غرب در هم جمع بود. از یکسو با تسلّطش بر زبان عربی به نحوی گسترده و فراگیر برهمهٔ زمینه های فرهنگ و ادب و زبان ایران بعد از اسلام چیرگی داشت، از دیگر سو در پژوهشگری و تحقیق به شیوهٔ غربیان، و تحقیقات گرانبها در زبان های باستانی ایران، استاد مسلّم به شمار می آمد. همین او را در میان همکارانش از ایرانی و غربی یگانه و ممتاز می ساخت.

فارسی را شیوا و رسا می نوشت و این شیوه را به استادی در مقالات علمی نیز که معمولاً زبان پیچیده ای دارد به کار می برد. حافظه ای توانا داشت که او را در به یادآورن جزئیات مسایل علمی یا وقایع دیرینه و یا سخنان افراد و نام کسانی که فقط یکبار ملاقات کرده بود یاری می نمود. فرانسه و انگلیسی و آلمانی را به روانی می‌خواند و می نوشت. در کنگره های ایران شناسی ستاره ای درخشنده بود، سخنرانی هائی که عرضه می داشت هریک نمونه هائی از بهترین شیوه های تحقیق بود. در چند سازمان پرآوازهٔ بین‌المللی در زمینهٔ مطالعات ایران شناسی عضویت داشت و همواره مورد مشورت ایشان قرار می گرفت. درسال های اخیر مجامع علمی و دانشگاه های بزرگ و کوچک جهان قدرش را بسیار می‌شناختند و با اشتیاق تمام او را برای ادارهٔ سمیناری و یا تدریس در دورهٔ کوتاهی دعوت می کردند. سفرهایش به چین و ژاپن و امریکا و فرانسه و کپنهاگ برهمین اساس صورت گرفت. اما حوصلهٔ سفر نداشت و مناعت طبعش گرفتاری های گرفتن گذرنامه و ویزا را بر نمی تافت و اغلب از قبول این دعوت ها عذر می خواست. هم چنین از پذیرفتن دعوت چندین دانشگاه اروپائی و امریکائی برای احراز مقام استادی عذر خواست. چه، عاشق ایران و خدمت به کشورش بود و دوری از آن را برای خود جانکاه می دانست.

استاد احمد تفضّلی در سال ۱۳۱۶ در اصفهان متولّد شد و پس از پایان تحصیلات در دانشکدهٔ ادبیات برای تحصیل در رشتهٔ ایران شناسی به لندن رفت، مدّتی نیز درپاریس با استاد دومناش کار کرد. پس از آن هم بارها در دوره های

ایرانی در راهی پای گذاردند که نخست برخی از پژوهشگران اروپایی از قرن هجدهم به بعد گشوده بودند، راه جستجو و کاوش و بهره جویی از شیوه های علمی برای بررسی و شناخت و سنجش آثار و اسناد و گنجینه های مانده از دوران باستانی ایران.

گرچه، به ویژه در ده های اخیر، مرزهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی میان کشورها رنگ باخته، آن چنان که در برخی مناطق جهان تاکید بر هویت ملّی و موجودیت ویژهٔ تاریخی جای خود را به ضرورت همبستگی های ژرف و چند جانبهٔ بین المللی داده است، امّا هنوز گرایش غالب در میان جوامع بشری تلاش برای ممتاز کردن پیوندهای همبستگی ملّی و بازیابی و تثبیت هوّیت تاریخی است. در ایران نیز با همه کوششی که پس از انقلاب اسلامی برای محو کردن جلوه های درخشان و گوناگون تاریخ پیش از اسلام ایران و خوار شمردن ابعاد و دستاوردهای تمدن باستانی ایرانیان صورت گرفت، به نظر می رسد که افتخار به هوّیت ایرانی در معنای گسترده و جامع آن، و میل به آشنایی با ریشه های تاریخی این هوّیت در میان ایرانیان، شاید به قوّتی بیشتر از گذشته، باقی است. و نیز این اعتقاد که از زبان فارسی، که مهم ترین عنصر هویت ایرانی است، گرفته تا آئین و رسوم زندگی و ارزش های اخلاقی و اجتماعی و دینی و چگونگی دگرگونی در ارتباط میان دین و دولت، ریشه ها و سرچشمه هارا می توان در تاریخ ایران باستان یافت.

برای نمونه، درجهان کمتر ملّتی مانند ایرانیان می توان یافت، چنین کهن و سالمند، که دارای گنجینه ای به این عظمت از تفکرات و استدراکات دینی باشد. افزون بر این، از هزاره های دور قبل از میلاد تا امروز، ایران دین های گوناگون با تعالیمی درخشان به تمدّن جهان عرضه کرده، افکار دینی اش بر کیش ها و مذاهب دیگر نفوذ گذارده، و با این حال همواره پذیرای ادیان تازه و تفکرات نوین مذهبی و یا عرفانی بوده است بی آنکه تغییر اساسی در ساختار فکری و نیایشی کهن خود دهد. در این زمینه سیاست مدارا و تساهل شاهان هخامنشی در برابر مردمان و ادیان کشورهای گشوده شده مشهور تر از آن است که نیازمند شرح و بسط باشد. اشتیاق ایرانیان در حفظ مبانی فرهنگی خویش در زمینهٔ زبان نیز مشهود است. زبان فارسی نوادهٔ خلف همان زبان فارسی باستان است که از آن خطوطی میخی بر سنگ نبشته های هخامنشی در دست داریم. اگر این اشتیاق و پایمردی نبود زبان ما می‌بایست حال یا یونانی می بود، یا عربی و یا ترکی.

برخلاف مصر کهن، در ایران دین و یا اعتقاد مذهبی واحدی رواج نداشت.

و همکار دیرینش استاد زریاب خوئی را نیز مانند صدها استاد دیگر خانه نشین ساختند. دکتر تفضّلی قدم پیش نهاد و به افتخار و بزرگداشت او جشن نامه ای بنام ***یکی قطره باران*** منتشر کرد و از تیر تهمت این و آن هراسی به خویش راه نداد.

در شهریور ۱۳۷۵ (سپتامبر ۱۹۹۶) دانشگاه سن پطرزبورگ برای بزرگداشت مقام علمی استاد تفضّلی به او درجهٔ دکترای افتخاری می داد و مرا هم، که سال ها نعمت دوستی با او را داشتم، به لطف دعوت کردند. نخستین بار در تاریخ آن دانشگاه کهنسال بود که چنین دکترائی به استادی شرقی می دادند. روز ۲۲ شهریور دکترا با مراسمی با شکوه به وی تقدیم شد. احترام عمیق و قلبی که به او ابراز می شد کم سابقه بود. در فرودگاه سن پطرز بورگ برای آخرین بار از هم جدا شدیم به این آرزو که این بار یکدیگر را زودتر ببینیم. نمی‌دانستم چه مصیبت بزرگی چهارماه بعد جهان علم را از وجود او خالی خواهد کرد. مرگ حق است و بهرحال دامن همه کس را خواهد گرفت. اما مرگی به این ناگواری و بریده شدن شاخ حیات درخت پرباری که سال های سال می توانست میوهٔ خوشگوار نثار جهان علم کند و بر سر دور و نزدیک سایهٔ مهر بگسترد دردناک و باور نکردنی است. افسوس و صد افسوس که آسمان دانش از چنین اختر فروزانی خالی شد.

* * *

از همان هنگام، از اواسط قرن نوزدهم، که نابسامانی های روز افزون مردم ایران و تاخت و تاز بیگانگان در پهنهٔ سرزمین آنان اندیشهٔ استقلال و آزادی و تثبیت تمامیت ارضی کشور و سربلندی را در اذهان بارور ساخت، ضرورت شناخت و بازسازی و تثبیت هویّت ملّی نیز جایی خاص پیدا کرد. از رهبران و اندیشمندان جامعهٔ ایران کم نبودند کسانی که آشنائی و آگاهی به تاریخ درخشان و دیرینهٔ ایران را از جمله عوامل اساسی تحکیم همبستگی جمعی ایرانیان و مقدمهٔ رهایی آنان از رخوت و ضعف قرون به شمار می آوردند. اعتقاد ایشان براین بود که روزگاری سرزمین ایران زادگاه یکی از نخستین و بارورترین تمدن‌های بشری بوده و در زمینه های گوناگون بر تمدن‌های همرروزگار و همسایهٔ خود تأثیری ماندنی گذاشته است و از همین رو، آگاهی هرچه بیشتر مردم ایران به این واقعیت می‌تواند آنان را مآلاً به همّت و تلاشی تازه برای خودیابی و بالندگی برانگیزد. از همان زمان و بر پایهٔ همین فرض محققان

خدایگان نامیدند، روشی که خلفای عبّاسی به تقلید از ایشان پیش گرفتند، حکومت الهی برپا کردند و با این دستاویز دست به کشتار زندیقان و دگراندیشان و بی دینان گشودند. این سنّت کما بیش در بین سلسله های کوچک و بزرگی که در گوشه و کنار ایران برپا می شد باقی ماند. شاه اسمعیل صفوی سیزده قرن بعد از بنیادگذار سلسلهٔ ساسانی نسب خود را به امام اوّل شیعیان و همسرش دختر پیغمبر رساند و با بسط مذهب شیعه در ایران سنّی به یاری خشونت و با کشتار مخالفان خود را صاحب زمان نامید. با استقرار ولایت فقیه و آمیختن دین و حکومت سیطرهٔ دین بر حکومت در ایران به مرحله ای تازه و کم سابقه رسید.

تصوّر نباید کرد که دستاوردهای فکری مردم ایران در دوران باستان فقط محدود در حوزهٔ دین بوده است. در زمینه های دیگری چون فلسفه، منطق، ادبیات، هنر، موسیقی، معماری، صنایع دستی نیز ایرانیان در گسترش تمدن و فرهنگ این منطقه از جهان نقشی عمده و ماندنی داشتند. از ادبیات زمان ساسانی جز برخی نوشته های دینی که آن هم سه قرن پس از حمله اعراب بر روی کاغذ آورده شده چیزی در دست نداریم. امّا برخی داستان ها و روایات گویای رواج ادبیات و شعر از روزگار پارتیان به بعد بوده است. هنر ساسانی را آنچه به مقدار کم در کاوش های باستان شناسی بدست آمده در برخی موزه ها می‌بینیم، امّا می توان پنداشت که بسیاری دیگر از دستاوردها و شاهکارهای هنرمندان ایرانی یا هنوز زیر خاک است و یا در گذشت ایّام از میان رفته. فرهنگ و تمدن ایران نه تنها پس از یورش تازیان و غلبهٔ اسلام دوباره پویش خود را آغاز کرد بلکه بر فرهنگ و ادبیات ملّت های همسایه تأثیر فراوان گذارد. از جمله می توان عرفان ایرانی را، که شالوده اش اعتقادات زردشتی و بودائی و مسیحی و اسلامی است، با نفوذی که در شرق و غرب عالم گذارده از بزرگ ترین دستاوردهای فکری ایرانیان بشمار آورد.

پژوهشی اساسی در همهٔ این زمینه ها نیاز به مطالعهٔ فرهنگ و تمدن و زبان و دین ایران باستان، و ایران پس از اسلام دارد. اینجاست که ارزش کوشش های گرانقدر احمد تفضّلی و همکاران او چه ایرانی و چه غیر ایرانی- برای روشن ساختن زوایای تاریخ و فرهنگ ایران در دوره های باستانی روشن می‌شود؛ کوشش هائی که از دو قرن پیش در اروپا به پایمردی زبانشناسان و پژوهشگران از ملیّت های مختلف آغاز شد و هر روز دامنه ای وسیع تر می یابد.

آنچه در این یادنامه دوستان و همکاران دکتر احمد تفضّلی برای بزرگداشت

با نفوذ تمدن یونانی نیایش مزدا و مهر و آناهیتا، و یا پرستش اجداد اساس اعتقاد دینی ایرانیان درآن زمان طولانی گردید. به اینها باید آگاهی مردم از دین زردشتی و احترام به آتش و کوشش مغان زردشتی را برای احیاء آن دین افزود.

اگرچه دورهٔ ساسانیان را دورهٔ نفوذ و گسترش دین زردشتی می دانند اما اسناد و مدارکی که از آن زمان بدست آمده حاکی از این است که این اعتقادات از بین نرفت و سوای آن بسیاری از ایرانیان با طبعی جوینده رو به مرام‌های دلخواه خود آوردند و به دینی که حکومت رسمی بر آنان تحمیل می‌کرد سرخم نکردند. درمتنی دینی به نام *ارداي ويرازنامه* آمده است که روح "ویراز" موبد زردشتی به آن جهان فرستاده می شود تا خبر آورد که از این همه مذاهب و دین‌ها و باورها و کیش ها و مراسم که در میان مردم روزگار رایج است کدام درست است و کدام خطا. آیا تهیهٔ چنین متنی بدین خاطر نبوده تا دستاویزی الهی برای سرکوبی دگراندیشان به دست موبدان، از جمله کرتیر، دهد که کشتار و از بین بردن بدعت گزاران را از افتخارات خود می دانست؟ نامهٔ اعمال شهیدان مسیحی ایرانی نیز گفتگو از سرکوبی و کشتار آنان به دست دولت زردشتی مسلک می کند، و ماجرای اسفناک مانویان و مزدکیان نشان از سرکوبی جوشش ها و جنبش ها و تکاپوهای روشنفکری از زمان های باستانی دارد.

ازسوی دیگر، دین زردشتی برخی از این اعتقادات و باورها و رسوم کهن گونه گون را به صورت‌های مختلف پذیرفت، درخود پرورش داد و آن را به نسل‌های بعد منتقل ساخت. برخی از این باورها و آداب نه اسلامی است و نه زردشتی و نه تعلّق به دین هخامنشیان دارد بلکه از هزاره های کشف نشدهٔ پیش از میلاد برجای مانده است. نوروز و مراسم گوناگون آن را ایرانیان، علی رغم تلاش مستمر اسلام گرایان متعصب، با شکوه و شادی تمام در طول قرن ها حفظ کرده اند و برآن پا فشرده اند. بخشی از افسانه های پهلوانی ها و داستان شجاعت ها و رزم آوری های رستم را از افسانه‌های خدای یونانی هرکول وام گرفتند و در زمان سلوکیان هرکول را همراه با دیگر اصنام و الهه های یونانی به عنوان خدا می پرستیدند و مجسّمهٔ او را با هیکل تنومندش در بیستون برپا کردند.

داریوش در کتیبه بیستون به تقلید سومریان و بابلیان و مصریان سلطنت خود را موهبت و لطف اهورامزدا می داند و می گوید کشورهائی که مطیع کرده همه را اهورامزدا به او داده است. این اعتقاد در زمان اشکانیان نیز برجای ماند و در دورهٔ ساسانیان به یکی شدنی دولت و دین انجامید و ایشان رسماً خود را باگا،

همکاران این شماره قرار گرفته باشد. شاهرخ مسکوب با نقل بیتی از فردوسی به بحث مرگ از نظر او می پردازد که همه را اسیر پنجهٔ قدرت خود دارد. از این بر شده تیز پر اژدها/ به مردی و دانش که آمد رها؟ سپس این سوال را مطرح می کند که اگر انسان بندهٔ مرگ است پس آزادگی و آزادی کجاست، و اراده و خواست وی چه نقشی درزندگانی اش دارد؟ آیا آنطور که مولانا می پنداشته عدم سرچشمهٔ وجود و زندگی است؟ نویسنده "نام بلند" را موجب سرافرازی انسان و چیرگی وی بر مرگ می داند، نامی که به یادگار می ماند و با گذشت ایّام زنگار فراموشی به خود نمی گیرد. بررسی جلال خالقی مطلق معطوف به شناختن هویّت مادر سیاوش است. در سراسر داستان سیاوش و ماجراهای او با نامادریش، فردوسی از مادر سیاوش، گرسیوز، نامی به میان نمی آورد. نویسنده با مراجعه به مآخذ عربی این نکته را مطرح می کند که شاید دراصل کهن تر داستان، گرسیوز و سودابه یک نفر بوده اند، منتهی در روایات بعدی چون عشق بین مادر و پسر ناپسند بوده به گرسیوز نام دیگری داده و او را به صورت سودابه، نامادری سیاوش، جلوه گر ساخته اند.

مقالهٔ محمود امید سالار در بارهٔ معنای کلمهٔ پهلوی و پهلوانی درزبان فردوسی است. به اعتقاد نویسنده منظور از پهلوی یا پهلوانی زبان فارسی میانه نیست بلکه فارسی کهنی است به خط و املای فارسی امروزی که برخی از مطالب ادبی پس از حملهٔ اعراب به آن زبان نوشته می شده است، زبانی که از آن به فهلوی و فهلوانی نیز یاد می کنند. حبیب برجیان و مریم محمدی کردخیلی بن مایه ها و پیرایه های داستان سلم و تور و ایرج را در *شاهنامه* مورد بررسی قرار می دهند. آنان بر پایهٔ منابع گوناگون نهادهای داستان از جمله ازدواج سه برادر با سه خواهر، خوی برادران و آزمودن ایشان، تقسیم جهان بین آنان، و سرانجام نهاد برادرکشی را که به کشتن ایرج کوچک ترین فرزند می‌انجامد برمی رسند و به محتمل بودن ریشهٔ سکائی و یا هند و اروپائی آن اشاره می‌کنند.

در بخش گزیده ها منتخباتی از کتاب پر ارزش زنده یاد تفضّلی، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام* نقل گردیده است که از زمان هخامنشیان با شرحی در بارهٔ کتیبه داریوش آغاز می گردد و سپس با *اوستا*، یشت ها، ادبیات پهلوی و ادبیّات مانوی ادامه می‌یابد. از بخش اندرزنامه ها و شعر آن کتاب نیز نمونه هائی برای روشن ساختن محتوا و مضمون آن ها ارائه گردیده است.

دو مقاله در همین بخش گزیده ها یادآور تخصص دیگر شادروان تفضّلی یعنی ریشه شناسی واژه هاست. طبعاً چنین مجموعه ای نمی تواند از فهرست آثار

نام او و قدردانی از خدمات به یادگار ماندنیش به فرهنگ ایران گرد آورده اند تنها نمونه ای از دامنهٔ گستردهٔ این پژوهش ها است.

در این یادنامه، مقالهٔ استاد احسان یارشاطر مروری گذرا بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام و فراز ونشیب های دین و فرهنگ ایران است. دراین نوشته خصوصیّات عمدهٔ سه سلسلهٔ بزرگ پادشاهی در هزارهٔ پیش از اسلام و تأثیر تمدّن ها و فرهنگ های همسایه مخصوصاً یونان بر تمدن و دین ایرانیان مورد بررسی قرار گرفته و بر ناکامی تمدّن دیرپا و پویای یونانی در دگرگون ساختن فرهنگ ایرانی به تفصیل اشاره شده.

برخی از نوشته ها و یادداشت ها به بررسی دین و جامعهٔ زردشتی اختصاص یافته است. سرگذشت مختصر مانی و دین او، برخی از باورها و اعتقاداتش، گسترش جهانی مانویت، و نیز آنچه موجب مرگ و نابودی تدریجی آن دین شد اساس مقاله فریدون وهمن را تشکیل می دهد. به اعتقاد نگارنده این دین به دست کسانی چون موبد بزرگ زردشتی، کرتیر، در فضائی تعصب آلوده و پرستیز نابود نشد، بلکه در ترکستان چین، پس از گذشتن از دوره‌ای درخشان، به پایان آرام و تدریجی خود رسید. مهناز معظمی به موضوع دیگری در زمان زردشت یعنی حیوانات و مقام آن ها در ایران باستان توجّه دارد، به چگونگی تقسیم حیوانات به دو گروه اهورائی و اهریمنی می پردازد و رابطهٔ انسان و حیوان در دوران باستان را بر می رسد. رحیم شایگان در نوشتهٔ خود «منصب "هَرگبِد" در دورهٔ ساسانی» معنای این مقام و نقش دارندهٔ آن را از جمله درمنابع قبطی مانوی جستجو می کند و القاب مشابه آن را نام می برد. تورج دریائی نگاهی به بدعتگرائی در دورهٔ ساسانی دارد و نشان می دهد که برخلاف ادعایش کرتیر هرگز موفق به از بین بردن کیش ها و آئین ها و مذاهب دیگر نشد.

برای دانستن داستان کرتیر و فعالیت های بنیادگرایانهٔ این موبد مشهور باید به مقالهٔ زنده یاد احمد تفضّلی که در بخش گزیده ها آمده و قبلاً در جشن نامهٔ استاد زریاب خوئی چاپ شده مراجعه کرد. استاد تفضّلی چهار کتیبهٔ کرتیر و محتوای آن ها را بررسی می کند و به روابط او با شش پادشاه ساسانی که در دربارشان صاحب مقامی والا بود و نیز به ادعای معراج کرتیر به عالم بالا می‌پردازد.

*شاهنامهٔ* فردوسی بزرگ ترین سند ملی و رشتهٔ ارتباط ما با ایران پیش از اسلام است و عجبی نیست که اگر کند و کاو و پژوهش بر معانی برخی از لغات *شاهنامه* و یا بحث و گفتگو بر تعبیرات و اصطلاحات آن اساس تحقیق چند تن از

احسان یارشاطر

# مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام

احمد تفضلی، که یادش به خیر باد، دانش و دلیری را با وارستگی جمع داشت. موضوع تخصص او زبان های میانهٔ غربی ایران، بخصوص پهلوی و پارتی، و هم‌چنین محتوای آثار این زبان ها بود. بنابراین نه تنها به پژوهش در مباحث زبانشناسی این آثار می پرداخت، بلکه مسائل کیش زردشتی و ادبیات پیش از اسلام ایران، و نیز صورت فارسی آنها مثل *شاهنامه* و *ویس و رامین*، و هم چنین محیط فرهنگی و سیاسی و اجتماعی این آثار موضوع پژوهش او قرار داشت. مشکل تعدادی از مفردات و لغات زبان پهلوی به کوشش او گشوده شد و قرائت برخی عبارات دشوار یا نامفهوم متون پهلوی به همّت او روشن گردید. روایات مربوط به زندگی زردشت را به فارسی درآورد (با همکاری ژاله آموزگار). دستوری برای زبان پهلوی درخور نیاز دانشجویان نگاشت. تاریخ ادبیات پیش از اسلام ایران را به تفصیل کافی، بخصوص در آنچه مربوط به زبان پهلوی و پارتی است، تدوین کرد؛ و این آخرین کتاب او بود که به طبع رسید. کتاب دیگری شامل سخنرانی های او در دانشگاه هاروارد در بارهٔ «طبقات ایران در دورهٔ ساسانی» زیر چاپ است. اما اینها همهٔ کتاب های او نیست. دایرهٔ تحقیقاتش گسترده تر بود. مقالات متعدد او همه حاکی از پژوهش های تازه و نکته های تازه یاب است.

به نوشتن "کلیّات"، جز آنچه برای دانشجویان ضرورتی داشت، علاقه مند نبود. هرگز مانند برخی دانشمداران عرب ستیز و ایران پرست به کشف های

و تألیفات استاد تفضلی خالی باشد. بانگاهی به این فهرست خوانندگان می‌توانند به آسانی به وسعت زمینه های پژوهشی وی آگاهی یابند.

دو یادنامهٔ دیگر که یکی در ایران و دیگری در امریکا در دست انتشار است نیز به زودی نثار یاد آن بزرگمرد جهان دانش ایران خواهد شد.

فریدون وهمن

متعلّق است. نیز در همین دوران یونان‌گرایی در ایران به اوج و سپس به حضیض خود رسید، هنر ویژهٔ ایرانی تأثیری گسترده یافت؛ نواحی عمدهٔ کشور هریک صاحب خط و زبانی محلی شدند و سرانجام نظام‌های دیوانی و قضایی‌ای شکل گرفت که پس از فروپاشی شهریاری ساسانی در شیوهٔ خلافت عبّاسیان و حکومت های تابع آن در شرق عالم اسلام بسیار مؤثر شد.

حکومت سلوکیان بر نیمهٔ غربی سرزمین ایران حدود ۱۷۰ سال و در بخش های شرقی آن نزدیک به ۷۰ سال به درازا کشید. امّا سلسله های یونانی که پس از سلوکیان در شرق ایران به قدرت رسیدند و در شهرهایی که به نام اسکندر (اسکندریه) و انتیوخوس (انطاکیه) بنا و یا نامگذاری شده بود مستقر شدند مدت ها پس از افول قدرت سلوکی به پخش و نشر تمدن و فرهنگ یونانی در این نواحی ادامه دادند.

با ضعف و فتوری که سرانجام در ارکان حکومت اشکانیان رخنه کرد شهریاری نیرومند آنان به تدریج کارش به ملوک الطوایف کشید و شاهان محلّی پدیدار شدند که در رقابت با یکدیگر موجب سستی حکومت و شکست های پی در پی از امپراطوری روم گردیدند. در این اوضاع و احوال بود که نیروی تازه‌نفس ساسانیان در فارس شهریاری تازه ای را بنیاد نهاد که مصمم به احیاء نام و تمامیت و سرافرازی دیرین ایران بود. اردشیر اوّل بنیان‌گذار این شهریاری، در سال ۲۲۴م بر خاندان اشکانی چیره شد و ایران را به همت خویش بار دیگر یک پارچه ساخت و در سال های ۲۳۰ و ۲۳۸م، به سودای گستردن مرزهای ایران، با حمله بر سرزمین های شرقی امپراطوری روم شماری از شهرهای آن را به تصرف خود درآورد. شاپور اوّل نیز به سنّت پدر، به فرماندهی سپاهیانی پرشور و مصمم، فاتح سرزمین های تازه در شرق و غرب ایران شد، رومیان را از سوریه و آسیای صغیر بیرون راند و امپراطور آنان، والرین، را در سال ۲۵۹م به اسارت گرفت. در دوران شاهنشاهی شاپور، شهریاری ساسانی به نهایت قدرت و گستردگی خود رسید. در کتیبهٔ کعبهٔ زردشت در نقش رستم، شاپور قلمرو خود را از آسیای مرکزی وترکستان‌چین‌تا درّه سند واز آناتولی وقفقاز تا کناره‌های جنوبی خلیج فارس برمی‌شمرد.

در حدود چهار سده پس از آغاز شاهنشاهی اردشیر بود که خسرو دوّم در یک حملهٔ برق آسای نظامی اورشلیم را تسخیر کرد و فرماندهان خویش را تا دروازه های قسطنطنیه گسیل داشت. امّا این پیروزی درخشان نشان قوّتی تازه در شهریاری نبود، چه شکستی بزرگ در پی آن به دست بیزانس، و به دنبال آن

محیرالعقول و دعوی های خردسوز و جگرنواز نپرداخت و مدّعی دریافت های انقلابی نشد و ساده اندیشی و بی خبری پژوهندگان و دانشمندان غربی را (که آگاهی ما از ایران باستان و تاریخ و فرهنگش عمده مدیون آنهاست) به اثبات نرسانید، ولی درعوض دانشمندان به قول او استناد می کردند و در میان همکارانش شهرت جهانی یافت. مقالات او در *دانشنامهٔ ایرانیکا* از بهترین مقالات شمرده می شود و مقالات معدودش در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* استادانه است. آشنائی او با ادبیات و نوشته های سده های نخستین اسلام از یکسو، و تبحرش در ادبیات پیش از اسلام از سوی دیگر، او را ممتاز می کرد و مناسب ترین فرد برای تحقیق دربارهٔ مباحث مشترک ایران زردشتی و ایران اسلامی قرار می داد.

امید داشتم نوشته ای در خور منزلت علمی همکار و دوست دیرینم فراهم کنم، ولی با مشغله های متراکم و عاجل که در پیش داشتم امیدی بی ثمر بود. دوست ارجمندم هرمز حکمت مرا از تنگنا رهانید و ترجمهٔ ملخّصی از مقدمهٔ نگارنده را بر جلد سوّم «تاریخ ایران کمبریج» که تاریخ هزارسالهٔ ایران را از پایان دولت هخامنشی تا زوال دولت ساسانی در بر می گیرد و نظری است کلی بر برخی مسائل تاریخ ایران پیش از اسلام، به قلم شیوای خود به رشتهٔ تحریر کشید و مرا وامدار التفات خود ساخت.

این مختصر را به عنوان دیباچه به یاد دوست ارجمندِ درگذشته ام در آغاز ترجمه آوردم. نیز چند سطری در پیآمدِ برافتادنِ ساسانیان و رستاخیز فرهنگی ایرانیان پس از آن به پایان مقاله افزودم، هرچند می دانم که این همه درخور پایگاه او نیست.

تفصیل آنچه در اینجاست را، با ذکر منابع، در اصل کتاب که به زبان انگلیسی است می توان یافت.

* * *

ایران در هزارهٔ پیش از حملهٔ تازیان، در سال ۶۵۱م، شاهد برآمدن و فروپاشی سه سلسلهٔ نیرومند سلوکیان، پارتیان و ساسانیان و نیز تأسیس دولت هایی در خاور کشور، از جمله پادشاهی یونانی-باختری و شهریاری کوشانیان بود. در همین هزاره در زمینهٔ مذهب نیز گرایش های عرفانی (گنوسی) در غرب ایران و میانرودان بالا گرفت و به پیدایش و گسترش آئین مانوی انجامید. نیز کیش زردشتی به صورت مذهبی رسمی و مقتدر در شهریاری ساسانی استوار شد. زایش و سرکوبی جنبش مساوات طلب مزدک در اواخر دورهٔ ساسانی به این هزاره

حکومت و شیوه های سیاسی متفاوتی آشنا بودند. امّا برخلاف مهاجمان صحراگردی که از شمال خاوری بر ایران می‌تاختند، یونیان فرهنگی درخشان داشتند و بسیاری از پیشرفت ها و دستاوردهای آنان، نه تنها در عرصهٔ سیاست و حکومت، بلکه در زمینه های نظامی، هنری، و معماری می‌توانست مایهٔ غبطهٔ هر ایرانی منصفی قرار گیرد. بی دلیل نیست که تمدن و فرهنگ یونانی، از آغاز حکومت سلوکیان تا پایان کار اشکانیان، و در مواردی حتی پس از این دوران، آثاری گسترده در ایران ازخود برجای گذاشت. امّا این آثار با آنچه حضور تمدن یونانی در شام و آسیای صغیر و مصر موجب شد متفاوت بود زیرا تمدن یونانی در این کشورها ریشه دواند و ملاط فرهنگی تازه‌ای را فراهم آورد، در حالی که در ایران تنها نقشی کمابیش گذرا از خود بر جای گذاشت. به سخن دیگر، ایران در رویارویی با عناصر فرهنگ و تمدن یونانی هویت اصلی خود را از دست نداد و ویژگی‌های فرهنگی اش را که بیشتر در بستر ارزش‌های مذهبی آن تبلور یافته بود رها نکرد. در واقع، دیری نپایید که ایرانیان به تدریج از شیوه‌های غربی دوری گرفتند و به یاری ایرانی‌گری غرورانگیز ساسانی و کیش انحصارجوی زردشتی به بازسازی و تثبیت هویت خود دست یازیدند.

یکی از پیامدهای حضور و نشر تمدن و ادب یونانی شوق دیوانیان ایرانی و طالبان قدرت و جاه به فراگرفتن زبان یونانی بود.[۱] حتّی در قرن سوّم میلادی، هنگامی که شاپور اوّل اراده کرد که شرح پیروزی هایش بر رومیان را در کتیبهٔ کعبهٔ زردشت حک کند، به دو زبان پهلوی و پارتی اکتفا نکرد بلکه آوردن متن کتیبه به زبان یونانی را نیز لازم شمرد که خود نشان اعتبار و اهمیت این زبان آن هم چهار سده پس از رانده شدن سلوکیان از ایران بود. مردم کشور باختر (بلخ) نیز خط یونانی را در کتیبه ها و سکّه های خود به کار می بردند.[۲] کوشانیان نیز، پس از آن که باختر را متصرف شدند، در سنگنبشته ها و مسکوکات خود زبان باختری و خط یونانی را به کار بردند. تعدادی از این سکّه‌ها و کتیبه ها، از جمله کتیبهٔ معروف سرخ کُتل در افغانستان به زبان بلخی و خط یونانی در کاوش های باستانشناسی اخیر به دست آمده است.

آثار تمدن یونانی را در برخی دیگر از زمینه ها نیز می‌توان دید. "درهم" و "دینار" به عنوان واحدهای اصلی پول رواج یافت و میزان‌های اندازه‌گیری و توزین یونانی مقبول افتاد. واژهٔ یونانی "دانگ" به معنای یک‌ششم هر واحد رایج گردید و واژه های سیم (نقره) الماس، صدف، و زمرّد از واژه های یونانی اقتباس شد. این همه نشان شیفتگی ایرانیان نه تنها به جواهرات یونانی

آغاز هرج و مرج و کشمکش های درون مرزی، آشکار کرد که عصر پویایی ساسانیان به سر رسیده و فرّ و شکوه دوران پادشاهی خسرو پرویز آرامش پیش از طوفانی بیش نبوده است. پیدایش مدعیان گوناگون تاج و تخت خود از ضعف درونی حکومتی راه گم‌کرده و بی هدف حکایت می کرد. به این ترتیب، در دورانی که یادآور فروپاشی حکومت اشکانیان بود شهریاری ساسانی در برابر هجوم سپاهی کوچک امّا مُلهَم و مصمّم از تازیان محکوم به شکست شد. این گونه بود که نظام جدید اسلامی نه تنها بر ایران بلکه بر جوامعی که در شام و میانرودان و آسیای مرکزی پویایی و نیروی خود را از کف داده بودند چیره شد.

## آثار فرهنگ و تمدن یونان در ایران

در زمانی کم تر از ده سال اسکندر و سپاهیانش شهریاری هخامنشی را از پای درآوردند و نظام دیوانی آن را که دو سده قلمروی پهناور را با ملل گوناگونِ آن اداره می کرد در هم کوبیدند. به آتش کشیدن کاخ های سلطنتی در تخت جمشید نقطهٔ پایان یک دوره و آغاز دوره ای دیگر از تاریخ ایران بود. از احساس خشم و سرخوردگی ایرانیانی که با فرو ریختن ستون‌های بلند اقتدار دولت هخامنشی از اوج فرمان روایی برجهان به مرتبهٔ فرمانبرداری از یک نیروی خارجی فرو افتادند سندی بر جای نمانده است. به این گمان باید اکتفا کرد که هزیمت سپاهیان ایران، فرو ریختن کاخ های شاهنشاهی و حضور فرمانروایان یونانی آتشی از اندوه و اضطراب در جان مردم ایران برافروخت. تنها در ادبیات زردشتی است که می توان نشانه هایی کم‌رنگ از آزردگی مردمان و خشم روحانیان را مشاهده کرد. در این نوشته ها از اسکندر "ملعون" یاد شده است که ویرانگر آتشکده‌ها، سوزانندهٔ کتب مقدّس و کُشندهٔ مغان بود. نوشته های تبلیغاتی اوائل دورهٔ ساسانی وضع آشفتهٔ اواخر دوران اشکانی و ظهور ملوک الطوایف را از نتایج فاسد حملهٔ اسکندر می شمارد و از او به عنوان برباد دهندهٔ وحدت و قدرت ایران و سرچشمهٔ بسیاری دیگر از آسیب‌هایی که به ایران رسید یاد می کند.

یونانیان، این فرمانروایان تازه، گرچه از رهگذر جنگ های ایران و یونان، مراوده های بازرگانی بین دو کشور چندان بین ایرانیان ناشناخته نبودند، امّا نژاد و کیشی دیگر داشتند، به زبانی سوای زبان های ایرانی سخن می گفتند و ب

آن از مقوله ای دیگر بود. به نوشتهٔ دانیل اشلومبرژه درست هنگامی که سنتی که برخی از عناصر آن عمر دوهزار وپانصد ساله داشت (یعنی هنر هخامنشی)، در تلاش‌برای دستیابی‌به‌غایت کمال، هنر را به‌گونه ای‌تغییرناپذیر تثبیت کرده بود، در کرانه های دریای اژه هنری شکوفا شد که در جستجوی پیشرفت و کمالِ آرمانی از جنبش و تکاپو باز نمی ایستاد و به خود خرسند نمی شد.[۶] تجلی چنین هنری را ـ که در دیدهٔ ایرانیان هنری «مدرن» به شمار می رفت[۷] ـ اینان می‌توانستند در معابد و نمایش‌خانه ها و ورزشگاه‌ها و بناهای حکومتی شهرهای یونانی عیان ببینند. این هنر معرّف بینشی متفاوت بود که زیبایی را در صور گوناگون پیکر انسان می دید و در پویایی و تحرک می جست، در هنری که از تنشی متوازن مایه می گرفت. به یاری نام و قدرت فاتحان یونانی، هنر جدید مقبولیتی گسترده یافت و در نهایت بسیاری از مفاهیم و شیوه های هنری هخامنشیان را به وادی فراموشی سپرد.

امروز گرچــه از هنر یونانی آثار چندانی در ایران برجای نمانده، امّا در افغانستان و شمال باختری هند هنوز یادگار های نفوذ این هنر به چشم می‌خورد. نشان نفوذ هنر یونانی در ایران را آثاری نباید دانست که یونانیان به دست و ابتکار خود در ایران و افغانستان ساختند ـ مثلاً بناهایی که در کاوش‌های اخیر در شمال افغانستان نمایان شده (که از آن جمله است شهر تمام یونانی "آی خانم"). بلکه آن دسته از آثار باید دانست که ایرانیان خود، به ویژه پس از سلوکیان، آفریدند. مانند آثاری که در نسا، پایتخت قدیم اشکانیان، و کوه خواجه در سیستان و حمص (هاترا) در شمال عراق و پالمیر در سوریه به جا مانده است. مثلاً در نسا گرچه معمــاری به شیوهٔ بومی است همراه با عناصری از معماری هخامنشی،[۸] امّا تزیینات و ریزه کاری های سفالین بناها از تأثیر گستردهٔ هنر یونانی حکایت دارد.[۹] همچنین است در نقاشی های دیواری و تزئینات کوه خواجه و در معبد معروف ناهید یا آرتمیس در کنگاور و به خصوص در هنر بودائی معروف به هنر قندهار (Gandhara) و در هنر کوشانیان که در همــهٔ آن ها تأثیر هنر یونانی به درجات متفاوت دیده می شود.

با این همه خطاست اگر داستان نفوذ تمدن یونان را به همین جا به پایان ببریم. چه، نتیجهٔ نهائی‌غیر ازآن است‌که از این مقدمات ممکن است چشم داشت. زیرا بن مایهٔ هنر ایرانی در پس هنری که از شیوه های یونانی اثر پذیرفته بود هم چنان زنده بود، و هنگامی که بذر احیای هویت اصیل ایرانی نخست در دوران اشکانیان پاشیده شد و سپس در عصر ساسانیان به ثمر رسید یونانی گری از

بلکه به دولتشهرهای یونان به عنوان مراکز زندگی اشرافی و هنرهای تزیینی بود.
حتی در زمینه های دینی نیز آثار حضور یونانیان ناچیز نماند. از پنجاب تا آسیای صغیر معابد و تندیس های یونانی در شهرهای گوناگون برپاشد. باید به یاد آورد که پرستش شمایل و پیکرهای مذهبی را اردشیر دوّم هخامنشی رواج داد که به نوشتهٔ بروسوس، دانشمند روحانی بابلی آغاز قرن چهارم پیش از میلاد، نخستین کسی بود که معابد شهرهای عمدهٔ شهریاری خویش را با پیکره‌های ناهید، الههٔ ایرانی(برابر آفرودیت‌یونانی و ونوس رومی) مزیّن ساخت.[۳] گرچه این بدعت اردشیر ممکن است برای بسیاری از موبدان اصولی زردشتی، که تنها پرستش آتشکده های عریانِ بی تصویر و تندیس را جایز می‌شمردند، گران آمده باشد،[۴] مردم از شاه سرمشق گرفتند و به تأسّی از او برخاستند. بسا که آشنایی ایرانیانِ ساکن شهرهای بزرگی چون سارد، شوش، و بابِل، که همگی کانون های فرهنگ‌های غیر ایرانی بودند، با تصاویر و تندیس‌های خدایان بیگانه، چون نانای یا ایشتار، شَمَش و نابو، که به ترتیب همتایان ناهید، مهر و تیشترا (تیر) به شمار می آمدند رواج شمایل پرستی را آسان کرده باشد.[۵]
تشبیه رب النوع های یونانی به خدایان ایرانی را نباید پدیده ای یکسره تازه شمرد. کورش پرستش خدایان کشورهایی را که گشوده بود گردن می نهاد و این در نظر درباریان و اطرافیان او محتملاً جزئی از سیاست او در رعایت مذاهب و جلب قلوب به شمار می رفت. امّا، یونانی مآبی (هلنیسم) به سنّتی که در ایران وجود داشت بُعدی تازه بخشید، به گونه ای که از آن پس برای اشراف و آزادان ایرانی میسّر بود که زئوس را همتای اهورا مزدا و آپولون یا هرمس را همتای مهر و آفرودیت را مشابه ناهید و هراکل (هرکول) را همتای بهرام بشمرند. بی دلیل نیست که تصویر چند تن از این خدایان یونانی در سکه های بازمانده از دوران اشکانیان و پادشاهان جنوب غربی و خاور ایران منقوش است.
امّا شاید بیشترین اثر تمدن یونانی را بتوان در زمینه های هنری یافت. هنر هخامنشی را شکل تکامل یافته و اوج هنر ملل شرق باستان باید شمرد که هنری است التقاطی که دانسته و سنجیده عناصر هنرهای شرق را به یاری تخیّلی ظریف ترکیب کرده و تناسب بخشیده و در هیأتی هم آهنگ و صیقلی تجلّی بخشیده و در اشکال عاری از جنبش خود متوقف ساخته و از حرکت بازداشته، چنان که گویی می گوید حد همین است هنرورزی و زیبائی را. این هنر مآلاً متأثر از جهان بینی دولت هخامنشی بود که‌دنیا را مجموعه ای واحد از اجزاء همگون می‌دید که پادشاه هخامنشی بر آن حکم می‌راند. هنر یونان و بن‌مایه‌های

خوزستان (Elamais) نیز که عملاً استقـلال داشتند به کار می رفت و این میراث هخامنشیان بود، چه هخامنشیان که کتیبه ها و سنگنبشته های خود را به خط میخی می نوشتند در کارهای دیوانی و برای مکاتبات خود از خط و دبیران آرامی استفاده می‌کردند. دبیران آن چه را به زبان رؤسای آن ها املا می شد به زبان خود، یعنی آرامی، برمی گرداندند و سپس آن را به خطّ آرامی می نوشتند. هنگامی که نامه به مقصد می‌رسید دبیر گیرنده آن را به زبان کارفرمای خود، مثلاً مادی یا فارسی باستان یا مصری، بر می‌گرداند و می خواند. به این ترتیب، تا هنگام حملهٔ اسکندر و فروپاشی دولت هخامنشیان، آرامی به عنوان زبان بین المللی در سراسر شهریاری ایشان رواج یافت. در دوران سلوکی نیز آرامی همچنان زبان مکاتبات و دفتر و دیوان ماند، امّا از آنجا که تمرکز ناشی از اقتدار شاهنشاه هخامنشی از میان رفته بود الفبای آرامی مرسوم هخامنشیان در نواحی گوناگون ایران اشکال گوناگونِ محلی به خود گرفت و خطوط پارتی و سُغدی و پهلوی و خوارزمی و جز این ها پدید آمد.[۱۳]

تنها در باختر (بلخ)، که در دورهٔ فاصل میان عهد سلوکی و اشکانی شاهان یونانی داشت (سلسلهٔ یونانی‌ـباختری)، آرامی جای خود را سرانجام به خط یونانی‌داد. باید گفت که خط آرامی، با همهٔ برتری که بر خط میخی داشت، برای زبان های‌ایرانی که از گروه زبان های هندو اروپایی‌اند مناسب نبود و خطّ یونانی بر آن برتری داشت. با این همه، نواحی گوناگون ایران همچنان به سنت نوشتاری خویش وفادار ماندند.

هنگامی که مهرداد اوّل اشکانی بابِل را گشود و سلوکیان را از ایران راند، برای ادارهٔ سرزمین های تازه ای که گشوده بود و مردمان پیشرفته آن، خود را نیازمند بهره جویی از استعداد و توانایی طبقهٔ دانش آموخته در شهرهای یونانی و یا یونانی مآب نواحی غربی ایران دید.[۱۴] از همین رو، ظاهراً به قصد رفع نگرانی و جلب همکاری عناصر یونانی این جوامع لقب خود را در سکّه ها «دوستدار یونان» یادکرد. امّا، با تثبیت حکومت اشکانیان، به ویژه در دوران پادشاهی مهرداد دوّم (۱۹۱ تا ۱۲۳ ق.م.)، وابستگی به یونانیان به گونه ای محسوس کاهش یافت. کتیبه ها گاه به آرامی نوشته شد و نماد های تازه (از قبیل ستاره یا هلال ماه) بر سکه ها پدیدار گردید.

به این‌ترتیب، از زیر لایه‌ای از یونانی‌گری اشکانیان نشانه‌هایی از وابستگی‌ی به کیش و فرهنگ دیرینهٔ بومی پدیدارشد. این وابستگی به ویژه در شاخهٔ گرگانی (هیرکانی) پارت ها، که گودرز مؤسسش بود،[۱۵] ژرفای بیشتری داشت.

ذهن و اندیشهٔ ایرانی بیرون رفت. به سخن دیگر، آثار نفوذ تمدن یونان در ایران دیر نپایید و این فرهنگ که چند سده بعد الهام بخش تمدن غرب شد در نهایت امر با راه و رسم و زندگی ایرانیان سازگار نیامد.[۱۰] در واقع، بازگشت ایران به هویت اصلی خود چنان پر و پیمان بود که گاه انسان فراموش می کند که ایران دورانی را از سر گذرانده که در آن تمدن یونان و مقدونیه تمدن غالب به شمار می رفت و طبقهٔ گزیدهٔ جامعه در اقتباس از آداب و فرهنگ یونانی از هم پیشی می گرفتند.

بدیهی است که واکنش ایرانیان در برابر فرهنگ یونانی یک شبه رخ نداد. متأسفانه، آگاهی های مستند در بارهٔ شیوهٔ زندگی ایرانیان در دوران سلوکی در دست نیست. امّا با توجه به بی اعتنائی نسبی سلوکیان نسبت به تبلیغ تمدن یا مذهب یونانی در ایران[۱۱] و با عنایت به رویدادهای تاریخی دیگر شاید بتوان این فرض را پذیرفت که در نواحی روستائی و قصبه های ایران شیوهٔ بومی زندگی دور از تأثیر تمدّن یونانی هم چنان ادامه داشت.

می توان تصوّر کرد که در دوران سلوکیان، بسیاری از ایرانیان، هرچند مزهٔ شکست را آزموده بودند نومید نماندند و همچنان در آرزوی پیدایش منجی و رهاننده ای که بتواند دوران پرافتخار گذشته را بازگرداند روزگار شکست را سپری می‌کردند. از این رو، درین دوره آثار مربوط به آخرالزمان و علائم ظهور و فرارسیدن رهانندهٔ موعود توسعه یافت. نمونهٔ عمدهٔ آن *زند وهمن یشت* است که چنان که از نامش پیداشت به دوران اوستائی باز می گردد و به روز رستاخیز و پیامبر موعود زردشتی، سوشیانت، می‌پردازد که فراخواهد رسید، گنه کاران را کیفر خواهد داد و بنیادی نو برای جهان خواهد ریخت. در دیگر نواحی خاور میانه نیز متونی از این دست که به شکوِه از تسلط یونانیان می‌پرداختند و از روز رستاخیز سخن می‌گفتند نوشته می شد. افزون بر این، در چنین محیطی داستان ها و افسانه هائی در بارهٔ قهرمانان محلّی یا ملّی میان تودهٔ مردم شاخ و برگ پیدا می کرد.[۱۲] به این ترتیب، در حالی که اشراف و نخبگان شیفتهٔ غرب از شیوهٔ زندگی یونانیان استقبال می کردند، توده های خاموش امّا امیدوار ایرانی همچنان به سنّت‌های دیرینهٔ خود وفادار ماندند. خواست ها و گرایش های همین توده ها بود که اشکانیان از آن خود کردند و ساسانیان بر آن جامهٔ تحقق پوشانیدند.

از شواهد عمدهٔ پایداری آداب و رسوم دیرینهٔ ایرانی ادامهٔ خط آرامی بود که نه تنها در مسکوکات متأخر اشکانی بلکه در مسکوکات شاهان فارس (Persis) و

داستان های این حماسهٔ ملّی، این مهم ترین میراث ادبی ایران پیش از اسلام، ارش بی تاریخ امّا معتبر احساسات و عواطف ایرانیان و ترجمان راستین جهان ی و اندیشهٔ ماندگار آنان است.

## جهان بینی سیاسی و فرهنگی ایرانیان

این بخش، بر پایهٔ فرضیه ها و مقدماتی که به آن ها اشاره رفت، به بررسی سایل مربوط به جهان بینی سیاسی و راه و روش دینی و گرایش ها و ستاوردهای هنری دوران هزار سالهٔ پیش از هجوم اعراب خواهیم پرداخت. در این ینه ها نیز گریز تدریجی ایرانیان از تأثیر فرهنگ یونانی و بازگشت آنان به ری سنن و آداب خود کاملا مشهود است.

سلوکیان، که به قدرت اسلحه بر سرزمین پهناوری دست یافته بودند طبیعتاً بهره جوئی از آن پرداختند، بر ساکنانش مالیات بستند و شهرهای یونانی را افزودن زمین های تازه گسترش دادند. حکومت سلوکیان وابسته و متکی به هروندان یونانی امپراطوری آنان بود که مقامی خاص داشتند و از مزایایی شتر از دیگران بهره مند بودند. پایهٔ اصلی قدرت و مشروعیت سلوکیان بر مایت و تأیید اتباع امپراطوری آنان قرار داشت؛ به سخن دیگر «نه نهادی بلکه خصی و عاطفی»[۱۸] بود. امّا با استقرار حکومت اشکانیان نهاد پادشاهی شکلی نتی به خود گرفت و مشروعیت پادشاه در اثبات همخونی با دودمان پادشاهی خامنشیان تجلّی یافت.[۱۹] از همین رو، پادشاهان اشکانی، همانند همتایان خامنشی خود، منشاء اقتدار پادشاهی را نه رضایت و حسن نیت شهروندان بلکه وهبت و ارادهٔ یزدان می شمردند و به تعبیری خود را نمایندهٔ او در زمین ی دانستند. به این ترتیب گرچه در عمل پادشاهان سلوکی و اشکانی هردو بر مرو خویش به ضرب شمشیر تسلط یافتند، هر یک اقتدار و مشروعیت خویش بر بینش و فلسفه ای متفاوت استوار کردند. در ایران، چون در دیگر رزمین‌های خاور میانه قدرت سیاسی منشائی الهی داشت. خداوند هم پیامبران مبعوث کرده بود و هم پادشاهان را منصوب و در این میان اراده و رضایت ردمان نقشی ایفا نمی کرد. یونان باستان نه جایگاه پیامبران بود و نه زادگاه دشاهان نامدار. برعکس، در آسیای غربی زندگی اجتماعی و سیاسی مردمان دست و ارادهٔ پیامبران و پادشاهان سامان می پذیرفت.

این پادشاه، که با مهرداد، شاهزادهٔ اشکانی که روم حمایتش می کرد، به ستیز برخاست و بر او چیره شد، چنین بر می آید که گویای احساسات و آرمان های مردم ایران بود. نام این پادشاه، که آشکارا به نکوهش مهرداد، به عنوان دست نشاندهٔ روم، پرداخت، همراه با نام برخی از اخلافش در فهرستی از نام پادشاهان اشکانی که طبری و برخی دیگر از مورّخان اسلامی نگاشته اند آمده است. همین مورّخان از آوردن نام بسیاری از پادشاهان نامدار اشکانی که در آثار مورّخان رومی از آن ها نام برده شده یادی نکرده اند. از گودرز و جانشینانش، گیو و بیژن،در حماسهٔ ملّی ایران نیز به عنوان جنگاوران دلیر و بزرگ‌زاده ای که در دوران نیمه داستانی کیانیان به دفاع از مرزبوم ایران برخاستند یاد شده است. داستان هایی را که در باب دلاوری ها و قهرمانی های این پادشاهان پرداخته شده به یقین بی ارتباط با هواداری آنان از آرمان ها و سنّت های ایرانی در برابر برخی از اشکانیان غرب‌گرا نباید دانست. ریشهٔ دشمنی افسانه ای میان رازی و مروزی[۱۶] را، که در شعر قدما از جمله مولوی از آن یاد شده، نیز می توان به اختلاف رأی و بینش میان گودرزی های سنّت گرای شرقی از یک سو و خاندان قارَن، از شاهزادگان غرب گرای مغرب ایران، از سوی دیگر، نسبت داد.

در تأیید آن چه تا کنون گفته شد باید به رویدادهائی که در حماسهٔ ملّی به نام پهلوانانی چون گیو و گودرز و میلاد (که صورتی از مهرداد است) قید شده که در اصل شاهان و شاهزادگان اشکانی اند اشاره کنیم. گرچه هیچ متن یا اثر ادبی از این دوران در شکل اصلی آن در دست نیست اما شواهد همه حاکی از این است که آن چه از اشعار حماسی کیانیان به اشکانیان به ارث رسیده بود در دوران حکومت پارت ها با افزودن داستان های خاندان اشکانی بسط یافت و غنی تر شد و با پوششی از آئین زردشتی به نسل های بعدی و نواحی دیگر رسید و صورت ملّی به خود گرفت و اساس حماسهٔ ملّی ایرانیان را تشکیل داد. با پیشروی سپاهیان اشکانی و تثبیت حکومت آنان حماسه های غرورآفرین سرزمین‌های خاوری به دیگر نواحی ایران رسید و هویت و شهرتی ملّی یافت. با کمرنگ شدن خاطرهٔ پادشاهان ماد و هخامنشی، که از متون زردشتی بیرون مانده بودند، این حماسه ها مظهر و معرّف تاریخ ملّی ایرانیان شد و پس از دگرگونی هایی که به ضرورت اوضاع و احوال دوران ساسانیان در آن صورت گرفت، در اواخر دورهٔ ساسانی به نام *خدای نامه* تنظیم و تدوین شد. فردوسی *شاهنامه* خویش را، با تعدیل مایه های زردشتی آن بر پایهٔ همین اثر آفرید و آن را جاوید کرد.[۱۷]

ٔشراف زادگان (آزادان) سهیم شود. ازدواج میان اعضای این دو گروه نیز ممنوع ست.»[۲۲]

مردم ایران در دوران باستان، و دستکم از زمان هخامنشیان به بعد، به سه لبقهٔ روحانیان، جنگ آوران یا آزادان و برزگران تقسیم شده بودند. در دوران ساسانی، همراه با پیچیدگی روابط اقتصادی، و تخصصی شدن روزافزون مشاغل رشد دیوان، این تقسیم بندی سنّتی سه گانهٔ طبقاتی پاسخگوی نیازمندی های ازه نبود. از همین رو، «دبیران» یعنی منشیان و دیوانیان که ظاهراً بیشتر از لبقهٔ مغان و نیز آزادان (نجبا) بودند بر طبقات پیشین افزوده شد. این طبقهٔ مدید شامل پزشکان و اخترشناسان دربار، خنیاگران و اهل دیگر حرفه های شابه نیز می‌شد. بهرام پنجم چنان شیفتهٔ خنیاگران دربار بود که مقام آنان را ، حد طبقهٔ اشراف رساند.[۲۳] عیاران نیز که حضورشان در جامعهٔ پیش از اسلام ران تردید ناپذیر است، به اعتبار شهرتی که در جوانمردی و مردانگی و ستعدادهای خاص داشتند محتملاً در همین طبقه جای می‌گرفتند.

امور قضایی و اداری به طبقات ممتاز تعلق داشت. به کوشش بزرگ موبدانی چون کرتیر و آذرپاد مارسپندان آئین زردشتی آئین رسمی ساسانی شد و وحانیان خود را در نهادهای رسمی دولتی متشکل کردند و بر کار قضا و موزش تسلطی انحصاری یافتند و به گونه‌ای روزافزون به مداخله در امور سیاسی حکومتی پرداختند. موبد موبدان بر بالاترین مسند قضایی می‌نشست و عنوانی شابه عنوان قاضی القضات دوران اسلامی داشت.[۲۴]

طبقهٔ اشراف و نجبا خود به گروه هایی تقسیم می‌شد. در پایین ترین درجه زادان، که عنوان عمومی طبقهٔ نجبا (در برابر کارورزان و برزگران) نیز بود، رار داشتند که دهقانان، یعنی مالکان زمین های زراعی را نیز دربر می‌گرفتند. گروه «بزرگان» به رؤسای خاندان های بزرگ، فرمانروایان نیمه‌مختار ایالات و لند پایگان دستگاه حکومت اختصاص داشت.[۲۵] کرتیر از این که به فرمان بهرام وّم به عضویت این گروه در آمده بود مباهات می کرد.[۲۶] در گروه بالاتر وسپورگان" یا خواص و نزدیکان شاه، که معمولا از خویشانش بودند، جای اشتند. بالاترین گروه "شهرداران" بودند که شامل فرمانروایان ایالات بزرگ و رؤسای سلسله های محلی و برخی شاهزادگان نیز می شد. رسم پادشاهان ساسانی این بود که پسران، برادران و یا دیگر شاهزادگان هم‌تبار را به حکومت یالات بزرگ بگمارند تا هم امنیت و بقای سلطنت تضمین شود و هم پادشاهان ینده راه و رسم مملکتداری را به تجربه فرا گیرند. خاندان های بزرگ در دربار

شواهد، به ویژه آثار مورخان دوران باستان، همه گواه بر اقتدار بی کران شاهنشاهان اشکانی و شأن و منزلتی است که در میان اتباع خویش داشتند برخی از پادشاهان اشکانی خود را "مزدیسن بغ" (خداوندگارِ مزداپرست) و از نژاد خدایان لقب دادند که با سنن و باورهای ایران آن روز هم‌خوان نبود. با توجه به سکوت مورخان عرب و ایرانی در بارهٔ ادعای پادشاهان ایران به دارا بودن تبار الهی، و نیز برپایهٔ کتیبهٔ شاپور اوّل در کعبهٔ زردشت، می توان پذیرفت که این دعوی تنها در تقلیدی تشریفاتی از پادشاهان سلوکی پدیدار شده بود و نه به نیت اجبار مردمان به پرستش شاه.[20] در واقع چه بسا واژهٔ «بَغ» به معنای خداوندگار و سرور، به قیاس صورت متأخرش «بیگ» به معنی پایه ور و صاحب مقام، در پایان دوران هخامنشی بار و معنای صرفاً الهی نداشته است.

با این همه، حتی اگر بپذیریم که این گونه القاب القابی تشریفاتی بیش نبوده اند، پادشاهان اشکانی و ساسانی در جایگاهی فراتر از جایگاه افراد عادی قرار داشتند. در جامعهٔ پدرسالار ایرانی اقتدار گستردهٔ بزرگِ گروه های پدرتبار معرف منزلت والای نیاکان بود. اقتدار پادشاه نیز، نه تنها در میان طائفه اش بلکه در نظر مردمی که او را در مقام رفیع پدری می دیدند، ریشه در باوری دیرینه به حقوق و قدرت نامحدود رئیس خانواده داشت؛ باوری که آئین زردشتی نیز آن را مؤکّد ساخته بود.[21]

اعتقادی ژرف به تقدّس مقام شخص پادشاه و به اقتدار بی‌کران او از عوامل اساسی سلطهٔ طولانی اشکانیان و ساسانیان علی رغم همه آشوب ها و بحران ها بود. *شاهنامه* را نیز، که در عهد سامانیان، مقارن با دوران خلفای اسلامی سروده شد، باید گواه راستین دیگری بر مقام والا و مقدس پادشاهی در دوران پیش از اسلام ایران دانست.

## طبقات اجتماعی

گرچه نظام طبقاتی ایران در این دوران هرگز همانند نظام طبقاتی هند خشک و نرمش ناپذیر نشد با این همه درنوردیدن مرزهای طبقاتی، به ویژه مرزهای میان مردم عادی و طبقات ممتاز، آسان نبود. «مردمان عادی و اشراف زادگان از حیث تملک اسب و پوشاک و خانه و باغ و زن و خدمه آشکارا با دیگران متفاوت‌اند و هیچ فردی از مردم عادی نمی تواند در تمتع از مواهب زندگی با

پادشاهانی که، در دفاع از منافع دربار یا مردم، در برابر نفوذ و قدرت روز افزون موبدان به مقاومت بر می‌خاستند، نه ستایش که خرده گیری و خصومت بود. نرسی (۲۹۹-۳۰۲م) در راه دستیابی به تخت پادشاهی بارها به تحریک موبد کرتیر با مخالفت روحانیان زردشتی روبرو شده بود. همو بود که آزار مانویان و مسحیان را ممنوع ساخت. یزدگرد اوّل نیز به سبب تلاشش برای محدود ساختن نفوذ موبدان و اشراف و رفتار ملایمش با اقلیت های مذهبی، "بزه کار" لقب گرفت. بیشترین تنش بین دربار و روحانیان در دوران قباد رخ داد که حمایتش از جنبش ضد اشرافی و تساوی‌جوئی مزدکیان به خلع و تبعید وی انجامید.

با همهٔ تنش ها و معارضه های آشکار و نهان، دین و دولت در این دوران کمابیش منافعی مشترک و بینشی یکسان داشتند. دولت معمولا پشتیبان روحانیان زردشتی بود و همانند آنان بدعت و ارتداد را بر نمی تابید و اغلب به تحریک آنان به ایذاء و آزار اقلیت های مذهبی از جمله یهودیان، مسیحیان و بودائیان دست می زد و به ویژه زندقهٔ مانویان و مزدکیان را سرکوب می کرد. روحانیان نیز به نوبهٔ خود نهاد حکومت و مزایای اشراف و منشاء الهی شاهنشاهی و ضرورت اطاعت کامل از شاهنشاه را تأیید می‌کردند. وجه مشترک دیگر هر دو نهاد اعتقاد به یک ایران زردشتی و احساسات ایران خواهی و ضرورت حفظ کشور و دفاع از آن در برابر بیگانگان بود.

## روابط با دیگر جوامع

از هنگام تسخیر بابل به دست مهرداد اوّل در سال ۱۴۱ پیش از میلاد تا انقراض شهریاری ساسانیان، یعنی مدّت هشت قرن، ایران به عنوان قدرتی بزرگ عامل ثبات در سرزمینی وسیع بود که از میانرودان تا جیحون و از قفقاز تا خلیج فارس، و گاه فراتر، امتداد داشت. همچنین ایران عاملی اساسی در متمدن ساختن مردم بدوی سرزمین هایی بود که در این دوران بر آن ها تسلط می یافت و یا به قلمرو نفوذش می پیوست. در تلاش برای حراست از قلمرو خود در برابر تهاجم همسایگان، ایران از سوی خاور و باختر با نیروها و حکومت هایی مقتدر امّا یکسره متفاوت به مقابله پرداخت. در مرزهای باختری خود، ایران به ترتیب با سلوکیه، روم و بیزانس روبرو شد که دارای حکومت هایی بودند توانمند و پیشرفته و از لحاظ نظامی نیز یا با ایران پهلو می زدند و یا از آن برتر بودند.

از امتیازات ویژه بهره مند بودند که از آن جمله بود گذاشتن تاج بر سر شاه یا حمل شمشیر یا جام او.[۲۷] وفاداری آنان به شاه نه تنها با پرداخت خراج سالانه به خزانهٔ دربار، بلکه با گردآوردن سپاه در زمان جنگ و آمادگی برای جان‌فشانی در کنار شاه به هنگام نیاز، به اثبات می رسید.[۲۸] نمایندگان این خاندان ها عضو شورای پادشاهی نیز بودند. همانگونه که از فهرستی که شاپور اوّل از بزرگان و نجبای دربار اردشیر بابکان برجای گذاشته بر می آید، در دربار پادشاهان محلی نیز چنین رسومی برقرار بود و نجبا و اشراف محلّی در آن عهده دار مقامات بالا بودند. در دوران ساسانیان، و به احتمالی پیش از آن نیز، نام و مقام و مزایای خاندان های نجبا و اشراف در دفتری که "گاهنامک" نامیده می شد به ثبت می رسید.[۲۹]

## دین و دولت

دانسته های ما در بارهٔ ساختار نهادهای دینی در دوران اشکانی و یا رابطهٔ میان دین و دولت چندان نیست. از منابع یهودی و مسیحی چنین بر می آید که اشکانیان نیز، چه بسا به سنّت دوران هخامنشی، نسبت به کیش های غیرایرانی آسان گیر و بردبار بودند.

هنگامی که نهادهای دینی زردشتیان در دوران ساسانی سامان گرفت و به تدریج رسمیت یافت، کیش زردشتی به قدرت سیاسی دست یافت و در کار اداره شهریاری نقشی عمده ایفا کرد. کشتن مانی به تحریک کرتیر در سال ۲۷۶، خود نشان گسترش چتر حمایت این نهادها بر دولت بود. سرکوبی زنادقه، از جمله پیروان مانی، و نیز آزار و ایذاء پیاپی یهودیان، بودائیان و مسیحیان و نیز بدعت گزارانی چون مزدک، دال بر تلاش نهادهای دینی زردشتی برای حفظ و گسترش نفوذ خود در میان مردم بود. امّا با همهٔ پیوندهای یگانگی و همبستگی بین دیوانیان و دین‌سالاران، گهگاه بر سر تقسیم قدرت و مزایای آن، تنش در می‌گرفت و اختلاف رأی پدیدار می شد. گرچه از منابع فارسی و عربی چنین بر می آید که در این دوران رأی موبدان زردشتی که، حضوری همیشگی در دربار داشتند، ناشنیده و ناپذیرفته نمی‌ماند، امّا پیوند میان دین و دولت آن چنان هم که گمان می رود مصون از خدشه و خلل نبود. پادشاهانی بی دریغ ستوده می‌شدند که چون شاپور دوّم، بهرام پنجم و خسرو اوّل در حمایت از موبدان با سرکوبی بدعت و زندقه می‌پرداختند و آتشکده ها بنا می‌کردند. امّا پاداش

شاهنشاهان اشکانی بر تسلط کامل بر نواحی گوناگون قلمرو خود اصرار نمی‌ورزیدند و در نتیجه فرمانروایان و اشراف قدرت مند تاحدی خودمختار بودند و همین خود اغلب به اختلاف های توان فرسا و کشمکش ها و ستیزهای داخلی هم می انجامید.

پس از استقرار شهریاری ساسانیان، رومیان دریافتند که در همسایگی آنان رهبرانی به قدرت رسیده اند که در بلندپروازی و توانایی از پادشاهان اشکانی گامی پیش ترند. بدون تردید از عواملی که به سقوط اشکانیان انجامید شکست‌های پی در پی و خوار کنندهٔ ای بود که در سدهٔ نهایی حکومت آنان به ایران رسید. ساسانیان با تبلیغاتی تند و کوبنده علیه اشکانیان در صدد بهره‌جویی از احساسات جریحه یافتهٔ ایرانیان برآمدند و حکومت اشکانی را مجموعه ای از امیر نشین های حقیر و پراکنده خواندند و امارت آنان را میراث شوم اسکندر مقدونی شمردند که با احیای ایران به عنوان کشوری نیرومند مباین بود. از همین رو، ساسانیان دعوی بازگرداندن شوکت و وحدت ایران را سردادند. پژواک چنین دعوی نه تنها به روشنی در گفته های اردشیر بابکان و شاپور اوّل بلکه درآنچه مورخان رومی به نقل از این دعوی ها آورده اند نیز به چشم می‌خورد. باید به یاد داشت که ساسانیان از هخامنشیان، که در آثار داستانی و اساطیری و تاریخی کیش زردشتی جایی نداشتند، یاد نمی کردند، چه جز تاریخی که در آثار زردشتی منعکس بود تاریخی نمی شناختند و با رواج آئین زردشتی در سراسر ایران، که ربات شرق ایران را به همه جا گسترده و روایات محلی را از خاطره ها زدوده بود، هخامنشیان را به یاد نمی آوردند. تنها داریوش را که مغلوب اسکندر مقدونی شده بود به عنوان آخرین پادشاه کیانی به یادمی آوردند و اشکانیان را جانشینان اسکندر می دانستند زیرا در باور آنان، براساس نوشته‌های زردشتی، نه هخامنشیان بلکه کیانیان معرّف و مظهر شکوه گذشتهٔ ایران بودند.[۳۱]

ساسانیان در آغاز حکومت خویش مرزهای باختری ایران را تثبیت کردند و به پیروزی های چشمگیر علیه رومیان رسیدند، شاپور اوّل به بین النهرین، شام و آناطولی دست یافت و ساکنان برخی از شهرهای این نواحی را به ایران کوچاند. شرح این پیروزی ها در کتیبهٔ کعبهٔ زردشت شاپور در فارس آمده است. اسارت والرین، امپراطور روم در سال ۲۶۰م به دست شاپور مایهٔ خشنودی و غرور ایرانیان گشت و از همین رو به فرمان شاپور تصویر امپراطور سرافکندهٔ روم بر صخره های بزرگ، از جمله در نقش رستم، حک شد.[۳۲]

با مسیحی شدن کنستانتینوس و اعلام مسیحیت به عنوان دین رسمی

در سمت خاوری، تمامیت ارضی ایران آماج تعرض و هجوم مکرر اقوام بیابان‌گرد بود.

### جبههٔ باختری

خطر عمده ای که در دوران اشکانی از سوی باختر متوجه ایران بود از سوداها و جاه‌طلبی های امپراطوری روم در خاور نزدیک ناشی می شد. امّا در نبردهای گوناگون، اشکانیان به یاری سوارکاران چابک و پرآوازهٔ خویش به رومیان ثابت کردند که در دفاع از مرز و بوم خویش از روحیه ای رزم جویانه و نیرویی پرتوان و خستگی‌ناپذ بهره‌مندند و در عرصهٔ جنگ حریفی شایسته اند. در نبردی در سال ۵۳ پیش از میلاد، سورن، فرماندهٔ سپاه اشکانی، کراسوس فرماندهٔ سپاه روم را دستگیر کرد و کشت و شماری بسیار از سربازان و فرماندهان رومی را به اسارت گرفت. در پی همین نبرد بود که اشکانیان مرزهای باختری ایران را گسترش دادند و به رود فُرات رساندند و احترام یهودیان ساکن بابل و برخی از شهرهای‌بین‌النهرین و شام‌را برانگیختند. چندی بعد، با شکست مارک انتونی قیصر روم در ارمنستان جاه‌طلبی‌های رومیان دراین‌منطقه ضربه ای دیگر خورد.

ایران اشکانی، برخلاف روم، سودای تهاجم به دیگران را درسر نداشت و از همین رو پس از آن که سلوکیان به شام رانده شدند اشکانیان در پی گسترش قلمرو خود برنیامدند.[۲۰] هنگامی که اوگوستوس، امپراطور روم، کوشید تا به مسالمت با اشکانیان به توافقی برسد با استقبال آنان روبرو شد و صلح بین دو کشور برای سه ربع قرن دوام یافت. تنها در دوران امپراطوری نرون بود که بین این دو قدرت بزرگ بر سر سودای روم به تسلط بر ارمنستان کشمکش هایی صورت گرفت. امّا در اواخر دورهٔ اشکانی که نیروی آنان با گذشت زمان به سستی گرائیده بود رومیان توانستند شکست هایی سخت برآنان وارد کنند، پایتخت باختری آنان، تیسفون، را سه بار به اشغال خود در آورند و آن را به ویرانی کشند. با این همه اشکانیان سر تسلیم فرود نیاوردند و عقب ننشستند. حتّی در بحرانی ترین دوران حکومت خود و در آستانهٔ پیروزی اردشیر بابکان، اشکانیان مانع دست اندازی امپراطور کاراکالا به سرزمین خود شدند و سپاهیان رومی را به هزیمت واداشتند. در واقع، اشکانیان سدّی در برابر پیشروی رومیان به سوی سرزمین های خاوری ایران بوند و برنامه‌های آنان را برای تسلط بر قلمرو پیشین سلوکیان نقش برآب کردند. چنین مقاومت ها و دستاوردهایی نشان از یگانگی و همبستگی قابل ملاحظهٔ جامعهٔ ایرانیان به ویژه در دورانی داشت که

می‌توانست بر زندگی و جریان امور در غرب تأثیری محسوس داشته باشد. حتّی پیدایش شهریاری اشکانی در خراسان نیز از دید مورخان رومی، که تنها سال‌ها بعد به آن اشاره‌ای گذرا کردند، پنهان ماند.[۳۲] امّا، به این واقعیت به کرّات در آثار آنان اشاره شده که به سبب رویدادهای ناگهانی و مخاطره آمیز در مرزهای خاوری کشور، شاهنشاه ایران گاه ناچار می شد که در جبهه های باختری از محاصرهٔ شهری دست بکشد، از پیروزی مسلم در نبردی چشم بپوشد و یا به صلحی ناخواسته با حریف تن در دهد. به عنوان نمونه، مهرداد اوّل در آستانهٔ پیروزی در جبهه های جنگ در سال های ۱۴۸ و ۱۴۱ پیش از میلاد ناچار شد برای مقابله با مهاجمان بیابان گرد سپاهیان خویش را به سوی مرزهای خاوری ایران گسیل دارد. فرهاد دوّم و اردوان دوّم هردو جان خویش را در چنین مقابله هایی با سکاها از دست دادند. شاپور دوّم نیز برای عقب راندن هون ها ناگزیر به ترک جبههٔ جنگ در مرزهای باختری شد. پیروز و قباد با هفتالیان درافتادند و هرمز چهارم با مهاجمان ترک در خاور به نبرد برخاست.

گرچه ریشه های خصومت بین ایران و توران را، که در حماسهٔ ملّی ایرانیان ترسیم شده، در تاریخ حماسی ایران پیش از زردشت باید جست، امّا تهاجم پیاپی اقوام بیابان گرد خاوری در دوران ساسانیان خاطرهٔ این خصومت را تلخ تر و محسوس تر کرد. در *شاهنامه*، تورانیان باستانی با اقوام ترک، که تنها در سدهٔ ششم میلادی با ایرانیان تماس یافتند، یکی شمرده شده اند. این خود نشان آن است که چگونه رویدادها و احساسات دوران های متأخر تاریخی می‌تواند به افسانه ها و اساطیر دیرینه روحی تازه دمد.

گرچه توجه مورخان اغلب به ویرانی ها و آسیب های ناشی از تهاجم اقوام بیابان گرد به ایران معطوف بوده است، از پیامدهای سودمند تهاجم هایی از این گونه غفلت نباید کرد. چه، این گروه از مهاجمان در ارتباط و آمیزش با مردم شهرنشین ایران نیرو و توان تازه ای به آن ها بخشیدند. بی چنین کشمکش ها و درآمیختگی های پیگیر چه بسا فرهنگ ایران نمی توانست در برابر سستی و فرسودگی، که فرجام همهٔ فرهنگ های دیرسال و کهن است، مقاومتی چنین دیرپا داشته باشد.

امپراطوری روم در سال ۳۳۴م، و تجزیهٔ این امپراطوری به دو نیمهٔ باختری
خاوری، عامل تازه ای در روابط ایران و روم پدیدار گردید. روم شرقی
امپراطوری تازه پای بیزانس در همسایگی ایران مدعی حمایت از ساکنان مسیح
نواحی مرزی خود شد. مسیحیت، به ویژه در سرزمین های حائل میان ایران
امپراطوری بیزانس، معتقدان بسیار داشت. در واقع، بسیاری از کهن ترین جوا
مسیحی در این نواحی ساکن بودند. با تثبیت روزافزون کیش های رسمی زردشت
و مسیحی در سرزمین دو همسایه، آن هم کیش هایی که حقیقت را در انحصا
خود می‌دانستند، و نیز با از میان رفتن برخی‌از حکومت‌های‌حائل، ساسانیان
مسیحیان ایران و کشورهای دست‌نشاندهٔ مرزی اعتماد چندانی نمی کردند و
ویژه هنگام بالا گرفتن کشمکش های مرزی با روم شرقی (بیزانس) به وفادار
سیاسی آنان بدگمان می شدند. از همین رو، نگرانی بیزانس در بارهٔ حقوق
آزادی‌های اتباع مسیحی ایران و نیز سرکوبی زردشتیان مقیم روم شرقی چیز
جز نشان مقاصد سیاسی بیزانس شمرده نمی شد. سوءظن‌های متقابل اختلاف
بین دو طرف و سرکوبی اقلیت‌های مذهبی را تشدید می‌کرد. درواقع، ازجم
تعهداتی که در پیمان‌های صلح بین دو طرف گنجانده می شد خودداری از ا
سرکوبی ها بود.

روابط بین ایران و دو امپراطوری روم و بیزانس تنها محدود به جنگ
کشمکش نبود، گرچه درآن روزگار نیز توجه گزارشگران و مورخان بیشت
معطوف به چنین رویدادهایی می‌شد. در واقع، ایران و بیزانس، که به منا
مشترک و مقام ویژهٔ خود در آسیای غربی به عنوان دو قدرت بزرگ آگاه بودن
در دوران صلح با یکدیگر روابطی دوستانه، گرچه رسمی و محتاطانه، داشتند
به داد و ستد و بازرگانی و تبادل سفرا می پرداختند و به اتفاق دربندهایی
که در قفقاز سدی در برابر اقوام مهاجم بود اداره می کردند.

### جبههٔ خاوری

چگونگی روابط ایران در این دوره با همسایگان خاوری در هاله ای از ابهام قر
دارد، چه مردم این سامان، برخلاف مردم نواحی باختر ایران چون رومیان
یونانیان و شریانیان مسیحی و ارمنیان آثار مکتوب قابل ملاحظه ای از خ
برجای نگذاشته اند. افزون بر این، هجوم پی در پی مردمان صحرا نورد خاور
به ایران و یا رویدادها و تحولاتی که در آن سوی مرزهای خاوری ایران رخ می‌د
تنها هنگامی توجه نویسندگان و مورخان غربی را به خود جلب می کرد

میترائیسم (مهرپرستی) نیز که در روم و کشورهای تابع آن پیروان بسیار داشت به نظر بیشتر ایران شناسان در اصل از ایران نشأت یافت[۳۶] گرچه بین آداب میترائیسم روم با آنچه در بارهٔ این ایزد از *اوستا* به ما رسیده شباهت چندانی نیست. مراحل تکامل میترائیسم اروپائی کاملاً دانسته نیست، امّا، به نظر می‌رسد که مهرپرستی نخست از راه جامعه های ایرانی آناطولی به غرب رسید و در سدهٔ اوّل میلادی در امپراطوری روم رواج یافت. می توان گفت که میترائیسم چون ابزار مؤثری برای نشر اندیشه ها و ارزش های معنوی ایرانیان در امپراطوری روم به کار رفت.[۳۷] به گفتهٔ کومُن «در میان همهٔ آیین های شرقی هیچ یک به استواری میترائیسم نبود، هیچ یک در معنویات به مرتبهٔ والای این آئین نرسید و دل و ذهن مردمان را چنین مجذوب خود نکرد.»[۳۸] با همه اختلاف آرایی که در باب رابطهٔ مسیحیت و میترائیسم در میان محققان وجود دارد،[۳۹] در این تردید نیست که بسیاری از باورها و آئین های مسیحیان، از جمله محتملاً اعتقاد به خدایی مسیح، ریشه در میترائیسم دارد.

نفوذ مذهبی‌ایران در قفقاز وخاور آناطولی از هرجای دیگر مستقیم تر و روشن‌تر به نظر می‌رسد. از پژوهش های‌اخیر چنین بر می‌آید که مردم ارمنستان در واقع تا سدهٔ چهارم میلادی که به مسیحیت گراییدند مذهبی قریب به مذهب زردشتی داشتند.[۴۰] نفوذ کیش‌مزدایی در گرجستان نیز براساس شواهد ادبی و آثار باستانی به اثبات رسیده است.

آثاری نیز در تأیید نفوذ مذهبی ایرانیان در میان قبائل عرب در دوران ساسانی در دست است. حضور و رخنهٔ ایرانیان در شبه جزیرهٔ عربستان، که حتی تا مکّه و مدینه نیز رسیده بود، بسیاری از مردم این شبه جزیره خاصه مردم حیره را با آراء و اندیشه های مذهبی ایرانیان آشنا کرد. برخی از محققان تاریخ ادیان به تشابه میان آراء دینی ایرانیان باستان و برخی از احکام قرآنی مانند وجود فرشتگان، رستاخیز مردگان و روز قیامت، پل صراط، بهشت و دوزخ اشاره کرده اند و معتقدند که این آراء و باورها از سنّت یهودی-مسیحی که پیامبر اسلام با آن آشنایی داشت به وام گرفته شده است.

جنبش مزدکیان را نیز، که در دوران پادشاهی قباد در اوائل سدهٔ ششم میلادی به اوج خود رسید، باید بن مایهٔ دیگری در گسترش نفوذ مذهبی ایرانیان شمرد. بنا بر پاره ای از منابع اسلامی، شماری از ساکنان مکه به این کیش گرویده بودند و در آغاز پیدایش اسلام هنوز در این شهر گروهی مزدکی می‌زیستند که به زنادقه معروف بودند.[۴۱] اعتقاد غُلاة شیعه به برخی از باورهای

## نفوذ فرهنگ ایران در دیگر سرزمین ها

تمدن اشکانی و ساسانی بر همهٔ سرزمین هایی که با ایران در زمینه‌ها و به مناسبت‌های گوناگان ارتباط یافتند اثری گسترده داشت. کیش زردشتی به عنوان "والا ترین تجلی نبوغ ایرانی» مهم ترین عامل در گسترش نفوذ فرهنگی ایران بود.[۲۴] از آن جا که به سبب در دسترس نبودن اسناد و شواهد عینی و معتبر، نمی توان با دقت و قاطعیت به چگونگی تبادل آراء و اندیشه‌های فلسفی و دینی بین ایران و دیگر جوامع پی برد، ابعاد تأثیر متقابلی که این جوامع در این زمینه ها داشته اند همچنان مورد بحث و اختلاف است. واقعیت این است که گاه اوضاع و احوال یکسان در دو جامعهٔ مجزّا مستقلاً به پدیداری اندیشه‌های یکسان یا مشابه می انجامد. امّا، با مشابهت حیرت‌انگیزی که بین برخی از اندیشه ها و بینش‌های خاص و دیرپای ایرانی از یکسو و سنت های یهودی ـ مسیحی از سوی دیگر به چشم می خورد، برخی از محققان دوّمی را وامدار نخستین دانسته اند.[۲۵] ریشهٔ جنبه‌هایی از این تأثیر به دوران هخامنشی باز می گردد، یعنی به زمانی که در اثر دخالت پادشاهان ایران دوران اسارت و تبعید یهودیان در بابِل به پایان رسید. با پیشروی اشکانیان به سوی بین‌النهرین و شام و انتقال پایتخت به تیسفون، ایرانیان به پایگاه تازه ای دست یافتند و نفوذ خود را در میان ساکنان سرزمین های باختری، از جمله یهودیان، گستردند. در زمینهٔ دینی، تقابل میان خیر و شر یا نور و تاریکی، اعتقاد به ایزدفرشتگان و فرشتگان (برابر با امشاسپندان و ایزدان در کیش زردشتی)، و به شیطان (اهریمن) به عنوان مظهر بدی و دشمن خدا، مفهوم بهشت و دوزخ و اعتقاد به آخرت و جاودانی بودن روح از جمله باورها و اندیشه هایی بود که می توان گمان داشت مستقیم یا غیرمستقیم از ایران به ذهن این مردمان راه یافت. رستاخیز و اعتقاد به رهانندهٔ موعود (سوشیانت)، نابودی گنهکاران و پاداش نیکان در پایان زمان نیز به ظنّ قوی ریشه در فرهنگ ایرانی و کیش زردشتی داشت.

آئین های مانوی و مزدکی نیز که هردو مذاهبی عرفان گرا (گنوسی) بودند، و به خصوص مذهب مانوی که برخی اعتقادات آن ریشه در باورهای زردشتی داشت، محملی برای نشر و گسترش برخی اندیشه ها، مفاهیم و بینش های ایرانی در دنیا شدند. به ویژه مانویت که از آفریقای شمالی تا چین پیروان یافت و در سرزمین های مسیحی به عنوان یک بدعت ایرانی دشمنی‌ها برانگیخت.

مشهود است، از جمله در سه پرده ای از دوران تانگ که اکنون در موزهٔ شوسواین جای دارد.[۴۵]

در میان ملل ایرانی سغدیان نه تنها در روابط بازرگانی با آسیای میانه و خاور دور پیشگام بودند بلکه در انتقال اندیشه ها به این جوامع و در داد و ستد فرهنگی با آنان نقشی ممتاز داشتند. از جمله، ترک های اویغور را به آئین مانوی گرواندند و کیش مزدکی را به سرزمین های دور دست خاوری، تا حوضهٔ رود تاریم چین، بردند. مبلغان مسیحی سغدی نیز در این سرزمین ها به تبلیغ فرقهٔ نسطوری پرداختند و نیز زردشتیان سغدی آئین زردشتی را به چینیان معرّفی کردند. دربار چین آئین زردشتی را در اوان سدهٔ ششم به رسمیت شناخت و در اوان دوران تانگ در سرزمین های باختری چین معابد زردشتی بنا شد. در آن دوران چینیان مشتاق آرام کردن مردم مرزنشین خود بودند و از همین رو بر آئین زردشتی، که یکی از ادیان مردم آسیای میانه بود، سخت نگرفتند و آن را سرکوب نکردند. تنها از سال ۸۴۵م به بعد بود که کیش زردشتی نیز قربانی احساسات بیگانه ستیزی در چین شد و مشروعیت و رسمیت خویش را از دست داد.

مانویت نیز در اواخر سدهٔ هفتم میلادی به چین راه یافت و تا هنگامی که ترکان اویغوری قدرتی داشتند به رسمیت شناخته می شد. امّا با ضعف دولت اویغور در سدهٔ نهم، مانویت نیز به دینی غیررسمی و مخفی مبدل گردید، آن چنان که در سدهٔ چهاردهم دیگر اثری از آن در چین برجای نماند. مانویان بودند که چینیان را با برخی از مفاهیم و مقولات ریاضی و ستاره شناسی که در ایران پرداخته شده بود آشنا کردند.

از تأثیر ایران بر زندگی مردم روم نیز، گرچه چندان نبود، بی اعتنا نباید گذشت. رومیان الگوی کارزار اشکانیان در عرصه های هموار را می‌ستودند و به تقلید از سواران کماندار آنان و نیز اسلحه و ابزار جنگی سپاهیان اشکانی پرداختند.[۴۶] افزون بر این، رومیان از برخی شیوه های کشت و زرع و آبیاری ایرانیان اقتباس کردند. رومیان همچنین با برخی از فرآورده های کشاورزی ایران، از جمله ریواس، پسته، هلو و زردآلو (دو میوهٔ آخری از چین به ایران رسیده بود) مستقیم یا غیر مستقیم آشنا شدند.[۴۷] از آن جا که دوام و گسترش نفوذ ایران وابسته به ارتباطات بازرگانی با سرزمین های بیگانه بود اشکانیان و ساسانیان در پاسداری از امنیت راه های تجاری سخت می‌کوشیدند و از توانائی‌های نظامی خود برای تأمین امنیت راه های کاروان رو، که منبع درآمد

مزدکی و غیراسلامی خود گواهی بر رخنهٔ برخی از نو مزدکیان و حداقل آن دسته از اعراب و موالی که تحت تأثیر باورهای مزدکی قرارگرفته بودند در میان آنان است. به هر تقدیر، چندان تردید نمی توان کرد که اندیشه های دینی مزدکیان که پس از فروپاشی ساسانیان عمری دوباره یافت بر فرقه های گوناگون اسلامی یا اسلام نما که بخصوص پس از قتل ابومسلم و یا پیش از آن (چون خرّم دینان و پیروان مقنّع و به آفرید) ظاهر شدند تأثیر گذاشت.

کیش های ایرانی نه تنها در غرب بلکه در برخی از جوامع شرق ایران نیز رخنه کردند. گرچه آئین بودائی ارمغان هندیان بود امّا تحوّل بعدی آن نشان از نفوذ فرهنگ ایرانی داشت. کیش بودائی در صورت باستانی اش (تراوادا) به نجات فردی نظر داشت و در پی تبلیغ و رستگاری دیگران نبود و مذهبی مخصوص عاکفان دیرهای بودائی بود. گرایش تدریجی آن به رستگاری دیگران و اعتقاد به «بوداسف ها» (Bodhisattvas) که پس از رسیدن به کمال و دریافت نور معرفت برای هدایت مردم به میان مردم باز می گشتند منجر به پیدایش شعبهٔ «مهایانهٔ» مذهب بودائی شد. این تحوّل را دانشمندان بیشتر نتیجهٔ تأثیر فرهنگ ایرانی شمرده اند. و این فرقه از مذهب بودائی است که هم در شمال هند رواج یافت و هم از راه افغانستان و آسیای مرکزی به خاور دور کشیده شد. همچنین در نتیجهٔ تأثیر فرهنگ ایرانی-یونانی بود که این کیش که در اصل انتزاعی و تمثال گریز بود، به ویژه در سرزمین های شمالی هند، به شمایل پردازی گرایید و تصاویر و تندیس های بودا، و پیکره های خدایان و شیاطین در آن راه یافتند.[۴۲] در میان مصادیق نفوذ ایرانی در کیش بودائی باید از «بودا مئیتریا» (Buddha Maitreya) نام برد که دارای ویژگی های سوشیانت، منجی موعود زردشتیان، است.[۴۳]

نفوذ فرهنگ ایرانی بر دین بودائی پیوندی نزدیک با تأثیر این فرهنگ بر هنر قندهاری و مراحل پیشرفتهٔ هنر بودائی داشت. این تأثیر را در حضور عناصر و أشکال تزئینی ایرانی در شمایل های بودائی قندهار نیز می توان دید که از منطقهٔ بامیان افغانستان و آسیای میانه به چین رسید و گرتهٔ شمایل سازی در آئین بودائی مهایانه شد. تأثیر هنر ایرانی در نقاشی های دیواری غارهای تون هوانگ نیز مشهود است. این نقاشی ها را می توان معرّف «مکتب نقاشی ایرانی-چینی دانست که از اوائل سدهٔ پنجم تا پایان سدهٔ ششم دوام یافت.»[۴۴] تأثیر هنر ایرانی بر شمایل سازی بودایی در چین تا پایان دوران ساسانیان ادامه داشت نمونه های ازاین تأثیر در نقاشی های دیواری و پرده ای ژاپنی دوران تانگ نیز

القاب اویغوری گواه نفوذ فرهنگی و مذهبی سغدیان است. پسوند «کند» به معنای شهر (در امثال تاشکند، پنج کند و غیره) که در ترکی رواجی گسترده دارد از ریشهٔ واژهٔ سغدی «کنیش» (knidh) گرفته شده و نشان شهر نشینی به شیوهٔ ایرانی در نواحی باختری آسیای میانه است. همچنین برخی واژه های مربوط به اندازه گیری و وزن که ترکان از سغدیان اقتباس کرده اند دال بر نقشی است که بازرگانان سغدی در آشناساختن ترک ها با نظام اقتصادی و اقتصاد پولی داشته‌اند.[۵۲]

## پی نوشت

هزاره ای که با فروپاشی شهریاری هخامنشیان آغاز شد و با پیدایش اسلام به پایان رسید یکی از مهم ترین دوران های تاریخ مردم ایران است. در این دوران بود که ایرانیان در پی شکست از سپاهیان اسکندر به تدریج قد برافراختند و هویت نژادی و فرهنگی خود را بازیافتند. نه تنها سننی را که از مادها و پارس‌ها به ارث برده بودند از دست ندادند بلکه توانستند فرهنگ ویژهٔ خویش را در میان جوامع همسایه هم بپراکنند و بارور کنند. در زمانی به درازای هشت سده تمدن ایران، همراه با تمدن های یونانی-رومی، چینی و هندی یکی از چهار تمدن بزرگ عهد عتیق و اوائل قرون وسطی به شمار می آمد.

انتظار می رفت که پیروزی اسکندر بر ایران و حکومت سلوکی و نفوذ تمدن یونانی به دگرگونی فرهنگ ایرانی بینجامید. امّا واقعیت آن است که یونانیان در ایران اثری ژرف و دیرپا از خود برجای نگذاشتند. گرچه سرآمدان و نخبگان ایرانی راه و رسم یونانیان را چندی از آن خود ساختند و در آمیزه ای از دو فرهنگ ایرانی و یونانی، فرهنگی تازه به ویژه در حوزه های دینی و هنری پدیدار گردید، اما در نهایت امر ایران به قوّت و پویایی نیروی باطن خود توانست، با جذب برخی از عناصر فرهنگ بیگانه و دفع عناصر ناخواسته و ناسازگارِ آن، بار دیگر هویت اصیل فرهنگی خود را بازسازد.

اشکانیان و ساسانیان یکی پس از دیگری مشعل دار فرهنگی شدند که کیشی یگانه، هنری پرآوازه و ساختار اجتماعی و سیاسی‌ای خاص از ویژگی های آن بود. در این‌فرهنگ، ازسویی، اعتقاد به دوگانگی ازلی و ثنویت مُهر تأیید بر واقعیت دو نیروی نیک و شرّ می زد و، ازسوی دیگر، یکتاگرایی بن مایهٔ تکامل نهادهای اجتماعی و زمینه ساز اقتدار فائقهٔ شاهنشاه بود. از رهگذر همین اقتدار و

عمده ای بود، به بهترین وجه بهره می جستند. به این ترتیب بود که آثار هنری و فرآورده های کشاورزی ایران به غرب و شرق جهان باستان، از روم تا چین، راه یافت. واردات چین از ایران، یا از راه ایران، شامل منسوجات پشمی، فرش، سنگ‌های قیمتی و ادویه می شد. معروف است که در چشم درباریان خوش ذوق چینی دست دوزی های ایرانی کم بهاتر از کالاهای مشابه چینی نبود.[۴۸] ساکنان ایالات خاوری ایران، از جمله خراسان و بلخ و سُغد دیرتر از فارس‌ها و مادها از حالت قبیله ای درآمدند و شهرنشین شدند[۴۹] و مردم مغرب و جنوب ایران شیوه‌های شهرنشینی را به طوایف و قبائلی که از خاور به باختر حرکت می‌کردند، از جمله سکاها و هفتالی ها و ترک ها، آموختند. گفتیم که به ویژه سغدیان از راه داد و ستد کالا و اعزام مبلّغان مذهبی جوامع آسیای مرکزی را با برخی از عناصر فرهنگ ایران آشنا کردند. بازرگانان سغدی که به زیرکی و تیزهوشی در کار خود شهره بودند در مسیری طولانی که از آسیای میانه تا چین امتداد داشت مراکز و پایگاه های تجاری خود را که معرّف پیشرفت و ثروت ایرانیان بود برپا کرده بودند.

رخنهٔ واژگان فارسی در سرزمین های همسایه از دوران اشکانیان به بعد را نیز باید از شاخص های عمدهٔ نفوذ فرهنگی ایرانیان، به ویژه در ارمنستان و گرجستان، دانست. حضور واژگان ایرانی در زبان های آرامی و سریانی نیز زاییدهٔ قرن ها مراوده و داد و ستد با جوامع آرامی و سریانی بود.[۵۰] اعراب نیز یا مستقیماً یا از سریانی و آرامی واژه هایی از فارسی میانه به وام گرفتند. این واژگان بیشتر با جنبه هایی از زندگی ایرانیان ارتباط داشت که اعراب را شیفتهٔ خود کرده بود. امّا، به سبب قلت آثار مکتوبی که از جامعهٔ عرب پیش از اسلام برجای مانده، تاریخ نفوذ برخی از این واژگان به زبان عربی روشن نیست.[۵۱] بسیاری از شاعران نامدار عرب به امید صله به دربار حیره که دست نشاندهٔ ایران بود روی می آوردند. در اشعار این گروه از شاعران اشاره به دربار شاهنشاهی ایران و جنبه های اشرافی آن، از جمله سلاح های پیشرفته و البسهٔ نفیس و تاج و جواهرات سلطنتی و پارچه های گران بها و آلات موسیقی نادر نبود. در سمت خاوری ایران داد و ستد گستردهٔ سغدیان و فعالّیت های تبلیغی مذهبی آنان را از رواج پردامنهٔ زبان آنان می توان دریافت. در واقع، زبان سُغدی چندین سده زبان رایج و وسیلهٔ ارتباط در آسیای میانه، به ویژه در میان طبقهٔ برگزیدهٔ ترک های اویغوری و نیز زبان کتیبه های آنان بود. خط اویغوری که سرمشق خط مغولی شد از الفبای سغدی اقتباس شده بود. بسیاری از واژه ها و

آنچه در دوران سامانی روی داد آغاز فصل جدیدی در تمدن اسلامی شد که تا چند قرن بر خطهٔ وسیعی، از سواحل غربی ترکیه تا خلیج بنگال، حکمفرما بود. این مرحله از زایش و آفرینش تمدن اسلامی را که مقارن با رکود و فسردگی ناحیهٔ غربی کشورهای اسلامی و جامعه های عربی است باید "مرحلهٔ ایرانی" این تمدن خواند؛ تمدنی که بیشتر به دست ترکان و مغولان و تاتارهائی که پروردهٔ تمدن ایران و محیط فرهنگی آن بودند و علمدار رواج فرهنگ ایرانی گردیدند از چپ و از راست گسترش یافت و زبان فارسی زبان ادبی و اداری خاندان های ترک‌زبان و آناطولی و ایران و هندوستان گردید. برخی جلوه های این تمدن تا اوائل قرن هفدهم میلادی ادامه یافت. نقّاشان چیره دست صفوی تا دوران شاه عباس از مظاهر آن‌اند. این که این مرحله از تمدن را باید صورتی از تمدن اسلامی شناخت که جامهٔ ایرانی پوشیده و خصوصیات ایرانی را پذیرا شده و یا برعکس صورتی از تمدن ایرانی شمرد که پوششی اسلامی به تن گرفته نکته ایست که در خور توجه پژوهشگران است.

---

## پانوشت ها:

۱ در بارهٔ یونانی گرایی ن. ک. به:

*Cambridge History of Iran*, Vol. 3 (II) *The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, ed Ehsan Yarshater, London, Cambridge University Press, 1983, pp. 12ff., 111ff., 508, 713ff., 821ff , and 910

۲ ن. ک. به. *Cambridge History of Iran*, pp. 1254f.

۳. ن. ک. به:

S. M. Burstein, *The Babyloniaca of Berossus* , Malibu, Ca, 1978, p, 29 and nn. 118, 119.

۴. ن. ک. به: M. Boyce, *Zoroastrians*, p. 62.

۵. ن. ک. به:

*Cambridge History of Iran*, pp. 113, 823ff., and Cumont, *Oriental Religions*, p. 227, n.32.

۶ ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, Ch. 28, p. 1028

۷. همانجا.

۸ ن. ک. به: R. Ghirshman, *Iran; Parthians and Sassanians*, London, 1962, p. 29

۹. ن. ک. به:

*Cambridge History of Iran*, pp. 1037ff., and Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, pp. 275ff.

۱۰. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 825

۱۱. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, pp. 1194f

تمرکز قدرت مردمانی با نژادها و زبان های گوناگون درکنار هم می زیستند، آ
هم در سرزمینی پهناور که باسلسله کوه‌های افراخته و وادی های خشک طولان
چند تکه و پراکنده می‌نمود.

ایران گذرگاهی اجتناب ناپذیر برای تبادل آراء و کالا بین سرزمین ها
اروپای جنوبی، از یک سو، و چین و هند، از سوی دیگر، شد. فرهنگ ایران
تنها در جوامع آسیای مرکزی، قفقاز و میانرودان اثری ژرف برجای گذاشت بل
به سرزمین های دور دست چین و روم نیز رخنه کرد و حتّی پس از هجوم تازیا
نیز در پروردن و پرداختن و برکشیدن تمدن اسلامی عاملی نیرومند بود.

این کامیابی به حقیقت ثمره همان نیروی کوشنده و پویا در درون ایرانی
بود که پیش از این نیز با وجود شکست از آشوریان و مقدونیان آنان را از قبو
ناتوانی و تحلیل‌رفتن در تمدن قوم غالب بازداشته و به جنبش‌و خیزش واداشته بو

اسلام البته اصل عربی داشت و کتاب مقدس و زبان رایجش عربی بود. ا
تمدن اسلامی و پرداختن آئینی که در خور نیازهای فکری و معنوی مرده
پیشرفته تر از اعراب جاهلی باشد عمدتاً نتیجهٔ تلاش مسلمانان غیرعر
بخصوص ایرانیان بود. عمدهٔ دانشمندان اسلامی حتی در علوم قرآنی در دوره
که تمدن اسلامی رو به نمّو و توسعه داشت، یعنی در قرن های دوم و سو
چهارم هجری (هشتم و نهم و دهم میلادی)، ایرانی و یا متعلّق به محیط فرهن
آن بودند.

پس از قرن دهم این دوران به پایان آمد و کشورهای عربی زبان،
استثناهائی، عموماً در کار پیشرفت های علمی متوقف شدند و کمی بعد، خا
پس از حملهٔ مغولان و فروپاشی خلافت عباسی در شیب انحطاط سیاسی
فرهنگی افتادند و اندک زمانی بعد در زمرهٔ مستملکات دولت عثمانی درآمدند

امّا در خاورِ سرزمین خلافت اسلامی، یعنی در ایران و فرا رود (ماوراء‌النه
چنین نشد. از اواخر قرن سوّم و اوایل قرن چهارم (نهم و دهم میلادی) ه
نیروی زاینده ای که در طی دویست سال حکومت ستیزه خوی تازیان در
کمون می زیست و به جذب و هضم مقتضیات تازه و سازش دادن خود با آ
نوین مشغول بود در خراسان و فرارود جوانه زد و با جسارت صفاریان و ه
سامانیان بالید و بارور شد و رسوم ایران را در پوششی نو زنده کرد و
مساعد و مشوّقی برای دانش اندوزی و سخن سرائی به وجود آورد. بیرونی و
سینا و رودکی و فردوسی فرزندان این محیط و این فرهنگ اند. *شاهنامه* -
والای این بازگشت به خود و مظهر پویندگی شکست نیافتهٔ ایرانیان است.

Duchesne-Guillmin, The *Western Response to Zoroaster,* Oxford, 1958, pp. 70ff.

۳۶. ن. ک. به: Cumont, *Oriental Religions*, p. 140

۳۷. ن. ک. به: Geo. Widengren, "The Mithraic Mysteries," pp 433ff

۳۸. ن. ک. به: Cumont, *Oriental Religions*, p. 159

۳۹. برای بحثی فشرده و آگاهی از مآخذ در این باره ن. ک. به:

Duchesne-Guillemin, *Western Response*, pp. 86ff.

۴۰. برای تفصیل این نظریه ن. ک. به:

James Russell "Zoroastrianism in Armenia," University of London, 1981.

۴۱. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* p. 600

۴۲. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* p 619

۴۳. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* p. 953

۴۴. ن. ک. به: W. Watson, p. 556.

۴۵. ن. ک. به:

Ryoichi Hayashi, "The Iranian Animal Style on the Treasures of the Shosoin Repository,' *SP,* , pp 3275ff.

۴۶. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* pp. 562f

۴۷. برای آگاهی از آن چه رومیان ممکن است از ایرانیان اقتباس کرده باشند ن. ک. به:
*Cambridge History of Iran,* pp 562-4

۴۸. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* p. 547f

۴۹. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* p. 234

۵۰. ن. ک. به: Widengren, *Iranisch-semitische Kultubegegnung*, pp 25ff

۵۱. برای آگاهی از دیگر زمینه های اقتباس اعراب از ایرانیان ن. ک. به:
*Cambridge History of Iran,* p 610

۵۲. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran,* p 624

۱۲. ن. ک. به: Burstein, *op .cit.*, p. 4

۱۳. برای آگاهی های بیشتر در این باره ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, Chs. 31 and 36.

۱۴. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 18

۱۵. برای هویّت گودرز ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 78 برای بحثی در بارهٔ تبار وی ن ک. به:

V. Minorsky, "Vis u Ramin· A Parthian Romance," revised version, in *Iranica:Twenty Articles*, Tehran (University of Tehran Publications 775), 1964, pp. 180ff.

۱۶ ن. ک. به Rumi, *The Mathnawi*, ed. R. Nicholson, I, p. 19, 1. 288، علی‌اکبر دهخدا، *امثال و حکم*، ج ۲، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۸، ص ۸۵۷ ، و نیز به: Minorsky, *op. cit.*, pp. 186ff

۱۷. برای آگاهی های بیشتر در این باره ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, Ch. 10 (b)

۱۸. ن. ک. به: E. J. Bickerman, *Chronology of the Ancient World*, London, 1968, p. 7

۱۹. ن. ک. به:

Arrian, *Parthica* frag., quoted in Photius 58. *apud* Debevoise, *History of Parthia*, p. 1291.

۲۰. در بارهٔ خداانگاشتن شاهنشاهان ساسانی ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*. pp. 1080ff

۲۱. در بارهٔ قوانین خانواده در دین زردشتی ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 641ff. و در بارهٔ ماهیت اقتدار پادشاه ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, pp. 683ff

۲۲. ن. ک. به: Minuvi, 1st ed. (p. 1387), p. 19; tr., p. 44

۲۳. ن. ک. به: *کتاب التاج*، ص ۲۸، (*Cambridge History of Iran*, p. 1304)

۲۴. ن. ک. به: Khawrazmi, *Mafatih al-'Ulum*, ed. van Vloten, Leiden, 1895, p. 116

۲۵. در این باره ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, pp. 701ff

۲۶. ن. ک به: Ka'ba-ye Zardusht Inscription, Mid. Pers., i.8

۲۷ ن. ک. به:

A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, 2nd ed. Copenhagen-Paris, (Annales du musee Guimet, Bibliotheque d'Etudes 48), 1944., p. 107.

۲۸. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 704

۲۹. ن. ک. به: *Letter of Tansar*, Minumvi ed,. p. 20., tr., p. 44

۳۰. ن. ک. به:

M. I. Rostovtzeff, *Social and Economic History of the Hellenistic World*, Oxford, 1941, p. 163.

۳۱. ن. ک. به: Ehsan Yarshater, "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?,"p. 1308

۳۲. ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 1083

۳۳ ن. ک. به: *Cambridge History of Iran*, p. 82

۳۴. ن. ک. به: Cumont, *Oriental Religions*, p. 136

۳۵. برای نمونه ن. ک. به:

A. V. W. Jackson, *Zoroastrian Studies*, New York, 1928; repr. 1965, Ch. 13, pp. 203ff,. and J.

فریدون وهمن*

# در علل ناپایداری آئین مانوی

آئین مانوی را می توان یکی از فعّال ترین و موفّق ترین دین های جهان به‌شمار آورد که در زمان ساسانیان ظهور کرد، در کشورهای دور و نزدیک گسترش یافت، زمانی دین رسمی کشور ترکان ایغور در ترکستان چین شد و سپس به آرامی از بین رفت. اینکه مانویت، دینی فعّال و زنده، از بین رفته است جای تعجب نیست. بسیار ادیان دیگر نیز از عهد کهن در جهان وجود داشته است که امروزه حتّی نامی هم از آن ها نمی دانیم. آنچه دین مانی را از آنها متمایز می‌سازد آنست که این دین را می توان تقریباً آئینی جوان به شمار آورد که در دوران تاریخی بشر به وجود آمده و مؤسّس آن را نه از طریق افسانه و اسطوره بلکه در حقیقت تاریخی او می‌شناسیم. می دانیم که این آئین تعالیم و دستورات و تشکیلات دینی بسیار مرتّبی داشت و سازمان تبلیغی‌گسترده ای، شبیه سازمان‌های مسیحیّت و دین بودائی که جهانگیر شدند، آن را در جهان آن روز تبلیغ می‌کرده است. سوای آن، می دانیم که دین مانی، به اعتقاد خودش، برای متّحد ساختن ادیان کهنهٔ دیگر مثل مسیحیّت، بودائی، یهودی و زردشتی آمده بود. مانی به جهانگیر شدن دیانتش و اینکه آئین او تا ابد پایدار خواهد ماند ایمان داشته و به ده دلیل آن را برتر از ادیان پیشین و دربردارندهٔ همهٔ تعالیم خوب اخلاقی و دینی آنان می دانسته است. از جمله:

* استاد مطالعات ایرانی و زبان های باستانی ایران در دانشگاه کپنهاگ.

# دانشنامۀ کوچک ایران

تألیف


**ژاله متحدین**


با ویراستاری

**محمد جعفر محجوب**


از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

۱۹۹۸

مسلمان است و نه مآخذ صحیحی از خود ایشان.

دین مانوی در غرب تهدیدی جدّی علیه مسحیّت به شمار می آمد و از همان آغاز رسالات و مقالات و لوایح فراوان بر ضد آن نوشته شد و این سنّت تا قرن‌ها در جهان مسیحیّت ادامه یافت.[۲] مهم ترین آثار را در این زمینه شخصی بنام اگوستین بوجود آورد. اگوستین در پایان قرن سوّم میلادی در سنّ جوانی به مانویّت گروید و مدت نه سال از فعّال‌ترین پیروان آن بود و اطّلاعات فراوان از آن آئین کسب کرد. شاید بخاطر همین آگاهی های وسیع و عمیق کم کم بصورت یکی از مخالفان آن دین درآمد و در تاریخ نامش به عنوان یکی از خطرناک ترین معارضان مانویّت ثبت گردید. اگوستین به مسیحیّت بازگشت، به مقامات کلیسائی بالا رسید، با اشتیاق و شوری تمام ناشدنی رسالات مفصّل برضد مانویّت نگاشت و دامنهٔ این مخالفت را به سایر آثار خود که ربطی به موضوع مانی نداشتند نیز بسط داد.[۳]

با آزار و کشتار پیروان مانی شمار آنان در امپراطوری ایران به شدت کاهش یافت. امّا این دین از ایران از سمت غرب به اتلانتیک و از سوی شرق به چین و هند رفته بود. به سبب این گسترش، مانویت، حتّی با پیروان اندکش، به درستی "دینی جهانی" شمرده می شد. یکی از دستاوردهای چشمگیر تبلیغی مانویان در سال ۳ـ۷۶۲م ایمان آوردن خاقان اویگور به نام بوگو (Bogu) بود. با ایمان آوردن او دین مانی دین رسمی کشوری شد که از مغولستان تا ترکستان چین امتداد داشت. اقوام اویگور درسال ۸۴۰م دین مانی را با خود به واحهٔ تورفان بردند. دین مانی از قبل درآنجا ریشه دوانده بود امّا این اقوام مانویّت را دین رسمی کشور "قوچو" (Qucho) کردند. دراین کشور بود که دین مانی فرصت بی همتائی به دست آورد تا برای چندین قرن در آرامش و صلح توسعه یابد. در این دوران مانویان شاهکارهای هنری خود را درکتابت و نقّاشی روی کاغذ و یا بر دیوارها به‌وجود آوردند. شکوه و جلال این آثار هنری در اسناد مانوی که از آسیای میانه به دست آمده و یا بر نقاشی های روی ابریشم و غیره نمایان است.

حضور دین مانوی در اروپا در قرن ششم میلادی، در امپراطوری بیزانس در قرن نهم، درجهان اسلام در قرن یازدهم، درآسیای میانه احتمالاً در قرن سیزدهم، و سرانجام درچین در قرن شانزدهم میلادی پایان می یابد. آخرین فروغ لرزان این دین در دهکدهٔ دورافتاده‌ای در جنوب چین، در نزدیکی گوانژو (Guanzhou) به خاموشی گرائید. در این جا، معبد کوچک مانوی‌ای بود، که در جامهٔ دین بودائی، قرن ها از سنّت دین مانی پاسداری می کرد.

یکی اینکه دین های پیشین دریک کشور و یک زبان بودند. اما دین من آن چنان است که در هر کشور و در همهٔ زبان ها خواهد آمد و در کشورهای بسیار دور تبلیغ خواهد شد.

دوم: دین های پیشین تا هنگامی که رهبران پاک داشتند دوام آوردند. وقتی رهبرشان به [عالم] بالا برده شد دیانتشان به بی‌نظمی‌افتاد و در تعالیم واموزشان اختلال افتاد. . . اما دین من با مبلّغین، گزیدگان و نیوشاگان (شنوندگان) و بخاطر دانائی و کار [ایشان] تا ابد جاویدان خواهد ماند.

سوّم: ارواح کسانی که در ادیان سابق موفّق به پایان خدمات خود نشدند به کمک دین من خواهند آمد [در عالم روح] و این کمک موجب رستگاری نهائی روح ایشان خواهد شد.

چهارم: آنچه به من در مورد دو نهاد اصلی وحی رسیده، کتاب زندهٔ من، و دانائی و حکمت من از آنچه در ادیان پیشین بوده بهتر و والاتر است.[۱]

چرا باید چنین دینی از بین برود؟ این سؤال است که دین مانی را نه فقط برای پژوهندگان این رشته بلکه برای تمام کسانی که به مسائل دینی علاقمندند جالب توجّه می کند.

بدیهی است درجستجو به پاسخ این سؤال نمی توان از اهمیّت و تأثیر آزار و شکنجه و قتل مانویان چشم پوشید و نقش آن را در مردن این دین نادیده گرفت. مخالفت روحانیان زردشتی با این دین با مرگ مانی در زندان بهرام اوّل شدت گرفت و حتّی با کشتار وسیع مانویان، که مؤبد بزرگ زردشتی، کرتیر، در کتیبهٔ معروف خود آن را یکی از افتخارات خویش می داند، پایان نیافت. درآثار زردشتی که پس از استقرار اعراب در ایران از قرن نهم میلادی بجای مانده نیز حمله به مانویّت و مبانی آن کم نیست. از جمله در رسالهٔ پهلوی ***شکند گمانیک ویچار*** (شرح تردید شکن، قانع کننده) که دفاعی از دین زردشتی در برابر اسلام، مسیحیّت، دین یهود و مانویّت است تمامی فصل شانزدهم به ردّ و طرد مانویّت اختصاص دارد، و همهٔ رسالهٔ پهلوی ***گجستک ابالیش*** (ابالیش ملعون) شامل مناظرهٔ ابالیش زندیق (مانوی) با مؤبد بزرگ آتور فرنبغ است که سرانجام زندیق را به چیرگی و تردستی مغلوب استدلال های خود می کند.

با آمدن اسلام به ایران بقایای معدود مانویان چه در لباس مخفی و چه ظاهر به قتل آمدند و از آن زمان به بعد جز تراوش‌هایی از اعتقادات مانوی که در برخی از آثار بجای مانده چیز دیگری از آن دین در دست نیست و اطلاعات ما در آثار فارسی و عربی بیشتر براساس مطالب ضدّ مانوی نوشتهٔ علماء و مورّخین

هریک از این یافته ها کشف علمی پرهیجانی به شمار می آمد و جمع آن را از لحاظ اهمیّت فراوانی که دارد می توان با طومارهای یهودی که از بحرالمیّت یافته شده قابل مقایسه دانست. خواندن و پی بردن به معنای درست این همه اسناد و مدارک دینی‌برای بسیاری‌از دانشمندان چالش بزرگی به شمار می‌رفت. از همین رو، از دهه‌های آغازین قرن اخیر کوشش هائی در این زمینه به عمل آمده و مرکزی در آلمان در شهر برلن، که مدارک تورفان در آنجا نگاهداری می شود، برای این کار تأسیس گردیده است ولی بسختی بتوان پیش بینی کرد که کار خواندن و ترجمهٔ این آثار کی به انجام خواهد رسید.[۵]

تنها با خواندن و ترجمهٔ تمامی این مدارک است که می توانیم ببینیم آیا اطلاعات تازه تری از دین مانی به دست آورده ایم یا نه. آنچه تا به حال به‌دست آمده برخی اطلاعات و معلوماتی که سن اگوستین مسیحی، یا کتاب *الفهرست* ابن‌الندیم و دیگر منابع غیر مانوی، دربارهٔ این دین داده اند تأیید می کند.

مانی درسال ۲۱۶ میلادی (احتمالاً ۱۴ آوریل) درجنوب بین النهرین (بابِل) به دنیا آمد. وی در آثارخود از زادگاهش با سربلندی و غرور یاد کرده است. سرزمین بابِل را از میراث ستاره شناسان و کاهنان و منجمان آن می شناسیم. امّا مانی درمکتب آنان رشد نکرد و در نتیجه زردشتی یا میترائی یا مسیحی هم نبود.

از زمان های کهن جنبش های دینی گوناگونی که امروزه بطور کلّی آنان را نهضت های "گنوسی" (آگاهی، شناخت) می نامند درنواحی مختلف آسیا و مدیترانه پدیدار شده بود. اعتقاد بر این بود که تعالیم این آئین ها می تواند شناخت و دانش حقیقی و باطنی به پیروان آن ها عطا کند و آنان را، از راه شناخت حقیقت، از جهان فاسد و پلید رهائی دهد و به عالم آسمانی که مکان اصلی ایشان است برساند. با آنکه اساس اعتقادات این گونه ادیان یکسان است امّا تعالیم و رهنمودهای آنان برای وصول به هدف باهم تفاوت دارد. در این تعالیم هم از آزادی و بی بند و باری نشان می توان دید هم از زهدی خشک و اعتقادی بیمارگونه به گناه در هرکار، و نیاز به نجات از چنگال گناه برای رسیدن به تعالی آسمانی. دین مانی به گروه اخیر تعلّق داشت.

مانی خود در فرقهٔ مسیحی- یهودی تعمیدیان تربیت یافته بود. دراین جامعهٔ کوچک و محدود، که پدر مانی نیز به آن تعلّق داشت، افکار مانی شکل گرفت. وی، بی تماس با جهان خارج و متأثر از تعالیم و پای بندی های سخت و پر انضباط این فرقه، در آغاز جوانی خود را پیامبر نامید. در دست نوشته های یونانی- مانوی مانی از آن فرقهٔ تعمیدی به نام (arkhegos) یعنی «بنیانگذار قوانین»

برای علاقمندان به تاریخ ادیان سؤال این است که گرچه مسیح را نیز ب
صلیب کشیدند و مسیحیان را در روم و ایران به شهادت رساندند و علماء یهو
کتاب های گوناگون در ردّ مسیحیّت نگاشتند، چرا آن دین روز بروز قوّت گرفت
و نشر یافت؟ پیروان دین زردشتی نیز پس از حملهٔ اعراب و آمدن اسلام به ایرا
به اقلیّتی تبدیل شدند و تا اواخر قرن نوزدهم سیاست دولت های ایران، زادگا
آن دین، در جهت تحقیر و ناچیزگرفتن و راندن اقلیّت زردشتی به گوشهٔ گمنام
و نابودی بود. امّا دین زردشتی نیز باقی ماند و امروزه دوباره می رود تا جا
خود را در بین ادیان جهانی بازیابد. چرا ادیان مسیح و زردشت باقی ماندند
مانویّت از بین رفت؟ پاسخ این پرسش را باید در تعالیم دین مانی و سرگذشت آ
دین جستجو کرد.

درآغاز قرن کنونی مانویت را فقط از اشاراتی که در آثار مسیحیان و مورّخی
مسلمان آمده بود می شناختیم. بیشتر آنان نیز همانطور که دیدیم از مانی و دی
او با حالتی خصمانه یاد کرده و برای بدنام ساختن آن تهمت هائی از الحاد
بی‌دینی وارد آورده بودند که چندان با حقیقت وفق نداشت. امّا در پنجاه سا
اخیر تحقیقات علمی فراوانی در بارهٔ دین مانی صورت گرفته زیرا برخلاف سای
دین‌های عتیقه و قدیمی که از آنان آثار زیادی در دست نیست از دین مان
مدارک و آثار فراوان در دسترس ما قرار دارد.

در دو دههٔ نخستین این قرن چهار هیأت علمی آلمانی و گروهی از روسی
فرانسه و انگلستان موفق شدند در سینجیانگ (Xinjiang)، ترکستان چین، آثار
اصلی دین مانی را به بسیاری از زبان های آسیائی، فارسی میانه، و چینی بیابند
این آثار در قسمت شمالی جادهٔ ابریشم درآبادی تورفان نزدیکی شهر مرز
دونهوانگ (Dunhuang) چین یافت شد و تاریخ کتابت آنها بین سال های ۷۶۲ ت
۸۳۲ میلادی است. در سال ۱۹۱۸ بخشی از یک متن مانوی به زبان لاتین نی
در غاری نزدیک تبسا (Tebssa) در الجزیره کشف شد که حاوی شرح فعّالیّت ها
مبلّغین مانوی در غربی ترین نقطهٔ حوزهٔ تبلیغی ایشان بود. در همان سال ه
چند فقرهٔ از آثار مانی به زبان آرامی در مصر به دست آمد. درسال های ۱۹۳۰
۱۹۳۱ عتیقه فروشان مصری مجلّدات متعدد از آثار مانوی به زبان قبطی برا
فروش عرضه داشتند. پس از کشفیات تورفان این آثار را می توان مهم تری
مدارک مانوی بشمار آورد.[۴] در سال ۱۹۶۹ یک بستهٔ چرم نبشته به اندازهٔ یک
قوطی کبریت از مصر به کلن آلمان آورده شد که به زبان یونانی است و شرح
افسانه وار از جوانی مانی دارد.

رسم کنیم. در شرح احوال قدیسان و بزرگان دین مانی نیز داستان های فراوانی از این گونه فعالیت ها وجود دارد که می دانیم حقیقی است. امّا مانی خود به هندوستان (بلوچستان، توران و مکران) و سایر نواحی دور و نزدیک ایران سفر کرد و در خراسان با پیروز برادر شاپور اوّل پادشاه ساسانی، که حکمرانی آن منطقه را داشت، دیدار نمود و با او دوست شد. پیروز مانی را به شاپور اوّل معرفی کرد و دوستی مانی و شاپور در تمام دوران سلطنت او استوار باقی ماند. مانی دین خود را به او عرضه داشت و مدت ها مورد لطف پادشاه و جزء همراهان او بود. وی احتمالاً پادشاه را درچندین سفر و یا لشکرکشی نیز همراهی کرده اما نمی دانیم که چه شغل و وظیفه ای در دربار داشته است، شاید نوعی مشاور روحانی شاه، یا معلّم فلسفه، و یا پزشک دربار بوده. مانی در یکی از آثار خود به زبان پارتی خویش را "پزشکی از بابل" می نامد. امّا ممکن است این ادّعا اشاره‌ای به پزشک‌روحانی و دادن‌حیات ابدی و سرمدی به آن ها که نیاز روحانی داشته اند بوده است به همان قسم که مسیح را نیز شفا دهنده بیماران می‌دانند.

مانی پس از چندی از خدمت در دربار شاه معاف شد و در فرمانی که صادر گردید در تبلیغ و گسترش دیانتش آزادی کامل یافت. برخلاف نظر برخی که می گویند موفّقیت های مانی فقط بخاطر طرفداری شاپور از او، و آن هم بخاطر مصالح سیاسی و عقیدتی، بوده است باید به این نکته نیز توجّه داشت که مانی دارای شخصیّت روحانی بی نظیری بود و نفوذ فراوان بر اطرافیان خود می‌گذاشت تا آن حد که توانست پادشاه آزاد اندیشی چون شاپور اوّل را تحت تأثیر خود قرار دهد.

دیانت مانی پیش از سی سال در سراسر ایران و کشورهای همسایه از جمله مناطق شرقی مدیترانه، در سوریه و فلسطین، پراکنده شد و به امپراطوری روم رسید، درشمال افریقا تا مصر نفوذ کرد، ارمنستان و آسیای صغیر را فرا گرفت و به بلخ و سغد و خوارزم سرایت نمود. به درستی نمی‌دانیم این دین در کجا بیشتر پراکنده شد و تعداد پیروانش چه اندازه بود، و از همه مهم تر نمی‌دانیم که تعالیم مانی در آموزه های دین زردشتی، که در ایران دین حاکم بود، چه تأثیراتی گذاشت. آن چه به خوبی می دانیم سرعت پیشرفت و نفوذ این دین و محبوبیت و عالمگیر شدنش درجهان آن روز است.

اساس تعالیم دین مانی را باید عرفان و رستگاری روح انسان دانست. گسترش و نشرجهانی این تعالیم از جمله اهداف مبلّغان آن بود. به اعتقاد مانی، روح در زندان تن اسیر است و نجات آن تنها با تعالیم عرفانی میسّر می شود. مانی این

نام می برد. در چرم نبشته های کلن شرحی از رو درروئی های او با پیروان ای
فرقه می خوانیم که حاوی ماجراهای دوران جوانی مانی است و شباهت بسیار
معارضه های مسیح با یهودیان دارد. اما نمی دانیم که آیا این ماجراها به تقلی
از حیات مسیح نوشته شده یا به راستی در زندگی مانی رخ داده است. مان
مراسم دینی شستشو و تعمید و نظایر آن را اعمالی کورکورانه و بی اثر می دانس
و معتقد بود که با این کارها روح انسان هرگز تصفیه و تنزیه نمی شود. بخاط
همین مخالفت ها وی را از آن فرقه طرد کردند.

شرحی که مانی از کودکی و جوانی خود بیان می کند بیشتر توصیف حالا
و تجارب روحی اوست. وی از پدیده های مافوق طبیعی گفتگو می کند که
چهار سالگی راهنما و محافظ او بوده‌اند. از آن میان وی از "روح هم زاد" خوی
نام می برد که دو بار بر او ظاهر شده است. بار اوّل در دوازده سالگی[۶] زمان
که به او فرمان داد پس از پایان ۲۴ سالگی اش پیام خود را بپراکند، و دیگر ب
در ۲۴ سالگی که به او اطمینان و قوّت قلب داد تا آئینش را بشارت دهد و تبل
کند. پس از آنکه مانی دین خود را آشکار ساخت پدرش و دو تن دیگر از فر
تعمیدی به او ایمان آوردند اما بسیاری با او به مخالفت و دشمنی پرداختند.

مانی نمی گوید از جامعه ای که درآن رشد کرده چه آموخته است، و یا تعال
مسیحی و بودائی هند را، در همان حد اندک که در آثارش راه یافته، از چ
منبعی فرا گرفته است. بنابراین در بارهٔ چگونگی شکل گرفتن افکار دینی مان
در سن ۲۴ سالگی چیزی نمی دانیم. آنچه می دانیم آنست که وقتی وی درآن س
ادعای خود را آشکار کرد افکار و عقاید دینی اش کاملاً به صورت نهائی خ
شکل گرفته بود. اگر جز این بود آثار اولیّهٔ او یعنی *انجیل*، *گنجینهٔ زندگان* و *کتا*
*شابورگان* ـتنها اثر او به زبان فارسی میانه‌ـ[۷] نمی توانست از اساس تعالیم او
شمار آید و جزء مهم ترین آثارش قرار گیرد.

هنگامی که مانی در تبلیغ دین خود در جامعه اش با شکست روبرو شد
نشر و گسترش آن در جوامع دیگر پرداخت. وی در یکی از آثارش با اطمین
تمام اعلام می دارد که نخستین ظهور او در بین غیر مؤمنان روز تاجگذار
شاپور اول بوده است. شرحی که به دنبال ذکر آن واقعهٔ آورده بسیار شبیه شرح
است که سن پل از سفرهای خود به خارج، از جمله به هند، برای تبلیغ دین مس
داده است. اما گفتهٔ مانی فقط ادعا نیست بلکه وی کاری کرد که سن پ
نتوانست انجام دهد، یعنی پیام دینی خود را با روشی منظّم به پادشاهان
بزرگان کشورها عرضه کرد. نقشهٔ سفرهای تبلیغی مانی را به درستی نمی‌توا

مانی می گوید انسان خلقت دیوان است و زندانی است برای روح. اخلاقیات زردشتی به جهان و تمام خوشی های آن به خوشبینی می نگرد در حالی که اخلاقیات مانوی با سختگیری و انضباط زاهدانه همراه است.

در آثار مانویت به مسیح و رنج های او اشاره فراوان رفته است. روح رنج دیدهٔ مسیح، مسیحی که به صورت انسان بر روی زمین ظاهر شد، همه جا حضور دارد و از دیگر کسانی که قبل از مانی ظهور کرده اند از اهمیت بیشتری برخوردار است. امّا همین حضور فراگیر و همه جانبهٔ مسیح شخصیت وی را به عنوان یک فرد تحت الشعاع قرار داده است. به احتمال بسیار اعتقادات او دربارهٔ مسیح متأثر از تعالیم دینی‌ای‌ست که مانی در کودکی آموخته بود.

مانویت برخلاف آنچه برخی تصور می کنند دینی آمیخته از تعالیم زردشتی، مسیحی و بودائی نیست. زیرا گرچه مانی اطّلاعات کافی از دو دین زردشتی و مسیحی داشته امّا آگاهی های او از فلسفهٔ بودائی زیاد نبوده است. پیام او که نجات روح براساس عرفان و شناسائی است باید یک نهضت روحانی به شمار آید. وی با خرد خود نه تنها می خواست راه نجات روح را نشان دهد بلکه در عین حال دنبال کشف اسرار جهان بود. چرا ماه از قرص تمام به هلالی بدل می‌شود؟ چه چیز زلزله ایجاد می کند؟ چگونه امواج از دریا بر می‌خیزند؟ مانی عقیده داشت که پاسخ تمام این پرسش ها را می داند. وی هم‌چنین با گفتهٔ معروف "خودت را بشناس"، متعلق به معبد دلفی یونان قدیم، آشنا بود و آن را به شیوهٔ خود تعبیر کرد. محتملاً فلسفهٔ استوئیک یونان قدیم نیز بر فلسفهٔ هستی شناختی مانی تأثیر فراوان گذارده بود. این مکتب درسال ۳۰۸ قبل از میلاد توسط زنون (zeno) پایه گذاری شد و اخلاق و طهارت نفس و قدرت اراده را در مهار ساختن خواهش های نفسانی بسیار اهمیت می داد. مانی معتقد بود که نور، روح و نفس از مادّهٔ بسیار خرد و ظریفی ساخته شده‌اند. جهان نور و ساکنان آن و روح انسان نیز از مادّه اند. این اعتقاد مادی گرایانه، و نیز برداشتی‌که وی از نجات و رستگاری داشت، به دیانت مانی حالتی ساده‌لوحانه می‌داد.

براساس اعتقاد مانی، رستگاری و نجات فقط با رعایت اصول اخلاقی، و رفتار و گفتار و پندار نیک، و با اطاعت از سایر دستورات روحانی مانی قابل حصول نیست. برخی کارهای عملی نیز در رها ساختن نور از زندان چه در عالم صغیر و چه در کلیّت جهان مؤثرند. برای مثال، یکی از چنین کارها عبارتست از آن که رهبر دینی مانوی (از گروه گزیدگان) به خوردن غذائی که درآن مادّهٔ نور موجود است، مثل هندوانه، بپردازد. هنگامی که وی مشغول هضم غذاست مادّه های نور

اعتقاد را با این ادّعا که دیانتش مثل مسیحیت و بودائی دینی جهانی است در هم آمیخت و اعتقاد به عرفان درونی یا شناخت باطنی (آئین گنوسی) را، که تا آن زمان در دایره های محدودی رایج بود، تبدیل به آئینی جهانی و فراگیر کرد. در باور وی تعالیم و حقایقی که عرضه می داشت همان‌ها است که بسیاری از پیامبران نور، از شیث، پسر آدم، گرفته تا مسیح حامل آن بوده‌اند. امّا در نظر او پیام حقیقی رستگاری پیامبران دیگر همواره به فراموشی سپرده شده بود زیرا پیامبران گذشته تعالیم و پیام های خود را ننوشتند و ثبت نکردند و شاگردان و مریدانشان که بعدها سخنان آن پیامبران را بر روی کاغذ آوردند به معنای درست پیام آنان پی نبرده بودند. از سوی دیگر، دشمنان سخنان پیامبران را جعل یا تحریف می کردند. امّا مانی می پنداشت که چون پیام دین او از نخستین روز بر اسناد و مدارک کتبی ثبت شده بود تا پایان جهان پایدار می ماند. واقعیت این است که مانی آثار خود را بر روی کاغذ ثبت کرد و مانویان چنان که خواهیم دید از فعّال ترین ادیان درنگارش و ثبت مطالب مذهبی خود بودند و آن آثار را به شیواترین وجه به نقّاشی و تزیینات دلکش آراستند.

فلسفهٔ دین مانی بر نجات روح از وجود خاکی خود استوار است. روح درخشش و جرقهٔ نور است که درجهان تاریکی گرفتار آمده. چون روح بخشی از زندگانی آسمانی است لذا نجات روح موجب نجات انسان نیز می شود. راه نجات روح قبول تعالیم مانی و اجرای بی چون و چرای آن تعالیم است. این عقاید در سایر فرقه های عرفان باطنی (گنوسی) نیز یافت می شود. امّا آنچه تعالیم مانی را متمایز می سازد آنست که وی اعتقاد رایج در مسحیت را مبنی بر نزول و هبوط روح بزرگ جهانی و گرفتار شدنش در زندگی خاکی بخاطر گناه و اشتباه نخستین انسان رد می کند. بنا برنظریهٔ مانی هبوط و سقوط روح بخاطر قوای تاریکی اجسام مادّی است و در این کار اهریمن یا شیطان نقش بسیار مهمّی دارد زیرا هم اوست که سرانجام موجب خلق کیهان می‌شود. این نظریهٔ مانی تقلیدی از نظریهٔ کیهان شناختی دین زردشتی است و با آن شباهت بسیار دارد. امّا شباهت بین این دو آئین در همین جا خاتمه می یابد و هریک از آن دو راه جداگانه ای می پیمایند. در دیانت زردشتی نیز مانند مانویت این اعتقاد یأس‌آمیز که دنیا برای مبارزه با نیروی بد و اهریمنی خلق شده وجود دارد. امّا در دین زردشتی دنیا را خداوند خلق کرده و در ذات خود خوب است. براساس نظریهٔ مانی نیز دنیا را خدایان خلق کرده اند، اما جهان ترکیبی از مادهٔ اهریمنی و گوشت دیوان است. در دیانت زردشتی انسان فرزند عزیز کردهٔ خداست امّا

توانست محبّت و اعتماد او را به خود جلب کند. هرمزد چند ماهی پس از مرگ پدر خود در گذشت. برادرش و جانشین او بهرام اوّل (۲۷۷-۲۷۴) از دشمنان سوگند خوردهٔ مانی بود. با اخراج مانی از دربار او را به بابِل فرستاد و به حکمران آنجا دستور داد که او را زیر نظر داشه باشد. امّا مانی یک بار دیگر بخت خود را امتحان کرد و بدون اینکه اجازهٔ شرفیابی داشته باشد به دربار شاه رفت و با اطمینان به جاذبهٔ شخصیّت خویش خواستار دیدار بهرام گردید. بهرام که مشغول صرف غذا بود او را به حضور خود بار نداد و گفت که کنار در منتظر او بماند. پس از آنکه شاه ناهارش را تمام کرد در حالی که یک دستش دور ملکه و دست دیگرش دور کرتیر، مؤبد زردشتی بود، از طالار بیرون آمد و مانی را دید. در ملاقاتی شگرف و برای مانی تحقیر آمیز شاه او را زیر اتّهامات خود گرفت و به زندانش انداخت.[۸] مانی ۲۶ روز در زندان ماند و درآنجا زیر رنجیر جان داد. براساس ادبیّات مانوی وی مانند مسیح بر صلیب مرد. پرسش اینجاست که چرا بهرام در همان روز ملاقات فرمان قتل او را صادر نکرد. آیا نمی خواست که مانی مسیح وار "شهید" شود؟ آیا امیدوار بود مانی از دین و ادّعای خویش دست کشد؟ یا این که، با توجّه به اعتماد و احترام پدر و برادرش به مانی، در جستجوی بهانه ای برای تغییر تصمیم خویش می گشت؟ پاسخی به این پرسش ها نداریم. هم چنین روز دقیق مرگ مانی را نمی دانیم. محتمل‌ترین تاریخ دوشنبه ۲ مارس ۲۷۴م و یا دوشنبه ۲۶ فوریه ۲۷۷م است.

* * *

باتوجه به آنچه در بارهٔ تعالیم و اصول دیانت مانی و پیامدهای اجتماعی آن گفته شد شاید بتوان، براساس منابعی که در دست است، سه‌عامل‌زیررا از دلایل اساسی از میان رفتن این دین دانست:

**وضع و پایگاه اجتماعی و دینی مانی**

از نظر مانی تنها گروه غیر دینی جامعه که کارشان با گناه توأم نبود و روح حیات را نمی آزرد تاجران، صرّافان و وام دهندگان بودند. به همین جهت، این کسان، گرچه گروه کوچکی از جامعه را تشکیل می دادند، پشتیبانان اصلی مانویت به شمار می رفتند. به عنوان نمونه، تجّار سغدی در گسترش این دین در چین نقش مؤثّری داشتند. درست است که مانی موفّق به آوردن برخی پادشاهان و شاهزادگان و دیوانسالاران به آئین خود شد امّا از آن جا که جنگ و پرداخت

تجزیه و تصفیه می شوند و بلافاصله خود را به جهان نور می رسانند. سن اگوستین مسیحی این روش را به استهزاء "رستگاری شکمی" می‌نامد.

در قوانین جامعهٔ مانوی، اعتقاد به رستگاری براساس کارهای عملی، مخصوصاً درمورد حفظ سلسله مراتب درآن جامعه، جایی خاص داشت. مقرّ رهبر بزرگ و جانشین مانی (پاپ) تا قرن دهم در بابل و سپس در سمرقند بود. جامعه به ۵ گروه تقسیم می شد. در رأس هرم تشکیلات مانویان ۱۲ حوّاریون قرار داشتند (ظاهراً به تقلید از ۱۲ حوّاریون مسیح)، ۷۲ اسقف، ۳۶۰ رهبر دینی یا مهیستگ (mahistag)، گزیدگان یا کاملان از زن و مرد، و سرانجام نیوشاگان (شنوندگان)، از زن و مرد. در واقع، بخاطر اندک بودن تعداد حواریون و اسقفان و رهبران دینی، جامعهٔ وسیع مانوی بطور کلی به دو طبقهٔ گزیدگان یا کاملان، از یک سو، و افراد عادی یا نیوشاگان، از سوی دیگر، تقسیم می شد. گزیدگان بخاطر زندگانی مقدسشان به عنوان واحدی فعّال که ذرات نور را هنگام خوردن آزاد می کنند تلقّی می شدند. آنچه نیوشاگان مرتکب می شدند چیزی جز گناه نبود. گناه آنها هنگام کار روزانه، در شخم زدن زمین، خرمن کردن گندم و یا چیدن میوه از درختان بود زیرا تمام این کارها موجب رنج و عذاب فراوان روح زندگانی که در سراسر جهان در سریان است می شود. آن ها حتّی وقتی به کاری اشتغال می ورزیدند که نتیجهٔ آن می بایست به گزیدگان تقدیم شود باز مرتکب گناه می شدند. بنابراین همواره نیازمند عفو و آمرزش بودند و این کاری بود که فقط گزیدگان اختیار انجام آن را داشتند. مانی نه تنها نیوشاگان بلکه گزیدگان را همواره در معرض گناه شدید می دانست و ایشان را از نزدیک شدن به آنچه به نظر او گناه بود منع می کرد. بنابراین گزیدگان نیز بخاطر تجاوز به اصول و قوانین سختی که می بایست به آن پای بند باشند نیاز به بخشش و آمرزش داشتند که سوای تناول غذای مقدس شامل اعتراف دائم به معاصی و گناهان نیز بود. بخش شرقی مانویّت دارای متون مفصّل و دقیق برای موارد توبه بود که امروزه در دست است.

تقدیر مانی این نبود که درآغاز رسالت خود "شهید" شود وی تا حدود ۶۰ سالگی زندگی کرد و اشاعهٔ دیانتی را که آورده بود به چشم دید اما نتوانست آنچه می خواست به پایان برساند. در اواخر سلطنت شاپور اوّل مخالفت موبدان زردشتی با دیانت در حال پیشرفت مانویت تا به آنجا شدید شد که روابط شاه و بزرگان کشور را که خود زردشتی بودند با مانی تیره کرد. امّا مانی کسی نبود که از میدان به در رود و از پا بنشیند. بعد از شاپور هرمزد پادشاه شد و مانی

**سازش پذیری و نرمش مانویت**

مانویت، همانطور که دیدیم، فقط در سرزمین هائی که مورد سرکوبی و آزار بود ناپدید نشد. این آئین حتّی در قلمرو پادشاهی ایغور در قوچو نیز به تدریج از بین رفت حال آنکه پادشاهان این سلسله از پیروان مانویت بودند. از قرون ۱۰ و ۱۱ میلادی آئین بودائی بر مانویت برتری یافت و از همان زمان هنر نوشتن و نقّاشی نیز که میان مانویان از اهمیّتی ویژه برخوردار بود رو به زوال نهاد.

مانویّت در اقتباس از زبان ها و برداشت ها و فرهنگ ادیانی که درآن رشد کرد بسیار توانا بود. مانویان به عنوان نمایندهٔ کامل ترین و آخرین دین جهان خود را در اتّخاذ و اقتباس از ادیان و فرهنگ های دیگر، از آن جمله در نقل داستان ها، امثال و حکم، پند و اندرزها و غیره، محقّ می دانستند و به راحتی و در حدّی وسیع به این کار دست زدند. هدف آن بود که گیرندگان پیام مانی از هر فرهنگ و تمدن و سابقهٔ دینی بتوانند آن پیام را در لباس و قالب اعتقادات پیشین خود به راحتی پذیرا شوند. افسانه های هندی و بودائی و ایرانی و ترکی به لباس مانویت درآمدند و شخصیّت های بزرگ دینی هر آئینی به مثابه مانی تجلّی کردند. به سخن دیگر، مانویت در هر سرزمین و هر فرهنگ به زبان و آئین محلی نمودار شد. این کار در ترویج سریع مانویّت بی تأثیر نبود و امروز، پس از گذشت قرن ها، می تواند خدمتی درگسترش ادبیّات و فرهنگ که میراث همهٔ انسان هاست به شمار می رود. اما پیامد چنین انعطاف و سازش پذیری در هر آئینی، همان گونه که در مورد آئین مانویت رخ داد، آن است که آئین پرانعطاف هویّت و جوهر اصلی خود را از دست دهد، بی رنگ گردد و در محیط اطراف خود تحلیل رود. چه، پیروان آن تفاوت چندانی بین دین آباء و اجداد خود که مورد احترام و دین رسمی کشور است با دین تازه نمی بینند و به راحتی به دین قبلی خود باز می گردند. درمورد مانویان نیز چنین شد و هنگامی نسل های نخستین، که شور تبلیغ پدرانشان آنان را در آئین مانی نگاه داشته بود، از بین رفتند فرزندانشان بتدریج به دین محیط (که درمرحلهٔ پایانی بودائی بود) باز گشتند. البته این اشارات برای آنکه نشان دهد چرا مانویّت در درازمدّت از بین رفت کافی نیست و متأسّفانه منابعی که فعلاً در اختیار داریم نیز نمی تواند بیش از این به ما پاسخ قانع کننده ای بدهد.

با آنکه مانویّت آئینی مرده و از بین رفته به شمار می آید، امّا مطالعهٔ آن از این رو قابل اهمیت است که برای نشر و گسترش خود بجای جنگ و جهاد و کشتار، که ابزار برخی دیگر از ادیان است، هنرهای ظریفه و کتاب و نوشته را

مالیات و رفتن به شکار را جزء گناهان به شمار آورده بود آئین وی در آر
روزگاران آئینی ضد اشرافی به شمار می آمد. با چنین احکام و تعالیمی طبع
گرویدن چند تن از درباریان و طبقهٔ اشراف نمی توانست موجب جلب گرو
بیشتری از آن طبقه به آیین او شود. تعالیم مانی مبنی بر تحقیر و بی ارزش
شمردن کشاورزی، بیهوده بودن ازدواج و زاد و ولد می توانست برای هر نو
حکومتی زنگ خطر را به صدا درآورد. بی جهت نبود که مخالفانشان مانویان ر
دشمنان انسانیّت می نامیدند.

تعالیم مانی نمی توانست مردم عادی یعنی کشاورزان، چوپانان، صاحبان حرفٔ
و سربازان مزدور را خشنود سازد زیرا وی کار ایشان را ضرورتی اهریمنی بـ
شمار می آورد. از همه بدتر، در سازمان دینی مانویت جز کمک به رهبران دینی
هیچ نوع فعّالیت اجتماعی و یا کمک های خیریّه جائی نداشت. دادن یک تکّه نار
به فقیری گناه به حساب می آمد زیرا شکم او قادر نبود ذرّات نور را که در قطع
نان زندانی بود آزار سازد. از همین رو، سن اگوستین مسیحی به شدت گزیدگار
و نیوشاگان دین مانی را به بی توجهی و بی اعتنائی به دردهای هم‌نوعان خو
متّهم ساخته است. به راحتی می توان تصوّر کرد که زندگانی گزیدگان جامع
مانوی حسد و دشمنی بسیاری را برمی انگیخت و بسیاری را از پیوستن به ای
آئین منصرف می کرد.

**ادعای علم در تعالیم مانی**

مانی ادّعا داشت که نه تنها می تواند سؤالات مربوط به خلقت، مانند اصل
ریشه بدی یا اصل و ریشه انسان، را پاسخ گوید بلکه خود را قادر به حـ
بسیاری دیگر از معمّاهای جهان نیز می دانست. امّا پاسخ هائی که ارائه می‌داشد
بیشتر افسانه ای و اساطیری بود تا علمی. وی نه تنها با فلسفهٔ ارسطوئی رایج د
آن زمان بیگانه بود بلکه پاسخ هائی که به مسائل طبیعی مثل علل گردش ماه و
تغییر شکل آن می داد آماج مسخره و هجو منقّدان او قرار می گرفت. مردما
بسیار برای یافتن پاسخ به پرسش های اساسی و مهم زندگانی به آئین مانی رو
آوردند. اگوستین مسیحی و بیرونی، از علمای بزرگ اسلام، را می توان از ایـ
گروه دانست. ولی این هردو به سرعت متوجّه تفاوت های بسیار بین انتظارات
یافته های خود شدند و از آن دین رو برگرداندند. اگوستین حتّی مانویت را بـ
عنوان آئینی فریبکار مورد حمله قرار داد.

## شاهرخ مسکوب

### ز مادر همه مرگ را زاده ایم      همه بنده ایم ارچه آزاده ایم*

در آن اولین سفرم به اروپا (۱۹۶۴) یک جلد *شاهنامهٔ* بروخیم (داستان سیاوش) با خودم داشتم. در لندن به این بیت برخوردم: «زمادر همه مرگ را زاده ایم/ همه بنده ایم ارچه آزاده ایم». یادم هست که شعر زیر و زبرم کرد؛ از روشنی، درستی و سادگی، از ژرفای اندیشه و بداهت، از اینکه مثل نفس کشیدن و تپیدن قلب بدیهی و بیواسطه است، از سِحر سخن و حقیقت بی‌زمان، حقیقتی که در هرجا و هروقت صادق است، از حضور مرگ و زندگی پیوسته اش در ما، از اینکه مرگ را زندگی می کنیم، از فردوسی و از اینکه یک چنین شاعری بوده است، از چنین امکان و "شدنی"، از آزادی دربندگی و بنده بودن و آزادی را در اراده برگزیدن، از این پیوند ناگسستهٔ آزادی و بندگی، اسیر مرگ بودن، به آن آگاه بودن، آن را نپذیرفتن و تا نفی مرگ راندن و در همان حال به بیهودگی و بی ثمری این نفی و انکار واقف بودن و دانسته دست رد بر وقوف خود زدن، آگاهانه آگاهی خود را نپذیرفتن و به آن سوی زندگی و مرگ که معلوم نیست کجاست، به نا شناخته و

---

* یکی از یادداشت‌های روزانهٔ نویسنده (به تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۹۲) که اینک به مناسبت انتشار یادنامهٔ دوستی عزیز و آزاده، که زندگی و مرگی سربلند و به نام داشت، به *ایران نامه* سپرده می شود

در خدمت گرفت. افزون بر آن، خصیصهٔ وحدت‌گرائی مانویّت، توجّه مانویان به هنرهای زیبا، صلحجوئی و تساهل آنان با پیروان سایر ادیان دین مانی را از نظرهای گوناگون همچنان شایستهٔ بررسی های تازهٔ تطبیقی نگه داشته است.

---

**پانوشت ها:**

۱ ن. ک. به:

F. C. Andreas, W. Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch- Turkestan* 11, SPAW, Berlin 1933, pp. 295-96.

۲ برای اطلاع از مهم ترین رسالات ضد مانوی که توسط مسیحیان و مسلمانان نگاشته شده است ن. ک. به

Prosper Alfaric, *Les Ecritures Manichéennes*, Vol 1, Paris 1918, P. 111 f

۳ برای آگاهی از رسالات اگوستین ن. ک. به. همان، ص ۱۱۵ به بعد.

۴ آثارخطّی که از مصر به‌دست آمده نه مجموعه است که متأسفانه بخشی از آن درجنگ بین‌الملل دوّم از بین رفت. از این مجموعه سه اثر تاکنون نشر شده است یکی به نام «کفالیا» (*Kephalia*)، «کتاب اصلی» (شامل اعتقادات اصلی‌مانوی)، دیگر «کتاب زبور» (*Psalm- Book*)، و سوّمی «موعظه‌ها» (*Homilies*). درمورد آثار قبطی مانوی و تحقیقاتی که برآن ها انجام یافته ن. ک. به:

A. Böhlig, "Die Arbeit an den Koptischen Manichaica", in *Mysterion und Wahrheit: Gesammelte Beiträge zur Spätantiken Religionsgeschichte*, Leiden 1968, pp. 177ff.

۵ آثار پهلوی، سغدی و پهلوی مانوی مجموعهٔ تورفان برلن را از جمله استاد دانشمند و پرکار پروفسور ورنر زوندرمن (Werner Sundermann) ترجمه و تاکنون مجلّدات گرانبهائی از آن‌ها را منتشر کرده است. متون ترکی مانوی توسط دکتر پیتر زیمه (Peter Ziehme) ترجمه و منتشر شده است.

۶ این تجربهٔ مانی با تجربهٔ مسیح در معبد در سن دوازده سالگی بی شباهت نیست، ن. ک. به. *انجیل لوقا*، فصل ۲، صص ۴۱ به بعد

۷ مانی هفت اثر دارد که جز شابورگان بقیه را به زبان آرامی شرقی که زبان مادریش بود نگاشته ولی هیچ کدام از این کتاب ها به زبان اصلی به دست نیامده است. سوای شابورگان، کفالیا (مجموعهٔ روایات) و کتابی بنام ارژنگ که در منابع مختلف تالیف آن را به او نسبت می دهند، هفت کتاب عمدهٔ او عبارتند از: *انجیل*، *گنجینهٔ زندگان*، *فرقماطیا* (رساله)، *رازها*، *غولان*، *رسائل*، *زبور*. ن. ک. به احمد تفضلی، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران ۱۳۷۶، صص، ۳۴۳-۳۳۵

۸ شرحی از این ملاقات از قلم مانویان بجای مانده است. ن. ک. به:

W. B. Henning, "Mani's Last Journey," *BSOAS*, 10 (1942), pp. 949-52.

در مورد محاکمهٔ او همچنین ن. ک. به:

M. Boyce, *A Reader in Manichean Middle Persian and Partian*, Leiden, 1975, p 44

ی کند و به صخره های سینه کش کوه می خورد و واگوی آن در هوا موج
ی‌زند و دور می شود تا در بی نهایت غرق شود. شکارچی در کمین نشسته با
بشم های تیز دوربین دار، صبر ایوب دارد، نفس نمی کشد تا مبادا حیوان بیچاره
ا برماند، فقط بو می گیرد و نگاه می کند و منتظر است. بی‌گمان خواهد
سید، یک روز، زیر تیغ آفتاب، در تاریک روشن دم غروب، یا نه، در دل تاریکی
ب می رسد، و ناگهان گلوله آتش می گیرد، خون فوّاره می زند و قوچ وحشی
ی خیال با سینهٔ ستبر، گردن افراشته، شاخ های پیچ در پیچ و پاهای گریزنده و
زدو از بالای بلند پرتگاه به ته دره می افتد و مرگ که دانه اش را در تن او
اشته بود و سبز می کرد، آن هم در یک زمان با قلب و در قلب حیوان خاموش
ی شود. مرگ او رسیده و نرسیده، درآنی بسر می رسد. فقط زمان است که می
اند. درخانه ای بی سقف، بی در و پیکر جا گرفته ایم و در معرض باد و باران،
رمای برف و سوزش بی رحم آفتابیم. خاکستر زمان از بالا می ریزد، اندک
دک، نامحسوس، تا پنهانمان کند. به مرور دهور. «همه بنده ایم». پس آزادگی در
جاست؟ آزادگی، نه آزادی! چونکه آدمیزاد آزاد نیست. چونکه آزادی بدون حق
تخاب، بدون امکان انتخاب بی معنی است و آدم تولّد و مرگش(زمانش) را
تخاب نمی‌کند. مکانش‌را هم‌همین‌طور. او را مثل‌باری‌درجائی به زمین
ی‌گذارند. بودنش دست خودش نیست. وجود دارد چون به وجود آورده اندش.
اده و خواست او در آن نقشی نداشته. وجود او پیشین است و اراده پسین.
ر وجود، اراده و خواست پیدا می‌شود نه برعکس. آدم وجود دارد برای‌اینکه
جود دارد، چه بخواهد چه نخواهد. "آزادی" در سیاست چیز دیگری است ولی
زادی وجودی-existential- وجود ندارد. *آزادگی* در وجود، در وجودِ بنده‌وار، در *بند*
جود، این هست، در آگاهی به بندگی همگانی از ماه و ستاره و آفتاب و مهتاب تا
دمیزاد و دد و دام، از اینکه همه آیندگانی رونده اند، همه اسیر و گرفتار زمانند،
چیزی که درآنها نفس می کشد، مثل هوا در تار و پودشان می‌گذرد و آن‌را
ی‌فرساید و می پژمرد تا ناچیز، تا هیچ شود. این آگاهی، این حقیقت را دیدن و
انستن و از درونِ آن برآمدن ـ مثل آفتابی که برای تماشای آسمان از دل دریا
رون می آیدـ این آزادگی، علی رغم بندگی وجود دارد. حالتی روانی، حقیقتی
عنوی که دائم خود را از اسارت جهان، از لحظه های ناگزیر همه چیز و همه
س، از زمان و مکان پیوسته همگانی بیرون می کشدـ اگرچه دائم در آن است،
گرچه می داند که «برون شدی» نیست، اگرچه می داند که بیهوده می کوشد، که
لاش تباه است و در نهایت به هیچ، به عدم می پیوندد. مثل سیاوش! «سر به

ناممکن پریدن و . . . هزار چیز دیگر. از همه چیز حیرت می کردم و حیرت زا
مجذوب و مشتاق در شعر بسر می بردم شعر را نفس می کشیدم و در سی
حبس می کردم و به هزار توی رگ ها می فرستادم. روزها و روزها "بیت" در ت
جاری بود و آن را آبیاری می کرد و سرریز می شدم. نمی توانستم طاقت بیاور
مانند برکهٔ کوچکی پیاپی از این نهر زلال و زاینده و جوشنده سرریز می شد
یادم هست که درآن بی‌تابی نامه ای به امیر [امیرحسین جهانبگلو] نوشتم. از کشف
این بیت که ناگهان راهم را به سوی خودم باز کرد، مرا به من نشان داد، ر
شگفتی کلام و نمی دانم چه چیزهای دیگری نوشتم. ذوق زده از مرگ، از یافتنش
درآغاز تولّد و در کنه زندگی و زیستنش درما. حالا بیشتر از یک سال و
نیم است که امیر مرده است. دیگر مرگ در او زندگی نمی کند، مرگ هم مرده
است، آن مرگی که در هرتپش قلب یک ضربه می زد و در هرنفس دمی از هوای
عدم را در وی می‌دمید، آن مرگِ سرشارِ خستگی‌ناپذیر که هرچه از ما کم می‌کرد
به خود می‌افزود و آنقدر از هوای خودش پر می شد تا دیگر گنجایش نداشته
باشد و مثل گلوله ای سنگین بیفتد یا درخواب مثل نفسی برنیامده درآخر راه
محو شود و یا با تلاش و تقلّا، با شکنجه‌ای بنیان کن خودش را بجود تا تمام
کند، مرگی که در خانهٔ تن زنده ها می رقصد، عیش و نوش و بدمستی می کند
یا پنهان و شرمزده، در سایه راه خودش را می پیماید و با کسی کاری ندارد.
هرجور مرگی در امیر مرده است؛ آمده بود او را ببرد خودش هم رفتنی شد،
وقتی که او را کشت دیگر جائی نداشت که بماند بی‌خانمان شد. ای مرگ بیچاره،
آواره، ای کشته کرا کشتی. . . چه خوب جا خوش کرده بودی؛ در مغز استخوان
رفیق من. خانه ات را خراب کردی و می خواستی آواره و خانه خراب نشوی! چه
مهمان ناخواندهٔ بی معرفتِ میزبان کشی، نمک خور نمک دان شکن و نمک به
حرامی! مگر نه اینکه هر چیز برای مردن به دنیا می آید؟ برای مرگ؟ خُب، وقتی
آن را کشتی، خودت هم رفته ای. یکی بر سرشاخ بن می برید. . . زندگیت را با
زندگی چیزها شروع می کنی اما زمان همه چیز را، تن و گوشت و پوست چیزها
را که لانه و پناهگاه توست، همه را دگرگون و تو را آواره می کند، تو هم بازیچهٔ
زمانی و از گردش یکنواخت، خستگی ناپذیر، پیاپی و ابدی (مضحک است،
"همانگونی" است که بگوئیم ابدیت ابدی است) آن در امان نیستی. تو فقط سپر
بلائی، مترسکی هستی که زمان ترا به بر می کند، در جامه و هیأت تو، پشت
صورتک هم‌شکل تو ظاهر می شود و بیشتر وقت ها، حتّی وقتی که منتظرش
هستی، غافلگیرت می کند، انگار مثل صدای گلوله می ترکد و آسمان را منفجر

«قطره» ای بیش نیست و با برداشت خلاف اندیشی که از هستی دارد خود را ـ آدمی را ـ چون قطره ای به پهنای دریا و دریائی در دل قطره می‌بیند ـ و نمی بیند ـ هم این هردو هست و هم نیست. هستی و نیستی توامان معشوق و عاشق، وصل و فراقی همزاد! اما فردوسی به اینها نمی اندیشید، چون تصوّری از این گونه در زمان او هنوز هستی نپذیرفته بود. باز هم "زمان" و "هستی" در زمان؛ در اندیشه او زمان به هیچ چیز ـ امان نمی دهد حتی به خود. زمان بیکران (اکرانه)، زمان کرانمند را در مغاک بی انتهای خود فرو می برد، زادهٔ خود را می بلعد و هیچ می کند. زمان فردوسی خیّامی است. از پس صد هزار سال هم امید بردمیدنی نیست. حتی چون ساقهٔ سبزهٔ ناچیزی با عمر کوتاه یک روزه ای. زمان فردوسی حتی پس از مرگ هم رها نمی کند. وقتی سیاوشِ بهشتی را در خواب می بینند و از او می پرسند که در آن دنیا، در عالم ارواح چونی؟ جواب می دهد «به زیرگل اندر همی می خوریم/چه دانیم کاین باده تا کی خوریم؟» (چه بهشتی! گل و باده، زیبائی و سرخوشی، نه «شیر وعسل» خوردن و سوسمار) نمی داند این موهبت گل و باده تا کی دوام خواهد آورد، تا کی "زمان" دارد. نه او می داند و نه دیگری، "ندانیم"، هیچ کس نمی داند. چرخ زمانْ پس از مرگ، درفراسوی زمان نیز باز نمی ایستد. عمر آدم ها، چیزها، زندگی و مرگ و خوشبختی و بدبختی آنها، عمر بخت یا سرنوشت، عمر زندگی و مرگ (از گفته سیاوش چنین برمی آید که گوئی مرگ هم بختی و عمری، زمانی از آنِ خود دارد)، زمان ویژهٔ هریک را کسی نمی‌داند. راز زمان را کسی نمی داند. این چگونه چیزی است که پس از خود نیز هست. چه موجی است که دمبدم برمی خیزد و برنخاسته فرو می شکند و در همین شکستن خود برخاسته و برجای است. «زندهٔ میرا» (چون ما)؟ هست و نیستی توأم؟ گذشته و آینده ای فشرده در اکنون؟ و اکنونی که تا می خواهد "باشد"، به وجود نیامده در گذشته و مرده است؟ مرگی، نبودنی مدام، نیستی پیوسته در جلوهٔ هستی یا هستی نا پایدارِ هردم نیست شونده؟ آنات نیست شدن هستی؟ راز زمان را که می داند، و «دامی که نهاده و دانه ای که دارد»؟ و آن انبانهٔ بخت ما که با او و در اوست و هر زمان چیزی، سعد و نحسی از آن بیرون می کشد و سرنوشت ما را زیر و رو می کند؟ که می داند، چه می دانیم؟ همه بنده ایم، بندهٔ زمان و مرگی که در ذاتِ ذات، درگوهر اوست، مرگی که او پیوسته در فراگذشتن از آنست، مدام آن‌را پس‌پشت می‌نهد ولی ما نمی توانیم، نمی‌توانیم مرگِ خود را پشت سر بگذاریم. ما زمان نیستیم. بندهٔ زمانیم، آمدن و بودن و رفتنمان به خواست نا دانستنی اوست. پس آزادگی ما در این‌دو کرانهٔ زمان،

آزادگی از خلق برآرم چون سرو/ گردهد دست که دامن ز جهان در چینم.» سربر کشیدن و از حد خلق، از بلندی فرودستیها از قامت کوتاه و پست روح، سلیقه و آرمان های اخلاقی و آرزوهای روزمره آنها فراگذشتن، به حاشیه افتادن و برکنار ماندن است. بیگانه شدن در اجتماع و غریب ماندن است: غریبه در شهر، خانه و کاشانهٔ خود. آزادگی! آدم آزاده در وطن خود غریب و ناشناس است نه می شناسد و نه می‌شناسندش. مگر از روی شگفتی، مگر چون عنصری خارجی و ناساز، چیزی، موجودی، پدیده ای عجیب، دیوانه ای شاید عاقل نما. شاید! (عقلای محانین) انگشت نمای خاص و عام. اگر چنین کسی بخواهد دامن از جهان درچیند؟ جهان را ناچیز انگارد، درجهان باشد و آن را به چیزی نگیرد، جایگاه، جامه، تنی را که در آن جا گرفته نفی کرده، از زمینی که برآن ایستاده گریخته و درعدم شتافته، به سوی بیرون از جهان، به آنسوتر هستی چیزها! آنسوی بودنی‌ها کجاست به جز هیچ؟ آزادگی گریختن درعدم است؟ از مادر برای مرگ زاده شده ایم تا بسوی مرگ بشتابیم؟ این که همان بندگی است، آزادگی شتاب در بندگی است؟ چگونه می توان از این دور باطل، از دایرهٔ پیوستهٔ گردندهٔ روندهٔ بازآیندهٔ همیشگی، از این تکرار پایان ناپذیر بیرون افتاد؟ این سامان استوار افلاکی را در هم ریخت و این سپهر سیّار را از رفتن بازداشت؟ یا خود را از این چرخ گردنده بیرون کشید و به آن سوی جهان رفت؟ آن سوی جهان کجاست؟ آنجا که زمان ایستاده و مرگ چون شکارچی از نفس افتادهٔ خسته ای، بسیار خسته ای، به خواب رفته. اگر همانطور که مولانا می پنداشت و در *دیوان شمس* و *مثنوی* آمده، عدم سرچشمهٔ وجود بود، آن وقت گریختن در عدم پیوستن به سرچشمه بودنی ها، یکی شدن با گوهر زمان و اصل مکان بود. یا همانطور که عرفا می گویند وصل به حق، رسیدن به خدا بود. در «وحدت وجود». ما که چون تصویر آئینه بازتابی از هستی اوییم، نقش خود را- حتّی در زندگی- می توانیم از میانه برداریم تا همه او، «معشوق»، «دوست» شویم. به خدا برسیم. و خدا، بی زمان و همهٔ زمان، هستی و نیستی، مکان و لامکان، «برتر از خیال و گمان و وهم و آنچه در وهم ناید» سرمدی است. پیوستن به چنین سرچشمه یا نمی‌دانم چه ای، پادشاه همهٔ زمان ها و مکان ها بودن و هستی، هست و نیست را زیر پا داشتن، در وراء آزادگی، آزادی مطلق است. یکی شدن عشق و عاشق و معشوق! اما همهٔ اینها «طفیل‌عشق» است، در خورد اندیشه، خیال اندیشندهٔ مولانا و حافظ و . . . است نه استاد طوس. در فکر او این آزادی محال است. این به اندیشهٔ «محال اندیش» حافظ خطور می کند که «خیال حوصله بحر می پزد» و آگاه است که

مرگ و گاه این کمترین بهاست برای وجود داشتن به آیین جهان و جهان آفرین، نه فقط بودنی جسمانی، «تن اومند» و جاندار بلکه "بودنی" آزادتر از جسم و جان، درآن جای ناشناخته که انسان در راستی، درستی و سربلندی روان خود آن را می سازد، در نام؛ که چون برساختهٔ روان، باورها یا ارزش هاست، همگانی و آسان نیست، مه آلود و نا روشن است و چون در جان نشست از کوه استوارتر است، مه آلود و نا روشن است، چون دیده نمی شود، چون چیزی نیست که آنجا، در برابر ایستاده باشد، «برابر ایستا» نیست، مثل روح بهار است که هنوز نیامده، ریشهٔ طبیعت را تسخیر می کند تا روزی که سبز و آباد زیر چشم خورشید گسترده شود. آرزوی "نام" (ودلواپسی ننگ، "نام و ننگ") نیز به همان شیوه است. چون روان پهلوان را تسخیرکرد، چون در جان او ریشه کرد، اراده و خواست، رفتار و اندیشه او را آن چنان که خود می خواهد، می سازد. اصلاً با اندیشه و کردار او یکی می شود، چون ملاک و ارزشِ ارزش هاست. مثل پول در روزگار ما که ارزش های دیگر، که خوبی و بدی و دوستی و دشمنی را می سازد، برای پول با هم دوست می شوند، دشمنی می ورزند، همدیگر را می کشند، که سیاست و جنگ، هنر و علم و ادبیات، موسیقی، نقاشی و مافیا را می آورد و می برد. در بعضی دانشگاه های امریکا نویسندگی درس می دهند ـمثل جودو، کاراته ـ فن نوشتن رمان های پرفروشِ سوپر مارکتی، شغل پردرآمد نویسندگی. دور شدم. همانطور که امروز برای پول آسان جان خود را می دهیم، پهلوانان *شاهنامه* برای "نام" از مرگ حذر نمی کردند که هیچ، بلکه به پیشباز آن می رفتند تا سربلندی خود را، آنچه مردانگی، شرف و بزرگی نامیده می شد، از دست ندهند، تا به "ننگ" فرومایگان دچار نشوند. "نام جوئی" از ترس مرگ نیرومند تر است. «جوان است و جویای نام آمدست» و برای همین درست و راست است و به همین سبب کشته می شود (چون دروغ را نمی شناسد، جز راست در خاطرش خطور نمی کند، پس دروغ هم نبرد را باور می کند) و پدری که در اندیشهٔ برد و باخت است نه "نام"، فرزندکش!

«چنین گفت پیران که مردن به نام/ به ارزنده دشمن براو شادکام» (عجب مردی است پیران!) جنگ بزنگاه نام و ننگ است، جائی که گره "زمان" هم‌نبردان گشوده می شود. مرگ و زندگی؟ چگونگی ماندن یا رفتن است که به هستی، به زمانِ ویژه هرکسی، به عمر، معنا می دهد نه تداوم زمان به هر بهائی. برای همین مردانی خواست های دل و خوشی زیستن را وا می نهند تا "نام" خود را برآورند، اما در ساحتی فراتر از کامجوئی، از شادنوشی و شادخواری و لذت سرشار زنده

در این کوتاهِ غمناکِ دلپذیر، درکجاست؟ چه چیز مرگ را تباه می‌کند، شدت سختی‌ناگوار و دردناک آن را هیچ و پوچ می کند؟

"نام"! چیزی بی نام و نشان، مبهم، کلی و همگانی؛ ارزشی که مثل هوا فضـ روح را فرا گرفته و "اخلاق" درآن نفس می کشد، به آن زنده است و از برکـ وجود آن رفتار می کند. توانائی "رفتار" یا "کردار" می یابد. برای "نام" است پهلوانان بنا به ارزش های اخلاقی زندگی می کنند و می میرند، یا به پیشبـ مرگ می شتابند. چون که زندگی بی "نام" به زیستن نمی ارزد و می ارزد انسان برای "نام" بمیرد. نمی دانم کدام پهلوان و درکجاست که می گوید «به نـ نکو گر بمیرم رواست/ مرا نام باید که تن مرگ راست». تن مردنی است، اسـ زمان است و درنهایت مال اوست، همانطور که آورده، می بَردش. اما نام نمی‌تواند. تن می رود و نام می ماند. از دام مرگ، از بندگی، از مرز زمان بیرون می گریزد. سلاح زمان ـ مرگ ـ در او کارگر نیست، حتی اگر زمان بگذرد و نام از یاد کسان برود. چون که "نام" فقط ارزش اخلاقی عملی کاربردی نیست که دامنهٔ اثرش در رابطه با دیگران، در اجتماع و تاریخ باشد فراتر از این، ارزشی متعالی، کیهانی و قدسی است. انسان بودن آدمی به "تـ است. "نام" نه به معنای اسمی که آدم ها را به آن می نامند ـ هرچند که آن هم مقدس است، از آسمان می آید، به دشمن نباید گفت، دانستن آن خود گامی است در راه داشتن و به دست آوردن صاحب آن و . . . . ـ بلکه به معنای آن حقیقت والائی که در آدمی است و او را از غریزه های پست، خشم و کین و کشتار، آز، و در یک کلمه فرومایگی دور می دارد، از درندگان و بهائم جدا می کند ـ یا امکان می دهد که جدا شود ـ و خود را بالا، بالاتر از فلک، سپهر و ستاره، به سوی آفریدگار بالا بکشد، بی آنکه از جاودانگی آنها برخوردار باشد. و این برآمدن و صعود دردناک بنده ایست که در جستجوی آزادگی چنگ در ستاره می زند، چون که آگاه است، خوب می داند که ستاره می ماند و او، مرگ شکارگر در انتظار پرواز اوست تا تیرش را درقلب شکار بنشاند. و با این همه بال می زند زیرا مرگ تن اورا خاک می‌کند ولی به "نام"، آن گوهری‌که معیار همهٔ ارزش های دیگر است، به آن دست نمی یابد. هم سنجه، هم مجموعه و هم ذات ارزش ها و در نتیجه فراتر از اخلاق، نسبت به آن پیشین، امری هستی شناختی است. جسم «خور و خوابِ تنها» یکسره اسیر زمان و بندهٔ اوست. چه از آن ما باشد و چه از آن دام و دد. اما انسان خردمندِ هوشیارِ فردوسی که از فلک برتر است، دارای دانائی و توانائی است، می داند، برمی گزیند، جوینده و یابندهٔ "نام" است حتی به بهای

را به هیچ و پوچ نگذرانده باشیم، تا بیهوده نبوده و بیهوده نمانده باشیم، تا نام خودرا برکشیده و از فراز سرهمگنان و همانندان و دیگران به آنسوتر از زمان خود پرواز داده باشیم!

همان نام باید که ماند بلند      چومرگ افکند سوی ما برکمند
که کس درجهان جاودانه نماند      به گیتی به ما جز فسانه نماند

پس چون رفتیم جز "نام" چیزی نمی ماند و نام افسانه ای بیش نیست. نامی و افسانه ای؛ برای همین که آزاد نیستیم ـ نه در زندگی روزانه، درگفتار و کردار و رفتار، و نه در هستی زمانمند ـ به "آزادگی"، به آزادی نفسانی، آزادی روح دل بسته ایم. از آزادی که نیست، و نبود آن نه به خواست ماست و نه در اختیار ما، به تعالی آن ـ آزادی روان، آزادگی ـ پناه برده ایم، آن هم از راه برکشیدن و ماندگار کردن نام بلند که پس از ما به گیتی چون افسانه ای بماند. افسانهٔ نام. برگذشتن، از فراز سرنیستی به آن سوی مرز یا حصار زمان پریدن ـ "نمردن" و زنده بودن در نام ـ افسانه است. به یاری نام مرگ را پس پشت می نهیم، به یاری افسانه! اما همین افسانه چون مانند ستارهٔ راهنما و هدفی پس از مرگ در اکنونِ ما، در زندگی حضور دارد رفتار و کردار ما را شکل می دهد و راه را به ما می نماید، و چون به همهٔ این کارها تواناست در آدمی بدل به حقیقت، (واقعیتی نفسانی) می شود و وجود او را تسخیر می کند؛ او را از ترس که برادر مرگ است، از ابتذال «مشتی فرومایه» بیرون می کشد. "افسانه" بر واقعیت موجود، بر دنیای مرد پیروز می شود؛ مرد و زن! همین پیروزی افسانه بر واقعیت، بر جسم و جان را در تهمینه می بینم که «به کردار افسانه از هرکسی» داستان رستم را بسیار شنیده و بر او عاشق شده، (و چه عشق بنیان کنی که بی هراس از نام و ننگ و رسم و آیین سخت ریشه، جان عاشقِ بی خویشتن را به آتش کشید)؛ عاشقی از داستان ها و افسانه های شنیده. مگر *شاهنامه* خود افسانهٔ زنده کردن مردگان نیست؟ (زندگی مردگان و زیستن آنها در ما و زندگی یافتن ما در پرتو هستی آنها، آنها را حس کردن، در آنها و به آنها اندیشیدن و به خود باز آمدن!) «چو عیسی من این مردگان را تمام ـ سراسر همه زنده کردم به نام». (شعر را درست به خاطر دارم؟) زنده کردن مردگان و از این راه (و از برکت سخن) خود زندگی دیگر یافتن وگفتن که «نمیرم از این پس که زنده ام». به یاری سخن مردگان را به نام زنده کردن و «از این پس» خود نمردن، پس از یک زمانی مرگ را انکار کردن و

بودن، آنجا که مردی جویای معنای هستی خود است یا اراده می کند که به آن معنا بدهد، آنگاه "کام" او (همان گونه که گُستهم به بیژن می گوید) در زیستن و مردن به "نام" است؛ درآزادگی؛ چون که "بودن" و نبودن ما در زمان است بی خواستِ ما. اما چگونگی بودنِ ما، با سرفرازی یا سرافکندگی، به خواست خودِ ماست، زمان را به آن راه نیست. در اینجاست که اراده خود را بر زمان فرمانروا می کنیم، از بندگی او آزاد می شویم. بدینسان «چگونه مردن» به زندگی معنا می دهد یا آن را از هر معنائی تهی می کند. در جنگ، آنجا که مرگ رویارو ایستاده کمندش را تاب می دهد تا به گردن ما بیندازد. آنگاه در دو راههٔ نام و ننگ ناگزیر یکی را باید برگزید. اگر از مرگ۔ که سلاح زمان است۔ ترسیدیم خواست زمان برما فرمانرواست، اسیر اوئیم، در زادن. و مردن بنده ایم. اما اگر نهراسیدیم و خطر کردیم ارادهٔ خود را بر زمانِ بنده پرور فرمانروا کرده و از بندگی رسته ایم. ولی حنگ بزنگاه زندگی و مرگ است. آنکه کشته می شود چگونه آزاد می شود؟ آزادی در مرگ؟ این که پیروزی زمان است. آزاده و آزادگی، نه آزاد و آزادی! زیرا همهٔ ارزش ها، کمالِ انسان بودن در "نام بلند"، در بلندی نام متبلور می شود! همهٔ آنچه که گوهر آدمی را می سازد و او را سزاوار انسانیت می‌کند، نه در پادشاهی و سروری است نه در زورمندی و جنگاوری و چیزهای دیگر از این دست، حتی در حماسه، به چیرگی بر دیگران نیست، به نام بلند به بلندی نام است که مایهٔ سربلندی، سرافرازی است. همهٔ این اشاره ها به بالائی و بلندی و افراشتگی در سخن، نمودار اندیشه ای "فرازنده"، نمودار مفهومی متعالی است. نام‌که مردانگی‌مرد بسته به آنست‌برتر وفراتر می‌رود و براو پیروز می‌شود و تن و جانش را فرا می گیرد تا آنجا که برای بزرگی و مردانگی از سر جان بگذرد تا به بلندی نام برکشیده شود و در پایگاهی بالاتر و بلندتر از «سپاهی لشکر» نام بلند را، که دیگر مفهومی مجرد است و ای بسا با مرگ ملازمه دارد و چون همزاد مرگ است، نافی واقعیت و جهان است، تا این "نام" را پاس دارد.

پهلوانی در نفی واقعیت و جهان نیست بلکه به‌عکس، کامرانی تن و جان درجهان است. اما طلب نامِ خود کام کام هاست تا آنجا که منوچهر پادشاه کام خویش به خاک می افکند، تا «برکشد نام خویش» و نام آوری او در خونخواهی ایرج است که بیدادگرانه کشته شد و کشندگانْ، "داد" را که آیین گردش کیهان و رستگاری آدمی است تباه کردند. پس برکشیدن نام۔حتی به بهای مرگ۔ نفی هستی خود است به سود جهانی به آیین، نه انکار و نفی جهان. پس مرگی که همزاد "نام" است نفی زمان خود۔ عمر۔ است برای پیروزی بر زمان خود تا عمر

**محمود امید سالار***

# در معنای "دفتر/نامهٔ پهلوی" در *شاهنامه*

فردوسی در سراسر *شاهنامه* به منبع کتبی و مدوّنی که حماسهٔ خود را کلمه به کلمه از روی آن نظم فرموده است اشارهٔ صریح دارد. این منبع کتبی و واحد که به اجماع همهٔ متخصصین شاهنامه شناس همانا *شاهنامهٔ* نثر ابومنصوری بوده است در *شاهنامه* به نام هائی مانند "تاریخ شاهان"، "داستان کهن" "داستان های دیرینه"، "دفتر پهلوان"، "دفتر خسروان"، "سخن های شاهنشهان"، "نامه"، "نامهٔ باستان"، "نامهٔ خسروان"، "نامهٔ شهریار"، "نامهٔ شهریاران پیش"، نامهٔ پهلوی" و بالاخره "دفتر پهلوی" خوانده شده است. درین مختصر نگارنده "دفتر پهلوی" را مورد بررسی قرار خواهد داد.

در دیباچهٔ *شاهنامه*، آنجا که فردوسی از تلاش هایش در به دست آوردن *شاهنامهٔ* منثورِ سپهبد محمدبن عبدالرزاق سخن می گوید، می خوانیم:

---

* کارمند علمی کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، لوس انجلس.

خود را از گردش ناگزیر آن برون افکندن و از بندگی آن رهیدن در تن، نیست شدن و درجانِ آزاده گریختن و به "نام" دیِ سخن ماندن، چه نام را به یاری سخن می توان نامید.

*فارسی*، همین مطلب را چنین بیان می کند: «در اشعار شاعران فارسی زبان مانند فردوسی و فرخی و ادیب صابر و دیگران همین زبان فارسی دری که به کار می‌بردند پهلوی خوانده شده است.»[۵]

بحث ما هم در این مقاله این است که به صرف اینکه فردوسی در مقدمهٔ کتابش از "دفتر پهلوی" یاد می کند، ذهن نباید معطوف به کتابی به زبان پهلوی شود، زیرا پهلوی در زبان فارسی کلاسیک مفهوم بسیار وسیعی دارد. مرحوم خانلری متذکر شده است که اکثر علمای متقدم در بیشتر مواقع لفظ پهلوی را مترادف با فارسی دری فصیح و ادیبانه به کار می برده اند کما اینکه صاحب *برهان* هم در توضیح زبان پهلوی می نویسد: «زبان شهری، زبان فارسی مقابل تازی، فارسی فصیح.» این کاربرد لفظ پهلوی در اشعار و آثار ادبای ایرانی شواهد بسیار دارد. مثلاً جامی گوید:

مثنوی مولوی معنوی	هست قرآن در زبان پهلوی

چون مثنوی نیز به همین فارسی دری کنونی است نه به زبان فارسی میانه، پس منظور جامی از پهلوی فارسی فصیح دری است ولاغیر چنان که در این بیت

گرسخن را قیمت ازمعنی پدید آید همی	معنوی بایدسخن چه‌تازی‌وچه پهلوی

"پهلوی" در این جا به معنی فارسی دری و در مقابله با تازی که همان عربی است به کار رفته است. پیش از جامی نیز محمدبن حسام خوسفی ( ۸۷۵-۷۸۳ ) در منظومهٔ *خاوران نامه* که به بحر متقارب و تقلید از *شاهنامه* در وصف دلاوری حضرت علی (ع) سروده شده است می فرماید:

ودیگر که فردوسی پاک زاد	که رحمت برآن تربت پاک باد
بپرداخت آن نامهٔ نامدار	وزو ماند تا جاودان یادگار . . .
برو ختم شد گفتن مثنوی	ازو به نگوید کسی پهلوی[۶]

چنان که ازین شاهد پیداست خوسفی که خود *شاهنامه* را ظاهراً به کرآت و به دقت خوانده و از ابیات آن در حماسهٔ خود بسیار اقتباس کرده بوده، مسلّماً می‌دانسته که *شاهنامهٔ* فردوسی به زبان رایج فارسی فصیح دری است و بنابراین از

به شهرم یکی مهربان دوست بود / که با من تو گفتی زهم پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو / به نیکی خرامد همی پای تو
نبشته من این دفتر پهلوی / به پیشِ تو آرم نگر نغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست / سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامهٔ خسروان بازگوی / بدین جوی نزدِ مهان آبروی[۱]

(دیباچه، ۱۴۴-۱۴۰)

"دفتر پهلوی" درین ابیات و "نامهٔ پهلوی" در برخی دیگر از داستان های *شاهنامه* ممکن است دانشجویان جوان تر ایرانی را که هنوز با زبانِ ادبیات کلاسیک فارسی و عربی آشنائی عمیقی کسب نکرده اند به اشتباه اندازد.[۲] از این روی توضیح کوتاهی در باب این ترکیب بی جا به نظر نمی رسد.

بطور کلّی قدما واژهٔ پهلوی را بسیار به ندرت به معنی زبانی که امروز "فارسی میانه" خوانده می شود به کار می بردند و معمولاً از *پهلوی* یا زبانی را که میان اهل جبال شایع بوده است- یعنی همان زبان که *فهلویات* بابا طاهر و بُندار رازی و دیگران بدان نوشته شده، و یا فارسی سلیس و فصیح ادبی را اراده می‌کرده اند. در حالی که در اکثر موارد برای بیان آن زبان که امروزه "فارسی میانه" نامیده می شود لفظ پارسی را به کار می برده اند. مثلاً ابن المقفع (ف۱۴۲هـ ق) و دیگر نویسندگانی که نمونهٔ آرائشان را مدتهاست که علمای ایرانی و اروپائی به تصریح نقل کرده اند، همین نحوهٔ القاء مفهوم "فارسی میانه" را برگزیده اند.[۳] چنانکه احمد بن یحیی البَلاذُری (ف ۲۷۹هـ ق) در *فتوح البلدان* آنجا که از صالح بن عبدالرحمن التمیمی (ف ۱۰۳هـ) یاد می کند، که چگونه دیوان خراج را از "فارسی" به عربی گرداند، می نویسد که مردانشاه بن زادان فرّخ او را گفت: «خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشهٔ پارسی برکندی.»[۴] چون می‌دانیم که دیوان درین ایّام به زبان "فارسی میانه" بوده است نه "فارسی دری" پس نمی توان شکّی داشت که مراد از "فارسی" درین نقل قول زبانی است که ما امروزه آن را "فارسی میانه" یا "پهلوی" می خوانیم. البته تردیدی نیست که ادبای عربی نویس قرون ماضیه گاه از لفظ "پهلوی" همین زبان" فارسی میانه" را اراده می کرده اند. امّا غالب آنان هرگاه به واژهٔ "فهلوی" یا "پهلوی" اشاره می‌کرده اند منظورشان در بیشتر موارد نه زبان فارسی میانه بلکه در واقع فارسی دری فصیح و ادبی بوده است.

به سخن دیگر، لغت "فهلوی" یا "پهلوی" درآثار ادبا و مورّخین اسلامی به معانی مختلف به کار رفته، که یکی از آنها همین فارسی امروزهٔ خودمانی است امّا نوع سلیس و فصیح و ادبی آن. مرحوم خانلری در کتاب نفیسش، *تاریخ زبان*

چنان که از ابیات فوق بر می آید "پهلوی" به معنی سخنِ غامض و پیچیده و سمبلیک نیز به کار رفته است. همین کیفیت «دشواری سخن» یا «پیچیده بودنِ آن» در کاربرد واژهٔ پهلوی به کنایه از لحن شیوا امّا نا مفهوم بلبل یا دیگر مرغان خوش نوا هم دیده می شود چنانکه فردوسی گوید:

که داند که بلبل چه گوید همی  به زیر گل اندر چه موید همی
نگـه کن سحـرگاه تـا بشنوی  زبلبـلِ سخـن گفتـن پهلـوی

(مقدمهٔ رستم و اسفندیار، ۱۴-۱۳)

یا چنان که حافظ فرماید:

بلبل زشاخ سروْ به گلبانگِ پهلوی  می خواند دوش درسِ مقامات معنوی

* * *

مرغانِ باغ قافیه سنجند و بذله گوی  تا خواجه می‌خورد به‌غزل های پهلوی

* * *

بلبل بـه زبـانِ پهلوی بـا گـلِ زرد  فریاد همی کند که می باید خَورد[۹]

امّا برپایهٔ آنچه تاکنون رفت نباید پنداشت که در چند قرن اول هجری از "پهلوی" همیشه زبان فصیح فارسی اراده می شده است. زیرا، بر اساس شواهد موجود بوده‌اند مسلمینی که به این خط و زبان آشنائی داشته اند. به عنوان نمونه، صاحب *قابوسنامه* می نویسد: «جانور سه نوع است: حیّ ناطق، حیّ ناطقِ میّت، (حیّ میّت). یعنی فریشتگان و آدمیان و وحوش و طیور. و در کتابی از آنِ پارسیان به خطِ پهلوی خواندم که زردشت را پرسیدند، هم برین گونه جواب داد، گفت : «زیای گویا؛ زیای گویا میرا، زیای میرا».[۱۰] ازین گذشته در طبرستان خطِ پهلوی را تا قرن پنج و شش حتی بر برج ها و ابنیه و ساختمان ها هم می نوشته اند. پس به احتمالی ایرانیان مسلمان آن ناحیه با این خط آشنا بوده اند، چنان که نصّ عبارت *قابوسنامه* هم براین دلالت دارد.

گاه از آثار نویسندگان فارسی کلاسیک به درستی برنمی‌آید که منظورشان از "خطپهلوی" فارسی‌میانه‌است‌و یا متن‌به‌خط‌میخی. برای‌مثال، مؤلف *مجمل التواریخ والقصص* درمورد خطوط کتیبه های تخت جمشید چنین می نویسد: «[بر تخت جمشید] نبشته ها هست به فهلوی و همی گویند در روزگاری مؤبدی را بیاوردند که آن را بخواند. درجمله این لفظ بود که : گردش این زمان به فلان ماه و فلان

به کار بردنِ "لفظ "پهلوی" منظورش این نبوده که *شاهنامه* به "فارسی میانه" بوده است. به هر حال، منظور خوسفی از لفظِ "پهلوی" فارسی سلیس و فصیح شعر فاخر فردوسی است کما اینکه منظور خود فردوسی هم از "دفتر/نامهٔ پهلوی" در *شاهنامه*، مشخصاً و بدون تردید *شاهنامهٔ* نثر ابو منصوری است که به حکم اینکه برای یکی از بزرگ ترین و مقتدرترین حکام محلّی خراسان نوشته شده بوده نثری عذب و آراسته داشته است. گذشته از خوسفی ابن بی بی موزّخ هم درباب نظام‌الدین‌احمد ارزنجانی، از شعرای معاصر عزّالدین کیکاوس (۶۰۷هـ ق) و علاء الدین کیقباد سلجوقی (۶۱۶هـ ق)، که شاهنامه ای به سبک حماسهٔ فردوسی درباب فتوحات علاء الدین کیقباد، و پیروزی او برجلال الدین خوارزمشاه نظم کرده بوده، چنین می نویسد: «بعد از سلطان ممالک کلام فردوسی طوسی. . . تلفیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع تر و ملفق تر ازو متصدی نشده.» روشن است که اینجا هم منظور ابن بی بی از لفظ پهلوی زبان پارسی میانه نیست بلکه اثری است که جنبهٔ ادبی و حماسی دارد و به زبان فارسی دری فصیح و سلیس سروده شده.

معنی دیگر پهلوی، به مفهوم اولیهٔ آن یعنی فارسی سلیس و ادبی، بیانِ ادبی است که درآن تعقید یا پیچیدگی و دشواری باشد، زیرا بعضی از حماسه سرایان متقدم این واژه را به معنی جمله یا مطلب پیچیده و غامضی که درکش محتاج تفکّر و تأمل باشد به کار برده اند. به عنوان مثال، ایرانشاه بن ابی‌الخیر، صاحب حماسه ای به نام *کوشنامه*، ضمن آوردن داستان شیرخوردنِ فریدون از گاو برمایه و روایتی از آن که هم در *شاهنامهٔ* فردوسی آمده و هم میان مردم عصر او رایج بوده، به‌حکایت ایراد می گیرد و می گوید آن چه عوام در باب این حکایت می‌گویند غیرقابل قبول و خرافی است. به نظر او داستان شیرخوردن فریدون یک داستان تمثیلی و به قول غربی‌ها سمبلیک است. وی به این مفهومِ رمزی یا تمثیلی داستان با واژهٔ "پهلوی" اشاره می کند:

| | |
|---|---|
| چنین گفت هرکس زمردان مرد | کی ازگاوِ برمایه او شیر خورد |
| سخن‌گر تو از عام خواهی شنود | ندانی شنودن بدان سان که بود |
| همی شیر دانش نماید به راز | همان گاه را گاو گویند باز |
| فریدون از آن گاه دانش گشاد | کی بر مایه‌آنرا به دانش نهاد. . . |
| به دانش چنان بُد فریدونِ گرد | کی‌اومردمان راچوگاوان شمرد |
| زمردم به‌دانش‌فزون داشت دست | بدان شدکی‌برگاو ومردم‌نشست |
| چنین است گفتارِ این پهلوی | به دانش توان یافت گر بشنوی[۸] |

"هانی" و "هامرز" اصلاً فارسی میانه نیست و بلعمی که اینْ ها را پهلوی می خواند احتمالاً به لهجه یا زبانِ محلی که معروف و شناخته بوده نظر داشته است. به نظر می رسد که این دو واژه یادآور لغاتی چون "هاده" به معنی "بده" و "هاکن" به معنی "بکن" است که هنوز هم در برخی از روستاهای ایران رواج دارد.

چنان که از مثال بالا معلوم می شود بلعمی، که به هنگام فوتش درسال ۳۶۳هـ.ق فردوسی تقریباً ۳۳ ساله بوده است، نیز در کاربرد واژهٔ پهلوی نه زبانی را که امروزه فارسی میانه می خوانیم بلکه زبانی دیگر را که دارای ادب مدوّن و معروفی بوده در ذهن داشته است. این فرض که زبانِ فهلوی یا پهلوی جبال و عراق عجم ادبیات مدوّن داشته براین پایه است که بسیاری از متقدمین عرب و عجم از ادبیاتِ این زبان نام می برند. چنان که شهمردان بن ابی الخیر، صاحب *نزهت نامهٔ علائی*، که اثر خود را به نام علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسف بن علی بن فرامرز بن علاء الدولهٔ کاکویه در اواخر قرن پنجم هجری تألیف کرده نیز در شرح یکی از ابنیهٔ آن دوران می نویسد: «از بناهای عظیم طاق کجین گرگان است و در تواریخ و سرود نامهٔ پهلوی بسیار بیاید و کی آباد کجین خوانند».[۱۴] بنابراین، دور نیست که در اواخر قرن پنجم هجری، هم تواریخ متعددی به لهجهٔ جبال که پهلوی خوانده می شده موجود بوده و هم اثر مدوّنی به شعر به این زبان که آنرا *سرودنامهٔ پهلوی* می خوانده اند شناخته بوده است. صاحب *تاریخ گزیده* نیز قریب دویست سال پس از شهمردان بن ابی‌الخیر تأکید می کند که قسمی داستان ماجراجویانه و عشقی به شعر پهلوی در زمان تألیف *تاریخ گزیده* (۷۳۰هـ.ق) رایج بوده است: «نام شروین در اشعار پهلوی بسیاراست. کتابی است در عشق نامهٔ او [شروینیان] خوانند.»[۱۵]

امّا قطعهٔ آغازین *ویس و رامین* صریح تر از همهٔ آثار نام برده نشان می دهد که زبان پهلوی در کار بردِ علما و ادبای قرن چهارم و پنجم مطلقِ آنچه که ما فارسی میانه می خوانیم نیست. این قطعه به روشنی گویای آنست که نمی توان به صرفِ دیدن لفظِ پهلوی در متون متقدم، گمان کرد که حتماً منظورِ نویسنده همین فارسی میانهٔ معروف است.

فخرالدین اسعد گرگانی در بارهٔ نظمِ *ویس و رامین* چنین می نویسد:

مرا یک روز گفت آن قبلهٔ دین — چه گوئی درحدیثِ ویس و رامین؟
که می‌گویند چیزی سخت نیکوست — درین کشورهمه کس داردش دوست
بگفتم: کان حدیثی سخت زیباست — زگرد آوردهٔ شش مرد داناست

روز و به پهلوی نبشته است این کلمات و بسیاری دیگر از این نمط و من از جهت آنک حرف آن ندانستم ننوشتم ولی آن را هزار ستون خوانده اند.» (نسخهٔ برلین، ص ۱۸۲)

چنان که قبلاً متذکر شدم یکی از معانی واژهٔ پهلوی همانا نام لهجه یا زبانی است که در مناطق جبال و عراق عجم شایع بوده است. این لهجه یا زبان همانست که *فهلویاتِ* باباطاهر را هم بدان در دست داریم. از برخی عبارات و تعریفات نویسندگان متقدم چنین پیداست که آنان وقتی از زبان پهلوی سخن می‌رانند به زبانی جز فارسی میانه نظر دارند که لابد همان زبان شایع در جبال و عراق عجم است که دارای ادب مدوّن هم بوده. به عنوان مثال، عنصری می‌گوید:

چنان دان که این هیکل از پهلوی      بود نام بتخـــانه ار بشنوی[۱۱]

درحالی که بُت خانه به زبان فارسی میانه uzdes-zar است نه "هیکل" و عنصری که "هیکل" را پهلوی می داند لابد از لفظ پهلوی منظورش فارسی میانه نیست. پس شاید در لهجهٔ عراق و جبال یعنی در لهجهٔ "فهلوی" "هیکل" مفهومی معادل بتخانه داشته است. به هر حال، پهلوی یا فهلوی جبال هم معروف بوده و هم ادبی مدوّن و غنی داشته. از شعرای این زبان که آثارش را اهل ادب می شناخته‌اند، بندارِ رازی (۳۸۷-۴۲۰هـ ق) را می توان نام برد که همدورهٔ فردوسی بوده و بدین زبان شعر می سروده و نمونهٔ اشعار او را ***صاحب المُعجم فی معاییر اشعارالعجم*** به دست داده است.[۱۲] امّا در این که این "پهلوی" که زبان فهلویات است با آن چه ما فارسی میانه می خوانیم فرق کلّی دارد حرفی نیست. آنچه ازاین لهجه یا زبان در آثار متقدمین، حتی متقدمین پیش از عنصری، وارد شده مبیّن آنست که لغاتِ این زبان با واژگانِ زبان فارسی میانه متفاوت است. برای مثال بلعمی (ف ۳۶۳هـ ق) می نویسد: «و هانی به زبان پهلوی و پارسی آن بود که بنشین و ملوک عجم و اکاسره این زبان گفتندی. و معنی هامرز آن بود که برخیز. پس کسری بدین فال کرد و هامرز را گفت: نام تو چنین است که برخیز و معنی نام دشمن تو ایدون است که بنشین. اکنون باید برخیزی و ظفر ترا بود»[۱۳] چنان که می‌دانیم "بنشین" در فارسی میانه از همان مصدر نشستن با پیشوند "اَبَر" ساخته می‌شود (abar nisatan) و برای "برخاستن" در فارسی میانه axistan estadan یا awistadan به کار می‌رود نه "هامرز". پس در این نقل‌قول که از اثر نویسنده‌ای همدوره با جوانی فردوسی و از همان بلادِ خراسان آوردیم دو واژهٔ

جمن جشمی کنی خو واش بکیتی　　جمن‌دل کدبزی لاؤش‌بکیتی
(ص۸۲)

دل بکیان کندنی‌هر شود کتی　　تو می اوکننده شی بدرودکتی
دوای درد اهرو واسری شذ　　کان کس تو بسته نبود کتی
(ص۸۲)

خوری‌کم‌زهره نی‌کش سا ببوسم　　نینم آن‌دست‌رس‌کش پاببوسم
بوازی کو کوامش خانها پا　　وش خوادا بشم‌آن خا ببوسم
(ص۱۴۴)

در واقع، کسانی که سواد خواندن و نوشتن خطّ عربی داشته اند از *ویس و رامین* فهلوی به عنوان کتابِ درسی استفاده می کرده اند تا از روی آن پهلوی، یعنی لهجه یا زبان رایج در عراق عجم و جبال را، فرا گیرند:

درین اقلیم آن دفتر بخوانند　　بدان تا پهلوی از وی بدانند
کجا مردم درین اقلیم هموار　　بود آن لفظ شیرین را خریدار[۱۹]

بنده تردیدی ندارم که "پهلوی" که در *ویس و رامین* از آن سخن گفته می شود به زبان "پارسی میانه"،که با خطی از خانوادهٔ خط آرامی سلطنتی نوشته می شود و ما امروز آنرا اصطلاحاً "پهلوی" می نامیم، ارتباطی ندارد. این حدس نیز بعید به نظر می رسد که زردشتیان، به ویژه زردشتیان متدین، برای فراگرفتن پهلوی به قصد خواندن متون و نصوص دینی خود از *ویس و رامین*، یک داستان شهوانی و عاشقانه، بهره می جسته اند. نصّ صریح مقدمهٔ کتاب این تعبیر را نامکن می‌سازد زیرا صریحاً می گوید که عامّهٔ مردم دیار اصفهان به این لفظ شیرین علاقمندند نه فقط زردشتیان:

کجا مردم درین اقلیم هموار　　بود آن لفظ شیرین را خریدار[۲۰]

از آن گذشته، در اینجا از مردم طبقهٔ عوام و متوسط گفتگو می شود نه موبدان

ندیدم زان نکوتر داستانی | نماند جز به خرّم بوستانی
ولیکن پهلوی باشد زبانش | نهداند هرکه برخواند بیانش[۱۶]

فخرالدین اسعد که *ویس و رامین* را میان سال های ۴۳۲-۴۴۶هـ.ق، یعنی کمتر از ۵۰ سال پس از پایان *شاهنامه* به نظم آورده، می گوید که زبانِ این داستان پهلوی است. برخی از علماء از این مصراع نتیجه گرفته اند که حکایت به زبان پارسی میانه یا پارتی بوده است. امّا به نظر حقیر از نصّ این ابیات چنین نتیجه گیری برنمی آید زیرا در مصراع ثانی همین بیت شاعر می گوید: «نداند هرکه بر خواند بیانش.» یعنی هرکس که این داستان را بخواند معنایش را درست نمی‌فهمد. طبیعی است اگر داستانِ پهلوی *ویس و رامین* به خطّ فارسی میانه بود فقط آشنایان با این خط قادر به خواندن آن می بودند.[۱۷] بنابراین، این کتاب لابد به خطّ عربی رایج امروزی نوشته شده بوده امّا به زبان یا لهجه ای که فقط اهل آن زبان یا لهجه معانی لغات آن را می فهمیده اند. این زبان گویا همان زبان فهلوی است که رباعیات باباطاهر و بندار رازی و دیگران هم به همان بوده و نمونه‌هائی از آنها در دست هست. مردم با سواد و قادر به قرائت فارسی و عربی، این داستان را هم می‌توانسته‌اند قرائت کنند ولی چون زبانش "فهلوی" یا، به قول فخرالدین، پهلوی بوده به معنای آن چه می‌خوانده اند چندان پی نمی‌برده‌اند. خود شاعر این مطلب را در بیت بعد به تصریح می آورد:

نه هرکس آن زبان نیکو بخواند | وگر خواند همی، معنی بداند[۱۸]

بدین ترتیب، داستان *ویس و رامین* در آغاز به زبانی نوشته شده که خطش قابل قرائت بوده امّا فهمیدن مضمونش احتیاج به دانش درآن زبان داشته است. این درست مشابه وضع فارسی‌زبان هائی است که اگر سواد داشته باشند می‌توانند متون عربی چون *قرآن* یا کتب حدیث و علمی و ادبی عربی را طوطی‌وار و محتملاً با اعرابِ غلط قرائت کنند امّا چون عربی نمی دانند معنی مطلبی را که می خوانند درست نمی فهمند. *ویس و رامین* هم فقط خطش برای خواننده آشنا بوده، کما اینکه خطّ فهلویاتِ نقل شده در *المعجم* شمس قیس هم آشناست، امّا مفهوم کلمات و جملاتش تنها برکسانی که زبانِ فهلوی یا پهلوی جبال و عراق را می دانسته‌اند معلوم می شده. نمونه های زیر که در کتاب *المعجم* نقل شده است، و کسی به درستی معنای آن را نمی داند، مطلب را روشن تر می کند:

*شاهنامه* را متنی به زبان فارسی میانه تلقّی نموده اند نیز با نگاهی دیگر به مأخذ ارائه شده در بالا و یا به سایر منابع فارسی و عربی، به همین نتیجه خواهند رسید.

---

## پانوشت ها:

۱. کلیهٔ شواهد از شاهنامه دراین مقاله از *شاهنامهٔ* خالقی مطلق گرفته شده است.

۲. برخی نویسندگان غیر ایرانی این تعبیر خطا را در نوشته های خود تکرار کرده اند. برای نمونه ن. ک. به:

Dick Davis, "The problem of Ferdowsi's Sources," *JAOS* vol. 116, 1996, no. 1, p.51, note.12; Olga M. Davidson, *Poet and Hero in the Persian Book of Kings*, Ithaca/London, 1994, pp.33-51

۳. چنان که ملک الشعراء بهار و علّامه قزوینی متذکر شده اند: «پس از اسلام هر لهجهٔ محلّی را سوای لهجه های مشرقی ایران پهلوی و اشعاری که به آن زبان گفته می شد فهلویّات می نامیدند» (بهار، *سبک شناسی*، ج ۲، ص ج، زیرنویس ۲). این زبان چنانکه خواهیم دید قطعاً شعرا و ادبای معروفی داشته و آثار ادبی مدوّن آن شایع و در میان اهل فنّ شناخته بوده است. از شعرای بزرگ این زبان بُندارِ رازی است (۳۸۷-۴۲۰هـق) که معاصر فردوسی بود. (محمد قزوینی، حواشی *چهار مقاله*، تهران، کتابفروشی اشراق، ص ۱۵۴).

درمورد کاربردِ لغتِ "فارسی" به معنی "فارسی میانه" ن. ک. به: پرویز ناتل خانلری، *تاریخ زبان فارسی*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوّم، ۱۳۵۴، ج ۲، صص ۱۵ به بعد.

۴. *همان*، ج ۲، ص ۵۰

۵. *همان*، ج ۲، ص ۱۸

۶. احمد احمدی بیرجندی، «دیدگاه های اخلاقی و اجتماعی محمدبن حسام خوسفی در منظومهٔ خاوران نامه،» *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی*، ج ۲۳، شماره ۳/۴، ۱۳۶۹، صص ۴۲۰-۴۱۹.

۷ درنسخهٔ خطی منحصر به فرد *کوشنامه* که درکتابخانهٔ بریتانیا به شماره OR2780 محفوظ است این مصراع به صورت زیر ضبط شده که غلط است:

«همی شیر داند نماید به رار». به نظر بنده "داند" درین مصراع گشتهٔ "دانش" است که در رسم الخط قدیم بصورت "دانش" هم دیده می شود احتمالاً کاتب نسخه که یک کتاب قدیمی را در تاریخ حدود ۸۰۰ هجری کتابت می کرده" دانش" را "داند" خوانده و مصراع را بد ضبط کرده. علی ایّ حال به اعتبار ابیات بعدی این قطعه بنده تردید چندانی ندارد که تصحیح قیاسی "داند" به "دانش" درین مصراع جایزست.

۸. *کوشنامه*، ص 215r.

۹. به اعتقاد خالقی مطلق «در شعر فارسی آواز بلبل و دیگر پرندگان خوش آواز مکرر به زمزمهٔ نامفهوم زند خوانان زردشتی تشبیه شده است.» جلال خالقی مطلق، *گل رنج های کهن*،

یا طلّاب ادیان باستانی ایران که لابد طبقه ای به غیر از عوام‌الناس بوده اند:

همیدون مردم عام و میانه    فرو خوانند از بهرِ فسانه[۲۱]

به هرحال، در اینکه *ویس و رامین* در حدود سیصد سال پیش از فخرالدین اسعد، یعنی در دوران حیات شاعر نامدار عرب ابونواس (۱۹۸-۱۴۶ هـ.ق) به زبانی که آنرا پهلوی می نامند (امّا زبانی غیر از زبان "فارسی میانه" است) شایع بوده شکی نمی توان داشت. در این نیز تردیدی نیست که صورت داستان در قرن دوم هجری، کتبی و مدوّن بوده نه شفاهی، زیرا ابونواس در یکی از اشعارش که در وصفِ اَمَردی زردشتی، به نام بهروز، سروده می گوید: «مایتلون فی شروین دستبی/ و فِرجرداتِ رامین‌و ویس» [ترا سوگند می‌دهم به‌حقّ آنچه در کتاب‌شروین دستبا آمده است و به (حقّ) فرگردهای کتاب ویس و رامین.]

حمزهٔ اصفهانی (ف در حدود ۳۵۰هـ.ق) در شرح موجزی که برین قصیده نوشته است می گوید: «والفرجردات کالقصاید»[۲۲] امّا اشتباه می کند. در واقع فرجرد مُعَرّبِ فرگرد و به معنی بخش یا فصلی از کتاب *اوستا*ست. بنابراین روشن است که *ویس و رامین* در قرن دوم هجری به صورت مدون موجود بوده و نه تنها موجود، بلکه آن قدر معروف که در شعر ابونواس هم وارد شده است. پس از ابونواس، راغب اصفهانی هم از قولِ شاعری از اهلِ آن شهر بیتی نقل می کند که درآن ذکر این داستان رفته است.[۲۳]

بنابراین داستان ویس و رامین در قرن دوم هجری مدوّن و معروف بوده و معروفیت آن در قرن چهارم هم ادامه یافته زیرا صاحب *کتاب الاغانی* درآن قرن می نویسد «و رامین و ویس اُحدوثةٌ لهم معروفةٌ.»[۲۴] پس از او هم به ترتیب راغب و خودِ فخرالدین اسعد درنیمهٔ دوم قرن چهارم و نیمهٔ قرن پنجم به موجود بودن کتاب *ویس و رامین* به زبانی که فخرالدین اسعد آنرا پهلوی می خواند تصریح دارند. با این توضیحات، جای تردید باقی نمی ماند که داستان *ویس و رامین* اصلی کتبی داشته و اصل کتبی اش هم به زبانی موسوم به پهلوی بوده، که همانطور که گفتیم، به کلّی با آن "فارسی میانه"که امروزه به نام زبان پهلوی نامیده می شود متفاوت است.

حاصل سخن اینکه هرجا در ادبیات کلاسیک فارسی به "نامهٔ پهلوی" یا "دفتر پهلوی" اشاره می رود دلیل براین نیست که منظور از پهلوی "فارسی میانه" است. محققان این رشته، مخصوصاً دوستان فرنگی ما که به خاطر کلمهٔ "پهلوی" منبع

که بنده سر پیری به هذیان گوئی دچار شده ام یا مثلاً خبر ندارم که در اکثر منابع مدوّن موجود سال مرگ راغب را ۵۰۲ نوشته اند. البته سال درگذشت راغب را ۵۰۲ نوشته اند امّا این نوشته غلط است و اگر کسی حتی نگاهی سرسری به رجالِ مذکور در محاضرات الادباء و محاورات الشعراء آن عالم بزرگ قرن چهارم بیفکند خواهد دید که ممکن نیست راغب را پس از سال ۴۰۱ هـ. ق. زنده پنداشت. این هم یکی دیگر از اغلاط انسیکلوپدی اسلام است که محتاج به تصحیح است.

۲۴. همانجا ص ۶۹.

تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۵، زیرنویس ۳۱. دو صورت خیال پرندگانِ "پهلوی خوان" و قرائت از متن مدوّن یا کتبی در شعر فارسی با هم چنان عجین شده است که بلبل «درس مقامات معنوی» می‌خواند یا «کتابِ *زند* قرائت می کند». و این نیست مگر به این دلیل که فرهنگ ادبی ایران در دوران کلاسیک خودش اساساً فرهنگی مدوّن بوده و بر متون کتبی تکیه داشته نه روایات شفاهی. غربیانی که این فرهنگ را با فرهنگ جوامع وحشی اروپای قرون وسطی همسان می بینند و شفاهی بودن آن جوامع را چون سنگ آسیائی برگردن فرهنگ ادبی و کلاسیکِ زبان فارسی می بندند ازبدیهیّات تاریخ فرهنگِ ایران بی‌خبرند. و پاسخشان را باید به شمس قیس رازی صاحب فاضل المعجم فی معاییر اشعارالعجم باز نهاد که فرمود: «این ژاژیست که هیچ خر نخاید.»

۱۰. عنصرالمعالی کاوس بن اسکندربن قابوس، *قابوسنامه* به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۱.

۱۱. حسن بن احمد عنصری، *دیوان عنصری*، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، چاپ دوّم، ص ۳۶۲

۱۲. شمس قیس رازی، *المعجم فی معاییر اشعار عجم*، چاپ قزوینی، ص ۱۴۵.

۱۳. محمدبن محمد بلعمی، *تاریخ بلعمی*، به کوشش بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۱۳۰.

۱۴. شهمردان ابوالخیر، *نزهت نامهٔ علائی*، به کوشش فرهنگ جهانپور، تهران، ص ۳۲۹.

۱۵. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوائی، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۱۰.

۱۶. فخرالدین اسعد گرگانی، *ویس و رامین*، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۸.

۱۷. مرحوم مجتبی مینوی دراین باب می نویسد که فخرالدین اسعد *ویس و رامین* را از فارسی علیظ [یعنی پهلوی] به فارسی ساده» درآورد. ن. ک. به: مجتبی منیوی، *فردوسی و شعر او*، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۹ و اضافات مربوط به ص ۷۹.

۱۸. *ویس و رامین*، ص ۲۸.

۱۹. *همان*، ص ۲۸.

۲۰. *همان*، ص ۲۸.

۲۱ *همان*، ص ۲۹.

۲۲ مجتبی مینوی، «یکی ار فارسآت ابونواس»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات* دانشگاه تهران، سال ۱، شماره ۳، ۱۳۳۳، ص ۶۹.

۲۳. همانجا، صص ۷۷-۷۶. باید توجه داشت که علی رغم اینکه انسیکلوپدی اسلام تاریخ فوت راغب اصفهانی را سنهٔ ۵۰۲ میلادی، یعنی پس از تاریخ تألیف ویس و رامین (۴۳۲-۴۳۶هـ. ق.) معین کرده است، این تاریخ برای فوت راغب غلطِ فاحش است. راغب اصفهانی میان سال های ۳۹۶ الی ۴۰۱ هجری درگذشت و معاصر با صاحب بن عبّاد وزیر دانشمند آل بویه بود و به هیچ روی مؤخر بر سال تألیف ویس و رامین زنده نبود. پس اگر بنده از نوشتهٔ راغب اقامهٔ دلیل می‌کنم که مقدّم بر تألیف فخرالدین اسعد از کتاب ویس و رامین معروف بوده خوانندگان نباید چنین پندارند

مهناز معظمی*

# دنیای حیوانات در ایران باستان

هدف مقاله حاضر بررسی جایگاه حیوانات در دین ایرانیان باستان و مطالعه قوانین، مقررات و برخورد دین زرتشتی نسبت به آنان از خلال متون فارسی میانه است. روابط دیرینهٔ میان انسان و حیوان همواره بر دو پایه استوار بوده است: تنازع بقا و نیاز متقابل. انسان در کشمکشِ خشن و طولانی ولی همواره هیجان آور، در کشف خود و تسخیر عالم خود در میان حیوانات چهرهٔ رقبا و همنوعان خود را می دیده است. انسان همواره از حیوانات در جهت منافع و احتیاجاتش بهره برداری کرده و با وجود ترسی که از آنان داشته، آنها را ستوده، دوست داشته، تقلید کرده و پرورش داده است. به همین سبب، حیوانات از ابتدا نقش فعال وگسترده ای در کلیه جوانب زندگی بشر داشته اند. این نقش در زمینه های مختلف احساسی، زیبائی شناسی، جادوئی، مذهبی و فلسفی قابل مشاهده است.

یکی از روش های مطالعهٔ حیواناتِ دوران گذشته، چه از نظر علم جانورشناسی و چه از نظر ارتباطش با انسان، کند و کاو در عقاید انسان ها و

---

* محقق در بنیاد میراث ایران.

# آسیا

# در برابر

# غرب

داریوش شایگان

چاپ دوم
بنیاد مطالعات ایران

۱۳۷۴

نخست اهرمزد آفریدگان را بصورت "مینویی" (غیرمادی) می آفریند. در پایان همین دوره اهریمن قصد تجاوز به قلمرو اهرمزدا را دارد اما باز پس رانده می‌شود و به مدت سه هزار سال بیهوش و بی فعالیت می ماند. اهرمزد در این سه هزار سال که سه هزار سال دوم از دوران جهان است، موجودات را به صورت "گیتی" (مادی) می آفریند. در پایان این دوران است که با حمله اهریمن دوران آمیزش نیکی و بدی، یعنی جهان کنونی، آغاز می گردد. در نظر زرتشت جهان میدان نبرد است و مبارزه ای پرشور و اجتناب ناپذیر نیروهای اهرمزد و اهریمن را مقابل یکدیگر قرار داده است که نتیجه آن پدیداری مردم با تقوی و بهره‌مندی آنان از زندگی جاویدان است. هر انسان باید دراین مبارزه که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است سهیم گردد.

بر اساس باورهای دین زرتشت انسان فاعل مختار است و می تواند از دو راه خیر و شر، یکی را برگزیند. هرکس در راه اهرمزد قدم بردارد نیکوکار است و هرکس موانعی درراه آن‌ایجاد کند و یا کامیابی راه حق را به تأخیر اندازد، بدکار است. در واقع این عنصر برجستهٔ دین زرتشتی یعنی ثنویت (تقابل نیکی و شر) تمامی جنبه های زندگی و تمدن ایرانیان را، به خصوص در دوران ساسانی، تحت‌تأثیر قرار داد. در این کیش کل جهان به دو بخش‌تقسیم شده است. موجودات نیک جملگی آفریدگان اهرمزدند و همهٔ موجودات‌بد آفریدگان اهریمن. دنیای حیوانات نیز از این قانون مستثنی نیست و درنتیجه حیوانات نیز به دو گروه متفاوت تقسیم می شوند: حیوانات مفید که اهرمزد آنها را آفریده است و انسان‌موظف به مراقبت و نگهداری از آنهاست و خرفستران یا حیوانات موذی که توسط اهریمن آفریده شده اند و انسان مکلّف به نابودی هرچه بیشتر آنهاست.

حیوانات اهرمزد مقدس و مفیداند و ادبیات زرتشتی شواهد متعددی حاکی ار عنایت اهرمزد نسبت به این حیوانات ارائه می دهد. حیوانات مفید برای انسان و برای خدمت به انسان آفریده شده اند و از همین رو قوانین گوناگون برای حمایت از آنان وضع شده شده است. "بهمن" برترین امشاسپند، حامی جهان حیوانات و ناجی انسان و حیوان هر دو است. بر پایهٔ باورهای زرتشتی، حیوانات مفید نقشی فعال در تمامی مراحل زندگی انسان دارند. در این کیش، حیوانات مفید در عین حال که قابل خوردن اند در مراسم مذهبی، افسانه ها و اسطوره ها نیز جایگاه مهمی دارند.

دردین زرتشت حیوانات‌دارای روح شمرده می شوند و در بسیاری از بخش‌های *اوستا* به روانِ (Av. uruuan) حیوانات اشاره شده است.[۲] متون فارسی میانه واژهٔ

خصوصاً مراجعه به اسناد کتبی باقیمانده از دوران باستان است. در واقع پس از عهد عتیق بود که مطالعه بر روی حیوانات به صورت یک علم واقعی درآمد. اما بیشتر تمدن های بزرگ مشرق زمین از جمله هند، چین و ایران بخش هایی از رساله هایی مربوط به جانور شناسی از خود به جای گذاشته اند که دلالت بر علاقه انسان به حیوانات و نباتات از دیر باز را دارد. البته این رساله ها بیشتر مطالعهٔ تاریخچهٔ پیدایش حیوانات است تا مطالعه علم جانور شناسی. دراین اسناد به نوعی طبقه بندی ابتدایی از حیوانات برمی خوریم که بسیار جالب و سودمند است. این تمدن های مشرق زمین، حیوانات را یا به خاطر فوایدی که برای انسان داشته اند یا به خاطر انگیزه های مذهبی مورد پژوهش قرار داده اند.

دین ایرانیان باستان جایگاهی مقدس برای کشاورزی و پرورش حیوانات قائل است. کما این که در بخش های مختلف *اوستا*، کتاب مقدس زرتشتیان و متون فارسی میانه اشارات متعددی به حیوانات، توصیف و طبقه بندی آنها دیده می‌شود.[۱] البته باید یادآوری کرد که ادبیات زرتشتی دارای نقایصی نیز هست: تدوین‌نهایی‌آنها در سده‌های نهم‌و دهم میلادی صورت گرفته است و قدیمی‌ترین نسخه خطی موجود مربوط به قرن سیزده میلادی است. دلیل تدوین متأخر این متون را باید در حاکمیت دیر پای سنت شفاهی در ایران و هم چنین افول دین زرتشتی به دنبال حمله اعراب دانست. اما با وجود نقایص و کمبودها، این متون نمایی واحد و مشخص از دیدِ ایرانیان باستان از جهان حیوانات و نحوهٔ استفاده از آنها را ارائه می دهند. ادبیات زرتشتی حاکی از این واقعیت است که در دین زرتشت، حیوانات در درجهٔ کمتری از اهمیت نسبت به انسان ها و خدایان قرار نگرفته اند. هر موجودی نقش خاص خود را ایفا می کند، نقشی که منتهی به شکل گرفتن دین به صورت مجموعه ای از مراسم مذهبی و باورهایی می‌شود که ایرانیان براساس آنها رابطهٔ بین انسان، حیوانات و خدا را درک کرده و به این روابط نظم بخشیده اند.

طبقه بندی و از جمله طبقه بندی حیوانات در بسیاری از فرهنگ ها متداول است. امروزه مردم شناسان بر اهمیت این طبقه بندی ها برای شناخت جهان بینی فرهنگ ها تاکید می کنند.[۲] طبقه بندی حیوانات بر پایهٔ ملاک های گوناگونی استوارند امّا برای ایرانیان باستان ملاک اصلی تقسیم بندی مخلوقات، خوب یا بد بودن آنها بود.

در دین زرتشت جهان دارای تاریخ است و از قانون تحوّل پیروی می کند. عمر جهان در سنت های زرتشتی دوازده هزار سال است. در سه هزار سال

برگزاری آداب و مراسم مذهبی از نظر تأثیر و توانائیش با یک پیشوای دینی همطراز شمرده می شده است.[11] از همین رو آزار رساندن به سگ مستوجب مجازاتی سنگین بوده است. برطبق این اعتقادات هرکس سگی را آزار دهد روانش در آخرت سخت در عذاب خواهد بود و در زندگی نیز رنجور و ناکام خواهد شد و در کارها شکست خواهد خورد. از مراسم مذهبی مهمی که در آن وجود سگ الزامی است باید از مراسم "سگ‌دید" و مراسم "برشنون" نام برد. "سگ دید" مراسمی است که در آن جسد کسی که وفات یافته به سگ چهار چشم- سگی که دو نقطه شبیه چشم در بالای چشم ها دارد- نشان داده می شود. برشنون مراسم غسل مذهبی بسیار پیچیده ای برای زدودن ناپاکی از انسان است.

سگ نقش بسیار مهمی نیز در جهان مینوی دارد. وی نگهبان روان درستکاران است و آن کس که بر مبنای أشا بیاندیشد، سخن گوید و عمل کند روانش در پناه این حیوان خواهد بود. سگ روان پیروان زرتشت را از هنگام مرگ تا پس از گزار از چینود پل همراهی می کند. درحقیقت هرکس که سگ را از گزند برهاند و به او پناه دهد روان خویش را از گزند رهانیده است و درآخرت همان سگ روانش را در پناه خود خواهد گرفت. و آن کس نیز که در حق این حیوان ستم روا دارد روان او پس از مرگ همدم دیوان و جانوران موذی خواهد بود. در ویدیوداد آمده است که آنان که سگ را آزار دهند و آسیب رسانند روان درگذشتگان خویش را تا نهمین نسل آینده خود در سرپل چینود می آزارند و مانع از عبور آنان از این پل می شوند.[12] پناه دادن به یک ماده سگ حامله و پرورش دادن نوزادانش درآئین زرتشت همانند پرورش و تربیت فرزندان خود انسان و به همان اندازه پر ارج است. با مردهٔ سگ نیز مانند مرده انسان رفتار می‌شده و مراسم "سگ‌دید" نیز برای آن برگزار می شده است.

درآئین زرتشت، در اوستا و در متون فارسی میانه "خرفستران"، یا حیوانات "موذی"، نظیر موش، مار، کژدم، و مگس ، مخلوقات اهریمن و در نتیجه دارای طبیعتی پست اند و به دنیای دیوان تعلق دارند. از همین رو، انسان به ستیز با این گونه جانوران تشویق شده است. در *گاهان* واژه خرفستر برای بدخواهان مزدیسنان و دشمنان بیابان نورد و راهزنان و زیانکاران به کار برده شده است.[13] "خرفستران" دشمن حیوانات مفید، آب، زمین، گیاهان و کلاً تمامی آفرینش اهرمزد عمل می کنند و آلودگی، ناپاکی و مصیبت با خود به همراه می آورند. نابود کردن خرفستران از وظایف دینی هر فرد زرتشتی و به خصوص موبدان است. بسیاری از حیوانات موذی نظیرحشرات، خزندگان یا ذوحیاتین، پایه و اساس

گیانوَر (gyanwar) به معنی موجود دارای جان را برای حیوانات به کار می برند.

قربانی و قربانی کردن از اعتقادات اصلی، و در نظر برخی از محققان اعتقاد اصلی، همهٔ مذاهب دوران باستان است.[۵] در همهٔ تمدن ها تقدیم قربانی به خدایان به مقاصد خاص، از جمله باز خرید گناهان، شکرگزاری یا جلب نظر مساعد خدایان، صورت می گرفت و در حقیقت برقرار کنندهٔ پیوند ارتباط میان جهان انسان و جهان خدایان بود. انسان با بجا آوردن مراسمی دقیق و منظم و بارعایت آداب و تشریفات خاص به هنگام مراسم قربانی ضمن ادای احترام به خدایان در واقع به گونه ای نمادین به تقلید آفرینش جهان توسط اهرمزد می پرداخت. افزون بر این، با هدیه کردن قربانی به خدایان انسان در صدد رسیدن به رستاخیز و زندگی جاودانی، کمک به شکست بدی و پیروزی همیشگی و حتمی نیکی و بازسازی جهان به صورت آغازین آن، پیش از حمله اهریمن، بود.

در آئین زرتشت حیوان انتخاب شده برای قربانی تحت مراقبت های ویژه ای قرار می گرفت. انتخاب نوع حیوان برای قربانی، زمان انجام مراسم و تدارک مراسم قربانی نیز قوانین خاص خود را داشت. در این قوانین به خصوص بر ضرورت اجتناب از آزار و زجر حیوان تا آخرین لحظهٔ قربانی کردن او تأکید شده بود. مصرف گوشت قربانی نیز قوانین خاص خود را داشت و بخش های مختلف لاشهٔ حیوان میان خدایان (به گونهٔ نمادین) از سویی و انسان ها، از سوی دیگر، تقسیم می شد.[۶] قربانی کردن حیوانات به منظور استفادهٔ بعدی از گوشت آنها در تهیه غذا بدون شک یکی از هدف های مراسم قربانی بوده است.[۷] در ادبیات زرتشتی اشاره های بسیار به حیوانات مفید به چشم می خورد به ویژه به آن نوع که از اهمیت و ارزش بیشتری برخوردار بوده اند از جمله گاو، اسب، سگ، شتر، خروس و پرنده ها. در میان حیوانات گاو به عنوان حیوانی مفید در ایران باستان مورد توجه و احترام خاص بوده و بی رحمی نسبت به این حیوان و کشتن او در آئین زرتشت موجب برانگیختن خشم حیوان و به خصوص ایزد هوم شمرده می شده است.[۸] در بهرام یشت به ارزش و فواید گاو چنین اشاره شده است: «نیرو از گاو، ارجمندی از گاو، فصاحت به گاو، چیرگی مرهون گاو است، خوراک از گاو است»[۹] و در ویدیوداد نیز در بارهٔ این حیوان چنین آمده است: «ای آفرینندهٔ جهان مادی پنجمین جایی که زمین به حداکثر شادمان است کجاست؟ . . . آن جا که گله و رمهٔ بیشتر باشد و بیشترین مقدار کود ریخته شود.»[۱۰] سگ جانور مفید دیگری است که به خاطر ویژگی های خارق العاده اش در نظر ایرانیان ارزشمند بوده است. بنا بر آنچه در ویدیوداد آمده است سگ در

موجودات خنثی و بی روح شمرده نمی‌شدند و در زندگی انسان دارای ارزش و مقام خاص بودند. از همین رو، هر فرد زرتشتی آگاه به دستورات دینی مکلف بود که دنیای حیوانات را به خوبی بشناسد و در از بین بردن حیواناتِ مخلوق اهریمن و حمایت از حیوانات اهرمزد کمر همت بندد و بداند که وجود انسان در جهان همواره مرتبط با وجود حیوانات بوده است.

---

**پانوشت ها:**

۱. به عنوان مثال کتاب *بندهشن ایرانی* و *گزیده های زادسپرم* طبقه بندی بسیار جالبی از حیوانات ارائه می دهند. این طبقه بندی برحسب درجهٔ رام بودن حیوانات، شکل سم، محل زندگی، رنگ و دیگر خصوصیات آنها صورت گرفته است. ن. ک. به:
S. Insler, *The Gathas of Zarasthustra, Acta Iranica* 8, Leiden, 1975, Yasna 71:19 Yasna. 28:5& 34 5 ;*The Bondahesh. Being a Facsimile Edition of the Manuscript* TD1,Tehran, Iranian Culture Foundation 88, 1970, fol. 38 v.- 39 v.& fol. 59 r.- 61 v.;*Anthologie de Zadspram* , ed. ph. Gignoux & A. Tafazzoli, Studia Iranica, Cahier 13, Paris, 1933, ch 3. 53-64; H. P. Schmidt, "Ancient Iranian Animal Classification," *Studien Zur Indologie und Iranistil*, Heft 5/6, Festschrift Paul Thieme, 1980, PP. 209-244.

۲. در این باره ن. ک. به:
C. Levis- Strauss, *La Pensee Sauvage*, Paris, 1962; M. Douglas, *Purity and Danger: an Analysis of the Concept of Pollution and Taboo*, London, 1995; R. Willis, *Man and Beast*, St. Albans, 1975.

۳. به عنوان مثال ن. ک. به: *یسنا* ۲-۳۹:۱ و *یشت* ۱۳:۷۴ که برای همهٔ موجودات زنده اعم از اهلی، وحشی، پرنده، خزنده و غیره قائل به روان هستند.

۴. دراین باره ن. ک. به: *Le Sacrifice dans l'Antiquite,* ed. J. P. Vemant, Genève, 1980

۵. ن. ک. به:
*The Complete Text of the Pahlavi Dinkard* , ed. M. Madan, 2 vols. Bombay, 1911, Book V, P 466 & Book VIII,P. 682.

۶. دراین باره ن. ک. به:
*The Pahlavi Rivayat Accompanying the Dadestan i Denig*, ed. A. V. Williams, The Royal Danish Academy of Sciences and Letters, Copenhagen, 2 vols, 1990, ch. 59.

۷. دربارهٔ استفاده گوشت حیوانات مفید درتهیهٔ انواع غذاها ن. ک. به:
D. Monshi-Zadeh, "Xosrov i Kavatan ud Retak," *Acta Iranica*, 22, Leiden, 1992.

۸. دراین باره ن. ک. به:

بسیاری از مراسم دینی هستند و باز خرید برخی از گناهان حتی گناهان کبیره با کشتن حیوانات موذی امکان پذیر است.[۱۴]

خزندگان و حشرات کریه ترین انواع خرفستر هستند زیرا مستقیماً توسط اهریمن خلق شده اند.[۱۵] اما بعضی دیگر ازخرفستران مانند شیر همواره به چشم انسان اصیل و برازنده آمده اند زیرا گرچه مخلوق اهریمن‌اند امّا براساس الگوهای اهرمزدی ساخته شده اند.[۱۶] از بدن بعضی از حیوانات موذی که از چهار عنصر اهرمزدی یعنی آب، زمین، باد و آتش است، برای تهیه دارو استفاده می شود.[۱۷] بسیاری ازخرفستران را اهرمزد به سود آفریدگان خود تغییر داد مانند زنبور که انگبین می کند و کرمی که ابریشم می تند.[۱۸]

باید به یاد داشت که درآئین زرتشت، اهریمن قدرت خلقت مادی ندارد، زیرا دارای موجودیت مادی نیست بلکه مینو یا روح بد است که می‌تواند جهان مادی را به فساد و تباهی کشاند و تنها از راه موجودات خبیث و موذی قادر به حمله به جهان اهرمزد و مخلوقات اوست. در این آئین، رابطهٔ میان انسان و حیوانات موذی را می توان در یک دشمنی دائمی خلاصه کرد. حیوانات موذی، که ناقل مصائب و بیماری های گوناگون بودند، به عنوان تهدیدی دائمی برای نوع بشر و زراعتش محسوب می شدند. افزون بر این، ترس همیشگی انسان در رویاروئی با حیوانات وحشی و ناتوانی او در دفاع از جان خویش را نیز باید انگیزهٔ دیگری دردستورات دین زرتشت برای نابودی خرفستران دانست. به سخن دیگر، برای پیروان زرتشت خرفستر یکی از مشخص ترین نشان های اختلال در نظم خلقت بود و از همین رو ستیزی همیشگی با این حیوانات، رویهٔ دیگری از نبرد میان نیکی و بدی، که در دین زرتشت جدالی دائمی است، به شمار می آید. با نابود کردن خرفستران قدرت اهریمن نیز کاهش می یابد تا آن حد که دیگر قادر نخواهد بود به منافع انسان لطمه زند، مزارع را نابود کند و انواع انگل ها و بیماری ها را بپراکند.

مهم ترین و جالب ترین ویژگی دین ایرانیان باستان طبقه بندی حیوانات به مفید و موذی، آفریدگان اهرمزد و آفریدگان اهریمن است. برخلاف پندار بشر امروزی در بارهٔ حیوانات که بیشتر بر پایهٔ داده های علمی قرار دارد، دید زرتشتیان بر باورهای متافیزیکی و یک نظام ارزشی استوار است. ایرانیان باستان نابود کردن حیوانات موذی را عملی ضروری برای پیروزی نهائی نیکی بر بدی می دانستند و بسیاری از تاریخ نگاران و جهانگردان نابود کردن خرفستران‌را به عنوان یکی از عناصر اصلی باورهای ایرانیان باستان آورده اند.[۱۹] با همهٔ این طبقه‌بندی ها، واقعیت آن است که در دید ایرانیان باستان حیوانات هرگز

حبیب برجیان
مریم محمدی کردخیلی

# سلم و تور و ایرج: بن مایه و پیرایه ها*

تاریخ ملی ایران (*شاهنامه* و تألیفات هم ردیف آن) جامع و پیوند دهندهٔ داستان‌ها و رویدادها و شخصیت هایی است که در اصل به هم مربوط نبوده اند. پادشاهان پیشدادی همانند کیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاک و فریدون و منوچهر در روایات مزدیسنی شخصیت های مستقل اساطیری اند که در کار آغاز و انجام جهان دخالت داشته‌اند، ولی در تاریخ ملی به صورت پادشاهان یک سلسله آمده اند. در پی آنان سلسلهٔ کیانی پدیدار می شود که خود شامل دو دودمان مستقل از ایران شرقی است و پهلوانان آن، خاندان های سام و زال و گروهی از نامداران اشکانی، نیز منشائی کاملاً جداگانه دارند. بهمن و دارا، آخرین پادشاهان کیانی، سیمای کمرنگی از هخامنشیان متأخر را به نمایش می‌گذارند و آنگاه با حملهٔ اسکندر تاریخ واقعی ایران غربی آغاز می شود.

---

* این مقاله بخشی است از پژوهشی جامع تر در بارهٔ منوچهر و جانشینان وی تا آغاز سلالهٔ کیانی که به صورت کتاب منتشر خواهد شد.

J. Josephson, *The Pahlavi Translation Technique as illustrated by Hom yast*, Uppsala, 1997, *Yasna*, IX:1, PP. 109-110; *The Pahavi Rivayat*, ch. 26.

۹. ن. ک. به *یشت*، ۱۴:۶۱ و *یسنا* ۱۰:۲۰.

۱۰. ن. ک. به:

*Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary and Glossarial Index*, edited by D H Jamasp, vol 1. The Texts, Bombay, 1907, ch. 3:6.

۱۱. **همان**، ch. 13:45

۱۲. **همان**، ch. 13:3

۱۳. دربارهٔ معنی کلمهٔ "خرفستر" ن. ک. به:

H. W. Bailey, "A Range of Iranica," in *W. B. Henning Memorial Volume*, London, 1970, PP 25-28; S Insler, *The Gathas of Zarasthustra*, Yasna. 28:5& 34:5.

۱۴. ن. ک. به:

*Vendidad*, ch. 16: 11-12; *The Pahlavi Rivayat*, ch. 21;E. B. N. Dhabhar, *The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz and others. Their Version with Introduction and Notes*, Bombay, The K. R. Cama Oriental Intitute, 1932, PP. 520-521.

۱۵. ن. ک. به: *بندهشن ایرانی*، fol. 59r.

۱۶. **همان**، fol. 61v.

۱۷. **همان**، fol 59r

۱۸. همان، fol 59v

۱۹. دراین باره ن. ک. به:

George Rawlinson, *History of Herodotus*, New Edition, London, 1862, Vol. I,140; Agathias *The Histories*, Translated with an introduction by Joseph D. Freudo, Berlin, 1975 11.24;M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, vol. 1. (HdO 1.8.1.2.2.1), Leiden/Koln, 1975, P. 299;N. K. Firby, *European Travellers and Their Perceptions of Zoroastrians in the 17th and 18th Centuries*, Berlin, 1988, Index S.V. 'Khrafstra'.

ذکر می‌کنند. شهرناز مادر سلم و تور و ارنواز مادر ایرج** است. اگرچه سایر منابع در این خصوص خاموشند، اما پیوند این دو زن با فریدون سابقه‌ای دیرین دارد و در *یشت‌ها* ذکر شده است.[5] در *کوش نامه* مادر سلم و تور از خاندان ضحاک است.[6]

**ازدواج با سه خواهران.** پیوند سه پسر فریدون با سه خواهر فقط در چند منبع آمده است. در همهٔ منابع پدر دختران پادشاهی تازی یا یمانی است: در *خلاصهٔ چهرداد نسک*[7] پادشرَو شاه تازیکان و خویشاوند تاز/ تاچ؛ در رسالهٔ *ماه فروردین روز خرداد* (بند ۱۴)، بوخت خسرو شاه تازیان؛ در *البدء* مقدسی[8] فرع بنهب؛ و در *شاهنامه* سرو.[10] در *شاهنامه* شاه یمن به این وصلت راضی نیست، ولی چاره جویی او به شکست می انجامد. ماه فروردین و مقدسی ازدواج را پس از تقسیم جهان ذکر می کنند و در *شاهنامه* نامگذاری سه پسر فریدون و سه نو عروس بلافاصله پس از دواج صورت می گیرد.

**خوی سه برادر و آزمودن آنها.** تنها *یادگار جاماسپی* و فردوسی دربارهٔ خلق و خوی متباینی از سه برادر سخن می‌گویند، که مآلاً در تقسیم جهان میان ایشان تأثیر داشت. در *یادگار جاماسپی* سلم به خواسته و ثروت، تور به جنگ، و ایرج به داد و دین گرایش دارند. این گرایش ایرج به سبب فرهٔ کیانی اوست که فریدون از سر خود برگرفت و به سر ایرج نهاد و با این کار تا قیامت فرزندان ایرج را بر فرزندان سلم و تور پادشاه کرد. فردوسی خوی هر یک از برادران را درطی آزمایشی که پدر از ایشان به عمل می‌آورد، آشکار می‌سازد. فریدون در کالبد اژدهایی به یکایک پسران می‌تازد. پسر مهتر کارزار اژدها را در خور خردمندان نمی‌داند و می‌گریزد. پسر میانی کمان می‌کشد و به نبرد اژدها می‌رود. پسر کهتر اژدها را اندرز می‌دهد که از پیش ما بازشو وگرنه پاداش بدخویی ترا خواهیم داد. بدین ترتیب سلم به ثروت طلبی و خرد، تور به سلحشوری، و ایرج به داد (اعتدال میان خرد و دلیری) و دین منسوب می‌شوند.

داستان آزمودن سه فرزند در روایت طبری[10] سیاقی دیگر می‌گیرد بدین شرح که فریدون نام کشورها را بر سه تیر می‌نویسد و میان پسران قرعه می‌کشد تا پادشاهان آیندهٔ کشورها معلوم گردند.

**تقسیم جهان.** تقسیم قلمرو فریدون میان سه پسر هستهٔ اصلی داستان سلم و تور و ایرج است و در اکثریت منابعی که از سه فرزند فریدون یاد می‌کنند، آمده

داستان سلم و تور و ایرج نه تنها حلقهٔ واسطه میان فریدن و منوچهر است، بلکه با تقسیم شهریاری جهان به سه قلمرو ایران و توران و روم نقطهٔ عطفی در تاریخ ملی به شمار می رود. بن مایهٔ داستان همان تقسیم شهریاری جهان میان سه فرزند است که ریشه اش در ژرفای هزاره ها مدفون شد و در بارهٔ آن سخنی با اطمینان نمی توان گفت. پیوستن این بن مایه به سرگذشت فریدون، از یک سو، و منوچهر، از سوی دیگر، نیازمند پیدایش دو پدیدهٔ دیگر بوده است. نخست سه شخصیت تازه به نام های ایرج و تور و سلم برپایهٔ نام سه قوم باستانی (ایرانی و تورانی و شاید سَرمَتی) ساخته شده تا پسران سه گانهٔ فریدن و نیای سه قوم از بازیگران صحنهٔ تاریخ ملی باشند. دوم پیرایه‌هایی-نظیر خوی سه برادر، ازدواج و آزمودن‌ایشان و جغرافیای قلمرو تقسیم شده، برادرکشی وکین خواهی-به بن مایه افزوده شده تا داستان جای‌مطلوب خودرا دررشته‌داستان های ملی باز کند و شکل نهایی به خود گیرد.

دراین مقاله، ابتدا به تجزیه، معرفی عناصرو بازسازی داستان می پردازیم و سپس نکاتی را در باب قدمت و زمان تشکل آن یاد آور می شویم. در *اوستای* موجود ذکری از داستان نیست، اما **دینکرد** هشتم خلاصه ای از روایت **چهرداد نسک** ساسانی را در بردارد. در میان متون پهلوی روایت ***یادگار جاماسپی*** از همه مفصل‌تر است. طبری و مسعودی و ثعالبی روایت نسبتاً کاملی از داستان را به دست می دهند، حال آن که پرداخته ترین روایت را در *شاهنامه* می توان یافت. منابع پس از فردوسی عموماً از *شاهنامه* الهام گرفته اند، اما گاه عناصری از متون کهن را نیز در بردارند. روایت ایرانشاه بن‌ابی‌الخیر در *کوش نامه* اصیل نمی‌نماید اما از آن جا که از دیگر منابع متفاوت است از آن نیز بهره جسته‌ایم.

### تجزیه داستان

**نَسب سلم و تور و ایرج**. در مورد پدر سلم و تور و ایرج هیچ اختلافی میان منابع پهلوی و عربی و فارسی نیست. کلیهٔ منابع سلم و تور و ایرج را، مستقیم یا تلویحا*، به‌عنوان سه پسر فریدون نام می‌برند. دینوری[1] که به اختلاط افسانه‌های ایرانی و سامی قائل است، نمرود را که همان فریدون است، پدر سلم و تور و ایرج می‌داند. در ترتیب سنی نیز منابع متفق‌القولند که سلم برادر مهتر، تور برادر میانی و ایرج برادر کهتر است. فردوسی،[2] نیز بر این باور است، اما زایش هر سه برادر را در سال پنجاهم از پادشاهی (یا عمر؟) فریدون می‌داند.

نام‌مادران‌سه پسر را فقط فردوسی،[3] و ظاهرا* به تبع او، *مجمل التواریخ*[4]

نسبت به پدر که در نفس این قتل جای دارد، عامل اصلی شناخته شده‌است. فقط *گوش نامه* است که باج خواهی ایرج از برادران را نیز علّت دیگری برای این نافرمانی می داند.[۱۱]

دربارهٔ تصمیم فریدون دایر بر تقسیم جهان داوری‌هایی شده است. **مینوی** خرد فریدون را به کم‌خردی وغیر مستقیم، به کاشتن تخم کین در پیوند(نسل) متهم می‌کنند. ثعالبی نیز تقسیم جهان را نتیجهٔ غرور بی‌جا و کوته‌بینی فریدون می‌داند.[۱۲] فردوسی و ثعالبی و خاصه ایرانشاه شرحی مفصل از این داستان به‌دست می‌دهند امّا منابع دیگر به یکی دو جمله اکتفا می کنند. روایت فردوسی و ثعالبی درکلّیات همسان است. مطابق این روایت در ایام سالخوردگی فریدون، سلم تور را به نافرمانی فرا می‌خواند.[۱۳] سلم و تور به اتفاق نامه‌ای به فریدون می‌فرستند و در آن با شکوه از اندکی حصهٔ خود از تقسیم جهان، از او می‌خواهند که ایرج را برای دیداری برادرانه نزد ایشان فرستد یا آنکه پذیرای جنگ باشد. ایرج، که به ویژه در *شاهنامه* چهره‌ای عارفانه دارد، از در صلح و آشتی در می‌آید و حاضر می‌شود برای فرو نشاندن خشم برادران پاره‌ای از کشور خود را به آنها واگذارد. چون ایرج داوطلبانه به نزد برادران می‌رود و سپاهیان سلم و تور صورت و سیرت وی را می‌بینند شیفته او می‌شوند و بر رشک سلم و تور می‌افزایند. در مشاجره ای تند با ایرج، تور کرسی زرین بر سرش می‌کوبد و سرش را نزد پدر می‌فرستد. در نقل این جزئیات، راویانِ پس از فردوسی از *شاهنامه* تأثیر گرفته‌اند. در *شاهنامه* و *گوش نامه* ایرج به دست تور کشته می‌شود. مسعودی «برادر» را قاتل ایرج می‌داند.[۱۴]

در برخی منابع فرزندان ایرج نیز کشته می‌شوند. برای نمونه، *بندهش* از قتل فرزندان و نوادگان و بسیاری از اعقاب؛ *یادگار جاماسبی*[۱۵] ازتمام فرزندان و خویشان به جزکنیزکی (دختری) «ویزک» نام در شمار کشتگان یاد می کنند؛ و طبری نیز می‌گوید دوپسر ایرج کشته شدند و دختری خوزک/خوشک نام بماند.

در عموم منابع، پس از فریدون سلطنت ایران رسماً به منوچهر می رسد. اما در *بندهش*، دوازده سال از دورهٔ پانصد سالهٔ پادشاهی فریدون ویژهٔ پادشاهی ایرج است. به نوشتهٔ طبری، پس از مرگ فریدون است که سلم و تور ایرج را می‌کُشند و سیصد سال برزمین پادشاهی می‌کنند. بلعمی، مترجم طبری، می‌گوید که سلم و تور، پس ازکشتن ایرج، کشور را به دو نیم کردند. در *گوش نامه* سلم و تور از روی عاقبت اندیشی بهره ای از جهان را نیز به گوش پیل دندان می دهند.

است. زمان تقسیم در رسالهٔ *ماه فروردین روز خرداد* در روز خرداد از ماه فرورد
که همان نوروز بزرگ است، ذکر شده است. در خلاصهٔ *چهرداد نسک* این خونیر
است که بخش می شود و در سایرمنابع جهان یا زمین یا مملکت فریدون.

این که اراضی شرقی و میانی و غربی به ترتیب به تور و ایرج و س
واگذار شد، مورد تأیید اکثرمنابع است (فقط دینوری است که به جای سرزمی
قلمرو اعقاب نمرود را ذکر می‌کند). اختلاف منابع فقط در جزئیات سرزمین‌ه
شرقی و میانی و غربی است. در عموم روایات ترکستان (ترک، تورا
ماوراءالنهر) سهم تور است. برخی منابع چین و تبت و حتی هند را هم همراه
سرزمین ترک ذکر می‌کنند. همین طور، روم سهم سلم است که غالباً توأم
مغرب ذکر می‌شود و گاه شام و مصر و فرنگ نیز با آن همراه می‌گردد.

سهم ایرج که ممالک میانی است، به گونه‌های مختلف بیان شده اس
منابع پهلوی و هم فارسی (*شاهنامه*، *زین الاخبار*، *تاریخ گزیده*) نام‌های آشنای ایران
ایرانشهر را بکار می‌برند. ثعالبی تنها عربی‌نویسی است که لفظ ایرانشهر را (
ایالات آن) ذکر می‌کند. در چند تألیف عربی «فارس» را باید به معنی ع
«ایران» گرفت. «عراق»ی که در چند مأخذ آمده، عراق عرب است، زیرا «عر
عجم» از عهد سلجوقی به بعد به جای الفاظ «جبال» یا «کوهستان» (ماد باستا
به کار رفته. منظور از بابل نیز همان عراق است. عربستان یا عرب در عم
ساسانی غالباً به نواحی شمالی جزیرة العرب اطلاق می‌شد و جزیی از ایرانشه
به شمار می‌آمد. هندوستان را طبری و حمزه و ابن بلخی سهم ایرج می دانند
ثعالبی سهم تور. این اختلاف از این جا باید سرچشمه گرفته باشد که این تقس
سه‌گانهٔ اساطیری-سیاسی با جهان‌بینی جغرافیایی «هفت اقلیم» که در
هندوستان اقلیمی جداگانه محسوب بوده، سازگاری ندارد؛ بنابراین در الحاق ه
(که جلگهٔ سند هم از آن اراده می‌شده)، به بخش شرقی یا میانی عالم، تفاوت آ
مشاهده می‌شود. قول طبری دایر بر سهم ایرج (که «عراق و هند» است) اُ
«عراق تا هند» خوانده شود، منطقی خواهد بود. حمدالله مستوفی که مرز میان
بهره را رودهای جیحون و فرات قرار داده، درحقیقت درک روزگار خود را
حدود «ایران» بیان می‌کند.

**برادرکشی.** کشته شدن ایرج را به دست برادران، همهٔ منابع جز خلاصهٔ *چهر*
*نسک*، در پی تقسیم جهان آورده‌اند. انگیزهٔ این قتل در عموم منابع آز و رشـ
سلم و تور نسبت به بهرهٔ ایرج از ممالک پدر بیان شده است. گاه نیز نافرم

کرد. پارهٔ اصلی، که ایران را نیز دربر می‌گرفت، از آن ایرج* شد. سرزمین‌های شرقی با توران به تور و سرزمین های غربی به سلم رسید. با این تقسیم، فریدون در حقیقت بذر نفاق میان سه کشور افشاند. دیری نگذشت که آز و رشک بر سلم و تور چیره شد و ازاین‌که بهترین بهره از شهریاری نصیب ایرج شده بود سر به نافرمانی گذاشتند. سلم و تور ایرج را به دیدار فرا خواندند و او و فرزندانش را کشتند. تنها دختری جان بدربرد. سرانجام پسری از نسل ایرج زاد که منوچهر نام گرفت. منوچهر، چون بزرگ شد با سپاهی به جنگ تور و سلم شتافت و آن دو را کشت.

**قدمت داستان**

این که این روایت بازسازی شده به کدام دوره تعلق دارد، تا حدودی از جغرافیای داستان معلوم می‌شود. تازی بودن پدر سه عروس بی‌تردید عنصری است که از روایات ایرانی غربی سرچشمه می‌گیرد. اشاره به موضوع در *خلاصهٔ چهرداد نسک*، که پاره‌ای از اوستای ساسانی تلقی می‌شود، تنها اصالت این عنصر از نسک مذکور را در مظان تردید قرار می‌دهد.

سه بهره کردن زمین اگرچه می‌تواند قدمتی به کهنگی فریدون (که خصائص وی برپایهٔ تثلیث است) داشته باشد، لیکن برای سه بهره کردن زمین (یا کشوری) به شرق و میانه و غرب قرینهٔ مستند و استواری در ادبیات و تاریخ بسیار قدیم ایران نمی‌توان یافت. در دورهٔ ایران میانه (اشکانی و ساسانی) است که جغرافیای سیاسی ایرانشهر بر مفهوم دشمنان شرقی (خیونان و هیاطله و ترکان) و غربی (یونان و روم) استوار می‌شود. آمیختن این واقعیت سیاسی با عامل فرهنگی بهدینی ایرانیان و بد دینی دو همسایهٔ شرقی و غربی در طی سده‌های متمادی می‌تواند به مفهوم شرقی-میانی- غربی پروانهٔ ورود به حریم اساطیر داده باشد. اگر قدمت انتساب توران به شرق قابل احراز نباشد، انتساب روم (یونان و روم) به غرب از الحاقات ایرانیان غربی است.

نکته‌ای که تعلق جغرافیایی داستان را به روایات غربی تأیید می‌کند، صفاتی است که برای سه برادر و خاصه سلم قائل شده‌اند. این صفت‌ها همان است که ایرانیان در طی تاریخ برای خود و همسایگان ایران قائل بوده‌اند؛ بابلیان و مصریان و یونانیان و رومیان را به خرد و نیرنگ و ثروت و بیابانگردان شمال شرقی (سکاها و هیاطله و ترکان) را به جنگاوری و تجاوز می‌شناختند، در حالی که ایرانیان خود را نگاهدار اعتدال و دینداری می‌دانستند. قائل شدن صفت

**کین خواهی منوچهر از سلم و تور.** در بارهٔ نسب منوچهر اختلاف در متون بس
است. ولی منابع معتبر شجرهٔ او را به‌دختر ایرج می رسانند که در پناه نیای ـ
فریدون از کشتار سلم و تور جان بدر برده بود. منوچهر چون بزرگ شد به
نیای خود ایرج از سلم و تور کمر بست. اکثر منابع از این کین خواهی یاد
کنند. *بندهشن* و طبری و مسعودی و بلعمی و مقدسی‌و بیرونی و ابن بلخ
*مجمل التواریخ* و حمدالله مستوفی جز ذکر نام قاتل و مقتولان اطلاع مفید دیگ
بدست نمی‌دهند. *مینوی خرد* کین خواهی ایرج را از جمله سودهای بزرگ هـ
زردشت می شمارد. *یادگار جاماسپی* از فرمان نریوسنگ در لشکرکشی منوچ
سخن به میان می آورد. رسالهٔ *ماه فروردین روز خرداد* زمان این حادثه را، هم
بسیاری حوادث دیگر، نوروز بزرگ ذکر می‌کند.

تعداد لشکریان منوچهر را *یادگارجاماسپی* سه هزار، فردوسی سید
هزار، ثعالبی، گردیزی سی هزار گزارش می کنند. درباب جنگ منوچهر با
و تور ثعالبی شرحی مفصل و فردوسی داستان پردازی ها دارد. هردو متن نه
در کلیات داستان، بلکه در برخی جزئیات نیز یکسانند. منوچهر با سپاهی
سالاری قارن در طی یک رشته جنگ و گریز نخست تور و سپس سلم را
کشد و سر آنان را نزد فریدون می فرستد. در*کوش نامه* نیز قارن سالار
ایرج است. تفاوت اساسی *کوش نامه* با فردوسی و ثعالبی این است که در ج
هاکوشِ پیل دندان به یاری سلم و تور می آید و با منوچهر نبرد می ک
منوچهر با گرزِ نیا تور را هلاک می کند. سلم نیز سرانجام گرفتار می گرد
به فرمان منوچهر اورا به دونیم می کنند.

**بازسازی داستان.** غالب منابع، از *خلاصهٔ چهردادنسک* گرفته تا *شاهنامه*، در کا
داستان هم رأی‌اند. اگر از الحاقات داستان (نظیر آنچه در *کوش نامه* آمد
داستان سرایی فردوسی چشم‌پوشی کنیم، و تنها فصل مشترک متون اصیل‌تر
شمار آوریم، داستان را چنین می‌توان بازسازی کرد:

فریدون سه پسر داشت. پسر مهتر سلم، پسر میانی تور، و پسر ک
ایرج نام گرفتند. سلم و تور از شهرناز بودند و ایرج از ارنواز بود. فریدون از
دختر پادشاه تازیان خواستگاری کرد و ایشان را به ازدواج پسران خود درآ
پدر در فرزندان خویش صفات متفاوتی می دید: خرد و ثروت خواهی را در
دلیری و جنگاوری را در تور، دادگری و دینداری را در ایرج. آشکار بود که
کیانی به ایرج خواهد رسید. فریدون پادشاهی جهان را میان سه پسر خود ب

۷. بندهش هشتم، فصل ۱۳، بندهای ۹ و ۱۰.

۸. مقدسی، *کتاب البدء و التاریخ*، به کوشش هوار، پاریس، جلد ۳، ص ۱۰۴.

۹. *شاهنامه*، ج ۱، فریدون، بیت ۶۴.

۱۰. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، لیدن، ۱۸۷۹، ج۱، ص۲۱۲.

۱۱. متینی، *همان*، ص۱۵۵.

۱۲. ابومنصور عبدالملک ثعالبی، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضایلی، تهران، ۱۳۶۸، ج۱، صص۵ـ۳۴.

۱۳. شاهنامه، ج ۱، فریدون، بیت ۲۸۴ و بعد. در *کوش نامه* این تور است که سلم را به سرپیچی دعوت می‌کند. ن. ک. به: متینی، *همان*، ص۱۵۵.

۱۴. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۲۵۳۶، ج۱، ص۲۲۰.

۱۵. *متون پهلوی* به کوشش جاماسپ آسانا. بمبئی، ۱۹۱۳، فصل ۴، بند ۴۰.

۱۶. آرتور کریستن‌سن، *نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه و تحقیق احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۶۸، ص۱۶۸.

۱۷. ن. ک. به: G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980, pp. 115-19.

## فهرست مآخذ

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، *اسطورهٔ زندگی زردشت*، تهران، ۱۳۷۵.

ابن الاثیر، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش تورن برگ (C.J. Tornberg)، ۱۳ جلد، ۱۸۶۷؛ تجدید چاپ: بیروت، ۱۹۶۵/۱۳۸۵.

ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، به کوشش عباس اقبال، ۲ جلد در یک مجلد، تهران، ۱۳۲۰.

ابن بلخی، *فارسنامه*، به کوشش لیسترانج و نیکولسون، کمبریج، ۱۹۲۱.

بلعمی، *ترجمهٔ تاریخ طبری*، تصحیح ملک الشعراء بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳؛ به کوشش محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۳۷.

*بندهش*، گزاردهٔ مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹.

بیرونی، *کتاب آثارالباقیه*، به کوشش زاخائو (E. Sachau)، لیپزیک، ۱۹۲۳؛ ترجمهٔ انگلیسی: ن . ک. Sachau، ترجمهٔ فارسی: اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۵۲.

پورداود، *ادبیات مزدیسنی*: یشت ها، ۲ جلد، بمبئی، ۱۳۰۷؛ تجدید طبع جلد ۲، تهران، ۱۳۴۷.

جنگاوری برای تورانیان البته ظاهراً قدمتی بس کهن دارد و به دوران مجاورت قوم اوستایی با طوایف تورانی باز می‌گردد.

گفته شد که سابقهٔ جغرافیایی شرقی-غربی داستان سلم و تور و ایرج، و بویژه انتساب سلم به روم، نباید قدمتش از عهد اشکانی فراتر برود و احتمالاً در نیمهٔ این دوره ساخته شده است. همچنین تازی بودن پدر دخترانی که با سه پسر فریدون ازدواج کردند، با آن که در *خلاصهٔ چهرداذنسک* نیز ذکر شده، نمی‌تواند به روایات شرقی ایران تعلق داشته باشد. با این حال هستهٔ اصلی داستان، یعنی تقسیم کشور میان سه فرزند و حتی برادرکشی و کین‌خواهی بعد از آن، احتمال دارد به روزگاری بس کهن‌تر برگردد. ذکر داستان در *خلاصهٔ چهرداذنسک*، به رغم پیرایه های جدیدتر، چنین احتمالی را تقویت می‌کند.

قرینهٔ دیگری که برای اثبات قدمت داستان آورده‌اند، اسطورهٔ سکایی تقسیم کشور میان سه فرزند است. هرودوت در کتاب چهارم، فصل‌های ۵ تا ۷، از تاریخ خود افسانه‌ای از سکاهای شمال دریای سیاه نقل کرده که عناصری از آن با داستان ایرانی تقسیم جهان مشابهت دارد. بنابر این افسانه، تارگیاتوس نخستین بشر و فرزند "زئوس" سه فرزند به نام های لیپو و آرپو و کولا داشت. کولا کشور خود رامیان سه پسرخویش تقسیم کرد و بخش اصلی را به کهترین فرزند داد.[۱۶]

ممکن است این داستان میان سکاها و قوم اوستایی مشترک بوده و میراث اقوام ایرانی پیش از انشعاب باشد. این احتمال نیز هست که قوم اوستایی آن را از سکاها اخذ کرده باشند. اما چنان که دومزیل نشان داده، قدمت بن‌مایه‌های این داستان را تا دوران همزیستی هند و اروپاییان می‌توان ردیابی کرد.[۱۷]

---

## پانوشت ها:

۱. ابوحنیفه دینوری، *اخبارالطوال*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران، چاپ دوّم، ص۳۳.

۲. ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، نیویورک، جلد ۱، فریدون بیت ۴۶.

۳. *همان*، بیت ۴۹.

۴. *مجمل التواریخ والقصص*، به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۸، ص۲۷.

۵. *یشت* ۵ (آبان)، بند ۳۳ و ۳۴؛ *یشت* ۹ (گوش)، بند ۱۴؛ *یشت* ۱۵ (رام)، بند ۲۴ *یشت* ۱۷ (ارت)، بند ۳۵.

۶. جلال متینی، «روایتی دیگر دربارهٔ ایرج و تور و سلم و بخش کردن جهان،» *ایرانشناسی*، ج ۱، شماره ۳، (۱۳۷۰) صص ۱۵۱.

بوالقاسم پاینده، چاپ دوم، ۲۵۳۶.

مقدسی، *کتاب البدء و التاریخ*، به کوشش هوار (C. Huart) ، ۶ جلد، پاریس، ۱۸۹۹-۱۹۱۹؛ ترجمهٔ فارسی: *آفرینش و تاریخ*، محمدرضا شفیعی کدکنی، ۳ مجلد در یک جلد، تهران، ۱۳۷۴.

*مینوی خرد*، ترجمهٔ احمد تفضّلی، چاپ ۲، تهران، ۱۳۶۴.

بهار، مهرداد، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، ۱۳۶۲.

ـــــ ، یسنا، جلد ۱، بمبئی، ۱۹۳۸.

ـــــ «شهرستان های ایران»، *شهرهای ایران*، به کوشش محمد یوسف کیانی، جلد ۲، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۹-۳۳۲.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (غررالسیر)*، (و ترجمهٔ فرانسوی)، به کوشش زوتنبرگ (H. Zotenberg)، پاریس، ۱۹۰۰؛ ترجمهٔ فارسی محمد فضایلی، تهران، ۱۳۶۸.

حمزهٔ اصفهانی، *کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*، بیروت، ۱۹۶۱؛ به کوشش Gottwaldt E.M.، لیپزیک، ۴۸-۱۸۴۴. (؟)؛ ترجمهٔ فارسی: جعفر شعار، تهران،۱۳۴۶.

*دینکرد*، به کوشش مدن، بمبئی، ۱۹۱۱.

دینَوری، ابوحنیفه، *الاخبار الطوال*، به کوشش گیرگاس (V. Guirgass) ، لیدن، ۱۸۸۸؛ ترجمهٔ فارسی: محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶.

*زند بهمن یسن*، ترجمهٔ محمدتقی راشد محصل، تهران، ۱۳۷۰.

*شایست و ناشایست*، به کوشش تاوادیا، هامبورگ، ۱۹۳۰.

طبری، محمدبن‌جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، به‌کوشش دوخویه (M.J. de Goeje)، ۱۵ جلد، لیدن، ۱۸۷۹ -۱۹۰۱؛ چاپ دوم، ۱۹۶۴؛ ترجمه انگلیسی: ر ک: Tabari

فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، نیویورک، ۱۳۶۶.

ـــــ *شاهنامه*، ۹ جلد، مسکو، ۷۱-۱۹۶۰.

کریستن سن، آرتور، *نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه و تحقیق احمد تفضلی و ژالهٔ آموزگار، ۲ جلد، تهران، ۱۳۶۴، ۱۳۶۸.

گردیزی، *زین الاخبار*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷.

*گزیده های زادسپرم*، ترجمهٔ محمدتقی راشد محصل، تهران، ۱۳۶۶.

*متون پهلوی*، به کوشش جاماسپ آسانا، بمبئی، ۱۹۱۳.

متینی، جلال، «روایتی دیگر ( = کوش نامه) دربارهٔ ایرج و تور و سلم و بخش کردن جهان»، *ایرانشناسی*، ۱/۳ ( ۱۳۷۰ )، ص ۱۴۸-۱۵۹.

مستوفی ، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۶۴.

*مجمل التواریخ و القصص*، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸.

مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، به‌کوشش پلا (Ch. Pellat) ۷ جلد،بیروت، ۷۹-۱۹۶۲؛ متن با ترجمهٔ فرانسه، به کوشش P. de Courleille و C.B. de Meynard، ۹ جلد، پاریس، ۱۸۶۱، تجدید طبع: طهران، ۱۹۷۰؛ ترجمهٔ فارسی:

# گذری و نظری

جلال خالقی مطلق*

## نظری در بارهٔ هویت مادر سیاوش

ز بادی کوکلاه از سر کند دور
گیاه آسوده باشد، سرو رنجور
**نظامی**

در آغاز داستان سیاوخش آمده است که روزی طوس و گیو و چند تن سوار دیگر در نزدیکی مرز توران به شکار میروند و در آنجا در بیشه‌ای به دختری تورانی بر می‌خورند که چنانکه خود او برای پهلوانان نقل می‌کند، شبانه از دست پدر مست خود که آهنگ جان او داشته گریخته، در راه اسبش جان سپرده و خود گرفتار راهزنان شده، آنها جواهرات او را گرفته و او را زده‌اند و سرانجام او به این بیشه پناه آورده و اکنون امیدوار است که چون پدرش از مستی به هوش آید، سوارانی از پی او بفرستد تا او را بازگردانند. دختر در پاسخ پهلوانان که از نژاد او می‌پرسند، می‌گوید که خویشاوند کرسیوز (برادر افراسیاب) است.

میان طوس و گیو بر سر تصاحب دختر اختلاف می‌افتد تا سرانجام به پیشنهاد یکی از سواران با هم توافق می‌کنند که کیکاوس‌را میان خود به داوری

---

* استاد بخش تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک در دانشگاه هامبورگ.
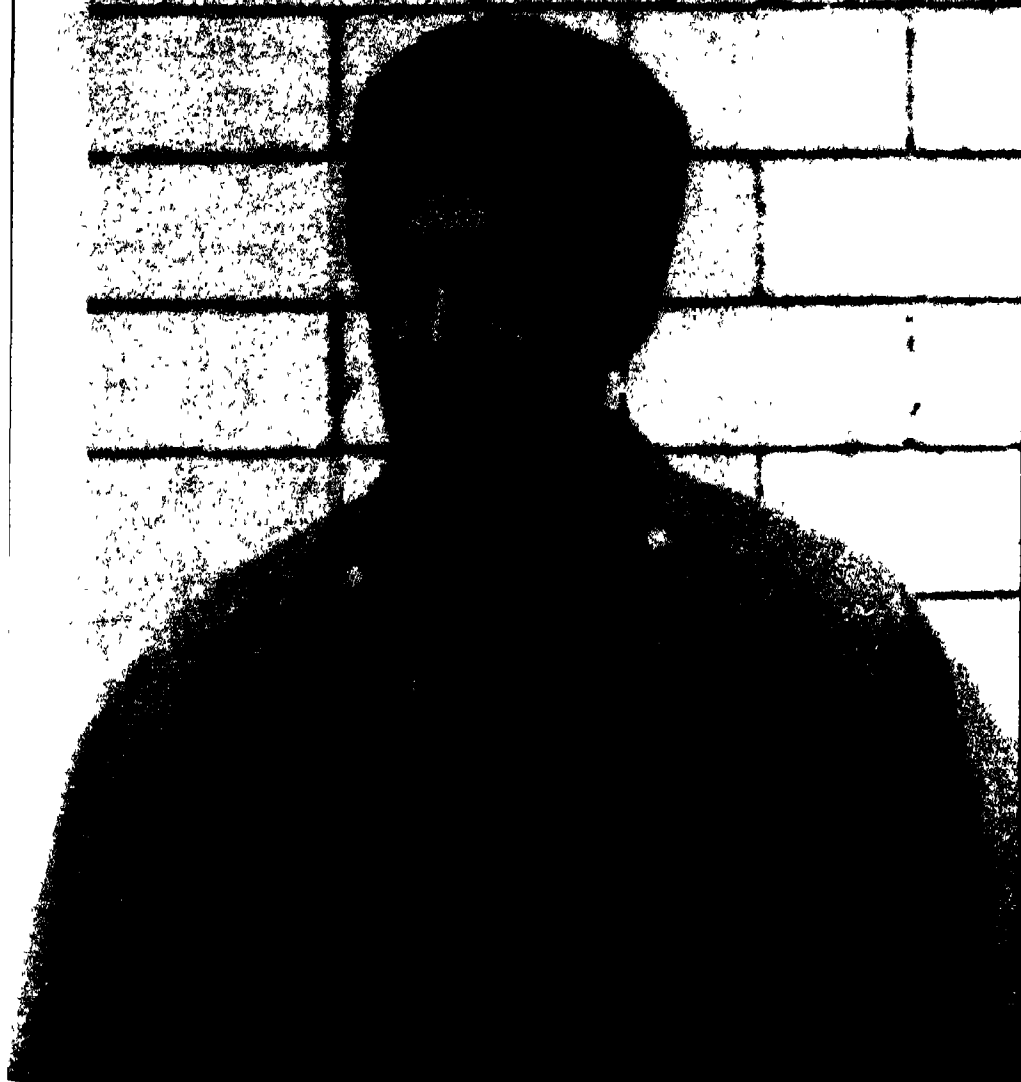
بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵

فردوسی چنین گزارش مهمی را، که بدون آن داستان دارای نقص بزرگی است، از قلم انداخته باشد؟ پس آیا دوبیتی که در دستنویس فلورانس آمده و ما آنرا در بالا نقل کردیم و ثعالبی نیز آنرا تأیید می‌کند اصیل‌اند؟ و آیا میتوان پذیرفت که در چهارده دستنویس دیگر ما و نیز در ترجمهٔ عربی بنداری این گزارش از قلم افتاده باشد؟

در برخی از دستنویسهای دیگر، مانند دستنویس لندن مورخ ۸۴۱ و دستنویس بی تاریخ لنینگراد، در محلی دیگر از داستان، یعنی پیش از ملاقات سیاوش با سودابه در شبستان (پس از بیت ۱۳۲ در تصحیح نگارنده)، گزارشی دراز، یکی در ۱۵ بیت و دیگری در ۲۱ بیت، دربارهٔ مرگ مادر سیاوش ساخته‌اند که در عدم اصالت آنها کوچکترین تردیدی نیست. ولی این روایت‌های الحاقی نشان می‌دهند که برخی از کاتبان متوجه شده‌اند که بدون هیچ اشاره‌ای به سرنوشت بعدی مادر سیاوش، داستان دارای نقص است و از اینرو درست پیش از رفتن سیاوش به شبستان و ملاقات با سودابه، گزارشی در مرگ مادر او ساخته و درون متن کرده‌اند تا این نقص داستان را بر طرف کرده باشند که این خود عدم اصالت آن دو بیت را در دستنویس فلورانس محتمل‌تر می‌کند. به سخن دیگر، کاری که کاتب این دو دستنویس سپس‌تر انجام داده‌اند، کاتب دستنویس فلورانس جلوتر کرده است.

نکته دیگر اینکه چرا در *شاهنامه* و مأخذ دیگر پهلوی و فارسی و عربی نام مادر سیاوش را ذکر نکرده‌اند، در حالیکه بویژه در *شاهنامه* نام زنان خیلی کم اهمیت‌تر از او قید شده است؟

اگر این دو نقص داستان را، که در بالا از آن یاد شد، تنها به حساب شاعر و یا مأخذ او نگذاریم، بلکه علت دیگری را هم در آن دخیل بدانیم، به گمان نگارنده علت آن می‌تواند این بوده باشد که، در ساخت کهنتر این داستان، مادر سیاوش همان سودابه بوده، ولی سپس‌تر چون عشق میان مادر و پسر را نپسندیده بودند، سودابه را مادر ناتنی سیاوش کرده و سپس به وسیلهٔ افسانه‌ای که دیدیم، برای سیاوش مادر دیگری بدون نام ساخته‌اند. یک نکتهٔ دیگر هم هست که گمان‌ها را تا حدودی تأیید می‌کند:

در *شاهنامه* و بسیاری از مأخذ عربی و فارسی سودابه یا شعدی دختر شاه هاماوران یا یمن است. ولی یمن در روایات ما نام چندان کهنی نیست و گویا پس از فتح یمن در زمان خسرو انوشیروان کم‌کم به روایات ایرانی‌راه یافته‌است.[۵] از سوی دیگر طبری[۶] و ابن‌بلخی[۷] سودابه را به روایتی دختر افراسیاب نامیده‌اند. نام

برگزینند. ولی کیکاوس، با دیدن دختر پریچهره ( که این بار کرسیوز را نیای خود می‌نامد )، او را ازچنگ پهلوانان می‌رباید و به عقد خود در می‌آورد و به شبستان خویش می‌فرستند. چندی بعد این زن از کیکاوس پسری می‌زاید که نام او را سیاوش می‌نهند. سپس رستم از سیستان می‌آید و کودک را به قصد تربیت او با خود به سیستان می‌برد و پس از آنکه همه چیزهائی را که بایستهٔ یک شاهزاده است به او می‌آموزد، اورا دوباره به‌پیش‌پدر باز می‌گرداند. هشت سال پس از این واقعه سوداوه یا سودابه نامادری سیاوش با دیدن سیاوش عاشق او می‌شود.[۱]

از مادر سیاوش پس از تولد سیاوش دیگر هیچ نامی در داستان نیست. حتی هنگامی‌که سیاوش سه بار به دعوت سودابه به شبستان شاه می‌رود و در آنجا خواهران سیاوش و دختران سودابه به پیشباز سیاوش می‌آیند، از مادر او، که اکنون بسبب شاهزاده باید مقام مهمتری هم داشته باشد، سخنی نیست. همچنین در ادامهٔ داستان، هنگام گذشتن سیاوش از آتش، هنگام ترک کردن ایران، تا فاجعهٔ کشته شدن او در توران و وقایع پس از آن، دیگر هیچ کجا مادر او در داستان ظاهر نمی‌گردد.

بنا بر متن دستنویس فلورانس ( مورخ ۶۱۴ هجری )، علت یاد نشدن از مادر سیاوش در ادامهٔ داستان این است که او هنگام زادن فرزند در می‌گذرد:

یکی ماه‌دیدار فرّخ‌پسر که بر مادر آورد گیتی به سر
چوآن‌شاهزاده ز مادر بزاد هم اندر زمان مادرش‌جان بداد[۲]

ثعالبی با آنکه روایت آغاز داستان، یعنی یافتن دختر تورانی بوسیلهٔ طوس و گیو را اصلاً ندارد، گزارش مرگ مادر سیاوش را که در دستنویس فلورانس آمده است تأیید می‌کند: ثمّ انّ کیکاوس أهدیت الیه جاریه لم یُرَ مثلها حسناً فافترشها و ولدت له سیاوش کالشهاب اللامع و الهلال الطالع و مضت لسبیلها[۳] [کیکاوس با کنیزکی که زیبارویی مانند او دیده نشده بود و به او بخشیده بودند، همبستر گشت و سیاوش از او بزاد که چون ستاره‌ای درخشان بود و چون ماهی تابان، و آن کنیزک از دست برفت.][۴]

شاید ثعالبی روایت آغاز داستان را در مأخذ خود ( یعنی در *شاهنامهٔ ابو منصوری* که مأخذ اصلی *شاهنامهٔ فردوسی* هم بوده ) داشته، ولی آنرا به قصد کوتاه کردن داستان زده باشد. ولی آیا گزارش درگذشت مادر سیاوش را نیز که یاد کرده در مأخذ خود داشته بوده است؟ در این صورت چطور ممکن است که

## یادداشت ها:


۱. *شاهنامه* ، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، کالیفرنیا و نیویورک ۱۳۶۹، صص ۲۰۲_۲۱۱.

۲. *همان*، دوم ۲۰۶/ پی‌نویس ۱۴.

۳. ثعالبی، *تاریخ غررالسیر*، به تصحیح زتنبرگ (H. Zotenberg)، چاپ دوم، تهران، ۱۹۶۳، ص ۱۶۸.

۴. ثعالبی، *غرر اخبار*، ترجمهٔ محمد فضائلی، تهران ۱۳۶۸، ص۱۱۳ به‌جلو.

۵. ن. ک. به:

Th. Noldeke, *Das iranische Nationalepos*, 2 Aufl., Berlin und Leipzig, 1920, S. 48 f

۶. طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، چاپ لیدن، یکم، ص ۵۹۸.

۷. ابن بلخی، *فارسنامه*، تصحیح لیسترانج و نیکلسون، کمبریج، ۱۹۲۱، ص ۴۱.

۸.. ن. ک. به:

D. D. P. Sanjana, *The Position of Zoroastrian waman in remote Antiquity*, Bombay, 1892, P. 73

۹. ن. ک. به: F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, 2.Aufl.,Hildesheim 1963, S.312.

۱۰. ن.ک. به: I. Darmesteter, *Etudes Iraniennes*, Paris, 1883, Vol. I, P. 298 No.1

۱۱. جلیل دوستخواه، «دربارهٔ مادر سیاوش نظر دیگری هم هست. ن. ک. به: جلیل دوستخواه، "مادر سیاوش"، *حماسهٔ ایران*، سوئد ۱۳۷۷، صص ۱۷۱-۲۲۵.

افراسیاب در *اوستا* Franrasyan به معنی «سخت هراس‌انگیز» است که در فارسی به افراسیاب تبدیل شده است. علت این گشتگی یا تباهی هرچه باشد، باید به این نکته نیز توجه کرد که فعلاً میان نام سودابه و افراسیاب به همانگونه در جزء آب اشتراک پیدا شده است که میان نام رودابه و پدرش مهراب و این مطلب نیز تأییدی است بر گزارش طبری و ابن بلخی که سودابه را دختر افراسیاب نامیده‌اند.

بنابراین در برخی از روایات ما سودابه نیز مانند مادر سیاوش از توران و از خاندان پادشاه آن سرزمین بود و این موضوع نیز هویت این دو زن را به یکدیگر نزدیکتر میکند و محتمل‌تر می‌سازد که هر دو در اصل یک تن واحد بوده‌اند. در بارهٔ نام سودابه میان پژوهندگان اختلاف است. داراب دستور پشوتن سنجانا سودابه را به ریخت فرضی اوستائی Suta-wainhu* به معنی «نیکو برای سود» بر می‌گرداند.[۸] یوستی در «نامنامهٔ ایرانی» حدس می‌زند که این نام چنان‌که در مأخذ عربی آنرا شغدی نوشته‌اند، در اصل عربی بوده و آنرا به قیاس با روداب ایرانی‌گونه کرده‌ند.[۹] خلاف او، دارمستتر در «تتبعات ایرانی» سودابه را ایرانی می‌داند که در مأخذ عربی به شعدی تبدیل شده است.[۱۰] در هر حال فعلاً با علت تباهی یا ناشناس ماندن جزء نخستین نام سودابه نمی توان دید که آیا میان این نام و نام سیاوخش (اوستائی Syavarasam به معنی «مرد (موی) سیاه») نیز در اصل ارتباطی بوده یا نه.

حاصل سخن اینکه به گمان نگارنده در صورت کهن‌تر داستان (نه الزاماً کهنترین آن)، سودابه دختر افراسیاب و مادر سیاوش بوده که سپس عاشق پسر خود می‌گردد. ولی چون عشق مادر به پسر را خوشایند ندانسته بودند، برای سیاوش مادر تورانی دیگری از خاندان افراسیاب ساخته و در آغاز داستان افزوده‌اند. محتمل است که این دگرگونی در اواخر دورهٔ ساسانی یا اوائل دوره اسلامی رخ داده باشد و از این رو اولاً خود روایت، یعنی سرگذشت مادر سیاوش که در آغاز داستان سیاوخش در *شاهنامه* آمده است، در مأخذ دیگر راه نیافته و ثانیاً درگذشت این زن پس از زادن فرزند که برای رفع نقص داستان ضروری است، هنوز بخوبی جزم داستان نگشته بوده و از این سبب در *شاهنامه* بسیاری از مأخذ دیگر نیامده و نیز هنوز برای این زن نامی تعیین نشده بوده است.[۱۱]

شاهرخ مسکوب

# ملاحظاتی در بارهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی*

۱- *شاهنامه* هرچند سروده حکیم ابوالقاسم فردوسی است، مردی که در قرن چهارم هجری در طوس می زیست، اما همچنین این شاهکار فراهم آوردهٔ نسل‌هایی است که در طول قرن ها آنرا، داستان ها و افسانه هایش را، درهم بافته و خمیرمایهٔ معنائی آنرا ورز داده اند. بخش هائی از اساطیر و یا تاریخ در این حماسه، پیش از آنکه به دست فردوسی برسد، شکل تازه و درنتیجه معنای دیگر یافته بود. سپس، از بخت خوب ما میراث تاریخی این فرهنگ کهن قومی نصیب شاعری بزرگ شد که توانست آن را به نیکو ترین صورتی زنده کند. «کتاب» تنها ساخته و پرداختهٔ یک‌تن نیست، همچنین ساختهٔ گذشتگان و باز ساختهٔ پردازنده‌ای بزرگ است. این اثر که بدین گونه سیری تاریخی داشت هنوز از رفتار بازنمانده و اینک صدها سال است که این فرزند فردوسی در دیدهٔ نسل های نو رسیده هر بار جلوه ای دیگرتر می یابد.

۲- فرهنگ از جمله "مأوا"ی هویت فرزندان و پروردگان خود است تا درآن ریشه بدوانند و جایگزین شوند و خود را باز شناسند. در فرهنگ ما **شاهنامه** نه تنها «کاخ بلند» زبانمان را «پی افکند» بلکه بیش از هر اثر دیگر ما را به زمان (تاریخ) و مکان (ایران) خودمان‌پیوند زد. این کتاب گذشته را به زمان «حال» شاعر

---

* بخشی از یادداشت های منتشر نشدهٔ نویسنده در بارهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی.

ماهنامهٔ

از انتشارات بنیاد فرهنگی پر



ماهنامهٔ پر از آغاز سال ۱۹۸۵ تا کنون
هر ماه، بدون وقفه و بهنگام منتشر شده است

«انتشار پر تلاشی است بخاطر: ایجاد فضایی مناسب برای طرح، بحث و روشن کردن مفاهیم استقلال، آزادی، و عدالت اجتماعی (مفاهیمی که کج‌اندیشی دربارهٔ آنها باعث این همه کشمکشهای سیاسی و مرامی و قومی شده است) و کوشش برای تبدیل این مفاهیم به باورهای استوار فرهنگی.»

بهای اشتراک:
ایالات متحده: یکساله ۲۵ دلار امریکایی
خارج از ایالات متحده: یکساله ۳۲ دلار امریکایی

**Par Monthly Journal**
P.O.Box 703
Falls Church, Virginia 22040
Tel.: 703/533-1727

او بی گناه تر است.

۵- *شاهنامه* از حضور شاعر لبریز و مالامال است: از راه و از برکت لحن کلام او که همیشه در پایگاهی والا و با شکوه سیر می کند، پروازی بلند دارد و ما را با خود می برد- بی آنکه فاصله، جدائی و بدتر از آن دوگانگی (میان سراینده و خواننده یا شنونده) ایجاد کند. زیرا این پرواز با وجود صلابت و اوحی که دارد به سبب سرشت صمیمی زبان، خودمانی است، خطابی درشت و استادانه- چون ناصر خسرو- ندارد، به فضل گرانسنگ خاقانی و به آهنگ فاخر منوچهری نیست که در بهترین حال مانند پرچینی درمیانهٔ راهی زیبا برپا کرده باشند تا شنونده برای رسیدن به گوینده ناچار از آن بگذرد، راه هموار است و حایلی در میانه نیست.

۶- گذشته از سادگی والای زبان، رنج و شادی، مهر و کین، خشم و خونخواهی یا نیک و بد کسان، خواست ها و آرزوهای آنها انسانی و درعین بلندی و بلند پروازی- حتی در مورد پادشاهی چون کیخسرو- دریافتنی، محسوس و آشناست. و این «آشنا» پیوسته با همدلی سراینده همراه است. از همان آغاز می‌دانیم که نبرد پدر و پسر «یکی داستان است پرآب چشم» و در روایت سرگذشت اسفندیار شاعر همزبان با بلبل «همی نالد از مرگ اسفندیار- ندارد جز از ناله زو یادگار». و همچنین است گاه و بیگاه در سراسر کتاب تا آن نامه رستم فرخزاد به برادر. خواننده مانند سراینده با سرنوشت پهلوانان آشنا و با غم و شادی آنها شریک است.

۷- معمولاً *شاهنامه* را بیشتر از دیدگاه زبان و اثر آن در ملیت، یا بهتر گفته شود، در هویت ایرانی نگریسته اند. فردوسی خود نیز همین آگاهی را از کار بزرگ خود داشته است: پی افکندن کاخ بزرگ زبان با دستمایه «تاریخ» ایران. اما دراین میان جان تازه ای که در روح ما دمید نادیده مانده است و خاموش و پنهان در ما به سر می برد.

فردوسی در کنار جهان بینی اسلامی، در *شاهنامه* جهان بینی دیگری طرح می اندارد. آن «کاخ بلند» نظم فقط زبان گویای داستان های کهن نیست، در تار و پود این نقش رنگین طرحی است با بینشی تازه از هستی، از خدا، انسان، و جهان، و رفتار آدمی رویاروی خدا، خویشتن خود و جهان . . .

۷- اندیشه فردوسی بنیانی سه گانه دارد: آفریننده، آدمی، چرخ.

خدای *شاهنامه* خدای جان است و خرد، آفرینندهٔ نام (هرچیز«نام پذیر») و جایگاه آنها، «جهان و هرچه در او هست» و خود برتر از همهٔ اینها و برتر از

باز رساند و آنگاه خود چون پدیده ای"تاریخدار" پیاپی به زمان‌های آینده پیوست و تا امروز هر بار به گونه ای با زمان آمده "همروزگار" شد.

۳- فردوسی خود گفته است، و به پیروی از او کسانی دیگر نیز، که شاعر هیچ دستی در کاستن و افزودن داستان ها نداشته است.

گر از داستان یک سخن کم بدی روان مـــرا جای ماتم بدی

ولی گزیدن و به هم پیوستن پاره ای از داستان ها و کنار گذاشتن یا ندیده گرفتن پاره ای دیگر، دستکاری که هیچ، تدوین کتاب است از همان گام نخست.

دیگر آنکه متن شاهکارهائی چون رستم و سهراب، مفاخرات رستم و اسفندیار و مانند اینها ـچنین کلامیـ چیزی نیست که، نوشته یا نانوشته، درجائی موجود بوده باشد. این که هست شعر بلند بی مانند و بازماندهٔ نبوغی گرانبار و سرشاراست.

۴- نگاهی به داستان های حماسی دیگر چون *گرشاسب نامه*، *داراب نامه*، *کوش نامه*، *سمک عیار* ارزش و حد فرهنگی حماسه های ادبی و عامیانه ما را نشان می دهد. آنها نیز مأخذی داشتند که اگر به دست شاعری بزرگ می افتاد بی گمان امروز آثاری والاتر و دیگرتر می داشتیم. (نظامی مثال خوبی است از داستان ها که او سروده است و دیگران که خواسته اند در همان میدان جولانی بدهند).

هرچند فردوسی می گوید چیزی را درجائی دستکاری نکرده اما از برکت نبوغ او همه چیز در جهت کمال دگرگون شده است. روایت دبیرانه عوفی در *جوامع الحکایات* مثال و نمونه دیگری است. گذشته از تفاوت های نمایان دیگر، در اینجا تا افراسیاب درخواست صلح می کند، سیاوش می پذیرد. اما در *شاهنامه*، اوّل کاوس به سیاوش فرمان می دهد که اگر صلح خواستند بپذیر و از جنگ بپرهیز و پسر فرمان پدر را به کار می بندد.

بنا بر این در روایت عوفی می توان پنداشت که شاهزادهٔ جوان، فریفته افراسیاب مکار، خودسرانه پیمانی با دشمن بسته است. ولی در روایت *شاهنامه* فرمان شاه و خواست خود هردو را برآورده است و درنتیجه تغییر رأی کاوس (که در روایت عوفی نیست) و فرمان تازه به فرزند که گروگان ها را بفرست تا بکشیم و کشور توران را ویران کن، همه اینها پیمان شکنی سیاوش را محال و پناه بردن او به توران را توجیه می کند. پیش پای او راهی جز این نمی ماند. دراینجا

ـه سعی خودنتوان بردپی به‌گوهرمقصود　　خیال باشد کاین کار بی حواله برآید

این دیدگاه هرچند سرنوشت آسمانی «واصلان» همانند است ولی سرگذشت
ـنی آنان یکی نیست. «کارگاه» سرگذشت پادشاهان و پهلوانان طبیعت و اجتماع
ـت و خویشکاری آنها پیروزی بر بدی و داد ورزیدن. فریدن چون به پادشاهی
ـید به گرد جهان گشت و :

هرآن چیز کز راه بیداد بود　　هرآن بوم و بر کان نه آباد بود
به نیکی فرو بست ازاو دست بد　　چنان کز ره پادشاهان سزد
بیاراست گیتی بسان بهشت　　بجای گیا سرو و گلبن بکشت
(*شاهنامه*، خالقی، دفتریکم، ص۹۱)

ـخلاف این، «کارگاه» سرگذشت عارفان آسمان روح است (نه آفاق جهان) و
ـویشان وصول به حق و در نهایت تربیت یاران و ارشاد مریدان. در برابر
ـنامهٔ «آفاقی» سرآمدان *شاهنامه* این بزرگان کارنامه ای «انفسی» دارند.

۹- چرخ به نام ها و با مفهوم های فلک، زمان و زمانه، سپهر، جهان،
ـگار، آسمان و سرنوشت. . . در *شاهنامه* می آید. اگر بخواهیم این همه را به یک
ـبنامیم گمان می کنم «چرخ» از همه رساتر و گویاتر باشد، چون هم به شکل
ـهر و آسمان دایره وار است و گردنده، هم مانند زمان رونده است و هم آغاز و
ـام ندارد. در هر زمان هرجای آن در میانهٔ جاهاست و درگردش خود فارغ از
ـیشهٔ سود و زیان این و آن است، هرچند که با همین گردش سرنوشت همه را
ـسازد.

درمرگ، شکست و پیروزی و رویدادهای بزرگ سرنوشت، همیشه دست چرخ
ـکار است. دراین پیوند، انسان در فراز و فرود و گذرا و سپنجی است؛ با نیک
ـد و شادی و رنج و حال های گوناگون. شاعر خود در برابر چرخ گردنده
ـنهٔ چنین انسانی است؛ انسان در گیر گردش چرخ سرنوشت ساز؛ مثلاً در
ـان داستان اسکندر (*شاهنامه*، چاپ مسکو) آنگاه که در شکوه از پیری و
ـمهری و بد روزگار می گوید:

الا ای برآورده چرخ بلند　　چه داری به پیری مرا مستمند. . .

اندیشهٔ آدمی؛ در رفتار با آفریدگان، خردمند، دانا و دادگر است نه جبّار و قهّار و خودکام یا حتی فقط «بخشنده و مهربان». هرکسی به سهم سزاوار خویش! جبر و قهر یا بخشش و مهربانی بی دلیل کار چرخ «سرنوشت ساز» است نه خدا (هرچند که چرخ خود به فرمان او می گردد، و این تناقض میان خدای خردمند دادگر و بیدادِ گردش چرخ بی خرد، خود گفت و گوی دیگری است که در *سوگ سیاوش* اشارهٔ کوتاهی به آن شده است).

۸- و اما آدمی: یا به خرد (که بر ترین بخشایش ایزدی است) و داد و دانایی شناخته می شود و یا به بی خردی، بیداد و نادانی؛ نه به ایمان و کفر مقدر و نوشته بر لوح محفوظ!

انسان *شاهنامه* مانند فریدون، سیاوش و کیخسرو نه تنها در برابر خدا پاسخگو است، بلکه مسئول نیک و بد جهان نیز هست؛ به خلاف شریعت یا طریقت که درآن آدمی فقط پاسخگوی اعمال خود است در برابر حق.

بنده گناهکار اسلام فریفتهٔ شیطان و «ظالم و جاهل» است. ولی تبهکاران *شاهنامه* یا مانند ضحّاک و افراسیاب خود دیوگونه، اژدها و خشکسالی اند و جهان را تباه می کنند یا مانند گرسیوز و کاوس و گشتاسب، فریفتهٔ دروغ و آز و مایه جنگ و کشتار، سامان اجتماع رابهم می ریزند.

سیاوش و کیخسرو یا فریدون «انسان کامل» *شاهنامه* اند. (*سوگ سیاوش*، صص ۴۳ و ۲۳۸). نه در هدف یا شیوهٔ پذیرش (که در شاهزاده با تسلیم بود و در پادشاهان با نبرد) بل که در نفس قبول شهادت سیاوش و امام حسین همانندند. ولی انگیزهٔ شهادت سیاوش وفاداری به پیمان بود؛ پیمانی کیهانی میان آدمی و جهان که بی وفائی به آن مایه تباهی جهان و «گسسته شدن» پیمان شکن است درخود و انگیزهٔ امام شیعیان اعتلاء امر الهی و خلافت حق.

ناپدید شدن کیخسرو به راهنمائی «سروش»، آنهم پس از پادشاهی و دادورزی و آبادی جهان، برای آن بود که فرهٔ ایزدی از وی نگریزد (آنچنانکه از جمشید گریخت) تا به «داور پاک» بپیوندد. و اما فریدون پس از نجات جهان از ستم ضحاک تنها درآرزوی نیستی فرزندان برادرکُش خود (سلم و تور) است و بس. و تا این آرزو به دست منوچهر برآمد «فریدون بشد نام او ماند باز»

این انسان آرمانی از وحدت وجود بی خبر و با حلّاج که خود را در خدا و خدا را در خود می انگاشت بیگانه است. همچنین با شمس الحق مولانا و پیر مغان حافظ و عشقی که در نزد عارفان آغاز و انجام هر مراد است. ولی باوجود هر تفاوتی همگی آنها نظر کردهٔ عالم بالا و عنایت ایزدی چراغ راهشان بود:

ود )، فقط می توان این را گفت که پاسخ را باید در ویژگی های «فراتاریخی»
اهنامه جست که مانند هر شاهکار بزرگ هنری، هرچند سرچشمه در تاریخ
مان خود دارد ولی رودخانه ایست که سرزمین های آینده را بارور می‌کند.

۱۲- طرح کتاب در بخش تاریخی- ساسانیان-«تقویمی» است. رویدادها بنا بر
اریخ و پیاپی به نظم کشیده شده اند، اما طرح بخشی از دوران اساطیری و همهٔ
وران پهلوانی بربنیاد قرینه سازی دوگانه ایست که در رویاروئی دو بنیاد هستی،
یکی و بدی می گذرد که نخست فریدون و ضحاک دو تجسم آنند و پس از آن
برج در برابر برادرانش، سلم و تور؛ رستم و افراسیاب- مانند دو ریل راه آهن-
وخطی هستند که داستان، با شتاب و درنگ، بر آنها به پیش می راند. نمونه‌های
یگر موازنهٔ این تنش و در گیری دوسویه را میتوان این گونه بر شمرد: رستم و
سهراب، کیخسرو و افراسیاب، سیاوش و سودابه، گودرز و پیران، فرنگیس و
سودابه، سیاوش و گرسیوز، سیاوش و کاوس، گشتاسب و اسفندیار، رستم و
سفندیار. . . و سرانجام ایران و توران!

نبرد دو کشور تحقق پایان ناپذیر انسان و دیو، راستی و دروغ، نام و ننگ و
بدگی و مرگ است. تاریخ ایران در فراز و نشیبی سخت ساخته می شود و در
کیرو داری بد فرجام، با نامهٔ رستم فرخزاد فرو می ریزد.

این رابطهٔ دوسویه و رویاروئی کار را به گفت و گوی انسان اندیشندهٔ هوشمند و برتری وی برگردش بی ارادهٔ سپهر فرمان بردار می کشاند.

معنای زندگی و مرگ نیز در *شاهنامه* متفاوت است. دراین «قرآن عجم» از برکت نبوغ و هنر فردوسی تبلور متعالی بهترین جنبه های فرهنگ کهن ایرانی امکان پذیر شد و هستی پذیرفت.

۱۰- درمورد فردوسی باید به یک نکته اساسی دیگر هم توجه داشت: پس از اسلام به علت هائی که از جمله در «هویت ایرانی و زبان فارسی» آمده، اساطیر «تاریخی» ایران و اسرائیلیات قرآن- خود آگاه و ناخود آگاه درهم آمیخته شد. این امر از سوئی به گذشتهٔ ما مجوسان «اهلیّت» اسلامی می بخشید و از سوی دیگر ویژگی قومی و هویت جداگانهٔ ما را خدشه دار و آشفته می کرد. فردوسی به خلاف طبری و دیگر مورخان ایرانی و مسلمان این کار را نکرد، گذشته ما را دست نخورده و جدا از آن عرب ها نگه داشت؛ تاریخ سنتی (یا سنت تاریخی) ما را درجایگاه خود و آن چنانکه بود در نظر آورد. در نتیجه به فرهنگ گذشته ما (اسطوره، حماسه و تاریخ) دورنما و معنائی مخصوص به خود داد ومنظره یگانه آن را در برابر چشم جان و دل ما ترسیم کرد. این یکی از دیدگاه های آن جهان بینی فردوسی است که- مانند بینش خیام- با دریافت تمدن اسلامی، مثلاً آن گونه که در سعدی می توان دید، تفاوت دارد.

در دین های وحدانی«تاریخ» با هبوط آدم از بهشت آغاز می شود و در *شاهنامه* با پادشاهی کیومرث در کوه! هر تاریخی خاطرهٔ قومی خود را پدید می‌آورد و هرخاطره ای هویت قومی خود را! کینه و دشمنی خشکه مقدّسان با *شاهنامه* و حتّی با جنازهٔ سرایندهٔ «رافضی» آن فقط به علت «مدح مجوسان و گبرکان» نیست. خواه بدانند یا نه، وجود آن جهان بینی در ایجاد این کینه و دشمنی بی اثر نیست.

۱۱- *شاهنامه* یادگار دگرگونه گذشته است -نه گذشتهٔ «واقعی»- گذشته ای باز ساخته و درنتیجه آرمانی است؛ آگاهی بازگونه و «دلخواه» است، به یک معنا صورت آرزوی قومی است، «ناخودآگاهی» که اینگونه خود را بر ساخته و به «خودآگاهی» درآورده. قوم ایرانی تاریخش را به این «صورت» به یاد می آورد. اکنون که «صورت» تاریخ ما دیگرگون شده و از گذشته آگاهی تازه ای داریم، خویشکاری کتاب چیست و چه نقش تازه ای بر صفحه ضمیر ما می افکند؟

پاسخ به این پرسش اساسی،حتی‌فهرست وار، بیش ازگنجایش این یادداشت هاست (*مقدمه ای بر رستم اسفندیار* و *سوگ سیاوش* کوششی در همین زمینه

رحیم شایگان*

# منصب هَرگبِد در دورهٔ ساسانی

در میان موضوع های گوناگونی که شادروان دکتر تفضلی به بررسی و پژوهش آنها پرداخته بود عناوین *harzbed/arzbed/harjbed(Ar.)* «ابرحواجه» و نیز *hargbed/argbed/arjbed(Ar.)* به چشم میخورد که وی آن را عنوان یک مقام نظامی دانسته است.[۱] در این نوشته من منحصراً به بررسی لقب *hargbed/argbed/arjbed(Ar.)* می پردازم و در تشریح وظایفش به یک سند قبطی که اخیراً منتشر شده روی می آورم که به نظر می رسد مؤید داوری درست این محقق ارجمند در بارهٔ مقام نظامی دارندهٔ لقب است.

این لقب در فهرست بلند پایگان اردشیر و شاپور بلافاصله پس از نام اعضای خاندان پادشاهی و مقام *bidaxš* «نایب السلطنه» آمده است.[۲] اما، در سنگنبشتهٔ نرسی در پیکولی، شاپورنامی با عنوان تازهٔ *hargbed* «؟» در صدر نام اشراف و بزرگان *(āzād ud wuzurg)* و پیش از نام های *bidaxš* و *hazārbed* حک شده است.[۳]

واژه شناسان برای *hargbed* معانی گوناگون برشمرده اند، از جمله «فرماندهٔ دژ»،[۴] یا مأمور وصول مالیات، رییس امور مالی».[۵]

به اعتقاد *Petrus Patricius*[۶] نرسی، هنگام پذیرفتن فرستادهٔ نمایندهٔ روم برای عقد پیمان صلح در سال ۹۹-۲۹۸م، تنها دو تن از دیوانیان را در کنار خود داشت: یکی *Affarban* که به عنوان فرماندهٔ گارد *(hýparkhos ên praitōríōn)* معرفی شده و دیگری *arkhapétēs Barsabórsos*، که، به اعتبار نحوهٔ قرائت متن، یا مسئول شهر *Symios* بوده

علمٌ و جامعه
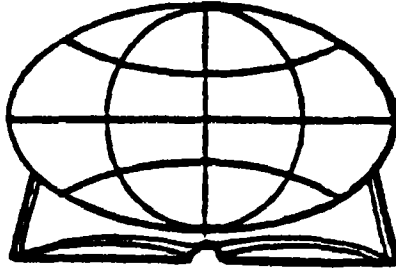
# جُنگ اجتماعی - سیاسی - فرهنگی

مدیر: دکتر ناصر طهماسبی

نشانی:

Persian Journal for
Science and Society
P.O.Box 7353
Alexandria, Virgina 22307

بهای اشتراک: یکساله ۳۰ دلار

wissenschaft, Abteilung 3, Teil 7 (Munchen: C H. Beck'sche Verlagsbuchhandlung, 1984), pp 223-224, 306; Ph Gignoux, "Introduction socio-culturelle," in *Splendeur des Sassanides L'empire perse entre Rome et la Chine [224-642]* (Bruxelles: Musées Royaux d'Art et d'Histoire, 1993), p 35, *idem, Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes*, Corpus Inscrptionum Iranicarum, Supplementary Series I (London, Lund Humphries, 1972), p. 23; W. B. Henning, "Mitteliranisch," in *Handbuch der Orientalistik*, vol I, 4 Bd, Abschn. 1, ed. B Spuler (Leiden/Koln· E J Brill, 1958), p 41; V. G Lukonin, "Political, Social and Adminstrative Institutions: Taxes and Trade," in *Cambridge History of Iran*, vol III (1-2): *The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, ed E Yarshater (London/New York Cambridge University Press, 1983), pp 735-738; O Szemerényi, "Iranica V (nos 59-70)," in *Monumentum H S Nyberg*, 4 vols, vol II, Acta Iranica 5— Hommages et Opera Minora (Téhéran/Liège, Bibliothèque Pahlavi, 1975; distributed by E J. Brill), pp 366-375, P O Skjærvø, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, I-III,1-2 vols, vol. III, 1: *Restored Text and Translation* (Wiesbaden· Dr Ludwig Reichert Verlag), p 95 does not express an opinion.

6 K. Muller and T Muller, eds, *Fragmenta Historicorum Graecorum*, vol 5, vol IV (Paris, 1841-1885), p 189, frag 14

7. M -L Chaumont, "Recherches sur les institutions de l'Iran et de l'Arménie II Le titre et la fonction d'argapat et de dizpat," *Journal Asiatique* 250 (1962)· p 15, undecided E. Winter, *Die sāsānidisch-romischen Friedensverträge des 3 Jahrhunderts n Chr · Ein Beitrag zum Verstandnis der außenpolitischen Beziehungen zwischen den beiden Großmächten*, Europaische Hochschulschriften, Reihe III Geschichte und ihre Hilfswissenschaften, Bd 350 (Frankfurt am Main/Bern Verlag Peter Lang, 1988), p 167, n 3

8 P Peeters, "L'intervention politique de Constance II dans la grande Arménie en 338, *Bulletins de la Classe des Lettres et des Sciences Morales et Politiques de l'Académie Royale de Bélgique* 5, no 17 (1931) p 27; W. Enβlin, "Zur Ostpolitik des Kaisers Diokletian," *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften*, phil -hist Abteilung Heft 1 (1942)· p 51; W Felix, *Antike literarische Quellen zur Außenpolitik des Sāsānidenstaates Erster Band (224-309)*, Österreichische Akademie der Wissenschaften, phil-hist. Kl, Veroffentlichungen der Iranischen Kommission 18 (Wien Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 1985), p 124

9. F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg, 1895; reprint, Hildesheim, 1963, 1976), p 64, M -L Chaumont, "Recherches," *op cit*, p. 15.

10 N. A Pedersen, "A Manichaean Historical Text," *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik* (Bonn) 119 (1997). pp 198, 1 25; 200, n. 23.

11 P.O Skjærvø *apud* N A Pedersen, "A Manichaean Historical Text," *op cit*, p 200, n 23

12 Th. Noldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausfuhrlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehn* (Leyden E J. Brill, 1879; reprint, 1973), pp. 110-111.

است (tên toû Symíou eîkhen arkhến)،[۷] یا مسئول زبان نوشتاری (tên toû sēmeíou arkhến).[۸] به احتمال زیاد عنوان فرمانده گارد نرسی، با مقام hazārbed برابر است، مانند arkhapétēs که معرف منصب hargbed است. نام hargbed بارسابورسوس (Barsabōrsos) را اگر به صورت *Burz-Šābuhr بخوانیم،[۹] وی را با همان شاپوری که در سنگنبشتهٔ پیکولی hargbed خطاب شده یکی می دانیم.

متن قبطی مانوی که اخیراً منتشر شده به شخصی به نام Sapōrēs اشاره می کند که تا هنگام مرگ نرسی در سال ۳۰۲م hyparkhos وی بود.[۱۰] بنابراین، احتمال دارد که Sapōrēs p-hyparkhos در متن قبطی، *Burz-Šābuhr arkhapétēs در نوشتهٔ Petrus Patricius و hargbed Šābūhr درکتیبهٔ پیکولی هر سه معرف یک شخص بوده باشند.[۱۱]

تعریف hargbed Šābuhr به عنوان hyparkhos در سند قبطی همراه با اعتقاد طبری به این که مقام hargbed برتر از رتبهٔ artēštārān-sālār و سپهبد بوده،[۱۲] مؤید این نظر است که منصب هرگبد نظامی بوده است.[۱۳]

بنا بر روایاتی در Synodicon Orientale سوریانی، در حدود یک قرن بعد از مرگ نرسی، یزدگرد اوّل دو مقام را مأمور کرد که موافقت او را با تصمیمات شورای سلوکیه در ۴۱۰ میلادی اعلام کنند. این دو مقام یکی بزرگ فرمادار (hrmdr' rb') خسرو یزدگرد و دیگری مهرشاپور از خاندان اَرگبد (byt' d-'rgbṭ') بودند.[۱۴] مهرشاپور به یقین همان hargbed است که تا قرن پنجم وظیفه اش موروثی و از همین رو جزیی از لقب او شده بود، در حالی که عنوان بزرگ فرمادار به احتمالی معرّف تطوّر مقام hazārbed در دوران پایانی شاهنشاهی ساسانی است همانگونه که از همطرازی میان چهار لقب مهرشاپور (hargbed) و خسرو یزدگرد (wuzurg framādār) و *Burz-Šābuhr (hargbed) و Affarban (hazārbed) بر می آید.[۱۵]

---

## پانوشت ها:

ن. ک. به.

1 A Tafazzoli, "An Unrecognized Sasanian Title," in *Aspects of Iranian Culture In Honour of Richard Nelson Frye*, eds. A. Bromberg, B Goldman, P. O Skjærvø, and A S Shahbazi, Bulletin of the Asia Institute, n.s., 4 (Ames, Iowa: Iowa University Press, 1990), pp 301-305

2. ŠKZ, Parthian, lines 23, 25

3. NPi, Mid Pers , lines 6-8.

4. A Tafazzoli, "An Unrecognized Sasanian Title," *op cit*, pp. 302-303

5. R. N. Frye, *The History of Ancient Iran*, ed H. Bengston, Handbuch der Altertums-

تورج دریائی*

# نگاهی به بدعتگرایی در دورهٔ ساسانی

ساسانیان از آغاز حکومت خود به وحدت دین و دولت کوشیدند و با استفاده از احکام دین زرتشتی قدرت حکومت خود را استوار کردند. لزوم وحدت و پیوند دین و دولت در بسیاری از متون بازمانده از دوران شاهنشاهی ساسانیان به چشم می‌خورد و آنرا می‌توان جزو روندی دانست که در قرون وسطی در آسیا و اروپا ریشه گرفت. در امپراطوری روم شرقی (بیزانس) نیز یک قرن بعد از شروع حکومت ساسانیان یک شاخه از مذهب مسیحی دین رسمی آن دولت گشت و مذهب پایهٔ اصلی هویت این امپراطوری گردید.[۱]

برای اردشیر بابکان بنیان گذار سلسلهٔ ساسانی پیوند دین و دولت سهل بود زیراخانوادهٔ او نگهبان آتشکده آناهیتا در شهراستخر بودند و خود نیزاز آتشکده سر برآورده بود و در نتیجه توانست پس از غلبه برپارت ها آئین های گوناگون دین زردشتی را بازسازی کند و مقام شاه را در رأس آن قرار دهد.[۲] آنان که به مخالفت با این عمل برخاستند یا به راه آورده شدند یا به کیفر رسیدند.

---

* دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرتن.

13. M.-L. Chaumont, "Argbed," *Encyclopædia Iranica* 2, no. 4 (1986): pp. 400-401; E. Winter, *Die sāsānidisch-römischen Friedensverträge*, op cit., p. 167.

14. J.-B. Chabot, *Synodicon orientale ou recueil de synodes nestoriens: d'après le MS syriaque 332 de la Bibliothèque Nationale et le MS K. VI, 4 du musée Borgia, à Rome*, Notices et Extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Nationale et autres Bibliothèques, vol. 37 (Paris, 1902), p 21, lines 21-22; Chaumont, "Recherches," *op. cit.*, p. 16; J. Labourt, "Le christianisme dans l'Empire perse," *Revue d'Histoire et de littérature religieuse* 7 (1902): p 97.

15. M.-L. Chaumont, "Chiliarque et curopalate à la cour des Sassanides," *Iranica Antiqua* 10 (1973): pp. 147-152; *idem*, "Recherches," *op cit.*, pp. 16-17; Ph. Gignoux, "Chiliarch," *Encyclopædia Iranica* 5, no. 4 (1991): p. 423.

2, 1995, P. 560.

۴. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، جلد اول، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۲۴۴، ص ۲۱.

۵. *شاهنامه فردوسی*، مسکو، ۱۹۶۷، جلد ۷، صص ۵۶۱-۵۵۸.

۶. *نامهٔ تنسر به گشنسب*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۵۳.

۷. مسعودی، *التنبیه والاشراف*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۴۹، ص ۹۳.

۸. ن. ک. به: Menasce, "L' église Mazdéenne. . .," P. 560.

۹. ن. ک. به:

M. Shaki, "The Dēnkard Account of the History of Zoroastrian Scriptures," *Archive Orienta* Vol. 49, 1981, P. 119.

۱۰. ن ک. به:

F. Vahman, *Ardā virāz Nāmag, The Iranian 'Divina Commedia'*, Scandinavian Institute of As Studies Monograph Series, No. 53, Curzon Press, 1986, PP. 78-79 and 191.

چنین ن. ک. به: *اردویرافنامه، حرف نویسی، آوانویسی*، ترجمهٔ متن پهلوی، واژه نامه توسط فیلیپ ژینیو، جمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، شرکت انتشارات معین، انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۲، صص ۴۱-.

۱۱ ن. ک. به: M. Shaki, "The Denkard," PP. 120-121.

۱۲ ن. ک. به:

Sh. Shaked, *Wisdom of the Sassanian Sages*, Boulder, Colorado, Westview Press, 1979, PP 24-90-91

۱۳. احمد تفضلی، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۷۱.

۱۴. ن ک به. Sh. Shaked, *Wisdom*, PP. 156-157

به احتمال بسیار سرچشمهٔ اختلاف آرا مغان و موبدان تفاوت میان متون و تفاسیر گوناگون *اوستا* بوده است. اگرچه به درستی معلوم نیست که این کتاب در چه قرنی از دوران شاهنشاهی ساسانی نوشته شده. برخی معتقدند دین دبیره یا خط اوستایی در قرن چهارم، در دوران سلطنت شاهپور دوم، پدیدار شده و برخی دیگر قرن ششم، زمان سلطنت خسرو انوشیروان، را تاریخ درست می‌شمرند. امّا، بسیاری از محققان، از جمله روانشاد دکتر احمد تفضلی، براین باور بوده اند که احتمال داشته *اوستا* در قرن چهارم میلادی به کتابت درآمده و در قرن ششم میلادی تدوین نهایی یافته باشد.[۱۴] پس احتمال دارد در بسیاری از متون منظور از دانستن اوستا یعنی حفظ آن بوده، اما سؤال اینجا است که آیا در آن زمان موبدان زرتشتی خود زبان اوستایی را بخوبی می دانستند یا از ترجمه و تفسیر *اوستا* (زند) به زبان پهلوی سود می جستند و آیا نمی توان تصور کرد که درآن زبان بیش از یک زند وجود داشته و هریک از موبدان به تفسیرهای متفاوت از تفسیرهای دیگران دسترسی داشته اند؟

در کتب پهلوی مکرر به نام های مفسرین *اوستا* مانند اَبَرگ، نیوگشنسپ، و روشن بر می‌خوریم که در بارهٔ اصول مذهب زرتشت آراء گوناگون عرضه داشته‌اند امّا از آنجا که این گروه از مفسران مقرب دربار ساسانی بوده اند از آراء متفاوت آنها به نیکی یاد شده است ولی دیگر مفسرانی که اعتقادات مذهبی آنان مورد پذیرش دولت ساسانی نبوده، از آن جمله سین و مزدک، مورد نکوهش قرارگرفته اند. تفسیرهای این موبدان چنان با تفسیرهای دیگران تفاوت داشت که آنها را زندیق به معنی منفی می نامیدند. مزدک، که خود را درست دین خطاب می کرد، از دین زرتشت تفسیری متفاوت با تفاسیر دیگر داشت که سرانجام به اغتشاشات بزرگ اجتماعی و مذهبی انجامید. از همین رو در برخی از متون پهلوی آموختن *اوستا* و *زند* به بدعتگران منع شد.[۱۵]

---

### پانوشت ها:

۱. دربارهٔ ارتباط دین و پادشاهی ن. ک. به:

D M. Madan, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard,* Bombay, 1911, pp. 1-11.

۲. شیرین بیانی، *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*، تهران، انتشارات دانشگاه ۲۵۳۵، صص ۴۵-۴۴.

۳. ن. ک. به:

P J de Menasce, "L' église Mazdéenne dans l' empire Sassanides," (*Cahiers d'histoire mondiale,* Vol

# گزیده

احمد تفضلی

## کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دورهٔ ساسانی*

پایه گذاری سیاست اتحاد دین و دولت در ایران قبل از اسلام به اردشیر ساسانی نسبت داده شده است.[۱] برطبق روایت طبری[۲] خاندان اردشیر متولی آتشکدهٔ ناهید در استخر فارس بوده اند، و طبیعی است هنگامی که اردشیر به قدرت رسید در پی این بوده باشد که دین مزدیسنی را که در زمان اشکانیان درکنار حکومت قرار داشت با حکومت یکی سازد و از آن به عنوان حربهٔ سیاسی بهره برد. عامل اجرای این سیاست از زمان اردشیر به بعد موبدی زردشتی به نام کرتیر[۳] بوده که در مدت سلطنت شش پادشاه (اردشیر تا نرسه) می زیسته است. قدیم ترین منبعی که نام وی درآن آمده، کتیبهٔ سه زبانی شاپور اول در کعبهٔ زردشت واقع در نقش رستم است که پس از سال ۲۵۷ و احتمالاً در ۲۶۲ میلادی نگاشته شده است.[۴] در این کتیبه شاپور فهرستی از بزرگان عهد خود و پدرش را ذکر می کند. درمیان بزرگان زمان اردشیر نام کرتیر با لقب هیربد (در متن

---

* نقل از *یکی قطره باران* جشن نامه استاد دکتر زریاب خوئی، به کوشش احمد تفضلی، تهران ۱۳۷۰ صص. ۷۳۷-۷۲۱.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۳)

# تحول صنعت نفت ایران

## نگاهی از درون

مصاحبه با

## پرویز مینا

پیشگفتار: فرخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

زمان یا به احتمال ضعیف تر در اوائل سلطنت بهرام سوّم انجام گرفته است.[۱۳]

مضمون کتیبهٔ سرمشهد و نقش رستم به هم شبیه است و می توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول مشتمل است بر معرفی کرتیر و ذکر القاب و عناوین او در زمان شاهان مختلف و شرح فعالیت های دینی و سیاسی او. این بخش از کتیبه از جهت دربرداشتن فعالیت های این روحانی و نیز اشتمال بر فهرستی از ایالات ساسانی دارای اهمیت است.[۱۴] بخش دوم کتیبه شرح معراج کرتیر است. کتیبهٔ کعبهٔ زردشت کرتیر فقط مشتمل بر بخش اول است، و کتیبهٔ نقش رجب فقط به قسمت دوم کتیبهٔ سرمشهد (و نقش رستم)، یعنی معراج کرتیر، اشاراتی دارد، ولی شرح جزئیات درآن نیامده است. بنابراین بخش اول متن کرتیر در سه کتیبهٔ سرمشهد و نقش رستم و کعبهٔ زردشت آمده و از میان آنها کعبهٔ زردشت از همه سالم تر مانده است و ما دراین مورد بیشتر به این کتیبه استناد می کنیم.

نفوذ کرتیر از زمان شاپور اول شروع می شود. همان گونه که قبلاً آمد، وی در زمان اردشیر مقام عمده ای نداشته است و احتمالاً از این روست که نام اردشیر را فقط در دو کتیبهٔ بزرگ خود (سرمشهد و نقش رستم) می آورد و در کعبهٔ زردشت نام او را ذکر نمی کند. اما نفوذ او در زمان شاپور تا چه اندازه بوده است؟ از گفتهٔ خود کرتیر چنین برمی آید که وی بزرگ ترین قدرت دینی را دارا بوده، یا به هرحال قدرتی کم نظیر داشته است. در آغاز نوشتهٔ او می خوانیم که شاپور او را در امور ایزدی، هم در پایتخت و هم در سرزمین ها و نواحی گوناگون، در سراسر کشور از همهٔ مغان کامکار تر و مسلط تر کرد (کعبهٔ زردشت، س۱ به بعد). با پشتیبانی از این حمایت و اعتماد شاه به دست او «کارهای ایزدان» افزایش یافت و آتش های بسیار برپا شد ومغان بسیاری شادمان ونیکبخت شدند، وبرای بسیاری‌ازآتش‌ها(آتشکده ها) و مغان اسناد به امضا رسید که درآخر همهٔ آنها نوشته شده بود: «کرتیر هیربد». منظور او از «کارهای ایزدان» (کردگان یزدان) موقوفات و امور مربوط به آنهاست که طبعاً موبدان سرپرستی آنها را بر عهده داشتند و منبع مالی خوبی برای آنان بود. عیناً همین عبارات را کرتیر در مورد قدرت خود در دوران شاهان بعدی نیز می آورد. بی تردید وی چنین قدرتی را در زمان بهرام دوم دارا بوده است، ولی ادعای برخورداری از چنین قدرتی در زمان شاپور مبین این است که وی برآن بوده تا قدمت آن را به زمان شاپور برساند. کرتیردر دنبال این مطلب ادعا می کند که امور

صورت قدیمی ایهربد (Ehrbed) یاد شده است. . . کرتیر نیز در کتیبه‌هایش که بعداً در بارهٔ آنها بحث می کنیم، لقب خود را در زمان شاپور هیربد ذکر می‌کند. ذکر "کرتیرهیربد" در زمرهٔ بزرگان دوران اردشیر در کتیبهٔ شاپور دلالت قطعی بر این ندارد که وی واقعاً چنین لقبی را در زمان اردشیر داشته است، بلکه محتمل تر این است که شاپور او را با لقبی که در زمان خود داشته، ذکر کرده است. در زمان اردشیر کرتیر بسیار جوان بوده، ولی احتمالاً از چنان استعدادی برخورداری داشته است که نامش در زمرهٔ بزرگان دربار این شاه بیاید. به هرحال، اگر هم کرتیر عنوان هیربدی را در اواخر دوران اردشیر به دست آورده باشد، مسلماً در تمام دوران شاپور با همین عنوان روحانی باقی مانده و ترفیع مقامی نداشته است. این روحانی زردشتی در کتیبه‌هایش نیز که به مقام و موقعیت خود از دوران سلطنت شاپوربه‌بعد می‌پردازد، فقط از اردشیر (درآغاز کتیبهٔ سر مشهد و نقش رستم) نام می برد بی آنکه به موقعیت خود اشاره ای بکند. آخرین بار نام او در کتیبهٔ پایکولی (پایقلی) نرسه درمیان مستقبلین این شاه در پایکولی، به صورت «کرتیر موبد اورمزد» ذکر می شود.[۵]

از کرتیر چهار کتیبه به فارسی میانه (پهلوی) در دست است و از مطالب آنها و به کمک بعضی از اسناد دیگر می توان به شخصیت او و فعالیت هایش پی برد. این چهار کتیبه عبارت اند از :۱) کتیبهٔ سرمشهد که در ۳۶ کیلومتری مغرب دهستان جرّه و هشتاد کیلومتری جنوب کازرون واقع است. کتیبه در بالای صخره کنده شده و دسترسی بدان دشوار است. این کتیبه را ژینیو[۶] منتشر کرده است. در بالای کتیبه نقشه برجسته ای از بهرام دوم کنده شده که کرتیر نیز درآن دیده می شود.[۷] ۲) کتیبهٔ نقش‌رستم که در زیر نقش کرتیر قرار دارد و بسیار آسیب دیده است و از نظرمضمون شبیه به‌کتیبهٔ سر مشهداست.[۸] ۳) کتیبهٔ کعبهٔ زردشت که در ضلع شرقی دیوار کعبهٔ زردشت درزیر تحریر فارسی میانهٔ کتیبهٔ بزرگ شاپور نگاشته شده است.[۹] این کتیبه نسبت به دو کتیبهٔ قبلی خلاصه تر است. ۴) کتیبهٔ نقش رجب که در نقش رجب بر دامنهٔ کوه رحمت در فاصلهٔ یک کیلو متر و نیمی جنوب استخر (تخت طاووس کنونی) و در حدود سه کیلومتری شمال تخت جمشید واقع است.[۱۰] در قسمت چپ کتیبه تصویر کرتیر بر صخره نقش شده است.[۱۱] این کتیبه نیز نسبت به کتیبه های قبلی خلاصه تر است. از میان این کتیبه ها، کتیبهٔ سر مشهد به احتمال قوی تحریر اصلی است[۱۲] که احتمالاً در اواخر سلطنت بهرام دوم در حدود سال ۲۹۰ میلادی نگاشته شده است. نگارش سه کتیبهٔ دیگر کمی پس از این

افکار خارجی تسامح داشته است. مانی در زمان شاپور ظهور کرد و به حضور شاپور رسید و اجازه یافت دین خود را تبلیغ کند. به روایت ابن الندیم[۱۹] پیروز یکی از برادران شاپور واسطهٔ ملاقات مانی و شاه بود و برادر دیگر او مهرشاه، فرمانروای میشان به مانویت گروید[۲۰] و مانی کتاب شاپورگان خویش را به فارسی میانه برای شاپور نوشت. درکتاب «مواعظ مانوی»[۲۱] به زبان قبطی از زبان مانی خطاب به بهرام اول آمده است که: «شاپورشاه‌خود مرا تیمار می‌داشت، و نامه هایی به سرزمین ها خطاب به بزرگان نوشت تا مرا پشتیبانی کنند.» انتشار مانویت در قلمرو ساسانی در دوران ساسانی که اثر دیرپایی داشت، مدیون همین روحیهٔ تسامح بود که بی تردید پسند خاطر کرتیر نبود. از سوی دیگر در *دینکرد* (کتاب چهارم، ص ۴۱۲) می خوانیم که «شاپور فرمود کتاب های مربوط به پزشکی، ستاره شناسی، حرکت، زمان و مکان و جوهر و عرض و کون و فساد وتغییر وتحول، منطق و دیگر صنایع و مهارت ها را که از دین (کتاب دینی، *اوستا*) منشعب بود، و در هندوستان و روم و سرزمین های دیگر پراکنده بود، باز گرد آوردند و با *اوستا* تلفیق کردند.» مؤلفان دوران اسلامی نیز دستور ترجمهٔ کتاب‌های یونانی و هندی را به زمان اردشیر و شاپور نسبت داده اند.[۲۲] بنابراین، شواهد و مدارک دال برآن است‌که کرتیر در زمان‌شاپور همچنان روحانیی در مرتبهٔ هیربدی بوده و آنچه در بارهٔ قدرت خویش دراین دوران اظهار داشته، گزافه گویی است.

شاپور در سال ۲۷۳ (یا به نظر بعضی ۲۷۰) در گذشت و پسرش هرمزد جانشین او شد و از این زمان بود که راه برای اجرای نقشه هایی که کرتیر طی سالیان دراز درسر می پرورد، هموار شد. کرتیر (کعبهٔ زردشت، س ۴) می آورد که این شاه او را کلاه و کمر که نشانه های اشرافیت بوده، بخشیده و او را به لقب «موبد اورمزد» (اهوره مزدا) مفتخر کرده است. دربارهٔ قدرت خود در زمان این شاه عیناً همان جملات پیشین را ذکر می کند. در دوران یکسالهٔ سلطنت هرمزد هنوز تسامح دینی دوران شاپور حکمفرما بود، زیرا درمتن مانوی به زبان قبطی که قبلاً از آن یاد کردیم، می خوانیم که «و شاه هرمزد همچنین کرد (یعنی مانند پدرش رفتار کرد)، زیرا پس از شاپور شاه من نزد او . . . بودم.»

هرمزد در سال ۲۷۳ در ۴۲ سالگی درگذشت و برادرش بهرام اول جانشین او شد. کرتیر (کعبهٔ زردشت، س ۶) درمورد قدرت خود در زمان این پادشاه همان جملات قبلی را عیناً می آورد و لقب خود را نیز همان «موبد اورمزد» ذکر می کند. به نظر می رسد که قدرت واقعی کرتیر از این زمان آغاز می شود و در دوران بهرام دوم به اوج خود می رسد. وی که سالیان درازی کینهٔ مانی و مانویان

آتش هایی که شاپور آنها را تأسیس کرده و فهرست آنها را در کتیبهٔ (دربالای کتیبهٔ کرتیر) آورده، همه را بر عهدهٔ وی گذاشته و به اوگفته بوده که: «این «خانهٔ بنیادین» (بُن خانَگ) تو را باشد، هرچه برای اعمال ایزدان و ما بهتر است، همان کن.» منظور از «این خانهٔ بنیادین» همان ساختمان زردشت است که شاپور آن را ظاهراً برای حفظ اسناد و مدارک مربوط ب هایی که تأسیس کرده، اختصاص داده بود و در کتیبه ای که به یادبود پیـ هایش بر رومیان نگاشته، از آنها نام برده بود.[۱۵] این ادعای اخیر کرتیر در نقش رستم نیز که فاصلهٔ کمی با کعبهٔ زردشت دارد، ذکر شده است و تا نابجا به نظر می رسد. امّا در کتیبهٔ سرمشهد ذکری از آن نیست، زیرا فـ سر مشهد از کعبهٔ زردشت بسیار زیاد است و اشاره به «این خانهٔ بنیادین» کتیبه البته مناسبتی نداشته است.[۱۶] به هر حال چنین می نماید که این ا کرتیر تا اندازه ای اغراق آمیز و به دور از حقیقت باشد، زیرا شاپور در خود ذکری از آن به میان نمی آورد و حتی نام کرتیر در فهرست بزرگان این شاه نیست. علاوه براین، اگر کرتیر چنین اهمیتی را دارا بود، شاه باید ترفیع مقام می‌داد و لقب موبد راکه بعدها یافت، بدو می بخشید. باید داشت که کتیبهٔ کرتیر سی سالی پس از کتیبهٔ شاپور و در دورانی نگاشته شـ کرتیر در اوج قدرت خود بوده است.

درجای دیگر از کتیبهٔ خود (س ۱۱ به بعد) کرتیر به فتوحات شاپور کرده است. به گفتهٔ او شاپور سرزمین های خارجی (غیر ایرانی: انیران) بـ که نامشان را به تفصیل می آورد، فتح کرده و غارت نموده و به آتش کشـ ویران کرده است، و کرتیر کوشیده تا نگذارد به آتش ها زیان برسد یا آتشکده ها به غارت رود و آنچه غارت شده بود، باز ستده و به جای اصلی باز گردانیده است. بعضی دانشمندان از این گفته چنین استنباط کرده ا کرتیر در لشکر کشی های شاپور همراه او بوده است.[۱۷] اما در متن کتیبـ نکته ای در تأیید این نظر وجود ندارد. مقایسهٔ نام استان های ایرانی ا ایرانی مذکور در کتیبهٔ شاپور و در کتیبهٔ کرتیر این نظر را تأیید می کـ آنچه کرتیر ادعا می کند، مربوط به دوران بهرام دوم است و نه مربوط به شاپور. درطی این سی سال فاصله میان نگارش دو کتیبه بعضی از استان تصرف شده از اختیار ایران خارج شده بود و از این رو نام آنها در کتیبهٔ نیامده است.[۱۸] اقدامات یاد شدهٔ او نیز ناظر به دوران بهرام دوم است.

از روایت های گوناگون چنین بر می آید که شاپور نسبت به ادیان و مذا

سرکوبی همهٔ مذاهب جز دین زردشتی مقبول همگان (ارتدکس) مهم ترین اقدام اوست که از آن با افتخار سخن می گوید: «و کیش اهریمن و دیوان از قلمرو سلطنتی بیرون شد و آواره گشت، و یهودیان و شمنان برهمنان و نصاری و مسیحیان و مکتکان (؟)[۲۷] و زندیقان (مانویان) درکشور سرکوب شدند، و بت ها شکسته و لانه های دیوان ویران شد، و جایگاه و نشستگاههای ایزدان بنا گردید.» (کعبهٔ زردشت، س ۹ و ۱۰). سختگیری های او منحصر به دین‌ها وآیین های بیگانه نبود، او حتی تحمل مغان زردشتی را نیز نداشت که افکارشان با اندیشه های دینی او متفاوت بود: «دین مزدیسنی و مغان خوب را در کشور عزیز و محترم کردم و بدعت گذاران و مردان فاسدی (؟) را که میان جماعت مغان به دین مزدیسنی و اعمال ایزدان مطابق با مقررات دینی رفتار نمی کردند، عقوبت و تنبیه کردم تا آنان را اصلاح کردم.» (کعبهٔ زردشت، س۱۳و ۱۴). به خوبی می بینیم که دیگر اثری از سیاست تسامح دوران شاپور برجای نمانده است و کرتیر دین و سیاست را چنان سخت و خشن به هم پیوسته است که تا پایان دوران ساسانی درآن خللی راه نمی یابد. این سیاست سختگیری کم و بیش در همهٔ این دوره ادامه می یابد تا آنجا که موجبات سقوط این حکومت را فراهم می آورد.

کرتیر همزمان و درکنار اقدامات سخت گیرانهٔ خود، در بنا کردن آتشکده ها، تأسیس آتش ها، اختصاص درآمد موقوفات به آنها و تخصیص مستمری برای روحانیان و اجرای مراسم دینی در فصول مختلف و به مناسبت های گوناگون، چنانکه از کتیبه های او بر می آید، پیوسته کوشا بوده است. به گفتهٔ او در یک سال ۶۷۹۸ جشن فصلی (رَدُپَتساگ) را اجرا کرده است.

یکی از اقدامات کرتیر برای حقانیت بخشیدن به اقدامات خود، معراج اوست که شرح آن را در دو کتیبهٔ سرمشهد و نقش رستم آورده و در کتیبهٔ نقش رجب به آن اشاره کرده است و نقش برجسته ای از آن در سر مشهد وجود دارد.[۲۸] شرح معراج متعلق به نوع ادبیاتی است که موضوع آن کشف و شهود و پیشگویی است و نمونهٔ معروف آن در ادبیات پیش از اسلام ایران *ارداویرافنامه* است. امّا نگارش معراج نامهٔ کرتیر از نظر زمانی متقدم بر *ارداویرافنامه* است که تألیف آن از اواخر دورهٔ ساسانی و تدوین نهایی آن از قرن سوم هجری (نهم میلادی) است، گرچه هستهٔ موضوع کتاب به دوران اوستایی باز می گردد.

درآغاز این بخش از کتیبه[۲۹] به روایت اول شخص آمده است که چون کرتیر از آغاز کار نسبت به ایزدان و خداوندگاران مطیع و نیکخواه بوده است، خداوندگاران و ایزدان او را محترم و شریف داشته اند و او در زندگانی به مقام برجسته در

را در دل داشت، دراین زمان توانست، نخست تضییقاتی برای این پیامبر و پیروان او فراهم آورد و سپس مانی را به قتل برساند. در زمان بهرام اول مانی از بابل زادگاه خویش خارج شد و بر سواحل دجله به سفر پرداخت و به نواحی گوناگونی که پیروان او به سر می بردند، سرزد. سرانجام درخوزستان به شهر هرمزد اردشیر که همان سوق الاهواز جغرافیانویسان دوران اسلامی و اهواز کنونی است، رسید و برآن بود که به سرزمین کوشان (درافغانستان کنونی) برود. مدتی در اهواز در صومعه ای پنهان ماند.[۲۳] سرانجام او را از ادامهٔ سفر بازداشتند و به ناچار از اهواز به میشان، سرزمینی در دهانهٔ دجله رفت و از راه دجله به تیسفون وارد شد. از آنجا به بیل آباد (جندی شاپور) به دربار بهرام اول احضار شد دراین شهر محاکمه ای برای او درحضور شاه تشکیل دادند که درآن کرتیر نقش عمده را بر عهده داشت.[۲۴] این مطلب از متن مواعظ مانوی به قبطی نیز تأیید می‌شود که درآن نام این موبد به صورت کردل آمده است. بخش هایی از جریان ملاقات مانی با بهرام اول که به منزلهٔ محاکمهٔ وی بود، درمتنی به فارسی میانه[۲۵] ودر *«مواعظ مانوی»* به قبطی باقی مانده است. مانی‌سر انجام محکوم می شود و به زندان می افتد و درآنجا درمی‌گذرد. با این کار کرتیر بزرگ ترین دشمن خود را برای همیشه از میان برداشت. تعقیب و شکنجه و آزار مانویان از اقدامات بعدی او بود که تا پایان دوران بهرام دوم جانشین بهرام اول ادامه یافت.

بهرام دوم درسال ۲۷۶ به سلطنت رسید. کرتیر درکتیبه‌های خود (کعبهٔ زردشت، س ۷ به بعد) به او که در هنگام سلطنت نوجوان بود علاقهٔ خاصی نشان می دهد، وی را خصوصاً با صفات «راد و راست و مهربان ونیکوکردار و نیکوکار» می ستاید، و قدرت خود را با جملاتی همانند آنچه در مورد شاهان قبلی آورده، شرح می دهد. علاوه برآن مقامات جدید خود را ذکر می کند: «موبد و داور همهٔ کشور»، «آیین بد» (رئیس تشریفات دینی) و«صاحب‌اختیار» آتش «ناهید اردشیر» و «ناهید بانو» در استخر. ارادت بهرام به کرتیر و نفوذ او بر شاه جوان بسیار است به طوری‌که شاه لقب «منجی روان بهرام» را برعنوان قبلی او «موبد اورمزد» می افزاید (کعبهٔ زردشت، س ۹). امتیاز منحصر دیگری که بدو اعطا می کند این است که به وی اجازه می دهد کتیبهٔ خود را زیر کتیبهٔ شاپور بردیوار کعبهٔ زردشت که از بناهای سلطنتی بوده و در سه محل دیگر که به نقش های برجستهٔ شاهان اختصاص داشته، نقش کند و در این سه محل نقش برجستهٔ کرتیر نیز که ازعلامت قیچی بر روی کلاهش قابل تشخیص است، دیده می شود.[۲۶] مقام او در روحانیت هم طراز مقام بهرام دوم در سلطنت است.

دینی، درحالی که کرتیر برعکس مجری سخت گیر سیاست های دینی بوده، و توجه و علاقهٔ بیش از حد او به سیاست نام او را از نوشته های دینی زدوده است.

---

**زیرنویس ها:**

۱. «دین و ملک هردو به یک شکم زادند دو سیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند، و صلاح و فساد و صحبت و سقم هردو یک مزاج دارد» (*نامهٔ تنسر*، به تصحیح مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۵۴ و تعلیقات، ص ۱۳۶). نیز ن. ک. به *عهد اردشیر*، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۳۸۷ هـ. ق،۱۹۶۷م.، ص ۵۳ بند ۴ و تعلیقات آن ص ۱۲۴، نیز *شاهنامه*، چاپ مسکو، (۷-۱۸۷-۵۵۷ به بعد).

۲. به کوشش دو خویه، یک، ص ۸۱۴.

۳. احتمالاً تلفظ نام او کردیر بوده است. ولی دربارهٔ اشتقاق آن اتفاق نظر حاصل نشده است. درمتون مانوی نام او به صورت Kyrdyr می‌آید که نشان می‌دهد "ت" در املای این کلمه در کتیبه های پهلوی، املای تاریخی است و تلفظ آن "د" بوده است. این نظر را صورت کلمه در متون قبطی مانوی (کردل) نیز تأیید می کند. مسلم است که کرتیر نام خاص بوده است و نه عنوان. اشخاص دیگری را به این نام می شناسیم از جمله کرتیر پسر اردوان از بزرگان اوائل دوران ساسانی که نامش در کتیبهٔ شاپور (متن فارسی میانه، س ۳۵، پارتی س ۲۸) و نیز در متن M3 از متون مانوی آمده است. همچنین این نام دراسماء مرکب بر روی مهرهای ساسانی دیده می شود.

۴. ن. ک. به: مقالهٔ هنینگ در مجلهٔ زبان های شرقی لندن (BSOS)، ج ۹، ۱۹۳۹، ص ۸۴۵.

5. H.Humbach and P.O. Skjaervo, *The Sassasian Inscription of Paikuli*, Part 3. 1, by Skjaervo, Wiesbaden, 1983, P. 41.

6. Ph. Gignoux, "L' inscription de Kartir a Sar Mashhed", *JA* 256, 1968, PP. 387- 418.

۷. دربارهٔ این نقش حدس هایی زده شده است، جدیدترین و مقبول ترین نظر را در این مورد کالمایر ابراز داشته است. به نظر او این نقش در واقع تصویری است از معراج کرتیر و زنی که در نقش دیده می شود، "دین" است که کرتیر را همراهی می‌کند و در متون زردشتی پس از مرگ به صورت دوشیزه ای همراه روان است. ن. ک. به:

P. Calmeyer und H. Gaube, "Eine edlere Frau als sie habe ich nie gesehen", *Acta Iranica*, 24, Leiden, 1985, PP. 43-60.

۸. این کتیبه دوبار ترجمه شده است:

J. Bruner,"The Middle Persian Inscription of the priest Kirder at Naqsh-i

کشور رسیده است. آنگاه از ایزدان خواسته است که همان گونه که در زندگانی چنین مقامی را بدو ارزانی داشته اند، در صورت امکان جهان دیگر را نیز بدو بنمایاند که بداند کارهای نیک این جهان و نیکوکاری و بدکاری درجهان دیگر چگونه است تا در امور مربوط به جهان دیگر با اعتمادتر و بهتر از دیگران شود. همچنین از ایزدان درخواست می کند راه شناختن بهشت و دوزخ را بدو بنمایانند و بدونموده شود که پس ازمرگ آیا رستگاراست و "دین" وی را به بهشت می برد یا اینکه گناهکار است و "دین" او را به دوزخ رهنمون می شود. . . .

* * *

با وجود اهمیت نقشی که کرتیر در سیاست دینی دورۀ ساسانی داشته است، جای شگفتی است که نام او حتی یک بار درکتاب های پهلوی زردشتی نیامده است ومنابع ارمنی وسریانی نیز درمورد او خاموش اند. از سوی دیگر درمتن های پهلوی و در منابع دوران اسلامی تنسر به عنوان موبد یا وزیر اردشیر نام معروفی است. بعضی دانشمندان از شباهت‌های میان این دو شخصیت به این نتیجه رسیده اند که کرتیر لقبی برای تنسر بوده است. اما این نظر کاملاً رد شده است، زیرا کرتیر و تنسر (درست آن توسر[۳۱]) هر دو نام خاص اند نه عنوان.[۳۲] به علاوه اینکه تنسر در زمان اردشیر می زیسته، اما فعالیت کرتیر از دوران شاپور شروع شده است. از روایت‌های کتاب‌های پهلوی چنین استنباط می شود که فعالیت های تنسر با اقدامات کرتیر تفاوت داشته است. بنا به روایت *دینکرد* (کتاب چهارم، ۴۱۲) «اردشیر شاهنشاه پسر بابک، به راهنمایی درست تنسر آن نوشته های دینی را که پراکنده بود، در دربار گرد آورد. تنسر اقدام کرد و آن بخشی را (که مورد قبول بود) پذیرفت و (مطالب) دیگر را از اعتبار ساقط دانست و این را نیز فرمان داد که: از این پس در نظر ما هرتعلیمی همان است که از دین مزدیسنان (منشعب) باشد، زیرا که اکنون از هیچ گونه آگاهی و دانش عاری نیست.» در کتاب های پهلوی هنگامی نام تنسر ذکر می شود که سخن از تدوین کتاب دینی زردشتیان است که این موبد در تدوین آن در زمان اردشیر نقش اساسی داشته است، و از این روست که نام وی در این مورد در کتاب های دینی زردشتیان برجای مانده است. از سوی دیگر سعی کرتیر به استقرار حکومت دینی وتشکیلات دینی وتلفیق دین و دولت معطوف بوده است واز اسناد باقی ماندۀ خود اواستنباط نمی شود که به مسائل علمی دینی علقه ای داشته است. بنابراین شاید بتوان گفت تنسر نقش اجرایی چندانی در سیاست دینی اوائل دوران ساسانی نداشته است و بیشتر فرضیه پرداز و مدون آثار مذهبی بوده است تا سیاستمدار

5.

۱۸. ن. ک. به: مقالهٔ ژینیو (مذکور در قبل)، ص ۹۲ و بعد.

۱۹. منقول در تقی زاده ـ افشار شیرازی، *مانی و دین او*، ص ۱۵۱.

۲۰. ن. ک. به: تقی زاده، همان مأخذ، ص ۸؛ نیز به:

Sundermann. *Berliner Turfantexte* 11, Berlin, 1981, P. 106, fn. 7.

در متن مانوی شرح گرویدن او به دین مانی افسانه وار آمده است. ن. ک. به: زوندرمان، همان مأخذ، ص ۱۰۱ به بعد و نیز به:

M. Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and pPrthian,* Leiden, 1975, P. 37.

21. Polotsky, *Manichaische Homilien*, Stuttgart, 1934, P. 46ff.

۲۲. از باب نمونه ابن الندیم، *الفهرست*، به کوشش تجدد، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۰۰.

۲۳. ن . ک. به: زوندرمان، همان مأخذ، ص ۷۰.

۲۴ به این مطلب دریکی‌از قطعات متون مانوی به پارتی اشاره شده است. ن . ک. به: کتاب بویس، متن m، ص ۴۴؛ زوندرمان، همان مأخذ، ص ۷۱.

۲۵. بویس، همان مأخذ، متن n، ص ۴۴.

۲۶. در مورد علامت کرتیر و نقش های برجستهٔ او ن. ک. به: هینتز که نظریات او را پرویز رجبی، *بررسی های تاریخی*، س ۶، ۱۳۵۰. ص ۲۷ به بعد بر شمرده است. در مورد تندیسهٔ مفرغی کرتیر ن. ک. به: یحیی ذکاء، *آینده*، ص ۱۲، ش ۱۲-۱۱، ۱۳۶۵، ص ۷۳۵ به بعد.

۲۷. به نظر بیلی این کلمه به معنی مغتسله است ن. ک. به:

H. W. Bailey, *Revue des Etudes Armeniennes*, NS., 14, 1980. PP. 7-10.

۲۸. ن. ک. به: ص ۷۲۳، ح ۲.

۲۹. در مورد معراج کرتیر ن. ک. به:

Ph. Gignoux, *Acta Iranica,* 21, 1981, PP. 244-265.

و خصوصاً به:

P. Skjaervo, "Kirdir's Vision". *AMI* 16, 1983, PP. 296-306.

۳۰. ن . ک. به: ژینیو، کتیبهٔ سرمشهد، ص ۴۰۹. نیز به:

Kellens, *Iranica Antiqua*, 10, 1973, P. 136; *Acta Iranica* 4, 1975,PP. 458-82.

۳۱. نام توسر در کتیبه های پهلوی آمده است و از آنجا که در خط پهلوی "و" و "ن" یک نشانه دارند، توسر به اشتباه تنسر خوانده شده است.

۳۲. ن. ک. به:

M. Boyce, *The Letter of Tansar*, Rome, P. 9 f.

am", *Sludies in Honour of G. Miles,* Beirut, 1974,PP. 97-113; Ph. Gignoux, ınscription de Kirder a Naqsh-i Rustam" Studia Iranica, 1, 2, 1972, PP. 177-205.

۹. از آن چند ترجمه در دست است:

Springling, T*hird Century, Iran, Sapor and Kartir,* Chicago, 1953; M. L. ımont, "L' inscription de Kartir a la Ka' bah de Zoroastre", *JA,* 248, 1960, 339-380; W. Hinz, "Die Inschrift des Hohenpriesters Karder am Turm von Naqsh-e Rustam. AMI,NF. Bd. 3, 1970, PP. 951-965.

و ترجمهٔ فارسی مقالهٔ اخیر: پرویز رجبی. **مجلهٔ بررسی های تاریخی**، س ۶، ش مس ۳۳، ص ۶۶-۵۴.

۱۰. درمورد ترجمه های آن ن. ک. به: شپرنگلینگ، همان مأخذ قبل. همچنین

I. Frye, "The Middle Persian Inscription of Kartir at Naqsh-i Rajab", *IIJ* 8, , PP. 211-225; W. Hinz, "Mani and Karder, *La Persia nel Medıoevo,* Roma, 1971, P. 496ff.

۱۱. کرتیر را از روی علامتی که شبیه به قیچی است و بر روی کلاه او می‌شود، می‌توان تشخیص داد. این کشف را مرهون هینتز هستیم:

Iinz, *Altiranische Funde und Forschungen,* Berlin, 1969, P. 189ff

دربارهٔ نماد قیچی بر روی کلاه کرتیر بحث هایی شده است. ن. ک. به:

Eilers, "Das Schere des Kartir", *Baghdader Mitteilungen, B*d 7, 1974, PP. 3.

۱۲. ن. ک. به:

oux, "Etudes des variantes texuelles des inscription de Kirdir", *Le Museon,* 973, PP. 193-216.

۱۳. ژینیو، همان مأخذ، ص ۲۱۵.

۱۴. ن. ک. به:

oux. "La liste des provinces de I' Eran dans les inscriptions de Shabuhr et de ır", *AOH,* 19, 1971, PP. 83-94.

۱۵. درمورد اینکه ساختمان کعبهٔ زردشت به چه منظوری بوده است، بحث ف شده است. از میان همهٔ آنها نظر هنینگ که آن را محل نگاهداری اسناد در ساسانی دانسته مقبول تر است. به نظر ژینیو این محل خاص نگهداری اسناد مرب موقوفاتی بوده که در کتیبهٔ شاپور ذکر شده است. ن. ک . به: مقالهٔ یاد شده از *Museon* ص ۲۰۶ به بعد.

۱۶. ن. ک. به: ژینیو، همان مقاله، ص ۲۰۴.

7. De Menasce, *Annuaire de L' Ecole pratique des Hautes Etudes,* 1956, P.

بردیای غاصب او را یاری کرده اند و از شاهان آینده می خواهد که آنان و خانواده شان را حمایت کنند. در کتیبهٔ تخت جمشید DPd فقط از کشور پارس که دارای اسبان نیک و مردان نیک است، یاد می کند و در کتیبهٔ سوئز بحث از فتح مصر است و کندن ترعه‌ای که نیل را به دریای احمر می پیوندد. از میان کتیبه‌هایی که برای یادبود بنای ساختمان ها نگاشته شده، کتیبهٔ داریوش در شوش (DSf) قابل ذکر است.[1]

آنچه در کتیبه ها ذکر شده اصولاً مطالب مربوط به سیاست و حکومت است. امّا از اقوال نویسندگان یونانی معلوم می شود که در فارسی باستان ادبیات حماسی نیز ـ احتمالاً به صورت شفاهی ـ وجود داشته است. استرابو[2] نقل می‌کند که معلمان فرزندان پارسی عادت داشتند که تعلیمات خود را با افسانه هایی که مضمون آن ها «شرح اعمال خدایان و مردان بزرگ بود، بیامیزند.[3] احتمالاً در دوره هخامنشیان، علاوه بر اسناد بایگانی دولتی، مجموعه ای از روایات حماسی، همانند، *خدای نامه پهلوی* یا *شاهنامه*، احتمالاً به صورت شفاهی و با گونه های[4] مختلف، وجود داشته است که نویسندگان یونانی از آن ها استفاده کرده اند. روایات مربوط به کوروش، که هرودت[5] آن ها را نقل کرده، مانند این داستان که این شاه را سگی در کودکی پرورده بود، احتمالاً متعلّق به این حلقه روایات بوده است.[6] هم چنین شباهت هایی میان جزئیات بعضی داستان‌های مربوط به کودکی کوروش با داستان های دیگر ایرانی دیده می شود: داستان خوابی که حاکی از برافتادن سلسله ای و روی کار آمدن سلسلهٔ دیگر است (داستان ضحّاک، افراسیاب، اردشیر)، دستور کشتن کودک نوزاد که به اجرا در نمی آید (داستان کیخسرو)، سر راه یا بر آب نهادن کودک (داستان کیقباد، دارا)، پرورش کودکی در میان شبانان یا مردمانی از این قبیل (داستان فریدون، کیخسرو، دارا، اردشیر)، دایگی کودک توسط یک حیوان (داستان فریدون، زال)[7] و ظهور آثار بزرگی و هوشمندی کودک در هنگام بازی و ورزش (داستان کیخسرو و اردشیر و شاپور). همچنین داستان های بردیا، در روایات یونانی، افسانه وار حکایت شده است. (صص ۲۹ـ۳۰)

## اوستای متاخر

. . . بعضی برآن اند که عقایدی که پس از زردشت با گفته های او آمیخته شد، اصولاً مقبول زردشت نبوده است و فقط علاقه و پای بندی به سنت های

۴

# تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*

## کتیبه داریوش شاه

داریوش در مقدمهٔ قدیم ترین کتیبهٔ خود یعنی بیستون نخست به معرّفی خود می‌پردازد. در بعضی کتیبه های دیگر نظیر همین مقدمه دیده می شود. اما در برخی دیگر مانند دو کتیبهٔ نقش رستم (DNa, b) مقدمه با ستایش اهوره مزدا آغاز می گردد. خاتمهٔ کتیبه ها غالباً در ستایش اهوره مزدا و به همراه این درخواست است که داریوش را حمایت کند و آنچه او کرده و ساخته است، بپاید.

درچهار کتیبه (بیستون، تخت‌جمشید DPe، شوش DSe و نقش‌رستم DNa) متن اصلی با بر شماری کشورهای شاهنشاهی که فرمان بردار داریوش بوده اند، آغاز می شود. در کتیبهٔ بیستون پس از شمارش کشورها، داریوش به ذکر وقایعی که درآغاز دورهٔ سلطنت وی اتفاق افتاده است، می پردازد و از بَردیای غاصب و شورش‌هایی که در نواحی گوناگون اتفاق افتاده و عاملین آن ها یاد می کند و سپس از خوانندگان می خواهد که آنچه وی کرده است، برای همه آشکار کنند و کتیبهٔ او را محفوظ دارند. در پایان، شش همکار خود را نام می‌برد که در غلبه بر

* به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۶.

ست داشتیم، زیرا در ادبیات پهلوی به داستان هایی برمی خوریم که از سبک
حمله بندی آن ها در می یابیم که مأخوذ از **اوستاست**، در حالی که اصل اوستایی
ن ها را اکنون در دست نداریم. مانند داستان گرشاسب در کتاب نهم **دینکرد**[11] و
**روایات پهلوی**[12] و داستان برخورد فریدون با مازَنْدَرها در کتاب نهم **دینکرد**.[13]

رویدادهایی که در یشت ها ذکر شده و درآن خدایان نقش اساسی داشته‌اند،
سیار کم است. از باب نمونه داستان جدال تیشتر (شعرای یمانی و ایزد باران) با
پوش[14] (دیو خشکسالی) که در تیشتر یشت آمده و داستان جدال آتش و اَژی
مار) که برسر فرّه می جنگند و سر انجام ایزد اَپام نپات آن را از آسیب رهایی
ی بخشد (زامیاد یشت) قابل ذکر است. روی دادهایی را که درآن ها نقش
ساسی بر عهدهٔ اشخاصی جز خدایان است، می توان به سه دسته‌تقسیم کرد: ۱)
روی دادهای مربوط به نخستین پهلوانان و شاهان پیشدادی مانند جدال گرشاسب
با گندَرو (رام یشت، بند ۲۷ تا ۲۹؛ زامیاد یشت، بند ۴۰ و ۴۱ و غیره)، که
ثری است مربوط به دورهٔ هند و ایرانی، و نیز روایات مربوط به دوران طلایی
جمشید که در طی آن مردمان فارغ از مرگ و بیماری و پیری بودند (آبان یشت،
بند ۱۵ تا ۱۷؛ اَرْد یشت، بند ۲۸ تا ۳۱؛ زامیاد یشت، بند ۳۱ تا ۳۹؛ نیز قس
هوم یسن (یسن ۹)، بند ۴ و وندیداد، فصل ۲)، ۲) آنچه اتفاقات تاریخی یا نیمه
تاریخی است مانند جنگ های کیخسرو با افراسیاب (آبان یشت، بند ۴۹ و بعد؛
در واسپ یشت، بند ۱۷ و بعد و غیره) یا نبردهای کی گشتاسب با خیونان (رام
یشت، بند ۲۹ به بعد؛ زامیاد یشت، بند ۸۷)؛ ۳) آنچه نتیجه و حاصل اختلاط
عقاید زردشت با اعتقادات قدیم ایرانی پیش از زردشت است. دراین رویدادها
زردشت به صورت شخصیّتی اساطیری درآمده است. مانند شرح گفتگوی زردشت
با هوم یا مورد نوازش قرار گرفتنش به وسیلهٔ ایزدبانو اَشی یا پرستش زردشت
اورمزد را و در نتیجه فراری دادنش اهرمن و دیوان را (اَرد یشت، بند ۱۷ به
بعد).[15]

از میان یشت های بزرگ، آبان یشت (۵)، درواسپ (۹) ویو (۱۵) و زامیاد
(۱۹) از نظر زبان و طرز بیان مطالب مشترکاتی دارند. از سوی دیگر، در چند
یشت بزرگ دیگر یعنی مهر (۱۰)، تیشتر (۸) بهرام (۱۴) و فروردین (۱۳)
نیز ویژگی های همانندی را می یابیم. از جمله این که در گروه اول از قهرمانان
اساطیری ایرانی و هند و ایرانی سخن رفته است که برای ایزدان قربانی کرده و
به آرزوی خود رسیده اند و از این رو، فعلی که برای ستایش آنان به کار رفته، به
صورت سوم شخص مفرد ماضی (ستود) است و در این یشت هاست که اشاره به

قدیم، روحانیان پیرو او را برآن داشته است تا این افکار را با عقاید او بیامیزند
امّا از سوی دیگر، عدم ذکر نام خدایان قدیم هند و ایرانی و آیین های پرستش
آنان در گاهان دلیل قطعی برای مخالفت زردشت با این افکار نیست. زردشت
درگاهان برآن است که اصول عقاید و نوآوری های خویش را بیان کند و آنچه د
مدّ نظر داشته، احتمالاً تغییر طرز اندیشهٔ مردم نسبت به عالم الوهیت است ؛
خاصهٔ دخالت در آیین پرستش خدایان، جز مواردی که پسند او نبوده است مانند
قربانی‌های بیدادگرانه و افراطی. در نظر او اَهورَه مزدا برترین خداست که د
میان شش امشاسپند قرار دارد. خدایانی که زردشت آنان را طرد کرده است
دَیوَه ها (دیوان) هستند که دسته ای از خدایان هند و ایرانی به شمار می‌روند
پرستش اینان هرگز جایی درآیین زردشتی پیدا نکرد و "دیوان" به حدّ قُوا
اهریمنی و شیاطین نزول کردند. اگر زردشت با پرستش خدایانی همچون مهر
با مراسمی همچون فشردن هوم و غیره مخالفت اساسی داشت، این گونه خدایان
آیین ها مشکل می توانستند زمانی پس از او در قلب دین زردشتی، که ا
محافظه کار ترین ادیان است، راه یافته باشند.

اوستای متأخر همچنین شامل دعاها و اذکاری است که پس از زردشت تألیف
شده است. (صص ۳۹_۴۰)

## داستان سرایی در یشت ها

. . . . داستان هایی که در یشت ها آمده، غالباً کوتاه اند و فقط اشاره ای به آن‌ه
شده است، زیرا مخاطبان همه آن ها را می دانسته اند. داستانی که نقل شد، تنه
به این صورت خلاصه ضبط شده و از جزئیات آن اطلاعی نداریم. مثلاً نمی دان
که پا اوروهٔ مذکور در این یشت چه کسی بوده و چرا فریدون او را به شک
کرکس درآورده بود. در جای دیگری نیز در اوستا به این حادثه اشاره ای شد
است،[۹] ولی متأسفانه اطلاع بیشتری از آن به دست نمی آید. امّا بسیاری از داستا
های دیگر که خلاصه وار در یشت ها آمده، در روایت های بعدی، مانند ادبیا
پهلوی یا *شاهنامه* یا منابع اسلامی مربوط به ایران، به صورت کامل تر و مفصل ت
ذکر شده اند. مانند داستان آرش که در تیشتر یشت (بند۶) تنها در تشبیه
بدان اشاره شده است، امّا روایت کامل تر آن را در مآخذ پهلوی و فارسی د
دست داریم.[۱۰] اگر همهٔ *اوستا* امروز برجای بود، مسلّماً داستان های بیشتری را د

نخست کتاب **هفتم دینکرد** دارد. فصل های ۵ تا ۲۶ در بارهٔ زندگی زردشت است که به نظر زردشتیان در میانهٔ تاریخ جهان ظهور کرده است. در این فصول از بسته شدن نطفهٔ زردشت، زایش، کودکی، نوجوانی، به پیامبری رسیدن تا درگذشت او سخن رفته است و در هر مورد معجزات او ذکر شده است. مطالب این بخش با آنچه درکتاب **هفتم دینکرد** به تفصیل آمده، مطابقت دارد و ظاهراً مهم ترین منبع هردو کتاب **سْپَنْد نَسْک** بوده است. در شرح زندگی زردشت، کوششی را که علمای دینی زردشتی در دورهٔ ساسانی در تطبیق مکان‌های جغرافیایی شرق ایران با مکان هایی در آذربایجان داشته اند، به خوبی مشاهده می کنیم. ذکر نام‌هایی مانند مغان (موقان)، سراب و ارس و غیره نموداری از این کوشش است. این گونه تطبیق ها را در گزیده ها بیش از کتاب **هفتم دینکرد** می بینیم.[۲۳] فصل ۲۷ در بارهٔ پنج خوی و ده اندرزی است که همهٔ اندرزهای دین بدان پیوسته است. نقل این فصل که با تفاوت هایی جزئی در کتاب ***متون پهلوی***[۲۴] نیز بدون انتساب آن به زادسپرم آمده به سبب ارتباط موضوع آن با دین است. فصل ۲۸ در بارهٔ تقسیمات اوستای دورهٔ ساسانی است و مطالب آن با فصل اوّل کتاب **هشتم دینکرد** مشابهت دارد.

بخش سوم شامل دو فصل (۲۹ و ۳۰) در بارهٔ ترکیب آدمی از تن و جان و روان و چگونگی وظایف اندام های داخلی بدن مانند مغز، قلب، جگر، معده، و رگ هاست. در این فصول سنّت ها و روایات دینی زردشتی با تأثیراتی از نجوم بابلی و فلسفه و پزشکی یونانی در هم آمیخته است. این دو فصل از نظر در برداشتن مطالب پزشکی دورهٔ ساسانی، که در کتاب پهلوی دیگری نیامده، از اهمیّت خاصی برخوردار است. به مناسبت بحث در بارهٔ روان و جنبه های گوناگون آن و تجلی روان دردوازده شکل، مانند موجودی به شکل مرد و زن و آب و گیاه، در فصل ۳۰ (بند ۴۹ به بعد)، در فصل ۳۱ بار دیگر از موضوع «موجودی به شکل مرد و دوشیزه» سخن رفته است که در صورتی که شخص در گذشته نیکوکار باشد او را به بهشت رهنمون می شوند و وی به بهشت می رود و در غیر این صورت به دوزخ می افتد. تجلّی اعمال نیک یا دین به اشکال گوناگون با تفصیل بیشتری در ***بندهشن***[۲۵] نیز آمده است. فصل ۳۲ اشارهٔ کوتاهی به اعمال جمشید و فریدون و گرشاسب شده است، و در فصل ۳۳ در بارهٔ رادی فرشُوشتَر، مشاور گشتاسب، مطلب کوتاهی آمده است.

بخش چهارم (فصل ۳۴ و ۳۵) دربارهٔ حوادث پایان جهان و رستاخیز است که به علت افتادگی نسخه ها ناقص مانده است. در فصل ۳۵ اهمیّت خاصی به

داستان ها و اسطوره ها شده است. از سوی دیگر، در گروه دوم از این قهرمانان دوران های گذشته عموماً یادی نمی‌شود و فعلی که برای ستایش ایزد به کار می‌رود، صورت اول شخص جمع مضارع اخباری (می ستایم) دارد. این تفاوت شاید از آنجا ناشی می شود که ایزدانی همچون مهر و تیشتر و بهرام و نیز فروهرها همیشه و هر روزه در کار جهان فعّال بوده اند و هستند و اهمیّت‌شان بیشتر در نقش فعّالانه و دائمی آنان است. بنابراین، می توان حدس زد که در تدوین یشت‌ها سنّت‌های گوناگون دینی و ادبی در کار بوده است. (صص ۴۷ـ۴۹)

* * *

## *گزیده های زادسپَرَم*

[این کتاب] دارای چهار بخش عمده است: بخش نخست کتاب، که سه فصل را در بر می گیرد. در بارهٔ آفرینش آغازین است. فصل نخست با توصیفی از اورمزد، که مبدأ شرّ است، آغاز شده و آنگاه از آفرینش موجودات به صورت "مینویی"، و سپس از آفرینش موجودات به صورت "گیتی"[۱۸] سخن رفته است. درفصل دوم حملهٔ اهریمن به پیش نمونه های[۱۹] موجودات هفتگانه یعنی آسمان، آب، زمین، گیاه، گاو یکتا آفریده، گیومرث و آلوده کردن هر کدام شرح شده است. در فصل سوّم ستیز ایزدان گوناگون و حامیان آفریدگان فوق با اهریمن و به دنبال آن، آفرینش موجودات اورمزدی از پیش نمونه های ذکر شده و تکثیر آن ها در جهان سخن رفته است. دراین فصل از دریاها، دریاچه ها و رودها و کوه ها سخن رفته و درمواردی‌نام های اساطیری با نام های واقعی تطبیق داده شده است.[۲۰] طبقه‌بندی گیاهان و جانوران و انواع آن ها از مطالب جالب توجّه این فصل است. منبع عمدهٔ مؤلّف در این سه فصل *دامْ داد نَسْک* بوده و خود نیز در دوجا آن را ذکر کرده است.[۲۱] مطالب این سه فصل با آنچه در فصول نخستین *بندهش* آمده، مشابهت بسیار دارد و حاکی از این است که منابع هردو یکسان بوده است. درگزیده ها، برخلاف *بندهش*، تکرار مطالب و نقل اقوال گوناگون در بارهٔ یک مطلب خاص کم تر به چشم می خورد و این شاید بدان علت باشد که گزیده ها تألیف یک نفر است، در حالی که مطالب *بندهش* در زمان های گوناگون گردآوری شده و به صورت تدوین کنندهٔ کنونی درآمده است.[۲۲]

موضوع اصلی بخش دوم، فصل های ۴ تا ۲۸ را در برمی گیرد، تاریخ "دین" است. فصل ۴ در بارهٔ «آمدن دین در زمان های مختلف» است که شباهت با فصل

ن مورد که فرومایگان نباید به کار دین و تحقیق در آن و قوانین آن بپردازند،
یرا در این صورت در خفا رهبرانی دینی از نوع همان مردم، که گرفتارظلم و
تم و تحقیر فرمان روایان شده اند، پیدا خواهند شد و این کار به زیان
دشاهی است (بند۴)؛ و در جای دیگر درمورد پیدایش عقاید و فرقه ها هشدار
ی دهد و از میان بردن آن ها را به تهمتِ «بدعت گذاری» توصیه می‌کند و نیز
، روحانیان اندرز می دهد که فقط به امور دینی (امر و نهی) بپردازند (بند۶)؛
ردم با توسّل به دین می توانند شاه را ساقط کنند (بند۱۲)؛ تقسیم رعیت به
بهار طبقه:۱) جنگجویان (اساوره، ۲) روحانیان (عُبّاد و نُسّاک وسَدَنَة
نیران)، ۳) دبیران و منجمان و پزشکان (کُتّاب و منجمون و اطباء)، ۴)
سنعتگران و بازرگانان و کشاورزان (مِهان و تُجّار و زُرّاع)[۵۷] (بند۱۳)؛ منع
تقال از یک طبقهٔ اجتماعی به طبقهٔ دیگر (بند ۱۲ و ۱۳)؛ تاکید بر انتخاب
یعهد خوب (بند ۲)؛ شاه نباید نام جانشین خود را آشکار کند، بلکه باید در
مه ای نام او را بنویسد و مهر کند و در خزانه نگاه دارد و چهار نسخهٔ دیگر
آن را در نزد چهارتن از امنا بگذارد تا پس از مرگ وی آنها را بگشایند و با
امهٔ محفوظ در خزانه تطبیق دهند و نام شاه را اعلام دارند (بند۱۷)؛
اهزادگانی را باید به شاهی برگزید که از دختران عموهای شاه متولّد شده
اشند[۵۸] و از میان آنان، اشخاص کم خرد و سست رأی و ناقص اندام و کسانی
ه در دینشان خللی باشد شایستهٔ این مقام نیستند(۳۳)؛ تعیین ساعاتی برای
ار و آسایش و خوردن و آشامیدن و فراگیری (الفضله؟) و سرگرمی (لهو) و
راعات وقت هر یک از این امور (بند ۱۹ و ۳۱)؛ پرهیز از لهو و تن آسانی
مرط (بند ۱۵)؛ پیشگویی بلایای اجتماعی آخر هزاره: مردم از هوس های خود
روی می کنند، تمیز خود را از دست می دهند، از پایگاه های اجتماعی خود
ا به جا می شوند و برنیکان سرکشی می کنند (بند ۳۶)؛ شاه نباید کارهای
ود را بر تر از پدران و عموها یا اسلاف خود بداند (بند۳۲)؛ پرهیز از بخل و
شم و ستم و لهو و کار بیهوده و حسد و ترس (بند۱۸)؛ پرهیز از افشای سرّ
ود نزد فرودستان خانواده و خدمتگزاران (بند ۲۵)؛ در صورتی که شاه نتواند
لو فساد رعیت را بگیرد، باید از کارکناره گیری کند تا نام نیکو برای او
اند (بند ۱۴) و ذکر چند صفت خوب و برادران دروغین آن ها (بخشندگی
ر برابر اسراف؛ سخت گیری و احتیاط در خرج در برابر بخل و غیره) و تاکید
رمیانه روی (حد=پیمان) (بند۳۰) که از موضوعات رایج در متون اخلاقی
هلوی است.[۵۹]

گور خری که هرگز شیر مستی را در دشت ندیده است و از این رو، به نیر
خویش شاد و خرّم است. امّا چون شیری را ببیند از ترس برجای نپاید
تشبیه مرد تندخوی و بیهوده گوی به آتشی که در نیستان افتد که هم مرغان
ماهیان را بسوزاند و هم جانوران موذی را؛[45] تشبیه کالبد مرده به درختی که
کارند و بعد می روید و رشد می کند و بزرگ می شود. سپس آن را می شکن
و می‌بُرند و چوب هایش را دسته می کنند و برآتش می نهند و آتش آن
می‌سوزاند و می‌بلعد و بعدباد (خاکستر) آن را بر جهان می‌افشاند. بجز کس
که آن را کاشته یا دیده است، هیچ کس نمی داند که خود چنین درختی بو
است؛[46] تشبیه آدمی به خیک پُرباد که چون باد از آن بیرون شود، چیزی به ج
نماند[47]، تشبیه تن بدون دانش به پیکری نگاشته؛[48] و تشبیه کسی که پدر و مادر
زنده اند به شیر در بیشه که از کسی نمی ترسد و تشبیه کسی که پدر و ما
ندارد به زن بیوه ای که اموالش را می ستانند و نمی تواند هیچ کاری کند
هرکسی او را خوار دارد؛[49] تشبیه دشمن کهن به مار سیاه که پس از صد س
کین خود را فراموش نکند و تشبیه دوست کهن به می کهن که هرچه کهنه
باشد، برای خوردن شهریاران بهتر و شایسته تر است،[50] . . . کسی که اخا
خود را پاکیزه می گرداند همچون آینه ای است روشن که دیگران می توانند خ
را در آن بهتر ببینند و اصلاح کنند.[52] تشبیه خوپذیری انسان در معاشرت
نیکان و بدان به باد که چون به بوی خوش برخورد، بوی خوش از آن می آید
چون به بوی بد بگذرد، بوی بد از آن منتشر می شود؛ تشبیه توبه که گناهان
پاک می کند به بادی که سخت بوزد و دشت را پاک بروبد.[53] گاه نیز اندرزها
صورت چیستان بیان گردیده است، بدین معنی که نخست مفهومی به گونه
مبهم ذکر می گردد و بلافاصله پس از آن معنی آن روشن می شود.[54]

در اندرزنامه ها به طور عموم نفوذ عقاید خارجی کم تر دیده می شود،
دست کم در یک مورد می توان تأثیر فلسفهٔ یونانی را در آن ها ملاحظه کرد
آن مسئلهٔ صفات خوب و بد و حدّ اعتدال (پیمان) و افراط و تفریط و متشابه
صفات خوب (یا به اصطلاح اخلاق زردشتی: «برادران دروغین»[55]) است که
احتمال بسیاراز کتاب نیقوماخُس ارسطو اقتباس شده است.[56] (صص ۱۹۹-۲۰۱

* * *

### عهد اردشیر

*عهد اردشیر* دارای مطالب متنوّعی است: تأکید بر اتّحاد دین و دولت و هشدار

زبان شعری برخوردارند. احتمال می رود که قسمت هایی از *نیرش نسک اوستایی* نیز به شعر بوده و این قطعات ترجمهٔ آن قسمت ها یا تحت تأثیر آن ها تدوین یافته باشد. در کتاب های اخلاقی دوران اسلامی نیز گاه به اشعاری که متعلّق به سنّت های دورهٔ ساسانی است، بر می خوریم مانند دوقطعه شعر که در *تحفة الملوک*[۷] (تألیف شده در قرن هفتم) ضبط شده است.[۷۴]

قطعه شعری دینی نیز تحت عنوان دربارهٔ آمدن شاه بهرام ورجاوند در دست است. . . شعر دینی دیگری، که به خط فارسی نوشته شده، ولی هم از نظر زبان و هم از نظر وزن، باید آن را شعری پهلوی محسوب داشت، «سرود آتشکدهٔ کرکوی» است که در *تاریخ سیستان*[۷۶] ضبط شده است. هم چنین ابیات پراکنده ای در کتاب های ادب عربی و فارسی نقل شده است که دارای اصل پهلوی است، گرچه بعضی از آن ها تا حدی تحت تأثیر اشعار عروضی دورهٔ اسلامی قرار گرفته است، مانند دوبیت زیر که راغب اصفهانی[۷۷] آن را نقل کرده است:

زیوذ هشتاذ گور　　تیرَست دالَنه مُزو
مار بی نه میرذ　　جُذکش بوزنیذ مرد

[گور( خر )هشتادسال زندگی کند　　مرغ لاشخور سیصد سال]
[مار نمی میرد　　جزاین که کسی اورابکشد]

از میان اشعار باز ماندهٔ پهلوی دو اثر نسبتاً مفصل تر در دست است: یکی منظومهٔ *درخت آسوری* و دیگر *یادگار زریران* که هر دو اصل پارتی دارند.[۷۸]

نوعی دیگر از اشعار پهلوی، منظومه های عاشقانه بوده که امروز در دست نیستند یکی از این منظومه ها *ویس و رامین* نام دارد که شرح دل دادگی ویس و رامین است. زنی به نام شهرو با شاه مرو، به نام موبد منیکان، پیمان می بندد که اگر دختری به دنیا آورد، او را به زنی به موبد بدهد. بعد که این دختر به دنیا می آید، ویس نامیده می شود. اما شهرو، برخلاف عهد خود، در هنگام معین دختر را به موبد که مرد پیری است نمی دهد. ویس به رامین، برادر جوان موبد، دل می بندد. پس از ماجراهای بسیار ویس به ازدواج رامین در می آید. قراین و شواهدی بسیار دلالت براین دارد که این منظومه در اصل به زبان پارتی بوده است.[۷۹] و بعدها در اواخر دوران ساسانی به پهلوی ترجمه شده است. اصل پارتی و ترجمهٔ پهلوی کتاب از میان رفته است. این ترجمهٔ منثور پهلوی ظاهراً در

مطالب *عهد اردشیر* با *نامهٔ تنسر* همانندی هایی دارد و احتمالاً اصل آن به اوایل دورهٔ ساسانی است[۶۰] امّا همچون آثاری که از خصوصیّات ادبیات ش برخوردارند، در زمان های گوناگون مطالبی برآن افزوده یا از آن کاسته است و اختلافی که در نسخه های آن می بینیم دلیل براین مطلب است. ای به صورتی که اکنون در دست است، در اواخر دورهٔ ساسانی تدوین گشته به عربی ترجمه شده است.

در دورهٔ اسلامی *عهد اردشیر* از معروفیّت برخوردار بوده و در بسیا کتاب های تاریخ و ادب از آن یاد شده است. مسعودی از آن یاد کرده[۶۱] و ؛ از آن را در بارهٔ هزارهٔ آخر آورده است.[۶۲] در *مجمل التواریخ*[۶۳] و *فارسنامه*[۶۴] ن آن ذکر گردیده و در کتاب اخیر درمورد انوشیروان آمده است که « اردشیربن بابک پیش نهاد و وصیّت های او را که درآن عهود است ب بست.»[۶۵] همین مطلب را طبری[۶۶] و ثعالبی[۶۷] نیز آورده اند. جاحظ *عهد ارد* همراه با «امثال بزرگمهر» آورده است و می نویسد که دبیران (کُتّاب) از استفاده می کرده اند.[۶۸] مبّرد (د ۲۸۶هـ) می نویسد مأمون دستور داده ب معلّم فرزندش، الواثق بالله، کتاب خدا را بدو یاد دهد و *عهد اردشیر* را بخواند و او را وادار به حفظ *کلیله و دمنه* کند.[۶۹] (صص ۲۱۶ـ۲۱۸)

* * *

## شعر پهلوی

اشعار نسبتاً کمی به زبان پهلوی در دست است و آنچه باقی مانده نیز تحریف ها و دست کاری های بسیار شده است. بعضی از قطعاتِ بازمانده تعلیمی و اخلاقی اند. زیرا اندرزها و کلمات قصار غالباً از جملات کـ تشکیل می شوند و بدین جهت، قابلیّت به نظم درآمدن آن ها بسیار اسـ قطعات شعری در میان اندرزنامه های منثور جای دارند و از آنجا که ؛ نسخه‌های پهلوی در دوران اسلامی شعر پهلوی را از نثر آن باز نمی شناخ این گونه اشعار را، بدون تعیین هیچ گونه نشانه ای که دالّ بر شعر بودن باشد، نوشته اند و امروزه تشخیص منظوم بودن آن ها تنها از طریق د موزونیّت و شیوهٔ بیان و ساختمان آن ها میسّر است.

تاکنون سه منظومهٔ کوتاه اخلاقی شناخته شده است: یکی اندرز دانای رسالهٔ *اندرز دانایان به مزدیسنان*،[۷۰] دیگری قطعه ای در "مدح خرد" در رسالهٔ *خیم و خرد فرخ مرد*[۷۱] وسوّمی‌نیز در «وصف خرد دررسالهٔ *اندرز بهزاد فرخ* ۱ بعضی از عبارات دیگر اندرزنامه ها نیز با این که شعر نیستند، از کی

## مانی و آثار او

مانی و پیروان او، برخلاف زردشتیان به نوشتن کتب و رسالات اعتقاد و علاقهٔ فراوان داشتند و این امر را یکی از وسایل عمدهٔ تبلیغ دین خود می دانستند. مانی یکی از برتری های دین خویش را بر ادیان دیگر در داشتن آثار مکتوب به زبان‌ها متداول مختلف می داند[۹۱] آثاری که از مانویان به زبان های گوناگون، مانند قبطی و چینی و ترکی و فارسی میانه و پارتی و سغدی و بلخی، تاکنون به دست آمده و فهرستی از کتب و رسالات آنان که ابن ندیم[۹۲] ذکر کرده است، مؤیّد این مدعاست. مانی و پیروان او، برای ترویج دین خود، آثارشان را به زبان مردمی که در میان آنان قصد تبلیغ داشتند، می نوشتند یا از زبان دیگری ترجمه می‌کردند. درایران، میان اهل فارس و پارت و سغد، آثار خود را به فارسی میانه و پارتی و سغدی منتشر می ساختند و این یکی از علل پیشرفت سریع این دین بود.

مانویان در نوشتن و استنساخ متون دقت فراوان داشتند و به همین سبب، در آثارشان به ندرت به اشتباه نسخه بردار برمی خوریم، درست برخلاف متون پهلوی زردشتی و فارسی که دستکاری ها و سهل انگاری های نُسخه برداران و کاتبان پی بردن به گفتهٔ مؤلف را دشوار و گاه ناممکن می سازد. آثار مانویان اغلب به خطی خوش و گاه مزیّن به نقاشی و نگارگری و تذهیب است. متون به دست آمده در تورفان در تاریخی میان ۷۶۲ تا ۸۳۲م استنساخ شده است.[۹۳]

یکی دیگر از روش های تبلیغی مانویان این بود که در میان پیروان ادیان مختلف از نام های خدایان و اصطلاحات دینی معروف هرملتی استفاده می‌کردند تا تبلیغ شوندگان با دین جدید احساس غرابت نکنند، بلکه تصوّر کنند که آنچه به آنان تبلیغ می شود، در حقیقت همان عقاید آنان است که به طریق روشن تر و بهتر و درست تری بیان شده است. مثلاً در میان زردشتیان از نام ایزدانی مانند اورمزد و مهر و زروان و از اصطلاحات دینی مانند اَمَهرَسْپَنْد (= اَمشاسپند) و آتش و زوهر (نثار) و غیره بهره می بردند، امّا در پس آن ها عقاید اصلی خود را القا می کردند. از همین روی، از عقاید قدیمی و اساطیر و داستان های گوناگون بهره می گرفتند و از این راه، بسیاری از این گونه مطالب در قالب عقاید آنان محفوظ مانده است. سادگی و بلاغتی که برای بیان معتقدات خود داشتند، سبب نشر و حفظ این گونه مطالب شده است.

آثاری که از مانویان به زبان های ایرانی (فارسی میانه و پارتی و سغدی) در دست است. در اوایل قرن بیستم از زیر خرابه های دیرهای مانویان، که در زیر

قرون نخستین دورهٔ اسلامی درمیان خواص محبوبیت داشته، ولی زبان آن بر ه
روشن نبوده است.[۸۰] از این رو، فخرالدین اسعد گرگانی در قرن پنجم آن را
نظم کشیده که امروز در دست است.[۸۱]

دقیقاً نمی دانیم که ویس و رامین از پهلوی به عربی نیز ترجمه شده بود
نه. امّا اشارات بعضی نویسندگان دورهٔ اسلامی به این داستان، دالّ بر شهرت
بوده است. ابونواس (قرن دوم هـ) «فرگردهای رامین و ویس» ( فرجردات رامین
ویس) را در شعر خود ذکر کرده است.[۸۲] همچنین راغب اصفهانی[۸۳] از قول یَ
شاعر اصفهانی سه بیت شعر نقل کرده که در آن نام "ویس" و "رامین" آم
است. احتمالاً در اوایل قرن سیزدهم میلادی ( هفتم هـ) اثر فخرالدین گرگانی
گرجی ترجمه شد و این ترجمه اکنون در دست است.[۸٤]

از دیگر منظومه های عاشقانهٔ دوران ساسانی اطلاع چندانی نداریم.
منظومه هایی مانند هفت پیکر و خسرو و شیرین[۸۵] و وامق و عذرا[۸۶] بازتاب‌ها
از فرهنگ دوران ساسانی را می یابیم، امّا از این که این آثار چگونه به زب
فارسی رسیده است، اطلاعی نداریم.

در دورهٔ ساسانی سرایندگان و خوانندگانی با نام کلی خنیاگر یا به پهل
اشکانی گوسان[۸۷](معرّب آن جوسان و جمع آن جواسنه)[۸۸] بوده اند که داستان ه
حماسی و عاشقانه و غیره ایرانی را به یاد داشتند و آن ها را همراه با س
می‌خواندند. برخی از آنان که به درجهٔ اعلای هنرمندی می رسیدند، مان
باربد[۸۹](پهلبد) و نکیسا، به دربار نیز راه می یافتند. شعر زیر را ابن خردادب
به نام باربد ضبط کرده که در مدح خسرو پرویز سروده شده است.

خاقان ماه ماند و قیصر خرشیذ
آن من خذای ابر ماند کامغاران
کخاهذ ماه پوشذ کخاهذ خرشیذ

(خاقان مانند ماه و قیصر مانند خورشید است، امّا خداوندگار من مانند ابر کامگ
است. هرگاه‌بخواهد ماه را می پوشاند و هرگاه بخواهد خورشید را) (صص ۳۰۸ـ۳۱۲

* * *

Gershevitch مأخذ بالا ص. ۱۰.

4. Variant

5. Herodotus, 1, 108, 122.

۶. ن. ک.به: Christensen, *ibia*, 1936, P. 113-14 وترجمهٔ فارسی آن،کریستن سن، ۱۳۵۰، ۸۷-۸۸.

۷. زردشت را نیز یک شب میشی شیر داده است.

8. Boyce, M., *Zoroastrianism*, Costa Mesa, California- New York, 1992, 29.

۹. در رساله پهلوی *پرسشنی ها* (بند ۳۲) در تشبیهی آمده است که «پااوروه که کارها را با یک دست و یک پا انجام می داد.»

۱۰. ن . ک. به: احمد تفضلی، ۱۳۵۴، ۷۷ و بعد.Tafazzoli, 1987, 266f

۱۱. *دینکرد*، ۷۹۲.

۱۲. *روایات پهلوی*، ص ۶۵.

۱۳. *دینکرد*، ۸۱۲ به بعد.

۱۴. در *اوستا* apaosa در پهلوی apos به معنی «بازدارنده آب».

15. Gershevitch,1968, P. 21.

۱۶. درمورد دو اصطلاح "مینو" و "گیتی"، ن. ک. به: *بندهشن* فصل اوّل، ۱۴.

17. Prototype

۱۸. مانند تطبیق ارنگ (رَنگهَ اوستایی) با دجله در فصل ۳ بند۲۲.

۱۹. فصل ۳، بند ۴۳ و ۵۷.

20. Boyce, M., "Middle Iranian Literature", *Handbuch der Orientalistik*, Abt. 1 Bd. 4 Iranistik, Abs. 2 Literatur, Leif. 1, Leiden, 1968.31-66.

۲۱. درمورد زندگی اسطوره ای زردشت ن. ک. به: آموزگار_تفضّلی، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران ۱۳۷۰ و Mole, M. *La Legende de Zoroastre*, Paris, 1967

22. Jamasp- Asana, J. M., *Pahlavi Texts*, Bombay, 1897-1913, 129-131.

۲۳. *بندهشن*، (TD2) ، فصل ۳۱، ص ۲۰۰ و بعد.

۲۴. فرشگرد، در مورد این اصطلاح، ن. ک. به: قبل، ص ۵۹.

۲۵. برحسب سنّت، این کتاب را روایت (به صورت منفرد) نامیده اند، امّا از آنجا که این کتاب مجموعه ای از روایات است، ترجیح دادیم آن را در فارسی به صورت جمع بیاوریم.

26. West, 1.E., *Pahlavi Texts*, 11, SBE, XV111, Oxford 1882, XV.

شن و خاک مدفون شده بود، به دست آمد و در کشف و قرائت و ترجمه و تفسیر آن ها سهم عمده از آنِ دانشمندان و محققان آلمانی است. بیشتر آثار مکشوفه در تورفان اکنون در برلین محفوظ است و تعداد بسیاری از آن اسناد هنوز منتشر نشده است. درموزه های شهرهای دیگر مانند لندن، پاریس، پطرزبورگ و کیوتو نیز برخی از اوراق مانوی وجود دارد.

اکثر آثار مانوی ایرانی (به فارسی میانه و پارتی و سغدی و فارسی دری) به خط مخصوص مانویان است که از خط سطرنجیلی سریانی گرفته شده است. خط مانوی، برخلاف خط پهلوی، خطی است که ابهام کمتری دارد. گرچه برای مصوت ها، مانند دیگر خطوط سامی، تعداد کافی علامت وجود ندارد، با این همه، این خط در پی بردن به تلفّظ کلمات پهلوی زردشتی سهم به سزایی دارد. اقتباس چنین خطی مسلماً به این منظور بوده است که با سهولت بیشتری بتوان مانویت را تبلیغ کرد.

آثار فارسی میانه و پارتی مانوی متعلّق به دورانی بین قرن سوم و نهم میلادی است. حتی آثار متأخّر نیز دارای زبانی درست و روشن است و چنین می نماید که مانویان در این آثار از صورت قدیم تر زبان استفاده می کردند، زیرا فارسی میانه در طی چند قرن تحول یافته بود و پارتی نیز به احتمال قوی در قرن ششم میلادی دیگر زبان رایج تکلّم به شمار نمی رفت. تمایز میان متون قدیم تر پارتی و متون جدید تر این زبان مشخّص تر است. دسته ای از این آثار متعلق به قرن سوّم و چهارم میلادی است، که هنوز زبان پارتی رایج بوده است، و دستهٔ دیگر متعلّق به قرن ششم میلادی به بعد است. آثاری که بتوان به یقین به دوره ای میان این دو منسوب داشت، به دست نیامده است.(صص ۲۳۳-۲۳۵)

---

**زیرنویس ها:**

(به خاطر جداکردن این بخش ها از متن اصلی کتاب، شمارهٔ پانوشت ها در این گزیده به ضرورت تغییر داده شده است.)

1. Gershevitch. I, "Old Iranian Literature", *Handbuch der Orientalistik*, Abt. I Bd. 4 Iranistik, Abs. 2 Literatur, Leif. 1, Leiden, 1968, P. 7 f.

2. Strabo, XV,3.18.

۳. Christensen, A., *Les Gestes des rois*, Paris 1936, P. 107 و ترجمهٔ فارسی: *کارنامه شاهان*، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، تبریز ۱۳۵۰، ۸۲ و نیز

ن.ک. به:
Shaked, Sh., *The Wisdom of Sasanian Sages*, Boulder, Colorado, 1979, XXIII

۵۳. ن. ک. به قبل ص ۱۸۵. درپهلوی bradrod,

54. de Menasce, J. P., *Une encyclopedie mazdeenne le Denkart*, Paris, 1958, 52.

۵۵. نظیر همین طبقه بندی در بند ۳۴ نیز آمده است: اهل الدین؛ کُتّاب وحُسّاب؛ اساوره؛ تُجّار و مهنه و خدم.

۵۶. تاکیدی است به ازدواج در درون خانواده.

۵۷. ن . ک. به: بخش اندرزها دربالا ص ۲۰۱.

58. Boyce, M., *The Letter of Tansar*, Roma, 1968 22. n. 3.

۵۹. مروج، ج ۱، ۲۸۸، بند ۵۸۴.

۶۰. *التنبیه*، ۹۸.

۶۱. *مجمل التواریخ*، ۶۱.

۶۲. *فارسنامه*، ۶۰.

۶۳. *همان مأخذ*، ۸۸.

۶۴. *تاریخ*، یکم، ۸۹۸.

۶۵. *غرر*، ۶۰۶.

۶۶. *رسائل*، ج ۲، ۱۹۱ و ۱۹۲.

۶۷. *کتاب الفاضل*، ۴، به نقل احسان عباس، همان مأخذ، ۳۴.

68. Jamasp-Asana, *Pahlavi Texts*, Bombay, 1897-1913, 54.

درمورد این اندرزنامه ها، ن. ک. به: ۱۸۰ به بعد.

69 Jamasp- Asare, *ibia.*, 165.

70. Jamasp- Asana. *ibia.*, 73.

درمورد این اندرزنامه ها، ن. ک. به: ص ۱۸۰ به بعد.

۷۱. *تحفة الملوک*، ۱۱۲ و ۱۱۳.

72. Lazard, G., "La metrique de I' Avesta recent", *Orientalia J. Duchesne-Guillemin oblata, Acta Iranica*, 23, 283-300.

۷۳. ن . ک به: قبل.

۷۴. *تاریخ سیستان*، ۳۷. درمورد این سرود، ن. ک . به: محمدتقی بهار، ۱۳۱۶.

۷۵. *محاضرات الادباء* ، ج ۳، ۳۳۳. درمورد این‌شعر و ابیات‌دیگر، ن. ک. به:
Tafazzoli, A., "Some Middle Persian Quotations in Classical Arabic and Persian

27. Dhabhar, B.N., *The Pahlavi Rivayat*, Bombay, 1913, Introduction.

28. editor.

۲۹. **دینکرد**، کتاب نهم، ۸۰۳.

30. Williams, 1990, I, 18.

۳۱. فصل ۱، بند ۴۴. این که بویس (Boyce, 1992, 153) وی را «مـرد غیـ روحانی» دانسته است، مقبول به نظر نمی‌رسد. اطلاعات او از اصول دین زردشـ و ادیان دیگر در حد اطلاعات یک مرد روحانی است.

۳۲. فصل ۱۱ بند ۲۸.

۳۳. فصل ۱۰ بند ۷۰.

۳۴. *داروی خرسندی*، بند ۸. این متن زبان نمادین دارد.

۳۵. *متون پهلوی*، ۳۹.

۳۶. *اندرز بهزاد فرخ پیروز*، بند ۲۴.

۳۷. *اندرز آذرباد مهرسپندان*، بند ۶۵.

۳۸. *اندرز بزرگمهر*، ۱۱۰ و ۱۱۱.

۳۹. **مینوی خرد**، پرسش ۱ بند ۹۸ و ۹۹.

۴۰. *اندرز آذرباد مهرسپندان*، بند ۵۰، ۹۱.

۴۱. **خیم و خرد فرخ مرد**، بند ۶ و ۷.

۴۲. **خیم و خرد فرخ مرد**، بند ۸ و ۹.

۴۳. *اندرز آذرباد مهرسپندان*، بند ۹۳.

۴۴. *اندرز دانایان*، بند ۴.

۴۵. *اندرز آذرباد مهرسپندان*، بند ۱۱۷.

۴۶. واژه ای چند از *آذرباد مهرسپندان*، بند ۵۳.

۴۷. *اندرز آذرباد مهر سپندان*، بند ۹۰.

۴۸. *اندرز آذرباد مهرسپندان*، بند ۱۰۱.

۴۹. *واژه ای چند از اندرز آذر فرنبغ فرخزادان*، بند ۹ و ۱۰.

۵۰. **دینکرد**، ۵۲۱ س ۳ به بعد، کتاب ششم، بند ۲۲۴.

۵۱. **مینوی خرد**، پرسش ۵۹ بند ۶ تا ۱۲؛ پرسش ۵۱ بند ۱۶ تا ۱۹. ا تمثیل اخیر در *روایات پهلوی*، فصل ۷ بند ۵، ص ۸ در مورد پشت کردن به آ رفته است. ن ک. به: تفضلی، **مینوی خرد**، تهران ۱۳۵۴، بخش های ۷۸، ۱۳۷ ۶۹.

۵۲. مـانـنـد انـدرزهـای 57-58,131, A3, E13-E14 و53 درکتاب ششم **دینکرد**،

Boyce, M., "The Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition," *JRAS*, 195
PP. 10-45.

۸۸. در مورد صورت های عربی، ن. ک. به: تفضلی، احمد، «جوسان، جواسنه» *مهای کتاب*، سال ۱۱ شماره ۷، صص ۴۱۰-۴۱۱.

۸۹. درمورد "باربد، یا پهلبد" ن. ک. به: تفضلی، احمد، ***نامواره دکتر محمود*** ***شار***، جلد ۴، تهران ۱۳۶۷ و ۱۳۷۱ و نیز

"Barbad," *Encyclopaedia Iranica*, 111, 1989.

۹۰. ***اللهو و الملاهی***، ۱۶. ن. ک. به: شفیعی کدکنی، «کهن ترین نمونه شعر رسی،» *آرش*، شماره ۶، ۱۳۴۲ و Tafazzolı, 1974, 338

۹۱ ن . ک. به:

Boyce, M., *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, Acta Iranic*
9, Teheran-Liege, 1975, 29, (text a, Para1)

۹۲. *الفهرست*، ۳۹۹ و بعد.

93. Waldschmidt- Lenz, *Die Stellung Jesu im Manichaismus*, Abh. PAV
Berlin. 1926, P2.

Texts," *Memorial Jean de Menace*, Teheran- Louvain 1974.

۷۶. ن. ک. به: قبل.

۷۷. مینورسکی، ولادیمیر، «ویس و رامین عاشقانه پارتی» ترجمه مصطفی مقرّبی، *فرهنگ ایران زمین*، سال ۴، ۱۳۳۵، ۷۳-۳.

۷۸. در ویس و رامین در این مورد آمده است:

ولیکن پهلوی باشد زبانش     نداند هرکه برخواند بیانش

۷۹. لازار بر آن است که فخرالدین گرگانی آن را از پهلوی به شعر فارسی درآورده است:

Lazard, G., "la source en farsi de Vis-o Ramin," *La formation de la Langue Persane*, Paris, 1995.

۸۰. مینوی «یکی از فارسیات ابونواس» *مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران*، سال ۱ شماره ۳، ۱۳۳۳، ۶۷ و ۷۶. فرگرد به معنی "فصل و بخش" است.

۸۱. *محاضرات الادباء*، ۲-۱، ۷۱۹؛ نیز ن. ک. به: مینوی، ۱۳۳۳، ۷۶ به نقل از محمّد قزوینی.

۸۲. ن. ک. به: *ویس و رامین*، به کوشش محجوب، ۱۳۳۷؛ ماگالی تودوا الکساندرگواخاریا، ۱۳۴۹.

۸۴. در کتاب های عربی به داستان هایی از خسرو و شیرین اشاره شده است، از جمله در*المحاسن و الاضداد*، ۲۴۲ به بعد.

۸۵. دولتشاه سمرقندی، *تذکره*، ۳۰، آن را داستانی منسوب به مغان دانسته است و این ندیم، *الفهرست*، ۱۳۴، *وامق و عذرا* را از کتاب های سهل بن هارون دشت میشانی (د ۲۴۵هـ) ذکر کرده است. ولی از چگونگی آن اطلاعی نداریم از بازماندهٔ منظومهٔ وامق و عذرای عنصری (ن. ک. به محمد شفیع، *وامق و عذرا* و نیز (Kaladze, *Epiceskoe masledie Unsuri*, Tıblisi, 1984 معلوم می گردد که این داستان مقتبس از داستان یونانی Metikhos و Parthenope است. این داستان از یونانی (مستقیماً پایه واسطهٔ سریانی) به عربی ترجمه شده است و ظاهراً اصل پهلوی نداشته است. ن. ک. به:

Utas, B., "Did Adhra Remain a Virgin," *Orientalia Suecane* XXX111, 1984-1986, 420-441.

۸۷. درمورد گوسان، ن. ک. به مقالهٔ

نصرالله پور جوادی

# جفای سالیان*

در ۱۸ تیرماه، ساعتی چند پس از نیمه شب، مهاجمانی به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران حمله کردند، دانشجویان را که بعضاً درخواب بودند به باد دشنام گرفتند. زدند و شکستند و خراب کردند و رفتند. دو روز بعد، عده ای دیگر همین معامله را با دانشجویان دانشگاه تبریز کردند. دانشجویان یقیناً این حادثه را فراموش نخواهند کرد و مدت ها دل آزرده خواهند ماند. حق هم دارند. و من، برای همدردی و تسلّی خاطر ایشان، می گویم که دل خویش را پیش دل استادان خود بگذارند. سال هاست که به استادان دانشگاه ها جفا کرده اند. پس از پیروزی انقلاب، هردسته ای از مردم و هرصنفی از اصناف، اعم از کارگر و کارمند و بازاری و ورزشکار و ارتشی، مورد استمالت و عطوفت قرار گرفتند، و از همه به نحوی دلجوئی کردند، ولیکن از استادان دانشگاه که نخبگان جامعه هستند هرگز قدردانی نشد. بلکه حتی حرمت آنان را نیز شکستند. می گفتند علما در جامعه کسان دیگری غیر از دانشگاهیان اند؛ علم در جاهای دیگری تدریس می شود؛ دانشگاه محل آموزش فرهنگ غرب و علوم دنیوی است و دانشگاهی مظهر غربزدگی. در روزنامه های آن چنانی به دانشگاهیان ناسزا گفتند. در تلویزیون دولتی برنامهٔ هویت ساختند و برای ایشان پرونده سازی کردند. من گمان نمی کنم هیچ جامعهٔ متمدن و عاقلی با دانشمندان و نخبگان خود چنین رفتاری کرده باشد.

---

**نشر دانش*، سال ۱۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۲)

# برنامهٔ انرژی اتمی ایران

## تلاش ها و تنش ها

مصاحبه با

**اکبر اعتماد**

نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

ند و دوازده ساعت بعد جنازهٔ او را با جمجمهٔ شکسته و استخوان های از جا در فته و شکسته و بدن خونین و مجروح در جاده ای دور افتاده در اطراف تهران پیدا کردند. این فاجعهٔ دلخراش همهٔ دوستان و همکاران او را در ماتم و اندوه فرو برد. مرگ دردناک و اسف بار تفضّلی که هنوز در پردهٔ ابهام است نیزه ای بود که سینهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و قلب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را شکافت. هیچ کس جای تفضّلی را نگرفت و نخواهد گرفت. هیچ کس دو سال و نیم است که اعضاء خانوادهٔ تفضّلی در عزایش خون می گریند و اعضاء خانوادهٔ علمی او و دوستانش حسرتی به دل دارند و آهی برلب که:

برفت آن گلبن خرّم به بادی　　　دریغی ماند و فریادی و یادی

در اوائل انقلاب، به دلیل جفاهایی که به استادان کرده بودند، بعضی
کشورهای دیگر شدند و با عزّت و احترام به کار علمی خویش پرداختند.
هم نرفتند و ماندند، چه می خواستند که در کشور خود زندگی کنند
فرزندان این آب و خاک آموزش دهند. آنچه موجب می شد که بخصوص عد
استادان مبرّز با حقوق اندک در کشور خود بمانند و زهر تحقیر و
را بچشند حبّ وطن بود. آنها کشور خود را دوست داشتند و نمی‌خواستند
ایران، در غربت به سر برند.

یکی از این استادان و نمونهٔ بارز ایشان دکتر احمد تفضّلی بود. ت
متخصص طراز اول در فرهنگ و زبان های باستانی ایران بود. استادی
نظیر که علاوه برآشنایی عمیق با ادبیات فارسی در دورهٔ اسلامی، زبا
باستانی ایران، مانند اوستائی و فارسی میانه، را خوب می دانست و آنه
دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران تدریس می کرد. به چندین زبان خارجی، ا
عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی هم تسلط داشت و به بعضی از این ز
مقاله می نوشت. تفضلی در رشتهٔ خود یک چهرهٔ جهانی بود. بارها از او
کرده بودند که برای تدریس به دانشگاه های معتبر خارجی برود و او
جواب رد داده بود. فقط به یک دلیل. به دلیل اینکه عاشق ایران بود و د
ایران را نمی توانست تحمل کند. عاشق این بود که در ایران بماند و به دان
ایرانی فرهنگ و زبان و ادبیات ایران را تعلیم دهد. او چندین مسئولیت ف
را نیز به عهده داشت. عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود و بعدا
خواهش دوستان معاونت علمی فرهنگستان را پذیرفت. نمایندهٔ فرهنگس
شورای گسترش زبان فارسی هم بود. با نشر دانش نیز همکاری داشت.
ذاتاً محجوب و متواضع بود. هربار که پیشنهاد مسئولیتی را به وی می کرد
امتناع می کرد. مانند هر عالم و دانشمند حقیقی از کار اداری و مس
اجرائی بیزار بود. وقتی از او خواستند تا معاون علمی فرهنگستان ش
مدت‌ها زیر بار نمی رفت. همین که به او گفتیم به خاطر ایران و زبان
تسلیم شد و پذیرفت. در زمستان سال ۷۵ به دعوت رئیس دانشگ
پطرزبورگ به آنجا رفت و دکترای افتخاری از این دانشگاه دریافت کرد. و
فرهنگستان به خاطر کسب این افتخار از او تجلیل کردند، او در پاسخ یک
داشت که بگوید: «اگر افتخاری هست برای کشورم است، برای ایران».

تفضّلی در روز ۲۴ دی ماه ۱۳۷۵ هنگامی که با اتومبیل خود از دانش
خانه اش می رفت، ساعت ۲ بعد از ظهر نزدیک خانه اش در شمیران

# نقد و بررسی کتاب

احسان یار شاطر

## تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام

دکتر احمد تفضلی در پیشبرد تحقیقات مربوط به زبان پهلوی و آثار فرهنگ ساسانی در ایران اسلامی سهمی به سزا داشت. وی به حق از مفاخر علمی کشور ما به شمار می رفت، چنان که در سال ۱۹۹۷ دانشگاه سن پطرزبورگ به پاس خدمات علمیش درجهٔ دکترای افتخاری به وی بخشید (و تاجایی که من می‌دانم این نخستین بار است که یک دانشگاه معتبر غربی به یکی از ایرانیان چنین درجه ای داده است. همچنین این اولین باری بوده که این دانشگاه به یک تن خاورشناس درجهٔ دکتری افتخاری داده). کمی پیشتر هم دانشگاه هاروارد از دکتر تفضلی برای ایراد یک رشته سخنرانی دربارهٔ برخی از وجوه فرهنگ ساسانی دعوت کرده بود و قرار است متن تفصیلی این سخنرانی ها به صورت کتابی از طرف آن دانشگاه به طبع برسد.

گذشته از مقالاتی که در مجلات تحقیقی و *دانشنامهٔ ایرانیکا* و *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* از دکتر تفضلی به طبع رسیده چندین کتاب نیز به قلم او انتشار

Paul E. Losensky

*

# Welcoming Fighani

## Imitation and Poetic Individuality in the Safavid-Mughal *Ghazal*

* * *

Mazda Publishers
1999

برای ادبیّات پیش از اسلام ایران، در زبان های اروپایی هم، تألیف جامعی مثل کتاب دکتر تفضّلی وجود ندارد و *Grundriss der iranischen philologie* که نخستین اثر جامع و پیشرو دربارهٔ همهٔ وجوه فرهنگ ایرانیان است، اکنون بیش از صد سال از انتشار جلد اوّلش (۱۸۹۵) و ۹۷ سال از انتشار جلد دوّم آن می‌گذرد. مقالات «تاریخ کمبریج ایران» در بارهٔ ادبیّات باستانی ایران هم، در یک جا جمع نیست، بلکه در جلدهای دوّم و سوّم و چهارم آن پراکنده است. البته در بارهٔ آثار اوستایی و فارسی باستان و پهلوی و پارتی و سُغدی و بلخی تألیفات جداگانه و در خور اعتماد به زبان های غربی وجود دارد.

کتاب پر مایهٔ دکتر تفضلی پس از مباحث مقدماتی، از کتیبه های فارسی باستان آغاز می کند، پس از آن به ادبیّات اوستایی می پردازد، سپس کتیبه های معدود اشکانی را از نظر می گذراند و آن گاه به نوشته های فارسی میانه و آثار پهلوی زردشتی می رسد که مبسوط ترین قسمت کتاب است. ادبیات مانوی را از نظم و نثر در زبان پارتی و فارسی میانه و سُغدی در فصلی جداگانه می آورد. نوشته های سُغدی و خوارزمی و بلخی، فصول آخر کتاب اند که به فهرست مراجع و فهرست نام ها پایان می پذیرد.

قوّت خاصّ کتاب در فصول مربوط به نوشته های فارسی میانه و پهلوی زردشتی است که موضوع عمدهٔ تخصّص دکتر تفضّلی بود. او آثار پهلوی را، که متنوع است، بر حسب نوع یا موضوع تقسیم کرده. از کتیبه ها و از آثار نوشته بر پوست و پاپیروس و آن چه بر سنگِ مزار و مُهر و فِلز کنده شده و بر سکّه ها نقش گردیده آغاز می کند و سپس به "ادبیات" پهلوی می رسد که یا یکسره دینی‌اند و یا رنگ دینی دارند. این نوشته ها را مؤلف فقید چنین تقسیم کرده است:

۱- ترجمه ها و تفسیرهای *اوستا*.

۲- آثاری که براساس *زند*، یعنی ترجمه و تفسیر *اوستا* به پهلوی، تدوین شده (*دینکرد*، *بندهشن*، *گزیده های زاد اسپرم*، *دادستان دینیک*، *روایات پهلوی*، و جز این ها).

۳- متون فلسفی و کلامی.

۴- کشف و شهود و پیشگویی (*ارداویراز نامه*، *زند و همن یسن* و غیره).

۵- افسون و تعویذ.

۶- اندرزنامه.

۷- خطبه های شاهان.

۸- تاریخ و جغرافیا (*کارنامهٔ اردشیر*، *شهرستان های ایران*، *خدایانامه*).

یافته است. از آن جمله است *واژه نامهٔ مینوی خرد* (تهران، ۱۳۴۳) و ترجمهٔ
اثر (تهران، ۱۳۵۴). تدوین *یادنامهٔ ژان دومناش*، به یاد پهلوی شناس
فرانسوی به همت دکتر تفضلی و فیلیپ ژینیو، استاد دانشگاه پاریس، انجام
و منتشر شد. چند سال پیش نیز *یکی قطره باران* (تهران، ۱۳۷۰) را ب
خدمات علمی زنده نام عباس زریاب خوئی تدوین نمود و منتشر ساخت.

درطی سال ها همکاری، دکتر تفضلی و دکتر آموزگار چندین کتاب ا
به مشارکت منتشر کردند که همه نمونهٔ همکاری سودمند علمی است. یکی
**نخستین انسان و نخستین شهریار** در تاریخ افسانه ای ایران (تهران، ۱۳۶۳
آرتور کریستن سن است که از حیث نقل متون فارسی و عربی مذکور در
زبان اصلی و همچنین بعضی حواشی سودمند براصل فرانسوی برتری
دیگر *اسطورهٔ زندگی زردشت* است که در آن ترجمهٔ همهٔ متون مربوط به موضو
آمده است و دیگر *زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن* که چاپ دومش نیز انتشار

دکتر تفضلی با زنده یاد مجتبی مینوی و چند تن دیگر در تصحیح ش
فردوسی که نا تمام ماند شرکت داشت. نیز از اعضاء فعال فرهنگستان ت
سازمان یافته ایران و نایب رئیس علمی آن و نیز رئیس بخش تاریخ پیش از
*دایرة المعارف بزرگ اسلامی* بود. آخرین مقالاتی که از او انتشار یافت یکی «ن
خاص ایرانی درکتاب *القند فی ذکر اخبار علماء سمرقند*» (*نامهٔ فرهنگستان*،
اول، شماره های ۳ و۴، پائیز و زمستان ۷۴) و دیگر:

"The Pahlavi Funerary Inscription from Mashtan (Kazerun III)" در
*Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Bnad 27 (1994) pp. 265-267

و سوم

zand Version of the Beginning of the 6th Book of the *Denkard*," Paper read
Second International Congress, K. R. Cama Oriental Institute, Bombay,
ry 1995)

است.

کتاب تازهٔ زنده نام دکتر احمد تفضّلی، به نام *تاریخ ادبیات ایران پیش از*
که پس از درگذشت وی به همّت همکار سالیان درازش، دکتر ژالهٔ آموزگ
سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷م) در ۴۵۳ صفحه انتشار یافته، خلاء مُهمّی را در آثار
فارسی پُر می کند. حال می توان گفت که با *تاریخ ادبیات ایران* تألیف دکت
(درهشت جلد) و این کتاب، سیر ادبیّات در ایران، از کُهن ترین زمان‌ها ت
دورهٔ صفویه، به صورت تفصیلی در دسترس دانش پژوهان قرار دارد.

با این همه باید انصاف داد که آنچه از نوشته های دوران باستان بازمانده است. در سنجش با آنچه برخی دیگر از اقوام باستانی مانند مردم میانرودان (سومر و بابل و آشور) و هندیان و یهودیان و چینیان و یونانیان و رومیان از خود به جا گذاشته اند بسیار اندک است و باید گفت ادبیّات و فلسفه، میدان همّت ایران هخامنشی و اشکانی و ساسانی نبوده است. تعداد و تنوّع آن چه از هندیان باستان در ادبیّات و فلسفه برجای مانده به راستی شگفت انگیز است، و این که کلیمیان توانسته اند آثار متنوّع عهد عتیق و مُلحقات آن را حفظ کنند انسان را به اعجاب وا می دارد، به خصوص با توجه به این که در ۷۲۲ پیش از میلاد، سارگن دوّم دولت "اسراییل" را در شمال فلسطین منهدم کرد و کشور یهود به ناحیهٔ کوچک "یهودیه" (Judah)، که‌امروز قسمتی ازخاک اسراییل جنوبی است، منحصرشد[۲] که با نیمه‌استقلال لرزانی باقی ماند و به نوبت مورد تعرّض و هجوم آشوریان و بابلیان و سلوکیان و سپس رومیان و بعداً عثمانیان و تازیان قرار گرفت و معبد آن مکرّر ویران شد یا به تاراج رفت. البته این درست است که مردم یهود و چین و هند، هرچند از نوسان های مذهبی و تعارض فرقه ها در امان نبوده اند، ولی مثل ایران دچار تغییر مذهب قطعی و اساسی نشدند. امّا این وضع در مورد یونان و روم که هر دو سرانجام مانند ایران، کیشی سامی راگردن نهادند، صادق نیست. در حقیقت یونانیان آثار ادب و فلسفهٔ باستانی خود را عموماً در صومعه های مسیحی محفوظ داشتند. توجیه ضعف بنیهٔ فلسفی و ادبی ایران اشکانی و ساسانی به این که کتابخانه ها و آثار ایران را تازیان از میان بردند نیز چندان مقبول نیست.

ادبیات ایران باستان بیشتر شفاهی بود و نوشتن که بر روی پوست انجام می‌گرفت، مصرفی محدود داشت. از "کتابخانه های" ساسانی به اغراق سخن گفتن در خور تأمل است. شاید آن چه از دین مدارانی که پس از پیروزی اعراب تعصب دیرین خود را در خدمت کیش تازه قرار دادند به آثار کهن ایران رسید از تازیان که بیشتر در پی غنیمت بودند نرسید. حقیقت این است که زیبایی و درخشندگی ادب فارسی را باید پس از قرن سوّم و در سروده های رودکی و نوابغی چون فردوسی و خیّام و نظامی و سعدی و مولوی و حافظ جست. توانمندی و نیروی ایران باستان در اموری غیر از ادبیّات و فلسفه فرصت ظهور یافت.

۹- فقه و حقوق (*شایست و نشایست*، *مادیان هزار داستان*).
۱۰- رسالات کوچک آموزشی (*خسرو و ریدک* و غیره).
۱۱- داستان های منثور (*هزار افسان*، *سندباد نامه*)، *کلیله و دمنه*، *اسکندرنامه* و غیره که اصل هیچ‌یک به‌جا نمانده و آن ها را فقط از ترجمه‌هایشان می توان شناخت).
۱۲- شعر.
۱۳- کتاب های علمی (مثل زیج ها و آثار ریاضی آکه اصل آن ها به جا نمانده است).

آنچه به خصوص کتاب را سودمند و آموزنده می کند این است که دکتر تفضلّی عموماً فهرستی از مطالب هر کتاب یا نوشته و یا خلاصهٔ آن ها را به دست می دهد و گاه نیز نمونه هایی از آن ها می آورد. این جنبهٔ کتاب آن قدر سودمند است که انسان آرزو می کند کاش آن زنده یاد با تبحر و احاطه ای که داشت، مُنتخبات و نمونه های بیشتری به دست می داد. امّا چون بنای او به تألیف "منتخبات" نبوده است، باید همین قدر را سپاس داشت.

شرحی که این کتاب از آثار پهلوی و سایر زبان های ایرانی میانه، در اختیار خواننده می گذارد، جامع ترین گزارش این آثار در مُجلّدی واحد است و هم کشفیات تازه را در بر دارد.[۱]

انتشار این اثر بسیار مفید دکتر تفضلّی، داغی را که از درگذشت نا بهنگام وی بر دل دوستان و همکاران و شاگردان او و همهٔ دوستداران فرهنگ ایران نشسته است تازه می کند. باید سپاسگزار دکتر ژالهٔ آموزگار بود که کتاب را با چنین همّت و مراقبتی، به مرحلهٔ انتشار رسانده است.

* * *

طبعاً پس از مطالعهٔ اثر آموزندهٔ دکتر تفضلّی، خوانندهٔ کنجکاو نمی تواند از این پرسش خودداری کند که نوشته های باستانی ایران از حیث ادبی چه ارزشی دارد؟ شعر اوستایی (عمده *گات ها* و *یشت ها*) و شعر مانوی حسابش جداست، به هرحال اندک است. امّا ادبیّات پهلوی چه؟ دکتر تفضلّی به درستی توّجه کرده است که ادبیّات ساسانی را باید در ترجمه های فارسی و عربی آن جست (ص ۱۱۳). راستی هم داستان های پهلوی را باید در *شاهنامه* و *ویس و رامین* و برخی افزوده های بلعمی در ترجمه و تلخیص *تاریخ طبری* (مثل سرگذشت بهرام چوبین) و امثال آن ها دید و انعکاس اشعار و سرودهای ساسانی را در سروده‌های رودکی و کسائی و دقیقی و فرّخی و منوچهری و هم عصران آن ها سراغ گرفت.

محمد فغفوری

## کتاب التاجی

Abu Ishaq Ibrahim ibn al-Katib as- Sabi
*Kitab al-Taji fi Akhbar al-Dawlat al-Daylamiyya*
Edited with an introduction and translation into English by Dr. Muhammad Sabir Khan
Karachi, Pakistan Historicd Society:publication no. 82, 1995
iv+ 256 pages.

ابواسحق ابراهیم الصابی به سال ۳۱۳ هـ ق/۹۲۶م در حرآن متولد شد و به سال ۳۸۴ هـ ق/۹۹۵م میلادی در بغداد درگذشت. خاندان او نسل ها به حذاقت و مهارت در امر پزشکی شهرت داشتند. پدرش نیز از پزشکان مشهور بغداد بود. بنا به سنت خانوادگی ابواسحق نیز سال های کودکی و جوانی خود را صرف یادگیری فن طبابت کرد و درعین حال تحت نظارت پدر به فراگیری قرآن و علوم اسلامی پرداخت. با اینکه تا پایان عمر از موحدین صائبی مذهب باقی ماند و به اسلام نگروید، با این حال احساس خصمانه ای به دین اسلام نداشت. حتی گفته شده است که به انجام فرائضی چون روزه داری می پرداخت. سوره هائی از قرآن کریم را نیز از برداشت و به گفته چند تن از مورخین (یاقوت حموی، ابن خلکان) در گفتار خود مکرراً به آیاتی از قرآن و حدیث نیز متوسل می شد. امّا از همان سنین نوجوانی کشش چندانی به فن طبابت نداشت و سخت علاقمند به مطالعات دینی و فلسفی و ترسّل بود. خطی خوش نیز داشت و به همین مناسبت پدرش ابوهلال در امر مکاتبات خود از وجود ابواسحق استفاده می کرد. در ابتدای جوانی سالی چند در بیمارستان بغداد به کار طبابت پرداخت و ازین بابت مواجبی در حدود ۲۰/ دینار در ماه دریافت می کرد. امّا علاقه به نویسندگی وی را به بکار دیوانی کشانید. در ابتداء به خدمت المُهلّبی وزیر معزّالدوله

## پانوشت ها:

۱. مگر در مورد آثار زبان بلغی که گزارش آن ها کوتاه است و به خصوص ار دکر دستنویس‌های متعدد و مهمّی که به این زبان در طّی شش سال گذشته کشف شده (و بیشتر آن ها به مجموعهٔ گرانبهای دکتر ناصر خلیلی در لندن متعلّق است) و اطلاع مربوط به‌آنها پس از تألیف کتاب انتشار یافته خالی است. اطلاع مقدماتی آن‌ها را نخست پروفسور ویلیامز (N. Sims-Williams) در حروه ای با عنوان:

*The New Lights on Ancient Afghanistan. The Decipherment of Bactrian*, London, School of Oriental and African Studies, 1987.

پس ار درگذشت دکتر تفضّلی منتشر ساخته است.

۲ اجمالی از این ادبیّات وسیع را می توان در اثر زیر ملاحظه کرد:

*Sources of Indian Tradition*, by Ainslie Embree, New York, Columbia University Press, 2nd edition, 1988

شرایط نگارش یک تاریخ تمام عیار سیاسی این دوران است.

بخش اصلی کتاب **تاجی** به تحولات سیاسی و نظامی اواخر قرن سوّم هجری/نهم میلادی اختصاص دارد، با این حال در خلال صفحات اطلاعات بسیار جالب و تازه ای درباره مسائل اجتماعی و اوضاع اقتصادی منطقه مازندران و ویژگی های فرهنگی و مذهبی مردم آن سامان ارائه شده است. از همین اشارات مختصر بر می آید که متن اصلی و کامل کتاب می بایست مباحث مفصل تری درباره این ابعاد زندگی منطقی در برداشته باشد.

فصل اول کتاب **تاجی** با نیایش خداوند و ستایش پیامبر اکرم و ائمه اطهار آغاز می شود و به دنبال آن گزارش مختصری درباره خصوصیات قومی و آداب و رسوم اهالی دیلم و گرویدن آنان به اسلام آمده است:

> هیچ نیروی نظامی تابحال به شکست دادن آنان موفق نشده، و هیچ ملتی از همسایگانشان آنها را مطیع و مغلوب ننموده است. سرزمین آنان در سال های اول ظهور اسلام چه از طریق صلح آمیز و یا قهر آمیز فتح نشد. در واقع آنان همین اواخر به اسلام گرویدند و براساس اعتقاد و آزادانه مسلمان شدند. درباره ویژگی های اخلاقی آنان همچون شجاعت، احترام به همسایه، دفاع از شرف و ناموس و میهمان نوازی و سخاوت آنان سخن بسیار گفته شده و از جمله اینکه درین سرزمین کسی به شغل قصابی و نانوائی اشتغال نداشت و مسافران و میهمانان همیشه مجبور بودند میهمان اهالی محل باشند. (ص ۱۰۲)

دربخش دیگری ابواسحق به نقل از آداب جنگی اهل دیلم از زبان محمدبن امیرکا الطبری می‌پردازد و گزارشی بسیار شنیدنی از نقش زنان دیلم درجنگ ارائه می‌دهد:

> حکایت کرد برای من محمدبن امیرکا الطبری زیدی که روزی شاهد جنگ میان دوناحیه دیلم بودم و در اردوی یکی از دوطرف جنگ که من هم درآن بودم پیرزنی دیلمی را دیدم که از پشت جبهه مشغول تشویق مردان به جنگیدن و تشجیع آنان بود. در میان جنگندگان پسر وی و پسر پسر وی (نواده پیرزن) نیز مشغول جنگ بودند. پس از مدت کوتاهی نواده پیرزن مجروح شد و نزد وی پناه آورد، چند لحظه ای درخون خود غلطید و سپس درگذشت. پیرزن بسیار غمین شد و پیکر نواده را به منزل حمل کرد تا مبادا پدر او با دیدن جسد پسر دست از جنگ بردارد. همین که مرد به خانه آمد و سراغ پسر گرفت، پیرزن به او خطاب کرد که «بشکرانه لطف

دیلمی درآمد. با آنکه تسلط کافی بر علم نجوم و ریاضیات داشت امّا از این تاریخ (۳۴۹هـ/۹۶۱م) از دیگر فعالیّت ها دست کشید و به منشی گری در دیوان رسائل و رتق و فتق امور دفتر وزیر مذکور پرداخت. چندی بعد و پس از درگذشت کتب خصوصی معزالدوله، ابواسحق این مقام را صاحب شد و پس از مرگ معز الدوله به ریاست دفتر جانشین و پسر وی، یعنی عزالدوله دیلمی نشست. سر انجام درسال ۳۶۷ هـ ق/۹۷۸م به خدمت عضدالدوله درآمد.

ابواسحق کتاب *تاجی* را در زندان عضدالدوله نوشت و با نگارش آن از زندان رهائی یافت. عنوان کامل این منبع، *کتاب التاجی فی اخبار و آثار الدولة الدیلمیه* است ولی به *کتاب التاجی* معروفست. عنوان کتاب مأخود از لقب تاج الملة است که خلیفه عباسی *الطاعی بالله* درسال ۳۶۹هـ ق به عضدالدوله اعطا نموده بود و چون کتاب به دستور عضدالدوله نگارش یافته به این نام مشهور شده است. تاریخ نگارش آن بین سال های ۷۰-۳۶۷ هـ ق/۹۸۱-۹۷۸م، یعنی طی سال هائی است که نگارنده در زندان بسر می برده است. به همین مناسبت همانند بسیاری از کتبی که درشرایط مشابه نوشته شده از مبالغه درباره شرافت و شجاعت خاندان آل بویه خالی نیست.

اصل کتاب *تاجی* هنوز پیدا نشده و آنچه در دست است خلاصه ای از آنست که درسال ۱۳۳۳ش/۱۹۵۴م به دست آمد و همان زمان در مجله مؤسسه نقد کتب و نسخه های خطی عربی *Revue de l' Institute Des Manuscripts Arabes* مورد نقد و بررسی قرار گرفت. نسخه موجود فعلی تنها بخش نخستین این اثر بسیار مهم است و عنوان کامل آن چنین است: *کتاب المتنوع من الجزالاول من کتاب المعروف به تاجی فی اخبار الدولة الدیلمیه*. اصل آن در مکتبه المتوکّلیه در مسجد کبیر شهر صنعا نگهداری می شود. میکروفیلم آن در دارالکتب المصریّه درقاهره موجود است و ویراستار از این نسخه در کار ویراستاری و چاپ کتاب سود برده است:

*کتاب التاجی* همچنان که محمد صابرخان متذکر شده است در سال هائی نگارش یافت که تاریخ نگاری در قلمرو دنیای اسلام به اوج اعتلای خود رسیده بود. گذشته از *تاریخ طبری* و *مروج الذهب* مسعودی، تعداد قابل توجهی از آثار معتبر تاریخی قبل از *کتاب تاجی* به رشته تحریر درآمده بود. امّا برخلاف بیشتر نویسندگان این آثار که تبحر و آموزش در فقه و حدیث داشتند و با آن زمینه فکری به تاریخ نگاری پرداختند ابواسحق، همانند ثابت بن سنان و سَنان بن ثابت بن قُرّه از دیوانسالاران و منشیان حرفه ای دربار دیالمه، به همین جهت واجد

بسیاری از جملات دقیقاً شبیه جملات **تاریخ طبری** است. اطلاعات مکتوب با ذکر جمله «حَدَثَنی» (به من روایت کرد. . . .) و اطلاعات مأخوذ از شواهد عین با جمله «أخبرنی» (به من اطلاع داد) از هم تفکیک شده اند.

به احتمال بسیار می توان گفت که **کتاب التاجی** در زمان خود و قرن ها پس از آن به عنوان مأخذی دقیق و قابل اعتماد جای والائی درمیان منابع تاریخی برای خود داشت و مورد استفاده معاصرین ابواسحق و مورخین بعد از او نیز قرار می‌گرفت. اعتبار **کتاب تاجی** را می توان از روی منابعی که بعد از آن درباره تاریخ ایران و اسلام در قرون سوّم و پنجم هجری نگارش یافته کاملاً درک نمود. درمیان نویسندگان و مورخین معتبری که از **کتاب تاجی** نام برده و از محتویات آن استفاده کرده اند می توان از ابوالفدا، ابن اسفندیار، یاقوت حَمَوی، عبدالرحمن عوفی، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ابوریحان بیرونی، عطاملک جوینی، ابن الندیم، ثعالبی و بیهقی نام برد. استفاده از **کتاب التاجی** توسط چنین مورخین سرشناسی حاکی از اعتبار کتابست. به همین جهت نسخه یافته شده هرچند خلاصه بسیار کوچکی از متن کامل آنست ولی با این همه خالی از اهمیت نیست. متن عربی خلاصه شده **کتاب التاجی** بسیار کوتاه است و تنها به حدود ۳۲ صفحه می رسد و ترجمه انگلیسی آن به ۴۶ صفحه بالغ می شود. در مقدمه ای فاضلانه که دکتر محمد صابرخان برکتاب **التاجی** نگاشته به تاریخچه، ویژگی ها و کیفیّت نسخه موجود می‌توان آگاهی یافت. افزون براین، صابرخان با مقایسه **کتاب التاجی** با دیگر کتب تاریخی معاصر آن و یا آثاری که پس از آن نوشته شده تصویر بسیار جامعی از سیر تاریخ نگاری از قرون اولیه اسلام تا قرن ۱۹ میلادی به خواننده ارائه می دهد. این مقدمه تصویرگویائی از آگاهی ایشان به منابع و تاریخ اسلام و تبحرشان در استفاده از نسخ خطی است. هم چنین مقدمه مزبور با یادداشت های بسیار مفصل و کتابشناسی جامعی به زبان های ترکی، فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی همراه است که در تحقیقات آینده دوستداران و محققان این دوره از تاریخ ایران را رهنمونی مفید می تواند بود. مقدمه و یادداشت های صابرخان خود بسیار خواندنی و آموزنده است.

از آنجا که هنوز نسخه دیگری از کتاب **التاجی** چه به صورت متن کامل یا خلاصه شده در دست نیست درمورد کیفیت تصحیح و ویراستاری آن نمی توان دقیق تر و قاطع تر نظری ابراز کرد. چالش مهم بر سر راه محمد صابرخان در امر تصحیح کتاب **التاجی** نشاندادن اصالت و مستعد بودن نسخه موجود است که ایشان الحق به بهترین نحوی از عهده این امر مهم برآمده اند. اشکالاتی چون

> خداوند زخم پسرت رو به بهبود است و جای نگرانی نیست. هرچه زودتر به میدان جنگ باز گرد و تا دین خود را ادا نکردی از میدان برنگرد. مرد به میدان جنگ بازگشت و مردانه به جنگ ادامه داد و پیرزن کماکان به تشجیع رزمندگان مشغول شد. پس از اینکه دشمن شکست خورد پیرزن به عزای نواده خود نشست. به این ترتیب هردو وظیفه اش را به نحو احسن به انجام رسانید. (ص ۳۰۴)

به دنبال شرح چند داستان دیگر از آداب و رسوم مردم و اوضاع جغرافیائی و کشاورزی دیلم، ابواسحق به میان شجره نامه دیلمیان و بویژه خانواده عضدالدول می پردازد. درعین حال اشاراتی نیز به فرهنگ چهار قوم دیلم و چهارقوم از اقوام گیلک دارد. بقیه کتاب شرح ماجراهای درگیری نظامی یا رقابت سیاسی میان دیلمیان و شاهان سامانی است که در خراسان حکومت داشتند. این درگیری ها در دوران عمادالدوله، رکن الدوله و معزالدوله باجزئیات بیشتری بیان شد است. آخرین تاریخی که درمتن کتاب ذکر شده سال ۹۷۱/۳۶۰ هجریست. حوادث و وقایع بخش اول **کتاب التاجی** به عنوان مقدمه ای برای ورود به بحث مفصل نگاشته شده و مطمئناً در نسخه کامل کتاب ابواسحق باجزئیات کامل وقایع اطلاعات موردنظر خود را درج کرده است. امّا متأسفانه شیوه تلخیص کتاب ک روشن نیست توسط چه کسی انجام شده بسیار ناشیانه است. درنتیجه به هنگا مطالعه متن روشن نیست که کدامین بخش ها مستقیماً از متن اصلی نقل شده کدامین خلاصه شده توسط نسخه بردار است. این نقیصه یکی از مشکلات عمد متن حاضر است. ویراستار کتاب نیز با همه تلاشی که از خود نشان داده موفق ب تفکیک بخش های مختلف نشده است.

شیوه نگارش *کتاب التاجی* مشابه منابع معاصر دیگر آن است. متن کتاب بطو عمده ثبت وقایع و گزارش حوادث است و فاقد تحلیل یا اظهار نظر مستقل ا جانب نویسنده می باشد. بیشتر اوقات ابواسحق به جای اینکه به ذکر جزئیات یک واقعه که از چند زاویه مختلف نقل شده بپردازد، تنها به ذکر آن که به نظر خو وی صحیح تر و قابل اعتماد تر آمده اکتفا کرده است. اطلاعات ابواسحق درای کتاب از دو منبع جمع آوری شده یکی از منابع موجود و بویژه *تاریخ طبری* *فتوح البلدان* البلاذری و دیگری با استفاده از شواهد عینی توسط دوستان همکاران یا کسانی که در امر نگارش *کتاب تاجی* به او کمک می کرده اند درمورد نخست معمولاً اشاره به مأخذ مورد استفاده دیده نمی شود هرچند ک

# کارنامهٔ علمی شادروان احمد تفضّلی*

در۱۶ آذر ۱۳۱۶ در اصفهان متولد و در روز دوشنبهٔ ۲۴ دی ۱۳۷۵ به داس مرگ درو شد.

## مدارج تحصیلی و آکادمیایی

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و از دبیرستان دارالفنون درسال ۱۳۳۵ دیپلم ادبی گرفت.

در ۱۳۳۸، در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران با رتبهٔ اول فارغ التحصیل و همان سال در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد.

از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ دانشجوی دورهٔ فوق لیسانس مدرسهٔ السنهٔ شرقی دانشگاهِ لندن بود ودر پایان این‌دوره به اخذ درجهٔ فوق لیسانس دررشتهٔ زبان‌های باستانی ایران نایل گشت. در طی همین سال ها، دوره ای را نیز برای تحصیل و تحقیق در پاریس گذراند.

در ۱۳۴۴، به ایران بازگشت و مطالعات خود را ادامه داد و درسال ۱۳۴۵ به اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ فرهنگ و زبان های باستانی نایل آمد. رسالهٔ دکتری او تحقیق در دینکرد نُه بود.

او، به طور رسمی، از ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۵ در استخدام ادارهٔ فرهنگ عامه بود. از ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷، به عنوان پژوهش گر، در بنیاد فرهنگ ایران به تحقیق اشتغال داشت و همکاری با این بنیاد را طی خدمت در دانشگاه تهران نیز ادامه داد.

در ۱۳۴۷، به سمت استادیار، در گروه فرهنگ و زبان های باستانی دانشکدهٔ

---

* نقل از *نامهٔ فرهنگستان*، سال دوّم، شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۵، صص ۱۵۰-۱۶۰.

عدم انسجام میان بخش های مختلف برایشان وارد نیست. کوتاهی از دقت در امر خلاصه کردن متن بر دوش خلاصه‌کننده کتاب است که ظاهراً از معلومات و تبحر چندانی برخوردار نبوده و بویژه زبان علمی عربی را نیز خوب نمی دانسته است. این ضعف وی در اشکالاتی که صابرخان از نظر املائی براو گرفته کاملاً روشن است ولی با این همه هیچ یک از این اشکالات از اهمیت کتاب *التاجی* نمی کاهد.

البته ترجمه متنی که از آغاز تا انتها یک دست نیست دشوار است. بخش ها یا جملاتی که مستقیماً از ابواسحق نقل شده با جملاتی که خلاصه گر کتاب از خود نوشته از نظر کیفیت یکسان نیستند. این ناهمگونی درمتن ترجمه انگلیسی هم کاملاً مشهود است. درنتیجه بعضی جملات یا قسمت ها بطور نسبتاً آزاد ترجمه شده و بخش ها یا جملات دیگر بطور دقیق به انگلیسی برگردانده شده است. صابرخان نهایت دقت را در امر ترجمه از خود نشان داده و تا آنجا که امکان داشته ازین ناهمگونی کاسته است. متن عربی کتاب *التاجی* با فهرست اعلام و قبائل و اماکن همراه است. ضمیمه کردن فهرستی برای بخش انگلیسی کتاب و بویژه مقدمه طولانی محمد صابرخان بیش از آن ضروریست که بتوان فقدان آنرا نادیده گرفت. انشاءالله در چاپ های آینده این کوتاهی برطرف شود. امّا مهم تر از آن، امید است که متن کامل کتاب *التاجی* درگوشه ای از دنیا پیدا شود و محمد صابرخان با ویراستاری و چاپ آن خدمت خود را به اهل علم و دوستداران تاریخ کامل نمایند که گفته اند الا کرام بالاتمام.

فیلیپ ژینیو (Ph. Gignoux)، استاد ایران شناس مدرسهٔ مطالعات عالی سوربون.

- روز ۲۲ شهریور ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، دانشگاه دولتی سن پترسبورگ، طی مراسم باشکوهی، درجهٔ دکتری افتخاری ایران شناسی به دکتر احمد تفضلی اهدا کرد. او نخستین استاد از کشورهای شرقی بود که موفق به دریافت این دکتری افتخاری می شد.

## عضویت در مجامع علمی

دکتر تفضلی عضو چندین مجمع علمی داخلی و خارجی بود از جمله:

۱) انجمن آسیایی (Societe Asiatique) پاریس از سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰؛

۲) انجمن بین المللی کتیبه های ایرانی (انگلستان)، از سال ۱۹۷۲/۱۳۵۱؛

۳) کمیتهٔ بین‌المللی آکتا ایرانیکا Acta Iranica (بلژیک)، ازسال ۱۹۸۱/۱۳۶۰؛

۴) هیئت مؤسس انجمن آثار ملی، از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۰؛

۵) شورای علمی مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی از سال ۱۳۶۶؛

۶) فرهنگستان زبان و ادب فارسی (عضویت پیوسته) ازسال ۱۳۷۰.

## آثار

### ۱ فارسی

**الف ـ کتاب**

۱) ***واژه نامهٔ مینوی خرد***، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸؛

۲) ***ترجمهٔ مینوی خرد***، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، چاپ دوم انتشارات توس، ۱۳۶۴؛

۳) ***نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران***، جلد ۱، از آرتور کریستن سن، با همکاری ژالهٔ آموزگار (ترجمه و تحقیق)، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴؛

۴) ***نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران*** جلد ۲، از آرتور کریستن سن، با همکاری ژالهٔ آموزگار (ترجمه و تحقیق)، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸ (کتاب برگزیدهٔ سال ۱۳۶۸ وزارت ارشاد و نیز کتاب برگزیدهٔ سال ۱۳۶۸ دانشگاه های کشور)؛

۵) ***شناخت اساطیر ایران***، از جان هینلز (ترجمه) با همکاری ژالهٔ آموزگار، تهران نشرچشمه و فرهنگ سرای بابل، چاپ اول ۱۳۶۸، چاپ دوم ۱۳۷۱، چاپ

ادبیات دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. در۱۳۵۲ به رتبهٔ دانش یاری و در ۱۳۵۷ به رتبهٔ استادی ارتقا یافت. از حدود ده سال پیش، ریاست بخش دانشجویان خارجی دانشکدهٔ ادبیات را به عهده گرفت. درسال ۱۳۷۰، به عضویت پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی درآمد و از سال ۱۳۷۳ معاونت علمی و پژوهشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی را به عهده گرفت.

**سخن رانی های علمی**

دکتر احمد تفضّلی درکنگره های گوناگون ایران شناسی داخلی و خارجی شرکت جسته و سخن رانی کرده است. در پاییز ۱۹۸۸، به دعوت دانشگاه توکیو برای چند جلسه کنفرانس، به ژاپن سفر کرد. در اسفند و فروردین۷۱-۱۳۷۰ (مارس ـ آوریل ۱۹۹۲)، به مدت یک ماه، در مدرسهٔ مطالعات عالی پاریس (سوربون) و در تابستان۱۳۷۱ (۱۹۹۲)، به دعوت دانشگاه پکن، به مدت یک ماه درآن دانشگاه، به عنوان استاد مدعو، تدریس و سخن رانی کرد. هم چنین، در تابستان ۱۳۷۳(۱۹۹۴)، به دعوت دانشگاه سن پترسبورگ، برای برگزاری چند جلسه کنفرانس، به آن شهر رفت. در اسفند و فروردین ۷۵-۱۳۷۴(مارس آوریل ۱۹۹۶) نیز، به دعوت دانشگاه هاروارد، به امریکا رفت وچند جلسه سخن رانی ایراد کرد.

**جوایز و تقدیرنامه ها**

جوایز و تقدیرنامه هایی که دریافت کرده به شرح زیر است.

- مدال علمی درجهٔ اول فرهنگ (۱۳۳۵)؛
- تقدیرنامه و جایزهٔ کتاب سال جمهوری اسلامی (۱۳۶۹) برای ترجمهٔ کتاب *نخستین انسان و نخستین شهریار*، با همکاری ژالهٔ آموزگار، استاد دانشگاه تهران؛
- لوح تقدیر و جایزهٔ کتابِ برگزیدهٔ دانشگاه های کشور (۱۳۷۰) برای همان کتاب؛
- در ۴ مارس ۱۹۹۴(اسفندماه ۱۳۷۲)، آکادمی کتیبه ها و ادبیات، که یکی از پنج آکادمی تشکیل دهندهٔ انستیتوی فرانسه است، از خدمات دکتر تفضّلی قدردانی و جایزهٔ گیرشمن (Ghirshman) به او اعطا کرد. این نخستین باری بود که این آکادمی به این صورت از دانش مندی ایرانی قدردانی می کرد.
- تقدیرنامه و جایزهٔ کتاب سال بین المللی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۴) برای کتاب گزیده های زادسپرم (Anthologie of Zadspram) با همکاری پروفسور

۱۰) «طین المختوم: گِل اوشتک»، *جشن نامهٔ پروین گنابادی*، تهران ۱۳۵۴، ص ۷۸-۸۰؛

۱۱-۱۸) «آسمان»، «آیین نامه»، «آبتین»، «آذرباد امیدان»، «آذرباد مارسپندان»، «آذر فرنبغ فرخزادان»، «آرش»، «(کی) آرش»، در *دانشنامهٔ ایران و اسلام*، ج۱، ۱۳۵۴؛

۱۹) «تصحیح دوبیت از *شاهنامه*»، *سیمرغ*، ش ۲، ۱۳۵۴، ص ۲۶-۲۷؛

۲۰) «سوورای جمشید و سوورای ضحاک»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران*، سال ۲۳۷ ش۴، ۱۳۵۵، ص ۴۸-۵۰؛

۲۱) «دربارهٔ سه لغت کهنهٔ فارسی»، *فرخنده پیام* (یادگارنامهٔ دکتر غلامحسین یوسفی)، مشهد، ۱۳۶۰، ص ۵۳۲-۵۳۵؛

۲۲) «وندیداد»، پیش گفتارِ *وندیداد*، ترجمهٔ داعی‌الاسلام، ج۲، تهران ۱۳۶۱، ص ۳-۵؛

۲۳) «دربارهٔ نسخه‌ای از *لسان التنزیل*»، درمقدمهٔ *لسان التنزیل* به اهتمام مهدی محقق چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۸-۲؛

۲۴) «دو تحریر از سرگذشتِ مزدک»، (ترجمه) از آرتور کریستن سن، *کتاب سخن* (۱) (۱۳۶۴)، ص ۳۳-۴۰، چاپ دوم ۱۳۶۶؛

۲۵) «بارید یا پهلبد»، *ناموارهٔ دکتر محمود افشار*، جلد۴، ۱۳۶۷، ص۲۲۲۲-۲۲۳۵؛

۲۶) «خواستگاری افراسیاب از اسپندارمد»، *ایران نامه*، سال ۷، ش ۲، ۱۳۶۷، ص ۱۸۹-۲۰۲؛

۲۷-۳۷) «آب»، «آب (ماه)»، «آبان»، «آتش (در ایران باستان)». «آتش پرستی»، «آتش کده»، «آخرالزمان» (در دین زردشتی)»آدم (درآیین زردشتی)»، «آرامی»، «آسمان»، «آشتیانی (لهجه)»، در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، تهران ۱۳۶۷؛

۳۸) «شهرستان های ایران»، در *شهرهای ایران*، ج ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۳۲-۳۴۹؛

۳۹-۴۱) «آمره ای (لهجه)»، «آیین نامه»، «ابالیش»، در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۳، تهران ۱۳۶۸؛

۴۲) «شعری مانوی در توصیف پادشاه در تاریکی»، *کتاب سخن* (۲)، ۱۳۶۸، ص ۴۹-۵۰؛

۴۳) «کرتیر و سیاست اتحاد دین ودولت در دورهٔ ساسانی»، در *یکی قطره باران* (جشن نامهٔ استاد زریاب خویی)، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۱-۳۷؛

۴۴) «بارید»، *دانشنامهٔ جهان اسلام*، حرف ب، جزوهٔ دوم، تهران ۱۳۷۱، ص

سوم ۱۳۷۳، چاپ چهارم ۱۳۷۵؛
۶) *اسطورۀ زندگی زردشت*، بـا همکاری ژالهٔ آمـوزگار، تهران، نشرچشمه
فرهنگ سرای بابل، چاپ اول ۱۳۷۰، چاپ دوم ۱۳۷۲، چاپ سوم دردست ا
۷) *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، با همکاری ژالهٔ آمـوزگار، تهران، نـ
معین، چاپ اول ۱۳۷۳، چاپ دوم ۱۳۷۵؛
۸) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهرا
.۱۳۷۲

**ب ـ ویرایش**

*morial Jean de Menasce,* Tehran- Louvain, 1994.
با همکاری Prof. Ph. Gignoux ؛
۲) *یک قطره باران*، جشن نامهٔ استاد دکترزریاب خویی، تهران،نشرنو۷۰

**ج ـ مقاله**

۱)«واژه های گویشی در تحفة المؤمنین»، *انتشـارات فرهنگ عامه*، شمارهٔ
۱۳۴۱، ص ۹۵- ۱۴۸۹؛
۲) «آبسالان، یک واژهٔ ناشناخته درمینوی خـرد»، *نشریهٔ انجمن ایران باست*
سال ۴، ش۱، ۱۳۴۵، ص ۴۲-۴۵؛
۳) «دو واژهٔ پارتی از درخت آسوری»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران*، سال ؛
ش ۲، ۱۳۴۵، ص ۱۳۸-۱۴۷؛
۴) «رازیجر یک لغـت کهنهٔ فارسی»، *نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز*، سال ۱
۳، ۱۳۴۵، ص ۳۳۴-۳۳۸؛
۵) «شعـــری در رثاء مرزَکو»، *راهنمای کتاب*، ســال ۱۰، ش ۵، ۱۳۴۶،
۵۷۷- ۵۷۹؛
۶) «جوسان، جواسنه»، *راهنمای کتاب*، سال۱۱، ش ۷، ۱۳۴۷، ص۴۱۰-۱
۷) «اطلاعاتی در بارهٔ لهجهٔ پیشین اصفهان»، *نامهٔ مینوی*، تهران، ۳۵۰
۸۵-۱۰۴؛
۸) «ژان پیر دو مناش»، *راهنمای کتاب*، سال ۱۶، ش۱۰-۱۲، اسفند ۵۲
ص ۵۲۷-۵۳۷؛
۹) «زبان های ایرانی میانه» (ترجمه)، نوشتهٔ مارک ج، در سدن، *بررسی تاریخی*، ش ۶، سال ۹، ص ۱۳-۶۶؛

ص ۵۷۳-۵۷۴؛

۸ )«نقدی بر *آثار باستانی* دشت گرگان (به انگلیسی) از محمد یوسف کیانی»، *آینده*، سال ۹، ش ۷، ۱۳۶۲، ص ۵۶۵-۵۶۶؛

۹ )«نقدی بر*تاریخ ایران* کمبریج (جلد۳) (به انگلیسی)»، *آینده*، سال ۱۰، ش ۱۰-۱۱، ۱۳۶۳، ص ۷۲۲-۷۲۴؛

۱۰ )«نقدی بر *فرهنگ نظام*، جلد اول تألیف داعی الاسلام»، *آینده*، سال ۱۲، ش ۱-۳، ۱۳۶۵، ص ۱۶۲-۱۶۳؛

۱۱ )«*شهرهای ایران*، ج ۲، به کوشش محمد یوسف کیانی»، *آینده*، سال ۱۵ ش ۱-۲، ۱۳۶۸، ص۸۴-۸۷؛

۱۲ )«دو اثر جدید ایران شناسی»، *نشر دانش*، س ۱۳، ش ۳، ۱۳۷۲، ص ۴۴-۴۵؛

۱۳ )«چهار کتیبهٔ کردیر موبد و مشمر ثمر»، *کلک*، ش ۴۰، ۱۳۷۲، ص ۱۴۸-۱۵۳؛

۱۴ )«منابع ایران شناسی به زبان سکایی»، *نشر دانش*، س۱۴، ش۴، ۱۳۷۳، ص۴۸؛

۱۵ )«هیربدستان و نیرنگستان، جلد دوم نیرنگستان، فرگردِ یک»، *ایران شناسی*، سال هشتم شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۵.

### ۲- انگلیسی و فرانسه

**الف ـ مقاله**

1) Notes Pehlevies I, *Joumal Asiatique* (Paris), 258,1970, 87-93;

2) Pahlavica I, *Acta Orientalia* (Denmark) 33, 1971, 193-204;

3) *Andarz i Wehzad- Farrox- Peroz* containing a Pahlavi poem in praise of Wisdom, *Studia Iranica* (Paris)1/2, 1972, 207-217. Also published in *Iran-Shinasi* (Tehran), 11/2, 1971, 45-60;

4) Notes pehlevies 11, *Joumal Asiatique*, 260, 1972, 267-76;

5) Three Sogdian Words in the Kitab al-Huruf, *Bullentin of the Iranian Culture Foundation*, 1/2, 1973, 7-8;

6) Bibliographie des travaux de Jean Pierre de Menasce, *Memorial Jean de Menasce*, ed. Gignoux-A Tafazzoli, Louvain - Tehran, 1974, PP. XVII-XXIII;

7) Some Middle Persian quotations in classical Arabic and Persian texts

۲۱۳-۲۱۷؛

۴۵) «برگوا»، *کلک*، شمارهٔ ۳۰، شهریور ۱۳۷۱، ص۲۵-۲۷؛ *کتاب سخن*، تهران ۱۳۷۱، ۶۰-۶۲؛

۴۶) «اندرز بهزاد فرخ پیروز»، *هفتاد مقاله* (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، جلد دوم، گرد آورنده یحیی مهدوی ـ ایرج افشار، تهران ۱۳۷۱، ص ۵۳۷، ۵۴۲؛

۴۷) «هرزبد در*شاهنامهٔ فردوسی*»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال اول، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۷۴، ص ۳۸-۴۷؛

۴۸) «چند واژهٔ عالمانه ازپهلوی در*شاهنامه*»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال اول، شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳۷۴، ص۴-۱۲؛

۴۹) «*جاویدان خرد و خردنامه*»، *نشریهٔ بنیاد دائرة المعارف اسلامی*، سال دهم، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۳۷۴ (یادنامهٔ دکتر عباس زریاب)، ص ۵۰۳-۵۰۷؛

۵۰) «در رثای استاد دکتر عباس زریاب خویی»، *ایران شناسی*، سال هفتم، شمارهٔ ۲، ۱۳۷۴، ص ۲۸۰-۲۸۳؛

۵۱) کمر هفت چشمه، *ایران شناسی*، سال هفتم، شمارهٔ ۳، ۱۳۷۴، ص ۴۹۴-۹۹.

**د. نقد**

۱) «نقدی بر فرهنگ پهلوی آبرامیان»، *راهنمای کتاب*، سال ۹، ش ۳، ۱۳۴۵، ص ۳۱۵-۳۱۸،

۲) «نقدی برفرهنگ هزوارش های پهلوی از دکتر محمدجواد مشکور»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران*، سال ۱۷، ش ۲، ۱۳۴۸، ص ۱۰۲-۱۱۰؛

۳) «دستور لهجهٔ تاتی از دکتر یارشاطر»، *راهنمای کتاب*، س۱۳، ش۳-۴، ۱۳۴۹، ۲۹۶-۲۹۸؛

۴) «دو اثر تازهٔ ایران شناسی»، *راهنمای کتاب*، سال ۱۸، ش۳-۱، ۱۳۵۴، ص ۱۱۳-۱۱۷؛

۵) «نقدی برتکوین *زبان فارسی* از دکتر علی اشرف صادقی»، *آینده*، سال ۵، ش ۷-۹، ۱۳۵۸، ص ۵۸۴-۵۹۴؛

۶) «نقدی بر *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی* از دکتر محمدجواد مشکور»، *آینده*، سال ۵، ش ۱۰-۱۲، ۱۳۵۸، ص ۸۶۱-۸۶۲؛

۷) «نقدی برلهجهٔ سیوندی ازلوکوک (Lecoq)»، *آینده*، سال۶، ش۶-۷، ۱۳۵۹،

49) Cinwad puhl, in *Encyclopaedia Iranica* V/6, Costa Mesa, Califon 1991, 594-95;

50) Some Isfahani Words, *Orolia Iranica, paoers in honour of proi* D Mackenzie, ed. R. E. Emmerick and D. Weber, Frankfurt, 1991, 207-210;

51) Clime, in *Encyclopaedia Iranica* V/7. Costa Mesa, California, 19 713;

52) La fonction guerriere et le vocabulaire des armes dans la litterat Pehlevie, *Annuaire de l'Ecole pratique des Hautes Etudes*, Section des Scien Religieuses, tome 100. 1991-92, PP. 181-82;

53) Quelques mots savants d'origine pehlevie dans le sahname. *St Iranica 22, 1993, 7-13;*

54) Correspondence in pre-Islamic persia, in *Encyclopaedia Iranica* V Costa Mesa, California, 1993, 287-290;

55) Dabir in the Pre-Islamic period, in *Encyclopaedia Iranica* VI/5, C Mesa, California. 1993, 534-37;

56) Dabire, Dabiri, in *Encyclopaedia Iranica* VI/5 Costa Mesa, Califor 1993, 540-41;

57) Dadestan I Menog i Xrad, in *Encyclopaedia Iranica* VI/5, Costa M California, 1993, 554 -5;

58) Damavand in Iranian Mythology, in *Encyclopaedia Iranica* VI/6 C Mesa, California, 1993. 630-31;

59) Darab, in *Encyclopaedia Iranica* V11/1, Costa Mesa, California, 19 1-2;

60) Dehqan, in *Encyclopaedia Iranica* V11/2, Costa Mesa, California, 19 223-24;

61) A list of Terms for Weapons and Armour in Western Middle Iran *Silk Road Art and Archaeology,* 3, Tokyo, 1993, 187-98;

62) Kawi Waepa, S*tudia Iranica,* tome 22, fasicule 2, 1995, 295-96;

63) Iranian proper Nouns, *Name-ye Farhangestan,* Vol. 1, No. 3 (Ser. 3), Autumm 1374 Ah. s/1995, C. E., 4-12;

64) Iranian proper Nouns in the *Kitab-al Qand fi dikr 'Ulama' Samarqand*

morial Jean de Menasce*, Louvain- Tehran, 1974, 337-49;

8) List of trades and crafts in the Sassanian period, *Archaeologiche teilungen aus Iran*, NF. 7, 1974, 191-96;

9) Pahlavica 11, *Acta Oriental* (Denmark), 36, 1974, 113-123;

10) Elephant: a demonic creature and a symbol of sovereignty, *Acta Iranica* 'eheran-Liege, 1975, 395- 98;

11) Obsevations sur le soi-disant Mazdak- Namag, *Orientalia uchesne-Guillemin Emerito Oblata, Acta Iranica* 23, Teheran- Liege, 1984, -10;

12) Som Classical Persian Words and Middle Iranian Equivalents, Papers in our of prof. M. Boyce, *Acta Iranica* 25, Leiden, 1985, 651-54;

13-23) Abalis, Abdih ud Sahigih I Sagestan, Abtin, Adur-Bozis, Adur-seh, Adurbad I Emedan, Adurbad I Mahrspandan, Adurfarnbag I oxzadan, Agos Vehadan, A'in-Gosasp, A' in-Nama, in *Encyclopaedia ica*.
ondon, 1985;

24) The indirect Affectee in Pahlavi and in a central Dialect of Iran, *Studia mmatica Iranica, Festschrift fur H. Humbach*, Munchen, 1986, 483-87;

25-30) Iranian Loanwords in Arabic, Aras (in older literature), Aras (Kay), isp, Asfad-josnas, Asman, in *Encyclopaedia Iranica* 11, London- New York, 7;

31) The King's seat in the Fire-Temple, A Green Leaf, *Acta Iranica*, 28, len. 1988, 101-106;

32) Iranian Notes, Etudes Irano-Aryennes offertes a Gilbert Lazard, *Studia ica*, Cahier 7, Paris, 1989, 367-70;

33-40) Axtarmar, Ax ʷarbed, Azad- Firuz, Azin-josnas, Baktar. Bamsad, ad, Bastur, in *Encyclopaedia Iranica* 111, London- New york,1989;

41) Pahlavica 111, *Acta Orientalia* 51, 1990. 47-60;

42-46) Biderfs, Bonyad-e Farhang-e Iran, Bonyad-e Sahnama-ye Ferdowsi, organ, Cagad I Daiti, in *Encyclopaedia Iranica* IV, London-New York, 1990;

48) L'inscription de Kazerun 11 (Parisan) *Studia Iranica*, 20, 1991, 197-202;

# کتاب ها و نشریات رسیده

- قاسمی، مهدی. *شیعی گری و ترقی خواهی: نقش روحانیت در نهضت ملی ایران*. تردا، نشر آیبکس، ۱۹۹۹. ۲۸۳ ص.
- آهنی، سیژه. مترجم. *رساله هایی در بارهٔ اساطیر و ادیان*. کپنهاگ، ۱۹۹۹. ۱۷۰ ص.
- آلفونه، ح. *مدار بسته*. (مجموعه ی داستان). کپنهاگ، ۱۹۹۸. ۱۲۱ ص.

* * *

- *دنیای سخن*، شمارهٔ ۸۵، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۸، تهران.
- *بخارا*، شمارهٔ پنجم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸، تهران.
- *کیان*، سال هشتم، شماره ۴۴، آبان-دی ۱۳۷۷، تهران.
- *بررسی کتاب*، سال نهم، شمارهٔ ۳۲، تابستان ۱۳۷۸، کالور سیتی، کالیفرنیا.
- *ره آورد*، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵۰، بهار تابستان ۱۳۷۸، لس آنجلس.
- *روزگار نو*، سال هیجدهم، دفتر چهارم، خرداد ۱۳۷۸.
- *ایران شناسی*، سال یازدهم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۸. راکویل، مریلند.
- *نگین*، دورهٔ جدید، شماره هشتم، تابستان ۱۳۷۸، سانتا مانیکا، کالیفرنیا.

Other Iranian proper Nouns, *Name-ye Farhangestan*, Vol. 1, No. 4 (Ser. No.3), Winter 1374 A. H.S./1996, C.E., 4-11;

65) Iranian Proper Nouns in the Kitab-al Qand fi dikr 'Ulama' Samarqand. 3. Addenda, *Name-ye Farhangestan.* Vol. 2, No.1 (Ser. No 5), Spring 1375 A.H.S./1996. C.E., 6-9;

66) A Pazand Version of the Beginning of the 6th Book of the *Denkara, KR Cama Oriental Institute, Second International Congess Proceeding*, January 1996. Bombay, 266-287;

67) Draxt asurig, in *Encyclopaedia Iranica*, V11/5, Costa Mesa, California, 1996. 547-549;

68) The Pahlavi Funerary Inscription from Mashtan (Kazerun 111), with A. Sheikh-Al-Hokamayi, *Archaeologische Mitteilungen Aus Iran,* Band 27,1994, 265-267;

69) An Unrecognized Sasanian Title. *Bullentin of the Asia Institute*, New Series/ Vol. 4. 1990, 301-305;

70) Un Chapitre du Denkard sur les guerriers, *Res Orientales VII* 1995, 297-309;

71) Tow Funerary Inscriptions in Cursive Pahlavi From Fars, *Orientalia Suecana* XLIII-XLIV (1945-1995)<177-182;

ب - نقد

1) Review of M. Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and parthian* in *BSOAS* XL/3 (1973), 630-2.

2) Review of M. Boyce, *A Word- List of Manichaean Middle Persian and Parthian,* in *BSOAS* XLII/3 (1979), 568-60.

3) Compte Rendu de G. Lazard, *Dictionnaire Persan- frangais*, dans *Studia Iranica* 21, 1992/2, 293-94.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۵)

# صنعت گاز ایران
## از آغاز تا آستانهٔ انقلاب

مصاحبه با


## محسن شیرازی


پیشگفتار: فرخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی


از انتشارات بنیاد مطالعات ایران
۱۳۷۸

- *علم و جامعه*، سال بیستم، شمارۀ ۱۷۵، مردادماه ۱۳۷۸، واشنگتن.
- *پر*، سال چهاردهم، شمارۀ ۱۶۴، شهریور ماه ۱۳۷۸، واشنگتن.
- *واژه*، ویژه نامۀ کودکان و نوجوانان، شمارۀ ۱۸-۱۹، ۱۳۷۷، کپنهاک.
- *مدوسا*، نشریۀ کانون زن و سوسیالیسم، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۸، گوتبرگ.
- *مهرگان*، سال هشتم، شمارۀ ۱، بهار ۱۳۷۸، واشنگتن.
- *صوفی*، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۷۸، لندن.
- *پژواک*، شمارۀ ۷۰، مرداد ۱۳۷۸، کلمبوس.

* * *

- Islami, Kambiz. Ed. *Iran and Iranian Studies: Essays in Honor of Iraj Afshar*. Princeton, N.J., Zagros, 1999. 357+35 p.

* * *

- *Iranian Studies*, Vol.31, No. 2, Winter 1998.

* * *

## The Animal World in Ancient Iran

*Mahnaz Moazami*

Although Animals played an important role in ancient Iranian culture, little scholarly attention has been paid to their status and treatment in that period. Zoroastrian literature constitutes a synthesis of the beliefs the Iranians held about the animal world, specifically how they viewed the place and functions of animals in the universe.

Dualism is the most salient feature of Zoroastrian religion that affected all aspects of Iranian civilization during the Sasanian period According to this dualism the entire universe is divided into two opposing categories of existence: all that is good arises from the creativity of *Ohrmazd*, the Beneficent Spirit, and all evil emanates from *Ahriman*, the hostile spirit. Consequently, the animal world is also divided into two distinct sections: the "good" creatures created by *Ohrmazd* who are sacred and beneficial, and those created by *Ahriman* who are harmful to man and must be avoided or destroyed.

The beneficial animals are worthy to be sacrificed at special occasions, are edible, play an important part in religious rituals, and are an integral element of myths and legends. Indeed, these creatures inhabit the earth for the purpose of serving man. Thus, there were abundant religious laws and edicts which purported to ensure their proper protection.

The *xrafstars* or harmful animals were believed to be the descendants of *Ahriman*, possessing an evil nature and therefore deserved to be eliminated. The original conflict between the two spirits is revealed in the contrasting spirits of nature that is most particularly manifested in the constant struggle between forces of good and evil. The value placed on the beneficial animals and the imperative to face down the harmful creatures of nature must be considered as another manifestation of the struggle. The primary purpose of the struggle is to reestablish the primordial and unpolluted original state of existence.

# *ENCYCLOPÆDIA IRANICA*

www.iranica.com

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
**Columbia University**

**Fascicle 3 of Volume IX Published:**
FĀRĀBĪ V--FĀRS II

**Fascicle 4 of Volume IX Published:**
FĀRS II -- FAUNA III

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

**EISENBRAUNS, INC.**
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788
Website: www.eisenbrauns.com

www.iranica.com

# CALENDAR CONVERSION TABLES

Hijri Shamsi (Solar)-Hijri Qamari (Lunar)-A.D. Gregorian
Shamsi 1250-1400/Qamari 1288-1443/A.D. 1871-2020

With a Supplement
Hijri Qamari (Lunar)-Gregorian
Hijra 1-1288/A.D 622-1871

BY

Ibrahim V. Pourhadi

New Edition

Foundation for Iranian Studies

## A Short Survey of Iran's Pre-Islamic Political and Cultural History

*Ehsan Yarshater*

The millennium between the emergence of the Seleucid empire, the collapse of the Sasanian empire and the advent of Islam must be considered one the most significant in the history of Iranian-speaking peoples. It is a period during which the Iranians, who had been defeated by a military conquest, gradually rose to assert their ethnic and cultural identity. They succeeded not only in preserving the traditions inherited from the Medes and the Persians, but also in spreading and propagating their distinct culture among many neighboring societies. For some eight centuries Iran continued to be one of the four major civilizing forces active in Late Antiquity and the early Middle Ages: Greco-Roman (including Byzantine), Iranian, Indian, and Chinese.

Initially it appeared as if the conquest of Alexander and the Greek penetration heralded a decisive change of cultural direction; but in retrospect the Greek impact can be seen to have been ultimately transient. True, the Iranian ruling elite were hellenized for a while, and a symbiosis of Greek and Iranian cultures produced hybrid offsprings, noticeably in the fields of religion and art; but Iran retained enough vitality and vigor in the long run to absorb some of the alien cultural elements and to shed others, surfacing once again with a genuine spirit of its own.

Set at the crossroad between the Mediterranean world, China, and India, Iran was an effective intermediary for the communication of goods and ideas. Not only did her culture strongly affect Central Asia, Caucasia, and Mesopotamia, but her impact was felt in countries as far away as China and Rome. When Iran fell to the Arabs, still her cultural heritage proved of immense value for the enrichment of Islamic civilization.

*A Persian Journal of Iranian Studies*
*Published by the Foundation for Iranian Studies*



The Foundation for Iranian Studies is a non profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code

**The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.**

All contributions and correspondence should be addressed to
Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave, Suite 200
Bethesda, MD 20814, U S A
**Telephone: (301)657-1990**



**Annual subscription rates (4 issues) are: $40 for individuals, $25 for students and $70 for institutions**

The price includes postage in the U S. For foreign mailing add $6.80 for surface mail For airmail add $12.00 for Canada, $22.00 for Europe, and $29.50 for Asia and Africa.

**single issue: $12**

Contents

*Iran Nameh*

Vol. XVII, No. 2
Spring 1999

# Ahmad Tafazzoli: A Commemorative

Persian:

Articles

Book Reviews

English:

A Short Survery of Iran's Pre-Islamic History
*Ehsan Yarshater*

The Demise of Manichaeism: a Comparative Review
*Fereydun Vahman*

On Heroic Death and Valiant Life in *Shahnameh*
*Shahrokh Meskoob*

The Origins of *Name-ye Pahlavı* in *Shahnameh*
*Mahmud Omidsalar*

The Animal World in Ancient Iran
*Mahnaz Moazami*

مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی

## ویژهٔ هنر قاجار

مقاله ها:

| | |
|---|---|
| شاهرخ مسکوب | دربارهٔ تاریخ نقاشی قاجار |
| لیلا س. دیبا | تصویر قدرت و قدرت تصویر |
| آمنه یوسف زاده | نگاهی به وضع موسیقی در دورهٔ قاجار |
| رضا مقتدر | عمران و نوسازی در دوران قاجار |
| احمد کریمی حکّاک | ادوارد براون و مسئلهٔ اعتبار تاریخی |

گذری و نظری:

| | |
|---|---|
| بهمن دادخواه | نگاهی دیگر به نقّاشی قاجار |
| شاهرخ مسکوب | یادداشت هایی دربارهٔ مینیاتور |
| هرموز کی | بزرگداشت عمر خیّام در یونسکو |
| آلن ریشار | چهارمین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی |

گزیده:

| | |
|---|---|
| یوسف اسحاق پور | تزیین در «مینیاتور ایرانی» |
| محمدعلی فروغی | کمال الملک |
| یحیی ذکاء | میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک غفّاری |
| محمدتقی احسانی | هنر قلمدان سازی در ایران |

نقد و بررسی کتاب:

| | |
|---|---|
| کامران تلطّف | گشتی در گوشه های شعر کهن فارسی |
| ولی رضا نصر | کتاب های تازه در باره ایران و خاورمیانه |

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

A Persian Journal of Iranian Studies

# Ahmad Tafazzoli: A Commemorative

Guest Editor: Fereydun Vahman

A Short Survery of Iran's Pre-Islamic History

*Ehsan Yarshater*

The Demise of Manichaeism: a Comparative Review

*Fereydun Vahman*

On Heroic Death and Valiant Life in *Shahnameh*

*Shahrokh Meskoob*

The Origins of *Name-ye Pahlavi* in *Shahnameh*

*Mahmud Omidsalar*

The Animal World in Ancient Iran

*Mahnaz Moazami*

Vol. XVII, No. 2, Spring 1999

# ایران نامه

سال هفدهم، تابستان ۱۳۷۸

## فهرست


| | | |
|---|---|---|
| **پیشگفتار:** | | ۴۰۱ |
| **مقاله ها:** | | |
| بارهٔ تاریخ نقّاشی قاجار | شاهرخ مسکوب | ۴۰۵ |
| سویر قدرت و قدرت تصویر | لیلا س. دیبا | ۴۲۳ |
| گاهی به وضع موسیقی در دورهٔ قاجار | آمنه یوسف زاده | ۴۵۳ |
| مران و نوسازی در دوران قاجار | رضا مقتدر | ۴۶۹ |
| وارد براون و مسئلهٔ اعتبار تاریخی | احمد کریمی حکّاک | ۴۸۹ |
| **گذری و نظری:** | | |
| گاهی دیگر به نقّاشی قاجار | بهمن دادخواه | ۵۰۳ |
| یادداشت هایی در بارهٔ مینیاتور | شاهرخ مسکوب | ۵۰۹ |
| بزرگداشت خیّام در یونسکو | هرموز کی | ۵۲۱ |
| چهارمین کنفرانس اروپائی مطالعات ایرانی | آلن ریشار | ۵۲۶ |
| **گزیده:** | | |
| تزیین در مینیاتور ایرانی | یوسف اسحاق پور | ۵۳۱ |
| کمال الملک | محمدعلی فروغی | ۵۳۶ |
| میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک غفّاری | یحیی ذکاء | ۵۵۲ |
| هنر قلمدان سازی در ایران | محمدتقی احسانی | ۵۶۱ |
| **نقد و بررسی کتاب:** | | |
| گشتی در گوشه های شعر کهن فارسی | کامران تلطّف | ۵۶۹ |
| کتاب های تازه دربارهٔ ایران و خاور میانه | سپهر ولی رضا نصر | ۵۸۱ |


**خلاصهٔ مقاله ها به زبان انگلیسی**

مجلهٔ تحقیقات ایران‌شناسی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران





بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش دربارهٔ میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران

این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحدهٔ آمریکاست.


**مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست**



نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود.


Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave , Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A

تلفن: ۱۹۹۰-۶۵۷ (۳۰۱)

فکس: ۱۹۸۳-۶۵۷ (۳۰۱)



**بهای اشتراک**

در ایالات متحدهٔ امریکا، با احتساب هزینهٔ پست:

سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، مؤسسات ۷۰ دلار

برای سایر کشورها هزینهٔ پست به‌شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آمریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی

سال هفدهم، شمارهٔ ۳ تابستان ۱۳۷۸(۱۹۹۹)

# پیشگفتار

از زمان زندیه و بخصوص قاجاریه، به سبب آشنائی با نقاشی اروپائی- که هم‌چنان از زمان پیشتر آغاز شده بود- صورتگران ایرانی راه و روش دیگری در پیش گرفتند. نقاشی با رنگ و روغن و روی بوم، شبیه سازی، پرداختن به طبیعت بی جان و نقش عمارت و باغ و چشم انداز به شیوهٔ فرنگی ها و در اندازه هائی بزرگ تر از حد کتاب- که جلوه گاه مینیاتور بود- پدیدار شد و تا پایان دورهٔ قاجار با سبک و سلیقه ای از آن خود ادامه یافت.

به علت های بسیار، از جمله سابقهٔ با شکوه و زیبائی دلفریب مینیاتور، نریفتگی در برابر غرب، بی اعتنائی به کار هنر، بی فرهنگی و بی گمان علت‌های دیگر، هنر قاجار سال های دراز از جانب هنر دوستان ایرانی و خارجی به بوتهٔ فراموشی سپرده شد و بسیاری از تابلوها و آثار دیگر هنر این دوره در

گنجینهٔ تاریخ و تمدّن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

# دانشنامهٔ ایرانیکا

دفترهای نهایی جلد نهم (پنجم و ششم)

منتشر شد:

## FAUNA III - FISH IV

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

را به پایتختی برگزید تهران شهرکی بود با جمعیتی اندک شمار و بی بهره از امکاناتی که مرکز کشور باید می داشت. وقتی جانشین وی باباخان به پادشاهی رسید و از شیراز به تهران آمد، با توجه به مرکزیت سیاسی، اقتصادی و اداری شهر و افزایش جمعیت ساکنان کار نوسازی و گسترش پایتخت آغاز شد و کمابیش تا آخرهای سلطنت وی و هم چنین در دوران دراز فرمانروائی ناصرالدین شاه در تهران، قزوین، کاشان و چند جای دیگر ادامه یافت. نویسنده بر این نکته نیز تاکید می کند که چگونه ساختن کاخ ها، مسجدها، بازارها و احداث باغ ها خیابان ها و گذرگاه های تازه به تهران و چند شهر دیگر نقشه و چهره تازه‌ای بخشید.

مقالهٔ احمد کریمی حکّاک، «ادوارد براون و مسئلهٔ اعتبار تاریخی»، به مناسبت تجدید چاپ «تاریخ ادبیات ایران» اثر معروف ادوارد براون نوشته شده است. دراین مقاله نویسنده استنباط اروپائیان از تاریخ درآخرهای قرن نوزدهم و روش تاریخ نگاری آنان را بررسی می کند. او با استناد به منابع گوناگون به اثبات این نظر می‌پردازد که براون در روایت خود از سیر تحول و تکامل ادبیات ایران تحت تأثیر دهنیت و دریافت فرهنگ خود و نگاه از بیرون، به منظری دست یافته که الزاماً همیشه در دیدگاه فارسی زبانان قرار نمی گیرد. نویسنده در پایان نوشتهٔ خود نتیجه می‌گیرد که «تاریخ ادبیات ایران» هنوز میداندار ادبیات کلاسیک فرهنگ فارسی زبان است».

دربخش «گذری و نظری،» نوشتهٔ بهمن دادخواه هم چنان که از عنوانش برمی‌آید «نگاهی دیگر به نقاشی قاجار» است. نویسنده بر پایهٔ شناختی که از هنر این دوره دارد در ضمن ترسیم تاریخچه ای از این هنر به بررسی و نقد آن از نظر فنی می پردازد. به خلاف این نوشته، «یادداشت هایی در بارهٔ مینیاتور» از شاهرخ مسکوب، نگاهی است از دوستدار این هنر ـ اما بی خبر از چگونگی ساخت و پرداخت آن. در همین بخش دو گزارش از دو رویداد مهم فرهنگی اخیر در پاریس آمده است. هرموز کی در گزارشی دربارهٔ «بزرگداشت عمرخیام در یونسکو» به بررسی اجمالی نوشته های ارائه شده در این بزرگداشت پرداخته و زندگی و آثار شاعر را، ضمن شرح نقد آراء برخی از شرکت کنندگان، به اجمال بررسیده است. الن ریشار نیز در گزارش فشردهٔ خود دربارهٔ «چهارمین کنفرانس اروپائی مطالعات ایرانی» به برخی از سرشناس ترین محققان حاضر در این کنفرانس و موضوع های متعددی که مورد بررسی و بحث آنان قرار گرفت اشاره می کند.

گوشه و کنار خانه ها، انبارها یا پستوی نگارخانه ها گرد گرفته و غریب افتاده بود. در نتیجه، آشنائی ما با یکی از اساسی‌ترین دستاوردهای فرهنگ و تاریخی دویست سالهٔ اخیر ایران اندک مایه و ناچیز مانده است. امّا، از چند سال پیش در داخل و خارج ایران شاهد رویکرد تازه ای به هنر این عصر و بررسی ارزش‌ها و کاستی های آن هستیم. با توجه به اهمیت این دستاوردها است که این شمارهٔ *ایران نامه* نیز به هنر این دوره اختصاص یافته است.

مقالهٔ «دربارهٔ تاریخ نقاشی قاجار» همانطور که از عنوانش پیداست کلیاتی است در بارهٔ هنر نگارگری آن زمان، با اشاره ای به چند تن از نام‌آوران و دوره‌های تحول آن.

لیلا س. دیبا در مقالهٔ خود به اثبات این نظر می پردازد که فتحعلی‌شاه به قصد نمایش اقتدار خود، شکوه و جلال دربار و در نهایت امر تثبیت مشروعیتش از قدرت تصویر و نقاشی و سنگ نگاره فراوان بهره جست. به اعتقاد نویسنده این پادشاه، که خود را جانشین برحق شاهنشاهان باستانی ایران، سلطان شیعیان و "قبلهٔ عالم" می دانست، با بهره جویی از این ابزار تصویری و نمایشی نه تنها پایه های سلطنت خویش را تحکیم کرد بلکه نخستین گام را برای بازسازی هویّت ملی ایرانیان برداشت. بهره جوئی از نقاشی (مینیاتور) و کتاب برای هدف های سیاسی سنتی بود که از شاهان و شاهزادگان تیموری آغاز شد و سپس پادشاهان صفوی چون شاه اسماعیل و شاه طهماسب و بعدها بخصوص فتحعلی شاه از ادامه دهندگان آن بودند.

آمنه یوسف زاده به سرگذشت موسیقی ایران در دورهٔ فرمان‌روائی شاهان قاجار می پردازد. وی معتقد است که موسیقی یکی از عناصر زندگی روزانهٔ دربار این دوره از تاریخ ایران بود. از آنجا که به سبب باورهای مذهبی موسیقی در زندگی مردم جایگاه شایسته ای نداشت و خوانندگان و نوازندگان «عملهٔ طرب» شناخته می شدند، تنها درباریان مشوق اصلی موسیقی دانان و نگهدار موسیقی کلاسیک بودند. شیوهٔ آموزش موسیقی به مردان و زنان، تنظیم نظام "ادواری" موسیقی به نظام "دستگاهی" و تدوین ردیف ها که تا امروز پابرجاست و نیز اشاره ای به نقش یهودیان در حفظ و انتقال موسیقی از دیگر نکات عمدهٔ این مقاله است و همچنین اثر تعزیه و تصنیف در گسترش موسیقی و نگاهی گذرا به موسیقی در سال های پس از انقلاب.

مقالهٔ غلامرضا مقتدر، «عمران و آبادی در دوران قاجار» معطوف به شهرسازی و معماری آن زمان است. به اعتقاد نویسنده، وقتی آقا محمدخان تهران

شاهرخ مسکوب

# دربارهٔ تاریخ نقاشی قاجار*

سابقهٔ نقاشی قاجار به دوره های پیشتر یعنی به آخرهای صفویه و مخصوصاً دوران زندیه می رسد. در دورهٔ سلسلهٔ صفوی و در زمان شاه عباس اول (قرن ۱۶-۱۷ میلادی) رابطهٔ ایران با اروپا توسعهٔ زیادی می یابد. در داخل، ایران از یک دورهٔ ثبات طولانی، حکومت مرکزی با قدرت و رونق اقتصادی برخوردار است. شاه عباس در شمال شرقی دشمنی اُزبک ها را از بین برده و آنها را سرکوب کرده بود. در مغرب ایران هم با ترکان عثمانی به نوعی صلح مسلّح رسیده بود که خیال او را از مرزهای غربی کشور آسوده می داشت.

مجموعهٔ این عوامل به دستگاه دولت وقت اجازه می داد که تمام کوشش خود را صرف آبادانی، ساختن کشور و رونق اقتصادی کند. امپراطوری عثمانی در مشرق با ایران و در مغرب با جمهوری ونیز و کشورهای اروپائی برخورد و کشمکش های طولانی داشت.

درنتیجه هم به علت های اقتصادی و هم به علت های نظامی (درمقابله با امپراطوری عثمانی) ایران و کشورهای اروپائی علاقمند به توسعهٔ روابط با یکدیگر بودند. مخصوصاً باید یادآوری کرد که درآن موقع کشورهائی مثل هلند، پرتقال، انگلستان و . . . به دلایل اقتصادی و فرهنگی شروع به خروج از اروپا، توجه به مشرق و دست اندازی به کشورهای آسیائی کرده بودند.

---

* این مقاله سال ها پیش (ژوئن ۱۹۸۱) نوشته شد و اکنون برای نخستین چاپ به *ایران نامه* سپرده می‌شود. یادداشت های پیوست، ملاحظات تکمیلی و امروزی نویسنده است در بارهٔ نقاشی همین دوره.

«تزیین در مینیاتور ایرانی» شامل چند صفحه ای از ترجمهٔ کتاب یوسف اسحاق پور است که هنوز به فارسی منتشرنشده و با اجازهٔ نویسنده و ناشر در «بخش گزیده» این شماره درج شده. گزیدهٔ دیگر نامهٔ محمدعلی فروغی است در بارهٔ کمال‌الملک، برگرفته از *یادداشت های دکتر قاسم غنی*. در این نامه یاد و خاطرهٔ رجل نامدار عصر پهلوی دربارهٔ منش، خصوصیات اخلاقی و گوشه هایی از زندگی بزرگ ترین نقّاش پایان دوران قاجار بازگو شده است. شرح حال «میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک غفاری» نامی ترین نقاش دورهٔ قاجار به قلم یحیی ذکاء برگرفته ازمجلهٔ *هنر و مردم* (۱۳۴۲) گزیده دیگر است. آخرین گزیده از کتاب محمد تقی احسانی، *جلدها و قلمدان های ایرانی*، است در بارهٔ هنر قلمدان‌سازی در ایران که به ویژه در دورهٔ قاجار رواج تمام داشت و نقاشان و نگارگران این هنر خود را بر جلد قلمدان های ممتاز می آزمودند.

ش. م

سال در قسمت های بزرگی از ایران ثبات، امنیت و آسایشی پدید می آید: منظور حکومت کریم‌خان(۱۱۶۴/۱۱۸۹هـ) زند وتشویق او از هنرمندان و صنعت‌کاران و ارباب حرفه هاست.

در زمان او ادبیات، معماری و نقاشی تحول و رونق زیادی پیدا کرد، مخصوصاً در شهر شیراز پایتخت زندیه. در این زمان هنر تصویری به غیر از کشیدن تابلو، عبارت بود از نقاشی روی شیشه، قابِ آیینه، گل و بته روی قلمدان، کاشی و میناکاری و تذهیب.

از میان بزرگ ترین نقاشان این عصر می توان میرزا بابا و محمد صادق را نام برد که آثار آنها بیشتر مربوط به اواخر زندیه و اوائل قاجاریه است. درمیان آثار بازمانده از میرزا بابا باید از تابلو «هرمزدچهارم» تصویر خیالی پادشاه ساسانی (پیش از اسلام) نام برد. شاه برخلاف شاهان و شاهزادگان زمان نه برزمین بلکه بر صندلی بزرگ و تخت مانندی نشسته با چکمه و تاجی بکلی متفاوت از تاج پادشاهان زمانِ نقاش ولی با لباس عصر نقاش، با کمربند و ترکش و شمشیر مرصع و گردن بند و حمایل جواهر نشان. دو تن از ندیمان درباری پشت سر شاه ایستاده اند و گل بدست دارند. کلاه یکی به شکل تاج و شبیه مال پادشاه است و دیگری دستار به سر دارد. از همین میرزا بابا یک تابلو "طبیعت‌بی‌جان" درموزهٔ نگارستان‌تهران وجود داردکه ازنظر قرنیه سازی، دیدِ قراردادی (formel) ازطبیعت، رنگ‌ها و کار بُردگل و بته های تزیینی از نمونه‌های مُعرّف نقاشی آن زمان و آغاز قاجاریه است که بعداً دربارهٔ آن صحبت خواهیم کرد. تصویر شاهزادهٔ زند ـنقاش ناشناختهـ از نظر چهره پردازی، رنگ های چشم نواز و تزیینی (طیف های مختلف قرمز به اضافهٔ سبز زنگاری) لباس، قبا و شال و دشنه نمونه جالب و تمام عیار نقاشی آخر زندیه و دارای تاریخ ۱۲۰۸ هجری (۴-۱۷۹۳) است.

درپایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ بار دیگر ایران دوره ای پرآشوب را می‌گذراند. سلسله زند سقوط می کند و سلسله قاجار جای آنرا می گیرد. سال های اول سلسلهٔ جدید و پادشاهی مؤسس آن، آغامحمدخان تمام به جنگ و لشکرکشی، سرکوبی مخالفان و ایجاد وحدت کشور می گذرد. از این گذشته ظاهراً مؤسس سلسله برای امور هنری اشتیاق و ذوقی درخور نمی داشت.

نقاشی و زندگی هنری دربار قاجار درحقیقت از دومین پادشاه این خاندان شروع می شود: فتحعلی شاه بیش از سی و پنج سال سلطنت کرد (۱۲۱۳-۱۲۴۹) به جز زمان جنگ های ایران و روس، کشور نسبتاً آرام و بی

درقرن ۱۷ روابط ایران با اروپا به حدی رسید که تا آن زمان بکلی برای دوطرف بی سابقه بود. این روابط متنوع، همه جانبه و از جمله هنری و فرهنگی هم بود.

درکنار نقاشی سنتی ایران یعنی مینیاتور که در حال شکفتگی و کمال بود، نقاشی دیواری (دیوارنگاره) هم به دربار راه یافت. زندگی پُرشکوه و با تجمل درباری خواستار تزیین قصرهای گوناگونی بود که در اصفهان و قزوین و شهرهای دیگر ساخته می شد. مینیاتور بیشتر در خدمت تزیین کتاب بود و با خصوصیاتی که داشت به کار آراستن کاخ ها نمی آمد. برای این منظور نقاشی اروپائی سرمشق و نمونه خوبی بود. کاخ چهل ستون تحت تأثیر نقاشی اروپا (رنسانس متأخر) و اکثراً بدست نقاشان همان سرزمین نقاشی شد. صحنه ها، مجالسِ پذیرائی و بزم شاهانه، ورود سفیران، جنگ، رقص و باده گساری و جز اینها بود.

گذشته از کاخ های شاهی مثل عالی قاپو، هشت بهشت و غیره و خانه های بزرگان و اشراف که دیوار ها و سقف آنها با تصویر یا نقش پرندگان و گل و بته تزیین می شد، درهمین دوره کلیساهای جلفا، شهر کوچک ارمنی نشین در کنار پایتخت (اصفهان) هم بوسیلهٔ نقاشان مسیحی تصویر می شد. طبعاً در اینجا نقش ها معمولاً نمودار صحنه های زندگی مسیح و داستان ها و وقایع کتاب مقدس بود.

در این دوره نقاشان هلندی در اصفهان مدرسهٔ نقاشی دائر کرده بودند و هنر خود و شگردهای آنرا به شاگردان ایرانی می آموختند. از طرف دیگر می دانیم که محمد زمان نامی در دوران پادشاهی شاه عباس دوم با تقلید از نقاشان ایتالیائی آثار بدیع و ارزشمندی به وجود آورد.

نقاشی این دوره به نوعی تعادل در پیوند میان نقاشی سنتی ایران و نقاشی اروپائی می رسد. استنباط نقاش ایرانی از "فرم" و دید او از عالم خارج با شیوه های تجسمی اروپائی جور می شود. ولی در هرحال ورود شیوهٔ اروپائی و تأثیر آن به اندازه ای است که علی قلی بیک از اهالی ارومیه و معروف ترین نقاش دورهٔ بعد (دورهٔ نادرشاه)، معروف به "فرنگی" است. ظاهراً از آثار او چیزی باقی نمانده، شاید برای اینکه در زمانی بسیار پرآشوب زندگی می کرد، ولی خودِ شهرت او با معنی و نشان دهنده تصوّری است که از هنر او داشتند.

پس از یک دورهٔ نسبتاً طولانی پریشانی سیاسی، نظامی و اجتماعی (اواخر صفویه، دورهٔ افغان ها و افشاریه) در نیمهٔ دوم قرن ۱۸ دستکم برای سی

نقاشان، شاعران، موسیقی دانان و . . . نگهداری کرده وسیله کارشان را فراهم و زندگیشان را تأمین می کردند و در عوض نقاش هم برای آنها کار می کرد.

درچنین شرایطی نقاش با زندگی روزمرهٔ مردم عادی تماس چندانی ندارد، هرچند خود ازمیان آنها برخاسته باشد. همین شرایط کمابیش "موضوع" نقاشی را معین می کند. وقتی مشتری نقاشی دربار باشد و نقاش برای دربار کارکند، باید چیزهائی را بکشد که خوشایند یا مورد علاقهٔ دربار است. به همین سبب موضوع تابلوها، تک چهرهٔ شاه و شاهزادگان و بزرگان دولتی است. رقاص و نوازنده که مایه سرگرمی درباریان بودند و در یک کلمه مجالس بزم از موضوع های دیگر تابلوهاست. ساختمان های اعیانی، باغ ها، قصرهای سلطنتی توجه نقاش را برمی انگیزد، یا مثلاً صحنه های شکار، بازی چوگان و غیره. . . از میان حیوانات بیشتر آنهائی نقاشی شده اند که با زندگی درباریان و بزرگان مناسبتی دارند مثل اسب، آهو، تازی و شیر در صحنه های شکار، یا پرندگان تجملّی مثل طوطی. گل، جام، شراب، میوه که در زندگی این خریداران هنر وجود داشت در نقاشی ها هم جائی دارد. تار و دایره، ظروف مرصع و منقوش، کاسه و تنگ و گلدان نیز از این قبیلند. گاه و بیگاه صحنه هائی از تاریخ یا قصه های مذهبی هم نقاشی شده است.

تمام اینها که گفته شد مشخص کنندهٔ گذران قراردادی، محدود و با تجمل و در عین حال سطحی درباری است که با مسائل و امور معینی از زندگی سر و کار دارد و از سایر جنبه های متنوع، متحرک و گوناگون آن بی خبر است و هرگاه از رزم، مملکت داری و سیاست فارغ شود تنها می تواند به امر "لذت"، به بزم بپردازد. نقاشی این دوره هم دارای چنین خصوصیاتی است. یعنی کارها معمولاً از نظر محتوای فکری و حسی سطحی است، چشم نواز است و فقط برای تماشا، برای خوشامد بصری خلق شده است. نقاش اهل درد نیست و با تصویرهائی که ناشی از اندیشه و حسّی عمیق باشد، با دید سودائی و دردمند نقاش، روبرو نیستیم، فقط می توان نوعی لذت بصری از آنها بدست آورد. ظاهراً نقاش هم بیشتر از این ادعائی ندارد. او طبق قواعد معین و شناخته شده ای نقاشی می کند و هنرش به مناسبت شرایطی که آنرا به وجود آورده و می پرورد (شرایط دربار) معمولاً محدود و شاید بشود گفت تهیدست است.

با توجه به این خصوصیات کار نقاشان این دوره اکثراً شخصی نیست، قراردادی است. این طور نیست که هر چهره ای یا چیزی حالتی از آنِ خود داشته باشد، حالتی که آن را، به هر مناسبت و به هر علت، از صورت ها و

تلاطم بود. فتحعلی‌شاه شخصاً بسیار دوستدار تجمل و شکوه بود. خود را، به تقلید از پادشاهان ایران باستان، شاهنشاه می نامید و به عظمت و طمطراق آنها تظاهر می‌کرد. ظاهراً به تقلید از طاق بستان کرمانشاه و صحنه شکار خسرو پرویز، گفته بود تا نقش شکار او را در چشمه علی (نزدیک تهران)، استان فارس و جاهای دیگر بر سنگ بنگارند. هم چنین سنگ نگارهٔ (bas- relief) دیگری او را با تاج و بر تخت و درباریان را با لباس و در حالت رسمی درکنار، ایستاده نشان می دهد. او به ساختن مسجد، کاشیکاری، حجاری و امور ساختمانی دیگر علاقمند بود و مسجدهای بزرگ و ازنظر معماری با ارزشی در زمان او ساخته شد که مسجد شاه تهران یکی از آنهاست.

درمیان مهم ترین کارهای فتحعلی شاه باید از باغ، نقاشی های دیواری و بنای قصر قاجار، که بر سر راه تهران به قلهک قرار داشت، نام برد. این مجموعه که در زمان خود تحسین همهٔ بازدید کنندگان را برمی انگیخت متأسفانه بر اثر بی اعتنایی ناصرالدین شاه متروک و سپس ویران شد.

درزمان فتحعلی شاه، مثل دوران صفوی، نقاشی دیواری درقصرها وخانه های اعیان شهرهای بزرگ مجدداً رواجی گرفت، قصر گلستان، تخت مرمر، باغ نگارستان تهران یا مقر ولیعهد در تبریز از این نمونه ها بود. فتحعلی شاه پسران متعدد داشت و آنها را به حکومت بیشتر ایالات و شهرهای مهم گماشته بود. این شاهزاده ها هم به تقلید از پادشاه و دربار به امور هنری علاقه و دلبستگی نشان می دادند و بر سر جلب هنرمندان و از جمله نقاشان به مقر دولتی و اشرافی خود، با یکدیگر رقابت می کردند. درنتیجه در این عهد نسبت به گذشته، کار و بار اهل این حرفه رونقی پیدا کرده بود.

* * *

نقاشی دورهٔ قاجار را که از اول قرن ۱۹ شروع می شود و تا اوائل قرن بیستم ادامه می یابد، می توان به دو دورهٔ کلی تقسیم کرد. از آغاز تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه یعنی تا سال های ۱۸۹۰. در زیر کلیاتی در بارهٔ نقاشی دورهٔ اول و بزرگ ترین نمایندگان آن آورده می شود و سپس به دورهٔ بعد می پردازیم:

نقاشی کلاسیک دورهٔ قاجار درباری است. شاید این نخستین نکته ای باشد که در این نقاشی جلب توجه می کند. "بازار" هنر به معنای اخیر وجود ندارد. برخلاف دورهٔ فئودالی اروپا، روحانیت و سازمان های روحانی در ایران مشوق و پرورنده هنر نبودند چون دین اسلام به هنر نقاشی نظر خوشی ندارد. به این ترتیب تنها "خریداری" هنر نقاشی دربار و اشراف دولتی بودند که از هنرمندان،

فرآوردهٔ شیمیائی یعنی آنرا از مواد طبیعی می ساختند. آشنائی با کیفیات رنگ به مناسبت آشنائی با هنرها و صنایع مختلف و مهم تر از همه قالی بافی از قدیم در میان صنعتگران و هنرمندان ایران وجود داشت. رنگ ها همانطور که یادآوری شد معمولاً طیف ها و زمینه های قرمز و مخصوصاً قرمز ارغوانی و اُخرا، سیاه، سبزهای زنگاری و زمرّدی و ترکیب های بینابین، مخلوط قرمز و قهوه ای و یشمی و غفائی و بطور کلی رنگ های شیرین زنده و شاداب هستند که برای چشم خوش آیند و لذت بخشند. از رنگ های تلخ مرده و خفه و ملال آور مثلاً کبود چرک یا خاکستری کِدر کمتر نشانی می توان یافت.

در هنر ایران از قدیم قرنیه سازی وجود داشت، درمعماری، در نقوش طرف‌ها و مخصوصاً در قالی بافی آنرا بخوبی می بینیم. درکمپوزیسیون تابلوهای دورهٔ قاجار هم قرنیه سازی به شدت مراعات می شود و از اصول آن است. برای توجه بیشتر باید به خود تابلوها مراجعه کرد. در تابلوِ دختری که روی دشنه سالانس زده حتی موها از دو طرف صورت و گردن، بطور قرنیه به پائین ریحته‌اند. در تابلوئی شاهزاده ای به متکا تکیه داده و نشسته است. ندیمی پشت محجر پائین تر از کف اطاق ایستاده سر هردو شخصیتِ تابلو محاذی یکدیگر است ولی فاصله کمر ندیم تا کف اطاق با میوه پر شده و فضای خالی میان صورت آن دو هم با منگولهٔ پرده. با این قرنیه سازی در فضای تابلو هماهنگی و توازن کاملی برقرار شده است. شبیه همین است تابلو دیگری از فرش زیر پا تا دو طرف متکّائی که برآن نشسته و نقش آن توأم با منظرهٔ پشتِ سر: در هر طرف یک ستون، یک درخت و یک رشته کوهِ برابر. طرح هندسی محجر پشت، نقش های آستین های دست راست و چپ، سردوشی ها، ترصیع شمشیر و کمربند همه با هم قرینه اند. گل کمر و ملیلهٔ نیم تنهٔ شاه تابلو را عمودی از وسط به دو نیم کرده. حتی درخت طرفی که سر تصویر به آن متمایل شده، کمی کوتاه تر و تُنک تر کشیده شده که توازن دو سوی پرده کاملاً محفوظ بماند. شبیه این تقارن شدید را در تابلوهای دیگر هم می بینیم. بهرحال این قرنیه سازی دقیق در ترکیب بندی (کمپوزیسیون) تقریباً همهٔ تابلوهای استادان دورهٔ قاجار دیده می شود.

از جملهٔ نوآوری ها نقاشی این دوره پیدایش دورنماسازی (پرسپکتیو) است که پیش از آن در نقاشی کلاسیک ایران (مینیاتور) وجود نداشت و نتیجهٔ تأثیر نقاشی اروپائی است در هنر تجسمی این دوره. اگر در زمینهٔ پرده ای، دورنمائی وجود داشته باشد معمولاً دارای پرسپکتیو است. گذشته از این، منظره ها تقلید

چیزهای دیگر متمایز کند. برعکس همانطور که گفته شد قواعد "زیبائی شناسی"
قراردادی است و طبق "قراری" ننوشته ًاما پذیرفته شده تقریباً همهٔ چشم ها
بادامی و کشیده، ابروها پیوسته و پرپشت، صورت ها گرد و سرخ و سفید و
معمولاً "سه چهارم"، لباس ها همه فاخر و بدون کهنگی و پارگی است. صورت
بچه ها هم با حالت بزرگ ها ترسیم می شود و صورت بزرگ ها اکثراً جدی و
بی تفاوت است. خنده، گریه و یا هیجان در این آثار دیده نمی شود. قرارداد تا
حدی است که عاشق و معشوق در بوس و کنار هم کلاه بوقی ترک دار و نیمتاج
جواهر نشانِ مرتب را از سر بر نمی دارند. و تار از دست عاشق پائین گذاشته
نمی شود. فقط از دست معشوق که زیر چانهٔ عاشق است می فهمیم که موضوع از
چه قرار است و الاّ نشان دیگری برای بی تابی عاشق و معشوق در تابلو وجود
ندارد.

درچارچوب محدود آداب (اتیکت) و آیین های درباری و در مجموعهٔ تشریفاتی
که تصویر کننده و تصویر شونده درآن بسر می برند، شخصیت های تابلوها هم
ایستادن، نشستن، سواری (براسب و در شکار) و در یک کلام حرکت و سکون
"بقاعده" دارند. معمولاً با وقار و رسمی! این حالت حتی در حرکات رقاص ها هم
حفظ شده. مثلاً زنی که روی خنجر با یکدست بالانس زده طوری مؤدبانه نگاه
می کند که انگار پیشخدمت دربار دارد نقل و نبات تعارف می کند. نگاه مادری
که بچه اش را شیر می دهد و شاهزاده ای که دارد اژدهائی را می‌کشد کمابیش
یکسانند. شخصیت های پرده ها در چهارچوب قواعد محدود هنر نقاشی، با آن
صورت های یکسان، با وقارِ ساختگی و نگاه های محو، اکثراً تنها و خسته به
نظر می آیند. شاید این احساسی باشد که بیشتر این تابلوها در بیننده القا
می‌کنند. در زندگی یکنواخت، بیهوده و بی رمق اشرافیت قرن ۱۹ ایران شاید
اصیل ترین حالتی که نقاش و درباریان و دولتیان آن زمان حس می‌کردند همین
ملال مدام و تنهائی بود. این حال (احتمالاً بدون اینکه در نشان دادن آن قصد
وجود داشته باشد) از کارهای ارزشمند آن دوره تراوش می کند.

* * *

دربارهٔ فن (تکنیک) نقاشی این دوره نیز می توان نکات زیر را مطرح ساخت:
تابلوهای این عصر معمولاً رنگ و روغن است. درنقاشی سنتی و کلاسیک ایران
(مینیاتور) با رنگ و روغن کار نمی شد. این نوع رنگ را ما از نقاشی اروپائی
گرفته ایم چون مواد رنگی که سابقاً در مینیاتور بکار می رفت برای ابعاد کوچک
و روی کاغذ مناسب بود نه نقاشی دیواری با ابعاد بزرگ. رنگ ها طبیعی بود

خانوادهٔ هنر پرور غفاری است که در قرن های ۱۸ و ۱۹ چندین تن از بزرگ ترین نقاشان ایرانی و از جمله صنیع الملک و کمال الملک از آن برخاستند. ابوالحسن غفاری پسر میرزا معزالدین محمد حکمران کاشان و نطنز در عهد کریم خان است که گذشته از نقاشی، مستوفی دربار و نویسندهٔ کتاب "گلشن مراد" (به نام علی مرادخان زند) یکی از مهم ترین منابع تاریخ قرن ۱۲ هجری ایران است. از جملهٔ کارهای باقی ماندهٔ او اینهاست: دو تصویر از پدرش، تصویر قاضی عبدالمطلب، تصویرجدّش قاضی احمد، تصویر کریم خان زند، تصویر جهانشاه قراقوینلو و تصویر خیالی شاه صفی پادشاه صفوی.

هنرمند دیگر میرزا بابا الحسینی الاصفهانی از استادان دورهٔ فتحعلی‌شاه بود و در زمان محمد شاه، نوهٔ فتحعلی شاه نقاشباشی دربار شد. از تابلوهای او تعدادی در موزهٔ ایران باستان و کاخ گلستان باقی است و تصویری که از محمد شاه کشیده درکتابخانه ملی ملک است. او بیشتر آبرنگ و رنگ و روغن کار می‌کرد و گل و بوته ساز و شبیه‌ساز (portraitiste) بود.

یکی دیگر از بزرگ ترین نقّاشان دوران محمد شاه و اوائل ناصرالدین شاه ابوالحسن غفاری، نقاشباشی (بعدها صنیع الملک) است. او برای تکمیل فنّ نقاشی و مطالعهٔ آثار هنرمندان غرب سفری چهار ساله به ایتالیا کرد و در سی و پنج سالگی به ایران برگشت. نخستین مدرسه صنایع مستظرفه ایران را در سال ۹-۱۸۵۸ او تأسیس کرد. تصویر مجالس کتاب هزارو یکشب (نسخه خطی کتابخانهٔ سلطنتی) صف سلام *تالارنظامیه*- ناصرالدین شاه (درجوانی)، خورشید خانم (دخترعموی نقاش) و تصویر فرخ خان امین الدوله از آثار بازماندهٔ اوست.

دورهٔ دوم نقاشی قاجار مقارن با سلطنت ناصرالدین شاه و بعد از آنست. در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تماس ایران به اروپا روز بروز بیشتر و گسترده تر می شود. ار طرف دیگر به علت سیاست استعماری دولت های مغرب زمین و مخصوصاً روس و انگلیس، ایران در گردونهٔ تاریخ جهان می افتد و سرنوشت آن با سیاست کشورهای دیگر آمیخته می شود. مجموعهٔ این عوامل به اضافهٔ تحولات داخلی، دگرگونی های اجتماعی بزرگ و عمیقی ایجاد می کند که در انقلاب مشروطیت آثار آن بشکل انفجار آمیزی آشکار می گردد. توسعهٔ صنعت چاپ- تأسیس دارالفنون (آموزش به شیوهٔ تازه)، ایجاد ارتش مدرن، پیدایش روزنامه، گسترش افکار دموکراتیک، تماس با فرهنگ غرب و ترجمه ادبیات و علوم اروپائی، تحول در نثر و نظم فارسی، پیدایش عکاسی که خود بیش از نقّاشی نشانگر زندگی روزانهٔ مردم آن زمان بود و به ویژه اثر این صنعت در هنر نقاشی، همه کمابیش

از مناظر قرن ۱۶ و ۱۷ نقاشی اروپاست. طبیعتی که نقاش تصویر می کند، از دید نقاشان اروپائی است، نه از دیدِ محود او و نه طبیعتی که خود درآن بسر می برد و آنرا می شناسد. البته این، امری عمومی نیست. مثلاً باغ هائی که بعضی از استادان بزرگ این عصر مثل محمود خان صبا یا کمال الملک (محمدغفاری) (پیش از سفر فرنگ) تصویر کرده اند به گمان ما نمونه هائی از صورت خیالی (image) باغ هستند دراندیشه و فرهنگ ایران؛ جوهر و چکیدهٔ تصوری که ازباغ در خاطرهٔ فرهنگی ما وجود داشت.

تأثیر نقاشی اروپائی، بزرگ شدن ابعاد تصویرها و پرده ها و انتقال آنها به دیوار کاخ ها اثر مهم دیگری نیز داشت. می دانیم که در دوره های پیشتر نقاشی ما وابسته به ادبیات بود و زندگی مستقلی نداشت مثل موسیقی کلاسیک که طفیل شعر بود. به علت ممنوعیت های مذهبی هنر تجسمی، در دورهٔ اسلامی به طرف تذهیب، جلد سازی، خطاطی، مصور کردن کتاب سوق داده شد. نقش اصلی مینیاتورها مصور کردن داستان ها و افسانه های ادبیات؛ شاهنامه، خمسهٔ نظامی، کلیله و دمنه و غیره بود. دراین دوره نقاشی و پرده سازی از طفیل ادبیات خارج، و برای خود هنری مستقل شد. این نقاشی تا اندازه ای از موضوع و تا حد بیشتری از تکنیک و "فرم" مینیاتور جدا شد. اما نه کاملاً. نقاش هنوز در ترسیم خط ها، در کشیدن گل و بته، طرح روی لباس و خلاصه پرداختن به ریزه کاری، در "قلم گیری" و ظرافت، دست مینیاتوریست است. با همان دقت و ظرافت و با همان نازک بینی کار می کند و گاه در این مرحله به حد کمال می رسد.

دراینجا هنر جدید پیوند با هنر تصویری قدیم را نمی برد زیرا این نقاشی هنوز نه در بینش به کمال رسیده است و نه در تکنیک. بنابراین بی اطلاعی و گسستن با سنت قطعاً موجب می شد که نقاشی پایگاه فرهنگی و تاریخی خود را از دست داده به صورت هنر بی ریشه و پا درهوائی درآید که نه ایرانی باشد و نه اروپائی. از برکت پیوند با سنت این پریشانی هنری اتفاق نیفتاد و نقاشی قاجار در حالی که اسلوب های فرنگی را اخذ کرد خصلت ایرانی خود راهم از دست نداد.

همانطور که گفته شد نقاشی و هنر تصویری دراین دوره درباری است و درنتیجه در مواردی با هنرهای درباری دیگر آمیخته می شود یا هنرمند نقاش درعین حال شاعر یا نویسندهٔ دربار هم هست.

ابوالحسن غفاری یکی از این هنرمندان و متعلق به دوران زندیه و طلیعهٔ قاجاریه است. او در تابلوهایش ابوالحسن الغفّاری المستوفی امضا می کرد. از

ناصرالدین شاه در ۱۲۷۳هـق مرکزی به نام "مجمع الصنایع" جنب سبزه‌میدان تهران، نزدیک ارگ سلطنتی تأسیس کرد که نقاشان در آنجا کار می‌کردند. میرزا بزرگ شیرازی و حاجی میرزا یحیی خان تقوی از جمله این نقاشان بودند. میرزا بزرگ شبیه ساز، گل و بوته کِش، تذهیب کار و مینیاتوریست بود. نقش های «هزار و یک شب» که بزرگ ترین کتاب مصوّر دوران قاجار است به وسیلهٔ صنیع الملک غفاری (ابوالحسن ثانی) و سی و چهار شاگرد او در همین مجتمع الصنایع کشیده شد.

* * *

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که علاوه برآنچه گفته شد دوشیوهٔ نقاشی دیگر نیز در تمام دوران قاجاریه و مدتی پس از آن وجود داشت. یکی شیوهٔ نقاشی سنتی و کلاسیک ایرانی یعنی مینیاتور با ویژگی های مخصوص به خود و دیگری نقّاشی عامیانه یا «خیالی سازی» معروف به «قهوه خانه ای». در بارهٔ مینیاتور احتیاجی به توضیح نیست ولی در بارهٔ "خیالی سازی" فقط اشاره می‌کنیم که هنرمندان این مکتب از میان مردم عادی برمی خاستند. آموزش آکادمیک در دسترشان نبود، تصویرها و شبیه سازی‌ها، ابتدائی (primitif) و موضوع آنها عموماً سرگذشت امامان، صحنه‌های مذهبی ویا داستان‌ها وشخصیت‌های پهلوانی شاهنامه یا منظومه های عاشقانه‌ای چون لیلی و مجنون و خسرو وشیرین بود. دراین آثار که معمولاً حوادث ایام مختلف، کنار هم و یکجا سرپرده می آمد، نقاش استنباط ویژه ای از زمان و مکان داشت که موضوع گفتگوی ما نیست. مخاطب و مشتری این نقاشی همانطور که از اسمش پیداست مردم کوچه و بازار، در قهوه خانه ها، اماکن عمومی، معرکه ها و غیره بودند. هرمند و هنردوست هردو از مردم عادی بودند درست برخلاف هنر درباری. از این نکته که محض یادآوری ذکر شد بگذریم و برگردیم به هنرنقاشی کلاسیک نیمهٔ دوم دوران قاجار.

بزرگ ترین هنرمندان عصر و شاید سراسر دوران قاجار محمودخان ملک‌الشعرا صبای کاشانی بود. او را از جهت پیوستگی هنرهای درباری بیکدیگر نیز می توان نمونهٔ برجسته ای دانست. زیرا هم ملک الشعرا هم خطاط و خوشنویس و هم بزرگ ترین نقاش دربار بود. مثال دیگری از پیوستگی نقاشی،شعر، ادب، تاریخ و رجال (biographie) را می توان مدتی بعدتر در وجود فرصت‌الدوله شیرازی (نویسندهٔ آثار عجم) جست که هم طراح و هم مورخ و جغرافیا دان و هم "باستان شناس" زمان خود (آخر قرن ۱۹) بود.

مربوط به همین دوره و مقارن است با پادشاهی طولانی ( ۵۰ سال ) ناصرالدین شاه.

درچنین شرایطی نقاشی رسمی و کلاسیک نیازهای فرهنگی و هنری زمان را برآورده نمی کرد. روز به روز محدویت هنر درباری آشکار تر و محسوس تر می‌شد. همانطور که در زمینهٔ سیاست و اجتماع روش های قبلی در تنگنا قرار گرفته بود، هنر هم باید راهی پیدا می کرد وخود را نجات می داد وگرنه در پستوئی که درآن گیر افتاده بود خفه می شد. از طرف دیگر اجتماع ایران هنوز چنان تحولی پیدا نکرده بود که هنر، مستقیماً مخاطبان و خریداران خود را پیدا کند. هنوز ساخت اجتماع ایران دست نخورده باقی مانده و بطور عمده هم چنان دربار و محافل اشرافی خواستار هنر و پشتیبان هنرمندان هستند. این است که در ضمن تحول، هنر تصویری رویهم رفته مثل گذشته وابسته به دربار باقی می‌ماند منتها کمابیش هم توجهی به زندگی اجتماعی درآن راه می یابد و هم جستجوی شیوهٔ بیان رساتری آغاز می شود.

دوران پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) نسبتاً دوران امن و آرامی بود و امکان پرداختن به امور هنری و تجمل ذوقی برای درباریان، شاهزادگان و اشراف و ثروتمندان تاحدی وجود داشت. خود شاه هم از ذوق بی بهره نبود یا لااقل به داشتن آن و علاقه به هنر تظاهر می کرد. چند طرح و سفرنامه از او باقی مانده است. تحول اجتماع ایران در رابطه با غرب، آرامش نسبی امّا طولانی و هنردوستی شاه و به تقلید از او تظاهر درباریان و اشراف به هنر دوستی، مجموعهٔ این عوامل سبب شد که هنر و صنایع ظریف رونق پیدا کند. معماری، حجاری، نقاشی، تذهیب، خوش نویسی، کاشی کاری، گچ بری، خاتم سازی، زرگری و میناکاری جائی تازه گرفت.

دراین زمان صنعت چاپ که پیشتر وارد ایران شده بود، رواج می‌یافت و همراه با آن lithographie و تکثیر تصویرها وطرح‌ها به تعداد زیاد امکان پذیرمی‌شد. راه اروپا باز شده بود و دربار و اعیان واشراف ایران به پیروی از سرمشق های اروپائی خود به سائقه خودنمائی و چشم و هم چشمی به نقاشی علاقه نشان می دادند، به نوعی تجمل هنری احتیاج پیدا کرده بودند که نتیجهٔ عملی آن رونق کار تصویرگران بود. در چنین محیط فرهنگی و اجتماعی و با رقابت شاهزادگان و طبقات ممتاز شهرهائی چون تهران، اصفهان، تبریز یا شیراز در جلب هنرمندان، طبعاً گل و بوته سازی، نقش پرندگان روی قلمدان، قاب آئینه و جلد *قرآن* و کتاب های خطی رونقی بیش از گذشته گرفت.

"استنساخ" (۶۱-۱۸۶۰م) که از معروف ترین کارهای اوست. با وجود همان دقت در ترسیم اشیاء و اشخاص. دارای نیروی ابداع و نوآوری جسورانه ای است. دو نفر در کنار هم نشسته اند یکی چپق می کشد و یکی در نور شمعی نسخه برمی دارد. سایه های اشخاص بر دیوار نه تنها دقیق بلکه واقعگرا هم نیست، عظیم است و بعد و حالت خاصّی به تابلو می بخشد. دراین تابلو تناسب ها و چار چوب نقاشی کلاسیک (ایرانی یا اروپائی) شکسته می شود، نقاش آگاهانه آنها را زیر پا می گذارد و از آنها فرا می گذرد. کاری که تقریباً پانزده سال بعد امپرسیونیست ها در فرانسه می کنند. البته با این تفاوت که در فرانسه این تحولِ استتیک، نهضت و جریان زنده ایست در سیر فرهنگی و هنری غرب، به همین سبب همه گیر می شود، ادامه می یابد، به کمال می رسد و تمام می شود. ولی درایران، این جهش و "بلندپروازی" هنری محصول نبوغ یک نفر است. به همین سبب عمومیت نمی یابد و زود فراموش می شود. کار محمود خان ویژگی عمده دیگری هم دارد که در نزد نقاشان دیگر دورهٔ قاجار خیلی کم دیده می‌شود: اشیاء و اشخاص، صورت ها، نگاه ها، طرز نشستن یا حرکتِ هریک از آنها متناسب و مخصوص خودشان است. به عبارت دیگر اشیاء "شخصیت" دارند و اشخاص بیان کننده و معرف چیزی هستند که بینش و حسّ زیبا شناختی نقاش می خواهد. به گمان ما همهٔ اینها نشانهٔ تفاوت بزرگی است که بین استنباط و شیوهٔ بیان او و دیگران وجود دارد. محمودخان ملک الشعرا جهان را جور دیگری می دید، متفاوت از دید و دریافت نقاشان دیگر وجور دیگری هم دیدِ خود را تحقق می بخشید.

نقاش بزرگ دورهٔ افول قاجاریه محمد غفاری کمال الملک معروف است. او در ۱۲۶۴ در کاشان به دنیا آمد. پس از طی مقدمات، تحصیلات خود را در دارالفنون تهران در رشته های فارسی و فرانسه، تاریخ و نقاشی ادامه داد. ناصرالدین شاه پس از دیدن یکی از صورت هائی که او کشیده بود، تشویقش کرد و در عمارت بادگیر شمس العماره وصل به کاخ سلطنتی، "نقاش خانه" ای ترتیب داد و او را در آن محل جا داد.

شاه اول به او لقب نقاشباشی و منصب پیشخدمت مخصوص داد. تابلوهای آن دورهٔ کمال الملک، محمد نقاشباشی امضا می شد. در سال ۱۳۱۰ هجری شاه وی را به لقب کمال الملک ملقب کرد، او پس از مدتی کار برای دربار درسال ۱۳۱۴ برای تکمیل فن نقاشی و مطالعهٔ آثار استادان بزرگ غرب سفری به اروپا کرد، در وین، پاریس و رم اقامت داشت و بخصوص از کارهای رامبران و تی سین کپی

برگردیم به محمود خانِ ملک الشعرا. پدر بزرگ او نیز در دورهٔ آقا محمدخان و فتحعلی شاه ملک الشعرای معروف دربار ایران بود. خصوصیت برجستهٔ محمود خان ملک الشعرا که او را از نقاشان هم زمانش متمایز می کند، در این است که او در عین وابستگی به سنت دارای حس ابتکاری انقلابی است. او هم سنت گرا و هم سنت شکن است و این هردو خصلت را در بعضی آثار خود یکجا جمع کرده است. مثلاً در تابلو قسمتی از باغ گلستان یا خیابان باب همایون قبل از هرچیز دقتی که در ترسیم شاخ و برگ درختان وجود دارد، یادآور ظرافت و نازک کاری آثار مینیاتوریست های برجسته است. دید و برداشت او از طبیعت، با شیوهٔ نقاشان دورهٔ قاجار که معمولاً در منظره و "طبیعت سازی" پیرو تقلید از استادان غربی هستند، تفاوت دارد. در تابلو «خیابان باب همایون» ترسیم غرفه ها و طاق نماهای دو طرف خیابان، کاشی کاری ها، آدم های توی خیابان، دارای دقت، ظرافت و بخصوص نظمی مینیاتوری است. محمود خان صبا چند پرده از کاخ گلستان کشیده که بسیار دیدنی است. درتابلوئی (تصویر شمارهٔ ۱)* از کنار پردهٔ بالازدهٔ ایوان، کاخ گلستان، درخت های تبریزی، سرو و غیره دیده می شود تبریزی های کشیده، بالا بلند و باریک، هم دارای نازکی و ظرافتی مینیاتوری هستند و هم شبیه به واقعیت. صندلی های کنار ایوان، نقش قالی، چهلچراغ و سقف در زمینهٔ متنوعی از رنگ های آجری، اُخرا، آبی نیلی و سبز با ریزه کاری و موشکافی از روی واقعیت نقاشی شده اند. همین تقلید از واقعیت و درعین حال فراگذشتن از آن در تابلو دیگر (تصویر شمارهٔ ۲) دیده می شود، منتها این بار در بازسازی سقف و نقش های اسلیمی آن، که مثل قالی وارونه ای بالای تابلو را پوشانده، در نشان دادن طرح مهندسی قالی کف و دیوارهای دوطرف و قابساری و خاتم کاری و نقش های أزارهٔ تالار. در تابلو دیگر (تصویر شمارهٔ ۳) رنگ آبی قسمت عمده تابلو را فراگرفته؛ آبی فیروزه ای، به اضافهٔ نارنجی و آجری و زرد خردلی و قهوه ای محبوب نقاش مجلس پذیرائی رسمی دربار تصویر شده است با رقاصان و نوازندگان و پیشخدمت ها. دور تا دور تالار مدعوین، اعیان و اشراف هم ردیف درکنار هم نشسته اند. اما بقیه سیاهی لشکرند. تمایزی از هم ندارند و همان طور که در آن زمان نامیده می شدند، به معنی واقعی "عملهٔ طرب" اند بهرحال، رنگ های انتخاب شده در این تابلوها، روشنی و شیرینی آنها، به اضافهٔ دقت، نظم و ظرافت قلم، نشان می دهد که نقاش تا حد زیادی رویهم رفته دارای همان مهارت دست مینیاتوریست هاست.

اما همین نقاشی که سبک کارش یادآور مینیاتوریست هاست، در تابلو

تصویر شمارهٔ ۱

برداری کرد. بعد از سه سال به دستور مظفرالدین شاه پسر و جانشین ناصرالدین شاه به ایران برگشت. ولی از محیط آشوب زده و منحط دربار به بغداد گریخت و پس از چند سال به تهران باز آمد.

بعد از مشروطیت به تصویب مجلس شورای ملی مدرسهٔ «صنایع مستظرفه» را مخصوص او ساختند. ۱۵ سال مدرسه زیر نظر او به تربیت شاگردان می‌پرداخت و عده ای از نقاشان و مجسمه سازان دورهٔ رضا شاه از این مدرسه بیرون آمدند از آن جمله میرزا اسمعیل آشتیانی، ابوالحسن صدیقی مجسمه ساز، حسنعلی وزیری، محسن مقدم.

شاید بتوان کار کمال الملک را به دو دورهٔ پیش از مسافرت به فرنگ و پس از مسافرت تقسیم کرد. پیش از سفر، آثار او بیشتر تحت تأثیر سنت نقاشی کلاسیک، عصر قاجار و پیش از آن است. مثلاً هنوز آثار "قلم گیری" مینیاتور درآن به چشم می خورد. (تابلوهای باغ گلستان ـ ناصرالدین شاه در تالار آئینه) از کارهای این دوره می توان «شکارچیان»، «عقلهٔ طرب»، «اردو درجاجرود» و «تکیه دولت» را به ویژه نام برد. ولی آثار بعد از سفر بیشتر دارای تکنیک اروپائی است. او تکنیک نقاشی کلاسیک غرب را تا سرحد استادی فرا گرفت و در کپیه برداری از آثار بزرگانی چون رامبران به حد اعلا رسید. بعد از بازگشت همین تکنیک همراه با دیدی موشکاف تابلوهای او را فرا گرفت. در حقیقت او با توجه به نفوذ استادانه و بی رقیبی که در نقاشی زمان خود داشت، پس از بازگشت نقاشی کلاسیک اروپائی را به ایران آورد. درکنار ستایندگان متعدد او تعدادی هم هستند که اثر او را در دورهٔ دوم، برای تحول هنر ملی ایران زیان‌بخش می‌دانند. از آثار دورهٔ اول او هم چنین باید از آبشار دوقلو، کاخ گلستان، منظرهٔ دهکدهٔ امامه، منظرهٔ باغشاه و دره زانوسی نام برد که بین سال های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶ هـ. ق کشیده شده اند. موضوع تابلوهای او دربار و درباریان و بزرگان طبیعت و مردم است.

با مرگ کمال الملک در ۱۳۱۹ در حقیقت باید عمر این مکتب نقاشی را هم تمام شده دانست.

---

* تصاویر از کتاب زیر برگرفته شده اند:

E Pakravan, *Teheran de Jadis*, Genève, Edition Nagel, 1971
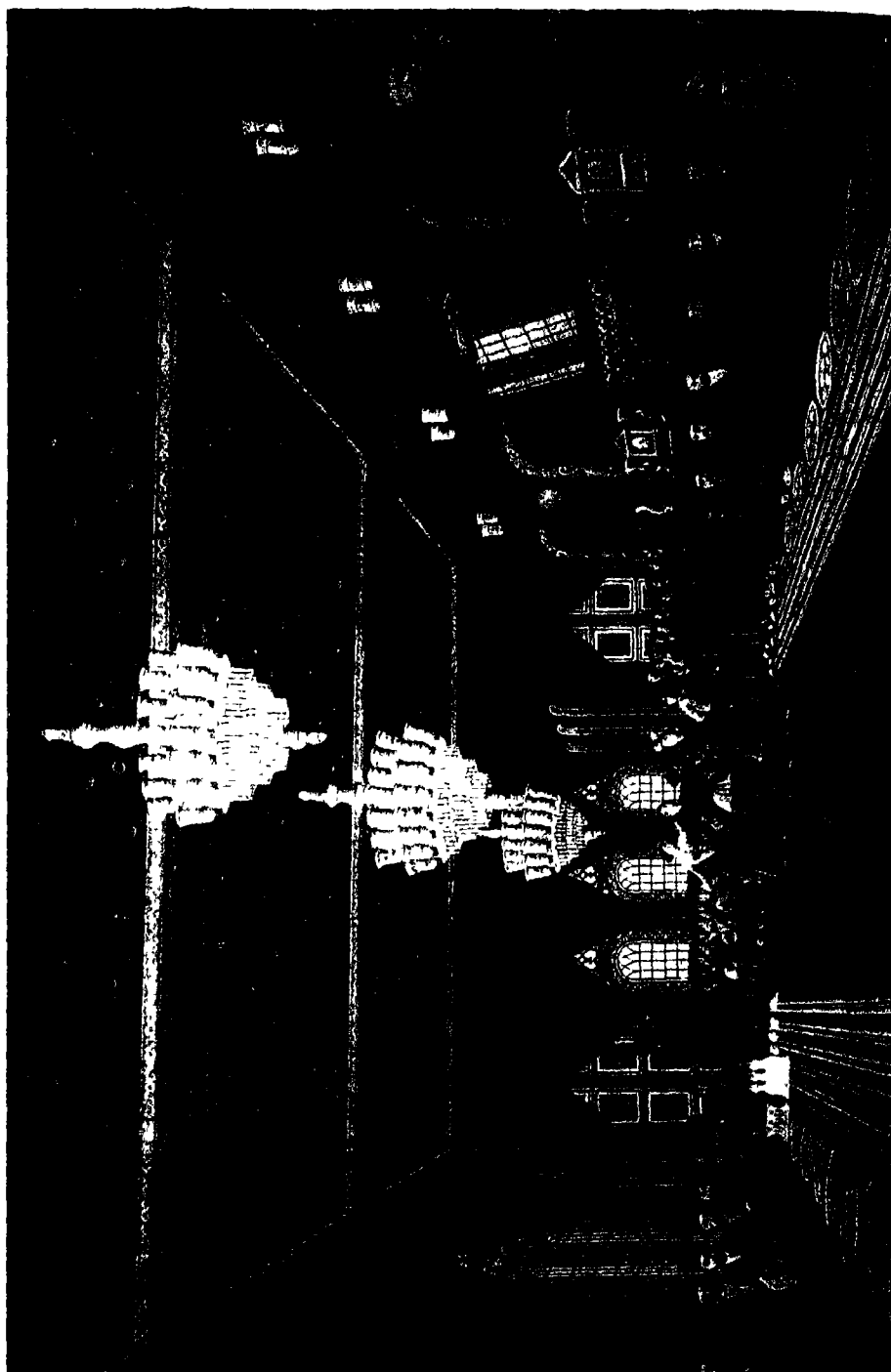
تصویر شمارهٔ ۳

تصویر شمارهٔ ۲

لیلا س. دیبا*
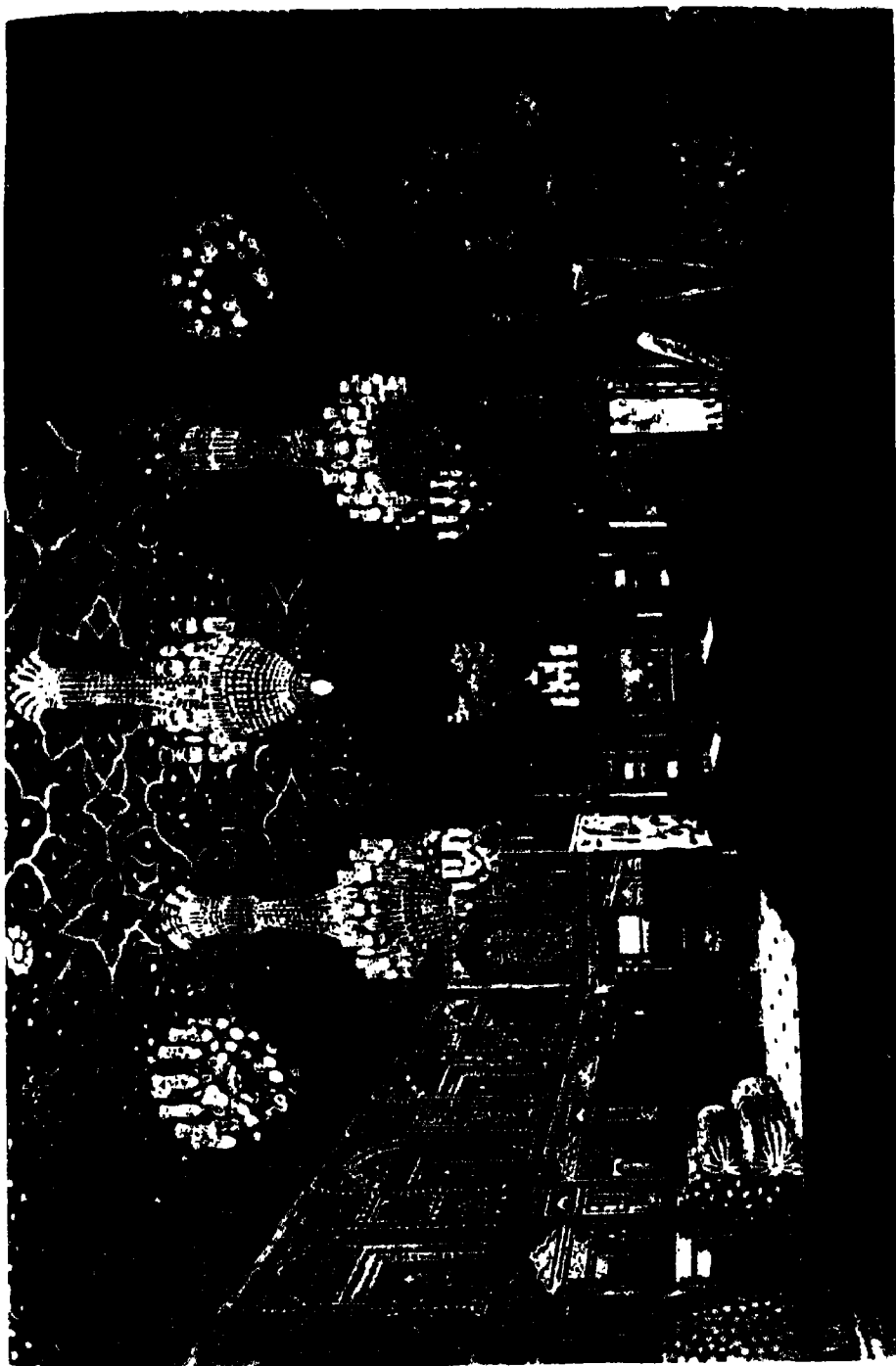
# تصویر قدرت و قدرت تصویر:

## نیت و نتیجه در نخستین نقاشی های عصر قاجار (۱۷۸۵-۱۸۳۴م)

تابلوی نقاشی بر سه‌پایه‌ای در مدخل تالار [کمپانی هند شرقی در لندن] قرارگرفته بود. چشمم که به جمال قبلهٔ عالم روشن شد چنان تعظیمی کردم که سرم با پای مبارکش هم طراز شد.[۱]

احترام و کرنش علنی میرزا ابوالحسن، سفیر ایران در دربار انگلستان، در برابر تصویر تمام قد فتح‌علی‌شاه قاجار، ممکن است در دید میزبانان انگلیسی او تملق آمیز نموده باشد. امّا هنگامی که وی در برابر تصویر دیگری از ولی نعمت خود، که در سالن رقص هتل لندن، در کنار تصویر جورج سوّم پادشاه انگلیس، آویزان بود، کرنشی خاضعانه کرد رجال انگلیس نیز به او تأسّی جستند.[۲]

---

*رئیس بخش هنرهای اسلامی موزهٔ بروکلین‌نیویورک. این‌نوشته ترجمهٔ فشرده‌ای است از مقالهٔ وی:
"Images of Power and the Power of Images; Intention amd Response in Early Qajar Painting (1785-1925)," in: *Royal Persian Paintings: The Qajar Epoch 1785-1925*, New York, Brooklyn Museum of Art, in Association with I.B. Tauris, 1998

ماهنامهٔ

از انتشارات بنیاد فرهنگی پر



ماهنامهٔ پر از آغاز سال ۱۹۸۵ تا کنون
هر ماه، بدون وقفه و بهنگام منتشر شده است

«انتشار پر تلاشی است بخاطر: ایجاد فضایی مناسب برای طرح، بحث و روشن کردن مفاهیم استقلال، آزادی، و عدالت اجتماعی (مفاهیمی که کج‌اندیشی دربارهٔ آنها باعث این همه کشمکشهای سیاسی و مرامی و قومی شده است) و کوشش برای تبدیل این مفاهیم به باورهای استوار فرهنگی.»

**Par Monthly Journal**
P.O.Box 703
Falls Church, Virginia 22040
Tel.: 703/533-1727

بهای اشتراک:
ایالات متحده: یکساله ۲۵ دلار امریکایی
خارج از ایالات متحده: یکساله ۳۲ دلار امریکایی

دیپلومات های اروپایی از دیرباز با تشریفات و مراسم پیچیدۀ دربار فتح علی شاه آشنا بودند. همان گونه که از این داستان بر می آید، ادای احترام به شاه از شخص او فراتر می رفت و شامل هر رویداد و شئی نیز که کمترین نشانی از شاه داشت می شد. در این نمونه، کرنش میرزا اوالحسن، با توجه به شباهت فوق العادۀ نقاشی به فتحعلی شاه، به احتمال بسیار واقعی و صمیمانه بوده است.

شواهد بسیار حاکی از آن است که در قرن نوزدهم تصاویر شاه، در اندازه‌ها و هیئت های گوناگون و به رسانه های رنگی مختلف، نقشی اساسی در نمایش و اعمال قدرت شاه چه در ایران و چه در فرنگ داشت. افزون بر این بر پایۀ مدارک متعدد، در سراسر دوران قاجاریه در رویدادهای گوناگون مذهبی و غیرمذهبی از پرده ها و تابلوهای نقاشی، چه در کاخ ها وبیوتات سلطنتی و چه در اماکن عمومی به نحوی گسترده استفاده می شد. بر اساس انبوهی از این گونه اساد و شواهد است که می توان نقاشی ها و تصاویر دوران قاجار را از نظر اهمیت و نقش سیاسی، اجتماعی و روانی آن ها مورد بررسی قرار داد.

گرچه از آغاز قرن بیستم اهمیت نقاشی اغلب در تحقیقات ایرانی و اسلامی مورد بررسی قرار گرفته، این تحقیقات شامل مطالعۀ تصاویر و نقاشی های دوران اخیر تاریخ ایران نشده است.[۳] برای این بی اعتنایی دلائل گوناگون می توان یافت. دلیل نخست اعتبار دیرپای رسالۀ توماس آرنولد (Thomas Arnold) در بارۀ نقاشی های دوران متأخر تاریخ ایران بود که درسال ۱۹۲۸ منتشر شد و بر تحریم تصویر و تمثال در فرهنگ اسلامی تکیه داشت. دوّم این که بسیاری از ساهای تاریخی که با نقاشی های دیواری تزیین شده اند در طول زمان آسیب بسیار دیده اند و از همین رو پژوهشگران بجای توجه به تصاویر پیکره های تمام قد ایرانی به نسخ خطّی مصوّر ایرانی که در بارۀ آن ها نوشته های مستند فراوان است روی آوردند. در نتیجه، بررسی نقاشی های ایرانی کمابیش منحصر به بررسی مینیاتور یعنی نقاشی بر صفحات نسخ خطّی شد و چنین آثاری که به سهولت دست به دست می‌گشت و دارای مشخصاتی چون تاریخ و محل کشیدن مینیاتور و نام مینیاتوریست بود منبع اصلی بررسی های غربیان دربارۀ نقاشی ایرانی شد.[۴] از همین رو، بر طبقه بندی و رده گزاری آثار هنری بیشتر از محتوا و پیام این گونه آثار تاکید گردید.

سوّم این که ارزیابی رایج در بارۀ نقاشی های دورۀ قاجار بر اساس شماری محدود و معدود از آثار نقاشی این دوره و نیز متون اروپایی استوار شده است. همانند مینیاتورهای پاره شده از نسخه های خطّی، این نقاشی ها نیز از جایگاه

**فتحعلی شاه قاجار**

(رنگ و روغن بر بوم، از میرزا بابا، ۱۷۹۸م)

بُعد هنری یک برنامهٔ منسجم و مشخص فرهنگی و تبلیغاتی را[۵] تشکیل می‌داد که هدفی جز برابر کردن عصر فرمانروائی قاجار با دوران شکوه مند تاریخ ایران باستان نداشت.

## تصاویر قدرت: قلمرو ایران

این گفتهٔ رابینسون (B. W. Robinson) را که «ایران در قرن نوزدهم، بیش از هردورانی در تاریخ اش، سرزمین نقاشی بود،»[۶] می توان ادعائی درست شمرد. در سراسر کشور نقاشی های دیواری جزیی از آثار معماری بودند. این نقاشی‌ها نه تنها چهره نگاری صِرف بلکه تم های تاریخی، ادبی، اساطیری، مذهبی و صحنه های رزم و شکار را نیز در برمی گرفت. در واقع، ایران در همه ابعاد گستردهٔ تاریخی و فرهنگی خود الهام بخش تصاویری شده بود که شکوه و جلال پادشاهی قاجار را به نمایش می گذاشت.

تا سال **۱۸۳۵**م، یعنی یک سال پس از مرگ فتحعلی شاه، در شهرها و نواحی عمدهٔ ایران آثار معماری گوناگون به فرمان پادشاهان قاجار و منسوبان آنان و اشرافیان ایجاد شده بود.[۷] در این زمان به بیش از چهل بنای تاریخی می‌توان اشاره کرد که در آن ها طرح های تزیینی پرنقش و نگار به چشم می‌خورد.[۸] افزون بر نقاشی های دیواری، بسیاری از این بناها با کاشی کاری، فرشهای نفیس‌و تابلوهای‌نقاشی تزیین‌شده بود. از همه مهم تر، سنگ‌نگاره‌هایی از فتحعلی شاه، فرزندان و درباریانش، به تقلید سنگ نگاره های دوران هخامنشی و ساسانی، در محل های مشهور تاریخی کنده شده بود.

باید به خاطر آورد که ایران در قرن هجدهم میلادی با حملهٔ افغان از سوئی و زد و خوردها و کشمکش های درونی، از سوی دیگر به ویرانی کشیده شده بود. فرمانروایان قاجار، به ویژه فتحعلی شاه، در یک برنامهٔ گستردهٔ بازسازی و معماری در پی مرمت این ویرانی ها بر آمدند و به گونه ای بی سابقه چشم‌انداز شهری ایران را دگرگون ساختند.

قاجاریه در دوران نخستین حکومت خود به بنای سه نوع قصر سلطنتی دست زدند. دو نوع نخست یکی کوشک های نسبتاً کوچک در فضایی وسیع و محصور بود که ارگ نامیده می شد و با اوضاع و احوال متغییر و بی دوام قرن هجدهم تناسب داشت. دیگری مجموعهٔ باغ و عمارت بود که به دوران صفوی باز می گشت. نوع سوّم از ابنیهٔ سلطنتی که در اواخر قرن هجدهم میلادی مرسوم شد "تخت"

اصلی و اولیهٔ خود که بناهای تاریخی باشند برکنده و در بازارها و گالری های
خاورمیانه و اروپا به نمایش گذاشته‌شده اند. در این جابجایی ابعاد این
نقاشی‌ها دگرگون شده، رنگ های غنی و لعاب های پرمایهٔ آن ها از میان رفته و
بر سطح آنها حروف و جملاتی درشت و مفهوم نگاشته شده اند. چگونه
می‌توان قدرت تأثیر اصلی این گونه آثار را، که از بافتار و جایگاه نخستین خود
به سبب شیفتگی غربیان به گردآوری مجموعه محروم شده اند، حتّی به تقریب
ارزیابی کرد؟ در پاسخ به این پرسش نخست باید به تعریف دقیق واژه ها و
اصطلاحات پرداخت. واژهٔ "تصویر" به واژهٔ "نقّاشی" از ان روی برتری دارد که
منظر دید و ساحت بررسی را گسترده تر می کند و به واژگان هنری متداول
در زبان فارسی نزدیک تر است. بررسی های میان‌دانشی نیز در زمینه های
گوناگون، از جمله در مطالعات ایرانی، شیوه ها و امکانات تازه ای برای تفسیر
پیام های منقوش و مستتر در تصاویر اولیهٔ دورهٔ نخستین قاجار را دسترس ما
قرار می دهد. افزون بر این، انبوهی از منابع اولیهٔ فارسی که در دو دههٔ اخیر
انتشار یافته است، و نیز اسناد آرشیوی و منتشر نشده می تواند، در کنار گزارش
های معتبر غربی، راه بازسازی بافتار و قوالب تصاویر این دوره و بررسی ژرف
تر کاربرد آن ها را بگشاید.

نقاشی های دیواری یک دورهٔ دویست و پنجاه ساله (۱۶۵۰-۱۹۰۰م) برجای
مانده نافی این نظریه است که که هنر نقاشی و تصویرگری در جوامع اسلامی
اصولاً منحصر به تصاویر غیرانسانی و هندسی در فضاهای عمومی و تصاویر
کوچک داستانی در نسخ خطی در حیطهٔ شخصی و خصوصی بوده است. در
واقع، بررسی تصویرگری های دورهٔ قاجار به این نتیجهٔ گزیرناپذیر منجر
می‌شود که ایران از یک فرهنگ غنی، ژرف و دیرپای صورت‌گری برخوردار بود
نشر و تبلیغ باورهای اسلامی نسبت به نقاشی و تصویرگری نتوانست این فرهنگ
را جز در زمانی کوتاه در مسیر خود متوقف کند.[۵]

در این نوشته، برای ارزیابی دوباره ای از تصویرگری دورهٔ قاجار، نخست به
چگونگی بهره‌جویی از تصویر برای تثبیت اقتدار پادشاهی در دوران سرسلسله
قاجاریه، محمدشاه و جانشینش فتحعلی شاه خواهیم پرداخت. بخش دوّم نوشته به
نقش مبتکرانه ای که فرمانروایان قاجار از تصویرگری برای نشر اعتقادات و آیین
های درباری بهره جستند اختصاص خواهد داشت. استدلال اساسی نوشته این
است که برخلاف آن چه تا کنون ادعا شده، اشتیاق فتحعلی شاه به استفاده از
تصویرگری نه از سر هوس بود و نه ناشی از تکبر و خودخواهی شخصی، بلکه

معماری و زبان تصویری صفویه پرداخت. افزون بر این، این پادشاه به تکوین زبانی دست زد که متناسب با شخصیت او و سازگار با هویت سلطنتی قاجاریه بود؛ زبانی که پس از او رو به تکامل رفت.

بدون تردید، مهم ترین نماد شکوه و اقتدار صفویه را باید کاخ چهل ستون در اصفهان دانست. در سال ۱۷۹۶م دو نقاشی دیواری "پیروزی نادرشاه افشار بر پادشاه مغول هند در کارنال" و "جنگ شاه اسمعیل با عثمانی ها" که هردو به شیوه و در ابعاد مشابه ترسیم شده بودند بر چهار نقاشی دیواری دیگر، که در تالار پذیرایی کاخ نصب شده بودند و صحنه های بزم و رزم را نشان می دادند، اضافه شد.[۱۰]

**پیروزی نادرشاه افشار بر پادشاه مغول هند در کارنال**

(نقّاشی دیواری، از آقا صدیق، در حدود ۱۷۹۶م)

نام داشت و مرکب از باغ های مطبّقی بود که بر تپه های طبیعی یا مصنوعی قرارداشت و با بناهای مسکونی محاط می شد. این گونه قصرها را که بر الگوی بناهای ساسانی و زیگورات عیلامی ساخته شده بود باید نشان رونق بی‌سابقهٔ هنر معماری سلطنتی در این دوران دانست.

نقاشی های قاجاری همانند بناهایی که در آن جا داشتند معرّف شکوه و جلال درباری بود. آنان که به تماشای این نقاشی ها می آمدند باید از فضاهای تشریفاتی خاص چون حیاط و باغ و دروازه می گذشتند. تصاویر به گونه ای ترسیم و نصب شده بود که بیننده ناچار بود با حفظ فاصله و حالتی فروتنانه به تماشا بایستد. نقش ها در این تصاویر طویل تر از مقیاس طبیعی، رنگ ها پرمایه و طرح ها مکرّر بودند. برای ترسیم جواهرات آب طلا، لاک و گچ چند لایه به کار رفته بود.

در بناهای سلطنتی از تابلوهای نقاشی به عنوان واحدهای یک نمایش غنی تزیینی استفاده می شد. تعداد هر واحد تزیینی در هر دور متناسب با ابعاد و ارتفاع اطاقی بود که در آن جای داشت. تالارها با دائره های سه‌پاره تزیین شده بودند، فضاهای درونی با دائره‌های چهار پاره، و کوشک‌های چند ضلعی اغلب با دائره های هشت پاره. اشکال پیچیدهٔ هندسی دیوارها، همراه با مصالح گوناگونی که در آن ها به کار رفته بود، بر تأثیر نقاشی ها میفزود.

## دوران شکل گیری (۹۷-۱۷۸۵):
## آغا محمدخان در جستجوی تصویر قدرت

آغامحمد خان، مؤسس سلسلهٔ قاجار، گرچه به سادگی می زیست، از اشاعه و تحکیم سنّت های سلطنتی کوتاهی نکرد و راه را بر جانشینانش برای تکمیل و تثبیت این سنّت ها گشود. این پادشاه، با همه بی رحمی و آزمندی فزون از حد، می کوشید تا طوایف گوناگون قاجار را که در رقابت و دشمنی با یکدیگر از پای نمی‌نشستند یگانه کند تا اقتدار قاجاریه قوام و دوام یابد. در این کوشش نقش تصویر و تمثال اندک نبود.[۹] طوایف قاجار صفویان را در راه رسیدن به مسند قدرت و حفظ آن، در سده های شانزدهم و هفدهم میلادی، خدمتی به سزا کرده بودند و از همین رو خود را جانشینان برحق آنان می دانستند و بر پیوند خود با این سلسله تکیه می کردند. در نتیجه، آغا محمدخان به اقتباس از

زیرا مؤیّد آن است که نقّاشی های دیواری چهل ستون که معرّف دید آقامحمدخان نسبت به قدرت بود مدت ها پیش از تاجگزاری او ترسیم شده بودند.

نبرد رستم و اسفندیار
(از ژول لوران فرانسوی، در حدود ۱۸۴۶م)

جیمز موریه که در سال ۱۸۱۵م به استر آباد سفر کرده بود در توصیف تصاویر تزئینی کاخی که در ۱۷۹۱م در این شهر بنا شد از صحنهٔ نبرد رستم و اسفندیار و چهره های قهرمانان افسانه ای ایران نام می برد.[۱۴]

**جنگ شاه اسماعیل با عثمانی ها**
(نقاشی دیواری، منسوب به آقا صدیق، ۱۷۹۶)

برخلاف برادر زاده‌اش، فتحعلی‌شاه، آغامحمدخان درپی‌آن‌نبود که خود را محبوب‌القلوب کند. او حتّی به بزرگ‌نمایاندن‌فتوحات نظامی خویش نیز نپرداخت.[۱۱] امّا با دستوری‌که برای ترمیم این دو نقاشی دیواری در قلب پایتخت دیرینهٔ ایران داد آغامحمدخان به زیرکی‌کوشید تا دوران خویش را با دوران فرمانروایان نامدار تاریخ‌ایران همطراز و هم‌پیوند جلوه دهد.[۱۲] دستور ترمیم این نقّاشی ها نه منحصر به‌فرد بود و نه بی‌ارتباط با دیگر برنامه ها. در سال ۱۷۸۶م پایتخت از اصفهان به تهران انتقال یافت. در دو دههٔ ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰م کاخی‌در استرآباد، و قصرها و بناها و پل هایی نیز در حومهٔ شهر ساری در مازندران ساخته شد.

بنابر گزارش برخی از نویسندگان اروپایی، سوژهٔ نقاشی هایی که در دیوانخانه های شهر ساری در سال ۱۷۸۱م به پایان رسید جنگ شاه اسمعیل با عثمانی ها و یکی از جنگ های نادرشاه بوده است.[۱۳] این نکته اهمیتی بسیار دارد

داشت جزئی از یک برنامهٔ هماهنگ برای اعلام تسلط دودمان قاجار بر عرصهٔ سیاسی کشور بود.

### دربار فتحعلی شاه

بیشتر محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که پادشاهی فتحعلی شاه با فرّ و شکوه آغاز شد و با شکست های نظامی و نابسامانی اقتصادی به پایان رسید. با این همه، از دستاوردهای اساسی پادشاهی او "بازگشت ادبی" و تحرّک هنری، و به گفتهٔ الگار «نیمه‌نوزایی دولت مدار" بود.[۱۶] این نیمه نوزایی، و تجلّی آن در نقاشی‌ها و تصاویر به اندازه، نقشی کلیدی در تثبیت قدرت قاجاریه در اوان حکومت آنان داشت.

گرچه در عمل قدرت و اختیارات فتحعلی شاه نامحدود نمی نمود، امّا در فضای دربار قادر مطلق بود و توانست، در یک لحظهٔ کوتاه تاریخی، از امکانات و نیروی انسانی قابل ملاحظهٔ دستگاه حکومتی برای آفرینش و نشر و اشاعهٔ تصویری دودمانی بهره جوید؛ تصویری که هم شاهانه بود و هم قبیله ای.[۱۷] فتحعلی شاه برای رسیدن به هدف آن چه از امکانات لازم بود در دسترس خویش داشت. از آغا محمد خان قلمروی بالنسبه امن و با ثبات به ارث برده بود که خزانه‌اش از جواهرات و غنایمی که نادر شاه از فتح هند آورده بود لبریز بود. اندک نبود شمار معماران، نقاشان، صنعتگران، شاعران، دیوانیان و دولتمردانی که از تاریخ ایران و فرهنگ درباری صفویه و زندیه آگاهی های بسیار داشتند.

ریشهٔ گرایش های هنری و فرهنگی فتحعلی شاه را باید در دوران جوانی و ولایتعهدی او در ایالت فارس جست. وی که پیش از رسیدن به تاج و تخت "باباخان" لقب داشت در دامغان زاده شده بود. در بارهٔ آموزش و پرورش او در دوران کودکی آگاهی های چندانی در دست نیست. یقین آن است که باباخان در دوران ولایت عهدی آداب و رسوم پادشاهی را آموخت، با مقدمات ادب فارسی آشنا شد و در خطاطی تعلیم دید. دست نوشته هایی که از او در کتابخانهٔ شخصی اش برجای مانده حاکی از اشتیاقش به آموختن و گواه ذوق لطیف ادبی اوست.[۱۸] چه بسا آشنا شدن او با آثار باستانی ایران که در نقاط گوناگون فارس برجای مانده او را به تاریخ ایران علاقه مندتر کرد. از همین رو، هنگامی که باباخان به سلطنت رسید خود را وارث برحق کیان پادشاهی کهن ایران می‌پنداشت.

قدرت سیاسی قاجاریه در نهایت امر به یاری شیوه ها و ابزار گوناگون

از این توصیف‌ها چنین بر می آمد که هدف سیاست معماری و هنری این دوران همانند کردن آغامحمدخان با پیروزی های پیشینیان بلافصل او و افتخارات فرمانروایان باستانی ایران بود. ویژگی های عمدهٔ این بخش از دوران قاجار را نه در آنچه به تصویر کشیده شد بلکه در آنچه به تصویر نیامد باید دانست: غیبت چهرهٔ شخص پادشاه و صحنه های ضیافت شاهانه از مجموعهٔ تصویر ها و نقاشی‌ها آشکارا به چشم می خورد و تصویر زنان نیز جایی فرعی را به خود اختصاص داده است.[۱۵]

می گویند سیمای چروکیده و ترسناک‌آغا محمد خان دیدارکنندگانش را اغلب غرق در بیم می‌کرد. بی گمان، نقاشان و چهره نگاران عهد او بر این باور بودند که بدون ترسیم و پراکندن چنین سیمائی وی به اهداف سیاسی‌اش آسانتر خواهد رسید. از سوی دیگر ترسیم صحنه های زندگی پرتجمل درباری به الگوی دوران صفوی نیز تناسبی با خلق و خوی آغا محمد خان که سپه سالار و جنگ‌آوری مجرّب بود نداشت. افزون بر این، کشیدن زیبایی های رخسار و پیکر زنان‌بر پرده های‌نقّاشی نیز چه بسا کاری ناشایست و غیراخلاقی شمرده می‌شد

دربارهٔ تصویر رستم بر در کاخ سلطنتی ساری نیز سخنی چند بی مناسبت نیست. این قهرمان افسانه ای، که دربار شاهان را با فرهنگ عامه پیوند زده بود، خود می توانست فضای رابطی میان محوطهٔ خصوصی و اندرونی کاخ از سویی و میدان عمومی شهر، از سوی دیگر، ایجادکند. نخستین سلطان قاجار سالی پس از تاجگزاری، و پیش از آن که نقّاشان درباری بتوانند راهی برای ترسیم تمثالی که معرّف قدرت و مشروعیت او باشد تعبیه کنند، به قتل رسید. تنها در پایان دوران وی و آغاز پادشاهی فتحعلی شاه بود که در بزرگداشت پیروزی‌های نظامی آغا محمدخان و توفیق اش در متحد کردن طوایف رقیب قاجار و تأسیس سلسلهٔ قاجاریه، کار کشیدن تصویرهای دودمانی بالا گرفت.

## فتحعلی شاه و تصاویر تمام قد دودمانی

دوران پادشاهی فتحعلی شاه دوران تثبیت پایه های اقتدار دودمان قاجاریه و طرّاحی زبان متناسب ادبی و تصویری برای بزرگداشت دستاوردهای او و سلفش، آغا محمدخان، بود. نمایش تصویری قدرت که ابعادی بی سابقه در تاریخ ایران

ود پایه گذاشتند. فتحعلی شاه وقایع نگاران را نیز نه تنها به نگاشتن رویدادهای اریخ ایران بلکه شرح حوادث دوران پادشاهی خود گماشت.[۲۳]

به فرمان شاه، فتح علی خان صبا، ملک الشعرای دربار، نیز ***شاهنشاه نامه*** ای سرود که به نظر معاصرانش قابل قایسهٔ با ***شاهنامهٔ*** فردوسی بود. فتحعلی شاه سرودهٔ ملک الشعرای خود را حتّی برتر از شاهکار فردوسی دانست زیرا، در قایسه با رفتار سلطان محمود غزنوی با فردوسی صله‌ای که او به فتحعلی خان صبا بخشید بسی سخاوتمندانه بود.[۲۴] با چنین گشاده دستی ها فتحعلی شاه میدوار بود که او را در توجه و عنایت به شاعران و هنرمندان با پیشینانش، از جمله سلطان محمود، مقایسه کنند و حتّی او را برتر از آن ها بدانند.

فتحعلی شاه با توجه به کارگاه های هنری دربار تصویر سنّتی پادشاهان را به عنوان حامی هنر و هنرمندان جلوه ای تازه بخشید. خطاطان و نقاشان دربار به تهیهٔ نسخهٔ مصوّری از ***شاهنامه*** فردوسی پرداختند و نسخه های خطّی و نفیس کتابخانهٔ سلطنتی را مرّمت کردند.

به قصد تثبیت پایه های قدرت خود، فتحعلی شاه اغلب در مراسم و تشریفات رسمی در منظر عام حاضر می شد. به عنوان نمونه، گرچه دو روز نخستین سال نو به شرفیابی اختصاصی درباریان و رجال اختصاص داشت، در روز سوّم ایّام عید شاه در دروازهٔ کاخ گلستان که مشرف بر میدان ارگ بود بر کرسی خاص سلطنتی می نشست و به تماشای مسابقات پهلوانی و شنیدن داستان های ***شاهنامه*** از زبان نقّالان می پرداخت. در این گونه مراسم تصویری از رستم که با کاشی های رنگی ترسیم و بر پشت در کاخ نصب شده بود در پس‌زمینهٔ تخت سلطنتی قرار داشت.[۲۵] انتقال دربار از مقر زمستانی به تابستانی، بازدید از صحنه های عملیات نظامی و سرکوبی شورش های محلّی نیز فرصت‌هایی برای حضور شاه در نقاط مختلف کشور و میان مردم فراهم می‌کرد. برپایهٔ گزارش بسیاری از سیّاحان شکوه و جلال دربار قاجار در مراسم رسمی نظیر نداشت. به ادّعای مِردیث (Colin Meredith) از آنجا که پادشاهان قاجار نه دعوی ظلّ الّهی داشتند و نه چون سلاطین صفوی متکی بر قزلباشان وفادار و جان برکف بودند توسّل به تصویر و تمثال شخص شاه برای ایجاد سیمائی رازناک . مشروعیت و اقتدار سلطنتی در اذهان عمومی ضروری بود. به گفتهٔ مردیث چنین به نظر می رسید که «شاه با حضور خود در کانون نمایشی متحوّل و شکوه به آن روشنایی و جلائی خاص می داد.»[۲۶] تلاش نقّاشان و طرّاحان دربار فتحعلی شاه این بود که برای این قدرت‌خیال واره زبان دیداری و تصویری

تثبیت شد و ساختارهای اداری و نظامی بالنسبه متمرکز و کارآیی در قلمرو آنان به وجود آمد. یکی از راه های ابراز و اعمال قدرت پادشاهان قاجار افزودن هرچه بیشتر بر دامنهٔ ایل و تبار خود بود.[۱۹] فتحعلی شاه از نزدیک به هزار همسر عقدی و صیغهٔ خود ۶۰ پسر و ۴۸ دختر داشت.[۲۰] در این زمینهٔ سرمشق تاریخی او کیومرث پادشاه افسانه ای ایران بود و به هرحال از سنّتی پیروی می‌کرد که فرزندان بسیار را نشان توان و مردانگی و ثمربخشی می شمرد. تشبیهٔ فرزندان به ثمر و ثمره در نوشته های وقایع نگران دربار قاجار دربارهٔ پسران و دختران فتحعلی شاه اندک نیست.[۲۱] قبلهٔ عالم در واقع اندرز عمّ خویش، آغا محمدخان، در بارهٔ ضرورت یگانگی و همبستگی طوایف قاجار و نیز ایجاد طبقه ای از شاهزادگان را آویزهٔ گوش کرده بود.

تثبیت قدرت در این دوران به ایجاد یک سلسله آداب و تشریفات پیچیدهٔ درباری نیز انجامید، که از اواخر دوران صفوی به بعد نظیری نیافته بود.[۲۲] شمار آئین ها، و نمایش های پر زرق و برق، که بیشتر برای نماندن وفاداری شرکت کنندگان به دودمان قاجار برگزار می‌شد، فزونی گرفت. دراین میان، تشریفات باریافتن سفرای خارجی، ضیافت ها، رژه های نظامی، مراسم آتش‌بازی به مناسبت های گوناگون، جشن ها و آئین های نوروزی همگی‌معنا و جای خاص خود را یافت.

هر جنبه ای از زندگی درباری معطوف به آفرینش تصویر و فرهنگی متناسب با درباری شاهنشاهی شد. فتحعلی شاه القابی را برگزید که نه تنها معرّف پیوند او با گذشتهٔ باستانی ایران بود بلکه به تبار ترکی و مغولی او نیز دلالت می‌کرد. اجرای یک برنامهٔ گستردهٔ معماری مذهبی و غیرمذهبی و توجه خاص به وظایف سنّتی پادشاه در زمینهٔ مرمّت بناهای مقدس مذهبی و پشتیبانی مالی از رهبران روحانی بر هالهٔ اقتدار پادشاهی می افزود. امّا، اقدام فتحعلی شاه به تعمیر کاخ های صفوی کاری ابتکاری بود که نخست در زمان آغامحمدخان آغاز گردید. تغییر اونیفورم های درباری و نشان‌ها و زیورهای سلطنتی نیز از تسلط دودمان تازه ای خبر می داد.

افزون بر این، فتحعلی شاه، که از شاعری بی بهره نبود، انجمن خاقان را، مرکب از شاعران و مدّاحان درباری، برای بزرگداشت و ستایش سلطنت خود ایجاد کرد. شاعران بسیار، به ویژه از اصفهان، برای ثبت و شرح زندگی و اقدامات خاقان به سوی دربار روانه شدند. این گروه از شاعران سبک تازه ای در شعر که در مدیحه سرایی تقلیدی از سبک خراسانی و در تغزّل از سبک عراقی

این تصویرگری شناخت.

با جلوس فتحعلی شاه به تخت سلطنت، در بهار سالِ ۱۷۹۸م، تصویرگری و معماری درباری رسالت نوینی یافت. تصویری از فتحعلی شاه و دربارش، که تا کنون در جایی به آن اشاره ای نرفته است که به احتمال قوی برای نمایش در ارگ سلطنتی تهران شده بود، آشکارا توصیفی را که از مِردیتْ نقل کردیم تأیید می‌کند.

فتحعلی شاه بر تخت سلطنت
(از میرزابابا، ۱۲۱۳هـ ق/۱۷۹۸م)

درخور بیابند و بیافرینند. امّا این تصویرگری قدرت در تمثال مجرّد شخص شاه خلاصه نمی شد.[۲۷] در واقع، تمثال شاه بیشتر در میان حلقه های تزئینی و تو درتو همراه با انبوهی از چهره ها و شخصیت های دیگر قرار می گرفت. از همین رو، فتحعلی شاه اغلب در میان جمع و در صحنه های تاجگزاری، شکار و رزم تصویر شده است. بی تردید سنن کهن را در آفرینش این زبان تصویری بی تأثیر نمی توان دانست. هدف از تصاویر سلطنتی نه تنها القا اصالت و هویت شاهنشاهی دودمان قاجار بلکه ریشه های قبیله ای و توانائی ذاتی آن نیز بود کثرت چهره ها و شخصیت‌ها در این تصاویر و تکرار مستمر تصاویر در دائره‌های تزئینی یادآور همبستگی جامعهٔ قبیله ای قاجار است.

پسران بی شمار فتحعلی شاه، که نقشی اساسی در این تصاویر پر زرق و برق و باشکوه ایفا می کردند، گواه بر باروری و مردانگی وی و نماد سرزندگی مستمر قلمروش بودند. در واقع، نقش دیگر این تصاویر بدون تردید خنثی کردن خاطرهٔ سترونی آغامحمدخان، بنیان گذار دودمان قاجار بود. از سوی دیگر، حضور شخصیت‌های متعدد فرعی در این صحنه ها معرّف این دعوی بود که فتحعلی شاه سلطانی مستبد و مطلق العنان نیست، قدرت و اختیاراتش را حدودی است و از همین رو نیازمند آن است که پادشاهی خویش را بر شالودهٔ اجماع و همرائی دیگران استوار و تثبیت کند.

### ایجاد تصویری شاهانه

طرّاحی تصویری دودمانی از دوران حکمرانی باباخان در شیراز آغاز می شود و در دو دههٔ نخست پادشاهی او تا هنگام پایان برنامهٔ ساختن کاخ های درباری، ادامه می یابد. این برنامهٔ عظیم معماری و ساختمانی مقارن با دوران اعتماد به نفس ملّی و رفاه نسبی در کشور، در فاصلهٔ بین دو جنگ ایران و روس بود.

پرداختن یک تصویر شاهانه و دودمانی دلمشغولی عمدهٔ باباخان در دوران حکمرانی او در فارس نبود. شرحی که از معاصران در بارهٔ چهره نگاری تصویر های دیواری کاخ هایی که در دوران حکمرانی خود ساخت نوشته اند بیشتر از امیال تفننی حکایت می کند تا آمال شاهانه. تمرکز بر سوژه های شاعرانه و اندازه های کوچک تصویر ها همه بازتابندهٔ هنرهای تزئینی اواخر دوران صفوی از سویی، و نشان ذوق شاعرانه و ادبی ولیعهد، از سوی دیگر، است.[۲۸] با این همه، هزینهٔ گزافی که در خلق آثار این دوره منظور شده و تعدد طرح های پرظرافت و پیچیدهٔ تصاویر را می توان مقدمه ای برای مرحلهٔ بعدی

از گرایش ها و علایق ادبی و تاریخی وی نقشی اساسی داشت. به گفته یکی از مورّخان درباری، میرزا صادق وقایع نگار، سکوی مرمر تخت فتحعلی شاه در تالار تاجگذاری را گروهی به سرپرستی نقاش باشی دربار، میرزا بابا، ساختند. براساس ابیاتی که از فتحعلی خان صبا در آن منقوش است این تخت بر الگوی تخت سلیمان ساخته شده بود که آن نیز، به اقوال گوناگون ادبی، بر دوش فرشتگان و دیوان قرار داشت. با توجه به شیفتگی فتحعلی شاه به تاریخ باستانی ایران، محتمل است که تالار پذیرای خسرو پرویز در تیسفون نیز الگویی برای طرح های منقوش در تالار تخت مرمر بوده است.

نوع دوّم برنامه های تزئینی در دهۀ دوّم قرن نوزدهم از ابتکارات جانشین میرزابابا، عبدالله خان، معمارباشی دربار بود. نقّاشی های مستطیل شکل او از محالس دربار برای مجموعۀ باغ های نگارستان وسلیمانیه سفارش شده بود و به طور کلّی با نقّاشی ها و طرح های پیشینیانش تفاوتی اساسی داشت. باغ نگارستان و نقاشی های آن از بین رفته اند. در اوج زیبائی خود این باغ که در شمال ارگ تهران قرار داشت، محل اقامت دلخواه فتحعلی شاه بود. تصویری از وی و زنان حرمسرایش بر کاشی های کوشک باغ منقوش بود. تصویر دیگری در سالنی در انتهای باغ فتحعلی شاه را نشسته بر تخت خورشید در میان شاهزادگان و اعضای گارد نشان می داد.

داوری تاریخ هرچه باشد، مسلّم آن است که در طرّاحی و آفرینش تصاویر نگارستان و دیگر کاخ های سلطنتی مایه ای از تخیّل و رؤیاپروری موج می زد. فتحعلی شاه را در فضای منجمد و ساکن این تصاویر آن گونه می بینیم که خود امید داشت در درازنای تاریخ دیده شود. در این جهان تخیّلی، او درمیان قبیله ای از شاهزادگان، سلطانی بی‌رقیب می نمود که فرستادگان پادشاهان جهان در خضوع و خشوع به حضورش بار یافته بودند. این تصویر نقش برجسته ای در تخت جمشید را به ذهن تداعی‌می کند که در آن داریوش بزرگ در حال پذیرفتن هدایای نمایندگان ملل تابع خویش است.

ارگ پادشاهی در تبریز نیز، که اقامتگاه عبّاس میرزا بود، با نقوش ساختۀ طرّاحان و نقّاشانی که در خدمت وی بودند تزیین شده است. صحنه های تملّق‌آمیزی که از پیروزی فتحعلی شاه و عبّاس میرزا بر سپاهیان روس در این نقش‌ها و تصویر ها به چشم می خورد گویی فروانروایان قاجار را برابر با همتایانشان در جهان یا حتّی برتر از آنان می نماید و صلاحیت عبّاس میرزا را برای رسیدن به تاج و تخت به رخ می کشد. اگر در تبریز فرمانروایان قاجار در

این تصویر که مصوّر آن، میرزا بابا، تاریخ کشیدنش را ۱۲۱۳هـ ق/۱۷۹۸م ضبط کرده، نخستین تصویر رسمی فتحعلی شاه پس از رسیدن به تخت پادشاهی است که در تواریخ به ثبت رسیده. میرزا بابا از استعداد گستردهٔ خود برای ترسیم تصویری بهره جست که در آن نه تنها مردانگی و جلال و جبروت فتحعلی شاه بلکه تعدد ملازمان و همراهان او نیز به نمایش آید. انعکاس زرّین جامهٔ شاه و تلاء لوی جواهراتش فرّ ایزدی شاهنشاهان باستانی ایران را به رخ بیننده می‌کشید. عظمت این تصویر، حضور شش تن از پسران فتحعلی شاه در آن و تخت سلطنتی برجسته حاکی از تصمیم شاه به دوری جستن از پادشاهان صفوی بود که برای آغا محمدخان الگوی مناسبی به نظر می رسیدند. ابیاتی نیز که بر تخت شاه به وضوح نقش شده اند گویای هدف غائی آن اند.[۲۹]

با این همه، ارزیابی ما از این تصویر ناگزیر باید ناتمام دانسته شود زیرا از پس زمینهٔ تزئینی اصلی خود، که شامل دائره ای از تصاویر دربارهٔ موضوع های گوناگون بوده است، برکنده شده. دائره های‌چند تصویری و نقاشی های دیواری یک پاره یا دوپاره انواع اصلی برنامه های تزئینی این دوران شمرده می شوند. نمونهٔ عالی نوع نخست دائره ای از تصاویر در تالار تخت مرمر کاخ گلستان در ارگ تهران‌است،آن‌گونه که درآغاز قرن نوزدهم به چشم می خورد. این بنا، که به احتمالی در دوران زندیه ساخته شده بود، در سال ۱۷۹۱م، برای یادآوری پیروزی آغامحمد خان برکریم خان زند، دوباره تزئین شد. برای این منظور، به فرمان آغامحمدخان آینه ها، نقاشی های روغنی، تخته های مرمر و درهای چوبی منبّت کاری شده از تالار پذیرایی شیراز به تهران انتقال یافت.[۳۰]

در سال ۱۸۲۴م، یک دیپلومات اروپائی به نام کِپل (George Thomas Keppel) تخت مرمر کاخ گلستان را به جامع ترین وجه توصیف کرد و به تعریف سوژهٔ سه تابلوی نقّاشی، از جمله نادرشاه، اسکندر در کنار ارسطو و افلاطون و فتحعلی شاه و نیز صحنه های رزم و شکار وی پرداخت.[۳۱] تصاویر فتحلی شاه در طاقچه ها او را در جامه ها و نقش های گوناگون نشان می دهد: سردار جنگی، فیلسوف، شکارچی و جانشین شاهنشاهان باستانی ایران. در واقع این تصاویر معادل دیداری اشعاری است است که مدیحه سرایان درباری در وصف او می‌سرودند. تصاویر اروپائیان در بخش فوقانی این طاقچه ها معرّف گستردگی قلمرو اوست و تصاویر زنان در اطاق های اطراف نشان شکوه حرمسرای او.

گرچه فتحعلی‌شاه در تالار کاخ تغییرات چندانی‌نداد، امّا این تغییرات، که شامل همهٔ تزیینات کاخ می شد، در ایجاد و نمایش تصویری پیچیده و پرظرافت

با این نقش های برجسته بود که تجلّی برنامه های بلندپروازانهٔ سلطنتی از فضای شخصی و خصوصی به عرصهٔ عمومی و علنی انتقال یافت. این گونه نقش های برجستهٔ سنگی، بیش از هر شکل هنری دیگر این دوره، معطوف به نمایش قدرت قاجاریه و نشان احیای سنت های هنری هخامنشیان و ساسانیان بود. افزون بر این، خاندان سلطنتی با اقدام به حجّاری تصاویر خود به چالش احکام اسلام در منع و تحریم پیکره سازی و تصویرگری برخاستند. در عین حال، برای افزایش دامنهٔ تأثیر این پیکره ها آن هارا در جاهایی حکاکی کرده بودند که یادآور گذشتهٔ باستانی ایران، باورهای عامه، یا سنّت‌های‌مذهبی‌باشد.[۳۳] نقش برجستهٔ حسینعلی میرزا در شیراز در سینهٔ کوه در کنار دروازهٔ قرآن قرار داشت که درمعرض دید همهٔ رفت و آمد کنندگان به این شهر بود و نقش سنگی محمدعلی میرزا در طاق بستان که جهانگردان اروپائی را به خود جلب می کرد. نمادهایی که معمولا معرّف قدرت و سلطنت اند، از جمله شیر، سنگ نبشته ها و اشکال ساده و مفهوم، پیام‌این‌نقوش سنگی را برای خواص و عوام از آنچه بود روشن تر می کرد.[۳٤]

گرچه این نقاط محل تردّد شمار بسیاری از جهانگردان اروپائی بود، پیام این نقوش و تصاویر آن‌چنان‌که انتظار می‌رفت‌کارساز نشد و دوام نیافت. چه، تا اواخر قرن نوزدهم، با از دست رفتن بخش بزرگی از اراضی ایران، تهی شدن خزانهٔ عمومی و آز و اجحاف حاکمان محلّی و ایادی آنان، از فتحعلی‌شاه یاد خوشی در اذهان نمانده بود. عبدالله مستوفی در خاطرات خویش فتحعلی شاه را به خاطر نقش سنگی که از خود در ری به شکل رام کنندهٔ شیر بر جای گذاشته بود به باد تمسخر گرفته و، بدتر از آن، او را متهم به دروغ پردازی نیز کرده است.[۳۵] این داوری مستوفی در بارهٔ فتحعلی شاه را می توان کمابیش معرّف نظر هم‌قرانان وی، یعنی‌طبقهٔ تحصیل‌کرده ایران در سال های پایانی قرن نوزدهم دانست. پرسش این است‌که به معاصران فتحعلی شاه که با چنین تصاویر و نقوشی روبرو می شدند چه احساسی دست می داد؟ اگر برای احترام و ستایشی که نسبت به تصاویر و فرامین شاه نشان داده می شد اعتبار و وزنی قائل شویم باید گفت که نه تنها درباریان بلکه مردم عادی نیز حداقل در دوران حیات خاقان به اقتدار و مشروعیت او اعتقاد یافته بودند.

پی آن بودند که خود را همتا و برابر با پادشاهان اروپایی قلمداد کنند، در اصفهان کوشیدند تا با پادشاهان ایران باستان پهلو زنند. به همین هدف، "عمارت نو" را در این شهر مهرعلی نقّاش با تصاویری از قهرمانان تاریخ ایران تزیین کرد. گویا تر از این، فتحعلی شاه فرمان داد تا قصرهای هشت بهشت و دیگر کاخ هایی را که صفویان در نیمهٔ قرن هفدهم میلادی بنا کرده بودند از نو بیارایند و تزیین کنند.[۳۲]

## فرستادن تصویر به فرنگ

در اوائل قرن نوزدهم، با برقراری مجدد ارتباط با کشورهای اروپایی ـ پس از گذشت یک قرن ـ ضروری بود که اروپائیان نیز با تصویری گویا و مناسب از پادشاه ایران آشنا شوند. نسخی که از *شاهنشاه نامه* برجای مانده، مجموعهٔ اشعار فتحعلی شاه، نشان ها و زیورهای سلطنتی و تواریخ این دوران همگی از جلال و شکوه تصویر شاه سخن می گویند. مهم تر از همه، نقاشی های تمام قد شاه خود معرّفی متحرّک برای اشاعهٔ شهرت و اقتدار شاه در اروپا بود. سنّت تبادل تصویر میان پادشاهان اروپایی نیز از قرن شانزدهم تا هجدهم رواج داشت. تنها در دو دههٔ نخست قرن نوزدهم، بیش تر از پانزده تصویرتکّی فتحعلی‌شاه به عنوان هدایای دیپلماتیک به انگلستان، هند، روسیه، و فرانسه فرستاده شد. این تصاویر را می‌توان در عین حال معرّف نخستین واکنش فرمانروایان ایران نسبت به امکان تسلّط نفوذ اروپائیان بر کشور دانست. از سوی دیگر، در این تصاویر گرز سلطنتی و شمشیر در غلاف معرّف تهدیدی تلویحی بود و نشان ها، یراق‌ها و بازوبندهای مرصّع جواهرنشان شاه و تزیینات گران بهای سالن گویای ثروت و تمکّن او.

## نقوش برجستهٔ سنگی و کاهش اقتدار شاه

در دهه های دوّم و سوّم قرن نوزدهم، برخی از شاهزادگان قاجار دعوی سلطنت کردند و به چالش فتحعلی شاه و ولیعهد او، عبّاس میرزا، برخاستند. در این دوران نه تنها فتحعلی شاه بلکه شاهزادگانی نیز که در ایالات مختلف کشور حکومت می کردند تصاویر خود را در نقوش برجستهٔ سنگی در نقاط گوناگون در معرض تماشا قرار دادند. این نقوش برجسته که به فرمان شاهزاده محمدعلی دولتشاه (کرمانشاه)، حسینعلی فرمانفرما (شیراز)، و تیمور میرزا (کازرون) حجاری شد از تضعیف اقتدار فتحعلی شاه در میان فرزندانش حکایت می کرد.

تصاویر بیشتر بر روایت های همراه تصاویر و مینیاتورهای[۳۵] کُتب خطّی تکیه کرده‌اند.[۳۶] به ویژه، پژوهشگران و متخصصان هنرهای اسلامی از بررسی این موضوع حسّاس غالباً طفره رفته و از تأیید وجود آئین ها و سنن متّکی به تصویر که با بت‌پرستی چندان فاصله ندارد اباکرده اند. در دوران پادشاهی فتحعلی شاه، و تا حدودی دوران جانشینانش، تصاویر و نقوش پادشاهٔ وخاندان و اطرافیانش حضوری گسترده در فضای تشریفات و آئین های درباری و فرهنگ عامه داشت.

احترام و اعجابی که تصاویر فتحعلی شاه در ایرانیان بر می انگیخت جهانگردان اروپائی را که در اوائل قرن نوزدهم به ایران سفر می کردند شگفت زده می کرد. سرجان ملکم می‌نویسد که در مقابل تصویری از فتحعلی شاه که به عنوان هدیه‌ای برای حاکم ایالت سِند نقاشی شده بود همان تشریفات و احتراماتی در خیابان‌ها به عمل آمد که برای شخص شاه، گرچه تابلو در صندوق در بسته‌ای حمل می‌شد.[۳۷] ادای احترام نسبت به تصویر پادشاه در مراسم رسمی و تشریفاتی در سراسر قرن نوزدهم ادامه یافت. به گفتهٔ حاج میرزا حسن حسینی فسائی، در سال ۱۸۴۸م در ضیافتی که درشیراز به مناسبت افتتاح سدّی برگزار شده بود تصویر مجللی از ناصرالدین شاه نیز در مجلس قرار داشت. پس از پایان شام، هریک از مقامات محلّی در برابر این تصویر به ادای احترام از کمر خم می‌شدند و مبلغی به عنوان پیشکش در مقابل آن قرار می دادند. عکسی که در حدود سال ۱۹۰۷م برداشته شده و جمعیتی را نشان می‌دهد که با تصویری از محمد علی شاه بسوی ساختمان مجلس در حال حرکت اند نشان دیگری از سنّت استفاده از تصویر برای تثبیت حضور شاه در میان مردم و در مراسم و تشریفات رسمی است. افزون بر این گونه تصاویر فتحعلی شاه، در بازارهای اصفهان و شیراز نیز نقوش دیواری کشیده شد که در آن ها او و فرزندانش در صحنه های رزم و شکار در کنار تصاویر قهرمانان افسانه ای ایران دیده می شوند. این نقوش نیز معرّف فضایی میان دربار و مردم عادی بود همانگونه که تصاویر تمام قد رستم بر سردر برخی از کاخ های سلطنتی را باید پیوند میان محوطهٔ دربار و میدان های عمومی دانست.[۳۹]

به گزارش برخی جهانگردان اروپایی، گاه در مجالس عمومی نقّالان در برابر تصاویر تمام قد شاه به داستان سرایی می پرداختند.[۴۰] با اجرای چنین مراسمی، در دید مردم پادشاه از نظر کارهای قهرمانی و نیز در جوانمردی و از خودگذشتگی با شخصیت های افسانه ای باستانی ایران قابل مقایسه می نمود.

از دوران پادشاهی فتحعلی شاه، تصاویر تمام قد وی در اماکن و مقابر

فتحعلی شاه در شکار شیر
نقش برجستهٔ سنگی در ری

## تصاویر درباری و اعتقادات مذهبی

جامعهٔ قرن نوزدهم ایران را باید از بسیاری جهات جامعه ای دانست که در آن اعتقـــادی خـرافی به نیـروی خـارق العـادهٔ تصـویـر حکمفـرمـا بـود. بـدون بـررسی این اعتقاد نمی توان به اهمیت روانی و عاطفی تصویر های تمام قد در این دوران پی برد. از آن‌جـا که در فرض غالب، فرهنگ ایران فرهنگی ادبی و نـوشتـاری شمـرده مـی شـود، پـژوهشگـران در تعـریـف محتـــوا و معـنـای

ایران و روس است. به منظور جلب حمایت فتحعلی شاه نسبت[۴۵] به فرقهٔ اخباری، میرزا محمّد سوگند خورد که سر بریدهٔ اشپختر، سردار روس، را در ظرف چهل روز به تهران بیاورد.[۴۶] داستان چگونگی کشتن نمایشی اشپختر در دو گزارش آمده است. به نوشتهٔ محمد سلیمان تنکابنی، میرزا محمد پیکرک سردار روسی را با موم ساخت و آنگاه با شمشیر سر از بدنش جدا کرد.[۴۷] این روایت حاکی از آن است که تصویر در جادو گری همان نقشی را ایفا می کرد که پیکرک های مومی.

باید توجه داشت که در آئین های مذهبی نیز از تصویر برای رسیدن به نیات سمی استفاده می شد. ژان کلمار در بررسی خود در بارهٔ مراسم مذهبی در ماه محرّم قرن ۱۲ هجری، از پیکرک ها و تصاویر قاتلان شهدای کربلا یاد می کند. شرکت کنندگان در این مراسم به این پیکرک ها و تصاویر لعنت می فرستادند و در پایان مراسم آن ها را می سوزاندند و از بین می بردند.[۴۸] همین بررسی از اعتقاد به آثار مثبت تصویر نیز یاد کرده است. حمل شمایل حضرت علی و دیگر امامان شیعه در مراسم مذهبی قرون دوازدهم و سیزدهم هجری مبین همین اعتقاد بود.[۴۹] هانری ماسه نیز در اثر ارزندهٔ خود در بارهٔ عادات و رسوم ایرانیان به وجود تصاویر در امامزاده ها، تصویر شهدای کربلا در سقّاخانه ها و تزیینات مجسمه گونه در گورستان ها اشاره می کند.[۵۰]

همهٔ این شواهد و اسناد دال بر بی اعتنایی ایرانیان به احکام اسلام در مورد منع و تحریم تصویرگری و مجسمه سازی در عرصه و زمینهٔ مذهبی است. در واقع، چنین به نظر می رسد که رأی علمای مذهبی نیز در این مورد بیشتر مبتنی بر ملاحظات عملی و سیاسی و چگونگی روابط آنان با سلطان وقت بود تا ضرورت اجرای مستمر احکام مذهبی. به این ترتیب، می توان گفت که در ایران حکم منع استفاده از تصویر و شمایل و مجسمه کم تر از دیگر جوامع اسلامی مورد توجه قرار گرفته است.

به هر تقدیر، تلاش برای تثبیت مشروعیت و اقتدار پادشاه در دورهٔ مورد بررسی این نوشته، به یافتن زبان تصویری واحد میان فرهنگ درباری و توده‌ای، که هر یک فضای خاص و در عین نه چندان متفاوت خود را داشتند، انجامید. در این زبان مشترک نه تنها نقاشی های دیواری بلکه نقوش برجستهٔ سنگی، امامزاده ها و بازارها، و مراسم تعزیه و سینه زنی هر یک به نوبهٔ خود عرصه ای برای نمایش تصاویر خرد و کلان در ترویج و تبلیغ هدف های خاص فراهم آوردند.

مذهبی نیز به چشم می خورد. از این زمان به بعد بود که وجود تصویر و شبیه در فضاها و اماکن مذهبی از مهر تأیید حکومت برخوردار شد. همانگونه که پیشتر اشاره شد، هیچ یک از پادشاهان پیشین ایران تا این حد به اهمیت و تأثیر تصویر در شکل بخشیدن به عقاید و آراء عمومی در جامعهٔ ایران پی نبرده و از آن چنین بسامان و منظّم بهره نجسته بودند. فتحعلی شاه که از زبان فرهنگی ایران باستان برای نقش های برجستهٔ سنگی خود به سهولت استفاده می کرد به مزیّت قراردادن تصویر در اماکن مذهبی نیز پی برده بود.

در سال ۱۷۹۴م، فتحعلی خان صبا قصیده ای در وصف تمثال پادشاه سرود؛ تصویری که به گفتهٔ صبا به عنوان هدیه ای برای یکی از مقدس ترین اماکن مذهبی شیعه یعنی مقبرهٔ امام موسی بن جعفر در نجف در نظر گرفته شده بود.[۴۱] این تصویر، که پیش از این در جایی از آن نامی آورده نشده، نخستین نقاشی تمام قد از فتحعلی شاه در هنگام حکومتش در شیراز است. وی سالی پیش از مرگش نیز فرمان داد که برای مقبره اش در قم تابوتی از سنگ مرمر بسازند که بر آن تصویر تمام قدش حک شده باشد. با رواج تصویر و تمثال شاهانه، تابوت های مشابه ای برای مهد علیا مادر ناصرالدین شاه که در قم مدفون است و قبر خود ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم سفارش داده شد.[۴۲]

از نیمهٔ قرن نوزدهم به بعد، طبقات اشراف و تجّار نیز به پیروی از این سنّت برخاستند و حکّ تصویر بر مقابر آنان در تهران و دیگر شهرهای ایران رواج یافت.[۴۳] در مراسم تدفین ناصرالدین شاه تصویر تمام قدی از او همراه با شمائل حضرت علی به چشم می خورد. برای تزئین تکیهٔ دولت، محلی که ناصرالدین شاه برای اجرای مراسم تعزیه ساخت، نیز تصاویر گوناگون به کار برده شد.[۴۴]

به احتمالی این رسم ناشی از انتساب جان و روح به تصویر و شمایل بود رواج مراسم پیچیده و باشکوه در دربار فتحعلی شاه و ترویج اعتقاد به رازناکی اقتدار پادشاهی را می توان منشاء بهره جویی از تصویرهای تمام قد شاه در مجالس درباری و مراسم و آئین های عمومی دانست. ادای احترام تقدس گونه نسبت به این تصاویر و اهداء آن ها به اماکن مذهبی و ساختن مقابر سنگی و مصور را نیز نباید با باورها و خرافات مذهبی بی ارتباط شمرد. از گزارش‌های گوناگون چنین برمی آید که دربار نیز با انتساب نیروی جادویی به تصاویر تمام قد آیین ها و اعتقادات خرافی در این زمینه را تشویق می‌کرد.[۴۵]

در این مورد، روایتی که شرح آن در منابع گوناگون به چشم می خورد در بارهٔ شخصیتی روحانی به نام میرزا محمد اخباری یا نیشابوری در جنگ اوّل

برای آگاه شدن به نقش و چگونگی تأثیر نقاشی های درباری دوران نخستین قاجاریه، توجه به این نکته ضروری است که اثر روانی و عاطفی این آثار از یک میراث عظیم دیداری و تصویری نشأت می گرفت. تصاویر وسنگ نگاره‌های فتحعلی شاه همان حس احترام و تسلیمی را در ایرانیان برمی انگیخت که شمائل‌های مذهبی یا تصاویر آرمانی پادشاهان باستانی ایران. از سوی دیگر، رنگ های جاندار و پرمایه و طرّاحی تزیینی این تصاویر همان تحسینی را موجب می شد که مینیاتورهای منقوش بر کتب خطی. افزون بر این، این نقاشی ها، ابزاری نیرومند برای تجلّی فرهنگ و آمال ایرانیان بودند و چه به تنهایی و چه در مجموعهٔ تزیینی خود یادآور اقتدار و ثروت بی کران حاکمان کشور. این جاست که می توانیم به آن تصویر از فتحعلی شاه بازگردیم که سفیرش را چنان به تکریم و تعظیم وا داشته بود. گفتهٔ ابوالحسن نقش تصویر را آشکار می کند. هدف جز این نبود که در بیننده حس تحسین نسبت به شکوه و جلال و زیبایی مسند پادشاهی و تسلیم و عبودیت در برابر قدرت و اقتدار کسی بر انگیزند که در واقع «قبلهٔ عالم» می نمود.

---

**پانوشت ها:**

۱. ن. ک. به:

Mirza Abu'l Hasan khan, *A Persian at the Court of King George 1809-1810, The Journal of Mirza Abu'l Hasan Khan*, Edited and translated by Margaret Cloake, London, 1988, p. 75

۲. *همان*، ص ۳۰. احترام به تصاویر پادشاهان و شمایل شخصیت های مقدس مذهبی از دوران امپراطوری روم و بیزانس در اروپا رایج بود.

۳. ن. ک. به:

Thomas Arnold, *Painting in Islam*, Oxford, 1928, pp. 4-13; Nasrin Rohani, *A Bibliography of Persian Miniature Painting*, Cambridge MA, 1982, p. 153.

۴. به ویژه ن. ک. به:

B W Robinson, "The Court Painters of Fath Ali Shah," *Eretz-Israe* 7 (1964); ____, "Persian Royal Portraiture and the Qajars," in E Bosworth and C Hillerbrand, eds., *Qajar Iran: Political, Social and Cultural Change*, Edinburgh, 1983,

و نیز: یحیی ذکاء، «میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک غفّاری،» *هنر و مردم*، شماره ۱۰، (مرداد ۱۳۴۲)، صص ۱۴-۲۷ و شماره ۱۱ (شهریور ۱۳۴۲)، صص ۱۶-۳۳.

۵. برای نظری مشابه ن. ک. به:

Charles Texier, *Description de l'Arménie, la Perse, et la Mésopotamie*, Paris, 1842, Vol. I, p. 125.

## نتیجه: تصویر، تاریخ و هویت

به یاری تصاویری که از شخص خود، خویشان و درباریانش ساخت و پراکند، فتحعلی شاه کوشید که اقتدار خود را به عنوان رهبر شیعیان ایران، میانجی قشرهای گوناگون جامعه[۵۱] و جانشین خلف سنّت پادشاهی دیرینهٔ ایران تثبیت کند. تصاویر تمام قد وی نماد جلال پادشاهی و فرهنگ تاریخ‌محور این دوره بود همانگونه که تکسیه (Charles Texier) هنگام تماشای نقاشی های کاخ چهل ستون گفت: «ایرانیان برای این نقاشی ها که از سرگذشت تاریخی آنان حکایت می کنند، اهمیت بسیار قائل‌اند.»[۵۲] دستکم این است که این نقاشی ها همانند افسانه ها و اساطیرادبی و شنیداری تصویری آرمانی از تاریخ ایران به نمایش می گذاشتند.

فتحعلی شاه دانسته و آگاهانه از نقّاشی و تصویرگری ابزاری برای آگاه ساختن ایرانیان به هویت خویش فراهم آورد و از آن بی نهایت بهره برد گرچه شخص خود را در کانون چنین هویتی می دید. به این ترتیب، می توان او را نخستین پیشگام در فراگرد تکوین هویت ایرانیان دانست. تا زمانی که اسناد و مدارک دست اوّل این دوران در دسترس قرار گیرند، تصویر ونقاشی دوران اوّلیهٔ قاجار منبع سودمندی برای آگاه شدن از این است که ایران آن روز خود را چگونه می دید و می‌شناخت.

در تجزیه و تحلیل نهایی، نقاشی های دوران نخستین قاجار تصویری تصنّعی از شکوه و جلال آن دوران را فراروی ما قرار می دهند. در واقع، این نقّاشی ها با واقعیت فاصله بسیار داشتند.[۵۳] در پایان سلطنت فتحعلی شاه، شمار شاهزادگان قاجاری، که روزی گل های سرسبد باغ ایران شمرده می شدند، ازشمار بیرون رفت، کاخ ها و قلعه ها رو به ویرانی گذاشت و سرزمین های بسیار از کف رفت. تصویر کدر پادشاه دیگر آماج پرستش و احترام نبود.

بی اعتنایی جانشین فتحعلی شاه، محمّدشاه، به ساختمان هایی که پدرش بنا کرده بود و خراب کردن کاخ های ارگ تهران به فرمان ناصرالدین شاه به نام ترقی و پیشرفت نقطهٔ پایانی را بر این فصل از سنّت چهره سازی در ایران گذاشت. در نیمهٔ سوّم قرن نوزدهم، ورق یکسره برگشته بود و فتحعلی شاه محبوبیت و اعتباری در میان مردم نداشت. تاریخ نگاران این دوره از دستاوردهای هنری دوران او به ندرت یا به اختصار یاد می کردند. شرق شناسان اروپایی چون کرزن (Goerge Curzon) و بنجامین (S. G. W. Benjamin) نیز این دستاوردها را تنها به خاطر ارزش و سندیت تاریخی آنان مهم می شمردند.

*between the Years 1812 and 1816*, London, 1818, pp 376-77.

۱۵. ن ک. به Jennifer Scarce, *op cit*, p. 333; and James Morier *ibid*, pp. 376-77

۱۶. حسن گلمحمدی، *دیوان کامل فتحعلی شاه قاجار*، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۸. نیز ن. ک. به:
Hamid Algar, *Religion and State in Iran, 1785-1906: The Role of the Ulama in the Qajar Period* Berkeley and Los Angeles, 1969, p. 71.

۱۷. فتحعلی شاه با دو پادشاه اروپائی در سده های شانزدهم و هفدهم، لوئی چهاردهم فرانسه و فیلیپ دوّم اسپانیا، شباهت بسیار دارد. این دو نیز از هنرهای تصویری برای تثبیت اقتدار و مشروعیت خود بهره می جستند.

۱۸. رضاقلی خان هدایت، *تاریخ روضة الصفای ناصری*، به کوشش نصرالله صبوحی، تهران، ۱۳۳۹، صص ۱۰۴-۱۰۵ نیز ن ک. به:
Anthony Welch, *Calligraphy in the Arts of the Muslim World*, Austin, Texas, 1979, pp 160-163, Layla S Diba, "Lacquerwork of Safavid Persia and Its Relationship to Persian Painting," Ph D dissertation, New York University, 1994, pp. 160-63.

برای بحثی دربارهٔ هوش و استعداد فتحعلی شاه و تازگی سروده هایش ن ک به:
Gavin Hambly, "The Traditional Iranian City in the Qajar Period," in Peter Avery, Gavin Hambly, and Charles Melville, *op ci*, p. 148.

۱۹. معمولاً از فرزندان پسر به عنوان مهم ترین دستاوردهای شاه نام برده می شد. ن. ک به محمدتقی سپهر (لسان الملک)، *ناسخ التواریخ*، تهران، ۱۳۴۴، ج ۲، صص ۱۲۵ به بعد. نیز ن ک به
Malkolm Yapp, "Two British Historians of Persia," in *Historians of the Middle East*, London, 1962, p 354-55

۲۰ حسن گلمحمدی، *فتحعلی شاه و قضاوت تاریخ*، تهران، ۱۳۶۸، صص ۴۷۷-۴۸۹ در بارهٔ وضع حرمسرای فتحعلی شاه ن. ک. به:
Abbas *Amanat, Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy*, 1831-1896, Berkeley and Los Angeles, 1997, p 19.

۲۱ جهانگیرمیرزا، *تاریخ نو*، به اهتمام عبّاس اقبال، تهران ۱۳۲۷، ص ۱۸۶.

۲۲ برای آگاهی از وضع دربار در اوج شکوه و جلال آن ن. ک به: دوستعلی خان معیّرالممالک، *یادداشت های زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، تهران، ۱۳۶۲، صص ۴۸-۹۹. نیز ن. ک به John Malcolm, *The History of Persa*, London, 1815, Vol. 2, pp. 554-57

۲۳. ن. ک. به: Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, Dordrecht, 1956, pp. 17-11

۲۴. فتحعلی خان صبا، *دیوان ملک الشعرا، فتحعلی خان صبا*، به کوشش محمدعلی نجات، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۸

۲۵ یحیی ذکاء، *تاریخچهٔ ساختمان های ارگ سلطنتی*، تهران، ۱۳۴۹، صص ۳۷-۳۸.

۲۶. ن. ک. به:
Colin Meredith, "Early Qajar Administration. An Ananlysis of its Development and Functions,"

در دیگر جوامع اسلامی، سنّت کشیدن نقّاشی و ساختن مجسمه های تمام قد مدت ها پس از پیدایش اسلام در قرن هفتم میلادی ادامه یافت.

۶. ن. ک. به: B. W. Robinson "The Court Painters of Fath Ali Shah," *op. cit.*, p. 96

۷. ن. ک. به:

Gavin Hambly, "The Traditional Iranian City in the Qajar Period," in Peter Avery, Gavin Hambly, and Charles Melville, eds., *The Cambridge History of Iran,* Vol. 7, Cambridge, 1991, pp. 542-89, Jennifer Scarce, "The Arts of the Eighteenth to Twentieth Centuries," in Avery, Hambly and Melville, *op. cit.*, p. 892.

۸. همانگونه که انتظار می رود، مایه و عنای تزیین با طبقه اجتماعی بی رابطه نبود. محل کار درباریان عادی با طرح های ساده از گل و گیاه تزیین شده بود. درباریان متمکّن تر تصاویر پادشاه و شاهزادگان را بر دیوارهای خود آویزان می کردند.

۹. برای یک بررسی متوازن از آغا محمد خان ن. ک. به:

Gavin Hambly, "Agha Mohammad and the Establishment of the Qajar Dynasty," *Royal Central Asian Journal,* 50 (1963), pp. 161-74

۱۰. در زیر تصویر نخستین چنین نوشته شده است: «به حسب الحکم شاهنشاه دوران، فریدونفر، محمدخان قاجار، ز کلک صادق نقّاش نو شد، نشان وفرّ نادرشاه افشار.» لطف الله هنرفر، *گنجینهٔ آثار اصفهان*، ۱۳۴۴، ص ۵۷۴.

۱۱. گرچه آغامحمد خان در شهرهایی که در جنوب قفقاز به تصرّف خود درآورده بود به ضرب کردن سکّه اقدام کرد، به بازستاندن همهٔ اراضی از دست رفتهٔ دوران صفوی در جنوب قفقاز و شرق ایران توفیق نیافت. ن. ک. به:

Gavin Hambly, "The Traditional Iranian City in the Qajar Period," in Peter Avery, Gavin Hambly and Chalrles Melville, eds., *The Cambridge History of Iran* , Vol. VII, Cambridge, 1991, pp. 145-146

۱۲. فتحعلی خان قاجار، پدربزرگ آغا محمدخان، رقیب اصلی نادرشاه برای تقرّب به شاه طهماسب دوّم بود و به هرحال مورّخان نادرشاه را مسئول مرگ وی می دانند. با این همه آغامحمد خان او را سرمشق فتوحات خود قرار داد و وقایع نگاران دوران قاجار نیز از نادرشاه به احترام یاد کرده اند. به عنوان نمونه، ن. ک. به عبدالرزّاق دنبلی، *مآثر السلطانیه*، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، چاپ جدید، تهران، ۱۳۵۱، ص ۵.

۱۳. ن. ک. به: محمد فتح الله سراوی، *تاریخ محمدی*، نسخهٔ خطی، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، ۱۳۷۱، صص ۱۰۹-۱۱۰؛ و نیز:

James Frazer, *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian Sea*, London, 1826, pp. 41-42

۱۴. ن. ک. به:

James Morier, *A Second Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople*

Ernst Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, New York, 1948, p 315.

۳۶ برای بحثی دربارهٔ احتراز از پرداختن به موضوع های بحث انگیز ن. ک. به:

David Freedberg, *The Power of Image*, Chicago, 1989, pp 338-40

۳۷ ن ک. به: John Malcolm, *op. cit*, vol. 2, p. 656

۳۸ حاج میرزا حسن حسینی فسائی، **فارسنامهٔ ناصری**، به کوشش منصور رستگار فسائی، تهران، چاپ جدید، ۱۳۶۷، ص ۲۷۹. عکسی که به احتمالی در آغاز سلطنت احمد شاه برداشته شده صحنه ای از مراسم سلام در یکی از ایالات ایران را نشان می دهد که در آن مقامات محلّی در حال ادای احترام به تصویری از شاه جوان اند که به وسیلهٔ دو درباری بر روی کرسی سلطنتی نگاه داشته شده ن. ک. به. Philip Mansell, *Sultans in Splendor*, New York and Paris, 1988, p 82

۳۹ قصد تشبیه فتحعلی شاه به رستم در زرهی که در برخی از تصاویر سر تن او دیده می‌شود و با سر شیری همانند آنچه بر سر تصاویر رستم قرار دارد مزین است نمایان می شود

۴۰ ن ک. به

James Morier, *op cit* p 170; J. S Buckingham, *Travels in Assyria, Media and Persia*, London, 1830, p. 293

۴۱ فتحعلی خان صبا، **همان**، ص ۲۹۰

۴۲ از عزّت سودآور برای آگاهی هایی که در بارهٔ مهدعلیا در اختیارم گذاشت سپاسگزارم. برای عکسی از مقبرهٔ ناصرالدین شاه ن ک. به:

J. A Lerner, "Rock Relief of Fath 'Ali Shah in Shiraz" *Ars Orientalis* 21 (1991), fig 8

۴۳ دوستعلی خان معیّر، منبع اصلی شرح حال نقّاشان دربار ناصری و مظفّری، به سه نمونه از این گونه مقابر اشاره می کند. ن. ک. به. **همان**، صص ۲۷۸-۲۸۰.

۴۴ برای تصویری از ناصرالدین شاه همراه با شمایل حضرت علی در مراسم خاک سپاری او ن ک به: یحیی ذکاء، **تاریخ ساختمان های ارگ سلطنتی**، ص ۲۹۴.

۴۵. برای تعیین وقت سعد برای رویداد های گوناگون، از جمله باریابی سفرای خارجی و ساختن قصر شاهی در سلیمانیه فتحعلی شاه به منجمین متوسل می‌شد. در این باره ن. ک. به:

James Morier, *op cit.*, p 387; Henri Massé, *op cit.*, vol. 1, pp. 242, 247, n. 2 and vol 2, pp 287 and 342.)

۴۶ ن ک به Hamid Algar, *op cit*, p 65

۴۷ محمد ابن سلیمان تنکابنی، **قصص العلما**، تهران، ۱۳۰۳هـ ق، ص ۱۳۲، به نقل از

Hamid Algar, *op cit*, p. 65.

به اعتقاد الگار محتملا درباریان فتحعلی شاه که از مهارت میرزا محمد اخباری در رمالی و ستاره‌شناسی آگاهی داشتند وی را به این کار ترغیب کرده بودند در این باره همچنین ن ک. به:

Henri Massé, *op. cit*, vol 1, p. 314.

۴۸. ن. ک. به

Jean Calmard, "Shi'i Rituals and Power II the Consolidation of Safavid Shi'ism: Folklore and

*Iranian Studies*, (Spring-summer 1971), p. 61.

۲۷ ن. ک. به:

Robert Ker Porter, *Tranvels in Georgia, Persian Armenia, Ancient Babylonia, etc.*, London, 1821, vol 1, pp 322-23.

۲۸ ن. ک. به:

Sussan Babai, "Shah 'Abbas II, the Conquest of Qandahar, the Chihil Sutun, and Its Wall Paintings," *Muqarnas*, II (1994), pp 125-42.

۲۹ این پرده دلفریب و فرحه آمد، تشبیه بساط شاه جمجه آمد. چـــون پرده در آن تابان مهر، تمثال رخ فتحعلی شاه آمد، میرزا باباشبیه خسروان نقش بست، که از شبیه او قلم صورتگر قدرت شکست سنهٔ ۱۲۱۳.

۳۰. یحیی ذکاء، *تاریخچهٔ ساختمان های ارگ سلطنتی*، ص ۴۶.

۳۱. ن. ک. به:

G G Keppel, *Personal Narrative of a Journey from India to England*, London, 1827, vol 2, pp 140-41.

۳۲ میرزا صالح شیرازی، «سفرنامهٔ اصفهان، کاشان، قم، تهران.» در مجموعهٔ سفرنامه های میرزا صالح شیرازی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تجدید چاپ، تهران، ۱۳۶۳، صص ۶-۸ و ۱۳ نیز ن. ک به.

Sir William Ouseley, *Travel into Various Countries of the East, Particularly Persia*, London, 1819-32, vol 3, p 372

۳۳. ن. ک. به

Henry Massé, *Croyances et coutumes persanes*, Paris, 1983, vol 2, pp 228-37, J A Lerner, "Rock Relief of Fath Ali Shah in Shiraz," *Ars Orientalis*, 21 (1991), p 33, E de Waele, "Trois reliefs Rupestres de Pol-i Abginch," *Iranica Antiqua* 21 (1986), pp 176-77

۳۴ ن. ک به

Henri Massé, *ibid.*, p. 597; and Z. Bahrani, "Assault and Abduction: The Fate of the Royal Image in the Ancient Near East," *Art History* 10, no. 3 (September 1995), pp. 363-82.

۳۵. «صـــورت خــود را در حـــال شکـــار و یـــا در مجـــالس بـــزم و ســـلام در کـــوه هـــای کشـــور سنگ‌تراشی کرده که چشمه علی بین تهران و شاهزاده عبدالعظیم یکی از آن جلسات است. در تزیین سر و بر خود به تاج و جواهر اصراری داشته و حتّی تصویر شیرکشی خود را هم با همین لباس رزمی ساخته و یا از سنگ تراشیده. میان باریک و ریش بلند زیبای خود را نموده و ابدی کرده است در صورتی که اعلیحضرت کمتر از این رشادت ها داشته و شاید در مدت عمر خود با هیچ شیر پیری هم روبرو نشده است.» عبدالله مستوفی، شرح *زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه*، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۸. در بارهٔ تضاد پیام یکی از نقوش برجستهٔ سنگی در دورهٔ ساسانیان با واقعیت تاریخی ن. ک. به:

...نه یوسف زاده*

# نگاهی به وضع موسیقی در دوره قاجار

...رح سرگذشتِ موسیقی ایرانی در دورهٔ قاجار به یقین در یک مقاله نمی گنجد. ...ن دوره را باید چرخشگاهی در تاریخ موسیقی ایران شمرد. زیرا در این دوره ...ست که موسیقی مانند هنرهای دیگر پس از دو قرن رونهان کردن دوباره جلوه ...ی کند و در دربار شاهان قاجار مانند فتحعلی شاه و به ویژه در دربار ...صرالدین شاه جایگاهی برای خود می یابد.

امّا چون هنوز جامعهٔ ایرانی دراین دوره ارج و اعتباری برای موسیقی ...ی‌شناسد، کمتر کتاب و رساله ای در این زمینه نوشته می شود. تنها کتابی که این دوره در باب موسیقی سراغ داریم، کتاب *بحورالالحان*[1] (در علم موسیقی و ...سبت آن با عروض) نوشتهٔ فرصت الدوله شیرازی (۱۲۷۱-۱۳۳۹هـ ق/۱۸۴۲-۱۹۲م) است. در این کتاب، نویسنده چندان از وضع موسیقی و موسیقی دانانِ ...ورگار خود سخن نگفته است بلکه با بهره جویی از کتاب های پیشینیان به شرح ...بطهٔ شعر و موسیقی از نظر وزن پرداخته و به طور خلاصه اسامی دستگاه ها و ...وشه های آواز ایرانی را معرفی کرده است. سپس با گزینش اشعاری از حدود ...۴ شاعر از شاعرانِ گذشته به ویژه سعدی و حافظ و جامی و خیام گفته است ...، هرکدام را در چه دستگاه و با چه آوازی باید خواند.

---

* موسیقی شناس و متخصص رامشگران شمال خراسان.

Popular Religion," in *Safavid Persia*, ed., by Charles Melville, London, 1996, pp. 141-66

جهانگردی انگلیسی، در سفر خود به شیراز، به صحنه ای در بارهٔ سوزاندن پیکرک پارچه ای عمر اشاره می کند. ن. ک. به:

Edward Scott Waring, *A Tour to Shiraz . . to which is added a History of Persia*, London, 1807, p 42

۴۹ *همان*، ص ۱۷۹.

۵۰ ن. ک. به: Henri Massé, *op cit*, vol 1, pp 115-118

۵۱. ن. ک. به Colin Meredith, *op cit*, p 62

۵۲. ن. ک. به: Charles Texier, *op cit* vol 1, p. 164

۵۳ این تفسیر را از عتاس امانت به وام گرفته ام عتاس امانت، *همان*، ص ۳۶

نظامی عروضی (قرن ۱۲ میلادی) نویسندهٔ **چهار مقاله** از چهار صنف اجتماعی یاد می کند که پادشاهان حضور آنان را در دربار خود ضروری می دانستند و از خدمات آنان بهره مند می شدند و به کار آنان بسیار ارج می‌نهادند: نخست دبیران بودند، دوّم شاعران و خُنیاگران، سوّم منجّمان و چهارم طبیبان.[۸] شهرستانی هنگام سخن گفتن از باورهای مزدکیان از چهار شخص برجسته یاد می کند که خدمتگزار شاهنشاه بودند: موبد موبدان، هیربَد هیربَدان، اسپهبد و رامشگر.[۹]

## جایگاه رامشگران در دربار قاجار

پادشاهان قاجار نیز در ادامهٔ راه و رسم پیشینیان خود موسیقی را به صورت عنصری از زندگانی دربار درآورده بودند و این هنر در دربار آنان ارج و اعتبار خاصی داشت. موسیقی نه تنها در جشن ها و میهمانی های رسمی نواخته می‌شد بلکه در زندگانی روزمرّهٔ آنان نیز همواره حضور داشت، چنان که حتی هنگام خوابیدن و غذاخوردن و سوارکاری نیز از شنیدن آن نمی آسودند. برای مثال آغامحمدخان را عادت این بوده که هنگام خوابیدن نقّالی از برای او **شاهنامه** بخواند.[۱۰] او خود هرگاه سرخوش و سرحال بود دوتار می نواخت.[۱۱]

ناصرالدین‌شاه که خوابگاهش دارای چهار در بود و یکی از آنها به اطاق رامشگران باز می شد، عادت داشت هنگام خوابیدن به نوای ساز گوش کند. «عملهٔ طرب خاصه» مانند سرورالملک (نوازندهٔ سنتور) و آقا غلامحسین (نوازندهٔ تار) و اسماعیل خان (کمانچه کش) هرکدام به نوبت برای شاه می نواختند تا اینکه او به خواب می رفت، و زمانی از نواختن باز می ایستادند که دیگر نشانی از بیداری در او نمی دیدند.[۱۲] سرورالملک درلحظه هایی که خواب اندک اندک بر شاه چیره می شد، دستمالی به روی سنتور پهن می کرد تا نوای ساز ملایم تر به گوش شاه برسد.[۱۳]

اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات دربار ناصری، در خاطرات خود دربارهٔ پانزده سالِ آخر عمر ناصرالدین شاه[۱۴] می نویسد که «عملهٔ طرب» بیشتر اوقات در هنگام صرف غذا حضور داشتند و برای شاه می نواختند، به ویژه هنگام، پختن آش سالانه[۱۵] که گویا آیینی در دربار ناصرالدین شاه بود، همیشه چند تن از خواص نوازندگان حاضر بودند و در کنار وزیران و رجال دربار بر سر سفره می نشستند.[۱۶]

درنتیجه، برای پی بردن به وضع موسیقی و موسیقی دانانِ دورهٔ قاجار منابعی که موضوع شان تنها موسیقی باشد بس، در دست نداریم و برای چنین کاری ناگزیریم از منابع تاریخی دیگر استفاده کنیم به ویژه از سفرنامه های اروپاییان و از خاطرات و یادداشت هایی که مؤلفان آن دوره درباره دیده ها و نظریات خود نوشته اند. در میان این گونه نوشته ها بی گمان خاطراتی که نزدیکان دربار نوشته اند از همه مهم تر است. زیرا آنان به اندرون نیز راه داشته اند و از نزدیک شاهدِ چگونگی زندگی شاه و درباریان بوده اند. یکی از آنها *تاریخ عضدی*[۲] تألیف شاهزاده عضدالدوله، چهل و نهمین پسر فتحعلی شاه است که دورهٔ سه پادشاه نخستین قاجار یعنی آغا محمّد خان و فتحعلی شاه و محمّد شاه را در بر می گیرد و درآن آگاهی هایی در بارهٔ وضع موسیقی در دربار و اندرونی آن شاهان می توان یافت. دیگری *خاطرات دوستعلی معیرالممالک*[۳] است که پسر عصمت‌الدوله، دختر ناصرالدین شاه بود و از نزدیک به اوضاع و احوال دربار آشنایی داشت. گذشته از این متن های تاریخی، درکتاب های تاریخ موسیقی نیز که در قرن حاضر نوشته شده اند برخی اطلاعات سودمند دربارهٔ موسیقی دوران قاجار آمده است.[۴]

هنگامی که ضبط موسیقی ایرانی به صورت صفحهٔ گرامافون در سال ۱۹۰۶ میلادی آغاز شد، برخی از استادان موسیقی دورهٔ ناصرالدین شاه هنوز در قید حیات بودند مانند میرزا عبدالله و آقا حسینقلی (نوازندگان تار) و نایب اسدالله اصفهانی (نوازنده نی) و باقرخان (کمانچه کش) و میرزا علی اکبر شاهی و حسن خان (نوازندگان سنتور).[۵] برخی از این ضبط ها را در سال ۱۳۷۳ خورشیدی در تهران به صورت نوار درآورده اند و منتشر کرده اند.[۶] شنیدن این نوارها می تواند برای کارشناسان موسیقی در فهم موسیقی دورهٔ قاجار سودمند باشد.

نکته آخر اینکه نوشتهٔ حاضر، چنان که از عنوان آن نیز پیداست، نگاهی است به وضع موسیقی در دوره و در دربارقاجار، ما درآن تنها به طرح برخی جنبه‌های این موسیقی و ترسیم خطوط کلی آن اکتفا کرده ایم.

## موسیقی و دربار

در دربارهای پادشاهانِ ایرانی، از پیش ازاسلام تا اوایل قرن بیستم، موسیقی همواره جایگاهی ارجمند داشته است. شاهان و شاهزادگان ایرانی همیشه بهترین نوازندگان و رامشگران را به خدمت می گرفتند و آنان را تحت حمایت خویش قرار می دادند.[۷]

### آموزش زنان رامشگر

آموزش زنان را نوازندگان مردِ نامدارِ عصر به عهده داشتند. برای مثال استاد مینا شاگرد سهراب ارمنی اصفهانی و استاد زهره شاگرد رستم یهودی شیرازی بود. به گفتهٔ عضدی هر صبح آقا محمد رضا و رجبعلی خان و چالانچی خان، از دیگر مغنّیان مشهور آن زمان به دربار می آمدند تا به استاد مینا و استاد زهره تعلیم موسیقی بدهند. لباس زنان «طوری بود که به جز صورت هیچ چیز آنان پیدا و نمایان نبود». خواجه‌ها نیز در کلاس‌های آنان حضور داشتند.[۲۶] این دو استاد زن سپس آموخته های خود را به دسته های خویش تعلیم می دادند. هم‌چنین می گویند که ناصرالدین شاه از مادر دامادش، ماه نساء خانم، درخواست می کند که دوازده دختر زیباروی حاضر کند و آنان را به «عملهٔ طرب» بسپارد تا انواع سازها و آوازها و رقص ها را بیاموزند و پس از آموزش کامل به اندرون فرستاده شوند. دورهٔ آموزش این دختران دوسال طول می کشد و روزی که در حضور شاه برای نخستین بار هنرنمایی می کنند، شاه هنرنمایی آنان را بسیار می پسندد و به پاس تعلیم این دختران به ماه نساء خانم یک انگشتری هدیه می‌کند.[۲۷]

### جایگاه اجتماعی موسیقی دانان و نوازندگان

برای درک جایگاه اجتماعی موسیقی دانان و نوازندگان ایرانی دو عامل را باید درنظر گرفت. امّا پیش از پرداختن به جایگاه اهل موسیقی در سلسله مراتب اجتماعی می باید به جایگاه موسیقی در فرهنگ اسلامی توجه کرد. هرچند *قرآن* هنر موسیقی را یکسره منع نکرده است، پیامبر اسلام و سپس اصحاب او همواره کوشیده اند تا روح آدمی را از گزند لذت های ممنوع (ملاهی) یعنی شراب و زن و آواز در امان نگاه دارند.[۲۸]

مسئله در واقع تعریف موسیقی و به عبارتی تعیین حد و مرز آن است زیرا، چنان که ژان دورینگ (Jean During) توجه کرده، در بیشتر احادیث، موسیقی را به چیز دیگری ربط داده اند و هرگز آن را به صورت مجرّد یعنی در مقام موسیقی بررسی نکرده اند. از «میان سی حدیث، چهار حدیث موسیقی را با شرابخواری و قمار یکی می دانند، شش حدیث دیگر آن را با عشرت پرستی و شرابخواری یکسان می کنند، یک حدیث آن را به بت پرستی مربوط می داند. تنها دوازده حدیث از میان سی حدیث بررسی شده دربارهٔ عمل آواز خواندن و آلات موسیقی سخن می گویند که چهار تای آن از پیامبر اسلام است».[۲۹]

### رامشگران زن در اندرون دربار

جدا از موسیقی «عملهٔ طرب» و نوازندگان مرد، موسیقی دیگری نیز در مجالس بزم شاه به دست زنان نواخته می شد. نقش زنان در دربار شاه یکی این بود که مجالس روضه خوانی ترتیب دهند و دیگر برگزاری برخی مجالس بزم بود که شاه مسئولیتش را بر عهدهٔ آنان گذاشته بود. برای مثال، گلبخت خانم ترکمانی[۱۷] و کوچک خانم تبریزی[۱۸] که هردو از زنان حرم حضرت خاقان (فتحعلی شاه) بودند، هریک مسئولیت دسته ای از زنان نوازنده و رامشگر را به عهده داشتند. در تاریخ عضدی از دو دسته زن یاد شده است که عدهٔ هرکدام به پنجاه نفر می رسید و مجهز به «تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه وسنتورزن و چینی زن (castagnettes) وضرب گیر و خواننده و رقّاص»[۱۹] بودند. هریک از این دسته ها سردسته ای داشت که او را استاد می‌نامیدند. یکی از آنان استاد مینا بود و دیگری استاد زهره که هردو به گفته عضدی «در علم موسیقی بی نظیر بودند.»[۲۰] آنان گرچه درحرم زندگی می کردند امّا در زمرهٔ زنان شاه نبودند و شاه «مقرّری و مواجب و همهٔ اسباب تجمّل به جهت آنان مقرّر» کرده بود. دستهٔ استاد مینا را به دست گلبخت خانم سپرده بودند و دستهٔ استاد زهره را به دست کوچک خانم. این دو دسته همیشه با هم رقابت می کردند و همچشمی آنان زبانزد درباریان بود، چنان که وقتی در دربار میان دونفر دشمنی بر می خاست، می‌گفتند: «مثل دستهٔ استاد مینا و استاد زهره منازعه می‌نمایند.»[۲۱]

در نقاشی های بازمانده از دورهٔ فتحعلی شاه و محمد شاه برخی از این زنان را تصویر کرده اند. در کاتالوگ امری (collection Amery)[۲۲] از ۶۳ تصویر یازده تصویر از آنِ رقاصان و نوازندگان و آکروبات های درباری است. توصیف های عضدی از لباس و آرایش این زنان در این تصویرها به خوبی نمایان است. به گفتهٔ او: «رقّاصان . . . کمرها و عرقچین هایی تمام جواهر با گلوبندهای خوب و گوشواره های ممتاز»[۲۳] داشتند و اینها همه در تصویرهای کاتالوگ نام برده به چشم می خورد.

برخی از این زنانِ هنرمند به عقد شاه در می آمدند و پس از چندی مادر شاهزاده ای می شدند. بعضی از آنان هم که مزدوج بودند شاه طلاقشان را می‌گرفت و به عقد یکی از امرای دربار خود در می آورد.[۲۴] ناصرالدین شاه نیز نوازندگانی را که مطبوع طبع او بودند به عقد خود در می آورد.[۲۵]

ازمرگ آقا حسینقلی پسر علی اکبرخان که از «عملهٔ طرب خاصه» به شمار می‌رفته می نویسد: «پس از مرگ میرزا حسینقلی در ایران کسی نفهمید که میرزا که بود و کی مُرد و او را در کدامین دخمه دفن کردند. . . این است وضع کشور حق شناس ما»[۳۷] و دربارهٔ خود در آغاز کارش می گوید: «از آنجایی که کار موسیقی در ایران به واسطهٔ نادانی و جهالتِ راهنمایانِ نادانِ عوام فریب به اعلاء درجهٔ افتضاح رسیده بود هیچ وقت میل نداشتم به داشتن این صنعت مفتضح معرفی شوم.»[۳۸]

## اهمیت ساخته های موسیقایی در دورهٔ قاجار

آنچه امروز زیر عنوانِ موسیقی ملی ایران می شناسیم و هفت دستگاه و ردیف را در بر می گیرد، همان است که استادانِ موسیقی در دورهٔ قاجار آن را می‌نواختند و تعلیم می دادند و از راه همین روش آموزش شفاهی به روزگار ما رسیده است.

این موسیقی ظاهراً تا حدود قرن سیزدهم هجری (قرن ۱۹م) نظام ادواری داشته و سپس جای آن را نظام دستگاهی گرفته است.[۳۹] آنچه مسلم است موسیقی ایرانی تا اوایل قرن نهم هجری (قرن ۱۵م) جنبهٔ علمی داشته است و بزرگانی چون فارابی، ابن سینا، صفی الدین اُرموی و عبدالقادر مراغی آثار مهمی در این زمینه به جا گذاشته اند. *کتاب الادوار* صفی الدین اُرموی بهترین و کامل ترین اثری است که در آن مؤلف نظام ادواری را توجیه و تفسیر کرده است.[۴۰]

پس از عبدالقادر مراغی است که آثار و کتاب های موسیقی به زبان فارسی رو به کاهش می گذارد تا جایی که در دورهٔ صفویه و اوایل دورهٔ قاجار کمتر اثر مکتوبی در باب موسیقی می توان سراغ گرفت.[۴۱] علت را می توان مساعد نبودنِ اوضاع اجتماعی و موانع مذهبی دانست.

نخستین کتابی که در آن اصطلاح نظام دستگاهی به تصریح آمده است کتاب *بحورالالحان* نوشتهٔ فرصت شیرازی است که به آن اشاره کردیم. فرصت دربارهٔ موسیقی زمان خود می نویسد: «بدان که در این قرن اخیر از زمان حکماء و علماء این فن، دستگاه قدما را بر هم زده و آن را بر هفت دستگاه قرار داده اند»[۴۲]. و در جای دیگر اسامی هفت دستگاه را به این ترتیب می آورد: «راست پنجگاه، چهارگاه، سه گاه، همایون، نوا، ماهور، شور»[۴۳]. این هفت دستگاه خود دارای گوشه هایی است که به برخی از آنها چند آواز نیز ضمیمه است.

و امّا در بارهٔ جایگاه اجتماعی موسیقی دانان و نوازندگان همین اندازه می‌توان گفت که آنان همواره نگران آن بوده اند که مبادا با مطرب یکی گرفته شوند و بی‌گمان یکی از علت های نگرانی آنان این بوده است که مُطربان همیشه در جامعهٔ ایران جایگاهی پَست داشته اند. این نکته را نیز بیفزاییم که در ایران تا قرن نوزدهم یهودی ها بیشتر در کار موسیقی دست داشتند. یهودی های شیراز از بهترین نوازندگان ایران به شمار می‌رفتند و گفته می شود که بهترین نگهبانان موسیقی کلاسیک و سنتی ایران بودند.[۳۰]

خالقی از قول یکی از اروپاییانی که در دورهٔ محمدعلی شاه قاجار به ایران آمده بود می نویسد: «صنعت و حرفهٔ موسیقی و رقص و آواز هم در این مملکت به طور انحصار در دست یهودی ها واقع گردیده، مشهور است که ملل شرقی اشتغال به این حِرف و صنایع را برای خود پست و حقیر دانسته و به طور انحصار آن را به ملل سائره واگذار کرده اند. ایرانی ها هم دارای همین نظریه هستند و از اشتغال به صنایع موسیقی و آواز و رقص عار دارند.»[۳۱]

گوبینو (Gobineau) نیز که در زمان ناصرالدین‌شاه چندسالی وزیر مختار فرانسه در ایران بود درکتاب «سه سال در آسیا» می نویسد: «در ایران آنان که تار می‌نوازند و در موسیقی استاد اند جز از طبقهٔ اوّل و دوّم هستند. نجبا و اشراف ایرانی تار زدن را نوعی عیب می شمارند یا دست کم این کار را مایهٔ سبکی خود می شمارند.»[۳۲]

قدر و منزلت نوازندگان در حدی بود که در دورهٔ ناصرالدین شاه آنان را «عملهٔ طرب» می نامیدند و به نوازندگانِ درباری که دربارگاه شاه حق جلوس و نواختن داشتند«عملهٔ طرب خاصه» می گفتند. اینان کسانی بودند که شاه برای آنان وظیفه و مقرری تعیین‌کرده بود.[۳۳] این نیز ناگفته نماند که طبقه بندی موسیقی دانان در دربارها رسم بوده است، چنان که بهرام کسانی را که هنرشان پسند خاطر او بود به جایگاه نخستین برمی کشید و آنان را که کارشان باب طبع او نبود به‌مقام‌دوّم فرود می‌آورد.[۳۴] می گویند هارون الرشید نیز به پیروی از شیوهٔ دربار ساسانی برای آوازه خوانان دربارش مراتبی تعیین کرده بود.[۳۵]

عارف در دیوان اش دربارهٔ علی اکبر فراهانی می نویسد: « با آنکه مانند امروز آن روزها هم تا اندازه ای وضعیت زندگانی هنرمندان تیره و ناراحت بوده ولی زندگانی این‌استاد در نهایت خوشی و آسایش‌بوده‌است.»[۳۶] امّا حقیقت این است که زندگانی نوازندگان دورهٔ ناصری بسیار سخت بود و بیشتر آنان سال‌های آخر عمرشان را در تنگدستی می‌گذراندند. عارف در جایی دیگر پس

عاشقانه دارند امّا او بیشتر تصنیف هایش را برای بیان مقاصد ملّی و تجلیل از آزادی ساخته است. او می خواست از راه تصنیف حس وطن دوستی را در مردم بیدار کند. همزمان با عارف و پس از او شاعران و آهنگسازان دیگری، مانند امیرجاهد، نیز به ساختن تصنیف های وطنی روی آوردند.

عارف مانند شیدا هم سرایندهٔ تصنیف های خود بود و هم آهنگ آنها را می ساخت. او آوازه خوانِ تصنیف های خود نیز بود. بعضی از اشعار این تصنیف‌ها در مطبوعات آن زمان چاپ می شد.[۵۷] اما به علت نبودن نت موسیقی درآن زمان آهنگ بیشتر آن ها فراموش شده است. حتی در روزگار خودِ عارف خوانندگانی تصنیف های عارف را غلط می خواندند و عارف در شرح حال خود دلتنگی اش را از این بابت گفته است.[۵۸]

در هرحال تصنیف ها به لحاظ داشتن اشعاری به زبان ساده و مضمون های عاشقانه و حماسی و انتقادی و سیاسی باب طبع مردم بودند، امّا چون بیشتر آن‌ها به رویدادهای روز مربوط می شدند، با گذشت زمان و گاه بسیار زود از یادها می رفتند.

## سخن آخر

از پایان دورهٔ قاجار تاکنون موسیقی ایرانی فراز و نشیب های بسیاری به خود دیده است. با جنبش مشروطه خواهی و در پی آن با گسترش رسانه های همگانی، مانند رادیو و تلویزیون، موسیقی ایرانی در اشکال گوناگونِ آن به میان مردم راه پیدا کرد و برقدر و منزلت آن روز به روز افزوده شد، چنانکه رفته رفته به صورت یکی از ارکان فرهنگی جامعه درآمد. از آن پس مراکز قدرت و جریان‌های گوناگونِ فرهنگی و سیاسی در هر دوره ای کوشیدند تا مهار سرنوشت موسیقی ایرانی را در دست بگیرند و آن را در جهت هدف های خویش سازماندهی کنند. این کوشش ها هرکدام به سهم خود در روند موسیقی ایرانی تأثیر گذاشتند.

پس از انقلاب اسلامی، نظام سیاسی جدید با همهٔ نیروی خود کوشید تا کنترل فرآورده های موسیقایی و پخش آنها را در دست بگیرد و از همان آغاز قوانین محدود کننده ای زیر عنوان ارزش های اخلاقی و فرهنگی برای موسیقی وضع کرد.[۵۹] امّا محافل تند رو قدرت عملاً عرصه را بر موسیقی ایرانی تنگ کردند. با این حال دوستداران این موسیقی میدان را خالی نگذاشتند و چه در ایران، چه در خارج از ایران به کار خود ادامه دادند و سبب شدند که علاقهٔ مردم به این موسیقی نیز روز به روز بیشتر شود.

و تحولی در موسیقی ایرانی روی داد و بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم این موسیقی و بطور کلی روند بعدی آن دچار دگرگونی شد. واژهٔ تصنیف نیز مفهوم و کاربُرد گذشته اش را از دست داد و معنای تازه ای یافت.[۵۲] در اصطلاح شاعران و آهنگسازان قدیم تصنیف به نوعی شعر لحنی گفته می شد که هم دارای وزن عروضی بود و هم آهنگ ایقاعی داشت یعنی هرچند از نظر ظاهر با شعر معمولی تفاوتی نداشت امّا وزن و ترکیب الفاظ آن به گونه ای بود که می‌توانست با مقامات موسیقی و زیر و بم ساز و آواز جُفت و جور شود.[۵۳]

معنای امروزی تصنیف بی‌شک با معنای کهن آن فرق می‌کند. ازنظرخالقی، «تصنیف در موسیقی عبارت است از آهنگ های کوتاهی که با شعر همراه باشد.»[۵۴] به هرحال، هرچند چگونگی پیدا شدنِ معنا و صورت کنونی تصنیف به درستی معلوم نیست، امّا از روی نمونه های متداولی که در دست داریم می‌توانیم بگوییم‌که تصنیف باید دارای آهنگ (Rythme) باشد و با ساختار نغمگی دستگاه (système modal) سازگار درآید و با ساز و ضرب اجرا شود.

تصنیف هایی که امروز به صورت مدوّن در نقشمایهٔ (رپرتوار) آواز خوانان و آهنگسازان ایرانی یافت می شود به طور عمده تصنیف هایی هستند که در نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی ساخته شده اند و بیشتر آنها را یا شاعران گمنام ساخته‌اند و یا شاعران نامداری مانند علی اکبر شیدا و عارف قزوینی. عارف، شاعر و موسیقی دان و آوازه خوان بود و شور میهن دوستی و احساسات ملی داشت. ازهمین رو است که بیشتر تصنیف هایش مضمون ملی و وطنی دارد و به حوادث سیاسی زمانه اش می پردازد. پیش از عارف و شیدا موضوع تصنیف‌ها گاه همه عشق و عاشقی بود و گاهی شوخی و مزاح. عارف خود می نویسد: «وقتی من شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم، مردم خیال می‌کردند که باید تصنیف برای. . . یا "ببری خان"، گربهٔ شاه شهید، گفته شود.»[۵۵]

البته باید گفت که پیش از عارف، میرزا علی اکبر خان شیدا به تصنیف صورت و مضمون شاعرانه داده بود و ارج و اعتباری به تصنیف بخشیده بود که پیش از او تصنیف از آن بی بهره بود. عارف خود در بارهٔ شیدا می نویسد: «از بیست سال قبل میرزا علی اکبر شیدا که حقیقتِ درویشی را دارا و مردی وارسته و صورتاً و معناً آزاد مردی بود، تغییراتی در تصنیف داد و اغلب تصنیف هایش دارای آهنگ های دلنشین بود و مختصر سه تاری هم‌می‌زد.»[۵۶] مضمون تصنیف‌های شیدا به طورکلی عاشقانه است و برخی از تصنیف های عارف نیز مضمون

۱۱. *همان*، ص ۱۶۸.

۱۲. معیرالممالک، *همان*، ص ۲۵.

۱۳. *همانجا*.

۱۴. اعتمادالسلطنه، (محمدحسن خان)، *روزنامهٔ خاطرات*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰.

۱۵. گویا هر سال یک بار درحضور شاه آش می پختند و رسم براین بوده که وزیران و رجال دربار همگی در پاک کردن سبزی و حبوبات و پختن آش شرکت کنند. اعتمادالسلطنه، *همان*، ص ۱۸۳.

۱۶. معیرالممالک، *همان*، ص ۷۵.

۱۷. ار ترکمانان یموت که قبلاً زن آغامحمدخان بود و پس از مرگ او به عقد فتحعلی شاه درآمد. ن. ک. به: عضدی، *همان*، ص ۳۴۶.

۱۸. این زن قبلاً زن اعتضاد الدوله بود و سپس فتحعلی شاه او را به زنی گرفت. عضدی، *همانجا*.

۱۹. عضدی، *همان*، ص ۴۷.

۲۰. *همانجا*.

۲۱. *همانجا*.

۲۲. ن. ک. به:

*La peinture Qajar· Un catalogue de peintures Qajar du 18e et du 19e siecles* Tehran, 1973.

۲۳. عضدی، *همان*، ص ۴۸-۴۷.

۲۴. *همانجا*، ص ۴۸.

۲۵. معیرالممالک، *همان*، ص ۲۲.

۲۶. عضدی، *همان*، ص ۴۹.

۲۷. معیرالممالک، *همان*، ص ۲۱-۲۲.

۲۸. ن. ک. به:

H. G Farmer, "The Music of Islam," in the *New Oxford History of Music*, Vol.I, London, Oxford University Press, 1999, P. 427.

۲۹. ن. ک. به:

J. During, *Musique et extase. L' audition mystique dans la tradition soufie,* Paris. Albin Michel, 1988, pp. 223-4.

۳۰. ن. ک. به:

L. D. Loeb, "The Jewish Musician and the Music of Fars", in *Asian Musi* , IV,1, 1972, P. 5.

۳۱. خالقی، *همان*، ص ۲۲.

۳۲. ن. ک. به:

A. G Gobineau: "Trois ans en Asie,' *Ocuvres*, 11, Pléiade, Edition Gallimard, 1983, P. 357.

۳۳. خالقی، *همان*، ص ۲۳.

با گذشت زمان، قوانین محدود کنندهٔ سال های نخستین انقلاب نرم تر شد و با مداخلهٔ برخی از رهبرانِ نظام، محدودیت ها در زمینهٔ موسیقی سنتّی ایرانی کم و بیش از میان رفت. بااین همه، گرچه امروز این موسیقی در برنامه های رادیو و تلویزیون جایی دارد و در تالار های شهرها در برابر مردم به اجرا در می آید، امّا آهنگ های ضربی این موسیقی و صدای آوازه خوانانِ زن هنوز از رسانه های گروهی پخش نمی شود و در مجامع عمومی به گوش نمی رسد.

باید گفت که همهٔ این کشاکش ها در رو آوردنِ نسل جوان به موسیقی ایرانی بی تأثیر نبــوده است، چنانکه امروز بیش از هر زمان دیگر جوانان ایــرانــی بــه فراگرفتن موسیقــی ایرانی و نواختن سازهای این موسیقی روی آورده اند که خود نشان دهندهٔ سرزندگی این موسیقی است.*

---

* از آقای فرخ غفاری که اطلاعات سودمندی در بارهٔ این دوره در اختیار نگارنده گذاشتند و نیز از آقای علیرضا مناف زاده که این نوشته را خواندند و نکته هایی را یادآور شدند تشکر می کنم. آ. ی.

## پانوشت ها:

۱. فرصت الدوله شیرازی، *بحورالالحان.* (در علم موسیقی و نسبت آن با عروض) به اهتمام محمد قاسم صالح رامسری، تهران، فروغی، ۱۳۶۷.

۲. شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)، *تاریخ عضدی*، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بابک، ۲۵۳۵.

۳. معیرالممالک، دوستعلی خان، *یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

۴. برای نمونه ن. ک. به: روح الله خالقی، *سرگذشت موسیقی ایران*، تهران، صفی علیشاه ۱۳۷۶، در دو جلد؛ حسن مشحون، *تاریخ موسیقی ایران*، تهران، نشر سیمرغ، ۱۳۷۳ در دو جلد؛ ساسان سپنتا، *چشم انداز موسیقی ایران*، تهران، مؤسسه انتشارات مشعل، ۱۳۶۹.

۵. ساسان سپنتا، *تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران*، تهران ، نیما ۱۳۶۶، ص ۱۱۸.

۶. *گنج سوخته، پژوهش در موسیقی عهد قاجار*، تهران، شرکت انتشارات احیای کتاب ۱۳۷۳.

۷. مانند جایگاه ارجمند رودکی در دربار امیر سامانی یا حضور باربد و نکیسا در دربار خسرو پرویز.

۸. نظامی العروضی السمرقندی، *چهار مقاله*، به اهتمام و تصحیح قزوینی، تهران، اشرافی ۱۳۲۷هـ.، ص ۲۶، مقاله دوّم، «در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر.»

۹. ن.ک. به:

E Yarshater, "Mazdakism," in *Cambridge History of Iran*, Vol 3 (2), 1988, p. 1006-7.

۱۰. عضدی، *همان*، ص ۱۶۲.

۵۰. مشحون، *همان*، ص ۴۰۴.

۵۱. ن. ک. به:

E. G. Browne, *The Press & Poetry of Modern Persia*, Cambridge University Press,1914, P. xvi.

۵۲. ن. ک. به: صفی الدین اُرموی، *الادوار فی الموسیقی*، قاهره ۱۹۸۶؛ عبدالقادر مراغی، *جامع الالحان*، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶؛ و *مقاصدالالحان*. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.

۵۳. یحیی آرین پور، *همان*، از صبا تا نیما، ص ۱۵۱.

۵۴. خالقی، *همان*، ص ۳۸۵.

۵۵. عارف، *همان*، ص۳۲۶.

۵۶. *همان*، ص ۳۲۷.

۵۷. ن. ک. به: Browne, *op. cit.*, p. xiv

۵۸. عارف، *همان*، ص ۳۳۸.

۵۹. برای اطلاع بیشتر در بارهٔ وضع موسیقی ایران پس از انقلاب اسلامی ن. ک. به: فصل آخر رسالهٔ دکترای این نویسنده:

A. Youssefzadeh, "Les Bardes (bakhshi) du Khorassan Iranien," Thèse de doctorat, Université de Paris-x, Paris, 1997.

۳۴. ن. ک. به:

M Boyce, "The Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition," in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1957, P.22.

۳۵. ن. ک. به: همانجا.

۳۶. میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، *کلیات دیوان*، تهران، ۱۳۲۷، ص ۴۵۷.

۳۷. *همان*، ص ۳۵۷.

۳۸. *همان*، ص ۱۰۰.

۳۹. تاریخ موسیقی ایران وجود دونظام مختلف را نشان می دهد. یکی نظام ادواری که درآن همهٔ آهنگ ها و به طور کلی موسیقی ایرانی را تابع یا شامل مجموعه هایی به نام ادوار می دانستند و برای آنها ساختار و قواعد ویژه ای قائل بودند و دیگری نظام دستگاهی که بعد از نظام ادواری بنیان گرفت و آهنگ ها را بر حسب زمینه (thème) و ساخت نغمگی یا حالتی که داشت در ۷ گروه به نام دستگاه (système) قرار می داد. ن. ک. به: محمدتقی بینش، *شناخت موسیقی ایران*، تهران، دانشگاه هنر، ۱۳۷۶، ص ۵۷.

۴۰. صفی الدین ارموی، *الادوار فی الموسیقی*، قاهره، ۱۹۸۶.

۴۱. فارمر درمقدمهٔ *رسالهٔ موسیقی بهجت الروح*، تألیف عبدالرحمن بن صفی‌الدین می نویسد: هرچند شجرهٔ نسب نویسندهٔ این رساله مربوط به قرن ۱۲ میلادی است ولی به ظن غالب رساله در آغاز قرن ۱۷ میلادی به رشته تحریر درآمده است. چنانچه متعلق به عصر نزدیک تری هم باشد، اهمیت بیشتری خواهد داشت. زیرا از آن اعصار هیچ گونه رساله ای به فارسی در موسیقی در دست نیست. عبدالمومن بن صفی الدین، *رسالهٔ موسیقی، بهجت الروح*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۷.

۴۲. فرصت شیرازی، *همان*، ص ۱۸-۱۹.

۴۳. *همان*، ص۲۲.

۴۴. از آغاز کار این هنرمند اطلاعی در دست نیست ولی از روی تابلو نقاشی صنیع‌الملک که آقا علی اکبر را در جوانی نشان می دهد می توان احتمال داد که وی در جوانی از فراهان به تهران آمده و توانسته بود با استعداد هنری خود به دربار راه پیدا کند برای تصویر و شرح آن ن. ک. به: خالقی، *همان*، صص ۱۰۲-۱۰۷.

۴۵. عارف، *همان*، ص ۴۵۷.

۴۶. ن. ک. به:

J. Caron and D. Safvat, *Les Traditions musicales. Iran*. Paris, Buchet/ Chaste, Paris, 1966, P. 15.

۴۷. حسینعلی ملاح، *تاریخ موسیقی نظامی* ایران، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۰۲.

۴۸. ن. ک. به:

Peter Chelkowski, "Popular Entertainment, Media and Social Change in Twentieth Century Iran", in *Cambridge History of Iran*, Vol. V11, 1991, P. 772.

۴۹. یحیی آرین پور، *از صبا تا نیما*، جلد اول، تهران، زوار، ۱۳۷۲، ص ۳۲۲-۳۲۳.

ضا مقتدر*

# عمران و نوسازی در دوران قاجار

ـماری و شهرسازی ایران در دوران طولانی تاریخ خود فراز و نشیب های
ـیارداشته و در شکل گیری آن شرائط اقلیمی و میراث فرهنگی بیش از عوامل
ـگر تأثیر گذارده است. روند معماری عامیانه و مردمی، که در آن تنها از مصالح
ـمی امکان استفاده فراهم بود، در ادوار مختلف، تنها با تغییراتی جزئی، تداوم
شته است در حالی که در معماری حکومتی و سالاری با توجه به قدرت حکومت
امکانات مالی دولتمردان، مصالح تازه و گران تر به کار می رفت و از سازندگان
ـره دست تری استفاده می شد و به این ترتیب در سیمای ظاهری وتزئینات
ـماری تغییرات اساسی به وجود می آمد.

در زمان به حکومت رسیدن آغا محمدخان قاجار (۱۲۱۱-۱۲۰۰هـق/
۱۷۹-۱۷۸۵م) و آغاز سلسله قاجاریه و با پشت سرگذاردن یورش افغان ها و
ـکومت افشار و بالاخره پادشاهان زند هنر ایران با هنر دوران شکوفائی و
ـخشان پادشاهان صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷هـق/۱۷۲۲-۱۵۰۱م) فاصله زیادی گرفته
ـد. نابسامانی اوضاع سیاسی و اجتماعی و فقدان یک حکومت قدرتمند مرکزی
ـز آبادانی و رونق پیشین را به رکود کشانده بود. فتح تهران به دست
ـامحمدخان و انتخاب شهرکی فاقد زیربنای شهری به عنوان دارالسلطنه، مسائل
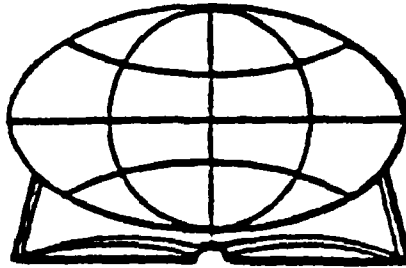
---

ـهندس معمار و هنرشناس.

# علمُ و جامعه

## جُنگ اجتماعی - سیاسی - فرهنگی

مدیر: دکتر ناصر طهماسبی

نشانی:

Persian Journal for
Science and Society
P.O.Box 7353
Alexandria, Virgina 22307

بهای اشتراک: یکساله ۳۰ دلار

ـود که توانست دوباره ایالات از هــم پاشیدهٔ ایران را تابــع حکومت مـرکـزی
ـمد.[۷] پس از قتل آغا محمدخان، برادر زاده و وارث او باباخان فرمانفرمای پارس
، نام فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۱هـق/۱۸۳۴-۱۷۹۷م) به سلطنت رسید. تهران
ر این زمان به گفته ژ. آ. اُلویه دارای پانزده هزار نفر جمعیت بود و محیط شهر
، دو مایل می رسید.[۸] با توجه به طرح های ساختمانی که در زمان فتحعلی شاه
جام شد عنوان نخستین سازنده پایتخت جدید به وی اطلاق می‌شود. این پادشاه
ـه پیرو رسوم سلطنتی ایران و نیز حامی و مشوّق هنر و ادبیات بود در دوران
ـاز حکومتش بناهای نسبتاً مهمی در پایتخت و شهرهای دیگر ایران ساخت.
ـدادی از این بناهـا بـه دستـور شخـص او سـاختـه شـد و بـانـی تـعـدادی دیگـر
ـلتمردان حکومتی بودند. در داخل ارگ، فتحعلی شاه بنای "عمارت خروجی" آغا
ـمدخان را به پایان رسانید. این ساختمان هشتاد سال بعد به دستور ناصرالدین
ـاه تخریب شد تا جای آنرا آب نمائی بگیرد که تا مقابل عمارت شمس‌العماره و
ـمارت بادگیر ادامه یابد. بنای فرح آباد یا عمارات اندرون نیز در شمال ارگ بنا
ـد که اطاق های حرم خانه ر تالارهای آن در دو طبقه دورا دور یک باغچه مربع
فرا می گرفت. در ضلع جنوبی باغ «عمارت بادگیر» ساخته شد که حوضخانه
ـیع و تالارهای آن بوسیله چهار بادگیر بلند تهویه می شد و هوای خنک در
ـراسر ساختمان به گـردش در می‌آمد. در میان‌این حوضخانه آب نمای مـرمـری
ـجود داشت که آب از جوئی با کاشی آبی به آن می ریخت. در همان ضلع جنوبی
ـغ ساختمان دیگری نیز بنا شد که به علت آینه کاری های داخلیش آنرا «تالار
ـاس» نامیدند.

پادشاهان قاجار بنا به عادت ایلی اغلب فصل گرمای تهران را در خارج از
ـهر می گذراندند و به این ترتیب اقامت گاه هائی بیرون از باروی تهران برای
ـود بنـا کـردنـد. در سـال ۱۲۲۱هـق/۱۸۰۶م، فتحعـلی شـاه درشمـال سلطـانیـه
ـامت‌گاهی تابستانی ساخت و دستور داد تا در چشمه علی دامغان نیز منزلگاهی
ـا کنند. درشمال شرقی حصار تهران قصر قجر روی تپه ای‌بنا شد و در دامنهٔ آن
ـغ های وسیع مطبقی قرار گرفت. درهم‌کف‌این قصر سالن‌بزرگ مربع شکلی بنا
ـد که در میان آن حوض مرمری قرار داده بودند. در طبقه دوم قصر تالار بزرگ
ـه قرار داشت و در داخل ساختمان سقف ها و دیوارها گچ‌بری شده و با طلا
ـگ آمیزی شده بود. در هر بدنهٔ دیوار مناظر شکار و مجالس بزم درون قاب
ـئی با گل های برجسته نقاشی شده بود. در سطح پائین باغ استخر وسیعی بود
ـه نمای قصـر در سطـح آن منعکـس مـی شـد.[۹] سـاختمـان قصـر قجـر در سـال

بسیار به وجود آورد. کوشش برخی از پادشاهان قاجار، بخصوص فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه نیز در نوسازی تهران و تبدیل آن به یک پایتخت چندان موفق نبود. تهران به علت نزدیکی به رِی و دارا بودن آب و هوای مساعد و بخصوص قرار گرفتن در مسیر راه شرق به غرب از دوران صفوی محل أطراق پادشاهان این سلسله در مسیر راه خراسان بود. بنای بازار و اولین حصار خشتی روستای تهران متعلق به زمان شاه طهماسب (۹۶۱هـ ق) است.[۱] پس از او شاه عبّاس اول نیز چهارباغ و "چنارستانی" محصور درآن ترتیب داد.[۲] به گفتهٔ سر تامس هربرت، تهران دراین زمان سه هزارخانه داشت.[۳] پس از آن شاه سلیمان در چهارباغ محصور که بعدها به ارگ سلطانی معروف شد اولین "دیوان خانه" سلطنتی و چند ساختمان دیگر را بنا نهاد.[۴]

با شکست اشرف افغان، نادرشاه که مرکز حکمرانیش در خراسان بود حکومت تهران را درسال ۱۱۵۴هـق/۱۷۴۱م به پسر ارشدش رضا قلی میرزا سپرد امّا با انقراض این سلسله و به علت نزدیکی تهران به قلمرو قبیلهٔ قاجار، که در استرآباد بود شهر عملاً در دست این ایل قرار گرفت. درسال ۱۱۷۲هـق/ ۱۷۶۲م کریم خان زند تهران را از رقیب خود باز ستاند و حصار شهر را که رو به ویرانی گذارده بود به دست استاد غلامرضا تبریزی تعمیر کرد و دورادور آن برج‌های دیده بانی ساخت و خندق‌کشید.[۵] وی در دیوان خانه مقدمات جلوس‌خود را فراهم آورد امّا سرانجام به دلائلی درسال ۱۱۹۰هـق/۱۷۷۶م شیراز را به عنوان پایتخت حکومت زند انتخاب کرد. به این ترتیب، آغا محمدخان توانست مجدداً به تهران وارد شود و آنرا به عنوان دارالخلافه خود برگزیند. سرسلسله قاجار پس از لشکر کشی به شیراز و فتح آن دستور تخریب قصر وکیل را صادر کرد و مصالح آنرا برای تزئین بیشتر "ایوان تخت" که اساس آنرا کریم خان زند بنا کرده بود به تهران آورد. اولین تغییرات اساسی در ساختمان این تالار درهمین زمان انجام شد. معماری این بنا، با وجود تغییرات متعدّد، شیوهٔ معماری دوره زند را با تالار دوستونی که مختص این دوره بود حفظ کرد. آغا محمدخان در مدت یازده سال سلطنت خود در محوطه ارگ بنای دیگری را نیز پی ریزی کرد که آنرا "عمارت خروجی" نام نهاد. این بنا شامل تالار گلستان، سالن موزه قدیم و صندوق خانه بود و اسم گلستان که امروز به مجموعه ارگ اطلاق می شود خاطره‌ای از تالار مزبور است. تعمیرات و بازسازی باغ تخت شیراز مربوط به دوره اتابک قرچه نیز از آثار اوست که در آن زمان عنوان باغ تخت قاجار گرفت.[۶] با تمام بی رحمی و ستمگری آغا محمدخان در این تردیدی نیست که پس از نادر شاه او اولین کسی

(تصویر ۱)
گراور از عکس ژان دیولافوا

۱۲۲۳هـ‌ق/۱۸۰۸م به اتمام رسید امّا پس از ناصرالدین شاه به تدریج رها شد و رو به ویرانی رفت بطوری که تا سال ۱۳۷۰هـ‌ق از آن اثری بجا نمانده بود.[۱۰]

در کرج نیز کاخ تابستانی سلیمانیه در میان باغ های وسیع به سال۱۲۲۴هـ‌ق/ ۱۸۰۹م احداث شد که از مجموعه آن تنها یک تالار و قسمتی از باغ بجا مانده است. اقامت‌گاه محبوب فتحعلی شاه کاخ نگارستان بود که در شمال شرقی حصار دارالسلطنه واقع شده بود و ساختمان آن درسال ۱۲۲۶هـ‌ق/۱۸۱۱م به اتمام رسید. این کاخ نیز درمیان باغ بزرگی قرارداشت وتالار پذیرائی هشت‌ضلعی، یک کوشک گنبددار و اطاق‌ها و تالارهای‌اندرونی مجموع آنرا تشکیل می داد. از این اقامت‌گاه نیز تنها کوشک گنبددار و قسمتی از باغ آن بجا مانده است (تصویر۱).[۱۱]

درهمین سال، فتحعلی شاه سردر کنونی باغ فین در کاشان را ساخت و نیز صفّه ای سرپوشیده در میان آن باغ بنا نهاد. درباغ تخت شیراز هم تعمیرات مجدد و اساسی به دستور وی انجام شد. درهمین شهر رضاقلی میرزا نایب الایالهٔ وقت نیز ساختمان زیبائی در باغ دلگشا که گذشته ای تاریخی داشت بنا کرد و هم چنین حسینعلی‌فرمانفرما فرزند فتحعلی شاه و حاکم‌شیراز در سال ۱۲۲۵هـ‌ق/ ۱۸۱م، در "باغ نو" که یادگاری از دوران صفوی بود، کاخی ساخت.

مهم‌ترین بنای‌مذهبی این دوره مسجد سلطانی یا مسجد شاه تهران است که بنای آن درسال ۱۲۴۰هـ‌ق/۱۸۲۵م پایان یافت. مسجد شاه براساس اصول معماری سنتی ایران بناشده‌است. چهار ایوان در اضلاع آن به حیات مربع وسیع مسجد باز می‌شود. ورودی مسجد در شمال و زیر یک طاق قوسی مقرنس با نقوش گیاهی است و اطراف آن با کاشی های خشتی هفت رنگ لعاب دار پوشیده شده است. ایوان جنوبی مسجد بزرگ ترین ایوان آن است که به مقصوره گنبدداری وارد می‌شود و محراب اصلی در انتهای آن قرار گرفته است. ماده تاریخ مسجد نیز این مصرع است: «که شد زقبله عالم بنای قبله عالم.» (تصویر ۲)

در بازار چهار سوی تهران مسجد زیبای دیگری است به نام مسجد عزیزالله که درسال ۱۲۴۶هـ‌ق/۱۸۳۱م بنا شده و دارای کاشی های خشتی هفت رنگ و گره کاری های ظریف الوان است. بازار، مسجد و مدرسه خان مروی (فخریه) نیز از آثار ارزندهٔ معماری این دوره در تهران به شمار می آید. بانی این مجموعه فخرالدوله حاکم مرو بود. مدرسه سلطانی کاشان نیز به دستورحاجی حسین خان صدراعظم وحاکم کاشان به سبک مدارس اصفهان در ۱۲۲۹هـ‌ق/۱۸۱۳م ساخته شد. این مدرسه گنبد عظیم آجری و شبستان های وسیع و بادگیرهای گچی دارد. نام معمار این مدرسه، "محمّد شفیع"، بر دو جرز صفحه جنوبی آمده است. در این

مدرسه کتیبه‌های خوش خط زیبائی نیز به خطّ محمدتقی بن حسینی و ابراهیم بن محمدرضا به چشم می خورد.

درسنندج نیز امان الله خان، والی کردستان، مسجد دارالاحسان را درسال ۱۲۲۸هـ‌ق/۱۸۱۲م بنا کرد. شبستان این مسجد با کمک بیست و چهار ستون سنگی بنا شده و دو گلدستهٔ مزّین کاشی دارد. در سنندج مسجد دیگری نیز بنا شد به نام مسجد سلطانی که نمونهٔ کاملی از مساجد دورهٔ قاجار به شمار می‌رود. مسجد سلطانی بروجرد هم در زمره مساجد این دوره است.

یکی از بزرگ ترین مساجد ایران، مسجد شاه چهار ایوانهٔ قزوین است که در دوره فتحعلی شاه بر روی باقی‌ماندهٔ آثار مسجدی از دوره صفوی بنا شد. در اواخر دوران سلطنت همین پادشاه، در کاشان نیز ساختمان مسجد آقا بزرگ آغاز شد که در کتیبه خشتی سردر آن قصیدهٔ مادهٔ تاریخ و نام بانی آن حاج ملامهدی نراقی دوّم، ملقب به آقا بزرگ به سال ۱۲۴۸هـ‌ق آمده است. ساختمان مسجد پس از بیست سال بوسیله فرزند بانی آن به اتمام رسید. مسجد آقا بزرگ یکی از زیباترین مساجد ایران است که درآن آجر خالص به کار رفته و حجم و تناسبات زیبائی دارد.[۱۲]

فتحعلی شاه پس از جنگ دوم و شکست از روسیه و انعقاد عهدنامهٔ ننگین ترکمن‌چای با از دست دادن قسمتی از ولایات شمال غربی و نیز برخی از مراکز تمدن کهن ایران، در سال های آخرین سلطنت خویش شوق سازندگی را از دست داد و دارالسلطنه تهران را نیز به حال خود رها کرد تا آنجا که به نوشتهٔ یکی از سیاحان اروپائی هیچ یک از شهرهای ایران سیمائی تا به این حد محقر نداشت.[۱۳]

در دوران سلطنت محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰هـ‌ق/۱۸۴۷-۱۸۳۴م) و افزایش جمعیت تهران، شهر بیرون از حصار و به سوی شمال و دامنه های توچال، که مبداء آب های خنک شمیران بود، توسعه یافت. به این ترتیب باغ ها و خانه های ییلاقی در عبّاس آباد و محمدیه و غیره به وجود آمد. پادشاه نیز قصر محمدیه را در نزدیکی باغ فردوس‌بنا کرد. ازآن‌جا که در این زمان قنات های قدیمی دیگر برای دارالسلطنه کافی نبود، حاجی میرزا آقاسی (اعتمادالدوله) دومین صدر اعظم محمّد شاه اقدام به حفر قنات های تازه کرد و نیز دستور داد مجرائی به طول چهل و دو کیلومتر برای برگرداندن بخشی از آب های کرج به سوی وصف نار، یافت آباد و سپس تهران ایجاد کنند.[۱۴]

اولین‌نقشهٔ تهران که توسط برزین (Berezin)[۱۵] جهانگرد و شرق شناس روسی تهیه شد نشان می دهد که چگونه کوچه های تنگ روستای سابق تهران اطراف
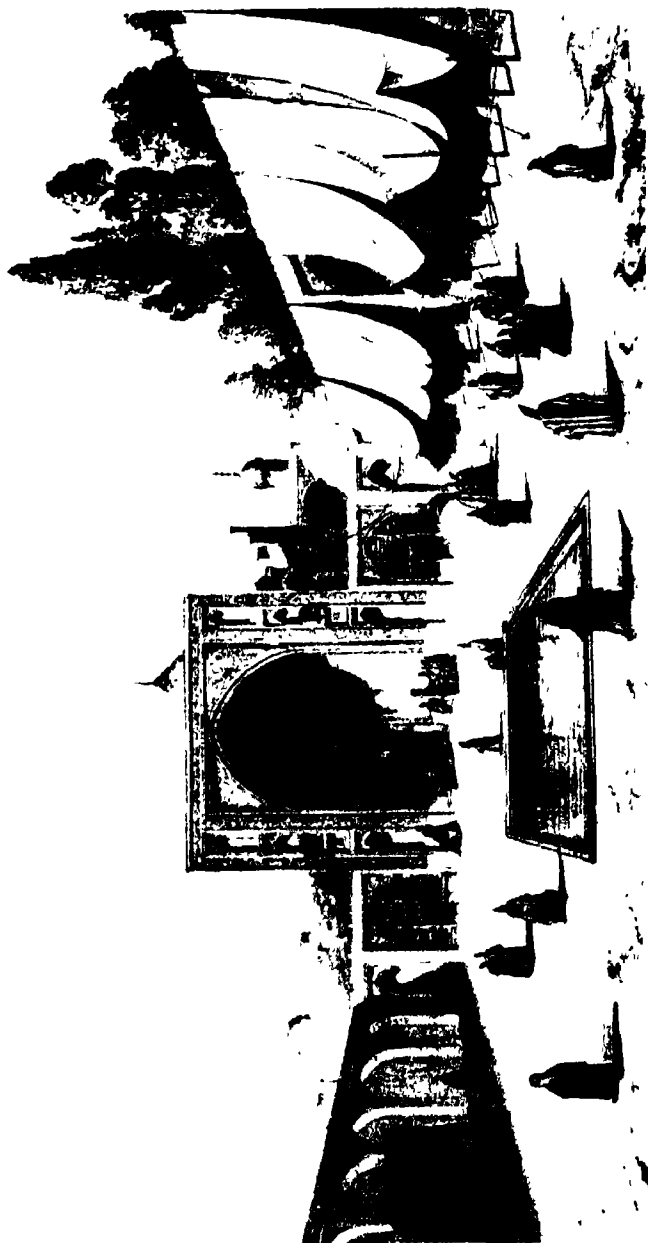
(تصویر ۲)
گراور از طرح اوژن فلاندن

ـدید که از دوران عباس میرزا و محمد شاه شروع شده بود با این اقدام امیرکبیر کانات بیشتر یافت. بنای دارالفنون درسال ۱۲۲۶هـ ق درمحل سابق سربازخانه دیمی ارگ آغاز شد. نقشه آن را میرزا رضای مهندس، که در زمان عباس میرزا رای تحصیل علم مهندسی به انگلیس اعزام شده بود، طرآحی کرد و ساختمان ـر نظر بهرام میرزا و توسط محمدتقی خان معمارباشی بنا شد. قسمت شرقی ـن بنا درسال ۱۲۶۷هـ ق مورد استفاده قرار گرفت و همهٔ ساختمان در سال ۱۲۶ به پایان رسید. درگوشه شمال شرقی این مدرسه نیز تالار تآتری ساخته شد ـه درآن از جمله نمایشنامه هائی از "مولیر" ترتیب دادند. ساختمان دارالفنون ـهر به سالن های آزمایشگاه و نیز کتابخانه معتبری بود.[۱۹] از اقدامات دیگر ـرکبیر باید به تأسیس مریضخانه دولتی (۱۲۶۸هـ ق) یعنی اولین بیمارستان ـران اشاره کرد. سرپرست بیمارستان میرزا محمد حکیم باشی و مسئول مداوای ـماران دکتر کازولانی بودند. دکتر پولاک معلم طب دارالفنون شاگردان خود را ـای آموختن طب تجربی به این بیمارستان می‌فرستاد.[۲۰]

در زمان صدارت امیرکبیر تیمچه و بازاری نیز در محوطه بازار تهران ساخته ـد (۱۲۶۷هـ ق) که اولی تیمچه اتابکیه و دومی بازار امیر نام گرفت. بازار امیر مهم ترین بازارهای تهران شد و سرای آن شامل دو طبقه و در مجموع سیصد و ـی و شش حجره بود.[۲۱] میدان توپخانه و عمارات توپخانه و سبزه میدان نیز در این ـان بنا شد و نوسازی دهنه بازار و چند حمام مرمر و هم چنین تعدادی خانه ـ خارج از حصار تهران از آثار صدارت امیرکبیر است.

مقایسه نقشهٔ برزین و نقشه اگوست کرشیش (Auguste Krziz) افسر مهندس ـریشی و استاد دارالفنون که ده سال پس از حکومت ناصرالدین شاه تهیه ـد[۲۲] به خوبی نشان می دهد که تا چه حد بافت شهر قدیمی در داخل حصار ـرده شده و در نتیجه باغ ها و فضاهای سبز داخل حصار از میان رفته و جای ـود را به سطح شهر داده است. با از میان رفتن این فضاها بود که محله های ـودلاجان، چاله میدان و سنگلج توسعه یافت. در این زمان جمعیت تهران به ـدود صدوبیست‌هزار نفر می رسید. کاخ نیاوران، دوشان تپه و قصر فیروزه ـز در همین دوران بنا شد. از طرف دیگر، با ورود نمایندگان سیاسی، تجار و ـهانگردان غربی به ایران محله اروپائی نشینی در شمال باروی تهران به تدریج ـکل می‌گرفت. از ابداعات معماری دههٔ ۱۲۸۰هـ ق ساختمان‌تکیه دولت و عمارت ـمس العماره است که هر دو به سرپرستی و زیر نظر دوستعلی خان نظام الدوله ـیرالممالک خزانه دار در داخل محوطه ارگ بنا شد. تکیه دولت بنائی مدوّر و

بازار را که فعال ترین بخش شهر بود و به دروازه شاه عبدالعظیم باز می شد احاطه کرده اند. بر پایهٔ همین نقشه محله چاله میدان، عودلاجان در شرق و سنگلج در غرب تهران خلوت به نظر می رسد. باغ های درون حصار نیز در حوالی باروی شهر گسترده بوده است. نیز در این نقشه به خوبی دیده می شود که فضای شهری سازمان دهی نشده و در مدت چهارده سال سلطنت محمد شاه در داخل ارگ نیز تغییرات عمده ای صورت نگرفته است. با این همه، بازسازی بنای امامزاده اسمعیل (خیابان سیروس) و مسجد حاج رجبعلی (خیابان بوذرجمهری) در این دوره انجام گردید. امامزاده اسمعیل دارای صحن و دو گلدسته بلند و مسجد محقری است و بانی بازسازی آن عیسی خان بیگلربیگی بود. مسجد حاج رجبعلی دارای شبستان های تابستانی و زمستانی وایوان مدرسی مسجد مزیّن به کاشیکاری گره‌ای خوش طرح و ایوان است. در وسط قطعات کاشی کلمات "الله" و "علی" را با کاشی و رسم الخط کوفی، به سبک دوران صفوی و مدرسه شاه سلطان حسین، نقش کرده اند. نام استاد بنّا بدین ترتیب ثبت شده است: «عمل کمترین استاد محمد قلی شیرازی سنه ۱۲۶۲».[۱۶] مدرسه و حمام و بازار ابراهیم خان در کرمان نیز از بناهای دوره محمد شاه است که ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان بنا نهاده است. کتیبه تاریخ بنای مسجد از صبای کاشانی است که با خط خوش بر آن نقش شده:

زد صبا نیز ازپی تاریخ این وآن رقم — سلسبیل از جود ابراهیم درجنب سبیل.[۱۷]

بیماری طولانی محمد شاه، ناتوانی وزرا، و تشدید رقابت روس و انگلیس در ایران کار عمران کشور را در سال های پایانی زندگی این پادشاه به رکود کامل کشاند. محمد شاه روزهای آخر بیماری خویش را در قلعه محمدیه گذراند و در همان جا نیز جان سپرد.[۱۸]

با آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه (۱۲۱۳هـ ق/۱۸۴۸م)، کار نوسازی پایتخت، که افزایش جمعیت و گسترش روز افزون سطح شهر و تمرکز روزافزون امور دولتی در تهران آن را ضروری تر از پیش کرده بود، از سر گرفته شد. صدارت میرزا تقی خان امیر نظام (۱۲۶۸-۱۲۶۵ هـ ق/۱۸۵۱-۱۸۴۸م) نیز عامل مهمی در انجام اصلاحات اساسی بود. ایجاد «مرکز تعلیم و تربیت» را که پیامدهای گسترده ای در فرهنگ ایران داشت و سرانجام با نام دارالفنون شروع به کار کرد باید از جمله نوآوری های این بزرگ مرد دانست. توجه به علوم و صنایع
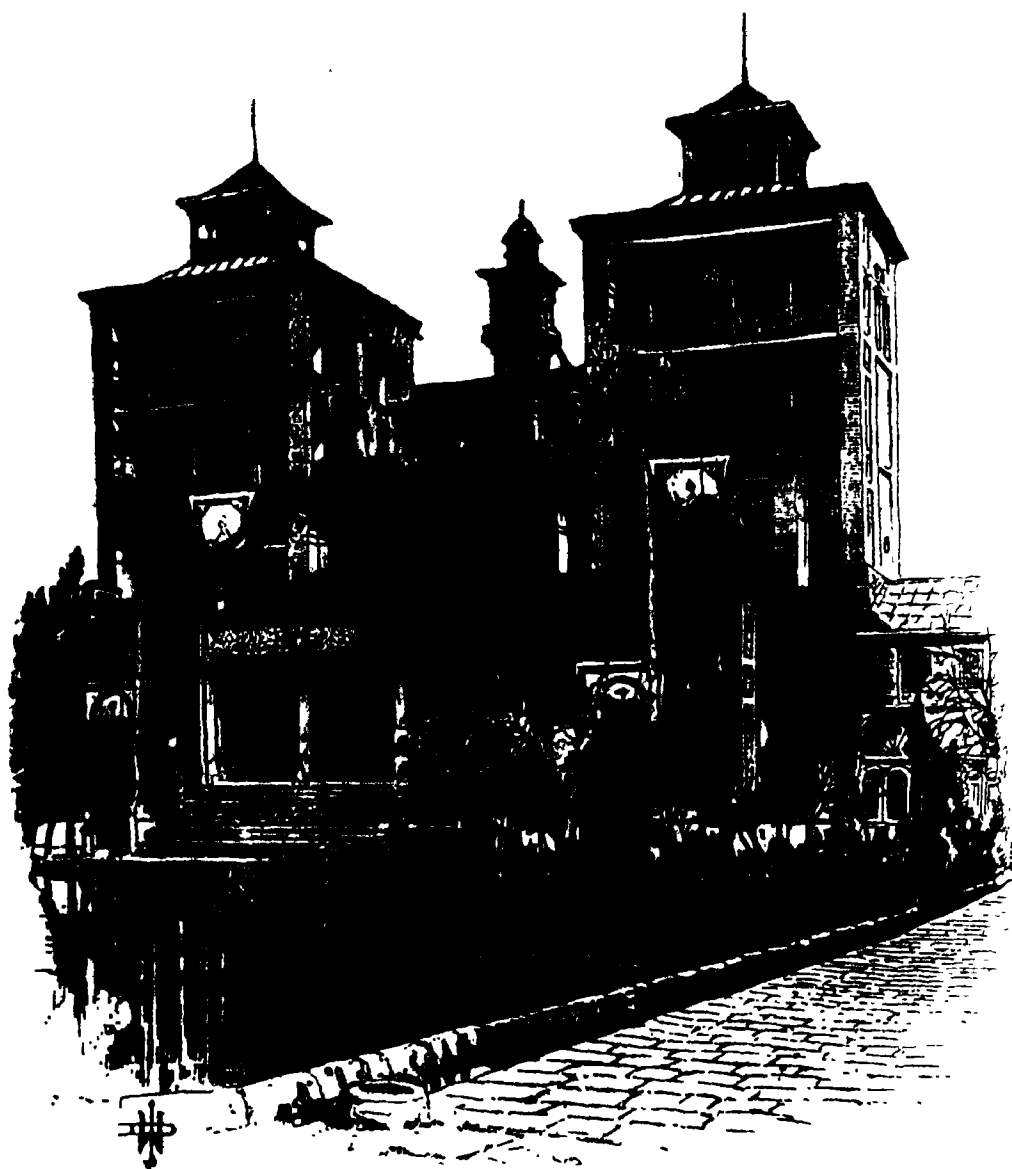
(تصویر ۳)
گراور از عکس مادام دو بالوی

سه طبقه از آجر و مرکب از حجره ها و طاق نماهائی بود که با کاشی های معرّق تزئین یافته بود. قطر دایرهٔ این محوطه شصت متر و ارتفاع آن بیست وچهار متر بود و در مرکز آن سکوی گردی به ارتفاع یک متر برای تعزیه و نمایش های مذهبی قرار داشت که به آن "تخت" می گفتند. معماری تکیه دولت در حالی ک فضای معماری سنتی ایران را حفظ کرده بود برای زمان خود شکل تازه ای داشت. این‌بنای‌زیبا و تاریخی متأسفانه درسال ۱۳۲۵ شمسی تخریب شد.[۲۳] ساختمان شمس‌العماره، که یکی از بناهای تاریخی و با ارزش تهران به شمار می‌آید، اثر استاد علی محمد کاشی است. این بنا دو برج متقارن چند طبقه دارد که در بالای هرکدام مهتابی سرپوشیده ای قرار گرفته که درآن زمان نه تنها بر تمام پایتخت بلکه بر نقاط دور دست اطراف نیز اِشراف داشت. (تصویر۳)

در بیست و یکمین سال سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۸۵هـ ق) طرح عمرانی وسیعی برای پایتخت درنظرگرفته شد و اجرای آن به مستوفی الممالک وزیرمالیه و میرزا عیسی خان وزیر شهر تهران محوّل گردید.[۲۴] باروی قدیمی شهر به طول شش و نیم کیلومتر که مساحتی حدود دوازده کیلومترمربع را در برمی‌گرفت تخریب شد و حصار و خندق جدید به شکل هشت ضلعی نامنظم به طول هیجده کیلومتر و نیم ساخته شد تا مساحتی حدود سی و یک کیلومترمربع را در برگیرد. این باروی جدید دارای دوازده دروازهٔ تزئین شده و کاشیکاری شده بود امّا به ادّعای کـــارلا سِرنا (Carla Serena) این دروازه‌ها بیشترجنـبهٔ تشریفاتی داشتند تا واقعی.[۲۵] طرح این "حصار ناصری" را یکی از استادان فرانسوی دارالفنون به نام مهندس بوهلر (Alexandre Buhler) تهیه کرد[۲۶] و اجـــرای آن چند سالی به طول انجامید. دراین طرح، میدان مرکزی شهر، توپخانه، در شمال شرقی ارگ قرار گرفت و خیابان تازه ساز "الماسیه" با دگه های صنایع نو محلهٔ ارگ را به آن متّصل می کرد. در اطراف این میدان که تحت نظر محمد ابراهیم خان معمارباشی ساخته شد حجره هائی برای استقرار توپ ها بنا کردند و طبقه فوقانی آن را به سکـــونت توپچیان اختصاص دادند، بنا به گفتهٔ اورسُل (E. Orsolle) در ۱۳۰۰هـ ق/۱۸۸۲م این میدان به سرعـت به شلوغ ترین نقطهٔ شهر تبدیل شد.[۲۷]

نقشه دقیقی که تحت سرپرستی عبدالغفّار (نجم الملک) استاد دارالفنون در اواسط سال ۱۳۰۸هـ .ق/۱۸۹۰م به اتمام رسید[۲۸] محدودهٔ شهر را در میان بارو جدید با جزئیاتش به خوبی نشان می دهد. فضای شهر به نسبت دوره فتحعلی شاه به چهار برابر رسید و با توسعه شهر به سمت شمال ارگ سلطنتی در مرکز

قوام و فرزند وی رضاخان قوام الملک که دیوانخانه بیرونی (نارنجستان) و اندرونی آنرا با باغ و باغچه در شیراز بنا نهادند. علی محمد خان در باغ گلشن عفیف آباد نیز اقامت گاه بزرگی ساخت. درچند کیلومتری ماهان نیز نصرت‌الدوله فیروز حاکم کرمان باغ بزرگی احداث کرد (۱۳۰۸هـ/۱۸۹۰م) که در ابتدا و انتهای آن دو ساختمان تابستانی و زمستانی قرار داشت و به باغ شاهزاده معروف شد.

ناصرالدین شاه شخصاً به ساختن هیچ بنای مذهبی مهمی مانند مسجد و یا مدرسه طلاب اقدام نکرد ولی در زمان سلطنت وی شماری از دیوانیان به ایجاد یا تعمیر بناهای عام المنفعه مذهبی دست زدند. از آن جمله بنای بازار، مسجد و مدرسه شیخ عبدالحسین است که از محل ثلث میرزا تقی خان امیر کبیر و به سعی شیخ عبدالحسین بنا شد. بنای مسجد با تعمیرات بعدی روحیه معماری اصیل خود را از دست داد ولی مدرسهٔ جنب آن، چهار ایوانی با حجره های دو طبقه و کاشیکاری معرّق و گره کاری، از بناهای ممتاز آن دوره بود. کارهای چوبی مدرسه و پنجره‌های مشبّک درها از بهترین نجاری های قرن سیزدهم قمری به شمار می رود. بر روی یکی از این درها این عبارت کنده شده است: «به فرمایش آقا یوسف صورت اتمام پذیرفت، عمل استاد نوروز تهرانی ۱۲۷۹» و بر چهار چوب آن نیز آمده است: «الهی تا در رحمت گشوده زآسمان باشد/ گشاده‌این درعالی به این عالی مکان باشد.»[۳۲]

میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی صدر اعظم ناصرالدین شاه، که از رجال ترقیخواه و روشنفکر عصر بود، در سال (۱۲۹۶هـق/۱۸۷۸م) بنای مسجد و مدرسه‌سپهسالار را در تهران آغاز کرد و برادرش میرزا یحیی خان مشیرالدوله آن را به پایان رساند. میرزا مهدی خان شقاقی، اولین مهندس ایرانی که از بخش معماری مدرسه سانترال پاریس درسال ۱۸۶۴م دیپلمه شده بود، در طرح این مسجد و نیز طرح ساختمان عمارت بهارستان که بعدها محل مجلس شورای ملی شد دخالت داشت.[۳۳] بنای با شکوه مسجد سپهسالار شامل جلوخان و سردر و دهلیز و ساختمان دو طبقه حجره ها و چهار ایوان، مقصوره و گنبد، شبستان و هشت گلدسته و منارهٔ کاشیکاری شده و نیز یک مخزن کتب معتبر است. ورودی اصلی مسجد در سمت غرب به خیابان بهارستان باز می شود و ورودی دوم در ضلع شرقی قرار دارد و دهلیز آن از نظر معماری و کاشیکاری معروف به سنت کاسه (طاق معلق) است. از امتیازات این بنا کاشی های خشتی مصور الوان هفت رنگ آن است. این کاشی ها که با تصاویری از مناظر و طبیعت بی جان

شهر قرار گرفت. عبدالغفّار در حاشیهٔ نقشه خود که در سال ۱۳۰۹هـق به چاپ رسید جمعیت تهران را دویست و پنجاه هزار نفر و تعداد خانه ها را هیجده هزار برآورد می کند. در همین سال ها چهار خط "واگن اسبی" دو خط شمال جنوبی و دو خط شرقی غربی از سوی میدان توپخانه مسیرهای اصلی شهر را طی می کرد.[۲۹]

درخلال سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ (۱۲۹۰هـق/۱۸۷۳م-۱۲۹۵هق/۱۸۷۸م و ۱۳۱۷ هـق/۱۸۸۹م) چند ساختمان جدید به مجموعهٔ ارگ اضافه شد، از جمله عمارت گالری به عنوان موزهٔ نقاشی ایرانی و فرنگی و کاخ ابیض که در محل کلاه فرنگی فتحعلی شاهی بوسیله معماران مهدی و صادق کاشی بنا شد برای جا دادن هدیه های ارزندهٔ سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی. با این ترتیب، محوطهٔ ارگ بیشتر ساختمان های دوره ناصری را در برگرفت. در خارج از حصار، کاخ سلطنت‌آباد (۱۳۰۵هـق/۱۸۸۷م) نیز در باغ بزرگی با ساختمان‌هائی جدا از هم بنا شد. در مرکز باغ ساختمان دو طبقه ای با حوضخانه‌ای بزرگ و طاق مقرنس در مقابل استخری وسیع قرار گرفت. از مجموعه سلطنت آباد برج هشت ضلعی پنج طبقه و تالار بار عام آن با کاشیکاری هایی از تصاویر ایرانی و فرنگی هنوز برجاست. در عشرت آباد نیز خوابگاه اصلی به صورت یک برج چهار طبقه با مهتابی سرپوشیده و ستون هایی به تقلید از ساختمان های دورهٔ صفوی هنوز باقی است. اطراف این برج چهارده ساختمان کوچک مجزا دورادور یک آب نمای مدور، برای همسران شاه احداث شده بود. در شرق تهران نیز کاخ یاقوت در سرخه حصار در دامنه تپه هائی به صورت بنای مدوّری که دور تا دور آن را ایوانی با ستون دور می‌زد بنا شد. در غرب پایتحت باغ شاه به صورت دایرهٔ وسیعی که چهار خیابان اصلی محورهای آنرا تشکیل می داد احداث گردید. در مرکز باغ نیز استخر مدوری قرار داشت که جزیره ای را در میان گرفته بود و نهرهائی از کاشی آبی در امتداد خیابان های باغ در جریان بود. در ۴۰ کیلومتریِ شمال تهران هم عمارت شاهی "شهرستانک"، مرکّب از یک بنای اصلی و ساختمان های جانبی و چند حیاط داخلی ساخته شد.[۳۰] در دوشان تپه نیز قصر فیروزه به طرّاحی ممتحن الدوله و بنّائی شیر جعفر، معمارِ دربار، احداث گردید.

از اقدامات مهم دیگری که در این دوران صورت گرفت عقد قرارداد احداث راه آهن تهران به شاه عبدالعظیم، به طول هشت کیلومتر، با یک‌شرکت بلژیکی بود. این‌راه‌در سال ۱۳۰۵ هـق/۱۸۸۷م آمادهٔ بهره‌برداری شد.[۳۱] در شهرهای دیگر ایران نیز دولتمردان بانی کاخ ها و باغ هائی شدند، از آن جمله علی محمدخان

وی چند روز قبل از فوت فرمان مشروطیت را ۱۴جمادی الثانیه ۱۳۲۴ صادر کرد.

پس از مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه (۱۳۲۷-۱۳۲۵هـق/۱۹۰۹-۱۹۰۷م) و سپس احمد شاه (۱۳۴۳-۱۳۲۷هـق/۱۹۱۴-۱۹۰۹م) زمام امور را به‌دست گرفتند. نالایقی این پادشاهان و ضعف حکومت و اوضاع درهم سیاسی و اجتماعی ایران از سویی و تهی شدن خزانه و بحران مالی، از سوی دیگر، کار سازندگی و عمران کشور را به رکود انداخت.

با بررسی معماری دوران حکومت قاجار به این نکته بر می خوریم که از نیمه قرن نوزدهم میلادی در نتیجه ارتباط بیشتر با دنیای خارج، از جمله ترکیه، قفقاز، روسیه در شمال و بوشهر و خلیج فارس در جنوب، هنر ساختمان در ایران به تدریج تحت تأثیر هنر همسایگان و دنیای‌غرب قرارگرفت. مسافرت دولتمردان و بازرگانان و محصلین ایرانی به کشورهای اروپایی و نیز آمد و رفت سیاحان غربی به ایران نیز منشاء تغییرات و نوآوری هائی شد از سوی دیگر، بازگشت شماری از ایرانیان که در اروپا در رشته های معماری و مهندسی تخصص یافته بودند، و نیز استخدام مهندسین خارجی در دارالفنون و ارتش، کار نوآوری را درزمینه های ساختمانی و معماری در ایران تسریع کرد. به دنبال این نوآوری ها و تغییرات معماران محلّی نیز تا اندازه ای سلیقهٔ تازه را پذیرفتند و در کارهای خود منظور کردند. از همین رو به تدریج طاق های ضربی و بام‌های گنبدی جای خود را به داربست‌های چوبی و پوشش فلزّی (شیروانی) داد و در دیگر عناصر اصلی ساختمان نیز تغییرات اساسی به وجود آمد و تزئینات داخلی بنا از گچ بری و کاشی کاری تا رنگ آمیزی صورت هنرهای ترکیبی به خود گرفت.

در بافت شهری پایتخت نیز دگرگونی هایی ایجادشد، از جمله ایجاد خیابان‌های عریض به صورت محورهای اصلی رفت و آمد، احداث میدان ها و گردشگاه ها، دکه های خیابانی خارج از بازار سنتی، درآوردن تکیه دولتی به شکلی نو، و اجرای برنامه‌های تازه ای مانند ایجاد خطوط واگن های اسبی، نصب چراغ های گاز و خطوط تلگراف، تأسیس کارگاه ها و کارخانه های جدید و مدارس، هتل، بانک، ضرابخانه، قزاق خانه و بخصوص احداث محله سفارت خانه‌های خارجی به دارالسلطنه قاجار رنگ و بویی از تجدّد بخشید. میدان وسیع مرکزی شهر (توپخانه)، جای میدان قدیم حکومتی (میدان ارگ) را گرفت. با همهٔ این تغییرات، محلات قدیمی شهر مانند چاله میدان، پامنار و بازار به حال خود رها شد و تهران همچنان مشتمل بر دو ناحیهٔ اجتماعی-فرهنگی "نو" و "کهنه"

برای زمان خود تازگی داشته و معرّف روحیه ای مدرن بوده است بی شباهت به طرح های اروپائی نیست. گنبد مسجد سی و هفت متر ارتفاع دارد و تعداد حجره‌های طلاب حدود شصت است. در همین دوران، در تهران مدرسه دیگری نیز به نام "سپهسالار قدیم" توسط میرزا محمدخان سپهسالار و به اهتمام میرزا نصرالله بنا شد. این مدرسه دو شبستان و تعدادی حجره های دو طبقه و دو مناره کاشیکاری شده دارد و مجموعه آن نمونه ممتازی از معماری دورهٔ قاجار است. در سردر این مدرسه کتیبهٔ منظوم و مفصلی در شرح ساختمان آن به چشم می‌خورد. دو بیت آخر کتیبه به این شرح است:

غرض این کعبهٔ مقصود واین عالی بنا مسجد    به سعی وی چو آمد باصفای لطف ربّانی
به فر ایـزد اول شاعر ملک عجم گفتا    که از سعی محتفد شد بنا این کعبهٔ ثانی
۱۲۸۳ کتبه الفقیرالمذنب، عبدالحسین

درکاشان بقعهٔ شاهزاده ابراهیم نیز در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه توسط «آقا سید مهدی ابن حاجی سید حسین بروردی فی سنه ۱۳۰۳» وقف شده است. ساختمان این بقعه که در سال ۱۳۱۲ هـ.ق/۱۸۹۴م به اتمام رسید دارای گنبد کاشیکاری فیروزه ای، گلدسته های بزرگ و صحن مفرح و ایوان آئینه کاری و نقاشی های مذهبی بر روی گچ است. در اصفهان نیز مسجد حاج جعفر آباده‌ای به سال ۱۲۹۶هـ.ق بنا شد. معماری و کاشیکاری این بنا در زمرهٔ بهترین آثار دوره ناصری است.

درشیراز، ازمسجد نصیرالملک باید نام برد که تاریخ بنای آن ۱۳۰۳-۱۲۹۵هـ.ق ذکر شده و نام معمار آن «کمترین محمدحسن» آمده است. این مسجد دارای ستون های سنگی شبیه مسجد وکیل و نماسازی آن کاشیکاری شده است.[۳۴] در همین شهر مسجد و حسینیه مشیر را نیز باید ذکر کرد که در سال‌های ۱۲۷۵هـ.ق/۱۸۵۸م به دستور میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک حاکم شهر بنا شد. مسجد مشیر دارای کاشیکاری و مقرنس کاری ممتاز است و شبستانی با ستون های سنگی یک پارچه دارد.

پس از ناصرالدین شاه ولیعهد پنجاه ساله اش مظفرالدین میرزا از تبریز به تهران آمد و به تخت سلطنت جلوس کرد (۱۳۲۴-۱۳۱۳ هـ.ق/۱۹۰۷-۱۸۹۶م). وی نیز با کمک قرضه هائی از دولت روسیه دوبار به اروپا مسافرت کرد امّا از این سفرها چیزی نصیب ملت ایران نشد جز آن که با تشویق و فشار آزادیخواهان

زال و افراسیاب قرار گرفت، با اشاره به همین تصویر است که جرج . ن. کرزن نوشت: «حداعلای احترامی که من گمان نمی کنم هیچ فرد دیگر انگلیسی احراز کرده باشد!»[۳۶] سیّاح دیگری که در اواخر حکومت قاجار به تهران آمد در بارهٔ شیوهٔ تمدن و معماری حاکم بر شهر چنین می‌نویسد:

> درتمدن مختلط آن (تهران) شرق و غرب بطور ناقص به هم آمیخته اند و در این آمیزش هنوز تفوق با شرق است. درشکه های کروک دار در میدان عمومی، پستخانه ای با تابلوئی به زبان‌های فرانسه و فارسی، تلگرافخانه ای مجهز و یک بانک شاهی معظم، خیابان علاء الدوله معروف به خیابان سفرا که در امتداد آن رؤسای نمایندگی های خارجی با لباس رسمی عبور می کنند ـحتی اگر از مغازه‌های پر ار کالاهای خارجی ، مهمانخانه ها، واگن اسبی زنگ دار آن سخن‌نگوئیم‌[همگی] دلالت برنفوذ تمدن غربی می کند، اما بقیه چیزها، مساجد، گلدسته‌ها، مدارس، شتران، کاروانسراهاو بازارهائی که پر از مردان و زنان روبنده دار است همه از مشخصات شرق هستند.[۳۷]

چند سالی پس از این اظهار نظر بود که جنگ جهانی اول آغاز شد. علی رغم اعلام بی طرفی از سوی دولت ایران، قوای روس و انگلیس و عثمانی به خاک کشور تجاوز کرد. در طول اشغال نواحی مرزی ایران در این دوران که با ضعف روزافزون حکومت قاجار مقارن بود بسیاری از شهرها و آبادی های ایران دچار آسیب های جبران ناپذیر شد. به این ترتیب، دوران اولیه تجدد در شهرسازی و معماری ایران که از نیمه دوم قرن نوزدهم، در عصر قاجار آغاز شده بود در این مقطع از تاریخ کشور به سبب ناتوانی دولت مرکزی، فقدان سیستم اداری صحیح و برنامه‌ریزی مناسب و فقرمالی خاتمه یافت. در این دوران کوتاه راه تجدد به کندی پیموده شد و شمار طرح های اساسی و زیربنائی و نوسازی مملکت به نسبت زمان ناچیز بود. با کودتای رضاخان میرپنج (۱۲۹۹هـق/۱۹۲۱م)، رأی مجلس شورای ملی به خلع احمد شاه از سلطنت و سرانجام با تفویض سلطنت به رضاشاه پهلوی از سوی مجلس مؤسسان (۱۵ آذر ۱۳۰۵ش/۶ دسامبر ۱۹۲۵م) در ساختمان تاریخی تکیه دولت،[۳۸] عصر جدیدی در تاریخ سازندگی ایران آغاز شد.

---

**پانوشت ها:**

۱. اعتماد السلطنه، *مرآت البلدان ناصری*. تهران، ۱۲۹۲هـق، ج ۱.

۲. ن. ک. به:

ماند.

با توسعهٔ پایتخت، چشم انداز بام های طاقی و گنبدی به تدریج جای خود را به داربست و پوشش با ورق فلزی (شیروانی) داد که کار ساختمان را آسان تر می‌کرد ولی ارتباطی با آب و هوای ایران نداشت. در دیگر شهرهای کشور مانند اصفهان، شیراز، کاشان، نائین، یزد، کرمان و غیره، این تحولات تأثیری ناچیز داشت و در نتیجه بافت شهری آنها تغییرات اساسی نیافت و ساخت و ساز در این نواحی کم و بیش به راه سنتی خود ادامه داد. از همین رو، معماری دوره قاجار در شهرهای دیگر ایران منطقی تر، ساده تر و درنتیجه زیباتر بنظر می رسید، بطوری که تعداد زیادی از این بناها را می توان به عنوان شاهکارهائی از معماری دو قرن اخیر ایران به حساب آورد. برعکس در معماری شهرک تهران، که عنوان دارالسلطنه به خود گرفت، همراه با توسعهٔ سریع بافت شهری و حضور و تأثیر عوامل خارجی، ترکیبی از معماری سنتی و عناصری از معماری همسایگان ایران و حتی کشورهای اروپایی اجتناب ناپذیر شد. به این ترتیب مکتب کم و بیش مغشوشی متکی بر سلیقه دولتمردان وقت به وجود آمد که حال و هوای مخصوص خود را داشت. بر این مکتب نامی نمی توان گذارد مگر «مکتب تهران قاجاری». در این مکتبِ خالی از قید و شرط شکل های تازه ای نیز ظاهر شد که اصل و نسبی برای آن نمی توان جُست. اغلب عناصر "وارداتی" ساختمان دراین جابجائی و بحران تغییر ماهیت داد. به عنوان نمونه، از "بُخاری دیواری" فرنگی تنها "سربخاری" آن به کار گرفته شد و آتش دان که اصل بُخاری است فراموش گردید. ستون ها و سر ستون های شبه کلاسیک غربی ساخته شده از گچ جای ستون‌های سنگی یا چوبی ظریف معماری سنتی را گرفت. دربارهٔ ساختمان باغ فردوس، که محل اقامت عصمت‌الدوله دختر ناصرالدین شاه و همسرش دوست محمدخان معیرالممالک بود، سیاحی که در اواخر قرن گذشته به تهران آمد به طنز می‌نویسد که نمای این ساختمان او را به یاد یک معبد دروغین یونانی می‌اندازد.[۳۵] در تزیینات داخلی اغلب بناهای دوره قاجار از تصاویر باسمه ای مناظر اروپائی درنقاشی و کاشیکاری الهام گرفته می شد و نیز تصاویر زنان و مردان ایرانی، و بیشتر خارجی، دیوارها را تزیین می کرد. هم چنین تصاویر قزّاقان و نظامیان و تسلیحات آنها به صورت نقاشی، کاشیکاری و یا حجّاری در نماهای خارجی منازل، دروازه ها و حتی حمام ها به کار می رفت که نشانی از چگونگی بنیهٔ نظامی حکومت بود. در قصر قاجار تصویری از یکی از اعضا[ی] انگلیسی هیئت سرجان ملکم که مورد توجه خاص فتحعلی شاه بود بین تصاو[یر]

دروازه داشت: دروازه شمیران و دروازه دولت در شمال؛ دروازه دولاب در شرق؛ دروازه قزوین درغرب؛ دروازه شاه عبدالعظیم و محمدیه در جنوب.

۲۳. فرّخ غفاری، «تکیه ها و تالارهای نمایش تهران»، در *تهران پایتخت دویست ساله*، ترجمه ا. س. مقدم، تهران، انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۵، ص ۱۶۲.

۲۴. جان. دی. گرنی، «تحول شهر تهران درعهد ناصری» در *همان*. ص ۶۲.

۲۵. ن. ک. به: Carla Serena, *Hommes et choses en Perse*, Paris, Charpentier, 1883, p. 48

۲۶. الکساندر بوهلر (Alexandre Buhler) استاد فرانسوی علوم نظامی در مدرسه دارالفنون بود.

۲۷. ن. ک. به: E. Orsolle, *La Caucase et La Perse* , Paris, Plon, 1885, P. 48

۲۸. عبدالغفار (نجم الملک)، مهندس و نقشه بردار و همکار بوهلر نقشه تهران را در سال ۱۳۰۹هـ ق تنظیم کرد.

۲۹. رضا مقتدر، «تهرانِ درون حصار» در *تهران پایتخت دویست ساله*، ترجمه ا. س. مقدم، تهران، انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۵، ص، ۴۳.

۳۰. دونالد ویلبر، *باغ های ایران وکوشک های آن*، ترجمه مهین دخت صبا، تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۸.

۳۱. حسین محبوبی اردکانی، *تاریخ موسسات تمدنی جدید درایران*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۳۲۵.

۳۲. *فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران*، تهران، نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ۱۳۴۵. ص ۱۶۱.

۳۳. *خاطرات ممتحن الدوله* به کوشش حسین قلی شقاقی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، صص ۴۱ و ۲۵۸.

۳۴. سید محمد تقی مصطفوی، *اقلیم پارس*، تهران، تابان، ۱۳۴۳، ص ۷۳.

۳۵. ن. ک. به:

A. Lacoin De Vilmorin, *De Paris A Bombay par la Perse* , Paris, Fermin-Didot, 1895.

۳۶. ج. ن. کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۴۵۰.

۳۷. ا. و. و. جکسن، *سفرنامه*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره ای، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۲. ص ۴۷۳.

۳۸. سیروس غنی، ایران: *برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷. ص ۴۰۰.

Pietro della Valle, *Voyage de Pietro della Valle*, Paris, 1664, Vol. 2, Page 309.

۳. ن. ک. به: Sir Thomas Herbert, *Travel in Persia*, New York, 1972.

۴. یحیی ذکاء، *تاریخچه ساختمان های ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان*، تهران، انتشارا
انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹. ص ۸.

۵. محمد حسن سمسار، *شهر تهران: نظری اجمالی به شهر نشینی و شهر سازی ایران*، به کوشش
محمد یوسف کیانی، تهران، ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۳۵۴.

۶. ن. ک. به:

I. Khonsari, M-R Moghtader, M. Yavari, *The Persian Garden*, Washington D.C., Mage
ublications, 1998, P. 128.

۷. غلامحسین مقتدر، *فهرستی از تاریخ ایران*، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۰۹.

۸. ن. ک. به: G. A. Olivier, *Voyage dans l'Empire Ottoman, L' Egypte et La Perse,* Paris, 1801

۹. دوستعلی خان معیرالممالک، *یادداشت هائی اززندگی خصوصی ناصرالدین شاه*، تهران، نش
تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

۱۰. ن. ک. به: M. Scarce Jenifer, *The Royal Palaces of the Qajar Dynasty,* Paris, P. 336

۱۱. سید عبدالله انوار، «باغ نگارستان،» *کتاب تهران*، تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۷۳،
۳، صص ۴۱-۱۶.

۱۲. حسن نراقی، *آثار تاریخی کاشان و نطنز*، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، صص
۲۶۲-۲۵۴.

۱۳. ن. ک. بــه: J. B. Fraser, *A Winter's Journey from Constantinople to Teheran,* London,
1938

۱۴. هما ناطق، *ایران در راه یابی فرهنگی*، لندن، انتشارات پیام، ۱۹۸۸، ص ۲۳۵.

۱۵. برزین، که در سال های ۸-۱۲۵۷هـ ق در تهران اقامت داشت، نقشه این شهر را د
سال ۱۲۵۷هـ ق تهیه کرد و سه سال بعد آن را در مسکو به چاپ رساند.

۱۶. *فهرست بناهـای تـاریخی و اماکن باستانی ایران*، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستان
ایران، ۱۳۴۵. ص ۱۵۶.

۱۷. *همان*، ص ۱۵۷.

۱۸. میرزا محمد تقی خان سپهر (لسان الملـک)، *ناسخ التواریخ*، تهران، انتشارات اسلامی
۱۳۵۳، صص ۱۳۷-۱۳۵.

۱۹. بروکش‌هنریش، *سفری به دربار سلطان صاحب قران*، ترجمه مهندس کردبچه، تهرا
انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸، صص ۱۸۰-۱۷۹.

۲۰. فریدون آدمیت، *امیرکبیر و تهران* (برداشت از کتاب *امیر کبیر و ایران*)، تهران، انتشارا
روشنگران، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۴۰-۴۵.

۲۱. *همان*، ص ۳۴.

۲۲. نقشه کرشیش درسال ۱۲۷۴هـ. ق/۱۸۵۷م تهیه شد. تهران در این زمان ش

حمد کریمی حکاک*

# ادوارد براون و مسئلهٔ اعتبار تاریخی

ـود و پنج سـال پس از انتـشار جلـد نخـست «تـاریخ ادبیـات ایران» *A Literary History of Persi* مهـم تـرین اثـر ادیـب ایـران شنـاس انگـلیسـی دوارد گـرنـویـل بـراون (Edward Granville Browne) (۱۹۲۶-۱۸۶۲) در لنـدن، ـرکت ایـران بـوکس (Iranbooks) این اثـر چهارجلـدی را در چاپـی جدیـد و در شمـایلی نو و بـرازندهٔ اثـر به علاقمندان عرضه داشته‌است. پروفسوردوبروین (J. T. P. De Bruijn)، استاد ممتاز ایران‌شناس وادبیات کلاسیک فارسـی در دانشگـاه یدن، هلند، نیز براین چاپ جدید مقدمه ای موجز و مهم نگاشته و در آن ضرورت ارائهٔ چاپ جدیدی از این کتاب را به نحو احسن تبیین و توجیه کرده ست.

دراین مقاله، بررسی اثر براون را با مرور مختصری بر مقالهٔ استاد دوبروین غاز می کنیم، آن گاه به موضوع شیوهٔ تاریخ نگاری براون و سرچشمه های فکری و در این کار سترگ روی می آوریم، و سرانجام چند نکتهٔ مهم را در تحلیل و رزیابی اثر براون در آستانهٔ قرن و هزاره ای نو متذکر می‌شویم. امید براین است که بدین ترتیب مکان و مقام اثر براون در تاریخنگاری ادبی زبان فارسی روشن شود، و مورخان امروز و آینده بتوانند ادامهٔ راه را با درک بهتری از آنچه پس شت ایشان قرار دارد طی کنند.

---

* استاد زبان و ادبیّات فارسی و فرهنگ و تمدن ایران در دانشگاه واشنگتن، سیاتل. آخرین‌اثری که از کریمی حکّاک منتشر شده ترجمهٔ مجموعه‌ای از اشعار اسماعیل خویی است:

Esmail Khoi, *Outlandia; Songs of Exile.* Selected and translated by Ahmad Karimi-Hakkak ar Michael C. Beard, with an introduction by Erik Nakjavani: Vancouver, Nik publishers, 1999.
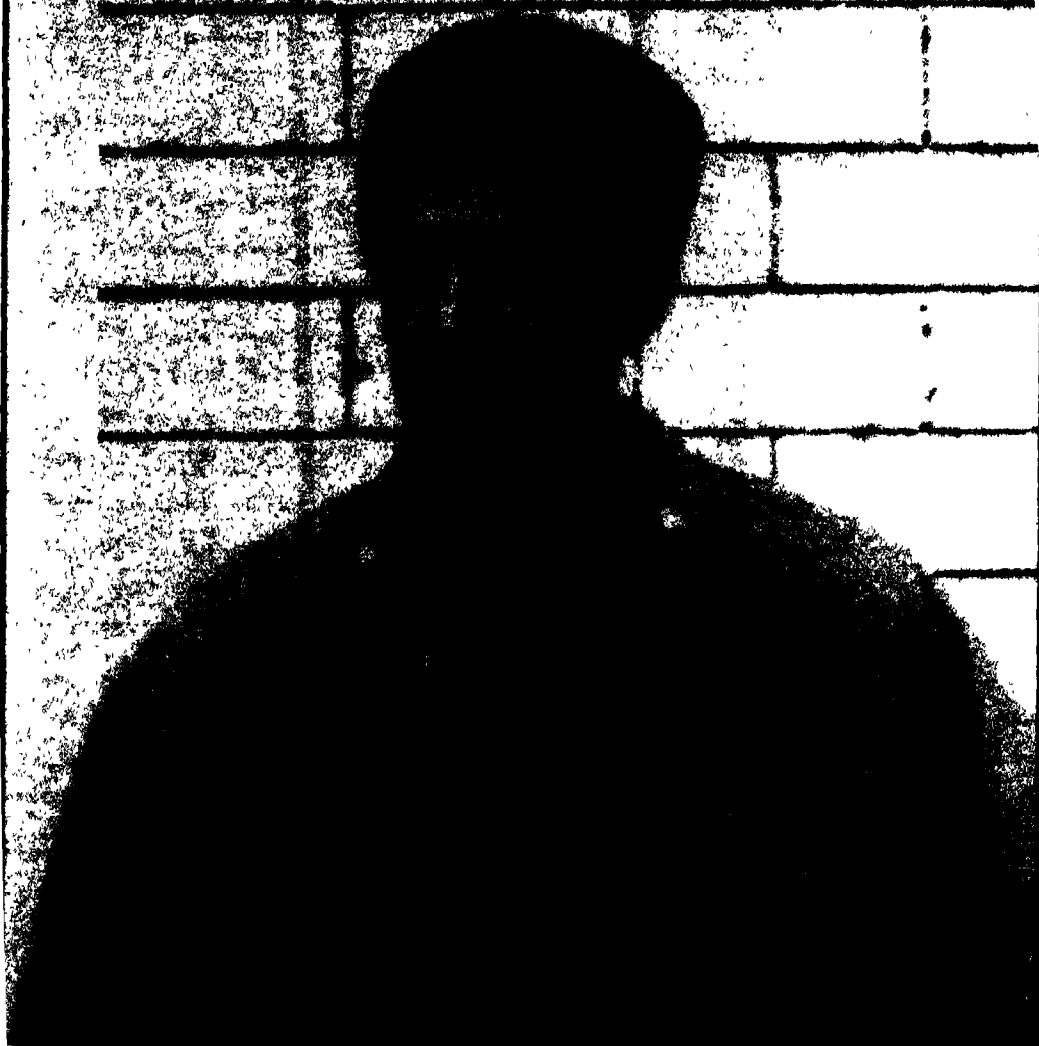
بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵

می‌شود. از این میان دوبروین "همحسّی" (emphathy) عمیق براون را با فرهنگ ایرانیان از عوامل مؤثر در توفیق او می شمارد. وی در این داوری به گفتهٔ خود براون استناد می کند و تأکید می گذارد، آنجا که می گوید کتابش را بیش از هر گروه دیگر برای کسانی نوشته است که: «پس از آنکه از راه ترجمه مهر شاعران ایرانی را به دل گرفتند، می خواهند هرچه بیشتر دربارهٔ زبان، ادبیّات، تاریخ و تفکّر مردمی بیاموزند که یکی از کهن ترین، با استعداد ترین و اصیل‌ترین اقوام جهان محسوب می شوند.»[۳]

درعین حال، دوبروین کاستی های اثر براون را نادیده نمی گیرد. او نخست به نقص منابعی که در دسترس براون بوده است اشاره می کند، و بسیاری از محدودیّت های کتاب را، به ویژه در برخوردش با ایران باستان، ناشی از آن می‌داند. درعین حال، به این واقعیّت نیز اذعان می کند که «براون، برخلاف بسیاری از معاصران خویش، اعّم از ایرانی و غربی، دلبستهٔ تاریخ و تمدّن ایران اسلامی بود و نه ایران پیش ازاسلام،»[۴] و این دوران را دورانی کاملاً جدا از ایران باستان می شمرد. دوبروین براین نکته نیز تأکید می کند که عشق وافر براون به زبان فارسی به هیچ گونه تعصبی در زبان یا نژاد آلوده نبود. از این قرار، او تفاوت های میان فرهنگ عرب و فرهنگ ایران را در قالب دوگانگی "آریائی" و "سامی" تبیین نمی کرد، چنانکه برخی از شرق شناسان آن روزگار می کردند. براون کوشش های ملّی گرایان ایرانی را نیز که به سره نویسی روی آورده بودند رد می کرد، زیرا می اندیشید کار سره پردازی در زبان فارسی به زبانی نافهمیدنی می انجامد، و به این می ماند که بخواهند زبان انگلیسی را از واژگانی که از ریشه های یونانی، لاتین یا فرانسوی گرفته شده بپالایند.

دوبروین برآن است که آگاهی از این گونه نظریّات ادوارد براون برخی ازابهامات موجود در رویاروئی امروزیان را با اثر او، یعنی ***تاریخ ادبی ایران***، روشن می کند. مثلاً هرگاه به یاد آوریم که در سیر تکوین فرهنگ های اسلامی زبان و ادبیّات عربی عنصر عمده ای به شمار می آید، تا بدانجا که در سده های آغازین زبان و ادبیات عرب در فرهنگ ادبی سرزمین ایران نه تنها رواجی فراگیر داشته بلکه یکسره بومی شده بوده است؛ و نیز هرگاه بپذیریم که براون به راستی توصیف فرهنگ ایران را وجههٔ همّت خود کرده بود؛ آنگاه میزان توجّه او به متون عربی چندان غریب نخواهد نمود. دوبروین موردی را به عنوان نمونه ذکر می کند و آن تفصیلی است که براون به شرح اندیشه های حکیم و عارف اندلسی تبار عربی زبان، محی الّدین بن العربی، می دهد. به نظر دوبروین این تفصیل از آن

استاد دوبروین در مقدمهٔ خود زیر عنوان «ادوارد جی. براون و اثرش تار
ادبی ایران» [Edward G. Browne and his *Literary History of Persia*] توجّه خود
به بررسی چند پرسش اساسی در این زمینه معطوف کرده است. یکی این که ع
مفید یک اثر پژوهشی را چگونه می توان تعیین کرد و چنین آثاری را تا به ک
و تا به کجا می توان به عنوان منبع دانش در موضوع ویژه ای پذیرفت؟ مثلاً
مورد حاضر، کتاب براون برای نسل جدیدی از پژوهندگان ادبیات فارسی
سودی می تواند در برداشته باشد؟ در پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل، دوبرو
برخی از مهم ترین مسائل تحقیق ادبی را پیش می کشد. وی در تحقیق تاریخ
به اثری اشاره می کند که، با همه پیشرفت دانش در موضوع و محتوای خود، تا
امروز، یعنی بیش از دوقرن پس از آنکه داده های مندرج درآن از اعتبار علم
ساقط شده، هم چنان علاقهٔ خوانندگان را به خود می کشد و بدین سان به حی
خود ادامه می دهد. این اثر، که نمونهٔ اعلای دیرپائی شده است، همانا *تاریخ افول
سقوط امپراتوری روم*، اثر نامدار مورخ انگلیسی ادوارد گیبون (Edward Gibbon
(۱۷۹۴-۱۷۳۷) است. دوبروین از بررسی سبب دوام اعتبار چنین آثاری نتیج
می‌گیرد که: «در علوم انسانی خصلت های استثنایی یک اثر و نویسندهٔ
می‌تواند جای زوال اجتناب ناپذیر مندرجات آن را بگیرد، و آن را از فروافتادن
ورطهٔ فراموشی نجات دهد.»[۱]

آنگاه دوبروین به جست و جوی این گونه خصلت ها در شخصیّت براون و ا
او روی می آورد و به ویژه به گیرائی شخصیّت پژوهشگر انگلیسی و سخن آور
استثنایی او، که در سیاق نگارش کتاب *تاریخ ادبی ایران* کاملاً مشهود است، اشا
می کند. وی کوشش مستمر براون را برای ایجاد و حفظ تماس و همکاری ه
مستمر با زبدگان و نخبگان ادبی جهان فارسی زبان، به ویژه با علامه محم
قزوینی، و نیز درگیری او را با تحولات فکری و رویدادهای اجتماعی و سیاس
ایران ـ خاصه در دو ساحت ظهور و تکوین جنبش علی محمد باب و حرک
مشروطه خواهی در ایران ـ مورد توجه خاص خود قرار می دهد. درجبههٔ تحق
ادبی نیز دوبروین ابتکار براون را در انتظام بخشیدن به کار چاپ آثار کلاسی
فارسی، مثلاً *لباب الالباب* عوفی و *تذکرة الشعرای* دولتشاه، نمونه وار نام می برد.[۲]

دوبروین از این همه چنین نتیجه می گیرد که ترکیب شخصیت گرم و گیر
براون با وسعت نظر و آزادی‌گرائی او به رویکردی تازه در کار تحقیق ادب
و سرانجام نگارش کتابی "یگانه" انجامید که در هر صفحهٔ آن شمایلی از شخصیّ
نویسنده و از گزینش ها و پسندهای ویژهٔ او در معرض دید خواننده گذاش

متذکر می شود، پیرو و ناقل نظر هممعصران ایرانی خویش بود. اینان، یعنی کسانی همچون قزوینی و تقی زاده و دهخدا و بسیاری نظیر ایشان، این گونه روایت‌های ارزش مدارانه یا هنجارین حسّی و ذهنی را از گذشتگانی همچون خواجه نصیر طوسی در *معیارالاشعار* یا آذر بیگدلی در *آتشکدهٔ آذر* به ارث برده بودند. به سخن دیگر، دراین موارد براون ناقل افکاری است که درچشم فارسی زبانان همروزگار او که با وی در مکالمه و مکاتبه و مراوده بودند حقایقی بدیهی بود و دارای اعتباری ابدی می نمود. چنین اعتقادی، به ویژه در روایت غالب از سیر ادبیات فارسی متجلّی است که شکوهی آغازین را در سیر زمان به انحطاطی تدریجی می پیوندد و "بازگشت" به زبان و لحن و سبک و سیاق شاعران متقدم را تنها راه بازیافتن جلال و جبروت از دست رفتهٔ ادب فارسی می‌شمارد.

بررسی مقدمهٔ استاد دوبروین برچاپ جدید *تاریخ ادبی ایران* به درازا کشید، زیرا درآن پرسش هایی پیش کشیده شده بود که امروز هم در تاریخ نگاری ادبی زبان فارسی مطرح است، و این خود یکی از دلایلی است که تجدید چاپ این کتاب را کاری بجا و به موقع جلوه می دهد. امّا هنوز جای بحث مفصّل و مکفی دربارهٔ روش شناسی تاریخ ادبی در میان فارسی زبانان خالی است. از میان تاریخ های ادبی که به دنبال اثر براون نوشته شده تنها کار ریپکاست که از این دیدگاه شایان توجه می نماید، آن هم عمدتاً به این دلیل که پایه های آن بر اندیشهٔ دیالکتیک نهاده شده، و زمینهٔ اجتماعی را بخش لاینجزّای از اثر ادبی می‌شمارد.[۶] متأسفانه در مقدّمهٔ موجز دوبروین هم مجال پرداختن به این بحث نبوده است، و درنتیجه مهم ترین پرسش روش شناختی که کتاب براون خوانندهٔ امروزین را با آن رو به رو می کند بی پاسخ مانده است. پرسش این است: براون در بارهٔ تاریخ به طور اعم، و تاریخ ادبیّات یا تاریخ ادبی به ویژه، چگونه می‌اندیشید، و این اندیشه در خلال صد سالی که از نخستین نوشته های او در این موضوع می گذرد چگونه تحوّل یافته است؟

درجست و جوی پاسخ به این پرسش نخست باید *تاریخ ادبی ایران*، به ویژه مقدمه ها و پیشگفتارهایی را که براون خود بر هر یک از چهار جلد آن نوشته است، به دقّت از نظر گذراند. آنگاه باید پرسش دیگری را طرح کرد، و آن این که: روش شناسی تاریخ نگاری در دوران براون، یعنی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، چگونه تاریخی را می توانسته است پدید آورد؟ نگفته پیداست که این کاری نیست که بتوان در این بررسی اجمالی بدان روی آورد. تنها می توان امیدوار بود طرح این مبحث به صورتی کلّی خاستگاه چنین بحثی گردد. به این

جهت موجه است که اندیشه های ابن‌العربی اثر قاطعی بر سیر ادبیّات فارسی گذاشته است. البتّه ذکر این نکته دراین جا لازم است که بحث دربارهٔ این قضیّه در دهه‌های اخیر بس بسیار به درازا کشیده شده، و مثلاً این که آیا افکار مولوی متأثر از نظام "وحدت وجودی" ابن العربی است یا بیشتر سبقهٔ فارسی زبان و خراسانی دارد از مسائلی است که امروز به مراتب بیش از دوران حیات براون موضوع پژوهش های دانشگاهی قرار گرفته است.[۵]

نکتهٔ دیگری که دوبروین در مقدّمهٔ خود از نظر گذرانده و جای بحث دارد اشارهٔ اوست به این که مفهوم ادبیات در نظر براون با آنچه مکاتب امروزی نقد ادبی در این مفهوم می گنجانند تفاوت دارد. دوبروین می گوید براون ادبیّات را پدیده ای وسیع و گسترده می دانست که نه تنها شعر و نثر بلکه کلیّت میراث فرهنگی زبان فارسی را در برمی گرفت. به همین دلیل، او آثاری را هم که به مقوله های تاریخ، مذهب یا حکمت مربوط می شد در شمار کار خود آورده و در *تاریخ ادبی ایران* بررسی کرده است. در این مورد، این نکته گفتنی است که نظر دوبروین هم در این باره متعلّق به زمانی است که می توان گفت دورانش سپری شده است. در واقع امروز یک بار دیگر ـ و این بار از دیدگاه های نظری دیگری که ارکانش با ارکان فکری براون و معاصران او یکسره متفاوت است ـ معنای واژهٔ ادبیّات گسترش یافته و تقریباً همان حیطهٔ شمولی را یافته که درچشم براون داشت، بدین معنا که امروز نیز واژهٔ ادبیّات به هرگونه "نوشتاری" اطلاق می شود که درآن عنصر "ادبیّت"، یعنی رفتار زیبائی‌شناختی با زبان، نقشی برعهده داشته باشد.

امّا این گفتهٔ دوبروین درست و تیزبینانه است که براون را نمی‌توان در مفهومی امروزین "منتقدادبی" خواند. چه، اوهم مانند بسیاری از انگلیسی‌زبانان اوایل قرن بیستم، و به پیروی ازمنتقدانی که در مکتب نظریه‌پردازانی نظیر متیو آرنولد (Matthew Arnold) (۱۸۸۸-۱۸۲۲) و والتر پتر (Walter Pater) (۱۸۹۴-۱۸۳۹) در انگلستان یا شارل اگوستین سن بوو (Augustine Sainte Beuve) (۱۸۶۹-۱۸۰۴) و هیپولیت تن (Hippolyte Taine) (۱۸۹۳-۱۸۲۸) در فرانسه، پرورش یافته بودند، به رغم میراث بری از پوزیتویسم علمی آن دوران ـ ذوق و سلیقهٔ خویش را ـ گاه به صورت نیاگاه ـ معیار نیک و بد آثار ادبی می‌شمرد. از سوی دیگر، ادوارد براون در مواردی نظیر تقسیم بندی ذهنی اوزان و بحور شعر فارسی و اتّصاف آن ها به صفت هایی همچون سلیم و سخیف، و نیز در رجحانی که در ذهن خویش برای سبک خراسانی و عراقی در برابر سبک هندی قائل بود، هم چنان که دوبروین

ـ که، به گفتهٔ خودش، «زمینه ای فراخ تر و طرحی گسترده تر- می خواستم
م فلسفی تر- را در برداشته باشد.» آن گاه براون می افزاید:

الگویی که در یکی از این دو مورد پیش روی من گذاشته شد کتاب جذّاب «تاریخ ادبی مردم انگلیس» اثر ژوسران بود. [مطالعهٔ] این اثر، چه در سطح نظری چه درعمل. . .، حظّی وافر در من برانگیخت، چنان که بلافاصله تصمیم گرفتم مساعی خود را در کاری که مدت ها در صدد انجامش بودم در اختیار سلسله انتشاراتی بگذارم که آن کتاب بخشی از آن بود. دلیل این امر آن بود که میل داشتم تاریخ فکری ایرانیان را بنویسم و نه فقط تاریخ شاعران و نویسندگانی را که افکارشان را به وسیلهٔ زبان فارسی بیان کرده اند. تجلّی نبوغ ملی [ایرانیان] درزمینه‌های مذهب، حکمت، و علوم دست کم به همان‌اندازهٔ جلوه های ادبی در مفهوم اخص برایم جالب بود، حال آنکه ابزار زبانی که شاعران و نویسندگان از راه آن سخن خود را می گویند، از دیدگاه من، اهمیّت چندانی نداشت.[۸]

شگفت این که، در خلال قریب به یک قرنی که از رقم زدن این واژگان
ذرد، هیچ یک از پژوهشگرانی که در احوال و آثار ادوارد براون غور کرده
این سخنان او را مورد مداقه قرار نداده اند. در واقع، نه کسانی که پس از
ـ براون به ستایش از او برخاستند و نکته های جالبی از زندگیش را
فتند به این سخنان اشاره کرده اند، و نه آربری، که درکتاب خود در بارهٔ
ن شناسان انگلیسی، فصلی را به او اختصاص داده است.[۹] نویسندگان سه
له‌ای نیز که در *دانشنامهٔ ایرانیکا* زیر نام براون درج شده به این
ان توجهی نکرده‌اند. نزدیک‌ترین اشاره ای که در یکی‌از این مقالات به این
وم می‌توان یافت این جملهٔ کلّی است که *تاریخ ادبی ایران* «اثری است که نقاط
و ضعف براون را به تمامی به نمایش می گذارد: چشم‌اندازی گسترده. . .،
یاتی درهم‌فشرده که تقریباً همیشه درست‌است، و شالوده ای یکسره استوار بر
ع اصلی. . . ، ولی درعین حال حاوی نکات پراکنده و گاه جزئیّات بی ربط.»
ندهٔ مقاله آن گاه این نکته را متذکر می شود که اثر براون «سرشار از
ه‌های تعصبّات او و جامعهٔ اوست، و نیز برخی گرایش های فرهنگی اسفبار
یان آن زمان درآن بازتاب دارد.»[۱۰] به هرحال، بی اعتنایی به سخنان براون در
. راهی که در پیش گرفته بود نمونه ای است از بی اعتنایی کلی ادیبان و
خان ادبی به مسائل روش شناختی، چنانکه گذشت.

اشارهٔ براون به مورّخ فرانسوی، ژان ژول ژوسران (Jean Jules Jusserand
۱۹۰-۱۸۵۵)، در برگیرندهٔ چندین نکتهٔ روش شناختی است که از آن

ں، در اینجا کلی ترین سخنی را که*براون دراین باب گفته و در آغاز پیشگفتار بر جلد نخست اثرش آمده، ازنظر می گذرانیم.
براون در سرآغاز این پیشگفتار مختصر، در شرح چگونگی روی آوردن به رش کتاب، می گوید:

سال های بسیار بود که آرزوی نوشتن تاریخ دست آوردهای فکری و ادبی ایرانیان را در سر می پروراندم؛ تاریخی کمابیش در روال آن اثر تحسین انگیز، یعنی «تاریخ مختصر مردم انگلیس»، نوشتهٔ گرین [Green's *Short History of the English People*]، کاری که هر نویسنده ای می تواند با مباهات آن را الگوی کار خود قرار دهد، ولی کمتر کسی می‌تواند امیدوار باشد که آن را پشت سرگذارد.[۷]

ارهٔ براون به مورّخی است به نام جان ریچارد گرین (John Richard Green) ۱۸۸-۱۸۳۷)، که تاریخ مورد اشارهٔ براون را در سال ۱۸۷۴، یعنی هنگامی که ون درآستانهٔ نو جوانی قرار داشت، منتشر ساخت. تاریخ گرین به محض انتشار چنان اقبالی روبرو شد که در سال ۱۸۷۵ پنج بار تجدید چاپ گردید، و سال های ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۰ به اثری چهار جلدی، مانند اثر خود براون، سترش یافت. گرین تاریخ خود را از دیدگاه فکری آزادیگرایان انگلیسی دوران رد نوشته بود، بدین معنا که گسترهٔ وسیعی برای تاریخ نویسی درنظرگرفته بود ، براساس اعتقاد به تنوّع و تکثّر قومی و فکری قرار داشت. از نظر سبک ارش نیز نثر رنگین و کلام آهنگین گرین روایت او را از تاریخ مردم انگلستان صورت اثری زنده و جاندار درمی آورد که علاقهٔ هر خواننده ای از هر طبقهٔ تماعی را برمی انگیخت. این کتاب به ویژه برای جوانانی نظیر براون تا سال‌ها ورت یک الگوی‌مطلوب تاریخ نگاری داشت، چندان که براون پیشگفتار خود را اشاره به آن آغاز می کند.

در بند دوم پیشگفتار براون سخن از الگوی دیگری به میان می آید که میّتش، از دیدگاه ویژهٔ تاریخ نگاری ادبی، از اهمیّت اثر گرین هم بیشتر است. می گوید که در زمانی واحد دو ناشر متفاوت از او دعوت کرده بودند که ابی در بارهٔ «ادبیات یا تاریخ ادبی ایران» بنویسد، و اضافه می کند که در خاب میان این که به کدام یک از این دو دعوت پاسخ مثبت دهد، ملاحظاتی ون جاذبهٔ بیشتر یکی از دو دعوت در مقایسه با دیگری، یا حقّ‌التألیف کلان‌تر، رجحان های شخصی در کار نبوده، بلکه او می خواسته است به دعوتی لبّیک

آنجو» عرضه می کند. نمونه های توازی و تشابه میان دو تاریخ ادبی چندان گسترده است که در این مقال نمی گنجد؛ ولی حضور این نمونه ها تردیدی باقی نمی گذارد که این سخن براون را جدی باید گرفت که اثر ژوسران الگوی کار او۔ یا دست کم یکی از دو الگوی کار او۔ بوده است.

تاریخ جان گرین۔ و دیگر آثار آن مورخ۔ نیز در کار ادوارد براون مؤثر بوده است. هرچند این تأثیر را بیشتر در لحن و سیاق کلام *تاریخ ادبی ایران* باید جست، نشانه های این تأثیر بر محتوای کتاب را نیز نمی توان نادیده گرفت. گرین، پس از انتشار «تاریخ مختصر مردم انگلیس» در سال ۱۸۷۴ دو اثر دیگر نیز منتشر کرد، یکی به نام «تکوین انگلستان» (*The Making of England*) درسال ۱۸۸۲ و دیگری به نام «فتح انگلستان» (*The Conqeust of England*) در سال ۱۸۸۳. در این سلسله آثار، گرین دقّت نظر خود را در ایجاد ارتباط میان رویدادهای ظاهراً ناچیز و تحلیل آنها به مثابهٔ اجزاء روندها یا فرایندهای تاریخی مشخّص نشان داد. او سال ها به عنوان استاد تاریخ نگاری عینی و علمی، که به مکتب مورّخان آلمان شهرت داشت، مقام شامخی را از آن خود کرده بود. در تاریخ براون، فراسوی مسائل مربوط به سبک و سیاق نگارش، دو خصلت را می‌توان اثر مستقیم یا غیرمستقیم آراء و شیوهٔ نگارش گرین دانست: یکی گرایشی فلسفی که بعضاً به صورت تأملاتی در تاریخ تفکر ایرانیان جلوه می‌کند، و دیگری حضور ذهنیّت شخص مورخ در متن روایت تاریخی، یعنی همان خصلتی که دوبروین نیز توجه خوانندگان امروزی را بدان جلب می کند.

و امّا از دیدی بازهم فراتر، اثر ادوارد براون را باید در زمینهٔ کلی تاریخ‌نگاری در انگلستان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در نظر آورد. مورّخان این دوره عموماً درعین حال که میراث‌بَرانِ پوزیتیویسم فلسفی اروپای قرن نوزدهم بودند خود عصیانی را علیه آن مکتب آغاز کردند که امروز پس از گذشت یک صد سال، به نقطهٔ اوج و نهایت تجلّی خود رسیده است. پرسش اصلی دراین عصیان به رابطهٔ میان تاریخ و علم مربوط می شود: آیا تاریخ علمی است از علوم؟ اگر چنین است آیا این علم به علومی نظیر علوم طبیعی شباهت دارد، و حدّ این شباهت درکجاست؟ آیا توضیحات و تبیینات تاریخی، از لحاظ منطقی و ماهوی، از نوع توضیحات و تبیینات علوم طبیعی هستند؟ اگر چنین است، آیا می توان مدّعی شد که در نهایت میان علوم۔ اعمّ از علوم طبیعی و علوم انسانی۔ وحدت ماهوی وجود دارد، یعنی همهٔ علوم از یک گوهرند؟ مورّخان آلمانی۔ کسانی همچون ماکس وبر (Max Weber) (۱۹۲۰-۱۸۶۴) و ویلهلم دیلته

نمی‌توان گذشت. ژوسران، پژوهشگر و دیپلمات شهیری بود که کتاب سه جلدی «تاریخ ادبی مردم انگلیس» را نوشت ـهمان کتابی که براون در پیشگفتار خود به آن اشاره می کند. وی در ایام میانسالی سفارت فرانسه در آمریکا را برعهده داشت، و بیشتر شهرت خود را نیز در این کار، به ویژه به دلیل مساعی مؤثرش در کمک به تدوین سیاست آمریکا در جنگ جهانی اوّل، کسب کرد، و به همین مناسبت هم در تاریخ دیپلماسی لقب "سفیر ستوده" (The Admirable Ambassador) را از آن خود ساخت.[۱۱] جلد نخست از تاریخ سه جلدی او درسال ۱۸۹۴ به فرانسه منتشر گردید و بلافاصله به زبان انگلیسی ترجمه شد و در لندن نشر یافت.[۱۲] در همان سال ها آثار دیگر این نویسندهٔ فرانسوی نیز یکی پس از دیگری در لندن منتشر می شد، که مهم ترین آنها عبارت بودند از: «مقالات انگلیسی به قلم یک نویسندهٔ فرانسوی» (۱۸۹۵)، «داستان زندگی یک پادشاه» (۱۸۹۶) و «شکسپیر در فرانسه در عصر سلطنت» (۱۸۹۹). انتشار آثار ژوسران در انگلستان با اقبال کم نظیری رو به رو شد، مطبوعات لندن او را بهترین نگارندهٔ تاریخ خود شمردند، و در محافل همه جا سخن از ژوسران و آثار او بود.

در یک کلام، در سال ها و ماه ها و روزهایی که براون در اطاق مطالعهٔ خود درکمبریج آرزویی را که سال ها در سر پرورده بود به مرحلهٔ تحقّق نزدیک می کرد، محیط فکری پیرامون او- دست کم آنگاه که سخن از روش شناسی تاریخ نگاری به میان می آمد- سرشار از گفت و گوی گرین و ژوسران بود. می توان او را در نظر آورد، سر فرو برده در کتاب ژوسران، در کار یافتن پاسخی به این پرسش که چگونه می توان کتابی" این چنین" در بارهٔ تاریخ ادبی ایران نوشت. آیا بسیاری از پژوهشگران امروز در کار خود از چنین روشی پیروی نمی کنند؟ برای کسی که کتاب براون را در کنار کتاب ژوسران ورق زند تردیدی باقی نمی‌ماند که براون درگزینش روش تاریخ نگاری خود تا حد زیادی به اثر ژوسران نظر داشته است، چنانکه خود به این نکته اذعان دارد. او نخستین بخش از کتاب خود را «در باب منشاء و تاریخ عمومی مردم، زبان ها، و ادبیات ایران» می نامد، هم چنان که ژوسران کتاب نخست خود را به بحث در بارهٔ "منشاء" مردم انگلستان اختصاص می دهد. آنجا که ژوسران سخن از «حملهٔ قوم ژرمن» به میان می آورد براون عنوان "حملهٔ عرب" را بر می گزیند، و تاکیدی که براون بر ادبیات عرب‌زبان سرزمین ایران در سده های نخستین رواج اسلام در ایران می‌گذارد از بسیاری جهات شباهت تمام دارد به آنچه ژوسران در فصل دوّم از جلد دوّم کتاب خود زیر عنوان «ادبیات فرانسوی زبان [انگلستان] در دوران پادشاهان نرمان و

داشته تفاوت دارد. در جلد دوّم نیز دو فصل چهارم و پنجم در بارهٔ فرهنگ و ادبیّات سلجوقیان از نظر درک و دریافت تاریخی با دیگر فصول کتاب تفاوت های روش شناختی عمده ای دارد.

حال در پرتو مبحثی که در بارهٔ الگوهای مشخّص کار براون و نیز فضای فلسفی نظر او در بارهٔ تاریخ نگاری ادبی گشودیم به واپسین بخش از این بررسی می رسیم. نگفته پیداست که در طرحی که در اینجا عرضه شد ارزیابی اهمیّت کتابی مانند ***تاریخ ادبی ایران*** در قرن و هزاره‌ای که در پیش است از سرنوشت تفکّر تاریخی در عصر ما جدا نیست. امروز هم عالمان علوم طبیعی و هم مورّخان به این نتیجه و نظر رسیده اند که علم درکلّی‌ترین مفهوم به مراتب پیچیده تر از آن است که مکاتبی همچون مارکسیسم یا پوزیتیویسم می پنداشتند. در میان آثاری که در این مسیر نقش اساسی داشته اند، کتابی به نام «ساختار انقلابات‌علمی» *The Structure of Scientific Revolutions* اثر توماس کوهن (Thomas Kuhn) جایگاه ویژه ای داشته است. این کتاب که در سال ۱۹۶۲ منتشر گردید سهم مهمّی در دگرگون کردن تفکّر تاریخی در بارهٔ علم ایفا کرد.[۱۴] کوهن در واقع علوم طبیعی را نیز به صورت پدیده هایی از نوع علوم انسانی تبیین کرد، بدین معنا که در نظر او علوم طبیعی نیز بر بنیاد همان تفسیرهایی استوار بودند که نظریّه‌پردازان پیشین تنها علوم انسانی و از جمله تاریخ را قائم به آن بنیادها می‌انگاشتند. او برآن بود که علوم طبیعی نیز قرائتی از جهان ارائه می دهند، گرچه این قرائت نه به جهان آدمیان که به جهان سنگ و استخوان و ستاره مربوط می شود. از این قرار، علوم- حتّی علوم طبیعی نیز- سرانجام در مفهومی فراسوی آنچه تا آن روز انگاشته می شد، «انسانی» و «تاریخی» هستند، بدین معنا که شناخت ما از آن علوم و کارکرد هایشان «همیشه هم چنان» بر نظریّاتی استوار است که خود زادهٔ اندیشهٔ خلّاق آدمی است، و از همین روست که محقّق- حتی آنگاه که به چشم عینیّت در شیئی می نگرد- در شناخت و تبیین آن لاجرم ذهنیّت خود را نیز در کار می آورد.

به نظر من، عمده ترین خصلتی که اثر ادوارد براون را، حتی پس از گذشت یک صد سال پر تب و تاب، هم چنان به صورت روایتی جاندار و جذّاب از تاریخ ادبی ایران نگه داشته تنها هنگامی به چشم خواهد خورد که اثر او را همچون تاریخ ژوسران روایتی بدانیم که از بیرون به فرهنگی معیّن می نگرد. براون در این روایت نه تنها ذهنیّت فردی و موقعیّت فرهنگی خود را از دست ننهاده، بلکه به کمک آن به منظری دست یافته که همیشه در اختیار اهل آن زبان و فرهنگ

(Wilhelm Dilthey) ( ۱۹۱۱-۱۸۳۳ ) و پیروان ایشان در فرانسه و انگلست
داشتند که چنین نیست. به اعتقاد آنان علوم انسانی، و از جمله علم تار
معنادار ساختن رفتار آدمیان را برعهده دارند واین اعمال و رفتار تنها
موضوع تعبیر و تفسیر آیندگان باشد، و نه توضیح و تبیین علمی، چن
علوم طبیعی می بینیم. این مورّخان، براساس این تمایز، مرز فاصلی
طبیعی و علوم انسانی قائل می شدند که در نوردیدن آن میسّر نمی
سوی دیگر، اثر پوزیتیوزیسم علمی بر سیر تفکّر، و نیز اثر تفکّر دیال
صورتی که مارکس آن را عرضه کرده بود- بر سیر تفکّر تاریخی
دورانساز بود. مارکسیست ها و پوزیتیویست ها هردو فرایند شنا
واقعیّت های عینی آغاز می کردند و تا قوانین عمومی پیش می بردند، و
را در سیر تاریخ انسان به همان صورت به انجام می‌رساندند که در زم
یا زیست شناسی. از این قرار، تاریخ نیز تابع همان قوانین کلی می‌نمو
طبیعی می رفت تا بدان دست یابد، هرچند در بررسی های تار
پژوهشگران به این است که تنها شمایی یا تصویری، هرچند ناکامل، از
دست دهند، و کامل کردن آن را به آیندگان بسپارند.[۱۳]

ادوارد براون نیز مانند بسیاری از مورّخان انگلیسی اواخر قرن
چنبرهٔ این دوگانگی قرار داشت. *تاریخ ادبی ایران* گاه به انبانی می مانَد
وقایع منفرد و مجزّا که گویی برای استفادهٔ جامعه شناسان و مرد
گردآوری شده، وگاه -در فرازهایی بس درخشان- به تأمّلاتی تبدیل م
دانش ادبی را همچون رشته ای مستقل از معرفتی تاریخی ترسیم
نمونه های این دوگانگی را در هریک از مجلّدات چهارگانهٔ *تاریخ*
می توان مشاهده کرد. در جلد نخست دو فصل پی در پی، یعن
هشتم و نهم از بخش سوّم، آشکار ترین نمونهٔ این دوگانگی را به نمایش
در فصل هشتم، زیر عنوان «تکوین دین و حکمت در عصر طلای
elopment of Religion and Philosophy in the Golden Age of Islam]
مورّخی را می بینیم که به راحتی از داده های منفرد قوانین عام و شامل
می کند که زمینه ساز نظر کلّی او دربارهٔ فرهنگ ایران در سده ه
ورود اسلام به‌آن سرزمین‌است. آنگاه بلافاصله درفصل نهم، زیرعنوان «ب
he Great Persian Heresiarchs of this Period] «بزرگ ایرانی این عصر
رشته زندگینامهٔ منفرد برمی‌خوریم که شیوهٔ بازگوئی سرگذشتشان تنه
آنچه براون در منابعی همچون *مروج الذهب* مسعودی یا *تاریخ طبری*

## پانوشت ها:

۱. ن. ک. به:

Edward Granville Browne, A *Literary History of Persia,* new edition, with an introduction by J. T. P de Bruijn, Bethesda: MD, Iranbooks, 1997, Vol. I, p. E.

۲. فهرست کامل آثار ادوارد براون هنوز درجائی انتشار نیافته، امّا نام و مشخصات بسیاری از مهم ترین نوشته هایش در کتاب شناسی سه مقالهٔ مربوط به وی در **دانشنامهٔ ایرانیکا** درج شده است. ن. ک. به

*The Encyclopaedia Iranica,* ed. Ehsan Yarshater, Vol. IV, pp. 483-488.

همچنین فهرست عمده ترین کارهای او در تدوین و تصحیح انتقادی متون کلاسیک فارسی تا سال ۱۹۱۳ در پایان کتاب «مطبوعات و شعر فارسی ایران امروز» درج شده است. ن. ک به:

Edward G Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge University Press, 1914

۳ ن. ک. به: Browne, *Literary History,* Vol. I, p. ix, quoted in de Bruijn, *op. cit* p. L

۴ همان، ص M

۵. دراین باره، ن. ک. به:

William C. Chittick, "Rumi and Wahdat al-Wujud," in *Poetry and Mysticism in Islam: The Heritage of Rumi,* ed. A. Banani *et. al*, Cambridge University Press, 1994, pp. 70-111.

۶. ن. ک. به:

Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, Dordrecht, Holland, D. Reidel Publishing Company, 1968

۷. ن. ک. به: Browne, *A Literary History,* Vol I, p vii

۸. *همان*، ص viii

۹. برای بررسی نمونه ای از ستایش هایی که پس از درگذشت براون از او شد، ن. ک. به: مقالهٔ سردنیسون راس (Sir Denison Ross) در:

*The National Dictionary of Biography,* (1922-1930), Oxford, pp. 123-25.

دو سرویس نیز در مقدمهٔ خود بخشی از نوشتهٔ کارل براکلمن (Carl Brockelman) را در بارهٔ ادوارد براون که در کتاب *Geschichte de arabischen literatur* به چاپ رسیده نقل می کند: ن. ک. به:

Browne, *Literary History,* Vol. I, p. K

۱۰. ن. ک. به:

G Michael Wickens, "Browne's Life and Academic Career," in *The Encyclopaedia Iranica* Vol IV, p. 484.

۱۱. برای شرح احوال و آثار این نویسنده و دیپلمات فرانسوی، ن. ک. به:

*Jean Jules Jusserand, Ambassador of the French Republic to the United States of America, 1903-1925,* New York: Jusserand Memorial Committee, 1937.

چنانکه از عنوان و دیگر مشخصات کتاب پیداست، این کتاب بیشتر به دوران سفارت ژوسران در آمریکا مربوط می شود، ولی کتابشناسی آثار ژوسران، که در صفحات ۶۱ تا ۶۶ کتاب درج شده،

نیست. اهمیّت چنین منظری به ویژه در مورد فرهنگی بیشتر آشکار م
اساساً در ابراز و بیان ذهنیّت های فردی و درک موقعیّت های متحوّل ا
موانع و مشکلاتی دست به‌گریبان بوده است. شاید مهم ترین درسی ک
مورّخ فرانسوی ژوسران آموخته باشد شیوهٔ نگرشی است به فرهنگی دیگ
نگرنده اجازه دهد که روایت بومی فرهنگ مورد مطالعه یکسره بر ذه
گردد، و شاید مهم ترین خصلتی که براون از جان گرین آموخته باشد
به این ضرورت است که زبان روایت باید بتواند جذّابیت خود را، مجرّد
و محتوای تحقیق، برای خواننده حفظ کند. و سرانجام بی‌تردید درسی
از حرفهٔ تاریخ نگاری در جامعهٔ انگلستان در اواخر قرن نوزدهم و
بیستم گرفته لزوم همدلی با گذشته ای است که مورّخ به کار روایت
همّت می گمارد.

روایتگری بنیادی‌ترین شگرد تبیین‌جهان درزبان است، و در کار
تاریخی- یعنی بازگفتن حکایت آغازها و انجام ها، تحویل ها و ت
برآمدن‌ها و برافتادن هایی که در پوشش به تاریخ پنهان و آشکار می
حضور راوی نه گریزی هست و نه گزیری. درک این واقعیّت، از اس
پیش‌نیاز های حرفهٔ تاریخ نگاری است. از این گذشته در کار تاریخ ن
این واقعیّت را نیز نمی‌توان‌از نظر دور داشت که در ادبیّات- در شعر، ا
درنمایش، و در سرود و آواز و ترانه و تصنیف- کلیهٔ دستاوردهای ا
فرهنگ- از اساطیرالاوّلین گرفته تا مذهب و حکمت عملی تا روا
جامعه‌شناسی و جز اینها- بر مداری جمالگرا در چرخش و جنبش
می‌آیند. از همین رو، تاریخ ادبی، تجلّی‌گاه تمامی دستاوردهای گذشتگا
تلاش بی‌امانشان برای کمال تجلّی و جلوه گری. در پرتو چنان در
ملاحظاتی است که می توان روایتی از گذشتهٔ ادبی یک فرهنگ ر
درعین پرداخته بودن- یعنی مصنوع بودن- و تاریخی بودن- یعنی مقیّد
مکانی معیّن بودنِ خود را پنهان نمی کند، اکنونیان و آیندگان را به
می‌خواند تا او را از میدان به در کنند، یعنی روایتی دیگر، بهتر، و ب
از آنچه او پرداخته بپردازند. *تاریخ ادبی ایران*، اثر ادوارد گرنویل بـ
میداندار ادبیات کلاسیک فرهنگ فارسی زبان است.

# گذری و نظری

بهمن دادخواه*

## نگاهی دیگر به نقاشی قاجار

از آغاز قرن چهاردهم تا میانهٔ قرن هیجدهم مشغلهٔ عمدهٔ نقاش ایرانی تصویر متون ادبی است، کاری که بنا بر طبیعتش در چهارچوب صفحهٔ کتاب محدود می‌شود. درچهار گوشهٔ کوچک این اوراق نقاش ایرانی هنری را باز می گذارد که از انضباطی عمیقاً تزیینی آموخته است: ایجاد ترکیبی خوشایند در رابطه با متن به کمک طرّاحی ظریف خلاصه شده و ابتدایی، رنگ آمیزی روشن و صاف با رنگ های خالص و شفّاف و پرداخت پر وسواس در جزئیات. درچنین تصویری میان نور و سایه میانبری نیست. اندام پیچیده در نقش و رنگِ پیکره ها و گیاهان مثل تکه های بریده شده از کاغذ الوان کنار هم بروی زمینه چیده شده‌اند. کوه دور دست و جوی آب در پیش و بوتهٔ گل سرخ کنارِ آب همه در یک سطح نشسته اند. عجبی نیست اگر آسمان طلایی و زمین سرخ است. ترکیبات صحنه از نظمِ ایدالی پیچیده ای پیروی می‌کنند که به قرار و قاعدهٔ حقیقت مرئی

---

* نقّاش و مجسته ساز.

حاوی اطّلاعات جالبی دربارهٔ روش او در تاریخ نگاری نیز هست. این نکته نیز گفتنی است که ژوسران از سال ۱۸۸۷ تا سال ۱۸۹۰ کارمند سفارت فرانسه درلندن بود و در همان سال ها طرح نگارش «تاریخ ادبی مردم انگلیس» را نیز می ریخت. از سوی دیگر ادوارد براون نیز، پس از بازگشت از ایران در سال ۱۸۸۸، در کمبریج اقامت داشت. کاملاً محتمل است که ژوسران و براون در این سال‌ها، یا در سال های بعد، دیدارهایی هم کرده باشند.

۱۲. کتاب «تاریخ ادبی مردم انگلیس» سر انجام به صورت یک اثر سه جلدی درآمد که تماما به زبان انگلیسی ترجمه شد و با عنوان های زیر در لندن و نیویورک انتشار یافت:

Jean Jules Jusserand, *A Literary History of The English People*, Vol. I, *From the Origins to the Renaissance*, London & New York: G. P. Putnam's Sons, 1894; Vol. II, *From the Renaissance to the Civil War* (part I), London and New York: G. P. Putnam's Sons, 1906; Vol. III, *From the Renaissance to the Civil War* (part II)., London & New York, G. Putnam's Sons, 1909.

درچاپ سوّم این اثر، که درسال ۱۹۲۶ منتشرگردید، عنوان جلد سوّم «عصر الیزابت» (*The Age of Elizabeth*) نام گرفته است.

۱۳. برای آگاهی از آراء و تحلیل های گوناگون در بارهٔ رابطهٔ تاریخ و علم ن. ک. به:

R. G. Collingwood, *The Idea of History*, Oxford University Press, 1946; Patrick Gardiner, ed. *Theories of History* , Glencoe, Free Press, 1959; W. H. Walsh, *An Introduction to Philosophy of History*, London, Hutchinson's University's Library, 1951; Arthur C. Danto, *Narration and Knowledge*, Columbia Unviersity Press, 1985.

۱۴. ن. ک. به:

Thomas Kuhn, *The Structure of Scintific Revolutions*, Chicago, University of Chicago Press, 1962.

ِپائیش را با آموخته هایش از نقاشی سنتی ایرانی با موفقیت به‌هم می آمیزد.
نمونه از این کارها که جزو آخرین آثارش به حساب می آیند. شاید موفق ترین
اشی های این دوره انتقالی هستند.

اولین نقاش ایرانی که کارش از نزدیکی به هنر واقع گرای اروپایی خبر
ی دهد محمد زمان است. در کارهای اولیه او اثر نفوذ نقاشان مسن تر را
ی‌توان حدس زد. مثل تمام مواردی که می توان از نبودن مدارک و شواهد کافی
کوه داشت، خبر کاملاً مستند از روند کار او نداریم ولی تا آنجا که به استناد
رش می‌توان گفت در کارهای اولیهٔ او کوشش هایی به طرف نقاشی واقع گرا
ده می شود. از حضورش در ایتالیا گزارشی نه چندان معتبر باقی است ولی از
ند و چون آموزش هنریش بی خبریم. براساس نقاشی هایش و از روی گزارش
تصری که از احوالش باقی مانده است، تأثیر شدید تربیت اروپایی در او تا
د تأثیر در باورهای مذهبیش پیش رفته است.

محمد زمان صفحه ای از خسمه نظامی برای شاه طهماسب نقاشی کرده
ـت که به خوبی معرف کار او و نشان تأثیر مکتب نقاشی ایتالیا بر اوست.
این تصویر که صحنه ای از لیلی و مجنون نظامی را نشان می دهد طبیعت و
. و دشت و کوه و درخت و منظره دور دست همه به روش نقاشان قرن هفدهم
ـت. طرح اشخاص و حیوانات و کالبدشناسی اندام مجنون نشان می دهد که
ـاش چیز زیادی از طراحی نیاموخته است. رعایت اصول پرسپکتیو، طرح
ِدیک به واقعیت، رنگ آمیزی همراه با سایه روشن برای نشان دادن حجم، از
ک سو نقاشی اش را به نمونه های اروپایی نزدیک می کند. از سویی دیگر،
ـرای تردید آمیز همه‌ی این اصول کارش را هم چنان در مرز نقاشی سنتی باقی
اه می‌دارد. تا همین جا این جسورترین اقدام برای گذشتن از مرز تصویر سنتی
ـت. کارهای محمد زمان و علیقلی بیک بیشتر در طریقهٔ پرداز با آبرنگ و قلم
ـرا شده است. تا این تاریخ هنوز هیچ نمونه ایرانی از نقاشی با رنگ و روغن
ده نمی شود.

به سبب حضور معلمان اروپایی در نگارستان اصفهان ـ مانند آنژلی
(Philippe Angel) نقاش و حکاک و گراور ساز، و لاک (Lock)، هنرمندی که از
رف کمپانی هند شرقی برای تدریس فرستاده شده است ـ می توان حدس زد
ه آموزش روش های اروپایی نقاش و (احتمالاً کار با رنگ و روغن) در زمان
اه عباس دوّم در اصفهان شروع شده است. ولی سال ها بعد از سقوط صفویه و
. زمان کریم خان زند و در شیراز است که شاهد به وجود آمدن اولین تابلوهای

کوچک مینیاتور «مثل فرشی جادوئی که سحر فرشته ای به آن جـ
بیاعتنا مانده است و درآن نشانی از عمق وجود ندارد. با این همه
فوق العادهٔ نقّاش دررسیدن به یک‌مجموعهٔ کامل‌هماهنگ اعجاب انگیز است ،
در ضیافتی که برای چشم می گسترد، خیال را تا بی نهایت به دور می ک
این ردیف اند بسیاری از نقاشی‌هائی که در دوره صفوی و تیموری
شده‌اند و مجموعه های‌نفیسی که از نقاشان‌مکتب‌هرات و اصفهان باقی ماند

گسترش روابط اروپا و شرق بصورت تعیین کننده ای در صنعت
ایرانی اثر می گذارد. در اواخر قرن پانزدهم به همراه ورود مسافران ـ باز
سفیران ودیگران ـ نفوذ فرهنگ اروپایی وسعت می یابد. دربار صـ
فرستادگان هنر اروپایی استقبال می کند. برای تزیین و نقاشی دیوارهای
شاهی دوران شاه عباس اوّل از دو نقاش فرنگی دعوت می‌شود. تزئینات و
هایی که این دو نقاش با رنگ و روغن به روی دیوارها اجرا می کنـ
شاهدان اعجاب انگیز است. این نخستین نمونهٔ نقاشی رنگ و روغنی ،
است. موفقیت این نقاشی ها در تأسیس نگارستان اصفهان بی تأثیر نیـ
میان استادان مدرسه از دو استاد فرنگی هم اسم برده می شود. برخورد د
ناگزیر می شود و نقاشی مسطح و ایدآلیستی ایرانی با کیفیت شدیداً تـ
بسته در قالب مینیاتوری روبروی حجم پرسپکتیو و رئالیسم نقاش اروپا
می گیرد.

تماس با نقاشی و نقاشان فرنگی از یک طرف و همنشینی با مکتـ
(که خود زیر تأثیر نقاشی اروپایی است) از سوی دیگر، نقاشی سنتی ایرا
شدت متأثر می کند. ازسویی نقاش تربیت شده با اصول اروپایی گرایش
ایرانی دارد و از طرف دیگر نقاش ایرانی به طرف هنر اروپایی کشیده ،
حاصل این تأثیر را در کار دو نقاش سرشناس این دوره علیقلی بیک جـ
محمد زمان می بینیم که هر دو تا پایان قرن ۱۷ میلادی به کار ادامه می

علیقلی بیک جبّه دار در دربار شاه عباس دوّم به طرف نقاشی
گرایش پیدا می کند. کاری از دوره جوانی او در دست است (کپی گـ
(Van Dyck) که ظاهراً ازز‌مان‌آموزش اولیه اش باقی‌مانده است‌و‌نشانی است
کارش به سبک اروپایی. در نمونه دیگری از او که به سبک نقاشان قرن
ایتالیا نقاشی کرده است. (تصویر زن، چشمه، منظره کوه و دشت در نما
تسلطش به شیوه نقاشی اروپایی آشکار است.

در سال هایی که به دنبال خواهد آمد علیقلی بیک دانسته های

قاجار با وجود برخورداری از نوعی جذابیت بومی هنری هم چنان ابتدائی، سطحی، عامیانه و خام باقی می ماند.

بی شک با دیدی انتزاعی لحظه هایی از نقاشی ناب دراین آثار پیدا می‌کنیم که نشان از قریحه خام تولید کنندگان آنست ولی این لحظه ها کمیاب است و کم دوام و از رُقعه های نفیسی که برای بایسنقر میرزا و شاه طهماسب ساخته اند بسیار دوریم. رونق بازار نقاشی در زمان فتحعلیشاه الزاماً موجب رشد کیفی آن نیست، زیرا حرکت ابتدایی نقاشان زندیه در بهترین جهاتش دنبال نمی شود. عادت های نقاشی مینیاتور در ابتدایی ترین مشخصاتش ادامه می یابد. امکانات و نوآوری هائی که در نقاشی زندیه راهی تازه باز کرده بود ناشناخته می ماند. و رنگ و بوم نقاشی رنگ و روغن مثل صفحه کاغذی بزرگ و آبرنگ مصرف می‌شود. در نهایت دگمه های سفید رنگ است که به فراوانی نقش مروارید دوزی‌ها را می پوشاند. بهترین نقاشی های دوره قاجاری مینیاتورهای عظیم چندین برابر شده ای می شوند که ناگزیر هر لطف و گیرایی این نوع نقاشی را از دست داده اند نگاه ایرانی به نقاشی قاجاری بی تفاوت نیست. در نگاه به این آثار در برابر چشم او یک چیز می گذرد و در حواسش چیز دیگری. در فاصلهٔ تصویر تا حافظه دامی از رنگ، طعم، بو، و نور. . . بر سر راه حس خام گسترده است که از جایی دورتر از پرده نقاشی می رسد و ربطی به ارزش فنی و هنری کار ندارد.

ناصرالدین شاه در بازگشت از اولین سفر اروپائیش این تابلوها را از دیوارها پائین می کشد تا بجایش نقاشی ها، آینه ها، و باسمه های فرنگی را بیاویزد. و به این ترتیب نقاشی قاجاری می رود تا در زیر زمین ها و پستوها و انبارها خاک بخورد و در سال های بعد از بازارهای کلکته و اسکندریه سر در آورد و دوباره با قیمتی که تاریخ به آن می دهد، به عنوان یک پدیدهٔ تاریخی و نه یک جریان هنری، بر صحنه ظاهر شود.

---

رنگ و روغن خواهیم بود. فاصله ما با اولین کار رنگ و روغن اروپایی به بیش از سه قرن می رسد.

کار نقاشان زندیه با نقاشی محمد زمان مشخصاً فاصله می گیرد و صاحب شخصیت جداگانه ای می شود با وجود موضوع و فضای ایرانی تابلوهای این دوره نفوذ مکتب اروپائی در نقاشی زندیه حس می شود. شباهت های دور و نزدیکی میان چهره هائی که محمد صادق نقاشی می کند و کارهای نقاشان ونیزی قرن هفدهم وجود دارد. همین طور است نزدیکی میان نقاشی طبیعت بیجان میرزا بابا با نمونه های هلندی. در زمیه فنی هم نکته هایی هست که باور ما را برای نفوذ شیوه اروپایی تقویت می کند. هردو نقاش برای زیرکار تابلوها از رنگ مایهٔ خرایی استفاده می‌کنند (شیوه ای که نزد نقاشان قرن هفدهم اروپا نیز کاملاً رایج بود). نتیجهٔ استفاده از این زیر پوشش، فضای گرم پرده و نوعی هماهنگی رنگی است که در تابلوهای نقاشان دوره زندیه می بینیم. معدودی از نقاشان دوره قاجاریه نیز به همین روش روی آورده اند. درکیفیت قشر رنگ و نحوه استفاده از آن هم آثاری به چشم می خورد که نشان ورود این نقاشان به تکنیک نقاشی رنگ و روغن است.

در آثار محمد صادق به سبب رنگ آبی آسمانی و سفید پر ملاط ابرها آشنائیش را با این تکنیک. توانایی او در کار با رنگ و روغن در دیگر نقاشان قاجار دیده نمی شود. در دوران آقا محمد خان هنر جزو آخرین مقولاتی بود که می توانست مطرح باشد. توجه زیاد دوران فتحعلیشاه به هنر نقاشی هم تا اندازه ای مایه تعجب است. بی شک علاقه شخص شاه مهم ترین عامل برای رونق نقاشی بود. قسمت بزرگی از مجموعه نقاشی قاجار این دوره را پرتره های شاه تشکیل می‌دهد.

از سال ۱۷۹۷، آغاز سلطنت فتحعلیشاه، تا سال ۱۸۷۵، یعنی بازگشت ناصرالدین شاه از اولین سفر اروپائیش را باید دوران رونق مکتب نقاشی قاجار دانست. از این تاریخ به بعد مسیر این نقاشی تغییر می کند و از یک طرف به رودخانه اصلی زندگی وصل می شود و از سویی دیگر به زمینه اش می پیوندد و به تدریج در طول دهه ها آن را نزد صاحبان اصلیش در قهوه خانه ها و زورخانه ها و خانه‌های دیگر باز می یابیم.

برای مورخان هنر، دفتر نقاشی ایرانی با سقوط صفویه بسته می شود و آنچه را که به دنبال می آید یا نادیده می گیرند و به حساب نمی آورند و یا در قیاس با هنر اروپایی قرن هیجدهم و نوزدهم می سنجند و نتیجه می گیرند که نقاشی

شاهرخ مسکوب

# یادداشت هایی در بارهٔ مینیاتور

چندی پیش دوستی کتاب "بهزاد" فراهم آوردهٔ عبدالله بهاری* را به من داد و خواست که آنرا در *ایران نامه* معرفی کنم. کتاب با تصویرهای زیبا و خوش رنگ، صفحه آرایی استادانه، کاغذ اعلا و آن چنان که در خور چنین کتاب هائی است بسیار خوب چاپ و تهیه شده. از همان نگاه نخستین به مقدمه دیدم آمده است که: «برای فهم و دریافت ارزش کار های بهزاد و در حقیقت نقاشی ایران به طور کلی، مطالعهٔ ریشه ها، سنت ها و جریان های موثر عمده، اهمیت دارد.» سپس برای همین ریشه یابی نوشته اند نمونه‌های طرح‌هائی متعلق به «*چهل هزار سال پیش*» در غارهای لرستان باقی مانده است. مواد بیشتری به صورت سنگ‌نگاره، تزییناتی بر سنگ، مفرغ، طلا، نقره و پارچه یا سفالینه ها به دست آمده . . . (ص ۱۵) به هرحال پس از چند سطر می‌گویند انتزاعی شدن هنر ایران را می توان فقط ناشی از آیین زردشتی دانست که پیدایش آن را بین «هزارهٔ پنجم تا دوم پیش از میلاد» برآورد کرده اند!

از مقدمه که بگذریم دربارهٔ نقش های خوش آب و رنگ و زیبای کتاب این مشکل وجود دارد که مولف محترم پاره ای از "مجلس" های مینیاتور نقاشان دیگر را از آن بهزاد دانسته اند و درنتیجه آثار بهزاد بیشتر از آن شده است که هنرشناسان

---

* Ebadollah Bahari, Bihzad, *Master of Persian Painting* I.B. Tauris & Co. LTD. London. 1966.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۳)

# تحول صنعت نفت ایران

## نگاهی از درون

مصاحبه با

**پرویز مینا**

پیشگفتار: فرخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

می شود و به همین سبب ناگزیر هنری روایی است و در همه حال سرگذشتی، داستانی، حکایت و روایتی "آراسته" به زینت های خیال.

۴- و اما در روایت؛ آنچه به نقاش می رسد- از اسطوره و حماسه و تاریخ و سرگذشت عاشقان و عارفان و جز اینها- بیشتر در ساحت شعر یا افسانه تعالی یافته، از واقعیت عینی فراتر گذشته و به "حقیقت" واقعیت پیوسته است. نقاش می‌کوشد تا این واقعیت متعالی را به تصویر درآورد و دیدنی کند. پس کار او تعالی پدیده ای "از پیش متعالی" است، و از همین رو نیازمند خیال خلاق که پیوسته نظر به فراتر و آنسوتر واقعیت داشته باشد. دراین ورزش نازکانه و ظریف امکان خطای دست قلمزن کم نیست و گاه "مجلسی" می بینیم که هم از واقعیت به دور است و هم از تعالی.

درهمین حال نباید ویژگی دوگانه مینیاتور را از یاد برد که ظاهری توصیفی، گزارشگر دارد و باطنی تمثیلی.

۵- مینیاتور هنری درباری است، زیرا به سبب هزینهٔ گزاف، بی پشتیبانی شاه و شاهزادگان، انجام پذیر نیست اما اشکال هنر درباری وابستگی آن به دلخواه و سلیقهٔ حامیان است. شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور به خلاف برادرش بایسنقر میرزا به علت گرایش های شدید مذهبی به نقاشی علاقه ای نداشت. و یا نمونه دیگر، شاه طهماسب، زمانی دوستدار و مشوق هنرمندان بود و خود نیز زمانی این هنر را در نزد استادان فن می آموخت ولی او هم ناگهان یک روز، باز به سبب گرایش های مذهبی از آن بیزاری جست و درنتیجه هنرمندان دربار هریک به گوشه ای پراکنده شدند، به هندوستان و آناتولی یا مشهد، تبریز و . . . شاه اسماعیل دوم جانشین طهماسب اندک حمایتی از هنرمندان نشان داد ولی جانشین او سلطان محمد خدابنده ( معروف به خربنده)، خشکه مقدسی بود به کلی بیزار از نقاشی.

۶- مینیاتور وکارگاه پرهزینه و نقش های هنرمندانهٔ آن برای بزرگداست پادشاهی (بایسنقر، طهماسب، شاه عباس) و بنابراین وابسته و مبلغ یا نشانهٔ قدرت دولتیان و دولتمندان است. و گاه برای هدف های دولتی و سیاسی به کار گرفته می شود (شاه طهماسب به نشان دوستی و حسن همجواری شاهنامه ای به سلطان سلیم دوم عثمانی هدیه کرد).

این همان نقشی بود که شعر و شاعران قصیده سرا در دربار غزنویان و سلجوقیان به عهده داشتند. شعر و در دوره های بعد تر نقاشی، کتاب سازی و هنرهائی از این دست نشان بزرگی و برتری (و مشروعیت؟)، سرافرازی و بزرگ

ایرانی و خارجی می شناسند.

چون نویسنده این یادداشت توانائی درک آن بحث تاریخی مقدمه را ندارد و در مقامی نیست که در اختلاف میان متخصصان داوری کند از بررسی یا معرفی کتاب خودداری می کند و فقط می تواند بگوید این کتابی است که کار بسیار برده و رنج مؤلف حاصل زیبا و چشم نوازی به بار آورده است.

باری معرفی کتاب نوشته نشد ولی در عوض من بار دیگر ماه ها در دام پرنگار مینیاتور افتادم و اینک حاصل این "گرفتاری" را- برای رهائی- به صورت یادداشت هایی کمابیش پراکنده به *ایران نامه* می سپارم.

* * *

۱- درونمایه های اصلی مینیاتور ایران شکار، عشق، پادشاهی (تاج و تخت) و رزم و بزم است که بیشتر از ادبیات و بویژه شعر برگرفته می شود. فضای این نقاشی پادشاهانه- درباری- است و مکان، جایگاه دلخواه دولتمردان و دولتمندان، یعنی باغ! گلگشت پرو پیمان و سرشار از گل و گیاه همه رنگ. اما ادبیات بویژه شعر، یا خود پیوسته از تاریخ (اساطیری، حماسی، یا واقعی) مایه می‌گیرد و یا در حال و هوائی عرفانی بسر می برد. (فردوسی و نظامی یا عطار، مولانا حافظ و . . .) درنتیجه نقاشی، جهانی تاریخی یا عرفانی و یا هردو را به نمایش در می‌آورد. حال در این جهان یا با چهره های گوناگون سرگذشت بزرگان و دارندگان زر و زور، (که در خور تاریخ نگاری سنتی و رسمی بودند) سر و کار داریم یا باعشق و تغزلی عارفانه که از برکت شعر سخن گفتن از آن امکان پذیر بود. مینیاتور این شعر-مجاز- را تصویر می کند و جانی دیدنی می‌بخشد.

۲- تاریخ و عشق در رزم و بزم، روند و رفتاری سنتی یعنی قراردادی دارد زیرا سنت از جمله تکرار قرارها و آیین های پیشین است. حافظ و بهزاد هردو "سنت گرا" بودند. گرچه "باطل نما"ست ولی هر نوآوری آنها در جریان سنت جا داشت و کامل کننده روند کلی آن بود، سنت از برکت نو آوری "پویا" بود و می‌توانست زنده بماند.

۳- به علت ممنوعیت نقاشی، مینیاتور برای ایجاد خود نیازمند دستاویزی است تا وجودش پذیرفتنی و مجاز باشد. با توجه به مقام قدسی "کتاب" (*قرآن*) و کتابت یعنی نگارش کلام الهی، کتابه های مسجدها، زیارتگاه ها و نیز منزلت والای "خط" و خوشنویسی در دنیای اسلام، که به نوشته اعتباری افزونتر می‌بخشید، متن ادبی بهترین پناهگاه نقاشی بود و مینیاتور برای "مشروعیت" خود در همین جان پناه جای گرفت. این گونه پیدایش و رشد مینیاتور به کتاب وابسته

دروازه‌ای دیوار را ندیده می گیرد. درنتیجه نقش دور و نزدیک در پیش زمینهٔ "مجلس" می افتد. از این رو بیننده باید "بداند" چگونه تماشا کند، باید "اهل راز" و با رمز دیدن آشنا باشد. آنها خود می دانستند ولی ما باید این نحوهٔ دیدن را بیاموزیم.

استنباط از فضا در اندیشهٔ زمان چگونه است که نقش دنیای بیرون با دید امروزی چشم ما تفاوت دارد؟ آیا علت را باید در نابلدی نقاش جست یا در تصور گذشتگان از عالم واقع و شناختی که از علم مناظر و مرایا داشتند؟

۱۱- تداخل طبیعت و معماری، حضور همیشگی طبیعت و طبیعت همیشه بهار یعنی باغ، حضور همیشگی نور حتی در آسمان شب تاریک ماه یا روشنی چشمه آب حیات در ظلمات از ویژگی های دیگر مینیاتور است. گوئی دراین "بهشت خیال" آرزوی مانی برآورده و نور برای همیشه از زندان تاریکی رها شده است.

نمای بنا یا خیمه، چارچوب و لچکی سردر، طاق نما و کف اطاق و یا در نقش لباس ها و . . . این باغ به صورت نقش‌مایه های انتزاعی در هرچیز و هرجا، در تزیین در و پنجره و دیوار حضور دارد: نقشی از بهار جاویدان و مانند زیبائی شیرین و همایون یا وفاداری فرهاد و مجنون همیشگی و مانند جوانی سهراب و سیاوش کامل و تمام است و از آسیب دهر نیز در امان. (نمی دانم آیا رابطه مینیاتور و آن باغ دیگر هنر ایرانی- قالی- هیچ مطالعه شده است یا نه).

۱۲- قرارداد یا "رمزگان" دیگر تن پوش رسمی شخصیت هاست: فرهاد کوهکن را معمولاً با دستار یا کلاه و سرداری یا جبه و موزه، پای افزار و ازار مغولی می بینیم، همین طور پادشاهان ساسانی بهرام و دیگران را (همان ناهمزمانی ظاهر شخصیت ها و موضوع تابلوها که در نقاشی غربی هم دیده می شود. مثلاً در صحنه های مرگ مسیح نقاش یا حامیانش در پای دار حضور دارند). چهره آدم های دیگر، درباریان و سفارش دهندگان تیموری و ترکمن، همه مغولی و بعدها در دوره صفوی شبیه چهره قزلباش هاست. حتی وقتی کارفرما ترکمن نیست و «کارکیا میرزاعلی» شهریار گیلان است رمزگان مکتب نقاشی همان که هست می ماند و "کارکیا" به هیئات ترکمان ها در می آید.

۱۳- از سوی دیگر به نظر می آید که نقاش به نشان دادن حالات و احساسات درچهره هائی که می کشد بی اعتناست. شاید تسلط فضای رسمی، وقار ساختگی درباری و حال و هوای ادب قراردادی براین هنر یکی از علت ها باشد. از این گذشته ادب ظاهر ساز و دو رویه ما: تفاوت خلوت و جلوت، اندرونی

نمایی سرافرازان و بزرگان بود. به تقلید از پادشاهان و درباریان، سرکردگان و شاهزادگان تیموری و صفوی کتاب های نفیس مزین به خطاطی و مینیاتور هنرمندان را می خریدند یا به یکدیگر هدیه می دادند.

۷- مینیاتور وقتی آغاز می شود (درخراسان، آذربایجان، فارس، قزوین، اصفهان) که رسالت ادب بزرگ و کلاسیک فارسی با جامی به سر می رسد، طلوع یکی همزمان است با افول دیگری.

نقاش میناتوریست معمولاً خوشنویس و کتاب شناس هم بود. برای همین اداره کتابخانهٔ سلطنتی‌را به کسانی از آنان واگذار می‌کردند؛ مانند بهزاد که به ریاست کتابخانه شاه اسماعیل اول گماشته شد. نکته جالب توجه آنکه اختراع و پیدایش خط نستعلیق به دست «میرعلی تبریزی» همزمان است با رشد و بالیدن مینیاتور.

۸- نقاشی *شاهنامه* از همان زمان شاهرخ و بایسنقر و یا ترکمان های آق قویونلو، نشان همدمی ترک زبانان با فرهنگ و تمدن ایرانی و پیوستن آنان به تاریخ ایران است. از سوی دیگر ترک یاسای چنگیزی بوسیلهٔ شاهرخ فرزند تیمور و برقراری دوبارهٔ شریعت راه یگانگی دینی و دنیائی فرمانروایان "بیگانه" با مردم "محلی" را هموار کرد و آخرین مانع نظری (تئوریک) برای مشروعیت حکومت تیموریان از میان برداشته شد. درعمل نیز حتی از زمان امیر تیمور پیوند اینان با اسلام، تصوف و فرهنگ ایران آغاز شده بود و اندکی بعد فرزندان و فرزندزادگان وی، بزرگ ترین مشوقان و حامیان شاعران، ادیبان، مورخان و دانشمندان، نقاشان و خوشنویسان و هنرمندان از همه دست بودند. و نیز شاخه ای از این دودمان، گورکانیان هند، زبان فارسی و فرهنگ ایران را در شبه قارهٔ هندوستان برکشید و گسترش داد.

۹- مینیاتور مانند هر هنری رمزگان (کد) خود را دارد که هم دستور و وسیله شناخت و درک آن است و هم، پس از عمری به سبب تکرار سنت، زنجیری بردست و پای آن- وقتی که اسیر قرارها، قاعده ها و قانون های خود ساخته ای شد که بدون آنها هیچ هنری ایجاد نمی شود و هم آنها پس از تسلط و تکرار هنر را بدل به پوسته ای پوک و بدون مغز می کنند.

۱۰- برخلاف نقاشی مغرب زمین دورنما (پرسپکتیو) در مینیاتور وجود ندارد. اندازهٔ دور و نزدیک یکی است و آنچه دورتر است ناگزیر در بالای مجلس جا می گیرد. دنیای تصویر شده نه تنها مانند رویه کاغذ مسطح و دو بعدی است بلکه بیرون و درون هم از یکدیگر جدا نیستند؛ از این دیدگاه همهٔ اندرونی بیرونی است؛ نقاش برای نشان دادن خانه، باغ یا درون هر دژ و

خیز تا برکلک آن نقاش جان افشان کنیم   کاین همه نقش عجب درگردش پرگار داشت

نه ای دیگر آن تصویرهای شگفت انگیز جُنگ شعر بهبهان فارس (درموزهٔ
های ترک و اسلامی استانبول) است. در این "پرده"های کوه و گل و گیاه، سرو
اج و رستنی های دلفریب و جوی آب روان در رنگ ها و طرح های هماهنگ
لرهٔ طبیعتی را در پیش چشم حیران بیننده می گسترند که گوئی باغی است
انی در"عالم مثال" سهروردی. نمونه های دیگر از آثار بهزاد، آقا میرک و
مندان مکتب هرات، تبریز، شیراز، قزوین و اصفهان کم نیست، اما چگونه
توان از همهٔ آنها نام برد و چه فایده وقتی که نقش در خوابگاه کتاب بستری است.
۱۶- مینیاتور گذر از واقعیت به عالم خیال و آیینه شفاف رؤیاهای ماست؛
ها آیینه زیبا پسندِ "خیال خلاق" که می کوشد تا آرزوی محال مانی ـ سرمشق
همهٔ نقاشان ـ را برآورد، نور را از ظلمت آزاد کند و از زشتی عالمی که
نیم «عالم دیگر» بسازد خوشایند چشم دل. در خسرو و شیرین نظامی، شاپور
اش که بخت بیدار و به گمان من "«شخص نورانی» خسرو پرویز است، در
ف او به شیرین می گوید: «جهانی بینی از نور آفریده». و یا : گلی بی آفت
خزانی ـ بهاری تازه بر شاخ جوانی.
۱۷- مینیاتور مثل غزل سایه روشن ندارد و گذر آرام و اندک اندک از
گی به رنگ دیگر را کمتر می توان دید. رنگ های گوناگون ـ مانند بیت های
ظاهر گسسته غزل ـ کنار هم جا می افتند. گذشته از این شباهت ساختاری و
ونی، پیوستگی بیرونی و آشکار مینیاتور به شعر چنان است که نه فقط گاه
ـهائی بخشی از "مجلس" را به خود اختصاص می دهند بلکه نقش مجلس خود
ون دفتر شعر جا دارد.
۱۸- شاید از جمله به علت نبود سایه، نازکی قلم، و روشنی رنگ های شاد،
سنگینی ماده و حجم جسم در مینیاتور کمتر نشانی هست. گاه حتی کوه ها
گونه و موجدارند و ابرها چون دودی پیچان اما آبی و آسمانی با تارهای
یشمی و سفید نقره ای؛ جهان بیرون سبک و سیال است. از این گذشته فضای
دسی و خارجی اکثراً پر و انباشته از نقش چیزهاست. مجلس مینیاتور جای
ـدانی برای "تهی" ندارد. تنها خلوت درون "خلوت دل" گران بهاست، بیرون
ی "جلوت" است. همین "پُری" به مینیاتور خصلتی تزیینی می دهد زیرا تزیین
"نما" سر و کار دارد و رویه چیزها را می پوشاند، مانند طرح و نقش و رنگ
همهٔ سطح قالی را فرا می گیرد یا کاشیکاری گنبدها و گلدسته ها، البته

و بیرونی، "آبرو داری"، حیا، تقیه و کتمان . . . و هم چنین اندازهٔ محد
(حد اکثر یک صفحهٔ کتاب) نیز احتمالاً در پرداخت این چهره های
یکسان بی تأثیر نبوده اند.

۱۴- "واقعیت" این رمزگان درخودشان‌نیست، در نشانه بودنشا
کسی یا چیزی‌است که درآن سوی این ظاهر قراردارد؛ در ماوراء آنه
نقاش‌با واقعیت کار ندارد، جویا و نگارنده "واقعیتی" است که در ذ
می‌پذیرد.

خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم به صورت تو نگاری نه دیدم و نه

به پیروی از شاعر نقاش نیز آنچه می کشد نقش خیال است در کارگ
امید تجلّی خوب ترین صورت.

البته این واقعیت ذهنی همیشه الزاماً متعالی نیست (*کلیله و دمن*
*جامع التواریخ*) دراین حال بسیاری از نقش ها و "مجلس" ها از حد مـ
نمایش می دهند فراتر نمی روند. بنابراین در تماشای مینیاتور باید به
توجه داشت هم چنان که در شعر کلاسیک به ویژه غزل باید با رمز
قراردادی و نوعی (نه فردی) آشنا بود: قد سرو، ابروی کمان، دهان
زلف و . . . (که گاه مانند "عقرب زلف" به حد پوچی و زشتی می ره
پروانه، دیر و خرابات، شاهد و ساقی، می و معشوق. . . که دیگر جای

۱۵- در مینیاتور به یاری و از برکت رنگ، طرح، شکل و طبی
بهار، پرندگان و مرغ های خوش خط و خال، بهار همیشه نورانی و
بهار، روشنائی رنگین و اسلیمی های سیّال، فضا رویائی است. مثل
خوش خرام صحنه های شکار، تاخت و تاز پر کشش و کوشش
رزمگاه یا جوی آب روان و پرواز پرنده، رویش سر سبز گیاه. . . همه
و در هم وحدت سازگار یک "مجلس" مینیاتور را می آفرینند؛ مانند یگا
که، همهٔ مکان ها و زمان ها، همهٔ پاره های آن یکجا و همزمان در
دارند. شاهکاری چون «دربار کیومرث» پلنگینه پوش، اثر سلطان محمد
طرح و ترکیب، در همه چیز، همسنگ بهترین غزل حافظ به کما
می‌رسد که برتر و فراتری ندارد. باید دید که چگونه تمامی مجلس
ترین رؤیا، بیرون از قفس خاک در ملکوت روح می گذرد و انسان ر
به یاد خواجهٔ شیراز می اندازد که در مقامی دیگر گفته است:

نقاشی که دانسته یا ندانسته چنین برداشتی از هستی دارد به جای آفتاب
کارگر نور آفتاب است. بدین گونه فاصله ایست میان واقعیت بیرونی و حقیقت
درونی که بیننده خود باید آنرا بپیماید. برای کسی که با فضای "ناواقع" عرفان
شناست این گذار دشوار نیست اما برای دیدی که زندانی واقعیت است؟. . .
البته بسته به‌موضوع ـ مثلاً در *کلیله و دمنه* یا *گلستان* ـ چه بسا نقاش فقط خواستار
تصویر حکایت است و بس. در چنین حالی نباید بیهوده جویای چیزی دیگر بود).
گاهی واقع گریزی نقاش فقط برآمده از ناتوانی شناختن و تصویر کردن دنیای
واقعی است، با هیچ معیاری سازگار نیست و کار حاصلی زشت و بی اندام دارد.
اساساً آشتی نقاشی ما با "واقعیت" پس از تماس با هنر مغرب زمین در
زمان صفویه (ورود نقاشان هلندی، دیوار نگاره های چهل ستون، آثار محمد زمان
. . ) آغاز می شود.

۲۱- آدم های مینیاتور معمولاً فرد نوعی هستند، جوان یا پیر سپاهی یا
کارگر سوار یا پیاده، نوازنده و ساقی و پرستار را می توان باز شناخت اما نه
بیشتر. صورت ها (به ویژه در *شاهنامهٔ شاه طهماسبی*): خسرو پرویز، اردشیر،
بهرام گور، گشتاسب، سیاوش، کی قباد، فریدون و هوشنگ، همانند و همه
جوانسال و حتی نو جوانند. بجز رستم که معمولاً با ریش و میانسال می نماید.
یا این امر با اندیشه قدسی ادب فارسی که سن آرمانی و کمال زیبائی را در ۱۴
یا ۱۵ سالگی می داند پیوند دارد (و این خود با پر شدن ماه و بدر تمام؟)
فرشتگان نیز، مانند جبرئیل در معراج پیغمبر، همه آدمی صورت و جوانسالند.
باری، عاشق یا پادشاه، ساقی و معشوق الگوی عاشقان، پادشاهان و ساقیان و
معشوقان دیگرند؛ هم چنان که در ادبیات، فرهاد، خسرو و همای و مجنون نمونه
نوع عاشقان اند و عشق آنان، احساس عاشقانه و آیین عاشقی در آنان کمابیش
همانند است و شاهزاده ای دست در آغوش معشوق و جامی به دست دیگر را
می‌توان نمونه کامرانی و شادنوشی شاهزادگان دانست. کار مینیاتور نمایش تجربه
های بیرونی و همگانی است نه بازنمودن حال های نفسانی و خصوصی.

۲۲- تذکره های ما نمونهٔ روشنی است از دید و تصوری که ما از شرح
"حال" افراد داشتیم. آنگاه که کار به شرح ویژگی ها و "فردیت" اشخاص می رسد
جز قلم فرسایی و ستایش های گزاف، بی معنی و پوک چیزی نمی یابیم. همه
مانند هم و رونویس یک نسخهٔ ساختگی هستند.

افراد مینیاتور هم تفاوتی با همدیگرندارند. از چهره و شکل و شمایل نیست
که می توان آنها را از هم تمیز داد، لباس، کار و موقعیتشان در "مجلس" نشان

منظور این نیست که هر اثر تزیینی باید الزاماً سرشار از نقش و نگار باشد بلکه می خواهیم یاد آوری کنیم که حتی وقتی تزیین به چند خط یا طرحی اندک مایه بسنده می کند باز ناچار به تمامی رویه، نما یا فضای تزیین شده می پردازد.*

۱۹- نباید از اهمیت "خیال" در مینیاتور غافل بود. نقاش و سفارش دهنده دارای فرهنگ عرفانی و با سنت تأویل آشنا بودند (شاید بتوان تأویل اسماعیلی، عالم مثال فلسفه اشراق، نقش بندیه و مکتب های صوفیان دیگر را چون پس‌زمینه‌های فکری به یاد آورد) و سفر به عالم "خیال" و گذر از "ظاهر" به "باطن" را می شناختند. نتیجه آنکه مینیاتور با وجود دیدار تزیینی و "چشم فریب" معنای درونی و "دلفریب" دیگر نیز دارد: بیننده فرهیختهٔ نقش های «همای و همایون ـ خسرو (فرهاد) و شیرین ـ سلامان و ابسال» کمابیش به همان دریافت و تصور خواجو، نظامی یا جامی از عشق می رسید؛ از «صورت جسم» راهی به «صورت جان» می گشود. در رؤیای عاشقانهٔ "همای"، پریزادِ منادی عشق در برابر نقش "همایون" به وی هشدار می دهد که:

درایـن صـورت از راه معنـی ببین     فرو مـانده صـورت پـرستـان چین . . .
نه هرصورتی را توان داشت دوست     دراین نقش بین تاچه معنی دراوست. . .
زصـورت ببُر تا بـه معنـی رسی     چو مجنـون‌شـوی خود بـه لیلی رسی

۲۰- بیگانگی و دوری گزیدن از شبیه سازی یا تقلید طبیعت (Mimesis) در این نقاشی خود خواسته است و آگاهانه نقاش در پی تصویر واقعیت نیست:

پاک وصافی شو و از چاه طبیعت بدرآ     که صفائی ندهد آب تراب آلوده

او تأویل و معنای آن را در ساحتی آن سوتر و "زیبا شناخت" متعالی آنرا می‌جوید تا بیابد، به مصداق «جهان و هرچه در او هست صورتند و تو جانی»، در جست‌و جوی جان جهان است نه صورت آن.

چون نور که ازمهر جداهست وجدا نیست     عالم همه انوار خداهست و خدا نیست

---

* دربارهٔ مینیاتور و تزیین می توان نگاه کرد به بهترین جستاری که در این باره می شناسم، از یوسف اسحاق‌پور: Youssef Ishaghpour, *La Miniature Persane*, Paris, Farrago, 1999

"فردیت" است و در نزد ما جهان بینی صوفیانه خواستار ترک "منیت"، محو فرد در کل وجود و زیان عالم صغیر به سود عالم کبیر.

۲۴ـ تک چهره پیش از پایان قرن پانزده در استانبول کشیده شد. به دعوت سلطان محمد فاتح چند نقاش ایتالیائی در این شهر اقامت داشتند؛ مانند بلینی (Gentile Bellini) و فرارا (Costada Ferrara).* قدیمی ترین تک چهرهٔ موجود نقشی است از امیر علیشیر نوائی به صورت مردی پیر با امضاء «محمود المذهب» که در سال های میانی قرن شانزدهم کشیده شد. بعدها و بویژه در دورهٔ صفویه نقش تنهای شاهزادگان و بزرگان، عاشق و معشوق، دختر یا پسر جوان، شرابدار و ساقی و جز اینها به فراوانی کشیده می‌شود. دختری با جامه و سربندی مواج و نقشدار نشسته و دارد با انگشت چیزی می شمرد و برگ های طلائی نهالی زیبت بخش پشت سر و پیش پای اوست. در مجلسی دیگر نیاز و ناز عاشق و معشوق را می بینیم که عاشق زانو زده جام شرابی به وی تعارف می کند و معشوق ایستاده، با اندامی تابدار دستی به شانهٔ یارنهاده او را می نگرد. هم چنین است نمونه‌های گوناگون دیگر. اما به همان علت ها که یاد آور شدیم، حتی کار استادان بزرگ ـ اگر چه زیبا ـ بیشتر نقش صورت بیرونی است نه سیرت درونی.

در دوره های انحطاطِ مینیاتور دختری با ناز و عشوه ای پر پیچ و تاب و همان پیرمرد «خنزر پنزری» *بوف کور* با گردن کج، اندامی فرو افتاده و نگاه گدای عاجز، جای صورت بی حالت اما خوش خط و خال عاشق و معشوق پیشین را گرفته اند. البته بید مجنون و جوی آب هم فراموش نمی شود.

۲۵- رابطه یا بهتر است گفته شود پیوند درونی این نقاشی- مینیاتور- با شعر فارسی که در حماسه، تغزل و منظومه های عاشقانه از واقعیت برداشت و بیانی آرمانی (ایدآل) و در مدح (قصیده) زبانی اغراق آمیز دارد، کنجکاوی را بر می انگیزد و سزاوار بررسی است. (بهترین نمونه چنین بررسی و تأملی را در مقاله استاد یارشاطر می توان دید: «برخی از ویژگی های مشترک شعر فارسی و هنر ایران،» *ایران نامه* سال هشتم شماره یکم، زمستان ۱۳۶۸). کسانی از این نقاشان خود شاعر و همگی آنان، با سواد و بیسواد، با عالم شعر سر و کاری داشته اند، و حال آنکه در نثر؛ *کلیله و دمنه*، *قابوسنامه*، *سیاست نامه*، *چهار مقاله*، *گلستان* و یا آثار دیگر (بجز تاریخ های رسمی و درباری) چنین نیست زیرا نثر بیشتر دارای وظیفه و نقشی عملی، توصیفی و کاربردی بود و تنها در این صورت می توانست

---

* ن. ک. به: Basil Gray, *La Peinture persane*, Genève, Skira, 1995, P. 124

ی دهد که شاه، سپاهی، گرمابه دار و میر شکار کدام و کی چه کاره است وگرنه
ـأمون خلیفه و دلاکی که سر او را می تراشد هر دو مانند هم صورت یکسان و
حالی غایب دارند.

۲۳- مینیاتور، درآخرهای دوران تیموری و آغاز صفویان، به تقلید از نقاشی
ـنسانس ایتالیا به کشیدن «تک چهره» (پرتره) رومی‌آورد. درتک چهره
ـیژگی های درونی، منش یا خصلت "فرد" انسانی ـ یکی از آنِ خود و با وجود
ـیوستگی به دیگران، متفاوت با آنها ـ به روی تابلو می آید و نقاش سیرت فرد را
ـر صورت او نشان می دهد. این پدیده در هنر اروپا (رنسانس) کمابیش همزمان
ـا دورانی است که انسان غربی در کار بازشناسی خود و جهان است. بجز کشف
ـریاها و سرزمین های نو و دستیابی به علوم تجربی و دانش های اجتماعی تازه،
ـر پهنهٔ نقاشی، منظره سازی و پرسپکتیو و چهره نگاری ـ یعنی بازشناسی
طبیعت، فضا و فرد انسانی ـ را آغاز می کند و زندگینامه نویسی رواج می یابد؛
ـه فقط کارنامهٔ «حیات مردان نامی» بلکه درکنار آن بازنمائی منش، خلق و خو،
کار و راه و روش روزانهٔ پزشک و حقوق دان و هنرمند و سپاهی و دانشمند و . . .

باری تقلید نقاش ایرانی از تک چهرهٔ غربی از نظر تاریخی و فرهنگی
"نابهنگام" (anachronique) و در نتیجه ناکام است. در دورهٔ اوج مینیاتور و پس از آن
شیوهٔ غالب درمعرفت ما عرفانی و رفتار اجتماعیمان بیشتر «ایلی ـ قبیله ای» و جمعی
است نه فردی. با مفهوم فردیت آشنا نیستیم. در این باره هم چنین نباید صوفی نمایی
شدید حاکمان ایلی (تیموریان ـ صفویان) و اثر ناگزیر آن را در هنر نادیده
گرفت.

آدم های مینیاتور معمولاً گروهی و با یکدیگر حالی و فضائی خیالی و
متعالی ایجاد می کنند. افزون براین ها نگارگر ایرانی مانند نقاش ایتالیائی زمان
رنسانس نیست که با علم و به ویژه کالبدشناسی، معماری یا فیزیکِ نور سر و
کار داشته باشد.*

شاید از جمله به همین سبب فضای مینیاتور بدون حجم، دو بعدی و مسطح
است. بنابراین، برای پرداختن به تک‌چهره، ما نه آمادگی تاریخی داشتیم نه توانائی
هنری و در این‌کار در راه دیگر افتادیم. در ایتالیا انگیزهٔ تک‌چهره‌نگاری‌پیدایش

---

*ن. ک. به:

Erwin Panofsky, *La Renaissance et ses avant couriers dans l'art d'occident*. Paris, Flammarion, 1976, p. 225.

هرموز کی*

# بزرگداشت عمر خیام در یونسکو

رندی دیدم نشسته برخنگ زمین — نه کفر نه ایمان و نه دنیا و نه دین
نی حق، نه حقیقت، نه طریقت نه یقین — اندر دو جهان که را بود زهرهٔ این

درسپتامبر گذشته، یونسکو (سازمان بین المللی فرهنگ، هنر و دانش) در بزرگداشت عمر خیّام کنفرانسی در پاریس برگزار کرد. در مراسم گشایش این کنفرانس تنی چند از شخصیت های فرهنگی و سیاسی از جمله فدریکو مایور، مدیر کل یونسکو، و احسان نراقی مشاور ویژهٔ او، در بارهٔ ارج و اهمیت این فیلسوف، شاعر و ریاضی دان ایرانی سخن گفتند و به تجلیل مقام جهانی او پرداختند. در همین کنفرانس، فدریکو مایور مدال طلائی ابوعلی سینا را به رشدی راشد، نویسنده کتاب *Al-Khayyam Mathématicien* [ اَلخیّام ریاضی دان] اعطا کرد. این کتاب برگردان آثار ریاضی عمرخیام از عربی به فرانسه است که با همکاری بیژن وهاب زاده در دو زبان انتشار یافته.

در این کنفرانس حدود بیست تنی از دانشمندان و ایرانشناسان نامدار از ملیت های مختلف در بارهٔ جنبه های گوناگون آثار فرهنگی و علمی این نابغهٔ شعر و دانش مطالبی عرضه کردند که از آن میان می توان از سید حسین نصر و ژیلبر لازار نام برد که به ترتیب در بارهٔ «عمر خیام به عنوان دانشمند فیلسوف» و « عمر خیام شاعر» سخن گفتند.

---

* پژوهندهٔ ادبی و منتقد سینما. از هرموز کی کتاب زیر در بارهٔ سینمای ایران منتشر شده است:
*Le Cinema iranien: l'image d'une société en bouillonnemem.*

خویشکاری خود را به انجام رساند. درهمین مورد *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه* مثال گویائی است.

۲۶- هم چنین پیوند پنهان و ناخود آگاه مینیاتور و موسیقی ایرانی گویا تاکنون بررسی نشده است. در مینیاتور رنگ بیش از طرح به چشم می آید، گوئی نقاش بیشتر دلبسته به نور رنگین و نمایش آن است، نورستیال، شاد و زنده ای که سراسر "مجلس" لبریز از آن است. تکه ها و لکه های رنگ های بازیگوش نگاه بیننده را در این باغ خیال به گردش در می آورند. آیا موج "نت" ها و نغمه های تار یا مثلاً سنتور که در چار مضراب یا گوشهٔ دستگاهی مانند آبشاری خوش آهنگ گوش جان را می نوازند، راهی به این رنگ های نورانی ندارند و ناخواسته و ندانسته، در جائی نایافته بهم نمی رسند؟

* * *

۲۷- در مینیاتور انسان مرکز طبیعت (باغ) و باغ زینت بخش انسان است. و اما در چین نقاش (و ادیب) چینی شیفته طبیعت است. پس از مشاهده و تأمل در طبیعت بینش درونی خود را به روی "پرده" (کاغذ یا ابریشم) می آورد. طبیعت در نقاشی چین صرفاً پدیده ای خارجی نیست، ادراک نفسانی از پدیده‌ای خارجی است؛ دریافت درونی نقاش از جهان بیرون. ولی در مینیاتور نقاش شیفته باغ یعنی طبیعت باز ساخته و دلخواه است شیفتهٔ طبیعتی که در خیال خود می‌پرورد.

نتیجه آفرینش دو"طبیعت" به کلی متفاوت است، یکی عمیق، نفسانی وزیبا و دیگری چشم نواز، تزیینی و خیال انگیز. این یک گاه در "عالم مثال"، آنگاه که هر دو عالم را با خود دارد، به کمال زیبایی دست می یابد، به زیبایی حیرت انگیزی که دیگر فراتر از تزیین است. ولی نقاشی چینی در پرداخت به طبیعت در حقیقت به کمال اندیشه ـ به نقش پردازی اندیشه می رسد. مینیاتور زیبایی خیال نقاش را باز می آفریند و نقاشی چین آفرینش زیبایی جهان را. و سرانجام شاید به تعبیری بتوان گفت که در نزد ما مینیاتور تحقق آرمان مانی است: آزادی نور از ظلمت جسم؛ منتها نور رنگین، نور پیروز (انوار قاهرهٔ سهروردی؟).

درمورد چکامه سرائی عمر خیام، رشدی راشد ادعا می کند که یادآوری در این بارهٔ خیلی دیر و بیشتر از پنجاه سال پس از مرگ خیام آمده است (درحدود ۱۲۰۰ میلادی) بنابراین قابل اعتنا نیست. چکامه های خیام دست کم در *مرصاد العباد* (۱۲۲۳م) و در *تاریخ جهانگشا* (۱۲۵۹م) و *تاریخ وصّاف* (۱۲۹۶م) آمده و حتی وسواسی ترین پژوهشگران هم آنان را به طور قطعی پذیرفته اند.[۷]

پروفسور حسین صادقی و پروفسور ژیلبر لازار هر دو عمرخیام رباعی‌سرا را موضوع بررسی های خود قرار داده بودند. به اعتقاد حسین صادقی عمر خیام بی تردید یکی از بزرگ ترین ریاضی دان های روزگار خود بوده و با موسیقی و مذهب اسلام نیز آشنایی عمیق داشته است. درکنار کارهای علمی خویش به سرودن رباعی نیز می‌پرداخته و در آنها پرسش هایی را عنوان می کرده که هم‌چنان بی پاسخ اند. با این همه، خیام تا زنده بود به خاطر رباعی هایش شهرتی نداشت.

رباعیات خیام به نادانی و ناتوانی انسان در برابر بزرگی و رمزگونگی کیهان می پردازد. امّا برخی از سروده های او در مدح می و شادزیستی است. به خاطر این گونه رباعیات بود که وی در معرض خشم و عناد شریعتمداران خشک اسلامی قرار گرفت. گویند که خیام از همین رو این سروده ها را در خلوت برای یاران نزدیک خود می خوانده و اندیشه ها و تردیدهای خویش را با آنان در میان می گذاشته است.

پروفسور صادقی هم چنین از خیام به عنوان یکی از بزرگ ترین اخترشناسان یاد کرد و تقویم جلالی را که زیر نظر وی مدوّن شد، یکی از دقیق‌ترین سالنامه های جهان نامید. او هم چنین کتاب رباعی های خیام را که خود به‌چهار زبان‌اروپائی برگردانده، و به زودی انتشار خواهد یافت، معرفی کرد.

امّا از بهترین و سودمندترین سخنرانی سخنرانی ها سخنرانی پروفسور ژیلبر لازار بود که در آن خیام شاعر را با نازک بینی ویژه ای بررسی کرد. او در اشاره به معتقدان و منکران شاعر بودن عمر خیام گفت این ادعا که شاعر بودن خیام دیر آشکار شده است ادعایی مشکوک است به ویژه آن که قفطی مورّخ موضوع را روشن کرده است. او می گوید که صوفی ها و درویش های مسلمان برای بهتر جلوه دادن احساسات مذهبی خود ریاضت و پارسائی را به سخره می‌گرفتند و برخی از اشعار خیام را در مراسم و آئین های خود می خواندند. به این ترتیب، رباعیات "لاادری" و شک برانگیز خیام از آغاز با الهامات "اهل طریقت" آمیخته شدند. با گذشت روزگار این آمیختگی دو چندان گردید و دو بیتی های دیگران

ـ در جشنی که به همین مناسبت گرفته شد محمدرضا شجریان استاد یگانهٔ آواز ایران و گروه موسیقی او مرکب از همایون شجریان، فیروزی، همتی و فرج پوری برنامهٔ پرشوری اجرا کردند. دراین برنامه شجریان اشعاری از عمر خیام و سعدی و دیگران خواند. در این جشن مدیرکل یونسکو مدال عقیق پیکاسو را برای بزرگداشت کوشش های بی گسست شجریان در شناساندن موسیقی ایران و معرّفی کاربرد آن در تقویت حس تساهل و مدارا به او داد.

ـرشدی راشد مصری و بیژن وهاب زاده، همکار ایرانی او، آثار مهم خیام را در ریاضیات و هندسه بررسی کردند.[۱] وهاب زاده "رابطه" خیام را با پیشینیان او (مثلاً اقلیدس) بررسید و اصول تناسب و "نسبیت" را از نظر خیام و دانشمندان پیش از او چون ماهانی و نیریزی تفسیر کرد. بیژن وهاب زاده، و به ویژه رشدی راشد، با افزودن "اَل" به نام های دانشمندان و مورّخان ایرانی آن هارا معرّب کرده‌اند از جمله اَلماهانی، اَلنیریزی، التوسی، الخیام، الشروانی، الرازی و البیهقی. و این در حالی است که راشد "العراق" خیام را عراق نوشته[۲] و "الامام" را امام ترجمه کرده. به اعتقاد راشد، خیام از دانشمندانِ پیش از خود هم به تحسین سخن می گوید و هم به آنان با دیدی سخت گیرانه و انتقادی می نگرد.[۳] برای نمونه، در بارهٔ "حجّاج" و "ثابت" دو مترجمی که زیجی را ترجمه کرده اند می گوید که آنها مترجمانی بیش نیستند و صلاحیت تصحیح کتاب اقلیدس را ندارند. با این همه پیش از آن ضمن قدر دانستن از کارهای اقلیدس او را به خاطر آسان انگاری در بسیاری از زمینه ها و خصوصاً در استدلال ها در «مقالات المجسمات» و «عناصر اقلیدس» می نکوهد و امیدوار است که فرصتی دست دهد تا او این کار را خود انجام دهد.[۴]

در روزگار خیام تکفیر کردن و برچسبِ ارتداد زدن همچون امروز رایج بود با این حال خیام در آمیزه ای از ترس و شجاعت می گوید: دسترسی به دانش ها و آموختن آنها به دیگران فریضهٔ هر کسی است که طالب خاطری آسوده و سعادتی جاودانی است.[۵] خیام بر این باور است که شناخت "کلیات" و قانون های مسلط بر آنها به انسان این اجازه را می دهد که در خور استعداد خویش از آن‌ها برای زندگی آینده (بهتر) و برای دست یابی به "جاودانگی" از آنها بهره گیرد. البته خیام از حکومت جهل و تعصب زمانه خود غافل نیست. قفطی (۱۱۷۲-۱۲۴۸ میلادی) در تاریخ الحکماء درباره پنهانکاری های خیام می نویسد «وقتی معاصران او از آنچه در سینه داشت آگاه شدند او را مرتد خواندند. او از نوشتن و گفتن پرهیز کرد. از ترس جان به مکه رفت، نه از سراعتقاد. . .»[۶]

**پانوشت ها:**

۱. نقل قول هایی که در این نوشته از سخنان راشد آمده با مراجعه به کتاب *Al-Khayyam Mathématiecien* تنظیم شده است.

۲. این نام ها را رشدی راشد به زبان فرانسه با همین نوشتار آورده است. ن. ک. به صفحات گوناگون کتاب.

۳. *همان*، صص ۳۵۶، ۳۷۲ و ۳۸۳.

۴. *همان*، صص ۳۰۶ تا ۳۱۹.

۵ *همان*، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۶. زین العابدین صاحب الزمانی، *خط سوم*، تهران، عطائی. صص ۱۷۰-۱۷۳.

۷. محمد مهدی فولادوند، *خیام شناسی*، تهران، فروغی، *همان*، ص ۵ تا ۴۲.

۸. محمدتقی جعفری، *تحلیل شخصیت خیام*، تهران، سازمان انتشارات کیهان، صص ۵-۶.

۹. محمد مهدی فولادوند، *همان*، صص ۱۹-۲۰.

را نیز در خود جذب کرد. بنابراین گاهی چکامه هائی هست که هم در دیوان منسوب به خیام هست و هم در دیوان های دیگران.

لازار آنگاه به دستنوشته های موجود در کتابخانه های ایران پرداخت و کار کریستنسن دانمارکی را معرفی کرد و گفت که او از راه دانش متن شناسی توانست درسال ۱۹۲۷م صد و بیست یک رباعی را از دیوان های گوناگون برگزینند. او براین باور است که این همه را می توان بیشتر از هر رباعی دیگری اصلی دانست. لازار ضمن بررسی موسیقائی و وزن و قافیه و روانی و دید فلسفی این رباعیات و اشاره به جسارت و عصیان و در عین حال ترس خیّام از برملا شدن باورهای درونیش گفت می توانیم به راحتی مراسم خصوصی و صمیمی خیا را متصور شویم که درآن هر کس به راحتی سخن می گفته است. گرچه شاعر ب درخواست خواجه نظام الملک در کار اصلاح تقویم بود و مقامی نیمه دولتی داشت، با این حال تنها در خلوت به خود اجازه می داد که ژرفنای اندیشه خود ر درمورد زندگی و مرگ و جهان و انسان بازگو کند. قفطی پس از اشاره ب بهره‌جویی صوفی ها از سروده های خیام می‌نویسد: «اینان متوجه نیستند ک چکامه های خیام همانند مارهای خوش خط و خالی هستند که افسون می کنند ولی پُرند از زهرهای مرگبار برای قوانین الهی ما. . . »

به هر تقدیر خیام شاعر است حتی اگر متعصبینی چون رشدی راشد او ا به این صفت‌نشناسند و اسلامگرایانی چون محمد تقی جعفری او را «معتقد. . به قوانین . . . و حکمت عالیهٔ خداوندی» و شاعر بودن او را "دروغ محض بدانند.[۸] محمدمهدی فولادوند در باره دوره خیام می نویسد: «عصر خیام می‌توان روزگار بحران اندیشه و تجدید نظر در معارف دینی و عقلانی گفت. خیام مردِ میدان ریاضت و تصوّف نیست: دماغ ریاضی و منطقی دارد، خود در دامان زندگی می اندازد و شک سرسخت خویش را . . . با فعالیّت دماغی اختراع و مطالعه و گاهی سرودن یکی دو رباعی آزاد منشانه تسکین می‌بخشد.»[۹]
این همه در این نشست سه روزه هرکس به تعریف خیام خویش پرداخت و بودند کسانی که به خیام چند بُعدی پرداختند.

آنانکه محیط فضل و آداب شدند / در کشف علوم شمع اصحاب شدند
ره‌زین شب تاریک نبردند برون / گفتند فسانه ای و درخواب شدند!

بپردازند. اگر شخصیتی چون پروفسور ژاک دوشن گیمن توانسته بود طبق برنامهٔ اعلام شده در این گردهم آیی شرکت کند، این آمیختگی نسل ها ثمربخش‌تر می‌شد.

پس از نشست همگانی بازگشایی کنفرانس و افتتاحیهٔ نمایشگاه عکاسی ایزابل اشراقی، سورن میلیکیان شیروانی در یکی از سه نشست عمومی در سالن در بارهٔ «رموز باستانشناسی و ادبیات فارسی» سخن گفت. بعد از ظهر همین روز جلساتی در زمینهٔ موضوع های مختلف برگذار گردید. همزمانی جلسات (چهار تا پنج سخنرانی) انتخاب را برای شرکت کننده دشوار می ساخت. در زمینه های «باستان‌شناسی سُغدی» ب. استاویسکی (Stavisky) «مسایل باستان شناسی سرزمین باکتریا» ن. سیمس ویلیامز (N.Sims-Williams) و ج. لرنر (J. Lerner) درمورد «باستان شناسی خُتَن»، سخن گفتند. درزمینه‌زرتشت، م. کارتر (M. Carterer) و در بارهٔ بودایی گری خانم نهال تجدد مطالبی ایراد کرد. آ. رهنما، ش. فان رویمبک (Van Ruymbeke)، پ. أرسَتی (P. Orsatti)، و ن. رستگار در زمینهٔ ادبیات کلاسیک، ن. تورنسلو (N. Tornesello) در زمینهٔ ادبیات مدرن و برنارد هورکاد (Bernard Hourcade) در مورد جغرافیای‌ایران مقالاتی ارزنده نوشته بودند. علی دهباشی که از ایران آمده بود درمورد محفل های ادبی از سال ۱۹۰۶ تاکنون در ایران سخن گفت و اولین روز این کنگره با پذیرائی شام از طرف کمیتهٔ برگزار کننده پایان یافت.

سخنرانی استاد ژیلبر لازار (Gilbert Lazard) درمورد نظم در ادبیات فارسی آغار دومین روز کنگره را گرمی خاصی بخشید. شرکت کنندگان کشورهای مختلف از سخنان این متخصص ادبیات فارسی درمورد نظم پردازی (عروض)، استفاده فراوان بردند. درمجموع جای خالی دیگر متخصصان فرانسوی به خوبی حس می شد. جان. پری (John Perry) و ژ. ترهار (J. Ter Haar) و اِ. م. جرمیا (E. M. Jeremias) مطالب تخصصی تری درمورد زبانشناسی ارائه دادند. در زمینهٔ مسائل مربوط به عرفان نصرالله پورجوادی، رِ. مارکوت (R. Marcotte) و در بارهٔ شیعه گری م. مقصودی و ن. کپلسترا سخن گفتند. مطالب ارائه شده توسط پ. براینت (P. Briant) درمورد «پژوهش های اخیر دربارهٔ هخامنشیان»، ف. دُ بلوا (F. de Blois) در «نگاهی جدید به مزدک» و م. ماگی (M. Maggi) در «خُتن و زرتشتی گری» مورد استقبال گرم واقع شد. مطالبی در زمینه های انسان شناسی و سینما نیز در نشست های گوناگون توسط سخنرانان مطرح گشت. سخنان آمنه یوسف زاده در زمینهٔ «داستان های عاشقانه ادبیات فارسی» و کنفرانس ژان

آلن ریشار*

# چهارمین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی
## «جامعهٔ ایران شناسی اروپا»

پس از کنفرانس های تورن Turin درسال ۱۹۸۷، کنفرانس بامبرگ Bamberg در سال ۱۹۹۱ و کنفرانس کمبریج Cambridge در سال ۱۹۹۵، چهارمین گردهم آیی «جامعه ایران شناسی اروپا» Societas Iranologica Europaea، در روزهای ۱۰-۶ سپتامبر، در شهر پاریس برگزار شد. خانهٔ بین المللی مرکز دانشجویی پاریس پذیرای شرکت کنندگان از تمام کشورهای دنیا بود. کمیتهٔ برگزار کنند کنفرانس، برنارد هورکاد (Bernard Hourcade)، ریکا گیسلن (Rika Gyselen) و فیلیپ هویس (Philippe Huyse) وگروه مطالعات ایرانی درپاریس، این گرد هم‌آیی را برنامه‌ریزی کرده بودند. دویست و شصت سخنران این کنفرانس، در تقریب سی نشست به طرح مسائل مختلف درمورد فرهنگ ایرانی پرداختند. فاصلهٔ زمانی بین هرجلسه فرصت مناسبی برای آشنایی با همکاران خارجی و برقراری رابطه ب کسانی بود که در زمینه های مختلف به پژوهش مشغول اند. حضور پژوهشگرا کشورهایی چون گرجستان، روسیه، کشورهای آسیای مرکزی و به ویژه پژوهشگرا کُرد، به این گرد هم آیی چهره بین المللی می بخشید. یکی از نکات مهم و مثبت این کنگره حضور پژوهشگران جوان با توشهٔ علمی قابل ملاحظ بود که در ایر فرصت موفق شدند با محققان و شخصیت های برجستهٔ ایرانشناسی به تبادل آرا

---

* پژوهندهٔ ادب فارسی.

می داد.

پروفسور آنتونیو پاناینو (Antonio Panaino) اولین نشست صبح جمعه آخرین روز کنگره را در بارهٔ «فارسی باستان» آغاز کرد. آنگاه، ژان کلنز (Jean Keliens) دربارهٔ آ«سی ها یا مهاجرت بزرگ» و اریک فالی پو (Eric Phallipou) با نگاهی به هند مطالب بسیار جالبی درمورد «اصطلاحات فارسی ادبیات زرتشتی درهندِ امروز» بیان‌کرد. سخنرانی پژوهشگران‌جامعهٔ کُرد، هلگوت‌حکیم (Halkawt Hakim)، م. دورلژن (M. Dorleijn) و م. لیزنبرگ (M. Leezenberg)، و کربن بروک Kreyenbroek سخنان روز قبل آ. پیستور حاتم (Pistor-Hatam)» را در بارهٔ «کردها بین ایران و ترک عثمانی» تکمیل کردند. سخنان پرویز ابوالقاسمی در بارهٔ «شعر نو فارسی» کمبود دراین زمینه را کمی جبران کرد واستقبالی‌که از این سخنرانی شد به خوبی نشان دهندهٔ کمبود مطالب در این مورد بود. خانم ماریا شوپه (Maria Szuppe) با سخنانش در بارهٔ «دست نوشته های پارسی در آسیای مرکزی» به موضوعی که توسط پژوهشگران کشورهای ازبکستان وتاجیکستان نیز مطرح شده بود، اشاره داشت.

نشست های‌بعد ازظهرآخرین روز گردهم آیی با سخنرانی هایی درمورد جامعهٔ کرد توسط آلیسون (Allison)، محسنی و عباس والی آغاز شد. بیلا اِرت (Beelaert) دربارهٔ «سوگندنامه»، س. بدِلخان و ی. یمنکا (Y. Yamanaka» در مورد «شاعران قرن نوزدهم» سخن گفتند. مطرح شدن موضوعاتی چون «دوره هخامنشیان» توسط ب. ژنیتو (B. Genito) و ر. بوشارلا (R. Boucharlat)، و «دورهٔ ساسانیان» توسط رحیم شایگان نشان دهندهٔ علاقهٔ رو به افزون پژوهشگران به این دوره های تاریخی است.

سخنان فرّخ غفاری در سومین نشست عمومی حاکی از استعداد این پژوهشگر در زمینه های مختلف از سخنوری تا کارگردانی فیلمی چون *شب قوزی* بود. «سرگذشت نقاشان نامدار خاندان غفاری کاشان» به قدری به زیبایی بیان شد که شرکت کنندگان گرمای خفه کنندهٔ حاکم بر سالن سخنرانی را به فراموشی سپردند و محو سخنان وی شدند.

---

دورینگ (Jean During) دربارهٔ «سیستم موسیقی ایرانی» به دومین روز ا
پایان بخشید.

سومین روز با دیداری از موزه لوور در پاریس آغاز گشت. پس
بین المللی مرکز دانشجویی پاریس، در زمینه های گوناگونی چو
تاریخ، جامعه شناسی، ادبیات و قوم شناسی نیز مطالبی ارائه شد.
همزمانی جلسات به حدی بود که شرکت کننده به دشواری قادر به ا
در نشست مورد علاقه اش بود. گ. نولی (Gh. Gnoli) با سخنرانی -
آیین زرتشتی جلوهٔ خاصی به این نشست بخشید. سخنان بدری
«نام گذاری روزهای هفته و نسبت آنها با نام ستارگان در مت
گفته های خانم مارینا گیار (Marina Gaillard) دربارهٔ موارد استفادهٔ
و جوانمرد» درنوشته های «ابوطاهر ترسوسی» مورد توجه شرکت کنند
دون واتری (Dunn Vatari) در بارهٔ «قمار درایران باستان» و ف. روشا
در «ابعاد سمبولیک زورخانه» مطالب جالبی مطرح کردند.

شهریار عدل اولین نشست صبح پنج شنبه را با سخنرانی
«بررسی های باستانشناسی درجوین (خراسان غربی، قومس شرق
کلایس (W. Kleiss)، ی. کارف (Y. Karev) آ. شاسنیو (Chassagnoux
(E. Galdieri) و نادر نصیری درمورد باستانشناسی و هنر سخن گفتند
کرد که به طور همزمان نشست هایی درمورد «زرتشت و زرتشت
برگزار می شد. شیوا کاویانی سخنانی درمورد «فیزیک و متافیز
فلسفه و آیین زرتشتی ایران باستان» ارائه داد و ک. لورینی (Leurini
یونگ (Alb. de Jong)، م. شوارتز (M. Schwartz) درمورد زرتشتی گر
(Morano) درمورد مانی گری و آذرنوش» درمورد «دورهٔ ساسانیان» نی
کردند. سخنرانی خانم ژاله آموزگار یگانه در بارهٔ «جادوی سخن در ا
به ویژه قابل توجه بود. سخنرانی های دیگری در زمینه های مخت
تاریخی، زبانشناسی نیز توسط پژوهشگران انجام شد. از جمله، د. 
(D. Meneghini-Correale) نیز در بارهٔ استفادهٔ از سیستم کامپیوت
پردازی و نوشتار متون فارسی زبان برنامه ای ارائه داد. در میان نش
از ظهر روز پنجشنبه نهم سپتامبر، سخنان انریکو ژ. رافائلی (ffaelli
در زمینهٔ «اصول و قواعد اختر شناسی فارسی میانه در متون ع
باستانی پاریزی با عنوان «محمدخان کرمانی در پاریس» مورد است
نشست همگانی «جامعه ایران شناسی اروپا» آخرین گرد هم آیی این

# گزیده

**یوسف اسحاق پور**

## تزیین در «مینیاتور ایرانی»*

زیبائی حیره کننده مینیاتور ایرانی، شکوه شگفت انگیز سرزمین رؤیاوار آن، سرچشمه در رنگ ناب دارد. آزادی، ظرافت، نازکی و بسیاری رنگ‌هاست که آنرا از نقاشی کلاسیک چین یا غرب متمایز می کند.

بینش بهشتی، آیینه و باغ؛ مینیاتور تبلور یگانگی اساسِ انتزاعی تزیین اسلامی و این باور ایزدی ایران کهن است که: آرایش جهان از برکت وجود نور اوست. (از معرفی نامهٔ کتاب در پشت جلد)

. . . اگر اسلام چهره سازی را کنار نهاده، درعوض به تقویت کامل هنر تزیین پرداخته است. تزیین در شکل کامل خود وجود دارد: نه از چیزی الهام می گیرد و نه به علامتی و نشانه ای مربوط است. بدین قرار از هیچ چیز خارجی تبعیت نمی‌کند و سعادت و کمالش دراین است که به قول کانت، قانون خاص خود راپیروی

---

* برگرفته از اثر تازهٔ یوسف اسحاق پور، متفکر، هنرشناس و نویسندهٔ ایرانی مقیم فرانسه. این کتاب را جمشید ارجمند از متن فرانسه (Paris, Edition Farrago. 1999) به فارسی برگردانده و ازطرف انتشارات فرزان روز در دست انتشار است.

—

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۴)

# برنامه ریزی عمرانی و تصمیم گیری سیاسی

منوچهر گودرزی
خداداد فرمانفرمائیان
عبدالمجید مجیدی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

هنگامی که موضوع رو به رو شدن با خود معنا و مفهوم، یعنی کلام خوشنویسی شدهٔ خدا در میان باشد، بسیار بدیهی است. اما همین کلام خوشنویسی شده نیز به جانب ناخوانا شدن وادغام در عناصر تزیین گرایش دارد و بدین ترتیب، ذات، "خط" کلی شدهٔ خود را به نمایش می گذارد.

بهشت تزیین، با طبیعت ارتباطی ندارد و از آن بیخبر است؛ درآن، شکل خالص، مستقل از هر وابستگی به طبیعت گرایی، گسترش می یابد: ویژگی مینیاتور ایرانی این است که تصاویر و طبیعت را با تزیین یکپارچه و ادغام می‌کند و این امر را به کمک رنگ خالص انجام می دهد: هماهنگی رنگ ها، آن‌گونه که هنرمندان ایرانی با آزادی کامل از طبیعت گرایی به انجام می رسانند، موجب می شود که مواد و تصاویر طبیعت به صورت آینهٔ نور تغییر شکل دهند. آنچه در تزیینات اسلامی، بهشتی کاملاً تجریدی و عاری از تصاویر شناخته می‌شود، در نزد ایرانیان، با توسع اصل تزیین (غیبت وزن و واقعیت) برمبنای تصاویر و از طریق ادغام متقابل تصویر و تزیین و تمایز متوازن آنها به کمک رنگ های نور به صورت بهشتی با تصاویر در می آید.

تزیین کتاب، کار تذهیب گران و آرایش کتاب، کار مینیاتورسازان است. پس، شکل تحقق آن، همان شیوهٔ به کار بستن تزیین است: تزیین بنا بر ذات خود، باید از دو قید طبیعت گرایی و معنی آزاد بماند: شکل خالص تزیین از برخورد طبیعت و معنی حاصل نمی شود، بلکه در ارتباط با این دو، چیزی مجرد است که طبیعت و معنی را تنها در مقام بازتاب چیزی دیگر در جهان آزاد شدهٔ خود می‌پذیرد. زمین و ماده، همچنین معنی به عنوان مسئله و تنش، در تزیین جایی ندارند. معنی تنها هنگامی در تزیین پیدا می شود که به سابقهٔ دنیای مادی، از وزن تهی شده باشد و همچون کلیتی کاملاً ته نشین شده و خاتمه یافته و غیر واقعی به آن وارد شود. بدین سان در سلسلهٔ حس و معنا، مرئی و خیال، با دنیای نجات یافتهٔ تزیین، با یکدستی آن، با ایدهٔ مجرد آن، به کناره جویی اش از طبیعت گران، تنها چیزی که مطابقت می کند واقعیت غیر واقعی و بی وزن حکایت است. دنیای تصویر، تزیین و قصهٔ مینیاتور ایرانی، این عوامل را در یکدیگر متداخل می کند، و همه ذات واحدی با توازن و هماهنگی پیدا می کنند. نتیجهٔ مستقیم این همه، تفکر، تخیل و خیال پردازی بی پایانی در بارهٔ دیگر جایی کامل و دور دست است که می تواند از مبداء هرجزئی باز آغاز شود.

باری سخن از "واقعیت" نیست، از جهانی از تصویر ناب است که در حد امکانات سطح ورقه، محدود می ماند. چشم انداز مینیاتور در گسترهٔ میان این

پیروی کند، زیرا همین قانون جنبهٔ هنری اصیل تر و عمیق تر
دارد: تخیل، طبق آن، آزاد است و می تواند با سبکی و روشنـی،
از قوه به فعل در آورد؛ و این نهایتی بینهایت است. هنر تزیین
مبنای امکانات فنی و مادی مواد و اشیاء قرار دارد، درعین حال کا
امکانات و مواد را کم می کند و از مادیت آنها فاصله می گیرد تا
تکیه گاهی برای تظاهر یک فرم تجریدی و خالص بدل سازد. جلال
تزیینات، به چیزها می بخشد همانا ایدهٔ کمال و هر آن چیزی اس
کامل می کند، نه بزور تظاهر ذات چیزها، بلکه علامت و نشانهٔ ذا
ذات کمال و آزادی در بارهٔ چیزها. تزیین، بنابر مفهوم و استنباط
و محدودیتی در بارهٔ چگونگی آغاز و پایان و چپی و راستی و با
کار، آزادی مطلق دارد. تزیین اقتضا می کند که همه چیز، هم
شیوه‌ای سازگار و همگن و هماهنگ، به هم مرتبط باشد، همه چیز
و کمال باشد. برهمین منوال تزیین که هر هنری به آن گرایش
خودبازی بی پایان پیوندها و رابطه ها می شود، همچون قافیه و و
موسیقی که قواعدی داخلی و ارتباط ها و پیوندهایی مستقل ازهرگ
عینی یا نمادین نهائی برقرار می سازد.

هنر تزیین، به اشکال هندسی، گیاهی، حیوانی و حتی انسانی
یافته به شکل علائم، دنیایی از نشانه هاست که جز کمال و قواعد
هیچ معنایی نمی دهد، نه در خود و نه در خارج از خود، ولی دس
ویژگی های نشانه ای خالص، شمار بی پایان و نامحدود رابطه های
هماهنگی پیوسته و لاینفک این رابطه هاست. تزیین سطحی است
نقاشی یا آینه ای که دارای هیچ واقعیت مادی نیست و هیچ چیز را
و نه پنهان می کند، بهشتی تصویر پذیر و ملموس اما کاملاً تجری
نیروی نورانی خود در بی وزنی غوطه ور است.

تزیین عبارت است از دگرگون کردن چیزی مادی به چیز
روحانی؛ به گونه ای که این تجرید قبل از هر تمایز عینی و زمینی
عبارت دیگر، تزیین بدون حضوری مبتنی بر واقعیت، نظامی متع
می کند. تزیین به عنوان نشانهٔ تجریدی دیگر از محسوس، آن را
ذاتی تبدیل می کند. تزیین در عین حال به گونه ای مجرد، نش
دیگر را با خود دارد و به صورت آینه ای بازتابندهٔ آن در می آید.
با تزیین، از طریق اندیشه ای متعالی، ویژگی می یابد، و این

چهرهٔ انسان ها در کوچکی و بی معنایی خود، در ارتباط با اصل تعالی که از
بود آنها فراتر می رود ظاهر می شود، و در عین حال مینیاتورسازان با خلق
وجودات زنده در خطر هماوردی با خداوند قرار نمی گیرند و همچنین با ایجاد
وعی کیفیت انسانی در چهره ها که به طور نسبی باعث شناختن و تمیز هریک
ز دیگری می شود و با استفاده از وسایلی اندک به آنها حالتی از گویایی
ی‌بخشد که به رویارویی با اصل زیباشناختی تزیین برنمی خیزند؛ این وسایل از
جمله عبارت است از حالت گرد یا بیضی برای چهره ها، ایجاد فاصله های
ختلف بین ابروها، چشم ها، بینی و دهان، گذاشتن یا نگذاشتن ریش و غیره.
لبته روشن است که اگر اهمیتی حقیقی به این جنبهٔ انسانی داده می شد، مینیاتور
ایرانی در ذات خود از بین می رفت: جلال و وزن بیشتر دادن به چهره های
انسانی مستلزم تاکیدی بر رابطهٔ علّی، حضور و مسئلهٔ ایجاد شباهت می بود و
بی گمان آهنگ تخیلی قصه و اصل تزیین را که مورد عمل مینیاتور ایرانی است
از میان بر می داشت. مینیاتور ایرانی اصل تزیین و تذهیب را به تصویر جهان
تعمیم می دهد؛ این جریان از راه دگرگونی همه چیز رنگ نور صورت می گیرد؛
ریشهٔ این کیمیایی که طی آن چیزها وزن و سایه و ثقل خود را از دست می دهند
در اندیشهٔ نور مزدایی اوستای کهن نهفته است که مانی گری آن را تغییر شکل
داده است.

سطح و دیگر جایی دور دست پدید می آید. در دنیای مینیاتور که آغاز و انجامش در خود آن است، به صحنه های واقعی و فعلی پرداخته نمی شود. دنیا به انسان‌ها وابسته نیست. انسان ها در قیاس با اشیاء یا طبیعت، طرح های یک فرش یا تزیینات معماری، هیچ امتیازی ندارند. با این همه، ترویج اصل کلی تزیین در دنیا، با مانعی رو به رو می شود که چهرهٔ انسان است. انسان وقایع زندگی در مینیاتور ایرانی، برخلاف سنت انسان گونه انگاری (Anthropomorphique) و انسان گرایی غربی، معنی و اصل و هدف دنیا شمرده نمی شود و برخلاف سنت منظره پردازی چینی، که در آن انسان فقط در اندازهٔ کوچک ساخته می شود، دارای اهمیت است، با وجود این که در مقایسه با اندازه های بزرگ جهان و خالق آن خرد است.

به استثنای چند منظرهٔ انگشت شمار (بهبهان، فارس، درموزهٔ اسلامی استانبول)، که همگی منشاء واحدی دارند و عموماً به طور مستقیم "عرفانی" تلقی می شوند و شاید به همین دلیل عاری ازکیفیت "عالی" هستند، کمتر مینیاتور ایرانی را می توان سراغ کرد که فاقد چهرهٔ انسان باشد. باری، هرچند به کمک آزادی مطلق خطوط و رنگ ها، تغییر شکل همه چیز، از طبیعت و حیوانات و معماری و اشیاء و حتی پوشاک انسان، به صورت تزیین امکان دارد، آنچه کاملاً انسانی است، یعنی چهرهٔ خود انسان و دست ها و حرکات او نمی تواند بکلی در چارچوب تزیین قرار داده شود بی آنکه جنبهٔ انسانی خود را یک باره از دست بدهد. اصل تزیین بر طرح رنگی قرار دارد، اما چهره ها و دست ها باید بدون رنگ بماند. اگر اسب سبز، آبی یا زرد باشد مانعی ندارد، اما انسان آبی یا سبز، بی درنگ همچون هیولا یا موجودی فوق طبیعی تلقی می شود. این ضرورت معرفی بشریت انسان ها، تنها باطرح، در دنیایی از رنگ ها، فقط مختص مینیاتور ایرانی نیست بلکه مربوط به اصل تزیین است. از زمان هایی بسیار قدیم و فراموش شده، تصویر حیوانات در ظواهر خود از کمال و مهارتی برخوردار بود، که تصویر چهرهٔ انسان فاقد آن بوده است، زیرا هر حیوانی به نوع و گونهٔ خود متعلق است (که همهٔ افراد آن نوع به یکدیگر شباهت ظاهری دارند). اما انسان دارای یگانگی خاص در چهرهٔ خویش است که نمی توان آن را از بین برد یا کاهش داد.

امتیاز مینیاتور ایرانی ناواقعی بودن آن است: ناواقعیت تصویر اسب در رنگ آبی آن است، اما ناواقعیت تصویر انسان در کوچک بودن و بی مهارتی و بی‌نرمشی عروسک وار آن است که به جهان قصه مربوط می شود. بدین ترتیب

به ادارهٔ خود برد و ریاست دارالطباعه را به او داد و در دارالطباعه بعضی از کسان خانوادهٔ کمال الملک مشغول خدمت بودند. درسال هزار و سیصد هجری قمری بنا به میل ناصرالدین شاه اعتماد السلطنه یک روزنامهٔ مصور به نام شرف تأسیس کرد که یک ورق چهار صفحه ای بود و در هرنمره اش تصویر دو نفر از رجال و محترمین داخله یا خارجه را می ساختند و مختصری از احوال آنها می‌نگاشتند. روزنامه به خط مرحوم میرزا محمد رضا کلهر که در نستعلیق نظیر میرعماد بود نوشته می‌شد وساختن تصاویر به میرزا ابوتراب خان برادر کمال الملک محوّل گردید و اگر هیچ مناسبت دیگری هم در کار نبوده همین امر کافی بود که پدرم با میرزا ابوتراب خان و برادرش ارتباط داشته باشد.

میرزا ابوتراب و میرزا محمد دوپسر میرزا بزرگ نقّاش کاشی بودند و میرزا بزرگ برادر میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک نقاشباشی بود که پدرانش تا چندین پشت همه نقاش های معتبر بودند. میرزا بزرگ در نقاشی مقام صنیع الملک را نداشت اما پسرانش بر پسران صنیع الملک برتری یافتند و من دو پسر از صنیع الملک دیدم که یکی از آنها در اول عمر نقاشی آموخته و استعداد هم داشت و چون ناصرالدین شاه به نقاشی مایل بود محض تشویق به این پسر گفته بود تو زنده کنندهٔ پدر هستی و باید به نام او خوانده شوی. از این رو میرزا ابوالحسن خانش می گفتند اما او به شرب و تریاک و مانند آنها مبتلا شد و به جائی نرسید. یک پرده نقاشی از کارهای او در مدرسه صنایع کمال الملک می‌دیدم که خوب ساخته بود و نمی دانم بعد از آنکه مدرسه به هم خورد آن پرده چه شد. اما پسرهای میرزا بزرگ در اول عمر از کاشان به تهران آمدند و در مدرسهٔ دارالفنون زیردست میرزا علی اکبرخان، که بعد از صنیع الملک و قبل از کمال الملک نقاشباشی خوانده می شد و بعدها مزین الدوله لقب گرفت و نقاشی را در فرنگ تحصیل کرده بود، به فراگرفتن این صنعت پرداختند و این هر دو برادر استعدادشان از همان زمان ظاهر بود و مزین الدوله که خود چندان هنری نداشت با آنها خوش رفتاری نمی کرد تا اینکه وقتی ناصرالدین شاه که غالباً به مدرسهٔ دارالفنون می رفت آنجا تصویری دید که میرزا محمد از اعتضادالسلطنه ساخته بود. شاه ذوق نقاشی داشت و خود او نقاشی کرده بود. تصویر مزبور طرف توجه او شد از سازندهٔ آن پرسید میرزا محمد را معرّفی کردند و شاه التفات فرموده و نزد خود برد و طولی نکشید که به او لقب خانی داد چون آن زمان خان لقبی بود که شاه عطا می کرد و عنوان نقاشباشی به او بخشید و در ردیف پیشخدمتان قرار داد و این نیز خود از امتیازات بود. در کاخ گلستان که

**محمدعلی فروغی**

## نامه در بارهٔ کمال الملک*

ارتباط من با مرحوم کمال الملک به تبع مرحوم پدرم بود که با او دوستی صمیمی داشت و من کودک بودم و گمانم این است که دوستی پدرم با او به سبب همکاری با برادرش و کسان دیگر از خانوادهٔ او بود.

شرح مطلب این که در زمان ناصرالدین شاه روزنامه در ایران منحصر به روزنامه دولتی بود که میرزا تقی خان امیر نظام تأسیس کرده و آن در آغاز یک روزنامه بیش نبود که گاه *روزنامه دولتی* و گاه *وقایع اتفاقیه* می نامیدند و در اواسـ سلطنت آن پادشاه به دست مرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، پسر فتحعلـ شاه، که وزیر علوم بود اداره می شد و آن شاهزادهٔ فاضل به روزنامه رسمی اکتـ نکرده برای نشر علم جریده‌ای به نام روزنامهٔ علمی و یکی دیگر به نام *روزنا ملتی* که حاوی مطالب ادبی بود نیز منتشر می ساخت. چون محمد حسن خا پسر حاجی علی خان اعتمادالسلطنه که چندی در اروپا مانده و یک اندازه زبان فرانسه آشنا شده بود به ایران آمد نظر به اینکه ناصرالدین شاه می خواسـ نوکرها و نوکرزاده های خود را دلگرم نگاه بدارد مباشرت امر روزنامه‌ای به واگذاشت و صنیع الدوله لقب داد و بعد ها لقب پدرش اعتمادالسلطنه را به عطا کرد و اعتماد السلطنه روزنامه رسمی را *ایران* نامید و روزنامه های دیگر نـ دایر کرد و کم کم مقام وزارت دریافت و وزیر انطباعات خوانده شد. پیش آمـ روزگار چنین شد که پدر من چون به تهران آمد اعتماد السلطنه آگاه شد و او

* برگرفته از: *یادداشتهای دکتر قاسم غنی*، لندن، جلد نهم، ۱۹۸۲، صص ۷۸۲-۸۰۲.

خدمت پدرم در خانهٔ آنها مکرر به یاد دارم. آن دو برادر در یک خانه سکنی داشتند که خودشان ساخته بودند و اندرونی آنها جدا و بیرونی مشترک بود و می دیدم که میان پدرم و آن دو برادر مهربانی تمام بود چنان که گاهی دست و روی یکدیگر را می بوسیدند و آن دوبرادر نسبت به پدرم مانند پدر و فرزند رفتار می کردند و سبب این بود که پدرم بسیار هنردوست بود و طبع مشوّقی داشت از این رو با وجود سمت ریاست بر میرزا ابوتراب خان و برتری سن رفتاری با آنها می کرد که مترقب نبودند و از خویشاوندان خود که در همان اداره بودند چنین رفتاری نمی دیدند و با طبع عزت پرستی که داشتند از این جهت ممنون می شدند.

باری درسال ۱۳۰۷ قمری یک روز صبح خبر آوردند که میرزا ابوتراب خان تریاک خورده و خود را کشته است. سببش را اگر معلوم بود من ندانستم این قدر فهمیدم که از روزگار و زندگانی و از خویشاوندان ناراضی بود چنان که خود کمال الملک همین حال را داشت. اما کمال الملک چون نقاشباشی و پیشخدمت شاه بود باز بالنسبه حالش بهتر بود و مخصوصاً به او کمتر می توانستند آزار کنند و محتمل هم هست که انتحار میرزا ابوتراب خان از پریشانی و تنگدستی بوده است. در هرحال، پس از فوت او کمال الملک متکفل بازماندگانش شد که یک زن و یکی دو دختر بودند و شاید که وظیفهٔ مختصری هم از دولت برای ایشان مقرر گردیده بود. ساختن تصاویر روزنامه شرف را به توصیهٔ کمال الملک به میرزا موسی نام محول کردند و صورت خود میرزا ابوتراب خان را در روزنامه ساختند و خیلی شبیه بود. نویسندهٔ روزنامه درآن وقت میرزا علیمحمدخان، دائی (خال) میرزا ابوتراب خان، بود که بعدها مجیرالدوله لقب گرفت و در شرح حالی که در روزنامه از او نگاشته سن او را هنگام وفات بیست و هشت سال نوشته. اگر این درست باشد، چون کمال الملک به تصدیق خودش یک سال از برادرش کوچک تر بود باید در حدود سال ۱۲۸۰ متولد شده باشد در این صورت چون وفاتش در ۱۳۵۹ واقع شد سنش نزدیک به هشتاد سال قمری بوده است . . . .

پس از فوت میرزا ابوتراب خان، آمیزش پدرم با نقاشباشی بیشتر شد چنان که غالباً شب ها یا روزهای تعطیل با هم بودند و به اتفاق دوستان دیگر وقت می‌گذرانیدند. درسال ۱۳۰۸ قمری پدرم به جرم قانون خواهی پیش ناصرالدین شاه مقصر شد و تقریباً چهل روز در خانهٔ مرحوم امین السلطان متحصن بود و ما پریشان حال بودیم. درآن ایاّم که بعضی از دوستان از نزدیک شدن به او احتیاط می‌کردند نقاشباشی بی ملاحظه به خانهٔ ما می آمد و مهربانی می‌کرد و

منزل دائمی شاه بود اطاق مخصوصی برای نقاشخانه تعیین کرد که میرزا محمدخان نقاشباشی هر روز به آنجا می‌رفت و برای شاه نقاشی می کرد و مواجب و مرسومی هم برای او مقرر شد. ناصرالدین شاه علاوه بر مواجب و مقرری گاه گاه در ازای زحماتش انعام هم به او می داد و می گفت کارهای تو بیش از این ارزش دارد اما من چون مشتری دائم هستم باید به همین اندازه اکتفا کنی.

من ملاقات اول خودم را با مرحوم میرزا ابوتراب خان به یاد دارم که بسیار خردسال بودم و بنا به انسی که با پدرم داشتم روزها که او در دارالطباعه و از خانه بیرون بود گاهی مرا به آنجا می بردند. دارالطباعه در محوطهٔ ارگ بود درکوچه ای در اوایل خیابان باب همایون در خانه‌ای که دیوانخانه یا بیرونی حاجی میرزا آقاسی بود. گمانم این است که میرزا تقی خان امیرنظام هم درآن خانه منزل داشته است و امروز نه آن خانه موجود است و نه آن کوچه، چون ابنیهٔ آن ناحیه را یکسره خراب کرده و عمارت دادگستری به جای آن ساخته اند.

یکی از روزها که مرا به آنجا برده بودند مرحوم میرزا ابوتراب خان را دیدم که در ایوانی نشسته و عکسی در پیش داشت و در مقابل عکس آئینه‌ای گذاشته و از روی تصویری که در آئینه افتاده بود روی سنگ مرمر نقاشی می کرد. آن قسم نقاشی روی سنگ را میرزا ابوتراب خان ابتکار کرده و یا اگر ابتکار نکرده بود پس از منسوخ و متروک شدن دوباره زنده ساخته بود که در سنگ عملیاتی می‌کرد و آنرا دان دان می ساخت و مستعد می نمود که مستقیماً روی آن با مرکب چاپ تصویر بسازد. چون خط یا تصویر در چاپ وارون برمی‌گردد از روی عکس‌که در آئینه افتاده بود می‌ساخت تا پس از چاپ مستقیم دیده شود. باری آن روز من که یقیناً کمتر از ده سال داشتم به اقتضای طفولیت به میرزا ابوتراب خان نزدیک شده به تماشای کار او پرداختم و او با مهربانی با من گفتگو کرد. . . .

نخستین ملاقاتی که از کمال الملک به خاطر دارم این بود که شبی او یا برادرش پدرم را به خانهٔ خود دعوت کرده بودند. چون پدرم در همان خردسالی من میل داشت من از صحبت دوستان او و مردمان با کمال بهره‌مند باشم فرستادند و مرا هم بردند چون خانه های ما بهم نزدیک بود و سیصد چهارصد قدم بیشتر فاصله نداشت. باری هردو برادر بودند و به دست خود مقدمات تهیهٔ خوراک فراهم می کردند و در ضمن به صحبت هم مشغول بودند و آن هنگام سن من از ده سال چندان تجاوز نکرده بود.

پس از آن میرزا ابوتراب خان ونقاشباشی را درخانهٔ خود و یا خودم را در

احتیاجی به فرانسه دانی ندارد در این سن درس می‌خواند و این جز از غیرتمندی چیزی نیست. ناصرالدین شاه در سال‌های آخر سلطنت خرجش افزون و خزانه‌اش تهی شده بود. از این رو خدمتگزاران را در عوض مال بیشتر به امتیازات و القاب راضی می کرد. از جمله وقتی خواست در بارهٔ نقاشباشی التفاتی بکند یک گل کمر مرصع به او عطا کرد. در همان اوقات عید و سلام پیش آمد. نقاشباشی گل کمر را بسته به حضور شاه رفت شاه متوجه شد و اشاره به گل کمر کرد بنا براینکه اصحاب ناصرالدین شاه همیشه می خواستند او را مسرور کنند نقاشباشی عرض کرد قربان بدبختی را چه دیده اید پیش از اینها که من زیر لباس جز چیزهای زشت کثیف نداشتم خیاط چون سرداری برای من می دوخت چنان تنگ بود که هرچه آنرا می کشیدم که کثافات زیر را بپوشاند بهم نمی آمد حالا که به من گل کمر مرحمت فرموده اید و می خواهم به همه کس بنمایم سرداری را چنان فراخ دوخته است که هرچه می خواهم دامنم پس برود باز روی هم می آید و گل کمر را پنهان می کند. شاه مبلغی خندید و این نمونه‌ای است از صحبت هائی که درباریان در حضور شاه می کردند ولی اگر همه از این قبیل بود خوب بود ولی غالباً به ذکر قبایح می‌گذشت.

وقتی ناصرالدین شاه برای مشغولیات هوس کرد خود نقاشی کند پردای از آب و درخت و سبزه کشید و آن پرده باید اکنون در عمارات سلطنتی باشد. آن اوقات شبی کمال الملک حکایت کرد که امروز شاه مشغول نقاشی بود و دماغ داشت و با من مزاح و ضمناً ملاطفت می کرد. از جمله گفت حالا دیگر من خود نقاشم و به تو اعتنائی ندارم من گفتم چه فرمایشی است من به موجب فرمان همایونی نقاشباشیم و همه نقاش ها زیردست من‌اند حالا که شما هم نقاش شده‌اید از اتباع من محسوب می شوید چگونه می توانید به من بی اعتنائی بکنید. از قصه ها که گمان می کنم هیچ کس نداند این است که شبی کمال الملک برای پدرم حکایت کرد که امروز من در حضور شاه تنها بودم و صحبت ازنقاشی می‌کرد. ضمناً از تقاضاهای رجال دولت از جهت مناصب و امتیازات و نشان و غیرها عصبانی بود قلم آهنی و کاغذ گرفت و با مرکب جوهر صورت مردی ساخت که جُبّهٔ مرصع و نشان و حمایل و تمثال و عصای مرصع و هر قسم امتیازی گرفته چنانکه تمام بدنش از این امتیازات پر بود و باز امتیاز خواسته و شمشیر مرصعی گرفته و چون دیگر جائی در بدنش باقی نمانده شمشیر را به مقعد خود فرو برده است. آن تصویر را کمال‌الملک همراه داشت و به ما نشان داد.

شبی نقاشباشی به منزل ما آمد و به پدرم گفت زمینه آماده شده است که من

از این جهت دوستی فیمابین محکم تر شد. . .

کسانی که با کمال الملک نشست و برخاست کرده دیده اند که چه اندازه خوش معاشرت و خوش صحبت بود و چه مضامین شیرین می گفت و چه تشبیه‌های دلنشین می نمود. قصه های با مزه که یا می ساخت یا واقع بود به نحو دلپسند حکایت می کرد و همه متضمن نکته سنجی در احوال مردم و حکم تئاترهای اروپائی داشت حتّی تقلید اشخاص در می آورد. موسیقی هم می دانست و غالباً به آواز مترنّم می شد و گاهی در آواز تقلید از حاجی حکیم آوازه خوان ناصرالدین شاه می کرد که به شیوهٔ مخصوص بود و در ضمن خواندن حرکات و اشاراتی داشته است. مختصر، مصاحبت او بسیار بهجت زا بود حتّی سال های آخر عمرش تا چه رسد به زمان جوانی که دل و دماغ داشت. شعردان و شعرشناس هم بود. از فردوسی و سعدی و حافظ شعر بسیار می دانست و وقتی در زمان های قدیم به یاد دارم که با شور و ذوقی تمام داستان پوست پوشیدن مجنون را از بر می خواند ولیکن در پیری ارادتش به حافظ بیشتر بود و خودم از او شنیدم که می گفت از این پس سر و کار من از نقاش ها با رامبران و از شعرا با حافظ خواهد بود.

پدرم در ضمن تربیت من میل داشت از نقاشی هم بی بهره نباشم. پس کمال الملک قبول کرد که پیش او مشق کنم و چند فقره سرمشق مدادی برای من ساخت که هنوز دارم. پس از آنکه قدری پیش رفتم یک صفحه نقاشی آب و رنگ که صورت باغبانی را ساخته بود و بسیار چیز نفیسی بود به من بخشید و بعدها وقتی که مدرسهٔ نقاشی دایر شده بود آنرا از من گرفت که وادارد شاگردها از روی آن مشق کنند و پس بدهند. در مدرسه آن صفحه را دزدیدند و کمال الملک از این بابت از من اظهار خجلت کرد و گفت عوض آنرا به شما خواهم داد امّا دیگر میسّر نشد و من هم نخواستم پرمزاحمتش کنم. بعدها کارهای سوزن دوزی که از روی آن ساخته بودند نزد بعضی از خانم ها دیدم. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه کمال الملک میل کرد زبان فرانسه بیاموزد. عصرها که از کار موظّف فراغت می یافت به منزل‌ما می‌آمد و درس می‌خواند و چون‌من خود مشغول تحصیل بودم و اوقات فراغتم کافی نبود به کسان دیگر از جمله اوانس خان مساعدالسلطنه نیز رجوع می کرد چنان که بعد از دو سه سال یک اندازه به زبان فرانسه آشنا شده بود. روزی حکایت کرد که امروز شاه به نقاشخانه آمد و به کارهای من رسیدگی کرد پهلوی دست من کتاب فرانسه دید پرسید چیست گفتم فرانسه می خوانم تعجب کرد و به همراهان گفت ببینید نقاشباشی چه همتی دارد که با آنکه

داده و دشوار می ساخت. کمال الملک در ساختن آن پرده تعب و رنج طاقت‌فرسا کشید و چهارسال وقت صرف آن کرد و عجب اینکه هرچند هندسهٔ نقاشی (پرسپکتیو) نمی دانست از بس چشمش درست می دید در سر آن پرده کم‌کم به دقایق هندسهٔ نقاشی پی برد چنانکه گوئی این علم را نزد استاد آموخته است. تا آن زمان هیچ یک از نقاش های ایران متوجه این امور نشده و قواعد هندسی در تصاویر بکار نبرده بودند و خود کمال الملک هم از آن به بعد بود که در پرده ها قواعد هندسی را رعایت می کرد. باری، آن پرده از عجایب صنعت نقاشی است و به یاد دارم که شبی کمال الملک حکایت کرد که امروز در حالی که در تالار مشغول کار بودم شاه در رسید و من برخاستم و شاه روی صندلی من نشست و پرده را تماشا کرد و اظهار مرحمت نمود و گفت حضور مرا مانع کار ندانسته بنشین و مشغول باش. من تعلّل کردم. سبب پرسید. گفتم در ساختن این پرده نظرگاه من (point de vue) این صندلی است که شما روی آن نشسته اید اگر از جای دیگر نگاه کنم تالار و خطوط را دیگرگونه خواهم دید و تصویر خراب می شود. شاه فهمید و از روی صندلی برخاست و گفت سرجایت بنشین و همراهان از این حسن توجه به شگفت آمدند.

باری آن اوقات نمی دانم چه شد که کمال الملک قهر کرد و چند روز به اصطلاح آن زمان به در خانه نرفت اما در منزل مشغول کار بود و پردهٔ تالار را هم به خانه آورده بود و اول دفعه ما آنجا دیدیم. آن ایام که در منزل خود کار می‌کرد پردهٔ رمال را ساخت که صورت یک آخوند رمّال است و یک زن پیر و یک زن جوان با چادر و چاقچور و روبند و من گاهی که نزد او می رفتم کارکردنش را تماشا می کردم. زن جوان که می نشاند و صورتش را می کشید مردی بود از شاگردهای خودش که چشم و ابروی زیبا داشت و با روبند با زن مشتبه می‌شد و کر و لال بود. وقتی دیدم فریادش بلند شد و کلماتی غیرملفوظ ادا کرد که من نفهمیدم. اما کمال الملک به زبان او آشنا بود گفت می گوید خسته شدم روز هم به آخر رسیده بود و کمال الملک بساط را برچید و با هم از خانه بیرون رفتیم. از صدماتی که آن زمان به کمال الملک وارد آمد این بود که همان ایام که او مشغول ساختن پردهٔ تالار سر در موزه بود مکشوف شد که از تخت طاوس پارچه‌ای کنده و دزدیده اند. ناصرالدین شاه بسیار غضبناک شد و کسانی که آنجا رفت و آمد می کردند همه مورد سوء ظن واقع شدند. دوسه شب خواب برکمال الملک حرام گردید که خطر زندان و شکنجه و عقوبت و از آن بدتر بدنامی دزدی در پیش بود. از حسن اتفاق دزد که یکی از سرایداران بود

از شاه لقب بگیرم خواهش دارم لقب خوبی برای من فکر کنید. پدرم کمال الملک پیشنهاد کرد و نقاشباشی این لقب را بسیار پسندید و مسرور شد چون آن زمان بواسطهٔ کثرت القاب عرصه تنگ شده و مردم لقب های بی معنی می گرفتند و از لقب به همین که لفظی اضافه به الدوله و الملک باشد قناعت داشتند. باری، آن لقب را از شاه استدعا کرد. شاه هم گفت خوب لقبی فکر کردی و مبلغی منّت بر او بار کرد و اقرانش بر او غبطه بردند و به یاد دارم که کمال الملک نسبت به آن اشخاص و لقب گرفتن خودش قصه‌ها می گفت و مطایبه ها می کرد و می‌خندیدیم و این قضیه دو سه سال پیش از فوت ناصرالدین شاه بود.

از قصه هائی که از خود کمال الملک شنیده ام این است که ناصرالدین شاه در یکی از سفرهای اروپا در فرانسه در ضمن گردش از پهلوی خانه مجلّلی می‌گذرد که متعلق به خانمی از اعیان فرانسه بوده است و کسی که برای پذیرائی درخدمت شاه بوده از آن خانه و تجملش وصف می کند. شاه مایل می شود خانه را ببیند. صاحب‌خانه حاضرنبوده اما کسانش برای پذیرائی مستعد بودند و شاه را در خانه گردش‌می‌دهند. پیرزن خادمه را می بیند و صورت او را سردستی می‌کشد و به یادگار برای صاحب خانه می گذارد. چون آن خانم به خانه می آید و از سرگذشت آگاه می شود از کسانش می پرسد شاه کدام یک از نفایس خانه را بیشتر پسندید. پردهٔ نقاشی به او نشان می دهند که صورت زنی است عریان و کبوتری بی جان در دست دارد و با حالت افسرده به او نگاه می کند. گفتند شاه به این پرده بسیار نگریست خانم آن پرده را با کارت ویزیت خود برای شاه فرستاد و پیغام داد که تصدیق بفرمائید که کارت من بهتر از کارت شماست. در تهران آن پرده جزئی عیبی پیدا کرده بود شاه به کمال الملک امر کرد آنرا اصلاح کند اصلاح کرد و پرده دیگری هم از روی آن ساخت و پس از آنکه به حضور شاه برد نتوانستند تشخیص دهند که کدام اصل است. اصل پرده در عمارت سلطنتی موجود است و آنکه کار کمال الملک است در مدرسهٔ صنایع بود و شاگردها از روی آن مشق می کردند.

با آنکه کمال الملک بواسطهٔ ملاطفت ناصرالدین شاه محسود اقران بود البته به اندازه‌ای که توقع داشت بهره نمی برد ودلتنگ بود وگاه گاه تعرّض و قهر می‌کرد اما شاه نازش را می کشید. یکی‌از آن مواقع را به یاد دارم که یکی دوسال پیش از فوت شاه بود. هنگامی که به امر شاه پردهٔ تصویر تالار سردر موزه را می‌ساخت که سقف و دیوارهای تالار همه آئینه کاری است و عکس و انعکاس روشنائی و اشیاء در قطعات خرد و درشت آئینه کار نقاشی را فوق العاده تفصیل

نمی شد. امّا عشق بچربید بر فنون فضایل و اصرار بیشتر از طرف دختر بود وگرنه کمال الملک این قدر اختیار خود را داشت که مغلوب هوا نشود. به هرحال چندگاه پس از آنکه کمال الملک از فرنگ برگشت آن زن هم آمد و کمال الملک چون در خانه مسکونی با زن و فرزندان نمی توانست با او بسر ببرد و بهار و تابستان در پیش بود باغی در شمیران کرایه کرد و آنجا با آن زن منزل گرفت. ولی آن تابستان هنوز بسر نرسیده ناسازگاری شروع شد. گمانم این است که علت اصلی تفاوت اوضاع زندگانی ایران و فرنگستان بود که با اوضاع کنونی قابل مقایسه نیست. دختر در کشوری بهشت آسا مانند اطریش با آن اسباب آسایشِ و تمول پدرش زندگانی کرده و مسافرت های تفرجی اروپا و آن معاشرت ها را دیده حالا به ریگزار شمیران افتاده و جز کمال الملک با کسی معاشرت ندارد محبت زن و شوهر هم هر قدر زیاد باشد برای زندگانی طولانی کافی نیست پس همین که شور و مستی اوایل منقضی شد نوبت ملالت رسید و روزگار تلخ شد. حتی وقتی زن سم خورد که خود را بکشد و کمال الملک به مخمصه عجیبی گرفتار آمد یک چند ناسازگاری را تحمل کرد. کم کم دید زن معاشرت های نامناسب آغاز کرده است و البته کمال الملک نمی توانست هر قسم فسادی را بر خود هموار کند. روزی با حال پریشان نزد پدرم آمد که چکنم این اوضاع قابل تحمل نیست و روی رهائی هم نمی بینم. پس از گفتگو و مشاوره پدرم گفت خوبست سفری در پیش بگیری. عاقبت همین فکر را پسندید و درواقع سر به صحرا گذاشت و پس از خروج از تهران انگشتری ازدواج را برای زن پس فرستاد. او هم چاره ندید جز اینکه تن به قضا بدهد. راه فرنگستان پیش گرفت و کمال الملک به بغداد رفت. بعضی اشخاص را که از واقعه آگاه شده ولیکن تفصیل مطلب را درست نمی‌دانستند دیدم که برکمال الملک اعتراض داشتند که خلاف جوانمردی بود زنی را این قسم به ولایت غربت آوردن و بدبخت کردن و رها نمودن. ولیکن شرح قضیه این است که نقل کردم و گمانم این است که نمی‌توان کمال الملک را چندان ملوم دانست چه من خود شاهدم که او از این مزاوجت بسیار دلشاد بود و در اولین ملاقاتی که پس از مراجعت از فرنگ با او کردیم خود او با کمال مسرت این واقعه را به ما خبر داد و از این همسری امیدواری ها داشت و آن حرکت را از روی استیصال کرد. به هرحال، در عتبات کمال الملک یک چند توقف نمود و کار کرد و پرده های چند از یادگارهای آن سفر موجود است که یکی تصویری است از یکی از میدان‌های شهر کربلا و برجسته تر از همه پردهٔ رمال یهودی است که همه کس اصل یا سواد آنرا دیده است.

پیدا شد و به حکم شاه سرش را بریدند.

در زمان مظفرالدین شاه، وقتی دیدیم کمال الملک اظهار بیماری کرد که سکته ناقص کرده ام و نیمهٔ راست بدنم مفلوج شده و عصائی بدست گرفته لنگ لنگان راه می رفت بسیار متأسف شدیم که در این وقت که موقع ثمر رسیدن زحمات کمال الملک است بیچاره از کار افتاده و وجودش عاطل شده است. چند سال براین منوال بود تا مظفرالدین شاه درگذشت و دورهٔ محمد علیشاه هم سپری گشت و متوجه شدیم که کمال الملک سالم است و کار می‌کند خوشوقت شدیم و شکر گفتیم که فالج شفا یافته است. خندید و گفت اصلاً دروغ و تمارض بود سبب اینکه طبیعت لغو مظفرالدین شاه می‌خواست مرا به کارهائی که شایسته قلم من نبود وادارد. پستی طبیعت سلاطین قاجار را که می دانیم. از این حکایات غرض نمودن علّو همت کمال الملک است که آبروی فقر و قناعت را نمی برد و از کار دست می کشید که قلم خود را آلوده به کثافت نکند درصورتی که با وجود بی بند و باری و شهوت پرستی مظفرالدین شاه اگر فی الجمله خود را تنزل می‌داد و در جمع الواط درباریان داخل می شد عایدات گزاف می توانست تحصیل کند، چنان که دیگران هر روز هرنوع قبایح از مسخرگی و قوّادی و بدتر از آن را مرتکب می‌شدند و آلاف و الوف می‌بردند. کمال‌الملک همان اوقات از دست‌تنگی خانهٔ ملکی خود را فروخت و اجاره نشینی اختیار کرد و دیگر دارای خانه نشد تا به نیشابور رفت.

برگردیم به‌ترتیب‌تاریخی. دراوایل سلطنت مظفرالدین شاه روزی کمال‌الملک به منزل ما آمد و با کمال مسرّت به پدرم گفت آمده ام به شما خبر بدهم که من اجازه رفتن به فرنگ گرفته ام و عنقریب عازم خواهم شد. پس مهمانی مفصلی کرد و رفت و زیاده از دو سال در ایطالیا و فرانسه بسر برد و در موزه ها کار کرد و طرف توجه اهل هنر گردید تا درسال ۱۹۰۰ که مظفرالدین شاه به فرنگ رفت و او را آنجا دید و امر به مراجعتش نمود.

آن اوقات نریمان خان قوام السلطنه ارمنی، برادر جهانگیرخان وزیر صنایع، در دربار اطریش وزیر مختار ایران بود و او فتوت و همّت بلند داشت و از ایرانیان به خوبی پذیرائی می کرد. کمال الملک در وینه با او میانه اش گرم شد و او دختری داشت که هرچند سنش کم نبود شوهر نرفته بود. کمال الملک و آن دختر طالب یکدیگر شدند و ماجرای عشق بلند شد و گویا نریمان خان راضی به ازدواج آنها نبود چون کمال الملک زن و فرزند داشت و آن زمان مزاوجت مسلمان و مسیحی امر عادی نبود و در نزد هیچ‌یک از دو طایفه مستحسن شمرده

مدرسه درنظر گرفت. قوام السلطنه که وزیر جنگ بود برای کارهای خود چشم طمع به آن زمین دوخت. ممانعتش کردم. مدرسه ساخته و دایر شد و نتایج نیکو گرفتیم و پرده های چند از کمال الملک دراین دوره بر یادگارهای سابق افزوده گشت و جمعی از جوانان این کشور از دولت وجود کمال الملک و آن مدرسه در نقاشی صاحب هنر شدند. اما کمال الملک و دوستانش در این کار مرارت بسیار هم دیدند.

دیگر از احوال کمال الملک و مناسبات خودم با او چندان چیز نگاشتنی ندارم جز اینکه مفید می دانم عیب کار مدرسهٔ او و خبطی را که خود او و ما همهٔ دوستانش که در این کار دخیل بودیم کردیم و به زحمت افتادیم بنگارم تا بعدها اگر نظیر این امر پیش آمد دیگران تجربه آموز شوند و به زحمت نیفتند. شرح مطلب از این قرار است.

مدرسهٔ کمال الملک را وزارت معارف تأسیس کرد و خود او رئیس مدرسه خوانده می شد و مخارجش جزء بودجه وزارت معارف منظور بود. پس علی‌الاصول مدرسه یکی از مؤسسات وزارت معارف و کمال الملک یکی از اعضای آن وزارتخانه محسوب می شد و سر و کارش قانوناً با ادارهٔ تعلیمات بود که مدیرش ناظر بر همه مدارس است و از حیث تفتیش هم با ادارهٔ تفتیش وزارت معارف سر و کار داشت. پس به این قاعده کمال الملک نه تنها محکوم وزیر معارف و معاون آن وزارتخانه می شد بلکه مدیرکل وزارتخانه و مدیر ادارات تعلیمات و تفتیش هم نسبت به آن مدرسه و رئیسش که کمال الملک باشد تکالیفی داشتند. از این گذشته، از جهت امور مالی هم تابع مقررات ادارهٔ محاسبات و وزارت مالیه بود. اما کمال الملک مقامات ظاهری و باطنی و حیثیات دنیوی و معنوی خود را بالاتر از همهٔ این اشخاص می دانست و طبع بسیار حساس بلکه پر سوءظن نیز داشت. بنابراین، در وزارت معارف و وزارت مالیه هرکسی نفس می‌کشید کمال الملک گمان می برد که می خواهند به او ریاست بفروشند و توهین کنند و کسی که از اول عمر جز ناصرالدین شاه هیچ کس را بالای سر خود ندیده بود نمی‌توانست تصور و تحمل کند که کسانی که نسبت به او از همه جهت بچه بودند درکارش مداخله کنند و گفتار و رفتار آنان را نسبت به خود گستاخی و بی ادبی می دانست. به ترتیبات اداری هم آشنا نبود و نمی‌توانست بفهمد که کسانی که نه به صنعت آشنائی دارند و نه شأن و مقامشان را با او مناسبت است ممکن است حق داشته باشند که در باره او حرفی بزنند. در معنی حق با او بود ولی اگر چه بعضی در واقع فضول بودند و جسارت می کردند اما

باری، پس از چندی که آن قضیه از نظرها محو شد کمال الملک به تهران برگشت و داستان مفلوج شدنش متعلق به این زمان است که سال‌های آخر سلطنت مظفرالدین شاه بود و آن اوقات روزگار کمال الملک بیشتر به مطالعه کتب فرانسه می گذشت و از ادبیات فرانسه مخصوصاً به آثار ژان ژاک روسو و ویکتور هوگو مایل بود و هروقت پیش او می رفتم و مجالی بود از کتاب *امیل* ژان‌ژاک و از نگارش های هوگو مخصوصاً آنچه موسوم است به قبل از تبعید و زمان تبعید و پس از تبعید ورقی از روی شوق وذوق می‌خواند. اما در نتیجه مناعت طبع و فساد دربار سلطنت که از آن دوری می‌جست با دست و دل باز که داشت کم کم روزگارش پریشان شد و به تنگدستی افتاد و هیچ وقت هم راضی نمی شد از کارهای خود به کسی بفروشد و فرضاً که حاضر می شد از متمولین کسی قدردان‌نبود. پس‌از آنکه گفتگوی مشروطیت به میان آمد کمال‌الملک از دل و جان مشروطه‌طلب شد و از این جهت ذوقی داشت و به یاد دارم که برای مستبدین مضمون ها می گفت و قصه های شیرین می ساخت. اما تباهی احوال دولت و ضیق مالیه مجال نمی داد که کسی به حال کمال الملک توجه کند بلکه مختصر مواجب و مرسومی که از دولت داشت به درستی عایدش نمی شد و کارش به سختی کشید. پسرانش نیز قابلیتی نداشتند و باری از دوش او بر نمی‌داشتند بلکه همیشه سربار او بودند. ولی او سختی‌را می‌کشید و به روی کسی نمی آورد. چنان که من خود که شاید نزدیک ترین کس به او بودم به درستی از حقیقت حالش آگاه نشدم. تا اینکه دورهٔ سلطنت احمد شاه پیش آمد و مرحوم مستوفی الممالک به ریاست وزرا رسید و میرزا ابراهیم خان حکیم الملک وزیر معارف شد و او با کمال الملک به مناسبت مشروطه طلبی دوست شده بود. من هم رئیس مجلس شورای ملی شدم و حکیم الملک با من گفتگو کرد که خیال دارم مدرسهٔ صنایعی به ریاست کمال الملک تأسیس کنم تا هم گشایشی در کار او بشود هم کسانی در نقاشی تربیت شوند و از وجود استاد استفاده کنیم. معلوم شد خود کمال الملک هم به این کار مایل است. او همیشه آرزو داشت که نقاشخانه (atelier) موافق شرایط و مقتضیات فن به اختیار خود داشته باشد که مطابق سلیقه خویش بتواند کار بکند. حتی در زمان حیات پدرم گاهی این آرزومندی خود را اظهار می کرد و پدرم به او می گفت من حاضرم که در باغچه بیرونی خودم این نقاشخانه را برای تو بسازم. اما البته این کار عملی نبود. خلاصه، من حکیم‌الملک را تشویق کردم لایحهٔ قانونی برای این مقصود به مجلس آورد و اعتبار مالی برای آن تقاضا کرد. به تصویب رسانیدیم. قطعه زمینی از باغ نگارستان را برای بنای

معاون رسمی مستقل باشد و می گفتند یک وزارتخانه که دو معاون نمی تواند داشته باشد و می پرسیدند که کمال الملک چه وقت به مجلس معرفی شده است معرفی او هم به عنوان معاون صنایع مستظرفه قانوناً صورتی نداشت. باری، از این مشکلات هر روز پیش می آمد و کمال الملک دائماً متغیر و عصبانی و از کار و زندگانی بیزار بود. شاگردهائی هم داشت که خوش جنس نبودند و برای خودشیرینی یا غرض شخصی و غالباً افساد و تفتین برضد خود او آتشش را تیز می‌کردند. کمال الملک و مدرسه اش برای وزارت معارف درد بی درمان شده بود. وزرائی که تند مزاج نبودند و نسبت به کمال الملک حسّ احترام داشتند هرقسم بود تحمل می کردند و نمی‌گذاشتند رشته پاره شود تا اینکه تدین وزیر معارف شد و او رعایت جانب کمال الملک را واجب ندانست و در مقابل خشونت او خشونت کرد و در هیئت دولت غوغا نمود که چه معنی دارد عضو وزارتخانه مراسله وزیر را باز نکند و پس بفرستد و دشنام بدهد. این بود که کمال الملک هم دست و پای خود را جمع کرد و رفت و همین قدر شد که حقوق تقاعد مختصری قانوناً برای او مقرر گردید. من وقتی به فکر افتادم که ما چرا به این مشکلات گرفتاریم و راه چاره چیست. زیرا هرچند تصدیق داشتم که سوءظن کمال الملک غالباً بیجا و مفرط است اما انصافاً هم نمی توانستم قبول کنم که مردی مانند او محکوم امر و نهی و تحت نظارت مدیران و مفتشان ادارات باشد از طرف دیگر نمی توانستیم متوقع باشیم که مسئولین امور به وظائف مقرر خود عمل نکنند و بر فلان محاسب یا مفتش چه بحث است اگر همان تکلیفی را که نسبت به مدارس دیگر بجا می آورد نسبت به مدرسهٔ صنایع مستظرفه هم بخواهد ادا کند وزیر هم که نمی توانست به همه ادارات متحدالمآل صادر کند که به‌کار کمال الملک کاری نداشته باشند. عاقبت برخوردم به اینکه خشت از آغاز کج گذاشته شده است و راه استفاده از کمال الملک و آسایش خاطر او این نبود که او را رئیس مدرسه یا معاون صنایع مستظرفه بکنند. این کار اگر هم شدنی بود شایستهٔ مقام کمال الملک نبود چون درآن صورت مسئول مجلس شورای ملی می‌شد و بجای هفت هشت نفر گرفتار صد و سی نفر وکلای مجلس می گردید و یک باره دیوانه وار سر به صحرا می گذاشت. حاصل اینکه کاری می بایست کرد که کمال الملک مستخدم دولت و کارش تابع تشریفات اداری نباشد. و راهش این بود که یک نقاشخانه برای او بسازند و به او مـادام العمر واگذار کنند که درآن مختار و مستقل باشد و مبلغی هم به نام خود او نه به نام مؤسسه به حکم قانون مقرر دارند که عنوان مخارج مدرسه و حقوق اداری نداشته باشد که تابع

همه سوءنیت نداشتند و حاضر بودند که موافق میل او رفتار کنند ولیکن ملتفت
مطلب نبودند. به همهٔ اعضاء و رؤسای ادارات هم که دائماً در تغییر و تبدیل
بودند ممکن نمی شد قبلاً تذکر و توجه داده شود که نسبت به کمال الملک چ
مناسبت باید حفظ کنند و تا می رفتند ملتفت شوند کار گذشته و حرکتی کرد
یا سخنی گفته بودند که کمال الملک حمل به سوء نیت نموده و با مزاج سوداو
که داشت آتش غیرت و عصبیتش زبانه می کشید. هم به خودش بد می گذش
هم رفتار خشونت آمیزی می کرد که همه را می رنجانید. هرکاغذی از اداره به ا
می رسید متغیّر می شد و ناسزا می گفت و باز نکرده پس می فرستاد و روزگا
خودش را تلخ و مامورین مربوطه را متحیر و سرگردان و آزرده می‌ساخت
دوستان را به زحمت می‌انداخت. من بعضی از وزرای معارف را دیدم که صمیما
به او ارادت داشتند و برای خدمتگزاری او حاضر بودند ولی او آنها را دشم
خود می‌پنداشت و به شدت بدگوئی می کرد و چنان در عقیدهٔ خود راسخ بو
که بهترین دوستانش نمی توانستند رفع اشتباه از او بکنند بلکه برای اینک
خودشان مورد غضب او نشوند مجبور بودند با او هم آواز شوند. مکرر اتفاق افتا
که کمال الملک در حال عصبانیت می خواست مدرسه را بهم بزند پس رفق
بدست و پا می افتادند و میانه را می گرفتند و بد یا خوب اصلاحی به عمل م
آمد و خیال کمال‌الملک بقدری تند بود که همان دوستانی که برای او زحمه
می‌کشیدند و جان فشانی می کردند وقتی که نمی توانستند کاملاً کار را برطب
میل او صورت دهند مورد سوءظن و بغض او می شدند. باز تا وقتی که رشت
کار تنها بدست ایرانیان بود هرقسم میسر می شد سر و صورتی به آن می دادند
همین که مستشاران امریکائی برای مالیه آمدند چون آنها مقید به مُرّ قانون
ترتیبات اداری بودند و میانه گیری و ماست مالی سرشان نمی شد کار بدتر شد
چون کمال الملک احتمال غرض رانی در بارهٔ آنها که خارجی بودند نمی دا
ایراد گیری آنها را از چشم ایرانی ها می دید. چنان که وقتی حکیم الملک ب
خیال خود خواسته بود موقع کمال الملک را از تابعیت مدیر و معاون وزارتخا
بیرون و دل کمال الملک را بدست بیاورد برای او حکم معاونت وزارت معارف
صادر نموده و توجه نکرده بود که معاونت وزارتخانه مقام سیاسی است و متزلز
است. وانگهی تشکیلات دولت ایران مانند دولت فرانسه نیست که بتوانند شعب
مختلف وزارتخانه را هریک در تحت یک معاون مستقل قرار دهند. پس همین ک
از عنوان معاونت کمال الملک پیش آمریکائی ها سخن گفته می شد آنه
نمی‌توانستند بفهمند که یک رئیس مدرسه معاون وزارتخانه و نسبت به وزیر

گرفته و گاهی به من تعلیم می‌داد. برادرم میرزا ابوالحسن خان چون هنگام تحصیلش رسید نزد مولانا شروع به درس خواندن کرد و نظر به معاشرت دائمی کمال الملک با ما طبعاً با مولانا نیز دوست و آشنا شد و او هم یک چند تعلیم فرزندان خود را به مولانا واگذاشت و از آن ببعد مولانا دارای دو خانه شد یکی خانه ما و یکی خانه کمال الملک و هنگامی که کمال الملک در شمیران با دختر نریمان خان منزل گرفته بود برای اینکه پیر تنها نباشد مولانا را هم همراه برده بود و تا آخر عمر مولانا که در ۱۳۳۵ قمری بود کمال الملک هم در نگاهداری او شرکت می کرد و با او مطایبه ها داشت و چند مرتبه صورت او را ساخت که آن تصاویر هم از یادگار های خوب کمال الملک است و یکی از آنها را برحسب خواهش خانم دکتر غزاله که فرانسوی بود ساخته و به او بخشید.

---

نظارت محاسبات باشد. مانعی نداشت که برای تصدیق کمال الملک نسبت ب
لیاقت صنعتی اشخاص مزایائی قانوناً مقرر دارند که موجب تشویق هنرمندان
باشد که زیردست او تربیت می شوند. به این طریق، کمال الملک هم خود به فرا
بال کار می کرد هم شاگردان می‌پروراند و منظور دولت از جهت داشتن اشخاص
هنرمند حاصل می شد و کسی هم در کار او حق مداخله نداشت و معزّز
محترم می ماند. امّا وقتی که این فکر برای من آمد مدتی بود که مدرسه دائر شد
بود و تغییر وضع ممکن نمی شد و شاید که نه افکار برای قبول چنین پیشنها
حاضر بود و نه کمال الملک می پسندید و ممکن بود که بر سوء ظن بیفزاید
نتیجه به عکس شود.

پس از کنار رفتن از مدرسه، کمال الملک برآن شد که در گوشهٔ دهکده‌ای
فلاحت و انزوا بگذراند. این خیال را از دیرگاهی داشت چنان که چندین سا
قبل از آن روزی به منزل من آمد و گفت مبلغ مختصری ذخیره کرده ام که مزر
خریداری کنم و زارع شوم چون خانه و زندگی محفوظی ندارم آنرا به ت
می سپارم که در موقع مناسب نیت خود را عملی کنم. پس من یک چند آن وجه
برای او امانت داری کردم و معادل دو سه هزار تومان پول زر بود. موقعی که به
از جنگ بین‌الملل من اروپا رفتنی شدم به او پس دادم. فکر دیرینه او موقع
صورت گرفت که من مأموریت آنقره داشتم. همه می دانند که در حسین آب
نیشابور علاقه مختصری تحصیل کرد و تا آخر عمر آنجا به درویشی بسر برد
یک عده از پرده های کار خود را به مجلس شورای ملّی واگذار کرد تا در ۲
مرداد سال ۱۳۱۹ به رحمت ایزدی پیوست. در مدتی که در حسین آباد بود
یک نوبت در ایام ریاست وزرای دوم خودم در زمستان ۱۳۱۳ که برای مهمّی
اتفاق سید باقرخان کاظمی وزیر امورخارجه به خراسان رفتم در مراجعت
دیدنش شتافتم و به تجدید دیدارش شاد شدم اما لشگر پیری بر سر او تاخته
یک چشمش نیز صدمه دیده و نابینا شده بود.

در این مختصر که بیشتر راجع به مناسبات مرحوم کمال الملک با مرح
پدرم و خودم می باشد سزاوار می دانم که از یک نفر دیگر که دوست مشتر
ما بود نیز یاد کنم و آن شخصی بود یزدی ملّا محمد باقر نام که از اوایل اوقا
که پدرم به تهران آمده بود با او آشنا و دوست شده و چون مردی بسی
نیکوسرشت و مجرّد بود و در تهران کسی را نداشت پدرم درخانهٔ خود منزل
داده و مولانا می خواند. من در عمرم مردی به بی آزاری و راستی و وفاداری
ندیده ام. پیش میرزای کلهر مشق کرده و تعلیم خط نستعلیق را به خوبی

نگ ها جلوه خود را باز خواهند یافت.

از این اثر و چند اثر دیگر که سپس معرفی خواهد شد، چنین استنباط می گردد که میرزا ابوالحسن خان غفاری پیش از سفر فرنگ، تحت تأثیر شیوهٔ استادان خود، به همان سبک مخصوص نقاشان اصفهانی کار کرده و در کارهای اولیهٔ خود، طرز طراحی و قلم زنی و رنگ آمیزی آنان را مراعات می نموده است. . . .

ابوالحسن خان بنا بر تمایلی که برای پیشرفت و تکامل هنر خود داشت، در اواخر سلطنت محمد شاه یعنی در حدود سال های ۶۲-۱۲۶۱ در این صدد برآمد که سفری به ایتالیا برود و آثار نقاشان بزرگ و معروف اروپایی بخصوص نقاشان دورهٔ رنسانس را از نزدیک مشاهده نماید و با طرز کار و شیوهٔ نقاشی آنان آشنا گردد. از این رو، گویا به همت و سرمایهٔ خود و یا با مساعدت های محمد شاه و یا بنا به نوشته آقای خان ملک ساسانی، به مساعدت حسینعلی خان نظام الدوله مشیرالممالک، رهسپار کشور ایتالیا شد و مدتی در هنرستان ها و موزه های رُم و فلورانس و واتیکان به تحصیل و مطالعه و نسخه برداری از تابلوهای هنرمندان ایتالیائی پرداخت. . . .

ابوالحسن خان هنوز در ایتالیا بود که محمد شاه، وفات یافت و فرزند او ناصرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود با تدابیر میرزاتقی خان امیر نظام (امیرکبیر) به تهران آمده برتخت سلطنت ایران جلوس کرد. بنابراین ابوالحسن خان هنگامی به ایران بازگشت که دو سال از سلطنت ناصرالدین شاه گذشته بود. ابوالحسن خان ضمن بازگشت به میهن بنا بر تمایل شدیدی که بر توسعه هنر نقاشی در ایران و تربیت شاگردان متعدد در این رشته داشت، مقداری وسایل نقاشی و باسمه های رنگی و گراورهای فراوان از کارهای استادان اروپایی با خود به ایران آورد که بعدها در تکمیل هنرستان نقاشی که خود مؤسس آن بود مورد استفاده قرار گرفت. . . .

شادروان امیر کبیر در دورهٔ صدارت بسیار کوتاه ولی مشعشع خود برای تربیت و تشویق اهل هنر و صنعت و ترویج منابع داخلی، طرح مدرسه یا مؤسسه‌یی به نام «مجمع دارالصنایع» ریخته بود که مانند بسیاری از اقدامات او پس از مرگش به ثمر رسیده افتتاح گردید.

«مجمع الصنایع» در سرای بزرگی در انتهای بازار توتون فروشان، در جنوب غربی «سبزه میدان» قرار داشت که هنوز هم آن گوشه به همان نام، نامیده می‌شود. این سرای بزرگ حجره های فراوان و گوناگون داشت که در هرحجره، گروهی از هنرمندان و صنعتگران با شاگردان و دستیاران خود مشغول ساختن و پرداختن

یحیی ذکاء

# میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک غفاری*

میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی، صاحب ترجمه، از قرائنی که در دست است، د
حدود سال ۱۲۲۹ هـ. ق. متولد شده پس‌از طی دوران کودکی و به انجام رسانید
تحصیلات مقدماتی درحدود پانزده، شانزده سالگی برای تعلیم گرفتن نقاشی، نز
استاد «مهرعلی اصفهانی» نقاش دربار فتحعلی شاه فرستاده شده است. . . .

میرزا ابوالحسن خان بنا به ذوق فطری و استعداد موروثی در تحت تعلی
استادان خود، کم کم ترقی کرده، هنر خود را کامل ساخته، در ردیف نقاشا
مبرز آن دوره قرار گرفت، بطوریکه در سال ۱۲۵۸ هـ. ق. در دورهٔ سلطنت محم
شاه قاجار، که جوانی ۲۹ ساله بود، به او اجازه داده شد که تابلو رنگ روغنی ا
صورت شاه تهیه کرده بدین وسیله جزو نقاشان دربار قرار گیرد.

تابلو مزبور که رقم «چاکر جان نثار ابوالحسن ثانی غفاری» و تاری
۱۲۵۸هـ .ق. دارد و اکنون در حوضخانه موزه سلطنتی گلستان محفوظ است، قد
ترین اثر وی محسوب می شود و پیشتر از این تاریخ، اثر دیگری از او تاکنون دید
نشده، یا متأسفانه نویسنده، توفیق مشاهده آنرا نیافته است.

صورت رنگ روغنی محمد شاه که به قطع متوسط ساخته شده است، او را
کج کلاه مشکی ماهوت یا پوست با جقه بزرگ الماس نشان و تل، کلیجهٔ ترمهٔ ب
جقه یی، آستر و سجاف خز، سرداری نظامی ماهوت سبز با دکمه های طل
دستمال گردن (پاپیون)، گل کمر بزرگ تخمه زمرد الماس نشان، در حالی که یک
دست خود را آویخته و دست دیگر را در بالای کمربند خود نهاده است، نشا
می دهد. این تابلو در مایهٔ رنگ های تیره و کدر کار شده است ولی پیداست ک
مقداری از تیرگی آن به سبب مرور زمان و مالیدن روغن های نامناسب و گرد
خاک حادث شده است. در صورتی که روغن های تیره را ازتابلو مزبور پاک نماین

* هنر و مردم، دورهٔ جدید، مرداد ۱۳۴۲، شماره ۱۰، صص ۲۷-۱۴ و شهریور ۱۳۴۲ شماره ۱۱ صص ۱۶-۳۳.

صدراعظمی ایران رسیده بود در حدود سال ۱۲۷۰ هـ. ق. برآن شد که در پایین باغ و قصر نگارستان (ضلع جنوبی میدان بهارستان کنونی) باغی و عمارتی برای فرزند محبوبش نظام الملک احداث کند. این عمارت و باغ وسیع با قسمت های مختلفش، در حوالی سال ۱۳۷۱ هـ ق. به پایان رسید و در آرایش و تزیینات درونی و بیرونی آن انواع تکلف بکار رفت، بطوری که ریزه‌کاری ها و نقاشی‌های آن مدت دو سال طول کشید.

از جمله در تزیین داخل این عمارت، صدراعظم، از ابوالحسن خان نقاشباشی خواست که در ازارهٔ تالار پذیرایی آن، تصویری بزرگ از ناصرالدین شاه و شاهزادگان و رجال دربار او به هنگام جلوس و تشکیل صف سلام نوروزی، نقاشی کند. ابوالحسن خان نقاشی ها را در سال ۱۲۷۳ هـ. ق. به اتمام رسانیده به دریافت خلعت و انعامات مناسب مفتخر گردید.

نقاشی های این تالار، مرکب از هفت پرده و شامل ۸۴ صورت است که در یک قسمت آن ناصرالدین شاه در حدود ۲۵ سالگی با لباس رسمی و جواهرات در حالی که بر تخت خورشید (تخت طاوس) جلوس کرده و در طرفین او برادران و پسرانش از جمله معین الدین میرزا یکی از ولیعهد های سابق او و لله ها و معلمینشان ایستاده اند، نشان داده شده، و در قسمت‌های دیگر، شاهزادگان و وزراء و سفراء و امرای لشکر و ایلخانان و اعیان و معاریف با لباس های رسمی و جبه و شال کلاه، نقاشی شده اند. این تابلو بزرگ و مفصل، مجموعه جالبی از صورت رجال و بزرگان ایران درآن عهد بشمار می رود و گذشته از جنبه هنری آن از این حیث نیز بسیار با ارزش است.

چنین به نظر می رسد که ابوالحسن خان درنقاشی این پرده ها، ابتدا طرح کوچکی از صورت و قیافه اشخاص، با آبرنگ روی کاغذ می ساخته (اتود) و سپس آنرا به قطع بزرگ تر با رنگ روغن بر روی بوم منتقل کرده است، در اینجا نیز اغلب چهره ها و قیافه ها را خود نقاشی کرده، بقیه قسمت ها را به شاگردانش واگذار می کرده است، و گویا به همین سبب است که در این تصاویر، آن دقت و مهارت و لطافتی که در سایر کارهای روغنی و آبرنگ ابوالحسن خان هست دیده نمی شود.

این تابلوهای رنگ روغنی جالب را یک بار در اواسط جنگ بین المللی اول، برای موزهٔ استانبول تا صد هزار تومان (به پول آن روز) خریدار بودند، ولی به علت عدم تقسیم و تراضی بین وراث خواجه نظام الملک نوری، خوشبختانه فروش آنها عملی نگردید، تا پس از خراب کردن عمارت نظامیه (لقانطه)، پرده های مزبور

سفارش های مختلف درباریان و اعیان و مردم بودند و می توان گفت بهتر
استادان آن زمان، در فنون مختلف، در آنجا گرد آمده بودند.

یکی از حجره های متعدد این سرای بزرگ «حجرهٔ نقاشان» بود که ابوالحـ
خان نقاشباشی با ۳۴ نفر از شاگردان خود در آنجا بکار نقاشی مشغول بود،
بنا به مدارکی که در دست است، در سال ۱۲۶۹هـ.ق. نقاشباشی و شاگردانش
چند استاد دیگر، در این حجره به نقاشی و تذهیب و صحافی و تجلید کتاب *ه
و یک شب* (الف لیلة و لیله) مشغول بوده اند. تاریخچه پدید آمدن نسخهٔ خو
این کتاب که اینک در کتابخانه سلطنتی ایران محفوظ است و همچون *شاهنا
بایسنقری* از آثار نفیس و زیبا و شاهکار زمان خود محسوب می گردد، چنین اس
که:

در سال ۱۲۵۹هـ. ق. ملاعبداللطیف طسوجی، کتاب *الف لیل* را در تبریز
امر بهمن میرزا از عربی به فارسی ترجمه کرد و شمس الشعراء سروش اصفها
نیز بجای اشعار عربی آن اشعار نغز پارسی به نظم آورده در سال ۱۲۶۱ هـ
برای بار اول به خط میرزا علی خوشنویس، در همان شهر به چاپ سنگی رسید
بهترین چاپیست که تاکنون از این کتاب به عمل آمده است.

در ایام ولیعهدی ناصرالدین شاه، که این کتاب شیرین و جذاب را برای
خواندند، میل کرد نسخهٔ ظریف و مصوری از آن داشته باشد، و چون مقا
همین ایام پدرش محمد شاه در تهران وفات یافت و او به سلطنت رسیده به تهر
آمد، در اینجا دستور داد همان ترجمه را میرزا محمدحسین تهرانی خط
معروف آن زمان به خط خوش و قطع بزرگ تر نوشته برای نقاشی آماده نماید
چون تحریر کتاب، پس از مدتی، درسال ۱۲۶۹ هـ.ق. به پایان رسید شاه فرم
داد ماهر ترین نقاشان و بهترین تذهیبکاران و صحافان پایتخت مجلدات این کتا
را نقاشی و تذهیب و صحافی کردند و اثری بدیع بوجود آوردند. . . .

این مجموعه نفیس بی نظیر به امر ناصرالدین شاه قاجار و به مباشر
دوستعلی خان معیرالممالک در «مجمع الصنایع ناصری» فراهم آمده است و بر
استکتاب و تنظیم و تزیین آن ۴۲ هنرمند مدت هفت سال کوشیده اند. این ع
عبارت بوده است از: ۳۴ نقاش و ۷ مجلِّد و مذهِّب و صحاف. سرپرستی نقاش
مجالس کتاب با میرزا ابوالحسن خان غفاری صنیع الملک کاشانی و سرپرست
تذهیب و ترصیع با میرزا عبدالوهاب و میرزا علی محمد و سرپرستی صحافی
میرزا علی صحاف بوده و سازندهٔ جلدهای روغنی میرزا احمد است. . . .

میرزا آقاخان اعتمادالدولهٔ نوری که پس از عزل امیرکبیر به مقـ

بهارت ابوالحسن خان نقاشباشی در تغییر وضع و نفاست طبع آن، منظور نظر ناصرالدین شاه قرار گرفته، او را در قبال این حسن خدمت با اعطای لقب «صنیع‌الملک» و خلعت و انعام شایسته تشویق و ترغیب نمود و این فرمان در شماره ۴۹ مورخ دهم ذی قعدهٔ ۱۲۷۷ همان روزنامه، به نام او صادر گردید. . . .

قرب و منزلتی که میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک پس از مراجعت از سفر ایتالیا، در نزد ناصرالدین شاه بدست آورده بود، در واقع با صدور این فرمان، تکمیل گردید، و همچنین بدست آوردن محلی مناسب درجنب ارگ دولتی و عمارات سلطنتی برای نقاشی و تصویر سازی و چاپ نیز، او را در اجرا و بکار بستن یکی از آرزوهای دیرینه اش که تأسیس هنرستانی برای تعلیم نقاشی بود، امیدوارتر و مصمم تر ساخت و بی درنگ باوسائلی که خود برا همین منظور از ایتالیا آورده بود و یا در تهران آماده کرده بود، مقدمات تشکیل چنین مؤسسه یی را فراهم آورده، در ابتدای کار برای زمینه چینی و آماده ساختن اذهان، در شماره ۵۱۸ *روزنامه دولت علیهٔ ایران*، مورخ سوم شوال ۱۲۷۸ هـ. ق.، چنین منتشر ساخت:

در روزنامه قبل نوشته شده بود که حسب الامر مقرر گردیده است صنیع‌الملک نقاشباشی خاصه، کارخانه باسمه تصویر و نقاشخانه دولتی ترتیب داده درآنجا پرده های کار استادان مشهور را با بعضی از باسمه های معتبر که از روی عمل استادان معتبر کشیده و طبع نموده اند با سایر اسباب و اوضاع، یک مکتب خانه نقاشی بطوری که در فرنگستان دیده بوده است و اسباب لازمهٔ آنرا حسب الحکم با خود آورده است ترتیب داده، بطوریکه هرکس طالب آموختن این صنعت باشد به هیچ وجه نقصی در اسباب تحصیلش نباشد بلکه سایر صاحب صنعت ها هم در هر طرح و هرکار که محتاج به نمونه و امتیاز سلیقه باشند معطل نباشند و همچنین کارخانه باسمه تصویر را متداول نماید که همه روزه تصاویر مختلفه از کارخانه بیرون آید و این صنایع را رواج کامل بدهد. در این مدت مشغول انجام این خدمت بوده در ارگ سلطانی در جنب دیوانخانه مبارکه نقاشخانه و کارخانه را ترتیب داده است بنحوی که در کارخانه باسمه، چهارچرخ در کار است. و بعلاوه خدمت طبع روزنامجات و احکامات دولتی و طبع باسمه تصاویر را چنان ممتاز نموده است که هرکس طالب چاپ نمودن شبیه خود یا مجلسی باشد، به فاصله چند روز یک هزار صورت او در کاغذهای ضخیم طبع می‌گردد که نهایت امتیاز را داشته باشد. و ترتیب نقاشخانه از این قرار است که چند پرده که خود مشارالیه در سفر ایتالیا از روی عمل استاد مشهور رفائیل کشیده و از صحهٔ جمیع استادان گذرانیده بود، درآنجا نصب نموده و از باسمه و صورت های کچ و سایر کارهایی که از روی عمل میکائیل (میکلانژ) و رفائیل و تیسیانه و سایر استادان که اسامی آنها در کتاب آموختن عمل نقاشی ذکر

ی موزه ایران باستان خریداری شده و اینک در دورادور تالار خزانه موزه
ور نصب گردیده، در معرض تماشای اهل ذوق و هنر گذاشته شده است. . . .
چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، ابوالحسن خان در اروپا، علاوه بر تکمیل رشته
شی، در امور چاپ لیتوگرافی نیز تحصیل کرده، اطلاعات مفیدی کسب کرده
د، به این سبب در سال ۱۲۷۷هـ. ق. ریاست دارالطباعه و ادارهٔ امور چاپ و
شار *روزنامهٔ وقایع اتفاقیه* که از تأسیسات مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر بود و
آن موقع تا شمارهٔ ۴۷۱ بطور هفتگی منتشر گردیده بود، از طرف ناصرالدین
ه به عهده میرزا ابوالحسن خان نقاشباشی گذاشته شد و شاه از او خواست که
زنامه مزبور را به صورت آبرومندتر و بهتری در آورده، ضمناً در هر شماره،
اویری از رجال و شخصیت های درباری و سیاسی و مناظر تهران و بعضی
یع و اتفاقات، نقاشی و چاپ کند.
میرزا ابوالحسن خان از شمارهٔ ۴۷۲ عنوان روزنامه فوق را به *روزنامه دولت علیه*
*ان* تبدیل کرده با قطع بزرگ تر و خط و کاغذ خوب منتشر ساخت. این
زنامه چون رسمی و دولتی بود، از این رو در سر لوح آن نقش شیر و خورشید
در هر شماره نقاشی آن تجدید می گردید، به چاپ می رسید.
نخستین یا دومین تصویری که در این روزنامه به چاپ رسید، تصویر میرزا
الحسن خان نقاشباشی به قلم خود او بود. . . در شماره۴۷۳ مورخ پنجشنبه ۲۶
فر ۱۲۷۷هـ. ق. پیش از همین تصویر، در خصوص نقاشباشی این مطلب درج
ه است:

> چون میرزا ابوالحسن خان نقاشباشی، در فن نقاشی مهارت کامل حاصل کره لیاقت و قابلیت خود را در حضور مهر ظهور همایون به درجهٔ شهود و وضوح رسانده، خاصه در باسمهٔ تصویر که از جملهٔ فنون معظمه و امور معضله است مهارت دارد، رأی دارای جهان آرای همایون شاهنشاهی علاقه یافت که این فن بدیع شریف نیز در ایران معمول و زیاد شود، لهذا خدمت طبع روزنامهٔ دارالخلافه را به عهده او محول و مرجوع فرمودند. . . که به اقتضای موقع در هر روزنامه چند مجلس تصویر چاپ شود، چنانکه در روزنامه هفته گذشته و این هفته معلوم می‌شود. و فرمان همایون شرف اصدار یافته در حق او خلعت مرحمت گردیده.

همین شماره در زیر تصویر نقاشباشی، عکسی نیز از دستگاه چاپ لیتوگرافی
روزنامه و تصاویر بوسیلهٔ آن به چاپ می رسیده، باسمه شده. . .
هنوز نه ماه از آغاز انتشار *روزنامه دولت علیهٔ ایران* نگذشته بود که سعی و

پیش از آنکه به بحث خود در بارهٔ صنیع الملک پایان دهیم. بجاست برای تکمیل مقاله نظری هم به اسلوب کار و شیوهٔ نقاشی و سبک هنری او بیندازیم.

از مطالعه و دقت در آثار و نمونهٔ کارهای صنیع الملک تا حدی چنین بدست می آید که وی یک هنرمند ناتورالیست بوده، همهٔ مظاهر طبیعت را به همان صورت و شکلی که می دیده، بیان می کرده است.

او مشخصات و خصوصیات روحی اشخاصی را که مدل او قرار می‌گرفتند و یا در تابلوهای خود معرفی کرده، بخوبی می شناخته، و با سادگی عجیبی که مسلماً قدرت دید و دست او را می رساند، آنها را نمایانده است.

صنیع الملک بیش از همه به انسان علاقه مند بوده، به همین علت هم تعداد فراوانی یکه صورت (پرتره) از قیافه های مختلف، از خود به یادگار نهاده است، و اغلب آنها نظیر یکه صورت هایی که در همین شماره به چاپ رسیده، با طرز نقطه پرداز کار شده است.

هنرمند، در تلفیق رنگ های صورت و توازن و هماهنگی آنها، استادی و مهارت عجیبی نشان داده، ظرافت و دقت و حوصله را که خاص هنرمندان ایرانی است، به حد اعلی رسانیده است.

دید صنیع الملک یک دید غربی است و برعکس هنرمندان قبلی ایران که دید ذهنی و درونی (سوبژکتیو) داشتند، وی دید عینی (اوبژکتیو) دارد و این نتیجهٔ تأثیری است که آثار هنرمندان عهد رنسانس بر روی هنرمندان قرن ۱۸ و ۱۹ ایران باقی گذاشته است.

صنیع الملک در درجه اول یک طراح است، لطف و ظرافت طرح ها و خطوط او، آثارش را با نقاشی دیرین ایرانی یعنی مینیاتور، پیوند می دهد، وی تا آنجا که می توانسته تناسبات را با اصل طبیعت مطابقت داده، صحت طرح را به همان نسبت رعایت کرده است، و مسئلهٔ ترکیب بندی (کمپوزیسیون) را به اقتضای محل و موضوع، گاه به اسلوب غربی و گاه به شیوهٔ شرقی، با جنبهٔ کاملاً ابتکاری و اختصاصی حل کرده است و در برخی آثارش یک نوع هزل و طنز ــ که نظایر آن متأسفانه در هنر ایران بس اندک است ــ دیده می شود.

سالهایی که ابوالحسن خان صنیع الملک درایتالیا بوده، در این کشور هنوز تحول تازه یی در نقاشی و هنر به وجود نیامده بود و اغلب هنرمندان و کارگاه‌های نقاشی، به اصول کلاسیک نقاشان عهد رنسانس پابند بودند و به همان سبک کار می کردند. و از کپیه هایی که صنیع الملک انجام داده، خود پیداست که استاد، به چه سبکی گرایش داشته و به کدام نقاش معتقد بوده است.

شده است کشیده و چاپ نموده اند، نصب نموده از هر قبیل اسباب و آلات کار را در آنجا فراهم آورده قریب به اتمام است. و بعد از این که ایام رمضان المبارک منقضی شد، ثانیاً اعلان خواهد نمود که جوانان قابل در ایام هفته در آنجا جمع شده مشغول تحصیل باشند و هفته یک روز هم خود مشارالیه مشغول تعلیم خواهد بود و هفته دو روز هم درآنجا قراری داده خواهد شد که مردم جهت تماشای آنجا مأذون باشند و این اول نقاشخانه و کارخانه باسمه تصویر است که در دولت ایران حسب‌الامر معمول و متداول می گردد بطور و طرز فرنگستان.

پس از نشر این اطلاعیه، ابوالحسن خان مقدمات کار را طوری فراهم آورد که روزی ناصرالدین شاه خود شخصاً از محل مزبور بازدید به عمل آورده، رسماً اجازه افتتاح هنرستان نقاشی و پذیرفتن شاگرد را صادر کرد. . . .

بدین گونه با کوشش های خستگی ناپذیر صنیع الملک، نخستین هنرستان نقاشی دولتی، برای تعلیم نقاشی به طرز و اسلوب جدید، با دست او در ایران بنیاد یافت و با تربیت شاگردان و نقاشان مبرزی در این رشته، فصل نوینی در تاریخ هنر و نقاشی ایران گشوده گشت.

صنیع الملک مدت شش سال یعنی تا پایان زندگی خود، با پشتکار تمام به انتشار روزنامه و اداره امور دارالطباعه و نقاشخانه دولتی ادامه داده، در ضمن انتشار روزنامه، صورت و شبیه بسیاری از رجال و شخصیت های معروف زمان خود را بوسیله نقاشی و باسمه کردن، در صفحات روزنامه به یادگار گذاشته که امروزه هر قطعه از آن ها از نظر تاریخ هنر و نقاشی و صنعت چاپ ارزش بسیار دارد. ولی ادامه این فعالیت ها و امور مربوط به روزنامه باعث گردید که بیشتری از وقت او صرف این قبیل امور گشته و نتواند صرفاً به کارهای هنری و ساختن تابلو و نقاشی های مستقل از روزنامه بپردازد، بطوری که از این سال ها جز "اتودهای" برخی از باسمه های روزنامه دولت علیه ایران که بطور متفرق در دست اشخاص و صاحبان مجموعه های هنری موجود است و یک قطعه تمثال بسیار کوچک آبرنگ ناصرالدین شاه که در داخل قاب جواهر نشانی در موزه جواهرات سلطنتی در گنجینهٔ بیستم تحت شماره ۹۶ محفوظ است متأسفانه دیگر اثری از او شناخته نیست و البته این موضوع از نظر پختگی و مهارتی که صنیع‌الملک در اواخر عمر خود در کار نقاشی کسب کرده بود، ضایعه بی جبران‌ناپذیر وغبنی بزرگ است. . . . این استاد بزرگ در اوایل سال ۱۲۸۳ ه‍. ق. با یک سکته ناگهانی جهان را به درود گفته، رخ در نقاب خاک کشید.

محمدتقی احسانی

# هنر قلمدان سازی در ایران*

در اواسط عصر صفوی هنرمندان ایرانی جهت انبساط خاطر هنر دوستان برآن شدند تا در تجلید کتاب که تا این زمان با چرم های مختلف مجلد می‌شد، و قلمدان که از برنج و پولاد یا چوب ساخته می شد، جنبهٔ شاعرانه داده شود. از این رو مجلدگران و قلمدان سازان عصر صفوی پس از آشنائی با ساختن مقوا که تا این زمان با ساخت آن شناسائی نداشتند، از خمیر کاغذهای باطله و فرسوده آغاز به تهیه مقوا کردند. پس از دسترسی به این ماده، از این زمان جلدهای کتب خطی و قلمدان ها را با مقوا ساخته، مزین به نقش گل و بلبل، مناظر درختان، تصاویرانسان و سایرجانوران نمودند تا مورد توجه و استفاده صاحبان ذوق قرار گیرد.

این هنر بدیع را در فرهنگ اروپایی، به انگلیسی Lacquer و به زبان فرانسه Papier mache و در زبان فارسی بـه علـت آنـکه نقاشان و صورتگران بر روی حلد ها و قلمدان ها در موقع ساخت روغن کمان به کار می برند، نام روغنی نهاده اند.

---

* برگرفته از: محمدتقی‌احسانی، *جلدها و قلمدانهای ایرانی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۳۳-۴۱.

در پایان سخن باید گفت، رویهم رفته صنیع الملک در طراحی و رنگ‌آمیزی و ترکیب بندی و انتخاب موضوع، اصالت و ایرانی بودن خود را فراموش نکرده است و با آنکه از شیوه های هنر غرب بسی چیزها آموخته بود، هیچ گاه خود را در برابر آن نباخته و شخصیت هنری خود را زبون آن نساخته است و همین اصل است که محل و موقع او را، در میان هنرمندان دو قرن اخیر ایران مشخص ساخته و مقام هنریش را در نظر دوستاران نقاشی اصیل ایرانی بالا برده است.

---

## رنگ آمیزی قلمدان های روغنی

رنگ های متداولی که در هنر قلمدان سازی و جلدهای کتاب به کار می‌بردند، از رنگ های ثابت و پر دوام بود. قلمدان ها را با آب و رنگ نگارگری می‌کردند که میراثی از فرهنگ پیشینیان در هنر مینیاتورسازی بود. رنگ های روغنی در قلمدان سازی به کار برده نمی شد. مواد اصلی رنگ ها بیشتر مواد نباتی حیوانی یا معدنی مانند زعفران، حنا، پوست انار، کرم های قرمز دانه، سرب، زرنیخ، گوگرد، گل زرد ماشی، سفیدآب اخرا، دوده چراغ، زنگ مس، سودهٔ طلا و نقره، شجرف، لاجورد و غیره بود، که در موارد لازم از امتزاج و ترکیب این مواد می‌توانستند الوان دیگری را تهیه کنند و در رنگ آمیزی هنر لاک و روغن به کار گیرند.

## تاریخ تکامل هنر قلمدان سازی درایران

پیش از دوران صفوی ایرانیان قلمدان های برنجی و فولادی را با تزئینات دلپذیر که طی قرن های متمادی از لحاظ طلاکاری و نقره کوبی به مرحلهٔ کمال رسیده بود، مورد استفاده قرار می دادند.

هنر قلمدان سازی روغنی با نقوش الوان از اوائل قرن ۱۸ تا اواسط قرن ۲۰ میلادی به وسیلهٔ صورتگران زندیه و قاجاریه که آرامشی نسبی در ایران برقرار بود رو به ترقی و پیشرفت نهاد.

نگارگران ایرانی از یک طرف آثار هنری خود را که میراثی از فرهنگ ایرانی است مانند تذهیب، تشعیر، مینیاتور، خطاطی و ترصیع بر روی قلمدان ها از خود باقی گذارده اند. از طرف دیگر قلمدان که پیش از ظهور اسلام یعنی از دوران ساسانیان به صورت مشبک و غیر مشبک از فولاد و مفرغ بود و نقره کوبی و طلاکاری می شد. پس از ظهور اسلام هم مورد استفاده نویسندگان، شعرا و مستوفیان قرار داشت. ناصر خسرو قبادیانی که از شعرا و حکمای معروف ایرانی است در قرن چهارم هجری یعنی قریب ده قرن پیش می زیسته در اشعار خویش درباره قلمدان می‌گوید:

مرامرغی سیه سار است و گلخوار    گهر بار و سخندان در قلمدان

درعصر سلاطین سلجوقی که هنر فلزکاری در ایران به اوج شکوه خود رسید. هنر قلمدان سازی هم به موازات آن به تشویق رجال و بزرگان کشور پیشرفت کرد و

هنر قلمدان سازی که در این گفتار مورد بحث ماست، با فرهنگ ایر
دیرینه دارد. از اواسط عصر صفوی، صنعت قلمدان سازی روغنی
مجالس نقاشی نفیس و دلپذیر بود در ایران رواج یافت، و تا اواخر دو
صورتگران طی سه قرن این فن را به اوج ترقی و کمال رسانیدند، به
قلمدان های فلزی که تا پیش از این دوران مورد استفاده قرار می‌گ
یافت.

## چگونگی ساخت قلمدان روغنی

ساخت قلمدان های روغنی اجمالاً بدین نحو بود. پس از آنکه چندین
هم چسبیده، یا خمیر مقوا بر روی قالب های چوبی آغشته با صا
می‌شد، آن را از قالب قلمدان جدا ساخته، به صورت مطلوب لبه هایش
سطح آن را مهره کشی می کردند تا کاملاً صاف و صیقلی شده
شود. آنگاه لایه بسیار نازکی از گچ بسیار نرم را به صورت آستر بر ر
می کشیدند. پس از صافکاری آن از لحاظ سخت شدن آستر گچی
رقیقی از لعاب روغن کمان که روغنی است که سابقاً کمان تیرانداز
صیقل می دادند، و ترکیب آن ممزوجی از پختهٔ صمغ سرو کوهی
سندروس و روغن کتان بود، سطح گچ را فرا می گرفت. سپس نقاش
را با مداد طرح اندازی نموده به این ترتیب صورتگران، بته سازان و
طلاکاران، با آب رنگ، جلد و کشوی قلمدان را نقاشی و طلاکاری می

دراین مرحله چند بار پوششی بسیار رقیق و نازک از روغن
نقوش قلمدان و ترسیمات کشوی آن را می پوشاند، و چند بار هم قل
را برای خشک شدن در محفظه ای شیشه ای دور از گرد و خاک
مقابل آفتاب قرار می دادند تا خشک شود تا بدین نحو روغن بر روی
دلمه نشود. روغن کمان به علت خواص صمغی آن محفظه‌ای سخت
بسیار محکم مانند شیشهٔ شفاف که بر قلمدان یا جلد کتاب جوش
سراسر آن را در برمی گرفت، به طوری که بعدها از آسیب‌های و
زیادی مصون می ماند.

بعداً درموارد لزوم به راحتی می توانستند سطح قلمدان یا جلد
پارچهٔ لطیف نم دار تمیز کنند.

هنر و ادب غرب و رویدادهای تاریخ و ادبیات ایران بر روی قلمدان ها ترسیم و پدیدار گشته که به ارائه چند نمونه از آن در آخر این گفتار می پردازیم.

براین عصر هنری چند هنرمند بزرگ و نام آور ایرانی که آثار آنان بی شک در ردیف آثار هنرمندان کلاسیک اروپا قرار دارد، حکومت می‌کنند که به ترتیب زمان عبارتند از محمد زمان که سجع او بر روی آثارش «یا صاحب الزمان» معروف است و از معاصرین شاه عباس دوم بود. علیقلی جبادار از هنرمندان دیگر این عصر بود که نام وی را باید در ردیف هنرمندان بزرگ صفوی شناخت.

درعصر کریم خان زند حسن خداداد و فرزندش محمد خداداد از هنرمندان قلمدان ساز بزرگ این عصر شمرده می شدند و مورد مهر و تشویق خاندان زند قرار داشتند. آثار این دو هنرمند بسیار کم و نایابند. سجع حسن خداداد، «حُسن کلک حسن خداداد» است و با نستعلیق خوش برآثارش باقی مانده. دیگر از هنرمندان این عصر علی اشرف بود، که در ساخت گل و بوته و دار و درخت چیره دست بود. سجع این هنرمند «زبعد محمدعلی اشرف است» می باشد.

آقا صادق و میرزا بابا از قلمدان سازان و صورتگران عصر شاهان و شاهزادگان زند بودند که تا عصر فتحعلی شاه زیستند. سجع صادق در هنر تجلید روغنی و قلمدان‌سازی «یا صادق الوعد است»، میرزا بابا از اوان جوانی در خاندان قاجار در استرآباد به نقاشی و صورت نگاری می پرداخت. و در عصر آقا محمدخان قاجار و فتحعلی شاه نقاش باشی دربار درتهران بود. از این دو هنرمند بزرگ آثار دلپذیر و زیبایی به صورت تصاویر و جلد و قلمدان و تابلوی نقاشی باقی مانده که در موزه ها و مجموعه های شخصی نگاهداری می شوند.

**هنر قلمدان سازی در عصر قاجار**

اصولاً هنر صورتگری در عصر قاجار به سبب تماس با ملل اروپایی سبک و اسلوبی مخصوص به خود داشت که هویت و مشخصات آن به کلی مجزا از آثار سایر ادوار در ایران می باشد. هنرقلمدان سازی و جلدهای روغنی به تشویق شاهان قاجار و حمایت رجال و شاهزادگان هنر دوست این زمان رونق و اعتباری تمام یافت. قلمدان سازان صورتگران و تذهیب کاران در شهرهای ایران مانند اصفهان، شیراز، تبریز، مشهد و تهران در سراها و بازارهای مخصوص گرد آمده، به ادامه این هنر در کارگاه های خود اشتغال داشتند و این هنر را به اوج شکوه و جلال رسانیدند. در اوان سلطنت فتحعلی شاه و دوران حکومت ناصری که روابط ایران با فرانسه، انگلستان و روسیه به علت رقابت های سیاسی این سه

این فن نفیس به دست هنرمندان ایرانی تا عصر تیموریان راه ترقی
طوری که قلمدان های برنجی و پولادین ایرانی در عرصه هنر از شاه
فلزکاری به شمار می رفت. و تعدادی از آنها امروزه زینت افزای موزه
جهان شده است.

### قلمدان سازی در دوران صفویه و زندیه

قلمدان از سه قرن پیش که وسایل تحریر به صورتی امروزی وج
بهترین وسیلۀ فراگیری خواندن و نوشتن، و مهم ترین عامل تشوی
آموختن خطاطی و خوشنویسی بود.

هنرمندان سعی داشتند قلمدان ها را طی سه قرن اخیر زیباتر
ساخته و به صاحبان ذوق و هنر و طالبان علم و ادب عرضه دارند.

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است، استفاده از قلمدان در روزگا
برای حفظ قلم های نیی تراشیده شده درون آن بود، تا مانع شکستن
دواتی فلزی از برنج، نقره یا طلا در داخل قلمدان قرار داشت. مضافاً
بر چند قلم، چاقوی قلم تراش، قاشق کوچک آب دوات قط زن و قیچی
در قلمدان گذارده می شد.

به هرحال قلمدان های روغنی به علت سبکی وزن در برابر قلمدا
که سنگین وزن تر بودند، به دلیل هنرهای زیبایی که بر روی آن به کا
نزد هنر دوستان و طالبان علم و ادب اعتبار و رونقی تازه یافت. شایا
که بعضی از قلمدان های ساخته شده در اواخر عصر صفوی تا اواسط
میلادی از گرانبهاترین و نفیس ترین میراث های هنر ملی ایران به شم
دراین دوران قلمدان های کوچکی برای زنان و کوچک تر از آن جهت
نقش و نگارهای متنوع و زیبا در تشویق آنان در جهت فراگیری خ
کتابت می‌ساختند، تا ذوق طبقه های مختلف مردم را در سواد آموزی
خواندن و نوشتن مهیا سازند.

تکامل و تزیینات هنر قلمدان سازی بدان پایه از شکوه و نفاست
نزد بیشتر مردم هنر دوست تنها برای نگاهداری قلم و آلات تحریر
دوستداران و شیفته گان هنرهای زیبای صورتگری و تذهیب- مانند
که به تابلوها و آثار بزرگان هنر، عشق می ورزیدند- چنین قلمدان ها
نفیس هنری پنداشته، آنها را گرامی می‌داشتند، و داشتن این گونه آ
برای صاحب آن به شمار می‌آوردند. به همین دلیل زیباترین آثار هن

صفر مُذهّب و نقاش در عصر میرزا علی اصغرخان اتابک از جمله نقاشان و قلمدان سازان معروف عصر قاجار بودند.

حیدرعلی، محمد اسماعیل، ابوالحسن غفاری و آقانجف یاسجع «یا شاه نجف» چهار هنرمند قلمدان ساز و صورت نگاری بودند که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه می‌زیستند و قلمدان های باقی مانده از این هنرمندان بی تا و کم نظیر است.

کشور در ایران توسعه یافت و رفت و آمد مأمورین و هیئت های سیاسی، نظامی و تجاری به ایران شدت گرفت، و ارتباط هنری و فرهنگی ایران با کشورهای اروپائی وسیع تر شد و فرهنگ و تمدن غربی به ویژه هنر غرب درهنرهای ایرانی نفوذ یافت، شیوه و سبکی مخصوص به خود یافت.

صورتگران ایرانی، آثار هنری غرب را که فرنگی سازی می نامیدند، مانند دورنماسازی، پرتره سازی، صورت سازی جانوران که پیش از این زمان معمول نبود، به وجهی شایسته از هنر غرب اقتباس نموده و با هنرهای خود در آمیختند و بر روی قلمدان ها با سبکی استادانه منعکس ساختند.

این گونه تصاویر بر روی قلمدان ها آن چنان شیرین و جالب توجه بود که هنر دوستان اروپائی را شیفته و فریفتهٔ خود می ساخت. باید گفت در این زمان قلمدان های ایرانی بهترین ره آورد و ارمغان اروپائیان در بازگشت به کشورشان بود که امروزه این آثار گرانقدر زینت افزای موزه های بزرگ اروپا و امریکا شده‌اند.

از هنرمندان معروف عصر قاجاریه سمیرمی است که در دوران حکومت ظل‌السلطان در اصفهان می زیست و در صورت سازی و ترسیم مناظر و دورنما پایه قلمی توانا داشت. سمیرمی، قلمدان های اولیه خود را با رقم سمیری همراه با عدد ۳۰۳ ترقیم می کرد. و معلوم نیست مقصود وی از ذکر عدد ۳۰۳ چیست. این هنرمند سبکی جالب و مخصوص به خود داشت. اصولاً سبک قلمدان های وی بر پایه و اسلوب قلمدان های روسی است که درآن زمان صورتگران روسی در روسیه برای ایرانیان ساخته به ایران می‌فرستادند. مشهور است در اوایل قرن بیستم همانند کارهای این هنر را پس از مرگش که طالبین بسیار داشت در ژاپن می‌ساختند و در بازارهای شرق و غرب به بهای گزاف می فروختند که تمیز و تشخیص آنها از یکدیگر سهل نیست. سمیرمی برخلاف سایرین که با آبرنگ قلمدان ها را می ساختند، با رنگ و روغن آثار خود را نگارگری می کرد.

باید به این نکته توجه داشت که هنرمندان قلمدان ساز دیگری نیز در عصر قاجار به این حرفه اشتغال داشته اند، مانند: محمدزمان دوم که سجع او هم «یا صاحب الزمان» بود، محمد صادق امامی اصفهانی، محمد باقر، کاظم ابن نجفعلی، محمدحسن شیرازی، محمدمهدی حسینی امامی، محمد ابراهیم حسینی استاد سمیرمی و نقاشباشی ظل السلطان، محمود خان ملک‌الشعراء دربار ناصری، عبدالوهاب مُذهّب باشی، محمد حسن مُذهّب، محمدعلی تبریزی، عبدالرحیم اصفهانی، عباسعلی میناساز، علی قلمدان ساز در عصر فتحعلی شاه و علی

# نقد و بررسی کتاب

کامران تلطف*

## نکته گویی و قطعه سرایی: گشتی در گوشه های شعر کهن فارسی

*Borrowed Ware: Medieval Persian Epigrams*
Introduction, Notes and Translation by Dick Davis
Washington DC, Mage Publishers, 1997

نکته در ادبیات شعری به قطعه کوتاهی که موضوعی اخلاقی را بطور مؤثر، موجز، و گزنده بیان می کند اطلاق می گردد. نکته مانند لطیفه اغلب داستان کوتاهی را بیان می کند که می تواند خنده آور و در عین حال تفکر برانگیز، و یا تنها شامل گفتگویی زیرکانه باشد. نکته و لطیفه روایتی از یک رویداد است که لزوماً رویداد بزرگی نیست اما همیشه با یک پیش درآمد و یک نتیجه گیری همراه است. گاهی این نتیجه گیری همراه با یک حسن تعلیل است. در هنر شاعری حسن تعلیل یعنی دلایلی که شاعر برای اثبات مسایل یا توضیح وصف‌های مطروحه در شعر خود ارائه می‌کند. این دلایل معمولا در عباراتی لطیف گنجانده می‌شوند بی‌آن که علت واقعی مسائل، پرسش‌ها، و وصف‌های مطرح شده را بیان کنند.[۱] با توجه به این ویژگی‌ها می‌توان گفت که نکته و لطیفه مانند هزل،

---

* نویسنده و مترجم در رشتهٔ ادبیات فارسی و فرهنگ ایران. کامران تلطّف در دانشگاه پرینستون تدریس می کند.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۲)

# برنامهٔ انرژی اتمی ایران

## تلاش ها و تنش ها

مصاحبه با

## اکبر اعتماد

نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

تالیایی نیز به چشم می خورد. شعرای این جوامع قرون وسطایی (اگرچه با اصله زمانی بسیار زیاد) نیز با واقعیت های مشترکی از قبیل قدرت شاه، یرنگ‌های درباری، و رقابت در راه دست رسی به مقام ملک‌الشعرایی روبرو ودند.

دیویس سپس به نکته اولیه مقدمه اش باز می گردد. نکته ای که شاید حتیاج به توضیح و بررسی بیشتری داشته باشد. به اعتقاد او گرچه شعر فارسی در فضای غیر مذهبی درباری حکومت های محلی در سده چهارم آغاز گردید و اگرچه کارکرد این شعر عمدتاً محدود به ستایش امیران و مایه سرگرمی آنها بود اما بعدها زبان این شعر به سمت عرفان گرایی تغییر جهت داد. به عبارت دیگر، زبان ستایش های مبالغه آمیز که در عین حال برای اشعار عاشقانه (و نیز شهوانی) نیز به کار می رفت رفته رفته کار برد وسیعی برای بیان اشعار مذهبی پیدا کرد. دیویس دلیل این همسانی را در این می داند که شاعران عارف نیز زبان به تمجید پیشوایان خود، که از لحاظ قدرت و مرکزیت دست کمی از امیران نداشتند گشودند. شاعر همانگونه که پیش از این در شعر خود امیر را می ستود اکنون با استفاده از همان واژه ها و همان استعاره درباره خدا، دوست، و یا کسان دیگر سخنسرایی می کرد. این واژه ها همان ها بودند که پیش از این به گونه دل انگیزی حالات روحی مانند خشم و حسد و فراق و غم را بیان می‌کردند.[٤] این پرسش ها به هرحال به ذهن خطور می‌کنند که آیا پس از سده چهارم این زبان شعری در تمام کلیت خود و با تمامی ویژگی های خود ادامه یافت و یا تنها جنبه های مربوط به مدیحه سرایی و ستایشگری آن به دوران بعدی منتقل گردید؟ آیا از آن پس این شعر به تمامی به خدمت مباحث و مقولات دینی در آمد؟ آیا هنوز هم بودند شاعرانی که تحت تأثیر افکار غیردینی به فعالیت ادبی می پرداختند؟ نکته مهمی که دیویس مطرح می کند این است که شعر دوران پس از قرن چهارم آن جوهر نکته پردازانهٔ ابتدایی خود را حفظ کرد. البته می‌توان اضافه کرد که زبان شعری در مقاطعی می تواند بر اثر رواج واژه‌های مهجور و تسلط نوعی بلاغت تصنعی افت و افول یابد یا برعکس تحت تأثیر جنبش های ادبی جدید به اوجی تازه رسد. و این البته بی شباهت به آنچه در دوران ما درمورد ادبیات نوین فارسی رخ داده است نیست. دراین دوره نیز زبان روشنفکران مشروطه و سپس بطور مشخص سبک نیما در شعر، شیوهٔ هدایت در داستان نویسی، و زبان ادبی جمال زاده و دهخدا راهگشا شدند و بر نسل های بعدی تاثیری محسوس گذاشتند.

هجو، جناس، و طنز شاخه هایی از مطایبات (wit, witticism) محسوب می‌گردن
و از نخستین گونه های ادبی فارسی‌اند و مانند آنها ریشه در صناعت ادبی
بازی با واژه ها دارند.[۲] از این گذشته، نکته‌گویی ولطیفه پردازی رامی توا
مانند سرودن دو بیتی،نوعی قطعه سرایی به حساب آورد. بررسی این مباح
می‌تواند به درک تحولات تاریخی زبان شعری کمک کند.

کتاب دیک دیویس دارای مطالب آموزنده بسیاری در این زمینه هاست.[۳] بر
مثال، نوع نگرش کتاب به شعر فارسی براساس تعداد ابیات شعر، روش مناسب
جالبی است که دیویس دراین کتاب در پیش گرفته و شعر را براساس هم
کمیت ابیات به شعر بلند مانند اشعار روایی و قصیده، شعر متوسط مانند غز
شعر کوتاه مانند شعرهای لطیف و پرنکته که گویی به صورت یک قطعه نوش
شده‌اند، تقسیم بندی می کند. دیویس توجه خواننده را به نوع سوم و
گوشه‌هایی از شعر فارسی جلب می کند که پیش از این کمترترجمه یا بررس
شده اند. او امیدوار است که با انتخاب وترجمه نمونه هایی از نوع سوم همراه
مقدمه‌ای موجز برای هر شاعر، موفق گردد که گوشه هایی از زندگی درباری
دوران کلاسیک شعر فارسی را باز بنماید، کاری که در انجام آن توفیق یافته
است. از راه این قطعات یا شعرهای کوتاه، دیویس نشان می‌دهد که شاعران
درباری آن زمان تا چه اندازه به شاعران دوران ما هم شباهت داشته اند و هم با
آن ها متفاوت بوده اند.

دیویس عقیده دارد که شعر فارسی در محیط غیرمذهبی دربارهای خراسان
و شرق ایران در سده چهارم (هجری) با مدیحه سرایی و ثناگویی آغاز گردید و
سپس به تدریج به نوعی عرفان گرایی روی آورد. زبان شعر کوتاه قطعه سرایی
در واقع در مقطعی به زبان دیگر انواع شعری تبدیل گردید. در نتیجه آن گونه
سخن سرایی و بلاغتی که روزگاری رابطه بین شاهزادگان و رعایایشان را نشان
می داد به زبانی که بار بلاغت شعر فارسی را با همه وسعتش به دوش می کشید
تبدیل گردید.

شعرهای انتخابی دیویس نشان می دهد که شاعران آن زمان برای جلب
توجه شاه و بزرگان دربار و درمواردی جلب مهر و علاقه معشوقه هایشان با رقبا
و حرفای خویش در رقابتی دایمی بودند و در راه پیروزی از عیب گویی و
سعایت ابا نداشتند. با این همه، طنز و لطیفه ها و خرده گیری های آنان
پراحساس، ظریف، نغز، و همراه با اظهارنظرهای مکرر درباره بی‌ثباتی جهان
بود. این ویژگی ها، به گفته دیویس، در اشعار کلاسیک انگلیسی، ژاپنی، و

در این گیتی سراسر گر بگردی　　خردمندی نیابی شادمانه

دانش وخواسته است نرگس وگل　　که به یک جای نشکفند به هم
هرکه را دانش است خواسته نیست　　وانکه را خواسته است دانش کم[۶]

If sorrow flared like fire its smoke would rise
Darkening forever all the earth and skies;
Wander the world, but you will never find
One man who's happy and who's also wise.

Great wealth is narcissus
And wisdom is a rose;
Where one will bud and flourish
The other never grows
The wise man's never wealthy,
How little Croesus knows!

در این ترجمه، دیویس بجای واژه های «آنکه را خواسته است» (یعنی شخص ثروتمند)، نام کریسوس (Croesus) را که نام شخص متمولی در لیدیا بود به کار برده است.[۷] این نام در ذهن خوانندهٔ غربی تصویر و معنایی را تداعی می‌کند که منظور نظر شاعر بوده است. از آن گذشته، ساختمان این شعر در انگلیسی به گونه ایست که حتی لازم نیست خوانندهٔ آن کریسوسی را بشناسد تا بتواند مفهوم مورد نظر شاعر را درک کند. دو دیگر اینکه مترجم/شاعر کتاب نه تنها تعداد بیت ها را اضافه کرده است بلکه روش قافیه‌بندی متفاوتی را هم برگزیده که هم به شعر فارسی شباهت دارد و هم با آن تفاوت؛ درست همانند رابطهٔ شاعران آن دوره با خوانندگان امروزی اشعار آنان.

نمونهٔ دیگری از قدرت باز آفرینی مترجم و شیوهٔ رسای او ترجمهٔ بیتی است از عماره مروزی شاعر دوره سامانی و غزنوی:

اندرغزل خویش نهان خواهم گشت　　تا برلب تو بوسه زنم چونش بخوانی[۸]

با این گونه نگرش به شعر و تحول زبان شعری، دیویس قطعه ها و دو بیتی هایی را از میان آثار ده ها شاعر مشهور و غیر مشهور انتخاب کرده و در این انتخاب و نیز در ترجمه آنها ذوق و سلیقه ای خاص از خود نشان داده است.[۵] زیبایی این اشعار آشکارا بیشتر وام دار ترکیب واژه ها و قالب و شکل آن‌هااست. به سخن دیگر، این گونه اشعار از لحاظ معنی و محتوا عمق چندانی ندارند ولی در چنان ساختی زیبا و آهنگین ارائه شده اند که به دل می چسبند و آسان به یاد می‌مانند. پرسش این است که چه گونه می توان مجازهای زیبا و آهنگین این اشعار را ازمفاهیم نهفته در آنها جدا کرد. و نیز چگونه می توان دانست که مفاهیم واقعی هستند و نه زائیده استعاره ها. شاید همانگونه که برخی معتقدند، مجازها در واقع خود گوهر زبانند. در ادبیات معاصر فارسی نیز گاه به نظر می رسد که استعاره جای دیدگاه و دیدگاه جای واقعیت را میگیرد گویی که واقعیت های زمان تنها در زبان نهفته است. حال اگر دیویس سعی می کند زبانی برای ترجمه بیابد که مجازها و تصویرهای شعر اصلی را باز بنماید باید گفت که او مشکل‌ترین کار و نیز گویاترین ترجمه را ارائه داده است. او توانسته است که شکل و قالب مناسب برای ترجمه و باز سرایی آنها به انگلیسی پیدا کند. به نظر می رسد که او در این کار موفق بوده و ترجمه هایش چنانچه که خواهد آمد روان، آسان و گویا و مانند شعرهای اصلی انتخابی او نغز و ظریف اند. باید این نکته را نیز افزود ـ و از کتاب دیویس هم چنین برمی آید ـ که برای ترجمهٔ شعر کلاسیک لازم نیست که فرم مناسب در زبان مقصد (در اینجا انگلیسی) لزوماً همیشه به همان فرم کلاسیک و قافیه دار زبان مبدا (دراینجا فارسی) باشد. گاهی ممکن است شعر آزاد نیز بتواند زیبایی زبان شعری کهن را به خواننده انتقال دهد. همان طور که دیویس می‌گوید مهم این است که تصاویر و مفاهیم اساسی بی کم و کاست به زبان مقصد منتقل گردد و چه بهتر اگر قالب اصلی هم بتواند در ترجمه حفظ شود. در واقع، راز موفقیت برخی از مترجمین اشعار خیام و مولوی هم در بازسرایی مجازها بوده است. نمونه های زیر نشان می دهد که دیویس چگونه در بهره جویی از این شیوهٔ ترجمه موّفق بوده است.

وی از میان کارهای شهید بلخی، شاعر سدهٔ چهارم دربار سامانیان، شعر زیر را برگزیده است:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه

جهان خاتون، عایشه سمرقندی، و شاعری که به نام "دختر سالار" شناخته شده، در کتاب آمده است. توضیح کوتاه مترجم دربارهٔ این شاعران نه تنها زمینه را برای درک بهتر اشعار آنان فراهم می کند بلکه کنجکاوی بیشتری را نیز در ذهن خواننده دامن می زند. دو بیتی عایشه سمرقندی، شاعر سدهٔ هفتم، نمونهٔ مناسبی از این گونه اشعار است که در برگردان دیویس نیز تصاویر همچنان مفهوم خود را دربر دارند:

دوشم همه شب ای به غمت جانم شاد    بدگویانت که روزشان نیک مباد
از عهد بدت حکایتی می کردند    وانگه چی؟ دلم نیز گواهی می داد[۱۲]

My hated love, last night and all night too,
They, curse them, told me stories about you-
Their gossip was you break your promises;
And d' you know what?- my heart said, 'Yes, it' s true'.

ترجمه انگلیسی شعر گویای احساس سوزاننده شاعر است. دیویس با استفاده از جمع اضداد توانسته است لحظه های غم انگیز و در عین حال باشکوه عشق را به نمایش گذارد. عبارت "hated love" یادآور آن عشق آتشینی است که به ناچار به پایانی ناخواسته و تلخ می انجامد و به همراه خود "بدگویان" را هم به فرجامی ناخواسته می کشاند.

کوتاه سخن، کتاب درپیش درآمدش مطالب مهم و بحث انگیزی دربارهٔ شعر فارسی مطرح می کند، به تحلیل و روشنگری گوشه هایی از آن ها می پردازد و برگردان های دقیقی از اشعاری نه چندان شناخته شده (که خود حاکی از حسن انتخاب مترجم است) به دست می دهد.[۱۳] این حسن انتخاب و این ترجمه‌های شاعرانه البته با شاعر بودن دیویس ارتباط مستقیم دارد. خود او می‌گوید برای کسی که هم شعر می سراید و هم شعر شاعران دیگر را ترجمه می کند مشکل است که آن شاعران را در پس واژه هایشان نبیند.[۱۴] همین ارتباط شاعرانه به کار او کیفیتی یگانه بخشیده است.[۱۵] دیویس راهی را برای ترجمه برگزیده که نتیجه آن اشعاری تازه، آشنا، و دلنشین است.

hide within my poems as I write them
ping to kiss your lips as you recite them

و یا این قطعه از آغاجی بخارایی شاعر قرن چهارم دربار سامانیان:

اگر از دل حصار شاید کرد          جز دل من ترا حصار مباد
مهربانیـــت را شماری نیست          زندگانیت را شمار مبـــاد[۹]

If one can make a fortress of the heart
May no heart be your fortress but my own-
And may your days there be as countless as
The countless condenses that you have shown.

و نیز این قطعه از دقیقی، شاعر خراسانی سده چهارم:

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد          آری دهد ولیک به عمر دگر دهد
من عمر خویش را به صبوری گذاشتم          عمر دگر بباید تا صـبر بردهد[۱۰]

Wait! Patience is rewarded, so they say;
Well, yes-when Death has carted us away.
My life has been one patient long delay:
Rewards, it seems, must wait till Judgement Day.

در ترجمه هر سه شعر بالا دیویس قافیه و ردیف ابدایی خود را به کار برده است. در واقع این قافیه بندی مستقل به ترجمه انگلیسی شعر حلاوتی بخشیده است که اگر از شعر اصلی بهتر نباشد دست کمی هم از آن ندارد. در بیت مروزی به کمک واژه هایی مانند "نهان خواهم گشت" و به همراه مجازها، به خوبی زمینه را برای حسن تعلیل آماده می کند.[۱۱] اما ترکیب انتهایی شعر "چونش بخوانی" به زیبایی نیم بیت نخست نمی افزاید. به نظر می رسد که در ترجمهٔ دیویس این کاستی از میان رفته باشد. ردیف‌های recite them, write them تعادلی جدید آفریده و به حسن تعلیل شعر افزوده است.

اشعاری عاشقانه نیز از شاعران زن دوران کلاسیک، رابعه قزداری، مهستی،

شاعران مختلفی به او اشاره کرده اند. از سعدی است که: وگردست داری چو قارون
بیاموز پرورده را دسترنج.

۸. دیویس، ص ۵۴.

۹. همان، ۳۴.

۱۰. همان، ۴۲.

۱۱. حسن تعلیــل از مجازهایی است که در بیشتر اشعار این کتاب به کار رفته است.

۱۲. دیویس، ص ۱۳۹.

۱۳. درصفحه روبروی هر شعر ترجمه شده به انگلیسی اصل فارسی آن هم با خط
زیبای خوش نویس هنرمند حسین تابناک آمده که خود حاکی از کار ارزندهٔ ناشر
است.

۱۴. ن. ک. به. Dick Davis, *Epic and Sedition*. xxxiii.

۱۵. دیویس البته در ترجمه ادبیات معاصر فارسی هم مهارت خود را نشان داده است.
...سید به ترجمهٔ خوب او از کتاب *دایی جان ناپلئون*:

Iraj Pizishkzad, *Dai-i Jan Napulun English: My Uncle Napoleon*, A novel translated from the Persian by Dick Davis Washington, D.C., Mage Publishers, 1996.

## پانوشت ها:

۱. نگاه کنید به کتاب دیویس؛ *فرهنگ دهخدا*، جلد ۱۷؛ وسیماداد، *فرهنگ اصطلاحات ا*
تهران، مروارید، ۱۳۷۱. بیت های زیر از حافظ و سنایی از نمونه های زیبای حسن تعلیل ا

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند     که آتشی‌که نمیرد همیشه دردل ماست

گرسنایی زیار نا همـوار     گله ای کرد از او شگفت مدار
آب را بین‌که چون همی نالد     هـر دم از همنشین نا همـوار

۲. برای اطلاع بیشتر درباره این مباحث ادب فارسی نگاه کنید به: سیروس شمیسا، *انواع ادبی*، تهران: باغ آدینه، ۱۳۷۰؛ کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری،، *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹؛ جواد مجابی، "طنز، زوبینی برقلب ابتذال" در نشریه *فرهنگ توسعه*، سال ۶، شماره های ۳۰-۲۹، مهر_ آبان ۱۳۷۶، صص ۶۳-۵۶؛ و قهرمان شیری، "راز طنز آوری" در نشریه *ادبیات معاصر*، سال دوم، شماره ۱۸-۱۷، مهر و آبان ۱۳۷۶، صص ۴۸-۴۰

۳. مطالب کتاب به صورتی بسیار ساده، روشن و کوتاه بیان شده اند. دیویس در مقدمه یکی دیگر از کتاب هایش می گوید که برای وی ایجاز و روشنی بیان از اهمیت بسیاری برخوردار است. نگاه کنید به:

Dick Davis, *Epic and Sedition: The Case of Ferdowsi' s Shahnameh*, Fayetteville, University of Arkansas Press, 1992, Introduction.

۴. نگاه کنید به: Dick Davis, *Borrowed Ware: Medieval Persian Epigarms*, pp.11-31

۵. از ده ها شاعری که شعرهایشان در این کتاب آمده است برخی مانند سنایی، سعدی، حافظ، مولوی، ابوسعید ابوالخیر، ناصر خسرو، عنصری، قطران تبریزی، رودکی، دقیقی، کسایی، رابعه قزداری، مهستی، مسعود سعد، شهرت بیشتری دارند و برخی دیگر مانند آغاجی بخارایی، منجیک ترمذی، خسروانی، محمد عبده، کاتب، عماره مروزی، ازرقی، اشهری، بلنوج رونی، سیدحسن غزنوی، مختاری، عطایی رازی، خاتون، عایشه سمرقندی و رشیدی نامشان کمتر به گوش خورده است.

۶. دیویس، صص ۳۷-۳۶.

۷. کریسوس (متوفی: ۵۴۶ ق ـ م) آخرین پادشاه لیدیا بود که به خاطر ثروت افسانه‌ایش شهرت داشت. او بخش هایی از یونان و آسیای صغیر را به تصرف خود درآورد اما از کورش شکست خورد و دولت وی تابع حکومت هخامنشیان باقی ماند. به گفتهٔ هرودت سولون شاعر و قانونگرار یونانی برای کریسوس در طی یک سخنرانی گوشـزد کرده بود که پایه و اساس خوشبختی بخت خوب و نه ثروت زیاد است. البته بنا بر روایاتی کریسوس همان قارون، پسر عموی ثروتمند ولی بی دانش موسی بود. دراین صورت می شـد از نام Korah نیز بـا رعایت وزن و آهنگ دیگری نیـز استفاده کرد. قارون در فرهنگ و ادب ایران بسی شهرت

در این کتاب، فصلی به مطالعه سیاست دفتر خاورمیانه در قبال توسعهٔ اقتصادی در ایران اختصاص داده شده است. با بررسی منابع اولیه و اسناد دفتر خاورمیانه، نویسندهٔ کتاب تاریخ نسبتاً جامعی از نقش انگلیس در توسعه در ایران در دهه پس از جنگ جهانی دوم به دست می دهد. این فصل دارای اطلاعات ارزنده‌ای درباره چگونگی پدیداری و عرضهٔ برنامه هفت ساله عمرانی (اولین برنامه از این نوع پس از جنگ جهانی) است. نویسنده مناظرات میان مشاوران انگلیسی و امریکائی، سازمان برنامه و دولت های قوام، مصدق و رزم‌آراء را مورد بررسی قرار می دهد. بدون تردید این کتاب برای علاقمندان به تاریخ اقتصاد نوین ایران جالب توجه است.

* * *

Mary Ann Heiss
*Empire and Nationhood: The United States, Great Britain, and Iranian Oil, 1950-1954*
New York, Columbia University Press, 1997

درچند سال اخیر تحقیقات جدیدی در باره ملی شدن نفت و نتایج سیاسی آن انجام شده است. از آن جمله می توان از کتاب مصطفی علم، ***نفت و اصول*** (*Oil and Principle*) نام برد. کتاب حاضر مسئلهٔ ملی شدن نفت را از موضع دیگری بررسی می کند. نویسنده به بازنویسی وقایع مربوط به ملی شدن و یا وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نمی پردازد. هدفش بررسی وقایع ۳۳-۱۳۳۱ از نقطه نظر برخورد استعمار با ملی گرائی است و به خصوص چگونگی نقش دولت امریکا در این برخورد. به اعتقاد نویسنده، امریکا با آن که خود سابقهٔ استعماری بسان کشورهای اروپائی نداشت در وقایع ایران بالمآل، و به ناچار، جانب یک کشور استعماری را گرفت. نویسنده پیامد این تصمیم امریکا را در مسیر سیاست های بعدی این کشور مهم می شمرد. به اعتقاد او تنش های میان ایران و انگلیس و همسویی موضع انگلیس با سیاست امریکا در جنگ سرد باعث گردید تا امریکا به تدریج هم بر علیه دولت مصدق موضع‌گیری کند و هم جای دولت انگلیس را در مناقشه با ایران بگیرد. درترسیم‌آنچه اتفاق افتاد نویسنده تاریخی خواندنی مبتنی برمنابع‌جدید دربارهٔ تصمیم‌گیری‌امریکا، سقوط دولت مصدق، و بازسازی نظام سیاسی داخلی ایران و نظام نفتی کشور به دست می دهد.

* * *

ولی رضا نصر*

# کتاب های تازه در بارهٔ ایران و خاورمیانه

Paul W. T. Kingston
*Britain and the Politics of Modenization*
*in the Middle East: 1945-1958*
New York, Cambridge University Press, 1996

دراین‌کتاب فعالیت‌های «دفترتوسعهٔ» «ادارهٔ خاور میانه انگلیس» درسال های ۵۸-۱۹۴۵ مورد بررسی قرار گرفته است. به گفتهٔ نویسندهٔ کتاب پس از اتمام جنگ جهانی دوم دولت انگلیس به فکر کمک به توسعهٔ اقتصادی در خاورمیانه افتاد. ترس از نفوذ کمونیزم در منطقه، حفظ منافع اقتصادی و سیاسی امپراطوری انگلیس، و به خصوص کمک به حکومت های بنی هاشم عراق و اردن که در کنترل لندن قرار داشتند دولت انگلیس را به این نتیجه رساند که رشد اقتصادی برای ثبات سیاسی منطقه ضروری است. به دنبال این نتیجه گیری «ادارهٔ خاور میانه انگلیس» در زمینهٔ کمک های مالی و برنامه ریزی برای دولت‌های خاور میانه اقداماتی را آغاز کرد. برنامهٔ عمرانی دولت انگلیس قبل از اجرای اصل چهار امریکا و ورود بانک جهانی به صحنه شروع شد و از این رو از نظر تاریخ نگاری توسعه و هم چنین درک زیربنای اقتصادی منطقه در خور توجه است.

---

* استاد علوم سیاسی در دانشگاه سن دیگو.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۵)

# صنعت گاز ایران
## از آغاز تا آستانهٔ انقلاب

مصاحبه با
**محسن شیرازی**

پیشگفتار: فرخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران
۱۳۷۸

Assef Bayat
*Street Politics: Poor People's Movements in Iran*
New York, Columbia University Press, 1997

"سیاست خیابانی" کتاب بسیار جالبی دربارهٔ ساختار سیاست در ایران، جامعه‌شناسی مناطق شهری، و سیاست های اجتماعی و اقتصادی جمهوری اسلامی است. نویسنده که خود از جمله مهاجرین به تهران و شاهد زندگی آلونک نشینان آن بوده براین نظر است که زندگی اجتماعی- اقتصادی و بینش سیاسی جمعیت خرده پای تهران و دیگر شهرهای ایران به اندازهٔ کافی مورد بررسی قرار نگرفته است. با تکیه به تجربه های شخصی خود و با استفاده از تحقیقات مشابه در بارهٔ دیگر کشورهای جهان سوم، آصف بیات چهرهٔ جامعی از زندگی اقتصادی و سیاسی جوامع آلونک نشین جنوب تهران به دست می دهد.

جالب‌ترین بخش مطالعه وی نگاه جدیدی است به رفتار ساکنان این نواحی به ویژه درمواقع ناآرامی و تظاهرات که بر روابط آنان با نهادهای حکومتی تأثیری قابل ملاحظه می گذارد. به اعتقاد نویسنده، تشکلات اجتماعی آلونک نشینان، چگونگی شرکت خرده پایان مهاجر در اقتصاد کشور (به خصوص از راه دست فروشی و فعالیت های به ظاهر جنبی) و چگونگی استفاده از منابعی مانند زمین، آب و برق خود معرّف نوعی جبهه گیری سیاسی است. بیات مهاجران و آلونک‌نشینان را یک طبقهٔ خاص سیاسی، مجزا از فقراء ساکن دهات و شهرهای دیگر و یا جوامع خرده‌پای قدیمی، می دانند و آنان را عامل مهمی در روند تحرک و جنب و جوش و گسترش عرصهٔ فعالیت سیاسی مردم در کشور می‌شمارد. افزون براین، نویسندهٔ کتاب معتقد است که افراد این طبقه بدون شک صرفاً عامل احزاب و نهضت های بزرگ تر نیستند، بلکه اهداف و خواست‌های شخصی خود را به صور گوناگون در قالب ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دنبال می کنند.

داده های کتاب بیشتر مبتنی برمنابع اولیه است و بدون شک نویسنده در گردآوری آنها همّت بسیار به کار برده و اثری سودمند و شاید کم نظیر در بارهٔ نقش و رفتار سیاسی این طبقه از جامعهٔ ایران به خواننده عرضه کرده است.

---

# *ENCYCLOPÆDIA IRANICA*

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
**Columbia University**

**Fascicle 4:**
FĀRS II-Fauna III
**Fascicle 5:**
FAUNA III-FESTIVALS VIII
**Fascicle 6:**
FESTIVALS VIII-FISH IV

**Volume IX Completed**
bound volume available for purchase

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

please visit *Iranica* website at:
www.iranica.com

# THE ORAL HISTORY COLLECTION

OF THE

# FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

Edited by Gholam Reza Afkhami

and Seyyed Vali Reza Nasr

With a Foreword by
Elizabeth B. Mason

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

monuments including *Takht-e Shiraz* and *Sakhteman-e Karim Khan* Isfahan. The selection of Tehran as the capital city highlighted infrastructural shortcomings and chaotic architectural design. Howev Fath 'Ali Shah embarked upon a vast construction program for the ci Within the royal citadel at the heart of Tehran, he ordered construction of a number of residential and official buildings. Deej interested in country life, he also built royal palaces outside main urb areas. A number of well designed bazaars, schools, public bathhou and mosques were also constructed by members of nobility and Qa princes in a number of Iranian cities. Among these, the most promin religious structure is Tehran's *Masjed-e Shah* [King's Mosqu However, with Iran's second and decisive defeat by Russian forces a the loss of north-western territories, Fath 'Ali shah also lost his zeal architectural upgrading of Iranian cities.

With Nasir al-Din Shah's ascent to the throne and the appointment Mirza Taqi Khan Amir Kabir as the prime minster, the second phase innovation and reconstruction in Tehran, whose population had increa considerably, got underway. The establishment of *Dar al-Fonun*, a expanded contact with European countries, the process was furt accelerated. New streets and large squares, royal palaces, hospit horse-driven railroad wagons which presented a melange of western a traditional Iranian features transformed Tehran's architectural scene.

## E. G. Browne and the Issue of Historical Relevance in Scholarship

*Ahmad Karimi-Hakkak*

This essay reviews Edward Granville Browne's four-volume opus *History of Persia*, a groundbreaking and monumental contribution to understanding of the historical evolution of Persian literature. Browr work, conceived over a century ago and published over three deca (1890s-1920s), remains a prime source of historical scholarship Persian literature, and has recently been re-issued by Iranbooks Bethesda, Maryland. J. T. P. DeBruijn has written an insigh introductory essay to the new edition in which he discusses a questions surrounding Browne's work, and ponders the issue of

lifespan of scholarly works as sources of knowledge. What, DeBruijn asks, are the "exceptional qualities" of a scholarly work in the field of humanities that seem at times to "compensate for the unavoidable loss of actuality and save it from ever becoming completely outdated."

This essay begins with an expose of DeBruijn's introduction before moving on to an examination of certain fundamental issues in Browne's work. It then concentrates on the social and intellectual context of Browne's enterprise. It investigates Browne's assertion that he has based his work on two notable historical works of the period: John Richard Green's *A Short History of the English People* and Jean Jules Jusserand's *A Literary History of the English People.* In spite of Browne's explicit expressions of indebtedness to these two immensely influential works of historical scholarship in late nineteenth century, none of the scholars who have examined *A Literary History of Persia* throughout the twentieth century has pursued this line of inquiry. On the basis of a close examination of Browne's methodology in relation to those of his models, the essay demonstrates that Browne makes effective -and very discerning- use of the latest methodologies developed by nineteenth-century continental and British schools of historiography and available to literary-historical scholarship at the turn of the century. This, the essay concludes, is the principal reason why Browne's history still maintains its significance as a primary source for understanding the movement of Persian literature through many vicissitudes over the last millennium.

# Images of Power and the Power of Images

*Layla S. Diba*

The central theme of this article is that throughout the consta picturing of himself, his court, and his accoutrements, Fath 'Ali Sha Qajar sought to establish his power as leader of the Shi'ite communit mediator between social orders and heir to the ancient traditions. Lif size painting of this period was the visual expression of a sel consciously historicizing ruler and culture. These images provide Persians with an idealized view of their past, parallel to the better-know epic and oral tradition. Thus, Fath 'ali shah constantly utilized as vehicle for the formulation of a Persian self-image-albeit centered on hi person-well before the better-known manifestations of the Nasiri period.

According to the author, therefore, Fath 'Ali shah must be recognized as the precursor of the later Persian search for identity. Until primary texts of the period are more accessible, early Qajar imagery- through the intermediary of the imperial and tribal dynastic imagery invented for its greatest patron- provides us with an idealized visual history of how the period pictured itself.

In the final analysis, early Qajar representations present an artificial image of splendor, which did not reflect historical reality. Early Qajar pianting and imagery actually constituted a visual divorce from reality. The indifference of Fath 'Ali Shah's successor, Muhammad Shah, to the monuments of his grandfather, the destruction of Fath 'Ali shah, palaces in the Tehran citadel by Nasir al-Din Shah in the name of progress, and pure neglect all but obliterated this chapter of the Persian figural tradition.

In seeking to understand the function and impact of royal imagery in the early Qajar period, it is imperative to recall that the emotional and psychological power of these images was based on a great visual heritage. Fath 'Ali Shah's bas reliefs an images elicited the same reverence accorded to religious images and drew on a tradition of submission to stylized and idealized images of ancient Iranian rulers and their successors. At the same time the vivid palette, rich materials, and decorative patterning of these images was intended to evoke an aesthetic admiration usually reserved for Persian manuscript painting and conjure up images of immense power, boundless wealth, and potency.

## A Short History of Qajar Music

*Amene Youssefzadeh*

The Qajar period is, by all accounts, an improtant era in the development of Iranian music. It was in this period that, following nearly two centuries of neglect, music, like many other art forms, emerged prominently within the space of the Qajar court. However, little has been written on the subject. Qajar rulers, pursuing the tradition left by their predecessors, made music an integral part of their life style. Musicians and composers, both male and female, were allowed to perform for the king and his guests. Today, what is recognized as classical Iranian national music has changed little since the Qajar era.

Beginning with Nasir al Din-Shah's reign, passion play [*ta'zieh*] which had customarily been accompanied by music and poetry, played an important part in preserving and transferring the Iranian traditional music. Towards the end of the Qajar period, emerged a lighter version of Iranian music called *tasnif* and rapidly gained popular appeal. Poets and composers, such as Ali Akbar Sheida and Aref Qazvini composed pieces of this genre with romantic or patriotic themes that have remained an essential part of Iranian musical heritage.

At the end of the Qajar period, music was popularized and gradually became an important facet of the Iranian culture and used by the ruling elite and various political movements as a potent instrument for the advancement of political and social causes.

## Archltcetural renovation in the Qajar Period

*Reza Moghtader*

With the fall of the Safavids at the hand of the invading Afghans, Persian art lost most of its vitality and splendor. Aqa Mohmmad Khan Qajar was the first Iranian ruler after Nadir Shah, who initiated a program for the renovation and reconstruction of a number of historic

# CALENDAR CONVERSION TABLES

Hijri Shamsi (Solar)-Hijri Qamari (Lunar)-A.D. Gregorian
Shamsi 1250-1400/Qamari 1288-1443/A.D. 1871-2020

With a Supplement
Hijri Qamari (Lunar)-Gregorian
Hijra 1-1288/A.D 622-1871

BY

Ibrahim V. Pourhadi

New Edition

Foundation for Iranian Studies

## On the History of Qajar Painting

*Shahrokh Meskoob*

Persian painting, particularly miniature and monumental painting, dates back to the late Safavid period when Iran's relations with Europe began to expand considerably. While miniature painting was exclusively used in manuscripts, wall painting was adopted from Europe and used for decorating an expanding number of royal palaces with lavish scenes depicting the splendor of royal life style or details of the ruler's military prowess. It was indeed in this period that a mixture of Persian and European styles of painting created a unique art form. The Iranian painter utilized European style in rendering his perception of form and objects.

Painting in the first period of Qajar reign was almost exclusively prevalent within the space of the royal court and, therefore, highly influenced by other courtly arts, specifically poetry and calligraphy. Furthermore, unlike Europe, where the Christian church was actively involved in the promotion of painting as an art form, Islam frowned upon imagery of all kind. The works of this period, therefore, represent themes, motifs and styles not of popular origin but appealing to royal tastes and world-view.

The second period in Qajar painting began with the reign of Nasir al Din-Shah when Iran's contact with Europe entered a new phase. Internal developments, including the introduction of printing press and photography, the advent of newspapers, and, above all, the spread of democratic ideas and values, also helped transform painting as an art form. Henceforth, the life style of ordinary Iranians began to supplant courtly themes and motifs in the works of Iranian painters.

*A Persian Journal of Iranian Studies*
*Published by the Foundation for Iranian Studies*



The Foundation for Iranian Studies is a non profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code

**The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.**

All contributions and correspondence should be addressed to
Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave , Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S A

**Telephone: (301)657-1990**



**Annual subscription rates (4 issues) are: $40 for individuals, $25 for students and $70 for institutions**

The price includes postage in the U S. For foreign mailing add $6.80 for surface mail For airmail add $12 00 for Canada, $22 00 for Europe, and $29 50 for Asia and Africa.

**single issue: $12**

# Contents

*Iran Nameh*

Vol. XVII, No. 3
Summer 1999

## Special Issue on Qajar Art

Persian:
Articles
Book Reviews

English:

On the History of Qajar Painting
*Shahrokh Meskoob*

Images of Power and the Power of Images
*Laila S. Diba*

A Short Survey of Qajar Music
*Ameneh Youssefzadeh*

Architectural Renovation in the Qajar Period
*Reza Moghtader*

E. G. Brown and the Issue of Historical Relevance
*Ahmad Karimi-Hakkak*

مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی

## ایران در نظام جمهوری اسلامی


| نویسنده | عنوان |
|---|---|
| علامرضا افخمی | ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ |
| تهانگیر آموزگار | نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب |
| ریدون خاوند | اقتصاد ایران: کارنامهٔ سال های سترون |
| رویز مینا/فرخ نجم آبادی | منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل |
| برتضی نصیری | نظام قضائی ایران پس از انقلاب |
| شیرین هانتر | مروری تطبیقی برسیاست خارجی معاصر ایران |
| سعید پیوندی | واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران |
| صغر شیرازی | مسئلهٔ شوراهای محلی در ایران |
| فرهاد کاظمی/لیزا وولف | شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی |
| شاهرخ مسکوب | یادداشت های روزانه |
| یدالله رویائی | مرگ ساده |
| محمود خوشنام | «واژه ها را مژدهٔ آزادگی می داد» |
| روح الله خمینی | در اقتدار و اختیارات ولی فقیه |
| عبدالله نوری | شوکران اصلاح |
| مهراز کار | «مقایسهٔ وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده» |
| باقر هام | "سحر" و "قمار در محراب» |
| فرهن مهر | مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه |
| علی بصری | روزبهان بَقلی در عوالم خیال |


سال هفدهم، شمارهٔ ۴، هجدهم، شماره ۱، پائیز و زمستان ۱۳۷۸

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

Persian Journal of Iranian Studies

# Special Issue on Qajar Art

On the History of Qajar Painting

*Shahrokh Meskoob*

Images of Power and the Power of Images

*Laila S. Diba*

A Short Survey of Qajar Music

*Ameneh Youssefzadeh*

Architectural Renovation in the Qajar Period

*Reza Moghtader*

I . G. Brown and the Issue of Historical Relevance

*Ahmad Karimi-Hakkak*

Vol. XVII, No. 3, Summer 1999

# ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

## فهرست

پیشگفتار: ۵۸۳

مقاله ها:

| عنوان | نویسنده | صفحه |
|---|---|---|
| . وبطام جمهوری اسلامی در متن تاریخ | غلامرضا افخمی | ۵۸۷ |
| ی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب | جهانگیر آموزگار | ۶۲۷ |
| اد ایران: کارنامهٔ سال های سترون | فریدون خاوند | ۶۴۵ |
| ع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل | پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی | ۶۵۹ |
| م قضایی ایران پس از انقلاب | مرتضی نصیری | ۶۷۹ |
| ری تطبیقی بر سیاست‌خارجی معاصر ایران | شیرین هانتر | ۷۰۱ |
| یت های نظام آموزشی امروز ایران | سعید پیوندی | ۷۲۹ |
| ئلهٔ شوراهای محلی در ایران | اصغر شیرازی | ۷۶۵ |
| رشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی | فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف | ۷۹۷ |

گذری و نظری:

| عنوان | نویسنده | صفحه |
|---|---|---|
| یادداشت های روزانه | شاهرخ مسکوب | ۸۱۳ |

در نادرپور:

| عنوان | نویسنده | صفحه |
|---|---|---|
| ک ساده | یدالله رویائی | ۸۳۱ |
| ژه ها را مژدهٔ آزادگی می داد» | محمود خوشنام | ۸۳۹ |

گزیده:

| عنوان | نویسنده | صفحه |
|---|---|---|
| ر اقتدار و اختیارات ولی فقیه | روح‌الله خمینی | ۸۴۹ |
| وکران اصلاح | عبدالله نوری | ۸۵۵ |
| قایسهٔ وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده» | مهرانگیز کار | ۸۶۰ |

بررسی کتاب:

| عنوان | نویسنده | صفحه |
|---|---|---|
| حر» و «قمار در محراب» | باقر پرهام | ۸۶۹ |
| لمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه | فرهنگ مهر | ۸۸۲ |
| زبهان بَقلی در عوالم خیال | علی قیصری | ۸۸۷ |

خلاصهٔ مقاله ها به زبان انگلیسی

مجلهٔ تحقیقات ایران‌شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران




بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش دربارهٔ میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران.
این بنیاد مشمول قوانین معافیت مالیاتی ایالات متحدهٔ امریکاست.

**مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست**




نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود

Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave , Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A

**تلفن:** ۱۹۹۰-۶۵۷ (۳۰۱)

**فکس.** ۱۹۸۳-۶۵۷ (۳۰۱)


**بهای اشتراک**

در ایالات متحدهٔ امریکا، با احتساب هزینهٔ پست:
سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، موسسات ۷۰ دلار
برای سایر کشورها هزینهٔ پست به‌شرح زیر افزوده می شود:
با پست عادی ۶/۸۰ دلار
با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

مجلهٔ تحقیقات ایران شناسی

مارهٔ ۴، سال هفدهم/شمارهٔ ۱، سال هجدهم پائیز و زمستان ۱۳۸۷

# پیشگفتار

نقلاب اسلامی و رژیم مولود آن منشاء چنان دگرگونی های ژرف در ابعاد گوناگون زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم ایران شده است که بررسی و سنجش دقیق ماهیت و پیامدهای آن سال ها و نسل ها ادامه خواهد یافت. در این شماره، قصد بررسی جامع این دگرگونی ها و همهٔ بخش های کارنامهٔ بیست سالهٔ نظام جمهوری اسلامی در مقطعی خاص نیست. هدف آن است که در برخی زمینه های اساسی، نه به تصویری ثابت از اوضاع و احوال کنونی ایران، بلکه به روند سیاست ها، دگرگونی‌ها، و پیامدهایی اشاره شود که در مجموع می‌توانند نشانگر چگونگی پیشرفت، یا درنگ و پسرفت جامعهٔ ایران، در دوران معاصر باشند. از همین رو، نوشته‌های این شماره کمابیش از دیدگاهی تطبیقی و تاریخی به رویدادهای دو دههٔ اخیر می نگرند و کارنامهٔ نظام حاکم را در پرتو حرکتی

کنجینهٔ تاریخ و تمدّن ایران

# ENCYCLOPÆDIA IRANICA

# دانشنامهٔ ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم
منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
**FISHERIES — FORŪḠĪ**

Fascicle 2 of Volume X
**FORŪḠĪ — FRUIT**

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

هم از نظر امتیازات مالی‌ی غیرمتعارفی که رژیم به شرکت های خارجی عطا
رده است و هم از حیث پیامدهای منفی آن ها برای ذخائر نفتی کشور ناسازگار
منافع ملّی ایران می‌شمرند.

مرتضی نصیری در نوشتهٔ خود به چگونگی تسلط روحانیان شیعه بر نظام
ضائی ایران و پیامدهای آن می پردازد و به تفصیل کاستی ها و مشکلاتی را که
رهگذر این تسلط گریبانگیر نظام قضایی ایران شده بر می رسد. به اعتقاد
ی کاهش روزافزون اعتبار و کارآئی این نظام و ناسازگاری آئین های دادرسی
مدنی و کیفری آن با موازین متعارف بین المللی را باید عاملی اساسی در کُنکث
سرمایه گذاری خصوصی در ایران دانست.

شیرین هانتر در یک بررسی تطبیقی تمرکز رژیم بر اهداف مسلکی و
بی‌عنایتی‌اش به منافع سنّتی ایران را از ریشه های شکست سیاست خارجی آن،
به ویژه در دههٔ نخست این دوره، می‌شمارد. به اعتقاد وی، دو عامل عمده در
توفیق سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی نخست تمرکز بر منافع ملّی و
دیگری بینش و توانایی برای بهره‌جویی از امکانات در عرصهٔ بین المللی بود.
گرچه پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، گفتمان رژیم در زمینهٔ رفتار
بین‌المللی آن تغییری محسوس یافته، در باور نویسنده دگرگونی اساسی در اهداف
و خط مشی سیاست خارجی ایران همچنان در گرو پایان کشمکش های دیرینه و
روزافزون میان جناح های گوناگون رژیم مانده است.

به اعتقاد سعید پیوندی، گرچه امکانات آموزشی در دوران پس از انقلاب، به
ویژه در سطح دبستان و دبیرستان، از رشد کمّی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده،
نابرابری های میان دختران و پسران، روستائیان و شهرنشینان و استان های
گوناگون، از لحاظ دسترسی به امکانات آموزشی، افزایش یافته است. نویسنده
مهم‌ترین بحران در زمینهٔ آموزشی را ناشی از ادامه و تعمیق تضاد بین اهداف و
ارزش های اسلامی برنامه های آموزشی رژیم جمهوری اسلامی از سوئی و نیازها و
گرایش های فرهنگی نسل جوان، از سوی دیگر، می داند.

اصغر شیرازی در نوشتهٔ خود در باره شوراهای محلی، از چگونگی پیدایش
اندیشهٔ نظام شورائی و ضرورت‌گسترش حوزهٔ اختیارات محلّی درانقلاب مشروطیت
سخن می‌گوید و به علل تعویق تحقّق این اندیشه می‌پردازد. به اعتقاد وی گرچه
شرایط مادی و عینی دیری است برای ایجاد نهادهای شورائی درایران فراهم آمده،
ملاحظات‌سیاسی از جمله، اصرار نظام جمهوری اسلامی بر حفظ اقتدار و
اختیارات ولی‌فقیه و نگرانی درمورد گسترش گرایش های تجزیه‌طلبانه، مانع

می‌سنجند که از آغاز سدهٔ پیشین جامعهٔ ایران را رو به دگرگونی بر
شماری از رویدادها، پیامدها و پدیده های ناشی از انقلاب در این
بررسی، یا بررسی دوباره، نیافته اند. علل آغاز و ادامهٔ طولانی جن
عراق و ضایعات انسانی و ویرانی ها و خسارات مادی ناشی از آن؛
محدودیت‌های قانونی و فراقانونی که برای زنان ایران، از سوئی، و اقلی
و مذهبی، از سوی دیگر، ایجاد شده است؛ ماهیت جامعهٔ مدنی و چگ
آن در سال های اخیر؛ کم و کیف تحولات ناشی از انقلاب در عرصه
هنر؛ و سرانجام فرصت‌های از دست رفته و امکانات تحقّق‌نیافت
استقرار نظام جمهوری اسلامی، از جمله این مقولات اند. امی
نوشته‌هایی در بررسی برخی از این زمینه ها در شماره های آیند
انتشار یابد.

* * *

غلامرضا افخمی در نوشتهٔ خود با اشاره به روند دگرگونی های
از انقلاب مشروطیت به بعد، به نظام جمهوری اسلامی در راستای تا
و تضاد میان اهداف بنیادین و سیاست‌های این نظام از سوئی و نیاز
و اساسی مردم ایران از سوی دیگر، را تضادی اجتناب ناپذیر م
اعتقاد وی برآوردن این نیازها و حل نهایی این تضاد در گرو استن
است که خود به ضرورت پاسخ مثبت به این نیازها معتقد و مت
جهانگیر آموزگار در بررسی خود از اقتصاد سیاسی ایران تاریک
کارنامهٔ جمهوری اسلامی را عملکرد اقتصادی آن می شمرد. به اعت
میان آرمان های فلسفی و مسلکی رژیم از سویی و ضروریات رش
متوازن اقتصادی، از سوی دیگر، از مهم ترین علل نابسامانی کنو
احوال اقتصادی ایران است. به اعتقاد فریدون خاوند نیز اصر
جمهوری اسلامی بر ضرورت دستیابی کشور به خودکفایی‌اقتصاد
جهانی که اعضایش شتابان در صدد گسترش پیوندهای اقتصادی با
به ضعف مزمن اقتصاد کشور انجامیده است. در عین حال، وی تح
اصلاح و تعدیل اقتصادی را در گرو دگرگونی های اساسی در ساخت
در اولویت های سیاست خارجی ایران می‌داند.

در بررسی سیاست های نفتی رژیم جمهوری اسلامی، پرویز مین
آبادی قراردادهای نفتی بیع متقابل را به تفصیل تشریح می‌کنند و ا

رضا افخمی*

# ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ

هدف از این نوشتار ارزیابی دقیق پیروزی ها و شکست های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جمهوری اسلامی در دو دههٔ پس از انقلاب نیست. هدف بحثی است مقدماتی پیرامون شرایط ایرانیان در لحظات گذار از تاریخ در سده بیست، و در چارچوب آن، تأثیر عمومی نظام حکومتی بیست سال اخیر بر عوامل مؤثر در این گذار. نظر بیشتر معطوف به مردم و سفر آنهاست در خط زمان: در چه شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار داشته اند؛ چه شقوقی را در رابطه با این شرایط برگزیده اند؛ چه گروه هائی براین گزینه ها و چه عواملی برتوان این گروه ها تأثیر گذاشته اند؛ چرا و چگونه انتخاب ها انجام گرفته؛ و، در نهایت، معنای انتخاب ها در متن تاریخ چه بوده است؟

بن مایه هر تفسیر تاریخی نوعی فلسفه تاریخ است که هر قدر شفاف تر بیان شود منطق بحث، بویژه در مورد ارزیابی، آسان تر مشخص می شود. دراین نوشتار فرصت جستار فلسفی نیست، اما می توان به عنوان مقدمه به چند پیش فرض بنیانی اشاره کرد.

---

* اسناد سابق علوم سیاسی در دانشگاه ملّی و عضو هیئت امنای بنیاد مطالعات ایران.

انتقال قدرت کارآی تصمیم گیری به شوراهای محلی است که پس از انتخابات اخیر تشکیل شده اند.

فرهاد کاظمی و لیزا رنولدز وولف در نوشتهٔ خود مشکلات ناشی از مهاجرت روستائیان به شهر و پناهندگان افغانی به ایران را بررسیده اند. به اعتقاد آن‌ها گسترش نارضایی های طبقات محروم شهری و مهاجران حاشیه‌نشین که در آستانهٔ انتخابات اخیر ریاست جمهوری به تظاهرات خونین خیابانی انجامید، همچنان می تواند در آمیزش با سرخوردگی روزافزون جوانان، بار دیگر به آشوب‌های گسترده در شهرهای ایران منجر شود.

داستان زندگی آنانی که در پی انقلاب اسلامی به اکراه ترک وطن کردند و در سرزمین های بیگانه رحل اقامت افکندند و بار سنگین دوری ها، پراکندگی‌ها و ناآشنائی‌ها را بردوش کشیدند، در یادداشت‌های روزانهٔ شاهرخ مسکوب جلوه‌ای بدیع یافته است. یدالله رویائی و محمود خوشنام نیز در نوشته های خویش به پیامدهای انقلاب و جلای وطن در اشعار و زندگی نادر نادر پور اشاره کرده و به شرح و تفسیر پاره ای از آراء و اندیشه هایش دربارهٔ انقلاب و نظام جمهوری اسلامی پرداخته اند.

در مقایسهٔ دو قطعهٔ نخستِ بخش «گزیده» این شماره به دگرگونی‌هائی می‌توان پی برد که در دیدگاه فلسفی و سیاسی برخی از رهبران انقلاب و پایه‌گزاران نظام جمهوری اسلامی در سال های اخیر پدید آمده است.

قطعهٔ نهائی این بخش که از کتاب اخیر مهرانگیز کار گزیده شده پاره‌ای از یک بررسی‌مستند و تطبیقی‌دربارهٔ نابرابری وضعیت‌حقوقی‌زن و مرد در خانواده است.

شوریدگی، از علـوم فیزیکـی ، بویژه هـواشناسی، به عاریت گرفته شده و
ںای آن در این بحث این است که گاهی رخدادها و یا تصمیم هائی که هنگام
وع بی اهمیت و یا کم اهمیت به نظـر مـی آیند، به علل گوناگون، از جملـه
ںاسیت نسبت به شرایط اولیه خود و نیز خاصیت تاثیرگذاری بر عوامل محیطی
(catalyti در مراحل بعدی نتایجی بیش از انتظار به بار می آورنـد. ترکیـب دو
ہـوم طنز و شوریدگـی به تاریخ نگار و پژوهشگر هشدار می دهد که اگر چه
ریخ سمت جوست امّا حرکت آن نه آرام است و نه بریک خط قرار دارد. به
ـارت دیگر، شرایط زندگی هر نسلی از یک سو به دست آوردهای نسل های
ـذشته بستگی دارد و از سوئی به انتخاب های نسل حاضر؛ امّا هر دو متأثر از
لنز و شوریدگی اند.

تاریخ صدساله اخیر ایران مملو از طنز و شوریدگی بوده است. انقلاب
ـشروطیت، که بن مایه ایدئولوژیکی آن حکومت محدود، تجدد، و آزادی فردی بود،
زمانی رخ داد که جامعه ایران آمادگی عینیت بخشیدن به آنرا نداشت. در برابر،
ـظام "اسلامی" که ایدئولوژی آن برپی "ولایت"، نامحدود بودن حکومت، نفی
تجدد، و محدودیت آزادی های فردی ساخته شد، زمانی مستقر گشت که جامعه
ایران به گونه ای محسوس برای استقرار مبانی نظام مشروطه آماده شده بود.

بی تردید یکی از راه های شناخت تاریخ ایران در سده بیستم کاوش در
فرایند آماده شدن جامعه برای عینیت بخشیدن به آمال مشروطیت است. تجدد،
دموکراسی، رشد اقتصادی، آزادی و حقوق فردی، برابری زنان و مردان، عدالت
اجتماعی، توانائی رقابت در صحنه بین المللی، و بسیاری دیگر از ارزش های "نو"
پاره های شناخته و نشناخته این فرایندند. بیش از هرچیز، به ثمر رساندن
ایده‌آل های مشروطیت در گرو دگرگونی رابطه فرد با فرد در متن اجتماع بوده
است. به قول فوکو در موی رگ های اجتماع ــ در رابطه میان مرد و زن، پدر و
فرزند، آموزگار و دانش آموز و مانند آن ـ است که قدرت عملاً بر زندگی روزانه
فرد تأثیر می گذارد[4] و توزیع غیر عادلانه یا عادلانه تر قدرت صورت می گیرد.
مفهوم سمت جوئی در تاریخ نیز عمدتاً متوجه گسترده شدن فضای آزاد در
اطراف فرد، بویژه زن و کودک، و بهبود توانائی های تولید و مصرف وی در
حیطه های مادی و ذهنی است.

در هفتاد سال میان انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی فضای آزاد انفرادی و
نیز توانائی های تولید و مصرف در حیطه های مادی و ذهنی در ایران به گونه
ملموس گسترش و بسط یافت. رشد اقتصادی، تسریع مهاجرت از روستا به شهر،

نقد تاریخی مستلزم برداشتی از "سمت جوئی" تاریخ و، به عبارتی، شرای
تحول اجتماعی است. عامل محوری (اما نه تنها عامل) دگرگونی اجتماعی تح
فن آوری (technology) و همـراه بـا آن تحول در شیوه آگاهی یابی جامعه و فرد
در نتیجه تحول "آگاهی" در جامعه و فرد است.[۱] نماد تحول در سطح مادی
(تمدن) دگرگونی اقتصادی به معنای گسترده واژه و در سطح ذهنیات (فرهنگ
حرکت از اولویت قانون (law) به اولویت "حق"(right)، یا حقوق فردی است اس
در شرایط سنتی هویت خود را از کلیتی که در قانون، بویژه قانون الهی
هنجار های منبعث از آن خلاصه و متجلّی شده می گیرد. در شرایط تجدد، اس
اجباراً نیازمند تجدید ساختار هویّت خود براساس شناختی تازه از خود اس
در این چارچوب به خود حق می دهد که در جعل قانون شرکت کند. نه
سیاسی دموکراتیک جدید در حیطه برخورد دو محور فن آوری و حق ش
می‌گیرد و طبیعتاً این شکل با تحولاتی که در جامعه در رابطه با این دو م
واقع می شود تغییر می کند و ویژگی های تازه می گیرد.

فرایند گذار از "قانون" به"حق"، از یک نظر همان انتقال از سنت گرائی
"مدرنیته" است. ویژگی عمده تجدد اولویت "دگرگونی" بر "ثبات" است و تنش
مربوط به رهائی از بند هنجارهای قوانینی که محمل فرهنگی آنها ذهن های س
است. آشکارا، این تحول هرگز به آسانی و در یک خط انجام نمی گیرد ا
مختلف ارزش ها، واقعیت ها، و عواطف سنتی و مدرن با یکدیگر نه تنها
گروه های اجتماعی که در هریک از افراد جامعه همزیستی دارند و این همزی
غالباً مسالمت آمیز نیست. کیفیت فرا منطقی رفتار جوامع در زمان های خ
احتمالاً تجلّی این گونه تضاد در ساخت و عملکرد اجتماعی و سیاسی است
همین دلیل، تاریخ همواره با دوعامل "طنز"[۲] (irony) و شوریدگی[۳] (chaos) هم
است.

طنز به تناقضاتی در روابط انسان ها اطلاق می شود که در نظر اول تصـ
به نظر می رسند ولی بررسی ژرف تر نشان می دهد که نتیجه تصادف
نیستند. طنز با رقّت (pathos)، کیفیتی‌دروقایع که ترحم‌انسان را برمی‌انگیزد،
این‌جهت متفاوت است که انسان خود در ایجاد تناقضات دست دارد؛ با فکاه
این رو که میان بخش های تناقض رابطه ای منطقی می توان تمیز داد؛
تراژدی از این رو که ابعاد تناقض را اصل های الزام آور به یکدیگر نپیوسته ا
طنز همواره جای خوشبینی را باقی می گذارد، اما بی اعتنایی به آن قضاو
مخدوش می کند.

جتماعی و فرهنگی به نهایتی متجانس و هم‌شکل خواهند رسید. سمت‌جوئی تاریخ، در نهایت، بیانگر ضرورت تنش میان قواعد اجتماعی و نیازمندی‌های فردی است. برخورد میان «قانون» و «حق» شکل های گوناگون زندگی انسان‌ها در جامعه را در خط زمان ترسیم می‌کند. با افزایش آگاهی فردی یا جامعه و نظام سیاسی، که عامل تصمیم‌گیری قانونی به نام جامعه است، فرد را در وضع قانون شرکت می‌دهند، که در آن صورت جامعه متدرجاً به سوی افزایش آزادی فردی و دموکراسی سیاسی، هرچند همراه با طنز و شوریدگی، پیش می‌رود، و یا در برابر این آگاهی ایستادگی می‌کنند، که در آن صورت تنش میان فرد و اجتماع و نیز جامعه و نظام سیاسی افزایش می‌یابد. از آنجا که افراد در جامعه هیچگاه همزمان به همان آگاهی‌ها دست نمی‌یابند، جامعه نیز هیچگاه از منظری واحد به خواسته افراد برای اعمال «حق» نمی‌نگرد. از این رو، تحول مشارکت حق در وضع قانون، چه در رابطه دولت و جامعه و چه در رابطه فرد و جامعه، همواره با تنش همراه است، اگرچه مسیر تحول، به علت طبیعت آگاهی‌پذیر انسان، نهایتاً به سوی اولویت حق است.

اشاره به سمت‌جوئی تاریخ و چندگونگی فرهنگی در شرایط گذار به تجدد در این نوشتار از این روست که بر اجتناب ناپذیری تضاد ساختار و ایدئولوژی جمهوری اسلامی با نیازمندی‌های جامعه ایران در آستانه سده بیست و یکم تاکید کنیم. این ضرورت ناشی از این است که جمهوری اسلامی با استقرار قانون الهی به‌عنوان چارچوب لایتغیر زندگی فردی و اجتماعی نفس تغییرپذیری جامعه و نیز «حق» قانونگزاری انسانی را نفی می‌کند. در نتیجه، این نظام، فارغ از ویژگی‌های کسانی که آن را اداره می‌کنند، با جامعه ایران نه تنها در هر مقطع زمانی که در طی زمان در تضاد است. حل این تضاد مستلزم دگرگونی جمهوری اسلامی است. سؤال این است که آیا نظام جمهوری اسلامی قادر است خود را از درون استحاله کند، یا باید آینده ایران را در رابطه با نیازمندی‌های مربوط به جایگزین ساختن آن با نظامی دیگر جست؟ پاسخ به این سؤال مستلزم قرار دادن جامعه ایران در بستر تاریخ از یک سو و شناختن اصول حاکم بر مشروعیت جمهوری اسلامی از سوی دیگر است.

در این نوشتار، با درنظر داشتن مفاهیم سمت جوئی، طنز و شوریدگی در تاریخ، ابتدا اجمالاً به تحول جامعه ایران در سدهٔ بیست و شرائط جامعه در آغاز انقلاب نظر می افکنیم؛ سپس به برخی ویژگی های ساختاری و عملکردی جمهوری اسلامی اشاره می کنیم؛ و سرانجام، با توجه به ره نشانه های جهانی

گسترش سواد از سطح آموزش ابتدائی تا آموزش عالی، رشد طبقه متو
ارتباطات، تماس روز افزون با کشورهای پیشرفته، توسعه صنعت ا
آگاهی گسترده تر به لزوم حفاظت از محیط زیست، تعمیم بهداشت، و
به حیطه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، و بسیاری دست آورد
شرایط زندگی را دگرگون کرد. تحولات اقتصادی و اجتماعی طبیعتاً
فرهنگی انجامید، که ویژگی اصلی آن گسترش تضاد و ناهم آهنگ
فرهنگ بود.

فرهنگ را به دو معنا می توان مطرح کرد. در یک معنا، توجه
دست آوردهای ذوقی یک جامعه ـ موسیقی، نقاشی، معماری، شعر و اد
و جز آن ـ در درازنای تاریخ است. در این مضمون، فرهنگ معرّف
نسل‌های های گذشته، نماد خاطره تاریخی و ضامن حفظ همبستگی ملی
فرهنگ را باید، بی تردید، حافظ بود. معنای دیگر فرهنگ منشور ذهن
که انسان ها از لابلای آن با محیط مادی و معنوی خود ارتباط برقرار م
این معنا فرهنگ از سه بعد اساسی ـ واقعیت ها (facts)، ارزش ها (
عواطف (emotions) ـ تشکیل می شود.[۵] تحول‌تاریخی الزاماً به‌تحول ا
فرهنگ می انجامد و بالعکس، اگر در ابعاد فرهنگ تحول ایجاد نشود
تحولی که از نظر تاریخی گویا و رسا باشد انجام نگرفته است.

نظر ما معطوف به فرهنگ به معنای دوم آن است. دراین معناست
مرکز جهان هستی به نقطه ناچیزی در کنار یکی از میلیون ها خ
حاشیه یکی از میلیون ها کهکشان تبدیل می شود؛ نگاه مرد به زن و
خود دگرگون می شود؛ کودک حقوق انسانی پیدا می کند، و انسان به
بودنش صاحب "حق" می شود. دراین معنا، به جرأت می توان گفت که
"فرهنگ اصیل" بی معناست، زیرا، برای ملموس کردن آن یا باید به
فرهنگ بازگشت، که درآن صورت کسی را با کسی دعوا نیست، و یا ب
جامعه را متوقف ساخت. شق دوم تنها مطلوب کسانی می تواند باشد
رویش مفهوم "حقوق فردی" در بستر جامعه نیستند. منطق محافظ
بنیادگرایان اسلامی دراین قالب روشن است. آنچه روشن نیست "تاریک
(obscurantism) روشنفکرانی است که در دهــه های چهل و پنجاه شمس
هرگز نتوانستند موضع خود را در رابطه با دو معنی فرهنگ روشن کن

سمت‌جوئی تاریخ نه به آن معناست که همه جوامع در خط توسعه
حقوق فردی به مقصد می‌رسند، و نه به آن معنا که به رغم چند

بی گمان، به هنگام انقلاب مشروطیت مردم ایران از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای به ثمر رساندن اهداف وارزش های آن آماده نبودند. امّا، از آنجا که ارزش های مشروطیت در مسیر طبیعی تاریخ ملت ایران قرار داشت، از لحظه استقرار صوری نظام مشروطه حماسه ایرانی بودن در تلاش ها و تنش های آماده شدن برای عینیت بخشیدن به ارزش ها و هدف های مشروطیت شکل گرفت. به بیانی دیگر، انقلاب مشروطیت جهشی بود به جلو در مسیر استقرار ایران در متن تاریخ جهانی، که تنها از راه رسیدن به شرایط اقتصادی، تکنیکی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای تثبیت حکومت مردمی به دست می آمد. اینکه جنبشی بالقوه چنین پربار در شرایطی به نارسائی شرایط ایران ابتدای قرن رخ داد، عمدتاً به تجربه استعمار مربوط می شود. اینکه چرا تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطیت روند خاص خود را طی کرد، هم به شرایط خاص استعمار در ایران و هم به ویژگی های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران ارتباط دارد.

استعمار، پالوده از آلایش های ایدئولوژیکی، حالت همزیستی الزامی نظام های اجتماعی با توانمندی‌های نابرابر بنیادین اقتصادی و تکنولوژیکی است. جامعه توانمند تر به علت برتری اقتصادی و تکنولوژیکی و نه خصوصیات اخلاقی و یا ایدئولوژیکی رهبران، بر جامعه ناتوان مسلط است. از این رو، از استعمار نه گریز است و نه گزیر. از آنجا که عینیت استعمار در بنیان اقتصادی و تکنولوژیکی رابطه استعماری است، تنها راه عینی مبارزه با استعمار دست یابی به توانمندی اقتصادی۔ تکنولوژیکی است.[۱۰] امّا، آگاهی به این واقعیت نه آسان حاصل می شود و نه، پس از حصول، آسان به عمل تبدیل می شود. علت این دشواری رابطهٔ تنگاتنگ ناسیونالیزم و استعمار در جهان سوم است.

در ایران، همانند بسیاری دیگر از کشورهای استعمار زده، ملت‌گرایی در واکنش به نیروی استعمارگر شکل گرفت و بازتاب های اصلی آن ـ شیفتگی و تقلید؛ هویت جوئی و تنفر؛ توسعه اقتصادی و تکنیکی، جدائی خواهی و انزوا طلبی۔ نیز معطوف به نیروی استعمارگر بود.[۱۱] جلوه های ناسیونالیزم ایرانی در سده بیستم همواره نه تنها در جهان بینی و رفتار جامعه، بلکه در ذهن فرد فرد ایرانیان حضور داشت، اگرچه اولویت کارکردی آنها بسته به زمان و مکان نوسان کرده است. درآغاز مشروطیت تقلید ساختارهای حقوقی غرب، در نیمه راه ابتدا انزجار و ستیزه جوئی و سپس تاکید بر توسعه اقتصادی و فن آوری، و در انقلاب اسلامی و بلافاصله پس از آن نفی غرب به مثابه نماد عام استعمار، اولویت یافتند. در این آشفته بازار، آشکارا، ابعاد بیگانه ستیز ناسیونالیزم همواره دست بالا را

گذار به سده بیست و یکم، به تأثیر جمهوری اسلامی بر مردم ایران درآخر قرن بیستم و شرایط گذار آنها به سده بیست و یک می پردازیم.

**از مشروطیت تا حکومت اسلامی**

در آغاز قرن بیستم، جامعه ایران به غایت توسعه نیافته بود. در آستانه انقلاب مشروطیت، بیش از ۸۰ درصد مردم در روستاها زندگی می کردند، نزدیک به ۹۰ درصد از آنها بی سواد بودند؛ اکثریت قریب به اتفاق روستانشینان هیچ گاه از محدوده چند روستائی که دهستان منطقه را تشکیل می داد پا فراتر نگذاشته بودند؛ اکثریت قریب به اتفاق آنان با دولت مرکزی تماس مستقیم نداشتند؛ درآمد سرانه ناچیز بود؛ بهداشت به معنای امروزی شناخته نشده بود.[۶] حکومت از نظر حقوقی و رفتاری خودکامه می نمود، امّا، همانند مردم، حیطه توانائیش بسیار محدود بود و به جز در نزدیکی خود، برکسی فرمانروائی واقعی نداشت. وظایف حکومتی از سوی نمایندگان پادشاه و دولت در ولایات، که اجباراً به مثابه تیول به آنها سپرده می شد، انجام می گرفت. حکومت شعبه ای از تجارت بود، که در قالب آن مالیات همچون ابزاری برای تحصیل و افزایش درآمد حاکم وضع و اخذ و بخشی از آن همچون خراج به دولت مرکزی ارسال می شد.[۷] حیات شاه و دولت در گرو منافع کشورهای زورمند، بویژه انگلیس و روس، بود که هم در پایتخت و هم در ولایات در جزئیات امور دخالت و نظارت می کردند.[۸]

روابط اجتماعی، از اخلاق منزل تا شیوه داد و ستد در بازار، کلاً متأثر از هنجارها و سنن تشیع بود که از سوی هرم روحانیت تبیین، اعمال و نظارت می‌شد. سیطره روحانیون برآموزش، عدالت، و فرهنگ قدرت مذهبی آنها را تحکیم می‌کرد و توانمندی مذهبی حکومت آنها را بر روابط اجتماعی و فرهنگی تثبیت می نمود.

زنان در شهر کارهای خانه و در روستا کارهای منزل و نیز بخش بزرگی از فعالیت های تولیدی را انجام می دادند، اما هویتشان را از مردان خانواده می‌گرفتند. دختران، از نظر شرعی، در سن ۹ سالگی به تقویم قمری بالغ شناخته می شدند و پدر و یا قیم آنها می توانست در هر شرایطی و هرسنی آنها را به عقد مردی که صلاح می دانست درآورد. مردان هر زمان که اراده می کردند زنان را طلاق می دادند، امّا، زنان در این زمینه، به جز در مواردی استثنائی، حقوقی نداشتند. معاشرت، مسافرت و اشتغال زنان همه در ید قدرت مردان و منوط به اراده آنان بود.[۹]

بزرگ می پراکند. دختران دانشجو و زنان، اگرچه به تعداد هنوز محدود، می‌کوشیدند در اجتماع و سیاست وارد شوند، اما، در برابر، روحانیت و نظام مرد سالار حضور آنها را برنمی تافت. ضعف قدرت مرکزی فضای سیاسی را باز کرده بود، اما تهدید خارجی و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی داخلی بسیاری کسان را آرزومند از راه رسیدن رهبری با صلابت می کرد. کابینه ها به سرعت تغییر می کردند، اما بوروکراسی، اگرچه تازه پا و هنوز نا رسا، ساختار حقوقی-منطقی[۱۴] خودرا کم و بیش حفظ می کرد. روزنامه ها و مجلات آزادانه می نوشتند و نمایندگان در مجلس بی محابا سخن می گفتند، اما رابطه شان با سیاستگزاری منقطع و فردی بود.

پس از خروج نیروهای اشغال گر و پیش از انقلاب اسلامی، سه واقعه-ملی شدن صنعت نفت، انقلاب سفید، و چند برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ میلادی- بر سیاست و اقتصاد ایران خاصه تاثیر گذاشتند. هریک از این سه پدیده بالقوه می توانست اثری مثبت و مداوم در پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایرانیان بگذارد. اما، به عللی مرتبط با گسست های فرهنگی، شرایط سوق‌الجیشی، و نیز ویژگی های نظام سیاسی ایران در این دوران هر سه با تضادهای بزرگ و در نهایت ناکامی روبرو شدند.

ملی کردن صنعت نفت یکی از بارزترین جلوه های "دگرستیز" ناسیونالیزم و بی تردید از مظاهر والاترین عواطف ملی ایرانیان بود. مبارزه برای ملی کردن نفت نیروی خلاق عظیمی را در ایرانیان تجهیز کرد که مدیریت صحیح آن به احتمال زیاد کشور را در مسیری مردمی تر، سازنده تر، و پویاتر قرار می داد. چنین مدیریتی در وحله اول مستلزم شناخت توانمندی های ایران در مقایسه با نیروهای بین المللی، بویژه در زمینه کنترل تکنولوژی و بازار نفت بود. اما، دولتمردانی که رهبری سیاست ایران را به عهده داشتند، عملاً نسبت به واقعیت‌های جهانی در زمینه تکنولوژی و بازار نفت بی اطلاع بودند. مضافاً، فضای عاطفی حاکم بر جامعه و سیاست در فرایند ملی شدن صنعت نفت نه اجازه داد که رهبران با واقعیات آشنا شوند، و نه، با توجه به شرایط نا بسامان سیاسی و اقتصادی ایران، با حریف توانمند تر به توافقی شرافتمندانه برسند، در حالی که آخرین پیشنهادی که به آنها ارائه شد، که به پیشنهاد چرچیل- ترومن معروف است، اجازهٔ چنین توافقی را می داد.[۱۵]

بن بست نفت به فاجعهٔ ۲۵ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ انجامید و به گسست عظیمی که اثر مخرب آن تا به امروز نه تنها در جامعه ایران بلکه کم و بیش در

داشته اند و غالباً عاطفه بر خرد پیروز بوده است.

دوران رضا شاه (۱۲۹۹-۱۳۲۰) دوران اولویت توامان "غیر ستیزی" و نوسازی است. دراین زمان از یک سو کوشش شد که هویت تاریخی ایرانیان براساس ممیزی آن از هویت دیگران، بویژه اعراب، تبیین شود. از سوی دیگر، حکومت، با همکاری گروهی بزرگ از کارشناسان و روشنفکران این دوره دست به نوسازی اجتماعی و اقتصادی زد. توجه به این نکته که بخش بزرگی از روشنفکران دراین دوره با حکومت همکاری داشتند[۱۲] از این نظر اهمیت دارد که زبان تاریخ‌نگاری مربوط به این دوره لفظ شاه را به جای حکومت به کار می گیرد و در نتیجه از یک طرف به نقش کسانی که در رشته های گوناگون در شکل گیری سیاست ها و اجرای آنها دخالت داشتند کم بها می دهد، و از سوی دیگر، با تاکید مداوم بر دستورها و گفته های شاه، او را بیش از اندازه هم اندیشه‌گر و هم قدرت مطلق می شناساند.

دوران رضا شاه آغاز خودآگاه جنبش نوسازی و توسعه است. از آنجا که آگاهی در مراحل اولیه بود، جنبش نوسازی نیز عمدتاً بر اصلاحات اداری یا حقوقی و آموزشی تاکید داشت. در همان حال، تداوم و تکامل اصلاحات مستلزم تربیت نیروی انسانی کارآمد بود و نظام، با فرستادن دانشجو به خارج، نوسازی برنامه های درسی، افزایش تعداد مدارس، و نیز جای دادن موادی در قراردادهای بین المللی برای تربیت کادر متخصص، پایه های فراهم آوردن این نیرو را مستقر کرد به عنوان مثال، تقریباً همه کسانی که پس از ملی شدن صنعت نفت سازماندهی و اداره شرکت ملی نفت ایران را به عهده گرفتند براساس قرارداد ۱۹۳۳ از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران در انگلستان تربیت شدند.[۱۳] در همین دوره از زنان کشف حجاب شد. دختران به مدرسه راه یافتند، و اگرچه فمینیزم به مفهومی که سه چهار دهه پس از آن رواج یافت هنوز در ایران وجود نداشت، امّا ساختارهای فکری و رفتاری آن آهسته آهسته در میان برخی از زنان ریشه می‌دواند.

پس از اشغال ایران و تبعید رضا شاه، سیطره و صلابت قدرت مرکزی درهم پاشید، اما نطفه های نوسازی و تجدد در جامعه و دولت برجا ماند. آشکارا، ایران چند قدم در مسیر تاریخ به جلو رفته بود. یکی از تجلیّات این پیش روی، افزایش تضادهای سیاسی و اجتماعی بود که به صور گوناگون، بویژه در گسست های فرهنگی ایرانیان، نمایانده می شد. از جمله نظام ارباب رعیتی هنوز برجا بود، اما در برابر، حزب توده نیز ارزش های مارکسیستی- لنینیستی را که پس از گذشتن از صافی استالینیزم به ارث برده بود، بویژه در پایتخت و دیگر شهرهای نسبت

در نتیجه حکومت نیز می بایستی با ادعاهای چپ گرایان رقابت کند. در این آشفته بازار سیاسی، سنت گرایان، از جمله مذهبیون، به گذشته و زباله دان تاریخ تعلق داشتند و سلطنت، برای رهائی از چنین عاقبتی، می بایستی سنت شکن و انقلابی شود.

تنش های سیاسی دهه بیست، از جمله در دوره زمامداری احمد قوام (قوام السلطنه)، حاجیعلی رزم آرا و بویژه دکتر محمد مصدق در زمان ملی شدن نفت، به شاه آموخت، به غلط، که هر دولتمردی که مستقلاً به قدرت سیاسی برسد در صدد برکناری او و یا سرنگون کردن سلطنت خواهد بود، و از این رو شاه برای حفظ خود و بقای سلطنت می بایستی زمام حکومت را خود به دست گیرد. ترکیب ایدئولوژی توسعه براساس اولویت نظام سیاسی و لزوم اقتدار سلطنت بن مایه برداشت عمومی شاه از رابطه میان نظام سیاسی، سلطنت و ملت شد. براین اساس، محمد رضا شاه پس از واقعه ۲۸ مرداد متدرجاً رهبری سیاسی را به عهده گرفت و همّ خود را متوجه تقویت بنیه نظامی کشور، اصلاحات اجتماعی و توسعه اقتصادی نمود.

ایران و سلطنت، البته، از سوی شوروی و عواملش در ایران مورد تهدید بودند و این خود هم بر تضاد و هم به طنز چپ گرائی سلطنت می افزود. خطر شوروی، بویژه پس از تجربه آذربایجان و کردستان، ایران را به سوی غرب، بویژه آمریکا، سوق می داد. نزدیکی به امریکا با جلوه "غیر ستیز" ناسیونالیزم، بویژه ناسیونالیزم چپ گرا، در تضاد بود و در نتیجه ملی گرائی اقتصادی ـ تکنولوژیکی ایران را، که مستلزم برقراری ارتباط نزدیک تری با آمریکا و غرب بود، از محتوای عاطفی تهی می نمود. از این رو، تجربه توسعه اقتصادی ـ تکنولوژیکی خارق العاده ایران در دهه های شصت و هفتاد میلادی هرگز با بسیج عاطفی مردمی همراه نشد.

مخالفین چپ و راست رژیم از نزدیکی روزافزون آمریکا با ایران به عنوان حربه ای برای کوباندن رژیم استفاده کردند. از طرف دیگر، نزدیکی با آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی، که در زمینه هائی مانند اعزام دانشجو و ارتباط میان ـ دانشگاهی نهادینه می شد، به توسعه نیروی انسانی کار آمد و بومی کردن علم و تکنولوژی در ایران کمک شایان کرد. برای مثال، درهنگام تأسیس سازمان آب و برق خوزستان در اواخر دههٔ پنجاه میلادی تقریباً همه کادر فنی از خارج استخدام شدند، اگرچه تکنولوژی موردنیاز همه جا در بالاترین سطح نبود.[۱۸] در مقایسه، هنگام تأسیس سازمان انرژی اتمی در اوایل دههٔ هفتاد، بخش عمده کادر مورد نیاز ایرانی بودند،[۱۹] اگر چه در بسیاری زمینه ها تکنولوژی مورد نیاز از نظر پیچیدگی در بالاترین

هر فرد ایرانی مشهود است. دراین فاجعه همه بازیکنان عمده مقصر بو
مصدق از این جهت که بن بست را ندید و یا نپذیرفت و در نتیجه ایران ر
لب پرتگاه سوق داد. شاه از این نظر که برای انجام سیاستش از نیروی خار
استعانت جست و درنتیجه ضربتی سنگین بر پیکر عاطفی ایرانیان وارد آم
این تجربه عاطفی آن چنان قوی است که بیشتر ایرانیان هنوز نتوانسته اند
دو پدیده سازنده فاجعه، یعنی ضرورت و یا عدم ضرورت برکنار کردن مص
از یک سو و حضور خارجی در فرایند برکنار کردن او از سوی دیگر، ت
دهند. درنتیجه، میان هواخواهان مصدق و هواخواهان شاه بحث و استدلال هم
در دو کیهان جدا انجام گرفته و شاید به همین جهت تا به امروز سر انج
نداشته است.

انقلاب سفید، یا انقلاب شاه و مردم، در تصویر گسترده تر تاریخی
اولویت ملی گرائی "توسعه جو" و در قالب ویژگی های سیاسی ایران نقطه تق
سه پدیده است: سلطه فکری حزب توده؛ تجربه ملی شدن نفت؛ و روان ش
دوباره درآمد نفت.

محمد رضا شاه، مانند بسیاری دیگر از ایرانیان هم زمان خود، متأث
فلسفه و ارزش هائی بود که بخش عمده ای از آن از مجرای حزب توده در
بیست شمسی در ایران رواج یافته بود. این فلسفه دولت را موظف می کرد
مسئولیت تجدید سازمان زیربنائی کشور را قبول و از راه نوسازی اقتص
اجتماعی و فرهنگی جامعه را برای رقابت و مقابله با کشورهای پیشرفته غ
آماده کند. طبیعتاً، نزد محمد رضا شاه محتوای فلسفه توسعه با محتوای فل
توده ای آن هم سان نبود، اما، ساختار عمومی فلسفه اخیر- یعنی اولویت د
دگرگون سازی اجتماع، رشد اقتصادی، و اهمیت برقراری عدالت اجتماعی
ذهن او عمیقاً تأثیر گذاشته بود.[۱۷]

اینکه شاه متأثر از ایدئولوژی توده ای باشد، خود از طنزهای تاریخ است
برای درک طنز باید جوّ زمان را نیز در نظر داشت. شوروی در جنگ دوم
شده بود و استالین و حزب کمونیست در اوج قدرت سیاسی و نظامی بودند.
از درون شوروی خبر نداشت، اما ایدئولوژی به ظاهر مردمی و سیا
پیروزمندانه سوسیالیزم در یک کشور تز استالینیزم را برای کشورهای عقب ا
و رهبران آنها جالب کرده بود. ساختن زیر بنا و اشاعه عدالت اجتماعی برا
سیاست های عمدی و عالمانه حکومت (ولونتاریسم) یکی از تجلیات اه
ملی‌گرائی شده بود. به بیانی ساده تر، در این برداشت آینده متعلق به چپ ب

ِنامه کار" (Plan of Action) در آخرین سال های قبل از انقلاب اسلامی، ن عملاً قبول کرد که همه مسائل مربوط به فرد، اجتماع و اقتصاد با ازمندی های زنان ارتباط تنگاتنگ دارد و بنابراین زنان می توانند و میم گیری راجع به آنها مداخله کنند."[۲۲]

سفید و در پی آمد آن برنامه های عمرانی سوم و چهارم و پنجم به م در شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم ایران انجامید. در پانزده سال ۱ و ۱۳۵۶ متوسط رشد صنعتی در سال از ۲۰ درصد گذشت و صنعتی دوبرابر شد. تولید ناخالص ملی سیزده برابر شد و از ۴ ر در ۱۳۴۱ به ۵۳/۵ میلیارد دلار در ۱۳۵۵ رسید. درآمد سرانه، که دوره ۱۹۵ دلار بود، در همین مدت ۸ برابر بالا رفت و در سال انقلاب لار گذشت. در تصویری درازمدت تر، از۱۳۰۴، زمان تاجگذاری ا ۱۳۵۵ تولید ناخالص ملی ۷۰۰ برابر، درآمد سرانه ۲۰۰ برابر، تولید ملی ۳۴۰۰ برابر، و واردات ۱۰۰۰ برابرافزایش‌یافت."[۲۴]

ن نفت، که درآمد آن سوخت موتور رشد اقتصادی کشور را تأمین این سال ها تحول عمده پیدا کرد. پس از اولتیماتوم شاه و دولت به کنسرسیوم در اوایل دهه ۷۰ میلادی، مذاکرات برای انعقاد قرارداد وایل سال ۱۹۷۳ آغاز شد و در ژوئیه ۱۹۷۳، مطابق با مرداد ۱۳۵۲، به ارداد فروش و خرید» انجامید. براساس این قرارداد شرکت ملی نفت ه بر مالکیت تأسیسات و ذخائر نفتی، اداره و کنترل کامل عملیات ت در حوزه قرارداد، اعم از اکتشاف، توسعه، سرمایه گذاری، تولید، حمل و نقل نفت خام و گاز و فرآورده های نفتی را کلاً به عهده رکت های عضو کنسرسیوم فقط به صورت خریداران نفت و مشتریان نفت درآمدند."[۲۵] درطی این سال ها، تا زمان انقلاب، شرکت ملی نفت ا عضو اوپک در خاورمیانه بود که توانست به جرگه شرکت های نفتی‌وارد شود و در صحنه بین المللی نقش مؤثری داشته باشد. به ، قرار شد با شرکت بریتیش پترولیوم مشترکاً وارد امر اکتشاف در ل شود؛ در مدرس با شرکت آموکو و دولت هند متفقاً پالایشگاه بسازد؛ رانسوی توتال (Total) و شرکت دولتی‌آفریقای‌جنوبی در آفریقای جنوبی حداث کند؛ در ایران، با مشارکت شرکت شل پالایشگاه تأسیس کند و ی نفتی را از طریق شبکه توزیع و فروش آن شرکت به بازار بین‌المللی د؛ و یا با مشارکت شرکت های "انی" و "اجیپ" در اروپا پالایشگاه و

سطح بود. به بیانی دیگر، در بیست سال میان ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ در کمیت و کیفیت نیروی انسانی متخصص در ایران تحول چشمگیر روی داد، اگرچه، به علت توسعه و رشد سریع اقتصاد و صنعت، ایران همواره در طی این دوران از نظر نیروی انسانی در مضیقه بود.

شاه لوایح ششگانه انقلاب سفید را در دی ماه ۱۳۴۱ برای همه پرسی اعلام کرد. دو اصل از شش اصل اولیه انقلاب اصلاحات ارضی و اصلاح قانون انتخابات بویژه در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران تأثیر گذاشت. الغاء رژیم ارباب رعیتی، صرفنظر از مسائل اقتصادی مترتب برآن، ساختار قدرت را در جامعه روستائی ایران دگرگون کرد و مبانی دموکراسی را برای آینده آماده نمود براساس قانون انتخابات زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را به دست آوردند، و برای اولین بار رسماً شهروند و صاحب حقوق متساوی شهروندی شناخته شدند.

اعطای حق رأی به زنان از دست آوردهای عمده این دوران به شمار می رود برخلاف روال نوشته های مربوط به این زمان، زنان برای دست یابی به این حق سال ها تلاش کرده بودند. از کشف حجاب تا انقلاب سفید، سازمان های مختلف زنان در زمینه های گوناگون اجتماعی و فرهنگی برای بهبود وضع زنان در ایران فعالیت کردند. آن دسته از زنان که در انتخابات پس از قانون اصلاحیه انتخابات به مجلس شورا و سنا انتخاب شدند هریک سال ها برای پیشبرد حقوق زنان جنگیده بودند.[۲۰] معذلک، اصلاح قانون انتخابات از سوی دولت و شاه مستلزم جرأت و جسارت سیاسی بود، زیرا در عرصه اجتماعی زنان توانائی مقابله با نظام مردسالار، بویژه روحانیون، را نداشتند و بی پشتیبانی حکومت نمی‌توانستند در برابر مخالفت نیروهای واپس گرا به حقوق شهروندی دست یابند. از آن پس، زنان به سرعت در صحنه های اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی پیش رفتند. حضور روزافزون آنان در نظام حکومتی و در جامعه کمک کرد تا خواسته‌هایشان را مستقیم و آسان تر به تصمیم گیران سیاسی ارائه کنند و در مواردی بقبولانند. از جمله، زنان با گذراندن دو قانون حمایت خانواده به حقوق و فضاهای فردی و انسانی تازه دست یافتند؛[۲۱] با سازمان های بین المللی زنان ارتباط گسترده برقرار کردند و در بسیاری از تصمیمات بین المللی، از جمله در کنفرانس بین المللی حقوق زن در مکزیکوسیتی در سال ۱۹۷۵، که به اعلام سال های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ به عنوان دهه زن انجامید، رهبری داشتند.[۲۲] ارتباط های متنوّع داخلی و خارجی برای آنها پایگاه های سیاسی و حقوقی ایجاد کرد، آن چنان که براساس آن، با

دهه بین المللی سواد آموزی در کنفرانس بین المللی ای که به همان نام در تخت جمشید تشکیل شد، در ایران به «آموزش غیر رسمی تمام عمر» بر پایه مشارکت مردمی و همکاری دولت و مردم تبدیل گشت و تا سال انقلاب نزدیک به ۲۰ هزار کمیته محلی در روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ برای شکل دهی و رهبری آن تشکیل شد.[۲۹] در دهه شصت، بخش خصوصی، با همکاری دولت، با شتاب رشد کرد و موازی آن سرمایه داران، مدیران صنعتی، وساختارهای کارگری به توانمندی های تازه دست یافتند.[۳۰] درهمان حال، آگاهی به ارزش میراث فرهنگی کشور و نیاز به حفظ آن برای نسل‌های آینده رو به فزونی گذاشت و به ایجاد تشکیلات وساز وبرگ ضروری برای کشف وحفظ این‌گونه آثار انجامید. توجه به محیط زیست در برنامه‌های دولت اولویت یافت و مهم‌تر ازآن بخش عمده‌ای از جامعه به اهمیت ونیاز به توجه به آن در شهرها، روستاها، جنگل‌ها، وآب ها پی بردند.[۳۱]

## بالا رفتن قیمت نفت

چرا از میان رخدادهای تعیین کننده سیاسی- مانند تأسیس حزب رستاخیز، ایجاد کمیسیون شاهنشاهی، و یا، در سطح گسترده تری، کاستی های مشارکت سیاسی- و بسیاری پدیده های دیگر که هریک بر شکل گیری شرایط سیاسی ایران در نیمه آخر دهه پنجاه عمیقاً تأثیر گذاردند، دراین نوشتار برافزایش قیمت نفت خاصه تاکید شده و این واقعه، که در برداشت اول تنها یک پدیده تجاری به نظر می آید، هم عرض رخدادهای سرنوشت سازی، مانند ملی شدن صنعت نفت و انقلاب سفید قرار گرفته است؟ پاسخ این است که در ایران، مانند دیگر کشورهای مشابه، سیاستگزاری، بویژه در زمان اولویت «ملی گرائی توسعه جو» تابع ویژگی ها و نوسانات صنعت نفت بوده است. گروهی از پژوهشگران شرایط «دولت های معدن دار»[۳۲] معتقدند که کشورهائی که حیات اقتصادی آنها تابع درآمدهای ناشی از یک کالای معدنی است، الزاماً سیاست های خاصی را بر می‌گزینند و این الزام در مورد کشورهای نفت خیز صادق تر و فراگیرتر است. در اثبات این ادعا معمولاً به نکات زیر اشاره می شود:

کشورهای معدن دار از نظر اقتصادی تنها به یک منبع درآمد وابسته اند و این وابستگی درکشورهای نفت خیز بسیار شدید است. صنعت نفت از یک سو بسیار "سرمایه بر" و از سوی دیگر از نظر رابطه با محیط اجتماعی بسته و محدود است. به علت نیاز به تکنولوژی و سرمایه و فقر کشورهای نفت خیز در این زمینه ها، در کشورهای نفت خیز مالکیت و یا کنترل نفت، که تنها منابع

پمپ های بنزین با "آرم" NIOC تأسیس کند. به گفتـه پـرویزمینا: «
پیدا کرده بود امروز ما در سطح بین المللی در خیلی از کشورهای
و مصرف کننده جهان صاحب پالایشگاه و مراکز توزیع پخش مواد
در بعضی از مناطق نفتی جهان به منابع نفتی رسیده بودیم، و در
خاور دور، خلیج مکزیک و غیره فعالیت داشتیم. برنامه‌ها این بود ک
سایر شرکت های عمده نفتی از قبیل شِل، و بی پی و اِکسون در سه
تمام رشته های صنعت نفت شرکت مؤثر داشته باشیم. هیچ مانعی در
نبود. ما را به عنوان یک عضو جامعه بین المللی نفت پذیرفته بودند
گفتگوئی که با هم داشتیم دیالوگ دوطرفی بود که زبان همدیگر ر
فهمیدند».[۲۶]

در زمینه گاز نیز ایران به پیشرفت های بزرگ نائل شد. اولین ا
شاه لوله و فروش گاز به شوروی در سال ۱۳۴۴( ۱۹۶۶ ) میان ای
امضاء شد که براساس آن ۵۶ میلیارد مترمکعب گاز بر پایه تهاتر
سال به شوروی صادر شود. ده سال بعد، قرارداد فروش گاز شاه
میان ایران، شوروی، آلمان، فرانسه و اطریش به امضاء رسید که بـ
میلیارد مترمکعب درسال گاز ازطریق شوروی به اروپا صادر مـ
انقلاب، صدور گاز به شوروی از طریق شاه لوله اول قطع و قراردا
ملغی اعلام گردید.[۲۷]

در زمینه پتروشیمی، به منظور بهره گیری از گازهای حاصـ
نفت که سوزانده می شد، پایه گذاری صنعت پتروشیمی و کـ
مربوطه، و نیز ایجاد درآمد برای کشور از طریق صادرات محصولا
تأمین مصارف داخلی، در مهرماه سال ۱۳۵۰ (اکتبر۱۹۷۱) ق
مشارکت بین شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت میتسوئی
زمان انقلاب بیش از ۷۵ درصد مجتمع پتروشیمی بندر شاهپور (اما
از انقلاب) ساخته شد، اما، طرف‌ژاپنی، به‌دلیل‌انقلاب و سپس جنگ
سرباز زد.[۲۸] درنتیجه، صنعت‌پتروشیمی‌ایران، که درزمان‌خود ازپیشر
در منطقه بود، همانندصنعت گاز، اینک کلاً از بازار بین المللی خا

دگرگونی اقتصادی ناگزیر با تحولات دیگر جامعه همراه شد.
سطوح گسترش پیدا کرد. تعداد دانشجویان در داخل و خارج
چشمگیر یافت. سواد آموزی، که در سال ۱۳۴۳ به ابتکار شاه و
دستور عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت، درسال ۱۳۵۵، پس از

دیگری افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی ایران. برتوانائی نسبی دولت در برابر کمپانی های خارجی افزود. درنتیجه، در سال ۱۹۷۱، که اولین جلسه گردهم آئی اعضای اوپک در حوزه خلیج فارس تشکیل شد، دولت ایران در شرایطی بود که بتواند در زمینه احقاق حق مردم ایران نقشی عمده ایفا کند.

درفاصله میان کنفرانس تهران در سال ۱۹۷۱ و ژانویه ۱۹۷۴ بهای اعلان شده نفت خام شاخص خلیج فارس از ۱/۸۰ دلار هر بشکه به ۱۱/۶۵ دلار هربشکه افزایش یافت. برمبنای این قیمت، درآمد دولت از هربشکه نفت خام، پس از محاسبه مالیات و بهره مالکانه و در نظر گرفتن هزینه عملیاتی نفت خام صادراتی، معادل هفت دلار می شد. در دسامبر ۱۹۷۴، به پیشنهاد شاه و دولت ایران، اعضای اوپک پذیرفتند که براساس قیمت واحدی درآمد دولت ها از هفت دلار به ده دلار و دوازده سنت هر بشکه افزایش یابد. درنتیجه، با احتساب افزایش تولید، بین سال های ۱۹۵۷و ۱۹۷۵ درآمد ایران از نفت از ۲۰۰ میلیون دلار به ۲۰ میلیارد دلار، یعنی صد برابر، افزایش یافت.[۳۳]

افزایش بی سابقه درآمد نفت به تجدید نظر در برنامه پنجم عمرانی (۱۳۵۶-۱۳۵۲) و افزایش نجومی ارقام دریافت ها و پرداخت های دولت انجامید و در نتیجه برای کشور چند پی آمد عمده داشت. اولاً تبدیل قرارداد کنسرسیوم به قرارداد فروش و خرید همراه با چند برابر شدن درآمد مملکت شاه، دست‌اندرکاران و بخش بزرگی از جامعه را چنان هیجان زده کرد که استدلال کسانی که با واقع بینی بیشتری به محدودیت های زیر بنای کشور برای جذب این درآمد می اندیشیدند را نزد آنان بی رنگ می نمود. به گفتهٔ محمد رضا شاه، نفت بالاخره به صورت کامل ملی شد و در نتیجه ایران‌توانست از این منبع مستقیماً و کاملاً در پی «هدف هائی والاتر و عظیم تر برای توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور» استفاده کند.[۳۴] دوم، توانمندی نسبی مالی دولت در برابر بخش خصوصی به شدت افزایش یافت و در نتیجه بر عدم همگنی قدرت های اقتصادی و سیاسی نیز تأثیر گذاشت. سوم، به علت ویژگی‌های نفت به عنوان منبع درآمد، علی رغم تاکیدی که در برنامه پنجم تجدید نظر شده بر هدف هائی از قبیل ارتقاء کیفیت زندگی گروهها و قشرهای اجتماعی کشور؛ رشد مداوم اقتصادی همراه با حداقل افزایش قیمت ها؛ ارتقاء سطح معیشت گروه های کم درآمد؛ و گسترش عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شده بود، بخش قابل ملاحظه ای از درآمد به طرح های بزرگ سرمایه بر تخصیص داده شد و درنتیجه تعادل نسبی بخش های اقتصادی، اجتماعی و جغرافیائی بیش از پیش به هم

درآمد آنهاست، در دست خارجی است، و نیز به علت رابطه میان سرمایه و کار نرخ مزد کارگران در این صنعت از متوسط نرخ مزد در بخش های دیگر به مراتب بالاتر است. نفت، مانند سایر معادن و برعکس کالاهای کشاورزی، تمام شدنی است؛ از این جهت به عنوان زیر بنای مالی کشور بر انتخاب شیوه رشد، و نیز سرعت رشد بخش های دیگر، تأثیر می گذارد. درآمد از نفت در مقایسه با درآمد از سایر کالاها بسیار بالا است و سطح آن عمدتاً به شرایط بازار بین‌المللی، کیفیت نفت استخراجی، و ویژگی نفت به عنوان یک کالای سوق الجیشی بین المللی مرتبط است. در نتیجه، در طی تاریخ نفت کنترل کشورهای تولید کننده برآن ناچیز بوده است. در همان حال، به علت ویژگی های استراتژیکی نفت، تقاضا برای آن "کم نوسان"(inelastic) است. در کشورهای در حال توسعه، درآمد نفت یک پارچه در اختیار دولت‌قرار می‌گیرد و از این جهت بر رابطه میان دولت و مردم، که در شرایط معمول به علت نیاز ناگزیر دولت به اخذ مالیات معطوف به مشارکت مردمی است، تأثیر منفی می گذارد. در کشورهای نفت خیز، به علت ویژگی های نفت، دولت ناگزیر است از یک طرف هرچه می تواند از محیط بین المللی که مصرف کننده نفت است درآمد تحصیل کند و، از سوی دیگر، این درآمد را براساس تصویری که از شیوه توسعه دارد میان بخش های گوناگون تقسیم نماید. در فرایند این تصمیم‌گیری نقش بخش خصوصی معمولاً ناچیز بوده است.

همانطور که در بالا توضیح شد، به علت تفاوت فاحشی که در طول تاریخ تولید و مصرف نفت میان توانمندی های اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای نفت خیز و جوامع مصرف کننده نفت وجود داشته، کشورهای نفت خیز، از جمله ایران، مداوماً استثمار شده اند. پس از وقایع سیاسی و اقتصادی مترتب بر ملی شدن صنعت نفت دولت ایران اجباراً از موضع ضعف قرارداد کنسرسیوم را امضاء کرد. از آن پس، کوشش شاه و دولت همواره براین بود که از یک سو با فشار بر اعضای کنسرسیوم در آمد ایران را از نفت افزایش دهند، و از سوی دیگر درآمد نفت را برای بالا بردن توانمندی های اقتصادی و تکنولوژیکی جامعه به کار گیرند. از آنجا که بر اساس ارزیابی ذخائر موجود تصور می شد که نفت بیش از ۲۵ تا ۳۵ سال به عنوان منبع تولید ارز دوام نخواهد آورد، شاه و دولت می‌کوشیدند که هم در زمینه اخذ درآمد و هم در زمینه ساختن زیر بنا و پیشبرد اقتصاد به حداکثر ممکن در حداقل زمان دست یابند. در طی دهه های پنجاه و شصت میلادی دو رویداد- یکی کاهش نسبی قدرت کمپانی های بزرگ نفتی و

رژیم پهلوی ساقط و جنبش تبدیل به انقلاب اسلامی شد.[۳۶]

**ایران در آستانه انقلاب**

در آستانه انقلاب، در نیمه دوم سال ۱۳۵۷، جامعه ایران دیگر یک جامعه سنتی بود. تحول بخش‌های عمده ای از جامعه از حالت سنتی به غیر سنتی در امتداد دو محور مادی و ذهنی، بر پایه دگرگونی اقتصادی و فن آوری از یک سو و دگرگونی فرهنگی از سوی دیگر با سرعت در جریان بود. ترکیب اقتصادی و فرهنگی جامعه آمیخته با تضادی فزاینده بود. ازنظر اقتصادی، افزایش درآمدسرانه از صد دلار درسال ۱۳۳۲ به بیش از ۲۰۰۰ دلار در سال ۱۳۵۷ و دگرگونی‌هائی که درنرخ سرمایه گذاری، تولید، و مصرف رخ داده بود، نه تنها شیوه زندگی و نیز خواسته های بخش بزرگی از مردم، بلکه ارتباط گروه های اجتماعی را با یکدیگر و نیز در رابطه با فن آوری دگرگون کرده بود. هریک از گروه های اجتماعی، بسته به وضع خود در راستای تحول از وضع سنتی به غیر سنتی، ترکیب خاصی از ارزش های بومی و غیر بومی را به عنوان پاره ای از تشکل فرهنگی به خود گرفته بودند. حقیقت جامعه بیش از پیش در تضاد، دگرگونی و تحول عینیت می‌یافت. در طی زمان، بویژه در دو دههٔ چهل و پنجاه شمسی هجری، گروه های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی گوناگون در بستر جامعه رشد کرده و توانا شده بودند و اینک خواستار مشارکت در سیاستگزاری بودند، امّا، نظام حکومتی در تبدیل توانمندی های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به توانمندی سیاسی توفیق نیافته بود.

ایران از نظر نظامی در منطقه خلیج فارس نیرومند ترین کشور بود، و با توجه به روابطی که با کشورهای دیگر در منطقه و ماورای آن داشت احتمال اینکه مورد حمله نیروهای خارجی قرار گیرد ناچیز بود.

علم در ایران در مسیر بومی شدن بود؛ آموزش و پژوهش عالی نه تنها در ایران گسترش یافته بود،[۳۷] بلکه رابطه میان بسیاری از دانشگاه ها و دیگر مراکز آموزشی و پژوهشی ایران و دانشگاه ها و مراکز مشابه علمی - پژوهشی در کشورهای دیگر، بویژه در امریکا و اروپا، به تدریج نهادینه می شد. در حقیقت، در بسیاری زمینه هائی که اینک، در مرز گذار به سده بیست و یکم، به عنوان ره نشانه های پیشرفت شناخته شده اند- رشد فن آوری، حرکت در جهت اخذ قابلیت رقابت درسطح جهانی، مشارکت زنان، توجه به محیط زیست، و مانند آن-

خورد. چهارم، عدم تعادل عرضه و تقاضا، نرخ رشد تورم را، که در طی برنامه های سوّم و چهارم بین سه تا چهار درصد کنترل شده بود، بالا برد و درنتیجه معیشت را بویژه برای حقوق بگیران بخش خصوصی و دولتی مشکل کرد. پنجم، گسترش فزاینده برنامه های عمرانی کشور را با تنگناهای ژرف زیر بنائی روبرو کرد که نتیجه آن از یک سو به هدر رفتن بخشی از منابع مالی کشور بود، و از سوی دیگر به اتخاذ تصمیم هائی مانند توسل به تهدید و فشار برای مبارزه با تورّم و ایجاد کمیسیون شاهنشاهی انجامید، که اگرچه هدف سازمان اخیر بررسی تنگناها و روشن کردن دلایل آن بود، امّا، نتیجه اش تبلیغ عدم کارآئی دولت از یک سو و انزجار بخش بزرگی از صاحبمنصبان دولتی از سوی دیگر شد.

سیاست هائی از نوع تأسیس حزب رستاخیز، استفاده از دانشجویان برای کنترل گرانفروشی، و یا به کارگرفتن حربه کمیسیون شاهنشاهی برای افزایش کارآئی همه کم و بیش واکنش هائی به تضادهای میان اهداف بلند پروازانه رشد و توسعه و محدودیت های زیربنائی کشور در زمینه جذب نهاده ها (inputs) بودند باید درنظر داشت که محدودیت های زیربنائی شناخته شده بودند. درفصل اول خلاصه تجدید نظر شده برنامه پنجم این محدودیت ها عرضه نیروی انسانی متخصص؛ ظرفیت واقعی و بالقوه تأسیسات زیربنائی از جمله بندرها، شبکه راه‌ها و راه آهن؛ عرضه انواع مختلف نیرو (انرژی)؛ ومصالح ساختمانی از جمله سیمان و آهن نام برده شده اند. درهمین بخش آمده است: «درجریان رشد سریع اقتصادی قدرت تولیدی کشور همگام با افزایش منابع مالی و ارزی فزونی نیافته است درنتیجه امکانات مالی بخش عمومی و قدرت خرید بخش خصوصی به مراتب بیشتر از حداکثر امکانات تولیدات داخلی بوده است و وجود تورم در سطح بین المللی و وجود تنگناهای وارداتی و راه ها، امکانات بالقوه کشور را برای استفاده از بازارهای خارجی برای رفع دشواری ها و کمبودهای داخلی محدود کرده است.»[۳۵] محدودیت‌ها، به علت اینکه درسال های ۵۳ و ۵۴ هم افزایش درآمد نفت و هم افزایش تقاضاهای بخش دولتی و بخش خصوصی بیش از حد پیش بینی شده بود، به تنش ها و تضادهائی بیش از پیش بینی دولت انجامید. با توجه به هشدارهای منعکس در برنامه، تا سال ۱۳۵۶، هم شاه و هم دولت به عدم توانائی نظام در کشیدن بار رشد و توسعه اقتصادی مورد نظر آگاه شدند. این آگاهی به اتخاذ سیاست هائی در زمینه متوقف ساختن برخی از پروژه های بزرگ مانند پایگاه دریائی چاه بهار و طرح برقی کردن راه آهن، و نیز بازکردن فضای سیاسی کشور انجامید. امّا، تا این زمان، جنبش انقلابی آغاز شده بود و در نهایت

مشروعیتش هستند، نه تنها تضاد میان مردم و رژیم، که تضاد میان گروه های اجتماعی و نیز گروه بندی های درون رژیم را تشدید کرده است.

اصولی که معرف مشروعیت جمهوری اسلامی نزد زبدگان نظام اند و پایگاه رفتار آنها را شکل میدهند، عمدتا" در قانون اساسی تبیین شده‌اند. از این رو، قانون اساسی جمهوری اسلامی الزاما" منبع آغازین پژوهش درباره چونی و چندی جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. فارغ از چارچوب این قانون نه می‌توان منطق سیاست‌هائی که جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کند را دریافت، و نه منطق عجز جمهوری اسلامی در اتخاذ سیاست‌هائی که منطق عمومی حکم بر اتخاذ آنها می‌کند. از سوی دیگر توجه به منطق درونی قانون اساسی جمهوری اسلامی به ما یاری می هد که نه تنها روابط میان ساختارهای گوناگون حاکمیت در رژیم، از جمله رابطه میان «ولایت» و «دولت» را شفاف کنیم، بلکه پایگاه حقوقی و سیاسی مفاهیمی از نوع «قانونمندی» در جمهوری اسلامی را نیز از پایگاه‌های حقوقی‌ـمنطقی آن در اصطلاح عمومی قانون و قانونمندی تمیز دهیم. با توجه به این نکات، پیش از پرداختن به شیوه‌های نگرش به جمهوری اسلامی و رابطه آن با مردم، ابتدا، به اختصار، به تشریح مبانی این قانون می‌پردازیم.

### مرکزیت ولایت در قانون اساسی

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است که «ویژگی بنیاد این انقلاب نسبت به دیگر نهضت های ایران در سده اخیرمکتبی و اسلامی بودن آن است». شکست نهضت های دیگر در ایران نتیجهٔ «دور شدن این مبارزات از مواضع اصیل اسلامی» است. « طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه . . . راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام» برای ایجاد حکومت اسلامی است. حکومت از دیدگاه اسلام «تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهائی (حرکت به سوی الله) بگشاید». « در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکل جامعه است براساس تلقی مکتبی، *صالحان* عهده دار حکومت و اداره مملکت می‌گردند و قانونگذاری که مبین ضابطه های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و سنت جریان می یابد. بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام‌شناسان عادل و پرهیزکار و متعهد (فقهای عادل) امری محتوم و ضروری است». اقتصاد وسیله است نه هدف و سیستم قضائی «بر پایه عدل اسلامی و متشکل از قضات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی» است.

ایران در رده بالای کشورهای جهان سوم قرارداشت. مضافاً، نفت شرط کافی برای توجیه توسعه اقتصادی درایران نبود، زیرا درسال های میان ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ میلادی به جز لیبی و عربستان سعودی، دیگر کشورهای عضو اوپک، که همگی از درآمد نفت برخوردار بودند، از نظر اقتصادی کارنامهٔ درخشانی نداشتند، و در مورد لیبی و عربستان رشد اقتصادی عمدتاً به افزایش درآمد نفت مربوط بود.[۳۸]

به این نکته نیز باید توجه داشت که، تا زمان انقلاب، دولت ایران تقریباً تمام اشتباهاتی را که می توانست در واکنش به افزایش سریع قیمت نفت مرتکب شود شده بود. شاهد این ادعّا نه تنها تغییر جهتی است که رژیم پهلوی در دوسال آخر پیش از انقلاب در رابطه با طرح های بزرگ داد، بلکه، هم چنین، مدارکی است که در رابطه باسازماندهی و ساماندهی توسعه اقتصادی در شرایط پس از افزایش قیمت نفت از آن زمان در دست است. گویا ترین این مدارکـ طرح آمایش سرزمین،[۳۹] چشم‌انداز بیست ساله توسعهٔ اقتصادی‌درایران، و برنامه عمرانی ششم[۴۰] هریک به تنهائی و درمجموع گواه آگاهی‌یابی دولت به اشتباهات گذشته و نیاز به اتخاذ رهنمودهای تازه‌است. امّا رژیم جمهوری اسلامی، پیرو اصول بنیانی انقلاب اسلامی، مصمماً درجهت مخالف همه رهنمودهای موجود گام برداشت.

## بنیان حکومت در جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی در آغاز کوشید تا دریافت خود را از آرمانشهری که براساس بینش و تعهد بنیانی خود از «زندگی با تقوا» تصور کرده بود همچون ایدئولوژی مسلّط در ضمیر مردم ایران مستقر سازد. این تلاش درعمل و به تدریج با واکنش شدید شهروندان روبرو شد وکنش و واکنش حکومت و مردم در این دوره جوهر و شکل سیاست کلان در ایران را تبیین کرد. طبعاً، به علت چندگونگی فرهنگی و اجتماعی ایرانیان در زمان انقلاب، که نتیجه تحوّل مدام جامعه در درازنای بیش از یک سده و دگردیسی آن از حالت سنّتی به حالت های غیر سنتی است، نماد خارجی سیاست کلان همه جا همسان و همگون نمی‌توانست باشد. بینش آرمانشهری نظام در بخش هائی از "ترکیب فرهنگی" ایرانیان پایگاه داشت و از این رو از ابتدا از سوی گروهی از پیروان و نیز مردم عادی پشتیبانی شد. از سوی دیگر، این بینش با ابعاد وسیعی از این ترکیب فرهنگی در تضاد بود و در نتیجه افراد و گروه های اجتماعی، در درون و برون حکومت، هریک به فراخور موضع خود در گستره فرهنگی ایران، در برابر سیاست های نظام واکنش نشان داده اند. در همان حال، ناتوانی رژیم در گریز از چنبرهٔ اصولی که معرّف

اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی بر عهده شورای نگهبان است. رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی است، که از سوی شورای نگهبان تفسیر می‌شود، و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد (اصل ۱۱۳) و موظف است «مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد» (اصل ۱۲۳). ولی فقیه برای انجام وظایفش از مجمع تشخیص مصلحت نظام کمک می گیرد که، مطابق اصل یکصد و دوازده، اعضای ثابت و متغیر آن را خود تعیین و منصوب می کند. مطابق همین اصل، «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با درنظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می شود».

## ولایت خامنه ای در مقایسه با ولایت خمینی

آشکارا، در جمهوری اسلامی «ولایت» محور اصلی نظام و تجسم مشروعیت آن است. آیت‌الله روح‌الله خمینی پس از تبعید از ایران، در دوران اقامت در نجف، در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش به تدریج عنصر ولایت در حکومت را ،که در درازنای تحول فلسفه و فقه اسلامی جای جای از سوی برخی از فقهای شیعه مطرح شده اما هرگز صورت عمل نپذیرفته بود،شرط مشروعیت حکومت اسلامی اعلام کرد. در آغاز استقرار جمهوری اسلامی حکومت و مشروعیت در شخص خمینی متجلی بود. به گفته علی‌اکبر رفسنجانی، رییس جمهوری سابق و رییس کنونی شورای مصلحت نظام، از آنجا که «امام» در هر صورت به‌عنوان ولی فقیه و ولی‌امر رفتار می‌کرد، قرار دادن مفهوم ولایت در قانون اساسی به منزله قانونی نمودن واقعیت بود. همین واقعیت به خمینی اجازه می‌داد که نه تنها در مسایل سیاسی که در مورد ویژگی‌های ولایت، حکومت اسلامی و حتی محکمات دین به اراده خود تصمیم بگیرد و عمل کند.

پس از درگذشت خمینی در سال ۱۳۶۹، دغدغهٔ عمدهٔ سردمداران جمهوری اسلامی این شد که چگونه «ولایت امر» را که تا آن زمان در فرهمندی خمینی متجلّی بود در چارچوب نظام نهادینه کنند. نخستین اقدام آنان انتخاب شتابزده سید علی خامنه‌ای، رییس جمهوری وقت، به مقام ولایت فقیه بود. امّا از همان

قانون اساسی جمهوری اسلامی برای به ثمر رساندن اهداف و انگیزه های فوق، و با آگاهی تاریخی از شکست ها و ناکامی های روحانیون در جنبش های سیاسی گذشته، با منطقی ناگزیر حاکمیت سیاسی را با اقتدار روحانیت پیوند می دهد. برابر اصل دوم، ایمان به خدا و اختصاص حاکمیت و تشریع به او؛ نقش بنیادی وحی الهی در بیان قوانین؛ نقش اساسی رهبری مستمر امامت؛ و نیز کرامت و ارزش والا و آزاد توام با مسئولیت انسان در برابر خدا، که از راه اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین تأمین می‌شود؛ پایهٔ نظام جمهوری اسلامی است. در اصل سوم دولت موظف می شود فعالیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را در راه نیل به اهداف بالا انجام دهد. در اصل یکصدو دهم تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی و نظارت برحسن اجرای آنها به عهده رهبر قرار می گیرد و، برای تأمین اقتدار ضروری برای انجام این وظایف، فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ نصب و عزل فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس سازمان رادیو و تلویزیون فرماندهان کل نیروهای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران؛ امضاء حکم رئیس جمهور و در تحت شرایطی عزل او؛ و برخی قدرت های دیگر در اختیار او قرار می گیرد. به موجب اصل پنجاه و هفتم، قوای حاکم در جمهوری اسلامی، یعنی مقننه، مجریه و قضائیه، که مستقل از یکدیگرند، زیر نظر ولایت مطلقه امر و امام امت اعمال می گردند. براساس اصل پنجاه و هشتم «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود» امّا مطابق اصل نودو سوم «مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد». بنا براصل نود و یکم شورای نگهبان، متشکل از شش فقیه و شش حقوقدان، «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها» تشکیل می شود. فقهای شورای نگهبان را رهبر انتخاب و منصوب می کند؛ حقوقدانان را مجلس از میان «حقوقدانان مسلمان که بوسیله رئیس قوه قضائیه (که خود منصوب رهبر است) به مجلس شورای اسلامی معرفی می شوند» انتخاب می کند. کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود (اصل ۹۴). «تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی برعهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است» (اصل ۹۶). همین طور، تفسیر قانون اساسی (اصل ۹۸) نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای

**جمهوری اسلامی**

چرا یک نظریه سیاسی که در چارچوب اولویت "اسلام" شکل گرفته
، جامعه "مسلمان" در تضاد است، می توانست رهنمودی کار آمد بر
ارزیابی نظام جمهوری اسلامی باشد. اما، در عمل، پس از پیروزی
۱۳۵۷، اسلام و ویژگی های آن به مثابه دینی الهی- سیاسی مورد
از پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی در ایران و برون از ایران قرار
ا گفتار و رفتار آیت الله خمینی و معاونان او، که اینک بر کشوری
لقه ای کلیدی حاکم شده بودند، بلکه فقه و فلسفه اسلامی، بویژه
با حکومت، سازمان و اداره "مدرسه" در اسلام، شیوه تربیت طلاب،
ت در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و مانند آن، در صدر
پژوهشی قرار گرفتند. در طیف گسترده ای از پژوهش ها
، اسلام و جامعه شناسی "مردم" های مسلمان با یکدیگر درآمیختند
ی - سیاسی این "آمیزه"، در شمار فزاینده ای از مطالعات درباره
از آن این بود که جامعه ایرانی، اگر نه یک پارچه، با اکثریت بزرگی
اسلامی است و گوئی پس از چند دهه مفارقت در دوران غربزده
ر به گم شده خود دست یافته است. دراین برداشت، ایرانیانی که با
ام مسأله داشتند، یعنی «غربزدگان بیگانه با فرهنگ اصیل ایران»،
یش از لایه ای باریک در تارک هرم جامعه نبودند، یا خود از ایران
از سوی رژیم از گردونه سیاسی اخراج شدند. مسائلی از نوع رکود
اری، سقوط ارزش ریال، فرار مغزها، انزوای سیاسی و اقتصادی،
اری و ساختاری ریشه دار در ایدئولوژی، قانون اساسی و قوانین
ا، تروریزم دولتی، زن ستیزی و جوان ستیزی، و بالاتر از همه، در
ان نظامی کشور و عریان قرار دادن جامعه در برابرعراق، همه و
یشهٔ پشتیبانی عظیم مردمی از انقلاب، و پس از صیقل یافتن در
، بازیافته حکومت و ملت، مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفتند.

ستا، چند پدیده بویژه بر روند تحلیل و ارزیابی جمهوری اسلامی
. از آن جمله شمار بالائی از پژوهشگران و روشنفکران ایرانی و
پس از انقلاب درباره انقلاب می نوشتند، به شدت با رژیم پهلوی
کشاکش انقلاب از انقلاب پشتیبانی کرده بودند. از این رو برای
ن نفی انقلاب و دستاوردهای آن مشکل بود. غالب آنان به این ترفند
د که آیت الله خمینی با گفته های خود در زمینه های آزادی و

ابتدا با این پرسش روبرو شدند که چگونه خامنه ای را بدون داشتن اوصاف مرجعیت به عنوان ولی امر به مردم و علمای شیعه بقبولانند، بویژه که مراجع شناخته شدهٔ حاضر از نظر مذهبی و فقهی و نیز از دید مردم بر ولی فقیه منتخب آنان اولی و ارجح بودند. در برابر ایرادهای فقهی و مذهبی، زبدگان با ناچار ولایت را از مرجعیت جدا ساختند و با این اقدام آن را به یک مقام سیاسی تنزّل دادند.

جدایی مرجعیت و ولایت همراه با فقدان فرهمندی، به ولایت خامنه‌ای ویژگی‌های خاص بخشیده و نیز آن را از چند جهت از ولایت خمینی متمایز ساخته است. مهمترین وجه تمایز ولایت خامنه‌ای و خمینی این است که ولایت خمینی بر پیروانش از شخص خمینی نشأت می‌گرفت، در حالی که در مورد خامنه‌ای ولایت آشکارا نتیجه تصمیم‌گیری و توافق دیگر زبدگان است. دوم، بر خلاف دوران زعامت خمینی که اقتدار ولایت از خمینی حادث می‌شد و در نتیجه «امام» در تفسیر ولایت آزاد بود، اینک اقتدار ولایت در رابطه با سنّت خمینی از یک سو و ویژگی‌های قانون اساسی از سوی دیگر شکل می‌گیرد. بنابراین، ولی فقیه نمی‌تواند بی‌توجه این دو منبع تصمیم سیاسی و یا حقوقی بگیرد. سوم، برخلاف زمان خمینی، که تاکید بر قانونمندی اقتدار ولی فقیه را محدود می‌کرد، در زمان خامنه‌ای برعکس، تاکید بر قانونمندی اقتدار ولی فقیه را، که عمدتاً از قانون اساسی منبعث می‌شود، افزایش می‌دهد. چهارم، فشارهای سیاسی محیطی ولی فقیه و دیگر زبدگان را وادار می‌کند که هرچه بیشتر بر «مشروعیت» ولایت تاکید کنند، ا چون ولایت هم نقطه عطف و هم ضامن بقای نظام جمهوری اسلامی و در نتیجه خود هدف گویا و خموش فشارهای محیطی است، تاکید فزاینده بر مشروعیت ولایت بر تضادهای میان رژیم و محیط، و به‌تبع آن، تضادهای درون رژیم، می‌افزاید. پنجم، از آنجا که علت کوشش زبدگان در نهادینه کردن ولایت در درون رژیم وثوق آنها به ضرورت ولایت برای حفظ رژیم و، به تبع آن، حفظ دست‌اندرکاران رژیم بوده، در طی زمان نیازمندی عینی رژیم به ولایت به نهاد ولایت ارزش کمابیش مستقل از کیفیت شخص ولی فقیه بخشیده است. در نتیجه، در سال‌ها اخیر، اقتدار خامنه‌ای در مقایسه با دیگر رهبران رژیم نه تنها افزایش یافته، بل عمدتاً" از منصب ولایت منبعث و اکنون کم و بیش مستقل از حمایت فرد دیگران اعمال می‌شود. ششم، به علت تضاد فزاینده ایدئولوژی و سیاست‌ها جمهوری اسلامی با خواست ها و نیازمندی‌های جامعه، فرایند نهادینه شد ولایت از حیطه گروه‌بندی‌ها و جناح‌های درون رژیم به زحمت فراتر رفته است.

در برابر، در همین دوران مسائل دیگری در جهان مطرح شد که ابعاد آن به درون ایران نیز نفوذ می کرد. موضوع هائی مانند دموکراسی، جامعه مدنی، خصوصی سازی اقتصادی، و جهانی شدن اقتصاد و فن آوری، بویژه پس از سقوط نظام شوروی، خود را بر نهادها و ساختارهای پژوهشی، بالاخص در غرب، تحمیل کردند. مساله این شد که چگونه می توان مبانی نظری و عاطفی جمهوری اسلامی را، که بر اولویت دستورهای الهی استوار است، با مبانی نظری و عاطفی دموکراسی و جامعه مدنی، که بر اولویت حاکمیت مردمی قرار گرفته، آشتی داد.

## ظهور خاتمی

در سال‌های آغازین ولایت خامنه‌ای و ریاست جمهوری رفسنجانی رژیم جمهوری اسلامی کوشید که با اتخاذ سیاست‌های تازه در زمینه‌های داخلی و خارجی به نارضائی عمومی، که پس از پایان جنگ و مرگ خمینی فرصت ابراز یافته بودند، پاسخ گوید، امّا در بیشتر زمینه‌ها با شکست روبرو شد. دولت رفسنجانی سیاست توسعه اقتصادی و، به اصطلاح خود، «سازندگی» را در پیش گرفت، اما نیازمندی‌های توسعه و فن‌آوری با محدودیت‌های حقوقی و سیاسی رژیم در تضاد افتاد و در نتیجه این کوشش به جائی نرسید.[۴۱] در همان حال، برخلاف انتظار بسیاری از ناظران سیاسی، روند و گستره شکنجه و ترور مخالفین افزایش یافت و همراه با نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی به واکنش های شدید در درون و برون کشور انجامید. در درون، جوانان، زنان، کارگران، دانشجویان، و خیل بی‌کاران در بسیاری از شهرها دست به تظاهرات زدند. رژیم با خشونت تظاهرات را سرکوب کرد، امّا، در مواردی، با نمادهای تازه و هراس‌انگیزی از نارضائی، از جمله خودداری برخی نیروهای انتظامی از مقابله با تظاهرکنندگان، روبرو شد.[۴۲] در همان حال، در صحنه بین‌المللی، اقدامات تروریستی رژیم مزید بر نارسائی‌های دیگر، از جمله فتوای قتل سلمان رشدی، گردید و در نهایت به متهم شدن سران جمهوری اسلامی از سوی برخی دادگاه‌های اروپائی به مشارکت مستقیم در ترور مخالفین سیاسی خود انجامید.[۴۳] نتیجه این که در سال ۱۳۷۶، هنگام انتخابات ریاست جمهوری، جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور در تنگنای سیاسی شدید قرار گرفته بود.

در برابر تهدید و فشار محیط، زبدگان نظام، از جمله رفسنجانی و همکارانش، برآن شدند که به انتخابات ریاست جمهوری صورتی انسانی‌تر بخشند. از همین رو، محمد خاتمی را، که از بیت امام و سال‌ها در دوره‌های ریاست

دموکراسی آنها و مردم ایران را فریب داده است. این ادعا، البته، با توجه به اینک آیت الله، همانند شماری دیگر از رهبران فرهمند در اروپا و آسیای قرن بیستم مواضع خود را در نوشته ها و گفته های خود مؤکداً مطرح کرده بود، و بنابرایر گرایش های سیاسی و اجتماعی او می بایستی دست کم برای پژوهشگران روشنفکران روشن باشد، منتقد عادل را ارضاء نمی توانست کرد. هم این دست در دوران حکومت جمهوری اسلامی همواره رهبرانی را در درون رژیم اسلامی جسته و یافته اند که رژیم را به سوی میانه روی و مردم گرائی سوق می‌دهند.

پدیده دوم، تضعیف و سپس درهم شکستن نظام شوروی از یک سو و ثبات قدرت یابی نظام سرمایه داری در غرب از سوی دیگر است. در ۲۰ سال حکومت جمهوری اسلامی، برخلاف دهه های شصت و هفتاد میلادی، روندهای انقلابی حکومت ستیز در غرب ناچیز و غیر مؤثر بودند. به همین علت، در این زمان ا فعالیت جوانان و سازمان های دانشجوئی که در دهه های پیشین نقشی مؤثر د صحنه سیاسی بین المللی و به تبع آن در ایران ایفا می کردند خبری نبود. درنتیجه مبارزه رژیم در خارج از ایران یا با سازمان های مخالفی بود که از دولتمردان و بازماندگان دوران پهلوی تشکیل شده بودند و یا با افراد و سازمان‌هائی که رژیم ابتدا با پشتیبانی آنها پیروز شده و سپس آنها را در هم شکسته بود. نبود سازمان های مخالف کارآمد از یک سو دست رژیم را در اجرای برنامه‌های خود در خارج از ایران، از جمله ترور مخالفین، باز می گذاشت، و از سوی دیگر اندیشه همگنی ملّت و رژیم را در ذهن اندیشه گران داخل و خارج کشور تقویت می کرد.

پدیدهٔ سوم، اشاعه ایده "نسبیت فرهنگی" (cultural relativism) در نهادهای آموزشی و پژوهشی غرب، بویژه امریکا، و بالمآل گسترش آن در نشریات و رسانه‌های عمومی است. مفهوم نسبیت فرهنگی در غرب بر "حق" فرد در انتخاب ارزش هائی متفاوت با ارزش های فرهنگ مسلط در جامعه استوار است و پایگاه منطقی، ارزشی، اخلاقی و تاریخی آن مجموعه حقوقی است که هر انسان تنها به دلیل انسان بودن از آن بهره مند است (universal human rights). متأسفانه، این ویژگی که محور مشروعیت مفهوم نسبیت فرهنگی است، غالباً به علل ایدئولوژیکی نادیده گرفته شده و در نتیجه رژیم هائی که مداوماً بر حقوق فردی انسان ها تجاوز می کنند و برای توجیه رفتار خود به مفهوم نسبیت فرهنگی توسل می‌جویند. از سوی بسیار از نویسندگان متمایل به مفهوم «نسبیت فرهنگی» پشتیبانی می شوند.

منطقی و ضروری است. تعداد بیشتری به علت رابطه عمومی که میان قانون و آزادی و دموکراسی در ذهن دارند از "قانونمندی" پشتیبانی می کنند بی آنکه به رابطه تنگاتنگ "قانونمندی" صادره از خاتمی و قانون اساسی جمهوری اسلامی توجه و یا اصولاً از جزئیات قانون اساسی جمهوری اسلامی اطلاع داشته باشند.
در این میان، خاتمی به عنوان پل رابط در معادلهٔ اسلام و دموکراسی در مرکز بحث قرار گرفته و آیندهٔ ایران کمابیش منوط به توانائی های سیاسی و دیپلماتیک او شده است. در زمان نوشتن این مقاله، نزد اکثریت پژوهشگران، سیاستگزاران، و قلم زنان مسائل ایران در امریکا، اروپا و ایران خاتمی به عنوان قهرمان راه میانه‌روی، قانونمندی، مردم گرائی، و آشتی گرائی منطقه ای و بین‌المللی در گیر ستردی تعیین کننده با نیروهای واپس گرا، مردم ستیز، تروریست و صلح شکن است و در این نبرد کیهانی بر انسان های والا فرض است که از نیروهای روشنائی، که خاتمی معرف آنهاست، در برابر نیروهای اهریمنی، که تندروهایی مانند آیت الله خامنه ای، ناطق نوری، مصباح یزدی و غیره معرف آنند، پشتیبانی کنند. این برداشت، نزد تعداد فزاینده‌ای از پژوهشگران و مفسران شکل استراتژیکی درک مسأله ایران در این زمان را ترسیم می کند، باقی، ابعاد و شیوه‌های تاکتیکی به ثمر رساندن استراتژی است.
در عمل، پیروزی خاتمی درانتخابات خرداد ۱۳۷۶ برای رژیم به منزله شمشیری دوسویه بود: از یک سو، مشارکت گسترده مردم در انتخابات به حضور روزافزون آنان، بویژه زنان و جوانان که تا آن زمان به قدرت بالقوه خود آگاه نبودند، به صحنه سیاست انجامید و رژیم را در برابر چالشی نو قرار داد؛ از سوی دیگر، حضور خاتمی، که اینک در نقش نماد مردمی رژیم ظاهر می‌شد، دریچه‌ای برای تسکین فشارهائی که مداوماً از درون و برون کشور بر رژیم وارد می‌آمد گشود. در همان حال، از آنجا که در نظر رژیم خاتمی عنصری «خودی» بود، حضورش اجازه داد که جناح بندی‌های جدید، اگر چه متشکل از زبدگان قدیم، در درون رژیم شکل گیرد. ویژگی این جناح‌ها ارتباط مداوم آنها با یکدیگر و با محیط از طریق چند روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه است که، احتمالاً، در چارچوب جمهوری اسلامی، می‌توان از آنها به مشابه نزدیک‌ترین پدیده به «جامعه مدنی» یاد کرد.
همانگونه که اشاره شد، بیشتر کسانی که در انتخابات خرداد ۷۶ به طرفداری از خاتمی در برابر ناطق‌نوری برخاستند، قانونمندی را نه بر اساس قانون اساسی موجود که در چارچوب مفهوم عمومی قانون در نظام‌های دموکراسی، یعنی قانون منبعث از حاکمیت مردمی آنگونه که از دید آنها در قانون اساسی مشروطه

جمهوری خامنه‌ای و رفسنجانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود، به نامزدی برگزیدند، با انتظار این که نامزد مطلوب رژیم، علی‌اکبر ناطق‌نوری، برندهٔ انتخابات خواهد بود. در نمادی دیگر از طنز تاریخ، مردم، برخلاف گذشته که نارضائی خود را با عدم شرکت در انتخابات ظاهر می‌کردند، این بار تصمیم به‌مشارکت گرفتند و خاتمی، برخلاف‌انتظار عمومی، با اکثریت چشمگیر پیروز شد

خاتمی پیش از قبول نامزدی در انتخابات در چند زمینه با رهبری و حاکمیت به توافق رسید. محور توافق در سیاست داخلی «قانونمندی» براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین منبعث از آن و نیز مشارکت مردمی براساس «قانونمندی» بود. در زمینه سیاست خارجی، کوشش در برقراری روابط مسالمت‌آمیز با کشورهای منطقه و جهان، به استثنای آمریکا و اسرائیل، مورد توافق قرار گرفت. در واقع، یافتن راه‌حل‌هائی برای اجرای این دو سیاست کلی از دغدغه‌های عمدهٔ رژیم پیش از پیروزی خاتمی در انتخابات به شمار می‌رفت.

خاتمی در زمان نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری و نیز پس از انتخاب شدن به سمت رئیس جمهوری پیوسته به قانونمندی در چارچوب قوانین موجود کشور، بویژه قانون اساسی جمهوری اسلامی، تاکید کرد و آن را تنها راه رستگاری سیاسی ایرانیان دانست. موضع خاتمی با استقبال قشر وسیعی از کسانی که در نهایت به دنبال آزادی فردی، حقوق انسانی، و دموکراسی هستند روبرو شد، اگرچه هر قرائت منتقدانه از قانون اساسی موجود به روشنی نشان می‌دهد که نه تنها هدف های ارزشی نظام، بلکه نهادهای عمده نظام، از جمله ولایت و، در پشتیبانی از آن، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، ساختارهای قضائی و نظامی کشور، ساختارهای عمومی خبری، ساختارهای اقتصادی و دیگر ابزار قانونی حکومت و قدرت که به نهاد ولی فقیه و دیگر نهادهای غیر مردمی اولویت و توانمندی می بخشد، منشعب از همین قانون اساسی اند. به همین جهت، نه تنها میانه روهای پیرو خاتمی، بلکه اهرم های حاکمیت، از ولی فقیه و فرمانده سپاه پاسداران و بسیجیان و ائمه جمعه، تا "نهاد" هائی مانند بنیاد مستضعفان، همگی از قانونمندی پشتیبانی می کنند. دراین راستا، افراد و گروه‌های اجتماعی غیرمذهبی پشتیبان خاتمی هریک دلائل خود را دارند. گروهی می اندیشند که خاتمی خواستار تضعیف تدریجی نظام اسلامی و در نهایت فراهم آوردن شرایط گذار آرام به نظام دموکراسی غیر مذهبی است. گروه دیگر برآنند که خاتمی با تاکید بر قانونمندی و مردم گرائی خواهی نخواهی در جهت تضعیف مبانی مشروعیت رژیم گام برمی دارد و از این رو پشتیبانی از او از نظر تاکتیکی

سیاسی آنها را با حاکمیت الهی و دیگر ویژگی‌های قانون اساسی اسلامی آشتی داد. نزد خامنه‌ای مشارکت مردم در شرایطی پسندیده است که با مبانی حکومت اسلامی، یعنی شریعت، ولایت، سنت امام، ساختارهای قانونی و مخالفت با نزدیک شدن به امریکا و اسرائیل، در تعارض نباشد. معذلک، خامنه‌ای به اهمیت جذب مردم، بویژه زنان و جوانان، به نظام جمهوری اسلامی آگاه است. در مبارزه محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان، کوشش او متوجه آرام ساختن کسانی است که در طرف راست جبهه محافظه‌کاری قرار گرفته‌اند. نقش خاتمی، متقابلاً، آرام کردن طرف چپ در جبهه اصلاح‌طلبی است.

از آنجا که چالش اصلی رو در روی رژیم تامین نیازمندی‌های عینی جامعه است و رژیم در چارچوب قانون اساسی موجود بر ارضاء آن توانا نیست[۴۶]، موضع خامنه‌ای در مقایسه با موضع خاتمی از انسجام منطقی برتری برخوردار است. خاتمی در مورد ابعاد عینی تضاد میان حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی خاموش است. خامنه‌ای، در برابر، اعلام کرده است که دیر یا زود باید جامعه را از طریق «خشونت قانونی» ملزم کرد که به زندگی در «بستر اخلاقی» اسلام به روایت جمهوری اسلامی تن دهد. اعمال «خشونت قانونی» در برابر خشونت مطلق وقتی میسر است که اولویت حاکمیت الهی در برابر حاکمیت مردمی بر همه قشرها، بویژه قشرهای درون نظام، روشن باشد. از نظر محافظه کاران، این امر، بیش از هر چیز، مستلزم منزه نگاهداشتن جامعه در برابر یورش ارزش‌های خارجی، بویژه امپریالیزم فرهنگی صادره از امریکا، و در رابطه با آن تمیز «خودی» از «غیر خودی» است. در همان حال، مبارزه برای جدا کردن خودی و غیرخودی احتمالاً به لزوم سمت‌گیری خاتمی و، در نتیجه، روشن شدن موضع وی در قبال حاکمیت الهی و مردمی خواهد انجامید.[۴۷]

## ایران در آستانهٔ سدهٔ بیست و یکم

درگذار به سدهٔ بیست و یک، بر چند ره نشانه، از جمله انقلاب اطلاعاتی، جهانی شدن اقتصاد، توانائی رقابت اقتصادی در صحنه بین المللی، محیط زیست، ورود و مشارکت زنان در اقتصاد و سیاست، حقوق بشر، دموکراسی و جز آن تاکید شده است. جمهوری اسلامی در حرکت مردم ایران در مسیر هریک از این ره نشانه ها وقفه ایجاد کرده، نه تنها به علت ناکارآمدی حرفه ای، بلکه، عمدتاً، به علت جهان بینی ای که با سمت تاریخ و در نتیجه نیازمندی های تاریخی مردم ایران در تضاد بوده است.

منعکس بود، تفسیر کردند. تفسیر مردمی قانون بر جناح‌های پیر
اینک به نام «اصلاح‌طلب» شناخته می‌شدند، نیز تاثیر گذاشت و
بحث قانونمندی، حداقل در میان برخی از آنان، جنبه مردمی
«قانونمندی» بر جنبه حقوقی آن پیشی گرفت. این روند، ک
موضع‌گیری‌های مردمی، بویژه نزد زنان و جوانان، منعکس ب
بنیادگرای رژیم، که اینک به نام جناح محافظه‌کار خوانده می‌شدند
انداخت. آنان بویژه نگران بودند که اگر روند باز شدن فضای سیاس
مفهوم «قانونمندی» ادامه یابد، رژیم جمهوری اسلامی قادر به کنترل
بر آن نخواهد بود و مشارکت فزاینده مردمی احتمالاً به انقراض جم
خواهد انجامید.

روابط گروه‌بندی‌های درون جبهه «اصلاح‌طلب» با یک
گروه‌بندی‌های جبهه «محافظه‌کار» بر سابقه‌ای طولانی استوار است
انقلاب و روزهای آغازین جمهوری اسلامی بر می‌گردد و پیچیده‌تر از
در محدوده این نوشتار به آن پرداخت. آنچه مسلم است، در طی ریا
خاتمی پشتیبانی فزاینده مردم، بویژه زنان و جوانان، بر بینش س
احتمالاً، باورهای ایدئولوژیکی اصلاح‌طلبان تاثیر گذاشته و برخی
جستجوی راه‌هائی برای آشتی دادن دموکراسی و اسلام واداشته
محافظه‌کاران، این گرایش اصلاح‌طلبان را، به رغم تکیه بر مبانی حق
اسلامی، به گونه‌ای مخاطره‌آمیز به عناصر «غیر خودی»، یعنی ک
پیدایش و تکوین انقلاب و نظام مشارکت نداشته‌اند، نزدیک
محافظه‌کاران در ابتدا کوشیدند اصلاح‌طلبان را با اندرز و استد
کج‌روی‌های خود آگاه و آنها را به راه «راست» برگردانند، اما در ع
روبرو شدند.[۴] در ماه‌های اخیر، بویژه پس از انتخابات مجلس
مصمم شده‌اند که از دو طریق - خشونت و قانون - کنترل اوضا
گیرند. در زمان نوشتن این سطور، تضاد میان دو جناح چنان ش
همزیستی مسالمت‌آمیز آنان را، حداقل دربرخی زمینه‌های اساسی، نامحتم

تضاد میان محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان الزاماً بر رابطه می
خامنه‌ای، از یکسو، و رابطه میان خاتمی و مردم، از سوی دیگر،
گذاشت. خاتمی و خامنه‌ای هر دو خواستار حفظ قانون اسا
اسلامی‌اند. خاتمی می‌اندیشد که بقای رژیم به مشارکت فزاینده مرد
و، از آنجا که مردم متدین و ملزم به مبانی جمهوری اسلامی‌اند، می

"شاهنشاهی" را سنگواره می نمایاند، سپس گزینه های ممکن به جز جمهوری اسلامی را ندیده می گیرد، و در نهایت تحولات مثبت جامعه را در زمینه های سیاسی به نظام جمهوری اسلامی- بالاخص ویژگی های تشیع- مرتبط می سازد. نتیجه این که مفسرآن شرایط کنونی ایران غالباً به جای اولویت دادن به موضع تاریخی مردم ایران در زمان گذار به سده بیست و یک، بر تضاد میان صاحبمنصبان رژیم جمهوری اسلامی و گروه بندی های درون رژیم تاکید می کنند، و به جای تحلیل تضادها در چارچوب سیاست کلان در ایران، که منبعث از برخورد مردم، بویژه زنان و جوانان، با رژیم است، تضادهای درون رژیم را عامل و ضابطه اصلی به حساب می آورند. این انتقاد، به گونه ای دیگر، بر شیوهٔ ارزیابی جمهوری اسلامی از جنگ با عراق نیز وارد است.

ایران در منطقه ای قرار دارد که ازنظر جغرافیائی و سوق الجیشی (geostrategic) برای کشورهای زورمند جهان حیاتی است. از این رو، جامعهٔ ایران همواره با چالش های فرامرزی روبرو بوده و خواهد بود. برای ایران، این گزینه که از بازی بین المللی کناره گیری کند وجود ندارد. حکومت های ایران در صد سال اخیر همواره با این مسأله روبرو بوده اند که چگونه با اتخاذ سیاست های خارجی مناسب و تقویت امکانات دفاعی استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ کنند و موضع بین المللی کشور را بهبود بخشند.

در دوران پهلوی، بویژه در زمان محمدرضا شاه، ایران در منطقه به جایگاهی ممتاز دست یافت. امتیاز ایران نتیجه چند عامل، از جمله قراردادهای دفاعی با امریکا و غیرمستقیم با غرب، قراردادهای اقتصادی با شوروی، چین و دیگر کشورهای مرتبط با آن دو، و نیز، به تدریج، برقراری روابط دوستانه با کشورهای عرب منطقه بود. آشکارا، ایران بدون توسعه اقتصادی و فن آوری و، در رابطه با آن، توانائی به کار گرفتن سلاح های نو و سازماندهی ارتشی قوی، نمی توانست نقش ممتاز خود را در منطقه ایفا کند. بی تردید، توسعه نظامی ایران همراه با زیاده روی و کج روی بود؛ امّا، این ارزشداوری اصل ارتباط متقابل سیاست خارجی و نیروی دفاعی را مخدوش نمی کند.

رژیم جمهوری اسلامی، پس از استقرار، همزمان ارتش ایران را اسقاط کرد و در برابر کشورهای زورمند جهان و کشورهای منطقه موضعی به غایت خصمانه گرفت. نتیجه، حمله متجاوزانه نیروهای عراقی به ایران، کشتار صدها هزار نو جوان ایرانی و عراقی، تخریب بخش بزرگی از شهرها و صنایع کشور، و تحمّل میلیاردها دلار خسارت بود. جمهوری اسلامی تجاوز عراق را جنگ تحمیلی

جمهوری اسلامی کوشیده است تا ارزش ها و هنجارهای آرمانشهری خود ر برمردمی که تحوّل تاریخ آنها را "چند ارزشی" و "چند هنجاری" کرده تحمیل کند درجامعه ای به پویائی جامعهٔ ایران، این سیاست جز به شوریدگی و درهم‌پاشید «مجموعه‌های‌ضروری» (critical mass) برای‌توسعه، که طی ده ها سال در زمینه‌ها اساسی اقتصادی و اجتماعی فراهم آمده بود، نمی توانست انجامید. فرار مغزها سرمایه در ماه های انقلاب و پس از آن بارز ترین نماد این درهم پاشیدگی است در زمینه های دیگر- حقوق بشر، حقوق زن، رشدجمعیت، محیط زیست، آثا باستانی- نیز همین شوریدگی و درهم پاشیدگی به چشم می خورد.

در ادبیات اقتصادی، سیاسی، و جامعه شناختی در باره جمهوری اسلامی به نابسامانی‌های یادشده دربالا، بویژه‌کاستی‌های‌اقتصادی وارتباط‌آنها باساختارهای حقوقی و ایدئولوژیکی، همواره اشاره شده است. امّا، تفسیر و ارزیابی اوضاع ایران در این زمینه ها به ندرت هزینهٔ «فرصت‌های گمشده» (opportunity cost) را مد نظر دارد. به عبارتی دیگر، در تحلیل کارکرد جمهوری اسلامی به منحنی‌های ممکن و معقول تحول جامعه در ۲۰ سال اخیر، براساس "فرافکنی" (projection) حساب شدهٔ تحوّل بخش های مختلف در طی، مثلاً، زمانی معادل ۳۰ یا ۵۰ سال پیش از انقلاب تا انقلاب، کمتر توجه شده است. مقایسه ها معمولاً بر پایه مقابل قراردادن شرایط در دو مقطع زمانی انجام گرفته و درنتیجه، نه تنها در زمیه اقتصادی، بلکه در زمینه های اجتماعی و فرهنگی نیز ضربه ای که بر پیکر جامعه ایران وارد شده دست کم گرفته شده است.

همین پدیده، به گونه ای ظریف تر، در چند سال اخیر، بویژه پس از انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری، در ادبیات مربوط به روابط سیاسی در ایران به چشم می خورد. بخش قابل ملاحظه ای از این ادبیات، به حق، بر افزایش مشارکت سیاسی، بویژه "دموکراتیزه" شدن مطبوعات در ایران تاکید دارد و آن را در مقایسه با ایران پیش از انقلاب، گامی برجسته در جهت استقرار جامعه مدنی و دموکراسی می بینند. امّا، از سوی دیگر، این نوع تحلیل نه تنها عامل "زمان" را در نظر نمی گیرد، بلکه علت اساسی انقلاب، یعنی آمادگی و تقاضای مردم برای مشارکت سیاسی و ناکارآمدی نظام پیش از انقلاب در ایجاد شرایط ضروری برای مشارکت گسترده تر مردمی، را نیز یا ندیده می گیرد و یا در آمیزه های دیگری مانند "فساد" تخلیط می کند. به بیانی دیگر، تاریخ نگاری مربوط به انقلاب به جای قراردادن تحول سیاسی جامعه بر مدار یک یا چند منحنی معقول برگرفته از روند تحول جامعه در دوره ماقبل انقلاب و در رابطه با انقلاب، ابتدا نظام

می بینند. از سوی دیگر، از آنجا که این راهبردها با اصل های
مشروعیت نظام را تبیین می کنند در تضادند، در مجموع
ند. در حقیقت، مشکل نظام جمهوری اسلامی، بیش و پیش از
نظام است و تضادی که در بیگانگی ساختاری و نظری آن با
تاریخی مردم ایران در گذار به سده بیست و یک متجلّی است.
ان فشارها و خواسته‌های مردم و فرایندهای متضاد درون رژیم رابطه‌ای
کتیکی وجود دارد که در چارچوب آن کنش ها و واکنش ها در زمان
زاینده می انجامد تا آنجا که فزونی های کمّی به ویژگی های کیفی
شرایط ساختاری و عملکردی نظام سیاسی با نیازمندی های تاریخی
کند. امّا، دراین داد و ستد، اولویت با مردم است. به این جهت،
ینده ایران را در گرو مبارزه "میانه روها" و "تندروها" در حکومت
می می بینند، به ژرفای تحوّل جامعهٔ ایران پیش از حکومت جمهوری
ها می دهد و از این رو نه از حیث اخلاقی و ارزشی و نه از جهت
تی پاسخگوی سؤالاتی است که قاعدتاً در هر تفسیر پویا پیرامون
لوژی و کارکرد رژیم جمهوری اسلامی با شرایط عینی تحول تاریخی
بایستی مطرح شود.

---

یکه در پائین آمده، برخلاف مارکس و وبر منظور ما از سمت‌جوئی تاریخ این نیست
رفته غربی آئینهٔ تمام‌نمای کشورهای توسعه‌نیافته در آینده‌اند. حرکت به سوی اولویت
ت که زمانی که انسان به توانایی انتخاب خود پی برد، حتی وقتی به خدا می‌اندیشد،
خالق قبول می‌کند، از آنجا که اصل انتخاب امکان نفی و اثبات هر دو را در بر دارد،
خود را خلق می‌کند. ن. ک. به:

Van A. Harvey, *Feuerbch and the interpretation of Religion*, vol. 1, Cambridge, Caml
Press, 1997.

د نقش طنز در تاریخ ن. ک. به:

Reinitz Richard, *Irony and Consciousness: American Historiography and Reinhold N*
Bucknell University Press, 1980; James Billington, *The Icon and the Axe: An Inter*
*Russian Culture*, New York, Random House, 1970.

به: James Gleick, *Chaos: Making a New Science*, New York, Penguin, 1987

عین به معانی گوناگون از جمله هیجان، غوغا، فغان، فتنه و شک آمده است. در این
در ارتباط با این معانی به کار رفته است. فرهنگ معین، جلد دوم، ص ۲۰۸۶.

می‌نامد و می‌کوشد با استناد به آن نابسامانی های کشور، از جمله اوضاع آشفتهٔ اقتصادی، را توجیه کند. امّا، از آنجا که به علت قدرت نظامی و ویژگی های روابط خارجی ایران حمله عراق به ایران پیش از انقلاب غیر متصور است، هیچ استدلالی قصور استراتژیکی حکومتی که ابتدا خود و ملّت را در برابر خصم خلع سلاح می کند، و سپس هل من مبارز می طلبد، توجیه نمی تواند کرد.

**به جای نتیجه گیری**

در نظام جمهوری اسلامی ولی فقیه محور مشروعیت و سیاستگزاری است و همهٔ ساختارهای بنیادی در جهت تثبیت و توانمندی ولایت و نهادینه شدن آن پی ریزی شده اند. اما، در این مورد نه تحول از ساختار به نهاد همیشه میسر و نه راه میان ساختار و نهاد همیشه صاف و هموار بوده است. آغاز شدن ولایت با آیت‌الله روح الله خمینی در شیوه نهادینه شدن ولایت و به تبع آن شکل گرفتن و ریشه دواندن سیاست های معرّف رژیم تأثیری به سزا داشته است. خمینی نه تنها ایدئولوژی و جهت گیری عمومی انقلاب که ویژگی های سیاسی، ساختاری و حقوقی آن را نیز تبیین کرد. آنچه او قبلاً گفته و نوشته بود و شاگردانش پذیرا شده بودند، در متن قانون اساسی نظام نوین نگاشته شد و بن مایه فکری قانون اساسی در زمانی کوتاه ساختار و رفتار جمهوری اسلامی را پی ریزی کرد و بنیان مشروعیت آن را در ذهن دست اندرکاران حکومت به دست داد. در واقع، جمهوری اسلامی زاده اندیشه و کردار خمینی است. از همین روست که از زمان انقلاب تا هنگام نگاشتن این سطور رهبران و گروه های ذینفع و ذینفوذ در رژیم، بی‌استثناء، برای پیشبرد سیاست‌ها و تحکیم‌مبانی‌مشروعیت‌خود به او و گفته‌هایش استناد کرده اند.

وابستگی به اصولی که خمینی تبیین کرد، حیطه انتخاب و سیاستگزاری مسئولان رژیم را بسیار محدود کرده است. طبیعتاً، سیاست های منبعث از این اصول ـ گروگانگیری، جنگ، ترور، غرب ستیزی، بویژه ضدیت با امریکا و اسرائیل، تلاش برای صدور انقلاب و رهبری جهان اسلام، کوشش برای مسلط کردن همه جانبه فرهنگ اسلامی در جامعه، تلاش برای همخوان سازی حقوق زنان، دموکراسی، و اقتصاد با "اسلامیت"، و بسیاری سیاست‌های انقلابی دیگر- نیز، هریک به تنهائی و در مجموع، مردم و حکومت را در برابر چالش های بزرگ قرار داده اند. ویژگی این چالش ها کیفیت "سهل ممتنع" آنهاست. از یک سو، هر ذهن محاسب در درون و برون نظام راهبردهای گذشتن از موانع رودر

Max Weber, *Economy and Society,* ed., Gunther Roth and Claus Wittich, New
Press, 1968, Chs. 10-13.

ان، صص ۱۳ـ۷.

ناهی از اطلاعات تازهتری که در باره درگیری انگلیس و امریکا و نقش سیا در
اصر ایرانی در وقایع ۲۸ مرداد اخیراً به چاپ رسیده است ن. ک. به:

James Risen, "Secrets of History: The CIA in Iran--A Special Report, "The *New*
16, 2000.

راساس گزارش دانالد ویلبر (Donald Wilber) تهیه شده، و نیز ملحقاتش، تصویری
ی پیشین «سیا» در بارهٔ این وقایع ترسیم می‌کند.

به: محمدرضا شاه پهلوی، *ماموریت برای وطنم*، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳
ضا انصاری، حسن شهمیرزادی، احمدعلی احمدی، *عمران خوزستان*، به ویراستاری
بنیاد مطالات ایران، ۱۹۹۴.

تماد، *برنامه انرژی اتمی ایران ، تلاش ها و تنش ها*، به ویراستاری غلامرضا افخمی،
ان، ۱۹۹۷/۱۳۷۶.

ه با مهرانگیز دولتشاهی، در دست تهیه برای چاپ، آرشیو تاریخ شفاهی، بنیاد

نایسه قوانین خانواده قبل و بعد از انقلاب ن. ک. به مهرانگیز کار، *ساختار حقوقی*
*ان*، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸.

به:

Mahnaz Afkhami, "A Future in the Past- The 'Prerevolutionary' Women's Moveme
*Is Global,* ed., Robin Morgan(New York: Doubleday, 1984), pp. 330-338.

به: *کارنامه سازمان زنان ایران*، مرکز پژوهش‌های زنان، تهران، ۱۳۵۷.

به:

Jahangir Amuzegar, *Iran: An Economic Profile,* Washington, D.C., The Middle E
pp. ix, 248

ه:متن قرارداد در *Petroleum Intelligence Weekly,* August 23 and September 3, 1973.

ان، صص ۲۵ـ۲۴.

شیرازی، *صنعت گاز ایران از آغاز تا آستانه انقلاب*، به ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد
۱۹۹۹/۱۳۷.

ه با باقر مستوفی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، در دست تهیه برای
*لاصه تاریخچه شرکت سهامی پتروشیمی بندر امام : از تاسیس تا تولید*، گروه مستندسازی
روشیمی، ۱۳۷۵.

، با غلامرضا افخمی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران.

، با علینقی عالیخانی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، در دست تهیه برای

۴. ن. ک. به:

Michel Foucauld, *Power/Knowledge: Selected Interviews and other Writings, 1972-197;*, ed., Colin Gordon, New York:,Pantheon, 1980.

۵. ن. ک. به:

Talcott Parsons and Edward Shils, eds., *Toward a General Theory of Action* Cambridge, Harvard University Press, 1951; _____,*Structure of Social Action,* New York, Free Press, 1967.

۶. ن. ک. به:

Julien Bharier, *Economic Development in Iram, 1960-1970,* London and New York, Oxford University Press, 1971. ch. 1.

۷. در بارهٔ ضعف حکومت‌ها، ن. ک.

Samuel Huntington, *Political Order in Changing Societies,* New Haven, Yale University Press, 1968 , p 2; also Joel Migdal, *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World* , Princeton, Princeton University Press, 1988, ch.1

۸. ن. ک. به:

Cyrus Ghani, *Iran and the Rise of Reza Shah: From Qajar Collapse to Pahlavi Rule*, London, I.B. Tauris, 1998.

۹. ن. ک. به:

Badr ol-Moluk Bamdad, *From Darkness into Light: Women's Emancipation in Irai* , ed. and trans., F R C Bagley, Hicksville, NY, Exposition Press, 1977.

۱۰. ن. ک. به:

Gholam R. Afkhami, *The Iranian Revoluton: Thanatos on a National Scale,* Washington, D.C., The Middle East Institute, 1985, Introduction.

۱۱. غلامرضا افخمی «جامعه مدنی، دموکراسی و استعمار» پرسشی پیرامون آینده ایران» *ایران نامه*، پائیز ۱۳۷۲، صص ۶۶۸_۶۷۱.

۱۲ _ ن. ک. به: شاهرخ مسکوب، «ملی گرائی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی» *ایران نامه*. سال ۱۲، تابستان ۱۳۷۳، بویژه ص ۴۹۹ در بارهٔ انجمن ایران جوان و پانوشت ۵۰ در همین باره. همچنین، ن. ک. به: علی‌اکبر سیاسی، *گزارش یک زندگی*، لندن، دی ۱۳۶۳، جلد ۱، صص ۷۴_۷۶.

۱۳. پرویز مینا، *تحول صنعت نفت ایران : نگاهی از درون*، به ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۷/۱۹۹۸، صص ۷_۳.

۱۴. منظور یکی از سه نوع اقتدار مشروع _ سنتی، حقوقی‌ـمنطقی، فرهمند (charismatic) نزد ماکس وبر است. در اقتدار (Authority) حقوقی‌ـمنطقی مشروعیت براساس نظامی منطقی در منصبی واقع شده که شخص با انتصاب به آن وظائف مربوط به آن را اجرا می‌کند. در مورد بحث وبر درباره دولت، بوروکراسی و اقتدار به طور کلی ن. ک. به:

. به: *گزارش سال* **۱۹۹۹** عفو بین‌المللی در باره جمهوری اسلامی ایران. جمهوری
تاریخ در لیست دولتهای تروریست که هر ساله از سوی دولت ایالات متحده اعلام
د. برای اسامی برخی از افرادی که تا سال ۱۹۹۳ توسط ایادی جمهوری اسلامی ترور
نید به پرویز دستمالچی، تروریسم دولتی ولایت فقیه، برلن، ۱۹۹۶، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۶.
تسان جمهوری اسلامی، بویژه در زمان محافظه‌کاران، «خودی» کسی است که از
جمهوری اسلامی در مبارزات شرکت داشته و در تکوین و انسجام نظام تلاش کرده
خودی» به کسانی که از نظر آنان واجد این شرایط نیستند، و یا در طی زمان آن را
اطلاق می‌شود.

ـ محافظه‌کاران در این زمینه تقریبا' در همه سرمقاله‌های دو روزنامه محافظه‌کار
ی اسلامی، که راقم این سطور دنبال کرده، تا آستانه انتخابات مجلس ششم به چشم
زنامه‌ها پس از انتخابات و بویژه پس از کنفرانس برلین و اظهارات خامنه‌ای درباره
خشونت قانونی، موضعی بسیار سخت در قبال برخی از اصلاح‌طلبان اتخاذ کرده‌اند.
، این سطور (اردیبهشت ۷۹) آماج اصلی آنها وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است.
ک. نامه سرگشاده حسین شریعتمداری، مدیر مسؤل روزنامه کیهان به وزیر ارشاد،
' در http://www.kayhannews.com/790203/other 1. htm. برای سخنان خامنه‌ای درباره
م جمهوری اسلامی ن. ک. به خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایرنا، ۲۰ آوریل ۲۰۰۰ و
.۲

نمونه، ن. ک. Babak Namazi, "Legal Obstacles to Foreign Investment in Iran," Iran
Focus, September 1999 (Shahrivar-Mehr 1378

رن، هم از سوی راست و هم چپ، جای جای تقاضاهائی در این زمینه اعلام شده
ه نزد جناح راست قوی‌تر است. در سمت چپ، بویژه پس از بسته شدن روزنامه‌ها، به
، خاتمی، کوشش بیشتر در جهت حفظ آرامش است.

چاپ. همچنین، منوچهر گودرزی، خداداد فرمانفرمائیان، عبدالمجید مجیدی، *برنامه ریزی عمرانی و تصمیم گیری سیاسی*، ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹.

۳۱. مصاحبه با اسکندر فیروز، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، در دست تهیه برای چاپ.

۳۲. برای توضیح بیشتر دربارهٔ شرایط این گونه کشورها ن. ک. به:

Terry Lynn Karil, *The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States*, Berkeley, University of California Press, 1997, pp. 46-49;

همچنین ن. ک. به:

Jahangir Amuzegar, "Oil Wealth: A Very Mixed Blessing." *Foreign Affair* , Vol. 60 (Spring 1982)

۳۳.ن. ک. به:

Robert S. Stobaugh, "The Evolution of Iranian Oil Policy, 1925-1975," in George Lenczowski, ed *Iran Under the Pahlavis*, Stanford, Hoover, 1975, pp. 201-252.

همچنین مینا، همان ماخذ.

۳۴. *برنامه پنجم عمرانی کشور ( تجدیدنظر شده ) ۱۳۵۶_۱۳۵۲، خلاصه*، سازمان برنامه و بودجه ۱۳۵۳، سرآغاز.

۳۵. *همان*، مقدمه و قسمت اول، کلیات.

۳۶. برای توضیح اینکه چرا در ایران به رغم تحولات اساسی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام نتوانست خود را حفظ کند، ن. ک. به: G. Afkhami, *op. cit*.

۳۷. ن. ک. به: *آمار آموزش عالی ایران* ، جلد سوم، سال تحصیلی ( ۵۸ _ ۱۳۵۷ )، موسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، تهران، ۱۳۵۸.

۳۸. ن. ک. به:

Charles Issawi, "The Iranian Economy, 1925-1975: Fifty Years of Economic Development," in Lenczowski, *op. cit.* Pp. 129-166. P. 163.

۳۹. ن. ک. به: *مطالعه استراتژی درازمدت طرح زمایش سرزمین ، سنتز دوره اول*، سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۵، بویژه به جلد یکم.

۴۰. *برنامه عمرانی ششم ۲۵۳۷_۲۵۴۱، سیاست های پیشنهادی*، دفتر برنامه‌سنجی و اقتصاد عمومی، سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۵. بخش‌های ۱ و ۲ مربوط به راهبردهای توسعه اقتصادی و ارزیابی برنامه پنجم عمرانی کشور، مشخصاً به اشتباهات برنامه پنجم و نیاز به هدف‌گیری‌های نو اشاره دارد.

۴۱. برای اوضاع اقتصادی تا آخر دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی نگاه کنید به:

Jahangir Amuzegar, *Iran's Economy Under the Islamic Republic*, London, I.B. Tauris, 1983.

و برای سال های پس از آن به *ایران نامه*، ویژه اقتصاد، سال ۱۳، شماره‌های دوم ( زمستان و بهار ۱۹۹۵ ) و نیز به مقالات اقتصادی در این شماره ایران‌نامه.

۴۲ _ ن. ک. به شماره‌های همشهری و *جمهوری اسلامی* در سال‌های ۷۴ و ۷۵.

جهانگیر آموزگار*

# نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران بعد از انقلاب**

سخن درست گفتن در بارهٔ عملکرد اقتصاد ایران نیازمند جرأت و شهامت حرفه‌ای بسیار است. گرچه در قیاس با اغلب کشورهای منطقه ایران آمار و ارقام رسمی بیشتری پیرامون شاخص‌های اقتصادی خود منتشر می کند، این ارقام در نظر مفسّران بی‌طرف فاقد سه ویژگی اساسی اند: قابلیت اعتماد، همخوانی و شفافیّت. آمار بانک مرکزی راجع به تورّم، پس اندازهای خارجی و بدهی های مدت دار، و ارقام سازمان برنامه در خصوص بیکاری، و گزارش های خزانه داری کُل کشور در بارهٔ بودجه به‌کرّات از سوی تحلیل گران مستقل به سبب جانبداری و عدم دقت مورد سؤال قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، آمار ارائه شده از سوی سازمان های

* این نوشته ترجمهٔ سخنرانی دکتر جهانگیر آموزگار به زبان انگلیسی است که در ۲۴ مارس ۲۰۰۰ در برنامهٔ سخنرانی های نوروزی استادان ممتاز ایرانشناسی ـ که هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشنگتن در این دانشگاه برگزار می شود ـ ایراد شد. کتاب اخیر دکتر آموزگار با عنوان زیر در سال گذشته انتشار یافت:

*Managing the Oil Wealth: OPEC's Windfalls and Pitfalls*, London, I.B. Tauris, 1999

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۴)

# برنامه ریزی عمرانی
# و
# تصمیم گیری سیاسی

منوچهر گودرزی
خداداد فرمانفرمائیان
عبدالمجید مجیدی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

۱۹۸۰ خود، پیروزی آیت الله خمینی را به منزلهٔ مهم ترین تهدید به «موازنهٔ قدرت جهانی پس از اشغال اروپا توسط هیتلر» دانست، و انقلاب ایران را «الگوئی برای انقلاب های آینده در جهان سوم» شمرد. از سوی دیگر یکی از اساتید آمریکائی که به آگاهی و اِشراف به اوضاع ایران شهره است عنوان ساخت که: «روحانیت شیعه از نظر فکری و روانی آمادگی روبرو شدن با چالش بازسازی ایران را ندارد.» و پیش بینی کرد که انقلاب به یک نظام دست چپی مقتدر، یا یک حکومتِ نظامی راست گرا، و یا یک دمکراسی لیبرال به شیوهٔ غربی خواهد انجامید. یک پژوهشگر ایرانی متمایل به چپ شکست سریع خمینی را توسط «نهضت کارگری و چپ» پیش بینی کرد. در عین حال، همگان براین رأی بودند که حکومت خمینی موقتی خواهد بود و بعید می دانستند که خود او نقش اصلی را در حکومت آیندهٔ ایران برعهده گیرد. امّا، نظام اسلامی ولایت فقیه که پس از انقلاب به وجود آمد موجب شگفتی همهٔ خبرگان وصاحب نظران گردید. از الگوی خمینی در سایر نظام های "سلطنتی" (یا حکومت های موروثی) مسلمان و سنّتی منطقه پیروی نشد، جوامعی نیز که جمعیت شیعی مذهب داشتند (مانند عراق، پاکستان، و آذربایجان) به آن نگرویدند.

هیچ یک از پیش بینی هائی نیز که پایانِ حیات خمینی و افول زودرس حکومت او را عنوان می ساخت تحقق نیافت و علی رغم بسیاری از پیشگوئی ها، حکومتی که به دنبال این اوضاع سر کار آمد نه یک دیکتاتوری چپگرا بود و نه یک حکومت نظامیان، و نه به طریق اولی یک دمکراسی از نوع غربی. افزون براین، برخلاف پیش بینی های صاحب نظران، آیت الله خمینی نه تنها توانست اوضاع پرآشوب اولیه را تاب آورد بلکه به تدریج و با یک نقشهٔ حساب شده تمام مخالفان اصلی و هم چنین بسیاری از همرزمان انقلابی و متحدان سابق خود را نیز، به قصد تثبیت نظام سیاسی ای که تا به امروز دوام آورده است، از میان برداشت. در عین حال، جمهوری اسلامی به تدریج توانسته است تصویر زشت و خشنی را که در سال های نخست در اذهان پدید آورده بود ملایم کند، از انزوای زمان جنگ بیرون آید، و روابط سیاسی‌اش را با تمام قدرت های سیاسی و تجاری جهان، به استثنای آمریکا و اسرائیل، بسط و گسترش بخشد.

این نظام منحصر به فرد با همه کاستی ها و کژروی ها توانسته است قابلیتی خارق‌العاده برای بقا و ادامهٔ حیات از خود نشان دهد. به سخن دیگر، با وجود حوادث خشونت بار اوائل انقلاب، از میان رفتن شماری بزرگ از رهبران مذهبی، سیاسی و نظامی به دست گروه های مخالف داخلی، یک جنگ طولانی، خونین و

گوناگون دولتی در بارهٔ موضوع‌های واحد مانند رشد جمعیت، اشتغال سودآور، سرمایه گذاری انبوه، و رشد سالانهٔ اقتصادی، همیشه با یکدیگر سازگاری و همخوانی ندارند. سرانجام، و مهم‌تر ازهمه، آماری‌که دربارهٔ ترازنامهٔ مؤسسات دولتی، عملکرد بنیادهائی که از نظارت دولت مستثنی و مستقل هستند (از جمله بنیادهای خیریه)، یارانه های مستقیم و غیرمستقیم دولتی، و میزان نقل و انتقال سرمایه به داخل و خارج از کشور یا در دسترس قرار نمی گیرد و یا مبهم و دستکاری شده و پنهان است. هیچ اتفاق نظری هم در بارهٔ کم و کیف و عملکرد اقتصادِ غیر رسمی یا "زیرزمینی" در دست نیست. افزون بر این، وجود چندین نرخ گوناگون مبادلهٔ ارزی، کار تبدیل و محاسبهٔ ارز داخلی را به دلار برای سنجش و مقایسهٔ بین المللی عملاً بی معنی و حتّی غیر ممکن ساخته است.

با همهٔ این کمبودها، شاید بتوان اقتصاد ایران بعد از انقلاب را با صفات و ویژگی های زیر توصیف کرد: وابسته به نفت، در کنترل دولت و بنیادهای وابسته به آن، گروه گرا یا متمایل به گروه‌های ذینفع و ذینفوذ، وابسته به واردات، تحت سلطهٔ انحصارات، دارای ضریب مالیاتی پائین، متکّی به یارانه های زیاده از حد، و نسبتاً بی تحرک. محمد خاتمی رئیس جمهور بارها اقتصاد امروز کشور را از نظر تولید، توزیع و اداره "بیمار" توصیف کرده است و دیگران آن را، به حق، دارای مدیریت غلط، بازده پائین، و آکنده از اسراف‌کاری دانسته اند.

## توهمات در بارهٔ انقلاب

ضایعات چشمگیری را که متوجه اقتصاد کشور شده است می توان به حساب انقلاب ویرانگر ۱۳۵۷و اهداف دست نیافتنی و به همان اندازه عقیم آن گذاشت. بیست و یک سال پیش در بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) یک نظام پادشاهی به ظاهر استوار، از نظر نظامی نیرومند، از نظر بین‌المللی معتبر، از نظر اقتصادی پویا، با تکنولوژی جدید، و نسبتاً مرفّه در خاورمیانه توسط روحانی سالمندی که نه ارتشی داشت و نه اسلحه ای و نه امکانات آشکار مالی و نه پشتوانهٔ خارجی، سرنگون گردید. حتی در قرنی که به خاطر تعداد انقلاب ها و دگرگونی های خشونت بار (روسیه، چین و کوبا) و کودتاهای نظامی (در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) شهره است، انقلاب ایران و سقوط پادشاهی پهلوی را باید به مثابهٔ یک رویدادِ تاریخی غیر منتظره و چشمگیر دانست.

نشانه های این انقلاب بی سابقه و پیامدهای مخاطره آمیز آن از دید اهل نظر نیز پوشیده مانده بود. در صف بدبینان، مجلهٔ «تایم» در شمارهٔ ویژهٔ "مردسال"

، و درآمد بود.
ه تقریباً با جنگ ایران و عراق مقارن شد، ملهم از نوعی الگوی
ی هندی بود. ویژگی‌های این دوره را می توان دخالت گستردهٔ
قتصادی، اعمال محدودیت های خاص زمان جنگ، و تأکید بر
ت. ویژگی اقتصادی این دوره نوسانات متناوب در افزایش و کاهش
سالانه با میانگینی راکد بود.
که دورهٔ سازندگی و توسعه پس از جنگ با عراق بود در سال
به الگوی «تعدیل ساختار اقتصادی» و با تأکید بر اصول و موازین
شد. امّا این الگو، یا به تعبیری همان سیاست "سازندگی"
، انتظار به خاطر بروز پیامدهای اجتماعی از نظر سیاسی تحمل
. به بوتهٔ فراموشی سپرده شد. هرچند که این دوره دست آورد
رهٔ اول داشت ولی هنوز میزان رشد اقتصادی کشور پائین تر از
ای برنامه ریزی شده بود.
م، از سال ۱۹۹۷ تاکنون، نیز دوره ای همراه با رکود و رشد
ت. اقتصاد این دوره نیز با وجود مشکلات فزاینده اش دستخوش
دید بین دو جناح در دولت بوده است: یکی جناحی که به پیروی از
نگ معتقد به کنترل و دخالت دولت در امور اقتصادی است
رچند بی اعتبار شده ولی هنوز دارای طرفدارانی فعال است)، و
ی مجموع آنهائی که هنوز به نحوی از سیاست های اقتصادی دورهٔ
انی می کنند.
ی، رهبران رژیم (بویژه رفسنجانی رئیس جمهور سابق) هنگام سخن
۲۱ ساله به کرّات و با افتخار به نکات زیر اشاره می کنند:
. گسترش زیربنای اقتصادی از جمله جاده سازی، خطوط راه آهن،
شبکه های آبیاری، ایجاد تأسیسات بندری و فرودگاه ها؛ ازدیاد
ورزی (گندم و جو)، گسترش صنایع سبک و سنگین (از جمله
لومینیوم، مس، و صنایع دفاعی)؛ برق رسانی به روستاها، احداث
رق؛ و بسط خطوط گازرسانی به صدها شهر؛ و بهسازی فضای
، احداث پارک ها و بزرگ راه ها در تهران و اصفهان).
های نماز جمعه و خیل آمار رسمی همواره به این گونه پیشرفت ها
اشاره می شود از جمله پیشرفت های چشمگیر در سرمایه گذاری
ی افزایش ثبت نام در مدارس، ایجاد بهداری و درمانگاه، افزایش

ویرانگر باعراق، قیام‌های تجزیه طلبانهٔ قومی، تحریم های بین المللی، جمعیت دائم التزاید، و بلایای مکرّرِ طبیعی، حکومت روحانیان توانسته است همچنان برجای بماند. به علاوه، پس از اعلانِ آتش بس باعراق، رژیم توانسته‌است قدرت نظامی‌اش را بازسازی کند، توانائی های دفاعی زمینی و دریائی خود را افزایش دهد، ظاهراً به آزمایش و تولید موشک هائی با بُرد متوسط و دور دست زند و، بالاتر و مهم تر از همه، در برابر تنها ابرقدرت جهان بایستد و به کسب امتیازاتِ سیاسی موفق شود.

## عملکردِ اقتصادی بی رمق

ضعیف ترین بخشِ کارنامهٔ ۲۱ سالهٔ جمهوری اسلامی و خطر مداومی که موجودیتِ آنرا تهدید می کند، اوضاع و احوال اقتصادی کشور است. اقتصاد که به زعم بانی نظام به امری که شایستگی و ارزش پیگیری انقلابی ندارد تنزّل مقام و اهمیت یافته بود و در قانون اساسی ۱۹۷۹ نیز «نه چون هدفی برای خود بلکه به عنوان وسیله ای برای نیل به مقصود نهائی»، یعنی «حرکت به سوی خداوند»، دانسته می‌شد، اساسی ترین نقطهٔ ضعف رژیم و به منزلهٔ پاشنهٔ آشیل آنست اقتصاد ملی در همان حال که به عبث در تلاشِ یافتن یک «الگوی اسلامی» است که بتواند به آنچه انقلابیون «مادی گرائی لجام گسیخته» و «مصرف گرائی» نسبت می دهند پایان دهد، به گونهٔ بالبدیهه و بی برنامه اداره شده است. شالودهٔ اقتصاد را می توان آمیزهٔ ناپایداری از سرمایه داری، عوام گرائی، و مصلحت‌اندیشی با رنگ ولعابی از آرایش اسلامی دانست. درنتیجه، تا بحال این اقتصاد از یک بحران به بحرانِ دیگر طّی طریق کرده است.

در طول ۲۱ سال گذشته اقتصاد ایران متأثر از چند ایدئولوژیِ نیم بند و ناپخته، چهار مرحلهٔ متمایز و مشخص را از سرگذرانده است.

در یکی دو سالِ اولِ انقلاب حکومت به تجربهٔ عجیب و غریبی تحت عنوان "اقتصاد توحیدی" دست یازید، که نه بر پایهٔ اصل کمبود و لزوم تخصیصِ معقولِ منابع بلکه بر اساس اعتقاد به فراوانی و ضرورت توزیع اقتصادی درآمد استوار بود. بر پایهٔ ملقمه ای از ایدئولوژی انقلابی و دینی کلیهٔ صنایع مهم و کلیدی از دست صاحبان و مدیران خصوصی گرفته شد. تمام بانک های خصوصی و شرکت های بیمه ملّی شدند. هزاران واحد تجاری در بخش کشاورزی، صنایع کوچک، شرکت‌های بازرگانی و جهانگردی، که به اطرافیان و طرفداران شاه تعلق داشت مصادره و به تعدادی بنیادهای خیریه و فرادولتی واگذار گردید. نتیجه کاهش

رژیم که دولت در دوران محمدرضا شاه متهم به اتخاذ برخی هدف ها و
سیاست‌های نادرست اقتصادی بود از آن جمله: تأکید بر اقتصاد مصرفی
(مصرف گرا) که ایران را در زمینه های تجاری، تکنولوژیک، و مدیریت اجرائی
به خارج وابسته کرد؛ استخراج و صدور شتابان منابع رو به کاهش نفت جهت
پرداخت بهای کالاهای مصرفی وارداتی و تسلیحات نظامی پیشرفته‌ای که مورد
نیاز کشور نبود؛ کم توجهی به خود کفائی کشاورزی؛ سیاست غلطِ صنعتی متکی
بر کارخانجات و صنایع مونتاژ؛ اتکای ناموجه بودجهٔ ملی بردرآمد حاصله از فروش
نفت؛ بی‌توجهی به صادرات غیرنفتی و ازدیاد فاصله میان درآمدهای مردم و نیز
میان مناطق توسعه یافته و توسعه نیافتهٔ کشور؛ و اتلاف سرمایه های ارزندهٔ ملی
در راه دستیابی به انرژی هسته ای. وعده این بود که تمام این سیاست‌ها با استقرار
رژیم‌جمهوری و تسلط آن بر کشور کنار گذاشته خواهد شد.

امّا، گذشته از درستی یا نادرستی این انتقادات و اتهامات، به روشنی می‌توان
دید که هیچ یک از سیاست های اقتصادی که بر اساس آن حکومت شاه محکوم
دانسته می‌شد تغییر نیافت. هیچ یک از وعده هائی هم که راجع به دگرگونی
اقتصادی کشور به سوی کارآئی بیشتر، عدالت اجتماعی و خودکفائی داده می شد
جامهٔ عمل نپوشید. با وجود کوشش های خستگی ناپذیر رژیم برای ایجاد یک
اقتصاد اسلامی» از راه نفی مادی‌گرائی و استقرار یک «الگوی مصرفی
صرفه‌جویانه»، هنوز در نظام و فرهنگ اقتصادی کشور نشانی از چنین الگوئی
می توان دید. برعکس، آثار اصراف، سودجوئی از راه احتکار، رباخواری با بهرهٔ
بالا، فعالیت‌های‌بندو بستی و معاملات پرمنفعت فراوان به چشم می‌خورد. در واقع،
درتوضیح سیاست‌های اصلی اقتصادی‌دیگر سخنی‌ازمبانی‌اسلامی به میان نمی‌آید.
تنها در سخنرانی ها و مواعظ مذهبی است که گاه به این مبانی اشاره‌ای می‌شود.

خودکفائی اقتصادی که بدواً از نظر خمینی بُعد جدائی ناپذیر استقلال
سیاسی شمرده می شد، اکنون دیگر رها شده و ایران در حال حاضر فعالانه
می‌کوشد تا به عضویت سازمان تجارت جهانی درآید و آشکارا در صدد جلب
سرمایه گذاری خصوصی خارجی، تکنولوژی و مدیریت کارآمد است.

استخراج و صدور حدود ۶ میلیون بشکه نفت خام در روز در سال های
واپسین دههٔ ۱۹۷۰ که نخست از سوی رهبران انقلاب به منزلهٔ خیانتی به میراث
برحقّ نسل های آینده محکوم گردیده بود اکنون به صورت آرزوی رژیم و هدف
جدید امّا دست نیافتنی آن در آمده است. به سخن دیگر، اقتصاد ایران اکنون بیش
از هر زمان دیگر به صدور نفت و گاز وابسته شده است.

نسبت تعداد پزشکان و پرستاران برای هر هزارنفر جم
آشامیدنی و بالا رفتن وضع بهداشت، احداث تأسیسات تف
گسترش در ارتباطات (شامل رادیو، تلویزیون، تلفن های م
با شبکه‌های ماهواره ای و اینترنت). افزون بر این، رهبران
به حق، به خود می بالند که دولت جمهوری اسلامی برای
رشد کشور سطح زندگی متعارفی (ولو رو به نزول) فرا
کمبود کالاها و خدمات ضروری شده، کُل هزینهٔ جنگ با
داخلی و بدون بروز تورّم لجام گسیخته و یا توسّل به وام
تأمین کرده، و به طرز بسیار گسترده ای کارآئی و آمادگ
تانک‌های ساخت داخل گرفته تا موشک های با بُرد زیاد) ا

امّا با همه کوشش هائی که در جهت بزرگ جلوه داد
از سوئی، و کوچک نشان دادن موانع و سرخوردگی ها، ا
اتفاق نظر درمیان ناظران داخلی و خارجی براین است که
وضع بدتری در قیاس با دوران پیش از انقلاب قرار دار
دولتی، تمام شاخص های سلامت اقتصادی نمایانگر نشانه ه
سرانه یک سوم کمتر شده، شکاف درآمد میان خانوارها بی
اقتصادی پائین تر رفته، تورّم افزایش یافته، بیکاری و ک
دولت در قرض‌بیشتری‌فرو رفته، و میزان ذخایر ارزی و خا

افزون بر این ها، رشدآهستهٔ اقتصاد، ضریب‌تورّم
بودجه، با کمبود در زمینه هائی چون مسکن، مدرسه، آمو
داروهای اساسی، و نیز آلودگی چشمگیر محیط زیست
قابل توجه زمین، و جنگل زدائی نگران کننده همراه بو
آن معترف است. براین پریشانی‌های‌اقتصادی، باید فجایع
قبیل گسترش اعتیاد، روسپی گری، و بزهکاری درشهرها
شش سال گذشته به موجب جدول «توسعهٔ انسانی»
۱۷۴ کشور، رتبهٔ جمهوری اسلامی از مقام هشتاد و شش
تنزّل یافته است.

### وعده ها و عملکردها

در بررسی اقتصاد کنونی ایران مقایسهٔ بین وعده های ان
طرف و دست آوردهای آنان، از طرف دیگر، دارای اهمیتی

ق) را به هیچ روی نمی توان کتمان کرد، مسئولیت خود حکومت در پیدایش
ی از این عوامل را نیز به دشواری می توان فراموش کرد و یا دست کم گرفت،
یژه در مواردی چون حمایت ازگروگان گیری اعضای سفارت ایالات متحدهٔ
یکا در تهران، ادامهٔ جنگ با عراق پس از ۱۹۸۲، صدور فتوای قتل سلمان
ی، و دخالت احتمالی رژیم در پاره ای عملیات تروریستی بین المللی.

**ه های بحران**

ه های اقتصاد بحران‌زای‌ایران‌را باید درساختار دولتی آن جستجو کرد که
. بر شالوده های سست اقتصادی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اداری بنا شده است.
اظ اقتصادی ایران با ترکیبِ جمعیتی جوان، بازدهِ کاری کم، ازدیاد مصرف،
ی بیش از اندازه به درآمدهای غیرقابل پیش بینی و متغیّر ناشی از فروش
، و رواج چشمگیر مدیریت غلط در امور اقتصادی دست به گریبان بوده است.
با جمعیتی که ۴۰ درصد آن زیر مرز ۱۵ سال قرار دارد، ایران دارای یکی
جوان ترین جمعیت های جهان است. نیروی کار فعال کشور کمتر از ۳۰
صدِ کل جمعیت است، در قیاس با ۴۶ درصد در ترکیه و اندونزی و ۶۰
صد در چین. هم چنین در مقایسه با سه کشور یاد شده در ایران زنان درصد
تاً کمتری از نیروی کار را تشکیل می دهند.
بازدهی کار-یعنی نسبت جمع سالانهٔ تولید به کل ساعات کار- درسال های
ر دارای رشدی در حدود ۱/۲ درصد درسال بوده است که یکی از پائین ترین
ها در میان کشورهای در حال توسعه و بسیارپائین‌تر ازضریب رشد جمعیت
ر است.
ایرانیان، مصرف کنندهٔ بخش بزرگی از تولیدات کشوراند و تنها بخش اندکی
رآمد خود را ذخیره می کنند. در سال های اخیر میانگین میزان اندوختهٔ ملی،
باید در حد مطلوب به حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد برسد، حدود ۲۰ درصد بوده
اه حتی به ۱۵ درصد هم کاهش یافته است. بخش قابل ملاحظه ای از تولید
لی نیز به خاطر توزیع نامناسب و نیز به علت کاهش مصنوعی قیمت‌ها، هدر
رود.
درآمد حاصله از محل صادرات نفت رقمی بیش از ۸۰ درصد عایدات سالانهٔ
ن و بیش از ۵۰ درصد از درآمدهای بودجه را تشکیل می دهد. بنابراین،
انات قیمت نفت نتایج بسیار نامطلوبی برای برنامه ریزی و بودجهٔ مملکت به
می آورد. از آنجا که ۳۰ درصد مواد غذائی و بین ۲۵ درصد و ۶۰ درصد از

نه تنها خودکفائی کشاورزی که بنا بود در ظرف ده سال (
۱۹۹۰) تحقق یابد، هنوز به صورت یک هدف درازمدت باقی ماند
ایران به زمرهٔ بزرگ ترین واردکنندگان مواد غذائی در جهان
صنایع مونتاژ دوران شاه که زمانی به عنوان الگوی نادرست و نا
صنعتی شدن، و به مثابه عاملی در اتلاف درآمدهای ارزندهٔ حاصل از
محکوم می شد اینک به مراتب بیش از گذشته رایج شده است.
ناموجهِ بودجه بردرآمد نفت که در گذشته سبب فراز و نشیب
اقتصادی دانسته می شد کاهشی نیافته است. گرچه صادرات غیر
دوران شاه ظاهراً نسبت به آن بی توجهی می شد بر پایهٔ ارزش
طرز چشمگیری افزایش یافته، اما اگر عایداتِ حاصله از این افزای
تورّم و در مقایسه با واردات سنجیده شود، به احتمال زیاد هم از نظر
ملی و هم مطمئناً از نظر سرانه، نسبت به سابق کاهش یافته است.
دریافتی های حاصله از صادرات سالانهٔ اقلام غیر نفتی تنها برای تا
ماه واردات کفایت می کند، و کلّ درآمد حاصله از صادرات غیرنفتی
همان مقداری است که ایرانیان در سفر به خارج از کشور خرج می
در ایران دسترسی به آمار قابل اعتماد دربارهٔ توزیع درآمد داخ
مشاهدات خصوصی و بررسی هائی که جسته و گریخته انجام می گی
بیشتر شدن شکاف درآمد بین طبقات متوسط درمقایسه با قشرهای
رسیده دارد. مهم تر اینکه، طبقات متوسط که در زمان شاه رو به ر
انقلاب به این سو رو به زوال گرفته اند. سهم بودجه عمومی برا
نیروی هسته ای- که در ابتدا امری بیهوده دانسته می شد و نظام گذ
آن مورد نکوهش قرار گرفته بود- اکنون آشکارا و پنهانی افزایش یافت

به این ترتیب، عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی، حتّی با توج
اولویت های اجتماعی-اقتصادی خود آن، موفقیت آمیز نبوده است. هر-
پنج دولتی که بعد از انقلاب مصدر کار شده گناهِ بخشی از مشکلا
تلویحاً به گردن دولت قبل از خود انداخته است، سخنگویان رژیم
عوامل خاصی را مسئول ایجاد و استمرار این مشکلات می شمرند از
خرابکارانهٔ مخالفین رژیم در خارج کشور، جنگ "تحمیلی" با عرا
اقتصادی آمریکا، نوسانات قیمت نفت، سوانح و بلایای طبیعی، و تبلی
آمیز غرب برعلیه جمهوری اسلامی.

درحالی که نتایج منفی برخی از این عوامل (بویژه جنگ مخرّب

میان ۱۶۱ کشور جهان تنها بر کنگو، کوبا، عراق، کرهٔ شمالی و سومالی ارجح است. از لحاظ اعتبار اوراق بهادار دولتی و میزان سپرده در بانک های خارجی نیز ایران به داوری یک مؤسسهٔ خدمات سرمایه گذاری (Moody's Investment Services) در سطحی نازل، پائین‌تر از لبنان و بالاتر از روسیه قرار دارد. یک نشریهٔ اقتصادی معتبر انگلیسی نیز ایران را از لحاظ خطراتی (risks) که برای سرمایه گذاری می آفرینند یکی از پرخطرترین کشورها دانسته است. بی دلیل نیست که ظاهراً برخی از نمایندگی های اروپائی شرکت های بیمهٔ صادرات برای بیمه نامه های ایران حدود ۱۲ تا ۱۴ درصد حق بیمه دریافت می کنند- در قیاس با ضریب ۳ تا ۴ درصد که برای کشورهای «کم خطر» تعیین می شود.

از نظر فرهنگی، در جمهوری اسلامی یک سویکرد منفی ضمنی و ذاتی نسبت به سود و سودآوری وجود دارد. توفیق در فعالیت های اقتصادی بیش از آنکه تحسین‌انگیز باشد سوء ظّن و حسد می آفرینند. بویژه در دورهٔ بعد از جنگ با عراق هنوز واکنش نسبت به سرمایه و سرمایه گذاران (بخصوص سرمایه گذاران خارجی) منفی است. این واکنشِ منفی و رشدستیز را، که بر قانون اساسی جمهوری ایران نیز تاثیری قابل ملاحظه گذاشته، می توان ناشی از طرز تفکر انقلابیون چپگرا دانست. در واقع، بسیاری از حامیانِ دخالت و کنترل دولت که امروز خود در نظام اداری از مصادر کارند تنها به ظاهر از خصوصی کردن و سرمایه گذاری های خصوصی خارجی استقبال می کنند و در نهان مانع از تحقّق این گونه سرمایه گذاری ها می شوند.

طبقهٔ بازاری در ایران، که همواره از راه تجارت، نوساناتِ ساختگی بازار، جمع آوری اجاره، و عایدات از راه تورّم، زندگی کرده است، اگر هم به حکم غریزه با فعالیت های صنعتی بر پایهٔ رقابت، از میان برداشتن انحصارات و امتیازات ویژه، و کنترلِ تورّم، دشمنی نورزد دست کم نسبت به آن نظر چندان خوشی ندارد. در چنین نظامی همیشه یک تمایل اقتصادی و فرهنگی به سوی درآمدهای سریع با ضریب سه رقمی و مخالف با سرمایه گذاری تولیدی دراز مدت و بهره‌دهی بسیار کمتر وجود دارد.

از نظر مدیریت، اقتصاد ایران از یک بوروکراسی متورّم، نالایق و فاسد، و نبود نهادهای نظارت و کنترل مستقل، که در جامعهٔ مدنی معمول است، رنجور است. بخش دولتی در کنترل چهل نهاد انحصاری دولتی و فرادولتی قرار دارد که از طریق چند بنیاد بسیار بزرگ و چند هزار شرکت دولتی که از امتیاز دسترسی به اعتبارات بانکی ارزان قیمت، نرخ‌ترجیحی مبادلهٔ ارزی، یارانه‌های دولتی

مواد خام و کالاهای نیم ساختهٔ بعضی از صنایع متکی بر وا
کاهشی ناچیز نیزّ در قیمت نفت خام به کاهش درآمد ارزی و
و از میزان رشد و اشتغال می کاهد.

اقتصادی که سالانه با هفتصد و پنجاه هزار متقاضی کار مو
به رشد واقعی ۶ درصد یا بیشتر نیاز دارد. چنین رشدی نیز ب
می کند که سالانه ۳۰ تا ۳۵ درصد از تولید مجدداً به سـ
زمینه‌های سرمایهٔ انسانی و سرمایهٔ مادی اختصاص یابد. شکاف م
ملّی و سرمایه گذاری های ضروری می باید از راه توسل
خارجی پر شود. امّا، به دلائل مختلف، به ویژه اوضاع آشفته و ن
احساس نگرانی در بخش خصوصی، ایران از سرمایه گذاری
خارجی، به استثنای سرمایه گذاری های محدود در بخش نفت و
است. سرانجام، در نتیجهٔ دو دهه کنترل دستمزد و قیمت، و به
بسیار متورّم مبادلهٔ ارزی، رابطهٔ بین هزینه و قیمت به شدت تح
است، به گونه ای که اینک دیگر نمی توان راه حلی سریع و آسا
کرد.

از نظر ایدئولوژیک نیز رژیم جمهوری اسلامی، گرفتار در
اقتصادی متمرکز، خود را به سیاست رفاهی گسترده ای متعهد
در حیطهٔ امکاناتش نیست. بر اساس قانون اساسی کلیهٔ صنای
ایران، از جمله نیرو و معادن، شبکه های بزرگ آبیاری، ارتباطا
تلویزیون)، وسائل حمل و نقل (هواپیمائی، کشتیرانی، و راه آهن
نظام بانکی و بیمه، یکسره در مالکیت و قلمرو ادارهٔ دولت قرا
موجب قانون اساسی مالکیت و سرپرستی ابزار اصلی تولید و
دولت است نه تنها منابع مالی محدود کشور را می خشکاند و
پیوسته در کسری نگه می دارد، بلکه موجب دلسردی بخـ
سرمایه گذاری و ابتکار هم می شود. سردرگمی و ابهام د
خصوصی،دشمنی با سودآوری، و فقدان یک قوهٔ قضائیهٔ نیرو
کارآمد که توانائی داوری در اجرا و تنفیذ قراردادهای تجاری
عامل پیدایش فضائی بسیار نامساعد برای سرمایه گذاری شـ
بررسی مشترکی که با همکاری وال سترین جورنال (reet Journal
میراث» (Heritage Foundation) انجام گرفته است، ایران از نظر ف
به یکی از پائین ترین سطوح فروافتاده و با احراز مقام یکصد و

رسانده است.

طرح های اقتصادی رئیس جمهور که اخیراً در برنامه سوم توسعه عنوان شده، نیازهای مبرم کشور را به دقت مشخص ساخته است و برنامهٔ جدید، که هدفش سازگار ساختن عدالت اجتماعی با رشد اقتصادی است، اهداف زیر را در دستور کار خود قرار داده: ازدیاد سرمایه گذاری و اشتغال؛ جنگ با تورم؛ اصلاح نظام مالیاتی؛ از میان برداشتن انحصارات دولتی و خصوصی؛ واگذاری مؤسسات دولتی زیان آور به بخش خصوصی؛ افزایش صادرات غیرنفتی؛ یکسان سازی وضع مبادلهٔ ارزی؛ جلب سرمایه گذاری بخش خصوصی خارجی؛ گسترش کارآموزی و امر آموزش؛ و بازسازی نظام اداری. این برنامه هم چنین وعده می دهد که به احراز شش درصد رشد سالانه نائل گردد، تورم را ۴۰ درصد کاهش دهد، ۳۵ درصد از میزان بیکاری بکاهد، و سالی هفتصد و پنجاه هزار شغل جدید پدید آورد.

پیداست که برآورده ساختن این اهداف کار بسیار دشواری خواهد بود. امّا توفیق در رسیدن به اهدافِ از پیش مشخص شده نیازمند یک سلسله مقدمات و پیش شرط هائی است که هنوز فراهم نیامده اند. بیش از هرچیز نیاز به یک اجماع عمومی و اتفاق نظر ملی دربارهٔ مقصد نهائی جمهوری اسلامی است. به سخن دیگر، نخست باید احراز کرد که آیا مردم ایران، آن گونه که قانون اساسی تجویز می کند و رهبر جمهوری اسلامی مدام مدعی آن است، خواستارند که، به هدف تقرّب به خدا، در جهان مادی نیز به یک زندگی روحانی و زاهدانه و محقر سنده کنند؟ یا آنکه مایل اند به سطح بالاتری از رفاه مادی رسند، و از امکانات و تسهیلات اقتصادی و اجتماعی بیشتری برخوردار شوند؟ آیا همچنان قرار است از یک «الگوی مصرفی» سازگار با زندگی منزّه طلبانه و اخلاقی آن طور که بنیادگرایان وعده داده اند پیروی کنند؟ یا آنکه باید مختار شوند تا از ثمرات کار و کوشش و شایستگی خود، در یک نظام قانونی مورد قبول همگان، بهره مند گردند؟ این پرسش های اساسی هنوز پاسخ دقیق و روشنی نیافته اند.

اگر روشن شد که اکثریت مردم زندگی مرفه تر و دلپذیر تر را به زندگی مرتاضانه و منزّه طلبانه ترجیح می دهند، گام بعدی تصمیم گیری قاطعانه در مورد چگونگی نقش و دخالت دولت در اقتصاد و میزان فعالیت های تجاری آن است. مسئله ای اساسی و حیاتی که در طی ۲۱ سال گذشته هیچ گاه به روشنی درباره اش تصمیم گیری و تعیین تکلیف نشده. متن اولیهٔ قانون اساسی ایران که پیش نویس آن توسط کسانی که اغلب گرایش های مارکسیستی داشتند تهیه شده

و حمایت دولت در مقابل واردات، برخوردارند، اداره می شود. این نهادها معمولاً دارای تعداد کارمندانی بیش از حدّ نیاز، مدیریتی نالایق و فاقد صلاحیت در زمینهٔ محاسبات مربوط به هزینه و قیمت اند و بطور کلی در صحنهٔ رقابت در بازارهای جهانی اثری از حضور آنان به چشم نمی خورد. اولویتی که به تعهدات اسلامی و انقلابی در گزینش کادر مدیریت موسسات دولتی داده می شود مملکت را از داشتن نیروهای متخصص، شایسته و کارآشنا محروم ساخته و در نتیجه سبب کاهش چشمگیر درکارآئی اقتصادی شده است. نرخ بازدهی سرمایه که درسال پیش از انقلاب تا شاخص ۲ درصد درسال بالا رفته بود اکنون به شاخص نیم درصد درسال پائین آمده، یعنی ۴۰۰ درصد کاهش یافته است.

**چشم انداز**

آنچه در گذشته روی داده لزوماً سرنوشت آینده را رقم نخواهد زد. تاکنون مجموعه‌ای از عوامل منفی- از جمله یک قانون اساسی مخالف با بازار آزاد، یک بخش دولتی متورّم و نالایق، فقدان یک سیاست موزون و منسجم در بارهٔ بازار کار، سیاست‌های کشاورزی و صنعتی آشفته، دنباله روی از یک برنامهٔ رفاهی پرهزینه، مرجح دانستن تعهد کورکورانه بر لیاقت و تخصص در امر مدیریت، تحمل فساد اداری و رفتارهای ضد اجتماعی، گریز پیوستهٔ سرمایه، فرار مغزها، نامعلوم بودن نحوهٔ ادارهٔ سازمان های دولتی و نیمه دولتی، و استمرار واکنش ها و مواضع نسنجیده و نامعقول در مقابل غرب ـ ایران را از امکانات فراوانی که برای رشد و توسعهٔ اقتصادی در اختیار داشته محروم ساخته است. امّا خسران این سال‌های از دست رفته را دست کم می توان تاحدودی از راه تغییر خط مشی کنونی به خط مشی روشن بینانه و جدید جبران کرد.

اصلاحات فراگیری که از جانب محمد خاتمی در مناسبت های گوناگون طّی سه سالی که بر مسند قدرت قرار داشته عنوان گردیده، جملگی به منظور مقابله با مشکلات متعدد و دست و پا گیر موجود طرح شده است. ابتکار موفقیت آمیز وی در دعوت از سازمان ملل متحد برای تهیهٔ مقدمات «گفتگوی تمدن ها»، و گام های مثبتی که در جهت بهبود روابط با اتحادیه اروپا (بویژه با ایتالیا، فرانسه و انگلستان) برداشته است را می توان برای اقتصاد مملکت به فال نیک گرفت از برکت برقراری مجدد پوشش بیمهٔ صادرات و ضمانت های سرمایه‌گذاری از جانب موسسات مالی این کشورها، ایران توانسته است هزینهٔ مورد نیاز برای سقف بالاتری از واردات را تأمین کند- البته افزایش اخیر قیمت نفت هم به این کار کمک بسیار

ابهاماتی که در قانون اساسی در ارتباط با مالکیت خصوصی و سود سرمایه وجود دارد، برطرف گردند. مصادرهٔ اموال اشخاص حقیقی یا حقوقی، آن هم بدون مجوّز و بی‌رعایت ضوابط قانونی، باید یکسره ممنوع گردد. کلیهٔ دارائی‌هائی که خودسرانه و یا به بهانه های ناموجه، یا به براساس گناه منتسب به شخص ثالث، مصادره شده است باید به صاحبان قانونی آنها بازگردانده شود. خسارت کسانی که آماج اقدامات غیر قانونی در دوران پس از انقلاب بوده اند باید جبران گردد. سرانجام، دادگاه های انقلاب، که ۲۱ سال پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، هم چنان برجایند، باید یکسره از رسیدگی به امور و دعاوی اقتصادی معاف شوند و جای خود را به دادگاه های عمومی دادگستری با قضات آگاه به مسائل و امور اقتصادی جدید بسپرند. یک نظام قضائی سالم، کارآمد، مستقل و فارغ از گرایش ها و ملاحظات سیاسی که به دست قضات کاردان، صاحب صلاحیت و فسادناپذیر اداره شود از عوامل عمده برای تأمین پویائی اقتصادی ایران است. افزون بر این، تنها چنین نظام قضائی مورد اعتماد عمومی است که می تواند به وضع موهنی پایان دهد که در آن حتّی شرکت های دولتی نیز، برای گریختن از حوزهٔ صلاحیت دادگاه های جمهوری اسلامی، در خارج از مرزهای ایران خود را به ثبت می‌رسانند و یا در قراردادهای خود با سرمایه گذاران خارجی رسیدگی و حل اختلافات را به حکمیّت خارجی واگذار می کنند.

پس از آن که نظر عمومی نسبت به برنامهٔ اساسی حکومت احراز شود، ضوابط فعالیت های اقتصادی و کارآفرین مشخص گردد، و ساز و کارهایی که مسئولیت حمایت از هر دو را داشته باشد به وجود آید، باید به مرحلهٔ بعدی، که سبک ساختن بار حکومت است، پرداخت. این کار که روندی دشوار و از نظر سیاسی پُرمخاطره است شامل بازسازی کامل دیوانسالاری متورم، از میان برداشتن نهادهای فرادولتی، خصوصی گردانیدن گستردهٔ شرکت های دولتی زیان آور، و یک بررسی مجدد، عینی و واقع بینانه از سیاست های برنامه ریزی و بودجهٔ کشورخواهد بود.

باز سازی نظام اداری و حکومت در وهلهٔ نخست ایجاب می کند تا وزارت‌خانه‌ها و سازمان هائی که درحال حاضر تکالیف و کارهای یکسان دارند درهم ادغام شوند، از جمله سه نهاد در زمینهٔ دفاع و امنیت، سه نهاد در زمینهٔ کشاورزی، سه نهاد در زمینهٔ آموزش و فرهنگ، سه نهاد در زمینهٔ نیرو، و دو نهاد در زمینهٔ صنایع. بسیاری معتقدند که دست کم یک سوم از تعداد کنونی کارمندان دولت افزون بر نیازاند، اما نمی توان آنان ناگهان کنار گذاشت، زیرا

و مورد تأئید روحانیانِ متمایل به چپ هم قرار گرفته بود، پیو
مملکت مشکل آفرین بوده است. این سند دولت را به سوی تمرکز
یک سیاست رفاهی از گهواره تا گور سوق داد، در حالی که د
برای انجام چنین سیاستی از نظر مدیریت ضعیف، از نظر مالی
اداری ناتوان، و از نظر اجرائی فساد پذیر بودند. افزون بر این
پایان جنگ با عراق تاکنون آن بخش از رهبران رژیم که معتقد
بر لزوم کاهش فعالیت ها و مسئولیت های اقتصادی دولت پاف
شورای نگهبان و سایر جناح های ذینفع همچنان از تحقق این
جلوگیری می کنند.

از مسائل مربوط به قانون اساسی گذشته، ریاست جمهوری
اختلافات ایدئولوژیک داخلی نیز روبرو بوده است. نظریه های
که در بودجه های سالانه، در طرح مسکوت ماندهٔ بازسازی اقتص
در برنامهٔ سوم توسعه، انعکاس یافته۔ بجای آنکه بازتابی از یک ات
باشد، سرشار از وعده های مساعد به افراد و جناح های گونا
یکدیگر اختلاف نظر و منافع دارند. از یک سو، خصوصی کردن
از میان برداشتن انحصارات خصوصی و دولتی، رقابت بهت
آزادسازی تجارت، مشخصاً در راستای خواسته های طرفداران نظ
حکومت قرار دارد. از سوی دیگر، تعهّد دولت به تأمین «عدالت
قیمت و مزد و بهره، ادامهٔ یارانه گستردهٔ دولتی، و ابقای نرخ تر
ارزی، از جمله امتیازاتی است که به هواداران دخالت دولت در اق
در کابینهٔ خاتمی و در دفتر رهبری جا و نفوذی دارند، داده شد
گونه که انتظار می رفت، این تلاش سخاوتمندانه برای راضی نگ
یک را خشنود نکرده است.

هرگاه این دو مشکل اساسی از راه عرضهٔ یک نظام اسا
یکسو، و یک برنامهٔ اقتصادی متکی به ابتکارات و فعالیت های ب
سوی دیگر، حل شود آن وقت شرط نخست برای رونق و پیشرفت
خواهد بود از تأکید بر مصونیت حقوق مالکیت و تنفیذ و اج
مشروع اقتصادی.

پاسخ مناسب به شکوهٔ مکرر سرمایه گذاران بالقوه دربارهٔ نبو
سرمایه گذاری و در نتیجه عدم اطمینان سرمایه گذاران نسبت
سلسله گام های اصلاحی است که باید به ترتیب برداشته شود.

ی سازد.

سرانجام، کار ضروری دیگر بازبینی و سنجش دوبارهٔ روند برنامه ریزی تصادی است. نظر به عملکرد بسیار نامطلوب دو برنامهٔ پنج سالهٔ بعد از انقلاب، ه به هیچ یک از اهداف برنامه ریزی شدهٔ خود نرسیدند و محتوی بسیاری از واد آنها نیز توسط مجلس یا مؤسسات دولتی نادیده گرفته شد. بجاست که سرورت وجودی سازمان برنامه مورد یک بررسی عینی، واقع بینانه و یر ایدئولوژیک قرار گیرد. مادامی که بودجهٔ ملی بر پایهٔ یک نظام مالیاتی منطقی مطمئن استوار نشود، سرنوشت اقتصاد مملکت وابسته به درآمدهای حاصله از روش نفت خواهد بود. و تا هنگامی که این وابستگی اساسی ادامه داشته باشد بی که مسئولین بتوانند دربارهٔ بهای نفت خام دست به پیش بینی بزنند، چه رسد ه بر آن کنترلی داشته باشند. برنامه ریزی بودجه بیشتر از محدودهٔ زمانی یک ساله بیهوده خواهد بود.

از این بحث می توان نتیجه گرفت که سرنوشت اقتصادی جمهوری اسلامی در راز مدت اساساً به ساختار سیاسی آن گره خورده است، زیرا در مجموع اقتصاد کشور تحت مالکیت، تصمیم گیری، اداره، و کنترل دولت قرار دارد. گرچه ظاهراً رژیم توانسته است در همهٔ این سال ها، با بهره گرفتن از غنائم نفت و گاز، به حوی کار کشور را تمشیت دهد، باید توجه داشت که هردوی این ذخائر به سرعت و به کاهش و اتمام است. اما از سوی دیگر اگر اصلاحاتِ بر شمرده در بالا توانند علی رغم مقاومت گروه های ذینفوذ و نیرومند جامهٔ عمل پوشند، آینده به ن تیرگی که مخالفان رژیم به آن امید بسته اند و مدافعانش از آن بیمناک، خواهد بود.

از بسیاری جهات ایران برای سرمایه گذاری و رشد اقتصادی امکانات فراوان دارد. برخلاف بسیاری از کشورهای جهان سوم که به علت کمبود سرمایهٔ مادی و سانی، از رشد اقتصادی بازمانده اند، ایران این هر دو را نسبتاً به وفور در ختیار دارد. افزون براین، ایران دارای سرزمین پهناوری با حدود ۶۵ میلیون جمعیت است و حدوداً ۲۰ کشورِ در حال توسعه آن هم در منطقهٔ جغرافیائی بزرگی با ۳۰۰ میلیون جمعیت و بازاری بالقوه بزرگ و پرمنفعت برای کالاهای ساخت ایران در پیرامون آن قرار گرفته اند. از نظر منابع انرژی نیز ایران با تسلط بر حدود ۱۰ درصد از ذخائر نفت و ۱۵ درصد از ذخائر گاز جهان، در موقعیتی مطلوب قرار داردوضع خوبی بهره مند است. دیگر منابع طبیعی ایران نیز هنوز کاملاً به مرحلهٔ بهره برداری نرسیده اند اما کاملاً نوید بخش‌اند. نیروی کار

درحال حاضراقتصاد کشور توانائی جذب هفتصدو پنجاه هزار
درسال به بازار کار را ندارد. ناچار باید به سپاه کم کاران سر و
و آنان را به خدمات جدید و گستردهٔ عمومی (در زمینه هائی
بهداشت، و نگهداری از محیط زیست) گماشت. چنین برنامه ای نه
اداری استثنائی و کمیاب نیاز دارد، بلکه مستلزم آماده سازی و بازآم

حذف بنیادهای خیریه (و فرا دولتی) نیز، با همه مخاطرات س
دارد. این نهادها که دارائی ها، اموال، و شرکت های مصادره شده ا
به نحوی با نظام گذشته پیوند داشتند، اداره می کنند، عملا
چهارچوب اداری، مالی، و حسابرسی دولتی دارند. سرپرستی و
نهادها که عملاً از معافیت مالیاتی برخوردارند و غالباً جزو در
اصلی یارانه ها و سایر امتیازات دولتی نیز هستند، در دست عناص
اما بی صلاحیتی است که از سوی رهبر جمهوری اسلامی منصوب
همین رو به کسی جز او پاسخگو نیستند. این مجتمع های بزرگ مال
مؤسسات گوناگون را در زمینه های غیر مرتبطی چون کشاورزی،
حمل و نقل، ساختمان، در دست دارند بدون اینکه در کارشا
هماهنگی یا همکاری وجود داشته باشد. تولید بیشتر این مجتمع ه
کوچکی از بازدهٔ عادی سرمایهٔ آن هاست. با این همه، هزینهٔ برخی
های مذهبی را تقبل می کنند و به فعالیت های غیررسمی و غیرد
از حوزهٔ اختیار و بازبینی دولت مصون بوده است دست می زنند.

خصوصی سازی آن دسته از نهادهای دولتی که از نظر مالی
زیان آوری دارند از سال ۱۹۸۹ تاکنون در دستور کار هر دولتی
آمده بوده است. این هدف در تمام بودجه های سالانه، دستور العمل
و برنامه های پنج ساله به عنوان یکی از ضروری ترین گام ها به س
نظام مالی و کارآئی اقتصادی عنوان شده است بی آن که یک برنا
عملی، برای رسیدن به آن طرّاحی شود. در همان حال، مقاومت
هدف و برنامه ای از سوی کسانی که از قبل این نهادها منتفع می
ادامه دارد به ویژه از سوی مدیران و سرپرستان نازپرورده، کار
باطل، کارپردازان و فروشندگانِ مقرّب، و واسطه هائی که هدفشان
اجاره است. ولی این ها همه مشکلاتی نیست که نتوان از عهده برآم
صادقانه و جدّی خصوصی سازی نه تنها خزانه داری را از وضع ا
رها می کند بلکه زمینهٔ فعالیت و رقابت و احیای بخش خصوص

فریدون خاوند*

# نگاهی به اقتصاد ایران
## کارنامهٔ سال های سترون

در پایان دههٔ هفتاد و آغاز دههٔ هشتاد میلادی، همزمان با سال های پایه‌گذاری و استحکام نظام جمهوری اسلامی در ایران، اقتصاد جهانی فصلی از تاریخ خود را پشت سر گذاشته و چرخشی بزرگ را در راستای پیشروی به سوی همگرایی جهانی و منطقه ای آغاز کرده بود. در انگلستان و ایالات متحده امریکا، یک موج بزرگ فکری در هواداری از آزادسازی هرچه بیشتر فعالیّت اقتصادی به پا خاسته و حتی رأس هرم های قدرت را دراین دو کشور در دست گرفته بود. در اتحاد شوروی و کشورهای اقماری اش، کمونیسم سیاسی و نظامی هم چنان بر اریکهٔ قدرت تکیه داشت، ولی نابسامانی های اقتصادی بیش از پیش از پرده بیرون افتاده و تنگناهای تولید متمرکز دولتی دیگر برکسی پوشیده نبود. الگوهای مختلف اقتصاد دولتی درکشورهای در حال توسعه نیز، از الجزایر گرفته تا کوبا و گینه، ناکامی های خود را بیش از پیش به نمایش می گذاشتند. بسیاری از اقتصادها در امریکای لاتین، آسیا، خاور میانه و افریقا، به تدریج دگم های سنتی "جهان سوّمی" را رها کرده و به جای پافشردن بر سیاست های بستهٔ صنعتی و بازرگانی، زمینه ادغام تدریجی را در اقتصاد جهانی فراهم می‌آوردند، به ویژه از

---

* نویسنده و پژوهشگر در مسائل اقتصادی ایران.

درایران فراوان و نسبتاً ارزان است و کادرهای فنّی و حرفه ای در مقیاس ب
موجود و نسبتاً کم هزینه اند.

به نظر می رسد که با گسترش پایگاه های قدرت جناح اصلاح طلب عرصه های مختلف سیاسی و تصمیم گیری زمینه برای پیشرفت در امور سیاسی-اقتصادی کشور، بهبود روابط با غرب (به ویژه با آمریکا) و پایبندی جدّی تر به ضوابط رفتار سیاسی و عرف بین المللی فراهم آمده باشد. به یاری یک حکومت دمکراتیک، ایران از همه گونه توانائی برای دست یافتن دوباره به پایگاه سزاوار و بلند در جمع ملل برخوردار است.

---

در واقع چکیدهٔ گزینش ها و سوء تفاهم های اقتصادی انقلاب ۱۳۵۷ در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبلور یافت. ابهام ها و کاستی های این متن در بسیاری زمینه ها آشکار است. در اینجا تنها بر نارسایی‌های آن در عرصهٔ اقتصادی تکیه می کنیم. این نارسایی ها محصول مستقیم ضعف چشمگیر فرهنگ اقتصادی در میان نسل هایی است که انقلاب را به پیروزی رساندند. در همان حال باید پذیرفت که در بافتار این پیروزی و حوادثی که پس از آن روی داد، شرایطی فراهم آمد که درآن رادیکال ترین جناح های شرکت کننده در انقلاب، با الهام از نظریه پردازان چپ، بتوانند گزینش های خود را، به صورتی دراز مدت، بر سیاستگزاری اقتصادی جمهوری اسلامی تحمیل کنند. این "کجروی آغازین" بیش‌ازهمه در دو اصل چهل و چهار و هشتاد و یک قانون اساسی به‌چشم می خورد

اصل چهل و چهار، با نگارشی ناشیانه، صنعت و بازرگانی ایران را از لحاظ تثبیت تسلّط دولت برآنها تا سطح اقتصادهای سوسیالیستی جهان سومی تنزل می دهد، آن هم در آستانهٔ دههٔ ۱۹۸۰ میلادی که صدای خرد شدن استخوان چنین اقتصادهایی از سراسر جهان به گوش می رسید. برپایهٔ این اصل، بخش دولتی «شامل کلیهٔ صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، بانکداری، بیمه، نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.» اصل چهل و چهار سپس محدودهٔ بخش تعاونی را برمی شمارد و سرانجام به بخش خصوصی می رسد و جایگاهی حاشیه‌ای و تحقیرآمیز برای آن در نظر می گیرد: «بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است.»

اصل هشتاد و یک قانون اساسی یکی دیگر از نشانه های نبود فرهنگ اقتصادی در جمع نویسندگان قانون اساسی جمهوری اقتصادی است. بر پایهٔ این اصل «دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.» بی اغراق می توان گفت که در عرصهٔ سرمایه گذاری های خارجی، اصل هشتاد و یک قانون اساسی برای ایران همان قدر مشکل زا بوده است که فتوای قتل سلمان رشدی در عرصه‌های سیاسی و دیپلماتیک. جالب آن که هنگام تصویب این اصل، یکی از نمایندگان مجلس خبرگان که به اهمیت مسئله پی برده بود، خطر کرد و هشدار داد که «ما نمی توانیم منع کلی امتیاز را بیاوریم. شما در ذهنتان رفته

راه منطبق کردن صنایع خود با نیازهای بازارجهانی وجذب سرمایه گذاری های خارجی. در همان سال ها کشورهای پویای آسیای خاوری، که چابکسواران اقیانوس آرام لقب گرفته اند، کم کم جایگاه خود را به عنوان قدرت های تازه‌نفس بازرگانی و صنعتی در صحنه جهانی به نمایش می گذاشتند و ثابت می کردند که ملّت ها می توانند بر واپس ماندگی اقتصادی خود غالب شوند و به باشگاه قدرت های صنعتی راه یابند. به دیگرسخن، سال های زایش و خردسالی جمهوری اسلامی همزمان بود با آغاز شتاب در فرآیند آزاد سازی اقتصادی، عقب نشینی دولت ها از صحنه های تولید و بازرگانی و فرو ریختن بسیاری از سدهای موجود بر سر راه جا به جایی کالاها و سرمایه ها. مجموعهٔ این دگرگونی ها در سال های بعد بسیاری از مناطق سیارهٔ زمین را در برگرفت و زیر عنوان پدیدهٔ «جهانی شدن اقتصاد» یکی از بزرگ ترین انقلاب های تمدن انسانی را به وجود آوردند.

### کجروی های آغازین

انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن، از همان آغاز، الگوئی را برگزید که به جای بهره گرفتن از تجربهٔ اقتصادی سال های پس از جنگ دوّم، به مسیری خلاف فرآیند تحوّل اقتصاد جهانی و بسیاری از اقتصادهای ملّی گام گذاشت. درحالی که فرآیند خصوصی سازی به بسیاری از کشورهای جهان سرایت کرده بود، ایران بعد از انقلاب اقتصاد دولتی را، که پیش از آن هم عریض و طویل بود، ابعادی تازه بخشید. در حالی که حتی بسته ترین اقتصادهای سوسیالیستی، همانند چین راه را بر سرمایه گذاری خارجی آن هم در مقیاسی انبوه می گشودند، جمهوری اسلامی دست رد بر سینهٔ سرمایه گذاری خارجی گذاشت، با این خیال که هرگز به آن نیازی نخواهد داشت. در حالی که شعارهایی از قبیل «خودکفایی اقتصادی کم کم به موزه های انقلابی سپرده می شدند، جمهوری اسلامی دستیابی به یک اقتصاد بسته را هدف رسمی خود اعلام کرد با این تصور که می توان به دور کشور دیوار چین کشید.

در فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا تصویب قانون اساسی (آذرماه ۱۳۵۸)، شورای انقلاب با تصویب بیش از شصت مصوبه، صدها واحد صنعتی، بازرگانی، کشاورزی و تمامی بانک ها و شرکت های بیمه را به دولت یا "بنیاد" ها واگذار کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی «کلیه اقدامات و سیاست های شورای انقلاب را به صورت هدف ها و اصول حاکم برنظام جمهوری اسلامی رسمیت داد و روش تازه ای را برای تسلّط دولت بر اقتصاد ارائه کرد.»[۱]

**به سوی اصلاحات اقتصادی**

سیاستگزاری اقتصادی جمهوری اسلامی در بیست سال گذشته از پیچ و خم‌های فراوان گذشته و، در مجموع، زیر فشار شرایط داخلی و بین المللی، تلاش کرده است تا حدّ امکان خود را با سیر عمومی اقتصاد جهانی هماهنگ کند. با این حال مجموعه ای از عوامل بازدارنده به ویژه در عرصه های نهادی و حقوقی و سیاسی، از پیشبرد اصلاحات ساختاری جلوگیری کرده و اقتصاد ایران را هم‌چنان در حاشیهٔ اقتصاد جهانی نگه داشته است:

۱- در شرایط اضطراری سال های نخست بعد از انقلاب و دوران جنگ هشت ساله، تمشیّت اقتصاد ایران در انطباق کامل با جهت گیری های قانون اساسی سازمان یافت و فرآیند «الجزایری شدن» کشور در راستای تقویت پایه های یک اقتصاد دولتی و بسته، سرعت گرفت. فرسایش شدید واحدهای تولیدی به ویژه در پی برکناری کادرها، فروپاشی نظام مدیریت و فرار سرمایه ها، همراه با گسترش روز افزون تنش در روابط با قدرت های صنعتی، فرو رفتن هرچه بیشتر کشور در گرداب جنگ و ضرورت بسیج منابع برای مقابله با تجاوز عراق، همه و همه دست به دست هم داد و زمینهٔ تثبیت یک نظام متمرکز اقتصاد دولتی را فراهم آورد. اُفت چشمگیر درآمدهای نفتی درسال های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و کاهش توان وارداتی ایران به سهم خود به گسترش هرچه بیشتر سیاست جیره بندی عمومی دامن زد. در فاصلهٔ سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، درآمد ناخالص داخلی به ریال ثابت هرسال به طور متوسط ۱/۵ درصد کاهش یافت و اگر رشد جمعیت را به حساب بیاوریم، در سال ۱۳۶۸ درآمد ناخالص سرانه به ریال ثابت بیست سال به عقب بازگشت. هم چنین مقدار کسر بودجه در سال ۱۳۶۷ از ۲۴۰۰ میلیارد ریال، معادل پنجاه درصد بودجهٔ دولت، فراتر رفت. فروریزی اقتصاد ایران عامل مهمّی بود در پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت توسط آیت الله خمینی. مقامی آگاه در این زمینه می گوید: «وزیر اقتصاد و مسئولان اقتصادی کشور نامه ای [به آیت الله خمینی] نوشتند حاکی از این که امکانات اقتصادی، بودجه، درآمد و هزینه‌های کشور به خطّ قرمز رسیده و تا حدودی از آن هم گذشته است که دیگر قابل تحمّل برای جامعه نیست.»[۵]

۲- در اواخر دهه ۱۳۶۰ خورشیدی، در پی پایان جنگ و آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، سیاست اقتصادی ایران به مسیری تازه گام نهاد. فن‌سالاران نوپای نظام اسلامی به سر دمداری محسن نوربخش، محمّد حسین عادلی و مسعود روغنی زنجانی، با شعارهای "آزاد سازی" و "گشایش"، اهرم های

امتیاز دادن معنایش این است که فلان شرکت بیاید در ایران و معادن را استخراج کند و ببرد. . . این همه اشخاص صاحب فنّ در غرب هستند و مردم آزاده ای هم هستند. ما باید با این ها قرارداد داشته باشیم. . .»[۲] ولی این هشدار در فضای تعصب‌آلودهٔ آن روز به جایی نرسید و اصل هشتاد و یک در راستای دستیابی به "خود کفایی" سرانجام تصویب شد. سال ها بعد همه دانستند که شتابزدگی و ناشیگیری در نگارش یک متن حقوقی چگونه راه را بر سرمایه گذاری خارجی می‌بندد و کشور را از دستاوردهای مالی و فنّی و سازمانی دوران پایانی قرن بیستم محروم می کند. تردید نیست که پیشبرد اصلاحات اقتصادی در ایران با موانع گوناگون روبرو بوده است، ولی مانع حقوقی را در این میان باید از موانع اساسی شمرد.

در واقع اصول ۴۴ و ۸۱ قانون اساسی از همان آغاز هواداران اقتصاد دولتی و بسته را از یک تکیه گاه نیرومند حقوقی برخوردار کرد. اهمیّت این "کجروی آغازین" را نباید دست کم گرفت. قانون اساسی جمهوری اسلامی، به عنوان یک زیر بنای حقوقی برای دخالت گستردهٔ دولت در اقتصاد، همچنان وبال گردن جامعهٔ ایرانی است، آن هم در عرصه های حساسی چون بازرگانی خارجی، بانکداری، و ادارهٔ واحدهای بزرگ تولیدی. از همین روست که در بطن نظام جمهوری اسلامی، حتی در صفوف محافظه کارترین نیروهای سیاسی، زمزمهٔ تغییر مواد اقتصادی قانون اساسی بیش از بیش به گوش می رسد. علینقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن جمهوری اسلامی، عضو جمعیت موتلفهٔ اسلامی و یکی از متنفّذترین شخصیت های اقتصادی در ایران بعد از انقلاب اخیراً پذیرفت که «اشتباه در مورد اقتصاد ایران از قانون اساسی آغاز شد» وی با اشاره به جنبه های اقتصادی این متن می‌گوید: «آن مسایل نباید در قانون اساسی می‌آمد و یا اگر عنوان می‌شد، نباید به‌ریز مسایل و جزییات می پرداختند» خاموشی سپس می افزاید: «از بعد از تدوین قانون اساسی تاکنون، یکی از مشکلات اقتصاد ایران همین وضعیت قانون است. بعضی مواقع ضرورت انجام کارهایی احساس می شود که با قانون اساسی مغایرت پیدا می کند و به همین دلیل نیز مسکوت گذاشته می شود. از طرفی قانون اساسی را نیز هر روز نمی‌توان تغییر داد و از مردم نیز نظر خواست.»[۳] برخی از مقام های رسمی دولتی ایران امروز آشکارا از ضرورت تجدید نظر در اصل ۴۴ قانون اساسی سخن می گویند، زیرا آن را سدی جدی در راه اصلاحات اقتصادی در زمینه های گوناگون، از جمله بانکداری و بیمه گری تلقی می کنند.[۴]

در جمهوری اسلامی به گل نشسته و یا حتّی به نتایج معکوس رسید و از جمله میلیاردها دلار بدهی خارجی به بار آورد. به رغم تبلیغات گستردهٔ دولتی پیرامون "دوران سازندگی"، دوران هشت سالهٔ ریاست جمهوری رفسنجانی در مبارزه با دو بیماری عمدهٔ اقتصادی ایران، دولتی بودن و وابستگی به درآمد نفت، دستاوردی نداشت و همان بیماری ها را برای جانشین خود به ارث گذاشت. مهم‌ترین نشانهٔ این شکست، سقوط باز بیشتر سرمایه گذاری است. در واقع طی سال های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶، سرمایه گذاری به ازای هر ایرانی نسبت به دورهٔ ما قبل (دوران جنگ) حدود پانزده درصد کاهش یافت و این کاهش نسبت به دههٔ ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ به حدود چهل درصد رسید.[۶]

۳- تک نرخی شدن ارز که اقدامی مثبت بود، به سبب ناهماهنگ بودن با سایر مکانیسم های اقتصادی ایران، آشفتگی‌ها را شدت بخشید و تراز پرداخت‌های خارجی کشور را چنان متزلزل کرد که دولت رفسنجانی پس از مدتی کوتاه مجبور به عقب نشینی شد و بار دیگر به نظام چند نرخی ارز روی آورد. با این عقب نشینی، و سایر عقب نشینی ها در بسیاری از زمینه های عمدهٔ سیاست اصلاحی، تمشیّت اقتصاد ایران که پیش از این در چارچوب سیاست "تعدیل" تا اندازه ای هدفمند و دورنگر به نظر می رسید، از سال ۱۳۷۳ دوباره در سر درگمی و روزمرّگی فرو رفت. در همین سال بررسی برنامهٔ پنجسالهٔ دوّم از سوی مجلس چهارم با موانع بیشمار روبرو شد و تنش های شدیدی را میان بدنهٔ کارشناسی دولت رفسنجانی وجناح اکثریت مجلس به وجود آورد. کشمکش‌ها چنان بالا گرفت که جمهوری اسلامی سال ۱۳۷۳ را بدون برنامه گذراند و برنامه ای هم که سر انجام با یک سال تأخیر برای اجرا در فاصلهٔ سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ به دولت ابلاغ شد، با دیدگاه های کارشناسان سازمان برنامه و بودجه شباهت زیادی نداشت.

برنامهٔ پنجسالهٔ دوّم (۱۳۷۴-۱۳۷۸)، همانگونه که انتظار می رفت، با شکست روبرو شد. در یک گزارش تحلیلی که چکیدهٔ آن اخیراً در رسانه های تهران انتشار یافت،[۷] سازمان برنامه و بودجه تایید کرد که برنامهٔ دوّم نتوانست به هدف‌های اصلی اقتصادی خود دست یابد. این ناکامی به ویژه در عرصه‌هایی همچون نرخ رشد، تورّم، بیکاری و عدالت اجتماعی به چشم می‌خورد.

گزارش سازمان برنامه میانگین سالانهٔ رشد اقتصادی در فاصلهٔ سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ را ۳/۲ درصد ارزیابی می کند، حال آن که بر پایهٔ برنامهٔ پنجسالهٔ دوّم قرار بود ایران در فاصلهٔ سال های مورد نظر از میانگین رشد ۵/۱

عمدهٔ فرماندهی اقتصادی کشور را در وزارت اقتصاد و دارایی، ب
سازمان برنامه و بودجه در دست گرفتند. سیاست اقتصا
درچهارچوب برنامهٔ پنجسالهٔ اوّل (۱۳۶۸-۱۳۷۲) و نیز در استرا
«تعدیل اقتصادی»، که هدف های لیبرال منشانه تری را پیگیری
یافت. در بافتار دگرگونی های بزرگ هم در داخل (سقوط اقتصا
در جهان (فرو ریزی نظام های سوسیالیستی و به حرکت درآمدن
و اصلاحات در سراسر جهان)، تغییر سیاست اقتصادی تنها گزی
بود که در برابر رهبران جمهوری اسلامی قرار می گرفت. بیانی
ادبیات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، مراکز تکنوکر
اسلامی را انباشت. شعارها و تکنیک های عمدهٔ اصلاحات سا
نرخی کردن ارز گرفته تا تأمین تعادل بودجه، اصلاح نظام مالیات
(سوبسید) و خصوصی سازی به آیه هایی مقدس تبدیل شدن
ارزی، شاه بیت اصلاحات رفسنجانی بود. در پی انقلاب ۱۳۵۷ و
سیاسی و اقتصادی ناشی از آن، نظام ارزی ایران نخست دو نرخی
نرخی شد، تا جایی که در یک مقطع زمانی حدود ده نرخ ار
اقتصاد کشور تسلط یافت. هدف رسمی از برقراری نرخ های چند
از هدر رفتن منابع ارزی، مبارزه با اوج گیری تورم، افزایش صـ
واردات اعلام شد. ولی درعمل وجود نرخ‌های چندگانه به یکی
رکود، آشفتگی اقتصادی و فساد تبدیل شد، تا جایی که در سا
رفسنجانی به نظام تک نرخی شدن ارز بر پایهٔ نرخ شناور روی
سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، ابتکار های دیگری نیز برای فعا
محورهای سیاست تعدیل از آن جمله، مبارزه با کسری بودجـ
خصوصی سازی، و واقعی کردن قیمت ها، اتخاذ شد. ولی
سیاستگزاری اقتصادی ایران نیز به پایان رسید و سیاست "تعدیل
با موانع گوناگون، زود از نفس افتاد. تجربهٔ سال های شصت و هـ
دو خورشیدی نشان داد که پیشبرد اصلاحات در شرایط ایران
جدّی رو برو است از جمله تنوّع مراکز قدرت، نبود یک نظام حقو
حجم عظیمی از مقررات دست و پا گیر و گاه متضاد و تداوم و
روابط خارجی.

به این ترتیب، اصلاحات اقتصادی ایران در نخستین سال‌ها
خورشیدی در پیچ و خم معامله های پایان ناپذیر میان جناح های

سازمان برنامه و بودجه از سال ۷۶، رشد سرمایه گذاری منفی شد و درسال ۷۷ کاهش آن شتاب بیشتری گرفت، تا جایی که رشد منفی آن به بالای شش درصد رسید. در عرصهٔ سرمایه گذاری های خارجی، دوران زیر پوشش برنامهٔ دوّم نتوانست به انزوای ایران پایان دهد. طبق همین گزارش در سال ۱۳۷۵، تنها چهارده میلیون دلار سرمایه گذاری خارجی در کشور صورت گرفت و در فاصلهٔ سال های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶، کلّ سرمایه گذاری خارجی انجام گرفته در ایران از چهل میلیون دلار فراتر نرفت. ناگفته پیدا است که در این ارقام، قرارداد های بیع متقابل (buyback) در عرصه های نفت و گاز در زمرهٔ سرمایه گذاری های خارجی به حساب نیامده اند.[۸]

**اقتصاد ایران در سال های اخیر**

انتخابات دوّم خرداد ۱۳۷۶ و دستیابی محمّد خاتمی به کرسی ریاست جمهوری به خودی خود دگرگونی مهمی در سیاستگزاری اقتصادی ایران پدید نیاورد. رئیس جمهوری تازهٔ ایران در عرصهٔ سیاست داخلی با شعار جامعهٔ مدنی و در عرصهٔ سیاست خارجی با شعار تنش زدایی به میدان آمد. امّا، «استراتژی اقتصادی» وی در هاله ای از ابهام بود و سخنان وی در این زمینه از پاره‌ای ملاحظات کلّی پیرامون عدالت اجتماعی یا ضرورت کاهش وابستگی به نفت، فراتر نمی رفت. در آغاز مرداد ماه ۱۳۷۷، یک سال پس از آغاز دوران ریاست جمهوری اش، محمّد خاتمی طرحی با عنوان «ساماندهی اقتصادی» کشور را ارائه کرد. این طرح در همان حال که در چند زمینهٔ بسیار حسّاس، از جمله خصوصی‌سازی، پرداخت یارانه و نرخ ارز ابهام بسیار داشت در بیان دردهای سنتی اقتصاد ایران (دولتی بودن و وابستگی‌اش به درآمد نفت) از شفّافیّت نسبی برخوردار بود. امّا برای درمان این دردها راهی نمی نمود و پیشنهادهای قاطع و روشنی برای فائق آمدن بر تنگناها نداشت. از دلائل این کاستی ها یکی این بود که طرح ساماندهی می کوشید طرفداران اقتصاد آزاد و حامیان اقتصاد دولتی را ـکه هردو در طیف هواداران خاتمی و همکاران و مشاورانش حضور دارندـ راضی نگهدارد.

طرح ساماندهی در بخش نخستین خود تأکید می کند که برای مبارزه با بیکاری و افزایش‌نرخ رشد، کاری از دست دولت ساخته نیست و این مهم تنها از سرمایهٔ خصوصی، اعم از ایرانی یا خارجی بر می آید. با وجود این همان طرح در زمینهٔ مسألهٔ حیاتی خصوصی سازی از مرز یک سلسله کلّی‌گویی فراتر نمی رود و به تصمیم های مشخص برای پایان دادن به تسلّط دیوانسالاری بر اقتصاد،

درصد درسال برخوردار باشد. به ادعای سازمان برنامه بالاترین نر
درصد بود که در سال ۱۳۷۵ تحقق یافت و پایین ترین آن ۱/۶در
گذشتهٔ خورشیدی به دست آمد.

در عرصهٔ تورّم نیز برنامهٔ دوّم از تحقق هدف خود باز ماند.
دوّم پیش بینی می کرد که میانگین نرخ تورّم در فاصلهٔ سال ه
۱۳۷۸ پیرامون ۱۲/۴ درصد نوسان خواهد کرد. در عمل، طی ه
میانگین نرخ تورّم به گفتهٔ سازمان برنامه و بودجه از دو برابر رقم پ
فراتر رفت، به ویژه از آن رو که نقدینگی بیش از دو برابر میزان ا
یافت. نرخ بیکاری نیز از ۹/۴ درصد درسال ۱۳۷۴ به شانزده د
پایانی برنامه رسید. در قانون برنامهٔ دوّم توسعه پیش بینی شده بود
طور متوسط ششصد و شصت هزار فرصت شغلی در کشور ایجاد
ولی در عمل رقم متوسط فرصت های شغلی ایجاد شده در کشور از
شغل درسال فراتر نرفت و همین ناکامی، بیکاری را به سطح کنونی

حسّاس ترین نکته ای که در گزارش سازمان برآن تأکید شده،
نابرابری های اجتماعی در طول برنامهٔ پنجسالهٔ دوّم است. به بیان ،
پنج سال گذشته ایران هم در زمینهٔ توسعهٔ اقتصادی با شکست روب
در عرصهٔ عدالت اجتماعی. شدت گرفتن فاصلهٔ طبقاتی درگزارش ،
از راه توسل جستن به "ضریب جینی" به نمایش گذاشته شده است. ا
جینی" بین صفر و یک نوسان می کند. هرچه در یک جامعه
غیرعادلانه تر باشد، "ضریب جینی" از صفر دور و به رقم یک
می شود. بر پایهٔ گزارش سازمان برنامه، "ضریب جینی" در ایران از
اوّل برنامهٔ دوّم به ۰/۴۵ درسال آخر برنامه رسیده و در واقع فاصا
کشور افزایش یافته است.

با نگاهی به ارقام انتشار یافته از سوی سازمان برنامه و بو
می رسد که این ناکامی عمدتاً از دو عامل اصلی سرچشمه می
کاهش درآمدهای ارزی ایران از محل صادرات نفت و گاز و د
سرمایه گذاری. فروریزی بازار انرژی در سال های ۷۶ و ۷۷ خورشی
ایران در عرصهٔ ارزش افزودهٔ بخش نفت، به ترتیب چهارده درص
درصد از هدف های برنامه عقب بماند.

ولی شکست برنامهٔ دوّم به طور عمدهٔ حاصل کاهش چشمگیر ،
بخش های دولتی و عمومی از پایان سال ۱۳۷۵ خورشیدی بود.

از ده درصد فراتر نرود. این مصوبهٔ شدیداً عوامفریبانه درعمل وضع شرکت های دولتی را از آنچه هست بدتر خواهد کرد. زیرا آنها مجبور خواهند شد بدون توجه به نرخ تورّم، افزایش بهای کالاها و خدمات خود را به ده درصد محدود کنند و برای جبران زیانی که از این طریق بر آنها تحمیل می شود، بیش از پیش بر بودجهٔ دولت فشار بیاورند.

- مورد دوّم، مصوّبه عوامفریبانهٔ دیگری است که جناح اکثریّت مجلس بر لایحهٔ پیشنهادی رئیس جمهوری افزود و براساس آن دولت را موّظف کرد دستمزد کارمندان و پرسنل خود را پا به پای نرخ تورم افزایش دهد. این مصوّبه نیز، همچون مصوّبهٔ اوّل، به رغم ظاهر بسیار مردم دوستانهٔ آن، پیآمد دیگری ندارد جز افزایش باز هم بیشتر هزینه های دولت، دامن زدن به کسری بودجه و فراهم آوردن زمینهٔ باز هم مساعدتر برای اوج گیری تورّم.

این دو مصوّبه واکنش تند سخنگویان دولت را برانگیخت، تا جایی که محمّد علی نجفی، رئیس سازمان برنامه و بودجه تهدید کرد اگر تصمیم‌های مجلس با هدف‌های برنامه ناسازگار باشد، دولت لایحهٔ پیشنهادی خود را پس خواهد گرفت.

- سوّمین و حسّاس ترین مسألهٔ تنش زا در روابط مجلس و دولت، مادهٔ ۱۱۷ لایحهٔ برنامهٔ سوّم بود در بارهٔ افزایش قیمت فروش داخلی حامل های انرژی یعنی برق، گاز طبیعی، نفت سفید، بنزین، نفت گاز و نفت کوره. هدف این افزایش، علاوه بر تأمین درآمد برای دولت، بهینه سازی مصرف انرژی و کاهش بخشیدن به مصرف سوخت است. بعضی از نمایندگان جناح اکثریّت، باز هم به نام دفاع از مستضعفان، پیشنهاد حذف آن را مطرح کردند. کار به جنجال کشید و سرانجام برای آن که طومار لایحهٔ برنامهٔ سوّم در هم پیچیده نشود، مشکل به سال‌های آینده موکول گردید و قرار شد هر سال دولت قیمت فروش داخلی حامل‌های انرژی را در لوایح بودجهٔ سنواتی خود به تصویب مجلس برساند.

چگونگی بررسی لایحهٔ برنامهٔ سوّم یادآور تجربهٔ برنامهٔ دوّم است که زیر فشار جناح اکثریت مجلس سرانجام به شیر بی یال و دم و اشکم تبدیل شد و کارش به ناکامی کشید. مقامات سازمان برنامه و بودجه و حتّی مهم ترین طرّاحان برنامهٔ پنجسالهٔ سوّم از هم اکنون تحقّق هدف های این برنامه را غیر ممکن تلّقی می کنند. مسعود نیلی، معاون امور هماهنگی و اقتصادی سازمان برنامه و بودجه و یکی از مهم ترین طراحان برنامهٔ سوّم، نسبت به تحقّق هدف‌های این برنامه در زمینه هایی چون نرخ رشد، نرخ بیکاری و نرخ تورّم ابراز بدبینی کرد و دلیل این بدبینی را تغییراتی دانست که نمایندگان مجلس در

نمی‌پردازد. در زمینهٔ نظام تعیین و کنترل قیمت‌ها و پرداخت یارانه به کالاهای اساسی نیز، طرح ساماندهی به تغییر وضع موجود تمایلی چندانی نشان نداده است. در ایران، یارانه جنبهٔ فراگیر دارد و کالاهای یارانه ای، از نان گرفته تا بنزین، در اختیار همهٔ طبقات قرار می‌گیرد. کسانی که اصلاح این نظام فراگیر را پیشنهاد می کنند، اعتقاد دارند که یارانه باید هدفمند باشد و تنها در اختیار قشرهای آسیب پذیر قرار بگیرد. امّا، طرح ساماندهی هم چنان برحفظ یارانه های فراگیر تکیه دارد.

و سرانجام در زمینهٔ مسائل ارزی، طرح ساماندهی اعلام می کند که نرخ ارز دولتی تا پایان سال ۱۳۷۸ افزایش نمی یابد. به بیان دیگر تا پایان سال جاری خورشیدی، هر اتفاقی در اقتصاد ایران و جهان روی دهد، نرخ ارز دولتی جمهوری اسلامی تغییر نخواهد کرد. چنین سیاست ارزی آمرانه ای مشکل بتواند نرمش لازم را در روابط اقتصاد ایران با دنیای خارج به وجود آورد.

لایحه برنامهٔ پنجسالهٔ سوّم (۱۳۷۹-۱۳۸۲)، که در شهریور ماه ۱۳۷۸ از سوی محمّد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی به قوهٔ مقننه تقدیم شد، در شکل نخستین خویش بسیار منسجم تر و یکپارچه تر از طرح ساماندهی و دو برنامهٔ پنجساله گذشته به نظر می رسید. با ارائهٔ این برنامه، معلوم شد که رئیس جمهوردر گزینش های اقتصادی خود بیش از پیش جانب هواداران اقتصاد آزاد را گرفته است. ولی این گزینش ها با مقاومت سرسختانهٔ محافظه‌کاران جمهوری اسلامی روبرو شد و تنش های سختی را میان دولت و مجلس به وجود آورد. در آغاز همه چیز به روال عادی جریان یافت و لایحهٔ برنامهٔ سوّم، هماهنگ با زمان بندی پیش‌بینی شده، از پیچ و خم کمیسیون‌های تخصصی و کمیسیون اصلی مجلس گذشت بدون آن که محتوای آن با تغییر عمده ای روبرو شود.

چهارشنبه نوزدهم آبانماه ۱۳۷۸، وقتی لایحهٔ برنامهٔ سوّم به صحن علنی مجلس آورده شد، به نظر می رسید که آتش بس میان دستگاه اجرایی و دستگاه قانونگزاری پیرامون برنامهٔ سوّم ادامه خواهد یافت و دولت خاتمی خواهد توانست بدون دردسر به مراحل نهایی تصویب برنامه نزدیک شود. این توّهم دیری نپایید و رویدادهای بعدی نشان داد که برنامهٔ سوّم نیز از جوّ تب آلود سیاسی ایران تأثیر می پذیرد و حتی آیندهٔ آن دچار ابهام می‌شود.

تنش میان دولت و مجلس در سه مورد به اوج خود رسید:

ـ مورد نخست، مصوّبه ای است که مجلس به لایحهٔ پیشنهادی دولت افزود و براساس آن مقرر داشت افزایش بهای کالاها و خدمات توسط شرکت های دولتی

کشاورزی ایران سخن گفته و هشدار داده است که تنوّع در تصمیم‌گیری ها، چند پارچگی در تشکیلات و نا هماهنگی میان دستگاه‌های دولتی، سیاست های بخش کشاورزی را با شکست روبرو کرده است.[۱۱] از سوی دیگر کارشناسان وابسته به «شورای بین المللی غلّه» پیش بینی می کنند که جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۹۱ با خرید هشت‌میلیون و پانصد هزارتن گندم در بازارهای‌بین‌المللی در رأس کشورهای وارد کنندهٔ این محصول در جهان قرار خواهد گرفت. همان کارشناسان می‌گویند که خرید گندم توسط ایران درسال جاری میلادی به سرعت اوج گرفته و نسبت به سال گذشتهٔ، دویست و بیست و هفت درصد افزایش یافته است.[۱۲]

ـ در عرصهٔ فرش، که مهم ترین کالا در صادرات غیر نفتی ایران به شمار می رود. به نظر می رسد که ایران در پی ندانم کاری های دو دهه گذشته، سهم مهمی از بازارهای صادراتی اش را از دست داده است. به گفتهٔ محمّد شریعتمداری، وزیر بازرگانی جمهوری اسلامی، سهم ایران درتجارت جهانی فرش از چهل و یک درصد در سال ۱۹۷۶ به سی و یک درصد درسال ۱۹۹۶ کاهش یافت، در حالی که بر سهم کشورهای هند، چین و ترکیه در این مدّت افزوده شد. در واقع حجم صادرات فرش ایران از یک میلیارد و ششصد میلیون دلار در سال ۱۳۷۳ به پانصد و شصت و شش میلیون دلار در سال گذشته خورشیدی سقوط کرده است. یکی از عوامل اصلی زوال نسبی صادرات ایران واپس مانده بودن نظام تولید و بازرگانی فرش در این کشور است. به گفتهٔ وزیر بازرگانی ایران، در حال حاضر نود و چهار درصد بافت فرش در منازل و تنها شش درصد آن در واحدهای کارگاهی انجام می گیرد. از سوی دیگر ورود افراد بی صلاحیّت به عرصهٔ تجارت فرش و روی آوردن بعضی از سازمان ها به صدور فرش برای به دست آوردن ارز، شهرت دیرینهٔ انداخته است، آن هم در شرایطی که رقبای تازه و نیرومندی به بازارهای جهانی رخنه کرده و دامنهٔ نفوذ خویش را بیش از پیش گسترش می دهند.

درآستانهٔ قرن بیست و یکم میلادی، موقعیّت بسیار شکنندهٔ اقتصاد ایران در هشدار مسعود نیلی، معاون اقتصادی و هماهنگی سازمان برنامه و بودجهٔ جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته شده است. وی می گوید: «محاسبات و اعداد و ارقام نشان می دهد که اگر کشور بخواهد با این وضعیت راه خود را در پیش گیرد و ادامهٔ مسیر دهد، در ده سال آینده درآمد سرانهٔ ما یک هفتم درآمد سرانهٔ مالزی، یک بیستم کرهٔ جنوبی و یک چهارم ترکیه خواهد بود». برخی از اقتصاد دانان ایرانی براین باورند که پیش بینی این مقام عالیرتبهٔ سازمان برنامه از هم

لایحهٔ پیشنهادی دولت وارد کردند. در لایحهٔ دولت پیش بینی شده بود که میانگین نرخ سالانهٔ رشد اقتصادی کشور شش درصد و نرخ تورم شانزده درصد باشد و نیز نرخ بیکاری در پایان برنامه از یازده درصد فراتر نرود. امّا به گفتهٔ نیلی، با توّجه به دستکاری های مجلس در لایحه، میانگین نرخ رشد اقتصادی از چهار درصد بیشتر نخواهد بود، نرخ تورم به نوزده درصد خواهد رسید و نرخ بیکاری از هیجده درصد فراتر خواهد رفت.

**اقتصاد ایران در آستانهٔ قرن بیست و یک میلادی**

در آستانهٔ قرن بیست و یک میلادی، ایران هم چنان گرفتار یک اقتصاد بسته، نفتی و دولتی است. بسیاری از رفورم های اجتناب ناپذیر اقتصادی، که بیست سال یا پانزده سال پیش می توانستند در شرایطی مناسب تر به اجرا گذاشته شوند، اکنون به ناچار با دشواری های بیشتری روبرو خواهند شد. تجربهٔ جمهوری اسلامی در یک دههٔ گذشته نشان داد که اصلاحات تنها نمی تواند به اقتصاد محدود شود. پیشبرد اصلاحات اقتصادی نیازمند برخورداری از یک بستر مناسب سیاسی و اجتماعی است. فضای سیاسی درونی ایران از پیدایش اعتماد و امنیّت لازم برای بسیج سرمایه و کار در خدمت تولید جلوگیری می کند. دیپلماسی جمهوری اسلامی نیز فضای بین‌المللی لازم را برای توسعهٔ کشور فراهم نمی آورد.

آمار رسمی انتشار یافته از سوی منابع جمهوری اسلامی انحطاط چشمگیر اقتصادی ایران را در بیست و یکسال گذشته به نمایش می گذارند. براساس این آمار تولید ناخالص سرانهٔ کشور (به قیمت ثابت ۱۳۶۱) در سال ۱۳۵۵ معادل ۴۰۰ هزار ریال بوده است که در سال ۱۳۶۷ به ۲۰۱ هزار ریال، درسال ۱۳۷۵ به ۲۷۰ هزار ریال و در سال ۱۳۷۶ به ۲۵۲ هزار ریال کاهش یافته و به طور میانگین نرخ رشد سالانهٔ آن ۲/۱ - (منهای دو ممیّز یک) بوده است. تحوّل سرمایه گذاری های سرانه به قیمت ثابت سال ۱۳۶۱ نیز نشان می دهد که میزان آن در بیست سال گذشته از ۹۸ هزار و ۸۰۰ ریال در ۱۳۵۵ به ۲۲ هزار ریال و در سال ۱۳۶۷، ۴۰ هزار و ۷۰۰ ریال در ۱۳۷۵ و ۳۹ هزار و ۸۰۰ ریال در ۱۳۷۶ کاهش یافته که حاکی از نرخ منفی ۴/۲ درصد در سال است.[۱۰]

انحطاط اقتصادی ایران از عرصه های مدرن صنعتی فراتر رفته و کشاورزی و بخش های سنّتی را نیز فرا گرفته است:

ـ عیسی کلانتری وزیر کشاورزی جمهوری اسلامی علناً از خطر نابودی

پرویز مینا*
فرخ نجم آبادی**

# منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل

## مقدمه

اقتصاد ایران در دوران بیست سالهٔ پس از انقلاب، به رغم بیشتر از سیصد میلیارد دلار درآمدهای نفتی، دچار تنگناها و نابسامانی های کم نظیر شده است. تورم سرسام آور، بیکاری مزمن، توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت، تنزل فاحش درآمد سرانه و بالاخره گسترش ابعاد فساد مالی در نهادهای دولتی و شبه‌دولتی را باید در جمله عوارض آشکار این تنگناها و نابسامانی ها شمرد. آشفتگی وضع اقتصادی کشور درحدی است که حتّی برخی از رهبران و سخنگویان جمهوری اسلامی نیز آشکارا به آن اعتراف می کنند و سخن از ضرورت یافتن راه علاج بیماری می رانند.[۱]

نابسامانی های اقتصادی از همان بدو انقلاب به صنعت نفت ایران نیز سرایت کرد و در نتیجهٔ تدوین و اجرای سیاست های نادرست و نسنجیده از سوی مدیران و مسئولان بی تجربه و ناوارد بنیه این صنعت نیز تحلیل رفت و از این رهگذر نیز صدمات غیرقابل جبرانی به اقتصاد ایران وارد شد. صنعت نفت ایران (شامل نفت و گاز و پتروشیمی)، که روزی کارکنانش از حدود پنجاه هزار نفر تجاوز نمی کرد اکنون بیش از سیصد هزار نفر را در استخدام خود گرفته است. این تعداد هیچ گونه تناسبی با حجم فعالیت های این صنعت، حتی با درنظر

---

* مشاور در امور بین المللی نفت.
** مشاور در امور صنعتی و نفت.

اکنون تحقّق یافته است. بر پایهٔ محاسبات واحد تحقیقات ماهنامهٔ *اقتصاد ایران*، چاپ تهران، درآمد سرانهٔ ایران به دلار آزاد از ۱۷۰۵ دلار در سال ۱۳۵۵ به ۶۸۳ دلار در سال ۱۳۷۷ خورشیدی تنزّل یافته است. در این ارزیابی هر دلار آمریکا معادل ششصد و چهل تومان محاسبه شده است.[۱۳] هرچند این ارزیابی پرسش هائی را از لحاظ برابری قدرت خرید مطرح می کند، تردید نمی توان داشت که اقتصاد ایران در طول دو دهٔ گذشته فرصت های گرانبهایی را از دست داده و در مجموع به شکل چشمگیری فقیرتر شده است.

به رغم همهٔ ناکامی ها، یک نکته مایهٔ امیدواری است و آن زایش تفکر اقتصادی در کشور است. شکست تجربهٔ اقتصاد بستهٔ دولتی در ایران همراه با فرو ریزی اقتصادهای سوسیالیستی، بخش وسیعی از نخبگان جامعهٔ ایرانی را با ضروریات حاکم بر خلق ثروت مادی و تداوم رشد پایدار آشنا کرده است انعکاس وسیع مسائل اقتصادی در رسانه های درون کشور و رخنهٔ افکار نو در بدنهٔ کارشناسی کشور، می تواند به اصلاح ساختارهای اقتصاد ملّی در راستای هماهنگ شدن آن با پویایی اقتصاد جهانی، کمک کند. ولی تردیدی نیست که نو سازی ساختارهای اقتصادی ایران باید در پیوند با اصلاحات گسترده در ساختارهای سیاسی انجام بگیرد.

---

## پانوشت ها:

۱. علی رشیدی در *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.

۲. سید جلال الدین مدنی، *حقوق اساسی درجمهوری اسلامی ایران*، تهران، جلد پنجم، ص ۳۳۱.

۳. *خرداد*، چهارشنبه دهم شهریور ماه ۱۳۷۸.

۴. ن. ک. به: *Iran Daily*, 9 September 1999

۵. روزنامه *سلام*، ۲۷ تیرماه ۱۳۷۴.

۶. *خرداد*، نوزدهم شهریور ۱۳۷۸.

۷. از جمله در روزنامهٔ *ایران*، چاپ تهران، ۲۱ بهمن ماه ۱۳۷۸، صفحهٔ ۱۳.

۸. *ایران*، شمارهٔ دوّم، آذرماه ۱۳۷۸.

۹. *همشهری*، شماره ۲۴، آذرماه ۱۳۷۸.

۱۰. روزنامهٔ *ایران*، اوّل شهریور ماه ۱۳۷۸، صفحه ۱۳.

۱۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایرنا، به نقل از مصاحبهٔ مطبوعاتی عیسی کلانتری، یکشنبه ۲۱ شهریور ماه ۱۳۷۸.

۱۲. ن. ک. به: *La Tribune*, 26 Novembre 1999

۱۳. *اقتصاد ایران*، شمارهٔ دوازدهم، دیماه ۱۳۷۸، صفحهٔ ۳.

منابع واقع در حوزه سیری، نیز توسعه یابند.

سیاست دولت ایران در سال های اولیه پس از خاتمه جنگ این بود که بازسازی تأسیسات نفتی صدمه دیده با سرمایه گذاری دولتی صورت گیرد. تا سال ۱۹۹۲ نیز بر اساس همین سیاست عمل شد. در نتیجهٔ این سرمایه گذاری ها ظرفیت تولید نفت ایران که درسال ۱۹۸۸ به حدود ۲/۲ میلیون بشکه در روز کاهش یافته بود[4] به تدریج با استفاده از مهندسین مشاور و پیمانکاران خارجی و بازسازی تأسیسات بارگیری جزیره خارک و سکوهای عملیاتی میدان سلمان و مرمت میدان های نفتی واقع در خشکی به حدود ۴ میلیون بشکه در روز افزایش یافت. با این همه، برخلاف ادعای بی اساس وزیر وقت نفت ایران و سایر سیاستگزاران نفتی که صنعت نفت ایران از نظر فنی هیچ گونه احتیاجی به خارجی ها ندارد، سرانجام مضیقه شدید مالی و بحران های پی در پی اقتصادی و احساس نیاز به تکنولوژی های پیشرفته امروزی و منابع وسیع مالی خارجی دولت جمهوری اسلامی را وادار کرد که درسال ۱۹۹۲ علاوه بر مبالغی که در بودجه برای توسعه فعالیت های صناعت نفت و گاز از محل درآمدهای دولت در نظرگرفته بود اجازه استفاده از منابع مالی خارجی را نیز به تصویب مجلس شورای اسلامی برساند. به سخن دیگر، دولت عملاً ناچار به استفاده از منابع مالی خارجی شد و به تشویق و ترغیب‌شرکت های نفتی بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری در بازسازی و توسعه میدان های نفت و گاز فراساحلی ایران پرداخت. این تغییر روش خود اعتراف به این واقعیت بود که در نتیجه تولید بی رویه و ناسالم از میدان های نفتی طی سال های بعد از انقلاب و متوقف ساختن طرح های تزریق گاز به میدان های نفتی و عدم اجرای به موقع طرح های مرمتی و بالاخره نادیده گرفتن توصیه های فنی کارشناسان مجرّب و صدیق صنعت نفت نه تنها به ذخائر نفت قابل بهره برداری و ظرفیت و توان تولید ایران صدمات جبران ناپذیری وارد آمده است بلکه تأخیر بیشتر در استفاده از بهترین تکنولوژی موجود این صدمات را چندین برابر خواهد کرد.

متعاقب اتخاذ این سیاست نسبتاً واقع بینانه در سپتامبر سال ۱۹۹۲، موافقتنامه ای برای مرحله اوّل توسعه میدان گازی پارس جنوبی با کنسرسیومی متشکل از شرکت های ایتالیائی، ژاپنی و روسی به امضاء رسید که ضمن آن کنسرسیوم مزبور تعهد کرد منابع مالی را برای انجام طرح فراهم نماید. گرچه این مذاکرات به تدریج زمینه را برای همکاری با شرکت های نفتی خارجی فراهم می کرد ولی هنوز الگوی مشخصی برای نحوه سرمایه گذاری و تنظیم روابط

گرفتن توسعه پالایشگاه ها و پخش فرآورده های نفتی و گاز رسانی و واحدهای پتروشیمی، ندارد. به این ترتیب، صنعت نفت که یکی از بهره‌ورترین صنایع کشور بود اکنون، مانند صنایع دیگر، بیشتر محلی برای استخدام بی رویه و زائد بر نیاز شده است. بی دلیل نیست که هزینه تولید یک بشکه نفت در منطقه جنوب ایران که قبل از انقلاب حدود ۱۰ سنت بود اکنون از مرز یک دلار و سی سنت هم تجاوز کرده است.[۲]

درخلال این دو دهه، ایران، که روزی چهارمین تولیدکننده و دومین صادرکننده نفت درجهان بود، مقام رهبری و نفوذ خود در اوپک را به میزان قابل ملاحظه ای از دست داده است و در نتیجه امروز عربستان سعودی عملاً سیاست های اوپک را تعیین و به دیگر اعضاء تحمیل می‌کند. مسئله انتخاب کاندیدای ایران برای شغل دبیرکل اوپک نیز هنوز لاینحل مانده است. از این مهم‌تر، ذخائر نفتی کشور به علت تولید بی رویه و بیش از حد مجاز و عدم اجرای برنامه های لازم برای افزایش توان تولید و بازیابی ثانوی آسیب های غیرقابل تصوری دیده اند. کمبود مدیریت کاردان و حرفه‌ای و نیز ناتوانی در سرمایه گذاری های لازم را باید از دیگر عوامل اساسی این آسیب ها دانست. اکنون هم که پس از گذشت سال ها و فوت فرصت ها جمهوری اسلامی دست به اقداماتی برای جلوگیری از ادامه این صدمات زده است، به علت ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک تصمیم گیران رژیم، صیانت ذخائر نفتی ایران که در سرلوحه وظایف شرکت ملی نفت ایران قرار دارد فدای منافع کوتاه مدت شرکت‌های نفتی خارجی شده است.

**سیاست تولید نفت در دهه اخیر**

در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی در اکتبر ماه سال ۱۹۹۲، وزیر نفت وقت ایران[۳] سیاست اصولی تولید نفت در کشور را با اشاره به این نکته تشریح کرد که ایران مصمم است ظرفیت تولید را تا ماه مارس ۱۹۹۳ به ۴/۵ میلیون بشکه در روز برساند که درآن صورت سطح تولید مداومی درحدود ۴ میلیون بشکه در روز امکان پذیر می شد. وزیر نفت هم چنین ظرفیت مورد نظر ایران در میان مدت را به میزان ۵ میلیون بشکه در روز اعلام داشت که برای رسیدن به آن ضروری بود نه تنها میدان های نفتی صدمه دیده در دوره جنگ با عراق، به خصوص میدان های فراساحلی، ترمیم و بازسازی شوند بلکه میدان های جدیدی که هنوز وارد تولید نشده اند، مانند بلال، هرمز و قسمتی از

از اولویت برخوردار نیست؛

۳- توسعه منابع گازی واقع درخشکی و خلیج فارس برای مصرف داخلی و تزریق به میدان های نفتی و صادرات از اولویت برخوردار است و سرمایه گذاران خارجی می توانند درآن مشارکت نمایند؛

۴- شرکت ملی نفت ایران آمادگی دارد توسعه میدان های جدید بلال، هرمز، سیری A و سیری E را از طریق همکاری با شرکت های نفتی خارجی به انجام برساند؛

۵- قراردادها از نوع خدمت (Service Contract) خواهدبود وبا همکاری مالی از طریق بیع متقابل منعقد خواهد شد. علاوه بر این، شرکت ملی نفت ایران طی قانونی که از مجلس شورای اسلامی گذشت مکلف گردید که از آن پس از امکانات مهندسی و پیمانکاری داخلی نهایت استفاده کند و با تقسیم طرح های بزرگ به چندین جزء حداقل ۳۰ درصد از کار را به مهندسین مشاور و پیمانکاران ایرانی واگذارد.

در سپتامبر سال ۱۹۹۴، به علت عدم موفقیت پیمانکاران خارجی در تهیه منابع مالی برای اولین طرح توسعه میدان گازی پارس جنوبی آن موافقتنامه نیز نسخ و شرکت ملی نفت ایران مجبور شد که اجرای طرح مزبور را به یکی از شرکت های تابعه خود ـشرکت توسعه و مهندسی نفت (PEDECO)ـ به مبلغ ۹۰۰ میلیون دلار واگذار نماید و طرح میدان نفتی ابوذر را نیز به شرکت ایرانی دیگری (مشارکتی بین شرکت ملی نفت ایران و وزارت صنایع سنگین) بسپارد. ولی مذاکرات با شرکت های نفتی کماکان ادامه یافت تا بالاخره در ماه مارس سال ۱۹۹۵ اولین قرارداد، که بر اساس بیع متقابل تنظیم شده بود، بین شرکت کانوکو (Conoco) و شرکت ملی نفت ایران برای توسعه میدان های نفتی سیری A و سیری E به امضاء رسید. گرچه این قرارداد به‌علت تحریم اقتصادی و مخالفت دولت آمریکا از طرف شرکت کانوکو فسخ گردید شرایط مندرج درآن پایهٔ قراردادهای دیگری شد که بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت های نفتی خارجی، به امضاء رسید و در این نوشته مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### سابقه ملی شدن نفت در کشورهای اوپک

صنایع نفت در کشورهای عضو اوپک از جمله ایران بدین سبب ملی شدند که قراردادهای معمول آن زمان که همه از نوع امتیاز (Concession) بودند و اختیار کامل و مطلق اداره عملیات و نحوه و میزان تولید و صادرات و قیمت گذاری در

قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت های خارجی شکل نگرفته ب
همزمان با این تحولات، مذاکراتی نیز در زمینه توسعه میدان های نفتی بلا
سیری و هرمز و میدان گازی پارس شمالی با شرکت های خارجی جریان داش
در ژانویه سال ۱۹۹۳، برای تشریح سیاست های ایران در مورد توسعه میدان ه
جدید واقع در خلیج فارس و آگاهی از نظرات شرکت های نفتی خارجی، هیئ
از طرف شرکت ملی نفت ایران با شرکت شش نفراز متصدیان امور اکتشاف
تولید به شهر هوستون تکزاس فرستاده شد. این هیئت با نمایندگان شرکت ه
آموکو (Amoco)، کانوکو (Conoco)، آرکو (Arco)، موبیل (Mobil)، سان (Sun)
شورون (Chevron)، و آپاچی (Apache) به تبادل نظرهای گسترده پرداخت.

در ماه ژوئن سال ۱۹۹۳ مذاکرات با شرکت شل در مورد انجام مطالع
مشترکی در زمینه نحوه توسعه میدان گازی پارس شمالی به نتیجه رسید و
موافقتنامه‌ای طرفین قبول کردند این مطالعات شامل تزریق احتمالی گاز
میدان های نفتی نزدیک مخصوصاً گچساران باشد و ظرف شش ماه نتیجه آن
طرفین گزارش شود. در این موافقتنامه ضمناً پیش بینی شده بود که شرکت
ظرف مدت معینی طرح همکاری و اصول روابط قراردادی طرفین را تهیه و تس
شرکت های ملی نفت ایران نماید تا طرفین در صورت موفقیت مطالعات ا
بتوانند براساس آن با جرح و تعدیل های لازم همکاری را به ثمر برسانند. با
همه، تا اواخر سال ۱۹۹۳، گرچه زمزمه معاملات بیع متقابل (Buy Back)
گوش می‌رسید ولی هیچ یک از مذاکرات و یا موافقتنامه هائی که با شرکت ه
پیمانکاری و نفتی خارجی، براساس تأمین منابع مالی از خارج، منعقد شده
به ثمر نرسید از آن جمله موافقتنامه مرحله اوّل توسعه میدان گازی پارس جن
با کنسرسیوم شرکت های ایتالیائی، ژاپنی و روسی و یا قرارداد توسعه می
ابوذر با کنسرسیومی از شرکت های آمریکائی، فرانسوی و ژاپنی.

درخلال این تحولات، سیاست توسعه منابع نفت وگاز ایران، به ترتیبی ک
قانون اساسی جمهوری اسلامی و منع هرگونه مشارکت در تولید نفت و گاز
طرف شرکت های خارجی، مطابقت داشته باشد به تدریج شکل گرفت. سران
در دومین کنفرانس سالیانه نفت و گاز خاور میانه که در ژانویه سال ۱۹۹۴
بحرین تشکیل شد این سیاست توسط نماینده ایران به صورت زیر اعلام گردید

۱- ترمیم و توسعه میدان های نفتی ابوذر، سروش، هندیجان، بحرگانس
نوروز، رسالت و رشادت توسط شرکت ملی نفت ایران صورت خواهد گرفت؛

۲- توسعه میدان های نفتی واقع در خشکی با کمک سرمایه گذاران خار

سرمایه و تکنولوژی خارجی استفاده کند و بدین منظور دو قانون نفت یکی در سال ۱۹۵۷ و دیگری در سال ۱۹۷۴ تدوین و به مرحله اجرا گذارده شد که طبق آن قراردادهای نفتی ایران در یک سیر تکاملی و همگام با بالارفتن توان مدیریت شرکت ملی نفت ایران از مرحله امتیاز به عاملیت و سپس به مشارکت و تشکیل شرکت هـای مختلط و بـالاخره به نوع قرارداد خدمات (Risk Service Contract) تبدیل گردیدند.

در آخرین نوع قرارداد یعنی خدمات، شرکت های نفتی خارجی صرفاً به صورت پیمانکار و سرویس دهنده تحت نظارت و کنترل دقیق و کامل شرکت ملی نفت ایران عمل می کردند. در این گونه قراردادها، پیمانکار، علاوه بر تعهد سرمایه گذاری در عملیات اکتشاف و توسعه میدان های مکشوفه، بلافاصله پس از عقد قرارداد یک پذیره نقدی نیز به شرکت ملی نفت ایران پرداخت می کرد. افزون براین، پیمانکار عملیات اکتشافی را با سرمایه و ریسک خود طبق برنامه و بودجه مصوبه شرکت ملی نفت انجام می داد و چنانچه موفق به کشف نفت و یا گاز به میزان تجاری، که ضابطه آن در قرارداد پیش بینی شده بود، نمی شد ریسک هزینه های اکتشافی با خود او بود و هزینه های انجام شده بازپرداخت نمی گردید. دوره اکتشاف نیز در قرارداد خدمات مشخص می شد و پیمانکار موظف بود برای انجام عملیات پیش‌بینی شده اکتشافی مبلغ معینی سرمایه گذاری کند و حفر اولین چاه اکتشافی را حداکثر در عرض دوازده ماه از تاریخ اجرای قرارداد آغاز نماید. چنانچه در خاتمه دورهٔ اکتشاف تمام مبلغ قید شده در قرارداد را پیمانکار بطور کامل مصرف نمی کرد مابه التفاوت آنرا نقداً به شرکت ملی نفت ایران می پرداخت.

درصورت کشف نفت به میزان تجاری، پیمانکار عملیات توسعه میدان مکشوفه را براساس طرح و برنامه و بودجه مورد توافق شرکت ملی نفت با تأمین سرمایه لازم از جانب و زیر نظر شرکت ملی نفت ایران به مرحله اجرا می گذاشت. پس از تکمیل طرح توسعه میدان و آغاز بهره برداری تجاری شرکت ملی نفت ایران رأساً اختیار کنترل و اداره کلیه تأسیسات و عملیات تولید را به عهده می گرفت و قرارداد پیمانکاری خاتمه می یافت و از آن پس شرکت ملی نفت قرارداد دیگری صرفاً برای فروش مقدار معینی از تولیدات میدان مورد بحث با پیمانکار منعقد می کرد. طبق مفاد مندرج در قانون نفت ۱۹۷۴، در این گونه قراردادهای فروش حداکثر پنجاه درصد از نفت و یا گاز تولیدی برای مدت ۱۵ سال به قیمت روز بازار منهای یک تخفیف معین به پیمانکار فروخته می شد. دراین تخفیف سه

اختیار شرکت های نفتی خارجی قرار داشت از هرلحاظ مغایر حق حاکمیت ملی و مانع استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای صاحب نفت بود. ولی پس از آنکه کشورهای عضو اوپک، و در رأس آنها ایران، اختیار کامل اداره و کنترل صنایع نفت و گاز و صادرات و قیمت گذاری را خود به دست گرفتند شرکت های ملی نفت در اغلب این کشورها به آن درجه از رشد و تکامل رسیدند که هم طراز و هم پایه شرکت های عمده بین المللی نفت گردیدند. در چنین شرایطی، استفاده ازسرمایه و تجربه و تکنولوژی های پیشرفته و مدرن شرکت های بین المللی بدون تردید کاری منطقی و ضروری است زیرا این شرکت ها نه به عنوان صاحب‌اختیار و اداره کننده بلکه تنها به عنوان خدمتگزاران صنایع نفت و گاز کشورهای صاحب نفت انجام وظیفه می کنند و لذا وجود آنها هیچ گونه مغایرتی با حق حاکمیت ملی ندارد. در برخی از کشورهای اوپک، مانند الجزیره، ونزوئلا و قطر، که در دهۀ هفتاد دچار تب ملی کردن و خروج شرکت های نفتی شده بودند، بازگشت مجدد این شرکت ها به منظور سرمایه گذاری در عملیات اکتشاف و توسعه منابع نفت و گاز و عملیات بازیافت ثانوی در مقابل مشارکت مناسبی در تولید در دهه نود پذیرفته شد. امّا، چنین همکاری متأسفانه از سوی تصمیم گیران رژیم اسلامی ایران به منزله عقب گرد و از دست دادن حق حاکمیت ملی و یک نوع ملی زدائی (Denationalization) تلقی گردید. حال آن که این تغییر رویه در سیاست نفتی را باید در واقع نتیجه بلوغ سیاسی و استقلال مدیریت اقتصادی و لازمۀ پیشرفت و توسعه دانست.

## تکامل صنعت نفت ایران و قراردادهای نفتی قبل از انقلاب

صنایع نفت و گاز ایران طی یک دوره ۲۵ ساله یعنی از بدو تأسیس شرکت ملی نفت ایران تا وقوع انقلاب چنان سیر تکامل و توسعه ای را پیمود و به چنان توانایی هایی دست یافت که شرکت ملی نفت ایران موفق گردید از نظر نیروی انسانی کار آزموده، درجه تخصص و کاربرد تکنولوژی های پیشرفته و توانائی مدیریت در کلیه رشته های عملیاتی از اکتشاف و تولید و پالایش تا پخش فرآورده های نفتی، کشتیرانی و حمل و نقل بین المللی و بازاریابی در داخل و خارج از کشور و خدمات ستادی مانند امورمالی، اداری، حقوقی، آموزشی در ردیف یکی از بزرگ ترین شرکت های عمده بین المللی نفت در جهان قرار گیرد.

درسال های پس‌از ملی‌شدن‌صنعت‌نفت و عقد قرارداد کنسرسیوم درسال ۱۹۵۴، دولت ایران تصمیم گرفت که برای‌توسعه فعالیت های اکتشافی و تولیدی از

از تجربه و تکنولوژی شرکت های نفتی خارجی اقدام کند. امّا، ظاهراً بر اساس ملاحظات سیاسی و عقیدتی، تصمیم گیران رژیم کلیه تجربیات و درس‌های ارزندهٔ گذشته را که از عقد قراردادهای نفتی و روابط با شرکت های نفتی خارجی به دست آمده بود نادیده گرفتند و نوع قرارداد جدیدی به نام بیع متقابل را که ظاهراً با قانون اساسی جمهوری اسلامی منطبق است اساس کار خود قرار دادند.

گرچه در بادی امر فقط تعداد محدودی از میدان های نفت و گاز واقع در خلیج فارس برای سرمایه گذاری خارجی عرضه شد، امّا به تدریج طیف تقاضاها گسترش یافت و سرمایه گذاری خارجی بر مبنای بیع متقابل برای فعالیت های زیر در نظر گرفته شد:

۱- توسعه میدان های نفت و گاز مکشوفه با ذخائر قابل بهره برداری مشخص شده؛

۲- احیاء و نوسازی میدان های توسعه یافته و تولیدکننده نفت که در طول جنگ با عراق صدمه دیده و ظرفیت تولید آنها کاهش یافته است؛ و

۳- اجرای طرح های بازیافت ثانوی (Secondary Recovery) درمیدان های توسعه یافته و در حال بهره برداری نفت که به علت افت فشار و رخنهٔ آب در چاه های تولید یا در نتیجهٔ عدم صیانت ظرفیت تولید آنها به سرعت کاهش یافته است. نهایتاً در سال ۱۹۹۸ هفده طرح اکتشافی نیز به این گروه ها اضافه شد. به این ترتیب، در حال حاضر شرکت ملی نفت ایران علاوه بر ۵ قراردادی که برای توسعه میدان های نفتی قدیم و جدید و میدان گازی پارس جنوبی در خلیج فارس منعقد کرده جمعاً ۴۰ طرح دیگر نفت و گاز را برای سرمایه گذاری خارجی عرضه نموده و از شرکت های خارجی دعوت کرده است که براساس قراردادهای بیع متقابل برای این طرح ها (شامل ۱۷ طرح اکتشافی در فلات ایران و آب های خلیج فارس، ۸ طرح توسعه و بازسازی در خلیج فارس و ۱۵ طرح توسعه و ترمیم در فلات ایران) پیشنهادهای خود را ارائه دهند.

### قراردادهای منعقده براساس بیع متقابل

تاکنون هیچ قراردادی برای اکتشاف در نواحی آزاد شده منعقد نگردیده و فقط پنج قرارداد بیع متقابل برای توسعه میدان های مکشوفه و یا تولیدی به شرح زیر به امضاء رسیده است.

الف- قرارداد با شرکت توتال (Total) فرانسوی در سال ۱۹۹۵ برای توسعه و

عامل به شرح زیر در نظر گرفته شده بود:

اول ـ استهلاک هزینه های اکتشافی بدون در نظر گرفتن بهره به مدت سال یعنی هرساله یک دهم اصل سرمایه اکتشافی بدون بهره؛

دوم ـ استهلاک هزینه های سرمایه ای توسعه میدان مکشوفه با درنظرگر بهره و به نرخ بین المللی (London Interbank Offered Rate) به اضافه یک درص در مدت ده سال یعنی هرساله یک دهم اصل و بهره سرمایه های توسعه ای؛

سوم ـ تخفیفی معادل حداکثر ۵ درصد از قیمت روز بازار به منظور جبر ریسک سرمایه گذاری در اکتشاف و تأمین سرمایه توسعه و کارمزد خدمات سرویس های انجام شده برای کشف و توسعه میدان و آماده کردن آن جهت به برداری تجاری.

در این نوع قرارداد خدمات، طرف دوم یا پیمانکار هیچ گونه حقی از ن مالکیت و یا سهم ذخائر مکشوفه نداشت و علاوه بر قبول ریسک سرمایه گذا اکتشافی، چون کارمزد خود را براساس خرید درحد معینی از تولید با تخف مشخصی بر روی قیمت روز بازار دریافت می کرد، ریسک تنزل قیمت را نیز عهده داشت. افزون بر این، چون میزان کارمزد پیمانکار در دراز مدت بستگی میزان بهره دهی و سطح تولید میدان مکشوفه داشت، طبیعتاً پیمانکار در تهی اجرای طرح توسعه میدان می کوشید تا با بهره جویی از روش های صح صنعت نفت ضریب بهره دهی و توان تولید میدان را در بهترین وضع تأمین حفظ کند.

### تحولات بعد از انقلاب

در سال اوّل پس از انقلاب، دولت جمهوری اسلامی با لغو کلیه قراردادهای نف نه تنها موجبات پرداخت غرامت به شرکت های خارجی را فراهم کرد بلکه با اعتنایی به استفاده از روش های صحیح تولید در صنعت نفت صدمات عظیمی منابع زیر زمینی ایران وارد کرد. جنگ ویران گر هشت ساله با عراق، انز سیاسی و اقتصادی کشور و فقدان سرمایه گذاری لازم در صنایع نفت و ‍ مسائل و مشکلات را در این زمینه دو چندان کرد. سرانجام، دولت جمهو اسلامی، به حکم اجبار و بر خلاف تبلیغات وسیعی که در مورد خودکفائی و ‍ لزوم بازگشت شرکت های نفتی خارجی به ایران برپا کرده بود تصمیم گرفت به منظور احیاء صنعت نفت بدون وضع قانون نفت جدید و یا استفاد مقررات آخرین قانون نفت قبل از انقلاب به جلب سرمایه‌های خارجی و استف

نظر خواهد رسید.

ث ـ قرارداد با شرکت های نفتی الف فرانسوی (٪۵۵)و انی (Eni) ایتالیائی (٪۴۵) منعقد در مارس سال ۱۹۹۹ برای اجرای طرح افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان نفتی درود (داریوش سابق) واقع در خلیج فارس در جوار جزیره خارک. با اجرای این طرح انتظار می رود که با حفر چاه های اضافی و از طریق تزریق گاز و آب تولید از ۱۵۰ هزار بشکه در روز به ۲۲۰ هزار بشکه در روز افزایش یابد. شرکت های نامبرده ۵۴۰ میلیون دلار در این طرح سرمایه گذاری خواهند کرد و در مقابل جمعاً یک میلیارد دلار (شامل ۱۶۰ میلیون دلار بهره و ۳۰۰ میلیون دلار حق الزحمه) ظرف نه سال از تاریخ شروع تولید اضافی دریافت می کنند.

ث ـ قرارداد با شرکت شل (Shell) منعقد در نوامبر سال ۱۹۹۹ برای اجرای طرح افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان های سروش (سیروس سابق) و نوروز واقع در خلیج فارس. در این قرارداد مقرر است شرکت شل نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کند و با حفر چاه های اضافی و تزریق آب و گاز، تولید را از ۵۰ هزار بشکه به حدود ۱۹۰ هزار بشکه در روز برساند. بازپرداخت این سرمایه گذاری و بهره مربوط و حق الزحمه جمعاً مبلغ ۱۴۵۵ میلیون دلار از طریق فروش قسمتی از نفت تولیدی ظرف ده سال از تاریخ شروع تولید اضافی صورت خواهد گرفت.

**مفاد قراردادهای خدمات برمبنای بیع متقابل**

همانگونه که قبلاً اشاره شد دولت جمهوری اسلامی، بدون استفاده از مقررات آخرین قانون نفت قبل از انقلاب مصوب سال ۱۹۷۴ و یا وضع قانون نفت جدید، نه تنها عملاً عقد قراردادهای نفتی را از مسیر عادی آن که معمولاً مورد بررسی و شور مراجع مختلف قرار می گرفت خارج کرده بلکه با پذیرفتن تعهدات مالی غیرعادی و قابل اجتناب لطمه شدیدی به منافع ایران وارد ساخته است. در واقع، مسئولان امر با حفظ صورت ظاهر قراردادهای خدمات که در قانون نفت سال ۱۹۷۴ پیش بینی شده و مورد عمل هم قرار گرفته بود، با ندانم کاری و کج‌سلیقگی و به دستاویز منع مشارکت شرکت های خارجی در فعالیت های نفتی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی قید شده است، بسیاری از اصول پذیرفته شدهٔ قراردادهای نفتی را زیر پا گذاشته اند.

بهره برداری از میدان های مکشوفه سیری A و سیری E واقع در خلیج فارس نزدیکی جزیره سیری برای توسعه ذخائری حدود ۵۰۰ میلیون بشکه با تو روازنه ای نزدیک به ۱۲۰ هزار بشکه. دراین قرارداد شرکت توتال متع گردیده است که برای توسعه این دو میدان حدود ۶۱۰ میلیون دلار سرم گذاری کند و جمعاً نزدیک به ۱،۰۷۰ میلیون دلار (شامل بهره روی سرمای حق الزحمه) در مدت کوتاهی دریافت دارد. مدت بازپرداخت هزینه های سرمایه‌ای و بهره پنج سال و حق الزحمه سه سال از تاریخ شروع تولید از میدان است. تولید آزمایشی از این دو میدان در اواخر سال ۱۹۹۸ آغاز گردید و هم اکنون به حدود ۷۰ هزار بشکه در روز رسیده است. پس از امضاء قرارداد با شرکت ملی نفت ایران، شرکت توتال ۳۰ درصد از سهام خود در این طرح را به شرکت پتروناس (Petronas) مالزی واگذار کرد.

ب- قرارداد با شرکت های بو والی (Bow Valley) کانادائی و الف (Elf) فرانسوی برای توسعه میدان مکشوفه بلال (بهرام سابق) واقع در خلیج فارس در نزدیکی جزیره لاوان. ذخیره زیرزمینی میدان بلال حدود ۱۱۷ میلیون بشکه تخمین زده شده است. بر اساس این طرح، تولید ۴۰ هزار بشکه در روز خواهد بود که قرار است ۳ تا ۴ سال بعد از عقد قرارداد نهائی (که درآوریل ۱۹۹۹ صورت گرفت) یعنی حدود سال ۲۰۰۲ آغاز گردد. هزینه سرمایه ای پیش بینی شده برای این طرح ۱۶۹ میلیون دلار است و شرکت های طرف قرارداد ۲۷۹ میلیون دلار (شامل ۳۱ میلیون دلار بهره روی سرمایه و ۷۹ میلیون دلار حق‌الزحمه) طی ۳ تا ۵ سال دریافت خواهند داشت.

پ- قرارداد سپتامبر ۱۹۹۷ با شرکت های توتال فرانسوی (۴۰ درصد)، گازپروم روسی (Gaz prom) (۳۰ درصد) و پتروناس مالزی (۳۰ درصد)، برای اجرای طرح مراحل دوم و سوم میدان گاز پارس جنوبی واقع در جوار خط میانه بین ایران و قطر در خلیج فارس. این طرح برای تولید ۲۰ میلیارد مترمکعب گاز در سال و ۸۰،۰۰۰ بشکه مایعات گازی (condensate) در روز است. بر اساس این طرح قرار است شرکت های نامبرده ۲ میلیارد دلار سرمایه گذاری کنند و در مقابل ۴ میلیارد دلار (شامل ۰/۶ میلیارد دلار بهره روی سرمایه و ۱/۴ میلیارد دلار حق‌الزحمه) به صورت مایعات گازی محصول میدان و یا نفت خام از مناب دیگر دریافت دارند. مدت بازپرداخت حق الزحمه ۵/۵ سال و سرمایه و بهره ۴ سال از تاریخ شروع بهره برداری خواهد بود. پیش بینی شده است که تولید به تدریج از اواسط سال ۲۰۰۱ آغاز خواهد شد و ظرف دو سال به ظرفیت مورد

ـهار سال نسبت به میزان کار به طول می انجامد، به عملیات توسعه می پردازد. ـتاریخ تکمیل طرح های مربوطه و آغاز بهره برداری پیمانکار اصل سرمایه و ـهره بانکی به اضافه حق الزحمه‌ای که براساس نرخ بازگشت (Rate of Return) ـن ۲۰ تا ۲۵ درصد روی اصل سرمایه محاسبه می شود دریافت می دارد. از تاریخ ـار بهره برداری عملیات تولید و نگاهداری تأسیسات به شرکت ملی نفت ایران ـگذار می گردد.

**ـت باز پرداخت سرمایه گذاری پیمانکار خارجی**

یکی از ایراداتی که دولت جمهوری اسلامی به مفاد قانون نفت ۱۹۷۴ وارد ـی دانست و در بارهٔ آن به تبلیغات وسیعی دست زد مدت قرارداد فروش نفت ـد که در آن قانون پانزده سال پیش بینی شده بود. سخنگویان رژیم و مسئولان ـنعت نفت مدعی بودند که در قانون نفت ۱۹۷۴ هنوز برخی آثار قراردادهای ـتیازی گذشته، مانند حق سرمایه گذار خارجی به برداشت نفت از میدان ـکشوفه برای مدت طولانی، باقی بود و در نتیجه منافع ایران را پایمال می کرد. ـنین ادعایی مهم ترین انگیزه شرکت های نفتی را که همانا دسترسی به منابع ـت و حصول اطمینان نسبت به تأمین احتیاجات بازارهای خود باشد نادیده ـی‌گرفت. هنگام رویارویی با واقعیت بود که دولت جمهوری اسلامی یکسره با ـقب‌نشینی از موضع قبلی خود از این ادعا دست برداشت و پذیرفت که حق ـداشت نفت از میدان مورد قرارداد را تا ده سال به پیمانکار واگذارد. امّا در این ـقب نشینی جمهوری اسلامی امتیازی را که قانون ۱۹۷۴ برای ایران در برداشت ـ دست داد. زیرا در آن قانون حق سرمایه گذار خارجی در برداشت نفت در ـای قبول ریسک عملیات اکتشافی بود، درصورتی که در قراردادهای بیع متقابل ـه برای توسعه میدان های مکشوفه منعقد شده است (مانند قرارداد با شرکت ـل برای افزایش بهره دهی میدان سروش) این حق را دولت جمهوری اسلامی به ـرمایه گذار خارجی اعطا کرده است بی آن که سرمایه گذار به قبول هیچگونه ـیسکی در عملیات اکتشافی تن در داده باشد.

**معایب قراردادهای بیع متقابل**

در مقایسه با قراردادهای خدمات قبل از انقلاب قراردادهای بیع متقابل در ـوارد بسیار، از جمله موارد زیر، به منافع ایران لطمه می زنند:

**اول**ـ میزان سرمایه گذاری و زمان بندی شروع عملیات اکتشافی در اختیار

**دورهٔ اکتشاف**

گرچه در این نوع قرارداد دوره اکتشاف مشخص می شود ولی برای پیمانکار هیچ گونه تعهدی نه از لحاظ شروع عملیات حفاری و نه از نظر حداقل میزان سرمایه گذاری در نظر گرفته نشده است و پذیره نقدی نیز پرداخت نمی شود. چنانچه عملیات اکتشافی منتج به کشف میدان نفت و یا گاز تجاری نشود ریسک سرمایه گذاری به عهده پیمانکار است ولی اگر ذخائر نفت و گاز تجاری کشف شود شرکت ملی نفت ایران و پیمانکار برای مشخص نمودن طرح توسعه میدان مکشوفه و عقد قرارداد توسعه آن وارد مذاکره می شوند. در صورت اخیر، چنانچه دو طرف به توافق برسند و قرارداد توسعه منعقد شود طبق مفاد قرارداد پیمانکاری توسعه بر مبنای بیع متقابل که در زیر شرح داده خواهد شد عمل خواهند کرد ولی درصورتی که توافق حاصل نشود دو راه حل درنظر گرفته شده است.

الف۔ شرکت ملی نفت ایران تعهد می نماید طی حداکثر شش ماه از خاتمه عملیات اکتشاف اصل سرمایه به کار رفته توسط پیمانکار را با محاسبه بهره بانکی آن به اضافهٔ حق الزحمه مورد توافق نقداً به پیمانکار بپردازد.

ب۔ شرکت ملی نفت ایران از شرکت های خارجی از جمله پیمانکار اولیه دعوت می نماید پیشنهادات خود را برای اجرای طرح توسعه میدان مکشوفه مورد بحث تسلیم کنند. چنانچه پیمانکار اولیه که میدان را کشف نموده برنده شود قرارداد بیع متقابل برای توسعه با آن شرکت منعقد خواهد شد و در غیر این صورت پیشنهاد دهنده دیگری انتخاب و قرارداد بیع متقابل جهت توسعه میدان مکشوفه با آن شرکت منعقد خواهد گردید. در صورت شق دوم شرکت جدید موظف است اصل سرمایه اکتشافی و بهره و حق الزحمه پیمانکار اولیه را ظرف دوماه از تاریخ عقد قرارداد توسعه با شرکت ملی نفت ایران به پیمانکار اولیه بپردازد و در حساب سرمایه گذاری خود منظور نماید.

**دوره توسعه**

این نوع قرارداد ناظر به توسعه میدان های مکشوفه، احیاء و نوسازی میدان های توسعه یافته و تولیدکننده و اجرای طرح های بازیافت ثانوی و یا ادامه فعالیت‌های اکتشافی است که منجر به کشف میدان نفتی و یا گازی شده باشد. طبق مفاد پیش بینی شده پیمانکار براساس طرح و برنامه و بودجه ای که قبلاً ارائه و به تصویب شرکت ملی‌نفت می رساند رأساً طی یک دوره، که معمولاً بین دو

در غیر این صورت، پیمانکار جدید طبق مفاد قرارداد کل مبلغ مورد اشاره را ظرف دوماه به پیمانکار اولیه پرداخت خواهد کرد و آن را به حساب سرمایه گذاری خود در توسعهٔ میدان منظور خواهد داشت. به این ترتیب، نسبت به اصل و بهره سرمایه اکتشافی و حتی حق‌الزحمه پرداخت شده به پیمانکار اولیه، برای بار دوم به پیمانکار جدید حق الزحمه مضاعف پرداخت خواهد شد.

**پنجم**ـ شرکت های خارجی که فقط مسئولیت توسعهٔ میدان های مکشوفه و یا نوسازی و اجرای طرح های افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان های در دست بهره برداری را به عهده می گیرند می توانند بلافاصله پس از مدت نسبتاً کوتاه سرمایه‌گذاری کل سرمایه و بهره بانکی به اضافه حق الزحمه ای معادل ۲۰ درصد بازگشت روی سرمایه و بهره متعلقه را ـآن هم در مدتی کوتاهـ دریافت و از ایران خارج کنند. آشکارا، این نحوهٔ کار و چنین قراردادهایی با جلب سرمایه‌های طویل المدة خارجی مغایرت دارد. البته این بار اولی نیست که ملاحظه های عقیدتی و محاسبه های صرفاً سیاسی مسئولان و تصمیم گیران رژیم را به اقدامات نابخردانه ای واداشته است. در دوران اوّل انقلاب نیز جمهوری اسلامی سنجیده قروض دراز مدت سازمان های مالی بین المللی را بازپرداخت و پس از چند سال دوباره برای دریافت همان گونه وام ها به تلاشی گسترده افتاد.

**ششم**ـ شرکت‌ملی‌نفت‌ایران متعهد است که، طی مدت نسبتاً کوتاهی، سرمایه و بهره و حق الزحمه پیمانکاررا جمعاً و به‌صورت مبلغ‌مشخصی‌به دلار به پیمانکار مسترد دارد. به سبب همین تعهد ممکن است مجبور شود قسمت عمده ای از تولید نفت سالیانه را تحویل پیمانکار دهد و خود به درآمد مختصری اکتفا کند. از این مهم‌تر، از آن جا که در میزان برداشت سهمیه شرکت‌های‌خارجی‌نمی توان محدودیتی قائل شد، چنانچه با اجرای این گونه طرح ها ظرفیت تولید ایران از سهمیه آن در اوپک تجاوز کند شرکت ملی نفت ایران وادار می شود برای مدتی از سهم‌صادرات مستقل خود، و درنتیجه از درآمد نفتی کشور و به تبع از توانایی اقتصادی کشور بکاهد و درواقع، آتیهٔ آن را درگرو این پرداخت‌ها قرار دهد.

**هفتم**ـ پیمانکار توسعه، با وجود دریافت حق الزحمه ای قابل ملاحظه، هیچ‌گونه ریسک سرمایه گذاری اکتشافی را به عهده نمی گیرد و چون بازپرداخت سرمایه توسعه و بهره آن و حق الزحمه مربوط نیز بر مبنای مبلغ مشخص دلاری تعیین می شود از کاهش قیمت نفت نیز زیانی نخواهد دید. زیان چنین کاهشی متوجه شرکت ملی نفت ایران خواهد بود. به سخن دیگر، اگر قیمت نفت در بازار مانند سال ۱۹۹۸ تنزل فاحش داشته باشد شرکت ملی نفت ایران

پیمانکار است و هیچ گونه تعهدی از نظر حداقل میزان سرم
حداکثر زمان شروع عملیات حفاری در نظرگرفته نشده است.
**دوم-** پس از کشف میدان تجاری نفت و یا گاز، درصورتی
نفت ایران و پیمانکار نتوانند نسبت به جزئیات طرح توسعه میدا
قرارداد توسعه به توافق برسند، به همان پیمانکار که احتمالاً
شرایط از عقد قرارداد توسعه شانه خالی کرده است، فرصت جدی
که همراه با سایر شرکت های نفتی خارجی پیشنهاد تازه ای تس
ملّی نفت پیشنهاد تازهٔ پیمانکار را در صورتی که بر سایر پی
داشته باشد خواهد پذیرفت. اعطای چنین امتیازی به سرمایه
اکتشافی، که به ظاهر برای رعایت انصاف است، متضمن سو
ایران نیست. برعکس، اعطای چنین امتیازی در عمل یا مانع ا
طرف شرکت های دیگر نفتی خواهد شد (زیرا اطلاعات فنی آن
مورد نظر کمتر از اطلاعات پیمانکار اولیه است) و یا شرکت ملّ
به پذیرفتن شرایط نامساعدتری خواهد کرد.
**سوم-** اصولاً جدا کردن دوره های اکتشاف و توسعه
بلاتکلیفی در قرارداد خدمات می انجامد و انگیزه لازم را از ش
خارجی برای مباشرت و سرمایه گذاری در فعالیت های اکتشافی
(کما این که تا بحال ایران نتوانسته است با شرکت های نفتی
برای اکتشاف منعقد کند). در قراردادهای قبل از انقلاب تکلیف
از اول روشن و تعهدات شرکت خارجی نیز منجّز و معین بو
طرح توسعه نیز، چون کلیه تأسیسات تحویل شرکت ملی نفت
شرکت پیمانکار خارجی فقط قراردادی صرفاً برای خرید
تولیدات با شرکت ملی نفت ایران منعقد می کرد. برای ایج
تعدیل این مشکل شرکت ملی نفت ایران در ماه ژوئیه ۱۹۹۹ ت
برای پیمانکار اکتشافی اولیه که موفق به عقد قرارداد توسعه نگر
قائل شود تا بتواند تا سطح حداقل سی درصد در قرارداد توسعه
**چهارم-** چنانچه توسعه میدان مکشوفه طی قرارداد بیع متقابل
خارجی دیگری جز پیمانکار اولیه واگذار شود شرکت ملی نفت ا
که یا مبلغ سرمایه گذاری به اضافه بهره و حق الزحمه را یکجا
شش ماه به پیمانکار اولیه بپردازد که خود مغایر فلسفه جلب
است و به هر حال بار سنگینی بردوش شرکت ملی نفت و دولت

...تانهٔ انقلاب طرح های متعددی در دست اجرا بود که پس از استقرار جمهوری
...لامی به ملاحظات سیاسی و عقیدتی، و نه فنّی و اقتصادی، با جدیت دنبال
...ند. به عنوان مثال، در مورد میدان آغاجاری پیش بینی شده بود که با تزریق
...زانه ۱/۸ میلیارد فوت مکعب گاز مجموع تولید میدان تا سال ۲۰۳۳ به ۱۸
...لیارد بشکه یا معادل ۳۷/۵ درصد نفت موجود در این میدان بالغ گردد. به
...ت تأخیر و نهایتاً متوقف ماندن اجرای طرح اولیه و تزریق فقط ۵۰ تا ۶۰
...صد میزان گاز مورد نیاز، بازیافت اولیه از میدان از ۱۳ میلیارد بشکه تجاوز
...واهد کرد. به این ترتیب، می توان خسارتی را که تنها از این رهگذر متوجه
...دم ایران شده است بهای حدود ۵ میلیارد بشکه نفت یا حدود ۱۲۰ میلیارد
...ار به قیمت های امروز دانست.[۷]

نتیجهٔ کوتاهی و غفلت تصمیم گیران رژیم در دیگر موارد نیز به چشم
...می‌خورد. به عنوان مثال، در قرارداد بیع متقابلی که با شرکت های اِلف (Elf) و
...ی (ENI) به منظور افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان درود منعقد شده،
...رار است با حفر ۲۵ حلقه چاه جدید تزریقی و تولیدی و تزریق روزانه ۱۶۵
...زار بشکه آب و ۲۳۵ میلیون فوت مکعب گاز ضریب بازیافت (Recovery Factor)
میدان از ۲۲/۵ درصد در حال طبیعی به حدود ۳۵ درصد افزایش داده
...ود و بدین ترتیب نزدیک به ۸۷۰ میلیون بشکه به میزان ذخائر قابل بهره
...داری اضافه گردد. گرچه این قرارداد به ظاهر منافع ایران را تأمین خواهد کرد،
...گاهی به سوابق بررسی های فنی انجام شده در دوران قبل از انقلاب نشان می
...دهد که به علّت ناتوانی و غفلت دولت جمهوری اسلامی و خودداری از اجرای
...طرح اولیهٔ تزریق چاه های نفت، به منافع درازمدت ایران آسیبی قابل ملاحظه وارد
...شده است. برپایهٔ این بررسی‌ها، که براساس مدل های ریاضی مخازن سنگ
...آهکی مناطق نفت خیز جنوب ایران انجام شده بود، تزریق گاز نتیجه ای به مراتب
...بهتر از تزریق آب برای بالا بردن ضریب بهره دهی در این میدان دارد. بطوری
...که اگر در روز نزدیک به ۶۰۰ میلیون فوت مکعب گاز به مخزن تزریق گردد و
...فشار مخزن در سطح ۴۲۰۰ تا ۴۴۰۰ پوند بر اینچ مربع حفظ شود ضریب بهره
...دهی میدان تا حدود ۶۰ درصد نفت موجود در مخزن افزایش خواهد یافت.[۸]

البته اجرای طرح به شکل اولیه و تزریق ۶۰۰ میلیون فوت مکعب گاز به
...میدان درود به علت کمبود گاز استحصالی در خود میدان نیازمند به ایجاد
...خطوط لوله گاز از میدان های مجاور مانند میدان فروزان (فریدن سابق) و در
...نتیجه، مستلزم سرمایه گذاری بیشتری است. اما شرکت های نفتی خارجی حاضر

متعهد است حجم بیشتری نفت به پیمانکار تحویل دهد تا کل بدهی خود را مستهلک نماید و چنانچه تولید میدان مربوط به قرارداد تکافو نکند ایران متعهد است که نفت لازم را از میدان های دیگر تأمین کند.

**هشتم**- با تعیین نرخ بازگشت روی سرمایه پیمانکار هیچ‌گونه علاقه و انگیزه‌ای برای کاهش هزینه های مربوط به اجرای طرح ها نخواهد داشت زیرا این عمل منتج به تقلیل میزان حق الزحمه او خواهد شد. افزون براین، پیمانکار برای کشف منابع جدید، استفاده از تکنیک های نو برای بالا بردن بهره دهی مخازن و یا بهینه کردن سطح تولید نیز انگیزه ای نخواهد داشت.

**نهم**- سعی پیمانکار در تهیه و اجرای طرح ها بیشتر معطوف برآن خواهد بود که در چند سال اوّل بهره برداری ظرفیت تولید درحد اکثر میزان ممکن نگاه داشته شود تا او بتواند در کوتاه ترین مدت سرمایه و بهره آن و حق الزحمه خود را به صورت نفت خام برداشت کند. به این ترتیب، بهره دهی دراز مدت و صحیح میدان ها قربانی سود کوتاه مدت پیمانکار می شود.

**دهم**- کوتاه بودن دوره قرارداد بیع متقابل مانع انتقال تکنولوژی و مدیریت مدرن صنعت نفت به ایران است زیرا هیچ شرکت نفت خارجی حاضر نیست آخرین پیشرفت های تکنولوژیکی خود را بر اساس قراردادی منتقل کند که فقط برای مدت کوتاهی منعقد شده است. از این بابت نیز شرکت ملی نفت ایران از دسترسی به این گونه تکنولوژی ها و مدیریت پیشرفته محروم خواهد ماند و این در اوضاع و احوالی است که بزرگ ترین مشکل صنعت نفت ایران طی بیست سال پس از انقلاب عدم دسترسی به تکنولوژی های پیشرفته بوده است.

اجبار به پذیرفتن شرایط سنگین قراردادهای بیع متقابل و تن دادن به کاستی‌های این قراردادها، به شرحی که گذشت، آشکارا پی آمد انزوای سیاسی و اقتصادی است که به سبب سیاست های نسنجیدهٔ رژیم جمهوری اسلامی گریبانگیر ایران شده. کوتاهی و اهمال مسئولان جمهوری اسلامی در حفظ و صیانت منابع نفتی ایران را نیز، که از اوان انقلاب تا کنون ادامه داشته است، باید بر دیگر پیامدهای انزوای ایران افزود. فراموش نباید کرد، که پس از تبدیل قرارداد کنسرسیوم به قرارداد فروش و خرید نفت،[6] تصمیم‌گیری و اداره کامل صنعت نفت در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت. از سوی دیگر، با افزایش قابل ملاحظهٔ قیمت نفت خام در سال ۱۹۷۳ زمینه اقتصادی برای اجرای طرح های تزریق گاز به منابع نفتی فراهم گردید و این امر در سرلوحه اقدامات شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت. در این زمینه اقدامات وسیعی آغاز شد و در

**نوشت ها:**

۱. نطق تلویزیونی محمد خاتمی، رئیس جمهور، ۱۴ مارس ۱۹۹۸.

۲. ن. ک. به:

"Interview with Iranian Oil Minister " in *Middle East Economic Survey,* 22 May 1995, p. A8

۳. ن. ک. به:

"Iran Projects 3.8 m b/d Production Rate for October," in *Middle East Economic Survey* , 26 Octo 1992, p. A 1.

۴. ن. ک. به:

"NIOC Adopts New Approach for Offshore Oil and Gas Development Projects," in *Middle E Economic Survey,* 31 January 1994, p. A1.

. این مصاحبه مدیر تولید نفت فراساحلی شرکت ملی نفت ایران اظهار داشت که رفیت تولید در زمان جنگ به ۲/۱۸۶ میلیون بشکه در روز، شامل ۲/۱۵ میلیون بشکه روز از میدان های واقع درخشکی و ۳۶ هزار بشکه در روز از میدان‌های نفتی خلیج فارس سیده بود.

۵. ن. ک. به: سخنرانی وزیر تولید فراساحلی شرکت ملی نفت ایران گزارش شده در:
*Middle East Economic Survey,* 24 January 1994, p. D 3.

۶. درنتیجه عقد قرار داد فروش و خرید نفت با اعضاء کنسرسیوم مصوب ۲۴ ژوئیه ۱۹۷ بالاخره سلطه شرکت های نفتی خارجی بر برنامه ریزی‌اکتشاف و تولید در پالایش و اراریابی صنعت نفت ایران در حوزه قرارداد کنسرسیوم ملغی و اداره کامل صنعت ت ایران و تصمیم گیری نسبت به آن در اختیار ایران قرار گرفت.

۷. ن. ک. به:

"The Impact of Gas Injection on the Oil Recovery of a Giant Naturally Fractured Carbon Reservoir. " in *Journal of Canadian Petroleum Technology,* December 1988, p. 22.

۸. مستخرج ازگزارش های مهندسی مخازن در شرکت ملی نفت ایران مربوط به دوران ل از انقلاب.

۹. ن. ک. به:

Bhushan Bahree, "Fields of Dreams, Big Oil is Gushing About ; Big Bucks to be Made in Iran,' W *Street Journal,* 15 December 1988.

۱۰. ن. ک. به:

"Better Than Money in the Bank," *Energy Compass* , 26 February, 1999.

به چنین سرمایه گذاری نیستند زیرا علاقمندند که با صرف س
زمان هرچه کوتاه تر طرح را به انجام رسانند و اصل سرمایه و
معتنابه خود را در کوتاه ترین مدت دریافت کنند. در نتیج
می‌توانست بازدهی میدان را به حدود ۶۰ درصد رسانند و ن
میلیارد بشکه به تولید میدان درود بیفزاید و درآمد کشور را در
کند فدای منافع کوتاه مدت شرکت های نفتی خارجی شده است،
امکان وجود داشت که بجای افزایش تولید میدان برای یک دوره س
به سطح ۲۲۰ هزار بشکه در روز (که در قرارداد بیع متقابل پ
است) آنرا در این سطح برای حداقل ۲۵ سال یعنی تا سال ۲۰۲۷

قراردادهای بیع متقابل ایران تا بحال به تفصیل مورد بحث مح
نفتی بین المللی قرار گرفته و مفسرین خارجی نفت به آن اشار
عنوان نمونه، درماه دسامبر سال ۱۹۹۸ که قیمت نفت خام در بازا
به سطح نازل کم سابقه ای در بیست سال اخیر رسید، درمقاله ای
وال استرین جورنال[۹] منتشر شد ضمن اشاره به قرارداد توسعه می
A و سیری E چنین اظهار نظر گردید که این نوع قراردادها درآم
نفتی‌را حتی در هنگام تنزل قیمت نفت تضمین می‌کند و در هیچ
دیگری شرکت‌ها نمی‌توانند از چنین شرایط مساعد و سودمندی بر

درمقاله دیگری که در نشریهٔ *Energy Compass*، در اوائل سال
رسیده است، نویسنده با اشاره به قراردادهای اِلف و انی برای اجرا
بهره دهی میدان درود و نیز قرارداد بووالی Bow Vallay برای تو
چنین اظهار نظر می کند که «نرخ بازگشت روی سرمایه در
متقابل ایران ـ به علّت مصون بودن پیمانکاران این قراردادها از
اکتشاف و یا تنزل قیمت ـ از بالاترین نرخ های قراردادهای نفتی ب
شرایط بس مناسب این قراردادها [برای پیمانکاران] مفسرین و تحا
را به تعجب وا داشته است.»[۱۰]

واقعیت غیرقابل‌تردید این است که درمیان آسیب‌هایی که از رهگ
نسنجیده و غیرعقلایی رژیم جمهوری اسلامی به منافع درازمدت
وارد شده پیامدهای منفی عقد این گونه قراردادها برای سال ها
خواهد بود. و این درحالی‌است که کارشناسان و متخصصان‌مج
ایران‌بارها رژیم‌جمهوری اسلامی‌را به پرهیز از چنین‌قراردادهایی

ضی نصیری*

# نظام قضائی ایران پس از انقلاب

با اعلام تأسیس جمهوری اسلامی ایران قابل پیش بینی بود که روحانیت قصد تسلط بر سازمان قضائی ایران را داشته باشد زیرا یکی از مهم ترین وظایف روحانیون تا قبل از مشروطیت و تحولات سازمان قضائی در دوران پهلوی تصدی به امر قضاوت بوده است. با این حال، مدرنیزم در حقوق ایران با موافقت صریح یا ضمنی مجتهدین جامع الشرایط تحقق یافته بود و با آن که حقوق مدنی ایران که (اساس روابط حقوقی افراد جامعه با یکدیگر را تعیین می کنند) کلاً متأثر از حقوق اسلامی است، روحانیون خود نیز مصلحت نمی دیدند که قوانین جزائی اسلام به موقع اجرا گذارده شود یا سازمان قضائی کشور به صورتی که فقها درنظر داشتند (و با مقتضیات روز قابل تطبیق نبود) شکل گیرد.

با تصویب قانونی اساسی جمهوری اسلامی و تأمین موجبات قانونی تسلط دولت بر کلیه شئون اقتصادی، اجتماعی و حقوقی کشور به تدریج سازمان قضائی ایران دستخوش دگرگونی هائی شد که در این مقاله برخی پی آمدها و موجبات آن با استناد به قوانین و مقرراتی که ظرف بیست سال گذشته به تصویب رسیده و اجرا شده است مورد بررسی قرار می گیرد.

---

* استاد دانشگاه، وکیل دعاوی بین‌المللی و صاحب تالیفات متعدد در بارهٔ نظام حقوقی و مشکلات توسعه اقتصادی ایران.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۳)

# تحول صنعت نفت ایران
## نگاهی از درون

مصاحبه با
**پرویز مینا**

پیشگفتار: فرخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

قضا در کشور را به عهده گرفته بود.
در ابتدای تحولات قوانین دادگستری بسیاری از روحانیون که پذیرای ست های قضائی جدید نبودند از تصدی مشاغل قضائی امتناع کردند. با این ، سمت های مهم قضائی هم چنان در تصدی مجتهدین طراز اولی باقی ماند به مقتضیات زمان آشنا بودند و قوانین مدوّن کشور را با وسواس و در محدوده ن دادرسی که در حقوق اسلامی بی‌سابقه بود به موقع اجرا می گذاردند.
با تأکید بر آرمان‌گرائی و ناسیونالیزم ایرانی و ضرورت لغو کاپیتولاسیون یا ماوت کنسولی (امتیازات قضائی اتباع خارجی مقیم ایران) مسألهٔ تدوین قوانین ئور در محدوده موازین قابل قبول بین المللی از مهم ترین برنامه های دولت رضا اه قلمداد شد. به این منظور دولت گروهی از حقوقدانان را مأمور تنظیم این وانین کرد و سپس برخی از همانان را به مقامات قضائی منصوب نمود تا ایگزین قضات مذهبی گردند.
با اینکه رژیم قضاوت کنسولی به موجب عهدنامه ۱۹۲۱ منعقده با اتحاد بماهیر شوروی لغو گردید سایر کشورهای اروپائی از الغای دادگاه های کارگزاری به بهانه غیر قابل قبول بودن سیستم قضائی ایران امتناع می کردند. پس از توفیق علی اکبر داور در ایجاد سازمان نوین قضائی در ایران و تصویب قوانین مدنی، تجاری و جزائی طبق موازین بین المللی بالاخره در اردیبهشت ۱۳۰۷ دولت مخبرالسلطنه هدایت رسماً لغو کاپیتولاسیون را اعلام کرد.
با تصدی فارغ التحصیلان حقوق، که گاه از حقوق اسلامی اطلاع کافی نداشتند، نیاز به نصب مجتهدین به بعضی از مناصب قضائی به منظور رسیدگی به اختلافاتی که می بایستی طبق موازین شرعی فیصله یابد احساس می شد. به این جهت در آذرماه ۱۳۱۰ قانون محاکم شرع تصویب شد و صلاحیت حاکم شرع محدود به امور شرعی از قبیل انحلال ازدواج و طلاق و اثبات شرعی نسب گردید.
سازمان قضائی ایران تحولات خود را در جهت مدرنیزم طی چندین دهه دنبال کرد. پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تسلط عملی پادشاه بر قوه مجریه صلاحیت دادگاه های نظامی و امنیتی گسترش پیدا کرد و محاکم گوناگون اختصاصی از قبیل کمیسیون اجرای قانون ملی کردن آبها، ملی کردن منابع طبیعی و دادگاه های شهرداری ها (برای نظارت بر اجرای مقررات شهرسازی) و دادگاه های اصناف و غیره به وجود آمد. این اقدامات که درجهت گسترش نفوذ قوه مجریه بر سازمان قضائی صورت گرفته بود موجبات تضعیف قوه قضائیه را به وجود آورد. افزون براین، دولت با تصمیم نابخردانه خود در مورد اعطای

**تجزیه و تحلیل حقوقی نظام قضائی ایران**

شعار انقلاب مشروطیت تأسیس عدالتخانه در ایران بود. این خواست مردمی هم به معنای تشکیل مجلس شورای ملی و وضع قوانین توسط نمایندگان مردم بود و هم حکایت از تعدی مأموران دولت و مجتهدینی داشت که قوانین و احکام خودسران ای را علیه مردم به موقع اجرا می‌گذاردند. در تحقق این آرمان مردمی، قانون اساسی مشروطیت دادگاه های دادگستری را به عنوان مرجع تظلمات عمومی برپا کرد. گرچه ماده ۷۱ متمم قانون اساسی مقرر داشته بود که «قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط است.» اصل ۷۴ پیش بینی می‌کرد که «هیچ محکمه ای ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون.» بنابراین مجتهدین جامع الشرایط نمی توانستند محکمه ای جدا از سازمان قضائی تشکیل دهند. با این ترتیب قانون اساسی مشروطیت با اقتباس از نمونه های اروپائی، سازمان قضائی مستقلی را در ایران پایه ریزی کرد.

دراثر جدائی سازمان قضائی از مذهب دست آوردهای زیر نصیب جامعه شد:

۱- تمرکز و وحدت رویه قضائی درسراسر کشور و جلوگیری از صدور احکام غیر قانونی؛

۲- اجرای دقیق موازین قانونی صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاه ها و رعایت سلسله مراتب قضائی؛

۳- شناسائی و اجرای اصول مسلّم دادرسی از قبیل قاعده فراغ دادرس، اعتبار امر مختومه، استناد به قوانین موضوعه درمقام صدور حکم و امتناع از عطف ماسبق کردن قوانین؛

۴- تشکیل دانشکدهٔ حقوق در دانشگاه تهران و اعزام محصلین برای تحصیل حقوق به کشورهای اروپائی و جایگزینی تدریجی قضات تحصیل کرده به جای مدرسین فقهی در مناصب قضائی؛

۵- تشکیل دادسراهای مستقل به منظور دفاع از حقوق عمومی؛

۶- تشکیل کانون وکلای دادگستری و تأمین موجبات حق دفاع برای متهمین؛

۷- اجرای قوانین آئین دادرسی کیفری و مدنی؛

۸- تدوین و اجرای قوانین بنیانی کشور از قبیل قانون مدنی، قانون جزا، اختصاصی، قانون ثبت و قانون تجارت و آئین دادرسی که متضمن پاسداری مقررات مربوط به نظم عمومی از قبیل مرور زمان دعاوی، مطالبه خسارت تأخیر تأدیه و ادله معتبر برای اثبات دعوی بود؛ و بالاخره

۹- تشکیل دادگاه و دادسرای انتظامی قضات که وظیفه پاسداری از حرمت

اط کادر قضائی و اداری گسترش پیدا کرده‌اند، هسته اصلی دادگستری جمهوری
لامی را در سمت های قضائی و حتی دیوان کشور تشکیل می دهند.

آئین دادرسی اسلامی مشتمل بر مباحثی از قبیل شرایط نصب قاضی، عدالت
شهود، ادله شرعیه و طریق طرح ادعاها و بالاخره نحوه اجرا و انشاء حکم، دعاوی
خانوادگی، اموال واملاک وترکهٔ متوفی و اختلاف درخصوص نسب فرزندان است.[۲]
مهم‌ترین مشخصه آئین دادرسی اسلامی اختیارات وسیع قاضی شرع و مبتنی بر حق
اجتهاد اوست و از این حیث تا حدودی شباهت به نظام حقوقی انگلوساکسون یا
(common law) دارد. قاضی درعین حال می تواند در صورت مباینت قانون مصوب
با موازین شرعی قانون را نادیده انگارد. با این حال، براساس قانون اساسی
جمهوری اسلامی ظاهراً این اختیار به شورای نگهبان مفوّض گردیده است[۳] ولی
در عمل اختیار اجتهاد قاضی اسلامی را مختار به اجرای قوانین جزائی موسّع و
نامشخصی می‌کند. به عنوان مثال، به موجب ماده ۱۰۳ قانون جزای اسلامی
(تعزیرات) «کسی که مردم را به فساد یا فحشا تشویق نموده یا موجبات آن را
فراهم کند محکوم به یکسال تا ده سال حبس می شود.» درمورد این ماده عناصر
مادی و معنوی جرم فساد تعریف نشده است. به تعبیر دیگر، قانونگزار می‌بایستی
ابتدا فساد را تعریف می‌کرد و سپس نحوه تشویق به ارتکاب آن را موضوع حکم
قرار می داد تا مجازات مبنای قانونی پیدا می کرد. به دنبال این ماده به تبصره آن
بر می خوریم که مقرر داشته است «در صورتی که عمل فوق سببیت از برای عفت
عامه داشته باشد و با علم به سببیت آنرا مرتکب شود مجازات مفسد فی‌الارض را
خواهد داشت.»

دادگاه های انقلاب که استخوان بندی سازمان قضائی ایران را تشکیل می‌دهند
متشکل از قضاتی با درجات غیر مشخص مذهبی است. افزون براین، برخلاف
تشکیلات عمومی دادگستری این دادگاه ها دارای دادستان و به تعداد نامعینی
کارمندان اداری و دستگاه اجرائی است. با تأسیس دانشکده های مختلف حقوق در
سراسر کشور و هم چنین ایجاد دانشکدهٔ حقوق وابسته به وزارت دادگستری،
پرسنل اداری دادگاه های انقلاب موفق به اخذ مدارک تحصیلی از این دانشکده ها
گردیده اند و وزارت دادگستری همین کارمندان اداری را به مشاغل قضائی
منصوب کرده است. یکی دیگر از علل تغییرات بنیانی در تشکیلات قضائی ایران
این است که پس از تصویب قوانین جزائی اسلامی قضات تحصیل کرده حرفه ای
در عمل از صدور حکم به مجازات‌های مقرر در قوانین شرعی امتناع می کردند و
به این جهت قبل از تجدید سازمان نظام قضائی ایران دولت مدت ها از روحانیون

مصونیت‌های قضائی به پرسنل نظامی ایالات متحده دست آوردهای ار
قضائی مدرن ایران را نادیده گرفت. با این همه، درآستانه انقلاب سا
ایران موفق به جلب خدمت گروه قابل ملاحظه ای از حقوقدان
تحصیل‌کرده در نظام قضائی ایران شده بود.

## برگشت به دوران قضاوت مذهبی

اصولاً سازمان قضائی هرکشور نقش حراست از نظام سیاسی را نیزب
به ویژه پس از پیروزی هر انقلابی رهبران نظام تازه دادگاه ها یا م
منظور تصفیه مخالفین سیاسی خود و مقامات رژیم سابق برپا می
خود نیز می دانند که دادگاه و انقلاب مفاهیم هم گونی نیستند. در
قضات یا مجتهدین جامع الشرایط در مقام قضا با اختیارات بسیا
مقید به بعضی موازین و اصولی که به عنوان دست آوردهای مدرنیز
ایران بدان اشاره شد نیستند. به این جهت با تصدی بر دادگاه
قضات شرع به سادگی احکامی قطعی بدون درنظر گرفتن م
غیر شرعی صادر می کردند و گاه دراجرای آن نیز مباشرت داش
ابتدای انقلاب مسأله اساسی سرکوب مخالفین سیاسی و وابستگان رژی
به این جهت با تأسیس دادگاه های انقلاب که این ماموریت را انجام
به تغییر نظام حقوقی کشور نبود.

به دنبال بحران گروگانگیری وجنگ ایران وعراق فرصت های غ
برای دولت جمهوری اسلامی فراهم شد تا ضمن کنارگذاردن رهبرا
آزادیخواه به استناد قانون اساسی جدید درمقام اجرای قوانین شر
برآید.[۱] اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر می دا
قضائی ایران باید مبتنی بر موازین شرعی باشد.» با این حال ق
دادگاه‌های عمومی و انقلاب که با هدف انطباق سازمان قضائی کش
شرعی پیشنهاد شده بود سال ها بعد یعنی در مرداد ۱۳۷۴ به تص
این قانون که تصویب آن با مخالفت بعضی از حقوقدانان اسلامی نیز
به کلّی با موازین حقوقی غیر قابل انطباق است.

به نظر می رسد که دلیل تأخیر چندین ساله در تغییرا
دادگستری این بوده است که اجرای چنین قانونی توسط قضات حرفه ا
عملی به نظر نمی رسید و دولت منتظر شده بود که نسل جدیدی از
به نظام جدید به تدریج تربیت شوند. در واقع دادگاه های انقلاب، ک

ر که در جامعه ایران ترنیلی نیست بهانهٔ کافی برای تعقیب مرتکبین و دخالت زندگی خصوصی مردم تلقی می شود. تعقیب مرتکبین این جرائم نیز بار نگاه قضائی را هر روز سنگین تر می کند.

پ. تصدی پاره ای مشاغل اداری و حتی قضائی توسط اشخاصی که روابط دیکی با معامله گران دعاوی برقرار کرده اند موجبات طرح دعاوی ساختگی، بین تاریخ نزدیک رسیدگی، دخل و تصرف در ادله، تأمین دلائل غیر قانونی و لاخره ایجاد موانع ساختگی در اجرای احکام را فراهم کرده و باعث سلب اعتماد مومی به سازمان قضائی نیز گردیده است.

ت. یکی از مشکلات اخلاقی و اجتماعی پس از انقلاب تسامح دولت در یگیری جرائم ناشی از معاملهٔ اختیارات دولتی است. کسانی که در این تجارت سودآور دخالت دارند به درآمدهای نا مشروع خود عناوینی از قبیل حق الجعاله، حق المشاوره و هدیه به مؤسسات خیریه یا مساجد می دهند. با کاهش روزافزون حیثیت و اعتبار مناصب قضائی توسل به رشوه از سوی متقاضیان و مدعیان قبح خود را از دست داده است.

ث. مهم ترین تزلزلی که در این دوران در سیستم قضائی ایجاد شده اجرای تبعیض آمیز قانون و جانبداری آشکار از وابستگان دولتی است. دلیل اصلی این رویهٔ فسادآلوده همکاری نزدیک سازمان قضائی با سازمان های اطلاعاتی، نهادهای انقلاب و نیروهای امنیتی و انتظامی است. به تعبیر دیگر، سازمان قضائی ایران مستقلاً در مقام تعقیب عوامل فساد در دستگاه های دولتی که گاه اعمالشان در مطبوعات نیز منعکس می گردد برنمی آید ولی هرگاه دولت خود در مقام تعقیب کارمندی باشد پرونده توسط مراجع انتظامی به دادگاه تسلیم می گردد.

ج. انحلال سازمان دادسراها آشکارترین تغییری است که، بموجب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، در سازمان قضائی داده شده. در عین حال، در بارهٔ عدم انطباق تشکیلات دادسرا با موازین شرعی هیچ گونه توضیح قانع کننده ای داده نشده است. بعضی معتقدند که علت تصمیم به انحلال دادسراها این بوده است که متهمین نزد قاضی منکر اقاریری که در دادسرا کرده بودند می‌شدند و قاضی طبق موازین شرعی چنین اقاریری را می بایستی نادیده می‌گرفت. به این جهت سازمان قضائی تصمیم گرفت که وظایف دادسراها را به قضات محول کند. بدیهی‌است که این اظهار نظر فاقد وجاهت حقوقی است. طبق قانون مدنی ایران اقاریری که نزد دادیار به عنوان مأمور رسمی به عمل می آید در حکم سند رسمی و لازم الاجرا است. مگر اینکه اقرار با تهدید و اکراه گرفته شده باشد که

و طلاب علوم دینی برای تصدی شعب کیفری استفاده می کرد و قضات سابق را در سمت مشاور شعبه منصوب کرده بود.

## مشکلات بنیانی سازمان قضائی ایران

این مشکلات را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

**الف**ـ حجم روزافزون دعاوی که خود معلول علل اقتصادی و اجتماعی و وضع قوانین و مقرراتی است که ذاتاً ایجاد دعوی می کنند. البته افزایش بی تناسب جمعیت کشور در دوران پس از انقلاب را نیز نمی توان نادیده گرفت ولی نسبت افزایش جمعیت به افزایش دعاوی مخصوصاً پرونده های کیفری قابل توجیه نیست. افزون براین، به ویژه با گسترش فقر عمومی، دعاوی خانوادگی و شکایات کیفری ناشی از ایذاء زنان و کودکان و اعضاء خانواده افزایش چشم گیری یافته است.

**ب**ـ دولت و بانک ها به بهانهٔ حفظ اعتبار چک قانون صدور چک بی محل را به گونه ای تغییر داده اند که در حال حاضر صرف صدور چک با تاریخ مؤخر نوعی کلاهبرداری محسوب می شود و قابل تعقیب کیفری است. صادرکننده چک بی محل که معمولاً وام گیرنده ای است که برای تضمین پرداخت بدهی خود مبادرت به صدور چک با تاریخ مؤخر نموده است در سر رسید چک یا بایستی وجه آنرا بپردازد یا الزاماً به بازداشتگاه فرستاده خواهد شد. تعقیب چنین جرمی ملازمه با احراز سوءنیت یا قصد تقلب از ناحیه صادرکننده ندارد. در اکثر موارد شاکی که وام دهنده یا خریدار چنین چکی است می دانسته است که صادرکننده در تاریخ صدور چک وجهی در بانک نداشته وگرنه نیازی به اخذ وام نمی‌داشت.

از مشکلات دیگر سازمان قضائی لغو مقررات قانون آئین دادرسی مدنی در باب مطالبهٔ خسارت تأخیر تأدیه از بدهکاران است که هر مدیونی را تشویق می‌کند بدون صدور حکم نهائی و شروع عملیات اجرائی به تأدیهٔ بدهی خود اقدام نکند.[۴] افزون بر این، با لغو مقررات مربوط به مرور زمان دعاوی، باب طرح ادعاهای فراموش شده نیز مفتوح گردیده است و این دعاوی نیز بر انبوه پرونده‌ها افزوده‌اند. قابلیت ارائه دلائلی از قبیل شهادت شهود و قسم که اعتبار آن از لحاظ قضاوت عرفی محل بحث است به این پرونده های انباشته پیچیدگی بیشتری می‌بخشد.

بالاخره جرائمی از قبیل معاملهٔ نوار های ویدیو و کاست های ممنوع موسیقی نصب ماهواره، خرید و فروش جزئی ارز خارجی، بد حجابی و شرب غیر علنی

در سازمان قضائی اینک به حدی رسیده است که دیگر هرگونه افزایش حقوق قضات و کادر اداری به احتمال قوی تأثیری در اصلاح سازمان قضائی نخواهد داشت. شاید تغییرات بنیانی در سازمان قضائی، تجدید نظر اساسی در قوانین موجد حق، همراه با استخدام فارغ التحصیلان جوان و متبحر حقوق، بتواند راهی برای رفع مشکلات یاد شده و نجات سازمان قضائی کشور از وضع نابهنجار کنونی باشد.

## تحولات حقوق کیفری در ایران بعد از انقلاب

در این نوشتار کوتاه فرصت بررسی مسائلی از قبیل پیگیری و تعقیب و محاکمه در دادگاه های انقلاب، نحوه اعلام جرم، تفهیم نوع اتهام به متهم، بازداشت موقت ولی طولانی، محاکمات غیر علنی دادگاه های انقلاب و نحوه صدور حکم، تناسب جرم و مجازات و اختیارات نامحدود قضات و مأموران زندان نیست. به ناچار تنها به دگرگونی های بنیادی در جنبه های مختلف عدالت جزائی و نیز به پاره‌ای ناهمآهنگی های قانونی و قضائی در حقوق جزای ایران خواهیم پرداخت.

### ۱. انحراف از اصل قانونی بودن جرم و مجازات

گرچه به موجب اصل ۱۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود،» دادگاه های انقلاب این اصل مهم و پذیرفته شده در همهٔ نظام های حقوقی پیشرفتهٔ جهان را یکسره نادیده گرفتند. «جرائمی» از قبیل «افساد در ارض» و «محاربه با خدا» گرچه برای مجتهدین قابل درک است ولی نه تنها در قوانین پیش از انقلاب جایی نداشت در قوانین موضوعهٔ پس از انقلاب نیز به نحو دقیقی تعریف نشد و با این همه مبنای اتهام و مجازات در این دادگاه ها قرار گرفت. منظور از قانونی بودن جرم و مجازات این است که قانون تدوین شده می‌بایستی هم عمل مجرمانه و هم قصد ارتکاب بدان امور را به دقت تعریف کند تا باعث سوء استفاده قضات از اختیارات قانونی نگردد. مقررات کتاب پنجم از قانون جزای اسلامی (تعزیرات)، فصل سوم همان قانون، قانون تعزیرات حکومتی، فصل دوم قانون جزای اسلامی در مورد محاربه و افساد و هم چنین قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور، و قوانین جزائی دیگری که به مناسبت مورد با عجله به تصویب رسیده اند، از جمله قوانین و مقرراتی هستند که تعریف مشخص و روشنی از جرم به دست نداده اند.

بهرحال معتبر نیست اعم از اینکه نزد قاضی یا دادیار صورت گرفته باشد. شاید توجیه قابل قبول تر اینست که قاضی برخلاف دادیار از نظر شرعی می تواند متهمی را که حاضر به بیان حقیقت نیست تعزیر کند و به این جهت هرگاه دادیار سمت قاضی داشته باشد حق تعزیر چنین متهمی را خواهد داشت. در واقع پس از انحلال دادسرا مسألهٔ مهم تعقیب متهمین جرائم عمومی و فساد در ادارات دولتی به خود دولت واگذار شده است. طبیعی است مدیران دولتی هیچ گاه در مقام طرح دعاوی کیفری علیه خود و کارمندانشان برنخواهند آمد و پس از برکناری چنین مقام دولتی نیز ممکن است متهمین و شهود و مدارک کافی در اختیار مراجع تعقیب جرم نباشد. گرچه علی رغم حذف دادسراها مقام دادستان کل حفظ شده است امّا متصدی این مقام ظاهراً به وظایف متفرقهٔ دیگری از قبیل شرکت درکمیسیون‌ها و جلسات هیئت عمومی دیوان کشور می پردازد.

ج. طبیعی است که اشاعه فساد در سازمان اداری و قضائی گریبان حرفه وکالت دادگستری را نیز گرفته باشد. برخی از وکلا به ناچار به گسترش فساد کمک می کنند تا بتوانند حقوق موکلین خود را تأمین کنند. بعضی دیگر با مدیران دستگاه های دولتی که اختیار ارجاع دعاوی دستگاه مربوطه را دارند حق الوکاله خود را تسهیم می کنند تا چنین پرونده هائی بدان ها ارجاع گردد. به این ترتیب، برخی از وکلای دعاوی نیز با ایجاد روابط ناصواب و گاه غیر قانونی نابسامانی کار دادگستری را تشدید کرده اند. با تأسیس دانشکده های حقوق در شهرها و حتی برخی مناطق دور دست بسیاری از فارغ‌التحصیلان جوان حقوق در ایران که امکان اشتغال مناسب را نمی یابند اغلب در صدد پذیرفته شدن به عضویت کانون وکلا بر می آیند. امّا، دولت حتی برای قبول فارغ‌التحصیلان حقوق به کار آموزی وکالت مشکلات جدید به وجود آورده است. مدت انتظار طولانی تعیین سهمیه برای ورود به کانون و مهم تر از همه تحقیق بی ضابطه درمورد سوابق داوطلبان به منظور حصول اطمینان از التزام آنان به نظام، از جمله این موانع پیچیده است.

ح. تخصیص اعتبارات محدود به تشکیلات قضایی و پایین بود سطح حقوق مزایای قضات را باید دلیل اصلی رواج فساد مالی در سازمان قضائی ایران دانست. افزون براین، در «دوران سازندگی» که مبالغ عظیمی وام های خارجی در اختیار دولت قرار گرفته بود یک طبقهٔ ثروتمند وابسته به حاکمیت در ایران به وجود آمد که برای تأمین مقاصد خود توانست به پرداخت های غیر قانونی تطمیع قضات و کادر اداری تشکیلات دادگستری بپردازد. از همین رو، دامنهٔ فساد

نفاده از ماهواره، یا صدور چک با تاریخ مؤخر است. در چنین
فاقد قصد مجرمانه است و عمل وی عرفاً جنبه ترذیلی ندارد.
قیب و مجازات چنین متهمانی بار سنگینی بر سازمان قضائی ایران
است. از سوی دیگر، مأموران دولت این جرائم را به نحو تبعیض آمیز
اه به صورت تهدیدی علیه اشخاص به موقع اجرا می گذارند. نتیجه
و اجرای خودسرانهٔ چنین قوانین جزائی در ایران هتک حرمت و
، و تشویق عامه به سرپیچی محرمانه از آن است.

**، برون مرزی قوانین جزائی ایران**

ی در هر کشوری به منظور حفظ نظم عمومی در قلمرو سرزمین همان
شده است. تنها استثنا این قاعده موردی است که شخصی به منظور
ت یا سرنگونی یک دولت خارجی توطئه، جاسوسی یا اسباب چینی
ن موارد قانون جزائی یک کشور می تواند مدعی منافع مشروعی
مرتکبین جرائم در خارج از قلمرو سرزمین خود گردد، حتی اگر همه
بی در خارج صورت گرفته باشد.
حال، بموجب ماده ۷ قانون مجازات ایران، مقررات قانون مذکور در
لی که بوسیله اتباع ایران در خارج کشور مرتکب گردیده پس از
تهم به ایران بموقع اجرا گذارده می شود. لازم به توضیح نیست که اتباع
حین اقامت در خارج کشور (جز در بعضی کشورها در مورد احوال
تابع قوانین کشور محل اقامت از جمله قوانین جزائی آن کشور می باشند
لتی نمی‌تواند مدعی منافع مشروعی در خصوص اجرای قوانین جزائی
خارج از کشور نسبت به اتباع خویش گردد. برای مثال، هرگاه یک ایرانی
کشور مبادرت به صدور چکی با تاریخ مؤخر کندکه، بدون قصد
در تاریخ ارائه به بانک پرداخت نشده است در ایران قابل تعقیب کیفری
ود، حتّی اگر براساس قوانین کشور محل صدور چک جرمی واقع نشده
راین مثال و موارد مشابه آن معلوم نیست صدور چک بی محل عهدهٔ
ارجی، یا مواردی نظیر آن چه تأثیری می تواند در نظم عمومی ایران
شد که تبعهٔ ایران را بتوان پس از ورود به ایران به این استناد تحت پیکرد
. افزون بر این، بموجب قوانین ایران می توان متهمین را بدون حضور در
ابا به مجازات های کیفری محکوم کرد.

۲. عطف به ماسبق کردن مجازات های جزائی

واقعیت این است که در قوانین کشور موردی که قانون جزائی مقررات آنرا عطف بماسبق کرده باشد وجود ندارد. امّا، در میان آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور ـکه به موجب قانون وحدت رویه قضائی در حکم قانون استـ موردی از عطف به ماسبق کردن قانون جزائی به چشم می خورد. این رأی دیوان کشور مربوط است به مجازات صادرکنندگانی که قبل از سال ۱۳۷۲ پیمان ارزی سپرده‌اند ولی حکم محکومیت کیفری درباره آنان صادر نشده است. درسال ۱۳۷۲ قانون صادرات و واردات به تصویب رسید و ضمن ماده ۱۳ این قانون مقررات مربوط به لزوم اخذ پیمان ارزی از صادرکنندگان لغو گردید. طبیعتاً از تاریخ تصویب این قانون تعقیب کیفری متخلفان از پیمان های ارزی ملغی گردید زیرا ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مقرر می داشت که هرگاه جرمی به موجب قوانین بعدی ملغی می‌شد مرتکبین سابق نیز از مجازات معاف می گردیدند.

درسال ۱۳۷۴ مجمع تشخیص مصلحت نظام تخلف از مقررات ارزی را مجدداً مشمول مقررات کیفری قرار داد و چون هیئت وزیران نیز به پیشنهاد بانک مرکزی اخذ پیمان ارزی را برقرار کرده بود تخلف از این مقررات جدید را می توان مشمول مجازات های کیفری تلقی کرد. ولی اجرای مقررات کیفری مربوط به تخلف از پیمان ارزی در مورد مرتکبین قبل از تصویب نامه هیئت وزیران و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت در واقع عطف بماسبق کردن قوانین جزائی است. با این حال دیوان کشور به این استناد که قانون صادرات و واردات سال ۷۲ فقط در همان سال قابل اجرا بوده است متخلفین از پیمان های ارزی سال های قبل از ۷۲ را قابل تعقیب کیفری تشخیص داد. در این رأی دیوان کشور نه فقط مقررات کیفری را عطف بماسبق کرده بلکه با اعلام این نظر که قانون صادرات و واردات سال ۷۲ فقط در همان سال قابل اجرا بوده یکی از قوانین کشور را به صراحت نسخ کرده است.

۳. مجازات أعمال فاقد قصد مجرمانه

یکی از اصول اولیه عدالت جزائی این است که فقط اشخاصی را می توان مجازات کرد که در ارتکاب عمل دارای قصد مجرمانه بوده باشند. استثناهائی براین اصل در مواردی از قبیل جرائم رانندگی و یا رانندگی در حین مستی وجود دارد که قابل توجیه است. امّا یکی از مشکلات سازمان قضائی ایران جرم شناختن خطاهای اخلاقی از قبیل روابط غیرعلنی و نا مشروع، خرید و فروش نوار و ویدیوها

علاوه برآن قانون اساسی شامل پاره ای احکام خاص در بارهٔ سازمان قضائی کشور است که باید به برخی از عمده ترین آن ها اشاره کرد.

**۱. استرداد دارائی های نامشروع**

اصل ۴۹ قانون اساسی دولت را مکلّف به مُصادره یا استرداد اموال متعلّق به اشخاص در مواردی که دارائی ها ناشی از فعّالیت نامشروع باشد، نموده است. فعّالیت های نامشروع که در قانون تصریح شده عبارتند از: رِبا، غَصب، رِشوه، اختلاس، سوء استفاده از موقوفات، استفاده نامشروع از قراردادهای دولتی و سایر موارد سوء استفاده نا مشروع رویهٔ مصادرهٔ اموال اشخاصی که از نظر سیاسی مطرود تلقی می گردیدند، از اوایل انقلاب شروع شده و براساس این اصل قانون اساسی قابل توجیه گردیده است. به تدریج با کاهش نفوذ عوامل انقلابی، دولت سعی کرد، اجرای قانون را محدود به اشخاصی نماید که از لحاظ سیاسی با دولت مخالفت می نمودند. قانون اجرای اصل ۴۹، عملاً اجرای اصل را محدود به مقامات سیاسی رژیم گذشته کرده است، که در بیشتر موارد نه ثروت چندانی اندوخته بودند و نه به عملیات نامشروع مندرج در قانون دست زده بودند. هدف تصویب این قانون مستثنی کردن ثروت های نامشروعی است که پس از انقلاب تحصیل شده است ولی به نظر می رسد که اصل ۴۹ یاد شده نیازی به قانون اجرایی ندارد، زیرا دولت را مکلّف کرده است که اموالی را که ار طرق نامشروع تحصیل شده مسترد دارد و به صاحبان اصلی آن باز گرداند. اعم از این که این ثروت های نامشروع قبل یا بعد از انقلاب تحصیل شده باشد.

**۲. مالکیت اراضی به موجب قانون اساسی**

اصل چهل و هفتم قانون اساسی، مقرّر داشته است که «مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است. ضوابط آن را قانون معیّن می کند». مسلماً متن اصل مُبهم و بسیار کلّی است. لیکن آن چه را می بایستی بیشتر مورد دقت قرار داد معنای اصطلاح "مشروع" است. ظاهراً منظور حمایت قانون از مالکیتی بوده است که طبق موازین شرعی تحصیل شده باشد و مالکیت به اسباب قانونی مالکیت کافی نبوده است. زیرا به منظور خلع ید از اموال دولتی که به نحو غیر قانونی به تملّک اشخاص درآمده باشد نیازی به حُکم قانون اساسی نبوده است. دولت می تواند از چنین اموالی از طرق عادی قضایی خلع ید نماید. با این حال منظور واقعی وضع این اصل عطف به ماسَبَق کردن مقرّرات آن است، به تعبیر دیگر قانون اساسی در

## نقش قانون اساسی در دگرگون کردن نظام قضایی

بعد از انقلاب دولت موقت کمیته ای را مأمور تدوین قانون اساسی کشور نمود. طرح قانون اساسی که به «مجلس خبرگان قانون اساسی» تقدیم شد، اصولاً یک قانون غیر مرامی و متأثر از قوانین دمکراتیک اروپای غربی بود. به این جهت نیز مورد توجه گروه های مختلف انقلابی قرار نگرفت.

رهبران مذهبی کشور که از طرف خود آیت الله خمینی حمایت می شدند معتقد بودند که مردم به منظور ایجاد یک جمهوری اسلامی رأی داده اند و قانون اساسی کشور می بایستی منعکس کننده نظریات آنان باشد ولی نظریه ایجاد یک حکومت مذهبی برای روشنفکران لیبرالی که خود را مغز متفکر انقلاب می دانستند. قابل انطباق با مقتضیات اجتماعی زمان نبود. مذهبیون به این ترتیب گروه های چپ گرا را بیشتر با نظر خود در مورد ایجاد رهبری مذهبی با اختیارات تام هم آهنگ تشخیص دادند. درنتیجه طرح نهایی قانون اساسی با همفکری گروه های چپ گرا و مذهبیون متعصب و با اختلاط سه نظریه مختلف در زمینه سازمان اقتصادی کشور به تصویب رسیده است. طرح اولیه قانون اساسی کمتر متضمن دخالت دولت در امور اقتصادی کشور بود. تدوین کنندگان آن معتقد بودند که سیاست های اقتصادی طبیعتاً و با توجه به امکانات و نیازهای جامعه در تغییر است. به این جهت وظیفه تنظیم سیاست های اقتصادی باید به قانونگزاران عادی محول گردد و قانون اساسی فقط باید به سازمان سیاسی کشور بپردازد. البته مسایلی از قبیل حقوق طبیعی اشخاص. دادرسی منظم، آزادی بیان و تساوی افراد در مقابل قانون، تفکیک قوای مملکتی، حق مردم درانتخاب مقامات دولتی و منع مداخله دولت در امور خصوصی و روزمره مردم از مسایل مورد نظر قوانین اساسی همهٔ کشورها است. بنابراین تنظیم کنندگان قانون اساسی این اصول را نیز منظور کرده بودند. ولی اعمال این حقوق تابع مبانی شرعی گردیده که ساختار لیبرال قانون اساسی را سست کرده است.

مهمّ ترین هَدَف دین گرایان محدود کردن اعمال حاکمیّت سیاسی براساس موازین شرعی بوده است. اصل چهارم قانون اساسی مقرّر می دارد «کلیهٔ قوانین مقرّرات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق عموم همهٔ اصول قانون اساسی و قوانین و مقرّرات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فُقهای شورای نگهبان است.»

رف دولت منعقد شده و مورد تضمین بانک مرکزی قرار گرفته است، باید به
سویب مجلس شورای اسلامی برسد. ممکن است گفته شود که مجلس به هرحال
ن قراردادها را تصویب خواهد کرد، زیرا در مواردی دولت ناگزیر از اخذ
مهای خارجی بوده است. شاید این استدلال صحیح باشد، ولی هدف اصلی از
سویب قوه مقننه علنی شدن تعهدات دولت و اطلاع عامه از شرایط این
اردادهاست.

به این ترتیب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در همه اموری که به اموال
مومی و تعهدات دولت مربوط می گردد، گزارش به مجلس یا تصویب مجلس را
رط لازم تلقی کرده است. هر تعهدی که بدون علنی کردن و تصویب مجلس
ضاء شده باشد از نظر حقوقی هنوز ایجاد نشده و بنابراین غیرقابل اجراست. از
جا که بموجب اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی، مسئولیت اجرای قانون
اسی و ریاست قوه مجریه به عهده رئیس جمهور است، مشارالیه می تواند از
ستگاه های دولت بخواهد که از اجرای هرگونه مصوبه منتشر نشده ای خودداری
ند.

**. اصل علنی بودن رسیدگی های قضائی و احکام صادره**

کی از مهم ترین موجبات تأمین عدالت اجتماعی و اجرای قانون رسیدگی قضائی
لنی، تفهیم اتهام به متهم و بالاخره لزوم ابلاغ احکام قضائی است. اصل یکصد
شصت پنجم قانون اساسی مقرر داشته است که محاکمات علنی انجام می شود و
ضور افراد بلامانع است. مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت
مومی یا نظم عمومی باشد، یا در دعاوی خصوصی، طرفین دعوی تقاضا کنند
ه محاکمه علنی نباشد. معلوم نیست دستگاه های اجرائی چگونه تاکنون احکام
ادگاه های انقلاب را که به متهم یا خوانده دعوی یا وکیل او ابلاغ نشده و متهم
ز مورد اتهام یا دلایل حکم بی اطلاع است، بموقع اجرا گذارده اند! البته قضاتی
ه در صدور احکام، رعایت موازین قانونی را ننموده و عالماً عامداً حقوق اشخاص
ا تضییع نموده باشند، بموجب اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی مقصر و
سامن می باشند. ولی دولت نیز مسئولیت جبران خسارات وارده به اشخاص را
چنانچه احکام ابلاغ نشده ای را که فاقد تشریفات قانونی است به موقع اجرا
گذارده باشد به عهده دارد. ریاست جمهوری به منظور جلوگیری از مطالبه
خسارت از دولت و در اجرای مسئولیت خود در اجرای قانون اساسی می تواند با
همکاری قوه قضائیه، موجبات جلوگیری از اجرای احکام ابلاغ نشده را فراهم
ماید.

**۱. تصرفات در اموال و درآمدهای عمومی**

بنا براصول پنجاه و دوم و پنجاه و سوم قانون اساسی، بودجه سالانه کشور باید به تصویب مجلس برسد و هرگونه پرداختی در حد اعتبارات مصوب باید انجام پذیرد. اصول پنجاه و چهارم و پنجاه و پنجم نیز به منظور نظارت بر دخل و خرج مملکت، دیوان محاسبات را زیر نظر قوه مقننه تأسیس نموده است. لزوم تصویب مجلس از آنجا به بحث، مربوط است که اولاً برحسب اصل شصت و نهم قانون اساسی مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود. ثانیاً نه فقط مذاکرات مجلس منتشر می شود، بلکه هر مصوبه ای که عنوان قانون داشته باشد برحسب ماده ۲ قانون مدنی، فقط (۱۵) روز پس از انتشار بموقع اجرا گذارده می‌شود و چنانچه در قانون نیز اجرای فوری آن مقرر شده باشد به هرحال تا قبل از انتشار (یعنی علنی شدن) قابل اجرا نیست. حتی شرکت های دولتی که دارای استقلال نسبی می باشند، بودجه آنان ضمن قانون سالانه بودجه منعکس بوده و دخل و خرج اموال عمومی توسط شرکت های دولتی نیز زیر نظر دیوان محاسبات است، یعنی باید علنی بوده و برای اطلاع عموم منتشر شود.

درقانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران ضوابط دیگری نیز در جهت جلوگیری از پنهانکاری قوه مجریه و ایجاد تعهداتی دور از چشم مردم اتخاذ گردیده است. از جمله اینکه برحسب اصل هفتاد و پنجم عهدنامه ها، مقاوله نامه‌ها، قراردادها و موافقتنامه های بین المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.

منظور از تصویب این قبیل قراردادهای بین المللی توسط مجلس، صرفاً بحث در خصوص مواد آن توسط قوه مقننه نیست. زیرا بسیاری از عهدنامه های بین‌المللی، مخصوصاً عهدنامه های چند جانبه توسط دولت های امضاء کننده قابل تغییر نیست. هدف اصلی این است که با طرح هر مقاوله نامه یا عهدنامه ای در مجلس و تصویب آن بوسیله قوه مقننه، سند مزبور در روزنامه رسمی منتشر شود و در واقع علنی گردد. به این ترتیب مقامات صلاحیتدار دولتی در ایران، به فرض آن که با طرف های خارجی وارد مذاکره شوند و احتمالاً به توافقی نیز برسند موقعی می توانند به توافق بین المللی مذکور عمل کنند که مفاد آن را از طریق تصویب قوه مقننه علنی کرده و در معرض قضاوت افکار عمومی قرار داده باشند.

درهمین زمینه، به موجب اصل هشتادم قانون اساسی، «گرفتن و دادن وام یا کمک های بدون عوض داخلی یا خارجی از طرف دولت باید با تصویب مجلس شورای اسلامی باشد. بنابراین همه قراردادهای وام دولتی یا قراردادهائی که از

ـور خصوصی آنان، و توقیف اموال و انتساب اتهام به آنان به قوانین و
، و تصمیمات مستدل و مستند قضائی؛
اب مدعی العموم یا دادستان مستقل برای نظارت بر اجرای قوانین آن
بتواند مستقیماً به تخلفات مأموران دولت و سایر اشخاص از قوانین
گی کند و هم به اعلام جرائم از طرف اشخاص عادی ترتیب اثر دهد،
هیچ کس بدون دلیل قانونی تحت پیگرد قرار نگیرد و هیچ مقام و یا
ـی نتواند با توسل به صاحبان قدرت سیاسی یا با پنهان کردن آثار
از کیفر رهائی یابد.
، اجمالی به نحوهٔ اجرای قانون در کشور می توان گواهی داد که دولت
را در اجرای وظیفه خود در باب تأمین امنیت قضائی توفیقی نداشته
نوز پس از گذشت بیش از ۲۰ سال، دادگاه های انقلاب به کار خود
ـد و از آنجا که بین صلاحیت این دادگاه ها و دادگاه های دادگستری
داخل وجود دارد حقوق اشخاص پیوسته دستخوش تزلزل و عدم ثبات
بر این، در دادگاه های انقلاب بسیاری از اصول شناخته شدهٔ دادرسی
ی بودن جلسات، حق دفاع، تفهیم اتهام به متهم و حق اعتراض به
نادیده گرفته می شود زیرا همان گونه که اشاره شد قضات و مأموران
م در این دادگاهها تابع موازین جداگانه ای هستند. از سوی دیگر،
قضائی بسیار قدرتمندی از قبیل دادگاه های تعزیرات حکومتی در
شده است که لزوماً تابع نظام قضائی کشور نیستند. همین واقعیت
ـیون های مالیاتی، گمرکی، شهرداری ها و مراجع شبه قضائی بسیار
، صادق است که تصمیماتشان به مراتب در حقوق مکتسبه اشخاص
احکام دادگاه های دادگستری است. در مورد قوانین موجد حق نیز
، را تبعیض در اجرای قانون باید دانست. به عنوان نمونه، در حالی که
ی به موجب قانون اساسی باطل است، قانون صدور چک با ضمانت
ی چک های وعده داری را که اغلب نوعی معامله ربوی است با شدت
می گذارد. یا، در حالی که نرخ های مالیات بردرآمد در ایران برای
لا به نحو صعودی بسیار سنگین تعیین شده و در مواردی مانع سرمایه
وصی است، در عمل، جز در موارد استثنائی، اجرای مقررات مالیاتی
ـمیمات مراجع تشخیص شده و در نتیجه گامی جهت تعدیل ثروتها
رای همین مقررات برداشته نشده است.
، نظام قضائی ایران از جهت طولانی بودن مدت احقاق حق، فقدان

از آنجا که بسیاری از احکام صادره توسط دادگاه های انقلاب فاقد مبنای قانونی بوده و یا مستند به مدارک و بینهٔ قابل قبول نیست و در رسیدگی های انجام شده تشریفات مقرر در قانون اساسی رعایت نشده است، محکوم علیه می‌تواند در مهلت قانونی (که پس از ابلاغ شروع می شود) تقاضای نقض چنین احکامی را در دیوان کشور بنماید. با این حال، دیوان کشور تا کنون احکام صادره از دادگاه های انقلاب را، که آشکارا مخالف موازین قانونی بوده اند، نقض نکرده است. ظاهراً از آنجا که دادگاه های انقلاب آراء خود را رسماً به محکوم علیه ابلاغ نمی کنند، دیوان کشور به بهانهٔ در دست نبودن رأی از رسیدگی به چنین پرونده هائی سر باز می زند.

**نیاز به امنیت قضائی**

یکی از مهم ترین وظایف دولت ها تأمین اسباب امنیت قضائی است. البته در ابتدای هر انقلابی دولت ها نمی توانند، یا نمی خواهند، به انجام این وظیفه اولویت دهند. زیرا از سوئی انتقال قدرت سیاسی و تغییر قواعد و نظامات دادرسی هم از جهت قوانین موجد حق و هم از لحاظ نظام قضائی نیازمند زمان است. از سوی دیگر، از آنجا که از پیامدهای تبعی امنیت قضائی کاهش اقتدار و اختیارات فراقانونی کانون های قدرت سیاسی و تصمیم گیری است، رهبران نظام انقلابی به فراهم آوردن اسباب تأمین امنیت قضائی اشتیاقی ندارند. واقعیت آن است که هرگاه دورهٔ انتقال و انتظار از مدت معقول تجاوز کند، ناامنی قضائی در جامعه از جمله به کاهش و یا توقف سرمایه گذاری خصوصی و فرار سرمایه ازکشور خواهد انجامید. امنیت قضائی همان اجرای بی طرفانه و منظم قانون (due procees of law) است که اجزاء آن را می توان به شرح زیر بر شمرد:

۱. تأمین دسترسی عموم به دادگاه های بی طرف و مستقل دادگستری که منحصراً براساس قوانین و مقرراتی که قبلاً به تصویب مراجع قانون گذاری رسیده بی هیچ تبعیضی عمل می کنند؛

۲. تصویب و اجرای منظم قوانین و مقررات کیفری، برای مجازات أعمالی که مخل نظم عمومی جامعه اند، و مقررات مدنی به منظور تضمین اجرای قراردادهائی که اشخاص طبق قانون منعقد کرده اند، جبران خسارات وارده به جان و مال و حیثیت اشخاص به نحو عادلانه، و پاسداری از حقوق مکتسبهٔ اشخاص حقیقی و حقوقی.

۳. محدود ساختن اختیارات حکومت در زمینه بازداشت اشخاص، تجسس و

سوی دیگر تضعیف حاکمیت ملّی و قضائی ایران می شود. با این حال، اعطای مزایای خاص به خارجیان ضمن قراردادهای سرمایه گذاری و برقراری نظام قانونی جداگانه در مناطق آزاد به طرح این پرسش انجامیده است که چرا نباید سرمایه گذاری در سراسر ایران و از ناحیه اتباع ایران مشمول همین قوانین و مقررات گردد؟

اصلاح نظام قضائی، به ویژه با نیاز شدید و روزافزون کشور به جلب سرمایه ها اعم از داخلی و خارجی و لزوم تأمین امنیت قضائی، همچنان اولویتی خاص دارد امّا، هرگونه اصلاح و تغییر در سازمان قضائی و نظام حقوق اقتصادی کنونی ایران خود مستلزم دگرگونی های بنیانی و، در نهایت امر، ایجاد نظام قضائی جدید در کشور است. بر اساس چنین دگرگونی های بنیادی، از جمله در قوانین آئین دادرسی، قوانین موجد حق، تشکیلات دادسراها، سازمان ابلاغ و اجرای احکام، سازمان زندان ها، دیوان کیفر کارکنان دولت و به ویژه استخدام قضات و کارمندان اداری با صلاحیت، می توان به پیدایش یک نظام قضائی و حقوقی پیشرفته و کارآ امیدوار شد.

---

## پانوشت ها:

۱ اصل دوم متمم قانون اساسی سلطنتی ایران نیز ضرورت انطباق قوانین ایران را با موازین شرعی مقرر داشته بود. با این حال مجتهدین عالم به مقتضیات روز به این عذر که دادگستری نوین ایران از قضات غیر متشرع تشکیل شده است در مورد قوانین تشکیلاتی دادگستری و آئین دادرسی و قوانین جزائی عرفی مخالفتی از جهت عدم انطباق این قوانین با موازین شرعی نکرده بودند. از سید حسن مدرس نقل شده است که در موقع طرح لایحه مرور زمان با زیرکی خاص اظهار داشته بود که چون ما قائل به صلاحیت قضات عرفی بطور کلی نیستیم اشکالی ندارد که خودشان از استماع بعضی دعاوی امتناع کنند.

۲. ر. ک. به *قضا در اسلام*، تقریرات حجت الاسلام استاد محمد سنگلجی

۳ بموجب اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تشخیص انطباق قوانین موضوعه با موازین شرعی به عهده فقهای شورای نگهبان است.

۴. با توجه به نظر برخی از مجتهدین جامع الشرایط می توان ضمن طرح دادخواست خسارتی بر مبنای میزان تورم نیز مطالبه نمود و محاکم اکثراً این نظریه را پذیرفته اند با این حال لغو مقررات خسارات تأخیر تأدیه توسط شورای نگهبان ممکن است بالمآل باعث صدور احکام متعارض توسط دادگاه ها گردد. علاوه برآن هدف از خسارت تأخیر تأدیه اخذ جریمه ای از مدیون است تا اشخاص از پرداخت دیون خود در سر رسید آن اهمال ننمایند.

۵. ماده واحده ای که در سال ۱۳۳۹ به تصویب رسید، برخلاف اصول حقوق جزاء به دادگاه

دادسرای مستقل، تعداد روز افزون دعاوی کیفری و حقوقی، فقدان ق
ناظر بر تفکیک صلاحیت مراجع مختلف قضائی، امکان اعمال نفوذ
رسیدگی‌های قضائی، تبعیض در اجرای قانون و پیگرد متهمان، ک
صلاحیتدار قضائی، فقدان دادگاههای خاص برای رسیدگی به دعاو
کمبود اعتبارات مالی، گسترش ابعاد فساد در دستگاه های ابلاغ و اجرا
مداخلهٔ دلالان وکالتی در دعاوی دادگستری و بالاخره اختیارات وسیع و
ضابطین دادگستری، از قبیل مأموران دستگاه های ابلاغ و اجرای احـ
قضائی را چنان کاهش داده که به ویژه سرمایه گذاران خصوصی ب
حقوق قراردادی خود رجوع به داوری یا قبول صلاحیت دادگاههای
تنها راه‌می‌شمرند و یا به‌جای‌اتکاء به قانون، به مجریان قانون متوسل می

به سخن دیگر، حقوق مکتسبه اشخاص و ضوابط مهم روابط ا
سرمایه‌گذاری در ایران اساساً تابع تصمیمات، بخشنامه ها و آئین‌نامه‌ها
و گاه ناسخ و منسوخی است که پیوسته از سوی مراکز و نهادهای ادا
از قبیل‌بانک‌مرکزی، وزارت‌بازرگانی، وزارت‌امور اقتصادی و دارائی، ش
سازمان محیط زیست، صادر و به نحو تبعیض آمیز به موقع اجرا گذار
افزون براین، این گونه مقررات‌و دستورالعمل‌ها ـ که اغلب نیز انتشار نم
اطلاع عموم نمی رسد ـ به مراجع اداری اختیارات گسترده ای اعطا کر
درمواردی منجر به سوءاستفاده آشکار مأموران دولت می شود.

به این ترتیب، امنیت قضائی در ایران تنها به اصلاح نظام قضا
ندارد بلکه مستلزم تغییرات بنیادی در ساختارهای اداری و نسخ
قوانین، آئین نامه ها و بخشنامه های موجد حق است که با گسترش
تصور دیوانسالاری در ایران احقاق حق را بی نهایت دشوار کرده اند.

**چشم انداز آینده**

مروری اجمالی به تحولات نظام قضائی و سازمان حقوقی ایرانِ پسر
حکایت از بی اعتباری روز افزون این نظام کلیدی کشور دارد. این ب
اخیراً دولت را به اتخاذ تصمیماتی برای تضمین امنیت حقوقی و سر
واداشته است. از جمله این اقدامات مصوبات مجمع تشخیص مصلحت درم
سرمایه گذاری خارجی و اجازهٔ تأسیس موسسات بیمه و شرکت هـ
مناطق آزاد کشور است.[۶] امّا، برقراری نظام حقوقی خاص در مناطق
غرض است زیرا از طرفی موجب گسترش فعالیت بی تناسب در این

شیرین هانتر*

# مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران

## مقدمه

با انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ که به سقوط نهاد چندهزارسالهٔ پادشاهی انجامید و به ویژه با تلاش اولیّهٔ جمهوری اسلامی برای محو فرهنگ و هویت باستانی ایران، گسستی عمیق در بستر تاریخی و بن مایه های سیاست خارجی ایران پدیدار گردید. حتّی پس از حملهٔ تازیان به ایران در سدهٔ هفتم میلادی و در تاخت و تاز مکرر سپاهیان ترک و مغول به ایران در سده های یازدهم تا چهاردهم میلادی نیز چنین گسستی در نهادها و سنن سیاسی ایران روی نداد. در واقع فاتحان عرب، گرچه دین خود را، آن هم پس‌از دوقرن، در ایران رواج دادند، نتوانستند هیچ یک از دیگر عناصر فرهنگ و جامعهٔ خود را بر ایرانیان تحمیل کنند. برعکس، شیوه ها و نهادهای اداری و سیاسی ساسانیان و بسیاری از سنن ادبی و فرهنگی و هنری آنان را به وام گرفتند.[۱]

به‌سخن‌دیگر، گرچه‌ایرانیان به‌اسلام‌گرویدند امّا‌با درآمیختن برخی‌از ارزش‌های دین تازه در فرهنگ غنی و بومی خویش به فرهنگی ویژه دست یافتند.

---

* محقق ارشد مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیکی، واشینگتن. آخرین نوشتهٔ شیرین هانتر، به‌انگلیسی، باعنوان «ایران بین خلیج فارس و دریای خزر: نتایج استراتژیکی و اقتصادی،» است که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیکی امارات متحدهٔ عربی انتشار یافته است.

اجازه محاکمه غیابی و صدور حکم محکومیت در امور جزائی علیه متهمینی داد که از ...
شده بودند. البته چون در قانون مجازات سابق فقط جرائم علیه امنیت کشور جنبه برون
پیامد عمدهٔ وضع این قانون امتناع مخالفین دولت از بازگشت به کشور بود.

۶. مجمع تشخیص مصلحت نظام بموجب قانون اساسی جمهوری اسلامی اختیار وضع
و بنابراین احتمال لغو این مصوبات و یا امتناع دادگاه ها از اجرای آن اندک نیست،
پاره‌ای از این نوع مصوبات با قانون اساسی نظام نیز ناسازگار به نظر می رسد. با این ...
مجمع توسط دادگاه ها به موقع اجرا گذارده می شود و در مواردی حتی هیئت عمومی
بدان ها استناد کرده است. از لحاظ حقوقی، صرفنظر از این که وضع قانون توسط این
قانون اساسی است، مجمع تشخیص مصلحت نظام به عنوان یک سازمان غیر انتخابی اختیا
ندارد، بخصوص که جلسات و مذاکرات آن، برخلاف مجلس شورای اسلامی، غیر علنی
معمولا از دلائل وضع این مصوبات بی اطلاع می مانند.

**وامل عمده در سیاست خارجی**

سیاست خارجی هر کشوری تابع و محصول تقابل میان عوامل گوناگون داخلی و خارجی است، از آن جمله: الف) شرایط جغرافیایی و اقلیمی و میزان شکنندگی کشور در برابر فشارهای خارجی؛ ب) تجارب تاریخی که اغلب دیدگاه مردم هر کشور را نه تنها در بارهٔ دنیای خارج بلکه در بارهٔ نقش و جای خود آنان تعیین می کند؛ پ) ترکیب قومی و مذهبی و خصوصیات فرهنگی؛ ت) ماهیت نظام سیاسی و گرایش ایدئولوژیک حاکم بر آن که در مجموع عاملی اساسی در تعیین ساختار حکومتی و رفتار بین المللی است؛ ث) توانائی ها یا محدودیت‌های اقتصادی و نظامی؛ ج) و سرانجام ماهیت نظام سیاسی بین المللی و منطقه ای. از میان عوامل یاد شده عوامل مرتبط با نظام های داخلی و بین المللی در تعیین اهداف و اولویت های کشورهایی که از لحاظ اقتصادی، تکنولوژیک یا نظامی بالنسبه ناتوان اند تأثیری محسوس دارد.

تأثیر نسبی هریک از عوامل یادشده در دوره های گوناگون زندگی سیاسی هیچ کشوری ثابت نیست. امّا، دگرگونی های اساسی در نظام ارزشی و گرایش ایدئولوژیک حکومت یقیناً، و به درجات گوناگون، در اهداف و خط مشی سیاست خارجی کشور مؤثر است. به ویژه، مکتب ها و ایدئولوژی هایی که به بهانهٔ حقّانیت و جهانی بودن خود قصد تسخیر و تسلط بر اذهان و قلوب مردمان جوامع دیگر دارند پس از اروج بر مسند قدرت سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی جامعهٔ خود را یکسره دگرگون می کنند. نسل تازهٔ اسلام گرایان، از آن جمله اسلام گرایان ایرانی، نیز که در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی در عرصهٔ سیاسی حضوری پر سرو صدا یافتند، خود را مبشر پیامی‌جهانی و ازلی می دانند. هدف این گروه از اسلام گرایان نه تنها تغییر ماهیت سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای خاص بلکه ایجاد یک نظام جهانی اسلامی است که در آن مسلمانان از همهٔ صفات و آلودگی های غیراسلامی و بیگانه پالوده شده اند. در باور این گروه، همین صفات و آلودگی هاست که با نابود کردن روش زندگی "ناب" اسلامی و برپاساختن نظام های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فاسد راه را برای تسلط بیگانگان بر جوامع اسلامی هموار کرده اند.

با این همه، مدعیان ایدئولوژی های جهانی در تجویز و تحمیل نسخه های خاص خود آزادی عمل مطلق ندارند و در رویاروئی با دیگر عواملی که از آن ها یاد کردیم، ناچارند که از سر سازش در آیند و به تغییر هدف ها و روش ها و حتّی محتوای پیام و ایدئولوژی خود تن دردهند. این تغییر و سازش اجباری در

با این همه، تنش میان عناصر ایرانی و اسلامی فرهنگ و هویّت مرد،
درجات و در وجوه گوناگون تاریخ ایران را رقم زده است.[۲] با افزایش
بیگانگان، پیدایش گرایش های تجددطلبانه و ناسیونالیستی از میانهٔ سد
میلادی به بعد این تنش ابعاد گسترده تری یافت و در انقلاب مشروط
خود رسید. اگر بتوان نیمهٔ نخست قرن بیستم را شاهد فرادستی
ایرانی هویت ملی دانست، انقلاب اسلامی را باید مظهر غلبهٔ بُعد اس
هویت شمرد گرچه در دههٔ دوّم پس از انقلاب آثار تجلی دوبارهٔ ابع
هویّت ملّی را آشکارا می توان دید.

گسستن از بن مایه های دیرینهٔ هویت و فرهنگ ایرانی تأثیری قابل
در محتوا، اولویت ها و سبک سیاست خارجی ایران داشت. در وا
گسست، پاسداری از ارزش های اسلامی و نشر و پخش آن‌ها در کَ
همسایه هدف اصلی و انگیزهٔ عمدهٔ سیاست خارجی جمهور اسلامی
عوامل پایدار ناسیونالیزم ایرانی بار دیگر و به تدریج جانی تازه یافتند
که در دههٔ گذشته رهبران جمهوری اسلامی به گونه ای روزافزون با
«منافع ملی ایران»، و نه با تکیه بر «ارزش های انقلاب اسلامی»، در صد
سیاست خارجی خود برآمده اند. با این همه، گرچه آنان به این وا
برده‌اند که «ایران» منافعی جدا و متمایز از منافع «اسلام» دارد در تعر
ملّی ایران همچنان به شدّت ملهَم و متأثّر از ارزش‌ها و دیدگاه های اس
افزون براین، محتوا و ابعاد منافع ملی ایران هنوز، و شاید به عمد، تعری
نیافته است، محتملاً از آن رو که جناح‌های گوناگون رژیم در بارهٔ محتوا
و سیاسی این منافع با یکدیگر همسو و هم نظر نیستند. صرف نظر از
شده، در دههٔ گذشته، رهبران جمهوری اسلامی متوجه اهمیت عواملی ش
نقشی پایدار در تعیین سیاست خارجی هر کشوری دارند.

با توجه به نکات یاد شده، پیش از بررسی سیاست خارجی ایر
انقلاب باید نخست به عوامل عمده ای پرداخت که معمولاً در تعیین
خارجی هر کشوری نقشی اساسی ایفا می کنند. دوّم باید روند و
تاریخی در سیاست خارجی ایران را مرور کرد و سرانجام معیارهای
برای ارزیابی نقاط ضعف و قوّت سیاست خارجی را برگزید.

دی استثنایی نبوده است. امّا، پس از انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی،
ولوژی، آن هم به هزینه ای گزاف، نقشی اساسی در تعیین محتوا و سمت و
ی سیاست خارجی کشور ایفا کرده است. آسیب های گستردهٔ اقتصادی و
ش حیثیت و منزلت بین المللی ایران را باید بخشی از این هزینه ها دانست.
ین همه، در مواردی که تمامیت ارضی کشور و یا بقای رژیم در معرض
طره قرار گرفته، جمهوری اسلامی از قربانی کردن مواضع ایدئولوژیک خود
نکرده است. افزون بر این، وزن عوامل داخلی، به ویژه تداوم و تشدید
اسات ناسیونالیستی مردم ایران از سوئی، و عوامل بین المللی و منطقه ای، از
ی دیگر، رژیم را ناچار به تغییر تدریجی مواضع و سیاست های نخستین خود
ه است. در واقع، جمهوری اسلامی در فراگرد تطبیق دادن مواضع خود با
یط و ضروریات داخلی و خارجی، سیاست خارجی معاصر ایران را، باوجود
م ظواهر و نماهای ایدئولوژیک، به مسیر سنّتی و تاریخی آن نزدیک کرده
[۲]

### اف و راهبردهای تاریخی سیاست خارجی ایران

طول پنج سدهٔ گذشته سیاست خارجی ایران متأثر از دو عامل اساسی بوده
: حفظ تمامیت ارضی کشور و تأمین استقلال آن. امّا با استقرار جمهوری
لامی، عامل ایدئولوژیک نیز همطراز، و گاه برتر از عوامل یاد شده نقشی
سی در تعیین سیاست خارجی ایران ایفا کرده است. در سه قرن نخست پس
ستقرار سلسلهٔ صفویه، هدف اصلی سیاست خارجی ایران حفظ تمامیت
ی و امنیت کشور در برابر تعرّض و تهاجم مستقیم همسایگان، به ویژه
یه و عثمانی، بود. امّا، از آن پس و هنگامی که انگلستان و روسیه، از راه
ب امتیازات استعماری، تحمیل حق قضاوت کنسولی (capitulation) و دامن زدن
جنبش های خودمختاری طلبانهٔ محلی، استقلال ایران را آماج دستبرد خود
، دادند سیاست خارجی ایران با وظیفه ای تازه روبرو شد. هجوم نیروهای
می متفقین به ایران در آستانهٔ جنگ جهانی دوّم و تجاوز نظامی عراق در پی
قرار جمهوری اسلامی نشانی از این واقعیت بود که نه تنها استقلال بلکه
یت و یکپارچگی ارضی ایران همچنان در معرض مخاطرات جدی است. در
ه گذشته، بخش عمده ای از تلاش حکومت های گوناگون ایران برای نوآوری
زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اداری و نیز برای تقویت بنیهٔ نظامی
ن برای مقابله با این دو تهدید اساسی به تمامیت ارضی و استقلال کشور

مورد ایدئولوژی های مذهبی و غیر مذهبی هردو صادق است به ویژه در
حکومت هایی که دارای منابع و امکانات محدودانند. اسلام گرایان ایران
نتوانسته اند خود را از شمول این حکم تاریخی مصون نگه دارند. اختلاف
میان دو جناح اصلاح گرا و محافظه کار رژیم از سویی، و میان آنان
حکومت اسلامی یکسره بریده اند و آنان که هنوز در هواداری از آن
فشرند، از سوی دیگر، پیامد محتوم رویارویی ایدئولوژی با واقعیت های
داخلی و خارجی است.

**اهداف سیاست خارجی و تنش میان ایدئولوژی و منافع ملّی**

هدف های اساسی هر سیاست خارجی به طور متعارف عبارت است
پاسداری از تمامیت ارضی کشور، ۲) کمک به تأمین منافع اقتصادی ملت
عمومی، ۳) افزایش اعتبار و حیثیت بین المللی و گسترش نفوذ اقت
سیاسی، و استراتژیک کشور، ۴) و دفاع از ارزش ها و آرمان های سی
فرهنگی حاکم بر جامعه. امّا، در جوامعی که قدرت سیاسی از اراده و
عمومی نشأت نمی گیرد، نهادهای مناسب برای انتقال مسالمت آمیز و
قدرت یا غایب اند و یا نقشی مؤثر ندارند، و گروه کوچکی تصمیم‌گیر ا
قدرت سیاسی و اقتصادی را در انحصار خود گرفته اند، بقای رژیم ح
سیاست خارجی آن پیوندی تنگاتنگ می یابد. به سخن دیگر، در چنین
کمک به بقای رژیمی خاص خود از اهداف سیاست خارجی می شود.

می توان فرض کرد که قصد همهٔ دولت ها تأمین همهٔ هدف های ی
است. امّا، پاسداری از تمامیت ارضی کشور و تأمین بقای رژیم حاکم م
اولویتی خاص برخوردار است. در مرحله ای پایین تر، منافع حیاتی و اق
کشور متعارفاً بر نشر و تبلیغ ارزش‌های مطلوب حکومت اولویت می یابد
که فرض نظام حاکم بر این باشد که تبلیغ و صدور چنین ارزش هایی
اهداف دیگر سیاست خارجی را تسهیل می کند. در چنین صورت ا
ایدئولوژی به عامل اصلی در تعیین محتوا و جهت حرکت سیاست خارجی
می شود و منافع و مصالح ملّی اهمیت و اولویت خود را از دست میدهند.
همه، در چنین مواردی نیز با گذشت زمان و به موازات کم رنگ شدن ت
مسلکی و آرمانی ایدئولوژی بیشتر نقش توجیه کنندهٔ سیاست خارجی را
می گیرد تا تعیین کنندهٔ آن.

در طول تاریخ معاصر، ایران در زمینهٔ سیاست خارجی و اصول حاک

سدهٔ نوردهم تا آستانهٔ جنگ دوّم و به ویژه در دوران سلطنت رضاشاه نه تنها در دید حکومت بلکه در نظر بسیاری از روشنفکران و ناسیونالیست های ایرانی کشوری بود که می توانست به توسعهٔ اقتصادی ایران کمک کند و بر امکانات کشور برای مقابله با قدرت و نفوذ روسیه (و سپس اتحاد جماهیر شوروی) و انگلیس بیفزاید.[۴] ایالات متحدهٔ آمریکا نیز به همین دلیل مطمح نظر بسیاری از زمامداران ایران در همین دوران بود. در واقع، دکتر مصدق نیز در سراسر دوران نخست وزیری خویش پیوسته کوشید تا از نفوذ و قدرت این دولت ـکه به اعتقاد او نه مطامع ارضی در ایران داشت و نه سابقه ای استعماریـ در کشمکش خود با انگلیس بهره جوید. محمد رضا شاه، نیز به دلایل گوناگون، منافع ایران را، در اوج جنگ سرد، نه تنها در ایجاد روابط نزدیک و گسترده با ایالات متحدهٔ آمریکا بلکه در عقد پیمان های امنیتی و نظامی با این کشور می‌دانست. امّا همراه با برقراری روابط نزدیک با این دولت، وی، به قصد تثبیت استقلال و گستردن دامنهٔ آزادی عمل کشور، به تدریج، و با استثناهایی محدود، به گستردن و تعمیق روابط دوستانهٔ ایران با همه اعضای جامعهٔ بین المللی از جمله اتحاد جماهیر شوروی، چین و دیگر کشورهای کمونیستی دست یازید. طُرفه در این است که با همه نشانه های افزایش استقلال و آزادی عمل ایران در عرصهٔ بین‌المللی، بسیاری از رهبران سیاسیو روشنفکران مخالف رژیم در آستانهٔ انقلاب، سیاست خارجی ایران را همچنان دنباله روی ایالات متحده آمریکا و مدافع‌منافع آن می دانستند.

بسیاری از مخالفان مذهبی و چپ گرای نظام پادشاهی برآمدن رضا شاه را نیز ناشی از ارادهٔ زمامداران انگلستان دانسته اند و او را به پیروی از خواست‌های آنان متهم کرده اند. امّا، واقعیت آن است که پدیداری رضاشاه در عرصهٔ سیاست ایران را بیشتر باید حاصل مجموعه ای از عوامل، رویدادها و تصادفات گوناگون داخلی و بین المللی از سوئی و اراده و توانائی های کم نظیر او، از سوی دیگر، دانست.[۵] با سیاست ها و اقدامات رضاشاه بود که صحنهٔ ایران از حضور نیروهای نظامی و مستشاران اقتصادی و مالی بیگانگان پاک شد و حاکمیت دولت مرکزی بر سراسر کشور مستقر گشت. نه دنباله روی از انگلستان، بلکه گسترش روابط ایران با آلمان و گرایش رضاشاه به دوستی با این کشور در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ دستاویزی برای متفقین شد که در اوان جنگ جهانی دوّم به قصد گشودن راه ارتباطی تازه ای به اشغال ایران دست زنند. ضعف سیاست خارجی رضاشاه را باید در بی توجهی وی به تصمیم و توانایی

بوده است. در واقع، نه تنها سیاست های توسعه و نوآوری دوران پهلوی بلکه برنامه های نسنجیده و نارسای رژیم جمهوری اسلامی برای تأمین خودکفائی اقتصادی و نظامی ایران را باید پاسخی به این دو تهدید شمرد.

مهم ترین مدلوارهٔ (paradigm) سیاست خارجی ایران از نیمهٔ سدهٔ نوزدهم و صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر تا زمان استقرار جمهوری اسلامی، «سیاست موازنه» بود. درست در دورانی که دو امپراطوری روسیه و انگلیس ایران را آماج فشارهای استعماری و جهانجویانه خود کرده بودند، امیرکبیر، به قصد تقلیل این فشارها و نهایتاً افزایش آزادی عمل ایران، کوشید تا در اعطای امتیازات به دو دولت بزرگ استعماری، آن هم در حد اقل ممکن، توازن و تعادلی برقرار کند. چنین موازنه ای، که در نهایت امر «موازنهٔ مثبت» نام یافت، پس از عزل امیرکبیر، به علّت گشاده‌دستی و کوته بینی جانشینان او، صحنهٔ سیاسی و اقتصادی ایران را بیش از هر زمان به میدان تاخت و تاز کشورهای استعماری مبدل ساخت. در دوران اشغال ایران در جنگ جهانی دوّم هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی، به دستاویز تسلط انگلیس برمناطق نفت خیز جنوب، خواستار کسب امتیاز استخراج نفت در شمال ایران گردید، بار دیگر ایدهٔ موازنه، امّا این بار «موازنهٔ منفی» از سوی دکتر محمد مصدق، که اندکی بعد رهبری جنبش ملی شدن صنعت نفت را به دست گرفت، مطرح شد. در واقع، نظریهٔ بی طرفی در جنگ سرد نیز از ایدهٔ موازنهٔ منفی که اعطای هرنوع امتیاز یا برقراری هر نوع رابطهٔ نزدیک را با دولت های بزرگ و رقیب طرد می کرد، سرچشمه گرفت.

سیاست موازنهٔ منفی و بی طرفی در جنگ سرد، به عنوان یک نظریه کلی و انتزاعی برای کشوری با موقعیت حساس جغرافیایی و ناتوانی‌های نظامی و اقتصادی ایران، و به ویژه برای مردمی که از دخالت های دیرینهٔ بیگانگان خاطراتی تلخ داشته اند، جذابیتی خاص داشته است. امّا انتخاب این سیاست، به ویژه در اوج رقابت سهمگین دو ابرقدرت در جنگ سرد، برای ایران انتخاب واقع‌بینانه‌ای نبود. با این همه، انتخاب عنوان «سیاست خارجی مستقل» در دوران محمد رضاشاه پهلوی و تأکید بر شعار «نه شرقی، نه غربی» پس از استقرار جمهوری اسلامی را باید نشان ادامهٔ جذّابیت سیاست بی طرفی دانست.

## سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی

نظریهٔ یاری جستن از یک دولت بزرگ غیرمجاور نیز در سیاست خارجی ایران در دوران رضاشاه و محمد رضا شاه جایی ویژه داشت. آلمان از اواخر

با افزایش نفوذ و قدرت شخص شاه و نیروهای سنّتی پس از سقوط حکومت دکتر مصدق، ایران با پیوستن به پیمان بغداد و عقد قرارداد دو جانبهٔ امنیتی با ایالات متحدهٔ آمریکا عملا در جنگ سرد موضعی به هواداری از آرمان ها و اهداف جهان غرب اتّخاذ کرد. با این حال، به ویژه از نیمهٔ دههٔ ۱۹۶۰ میلادی به بعد، روابط دیپلوماتیک و اقتصادی ایران با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق به گونه ای فزاینده گسترش یافت آن گونه که به گفتهٔ محققی «ایران در عین عضویت در یک اتحادیهٔ غربی توانست به موضعی بیطرفانه در جنگ سرد نیز دست یابد.»[۶] روابط ایران با کشورهای عربی خاورمیانه نیز به تدریج نه براساس اختلاف های ایدئولوژیک بلکه بر پایهٔ اهداف تاریخی و عینی ایران تنظیم شد. از اوائل دههٔ ۱۹۵۰ بسیاری از کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا، از جمله مصر، لیبی، الجزائر، عراق و سوریه، یکی پس از دیگری، ضمن تأیید اصل عدم تعهد در جنگ سرد، به گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی خود با کشورهای بلوک شرق و حمایت از نیروها و شخصیت های مخالف نظام پادشاهی در ایران پرداختند. با این همه، در آستانهٔ انقلاب اسلامی، ایران توانسته بود، ضمن حفظ پیوندهای دوستانه ولی نه چندان علنی با اسرائیل، با همهٔ این کشورها، به استثنای لیبی و سوریه، نیز روابطی مسالمت آمیز و گاه نزدیک برقرار کند. افزون بر این، توانست با عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره دولت بعثی عراق را به شناختن حقوق تاریخی و مسلم ایران در شط العرب وادار سازد.

در واقع، با وجود عضویت در پیمان های غربی، بسیاری از اهداف سیاست خارجی ایران از آن دسته از آرمان های جهان سوّمی نشأت می گرفت که معطوف به زدودن تبعیضات نهفته در نظام سیاسی و اقتصادی جهانی بود. به عنوان نمونه، در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای تأمین استقلال ملت های استعمار زده فعّالانه شرکت داشت و برای ایجاد یک نظام نوین اقتصادی در جهان، و از جمله افزایش اهرم سیاسی کشورهای تولید کنندهٔ نفت و افزایش درآمد نفتیِ آنان، نقشیِ عمده ایفا کرد کرد.

با توجه به محدودیت های اقتصادی و نظامی کشور و پیچیدگی نظام بین‌المللی، می توان گفت که سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی سیاست سبتاً موفقی بود. براساس این سیاست بود که تمامیت ارضی ایران در این دوران بدون هیچ کشمکش نظامی با همسایگان محفوظ ماند و راه برای دسترسی کشور به منابع گوناگون سرمایه، و تکنولوژی در جهان بازشد. از راه حفظ و گسترش روابط مسالمت آمیز با همهٔ کشورهای جهان، با استثناهایی اندک، ایران به

انگلستان برای مقابله با رقیب و حفظ فرادستی اقتصادی و نظامی خود در خاورمیانه دانست.

عواملی چند داوری دقیق در بارهٔ کارنامهٔ سیاست خارجی ایران در دوران محمدرضاشاه را دشوار می کنند. پیچیدگی بی سابقهٔ نظام بین المللی، نقش روز افزون شخص شاه در فراگرد تصمیم گیری، و سرانجام اشکاف میان دولت و ملت در بارهٔ نظام سیاسی و نحوهٔ تعیین اهداف و برنامه های دولت از جمله در سیاست خارجی، از جمله این عوامل اند. صرف نظر از ماهیت و دستاوردهای سیاست خارجی ایران در این دوران، نیروهای مخالف، از مذهبی تا مارکسیست، اهداف و خط مشی خارجی رژیم را آماج تخطئه و انتقاد شدید قرار دادند.

آغاز جنگ سرد بر مشکلات امنیتی ایران افزود. نمونهٔ بارز مشکلات تازه کوشش اتحاد جماهیر شوروی برای جداساختن آذربایجان از ایران در سال های اشغال ایران،۱۹۴۱-۱۹۴۶، بود. امّا ایران توانست این دوران حساس و پر مخاطرهٔ را از سر بگذراند و همسایهٔ قدرت مند شمالی را وادار به عقب کشیدن نیروهای نظامی خود از ایران سازد. دههٔ ۱۹۵۰ دوران بروز احساسات ناسیونالیستی عمیق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیز گسترش ایدئولوژی های چپ گرا و مارکسیستی در ایران بود که در نهایت امر بر منافع ملّی ایران اثر مثبتی نداشت. جنبش ملّی کردن نفت را می توان تجلّی عمدهٔ این احساسات ناسیونالیستی دانست. گرچه اشتیاق مردم ایران به برقراری حاکمیت ملّی بر منابع طبیعی کشور امری طبیعی و اجتناب ناپذیر بود، مشی سیاست خارجی و دیپلوماسی نفتی ایران مساعد به تحقق هدف نبود و در واقع به بحرانی شدید در روابط کشور با انگلیس و مهم تر از آن ایالات متحدهٔ آمریکا انجامید. افزون بر این، برنامه ها و سیاست های دولت وقت از سوئی زمینه را برای گسترش نفوذ نیروهای چپ گرا که مورد حمایت شوروی بودند فراهم کرد و، از سوی دیگر، سبب بروز اختلاف نظر بین شاه و دکتر مصدق، نخست وزیر وقت، گردید. مجموع این تحولات به تضعیف نظام سیاسی و بنیهٔ اقتصادی کشور انجامید، نگرانی کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحدهٔ آمریکا، را نسبت به خطر گسترش نفوذ شوروی در ایران و نیز در بارهٔ آیندهٔ منافع استراتژیکی و اقتصادی غرب در خاورمیانه تشدید کرد، و سرانجام به رویدادهای ۱۹۵۳ منجر شد. نامطلوب ترین پیامد این تحولات توقف روند توسعه و رشد سیاسی، تعمیق شکاف میان نیروهای مذهبی و گروه های غیرمذهبی و تجددطلب، و تضعیف مشروعیت نظام حاکم در منظر عمومی بود.

جایگزین واژهٔ «ملّت» کرد. پیامدهای ناگوار این تغییر در شالودهٔ سیاست خارجی ایران متعددند. جنگ ایران و عراق را باید یکی از فاجعه بارترین این دگرگونی دانست، چه در طول آن در حدود یک میلیون ایرانی کشته و معلول شدند، و به گفتهٔ هاشمی رفسنجانی خسارات مالی ایران به ۶۰۰ میلیارد دلار رسید. گرچه مخاصمات با تجاوز نظامی و مستقیم عراق به ایران آغاز شد، امّا اصرار ایران به ادامهٔ جنگ تا سقوط رژیم عراق و ردکردن پیشنهاد صلح پس از اخراج نیروهای عراقی از خرمشهر در سال ۱۹۸۲، به ادامهٔ جنگ و افزایش بی سابقهٔ ابعاد کشتار و ویرانی‌ها انجامید. به احتمال قوی اگر رژیم منافع کشور را فدای آرمان‌ها و شعارهای مسلکی نکرده بود ایران گرفتار چنین آسیب ها و خسارات جبران ناپذیر نمی شد.

دوّم، مکتبی کردن سیاست خارجی ایران، همراه با ادعای رهبری امّت اسلام و دفاع از «مستضعفان» جهان در برابر «مستکبران»، ایران را یکسره در صف مقابل و مخاصم ایالات متحدهٔ آمریکا، قرار داد. صرفنظر از چگونگی سیاست‌ها و رفتار بین المللی متحدهٔ آمریکا و نیز صرف نظر از انتقاداتی که بسیاری از ایرانیان در مورد نقش این دولت در سقوط دولت دکتر مصدق داشته اند، اتخاذ سیاستی خصمانه نسبت به ایالات متحده را مشکل بتوان توجیه کرد به ویژه در مورد ایران که در زمینه های گوناگون نیازمند بهره جویی از امکانات و توانایی‌های قابل ملاحظهٔ کشوری چون ایالات متحده امریکا است. در واقع تصمیم رهبران جمهوری اسلامی به اتخاذ و ادامهٔ این رویهٔ ستیزه جویانه، بر منافع و مصالح ملّی ایران سخت آسیب زده است. این واقعیت که، حداقل در مراحل نخست، پنجه درانداختن با یک دولت بزرگ و نیرومند احساسات ملّی ایرانیان را تشدید و تهییج کرد نمی تواند چنین آسیب هایی را موجه جلوه دهد یا جبران کند. با گروگانگرفتن اعضای سفارت ایالات متحده و اعلام خصومت علنی با این دولت بود که رژیم جمهوری اسلامی ایران را به زیر بار سنگین خصومت متقابل کشوری مقتدر کشید. همین رفتار و سویکرد رژیم بود که سازمان ملل متحد را هنگام تجاوز عراق به ایران به مسامحه و تعلل واداشت و در مراحل حساس جنگ ایالات متحده آمریکا را ناچار به طرفداری از عراق کرد.

روابط رژیم جمهوری اسلامی با اتحاد جماهیر شوروی نیز در مجموع به سبب دخالت ملاحظات مسلکی و ایدئولوژیکی چندان درخشان نبوده است. امّا، با آن که، علی رغم ادعای دشمنی با نظام های کمونیستی و بلوک شرق، روابط با شوروی هرگز به وخامت روابط با ایالات متحدهٔ آمریکا نرسید، جمهوری اسلامی

عتباری بی سابقه در عرصهٔ بین المللی و منطقه ای دست یافت، گرچه کارنامهٔ رژیم در زمینهٔ حقوق بشر مورد انتقاد برخی از رسانه ها و دولت های غربی و سازمان های جهانی حقوق بشر قرار داشت. کوتاهی ایران در تحکیم حق حاکمیت خود در جزائر سه گانه در خلیج فارس به ازای تن دادن به اعراض از حقوق تاریخی خود در بحرین، را شاید بتوان از زمره شکست های عمدهٔ سیاست خارجی ایران در این دوران دانست. افزون بر این، ناخشنودی عمومی از اهداف و خط مشی سیاست خارجی ایران، که عمدتاً متأثر و ملهم از داوری های روشنفکران و رهبران سیاسی مخالف رژیم بود، یکی از پایه های اساسی سیاست خارجی را لرزان می ساخت.

شاید بتوان مهم‌ترین ضعف سیاست خارجی ایران در این دوره، که در سال‌های آخرین پیش از انقلاب تجلی یافت، برخی بلندپروازی ها و جاه‌طلبی‌های ایران در عرصهٔ بین المللی و منطقه ای شمرد که به نگرانی شماری از دولت ها به ویژه ایالات متحده انجامید. به احتمالی، همین نگرانی ها، که ریشه در واقعیت هم نداشت از جمله عواملی بود که غرب را نسبت به بحرانی که سرانجام به انقلاب اسلامی کشید چندان مظطرب نکرد.

## سیاست خارجی ایران پس از انقلاب

### ۱. دههٔ نخست

انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی منشاء دگرگونی های عمده ای در زمینه‌های فرهنگ و سیاست در ایران شد. اگرچه ارزش ها و سنّت های دیرینهٔ فرهنگی و سیاسی یکسره از میان نرفتند و در واقع با گذشت زمان به تدریج جای ویژهٔ خویش را بازیافتند، انقلاب شالودهٔ فرهنگی و به تبع آن اهداف، اولویت ها و ابزار سیاست خارجی ایران را دگرگون ساخت. پیامدهای این دگرگونی ها به ویژه در دههٔ نخست عمر جمهوری اسلامی، در دوران اوج تاب و تب انقلابی، محسوس بود. مهم ترین این دگرگونی ها را باید در تأکید انحصاری بر ارزش ها و ویژگی‌های اسلامی به عنوان عامل اساسی در فرهنگ و هویت فردی و دستجمعی ایرانیان دانست. این تغییر اساسی در زیربنای هویت و موجودیت ملّی ایرانیان در تعیین اهداف و خط مشی سیاست خارجی ایران آثاری نامطلوب به بار آورد.

نخست این که صدور ارزش های انقلابی و نه تأمین منافع و مصالح «ملّی» ایران هدف اساسی و انگیزهٔ عمدهٔ سیاست خارجی کشور شد. در سال های نخستین پس از انقلاب، آیت الله خمینی در سخنان خود عملاً اسلام» یا «امت اسلام» را

**ـروابط با خاور میانه و آسیای جنوبی**

پی آمدهای نامطلوب مکتبی شدن سیاست خارجی ایران را بیشتر از هرجا ـدر روابط ایران با کشورهای خاور میانه و آسیای جنوبی می توان سنجید. صرف ـنظر از صحت یا سقم این نظر که جمهوری اسلامی عامل عمده در پیدایش یا ـگسترش بنیادگرایی اسلامی و یا مباشر و محرک اصلی در رویدادهای تروریستی ـو خشونت بار در این بخش از جهان بوده است، واقعیت آن است که منافع و ـمصالح ملّی ایران در خاورمیانه قربانی مواضع و دعاوی و شعارهای خصومت آمیز ـرژیم شده اند. به عبارت دیگر، شعارها و رفتار تحریک آمیز رژیم بلافاصله پس ـاز انقلاب، دستاویزی برای تهاجم عراق به خاک ایران شد؛ کشورهای جنوب ـخلیج فارس را به یکدیگر نزدیک تر کرد و در نهایت امر آنان را به ایجاد ـشورای همکاری خلیج» و همکاری سیاسی و اقتصادی با عراق واداشت؛ کشور را ـبه دخالت مستقیم سیاسی و شبه نظامی در مسائلی کشید که ارتباطی مستقیم با ـمنافع ایران نداشت، از جمله جنگ داخلی لبنان و کشمکش های میان کشورهای ـعربی و اسرائیل.

روابط با فلسطینیان را باید از نمونه های بارز سیاست خارجی نامتعادل و ـدخالت های نامناسب جمهوری اسلامی دانست. با پیروزی انقلابیون، ایران به ـیکی از سرسخت ترین مدافعان اهداف فلسطینیان تبدیل شد. یاسر عرفات، رهبر ـسازمان آزادی بخش فلسطین، نخستین شخصیت معتبر خارجی بود که به دیدار ـرهبران جمهوری اسلامی شتافت و در سخنانی از انقلاب ایران به عنوان مبشّر ـدورانی تازه در مبارزهٔ فلسطینیان یاد کرد.[۸] با این همه، در جنگ ایران و عراق ـسازمان آزادی بخش فلسطین یکسره جانب عراق را گرفت و ایران را متهم کرد ـکه با اصرار بر ادامهٔ جنگ اذهان را از مبارزه با اسرائیل منحرف کرده است. به ـویژه از هنگام عقد قرارداد صلح بین اسرائیل و فلسطین در سال ۱۹۹۴، روابط ـایران با فلسطینیان، به استثنای گروه حماس، به دشمنی بیشتر گراییده است.

از سوی دیگر، جمهوری اسلامی با اتخاذ موضعی کاملاً خصمانه نسبت به ـاسرائیل دشمن قوی پنجه ای را به فهرست دشمنان خود افزوده است که در مراکز ـتصمیم گیری جوامع غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا، نفوذ و حضور ـقابل‌ملاحظه ای دارد. طُرفه در این است که دلیل معقولی نیز برای چنین دشمنی ـمی توان یافت. نه اختلاف و کشمکش مرزی و ارضی بین دو کشور وجود دارد و ـنه رقابت های تاریخی و فرهنگی. بدیهی است که ایران مانند دیگر اعضای ـسازمان ملل متحد می‌تواند از حقوق مشروع فلسطینیان یا حقوق مسلمانان در

قادر نشد از نظر مساعد این دولت، به ویژه در سال های نخست پس از انقلاب، در تأمین منافع خود به ویژه در جنگ با عراق بهره جوید. با آغاز سرکوبی حزب توده در سال ۱۹۸۲ روابط با اتحاد جماهیر شوروی به تدریج به سردی گرائید، و همسایهٔ قدرتمند ایران رژیم جمهوری اسلامی را به تدریج نه یک متحد بالقوه بلکه منشاء خطری برای منافع خود، به ویژه در مناطق مسلمان نشین تحت سلطهٔ خود دانست. با آغاز نخستین مراحل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نزدیکی آن دولت با ایالات متحدهٔ آمریکا، موضع استراتژیکی ایران اهمیت پیشین خود را از دست داد.

سوّمین پیامد دلمشغولی رژیم با مسائل و شعارهای مسلکی تشدید پیوند میان سیاست داخلی و سیاست خارجی بوده است. با تشدید روزافزون کشمکش‌ها و رقابت میان جناح ها و گروه‌بندی های گوناگون نینفوذ در فراگرد تصمیم گیری، برخی از مهم ترین مسائل روابط خارجی ایران غرق در این کشمکش ها و رقابت های سیاسی شدند. در چنین اوضاع و احوالی امکان تصمیم گیری قاطعانه و سنجیده در مسائل حیاتی سیاست خارجی کشور، از جمله روابط با ایالات متحده آمریکا و فراگرد صلح اعراب و اسرائیل، اگر نه غیرممکن که بی‌نهایت دشوار بوده و در نتیجه منافع و مصالح ملّی ایران را دچار آسیب های بسیار کرده است.

عامل دیگری که در این دوران در رفتار سیاسی ایران اثری محسوس داشت دیدی چپ گرایانه و تندرو نسبت به مسائل جهان سوّم بود. چنین دیدی که در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی رواج داشت هنگام پیروزی انقلاب ایران دیگر از جاذبه و کشش چندانی برخوردار نبود. بر اساس این دید، کشورهای جهان سوّم می بایست پیوندهای خود را با نظام اقتصاد جهانی یکسره بگسلند و در قالب همبستگی با کشورهای «جهان جنوب» خودکفا شوند.[۷] رژیم جمهوری اسلامی، درست هنگامی به چنین روش و سیاستی روی آورد که اغلب کشورهای جهان سوّم، با تجدید نظر در این سیاست، در تلاش آن بودند که نظام اقتصادی بازار آزاد را بیازمایند و اقتصاد خود را با نظام اقتصاد جهانی بیامیزند. به سخن دیگر، درست هنگامی که نخستین مراحل جهانی شدن اقتصاد و گسترده شدن روابط اقتصادی اعضای جامعهٔ بین المللی آغاز می شد رژیم جمهوری اسلامی ایران را به سوی انزوای سیاسی و اقتصادی کشید و بخشی قابل توجه از منابع مالی محدود کشور را به تلاش برای ارتباط با کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین اختصاص داد.

خلیج فارس نیز با بهره جوئی از ضعف و انزوای ایران و به عنوان حائلی در برابر تهاجم سیاسی و مسلکی رژیم جمهوری اسلامی، به نفوذ و اعتبار بیشتری در خاورمیانه و عرصهٔ بین المللی دست یافتند.

در آغاز دههٔ دوّم همهٔ آن عوامل و پدیده های داخلی و خارجی که معمولاً در فرونشاندن بلندپروازی های اوّلیهٔ تصمیم گیران هر نظام انقلابی سهمی اساسی دارند، دستکم برخی از رهبران رژیم جمهوری اسلامی را نیز با واقعیات گریز ناپذیر حاکم بر روابط بین المللی و پیامدهای این واقعیات بر عرصهٔ سیاسی و اقتصادی داخلی روبرو کرد. مهمترین و نخستین نشانهٔ توجه رژیم به این واقعیات تصمیم آیت الله خمینی به پذیرفتن قرارداد آتش بس با عراق در ماه اوت ۱۹۸۸ بود که به تعبیر خود وی تفاوتی با «نوشیدن جام زهر» نداشت. شکست پرهزینهٔ رژیم جمهوری اسلامی در راه نیل به هدف هایی که به منظور توجیه و تبیین ادامهٔ جنگ و ازپای درآوردن رژیم «بعثی» عراق تعقیب می کرد، فرصتی فراهم آورد تا جناحی که به اوضاع و احوال بین المللی و امکانات و محدودیت های داخلی و خارجی ایران با دید بالنسبه واقع بینانه ای می نگریست، به قصد تعدیل مواضع قبلی رژیم در برابر کشورهای عربی همسایه و نیز کشورهای اروپائی، به میدان آید. امّا این فرصت بیش از چند ماه نپائید. صدور فتوای خمینی برای قتل سلمان رشدی بحران تازه ای آفرید و امکان بهبود روابط با کشورهای اروپای غربی را از میان برد.

دو عامل دیگر، یکی داخلی و دیگری خارجی، نیز امکان دگرگون شدن روابط بین المللی ایران را منتفی ساخت. در داخل کشور، آیت الله خمینی به تأیید و حمایت از جناحی برخاست که هرگونه سازش و مسالمت با غرب را بر نمی‌تابیدند. درنتیجه، ایران قادر نشد با برداشتن گام هایی، از جمله با کمک به رهایی گروگان های امریکایی در لبنان، به کاهش میزان تنش با ایالات متحده امریکا دست زند. در عرصهٔ بین المللی، سیاست ها و برنامه های میخائیل گورباچف، دبیر کلّ حزب کمونیست و نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی، زمینه را برای دگرگونی اساسی در روابط با غرب و پایان بخشیدن به جنگ سرد را باز کرد و در نتیجه ایران از یک اهرم دیپلوماتیک تاریخی خود محروم گردید. به سخن دیگر، گرچه در نتیجهٔ این تحولات سایهٔ سنگین همسایهٔ شمالی از کشور برداشته شد، امّا دیگر امکان چندانی نیز برای بهره جویی سیاسی و اقتصادی از رقابت و ستیز تاریخی دولت های بزرگ برای تأمین اهداف ایران برجای نماند.

از یک سو، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دههٔ ۱۹۹۰ کشورهای

اورشلیم دفاع کند. در واقع، از سال ۱۹۶۷ که این شهر به اشغال اسرائیل درآمد دولت وقت ایران نه تنها به دفاع از این حقوق پرداخت بلکه از میانهٔ دههٔ هفتاد در سازمان ملل متحد جانب فلسطینیان را گرفت، بی آن که موازین مسلم حقوق بین الملل را زیر پا گذارد و یا از منشور ملل متحد تخلف کند و، مهم تر از همه، بی آن که منافع و مصالح ملّی ایران را نادیده گیرد. امّا، رژیم جمهوری اسلامی، حتی هنگامی که نه تنها مردم فلسطین و نمایندگان آن ها بلکه اکثر قاطع دولت های عربی، از جمله سوریه، به راه گفتگو و صلح و نهایتاً همزیستی و همکاری با اسرائیل گام نهاده اند، همچنان به سیاست خصمانه و سترون خود در این زمینه ادامه می دهد.

در آسیای جنوبی نیز سیاست ایران حکایت از بیگانگی با ویژگی ها و عملکرد نظام بین المللی دارد. در این منطقه، موضع ایران به ویژه در مورد بحران افغانستان بارزترین نمونهٔ سیاست های نافرجام رژیم بوده است. ترکیبی از شعارها و مواضع گوناگون و گاه متضاد، از جمله دشمنی با ایالات متحده، تلاش برای نرنجاندن اتحاد جماهیر شوروی، دعوی حمایت از مسلمانان جهان، و تظاهر به ادامهٔ سیاست «نه شرقی، نه غربی،» سبب شد که ایران نه تنها قادر به اعمال نفوذ بارور در این عرصه نشود بلکه به پناهگاه ناخواستهٔ بیش از دو میلیون پناهندهٔ افغانی تبدیل گردد و مشکلی دیگر بر مشکلات اقتصادی داخلی آن اضافه شود. افزون بر این، سیاست رژیم جمهوری اسلامی در افغانستان به عملاً به افزایش نفوذ عربستان سعودی و پاکستان در این کشور انجامید تا نهایتاً راه را برای تسلط طالبان هموار کنند و ایران را در همسایگی خود با حکومتی سرشار از تمایلات و تعصبات ضد شیعی و ضد ایرانی روبرو سازند.

### ۲. دههٔ دوّم

### واکنش به نظام نوین بین المللی

با توجه به آنچه آورده شد و بر اساس ضوابط و معیارهای مورد اشاره، می توان گفت که سیاست خارجی ایران در دههٔ نخست پس از انقلاب با شکست کامل روبرو بود. تبلیغات و شعارهای تحریک آمیز، مواضع خصمانه، دعوی رهبری جهان اسلام، و رجحان بخشیدن به اهداف مسلکی و ایدئولوژیک در برابر منافع ملّی، همگی ایران را آماج تهاجم، دشمنی و کارشکنی کشورهای غربی و مایهٔ نگرانی کشورهایی چون اتحاد جماهیر شوروی، چین و ژاپن ساختند. در همین دهه اغلب کشورهای همسایه، از جمله پاکستان، ترکیه، و شیخ نشین های جنوب

اروپائی و همچنین با کشورهای عربی خلیج فارس می توان دید. با این همه، در زمینه های کلیدی سیاست خارجی ـ به ویژه روابط ایران با ایالات متحده آمریکا ـ در رفتار ایران هنوز دگرگونی های اساسی رخ نداده و خودداری رژیم جمهوری اسلامی از پذیرفتن واقعیت های تازه همچنان منافع ملی ایران را در معرض آسیب های ناشی از تحریم های اقتصادی آمریکا نگه داشته است. گرچه اقدام اخیر وزیر خارجهٔ این دولت دررفع تحریم ورود برخی از کالاهای ایرانی (فرش، پسته و خاویار) به آمریکا را باید اقدامی مثبت به سود ایران دانست، پیامدهای عمدهٔ تحریم به ویژه در زمینهٔ انتقال تکنولوژی، سرمایه و اعتبار از مؤسسات عمدهٔ مالی بین المللی همچنان اقتصاد ایران را با مشکلات و تنگناهای عمده دست به گریبان نگه داشته اند.[۱۱]

**اروپا به عنوان جایگزین ایالات متحده آمریکا**

امید دیرینهٔ رژیم جمهوری اسلامی این بوده است که اروپا شریک اقتصادی عمدهٔ ایران شود و یا حداقل از لحاظ سیاسی در مقابل آمریکا به یاری ایران برخیزد. امّا، در این مورد نیز محاسبهٔ رهبران رژیم چندان با واقعیات بین المللی سازگار نبوده است زیرا در این محاسبه دو عامل اساسی مؤثر در روابط اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکا مورد توجه قرار نگرفته.

نخست آن که، با همهٔ رقابت های اقتصادی و نیز اختلافاتی که در زمینه های گوناگون بین این دو وجود دارد، هردو دارای منافع مشترک اقتصادی و استراتژیکی متعدد به ویژه در خاورمیانه و آسیای مرکزی اند. افزون بر این، همهٔ این دولت ها در دید کلّی سیاسی و در مورد بسیاری از اصول و ظوابط حاکم بر روابط بین المللی توافق نظر دارند. از همهٔ این ها گذشته، همانگونه که بحران اخیر بالکان گواهی داد، کشورهای اروپائی هنوز خواهان همراهی و همکاری فعّال ایالات متحده در مسائل امنیتی عمده و در کمک به حل بحران های بین المللی هستند. حمایت از دولت های متمایل به غرب در خاورمیانه و آسیای مرکزی، ممانعت از گسترش جنبش های افراطی، کمک به پیشرفت روند صلح میان اسرائیل و اعراب و تشویق کشورهای آسیای مرکزی و کشورهای حوزهٔ قفقاز به همکاری با نهادها و سازمان های سیاسی و اقتصادی بازار مشترک را باید از جمله اهداف مشترک اروپا و ایالات متحده دانست. به این ترتیب، طبیعی است که اروپائیان به خاطر ایران این گونه روابط پیچیده و نزدیک با آمریکا را بیش از حد خاصی به خطر نیفکنند.

عامل دوّم آن است که کشورهای اروپائی نیز خود در مجموع، با جنبه هایی از

غربی به ویژه ایالات متحدهٔ آمریکا به آزادی عمل بیشتری در عرصهٔ بین المللی دست یافتند. از سوی دیگر، کشورهای همسایه یا نزدیک به روسیه، اهمیت استراتژیکی خود را به عنوان کشورهای حائل از دست دادند. در این میان، ایران به خاطرروابط خصمانهٔ خود با ایالات متحدهٔ آمریکا، بازندهٔ بزرگ در خاورمیانه بود به ویژه پس از آن که به دنبال همکاری نظامی کشورهای عربی خلیج فارس با آمریکا برای بیرون راندن عراق از کویت، حضور نظامی این کشور در منطقه گسترده تر از پیش شد.[۹] افزون بر این، با پیدایش دولت های تازه ای در مرزهای شمالی ایران، به ویژه با اعلام استقلال جمهوری آذربایجان، ایران با چالش های سیاسی و رقبای اقتصادی تازه ای روبرو تنها با چالشی تازه روبرو گردید.[۱۰]

## جستجوهای سترون

همه عواملی که در دههٔ نخست استقرار جمهوری اسلامی سیاست خارجی آن را در تنگنا قرار داده بود بر واکنش رژیم جمهوری اسلامی به پیامدهای تاریخی پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز کمابیش اثر گذاشت. مهم ترین عامل در این واکنش ناتوانی رژیم در رویارویی واقع بینانه با اوضاع و احوال تازهٔ بین المللی و افزایش کیفی توانایی های ایالات متحدهٔ به عنوان ابرقدرت یکه تاز در این عرصه بود. این ناتوانی، یا بی علاقگی، برای روبروشدن با واقعیات تازه و تطبیق مواضع و سیاست ها با آن سبب شد که هم ایران متحمل هزینه های اجتناب پذیر دیگری شود و هم ایالات متحدهٔ آمریکا در غیبت رقبای توانا بر فشارهای خود برای انزوای ایران بیفزاید. در واقع، باهمه تجربه‌های گوناگون پس از انقلاب در عرصهٔ بین المللی، به نظر می‌رسد که هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رژیم جمهوری اسلامی هنوز به دلائل مختلف، از جمله اختلافات درونی، ادامهٔ ملاحظات مسلکی و مذهبی و حضور عامل واقعیت گریزی سنّتی در سیاست خارجی ایران، قادر نبود از تغییرات بنیادی که در نظام بین‌المللی و آرایش نیروها در جهان پدید آمده بود آن چنان که باید به سود ایران و تأمین منافع کشور بهره جوید. برعکس، چنین به نظر می رسد در یک دوران ده ساله نیرو و انرژی ایران برای یافتن وزنه ای که بتواند جمهوری اسلامی را در برابر آمریکا یاری دهد به هدر رفت.

تنها در دو سال اخیر، با انتخاب محمد خاتمی به مقام ریاست جمهوری، ایران به تلاش برای سازگار کردن رفتار خود با واقعیات بین المللی دست زده است. آثار این تلاش را در بهبود نسبی روابط ایران با برخی از کشورهای عمدهٔ

ایران نگذاشت. امّا، علی رغم خودداری رژیم جمهوری اسلامی از دست زدن به هر اقدام تحریک آمیز در این دوران، روابط ایران و روسیه از گذشته نیز سردتر شد، چه حداقل در سه‌سال نخست‌پس ازفروپاشی اتحاد جماهیر شوروی زمامداران روسیه همکاری با غرب و حتّی برقراری نوعی اتحاد سیاسی با آن را در صدر اولویت های سیاست خارجی خود قرار دادند و در همان حال ایران و اسلام بنیادگرا را منشأء خطری برای منافع خود شمردند.

با این همه، رژیم جمهوری از تلاش برای جلب نظر مساعد روسیه و گسترش زمینه های همکاری با آن به قصد ایجاد اهرمی برای مقابله با ایالات متحدهٔ آمریکا باز نایستاد. همزمان با این تلاش و از نیمهٔ سال ۱۹۹۳ گرایش تازه‌ای در سیاست خارجی روسیه پدیدار شد که جهان یک قطبی را سازگار با منافع روسیه نمی دانست و خواهان متنوع کردن اولویت های خارجی آن و توجه و نزدیکی بیشتر به شرق و کشورهای آسیائی، از جمله چین و هند و خاورمیانه بود تا غرب و کشورهای عضو سازمان آتلانتیک شمالی. در همین اوان نیز رفتار محتاطانهٔ رهبران رژیم جمهوری نگرانی دولت روسیه را نسبت به مقاصد آنان در جمهوری های مسلمان تازه استقلال یافته تاحدی برطرف کرده بود. در واقع روسیه پاکستان و افغانستان و جنبش بنیادگرای وهّابی و معرّفان آن، طالبان، را منشاء خطر تازه ای برای منافع روسیه در مرزهای جنوبی اش می دانست. در این احساس خطر رژیم جمهوری اسلامی نیز تا حدی سهیم بود.

به این ترتیب بود که دولت روسیه به ایران به چشم متحدی بالقوه برای کمک به مقابله با خطر نوع تازه ای از بنیادگرایی افراطی اسلامی و نیز گسترش نفوذ آمریکا و متحدانش در منطقه، به ویژه ترکیه، نظر انداخت و نسبت به آن موضعی دوستانه‌تر از پیش گرفت.[۱۴] رژیم جمهوری اسلامی نیز در واکنش به چنین موضعی اشتیاق خود را به همکاری برای حل تنش ها و بحران‌های ملّی و قومی در نواحی جنوبی روسیه در فرصت های گوناگون اعلام کرد.[۱۵] با این همه، به سبب ضعف وزن و اعتبار منطقه‌ای و بین المللی ایران، ابتکار گسترش روابط همچنان در اختیار روسیه مانده و این دولت نیز در سال‌های اخیر، و به دلائل گوناگون، اشتیاق چندانی به تقویت و تحبیب جمهوری اسلامی نشان نداده و حتّی سفر رهبران این کشور به ایران نیز تا کنون به مرحلهٔ تحقق نرسیده است.[۱۶] از نمونه های نادیده گرفتن مواضع جمهوری اسلامی توسط دولت روسیه عقد قرارداد دو جانبه بین این دولت و قزاقستان در سال ۱۹۹۸ برای تعیین مرزهای طرفین در بهره جویی از منابع دریای خزر است. با این همه، علی رغم

سیاست خارجی ایران که مورد اعتراض آمریکا است مخالف اند. کارشکنی رژیم جمهوری اسلامی درمورد روند صلح اعراب و اسرائیل، هواداری آن از جنبش‌های تندرو و گروه های تروریستی، کوشش برای صدور انقلاب به کشورهای عربی خلیج فارس، و بالاخره احتمال تلاش برای تحصیل سلاح های هسته‌ای، از جمله نهاماتی است که این کشورها را به سمت مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی می‌کشانند.

در این میان به دو عامل بازدارندهٔ دیگر در روابط ایران و اروپا از نیمهٔ دوّم دههٔ ۱۹۸۰ به بعدبایدتوجه داشت. نخست‌قتل شماری قابل توجه از شخصیت‌های سیاسی ایرانی مقیم اروپا است که فعالانه به مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی برخاسته بودند، از جمله شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر محمد رضاشاه در پاریس و رهبران حزب دموکرات کردستان در وین و برلن. از دید تصمیم‌گیران سیاسی و گاه مقامات قضایی و دادگاه های بسیاری از کشورهای اروپایی مشارکت عوامل رژیم جمهوری اسلامی در این گونه قتل ها انکارناپذیر بوده است. عامل دیگر، فتوای قتل سلمان رشدی بود که بهبود روابط ایران و اروپا را از آن چه بود مشکل تر کرد. تنها پس از انتخاب خاتمی بود که رژیم جمهوری اسلامی و انگلیس با یافتن راه حلی دیپلوماتیک از بحران ناشی از فتوای قتل رشدی گذشتند و راه را برای بهبود نسبی روابط ایران با اروپا به ویژه فرانسه و ایتالیا باز کردند. در سفر خود به ایتالیا و ملاقات با پاپ محمد خاتمی باردیگر از ضرورت «گفتگوی تمدن ها» سخن گفت.[۱۲] سفر رسمی رئیس جمهوری اسلامی ایران به فرانسه در بهار گذشته ــ ظاهراً بر سر ضرورت بودن یا نبودن جام شراب در سفرهٔ ضیافت و به احتمال قوی به سبب نگرانی رهبران محافظه کار تر رژیم از گسترش روابط با غرب ــ لغو شد و به دیداری غیررسمی در پاییز گذشته تبدیل گردید.[۱۳]

### روسیه به عنوان اهرمی در برابر آمریکا

گرچه با آغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی احساسات ملّی و مذهبی جوامع مسلمان این امپراطوری بالا گرفت، رژیم جمهوری اسلامی نه تنها برای دامن زدن به این احساسات تلاشی نکرد بلکه تنشها و اختلافات ناشی از این احساسات را صرفاً در حوزهٔ مسائل داخلی اتحاد جماهیر شوروی دانست. حتّی رفتار خشونت‌بار ارتش سرخ با نیروهای استقلال طلب در سرزمین های مسلمان نشین از جمله در جمهوری های گرجستان و آذربایجان اثری در این موضع محتاطانهٔ

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این کشورها نیاز چندانی به گسترش روابط نزدیک با ایران نمی دیدند. در واقع، با اتخاذ سیاست مهار دوگانه از سوی ایالات متحده آمریکا که معطوف به انزوا و تضعیف بیشتر عراق و ایران بود، کشورهای عربی خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده، مواضع سخت تری نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ کردند. به عنوان نمونه، عربستان سعودی زائران ایرانی را که در مراسم حج علیه ایالات متحدهٔ آمریکا دست به تظاهرات زدند سرکوب کرد و امارات متحده بار دیگر آتش اختلاف با ایران را بر سر حاکمیت جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک برافروخت.[۱۸] انفجاری که در ژوئن ۱۹۹۶ در عربستان سعودی به قتل شماری از پرسنل نظامی آمریکا در عربستان منجر شد، و در آن انگشت اتهام مشارکت متوجه رژیم جمهوری اسلامی شد. نیز به بهبود روابط با این کشور کمکی نکرد. مخالفت ایران با روند صلح اعراب و اسرائیل، اتهام حمایت رژیم جمهوری اسلامی از جنبش های مسلمانان بنیادگرا در مصر و الجزیره، و روابط نزدیک رژیم با سودان را باید از جمله عوامل بازدارنده در بهبود روابط ایران با مصر دانست.[۱۹]

در سال ۱۹۷۷، عوامل تازه ای بر روابط ایران با کشورهای عربی خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی اثر گذاشت. انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، کندشدن روند صلح اعراب و اسرائیل، شکست نسبی سیاست مهار دوگانه در مورد ایران و عراق، نزدیکی روزافزون ترکیه و اسرائیل را باید از جمله این عوامل شمرد. افزایش نفوذ و نقش ولیعهد عربستان سعودی، عبدالله بن عبدالعزیز، نیز که خواهان استقلال بیشتری در سیاست خارجی کشور از جمله نزدیکی با سوریه بود، کشورهای جنوب خلیج فارس را به سوی تجدید نظر در روابط خود با ایران کشید. شرکت شماری قابل ملاحظه از رهبران و وزرای خارجهٔ کشورهای عربی، از جمله ولیعهد عربستان سعودی، در کنفرانس کشورهای اسلامی که در ۷ دسامبر ۱۹۹۷ در تهران برگزار شد، آغاز دوران تازه ای در روابط ایران و کشورهای عربی بود.[۲۰] در پی سفر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی، هاشمی رفسنجانی، به عربستان سعودی درفوریه ۱۹۸۸، دیدار رسمی محمدخاتمی از این کشور، همراه با سفر او به قطر و سوریه در ماه مه ۱۹۹۹، و دیدارمتقابل وزیر دفاع عربستان سعودی از ایران،[۲۱] امکان گسترش روابط بین دو کشور را بیش از همیشه کرد. با این همه، عوامل گوناگون، از جمله ادامهٔ اختلافات ایران و امارات متحده بر سر جزائر،[۲۲] موضع ایران در برابر روند صلح اعراب و اسرائیل، را باید همچنان جزء عوامل

ی میلی روسیه به گسترش روابط با ایران، رژیم جمهوری اسلامی همچنان به
لاش خود برای همکاری گسترده تر با این دولت ادامه داده است.

### وابط با چین و هند

ژیم جمهوری اسلامی در جستجوی متحدانی برای رویاروئی با ایالات متحده
ریکا به آسیای جنوبی و شرقی، به ویژه دو کشور چین و هند نیز روی آورد،
ه، روابط این دو نیز با آمریکا که دعوی رهبری جهان یک قطبی داشت، چندان
وستانه و بی اشکال نبود. علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجهٔ جمهوری اسلامی،
نهگاه این دو را به پیوستن به ایران در جبههٔ مقابله با اقتدار بین‌المللی آمریکا
را می خواند. علی اکبر هاشمی رفسنجانی در مصاحبه ای هند را متحد طبیعی
یران خواند و مدعی شد که در صورت تحقق نزدیکی و اتحاد چین و هند با
یران این سه کشور در حل مسائل جهان نقشی قاطع خواهند یافت.[۱۷] چنین
عوت‌ها و ادعاها را باید گواهی بر نادرستی تفسیر رهبران جمهوری اسلامی از
وضاع و احوال بین المللی، منافع و نگرانی های دراز مدت چین و هند و ارزش
سیاسی و اقتصادی ایران برای این دو کشور دانست.

واقعیت آن است که چین گسترش روابط تجاری خود با ایالات متحده آمریکا
را قربانی همکاری با ایران در یک عرصهٔ گستردهٔ مقابله با آمریکا نخواهد کرد.
فزون بر این، با توجه به اقلیت مسلمان قابل ملاحظه در چین، این کشور
می‌تواند نسبت به اهداف مسلکی جمهوری اسلامی بی اعتنا باشد. در مورد هند
یز ملاحظاتی از این گونه صادق است. گرچه روابط ایران با این کشور در
سال‌های اخیر، به ویژه در زمینهٔ جلوگیری از توسعهٔ نفوذ پاکستان در
فغانستان، گسترش یافته، رهبران هند نیز نه تنها تمایلی به شرکت در یک
جبههٔ جهانی ضد آمریکایی از خود نشان نداده اند بلکه درفرصت‌های گوناگون
صمیم گیران رژیم جمهوری اسلامی را به تجدید نظر در تفسیرخود ازشرایط
ویا و متحول بین‌المللی فراخوانده اند.

### روابط با کشورهای عربی خلیج فارس

پس از مرگ آیت الله خمینی بود که رژیم جمهوری اسلامی به فکر بهبود روابط
خود با کشورهای عربی، به ویژه در جنوب خلیج فارس افتاد. امّا، با حضور
ظامی قابل ملاحظهٔ آمریکا در آب‌های خلیج فارس و عقد قراردادهای امنیتی
دوجانبه بین ایالات متحده و برخی از این کشورها، ادامهٔ ضعف و انزوای عراق، و

تاجیکان، عرصهٔ رقابت با ایران را گشوده تر کرده است. افزون بر این، اشتیاق به جلب نظر دولت های غربی را می توان انگیزهٔ دیگری برای ازبکستان در دشمنی با ایران و مخالفت با گسترش نفوذ رژیم جمهوری اسلامی در منطقه دانست.[۲۲] با این همه، از هنگام تسلط طالبان بر افغانستان، و نیز سفر وزیر خارجهٔ جمهوری اسلامی به تاشکند، روابط میان ازبکستان و ایران بهبود یافته است.

دیگر کشورهای منطقه، به ویژه گرجستان، قرقیزستان، ترکمنستان، قزاقستان، ارمنستان و آذربایجان از ابتدا به گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با ایران علاقه مند بوده اند. در این میان به ویژه گرجستان، از جمله برای تسهیل برون رفت خود از حیطهٔ نفوذ روسیه، به توسعهٔ روابط دوستانه با رژیم جمهوری اسلامی اهمیتی خاص داده است. در واقع، ادوارد شواردنازه، رئیس جمهور این کشور، کوشید تا به تعدیل مواضع خصمانه بین ایران و ایالات متحده آمریکا یاری دهد. امّا، مخالفت ایالات متحدهٔ آمریکا به تدریج گرجستان را به سوی روابط نزدیک تر با ترکیه و اسرائیل راند. ارمنستان نیز، که در مسائل امنیتی منافع مشترکی با ایران دارد و در ایجاد روابط دوستانه با ایران از دیگر کشورهای منطقه موفق تر بوده است، نگران روابط خود با آمریکا است.

در این میان، روسیه نیز، علی رغم حفظ روابط نسبتاً گرم خود با ایران، تمایلی به گسترش نفوذ رژیم جمهوری اسلامی در میان کشورهای منطقه نداشته است. بی میلی روسیه در این مورد را می توان معلول چند عامل دانست. نخست تصمیم این دولت به حفظ دستکم بخشی از نفوذ دیرینهٔ خود در این ناحیه است. دوّم اصطکاک منافع روسیه و ایران در برخی زمینه های اقتصادی به ویژه نحوهٔ بهره برداری از منابع نفت و گاز منطقه و انتقال آن به کشورهای مصرف کنندهٔ اروپائی است. ادامهٔ تردید در بارهٔ اهداف سیاسی و مسلکی رژیم جمهوری اسلامی در کشورهای حائل را نیز می توان جزء این عوامل دانست. طرفه در این است که گرایش جمهوری اسلامی به روسیه را باید یکی از موانع گسترش نفوذ ایران در میان کشورهای حائل دانست که همچنان نگران اهداف روسیه اند.

**نتیجه گیری**

براساس آنچه گذشت می توان فرض کرد که بر اثر مجموعه ای از عوامل، از جمله پیامدهای فاجعه بار جنگ با عراق، شکست برنامهٔ صدور انقلاب اسلامی، تجدید حیات ناسیونالیزم ایرانی، و تجارب رهبران رژیم، سیاست خارجی ایران در دههٔ

بازدارنده در زمینهٔ بهبود روابط ایران با کشورهای عربی منطقه دانست. افزون بر این تا هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی در موضع خصمانهٔ خود نسبت به ایالات متحدهٔ آمریکا تغییر اساسی ندهد گسترش روابط با این کشورها، که جملگی و به درجات گوناگون آمریکا را همچنان مدافع اصلی امنیت و شریک اقتصادی عمدهٔ خود می دانند، از مرحلهٔ آرزو فراتر نخواهد رفت.

**روابط با همسایه های شمالی**

موضع ایران در برابر کشورهای تازه به استقلال رسیده در نواحی شمالی ایران در مجموع واقع بینانه و خالی از ابعاد ایدئولوژیک به نظر می رسد و بیشتر برپایهٔ ملاحظات اقتصادی و امنیتی اتّخاذ شده است. مجموعه ای از پیوندهای فرهنگی و رقابت های دیرینهٔ سیاسی ایران با این کشورها از سوئی، و روابط سرد و تنش آلودهٔ رژیم جمهوری اسلامی با ایالات متحده آمریکا، از سوی دیگر، در اتخاذ این موضع تأثیری به سزا داشته اند. با توجه به آسیب های گستردهٔ ناشی از جنگ با عراق و بار سنگین پناهندگی بیش از دو میلیون پناهندهٔ افغانی به کشور، رژیم جمهوری اسلامی اشتیاقی به گسترش ناآرامی و آشوب در آن سوی مرزهای شمالی ایران از خود نشان نداد. برعکس، برای کمک به حل ستیز میان جمهوری های ارمنستان و آذربایجان در مورد حاکمیت بر سرزمین ناگورنی قراباغ در سال های ۱۹۹۲_۱۹۹۳ به تلاشی گسترده، گرچه نافرجام، برای میانجیگری دست زد.

در واقع، رژیم جمهوری اسلامی کوشیده است تا، با تأکید بر اهمیت ایران به عنوان یک بازار عمده و یک شاهراه تجاری و با انکار هرگونه هدف مسلکی در سرزمین های شمالی کشور نقش سیاسی و اقتصادی عمده ای ایفا کند. این کوشش ها هم به دلیل تنش های فرهنگی و سیاسی دیرینه و هم به سبب موضع و وزن ایالات متحده آمریکا در این ناحیه، با موفقیت چندانی روبرو نشده اند. در مورد عامل نخست باید به رقابت های تاریخی، از جمله بین عثمانیان و ایرانیان از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی، و تمایلات پان ترکیسم و پان ترکستانی اشاره کرد. آثار این گونه رقابت ها هنوز آشکارا به چشم می خورد. از یکسو ترکیه و از سوی دیگر جمهوری ازبکستان هریک علاقمند به تثبیت و گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی خود در آسیای میانه است. تلاش های اخیر دولت ازبکستان از یک سو برای ایفای نقش یک قدرت بزرگ منطقه ای و، از سوی دیگر، برای تقلیل و در نهایت امر محو هویت و فرهنگ و زبان دیرینه و ایرانی تبار

1955

۳. در بارهٔ زمینه های تداوم در سیاست خارجی ایران ن. ک. به:

Shireen Hunter, *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade*, Bloomington, Indiana University Press, 1990.

۴. ظاهراً هنگامی که امیرکبیر در سال ۱۸۵۱، با سفیر آمریکا در قسطنطنیه تماس گرفت هدفش خرید کشتی های جنگی برای حفاظت از سواحل جنوبی ایران در برابر مداخلات انگلستان بود. در این باره ن. ک. به:

Mahmoud Foroughi, "Iran's Foreign Policy Twoards the United States," in Abbas Amirie and Hamilton A. Whitchell (eds ), *Iran in the 1980's*, Tehran, Institute for International Political Studies 1978.

۵. برای آگاهی از اختلافات میان زمامداران دولت انگلیس در مورد کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ و نگرانی های آنان در بارهٔ آرمان ها و برنامه های رضاخان میرپنج، ن. ک. به: سیروس غنی، ایران. برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.

۶. ن. ک. به:

Sepehr Zabih, "Iran's International Posture: De Facto Non-Alignment Within a Pro-Western Alliance," the *Middle East Journa*, Vol. 24, No. 3, Summer 1990.t

۷. برای تفاسیر گوناگون در بارهٔ این نکته ن. ک. به:

Shireen Hunter, *OPEC and the Third World: The Politics of Aid*, London, Croon Helm, and Bloomington, Indiana University Press, 1984.

۸. در باره گفتهٔ عرفات ن. ک. به: FBIS-NE/SA, 21 February 1979

۹ دربارهٔ اتحاد بین ترکیه و اسرائیل و پیامدهایش برای ایران ن. ک. به:

Daniel Pipes, "A New Axis: The Emerging Turkish-Israeli Alliance," *The National Interes* No. 50 Winter 1997-98, pp. 31-36.

به اعتقاد نویسندهٔ این مقاله در نتیجهٔ این اتحاد اسرائیل خواهد توانست بیشتر از پیش نسبت به رویدادهای درون ایران آگاهی یابد.

۱۰. جمهوری‌آذربایجان نسبت به استان آذربایجان ایران اهداف گسترش‌طلبانه درسر دارد و به تشویق سازمان های تجزیه طلب از جمله شورای ملّی آذربایجان جنوبی برخاسته است. در این مورد ن. ک. به:

Sevante E. Connell, "Iran and the Caucasus," *Middle East Policy*, Vol. V, No. 4, January 1998, p 55.

دوّم عمر جمهوری اسلامی، در مقایسه با دههٔ نخست، با شکست های کمتری روبرو بوده است. با این همه، آشکار است که رسوب مانده از بلندپروازی‌های انقلابی، ناتوانی های تصمیم گیران و مجریان سیاست خارجی، و مهم تر از همه ادامه و تعمیق شکاف و اختلاف در میان جناح گوناگون قدرت، مانع از آن شده‌اند که ایران بتواند به درستی از امکاناتی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در نظام بین المللی حادث شد به سود منافع خود بهره جوید. خسارات ناشی از این ناتوانی را، که به کاهش امنیت ایران در منطقه و متوقف ماندن روند رشد اقتصادی آن انجامیده است، مشکل بتوان محاسبه کرد.

تحولاتی که در گفتمان سیاست خارجی رژیم جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر رخ داده نیز باید همچنان در گرو کشمکش های دیرینهٔ قدرت در عرصهٔ سیاست داخلی ایران دانست. تنها درپایان این کشمکش هاست که ایران خواهد توانست نسبت به اهداف و رفتار بین المللی خود موضعی روشن و قاطع اتخاذ کند. قدر مسلّم آن است که تحولات سال های اخیر نشان داده که ایرانیان مشتاق اند که یک سیاست خارجی واقع بینانه و مبتنی بر منافع ملّی ایران معطوف به بهبود اوضاع اقتصادی و اعادهٔ حیثیت و اعتبار بین المللی کشور باشد. امّا، این که آیا سیاست تشنج زدایی دولت خاتمی در مورد روابط منطقه‌ای و بین المللی کشور به مرحلهٔ عمل خواهد رسید و ایران بار دیگر موفق به ایفای نقش متناسب با موضع سوق الجیشی، منابع طبیعی و تاریخ و فرهنگ کهن خود در عرصهٔ جهانی خواهد شد، پرسشی است در انتظار آینده.*

---

* این متن از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است.

## پانوشت ها:

۱. برای آگاهی از تفسیرهای گوناگون در این باره ن. ک. به:
A. J. Arbery (ed), *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon Press, 1953 and S. M. Stern, "Ya'qub, the Coppersmith and Persian National Sentiment," in C.E. Bosworth (ed.), *Iran and Islam*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 1971.

۲. دورهٔ خلافت عبّاسی را می توان دوران اوج نفوذ ایران در سرزمین های اسلامی دانست. برای آگاهی از ابعاد و ریشه های این نفوذ ن. ک. به:
Roman Girshman, *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, London, Penguin Books,

"Saudı Prince Sultan on Constructive Visit to Tehran," FBIS/NES 1999-0505, 5 May 1999, "Iran's Shamkhani: No Limits to Tıes with Saudı Arabıa," FBIS/NES 1999-050, 1 May 1999

۲۲. در بارهٔ نگرانی امارات متحدهٔ عربی نسبت به نزدیکی ایران و کشورهای عربی خلیج فارس ن. ک. به:

Douglas Jehl, "overtures from Iran Ignite a Bitter Debate Among Arab States," N. Y. *Times*, June 1999.

۲۳. در این باره ن. ک. به:

Shireen T. Hunter, Central Asia Since Independence, Washington, D C., CSIS/Praeger, 1996, pp 129-135

۱۱. به اعتقاد بهزاد نبوی وزیر سابق وزارت صنایع سنگین، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و یکی از مشاوران رئیس جمهور، در میان جناح های حاکم در بارهٔ روابط با ایالات متحده آمریکا به دو مکتب می توان اشاره کرد. هواداران مکتب نخست این روابط را برای ایران از «نان شب» ضروری تر می‌شمرند و معتقد به برقراری هرچه زودتر این روابط اند و متأسف از این که در دو دههٔ گذشته ترکیه جای ایران را به عنوان مهم ترین متحد استراتژیکی ایران در خاورمیانه اشغال کرده است. نبوی معتقد است که برقراری روابط به این صورت عملاً به معنای نفی انقلاب، انکار تجارب بیست ساله و بازگشت به سیاست خارجی دوران شاه خواهد بود. مکتب دیگر، به گفتهٔ نبوی، اعادهٔ روابط با ایالات متحدهٔ آمریکا را ضروری نمی داند و در عین حال بر این باور است که نباید اجازه داد تا دولت آمریکا مانع بهبود و گسترش روابط ایران شود. ن. ک. به:

"Iran Nabavi on US-Iran Relations," FIS/NES-980GS, 26 September 1998.

۱۲. دربارهٔ سفر ملاقات خاتمی با پاپ ن. ک. به:

"Iran's Leader and Pope Seek Better Muslim-Christian Ties," *New York Time* , 12 March 1999.

۱۳.ن. ک. به:

"Paper on Postponement of Kahtami's France Visit," FBIS/NES-1999-403, 3 April 199٩ .

۱۴. ن. ک. به:

Dimitri Volski, "A New Look at Cooperation with Iran," *New Time* , No. 15, 21 June 1993, p. 27.

۱۵. ن. ک. به:

Shireen Hunter, "Closer Ties for Russia and Iran," *Transition.* , Vol. 1, No. 24, 29 December 1995, pp 42-45

۱۶. ن. ک. به:

"Iran Russia's Bulgak says Chernomyrdin to Visit Tehran soon," FBIS/NES 98-064, 5 March 1998.

۱۷. ن. ک. به: "Iran Talks of Bid for New Alliance," *New York Times* , 26 September 1993

۱۸. دربارهٔ ریشه های این اختلاف ن. ک. به:

Mohammad Reza Dabiri, "Abu-Musa Island: A Binding Understanding or a Misunderstanding,' *The Iranian Journal of International Studies*, Vol. V, Nos. 3&4, Fall/Winter 1993-94, pp. 738-754.

نیز ن. ک. به:

Hooshang Amir Ahmadi (ed.), *Small Islands: Big Politics*, New York, St. Martins Press, 1997.

۱۹. به عنوان نمونه ای از این گونه گزارش ها ن. ک. به:

"Iran: Radio Comments on Resuming Ties with Egypt," FBIS/NES 1999-0210, 10 February 1999.

۲۰. در بارهٔ نزدیکی اخیر ایران به کشورهای عربی ن. ک. به:

R. K Ramazani, "The Emerging Arab-Iranian Rapprochement," *Middle East Policy* Vol. VI, No. 1, June 1998.

۲۱. دربارهٔ سفر شاهزاده سلطان ن. ک. به:

سعید پیوندی*

# واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران

نظام آموزشی ایران در ۲۰ سال گذشته دستخوش دگرگونی‌های چشمگیری شده است. این دگرگونی‌ها عرصه‌های مختلف مربوط به آموزش دوره‌های اخیر تحصیلی از کودکستان تا دانشگاه را در بر می‌گیرند. در میان تحولات اخیر بدون تردید تلاش گسترده مسئولان آموزش ایران برای عملی کردن آنچه که خود «اسلامی» کردن مدارس و دانشگاه‌ها می‌نامند جای بسیار مهمی را به خود اختصاص می‌دهد. حاصل این تلاش‌ها در جهت «اسلامی» کردن، آمیختن برنامه‌های آموزشی و محتوای دروس با ارزش ها و گرایش های آشکار مذهبی و سیاسی است که در تاریخ معاصر ایران سابقه ندارد.

از سوی دیگر، روندهای رشد کمّی نظام‌های آموزشی در دو دههٔ گذشته مانند سال‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ادامه یافته و در برخی مقاطع مانند آموزش عالی از شتاب بیشتری هم برخوردار شده است. این رشد کمّی پرشتاب دانش‌آموزان و دانشجویان نه تنها گسترش پوشش آموزشی گروه‌های مختلف سنی را در پی آورده است، بلکه بر وضعیت نابرابرهای موجود در برخورداری از امکانات آموزشی هم آثار فراوانی برجا گذاشته است.

---

* استاد جامعه شناسی آموزش و پرورش در دانشگاه پاریس ۸. آخرین اثر دکتر پیوندی، که با همکاری مهدی فرزاد نوشته شده، با عنوان زیر انتشار یافته است:

*Reconnaissance et validation des acquis en formation*, Paris, Anthropos, 2000.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعهٔ توسعه و عمران ایران
۱۳۵۷-۱۳۲۰
(۲)

# برنامهٔ انرژی اتمی ایران

## تلاش ها و تنش ها

مصاحبه با

**اکبر اعتماد**

نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

را که به سبک و سیاق مدارس اروپایی در گوشه و کنار ایران به وجود می‌آمد بپذیرد. در حقیقت مدرسه جدید نه محصول تحول تاریخی مدارس سنتی و مذهبی در ایران که نوعی الگوبرداری از نمونه‌های غربی آن به شمار می‌رفت. در قرن شمسی گذشته چهار عامل مهم در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران مؤثر بودند. نخست، دولتمردان اصلاح‌طلبی که در جریان تماس با دنیای پیشرفته به اهمیت و نقش مدرسه و نظام نوین آموزش در توسعه و پیشرفت اقتصادی، اجتماعی پی برده بودند. دوم، تجربه مدارس میسونرهای خارجی (آمریکایی، فرانسوی و غیره) در ایران و ورود فرهنگ آموزش نوین به کشور که نخبگان سیاسی-فرهنگی ایران را با این پدیده آشنا کرد.[1] سوم، سفر روشنفکران ایران به فرنگ و تجربه ملموس آنها با مدارس نوین پای بحث درباره ویژگی‌ها و اَشکال آموزش جدید را به ایران باز کرد. سرانجام باید به فرهیختگان و دلسوزان فرهنگ ایران اشاره کرد که با وجود تردیدها و حتی برخوردهای منفی قدرت سیاسی با مدارس جدید، با ابتکارات مختلف فردی و یا جمعی به گسترش آموزش همت گماشتند.

مطالعه تاریخ ایران در سالهای پیش از انقلاب مشروطیت نشان می‌دهد که چگونه بخشی از روحانیت متعصب و قشری به پدیده رشد مدارس جدید به دیده دشمنی می‌نگریست و برای پانگرفتن آموزش نوین تلاش فراوان می کرد. خشم روحانیت تنگ‌نظر نه تنها بخاطر این بود که تشکیل مدارس جدید دخالت مستقیم در امر آموزش، به‌عنوان قلمروی سنتی نفوذ مذهب، به شمار می‌رفت، بلکه این مدارس در عمل راه ورود فرهنگ غربی و تجدد را به ایران باز می‌کردند. حتی ناصرالدین شاه هم در نامه خود خطاب به امیرکبیر در جریان براه انداختن دارالفنون به احتمال تحریک روحانیت و برخورد آنها به مدارس جدید اشاره می‌کند.[2]

دست‌کم بخشی از روحانیت در دهه‌های بعد از انقلاب مشروطیت نگاه و ذهنیت منفی خود در رویاروئی با مدارس جدید را حفظ کرد و با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بار دیگر آتش این ستیز و درگیری قدیمی شعله‌ور شد. شتاب حیرت‌آور رهبران جمهوری اسلامی برای ایجاد تحولات اساسی در نظام آموزشی از جمله به این ذهنیت و برداشت منفی تاریخی نسبت به مدارس جدید بر می‌گردد.

در ایران، دو ویژگی اصلی نظام آموزشی سبب می‌شوند تا حکومت بتواند با دشواری کمتری سیاست‌ها و خواست‌های خود را از «بالا» به مدارس تحمیل کند.

بُعد سوم تحولات جاری در نظام آموزشی به تغییراتی مربوط می‌ش
ساختار و سازماندهی مدارس ایران به وجود آمده است.
این نوشته حاوی نگاهی گذرا به جنبه‌های مختلف تحولات دو دهه گذ
با تکیه بر پژوهش‌های میدانی، اسناد و مدارک رسمی و نیز داده‌های کت

**"اسلامی" کردن نظام آموزشی ایران**

در بررسی تحولات مهم دو دهه گذشته نظام آموزشی پیش از هر چ
سیاست‌های دولتی معطوف به «اسلامی» کردن مدارس اشاره کرد.
کردن برنامه‌ها و محتوای دروس در دوره جمهوری اسلامی نوعی گس
نسبت به سمت گیری گذشته نظام آموزشی به شمار می‌رود. از زمان ش
مدارس نوین در ایران در اواسط قرن گذشته شمسی به این‌سو نه
توانسته بود به‌تدریج از مذهب و اشکال و مؤسسات سنتی آموزش مذه
گیرد و به‌نوعی استقلال در برابر نهاد مذهب دست یابد. از همین رو
نیروهای مذهبی به قدرت سیاسی در بهمن ماه ۱۳۵۷ و استقرار
اسلامی در فروردین ماه سال بعد به معنای پایان دوره‌ای مشخص از حی
نوین در ایران نیز به شمار می‌رود.

در مقایسه با سایر کشورهای منطقه و جهان نیز تحولات جدید
آموزشی ایران را باید پدیده‌ای بی‌سابقه به شمار آورد. زیرا، از دو قر
این سو نهاد آموزش در بسیاری از کشورهای جهان توانسته است گ
استقلال بیشتری نسبت به نهاد دین و حتی قدرت سیاسی کسب کند
که روند جدائی این نهادها به صورت واقعیتی برگشت‌ناپذیر درآمده ا
در لهستان پس از سقوط نظام سوسیالیستی و یا در اسرائیل که احزا
از قدرت فراوان برخوردار شده‌اند، نهاد دین نتوانسته است آب رفته ر
بازگرداند. در بسیاری از کشورهای منطقه، که در آنها اسلام دین رسم
مردم را تشکیل می‌دهد، با آن که آموزش مذهبی در شمار برنامه‌های د
اکثر موارد به‌صورت اجباری ـ حفظ شده است، امّا چهارچوب نظا
غیرمذهبی است. هرچند بررسی برنامه‌های سیاسی نیروهای اسلام
می‌دهد که «اسلامی» کردن نظام آموزشی به یکی از خواست‌های
گرایش‌ها بدل گشته است و حتی اقلیت‌های مسلمان کشورهای اروپایی
خواست‌هایی را مطرح می‌کنند.

در تجربه تاریخی ایران، بخش بزرگی از روحانیت نتوانسته بود مدر

لزوم دگرگونی‌های دامنه‌دار در نظام آموزشی تأکید داشت، از جمله در همان اولین ماه‌های انقلاب گفته بود: «یکی از مسائل بسیار مهم در تمام دستگاه‌ها خصوصاً دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها تغییرات بنیادی در برنامه‌ها و خصوصاً برنامه‌های تحصیلی و روش‌های آموزش و پرورش است که دستگاه فرهنگ ما از غرب‌زدگی و از آموزش استعماری نجات یابد.»[۳]

اما از همان ابتدا این پرسش اساسی در برابر همگان قرار داشت که «اسلامی» کردن نظام آموزش به چه معناست و چه عرصه‌هایی را در بر می‌گیرد؟ در سال‌های پیش از انقلاب نیروهای مذهبی توانسته بودند شبکه کوچکی از مدارس را که در آنها بر آموزش اسلامی تکیه بیشتری می‌شد و شاگردان آنها را بطور عمده فرزندان خانواده‌های مذهبی و روحانیون تشکیل می‌دادند، به وجود آورند. این مدارس با وجود برخی از آزادی عمل ها در مجموعهٔ نظام آموزشی رسمی جا داشتند و برنامه‌های درسی همگانی را دنبال می‌کردند. در گذشته‌های دورتر نیز محافل مذهبی بیشتر مخالف گسترش مدارس جدید بودند و با آنها به دشمنی می‌پرداختند ولی خود هیچ نظام جایگزینی پیشنهاد نمی‌کردند. حتی در آثار دکتر شریعتی[۴] و آیت‌الله مطهری[۵] هم که بیش از دیگران به مسئلهٔ آموزش نوین توجه کرده‌اند نمی‌توان عناصر یک «مدرسه اسلامی» را که با نیازهای جامعهٔ امروز سازگار باشد یافت. در نتیجه حتی خود مسئولان نیز از ابتدا تصور روشنی از «اسلامی» کردن نظام آموزشی نداشتند. در جریان تجربه بود که عناصر تشکیل‌دهنده این سیاست جدید به تدریج شکل گرفتند.

به نظر می رسد که در اولین دوره فعالیت تشکیلات جدید وزارت آموزش و پرورش، سیاست‌های مربوط به «اسلامی» کردن مدارس بیشتر معطوف به چند زمینه شد از آن جمله:

- تغییرات پی‌درپی در محتوای کتاب‌های درسی و بویژه در آنچه به دروس آموزش زبان فارسی و ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، تاریخ، تعلیمات دینی و تعلیمات مدنی مربوط می‌شوند؛ برخی تغییرات در برنامه‌های درسی به قصد اختصاص دادن ساعات بیشتر به دروس دینی، آموزش *قرآن* و یادگیری زبان عربی؛ تصفیهٔ وسیع معلمان «غیر مکتبی» و «ضد انقلابی» از راه اخراج، بازنشستگی پیش از موعد، تغییر در موقعیت شغلی آنان؛ تغییرات گسترده در نحوه گزینش و آموزش معلمان از طریق مراکز تربیت معلم؛ به وجود آوردن تشکل‌های دولتی برای نظارت بر فعالیت‌ها و رفتار دانش‌آموزان و معلمان در محیط‌های آموزشی از جمله انجمن اسلامی، بسیج دانش‌آموزی و دانشجویی، امور

ویژگی نخست به تمرکز شدید نظام آموزشی بر می‌گردد که توسط وزارت‌خانه‌ای عریض و طویل بنام آموزش و پرورش اداره می‌شود. تمرکزگرایی اداری و سیاسی شدید در نهادهایی مانند آموزش در ایران تحت تاثیر برخی کشورهای اروپایی مانند فرانسه پا گرفته است. در این سنت دیرپا مدرسه پیش از آنکه یک پروژهٔ «تربیتی‌ـآموزشی» باشد، یک برنامهٔ سیاسی است که در خدمت هدف‌هایی مانند تأمین وحدت ملی و تقویت هویّت ملی قرار دارد. در ایران ابتدا بخش بزرگی از مدارس جدید خارج از حوزه قدرت دولتی شکل گرفتند و تا پیش از انقلاب مشروطیت دولت حتی با بدبینی و عدم اعتماد به رشد این مدارس می‌نگریست. شکل‌گیری نظام نوین آموزشی ایران در آغاز دوران رضا شاه در چهارچوب یک نظام سیاسی‌ـاداری کاملاً متمرکز شتاب گرفت.

ویژگی دوم نظام آموزش ایران، نقش تعیین‌کننده و حضور همه‌جانبه دولت در تأمین امکانات مالی، تعیین برنامهٔ درس، تهیه و توزیع کتابهای درسی و آموزش و استخدام معلمان است. در پی انقلاب مشروطیت، دولت‌ها در ایران همیشه بر نقش نظارت و سیاستگذاری خود در دستگاه آموزش تأکید کرده‌اند و آموزش در این قالب مقوله ای دولتی‌ـسیاسی به شمار رفته است و در نتیجه هرگونه دگرگونی و تحولی از «بالا» نشأت می گیرد. نقش مرکزی دولت در بخش آموزش همزمان به معنای حضور کم‌رنگ سایر بازیگران مهم در واحدهای آموزشی یعنی معلمان، دانش‌آموزان، خانواده‌ها و یا بخش خصوصی مستقل است. بدین ترتیب، آموزش و پرورش در ایران دستگاهی غیرمشارکتی و دیوان‌سالارانه است که بازیگران اجتماعی کمتر توانسته‌اند مهر و نشان خود را در جریان تحولات آن بر جا گذارند. به این ترتیب، دولت‌ها و «مرکز» توانسته‌اند همواره اراده و سیاست‌های خود را از «بالا» به شبکه گسترده‌ای از مدارس بطور آمرانه تحمیل کنند تا کمتر پای فرهنگ، گفتگو، مشورت و مشارکت در محیطهای آموزشی باز شود.

مسؤولان جمهوری اسلامی وارث چنین سنت و فرهنگی شدند و از آنجا که آموزش را حوزه طبیعی فعالیت های دینی به شمار می‌آوردند، از همان اولین ماه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ آستین‌ها را برای «اسلامی» کردن نظام آموزشی بالا زدند. از نظر آنها اصلاح مدرسه‌ای که «غیر اسلامی» و «غرب‌زده» قلمداد می‌شد، می‌توانست راه را برای برپایی یک «جامعه اسلامی اصیل» و گسترش «فرهنگ و اخلاق اسلامی» در میان جوانان باز کند و نسل‌های جدید دور از «بدآموزی‌های» فرهنگ غرب تربیت شوند.

آیت‌الله خمینی، مانند سایر رهبران اصلی جمهوری اسلامی، خود شخصاً بر

پرورش به نوعی مشمول برنامه‌های تصفیه قرار گرفتند. از سوی دیگر نهاد امور تربیتی و یا انجمن‌های اسلامی در مدارس نه تنها به کار تبلیغ و ترویج احکام و ارزش های اسلامی و هواداری از جمهوری اسلامی پرداختند، بلکه با حمایت مسئولان اطلاعاتی و امنیتی به نظارت بر رفتار دانش‌آموزان و معلمان دست زدند و به دستگاه‌های رسمی جاسوسی و خبرچینی تبدیل شدند.[۷]

در مجموع، نظارت و دخالت در امور مدارس دخترانه با شدت عمل بیشتری صورت می‌گیرد. هدف اصلی مسئولان دراین مدارس جلوگیری از «بی‌بندوباری» و «فساد» و «روابط دختر و پسر» است. رعایت کامل حجاب (پوشیدن‌چادر، مقنعه)، استفاده از رنگ‌های تیره، عدم حضور مردان در محیط‌های آموزشی دخترانه و یا جلوگیری از هر نوع آرایش از جمله مواردی است که با سماجت کم‌نظیری دنبال می‌شوند. درواقع، در مدارس دخترانه سختگیری و تلاش برای درونی کردن برخی هنجارها و ارزش‌های سنتی و مذهبی از سالهای اولیه مدرسه آغاز می‌شود. نخستین اقدام در این جهت برگزاری مراسمی است که به «جشن عبادت» یا «جشن تکلیف» معروف شده است. در این مراسم دانش‌آموزان دختری که به سن ۹ سالگی رسیده‌اند، با مسائلی مانند «بلوغ»، «محرم» و «نامحرم» آشنا می‌شوند.

درکتاب‌فارسی کلاس سوم‌دبستان‌درباره‌جشن عبادت یا تکلیف چنین آمده است:

> گروه جشن عبادت، یعنی آن دسته از دانش‌آموزان کلاس سوم که به سن ۹ سالگی تمام رسیده بودند، وارد سالن شدند. با ورود آنها فریاد الله‌اکبر بچه‌ها بلند شد. ابتدا نماز جماعت برپا شد و بعد از نماز، دانش‌آموزان با هم دعای وحدت خواندند. پس از نماز، برنامه جشن با خواندن آیاتی از *قرآن* آغاز شد. . . گروه جشن عبادت در حالی که لباس و مقنعه‌ای پاکیزه داشتند، هرکدام نوشتهٔ خود را درباره این روز بزرگ برای حاضران در سالن خواندند. سپس به هرکدام هدایایی داده شد. بسیاری از این هدایا آیاتی از *قرآن* بود که به خط زیبا نوشته بود وقاب ساده‌ای داشت. (*فارسی سال سوم دبستان*، ص ۱۱۹)

این نمونه و مثال‌های فراوان دیگر در کتاب‌های درسی، در مقررات تحصیلی مدارس و یا نوع سازماندهی و روابط تربیتی در مدرسه نشان‌دهنده دخالت مداوم نظام آموزشی در خصوصی‌ترین امور زندگی کودکان و نوجوانان و تلاش برای شکل‌دادن به هویت فردی و جمعی آنهاست. برای دستیابی به چنین هدف‌هایی که کمتر جنبه آموزشی دارند و بیشتر به مسائل سیاسی و یا مذهبی مربوطند، وزارت آموزش و پرورش توجه ویژه‌ای هم به تربیت معلمان مبذول می‌کند.

تربیتی؛ تحمیل برخی مقررات مربوط به رفتار دانش‌آموزان، بویژه دخترانه، و تعطیل مدارس مختلط؛ و سرانجام، تفتیش عقاید و تجسسر و باورهای سیاسی و مسلکی دانش‌آموزان داوطلب ورود به دانشگاه.

پس از اولین تجارب عملی و نیز در پی فعال شدن شورای انقلاب هنگام بسته شدن دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ بوجود آمد، نخستین ا مربوط به اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۶۶ به شورا رسید و به صورت کار پایه سیاسی-ایدئولوژیک نظام آموزش فصل اول این قانون اهداف اساسی وزارت آموزش و پرورش در دو مشروح بیان شده است. در ماده یک بر تقویت و تحکیم مبانی اعتقا دانش‌آموزان از طریق تبیین و تعلیم اصول و معارف احکام دین مب مذهب جعفری اثناعشری براساس عقل، *قرآن* و سنت معصومین تکیا ماده دوم در ۱۴ مورد به اهداف آموزش و پرورش در جمهوری اسلام که از آن میان می‌توان به «رشد فضائل اخلاقی و تزکیه دانش‌آموزان ب عالیه اسلامی»، «تقویت، تحکیم روحیه اتکاء به خدا» ایجاد روحیه ت التزام عملی به احکام اسلام، و ارتقاء بینش سیاسی براساس اصل اشاره کرد. در فصل سوم این قانون از تقدم رتبی تزکیه بر تعل تربیتی اسلامی سخن رفته است. به این ترتیب، می توان گفت که، د قوانین آموزش و پرورش دوران پیش از انقلاب از جمله قانون اسا مصوب ۱۲۹۰ یا قانون تعلیمات اجباری مصوب ۱۳۲۲، قانون اخیر د به شدت ایدئولوژیک، مذهبی و سیاسی است.

قوانین دیگری که از سال ۱۳۶۶ در زمینه آموزش و پرورش به تص همگی از اهداف و محتوای سیاسی و مذهبی قانون فوق تأثیر یافته‌اند در بند یک فصل اول از آئین‌نامه نحوهٔ انتصاب مدیران و مسئولا پرورش به «اعتقاد به اسلام و التزام عملی به احکام اسلامی و ولایت ا اساسی» به‌عنوان شرط عمومی برای احراز پست مدیریت اشاره شده برای داوطلبان عضویت در انجمن اولیاء و مربیان هم «اعتقاد به نظ اسلامی و قانون اساسی و ولایت فقیه» شرط لازم به شمار می‌رود.

پی‌آمدهای عملی این سمت گیری روشن سیاسی و مسلکی را عرصه‌های مختلف فرهنگ آموزشی و یا روابط تربیتی و برنامه‌ه مقررات حاکم بر واحدهای آموزشی مشاهده کرد. به عنوان نمونه، از تا ۱۳۶۰ بیش از صد هزار نفر از کادر آموزشی و غیرآموزشی وزار

**م در کتابهای درسی**

یان تحولات اساسی آموزشی در ایران باید به تغییرات بسیار دامنه‌داری اشاره
که در کتاب‌های درسی دوره‌های مختلف به وجود آمده و مورد توجه فراوان
شگران دانشگاهی قرار گرفته است. در این کارهای پژوهشی کوشش شده
از طریق مقایسه محتوای کتابهای درسی پس از ۱۳۵۷ با دوره قبلی و یا با
های درسی سایر کشورها و نیز از طریق تحلیل موضوعی دروس میزان و
، و سوی تغییرات نشان داده شود.

مهٔ پژوهش‌هایی که دربارهٔ بررسی کتابهای درسی ایران صورت گرفته‌اند در
نکته اساسی توافق دارند و آنهم رنگ و لحن کاملاً مذهبی و سیاسی مطالب
ست. آموزش سیاسی و مذهبی نوجوانان از سنین بسیار کم آغاز می‌شود. برای
، از ۱۹۱ درس مربوط به ۵ کتاب آموزش فارسی دورهٔ ابتدائی ( ۷۷۴
حه )، ۳۷ درس بطور مستقیم یا غیرمستقیم مضمون سیاسی و مذهبی دارند.
ین درس ها زندگی شخصیت‌های تاریخی-مذهبی پیامبر اسلام، امامان، مسائل
سی روز، مطالب اخلاقی از زبان پیشوایان دینی، نصایح، حوادث تاریخی
ی و بحث‌های دینی طرح شده‌اند. در کتاب *فارسی کلاس اول دبستان* درباره
لی مانند نماز، خدا، پیغمبر، *قرآن*، حضرت علی، عید قربان و انقلاب اسلامی
درس مستقل وجود دارد. در درس نماز همین کتاب ( صفحه ۶۸ ) آمده است:
. هر روز نماز می‌خواند، مادر هر روز نماز می‌خواند. وقتی که پدر نماز
واند، اکرم و امین گوش می‌کنند تا یاد بگیرند.» در مجموع ۵ کتاب فارسی
ابتدائی از ۳۴ شخصیت تاریخی، علمی، سیاسی و مذهبی سخن به میان آمده
، که ۲۰ نفر آنها از دوره صدر اسلام اند، ۸ نفر آنها ایرانی، ۵ نفر
جی و یک نفر از شخصیت‌های مذهبی سایر ادیان.

ر کتاب تعلیمات اجتماعی سال‌های چهارم و پنجم ابتدائی، که شامل تاریخ،
رافیا و تعلیمات مدنی ( ۴۱۰ صفحه ) می‌شود، رنگ و بوی مذهبی-سیاسی
ر غلیظتری دارند. در واقع، بیش از نیمی از درس‌های تاریخ و تعلیمات مدنی
رعی به مسائل مذهبی، مسائل سیاسی روز و یا مسائل اجتماعی از «نگاه
م» اختصاص دارد.

رح مسائل مذهبی و یا اسلام و موضوعات سیاسی روز به أشکال و بهانه‌های
ف صورت می‌گیرد. گاه با آنکه هدف درس طرح موضوعی علمی، تاریخی و
اعی عام غیر مذهبی است، ولی اشاره به اسلام و مذهب فراموش نمی‌شود.
، مثال در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال اول راهنمایی* آمده است: «آیا از صدای

مراکز تربیت معلم از سال ۱۳۵۷ به این سو شاهد تغییرات بسیار
بوده‌اند. از یکسو هنگام گزینش دانشجو برای این مراکز آراء و گرایش
سیاسی‌ـمذهبی جوانان داوطلب مورد توجه خاص قرار می گیرد. از سوی
برای تربیت مکتبی دانشجویان، بخش مهمی از برنامه‌های آموزشی به مس
اعمال مذهبی اختصاص دارد. برای مثال درباره شرایط و ضوابط اختص
پذیرش دانشجو در مراکز تربیت معلم وابسته به وزارت آموزش و پرورش
زیر مورد تأکید قرار گرفته است: «خدمت در نظام جمهوری اسلامی در
معلمی گویای درک حقیقت انقلاب و پاسداری و حفظ ارزش‌های الهی آن
انقلاب مسیر تکاملی خود را طی نمی‌کند مگر آنکه جوانان مؤمن و معتقد
تلاش و ایثار و همت والای خود آینده‌سازان نظام اسلامی را در جهت سا
ساخته شدن در مکتب اسلام رهنمون باشند.» (وزارت فرهنگ و آموزش
*راهنمای آزمون سراسری سال ۷۰ــ۱۳۶۹*) پذیرش در مراکز تربیت معلم به معنای پای
آزمون دشوار برای پیوستن به جرگه معلمان نیست. دوره آموزشی ۲
شبانه‌روزی این مراکز در دهۀ ۱۳۶۰ از نظر سخت‌گیری و برخورد قش
خشک با دانشجویان از هر نظر بی‌نظیر بودند. یکی از دانشجویان این
زندگی دشوار و سربازخانه‌ای خود را اینگونه بازگو می‌کند:

> برنامه روزانه ما با مراسم نماز جمعی صبح آغاز می‌شود. . . در فاصله نماز صبح
> شروع کلاس‌ها معمولاً مراسم دعا و نوحه‌خوانی و یا سخنرانی مذهبی برگز
> می‌شود. برای دانشجویان همه رشته‌ها شرکت منظم در کلاس‌های آموزش اسلامی
> نیز مراسم گوناگون مذهبی روزانه اجباری است. . . شب‌هنگام پس از نماز جماع
> بار دیگر دانشجویان مجبورند در مراسم دعا و وعظ شرکت کنند.

روزنامه *اطلاعات*، ۱۱ آذر ماه ۱۳۶۵

نویسندۀ این نامه به این نکته نیز اشاره می‌کند که بخشی از دانشجویان تح
فشارها فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و فکر معلم شدن را برای همیش
می‌گذارند. شاید به همین دلیل است که داوطلبان نه تنها هنگام ورود
مراکز مورد تفتیش عقیدتی قرار می‌گیرند بلکه استخدام نهایت آنها
آموزش ۲ ساله منوط به «داشتن تقوی و اخلاق اسلامی» می‌شود.

**فردیت و فرد اجتماعی در کتابهای درسی**

سه نهاد سیاست، دین و خانواده از طریق حضور دائمی خود در کتاب های درسی بر رفتار، حدود آزادی عمل و اندیشه فرد نظارت کامل و دائمی دارند. شهروند کتابهای درسی بیش از آنکه با فردیت و یا خودمختاری فرد سر و کار داشته باشد جزئی از جمع بزرگتر است که شامل جامعه مذهبی، خانواده، ده، ملت، و شهر می‌شود.

در کتاب های درسی همه جا بر ضرورت وحدت و جمع و منافع گروه تکیه می‌شود و این وابستگی و همبستگی ارزش مسلط را تشکیل می‌دهد. از این منظر، فردیتی که به تفرقه، جدائی، چند دستگی و کثرت بینجامد ضدارزش و ناهنجار قلمداد می‌شود. فردیت فرد اجتماعی بیشتر هم‌تراز خودخواهی و خودپسندی شمرده می‌شود و فرد به‌عنوان بازیگراجتماعی (Acteur Social) یا شناختگر (Sujet) کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در یک نگاه کتی باید گفت که الگوی فرد مورد نظر کتابهای درسی بازتاب فرهنگ و ذهنیت جامعه توده‌وار و عاطفی و هیجانی است که در آن نه خبری‌ازکثرت‌گرایی فکری و عملی است و نه فردیت شهروند به رسمیت شناخته می‌شود. بیهوده نیست که در کتابهای درسی در موارد بسیار بر ضرورت و نقش رهبری در یک جامعه و اهمیت «اطاعت» و احترام به رهبری برای رسیدن به هدف پا فشرده می‌شود.

در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال سوم راهنمایی*، در توضیح حکومت اسلامی گفته می‌شود: «مردم در یک جامعه اسلامی آزاد می‌اندیشند، نظریات خود را ابراز می‌کنند، از دستور مافوق خود اطاعت می‌کنند، همگی مطیع و فرمانبردار ولی فقیه هستند». ( صفحه ۱۹ ) در همین درس گفته می‌شود که «در حکومت الهی فرد یا گروه حاکم بر مردم براساس تشخیص خود عمل نمی‌کنند، بلکه آنها براساس دستورات الهی و تعالیم پیامبران و اولیای خدا شیوه‌های حکومتی را پی‌ریزی می‌کنند.»

همراه با این تاکید که اطاعت از «قوانین الهی» و یا «رهبری» وظیفه همگانی و امری گریزناپذیر است، کتب درسی از طریق حکایات تاریخی و افسانه‌هایی که بار اخلاقی دارند، می کوشند تا فرهنگ «رهبری»، «جمع» و «اتحاد» را به موضوعی بدیهی بدل سازد. دروسی مانند «گوسفندی که از گله جدا شود طعمه گرگ می‌شود»، «اتحاد پرندگان علیه فیل»، «شکوه ایثار» را باید از نمونه‌های چنین تلاشی شمرد. درکتاب *تعلیمات اجتماعی سال اول راهنمایی* در درس مربوط به گروه از «مشورت با اعضا»، «احساس مسؤولیت در کار گروهی»، «همکاری»،

خوبی برخوردارید، مثلاً آیا می‌توانید *قرآن* را با صوت زیبا تلاوت کنید؟» در درس زنبور عسل به این نکته اشاره شده که: «خداوند در *قرآن* فرموده است عسل برای مردم شفابخش است» ( *کتاب فارسی سال دوم دبستان*، صفحه ۱۴۷ ) در همین کتاب در درس کشاورزی از زبان آیت‌الله خمینی گفته شده است که «کشاورزی در اسلام از امور مهم و کشاورزان بهترین مخلوق خدا هستند». در *کتاب فارسی کلاس چهارم دبستان* در درس مربوط به کوچ پرستوها گفته می‌شود «این همه شگفتی و زیبایی و دانایی را چه کسی جز خدا در پرستوهای کوچک نهاده است؟» ( ص۲۹ ) در درس بدن سال دوم ابتدائی از قول امام اول گفته می‌شود: «هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.» ( ص۱۴۲ ) در همین کتاب پس از شرح ویژگی‌های شتر در پایان از دانش‌آموزان سؤال می‌شود. «خدا برای هر چشم شتر چند پلک آفریده است؟» ( ص۸۴ ).

در مجموع کتاب‌های فارسی روایات و حوادث تاریخی و یا طرح مسائل اخلاقی و اجتماعی و نصایح از زبان پیامبر اسلام، امامان، و یا نزدیکان آنها بیشترین صفحات را به خود اختصاص می‌دهند. برای مثال، قسمتی از فرمان علی به مالک اشتر، داستانی درباره ایثار رزمندگان صدر اسلام، داستان عمار یاسر، طوفان نوح، داستانی از امام کاظم درباره کار و کوشش، روایتی از پیامبر در مورد برابری انسان‌ها و یا مال حرام، حکایتی از امام حسن پیرامون اخلاق خوش و گذشت، درسی از امام جعفر صادق پیرامون نیکی به پدر و مادر ناظر بر موضوع های اخلاقی‌ـتربیتی اند که در کتاب‌های درسی دورهٔ ابتدائی و یا راهنمائی برای دانش‌آموزان طرح می‌شوند.

قرائت کتابهای درسی از زاویه‌های مختلف و بررسی نگاه ویژه مطالب به مسائل گوناگون اجتماعی، فرهنگی و تاریخی می‌تواند موضوع پژوهش‌های بسیار قرار گیرد. برای مثال، مسائلی مانند هویّت ملّی و هویّت مذهبی، هویّت جنسی، جایگاه فرد و فردیت، خشونت، حقوق بشر، علم، جامعه مدنی، آزادی و مشارکت، غرب، رابطه با کشورهای دیگر هریک می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی شود. از در میان مجموع این مسائل سه موضوع شاید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد: نگاه به فرد اجتماعی و فردیت، رابطه میان هویت ملی با هویت مذهبی، و مسئله هویّت جنسی و جایگاه مرد و زن در مطالب کتب درسی.

باورهای تاریخی دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷ بروند تا شاید بازنماهای (representation) اصلی مربوط به تاریخ ایران در شعور و حافظهٔ جمعی مردم به‌تدریج به سود روایت اسلامی حوادث تغییر یابد. در چهارچوب این تلاش است که رابطه این دو هویت اسلامی و ملی به صورت حساس و پرتنش در می‌آید و سنگینی آن در سراسر مطالب درسی حس می‌شود.

در کتاب *تاریخ کلاس چهارم* نوشته شده است: «مردم‌ایران سرگذشت مشترکی دارند، این‌مردم قرن‌های‌بسیاری درکنار هم ازستم پادشاهان رنج برده‌اند و با هم دربرابرآنها به‌پا خاسته‌اند و از دین و سرزمین خود دفاع کرده‌اند.» در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال پنجم* دربارهٔ انقلاب ۱۳۵۷ آمده است: «مردم برای حفظ اسلام قیام کردند و برای اجرای دستورات اسلام و *قرآن* از جان خود گذشتند. بنابراین مهم‌ترین وظیفهٔ دولت، پاسداری ازاسلام و اجرای قوانین اسلامی است. ( ص۱۸۷ )

با تکیه بر همین منطق است که شخصیت‌های اسطوره‌ای تاریخ ایران در کتاب‌های درسی بکلی غایبند و کسانی مانند بابک و مازیار و یا حتی ابومسلم خراسانی با چهره‌ای منفی و «ضد اسلامی» در همان کتاب معرفی می‌شوند: «ایرانیان اسلام را بسیار دوست داشتند و از افرادی نظیر بابک و مازیار که می‌خواستند آنان را از اسلام دور سازند حمایت نمی‌کردند.» (ص ۱۳۳ )

مساله هویت ملی و اسلامی فقط در بعد تاریخی مطرح نیست. در همه مطالبی که به نوعی با هویت فرد در جامعه کنونی ایرانی مربوط می‌شوند، موضوع رابطه ایرانی بودن با اسلام به میان می‌آید: «ما ، هر سال، ایام نوروز را با روز جمهوری اسلامی جشن می‌گیریم. ما ایرانیان، در نوروز هر سال، به کنار مزار شهیدان می‌رویم و به آنان که جان خود را در راه اسلام و آزادی ایران نثار کرده‌اند درود می‌فرستیم.» (*فارسی کلاس سوم*، ص۱۱۵ ). در درس دیگر در همین کتاب با عنوان «ای ایران، ای وطن من» نیز چنین آمده است: «ای ایران، ای خانه پرشکوه من، ای سرزمین پاکی‌ها و دلیریها، ای سرزمین مردم آزاده، ای کشور اسلام و ایمان، تو را پاس می‌دارم.»

با نگاهی به مجموعهٔ سویکرد کتاب های درسی به هویت ملی و مذهبی فرد در جامعهٔ امروزی ایران می‌توان گفت که درک رایج دههٔ ۱۳۶۰ رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی ایران به روشنی در مطالب درسی بازتاب یافته‌اند. از آغاز دههٔ ۱۳۷۰، آثار گرایش به تاکید بر هویت ایرانی، به زیان هویت اسلامی، در سخنان برخی از رهبران حکومت به چشم می خورد. اما هنوز این گرایش‌ها مهر و نشان خود را در کتاب های درسی بر جا نگذاشته‌اند.

کتابهای درسی نگاه منفی خود به دوره پیش از اسلام را پنهان نمی‌کنند و ضمن ارائه روایت جدیدی از تاریخ ایران باستان و نقش شخصیت‌های اصلی آن در موارد بی شماری این دوره را آماج تحقیر و انتقاد قرار می دهند: «سران مادها، مانند بسیاری از پادشاهان دیگر، هنگامی که به پیروزی رسیدند به مردم ستم کردند. مردم نیز از کمک به آنها خودداری کردند. پارسها از این ضعف استفاده کردند و به جنگ با مادها برخاستند و آنها را با رهبری شخصی به نام کوروش شکست دادند.» ( *تاریخ سال چهارم دبستان* ، ص ۱۰۷ ) در درس بعدی همین کتاب درباره انوشیروان گفته می‌شود: «انوشیروان به وضع کشور، آن طور که خود می‌پسندید، سر و سامان داد. دانشگاه جندی‌شاپور را برای شاهزادگان و درباریان تأسیس کرد. . . از بناهای معروفی که به دستور انوشیروان ساخته شد، طاق کسری است. او هزینه زیادی برای ساختن این بنا، صرف کرد. وی از مردم این هزینه را به زور می‌گرفت.» ( ص۱۲۳ )

ـ سرانجام باید به بُعد دیگر هویت مورد نظر کتاب‌های درسی اشاره کرد که به اسلام و بویژه مذهب شیعه بر می‌گردد. واقعیت اینست که از نظر کمّی هویت اسلامی، و در مفهومی وسیعتر هویت مذهبی، بر فضای کتابهای درسی غالب است. از نظر کتابهای درسی «همه مسلمانان که در کشورهای مختلف جهان زندگی می‌کنند، اعضای خانواده بسیار بزرگی هستند. این خانوادهٔ بسیار بزرگ «امت اسلامی» نام دارد.» (*تعلیمات اجتماعی کلاس چهارم* ). البته توجه به این نکته اهمیت دارد که کتاب‌های درسی در اکثر موارد هویت اسلامی را جدا از هویت ایرانی طرح نمی‌کنند و در مواردی این دو هویت در کنار یکدیگر بصورت دو هویت پیوسته و جدا نشدنی حضور دارند.

در بازخوانی کتابهای درسی پرسش اصلی بر سر رابطه و جایگاه این دو هویت طرح می‌شود. این رابطه در لابلای مطالب درسی مبهم و مغشوش به نظر می‌رسد و «مسلمان ایرانی» یا، به گفتهٔ شاهرخ مسکوب، «ایرانی مسلمان»، در سراسر متون درسی در کنار هم طرح می‌شوند. رابطه حساس میان این دو هویت در همه مطالب درسی و کتاب‌ها به یک صورت به میان نیامده‌است. گاه تفاوت بسیار آشکاری در بین متون وجود دارد. گرایش غالب کتاب‌ها برخورد منفی به ایران پیش از اسلام است. در عین حال، نگاه ستایش‌آمیزی به دستاوردهای «اساسی اسلام برای تاریخ و فرهنگ ایران» وجود دارد که امکان هر نوع تحلیل انتقادی از حضور اسلام و اعراب در ایران را از میان می‌برد. در حقیقت به نظر می رسد نویسندگان کتابهای درسی خواسته‌اند از این طریق به جنگ فرهنگ و

سرپرست خانواده است. . . در بعضی از خانواده‌های محترم شهدا و خانواده‌های دیگر که از نعمت پدر محرومند مادر سرپرست خانواده است.» (همان، ص۳۸) بر اساس این آموزش، جدائی زن و مرد در کارهای روزمره خانه هم باید به دقت رعایت شود: «برادر نان می‌خرد. . . خواهر سفره را پهن می‌کند. مادر وظیفه شستن ظرف‌ها و قرار دادن وسایل خانه را در جای خود به عهده می‌گیرد.»

تفاوت عمده دیگرمیان زن و مرد در کتاب های‌درسی به مسئلهٔ اشتغال و رابطه با محیط کار و تولید بازمی گردد. در مجموع کتاب های دوره ابتدائی ( فارسی و تعلمیات اجتماعی ) ۹۴ درصد تصاویر مربوط به محیط کارها و مشاغل مردانه‌اند. در میان مشاغلی که در کتابهای درسی راهنمایی معرفی شده‌اند فقط ۳ درصد مربوط به زنان می‌شوند. افزون براین، مشاغل زنانه حوزه‌های مشخصی را در بر می گیرند و این «تقسیم کار» در تصاویر و متون رعایت شده‌اند. کار زنان به چهار عرصهٔ آموزش، بهداشت، کشاورزی و صنایع دستی محدود می‌شود و در موارد دیگر نشانی از زنان در محیطهای کاری نیست.

از سوی دیگر، جدائی فضاهای مردانه و زنانه با دقت فراوان رعایت شده است و جز در خانه زن و مرد را به ندرت می توان یکجا در یک فعالیت اجتماعی مشاهده کرد. در ۳۲۷ تصویر موجود در کتاب های دوره ابتدائی که به زندگی روزمره، کار حرفه‌ای و تولیدی و یا فعالیت اجتماعی زن و مرد مربوطاند، زن و مرد در اکثر موارد از یکدیگر جدایند و جز در داخل خانه مرد و زن معمولاً در کنار هم قرار ندارند. در ۶۴ درصد این تصاویر تنها یک یا چند مرد حضور دارند، ۱۵ درصد تصاویر فقط به زنان مربوط است و در ۲۱ درصد تصاویر هم زن و مرد ( و یا دختر و پسر ) در کنار هم دیده می‌شوند، ولی این گونه تصاویر مختلط بیشتر مختص فضای خانه اند. ۷۵ درصد تصاویر مربوط به زنان شامل صحنه‌های زندگی خانوادگی و کارِ خانه در داخل منزل است. در همهٔ این تصاویر زن دارای پوشش کامل است و در موارد بسیاری از چادر و مقنعه باهم به عنوان پوشش استفاده شده است. از سوی دیگر، در میان تصاویری که به شخصیت‌ها و چهره‌های شناخته شده تاریخی، سیاسی، علمی و یا اجتماعی و فرهنگی مربوطاند، عکس هیچ زنی دیده نمی‌شود.

در مجموع، آنچه در میان تصاویر و متون درسی بیشتر جلب توجه می‌کند غیبت کامل زن ایرانی به عنوان هنرمند و یا شخصیت فرهنگی، علمی یا اجتماعی است. زنان کتاب پیش از آنکه خود شخصیت مستقل و خودمختار باشند خواهر، مادر، همسر و دختر این یا آن مرد نام آورند. فاطمه زهرا

## هویت جنسی در کتاب های درسی

در کتب درسی امروز ایران تفاوت میان زن و مرد و یا دختر و پسر یک
نکات بسیار اساسی است که توجه هر پژوهشگری را به خود جلب می‌کند
یک نگاه کلی جایگاه و تصویر زن در مطالب درسی از سه دادهٔ کلیدی
پذیرفته است. نخست آن که خانواده، و نه فرد، واحد اجتماعی اصلی در جام
شمار می‌رود. بنابراین نقش و جایگاه زن در فضای خانواده تعریف می‌شود.
زن و مرد دو فرد اجتماعی برابر به شمار نمی آیند بلکه بیشتر به صورت
یکدیگر طرح می‌شوند. سرانجام این که زن به عنوان یک فرد اجتماعی مست
رسمیت شناخته نمی شود. این سه دادهٔ کلیدی بر بستر فرهنگ مردسالار
عینیت‌یافته اند که در آن مرد در، یک نظام پدرسالارانه، در حوزه‌های ا
زندگی‌اجتماعی، ازسیاست تا عمل و فن‌آوری، همه‌جا حضوری مسلط و
دارد.

به سخن دیگر، هدف کتاب های درسی آن است که به باورها و واقعیت
فرهنگی مردسالارانه مشروعیتی تازه بخشند و برخی رفتارهایی را که آشک
جایگاه زن در جامعه امروزی همخوانی ندارد هنجاری و نهادی کنند. ب
ترتیب است که در مطالب کتاب های درسی، با تکیه بر داده‌های مذهبی
طریق طبیعی جلوه دادن تفاوت‌های جنسی، الگوی رفتاری خاصی به دخ
پسر پیشنهاد می‌شود.

در کتاب *تعلیمات اجتماعی کلاس چهارم* آمده است:

> معمولاً پدر بیرون از خانه کار می‌کند، او وظیفه دارد برای همسر و فرزندان
> خوراک، لباس و سایر وسائل زندگی را تهیه کند. مادر نیز معمولاً کارهای داخ
> خانه را انجام می‌دهد. او غذا می‌پزد، خانه را پاکیزه نگاه می‌دارد، بچه‌ها را پرور
> می‌دهد و آنها را در انجام تکالیف مدرسه راهنمایی می‌کند.

البته چند سطر پائین‌تر هم گفته می‌شود که: «زن هم گاهی در بیرون
کار می‌کند.» ( ص۱۳۴ ) اما آنچه که از نظر کتاب هنجار (norm) است و ه
در متون و تصاویر با دقت رعایت شده همین هویت غیرمستقل و تکمیلی ز
رابطه با مرد است: «معمولاً پدرها در انجام بسیاری از کارهای مهم مثل -
یا اجاره منزل و همچنین تهیه وسایل منزل با همسر و فرزندان خود م
می‌کنند.» (*تعلیمات اجتماعی سال اول راهنمایی*، ص۲۵ ) و یا «بیشتر

که یا متناسب با فرهنگ وزندگی زمان آنان باشند و یا دست‌کم در تناقض بسیار فاحش با آن قرار نگیرند.

افزون بر این، تکیه به روایات اخلاقی و یا طرح تکراری و خسته‌کننده نصایح و پندهای اخلاقی را می‌توان تا حد زیادی به سنت آموزش و تربیت روحانیت شیعه مربوط کرد. روحانیت در تجربه و تماس با مردم از طریق مجالس وعظ و سخنرانی محور اصلی کار خود را تکیه بر روایات تاریخی و اخلاقی، بازگویی و تکرار آنها و تلاش برای پیدا کردن عناصر مشترک میان داده‌های تاریخی و واقعیت‌های روز قرار می‌دهد. این الگو بطور کامل در کتاب *تعلیم و تربیت در اسلام*، نوشتهٔ مرتضی مطهری به کار برده شده است و مؤلفان کتابهای درسی مدارس نیز تا حدودی از همین روش پیروی کرده اند.

آنچه در این میان مایهٔ حیرت است بی عنایتی کتاب های درسی به مسائل معاصر، به روندهای جهانی شدن، و بخصوص به مسائل مرتبط با زندگی و فرهنگ و خُلق و خوی امروزی جوانان، مانند موسیقی، سینما، و ورزش، است. ۸۴ درصد شخصیت‌های کتاب های دوره ابتدائی متعلق به دوره قبل از قرن نوزدهم اند و به ندرت می‌توان در مطالب درسی به شخصیت های نامدار معاصر یا به کسانی برخورد که هنوز زنده‌اند. به دیگر سخن، کتاب های درسی ایران با روح زمانه، با نیازهای دانش‌آموزان، با معیارهای تربیتی و آموزش، با روحیه و فرهنگ جوانان ناسازگارند. پژوهش اخیر محمد جعفر جوادی[۹] پیرامون نظریات دانش آموزان و اولیا و معلمان آن ها در بارهٔ کتاب های درسی دورهٔ ابتدائی به روشنی از عدم رضایت دانش آموزان از مطالب درسی و غیرجذّاب بودن آن ها حکایت می کند.

### گسترش کمی نظام آموزشی

در کنار روندهای «اسلامی» کردن نظام آموزش، رشد کمّی دانش‌آموزان و دانشجویان با شتاب فراوان ادامه یافته و به توسعهٔ بی‌سابقهٔ آموزش متوسطه و عالی انجامیده است.

نظام آموزشی ایران در آستانه انقلاب با وجود توسعهٔ کمّی چشمگیر آن در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی هنوز به هدف عالی اعلام شده در قانون تعلیمات عمومی سال ۱۲۹۰ و یا ۱۳۲۲ شمسی در جهت همگانی کردن آموزش ابتدائی دست نیافته بود. در سال ۱۳۵۷ در ایران هنوز بیش از ۱۴ میلیون بی‌سواد (۵۲/۵ درصد جمعیت بالاتر از ۶ سال) وجود داشت و بیشتر از ۱۲ درصد

دختر پیامبر، همسر علی و مادر حسن و حسین است، و زینب خواهر امام حسین یا شتیه ـاولین زن شهید اسلام ـ همسر عمّار یاسر. گرچه در این کتاب ها برخی آثار ادبی، به ویژه اشعار شاعرانی چون پروین اعتصامی یا پروین دولت آبادی، به چشم می خورد، امّا از کار و اندیشه و آثار هنری زنان سخنی به میان نمی‌آید.

تصویر و جایگاه زن در کتاب های درسی با زن سنتی دهه‌های گذشته تفاوت‌های جدی دارد. زن کتاب های درسی تحصیل می‌کند، رأی می‌دهد، گاهی بیرون از خانه کار می‌کند، به تظاهرات می‌رود ولی در همان حال زنی است تابع مرد، غیرمستقل و جزئی از نهاد خانواده. این زن نه مدرن و امروزی است و نه سنتی و دیروزی. تصویر زنی است که به گفتهٔ فرهاد خسروخاور به قهقرا رفته است. این جایگاه نابرابر در مقایسه با مرد در قانون «اهداف و وظایف آموزش و پرورش» مصوب ۱۳۶۶ نیز انعکاس یافته، زیرا این قانون خواهان هدایت دانش‌آموزان براساس تبعیض جنسی شده و بر جدائی مرد و زن به عنوان یک داده و باور اساسی تاکید کرده است.

در کنار موضوع‌های سه‌گانه‌ای که برای نمونه در این بررسی از آنها سخن به میان آمده است، می‌توان به فضای عمومی مسلّط بر کتاب های درسی دوره ابتدائی و راهنمایی هم اشاره کرد. نقل قول‌های برگزیده از متون درس که تاکنون در این نوشته آمده اند بخوبی از چند و چون زبان و فرهنگ مسلط در مطالب درسی حکایت می‌کنند. آنچه شاید هر خواننده‌ای را در برخورد نخست دچار حیرت کند پیوند مطالب درسی با فضاهای سنتی همانندبازار، ده، مسجد، و با روایات مربوط به صدر اسلام است. به این ترتیب، در این متون زندگی شهری و امروزی جائی کم اهمیت یافته است. در کتب درسی دوره ابتدائی و راهنمایی ۷۰ درصد مشاغل و حرفه‌هائی که در متون یا تصویر مطرح شده‌اند به بخش سنتی اقتصاد ( کشاورزی، بازار ) و یا فعالیت‌های دستی، صنایع دستی، بنائی و معماری و امثال آنها مربوطاند. ۸۵ درصد دروسی هم که به مسائل اخلاقی و اجتماعی، چون صرفه‌جوئی، همکاری، احترام به دیگران، می‌پردازند شامل روایت‌های مربوط به صدر اسلام و یا دوره‌های نزدیک به آن می‌شوند.

به نظر می‌رسد ترجیح مولفان کتاب های درسی در مورد عرصه های مطلوب زندگی پی‌آمد طرح مسائل مذهبی و دینی در مطالب است که به ناچار باید در قالب‌های سنتی صورت پذیرد. به سخن دیگر، برای آنکه بتوان در موارد پرشمار به زندگی و اندیشهٔ رهبران دینی تکیه کرد، ناگزیر باید فضاهایی را به وجود آورد

(جدول ۲)

**تحول پوشش آموزشی در ایران در فاصله ۴ سرشماری از سال ۱۳۴۵**

| سال | ۱۳۴۵ | ۱۳۵۵ | ۱۳۶۵ | ۱۳۷۵ |
|---|---|---|---|---|
| تعداد دانش‌آموزان (میلیون) | ۳/۳ | ۷/۴ | ۱۱/۱ | ۱۸/۶ |
| جمعیت ۱۹_۶ ساله (میلیون) | ۸/۷ | ۱۲/۱ | ۱۶/۹ | ۲۳/۱ |
| نسبت پوشش آموزش (درصد) | ۳۷ | ۵۹ | ۶۶ | ۸۱ |

(جدول ۳)

**وضعیت تحصیلی جمعیت ۱۴ _ ۶ ساله ایران در سال ۱۳۷۵**

| | دختر | پسر | کل |
|---|---|---|---|
| در حال تحصیل (درصد) | ۸۶ | ۹۲ | ۸۹ |
| ترک تحصیل‌کرده (درصد) | ۷ | ۴ | ۶ |
| هیچگاه به مدرسه‌نرفته (درصد) | ۷ | ۴ | ۵ |
| جمع (درصد) | ۱۰۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |

کودکان ۱۰ـ۶ ساله و ۴۰ درصد نوجوانان ۱۴ـ۱۱ ساله و ۶۳ درصد جـ
۱۸ـ۱۵ ساله به کلاس درس راه نمی‌یافتند.[۱۰]

با رشد کمّی آموزش در سال های پس از انقلاب، تعداد دانش‌آموزان از ۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۷ به بیش از ۱۸/۵ میلیون نفر در سال رسید. (نرخ رشد متوسط ۵/۵ درصد در سال). این میزان رشد برای راهنمائی حدود ۷ درصد و برای دوره دبیرستان ۸ درصد بوده است. در تعداد دانش‌آموزان راهنمایی از ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۵۷ به ۵/۵ م نفر در سال ۱۳۷۷ رسید. تعداد دانش آموزان دبیرستان ها در همین د برابر شد و از ۸۰۰ هزار نفر به نزدیک ۴ میلیون نفر افزایش یافت.

(جدول ۱)

**تعداد دانش آموزان ایرانی از سال ۱۳۴۵**

| سال | ۱۳۴۵ | ۱۳۵۵ | ۱۳۶۵ | ۱۳۷۵ |
|---|---|---|---|---|
| دختران (میلیون نفر) | ۱/۱ | ۲/۸ | ۴/۷ | ۸/۷ |
| شاخص | ۳۹ | ۱۰۰ | ۱۶۸ | ۳۱۱ |
| پسران (میلیون نفر) | ۲/۲ | ۴/۶ | ۶/۴ | ۹/۹ |
| شاخص | ۴۸ | ۱۰۰ | ۱۳۹ | ۲۱۵ |
| مجموع (میلیون نفر) | ۳/۳ | ۷/۴ | ۱۱/۱ | ۱۸/۶ |
| شاخص | ۴۵ | ۱۰۰ | ۱۵۰ | ۲۵۱ |

پرورش بررسی پدیدهٔ نابرابری‌های کمّی را امکان پذیر می سازند.

یکی از خصوصیات مهم نظام آموزشی در ایران از همان ابتدا نابرابری میان دختران و پسران بوده است. اولین مدارس جدید در ایران بطور عمده پسرانه بودند و مدارس دخترانه در طول ده‌ها سال رشدی کندتر از آموزشگاه‌های پسرانه داشتند. در سال ۱۳۰۰ فقط ۱۷ درصد دانش‌آموزان ایران دختر بودند. این میزان به ۲۵ درصد در سال ۱۳۱۳، ۲۸ درصد در سال ۱۳۲۰، ۲۹ درصد در سال ۱۳۳۵، ۳۱ درصد در سال ۱۳۴۵ و ۳۸ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. در سال‌های پس از ۱۳۵۷ دختران سهم بیشتری از رشد کمّی نظام آموزشی را، از آن خود ساختند و در نتیجه از میزان نابرابری جنسی باز هم کاسته شد.

واقعیت این است که اولین سیاست‌ها و برخوردهای نظام جدید اسلامی در ایران تردیدهای فراوان پیرامون آیندهٔ آموزش دختران به وجود آورده بود. افزون بر سیاست‌های منفی نظام جدید تصویر به قهقرا رفتهٔ زن در کتاب های درسی هم می‌توانست به کاهش انگیزه در دختران برای تحصیل منجر شود. اما برخلاف انتظار رشد کمّی آموزش دختران در سالهای پس از ۱۳۵۷ متوقف نشده است و دختران بتدریج فاصله خود را با پسران کاهش داده‌اند. تعداد زنان باسواد در ایران طی ۲۰ سال نیز ۵ برابر شده است، در حالیکه برای مردان این میزان از ۳ برابر تجاوز نمی‌کند.

رشد تعداد دختران دانش‌آموز در ایران طی ۲۰ سال گذشته بطور متوسط ۱/۵ برابر پسران بوده است، بطوریکه درصد دانش‌آموزان دختر در کل جمعیت مدارس ایران از ۳۸ درصد در آستانه انقلاب به ۴۷ درصد در سال ۱۳۷۷ رسیده است. در دبیرستانها دختران از نظر کمّی شانه به شانه پسران پیش می‌روند. برای نخستین بار در تاریخ ایران از اوایل دهه ۷۰ شمسی تعداد فارغ‌التحصیلان دختر دورهٔ متوسطه از پسران فزونی گرفته است. در انتخابات ورودی دانشگاه‌ها دختران، با دست یافتن به ۵۲ درصد ظرفیت پذیرش دانشجوی مؤسسات آموزش عالی دولتی در سال ۱۳۷۸، برای اولین بار پسران را پشت سر گذاشتند.

یکی از دلایل بهبود وضعیت کمّی دختران در آموزش متوسطه نرخ فزونتر ماندگاری آنها در مدرسه نسبت به پسرهاست. براساس تحقیقی که توسط هادی عزیززاده و همکارانش (۱۳۷۲) صورت گرفته است در مجموع ۵۰ درصد دانش‌آموزان پسر و ۴۱ درصد دانش‌آموزان دختری که وارد دبیرستان می‌شوند، تحصیلات خود را ناقص رها می سازند و قبل از اخذ دیپلم ترک تحصیل می‌کنند. با وجود رشد تعداد دختران در آموزشگاه ها، هنوز شکاف میان

در سطح آموزش عالی رشد کمّی از شتاب بیشتری برخوردار بوده است، بطوریکه تعداد دانشجویان ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷ بیشتر از ۹ برابر شده و به حدود ۱/۵ میلیون نفر افزایش یافته است. این رشد چشمگیر سبب شده است که تعداد دانشجو در صد هزار جمعیت در ایران از ۵۰۰ نفر به ۲۵۰۰ نفر افزایش یابد. توسعه سریع نظام آموزشی همراه با فعالیت‌های گسترده نهضت سوادآموزی سبب شده است تا نرخ با سوادی در ایران از حدود ۴۷/۵ درصد در سال ۱۳۵۵ به حدود ۸۰ درصد در سال ۱۳۷۷ برسد و برای نخستین بار از تعداد بیسوادان در جمعیت ۱۱ درصد ( حدود ۱۰ میلیون نفر ) کاسته شود.

تغییر مهم دیگر در وضعیت تحصیلی جمعیت ایران افزایش مهم جمعیت با مدارج تحصیلی بالاتر است. در سال ۱۳۵۵ از ۵/۳ میلیون نفر باسواد غیرمحصل در ایران فقط نیم درصد از آموزش عالی و ۱۶ درصد از سطح آموزش متوسطه برخوردار بودند و ۷۰ درصد در حد آموزش ابتدائی قرار داشتند. ۲۰ سال بعد، از ۲۲ میلیون باسواد غیر محصل در ایران ۷ درصد در سطح آموزش عالی و ۲۳ درصد از سطح آموزش متوسطه برخوردار هستند و میزان کسانی که از حد آموزش ابتدائی فراتر نمی‌روند تا ۴۲ درصد کاهش یافته است.

در افزایش انفجاری تعداد دانش‌آموزان کشور دو عامل نقش مهمی ایفا کرده‌اند. نخست، رشد بسیار بالای جمعیت ایران در دهه ۵۰ و بویژه در دهه ۶۰ که موجب افزایش چشمگیر تعداد کودکان واجب‌التعلیم شد. دوم، افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش بویژه در دوره‌های راهنمایی و متوسطه و گسترش پوشش آموزشی به بخش‌هایی از جمعیت که پیشتر به مدرسه راه نمی‌یافتند. رشد همزمان شهرنشینی و بالا رفتن سطح سواد در جامعه در رشد تقاضای اجتماعی برای آموزش نقش مهمی ایفا کرد.

**کاهش نابرابری آموزشی**

در بررسی تحولات کمّی نظام‌های آموزشی بطور معمول مسئلهٔ نابرابری‌های مهم در برخورداری از امکانات آموزشی هم مورد توجه قرارمی‌گیرد. برای مثال، نابرابری میان دختران و پسران و یا شکاف میان مناطق مختلف یک کشور و یا تفاوت‌هایی که میان طبقات و قشرهای گوناگون اجتماعی وجود دارد رایج‌ترین حوزه‌هایی هستند که در زمینهٔ نابرابری آموزشی مورد بحث قرار می‌گیرند. در ایران داده‌های موجود سرشماری‌ها و نیز آمار منتشره از سوی وزارت آموزش و

سرشماری ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ افزایش میزان سواد برای استانهای بالای جدول ۱۰ تا ۱۶ درصد بوده است. در حالیکه مناطق عقب‌مانده از افزایش ۲۵ تا ۳۰ درصد برخوردار شده‌اند.

نکته مهم در بررسی آماری توزیع امکانات آموزشی در سطح کشور این‌است که کاهش نابرابری‌ها بطور عمده دوره تحصیلی ابتدائی و راهنمایی را در بر می‌گیرد و شکاف میان‌استانها در سطح آموزش متوسطه و عالی بسیار چشمگیرتر است. برای مثال بخت جوان ساکن یکی از استانهای عقب‌مانده در راه‌یابی به دانشگاه چندین برابر کمتر از کسی است که تحصیلات خود را در مناطقی مانند تهران، اصفهان، یزد، رشت و یا سمنان به اتمام رسانده است. ضریب نابرابری پوشش آموزشی برای گروه ۲۴ـ۲۰ ساله که معمولاً در سطح آموزش عالی تحصیل می‌کنند سه برابر شاخص مشابه برای آموزش ابتدایی متوسطه ( ۱۴ـ۱۶ ساله ) است.

در مطالعه آماری نابرابری‌ها میان استانها باید در کنار مسائل مربوط به رشد اقتصادی و اجتماعی به مسئلهٔ زبان اقلیت‌های قومی نیز اشاره کرد. براساس سرشماری‌های گذشته در برخی مناطق ایران مانند کردستان، آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان گاه تا ۵۰ درصد مردم قادر به حرف زدن به زبان فارسی نیستند و این واقعیت فرهنگی مهم، عاملی مؤثر در عدم گسترش سریع آموزش و بویژه ترک تحصیل زودهنگام دانش‌آموزان به شمار می‌رود.

سرانجام، به تحول نابرابری‌ها میان مناطق شهری و روستایی ایران نیز باید اشاره شود. همراه با دگرگونی‌های اساسی که در ترکیب جمعیت شهری و روستایی ایرانی به وجود آمده از میزان نابرابری میان این مناطق نیز کاسته شده است. با این همه، مناطق روستایی ایران هنوز ازامکانات آموزشی‌بسیار نابرابر در مقایسه باشهرها برخوردارند. درواقع، امید تحصیلی برای‌یک دختر ساکن روستای سیستان‌و بلوچستان کمتر از نصف دختری‌است که در تهران زندگی می‌کند.

رشد میزان شهرنشینی در فاصله ۱۳۵۷ تاکنون را نیز باید یکی از دلایل مهم گسترش پوشش آموزشی در ایران دانست. رشد همزمان شهرنشینی و افزایش دانش‌آموزان سبب شده است تا اختلاف میان دختران و پسران در مناطق شهری به شدت کاهش یابد و بیشترین نابرابری‌ها سهم مناطق روستایی باشد که با کندی بیشتر عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را جبران می‌کنند. یکی از دلایل مهم و دیرپای عقب‌ماندگی آموزشی روستاها پراکندگی بیش از حد آنهاست. براساس سرشماری سال ۱۳۷۵ از حدود ۶۸ هزار روستای ایرانی ۴۷ درصد آنها کمتر از ۱۰۰ نفر و ۳۵ درصد بین ۱۰۰ تا ۴۹۹ نفر جمعیت دارند.

دختران و پسران در برخورداری از امکانات آموزشی به ویژه در سطح استانها وجود دارد. این نابرابری‌ها بویژه درسطح استانهای عقب‌مانده‌تر از شدت بیشتری برخوردار است.

در مورد افزایش چشمگیر شمار دختران در آموزشگاه ها، تأثیر «اسلامی» کردن مدارس را برای خانواده‌های سنتی و مذهبی نادیده نباید گرفت. به نظر می‌رسد با جدا کردن فضاهای آموزشی و تحمیل پوشش مذهبی و حجاب به دختران، خانواده‌های قشرهای سنتی و مذهبی دیگر بهانه‌ای برای نفرستادن دختران به مدرسهٔ «اسلامی» شده و یا اجبار دختران به ترک تحصیل زودهنگام ندارند. به این ترتیب، با آنکه برخی رفتارها و سیاست‌ها مضمونی زن‌ستیز و ضد مدنی دارند ولی در عمل گاه در برخی فضاها نتیجه معکوس می‌دهند و حتی شاید بخلاف نیت و تمایل تصمیم گیران به حضور اجتماعی وسیعتر زنان در عرصهٔ آموزشی کمک می‌کنند.

در کنار کاهش نابرابری‌ها میان دختران و پسران باید به کم شدن شکاف میان استانهای مختلف کشور و نیز مناطق شهری و روستایی نیز اشاره کرد. امکانات آموزشی در ایران از نخستین دوره‌های گسترش مدارس جدید به نسبت بسیار نابرابر در میان مناطق مختلف ایران تقسیم شده بود. نابرابری‌های آموزشی میان استانهای مختلف تا حدودی هم تابع میزان توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی هر یک از مناطق ایران بوده است. در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ استانهای ایران از نظر برخورداری از امکانات آموزشی و یا پوشش آموزشی مرکب از ۳ گروه بزرگ بودند. نخست، استانهای با پوشش آموزشی بسیار وسیع (تهران، اصفهان، تبریز، سمنان و یزد). گروه دوم استانهایی که با فاصله زیاد نسبت به شاخص‌های متوسط آموزشی در انتهای جدول جا دارند (سیستان و بلوچستان، کردستان، آذربایجان غربی، هرمزگان). گروه سوم شامل سایر استان‌ها است که دارای پوشش آموزشی در حد متوسط اند. مطالعه آماری تفاوت‌های مربوط به شاخص‌های مهم آموزشی (میزان سواد، درصد پوشش آموزشی برای هر دوره تحصیلی) نشان می‌دهد که شکاف میان استانهای گروه اول و گروه سوم بسیار فاحش است. برای مثال درصد افراد باسواد در جمعیت بالاتر از ۶ سال استان تهران بیش از ۲ برابر نرخ مشابه برای استان سیستان و بلوچستان است.

مقایسهٔ آماری سرشماری‌های مختلف نشان می‌دهد که میزان نابرابری‌ها میان استانهای مختلف ایران در حال کاهش است و استانهای گروه دوم و سوم در ۲۰ سال گذشته از رشد آموزشی بیشتری برخوردار بوده‌اند. برای مثال در فاصله دو

و مالی وزیر آموزش و پرورش برای سال ۷۹ ـ ۱۳۷۸ صحبت از کسری معادل ۲ هزار و ۵۹۰ بیلیارد ریال کرده است (*روزنامه ایران*، ۲ دی ماه ۱۳۷۸) که بخوبی شکاف میان نیازهای مدارس و امکانات دولتی را آشکار می‌سازد. افزون بر این، بحران مالی آموزش و پرورش در کنار مشکلات اقتصادی عظیم جامعه ایران بر زندگی معلمان آثار منفی فراوان بر جا گذاشته است به گونه ای که بخش بزرگی از معلمان ناچارند برای تأمین هزینه‌های زندگی ساعات کار هفتگی خود را بطرز چشمگیری افزایش دهند و یا بطور موازی به مشاغل غیر آموزشی روی آورند. اُفت کیفیت آموزشی در مدارس دولتیِ ایرانی از جمله به این دشواری‌های مربوط به زندگی معلمان هم مربوط می‌شود.[۱۱]

از سوی دیگر، کمبود منابع مالی دولت را به سوی یافتن راه‌حل‌هایی برای جلب مشارکت مالی خانواده‌ها سوق داده است. بخش خصوصی آموزش که در پی انقلاب و نیز براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی از میان برداشته شده بود بار دیگر در قالب «مدارس غیرانتفاعی» فعالیتش را آغاز کرده است. این گونه مدارس با شهریه دانش‌آموزان اداره می‌شوند و معمولاً دارای امکاناتی بسیار فراتر از مدارس دولتی هستند. هزینه یک دانش‌آموز در مدرسهٔ غیرانتفاعی گاه بالاتر از حقوق سالانه یک کارمند دولت است. در سال تحصیلی جاری (۷۹-۱۳۷۸) حدود ۷۲۰۰ مدرسه غیرانتفاعی در ایران وجود دارد که در مجموع ۸۱۵ هزار دانش‌آموز، یا حدود ۵ درصد کل دانش‌آموزان کشور، را دربر می‌گیرند. مدارس دولتی نیز برای غلبه بر مشکلات مالی خود دست به دامن خانواده‌ها می‌شوند و از آنها به بهانه‌های مختلف تقاضای کمک مالی می‌کنند. در مدارس حتی گاه دادن کارنامه و یا نمره‌های درسی و حتی شرکت در امتحانات منوط به پرداخت مبالغی است که از سوی مدرسه تعیین می‌شود.

خانواده‌ها و بویژه خانواده‌های پرجمعیت از بحران مالی آموزش و پرورش و گرانی وسایل تحصیلی آسیب فراوانی دیده‌اند. در روزنامه‌های ایران هر روز می‌توان به نامه‌ها و پیام‌های والدین دانش‌آموزانی برخورد که قادر به تأمین هزینه‌های سنگین آموزش فرزندان خود نیستند:

> من هشت‌تا بچه دارم که نمی‌توانم برای ایشان خودکار بخرم و آنها برای جبران این کمبود سر کلاس مجبورند خودکار همکلاس‌های خود را بر دارند
>
> *مشارکت*، ۱۸ بهمن ۱۳۷۸

### افت کیفیت آموزشی

افزایش پرشتاب کمیّت در آموزش در موارد بسیاری به زیان کیفیت آموزشی صورت گرفته است و مؤسسات آموزشی ایران در دو دهه گذشته بخاطر عدم تناسب امکانات مادی و نیروی انسانی مورد نیاز با رشد تعداد دانش‌آموزان در دوره‌های مختلف تحصیل دچار مشکلات فراوانی شده‌اند. این مشکلات در کنار سیاست‌زدگی و مذهب‌زدگی آموزش و بحران اقتصادی خانواده‌ها اُفت کیفی مدارس ایران را بویژه در بخش دولتی به دنبال آورده است.

افزایش انفجاری تعداد دانش‌آموزان منجر به تشدید بی‌سابقه کمبودهای مربوط به فضا، امکانات و نیروی انسانی شده است. بسیاری از مدارس ایرانی در طول ۲۰ سال گذشته بصورت ۲ تا ۳ نوبته به فعالیت مشغول بوده‌اند و فقط از سال ۷۹-۱۳۷۸ استفاده از فضای مدارس بصورت ۳ نوبت در روز متوقف شده است براساس آمار رسمی، ۵۶ درصد کلاس‌های موجود دو نوبت در روز مورد استفاده قرار می‌گیرند و در مجموع به ۲۰۳ هزار کلاس جدید نیاز است تا مدارس دو نوبته از میان برداشته شوند. (*همشهری*، ۲۴ آذرماه ۱۳۷۷ )

علاوه بر مشکلات مربوط به فضای آموزشی، تأمین نیروی انسانی مورد نیاز مدارس هم با دشواری فراوان صورت می‌گیرد، هر سال وزارت آموزش و پرورش باید ۳۰ هزار معلم جدید به جمع معلمان کنونی اضافه کند. در حالی که در طول ۲۰ سال گذشته تعداد معلمان و کارکنان آموزشی از ۳۰۰ هزار نفر تنها به حدود ۹۵۰ هزار نفر افزایش یافته است.

نگاهی به بودجه سالانهٔ آموزش ایران ابعاد بحران امکانات در مدارس را روشن‌تر می‌سازد. مجموع امکانات مالی تخصیص داده شده از سوی دولت برای بخش آموزش در سال ۱۳۷۶ به ریال ثابت نسبت به سال ۱۳۵۷ حاکی از کاهشی حدود ۳۰ درصد است، در حالی که تعداد دانش‌آموزان کشور در این مدت ۲/۵ برابر شده. این دو عدد به تنهائی از ابعاد مشکلات کنونی پرده بر می‌دارند هزینهٔ سالانهٔ جمهوری اسلامی برای یک دانش آموز، که از حدود ۳۰ هزار تومان تجاوز نمی کند، به حساب ریال ثابت ۳ برابر کمتر از هزینه مشابه در سال ۱۳۵۷ است. یکی از دلایل مهم این کاهش امکانات مالی در دهه ۶۰ شمسی جنگ با عراق بود که بخش مهمی از بودجه ایران را به خود اختصاص می‌داد.

هم اکنون بودجه آموزشی دولت در حدود ۳ درصد تولید ناخالص ملی است، در حالیکه با توجه به سطح فعلی پوشش آموزش و تعداد دانش‌آموزان، این رقم باید دست کم به دو برابر ( ۶ درصد ) افزایش یابد. محمود ابراهیمی معاون اداری

ر نتیجه آموزش بطور اساسی بر محور علم و دانش، و دانسته‌های بشری
ازماندهی می‌شود و نیازهای نوجوانان و خلاقیت و علائق آنان کمتر مورد توجه
رار می‌گیرد.
پی‌آمدهای‌ناگزیر چنین روشی تکیه بر روابط یک جانبه معلم با دانش‌آموز
انتقال عمل و دانش)، حفظ کردن حجم بزرگی از مطالب درسی و اولویت
زشیابی‌و نمره در عرصهٔ آموزش است. برای مثال، در ایران امروز، موفقیت در
تحانات ورودی دانشگاه‌ها به صورت تنها هدف مدرسه، خانواده و معلم و
جوان در آمده و دیگراهداف و خواست ها را تحت الشعاع خود در آورده است.
آنجا که فقط ده درصد داوطلبان امکان ورود به دانشگاه را دارند، این نگرانی
نگین بر سراسر زندگی و روابط آموزش نوجوانان و جوانان از همان سنین کم
ایه می‌افکند.
مهم‌ترین دگرگونی ساختاری در نظام آموزش ایران در ۲۰ سال گذشته به
دف اصلاح این وضعیت در دوره متوسطه صورت گرفت. از سال ۷۲ـ۱۳۷۰
وره متوسطه از ۴ سال به ۳ سال کاهش یافت. در برابر، دانش‌آموزان که خواهان
اه یافتن به آموزش عالی هستند باید یک دوره یکساله پیش‌دانشگاهی را طی
نند. از سوی دیگر نظام درسی در دبیرستانها براساس الگوی آمریکایی به
ورت واحدی درآمده است. با این تفاوت که در کشوری مانند آمریکا حجم و
داد مطالب درسی بسیار کمتر است و نظام واحدی به دانش‌آموز کمک می‌کند
ر انتخاب دروس مورد علاقه و نیز چگونگی سازماندهی ساعات روزانه خود
ادی عمل بیشتری داشته باشد. امّا، در مورد ایران، حجم زیاد دروس و تعداد
احدهای اختیاری در عمل برای دانش‌آموز امکان انتخاب و داشتن وقت آزاد
یشتر را منتفی می‌کند. شاید تنها امتیاز چشمگیر این الگو برای دانش‌آموز از
ین رفتن مردودی در کلاس و در نتیجه امکان انتخاب مجدد واحدهایی است که
ر آنها نمرهٔ قبولی را به دست نیاورده است. به این ترتیب، بُعد اقتصادی و
رفه‌جویانه سازماندهی جدید بیش از ابعاد تربیتی و آموزش آن مورد توجه قرار
رفته است.[۱۳]
تجربه ۴ ساله اجرای این نظام نشان می‌دهد که، برخلاف ادعای اولیه مسئولان،
جرای طرح جدید از میزان هجوم جوانان به دانشگاه‌ها نکاسته است و صف
اوطلبان ورود به آموزش عالی هر روز طولانی‌تر می‌شود. آماده کردن جوانان
رای ورود به بازار کار از همان دوره متوسطه نه تنها نیاز به سرمایه‌گذاری‌های
نگین برای ایجاد واحدهای آموزش فنی و حرفه‌ای مجهز دارد، بلکه وجود

> همه دانش‌آموزان دبیرستان را مکلف نموده‌اند که هر کدام مبلغی به آنها تحویل بدهند و صریحا" متذکر شده‌اند که هر کس این مبلغ را نیاورد باید پرونده‌اش را تحویل بگیرد، شما بفرمائید بنده با ۳ فرزند دانش‌آموز از کجا انتظارات مدارس بچه‌هایم را برآورم؟
>
> *سلام*، ۱۱ دی ۱۳۷۴

پرسشی که بطور طبیعی به میان می‌آید تأثیر منفی این بحران همه‌جانبه بر تقاضا برای آموزش است. همانگونه که می‌توان در پژوهش گلنار مهران هم مشاهده کرد[۱۱] بحران مالی خانواده‌ها و عدم تخصیص امکانات لازم به مدارس در سطح روستاها و مناطق دورافتاده از جمله دلایل مهم ترک تحصیل دانش‌آموزان و یا عدم راه‌یابی آنها به مدارس است. با ادامهٔ بحران مالی کنونی، در کوتاه مدت به حل مشکلات جاری در زمینهٔ آموزش امید نمی توان بست. با این همه، تنها نکته امیدبخش کاهش چشمگیر در روند رشد جمعیت است که سبب مهار تقاضای آموزش در سالهای آینده خواهد شد. میزان رشد جمعیت ایران در سالهای ۷۰ شمسی به کمتر از ۱/۸ درصد رسیده است و تعداد موالید ایران از حدود ۲/۵ میلیون نفر در اواسط سال ۱۳۶۵ به کمتر از ۱/۲ میلیون نفر در سال ۱۳۷۶ کاهش یافته. این کاهش چشمگیر سبب شده است تا برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران شاهد اُفت تعداد دانش‌آموزان دوره ابتدایی باشیم. روندی که در کشورهای پیشرفته به نظام‌های آموزشی این کشورها کمک کرد تا با مهار تقاضا به تدریج بر کیفیت آموزشی بیفزایند.

## اصلاحات ساختاری در نظام آموزشی

در سه دههٔ گذشته، برای انطباق نظام آموزشی ایران با نیازهای جامعه و نیز روحیه و فرهنگ جوانان اصلاحات ساختاری متعددی درآن صورت گرفته است. امّا به‌جرأت باید گفت که چهارچوب اساسی آموزش سنتی دستخوش دگرگونی چندانی نشده است و روش‌ها و برخورد نوین تربیتی و آموزشی کاربُرد چندانی پیدا نکرده‌اند. همه داده‌های موجود نشان می‌دهند که طی ۲۰ سال گذشته نیز بهبودی در وضعیت مدارس و کارکردهای آموزشی-تربیتی صورت نگرفته است. نظام آموزشی ایران در میان دسته‌بندی‌های موجود در نظام‌های آموزشی دنیا در شمار کشورهایی است که از الگوی دائره‌المعارفی (encyclopedique) در برنامه‌ها و حجم مطالب درسی پیروی می‌کنند. در این الگو، مدرسه دانش‌آموز را وادار به یادگیری حجم بزرگی از مطالب درسی در همه زمینه‌های دانش بشری می‌کند.

دو دنیای بسیار متفاوت قرار دارد و منشأ تضادها و ناهنجاری‌های فراوانی در امر آموزش و پرورش نسل جوان ایران می‌شود. بخش مهمی از بحران هویتی جوانان ایران به این هویت و ماهیت متناقض و مغشوش نظام آموزشی بر می‌گردد.

برنامه‌ریزان و مسئولان آموزشی در ایران از کنار اصلی‌ترین دستاوردهای علوم تربیتی و مدارس جدید بی‌تفاوت می‌گذرند و به نوعی میان دو دنیای سنتی و امروزی سرگردانند. از همین رو، در بررسی اهداف و عملکرد دستگاه آموزش و پرورش ایران اشاره به چند نکته اساسی ضروری به نظر می‌رسد.

نکتهٔ نخست به روندهای یادگیری دانش آموز و رابطهٔ او با دانسته‌ها و مقولات علمی باز می گردد. آنچه دانش‌آموز در مدرسه می‌آموزد، فقط بخشی از آموخته‌های او را تشکیل می‌دهد. انسان از خردسالی در تماس با محیط مادی، و در ارتباط با اعضای خانواده، دوستان، همکلاسان و نیز از طریق رسانه‌های جمعی پیوسته در حال تجربه آموختن و یاد گیری است. از طریق مجموعه این آموخته‌هاست که انسان ها قادر می‌شوند دنیایی را که در آن زندگی می‌کنند بشناسند، با دیگران رابطه برقرار کنند و گلیمشان را از آب بکشند. به سخن دیگر، شاگردان امروزی مدرسه در دنیایی از دانسته‌ها، داده‌ها، علوم و فن‌آوری های گوناگون زندگی‌می‌کنند که در آن مدرسه انحصار نقل و انتقال دانش را ندارد. به همین جهت یادگیری در مدرسه پوششی است که در ارتباط با دنیای بیرون و درونی فرد شکل می‌گیرد.

نکته دوم این است که شاگردان درس و دانش را همان گونه که به آنها انتقال داده می‌شود به خاطر نمی‌سپارند، بلکه از طریق تکیه بر تجربه‌ها و آموخته‌های دیگر فردی و اجتماعی آن را دوباره‌سازی می‌کنند و به آنها رنگ و معنای فردی می‌بخشند. فرد در پویش‌های یادگیری دخالت فعال دارد و آنگونه که بسیاری از برنامه‌ریزان آموزشی فکر می‌کنند لوح سفیدی نیست که بتوان بر روی آن هر آنچه باید نوشت.

نکته سوم به روندهای جامعه پذیری در مدرسه یا بیرون مدرسه مرتبط است. الگوی مسلط ۲۰ سال گذشته بر نظارت، اجبار، تهدید و تنبیه بنا شده است. یعنی وزارت آموزش و پرورش نهادهائی مانند امور تربیتی (پرورش) و یا انجمن اسلامی و بسیج دانش‌آموزی را در مدرسه به وجود می‌آورد تا بر رفتار و کردار و حتی اندیشهٔ دانش‌آموزان نظارت داشته باشند و آنها را به موقع تهدید و در صورت لغزش تنبیه کنند. از سوی دیگر، با انتساب ارزش خاص به برخی رفتارها (مانند نماز خواندن، چادر سر کردن، شرکت در تظاهرات) و در نظر

اقتصادی پویا هم لازم است تا بتواند جوانان آموزش‌دیده را جذب کند.
تقسیم آموزش متوسطه ایران به ۳ شاخهٔ نظری (برای ورود به آموزش
فنی و حرفه‌ای (برای تربیت تکنیسین در دوره‌های آموزش‌های کوتاه)،
دانش (برای جذب مستقیم به بازار کار،) با آن که بروی کاغذ منطق
قبول به نظر می رسد، امّا در عمل و بویژه در ارتباط با واقعیت‌های اق
کمبودهای آموزشی دگرگونی عمده‌ای در وضعیت جوانان به وجود نیاور
از همین رو، هنوز بخش بزرگی‌از دانش‌آموزان به رشته‌های نظری روی م
شمار دانش‌آموزان فنی وحرفه‌ای از ۱۵ درصد کل دانش‌آموزان تجاوز نم

تغییر مهم دیگر در ساختار آموزش ایران در ۲۰ سال گذشته کنار
آموزش کودکستانی توسط دولت بوده است. با آنکه پژوهش‌های بی‌شماری
بسیار مثبت آموزش پیش‌دبستانی بر روندهای یادگیری آیندهٔ کودکا
می‌کنند، مسئولان آموزش و پرورش پس از سال ۱۳۵۷ با این بخش از آ
در مخالفت درآمدند. برای بسیاری از آنها آموزش پیش دبستانی با آز
زنان از کارِ خانه و نگهداری بچه می‌توانست به تشویق آنها برای کار
خانه و یا گسترش حضور آنان در عرصهٔ اجتماع منجر شود. در نتیجه
۱۳۶۴-۱۳۵۷ دوران کاهش شدید شمار این گونه مراکز آموزشی بود.
توسعهٔ کودکستان‌ها در سالهای بعدی مدیون سرمایه‌گذاری بخش خص
اقبال خانواده‌هایی بوده است که ناچارند راه‌حلی برای نگهداری فرزندا
خود بیابند.

از هنگام روی کار آمدن دولت آقای خاتمی روزنامه‌های اصلاح‌طلب
برای نخستین بار زبان به انتقاد از وضعیت آموزش و پرورش، عدم کار
حتی سمت گیری مذهبی‌ـسیاسی آن گشوده‌اند. امّا با همهٔ این گونه ا
شکایت ها درِ مدارس بر همان پاشنه قدیمی میگردد و کمتر نشانی از
جدی به چشم می‌خورد.

### بن بست مدرسهٔ «اسلامی»

تلاش برای «اسلامی» کردن مدارس، نظام آموزشی ایران را در برابر تنا
فراوان قرار داده است. بسیاری از عناصر تربیتی و اخلاقی، ارزش‌ها
عمومی برخی دروس با سمت‌وسوی و کارکرد و سازماندهی مدارس
ناسازگارند. چه، در ایران کنونی مدرسه در بخش های اصلی خود بیشت
«سنتی و مذهبی» باشد، امروزی و جدید است. از همین رو، این مدرسه

که نوجوانان و جوانان را ناگزیر می کند خود را با شرایط گاه بسیار متضاد انطباق دهند، از سوی دیگر، به احتمال بسیار بر ذهنیت و ناخودآگاه جمعی آنان اثری منفی و نامطلوب برجای گذاشته است. جوانان امروز در برابر فرهنگ رسمی و دولتی دارای فرهنگ پنهان خود اند. بی دلیل نیست که نوجوان و جوان امروزی ایران در عمل دارای هویتی چند پارچه است، از فرهنگ‌های مختلف تأثیر پذیرفته و در برزخ آزادی و جبر، فردیت و وابستگی، محرومیت و رهایی، تظاهر و واقعیت درونی زندگی کرده است. این خود بزرگترین لطمه‌ای است که دخالت گستردهٔ سیاست و مذهب در محیطهای آموزشی به نسل آیندهٔ ایران وارد کرده است.

---

**پانوشت ها:**

۱ دربارهٔ مدارس میسیونرهای خارجی ن. ک به: هما ناطق، *کارنامهٔ فرهنگی فرنگی در ایران*، پاریس، خاوران، ۱۳۷۵.

۲. فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ۳۵۶.

۳. روح‌الله خمینی، *صحیفهٔ نور*، جلد نهم، سال ۱۳۷۰.

۴ علی شریعتی در بخشی از کتاب خود به مسئلهٔ تعلیم و تربیت در اسلام به ویژه بُعد غیررسمی و بدون قید و بند آن و نیز آزادی و اختیار فرد در روندهای یادگیری می پردازد دید او بیشتر ناظر بر انتقاد به نظام آموزش نوین در دنیاست و از حد این نقد فراتر نمی رود و نگاه ستایشگرش به تجربهٔ آموزش اسلامی در قرون وسطی به ارائهٔ راه‌کارهائی برای مدارس جامعهٔ امروز منجر نمی شود. شریعتی، علی، *فلسفهٔ تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران، بعثت، ۱۳۶۰.

۵. مرتضی مطهری بیشتر به ویژگی های تربیتی و اخلاقی در تجربهٔ اسلامی آموزش می پردازد و بنیادهای چنین آموزشی را مورد بررسی قرار می دهد. مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران انتشارات صدرا، ۱۳۷۷.

۶. احمد صافی، *سازمان و قوانین آموزش و پرورش ایران*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۳.

۷. رحیم عبادی، معاون پرورش وزارت آموزش و پرورش، در مصاحبهٔ ۲۱ دی ماه ۱۳۷۸ خود با روزنامهٔ **همشهری** ضمن اشاره به فعالیت های امنیتی امور تربیتی در مدارس آن ها را مربوط به گذشته می داند و سخن از تغییرات جدّی در نحوهٔ عملکرد امور تربیتی مدارس به میان می آورد.

۸. ن. ک. به:

گرفتن پاداش معینی برای آنها (مانند حق ورود به دانشگاه) صفاتی چون دورویی و تظاهر (تقیه) را هنجاری و نهادی می‌کنند آن چنان که کودکان و نوجوانان وادار می‌شوند برای دستیابی به برخی امتیازها و یا عبور از پاره ای سدها، کارهایی کنند و یا سخنانی برزبان آورند بی آن که اعتقادی به آنها داشته باشند.

امّا، پژوهش‌های جامعه‌شناسی و تربیتی بی‌شمار نشان می‌دهند که مدرسه در تربیت انسان ها براساس الگوهای مشخص و واحد و یا تحمیل رفتارهای خاص بسیار ناموفق است و «تولیدات» نظام آموزشی کمتر با هدف‌ها و انتظارات برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران همخوانی دارند. چه، مدرسه کارخانهٔ تولید افراد «اسلامی» و «متعهد» نیست. فرهنگ مدرسه و فرهنگ دانش‌آموز نتیجه مجموعهٔ پیچیده‌ای از کنش‌های متقابل فضاها و واقعیت‌ها، و رفتارهایی است که در ذهن دانش‌آموز با یکدیگر تلاقی می‌کنند و دانش‌آموز با تجربه و نگاه و فرهنگ خاص خود به آنها معنا می‌دهد. درست به همین دلیل است که نظام‌های ایدئولوژیک در همه جای دنیا در استفاده ابزاری‌ازمدرسه برای‌تولید اعضای‌موردنیاز جامعهٔ مطلوب خود ناموفق‌می‌مانند.

در نمونهٔ ایران مشکل اساسی دیگر اینست که مطالب درسی، الگوهای رفتاری تحمیلی، نظارت دائمی، و استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز، برای القاء و درونی کردن برخی ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب سیاسی یا مذهبی، با دنیای ذهنی و روحیات و نیازهای فرهنگ امروزی نوجوانان و فردیت آنها ارتباط چندانی ندارند. قهرمانان اصلی کتاب‌های درسی امروز ایران زبیر، عمّار یاسر، بلال حبشی، یعقوب، فرعون، سلمان فارسی، نوح، معاویه، یزید و امثال آن ها هستند امّا، نوجوانان و جوانان ایران از راه موسیقی، تلویزیون، رادیو، سینما، کتاب و شبکهٔ اینترنت با دنیا و فضا و فرهنگ‌دیگری‌نیز آشنا و مأنوس‌شده اندکه قهرمانان و الگوهای رفتاری دیگری را به آنان عرضه می کند.

این چنین است که بخش بزرگی از جوانان با دنیای مدرسه و فرهنگ خشک و اندوه باری‌که به آنها تحمیل می‌شود خو نمی‌گیرند و به دنیاهای دیگر پناه می‌برند. خانواده‌ها بویژه در مناطق شهری در این جدائی و کشمکش با فرهنگ رسمی و مدرسه‌ای در کنار فرزندان خود فعالانه حضور دارند و در حدودی از دامنه تأثیر آموزش رسمی کاسته اند.[۱۴]

چندگانگی محیط‌ها و فرهنگ‌هایی که به انواع گوناگون و گاه متضاد بر رفتار خصوصی و اجتماعی دانش آموزان اثر می گذارند از سوئی، و اوضاع و احوالی

- Khosrokhavar, F. (1993) *L'Utopie sacrifiée: Sociologie de la revolution iranienne,* Pa
PFNSP.

- Javanroh, F. (1998) "L'endoctrinement religieux: Analyse des manuels scolaires du cu
primaire en Iran," *Memoire du Diplome de L'EHESS*.

- (1997). "A Study of Girls' Lack of Access to Primary Education in the Islamic Republi
Iran," *Education Comparee,* vol. 27, No. 3.

- Mehran, G. (1992) "Social Implantation of Literacy in Iran," *Comparative Education Revi*
Vol 36, No 2

- ______ (1991). "The Creation of the New Muslim Woman: Female Education in the Isla
Republic of Iran," *Convergence,* XXIV.

- Menasheri, D. (1992). *Education and the Making of Modern Iran.* Ithaca and London, Con
University Press.

- Monadi, M (1997). Attitudes des parents iraniens face a l'école. Thèse de 3eme cy
Universite Paris VIII.

- Nahid, S. (1993-1994). "L'analyse comparative des manuels scolaires francais et Iranien
cycle primaire," *Education comparée,* No. 33-34.

- Paivandi, S. (1998) "L'individu dans les manuels scolaires en Iran," *CEMOT* , No. 26.

- ______, (1995a) "Existe-t-il un modele islamique de l'education? Le cas de l'Iran," Collc
international de L'AFEC a Sevres, "Modeles, transferts et echanges d'experiences en education".

- ______. (1995b). "L'analyse demographique de l'alphabetisme en Iran," *Population,* No. 4-5

- Shorish, M. (1988). "The Islamic Revolution and Education in Iran," *Comparative Educai
Review,* (Vol.32), pp. 58-75

an-D'Hellencourt, (1988). "Ethnies et ethnicité dans les manels scolaires iraniens," Colloque éthnique en Iran et en Afghanistan, Paris, CNRS.

۹. محمد جعفر جوادی، «بررسی نظرات اولیای دانش آموزان و معلمان دورهٔ ابتدائی کتاب‌های درسی این دوره،» *فصلنامهٔ تعلیم و تربیت* شماره ۵۴-۵۳، ۱۳۷۷.

۱۰ کلیهٔ جداول و شاخص های این بخش با استفاده از آمار خام مرکز آمار ایران منت در سالنامهٔ آماری سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۶ و نیز نتایج کامل سرشماری های ۱۳۴۵، ۱۳۵۵، ۱۳۷۵ و آمارگیری عمومی سال ۱۳۷۰ تهیه شده است.

۱۱. پیرامون وضعیت نابسامان معلمان از جمله می توان به پژوهش باقر پرهام اشاره ک پرهام، *جوانی جمعیت و مسائل آن: ایران در آستانهٔ سال ۲۰۰۰*، پاریس، انجمن پژوهشگران ایران،

۱۲. ن. ک. به:

ran, (1997). "A Study of Girls' Lack of Access to Primary Education in the Islamic Republic ' Compare, vol 27, No. 3

۱۳. ن. ک. به: مهرناز صمیمی، «نظام جدید آموزش متوسطه: پیشرفت یا قهقرا،» *فرهنگ* شماره ۳۰-۲۹، ۱۳۷۶.

۱۴. ن. ک. به:

n-Thiebaut, (1988). "L'individu dans le monde," in CEMOTI, No. 26.

---

## دیگر منابع:


ـ روبرت راگر، «جهت گیری های نظام آموزشی ایران پس از انقلاب،» ترجمه طاهر ط *ایران فردا*، شماره ۱۴ـ۱۳، ۱۳۷۰.

ـ جعفر سجادیه، «تحول وضع سواد در ایران و برآورد تحولات آن تاسال ۱۳۷۷،» *فصلنام تربیت*، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۸.

ـ محمدرضا طالبان، «خانواده، دانشگاه و جامعه پذیری مذهبی،» *نامه علوم اجتماعی*، ش ۱۳۷۸.

ـ محمود طالقانی، *نحوهٔ معرفی زن در کتب درسی دورهٔ ابتدائی قبل و بعد از انقلاب*، تهران،

ـ هادی عزیززاده، «کارآئی درونی نظام آموزش متوسطهٔ نظری به تفکیک استان، *فصلنامه تعلیم و تربیت*، شماره ۳۳، ۱۳۷۲.

ـ احمد قهری، *تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی*، قزوین، انتشارات طه، ۴

ـ مرتضی منادی، «فرهنگ پنهان جوانان،» *ایران فردا*، مهرماه ۱۳۷۷.

اصغر شیرازی*

# مسئله شوراهای محلی در ایران

## مقدمه

پیدایش اندیشهٔ اداره شورائی واحدهای تقسیمات کشوری مانند همه انواع دیگر اندیشه های مربوط به فکر دموکراسی و حقوق اساسی مردم محصول آشنائی ایرانیان با تمدن مدرن و دست آورده های فکری و مادی آن است. پیش از آن اگر گرایشی در میان مردم به در دست گرفتن اداره امور عمومی خود در روستاها، شهرها و محلات وجود داشت فرصت گذار به ساحت اندیشه و بیان پیدا می‌کرد. اگر حرکتی در این سویه انجام می گرفت به صورت خودجوش وعاری از سنجش امکانات برای تحقق مطلوب بود. قدرت حکومتی اگر هم تقسیم می شد بین حکومت مرکزی و والیان و حکام ایالات و ولایات و یا اربابان، خان‌ها و صاحبان سیورغال و اقطاع و تیول بود. کمبود وسایل اعمال قدرت حکومت مرکزی بر ایالات و ولایات به طور مؤثر و مداوم به والیان و حاکمان این امکان را می داد که در حوزه حاکمیت خود سر به خود مختاری بگذارند و به قدر قدرت شخصی و محلی خود و به نسبت ضعف حکومت مرکزی در توسعه استقلال خود در مقابل آن حکومت بکوشند. کشمکش بر سر تقسیم قدرت بین خداوندگان حکومت مرکزی و ایالتی از جمله وقایع روزمره در تاریخ ایران بود. از این کشمکش به مردم چیزی نمی رسید، جز کشیدن بار و خرج آن بر دوش و یا سینه زدن زیر علم این و آن.

---

* پژوهشگر بخش شرق شناسی دانشگاه های آزاد و هومبولت برلن. آخرین اثر مؤلف:

*The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*, I.B. Tauris, London, 1998.

ماهنامهٔ

از انتشارات بنیاد فرهنگی پر



ماهنامهٔ پر از آغاز سال ۱۹۸۵ تا کنون
هر ماه، بدون وقفه و بهنگام منتشر شده است

«انتشار پر تلاشی است بخاطر: ایجاد فضایی مناسب برای طرح، بحث و روشن کردن مفاهیم استقلال، آزادی، و عدالت اجتماعی (مفاهیمی که کج‌اندیشی دربارهٔ آنها باعث این همه کشمکشهای سیاسی و مرامی و قومی شده است) و کوشش برای تبدیل این مفاهیم به باورهای استوار فرهنگی.»

Par Monthly Journal
P.O.Box 703
Falls Church, Virginia 22040
Tel.: 703/533-1727

بهای اشتراک:

ایالات متحده: یکساله ۲۵ دلار امریکایی

خارج از ایالات متحده: یکساله ۳۲ دلار امریکایی

بازدارنده داشت. در این زمینه از ناسیونالیسم، مدرنیسم (ترقی طلبی اقتدارمدار)، کمونیسم، آنتی امپریالیسم و بنیادگرائی اسلامی[۱] می‌توان سخن گفت. ناسیونالیسم، آنجا که به بی توجهی به چند پارگی قومی ملت ایران می گرایید، مدرنیسم با تمرکز بر تقویت حکومت مرکزی و تاکید یک جانبه بر ترقی اقتصادی و بر نمایش پیشرفت، کمونیسم با قربانی کردن امکانات تحقق دموکراسی در ایران به خاطر یک دموکراسی تخیلی، آنتی امپریالیسم با تعلیق مبارزه برای دموکراسی به مراحل بعدی و منحرف کردن ذهن ها از توجه به عوامل داخلی و سرانجام بنیادگرائی اسلامی با نفی صلاحیت و ارادهٔ مردم در اداره امور خود و با تاکیدش بر نیاز آنها به قیم و رهبر و مرجع تقلید. اینها پاره ای از اثرات منفی این ایدئولوژی ها بر روند دموکراتیک شدن حکومت در ایران به طور کلی و تشکیل شوراهای محلی به طور خاص بودند. می توان پاره های دیگری را هم پیدا کرد و برآنها افزود.

امّا همان طور که دیدیم تاثیر مدرنیته بر امر شوراهای محلی با آشنائی ایرانیان با این اندیشه و نهاد شروع شد. نفوذ تمدن جدید در حوزه های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زندگی ایرانیان اثرات مثبت دیگری نیز بر تهیه مقدمات تحقق این اندیشه در ایران داشته است. آشنایی با اندیشه و نهادهای گوناگون اجتماعی، به آن نحو که در جوامع اصلی مدرن پدید آمده و تکوین یافته بود، برای تحقّق آن در ایران کفایت نمی کرد. این آشنایی تنها می‌توانست موجب شروع حرکتی شود که موفقیتش منوط به فراهم آمدن مقدمات دیگری در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان بود. از جمله این مقدمات توسعه وسائل ارتباط اقتصادی و سیاسی بین ساکنان ایالات وولایات، بین روستاها و شهرها و بین قوم ها و عشایر بود که می توانست به ایجاد بازارهای داخلی، پیدایش احساس همبستگی ملی و سر انجام تشکیل ملت منجر شود. از جمله مقدمات دیگر به دست آوردن و انباشتن تجربه در زیستن به شیوه مدرن بود، تجربه در چگونگی مدرن ساختن حوزه های مختلف زندگی، در سیاست ها، برنامه ها و هدف های آن، از جمله در نقش عامه مردم در طرح و اجراء و هدایت و نظارت بر این تجربه ها. این تجربه ها و آزمایش ها هنوز ادامه دارند. تا آن هنگام که مقدمات به حد کافی برسند و تجربه ها راه را بر رفع موانع در راه تحقق شناخته ها و پسندیده ها بگشایند، راهی دراز در پیش است.

اینها برخی از ملاحظات است که بایستی در یک بررسی تفصیلی و همه جانبه مسئله شوراها درایران منظور شوند. دراین مقاله بیش از این نمی توان در

٭

گرچه در تاریخ فرهنگ سیاسی ایرانیان خبری از اندیشه اداره شو
محلی نبود ولی آمادگی برای پذیرش این اندیشه وجود داشت. ریشهٔ این آ
هم در نیاز و گرایش سرکوفتهٔ مردم به خود مختاری می توان دانست
سرمشقی که کوشش استقلال طلبانه والیان و حاکمان در مقابل حکوم
فراروی آنان می گذاشت. همین آمادگی بود که مردم را به محض آشنا
اندیشه به استقبال آن کشاند. درآستانهٔ انقلاب مشروطیت این آشنائی ح
رشد کرد و خود به جنبشی انجامید که تأثیرش را در قانون اساسی م
ایران می بینیم. پیش از ورود به این مبحث بررسی نکاتی چند درب
مدرنیته بر چگونگی شکل‌گیری مسئله شوراها ضروری به نظر می رسد

آشنائی ایرانیان با دنیای مدرن و با اندیشه ها و شکل های حکوم
موجب توجه آنها به چگونگی اداره خود مختارانهٔ امور ایالات و ولایات
مشکلاتی بر سر راه تحقّق این اندیشه در ایران به وجود آورد. مشکل او
که با ورود وسایل ارتباطاتی جدید امکانات حکومت مرکزی برای دس
شهرها و روستاها و اعمال قدرت حکومتی بر مردم این اماکن نیز افزا
به طور عام می توان همه آن پدیده های زیر ساختاری، اقتصادی و ادار
را که سبب تقویت قدرت حکومت مرکزی و توسعه دامنه نفوذ آن بر
کشور شد، مورد مطالعه قرار داد و میزان تأثیر آنها را بر ممانعت از
کارآیی شوراهای محلی سنجید. تقویت بنیه اقتصادی حکومت از طریق
به منابع جدید درآمد، که از جمله به گسترش استقلال آن نسبت
انجامید یکی از این پدیده های مدرن است. پدیدهٔ دیگر واگذاشتن کار
عقب‌ماندگی اجتماعی و تنظیم و اجرای سیاست ها و برنامه ها
اقتصادی و غیره به دولت است. در همه این موارد فرض برخودکامگی
مرکزی است، و براین که روش حکومت و رابطهٔ آن با مردم از ان
دموکراتیک بهره ای نگرفته و همچنان سنتی باقی مانده است. طبیعت
این می شد، و حکومت نیز در مسیر دموکراسی تن به تحول می داد
پدیده ها می توانستند مفید به کار اداره شورائی واحدهای تقسیما
شوند و به تحقق این اندیشهٔ تازه شناخته شده یاری رسانند.

اینها از زمره پدیده های مادی مدرنی بودند که کار تحقّق شوراها
می ساختند. جز این ها می توان به تعدادی از ایدئولوژی های مد
برگرفته از تمدن جدید ـ یا برخاسته برای مقابله با آن ـ نیز اشار
هریک به نوعی براین خواست و جنبشی که به دنبال آن در ایران پیدا

*تنظیمات*. درآنجا او سخن از لزوم تشکیل "مجالس اداره" در هرولایت دارد که جز والی، حاکم عدلیه و کلانتر «دوازده نفر از معقولین اهل ولایت» نیز بایست عضو آن می بودند. اختیارات این مجالس متعدد بود. از جمله تقسیم مالیات، تدارک آذوقه ولایت و «وضع قواعد ملکی».[۵] ملکم خان اجرای *دفتر تنظیمات* را که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری تألیف کرده بود به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد و کارش به جائی نرسید. اصلاحات دیگری که در این دوره تا انقلاب مشروطیت انجام شد پایدار نماند، چه استبداد به آنها تن در نمی داد. اما دراین میان آشنائی ایرانیان با اندیشه دموکراسی و ثمرات آن در اروپا بیشتر شده و اشتیاقشان برای تحقق این الگوی حکومت در ایران- از جمله به ادارهٔ خودمختارانه واحدهای تقسیم کشوری توسط انجمن های ایالتی و ولایتی[۶]- فزونی یافته بود. می توان تصور کرد که بانیان فرقه اجتماعیون عامیون، جمعیت مجاهدین و مرکز غیبی تبریز که در رهبری مبارزات انجمن ایالتی آذربایجان سهم موثری داشتند، درمعرفی این اندیشه به مشروطه طلبان آن خطه نقش اول را به عهده داشته باشند.[۷] آنها بودند که انجمن آذربایجان (تبریز) را به جانب طرح خواست های رادیکال از مجلس اول از جمله خواست تدوین و تصویب متمم قانون اساسی و گنجاندن اصول مربوط به انجمن های‌ایالتی و ولایتی درآن قانون- سوق‌می‌دادند، و آنها بودند که در تشکیل این انجمن، که احتمالاً اولین انجمن اداری محلی درایران بود شرکت فعال داشتند.

بیش از همه انجمن تبریز (یا انجمن ایالتی آذربایجان)که تحت تأثیر نیروهای چپ قرار داشت، فعال بود. کارکردهای این انجمن هم سیاسی و هم اداری بود. کارکرد سیاسیش در محور دفاع از نظام نوخاسته مشروطیت در برابر دشمنان قوی پنجه آن دور می‌زد، کاری که در رهبری مبارزه مسلحانه با کودتای تیرماه ۱۲۸۷ محمدعلی شاه و ایادی محلی او به اوج خود رسید. دراین مدت به قول احمد کسروی انجمن تبریز جانشینی مجلس را به عهده گرفته بود.[۸] دیگر فشار بر مجلس بود، فشاری که برای مقابله با عناصر محافظه کار در بیرون و درون مجلس به منظور تصویب لوایح مترقی از جمله متمم قانون اساسی وارد می شد. علاوه براین انجمن تبریز در ایجاد انجمن ها در دیگر ایالات و شهرها فعال بود و آنها را رهبری می کرد. این انجمن به برخی کارهای دیپلوماتیک نیز دست می زد، از آن جمله با قفقاز و برخی نمایندگان دولت های خارجی در تماس بود.[۹] انجمن تبریز در زمینه های اقتصادی، مالی، قضائی، و امنیتی نیز که برای اداره هر شهر و ایالت لازم می آیند فعالیت داشت و از جمله دست به مصادره املاک اربابان نیز می زد.[۱۰] دیگر انجمن ها در حد آگاهی، قدرت و ترکیب اعضایشان،

آنها تأمل کرد. امّا با همین مقدمهٔ فشرده می توان وارد بررسی تا مسئله، در دو بخش پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷، شد.

## شوراهای محلی پیش از انقلاب ۱۳۵۷

**۱) در انقلاب مشروطیت**

در دوران این انقلاب ایرانیان با نظام های قانونی و دموکراتیک در اندیشه‌های بنیادین این جوامع آشنا شدند. این آشنائی، که از طریق حضوری در سفرها،[۲] مطالعه منابع کتبی این اندیشه ها به زبان ه اروپایی یا ترجمه آنها[۳] و یا از راه شنیدن[۴] حاصل شد ابتدایی و سطحی بود. کوشش ها برای انطباق اندیشه ها و نظام های اروپایی ایران ـ که آشنائی به آن هم تنها ناشی از تجربه و تأمل شخصی بود و روشمند علمی ـ کم و بیش در همین سطح قرار داشت. از نیازها و گر پسند ها که بگذریم ـ که تازه از خود آنها هم تصورات واضحی در ، وجود نداشت ـ سایر شرایط برای این انطباق فراهم نبود. نه هنوز «مل داشت که بستر یک نظام دموکراتیک عمومی و ترتیب شورائی ادار ولایات باشد و نه در ذهن رعایای "ممالک محروسه" احساس تعلق به جا پهنایش همهٔ این ممالک را در بر بگیرد. خوی استبدای نه فقط حاک دولتیان، بود بلکه حتی رفتار غالب آشنا شدگان با دموکراسی را ؛ می‌کرد. قدرت های بزرگ نیز با موفقیت این اولین آزمایش دموکراسی موافق نبودند و اگر یکی از آنها، بریتانیا، موقتاً روی خوشی نشان تحصیل سهمی بیشتر از روسیه درتقسیم استعماری ایران بود. به نظ مهم ترین عامل مساعد برای استقرار دموکراسی که بنا بود مشروط ایرانی شدهٔ آن باشد، ضعف حکومت بود، که از آن نیز تنها مشر استفاده نمی کردند، بلکه نیروهای گریز از مرکز غیر دموکراتیک هم را برای سرکشی های معمول خود مغتنم می شمردند. همه اینها در تع ناخوش آزمایش اول دموکراسی در ایران و درنتیجه در شکست اولین ت اداره شورائی واحدهای تقسیم کشوری مؤثر بودند.

شاید اولین پیشنهاد برای اداره شورایی ایالات، به نحوی که معتمدا نیز درآن شرکتی باشد، از آن میرزا ملکم خان باشد، در *کتابچه غی*

اصل نود و سوّم: «صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هرقبیل به توسط انجمن های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می شود.»[۱۸]

این اصول، با همه‌اختصار و ابهامشان، به‌وجود انجمن‌ها رسمیت می‌بخشیدند. قدم بعدی مجلس تصویب قانون هائی بود که به قصد تعیین تشکیلات و اختیارات انجمن ها تدوین می شدند. از جمله قانون تشکیل ایالات ولایات و دستور العمل حکام مصوب ۲۷ آذر ۱۲۸۶. اما این قوانین را اثر واقعی چندانی نبود و به هر حال پیش از آن که بتوانند مؤثر واقع شوند محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و به تعطیل انداخت. در غیاب مجلس نیروی انجمن هائی که مقاومت کردند صرف این کار شد. پیروزی مشروطه طلبان هنوز حاصل نشده بود که قوای روسیه تزاری آذربایجان را اشغال کردند. یکی از اولین اقدامات نیروی های اشغالگر روسی در تبریز برچیدن تشکیلات انجمن بود. باوجود این که دوماه پس از اشغال تبریز، در اواخر تیرماه ۱۲۸۸، تهران دوباره به دست مشروطه طلبان افتاد و چند هفته پس از این تاریخ مجلس دوم نیز تشکیل شد، ولی ادامه حضور قوای روس در شمال ایران و سلطه انگلیس درجنوب، و حمایتی که این دو از مخالفان مشروطیت و مشروطه طلبان محافظه کار می کردند دیگر مجالی برای تجدید حیات انجمن های محلی باقی نگذاشت. درمجلس دوم نیز کوشش هایی برای تعیین حدود اختیارات انجمن ها به عمل آمد،[۱۹] ولی پیش از آن که نتیجه ای از آنها حاصل شود کودتای دوم کار این مجلس را نیز در دیماه ۱۹۹۰ به تعطیل کشاند.

تعطیل انجمن ها کارشان را از حوزه واقعیت به درون برنامهٔ سازمان های سیاسی انداخت که بر لزوم تشکیل مجدد آنها تاکید می ورزیدند و قول تحققش رابه شرط پیروزی خود می‌دادند. از این جمله بود «مرامنامه اجتماعیون اعتدالیون» که «ترتیب انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی و غیره» را بشارت می داد[۲۰] و نیز «دستور اساسی جمعیت ترقی خواهان» که در آن تأسیس انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی مطابق نظامات مقرره پیش بینی شده بود.[۲۱] «مرامنامه اجتماعیون اتحادیون ایران» یا «سوسیالیست اونیفه» نیز تاکید می کرد که در ضمن «مرکزیت دادن حکومت‌جامعه در مرکز مملکت» به « تشکیل منطقه های مستقله ولایتی در ولایات در تحت نظارت انجمن های شورای ولایتی و شوراهای بلدی هرمحل» خواهد پرداخت.[۲۲] درمرامنامه «جمعیت اجتماعیون»» که به قلم حیدرخان عمو اوغلی تدوین و در جدی ۱۳۰۱ در تهران منتشر شده بود، نیز نظیر این عبارات آمده است. دراین جا هم صحبت از «انجمن های شورویه» می‌شود.[۲۳] «خلاصه

به انجمن تبریز تأسّی می کردند. به نوشتهٔ آن لمتون، انجمن های محلی سعی داشتند اختیارات خود را در برابر حکومت مرکزی حتی المقدور بگسترانند؛[۱۱] کاری که در شرایط انقلابی آن روز، حتّی در حد افراط، مشکل نبود.[۱۲]

تعیین دقیق تعداد انجمن های محلی برای نویسنده مقدور نیست. در تلگرافی که مجلس اول در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ به انجمن ها فرستاده بود نام انجمن های تبریز، رشت، انزلی، قزوین، مشهد، شیراز، اصفهان، کرمانشاهان و «سایر ولایات آذربایجان» آمده است.[۱۳] جز اینها، درهمدان، بوشهر، سیستان[۱۴] و شاید چند شهر و استان دیگر هم انجمن های ولایتی تشکیل شدند. در شماره ۴۱ (۲۵ ذیحجه‌الحرام) *نشریه انجمن*، ارگان انجمن تبریز، می خوانیم که «اهالی دهات و قصبه جات نیز به خیال افتاده اند» که به تأسیس انجمن بپردازند.[۱۵] بنا برتصمیم مجلس، انجمن‌های آذربایجان، فارس، کرمان و خراسان را ایالتی و بقیه را ولایتی می خواندند.[۱۶] اعضاء انجمن ها را متعلقان به لایه های مختلف جمعیت شهری، به خصوص به صنف پیشه وران و کاسبان تشکیل می دادند. در میان آنها ملایان و گاه اربابان و خان ها نیز دیده می شدند. این ترکیب در مراحل مختلف جنبش و به تبعیت از میزان فشار استبدادیان تغییر می‌کرد. از نظر گرایش های سیاسی و تعلقات دینی نیز ترکیب اعضاء متنوع و متغیر بود. در انجمن رشت ارمنی و مجتهد درکنار هم می نشستند و کار انجمن را به پیش می بردند.[۱۷]

یکی از خواست های انجمن های محلی، به ویژه انجمن تبریز، پذیرش انجمن‌ها و اصل اداره شورائی امور ایالات و ولایات توسط آنها بود. همانگونه که اشاره شد، با فشاری که انجمن ها برای قبولاندن این خواست به مجلس آوردند چهار ماده متمم قانون اساسی به این امر اختصاص یافت:

اصل بیست و نهم: «منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می‌شود؛»

اصل نودم: «در تمام ممالک محروسه انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص‌مرتب می شود و قوانین اساسیه آن انجمن ها از این قرار است؛»

اصل نود و یکم: «اعضای انجمن های ایالتی و ولایتی بلا واسطه از طرف اهالی انتخاب می شوند مطابق نظامنامه انجمن های ایالتی و ولایتی؛»

اصل نود و دوم: «انجمن های ایالتی و ولایتی اختیار تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرره؛»

وقایعی که پس از تاریخ نگارش این جملات، یعنی اردیبهشت ۱۲۸۸ در ایران اتفاق افتاد آن چنان نبود که موجب کاهش این گونه ترس ها شود. عوامل بحران زا به هرج و مرج دامن می‌زدند و کشور را به جنگ بیرونی و درونی، فقر روز افزون وتوقف اصلاحات می کشیدند. در واقع، در سال های بعد از جنگ اول جهانی کار به جائی کشیده بود که به قول ملک الشعرا بهار:

> کمال مطلوب همه پیدا شدن دولت فعال و با دوامی بود که با صلاحیت و پاکدامنی و جرات بیاید و شروع به اصلاحات کند و نظم و نسقی به کارها بدهد و از هرج و مرج جلوگیری کند. این فکر ده سال بود در مغزها جای کرده بود و آمدن یک نفر مرد فعال و گرفتن اختیارات در دست و کارکردن ورد زبان ها و سرمقال جراید بود.[۳۰]

این فرد فعال که می توانست باشد؟ بهارجواب می دهد. «به راستی درآن اوقات تنها امیدواری که بود به وجود سردار سپه بود.»[۳۱] یعنی به رضاخان. سردار سپه نخست وزیر و سپس شاه شد و به هرج و مرج پایان داد ولی به جایش نظامی اقتدارگرا نشاند. او گرچه نیروهای گریز از مرکز و هرج ومرج خیز خان ها و اربابان را سرکوب کرد و در زمینه های اقتصادی و اجتماعی منشاء اصلاحات قابل‌ملاحظه‌ای‌درکشور شد امّا جوانه های نازک دموکراسی را نیز از بین برد.[۳۲]

## از شهریور ۲۰ تا انقلاب ۵۷

سقوط رضا شاه مقدمه چنان وضعیتی نشد که حل مسئله دموکراسی در ایران را نوید دهد. او در زیر پرچم یک ناسیونالیسم دولتی و به نام یک تجدد خواهی آمرانه تنها موفق به سرکوب ظاهری گرایش های مرکزگریز و هرج و مرج خیز شده بود. اگر بتوان آن وضعیت سیاسی ای را که پس از فروپاشی نظام رضاشاهی در ایران به وجود آمد دموکراسی خواند، این دموکراسی از آغاز به آن چنان بحرانی مبتلا بود که مجالی برای دوام و رشد نمی یافت. نمایندگان استعمارگر دنیای مدرن نیز به این بحران دامن می زدند و به دنبال استقرار دموکراسی در ایران نبودند. یکی در پی یافتن جای پایی در کشور بود و دیگری در پی بازیابی نفوذ گذشته وگسترش آن، حتی، و ترجیحاً به قیمت زوال دموکراسی نوخاسته. در چنین اوضاع و احوالی طبیعی بود که جنبش های خودمختاری طلبانه هم رنگ هرج و مرج به خود گیرند و وسیله سیطره جوئی

پروگرام جمهوری ممالک متحده ایران» «به تاریخ عاشورای ۱۳۲۷» مفصل تر از دیگر اسناد به موضوع پرداخته و پس از تاکید بر توانائی انجمن‌های ایالتی برای اداره کار ایالات، فواید سپردن ادارهٔ «مملکت فارس یا طبرستان یا کرمان به خود آن مملکت، یعنی به اهالی یا وکالتاً به انجمن ایالتی» را تشریح کرده است. به اعتقاد نویسندگان این برنامه تنها کارهای «عامه مشترکه بین الممالک و امورخارجه و مالیه اشتراکیه و غیرهاً» می بایست در اختیار حکومت مرکزی قرار گیرد.[۲۴] از این نوع قول ها و بشارت ها را در برنامه و بیانیه های برخی از سازمان های سیاسی بعد از جنگ جهانی اول نیز می توان دید. از جمله فرقه سوسیالیست در سال ۱۳۱۹ خواهان «تقسیم اداری مملکت متحده ایران به نواحی»، «تشکیل مجلس شورای نواحی» و «مختاریت اداری هرناحیه و حق وضع قوانین خصوصی و انتخاب مأمورین قضائی و اداری» شد.[۲۵] حزب کمونیست نیز یک سره طرفدار نظام شورائی شده و در برتری آن به نظام پارلمانی بورژوائی قلم می‌زد.[۲۶] شایسته توجه ویژه برنامه حزب ستارهٔ بختیاری است که در سال ۱۳۰۰ خواهان تشکیل انجمن شورائی برای ایلات کوچنده و «خودمختاری هریک از ایلات به طور مجزا» شد و برای توجیه این خواسته به تفاوت های فرهنگی و قومی مردم ایران اشاره می کرد.[۲۷]

با این همه، تجربه انجمن های ایالتی و ولایتی در دوره مجلس اول، تندروی‌های برخی از آنها، به اضافه هرج و مرجی که در این دوره قدرت های سنتی محلی ایلات، اربابان، روحانیان و حاکمان ایالات ایجاد کرده بودند سبب ترس برخی از سیاست پیشه‌گان و سازمان های سیاسی شده بود. در نتیجه، پنج سال پس از صدور فرمان مشروطیت، در «مرامنامه فرقه سیاسی دموکرات ایران» نشانی از انجمن های محلی به چشم نمی خورد. براساس این‌مرامنامه «قدرت عالیه دولت . . . در دست‌مجلس شورای ملی جمع می شود» و وضع قوانین تنها با این نهاد است.[۲۸] سلیمان میرزا اسکندری در بیان نامه پارلمانی این فرقه، نیاز به «مرکزیت» را، که به اعتقاد او باید دموکراتیک و پارلمانی باشد، چنین توضیح می‌دهد:

> امروز اگر ایران در حالت بحران خطر آمیز است و دارد دست و پا می‌زند همانا از عدم مرکزیت است . . . تا حال ایالات این مملکت خود را چنانچه لازم است معناً و مادتاً مربوط به مرکزیت نمی‌دانستند. از این رو اولین وظیفه هر فرقه مملکت دولتی تشکیل یک قوه مرکزی است که کلیه قوای ملتی را در دست خود داشته باشد. و این نیز به غیر از مرکزیت اداره ممکن نیست.[۲۹]

ایالتی به منظور تطبیق آنها با موازین دموکراتیک می کرد، بلکه از تشکیل شوراهای دهاقین در هر قریه و تعیین کدخدا به وسیله انتخاب از طرف شوراها نیز سخن می گفت.[۳۸] نمونه دیگر حزب عدالت است که جمال امامی و علی دشتی در زمره پایه گذاران آن بودند. در مرامنامه این حزب آمده است: «اولین مرام ما مهیا ساختن مردم است برای حکومت کردن برخود. یکی از ضروریات تأمین این هدف وجود انجمن های بلدی برای نظارت در امور شهرهاست.»[۳۹] سید ضیاء، رهبر حزب ارادهٔ ملّی نیز از تشکیل چنین انجمن هایی پشتیبانی می کرد. در مرامنامهٔ حزب او سخن از اجرای قانون بلدیه، اصلاح برخی از مواد آن در جهت استقلال شهرستان ها در امور شهرداری و خاتمه دادن به مداخلات دولت در امر آنها می رفت.[۴۰] غایت سیاسی این حزب از اصلاح و اجرای این قانون ایجاد «ممالک متحده ایران» به جای «ممالک‌محروسه ایران» بود.[۴۱] گرچه مرامنامه حزب ایران که کریم سنجابی، الهیار صالح و احمد زیرک زاده از جمله رهبران آن بودند عنایتی به مسئله انجمن ها نمی کرد،[۴۲] ولی این حزب نسبت به این مسئله بیگانه نبود. آن چه نمی پسندید طرح خودمختاری به آن صورتی بود که برخی از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان دنبال می کردند. این حزب با حل این مسئله بر مبنی توافق بین دولت قوام و فرقه دموکرات موافقت داشت، درصورتی که شامل بر همه استان‌ها و شهرستان ها بشود، نه تنها برآذربایجان برای تأمین این شرط بود که حزب ایران، به قول زیرک زاده، حاضر به شرکت در کابینه ائتلافی قوام همراه با برخی از رهبران حزب توده شد.[۴۳]

مصدق نیز نه تنها از اجرای قانون انجمن های ایالتی و ولایتی دفاع می کرد بلکه با استقرار یک نظام فدرالی در ایران نیز موافق بود. ولی او انجام این کار را منوط به توافق مردم در یک رفراندم عمومی و تغییر قانون اساسی می دانست. «ممکن است که ما رفراندم کنیم. اگر ملت رأی داد مملکت ایران مثل دول متحده آمریکای شمالی و سویس دولت فدرالی شود، ولی هیچ نمی توان گفت که در یک مملکت یک قسمتش فدرال باشد و یک قسمتی دیگرش دولت مرکزی.»[۴۴] در این مورد، آن چه با مخالفت سخت مصدق رو به رو می شد دخالت قدرت‌های خارجی در این امر بود. از این رو او نارضایتی خود را به طرح کمیسیون سه جانبه متشکل از نمایندگان دولت های آمریکا، شوروی و بریتانیا ابراز کرد، طرحی که دو دولت غربی برای حل مسئله آذربایجان و انجمن های ایالتی و ولایتی تهیه کرده بودند و دولت حکیمی با آن روی موافق نشان داده بود.[۴۵] اشتغال دولت مصدق با مسئله ملی کردن صنعت نفت مانع از توجه کافی آن

قدرت های داخلی و خارجی بشوند.

خودمختاری طلبی بیش از هرجا در آذربایجان بروز کرد، جائی که در اشغا نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی بود. این نیرو هم به پیدایش این جنبش میدان داد و هم در پی آن بود که از وجود آن به مثابه ابزاری برای بازگشتن صحنه سیاست در ایران استفاده کند. از این رو، نه تنها به پشتیبانی سیاسی اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی از این جنبش پرداخت بلکه حزب پیرو خود در ایران یعنی حزب توده را، هم به حمایت از آن وادار ساخت. فرقه دموکرات که رهبر این جنبش را در دست داشت ابتدا خواستار خود مختاری با تکیه بر قانون اساس مشروطیت و قانون انجمن های ایالتی و ولایتی بود. ولی دیری نپائید گرفتار وسوسهٔ مرکزگریزی خود محورانه از سویی و اغوای اهداف استعمار نهفته در پرده سوسیالیسم، از سوی دیگر شد. آن گاه انجمن ایالتی را به "مجلس ملی" تبدیل کرد و در آذربایجان به تأسیس یک "دولت ملی" پرداخت. این اقدا با شعار ها و گفتارهایی در باره آمادگی آذربایجان برای جدائی از ایران همر بود.[۳۳] تهدید به جدایی حتّی نگرانی و بیم نیروهایی را برانگیخت که نسبت خواست های های نخستین جنبش نظری مساعد داشتند.

هنگامی که دولت شوروی وعده های دلخواهش را از قوام‌السلطنه گرفت موقعیت خود در سطح جهانی را دوباره ارزیابی کرد آذربایجان را ترک گفت زیر پای فرقه دموکرات را خالی کرد.[۳۴] حزب دموکرات کردستان هم همان افراط را پیمود و در همان شرایط فرقه دموکرات آذربایجان و با همان نحوه حمای از جانب شوروی در۲۴ آذر ۱۳۲۴ «جمهوری مهاباد» را تأسیس کرد و تح همان شرایط نیز بد فرجام شد.[۳۵] در جنوب هم عشایر قشقائی و بختیار جنبیدند وخواستارخودمختاری شدند.[۳۶] برخی از نویسندگان منشاء این‌جنبش تنها درتحریکات دولت استعماری انگلیس جستجو می‌کنند.[۳۷] امّا در این مورد این واقعیت نیز نباید گذشت که خودمختاری طلبی در میان عشایر دست کم همان اندازه می‌توانست طبیعی باشد که در میان شهرنشینان. در واقع، ا گرایش نزد عشایر کوچنده قوت بیشتری داشته و یکی از عوامل اص مرکزگریزی هرج ومرج آلود در ایران بوده است.

تشکیل انجمن های محلی تنها مورد توجه سازمان های سیاسی چپ نب برخی از سازمان های سیاسی راست گرا نیز ضرورت تشکیل چنین انجمن‌ها را تأیید می کردند. از آن جمله حزب دموکرات قوام السلطنه بود که در مرامنا خود نه تنها صحبت از تجدیدنظر در قانون انتخابات عمومی و بلدی و انجمن‌ه

بود. پیش‌بینی شده بود که در انتخاب این انجمن ها زنان نیز حق رأی داشته باشند.[۵۰] این حق را روحانیان نپسندیدند، علیه آن دست به مخالفت و اعتراض زدند و از پای ننشستند تا دولت از خیرانجمن ها گذشت و مصوبه را باطل کرد.[۵۱] امّا در روستاها برای تشکیل انجمن های ده اقداماتی شد و انجمن‌هائی تشکیل شدند. وظیفهٔ اصلی انجمن های ده بسیج نیروی کار روستائیان برای اجرای تصمیمات عمرانی دولت مرکزی بود.[۵۲] اگر هرج و مرج حاکم درایران پیش از سلطنت رضاشاه و اصرار برخی از تجددگرایان بر تسریع اصلاحات، تمرکز قدرت در دست رضا شاه را می‌توانست در ذهن آنها توجیه کند برای ادامهٔ تمرکز قدرت در دست شاه، به ویژه در دههٔ پنجاه، دلائل مشابهی به چشم نمی‌خورد. نوسازی در بسیاری از حوزه های زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان زمینه های مادی گشایش سیاسی، شرکت مردم در امر سیاست و اجرای یک سیاست تمرکز زدایانه بر محور واگذاری اختیارات به انجمن های محلی را تا حد شایستهٔ ملاحظه ای فراهم کرده بود. اما پافشاری رژیم بر ادامهٔ تمرکز قدرت نه تنها موجب بایر ماندن این استعداد شد بلکه ذهن نیروهای مخالف را هم از اندیشیدن درباره ظرفیت های واقعی جامعه ایران برای مشارکت، دموکراسی و تمرکز زدائی و شیوه های عملی تحقّق این خواست ها بازداشت. آنها درنتیجه به دنبال الگوها، آرزوها و خیال هائی رفتند که خود مانعی دیگر برای بهره گیری از آن زمینه های مادی فراهم آمده ایجاد کردند. ماجرای شوراها در آستانه انقلاب و مدت ها پس از آن شاهد این شیفتگی به سراب ها بود.

## شوراهای محلی در جمهوری اسلامی

### شور شورائی و گفتمان آن

درآستانهٔ انقلاب همه جا گفتگو از «شوراها»، به جای «انجمن‌ها» بود. کمتر گروه و سازمانی سیاسی به چشم می خورد که خواهان تشکیل شوراها نشود و آن را در برنامه خود نگنجاند. با این همه گروه ها، سازمان ها و افراد هریک تصویر ویژهٔ خود را از این مفهوم داشتند؛ تصوراتی غالباً آلوده با این یا آن ایدئولوژی و با درجات گوناگونی از ابهام؛ تصوراتی آمیخته با تفاسیری ساختگی از سنّت و از تجدد و یا با باری سنگین از فرصت طلبی. شورا در تصویر بسیاری از شرکت کنندگان در این گفتمانِ نابسامان شامل هرگونه نهاد می شد از آن جمله

دولت به اصلاحات در زمینه های مختلف و اتخاذ یک سیاست جامع و فعال دراین موارد می شد. البته اهداف و برنامه های مصدق برای حل مسئلهٔ نفت در شدن این اشتغال مؤثر بود. برخوردهای نسنجیده و عاطفی در تنظیم انتظارات، شعارها و سیاست های نفتی و انتظارهای غیرواقع بینانه از ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از شاخص های بارز این اهداف و برنامه ها بود.

آنچه دولت مصدق در زمینهٔ انجمن های ایالتی و ولایتی، با استفاده از اختیارات قانون گذاری مأخوذ از مجلس انجام داد، به خاطر سقوط این دولت به فرجام نرسید. این اقدامات عبارت بودند از تصویب لایحه قانونی اداره امر شهرها و روستاها به وسیله انجمن های محلی در آبان ماه ۱۳۳۱. از جمله امتیازهای این لایحه اعطای حق انتخاب و عزل رؤسای شهرداری به انجمن های شهری بود. درانتخاب اعضای این انجمن ها زنان حق رأی داشتند.[۴۶] علاوه بر این، باید از لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی مصوب۱۳۳۱ نام برد که تشکیل شوراها در دهات، دهستان ها، بخش ها و شهرستان ها را نیز پیش بینی می کرد. شورای ده مرکب بود از سه نماینده دهقانان درکنار یک نماینده مالک به اضافه کدخدا. اعضای شوراهای سطوح بالاتر را نمایندگان شوراهای زیرین آنها تعیین می کردند.[۴۷]

با سقوط حکومت مصدق روند تمرکز قدرت در دست حکومت مرکزی و بالمآل شخص شاه ادامه یافت و سرعت گرفت. دراین روند نه تنها سازمان های سیاسی مخالف بلکه حتی قدرت مندان سنتی و متنفذان محلّی نیز به تدریج از مشارکت مؤثر در عرصهٔ سیاسی کشور محروم شدند. شاه خود درکتاب انقلاب سفید می نویسد که قانون انتخابات را دربهمن ۱۳۴۱ تغییر دادتامانع از این شود که «اشراف و متنفذین و فئودال ها» مجلس را تیول خود بسازند».[۴۸] در این روند، اگر گاهی هم، به هر دلیل، سخنی از انجمن های ایالتی و ولایتی می رفت به مرحلهٔ اجرا و تحقق نمی رسید. به عنوان نمونه، در ۱۱ تیر ۱۳۳۴ قانونی راجع به انجمن های شهری به تصویب مجلسین شورا و سنا رسید، که عقیم ماند. مواد ۴۵ تا ۴۹ این قانون وظایف این انجمن ها را، که بیشتر ناظر بر حق نظارت بود، تعیین می کردند. براساس این قانون تصویب بودجهٔ سالانه و معاملات شهرداری با این انجمن ها بود.[۴۹] بار دیگر، در ۱۴ مهرماه ۱۳۴۱ دولت اسدالله علم، در یکی از دوره های فترت مجلس مصوبه ای را صادر کرد که خبر از قصد انتخاب این انجمن ها در شهرها، بخش ها، شهرستان ها و استان ها می‌داد، همراه با تعیین تعداد اعضا و اختیارات آنها که کمابیش در حد نظارت و اظهارنظر

قبلاً به تصویب هیئت دولت، شورای انقلاب و رهبر حکومت رسیده بود. اصل‌های ۳ و ۷۴ این پیش‌نویس حل و فصل امور کشور را به شوراهای منتخب مردم و شوراهای منطقه‌ای واگذار می‌کرد. اعتقاد به این که «آراء عمومی مبنای حکومت است» پایهٔ نظری این‌دو اصل بود و مستند دینی آن عبارت «و شاورهم فی الامر» در آیه ۱۵۹ سوره ۳ *قرآن*.[۶۱] با این که مجلس خبرگان دراین مورد نیز توجه چندانی به پیش نویس نکرد، ولی از کنار مسأله شوراها رد نشد. در فضای سیاسی آن زمان، یعنی سال۱۳۵۸، بی اعتنائی به شوراها، گرچه در میان بنیادگرایان طرفداران چندانی نداشت، مصلحت نبود. علاوه براین، بسیاری از رهبران انقلاب هنوز تصویر روشنی از معنای شور و شورا و رابطهٔ اسلام و ولایت فقیه با این دو نداشتند. از همین رو، در مجلس خبرگان کسی با اختصاص دادن چند اصل از قانون اساسی به امر شوراها مخالفتی نکرد. اما در باره مبانی نظری و دینی شورا، اعتبار رأی مردم در این امر، اختیارات شوراها و نسبت آنها با مجموعه های قومی و مذهبی در ایران بین یک اقلیت کوچک و سایر اعضای مجلس خبرگان اختلاف نظر عمیق وجود داشت. سؤال اصلی این بود که آیا در حکومت شورایی اسلامی، مردم، اعضای شوراها و مشاوران تصمیم گیرنده و نظارت کننده نیز هستند، یا تنها نظر دهنده؟

آیت الله بهشتی، نایب رئیس و گرداننده اصلی مجلس بر اصل اسلامی بودن شور تاکید می ورزید، ولی درعین حال در قالب عباراتی دوپهلو رابطهٔ بین مردم و حکومت را با مفاهیمی چون «پذیرش،» «حمایت» و اتکاء» تعریف می کرد. در نظر او آراء عمومی ـکه علی القاعده بایستی مبنای تصمیم‌گیری یک شورای دمکراتیک باشدـ نه "مبنای حکومت"، بلکه شرط مقبولیت و کارآیی آن بود. به اعتقاد وی: «نقش آراء عمومی پشتوانه قدرت و قانونیت و نفوذ تأثیر حکومت است. . . . مدیریت باید در تمام سطوح و درجات، مورد قبول و پذیرش و متکی به مردم و رأی مردم باشد. . . . حکومتی می تواند حکومت صحیح و سالم و موفق باشد که مردمی باشد و مردم او را بپذیرند و حمایت کنند.»[۶۲] با چنین برداشت ها و تعاریفی شوراها به سطح نهادهایی برای حمایت و تأیید از تصمیمات سیاسی حکومت، فرو می افتادند و به ارگان هایی برای نظر دادن، و نه تصمیم گرفتن، تقلیل می یافتند. عضو دیگری از این مجلس در صدد آشتی بین نظام شورائی و ولایت فقیه بود. به اعتقاد او «اگر این حکومت بخواهد حمایت عامه مردم را به طرف خویش جلب کند، ناگزیر است که در اداره امور از نظام شورائی پیروی کند.»[۶۳] آیت الله مکارم شیرازی مشروعیت شورا را هم مطابق

واحدهای تقسیمات کشوری، ادارات دولتی، موسسات اقتصادی دولتی و خصوصی و واحد های صنعتی، خدمات و کشاورزی. برخی تشکیل شورا را منوط به لغو مالکیت خصوصی می دانستند و اکیداً خواهان تأمین این شرط بودند. حزب توده به عنوان نمونهٔ عمدهٔ سازمان ها و احزاب کمونیستی با «واگذاری خودمختاری اداری و فرهنگی» به شوراهای استان، شهرستان و غیره محملی را در نظر داشت که بایستی «انقلاب دمکراتیک ملی» را به سمت سوسیالیسم می کشید و یا آن را به «راه رشد غیر سرمایه داری» هدایت می کرد.[۵۳] در اعلامیه کمیته مرکزی این حزب در باره «شوراهای شهر، حقوق و وظایف آنها» تاکید می شد که این شوراها باید به سود «خلق مستضعف و زحمتکش و میهن دوست» درآیند و نه «دشمنان آنها و یا تلفیقی از این دو.»[۵۴] این در حالی بود که این حزب سیاست رهبران جمهوری اسلامی علیه جنبش خودمختاری طلبانه کردستان را تائید می‌کرد. حزب دمکرات کردستان، بی اعتنا به مسیری که انقلاب طی می کرد، برپایهٔ تصورات مبهمی که از سوسیالیسم داشت و باحسابی مبالغه‌آمیز از توانائی‌های رزمی خود در پی توسعه مرزهای یک کردستان خود مختار و گسترش دایره اختیارات اداری آن بود.[۵۵] سازمان مجاهدین خلق ایران نیز، در راستای تبدیل اسلام به یک ایدئولوژی سیاسی، به این نتیجه رسیده بود که «شکل اداره امور» در جمهوری اسلامی باید شورائی باشد.[۵۶] درنامه سرگشاده ای که این سازمان به اتفاق چهار سازمان چپ گرای دیگر اسلامی به «حضرت آیت الله امام خمینی» نوشت اعلام کرد که «فرم حکومتی اسلامی نظام شورائی است.»[۵۷] نهضت آزادی، که در مرامنامه مصوب ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۱ خود نامی از انجمن و شورا نیاورده بود، در مرامنامه ای که در دی ۱۳۵۷ به تصویب رساند در پی آن شد که با «استقرار حکومت شورائی» به « احیاء و ایجاد حقوق اساسی ملت ایران» بپردازد.[۵۸] آیت‌الله طالقانی نیز که مصرانه سخن از شوراها می گفت، بقای نظام اسلامی را منوط به تشکیل آن ها می کرد.[۵۹] در این میان، فقهای بنیادگرا نیز از این قافله عقب نماندند. مصلحت امر می‌کرد که در بحبوحه شور شورائی آنها نیز رأی به ضرورت و حقانیت آن دهند. این در حالی بود که در نظریه های پیشین آنها سخنی از شورا به مثابه نهاد اداره امور عمومی نرفته بود.[۶۰]

نظریات بنیادگرایان شریعتمدار در باره شورا و شوراها را می توان در بحث‌هائی نیز دنبال کرد که در مجلس بررسی نهائی پیش نویس قانون اساسی، یا مجلس خبرگان، و سپس درمجلس شورای اسلامی هنگام طرح این موضوع در می گرفت. وظیفهٔ مجلس خبرگان بررسی نهائی پیش نویس قانون اساسی بود که

اساسی جمهوری اسلامی ایران بود که آراء عمومی را، به گونه ای مشروط، ناظر بر ادارهٔ امور کشور می دانند، در عبارات مبهمی و ظایف و حدود اختیارات شوراهای اداره محلی را تعیین می کنند، و از ضرورت تشکیل شوراهای کارگری، دهقانی، کارمندی و غیره نیز سخن می گویند. این مواد، تعیین چگونگی تشکیل شوراها و جزییات دقیق اختیارات شوراها را به قوه مقننه واگذار می کنند.

بحث درباره شوراها در مجلس و مطبوعات تا اواخر اسفند ۱۳۷۷ ادامه یافت. دراین بحث ها مخالفان نظریات خود را صریح تر از گذشته بیان می‌کردند، زیرا فضائی که ابهام را ضروری می‌ساخت از بین رفته بود. با این همه، تا هنگام طرح مسأله در دولت خاتمی، این گونه بحث ها عمدتاً بین «خودی‌ها» انجام می‌گرفت. در این مرحله مهم ترین دلیلی که در مخالفت با شورا به مثابه نهاد تصمیم گیری عنوان می‌شد، این بود که منظور *قرآن* و سنت از شور شرکت مشاوران در اتخاذ تصمیم نیست، بلکه تنها توصیه ای به فرد تصمیم گیرنده است تا پیش از اقدام به عمل با«عقلا» مشورت کند و با اطلاع از نظر آنها به اتخاذ رأی بپردازد.[۶۸] به اعتقاد حجت الاسلام ابوالفضل شکوری مشاور باید مسلمان، عاقل، سلیم، ناصح، متقی و مجرب باشد و به حرص، جبن، بخل و نظایر آن نگراید. بنابراین مادی گرایان، مارکسیست ها و کاپیتالیست ها نمی‌توانند در شورائی که موضوع کار آن رسیدگی به امور مسلمین است شرکت کنند.[۶۹] آیت‌الله منتظری که در مجلس خبرگان از ضرورت الزام مأموران اجرائی به اجرای مصوبات شوراها سخن گفته بود، با تجدید نظری به این نتیجه رسید که: «ظاهراً این شیوه شورائی مخالف سیره عقلا و متشرعه است، و چیزی نیست که با آن بتوان مردم و کشور را اداره نمود.»[۷۰] وی ضمن اشاره به اهمیت مشورت در اسلام و الزام حاکم به مشورت با اهل تخصص تأیید می کند که با این همه «حاکم موظف به پیروی از نظر مشاوران یا اکثریت آنها نیست. زیرا تصمیم‌گیرنده تنها اوست.»[۷۱] دلیل دیگری برای مخالفت با شوراها، تصمیم گیری بر اساس رأی اکثریت بود. به اعتقاد حجة الاسلام یحیی سلطانی در اسلام تبعیت تنها از "حق" می شود. براین اساس تنها مشورتی اعتبار دارد که به قصد رسیدن به حق انجام گیرد. مشورت خود واضع حق نیست، بلکه کاشف آن است.[۷۲] در پیروی از این نوع استنباط ها بود که حجة الاسلام واعظی هنگام مذاکرات مجلس در باره اصلاحیه قانون شوراهای محلی اعلام کرد که فکر شورا به صورت نهاد، نه از اسلام، بلکه برگرفته از عقاید سوسیالیستی است. پس مردود است.[۷۳] با این همه در این بحث موافقان شوراها به طور کلی و شوراهای محلی به

دستور قرآن و سنت می دانست و هم آن را ضروری می‌شمرد، ازاین رو که «هیچ برنامه ای بدون مشارکت پیش نمی رود.»[۶۴] حجت الاسلام هاشمی نژاد به قصد تکمیل نظرات آیت الله مکارم تأکید می ورزید که در اسلام «مسئله شورا در مسائل غیر حکمی است»، یعنی تنها در مواردی است که شرع برای رأی مردم باقی گذاشته است.[۶۵]

امّا اقلیتی در مجلس خبرگان این محدودیت را برنمی تابید و هریک از اعضای آن با صراحتی‌کم و بیش‌مخالفت خود را با آن ابراز می کرد. صریح‌تر از همه سخنان میر مراد زهی، نماینده استان سیستان و بلوچستان ـ از مناطق عمدتاً سنی نشین ایران ـ بود. او خواهان آن چنان «سیستم شورائی» در ایران شد که «با سیستم خودمختاری خلق‌ها» آمیخته باشد. به اعتقاد او نظام تقسیمات کشوری را نیز باید براین اساس تنظیم کرد و از جمع نمایندگان شوراهای خلقی یک «مجلس خلق ها» تشکیل داد تا در کنار مجلس شورای ملی «بر سر مسأله اساسی اعتبارات اقتصادی مناطق مختلف کشور، سیاست خارجی کشور و مسائل مربوط به ارتش نظارت کند.» او به کسانی که از ترس تجزیه کشور با نظام شورائی مخالفت می کردند، می گفت: «اگر بلوچستان نمی خواهد از ایران جدا شود. . . شما هم باید تضمین کنید که بلوچستان را از خود جدا نکنید. . . » او خواهان آن بود که تصمیم گیری در بارهٔ کلیهٔ امور کشور از صدر تا ذیل به صورت شورائی انجام پذیرد، در شوراهائی که باید از پائین به بالا انتخابی باشند و مأموران اجرائی منطقه اداری خود را انتخاب کنند. وی مخالفتش را با ولایت فقیه نیز به صراحت اعلام کرد: «حاکمیت را خداوند به مردم داده است» نه به یک فرد به خصوص.[۶۶]

درمجلس خبرگان مهم ترین اختلافات، درمورد اختیارات شوراها، یکی مربوط به حق شوراها در تعیین رؤسای اجرائی منطقه ها از دهدار گرفته تا استاندار بود و دیگری در بارهٔ الزام مأموران به اجرای مصوبات شوراها. برخی از نمایندگان از جمله مقدم مراغه ای، نماینده آذربایجان، میر مراد زهی و موسوی عبدالعزیز، از استان سیستان و بلوچستان، هوادار واگذاری حق انتخاب مأموران محلی به شوراها و الزام اجرائی مصوبات آن ها بودند. کسان دیگری، مانند ابوالحسن بنی صدر، پیشنهادی را صحیح تر می دانستند که این اختیارات و الزامات را محدود می کرد، آن طور که به تصویب مجلس رسید و در قانون اساسی جای گرفت.[۶۷]

حاصل گفتگوها در مجلس خبرگان تصویب اصول ۶، ۷، ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون

ـ شوراها تهیه کند و به مجلس ارائه دهد. علاوه براین وزارت کشور را
ـمی کرد که در فاصله دوماه پس از تصویب لایحهٔ اخیر آئین نامه های
آن را تدوین و انتخابات را انجام دهد. اما، وزارت کشور لایحه انتخابات را
ـود یازده ماه بعد به مجلس داد. مجلس نیز به تبعیت ازعللی که موجب
ـک شده بود، تصویب آن را تا بهار سال ۱۳۶۵ به تعویق انداخت. از این
ـه بعد در فواصل و به دلائل گوناگون قانون تشکیل و انتخاب شوراها
ـی انتقادات و اصلاحات متعدد شد تا آن که سرانجام مجلس شورای
در ۱ خرداد ۱۳۷۵ صورت نهایی این قانون را به تصویب رساند. اما
ـانون بار دیگر نزدیک به سی ماه به تعویق افتاد، تا سرانجام دولت
در اجرای قولی که رئیس جمهور جدید و عبدالله نوری، وزیر کشور او
ـد، در ۷ اسفند ۱۳۷۷ انتخابات شورا ها را برگزار کرد.
ای‌چنین طولانی در تشکیل شوراها را طبیعتاً بی دلیل نمی توان دانست.
دینی امتناع از تصویب و اجرای قانون قبلاً اشاره شد. گروهی برمبنی
ـاکمانه و سنتی از منابع دینی از قبول شورا به مثابه نهاد تصمیم گیری
امور کشور استنکاف می ورزیدند و گروهی که دراین باره دست به
ـدیدی از *قرآن* و سنت می زد، این کار را در راستای موافقت با ولایت
ـم می داد که خود باز ردّی برحقوق شورائی است. ترس از تجزیهٔ کشور
ـری برای امتناع بود. برای بسیاری از مخالفان شورا خودمختاری شوراها
ـدشه بر تمامیت ارضی بود. خودمختاری طلبان برای آنها همان
ـبان بودند. این مخالفان با اشاره به برخی شواهد تاریخی یا معاصر،
ـی یا واقعی، عَلَم مخالفت با نظام شورائی برمی داشتند. تند روی
ـی خودمختاری طلبان، به رغم تأکید مکرر آنها برقبول تمامیت ارضی
ـبر ردّ اتهام تجزیه طلبی- کمکی به زدودن ترس ها و بی اثر کردن
ـئی ها نمی کرد. یان گونه تندروی ها گاه با شعارهای سوسیالیستی و
مالکیت خصوصی و اصرار بر تشکیل شوراهای کارگری و دهقانی برای
ـسات اقتصادی همراه بود و بر ترس از شورا می افزود. ولی به نظر
ـکه ترس مخالفان از پی آمدهای سیاسی تشکیل شوراها بزرگ تر بود.
سیاسی در این امتناع بیم ازدست‌دادن قدرت و تقسیم آن بین نمایندگان
واحدهای تقسیمات کشوری بود. این بیم در دوران پیش از انقلاب نیز به
ـلت از اجرای قانون شوراها انجامید. درآن دوران، ایدئولوژی سلطنت
ـجیه تمرکز قدرت بود، و پس از آن ولایت فقیه. ولایت فقیه با اعتقادی

طور خاص نیز شرکت داشتند. ولی موافقت آنها مشروط به توافق با ولایت فقیه بود. حجةالاسلام صادق خلخالی تفویض اختیار تصمیم‌گیری به شوراها را تنها در چهارچوب احکام اسلامی و حاکمیت فقیه مجاز می‌دانست.[۷۴] حجة الاسلام رضوی خواهان آن چنان نظام شورائی‌ای بود که بر محور امامت بگردد و به مثابه یک نهاد برنامه ریزی و اجرائی بین امام و امت واسطه باشد.[۷۵] حتی حجة الاسلام سید علی موسوی که شورا را وسیله ای برای سپردن سرنوشت اجتماعی مستضعفین به خود آنها می‌دانست، تحقق آن را تنها در محدوده ولایت فقیه می پذیرفت.[۷۶]

## روند امتناع در قانون گذاری

تفسیر بنیاد گرایان و متشرعان از نسبت دین با امر شور و شورا سهم بزرگی در اختلال کار قانونگذاری مربوط به شوراهای محلی و در اجرای قوانین و آئین نامه هائی داشت که گاه گاه به تصویب می رسید. دلایل شرعی امتناع پوشش مناسبی برای دلایل دیگر نیز می شد، دلایل سیاسی ای که کسی آشکارا به آن‌ها اشاره نمی کرد. هرچه بود، از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی تا هفتم اسفند ۱۳۷۷ تنها قانونی که تا حدودی به مرحلهٔ اجرا رسید «قانون شوراهای محلی بود». این قانون را دولت بازرگان تدوین و شورای انقلاب در هفتم تیرماه ۱۳۵۸، یعنی پیش از تشکیل مجلس خبرگان، تصویب کرده بود. انتخابات شوراهای شهر طبق این قانون در مهرماه ۱۳۵۸ انجام شد، ولی، به گفتهٔ هاشم صباغیان وزیر کشور، در شهرها مردم استقبال چندانی از آن نکردند.[۷۷] او دلیل این عدم استقبال را نا آشنائی مردم با نقش شوراهای شهر در کشور خواند. ولی نگاهی به روزنامه های روزها و هفته های پیش از این انتخابات در ۲۱ مهر نشان می دهد که انتخابات درسکوت برقرار شده بود، گوئی دولت اصراری در برگزاری انتخاباتی که با استقبال مردم روبرو شود نداشت و از همین رو در اعلام خبر آن نیز نهایت امساک را به کار برده بود. *کیهان* روز ۱۹ مهرماه حتی خبر انتخابات را که بنا بود روز بعد اجرا شود نداد و در روزهای پیش از این رویداد از مبارزهٔ انتخاباتی خبری نبود. به هرحال، شوراهای انتخاب شده دوامی نیافتند و کارشان به انحلال کشید.

پس از این آزمایش نافرجام، در اوائل آذرماه ۱۳۶۱، مجلس شورای اسلامی «قانون تشکیلات شوراهای کشوری اسلامی» را به جای قانون مصوب شورای انقلاب تصویب کرد. این قانون به وزارت کشور دوماه فرصت می داد تا لایحه ای برای

گسترش نفوذ آنها در روستا می‌خوردند. ۳) خدمات سیاسی شوراها که شامل بر مبارزه با حرکات سیاسی مخالف رژیم در روستا، جمع آوری سرباز و کمک‌های مادی برای جنگ و شرکت در انواع برنامه های سیاسی-مذهبی حکومت در روستا بود. بنابراین همان مصلحتی که تشکیل شوراها در سطح شهر و استان را مانع می شد امر بر تأسیس هرچه فعال تر آنها در روستا می‌داد. همین مصلحت اگر اقتضاء می‌کرد اجازه می داد که شوراهای روستائی انتخابی باشند، اگر نه انتصابی می شدند.[۸۱]

## محدودیت های شوراهای منتخب

انجام انتخابات شوراها در ۷ اسفند ۱۳۷۷، پس از همهٔ مخالفت ها و تعویق ها معلول دلائل گوناگون بود. دلیل اول، تفاوت دولت خاتمی با دولت های پیشین در جمهوری اسلامی است. او و چند وزیر کابینه اش نمایندهٔ اصلاح طلبانِ درون حاکمیت اند. اصلاحاتی که این بخش از حاکمیت می طلبد شامل یک برنامه تمرکز زدائی در دستگاه دیوانی و اعطای حق مشارکت محدود به مردم در اداره امور محلی است. روی کردن به این برنامه را محصول تجربهٔ سال‌های گذشته باید دانست، از جمله مشکلات اداره متمرکز کشور و ضررهائی که اصلاح‌طلبان از روش های حذفی و ضد مشارکتی رقبای خود در حاکمیت خورده اند. می‌توان از تأثیر تحولات سیاسی-فرهنگی سال های اخیر در ذهن این گروه از اصلاح طلبان نیز سخن گفت. گرایش روشنفکران دینی به جانب قبول ارزش‌های دمکراتیک نمی تواند بی تأثیر در اندیشه سیاسی بخشی از اصلاح طلبان بوده باشد. اما دلیل دوم محدودیت های متعددی است که قانون مصوب سال ۱۳۷۵ شوراها برای تعیین تعداد، اختیارات و شرایط انتخاب اعضا قائل شده است. به نظر می رسد که تنها با این محدودیت هاست که گرایش راست در حاکمیت با انتخاب شوراها موافقت کرده است.

محدودیت های قانون ۱۳۷۵، در مقایسه با قانون اساسی جمهوری اسلامی، قانون مصوب شورای انقلاب و قانون مصوب ۱۳۶۱ به قرار زیر است:

**کاهش تعداد واحدها:** اصـل هفتم و صدم قانون اساسی تشکیل شوراها را در استان ها، شهرستان ها، شهرها، محل ها، بخش ها و "نظایر اینها" لازم می‌بینند. اصل صد و یک و صد و دو این قانون اختصاص به شورایعالی استان ها دارد که اعضای آن را نمایندگان شوراهای استان تشکیل می دهند. در قانون مصوب

که به صغارت انسان ها و نیازشان به قیم دارد توجیه مناسبی برای خودداری از تقسیم قدرت بین نمایندگان مردم در شوراهاست. به این معنا عامل دینی امتناع عامل سیاسی‌آن را تقویت می‌کند و درذهن مخالفان تقسیم قدرت، آگاهانه یا ناآگاهانه یکی وسیله توجیه دیگری می شود. در بحث شوراها گاهی به دلیل سیاسی امتناع به تصریح یا تلویح اشاره می شد. آیت الله طالقانی سه روز پیش از فوت خود از تشکیل شوراها در جمهوری اسلامی اظهار تردید کرده بود زیرا به اعتقاد او حاکمان «از آن ترس دارند که با تقسیم قدرت هیچ کاره شوند.»[۷۸] حجة الاسلام اشرفی اصفهانی، رئیس کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس، در مصاحبه با مجله بیان درباره علت عدم اجرای انتخابات شوراها گفت: «یک مقداری احتمال می دهم بعضی از آقایان هیئت دولت خیلی روحشان با شورا توافق ندارد.» او سپس با اشاره به حذف مناسبات و روش های شورائی از نهاد رهبری، صدا و سیما و قوه قضائیه درمجلس بازنگری قانون اساسی (که در سال ۱۳۶۸ تشکیل شد) به این نتیجه رسید که «حکومت دارد به این سمت می‌رود که شور را حذف کنند.» به گفتهٔ اشرفی اصفهانی «عدم اعتقاد به اصل مشارکت واقعی مردم از اصلی ترین موانع تشکیل شوراهای اسلامی و برگزاری انتخابات آن درگذشته و حال به شمار می آید.»[۷۹] دلیل سیاسی دیگری که فرع بر این عدم اعتقاد است از کثرت تعداد شوراهاو اعضای آنها ناشی می شود. در انتخابات اخیر، به رغم حذف شوراهای شهرستان، استان و غیره، تعداد نمایندگان اصلی و علی‌البدلی که باید برگزیده می شدند نزدیک به دویست هزار می رسید. می‌توان فرض کرد که دولتی که اصل را بر عدم اعتماد به شهروندان و بر لزوم کنترل آنها می نهد، وقتی‌با این تعداد و مسئلهٔ کنترل آن ها روبرو می شود از مزایای شور در می گذرد و انتخابات شوراها را تا می تواند به عقب می‌اندازد.

شاهد دیگر در تأیید بعد سیاسی مسأله شوراها تشکیل شوراهای روستائی به رغم تعویق اجرای قانون شورا ها بود. تعداد این شوراها تا اواخر آذرماه ۱۳۶۶ به چهل هزار رسید که به گفتهٔ وزیر جهاد سازندگی شامل بر ۹۰ درصد جمعیت روستائی می شد.[۸۰] تشکیل شوراهای روستایی معلول چند انگیزه سیاسی بود: ۱) اسلامی کردن شوراهای روستائی‌ای که یا در دوران شاه تشکیل شده بود و یا سازمان های چپ و خودمختاری طلب در کشاکش انقلاب به وجود آورده بودند. ۲) رقابت بین وزارت کشاورزی، جهاد سازندگی و هیئت های هفت نفره واگذاری زمین برای تأسیس شوراهای روستائی. برای هریک از این سازمان های دولتی شوراها ابزاری بودند که به کار اجرای سیاست های کشاورزی، عمرانی و

دولت جای خدمت به مردم را گرفته است.

دراصل هفتم قانون اساسی شوراها «ارکان تصمیم گیری واداره امور کشورند.» امّا، مطابق اصل صد و سوم «استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می شوند در حدود اختیارات شوراها ملزم به رعایت تصمیمات آنها» هستند. بنابراین شوراها نه حق عزل و نصب مجریان را دارند و نه مجریان ملزم به اجرای مصوبات شوراها هستند. اصل صد و یک و صد و دو که مختص به شورایعالی استان است، به این شورا اختیار پیشنهاد طرح به مجلس را می دهد، همین طور اختیار نظارت بر اجرای هماهنگ برنامه‌های عمرانی و رفاهی استان ها را، همه در حدود وظایف این شوراها. بدین ترتیب اصول صد و یک تا صد و سه قانون اساسی، با تعدیل اصل هفتم همین قانون، حق تصمیم گیری را به نظارت و پیشنهاد تقلیل می دهد.

در قانون مصوب شورای انقلاب، شورای شهر صاحب حق نصب و عزل شهردار است. این شورا برکار شهردار نظارت می کند و حق دارد برای کلیه امور مربوط به شهرداری در حدود قوانین وتصمیمات شورای شهرستان آئین‌نامه وضع کند. علاوه بر این شورا در امر وصول مالیات های مستقیم و مصرف آنها و نیز مصرف کلی بودجهٔ محل که از طرف دولت تعیین می شود نظارت می کند. شورای ده نیز صاحب حق نصب و عزل کدخداست و بر انجام وظایف او نظارت دارد.

قانون مصوب ۱۳۶۱ نیز به شورای شهر حق نصب و عزل شهردار را می‌دهد. شورا می تواند «با تنفیذ ولی امر» برای تأمین هزینه های شهرداری عوارض تعیین کند و برحسن اداره و حفظ سرمایه و دارائی و درآمد شهرداری نظارت نماید. علاوه براین، تصویب آئین نامه های پیشنهادی شهرداری، تعیین نرخ کرایه وسایل نقلیه، و تصویب مقررات مربوط به تنظیم آب های شهر از جمله اختیارات آن است. دراین قانون از این که شورای ده می تواند کدخدا را عزل و نصب کند سخنی نمی رود. بقیه اختیارات شورای ده در حد نظارت و مراقبت است.

در قانون مصوب ۱۳۷۵ نیز اختیارات شوراهای روستا محدود به مرزهای نظارت وارائه پیشنهاد است. در بند الف وظایف و اختیارات شوراهای روستائی صحبت از «نظارت بر حسن اجرای تصمیم های شورا» می شود، ولی پس از آن جائی اشاره ای به موارد حق تصمیم گیری نیست. شورای روستا می تواند دهیار را نصب و عزل کند، ولی به شرط صدور حکم، یعنی موافقت بخشدار با این

شورای انقلاب از شورایعالی* استان ها خبری نیست، ولی تشکیل شورا
بخش، شهر، شهرستان و استان پیش بینی شده است. درقانون مصوب
شورایعالی استان ها نیز منظور شده است. قانون مصوب ۱۳۷۵ تنها
شوراهای ده، بخش، شهر و شهرک را لازم شمرده و نه دیگر حوزه ها را.

**تعداد اعضای شوراها:** در قانون مصوب شورای انقلاب حداقل تعداد
شوراهای شهر هفت نفر است. در شهرهائی که بیش از سیصد هـ
جمعیت دارند به نسبت هر صد هزار نفر یک نماینده افزوده می شود.
تعداد اعضاء از بیست نفر تجاوز نمی کند. در قانون مصوب سال ۳۶۱
اعضای شورای شهر هفت نفر است، ولی دراین قانون شهرها علاوه
شورای مرکزی دارای شوراهای محله و منطقه نیز هستند که هرکدام هف
دارند. درقانون مصوب ۱۳۷۵ حداقل تعداد اعضاء شوراهای شهر سـ
حداکثر ۱۱ نفر است. تنها شورای شهر تهران پانزده عضو دارد. در
تعداد اعضاء شوراها کاهش تعداد واحدها را نیز باید درنظر داشت.
است هرچه تعداد شوراها کمتر باشد، تعداد اعضای شوراها در مجموع نـ
خواهد بود. کاهش‌تعداد اعضاء کنترل آنها را آسان تر می کند، هم چنیـ
نفوذ در انتخابشان را.

**سوم شرایط انتخاب شوندگی:** در قانون مصوب شورای انقلاب هیچ شرط
احراز صلاحیت انتخاب شدن دیده نمی شود. امّا در قانون مصوب ۳۶۱
براین که بر شوراها صفت اسلامی افزوده شده، چند شرط مشخص سـ
مذهبی و در عین حال قابل تفسیر نیز برای انتخاب شدن قید کرده اند
و تعهد عملی به اسلام، ابراز وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامـ
عدم گرایش به احزاب، سازمان ها و گروههای غیرقانونی و یا مبتنی
التقاطی و غیرالهی، عدم وابستگی به رژیم سابق حتی به عنوان کدخد
اشتهار به فساد اخلاق. در قانون مصوب سال ۱۳۵۷ اعتقاد و التزام
ولایت مطلقه فقیه هم به این شرایط اضافه شده است.

**کاهش اختیارات شورا:** این کاهش در زمینهٔ نصب و عزل مجریان، در تـ
تعیین سیاست های مربوط به دهداری، بخشداری و شهرداری، و در نـ
مجریان به اجرای تصمیمات شورا آشکار است. در مورد وظایف نیز خـ

و ۳۴۳۰۳ روستا که می توانستند شوراهای خود را انتخاب کنند تعداد داوطلبان حدود ۳۳۴ هزار نفر، ازجمله ۷۵۲۱ زن، بود. سنجش صلاحیت داوطلبان با همان معیارهائی که در قانون آمده و باکسب اطلاعات در احوال ایشان از دستگاه های مربوطه موجب حذف ۳۶ هزار تن از آنها شد. برخی هم خود از خیر نمایندگی گذشتند و از میدان خارج شدند. به این ترتیب، تعداد داوطلبان به ۲۹۷۰۰۰ کاهش یافت. از ۳۹ میلیون نفر واجدان حق انتخاب کردن تنها حدود ۲۵ میلیون نفر، یعنی حدود ۶۴ درصد، در انتخابات شرکت کردند[۸۲] که در مقایسه با انتخابات رئیس جمهور، با ۸۰ درصد شرکت کننده اُفتی آشکار است. این اُفت می‌تواند هم دلایل سیاسی داشته باشد- مانند نارضایتی از یک و نیم سال دولت خاتمی، مخصوصاً در شهر تهران- و هم دلایل غیر سیاسی- چون آشنائی اندک مردم با چیزی به عنوان شورا. در تهران، که تنها در حدود یک سوم از ساکنان آن که واجد حق رای بودند در انتخابات شرکت کردند، عبدالله نوری با ۵۸۸۶۴۳ رأی تنها ۳۹/۸ درصد آراء را کسب کرد، که در مقایسه با تعداد واجدان حق شرکت در انتخابات به ۱۴٪ سقوط می کند. به نماینده آخر، محمد غرضی تنها ۱۲ درصد رأی دهندگان و حدود نیم درصد دارندگان حق شرکت در انتخابات رأی دادند.[۸۳] میزان شرکت در شهرهای کوچک و روستاها بیشتر بود شاید به این دلیل که شهرنشینان به این انتخابات بیشتر با چشم سیاسی می‌نگریستند تا روستائیان و ساکنان شهرهای کوچک. به سخن دیگر، ساکنان شهرها با شرکت کمتر نارضایتی سیاسی خود را از حکومت و دولت و یا اختیارات محدود شوراها بیان کردند، در حالی که روستائیان و ساکنان شهرهای کوچک بیشتر متأثر از علائق و فشارهای محلی و ملاحظات واقعاً دهدارانه و شهردارانه بودند.

انتخابات شوراها، در عین حال به میدانی برای مبارزه بین گرایش های موجود در حاکمیت تبدیل شد همانطور که مقولهٔ شور و شورا و قانون آن از ابتدا شده بود. بسیاری از نمایندگان و سخنگویان گرایش راست که در سال‌های گذشته سهم بیشتری در تعویق انتخابات و در تحدید اختیارات شوراها داشت، در برابر عمل انجام شده با قافله همراه شدند و به برشمردن محاسن شوراها برخاستند.[۸٤] به هر تقدیر، انتخابات به نفع گرایش راست تمام نشد. اصلاح طلبان درون حاکمیت نیز انتظار موفقیت بیشتری را داشتند ولی با توجه به شمار منتخبان مستقل که تعدادشان از انتظار هردو جناح بیشتر بود، این انتظار تحقق نیافت.

کار. دراین قانون نصب شهردار هم به همین نحو انجام می گیرد، به پیشنهاد شورا و با حکم وزیر یا استاندار. عزل شهردار نیاز به این حکم ندارد، ولی مشروط به موافقت دو سوم اعضای شورا است. عنوان ماده ۷۵ این قانون«وظایف شوراهای اسلامی شهر» است، ولی در ذیل آن اختیارات این شوراها را هم ذکر کرده اند. وظایف و اختیارات شامل بر ۲۹ مورد خدماتی و مالی می شوند. در ۹ مورد از اینها سخن از نظارت است و در ۱۵ مورد از تصویب و یا تدوین و وضع مقررات. در دو مورد اعمال نظارت مشروط به عدم اخلال در جریان عادی امور شهرداری است. حق تصویب در ۹ مورد محدود به موافقت دستگاههای ذیربط، رعایت دستورالعمل های وزارت کشور، قوانین، مقررات و آئین نامه های مربوطه و نظایر این ها است.

از قانون مصوب سال ۱۳۶۱ به بعد توجه قانونگزار پیش از آن که معطوف به شرح اختیارات شوراها باشد، متمرکز بر وظایف آنان است، وظایفی چون همکاری با مسئولین اجرائی و نهادهای انقلابی در انواع موارد. با این همه، در این قانون هنوز ذکری از وظایف امنیتی و تبلیغی شوراها نشده است. قوانین بعدی این کمبود را جبران می کنند. از جمله قانون مصوب سال ۱۳۷۵ که برای شوراهای اسلامی روستائی این وظایف را درنظر می گیرد: «همکاری با نیروهای انتظامی جهت برقراری امنیت و نظم عمومی»، تعیین و توجیه سیاست های دولت برای روستائیان و ترغیب و تشویق آنها به اجرای آن سیاست ها، ایجاد زمینه مناسب و جلب مشارکت عمومی در جهت اجرای فعالیت های تولیدی وزارتخانه‌ها و سازمان های دولتی و جلب مشارکت و همکاری عمومی برای انجام کارهای فرهنگی و دینی. ارجاع برخی از این وظایف به شوراهای محلی در یک حکومت دمکراتیک شاید خالی از اشکال باشد، ولی در یک حکومت ایدئولوژیک اجرای این گونه وظایف در حد خدمت به حکومت است و بالطبع استقلال عمل و خصلت خودمختارانهٔ شوراها را مخدوش می کند.

### انتخابات شوراها

انتخابات شوراها عاقبت در هفتم اسفند سال ۱۳۷۷ انجام گرفت. قرار، اول بر انتخاب ۱۲۱۴۱۷ عضو اصلی و ۷۹۰۸۱۷ عضو علی البدل برای شوراهای شهری، شهرکی و روستائی بود. ولی در ۳۱۷۶۸ روستا به علت قلت جمعیت کمتر از صد نفر- انتخابات ممکن نبود. در بیش از ۵ درصد آبادی ها هم قلت داوطلبان برای نامزدی مانع انتخابات شد. در سایر نقاط، ۷۲۱ شهر، ۲۴ شهرک

به یاری ادامهٔ تجربهٔ شوراها و مقاومت تدریجی آن ها در برابر عوامل بازدارنده است که می‌توان به سهم فزایندهٔ این نهادها در گسترده تر کردن فرصتی که تشکیل آن ها را ممکن ساخت امیدوار بود.[۸۵]

---

## پانوشت ها:

۱ به نظر می رسد که اهل پژوهش بر این که بنیاد گرائی اسلامی نیز یک پدیده مدرن است اجماع دارند، چه، این طرز تفکر در واکنشی نسبت به مدرنیته به وجود آمده و از آن رنگ گرفته است

۲ آثار این آشنایی را می توان در سفرنامه های ایرانیان دید. برای بررسی تعدادی از آنها ن ک به.

M R Ghanoonparvar, *In a Persian Miror: Image of the West and Westerners in Iranian Fiction*, Austin, 1993

۳ از جمله ن. ک. به: فریدون آدمیت، ***ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران***، تهران بی تاریخ، و ***فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران***، تهران، ۱۳۵۴.

۴ از جمله در کلاس های درسی که انجمن های سیاسی برای علاقمندان برپا کرده بودند

۵ محمدمحیط طباطبائی، ***مجموعه آثار میرزا ملکم خان***، قسمت اول، چاپ اول، تهران، بی‌تاریخ، ص ۴۷

۶. واژه انجمن را ظاهراً معادل سویت روسی گرفتند. فریدون آدمیت به قطعاتی از کتاب ***تاریخ شورش روسیه***، که در سال ۱۳۲۵هـ ق در ایران ترجمه شده بود، اشاره می کند که درآن واژه انجمن را معادل سویت قرار داده اند. ن. ک. به فریدون آدمیت، ***فکر دموکراسی اجتماعی***، ص ۳۴ منگول بیات ادعا می کند که به نظر آدمیت سوسیالیست‌های ایران به عمد انجمن‌را به جای سویت نشانده اند تا همان معنی سویت در اصطلاح سوسیال دموکرات های روس را القاء کنند، ن. ک به

Mangol Bayat, "Anjoman," *Encyclopaedia Iranica* pp. 177-180

مستند این ادعا صفحهٔ ۳۶ کتاب ***فکر دموکراسی اجتماعی*** است، ولی من در این صفحه چنین اظهار نظری ندیدم.

۷. جالب است که در مرامنامه های آنها ـ تا آن جا که در دسترس نگارنده بوده ـ صحبتی از این موضوع نیست. ن. ک. به: «سندی نا شناخته در باره حزب سوسیال دموکرات ایران،» ***دنیا***، شماره دوم، سال ۱۳۴۵، صص. ۹۹-۱۰۱. این غیبت نمی تواند دلیل بی اعتنایی آنها به این مهم باشد، زیرا فعالیت آنها در انجمن تبریز و رشت و دربرخی دیگر از انجمن ها خلاف آن را نشان می دهد بنابراین علت را باید در جای دیگر جستجو کرد.

۸. احمد کسروی، ***تاریخ مشروطه ایران***، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۳۴، ص ۷۲۲

۹. هما ناطق، «انجمن های شورائی در انقلاب مشروطیت،» ***الفباء***، شماره ۴، ۱۳۶۲، ص ۶.

۱۰. برای اطلاعات بیشتر در باره فعالیت های انجمن تبریز ن. ک. به: ***انجمن، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان***، تهران، ۱۳۶۲، مقدمهٔ منصوره رفیعی و هما ناطق، ***همان***، ص ۵۵.

•

## سخن آخر

انقلاب ۱۳۵۷ هنگامی به وقوع پیوست که روند نوسازی جامعه ایران زمینه های اقتصادی و اجتماعی اداره شورائی و غیر متمرکز واحدهای تقسیمات کشوری را بیش از هر زمان فراهم کرده بود. ولی نه تنها رژیم حاکم راه را بر گسترش این زمینه و درنتیجه تشکیل شوراهای محلی واقعی‌بسته بود، بلکه ایده ها و برنامه های نیروهای مخالف رژیم نیز در این مورد راه گشا نبودند. بنیادگرائی اسلامی، دمکرائیسم انقلابی، شوراگرائی تخیلی، خودمختاری طلبی آنارشیک و نظایر این گرایش ها موجب آن حرکتی شدند که علیه استبداد سلطنتی آغاز شد ولی خود به جانب استبدادی دیگر پیش رفت. آنهائی که می خواستند همه چیز را شورائی کنند، آنهائی که در پی اسلامی کردن هر شورائی بودند، آنهائی که شعار شورا را وسیله اعمال نفوذ خود می‌کردند و یا وسیلهٔ گذار به جامعه بی طبقه توحیدی و یا نظام سوسیالیستی می شمردند، هریک در منحرف کردن این حرکت و در تعویق تشکیل شورا سهمی داشتند. با این که در جمهوری اسلامی پیش از هر زمان دیگر سخن از شورا رفته است باز تحولی در ذهن ها و تصورات لازم بود، تا راه بر انتخاب آن ها ـ به نحوی و در محدوده ای که مشروح شد ـ گشوده شود. این تحول هم در اندیشه بخشی از وابستگان به طبقهٔ دولتی صورت گرفت و هم در تفکر نیروهای مخالف این حاکمیت. جهت تحول به سوی واقع بینی، مشارکت طلبی و گرویدن نسبی به دمکراسی ابزاری یا ارزشی بود. شاید بتوان این تحول در کار شوراها را نتیجهٔ روند نوسازی در زمینه اندیشه ها دانست، روندی که بارها در اثر استبداد متوقف شده و در سال های اخیر فرصت رشد مجدد یافته است. با این همه، این فرصت تازه چندان گسترده نیست، تنها روزنه‌ای‌ست در سد استبداد، به آن اندازه که اجازه تشکیل شوراها با آن اختیارات محدود را داده است. بنابراین، شوراها هنوز بیش از آن که از مزایای این فرصت بهره مند شوند از فشارگرایش های ضد شورائی حاکم آسیب خواهند برد. به احتمال بسیار سازمان ها، محفل‌ها و کانون های قدرت خواهند کوشید تا از کار شوراها جلوگیری کنند، یا آنها را به ابزاری برای اعمال نفوذ خود مبدل سازند. در چنین صورتی، این عوامل فرصت شوراها را برای پرداختن به کار ادارهٔ امور محلی باز هم تنگ‌تر خواهد کرد. علاوه براین، بی تجربگی شوراها را نیز باید درنظر داشت، بی تجربگی اعضای آنها در ایفای وظایف و احقاق حقوق خود و در ایفای درست نقش نمایندگی خود در ادارهٔ امور عمومی مردم. بر این ها باید آشنائی اندک مردم با شوراها را نیز افزود. با توجه به همهٔ عوامل یاد شده تنها

بی جا، بی تاریخ، ص ۲۷۰.

۳۴. برای شرح این ماجرا از جمله ن. ک. به؛ *همان*، ص ۲۴۶ و نیز به:

T. Atabaki, *Azerbaijan: Ethnicity and Autonomy in Twentieh-Century Iran*, London 1993.

۳۵ برای اطلاعات در این باره ن. ک. به:

G. Golmoradi, *Ein Jahr autonome Regierung in Kurdistan. Die Mahabad-Republik 1946-1947*, Bremmen, 1992.

۳۶. ن. ک. به: فخرالدین عظیمی: *بحران دموکراسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲)*. ترجمه از اصل انگلیسی. تهران، ۱۳۷۲، صص ۶۰، ۷۷، ۲۰۵.

۳۷. *گذشته چراغ راه آینده*، ص ۲۲۵.

۳۸. بهروز طیرانی، *اسناد احزاب سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۰* ش، تهران ۱۳۷۶، ج۱، ص ۵۱۴ .

۳۹. *همان*، ج ۲، ص ۹۸.

۴۰. *همان*، ج ۱، ص ۵۶.

۴۱. سید ضیاء الدین طباطبائی، «شعائر ملی» ضمیمه روزنامه رعد، ۲۱ مهر ۱۳۲۲. ص ۱۲. جالب آن که کریم کشاورز سیدضیاء را تجزیه طلب می‌خواند و انجمن های ایالتی و ولایتی را برنده ترین سلاح مبارزه با این افکار تلقی می‌کند. ن. ک. به: کریم کشاورز، «انجمن های ایالتی و ولایتی برنده ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه طلبی،» *آژیر*، ۲۹ بهمن ۱۳۲۳، به نقل از *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴۲. بهروز طیران، *همان*، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴۳. *خاطرات مهندس احمد زیرک زاده؛ پرسش های بی پاسخ در سال های استثنائی*، به کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی و خسرو سعیدی، تهران ۱۳۷۶، ص ۴۹۰.

۴۴. ن. ک. به سخنرانی محمد مصدق در جلسه ۱۸ آبان ۱۳۲۴ در بارهٔ وقایع آذربایجان: حسین کی استوان: *سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم*، بی جا، بی تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴۵. *همان*، ص ۲۱۷. ظاهراً به خاطر نگرانی از همین گونه دخالت ها بود که مصدق با لایحه تک ماده ای دولت رزم آرا راجع به اختیارات انجمن های محلی در استان ها و شهرستان ها مخالفت مشروط کرد، زیرا بانی آن را دولت آمریکا می دانست. ابهام در لایحه و نامشخص بودن محتوی آئین‌نامه اجرائی آن وی را وادار کرد که موافقت خود را منوط به اطلاع از مفاد آئین نامه کند، تا معلوم شود از تصویب این ماده چه نظری دارند. ن. ک. به: محمدعلی سفری، *قلم و سیاست: از استعفای رضا شاه تا سقوط مصدق*، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۵۳.

۴۶. ن. ک. به: حسین لاجوردی، «حکومت مشروطه واصلاحات در دوران مصدق،» *مهرگان*، ۱۹۹۵، ص ۵۸.

۴۷. برای متن این قانون ن. ک. به آ. ک. س. لمبتون، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه از اصل انگلیسی، تهران ۱۳۳۹، ص ۷۱۲ به بعد.

۴۸. محمدرضا پهلوی، *انقلاب سفید*، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۰۳.

۴۹. *مجموعه قوانین سال ۱۳۳۴* ، ص ۱۸۳.

۱۱. ن. ک. به:

Ann K. S Lambton, "Persian Political Societies (1906- 11), *St. Anthony Papers,* No 16, 1963, p. 48.

۵۵. درباره این انجمن ها نیز ن. ک. به: «خسرو شاکری، پیشینه های جنبش انجمنین؛ از مشروطه تا فردای شهریور ۲۰،» *کتاب جمعه ها*، شماره. ۵، زمستان ۱۳۶۴، صص ۵ تا ۶۰. نیز ن. ک به هما ناطق، *همان*، ص ۴ و منگول بیات، *همان*.

۱۲. برای آگاهی از برخی تند روی های انجمن تبریز و نتایج تفرقه انگیز این تندروی ها ن ک به: منصوره رفیعی، *همان*، ص ۱۶۴.

۱۳. *اسناد مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۲.

۱۴. خسرو شاکری، *همان*، ص ۳۱.

۱۵. منصوره رفیعی، *همان*، ص ۲۲۵.

۱۶. احمد کسروی، *همان*، ص ۴۶۹.

۱۷. فریدون آدمیت، *فکر دموکراسی اجتماعی*، ص ۲۲.

۱۸. مصطفی رحیمی، *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، تهران، ۱۳۵۷، صص ۲۲۶ و ۲۳۵

۱۹. ن. ک. به: عبدالله مستوفی، *تاریخ قاجار*، ج دوم، تهران، ۱۳۴۳، ص ۳۸۰.

۲۰. منصوره اتحادیه (نظام مافی)، *مرامنامه و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران در دومین مجلس شورای ملی*، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۱۹.

۲۱. *همان*، ص ۱۴۹.

۲۲. *همان*، ص ۱۵۹.

۲۳. *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، جلد ۱۳، تهران، بی تاریخ، ص ۳۳.

۲۴. *همان*، ص ۲۷.

۲۵ به نقل از نشریهٔ فرقه سوسیالیست، *همانجا*.

۲۶. از برنامه مصوب این حزب در کنگره انزلی، *همان*، ص ۸۹.

۲۷. *همان*، ص ۱۳.

۲۸. ن. ک. به: منصوره اتحادیه، *همان*، ص ۶.

۲۹. *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، ج ۱۹، ص ۱۱۷.

۳۰. محمد تقی بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران؛ انقراض قاجاریه*، ج ۲، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۰.

۳۱. *همان*، ص ۳۳.

۳۲. رضاشاه مدتی در جهت اجرای اصول ۲۹، ۹۰-۹۳ قانون اساسی گامی برنداشت. درسال ۱۳۰۹ قانونی برای انتخاب شهرداری ها وضع شد که اعضای آن در یک انتخاب دو درجه ای از میان مالکان و بازرگانان برگزیده می‌شدند. قرار بود این قانون را در سال ۱۳۲۱ هم به اجرا بگذارند که با مخالفت برخی از نمایندگان و احزاب روبرو شد، از جمله حزب توده ایران. ن. ک. به: رهبر، ۱۶ و ۱۸ بهمن ۱۳۲۱.

۳۳. برای شواهد این موضوع از قول جعفر پیشه وری ن. ک. به: "جامی"، *گذشته چراغ راه آینده*،

۷۲. ن. ک. به: سلسله مقالات در: *مجله پاسدار اسلام*، شماره ۱۰، مهر ۱۳۶۱، صص ۲۰، ۵۸.

۷۳. *صورت مذاکرات مجلس شورای اسلامی*، ۲۹ تیر ۱۳۶۱، ص ۲۰.

۷۴. *کیهان*، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۵.

۷۵. *همان*، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۵.

۷۶. سید علی موسوی، *عروج آزادی در ولایت فقیه*، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۰۱.

۷۷. *کیهان*، ۲۳ مهر ۱۳۵۸.

۷۸. *شهادت و شورا، خطبه های نماز جمعه*، به کوشش بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی، تهران ۱۳۵۸، ص ۶۶.

۷۹، *بیان*، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۷۰، ص ۱۲.

۸۰. *کیهان*، ۳۰ آذر ۱۳۶۶

۸۱. برای اطلاع بیشتر در باره شوراهای روستائی ن. ک. به:

Asghar Schirazi, *Islamic Development Policy* . . ., p. 261.

۸۲. مبنای این ارقام روزنامه های روز ایران اند و نیز مقاله ای از ناصر پاکدامن با عنوان «جمهوری اسلامی درآئینه انتخابات شوراها» که بناست در مجله *نقطه* شماره ۹ منتشر شود. از او سپاسگزارم که مقاله را قبل از انتشار در اختیار من گذاشت.

۸۳. پاکدامن، *همان*.

۸۴. اسدالله بادامچیان شورا را «تبلور مشارکت مردمی» خواند (*رسالت*، ۴ دی ۱۳۷۷)، آیت الله مهدوی کنی آن را یک «نهاد مدنی و مردمی» قلمداد کرد (*همان*، ۲۱ دی ۱۳۷۷)، محمدرضا باهنر اعلام کرد که «تشکیل شوراها تفسیر عملی دخالت مردم در سرنوشت خود است» (*همان*، ۱۶ دی ۱۳۷۷)، و هاشمی رفسنجانی نیز، که در دوره هشت ساله ریاست جمهوری اش قدمی مؤثر در راه اجرای قانون شوراها برنداشته بود اعلام کرد که «انتخابات شوراها گام مؤثری برای اداره بهتر کشور است» (*همانجا*).

واقعیت آن است که وابستگان به این گرایش کوشیده بودند با استفاده از اکثریتی که در مجلس دارند قانون شوراها را به نحوی تغییر دهند که نتیجه انتخابات به سود آنها باشد. از جمله طرحی با دو فوریت به مجلس آوردند که نافرجام ماند. ظاهراً نیت طراحان آن چنان آشکار بود که موافقت برخی از نمایندگان را نیز با آن متزلزل کرد. (ن. ک. به: *سلام*، ۲ آذر۱۳۷۷) با این وجود اکثریت هیئت نظارت مرکزی ـ که اعضای آن از میان نمایندگان مجلس انتخاب می شوند ـ در دست این گرایش بود. این هیئت هیئت های نظارت استان ها را مطابق میل خود تعیین کرد و به کمک آنها دست به اعمال نفوذ در روند و نتیجه انتخابات زد. این هیئت از جمله تا هفته ها پس از پایان انتخابات بیهوده کوشید تا صلاحیت چند تن از منتخبان شورای شهر تهران را رد کند. دولت نیز در مقابل وزارت کشور و از این طریق هیئت های اجرائی انتخابات را در دست داشت و از آنها برای خنثی کردن برخی از نقشه های گرایش راست استفاده می‌کرد.

۸۵. این مقاله در اواخر بهار ۱۳۷۸ به پایان رسید. پس از این تاریخ بود که شوراها سرانجام انتخاب شدند و کار خود را آغاز کردند. اخبار مندرج در بارهٔ این شوراها، به ویژه در تهران، دلالت

۵۰. *مجموعه قوانین سال ۱۳۴۱*، ص ۶۵.

۵۱. ن. ک. به: سید حمید روحانی، *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، ج ۱، ص ۱۴۴. علت دیگر مخالفت روحانیت حذف قید اسلام در شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان بود.

۵۲. ن. ک. به:

Ali Farazmand, *The State, Bureaucracy, and Revolution in Modern Iran. Agrarian Reforms and Regime Politics.* London, New York, 1989, p. 112; Asghar Schirazi, *Islamic Development Policy. The Agrarian Question in Iran.* Boulder & London, 1993, p 7.

۵۳ ن. ک. به: *اسناد پلنوم ۱۶* در: *اسناد و دیدگاه های حزب توده ایران از آغاز پیدائی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷*، تهران، ۱۳۶۰.

۵۴. *اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸*، تهران ۱۳۵۹، ص ۲۱۷.

۵۵ ن. ک. به: *برنامه و اساسنامه حزب دمکرات کردستان ایران*، مصوب کنگره پنجم، فصل دوم، مبانی حود مختاری، آذر ۱۳۶۰، ص ۱۷.

۵۶. *دیدگاه های مجاهدین خلق درباره قانون اساسی*، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷.

۵۷. *همان*، ص ۱۶۵.

۵۸. ن. ک. به: *اسناد نهضت آزادی ایران: صفحاتی در تاریخ معاصر ایران*، تهران، ۱۳۶۱-۱۳۶۲، ج ۱ ص ۴۳ و ج ۲، ص ۵۷.

۵۹ برای متن سخنرانی آیت الله طالقانی در ۳۰ تیر ۱۳۵۸ ن. ک. به: *وحدت و آزادی: مجموعه پنج سخنرانی*، گردآورنده محمد بسته نگار و سید محمد مهدی جعفری، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۷.

۶۰. برای نمونه ر. ک. به: روح الله موسوی خمینی، *حکومت اسلامی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.

۶۱. ن. ک. به: *راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*. تهران، اداره کل امور فرهنگی در روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸، صص ۱ و ۱۲.

۶۲. *صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱، به ترتیب، صص ۳۲۷، ۳۳۰، ۴۰۰.

۶۳. *همان*، ص ۳۶۱.

۶۴ *همان*، ص ۳۳۰.

۶۵. *همان*، ص ۳۳۱.

۶۶. *همان*، ص ۴۰۴ و، همان، ج ۲، صص ۹۸۵-۹۷۹.

۶۷. *همان*، صص ۹۷۷ و ۹۸۸.

۶۸. *رسالت*، ۱۲ آذر ۱۳۶۵.

۶۹. *فقه سیاسی اسلام*، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷۵.

۷۰. حسینعلی منتظری، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، تهران، ۱۳۶۷، ج ۳، صص ۱۹۵-۷۷

۷۱. *همانجا*.

**فرهاد کاظمی***
**لیزا رنولدز وولف****

# شهرنشینی، مهاجرت، و گسترش نارضایتی***

با گذشت بیست سال از انقلاب ایران، رشد سریع و فزایندهٔ شهرها و مهاجرت به حومهٔ شهرها هم چنان معضل پیچیده ای برجا مانده است. این مقاله به تحلیل تلاش های جمهوری اسلامی برای حل مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که همانا پیامدهای رشد فزایندهٔ شهرها هستند و نیز به ارزیابی ارتباط میان اهداف ایدئولوژیکی رسمی حکومت و برنامه های موجود اقتصادی آن در روند حل معضلات مربوط به فقر شهری می پردازد. این مقاله مشخصاً به نتایج زیر خواهد رسید:

۱. زندگی شهری یکی از خصوصیات مهم تاریخ ایران بوده است و در حال حاضر نیز نقش حساسی را در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور بازی می کند.

۲. تفوق شهر، اساساً محصول دوران پس از جنگ جهانی دوم در ایران و متأثر از عوامل متنوع داخلی و خارجی است.

---

* استاد علوم سیاسی و معاون دانشگاه نیویورک.

** پژوهشگر علوم سیاسی.

*** این نوشته فصلی ازکتاب زیراست که با تغییرات و اصلاحاتی برای این شمارهٔ ویژه تهیه و توسط فاطی امان به فارسی برگردانده شده است:

Michaed E. Bonine, ed., *Population, Poverty, and Politics in Middle East Cities*, Gainesville, University Press of Florida, 1997.

بـر درستی پیش بینی هایی دارند که در سخن آخر این نوشته آمده است. شکایات از محد
اختیارات شوراها، از تنگناهای مالی، از دخالت صاحبان قدرت محلی و حکومتی، و نیز بی تـ
اهالی و نیازشان به آگاهی بیشتر در بارهٔ کار و وظایف شوراها را در این اخبار می توان د
همان حال، به نظر می رسد که کوشش هایی نیز برای توسعهٔ اختیارات شوراها و نیز :
شوراهای عشایری و محله ای و روستائی آغاز شده که خود با مقاومت ها و مخالفت هایی روبر

مقابل فقیر،غربی در مقابل اسلامی.

در اواسط دهۀ هفتاد، اِعمال سیاست های جدید دولت جهت بالا بردن اجاره و ریشه کن کردن آلونک سازی، مهاجران جدید را با بی خانمانی و سرنوشتی تلخ روبرو ساخت. درچنین اوضاع و احوال امکانات مهاجران برای مطرح کردن خواست های سیاسی خود بسیار محدود بود. با آن که در برخی محلات فقیرنشین تهران مهاجران از طریق تهیه طومار و عرضۀ آن به مسئولین، اعتراض خود را نسبت به تخریب آلونک ها ابراز می کردند، ولی امکان مشارکت سیاسی اساساً وجود نداشت و به هرحال مهاجران اصولاً پیوند و ارتباطی با احزاب سیاسی نداشتند. درچنین اوضاع و احوال انجمن های مذهبی که از جمله تحت عنوان "هیئت" فعالیت می کردند به محل اصلی مشارکت اجتماعی و تنها امکان برای فعالیت جمعی مهاجران تبدیل شدند. "هیئت ها" که عمدتاً براساس ویژگی های قومی و جغرافیایی شکل می گرفتند، نقش ویژه ای در ارتقاء آئین های مذهبی و برگزاری مراسم دینی شیعه ایفا می کردند. در دوران اوج اعتراضات علیه دولت این هیئت ها وسیله ای در دست روحانیت برای تحریک و بسیج مهاجران برای شرکت در تظاهرات شهری شدند.

با آن که وضعیت زندگی مهاجران فقیر، به نارضایتی‌گسترده انجامیده بود، اما همۀ مهاجران به نسبت مساوی در انقلاب شرکت نکردند. گروهی از زاغه‌نشینان، یکپارچه به مسئلۀ مسکن که در اصل نیاز مبرم و اساسی آنان بود، پرداختند و به سرعت برای دفاع از کاشانه های خود و برای جلوگیری از تخریب قهرآمیز آن متحد شدند. اما این اتحاد، به خودی خود به معنی شرکت در اعتراضات و تظاهرات سیاسی نبود. برعکس، این بسیج تهیدستان غیرزاغه‌نشین و تاکید بر ابعاد مذهبی بود که در نهایت با موفقیت روبرو شد.

## دگرگونی های پس از انقلاب

سرچشمۀ رشد جمعیت شهری در دوران پهلوی عمدتا" مهاجرت داخلی از شهرهای کوچک ایران و روستاها به شهرهای پر جمعیت بود. اما ماهیت گسترش شهری پس از انقلاب تغییری اساسی یافت. در کنار مهاجرت به حومۀ شهرها، عوامل جدید دیگری، از جمله مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور در اثر انقلاب، مهاجرت به ایران و توطن در آن درنتیجۀ اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی، دو جنگ نسبتاً پی در پی درخلیج فارس و سرانجام نرخ بالای رشد طبیعی جمعیت، چهرۀ شهرها را دگرگون کردند.[۴] در سلسله مراتب

۳. بخش قابل توجهی از توسعهٔ تهران، نتیجهٔ مهاجرت‌های داخلی بود. این توسعه به نوبهٔ خود به پیدایش پدیدهٔ دو فرهنگی انجامید که در پایتخت فقیر و غنی‌را بر اساس چند محور از جمله تعلقات فرهنگی، اقتصادی، رفاه و موقعیت سکونی از هم مجزا می کند.

۴. شهرهای ایران در پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسیار عمده ای ایفا کردند و در عین حال باعث انسجام نوع مدرنی از رهبری مدنی در خیزش های عمدهٔ سیاسی‌ـاجتماعی شدند.

۵. مسئله رشد فزایندهٔ شهرها و مهاجرت لجام گسیخته از مسایلی است که ز زمان استقرار جمهوری اسلامی روز به روز حادتر می شود. دراین میان عنصر مهم و جدید دیگر نیز که مهاجرت پناهندگان افغانی و عراقی است به رشد جمعیت کمک قابل توجهی کرده است.

۶. توسعهٔ شهری پس از انقلاب نیز دلالت بر تغییرات مهمی در ترتیب جمعیت شهرهای بزرگ کشور دارد. در عرض چند سال گذشته، مشهد از نظر تعداد جمعیت، اصفهان را پشت سر گذاشته و نرخ رشد جمعیت آن حتی از تهران نیز بالاتر رفته است.

۷. مسایل توسعه شهری و خانه سازی، از مسایل مهم ایران پس از انقلاب است. آشوب و اغتشاشات در لایه های فقیر شهری در شهرهایی نظیر اراک و مشهد و شیراز ممکن است خود گواه ظهور مجدد نارضایتی ها و اعتراضات شهری باشد.

درطول بیست و پنج سال اول قرن بیستم، سه شهر اصفهان، تبریز و تهران، عرصهٔ اصلی توسعه زندگی شهری در ایران بود. فعالیت اجتماعی در این شهرها (هرکدام با بیش از صدهزار نفر جمعیت) تأثیر عمیقی بروضعیت سیاسی و اقتصادی سراسر ایران داشت.[۱] پس از این دوره، و با آغاز سلطنت رضاشاه، ایران وارد دوران رشد سریع توسعه شهری شد. درسال ۱۹۷۶ جمعیت تهران معادل ۴/۵ میلیون، بیش از هفت و نیم برابر شهر تبریز و تقریباً هفت برابر اصفهان بود.[۲] طی این دورهٔ رشد سریع، تهران به شدت متأثر از مهاجرت از روستاها بوده است. در زمان انقلاب ۱۹۷۹، تعداد کل مهاجرین فقیر در تهران بیش از یک میلیون نفر بود.[۳] اکثریت مهاجران فقیر جدید درجنوب شهر تهران و بیشتر ساکنین ثروتمند در شمالی‌ترین نقاط تهران زندگی می‌کردند. پایتخت ایران به وضوح یک شهر دو فرهنگی بود، شهر تضادها و تقابل ها: شمال در مقابل جنوب، سنتی در مقابل مدرن، روستایی در مقابل شهری، غنی در

سرعت گرفت. کار برق‌رسانی به روستاها نسبت خانه‌های بهره مند از برق را به ۵۳ درصد ـ در مقایسه با ۲۴ درصد قبل از انقلاب ـ افزایش داد. این اقدامات به امید پایان دادن به مهاجرت گستردهٔ روستائیان به شهرها صورت گرفت. امّا، با وجود برخی موفقیت‌ها در اوایل انقلاب، این تلاش ها در نهایت ناموفق ماند. به عنوان نمونه با وجود افزایش سهم مصرف برق در بخش کشاورزی، بازدهی تولیدی این بخش، کفاف رشد سریع جمعیت را نمی‌داد. واردات غلات از ۱/۲ میلیون تن در سال ۱۹۷۶، به ۴/۷ میلیون تن در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت. با آن که تولید داخلی از ۱۷ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ به ۱۹ میلیون تن در سال ۱۹۸۴ رسید، اما به نسبت رشد جمعیت رقمی ناچیز بود.[۷] به این ترتیب، این بهبود نسبی در وضعیت روستاها، عملاً مانع مهاجرت روستائیان به شهرها نشد.

**پناهندگان افغانی**

با ترقی فاحش قیمت نفت در دههٔ هفتاد، کارگران افغانی به گونه ای روزافزون وارد ایران می‌شدند. در آن دوران اقتصاد رو به رشد ایران به کار ساده و غیرتخصصی آنان به شدت نیازمند بود. با آن که ضرورت حضور و خدمات افغانی‌ها در اثر انقلاب، دگرگونی های سیاسی و افت اقتصادی ناشی از انقلاب کاهش یافته بود، اما مهاجرت افغانی‌ها به ایران متوقف نشد. آشوب‌های داخل افغانستان در سال ۱۹۷۸ و اشغال این کشور توسط شوروی، موج عظیمی از افغانی‌ها را وادار به ترک وطن و فرار و مهاجرت به ایران و پاکستان کرد. مهاجرت پناهندگان سیاسی افغانی به ایران و پاکستان در تمام دههٔ ۱۹۸۰ افزایش یافت تا آنجا که بیش از یک سوم جمعیت افغانستان (بیش از ۵ میلیون نفر)، سرزمین خود را ترک کردند.

اشغال افغانستان توسط شوروی، پناهندگان اقتصادی افغانی را، که برای یافتن کار به سوی ایران سرازیر می‌شدند، به پناهندگان سیاسی تبدیل کرد. جمعیت در حال رشد افغانی ساکن ایران، با کاهش شدید امکانات اشتغال، جدال‌های گروهی درون ایران و جنگ ایران و عراق روبرو شد. گرایش ایدئولوژیک حکومت ایران برای کمک به یک کشور مسلمان، بواسطه مشکلات داخلی، محلی و بین‌المللی، بطور جدی مختل شده بود. انتظار افغانی‌ها به مساعدت های بیشتر، به خاطر مشکلات یاد شده، دیگر برای مقامات ایرانی از اولویتی خاص برخوردار نبود. با این همه، حکومت ایران از مسئولیت تأمین مخارج غذا، پناهگاه و لباس پناهندگان ثبت شده، تا هنگام دریافت کمک‌های مکمل از

و درجه‌بندی شهری ایران و در شکل توسعهٔ شهر تهران نیز در عرض بیست سال پس از انقلاب تغییرات مهمی ایجاد شده است. همزمان با اُفت اقتصاد کشور پس از پیروزی انقلاب، رتبهٔ تهران در میان شهرهای ایران تنزل کرد و مشهد به خاطر اهمیت موقعیت مذهبی فزایندهٔ آن، از اصفهان دومین شهر بزرگ ایران سبقت گرفت. در سال ۱۹۸۶ جمعیت تهران تنها ۴/۱ برابر مشهد دومین شهر بزرگ ایران بود. با آن که مساحت تهران از ۳۵۰ کیلومتر مربع در سال ۱۹۷۱، به حدود ۷۱۵ کیلومتر مربع در سال ۱۹۹۱ رسید، اما درصد رشد متوسط شهر تهران در این مدت تنها ۲/۹ درصد، یعنی به مراتب پائین‌تر از رقم ۵/۵ درصد رشد بقیه ایران بود.[۵]

## رشد جمعیت

مهمترین ویژگی گسترش شهری پس از انقلاب، درصد بالای رشد جمعیت بوده است.[۶] جمعیت کل ایران از ۳۳،۷۰۸،۷۴۴ در سال ۱۹۷۶، به ۴۹،۸۵۷،۳۸۴ در سال ۱۹۸۶ (جمعیت در سال ۱۹۹۳، ۶۰ میلیون تخمین زده می‌شد)، یعنی افزایشی معادل ۴۷/۹ درصد داشت. جمعیت شهرها در طول این ده سال از این هم سریع‌تر بود و از ۱۵،۷۱۵،۳۳۸ به ۲۶،۹۹۱،۵۴۳ یعنی ۷۱/۸ درصد رشد رسید. به این ترتیب اکنون ایران کشوری «شهرنشین»ی تلقی می‌شود که جمعیت شهری آن از ۴۶/۷ درصد در سال ۱۹۷۶، به ۵۴/۱ درصد در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته و بدین ترتیب در مرز تعیین کننده ۵۰ درصد قرار گرفته است. جمعیت روستائی نیز از ۱۷،۹۹۳،۴۰۵ در سال ۱۹۷۶، به ۲۲،۶۱۱،۲۴۱ در سال ۱۹۸۶ (با رشدی برابر ۲۵/۷ درصد) افزایش یافته است. در مجموع، رشد متوسط سالانهٔ کل کشور در این دوره، معادل ۴ درصد بوده است. این رقم میانگین رشد شهری معادل ۵/۵ درصد و رشد روستائی برابر ۲/۴ درصد استد.

## مهاجرت به شهرها

با اعلام تصمیم رژیم جمهوری اسلامی مبنی بر ضرورت کاهش تفاوت درآمد شهری-روستائی، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی افزایش یافت و دولت به منظور متنوع کردن اقتصاد روستائی، به گسترش صنایع روستائی پرداخت. تلاش‌های دیگری نیز در این زمینه صورت گرفت. در سال ۱۹۷۹ بنیادی به منظور خانه‌سازی برای بخش فقیرتر مردم تأسیس شد. برای ارتباط روستاها با یکدیگر و با شهرهای کوچک در مناطق عقب‌افتاده برنامه جاده سازی در این نواحی

.گان گاه از چهار سال نیز تجاوز می کرد.[۱۳]
از مشکلات اساسی مهاجران افغانی در ایران، مسئلهٔ منزلت اجتماعی
ت. بسیاری از ایرانی ها، افغانی ها را در مجموع مسئول جنایاتی می دانند
سوی درصد اندکی از آنان ارتکاب می شود. این مشکل با ارائه لایحه‌ای از
یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی برای تمرکز مستمر پناهندگان
در اردوگاه‌های مخصوص، شدت بیشتری یافت.[۱۴] این لایحه که مورد تأیید
نبود و در مجلس نیز رد شد، خود حاکی از بیم و نگرانی مردم از
.گان افغانی بود.
شمار قابل توجه پناهندگان افغانی آشکارا تأثیر مهمی بر بافت جمعیت شهر
حد کمتری، بر جمعیت روستاها و ساختار مهاجرت در ایران داشته‌اند. به
مثال، جمعیت زاهدان از ۹۴ هزار نفر در سال ۱۹۷۶، به ۲۸۲ هزار نفر
ال ۱۹۸۶ رسید. یعنی در عرض ده سال، سه برابر شد. بنابراین، حداقل
از رشد کم‌نظیر مشهد، نتیجهٔ مجاورت این شهر با افغانستان و جریان
مهاجرت پناهندگان افغانی به آن بوده است.[۱۵] افزون بر این، مشهد به
درگیری‌های میان پناهندگان افغانی نیز تبدیل شد. در تابستان ۱۹۸۵،
ا قبل از آن که خبرگزاریهای غربی، اغتشاشات پراکنده در زاغه‌نشین‌های
را گزارش کنند، نشریهٔ *پناهندگان* به نقل مواردی از نزاع‌های میان ساکنان
و پناهندگان پرداخت، که براساس همین گزارش حداقل یک پنجم جمعیت
ن استان را تشکیل می‌دهد.[۱۶]

**جائی های ناشی از جنگ**

ایران و عراق پیامدهای مهمی برای جمعیت شهری ایران داشت. در اثر
، جمعاً ۲/۵ میلیون نفر مسکن و شغل خود را از دست دادند. ۵۲ شهر
تخریب شد. از این تعداد، ۶ شهر با خاک یکسان شد و ۱۵ شهر دیگر
۳۰ تا ۸۰ درصد آسیب دید.[۱۷] درنتیجهٔ این ویرانی ها، بسیاری از
زدگان، مجبور به زندگی در پناهگاه‌های موقت در شهرهای اصلی ایران
. بیشترین صدمات جنگی به استان خوزستان وارد شد که در آن بقایای
باستانی شوش و همچنین آبادان، شهرنفتی مدرن ایران، به شدت آسیب دیدند.
تغییرات شهری ناشی از جنگ خلیج فارس (۹۱-۱۹۹۰) نیز قابل توجه
منابع آگاه در امور پناهندگان اعلام کرده اند که تا سال ۱۹۹۱، بیش از

کمیساریای عالی پناهندگان در سازمان ملل در سال ۱۹۸۴، شانه خالی نکرد.
آمار دقیق پناهندگان افغانی درایران متناقض است. یک اداره نشر دولتی آمریکائی در سال ۱۹۸۸، این رقم را ۱/۹ میلیون نفر اعلام کرد.[۸] منابع دیگر این رقم را حدود ۲/۸ و حتی ۳ میلیون نفر تخمین می‌زنند.[۹] تا اوایل سال ۱۹۹۰، جمعیت افغانیها احتمالاً بین ۲ و ۲/۵ میلیون بوده است. دسترسی به ارقام درست در این باره کاری دشوار است چون براساس اوضاع و احوال و امکانات اشتغال، تعداد واقعی کارگران افغانی مرتباً در حال تغییر است. مهاجرت فعلی به ایران، بویژه در ماه‌های تابستان که نیاز به نیروی کار بیشتر است، امری غیرعادی نیست[۱۰] واقعیت غیر قابل تردید این است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مهاجران افغانی در سراسر ایران و در وحلهٔ اول در تهران، مشهد و بقیه مراکز شهری اقامت گزیده اند. در سال ۱۹۸۵، بیشترین تعداد افغانی ها در استان های زیر ساکن بودند ۶۰۰ هزار در خراسان، ۱۲۰ هزار در سیستان و بلوچستان، ۱۲۰ هزار در کرمان، ۱۵۰ هزار در فارس، ۱۵۰ هزار در یزد.[۱۱]

برای کنترل مهاجران افغانی، جمهوری اسلامی در اوایل ۱۹۸۳، افغانی ها را وادار کرد که رسماً ثبت نام و کارت شناسائی مخصوص دریافت کنند. با این که در باور برخی هدف اصلی دولت ایران از صدور این کارت ها کنترل فعالیت‌های سیاسی مهاجران افغانی است، اما این کارتها در عین حال به این مهاجران امکان می‌داد که جیرهٔ خود را دریافت کنند و حتی اجازهٔ کار قانونی به دست آورند. بسیاری از افغانی‌ها از بیم انگیزه‌های دیگر جمهوری اسلامی در اقدام به صدور کارت های شناسائی، از جمله وادار کردن آنها به شرکت در جبهه‌های جنگ ایران و عراق، از ثبت نام سر باز زدند.

کنترل جمعیت افغانی با تشکیل یک نهاد دولتی با عنوان شورای پناهندگان افغانی میسر شده است. این شورا به ایجاد مراکز بهداشت و قرنطینه در سراسر کشور، بخصوص در نواحی مرزی خراسان که شمار زیادی از پناهندگان بطور معمول از آنجا وارد می‌شوند، اقدام کرده است. تخمین زده می‌شود که بیش از یک سوم افغانی های مقیم ایران در سال ۱۹۸۰ در خراسان سکنی داشتند. در همین نواحی شرقی ایران، «روستاهای موقت افغانی» تشکیل شد. مراکز مشابه دیگری، دورتر از مرزها، از جمله در نقاطی نظیر اصفهان و حتی نزدیک کرمان و نیز در حومهٔ مشهد، تربت‌جام و شیراز نیز ایجاد گشتند. امّا، تا پایان سال ۱۹۸۰ کمتر از ۳ درصد پناهندگان افغانی در اردوگاه های پناهندگان سکنی داشتند.[۱۲]
با آن که این اردوگاه ها برای اقامت موقت ایجاد شده بود، اقامت برخی از

رهبران رژیم بر تأمین عدالت اجتماعی و ضرورت حل مشکلات طبقهٔ محروم و "مستضعف"، انتظارات عمومی از دولت، به ویژه در زمینهٔ کاهش نابرابری‌ها، چاره‌جوئی برای توزیع ناعادلانهٔ ثروت و تفاوت فاحش شهر و روستا و تبعیضات منطقه‌ای بالا گرفت.

**روستائیان فقیر و مسئلهٔ اصلاحات ارضی**

مسئلهٔ کشاورزی و اصلاحات ارضی همچنان، پس از گذشت سال ها، گریبانگیر نظام سیاسی ایران است. در دوران پس از انقلاب، اصلاحات ارضی از چند مرحلهٔ مشخص عبور کرد. در اولین مرحله، در سال ۱۹۷۹، اراضی متعلق به سرآمدان سیاسی و اقتصادی دوران شاه و بسیاری از مهاجران به خارج به تصرّف دهقانان، نیروهای مسلح چپ و اعضاء کمیته های انقلاب درآمد. مرحلهٔ بعدی اصلاحات ارضی، همزمان با بحران گروگانگیری و سقوط دولت موقت بازرگان شروع شد. در بهار ۱۹۸۰، شورای انقلاب قانونی را برای اجرای اصلاحات ارضی گسترده تصویب کرد. این قانون که معطوف به تقسیم دوبارهٔ اراضی بود و مالکیت‌های موجود را به شدت محدود می‌کرد، با مخالفت شدید بخشی از روحانیت، مالکین، و کشاورزان نسبتاً متمکن روبرو شد. افزون براین، اجرای این قانون با مشکلات غیر قابل حل، از جمله، قتل شماری از اعضاء هیأت‌های مسئول اجرای قانون، در برخی مناطق روبرو گشت. به دنبال مخالفت گسترده با این قانون، آیت‌الله خمینی آن را غیرقابل اجرا اعلام کرد.

در سال ۱۹۸۱، قانون جدیدی به تصویب رسید که بی‌شباهت به قانون پیشین نبود. گرچه براساس قانون جدید حدود مالکیت مشروع گسترده تر شد، شورای نگهبان آن را بخاطر عدم تطابق با احکام و موازین شرعی رد کرد.[۱۹] بدین ترتیب، هرگونه اقدام واقعی برای اجرای اصلاحات ارضی عمیق ناکام ماند. با آن که در سال های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ طرح های معتدل‌تری در این زمینه به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، چهرهٔ روستاهای ایران تغییر قابل ملاحظه‌ای نیافت. این قانون کار واگذاری زمین به زارعین بی‌زمین و بی بضاعت را عملی ساخت و مالکین نیز براساس ضوابطی که ویژگی‌ها و نیازهای منطقه‌ای را ملحوظ می‌داشت، اجازهٔ یافتند که بخشی از زمین خود را نگهدارند.[۲۰]

اصلاحات ارضی جمهوری اسلامی در نهایت معطوف به تأمین رضایت موافقین و مخالفین این گونه اصلاحات بود. به همین دلیل، سیاست‌های متناقض رژیم دربارهٔ مسئلهٔ ارضی و کشاورزی، روستاها را با مسائل حل ناشدهٔ فراوان

۱/۱ میلیون پناهندهٔ عراقی، به ایران گریخته‌اند. بسیاری از این پناهندگان در ستان های آذربایجان غربی، کرمانشاه و کردستان و برخی از شیعیان عراقی و یز کسانی که در مناطق نظامی عراق و کویت جا مانده بودند، در استان فوزستان سکنی گزیدند. برخلاف پناهندگان افغانی که در ایران اقامتی طولانی اشته اند، غالب عراقی‌های پناهنده به میهن خود باز گشتند و بنابراین تأثیر مضور آنها بر شهرهای ایران پایدار نبود. بسیاری از عراقی‌های باقی‌مانده در یران، در اردوگاه‌های استانهای غربی و مرکزی ایران زندگی می‌کنند و عامل مهمی در تشدید فشارهای موجود در شهرها نیستند.

## مهاجرت به خارج

مهاجرت بیش از دو میلیون ایرانی به خارج از کشور از فوریهٔ ۱۹۷۹، به دنبال ی‌ثباتی‌ها و نگرانی های حاصل از استقرار جمهوری اسلامی و آغاز جنگ ایران ، عراق، تأثیر عمیقی بر مراکز شهری کشور گذاشت و روند تحولات جمعیتی قرن بیستم ایران را دگرگون کرد. شمار قابل توجهی از مهاجرین، از جمله پزشکان، وکلای دادگستری، مهندسان و استادان دانشگاه، از تحصیل‌کردگان غرب بودند. به عنوان مثال، به گزارش *کیهان* در سال ۱۹۸۲، بیش از ۱۰ هزار پزشک یرانی در خارج از کشور و تنها دوازده تا چهارده‌هزار پزشک در ایران به طبابت مشغول بودند.[۱۸] در مورد رشته‌های دیگر آمار مشابهی وجود ندارد، اما کمبود نیروی تخصصی به حدی بوده است که جمهوری اسلامی متخصصان ایرانی مقیم خارج را از کشور را به بازگشت به ایران تشویق کرد. واکنش مثبت به این ندا بسیار ناچیز بود و مهاجرت ایرانیان به کشورهای دیگر در تمام دههٔ ۱۹۸۰ شدت یافت. تأثیر مهاجرت در مرحلهٔ اول بر تهران بود و به احتمال زیاد درصد پائین رشد شهر تهران در سال های ۸۶ـ۱۹۷۶ ناشی از همین مهاجرت بوده است. به عبارت دیگر، افزایش جمعیت تهران در نتیجهٔ ورود روستائیان، تا حدودی با مهاجرت به خارج از کشور خنثی می‌شد.

## رژیم انقلابی و فقر

انقلاب اسلامی آمیزه‌ای از آرمان های ایدئولوژیک و هیجانات انقلابی بود. در عرصهٔ بین المللی رژیم نوپای ایران بر آن بود که با طرح و اجرای برنامه‌های خودکفائی اقتصادی قادر خواهد شد به وابستگی اقتصادی و فرهنگی ایران به غرب و به ویژه به ایالات متحده آمریکا، پایان دهد. در عین حال با توجه به تأکید

تا آن ها را تفکیک، و برای فروش به مردم عرضه کند. اما تلاش برای اعمال این قانون به گونه‌ای که مشکل فقر شهری را حل کند، در عمل بی‌ثمر ماند. هیچ‌گونه وام یا کمک مالی در اختیار متقاضیان قرار نگرفت و اجرای طرح واحدهای بزرگ مسکونی، بی پشتیبان ماند. به این ترتیب، این اقدام نیز عملاً به نیازهای مهاجران فقیر پاسخی نمی‌داد، زیرا متقاضیان خرید زمین می‌بایستی در حوزه‌هائی که در آن تقاضای زمین می‌کردند، برای مدت معینی بطور مداوم زندگی کرده باشند. ده سال سکونت برای تهران و ۵ سال سکونت برای باقی شهرها از شرایط لازم برای خرید این گونه اراضی بود. گرچه این برنامه یک اقدام تاریخی به نظر می رسید، امّا، بر پایهٔ استدلال منتقدان، این قانون در مورد خانواده‌های بزرگ بی‌خانمان و پناهندگان جنگ امکاناتی را منظور نکرده بود و به هرحال در نهایت امر به گسترش دامنهٔ کاغذبازی و باز کردن زمینه جدیدی برای رشوه‌خواری انجامید.[۲۵]

## اعتراض لایه های فقیر شهری

فشار مداوم بر مناطق شهری ایران، به نارضایتی‌هائی در میان مردم فقیر کشور انجامید. در تابستان ۱۹۹۱، «در باقرآباد، یکی از مناطق فقیرنشین جنوب شهر تهران، تظاهرکنندگان با پلیس درگیر شدند. . . و در همان حال که نیروهای وابسته به شهرداری، مشغول تخریب دکه‌های فاقد مجوز قانونی بودند. . .در مقابل بانک سبزه‌میدان در مرکز شهر تهران، مردانی که آستر جیب‌های شلوار خود را (به نشان بی‌پولی ) در آورده بودند به اعتراض و راهپیمائی دست زدند.»[۲۶] زاغه‌نشین‌های خرم‌آباد نیز به تظاهرات پرداختند. در نماز جمعه، رئیس جمهور، علی اکبر رفسنجانی، اعتراف کرد که فقر مانع اصلی پیشرفت است. وی همچنین اعلام داشت که: «در جامعه ایران فقر باید میان همهٔ مردم تقسیم شود.»[۲۷] با آن که منظور وی، کم کردن نابرابری میان فقیر و غنی بود، اما این سخن سوءتعبیر شدهٔ وی خشم و تعجب بسیاری را برانگیخت. سال بعد نیز در بخش‌هائی از کشور، تظاهرات گسترده ای رخ داد که به برخورد میان مردم و نیروهای امنیتی انجامید.

رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی به ارائهٔ گزارش های فشرده ای در بارهٔ این درگیری ها و تظاهرات اکتفا کرد. امّا، آشوب های مشهد، در سی‌ام ماه مه ۱۹۹۲، پوشش خبری گسترده ای یافت و هم در رسانه های ارتباط‌جمعی داخل و هم خارج، از جمله در نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست، به تفصیل منعکس شد.

روبرو ساخت. به گفتهٔ اصغر شیرازی «با آن که مقامات مسئول جمهوری
بخوبی می‌دانند که موفقیت در کاهش مهاجرت به شهرها، در گرو یک
اساسی منابع و امکانات به سود مناطق روستائی است، اما هنوز از نظر تو
شهرها در اولویت قرار می‌گیرند.»[۲۱] رهبران جمهوری اسلامی به سرع
نکته پی بردند که اهداف انقلابی مصرّح در قانون اساسی، در بارهٔ
خودکفائی اقتصادی، در مناطق روستائی قابل تحقق نیست. به این ترتیب
به ادامهٔ تنگناها و مشکلات زندگی در روستاهای ایران بعید نیست اگر
روستائیان به شهرها ادامه یابد.

**مستمندان شهری**

در سال‌های نخستین پس از انقلاب، رژیم جمهوری برای توزیع
ایران گام های نه چندان بلندی برداشت. اولین گام با سلب مالکیت از
خصوصی در تابستان ۱۹۷۹ برداشته شد. اندکی بعد، واحدهای تولیدی
بدهی آنها بیش از ارزش دارائی‌شان بود، ضبط شدند. اموال دیگری نی
دادگاه‌های انقلاب مصادره شده و در تملک بنیاد مستضعفان در آمد. ا
که در سال ۱۹۷۹ توسط دولت تأسیس شده بود، وظیفهٔ خانه‌سازی بر
فقیرتر جامعه را نیز بر عهده گرفت.[۲۲] رهبران انقلاب از ابتدا فقرای ش
مهاجر و چه غیر مهاجر، را ستون‌های اصلی انقلاب و جمهوری
می‌شمردند. آشکارا، برداشتن این گام ها به قصد حفظ اعتبار رژیم جدید
پایگاه اجتماعی اصلی آن بود.

هرچند دولت موقت توانائی تهیه مسکن برای همه را نداشت، اما ب
بحران، مناطق غیرمسکونی وسیعی را ملی کرد. این اقدام براساس نوعی
صورت گرفت زیرا جناح تندروتر حاکمیت، طرفدار مصادرهٔ همهٔ زمین‌ه
و موات شهری بودند، در حالی که جناح محافظه‌کار، به ویژه در رده
روحانیت، با تکیه بر محترم بودن مالکیت خصوصی در اسلام، با
مصادره‌های مخالفت می کردند. امّا، این دو جناح بر سر قانون ال
زمین‌های موات شهری در ماه مه ۱۹۷۹ به توافق رسیدند[۲۳]. نظر مش
بود که لایحه و طرح جامع‌تری در این زمینه مورد نیاز است. به این تر
در ماه مارس ۱۹۸۲ قانون اراضی شهری، که تا ماه مه ۱۹۷۹ عط
می‌شد، به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.[۲۴] براساس این قان
موات که قانوناً" در محدودهٔ شهرها قرار داشتند در اختیار دولت گ

حال افزایش است. همگام با مهاجران فقیر جوانان شهری نیز از ابراز نارضایتی از اوضاع خودداری نمی‌کنند. در واقع، گرچه رأی زنان و جوانان نقشی قاطع در انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷ داشت، خشونت‌آمیزترین آشوب های شهری از زمان انقلاب به بعد، در دوران ریاست جمهوری وی اتفاق افتاده است. تظاهرات جوانان اصلاح‌طلب در دانشگاه تهران و خیابان‌های اطراف آن در تابستان ۹۹ گذشته و رویاروئی آنان با عناصر و نیروهای تندروی مذهبی، بار دیگر از پویائی سیاسی جامعهٔ شهری و پی آمدهای اجتناب ناپذیر آن بر نهادها و مواضع رژیم حکایت می کرد.[۳۰]

**نتیجه**

از زمان انقلاب، معضلات و مشکلاتی که دامن گیر مهاجران فقیر روستاها بوده است پیوسته به گسترش نارضایتی ها و شکل گیری اعتراض ها در شهرهای رو به رشد کشور بوده است. با همه تلاش‌های دولت برای جذب مردم به مناطق کم‌جمعیت‌تر، روند گسترش شهرها پس از جنگ جهانی دوم، برگشت‌ناپذیر به نظر می رسد. عوامل داخلی و خارجی هردو را باید در شکست این تلاش ها مؤثر دانست. رشد جمعیت شهرها ناشی از مهاجرت از روستاها، نرخ بالای رشد طبیعی جمعیت، پیامدهای جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس و بحران پناهندگان افغانی بوده است. تهران همچنان عرصهٔ اصلی رشد زندگی شهری در ایران است، اما رشد نسبی جمعیت تهران، به نسبت قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته. با این همه، جمعیت شهر در فاصلهٔ انقلاب تا سال ۱۹۸۴، تقریباً دو برابر شد. در همین سال، به دنبال انتشار گزارش‌هایی حاکی از رشد سریع شهر ( در حدود ۱۵۰۰ نفر در روز )، شهردار تهران از «بیماری» شهر سخن گفت و هشدار داد که این مهاجرت گسترده انقلاب را به خطر افکنده است.[۳۱] واقعیت این است که شکاف میان فقیر و غنی، و شمال و جنوب، که قبل از انقلاب نیز به چشم می‌خورد در حال افزایش است.

پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۹، رقابتی فشرده میان مهاجرین فقیر و شهدای جنگ بر سر منابع محدود کشور ایجاد کرد. نتیجهٔ این رقابت کاهش تعهدات رژیم به طبقات محروم جامعه بود. به ویژه پس از مرگ آیت‌الله خمینی، برنامه های اقتصادی و اجتماعی رژیم چون گذشته معطوف به تأمین «عدالت اجتماعی» نبود. این روند با سرازیر شدن موج جنگ‌زدگان و پناهندگان افغانی به شهرهای بزرگ، تشدید شد. زاغه‌نشینی ابعادی گسترده

اهمیت این درگیری ها در این بود که جمعیت مشهد، این مرکز مهم مذ
زمان انقلاب دو برابر شده و به دو میلیون رسیده است.

پس از حوادث مشهد، برخی از شهرها و نواحی دیگر کشور،
برخی از مناطق کردنشین، اراک و شیراز شاهد تظاهرات خیابانی گسترد
امّا، اندکی پس از رویدادهای مشهد، دولت با تکیه بر نیروهای امنی
شورش و اقدام به محاکمهٔ عاملان آشوب در دادگاههای انقلاب وارد صحنه
اواسط ماه ژوئن، ۸ تن از سازمان‌دهندگان حوادث مشهد و شیراز، در داد
انقلاب محکوم و اعدام شدند و شماری دیگر نیز که متهم به شرکت در آ
شهرهای دیگر بودند به حبس‌های طولانی محکوم گردیدند.

آشوب های مشهد برای رژیم جمهوری اسلامی زنگ خطری جـ
زیرا حکایت از آن داشت که رژیم از پشتیبانی عناصر مهمی از لایه‌ه
شهری محروم شده است. نکته‌ای که در این حوادث جلب توجه می‌کرد ای
آشوبگران به آسانی قادر بودند پلیس را خلع سلاح کنند و هدف های خو
حمله قرار دهند. در نهایت امر، رژیم تنها از راه اعزام نیروهای انتظام
و، بخصوص سپاه پاسداران، موفق به سرکوبی تظاهرات شد. تردید نـ
آشوب‌های مشهد و شهرهای دیگر و خیزش مردم به خاطر تخریب زا
حواشی شهرها، شباهت غریبی با رویدادهای سال های بلافاصله پیش ا
اسلامی داشت. علاوه بر این حمله به بانک‌ها، ساختمان‌های دولتی، مـ
بزرگ و آتش زدن اتومبیل‌های گرانقیمت، خاطرهٔ دوران انقلاب را زنده مـ

به هر تقدیر، این اغتشاشات را می توان مظهر بارز ناتوانی مز
جمهوری اسلامی در پاسخگوئی به نیازهای اقتصادی فقرای شهری دانست
«مرگ بر گرانی» که به ویژه در تظاهرات شیراز برخاسته بود از جمله گ
مدعاست.[۲۸] گرچه این آشوب‌ها، و به ویژه رویدادهای خشونت بار مشهد،
گستردگی و عمقشان، نمی توان حاکی از وجود نیروها یا سازمان های
متشکلی از مخالفین رژیم شمرد، واقعیت این است که نارضائی فقرای شهر
رژیمی که خود را نماینده و حامی محرومان جامعه می داند مسأله‌ای بسیـ
است. افزون بر این، باید به این نکته نیز توجه کرد که بحران کمبود ـ
زمانی عمدتاً مشکل مهاجران فقیر بود، امروزه مسئلهٔ اساسی همهٔ ساک
هاست. در حالی که بیش از ۶۰ درصد جمعیت ایران شهرنشین ـ
خانه‌سازی در مناطق شهری رو به کاهش است.[۲۹]

همراه با فشار فزایندهٔ کمبود مسکن، مهاجرت روستا به شهر

افغانستان در ایران» *در زمینهٔ ایرانشناسی*، به ویراستاری چنگیز پهلوان، تهران، به نگار، ۱۳۷۰

۱۴. ن. ک. به: *Iran Times*, December 22, 1989, p. 15

۱۵. ن. ک. به: Sharbatoghlie, *op. cit*, p. 146

۱۶. ن. ک. به: *Refugees*, August 1985, p. 18

۱۷. ن. ک. به:

Hooshang Amirahmadi, "Economic Costs of the War and the Reconstruction in Iran," in *Modern Capitalism and Islamic Ideology in Iran*, ed., Cyrus Bina and Hamid Zangeneh, New York, St Martin's Press, 1992, p. 260.

۱۸. ن. ک. به:

David Menashri, *Iran: A Decade of War and Revolution*, New York, Holmes and Meier, 1990, p 232

۱۹. در این باره ن. ک. به:

Ahmad Ashraf, "State and Agrarian Relations before and After the Iranian Revolution, 1960-1990," in *Peasants and Politics in the Modern Middle East*, ed. Farhad Kazemi and John Waterbury, Miami, Florida International University Press, 1991, pp. 277-311

۲۰. برای آگاهی های بیشتر در این باره ن. ک. به:

Asghar Schirazi, *The Problem of the Land Reform in the Islamic Republic of Iran: Complications and Consequences of an Islamic Reform Policy*, Berlin, Free University of Berlin, 1987, pp 21-22

۲۱. ن ک. به: *ibid*, p. 48

۲۲. ن. ک. به:

Sohrab Behdad, "Winners and Losers of the Iranian Revolution: A Study in Income Distribution," *International Journal of Middle Eastern Studies*, 21 (1989), p. 360.

۲۳. ن. ک. به:

Ali A. Kiafar, "Urban Land Policies in Post-Revolutionary Iran," in *Modern Capitalism and Islamic Ideology in Iran*, ed. Cyrus Bina, New York, St. Martin's Press, 1992

۲۴. *همان*، ص ۲۴۱.

۲۵. حسین محمدی، «تهران جدید: بخش خصوصی و بحران مسکن، ۱۳۳۸-۶۲» *کنکاش* (۱۳۶۸)، صص ۸۱-۶۱۱.

۲۶. ن. ک. به: "Discontent Grows in Iranian Cities," *New York Times*, August 14, 1991

۲۷. همان.

۲۸. ن. ک. به: *Iran Times*, March 3, 1993

۲۹. در این باره ن. ک. به: *اقتصاد ایران*، شماره ۴، مارچ ۱۹۹۹، *اطلاعات*، ۱۶ ژانویه ۱۹۹۹ گزارش کرباسچی به شورای شهر، *همشهری*، سوم ماه مه ۱۹۹۹.

۳۰. ن. ک. به: Kaveh Ehsani, "Munici;al Matters," *Middle East Repor*, Fall 1999. p. 22

۳۱. ن. ک. به: Menashri, *Iran*, pp. 328, 337

یافت و تلاش برای مقابله با آن بار دیگر جزئی از برنامه های دولت گرد
بدین‌ترتیب، به نظر می رسد که شهرهای ایران همچون گذشته به عرصهٔ با
اعتراض و تظاهرات تبدیل گردیده اند، چه، آشکارا مشکل تهیدستان شه
زاغه‌نشین‌ها، مهاجران روستائی و پناهندگان در ابعاد بحرانی بر جای ماند
همراه با نارضائی روزافزون جوانان می تواند به آسانی سرچشمهٔ اعتراضات بی
و گسترده تر در شهرهای ایران شود.

---

**پانوشت ها:**

۱. در این باره ن. ک. به:

n Bharier, "The Growth of Towns and Cities in Iran: 1900-1966," *Middle Eastern Studie* , 8 ıary 1972), pp. 51-61.

۲. ن. ک. به:

ıd Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran*, New York, New York University Press, 1980, p. 17

۳. در بارهٔ مهاجرت از روستا به شهر در جنگ دوم ن. ک. به:

mı, Poverty and Revolution,

۴. برای آگاهی بیشتر در بارهٔ آمارهای شهری دهۀ ۱۹۸۶_۱۹۷۶ ن. ک. به: *سرشماری ع* *نفوس و مسکن، مهر ۱۳۶۵* ، تهران، مرکز آمار، ۱۹۸۸.

۵. ن. ک. به:

ad Sharbatoghlie, *Urbanization and Regional Disparities in Post-Revolutionary Iran*, Boulder, Westview Press, 1991, p. 169.

۶. اطلاعات آماری این بخش بر اساس *سرشماری عمومی نفوس و مسکن* است.

۷. *همان*، ص ۱۰۲.

۸. ن. ک. به: U.S. Department of State *Bulletir*, March 198٤, pp. 1-4

۹. حمید نظری تاج آبادی، *بررسی جنبه های مختلف حقوقی مسئلهٔ پناهندگی*، تهران، دفتر مط سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴.

۱۰. چنگیز پهلوان، «حال و روزگار مهاجران افغانی در ایران،» *آینده*، شماره ۲۳، ۷ صص ۱۰_۱۸.

۱۱. ن. ک. به:

gees, (Public Information Service of the United Nations High Commissioner for Regugees), mber 1985, p. 27.

۱۲. نظری تاج آبادی، *همان*، ص ۱۶۳.

۱۳. در این باره ن. ک. به: چنگیز پهلوان، «بخشی از اسناد و گزارش‌های مربوط به مها

## شاهرخ مسکوب

۱۷ مارس ۸۳

*سه چهارروز پیش نمی دانم کجا خواندم که پس از یورش جمهوری اسلامی و پاسداران و دستگیری سران و مسئولان حزب توده، رادیو مسکو طبق معمول خفقان گرفته و در عوض با خیال آسوده از سفر یک هیئت زمین‌شناسی ایرانی به ریاست برادر "گل سادات" به شوروی صحبت می کرده. این هم "برادر" بزرگتر، این هم برای هزارمین بار!

حزب توده که می گفت خلخالی «انقلابی شجاعی» است و از هرجا نامزد شود ما به او رأی می دهیم حالا گرفتار وکلای خودش شده است. خود کرده را چاره نیست. اینها که مخصوصاً در دوره اخیر دروغ کاشتند، نفرت درو می‌کنند. حالا که در زیر ضربت و در تهدیدند همدلی کسی به سوی آنها جلب نمی شود. بعدها در انتقاد از خود خواهند گفت انقلاب مثلاً دو مرحله داشت: مرحله اول ضد امپریالیستی و مترقی بود و مرحله دوم (که مقارن است با دستگیری آقایان) ارتجاعی و امپریالیستی و بورژوائی و خرده بورژوا و . . . نقطه عطف!

---

* برگی چند از یادداشت های روزانهٔ نویسنده که به مناسبت ویژه نامهٔ انقلاب به *ایران نامه* سپرده می شود.

مجموعهٔ این یادداشت ها زیر نام «روزها در راه» از سوی انتشارات خاوران ـ پاریس ـ در دست چاپ و انتشار است.
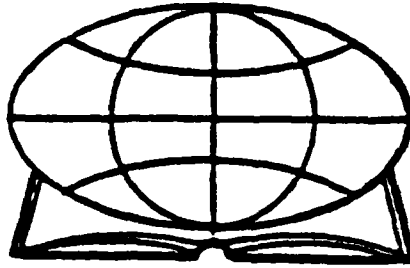
# جُنگ اجتماعی - سیاسی - فرهنگی

مدیر: دکتر ناصر طهماسبی

نشانی:

**Persian Journal for**
**Science and Society**
P.O.Box 7353
Alexandria, Virgina 22307

بهای اشتراک: یکساله ۳۰ دلار

۱۹ اکتبر ۸۳

امروز صبح در کافه داشتم اطلاعات ۱۲ مهر (۴ اکتبر) ۶۲ را می دیدم. در صفحه اول عنوان اصلی : «متن اعترافات ۱۸ تن از سران حزب منحله توده در باره طرح براندازی، جاسوسی، تجزیه ایران و سوابق چهل سال خیانت». همان بالای صفحه اول یک عکس بزرگ دستجمعی بود و زیرش اسامی ۱۸ تن مسئولان. اسم ها را می خواندم رسیدم به شاهرخ جهانگیری، یک آن شاید حداکثر سه چهار ثانیه، خیال کردم خودم، اسم خودم را خوانده ام. بند دلم پاره شد. حال وصف نکردنی و عجیبی بود. یک مرتبه سی سال به عقب برگشتم، با شاهرخ دیگری یکی شدم، مثل او (ومثل آن وقت های خودم) توده ای شدم و دارم اعتراف خودم را به جاسوسی، خیانت و . . . می خوانم. خیلی عجیب و خیلی ترسناک بود. سرنوشتی که در این بیچاره های شوربخت تحقق پیدا کرده کابوس جاندار و متحرکی است که در خواب هم مرا از وحشت می‌لرزاند. چه سعادتی بود که به سرنوشت «. . . » دچار نشدم، کالبد بی ارادهٔ چنین کابوسی نشدم؛ کابوسی که به عنوان یک ایدئولوژی خودکار، مثل یک ماشین جهنمی در درون آدم بگردد، مثل موریانه در جمجمه جولان بدهد و آدم را از جاسوسی کا. گ. ب. تا پیروی خط امام، به همه طرف، به «هرجا که خاطرخواه اوست» بکشد.

۳ مه ۸۴

امروز نوه عموی "د-ش" می رسد؛ جوان سی و هفت ساله ای است که از مشروب تقلبی کور شده. به امید واهی معالجه و بهبود می آید.

امروز خواهرزاده "هـ-ر"می رود لهستان که از آنجا به کمک یک پلیس لهستانی (که زنش زمانی معشوقه پدر بزرگ این خواهر زاده بود) قاچاقی به مرز سوئد برسانندش و در آنجا تقاضای پناهندگی سیاسی کند. خواهر زاده جوان شانزده ساله ای است که پدر و مادر از ترس جنگ و جبهه فرارش داده‌اند. در فرانسه نمی خواهد بماند چون کسی را ندارد.

روادید سوئد نتوانسته بگیرد. پدر بزرگ از سال ها پیش مقیم سوئد است. با این تمهیدات عجیب می خواهند پسر را به سوئد برسانند تا در کنف حمایت پدر بزرگ ببالد و به ثمر برسد.

امروز رفتم خانهٔ "م-ی" را از حاج آقا "ا-ی" تحویل بگیرم. حاج آقا سه ماه پیش با زنش وارد پاریس شد. دو پسر جوانش کمی زودتر آمده بودند. هیچ کدامشان کلمه ای فرانسه نمی دانستند، هیچ استنباطی هم از زندگی این طرف‌ها

۱۹ مارس ۸۳
نگرانی ته دلم چنبر زده و خوابیده است. سعی می کنم بیدارش نکنم، با فکر بیدار می شود، تا فکرش را بکنی دهنش را باز می کند و می خواهد آدم را ببلعد. والا در خواب می ماند. مثل موشی، ماری، خزنده ای است که در گوشه اطاق کنار فرش توی سوراخش تپیده ولی به کمترین نوری، صدائی بیدار می شود و راه می افتد. نمی دانم از چیست، غربت، بی پناهی و سرگردانی! از پاهائی که توی خاک خودش نیست، روی خاک دیگران لغزان است؟

۱۳ سپتامبر ۸۳
دیروز صبح ساعت ۷ در تاریکی بیدار شدم. آهسته و بی سر و صدا نظافت کردم، ایستاده توی آشپزخانه صبحانه خوردم. گیتا را بیدار کردم. کارهای غزاله را کرد، بردمش مدرسه. سر راه یک قهوه خوردم دو سه صفحه کتاب خواندم و نفهمیدم. رفتم دفتر تا ساعت شش یک صفحه از کتاب لعنتی را یعنی نوشتم. این وسط فقط یک ساعتی نان و انگور می خوردم. عصر که برمی گشتم خانه با خودم فکر می کردم که در حقیقت من فقط به زور رو چیز می نویسم. هرکتاب دویست و چند صفحه ای یک صعود به قله دماوند است، آن هم برای آدمی که چلاق است یا تنگ نفس دارد. خلاصه، بعد خرید و خوردن شام و خواباندن غزاله و بحث با گیتا. . . تا ساعت یک و نیم صبح و باز بیداری در تاریکی ساعت هفت. یک روز از زندگی شاد و خندان یک آواره.

حالا خواب آلود توی کافه ای نشسته ام. قهوه ای بالا انداخته ام. ده تای دیگر هم بخورم بیدار بشو نیستم. دلم می خواهد بخوابم. خیلی زیاد بخوابم و خیلی دیر بیدار شوم. پریشب ها گیتا خواب دیده بود که من مرده ام. اینطور تعریف می‌کرد: «توی خواب بیدار شده بودم دیدم تو کنارم هستی نفس نمی کشی، تنت سرداست، مرده ای. مثل اینکه غزاله هم پیش ما خوابیده. می ترسم او بفهمد نمی‌دانم چه کار کنم. فکر کردم بهتر است فعلاً بفرستمش مدرسه. بیدارش کردم کارهایش را بکند. می گفت چرا پدر بیدار نمی شود، می گفتم خسته است بگذار بخوابد. نمی دانستم آخرش به او چه بگویم. بگویم پدر چی شد؟ در ضمن می ترسیدم به تو دست بزنم. از طرف دیگر به خودم می گفتم زنیکه خجالت بکش این همان آدمی است که تو این همه باهاش زندگی کرده ای چطور ازش می‌ترسی. درهمین حیص و بیص از فرط ناراحتی بیدار شدم.»

۱۳ نوامبر ۸۴

دیشب خواب شکنجه می دیدم. در یک زیرزمین بزرگ مثل ماشین خانه یا انبار یک شوفاژ دو سه نفر را شکنجه می دادند. شکنجه شوندگان دو سه نفر بودند که تنه ای مدور و استوانه ای شبیه دیگ بخار یا بدنه حشره ای عظیم داشتند. پا و سرشان دیده نمی شد. آنها را روی پایه هایی خوابانده بودند و شکنجه می دادند. بدنشان فلزی، به رنگ آهن تفته، سرخ و آتش گرفته و جابجا بنفش و سربی و زنگاری بود. بعضی جاهای بدن و عضله ها را که پاره شده بود میخ پرچ کرده بودند و جاهای دیگر را جوشکاری می کردند. شکنجه دهندگان دیده نمی شدند. فقط شعله مشعل جوشکاری و زبانه آتش دیده می‌شد. جز شدت و خشونت فلزی و ماشینی هیچ احساس دیگری حتی خشم و نفرت نیز وجود نداشت. نه فقط شکنجه دهندگان بلکه شکنجه شوندگان نیز هیچ حس انسانی نداشتند، دیگر درد هم نمی کشیدند، چون که زیر شکنجه بی حس شده و از هوش رفته بودند. جلادها بی جهت تن پاره و گسیخته آنها را جوش می دادند؛ جلادهای غایب و ناشناخته و قربانیانی که حس و روح آنها نیز دیگر وجود نداشت، محو شده بود ولی پوسته فلزی جسم شان دیده می شد، آنجا افتاده بود.

۱۴ مه ۸۵

داستان مادر مهدی: مادر مهدی می خواست برود امریکا. با پروین خانم صحبت می کرد، گفت دو کیلو برنج از پارسال برای پسر و عروسش کنار گذاشته که ببرد امریکا. پروین خانم پرسید: کرم نگذاشته؟ـ نه بهشان نمک زده‌ام گاه و بیگاه هوا می دهم. خوب نگه داشته ام. ـآخه برای چی می بری، بهترین برنج ها، همه جور در امریکا هست. جواب داده بود: نه، این ها مال رشته. خیلی خوبه. مادر مهدی ماست کیسه ای هم با خودش برد. مهدی سه چهار سال پیش رفت آمریکا. در تهران تاکسی داشت. تاکسی را فروخت و با یک شماره روزنامه که عکس و خبر اعدام برادرش را درج کرده بود رفت آلمان، در یکی از شهرها، ویزای امریکا گرفت. گفته بود که برادرش را کشته اند و او برای سرپرستی زنِ برادر و برادر زادهٔ فلجش می رود. برادر مهدی درجه دار یا افسر نیروی هوائی بود. در ایام انقلاب امریکا بود. برای آموزش فرستاده بودندش. در بازگشت بچه اش را به امید معالجه گذاشته بود امریکا، مادر هم طبعاً با فرزند مانده بود. برادر مهدی در تهران تنها زندگی می کرد. ظاهراً متهم شده بود به شرکت در طرح "نوژه" و کودتا. مادر مهدی از مال دنیا دو پسر داشت. یکیش رفت. وقتی

نداشتند. نقشه این بود که بچه ها (دور از جبهه) در اینجا مستقر شوند و در مدرسه بین المللی آمریکایی درس بخوانند، مادر از آنها نگهداری و مراقبت بکند، حاج آقا هم بین ایران و فرانسه بپلکد و خوش نشین باشد. حاجی اصفهانی پیری است که در تهران کارخانهٔ سنگ بری دارد. افراد خانواده در این سه ماه نان هم به زحمت می توانستند بخرند، هیچ احتیاجی را که به بیرون از خانه مربوط می‌شد، نمی توانستند برآورند. نتیجه اینکه بچه ها و مادرشان زدند به چاک و برگشتند. حاجی هم دارد خانه را تحویل می دهد ولی از بیست روز پیش گرفتار سرگیجه است، نمی تواند سرپا بایستد و درنتیجه توانائی بازگشت ندارد، مانده است حیران و سرگردان، در هتل، منتظر فرجی تا خودش را به فرودگاه اورلی برساند.

* * *

"ع-ی" دو هفته پیش برگشت. سه ماه اینجا بود. منتظر ویزای امریکا تا برود آنجا و لابد ثروتمند شود. خودش هم چندان رغبتی به رفتن نداشت. نُه تا خواهر و برادر قد و نیم قد به اضافه بابا و ننه در لاکان رشت هرماه منتظر رسیدن کمک خرج از طرف او هستند. "ع-ی" بیست و چهار پنج ساله است، سه چهار کلاس درس خوانده، نوشتن پیشکش، فارسی را به زحمت می خواند. تا چه رسد به انگلیسی. این هم از روزگار فکار چند تا ایرانی بخت برگشته و سرگردان. اما سیاهروز بیچارهٔ اصلی در ایران است. مادر مهری، زن "ا-ی" که با ما در قزل قلعه بود. بابلی صادق و ساده ای بود. چند سالی بعد از زندان مرد. پسرش بابک دیشب پیش ما بود. حالا مردی شده است. از تهران به بلوچستان و از آنجا به کراچی ماجراهای بسیار از سر گذراند و بعد خودش را به اسپانیا رساند و پیاده با زنش از مرز -کوه های پیرنه- گذشت و خودش را به "آنذر" و بعد به فرانسه رساند. خواهرش مهری در سال های پنجاه (گمان می کنم ۵۴) با شوهرش نزدیک بابل ضمن درگیری و زد و خورد مسلحانه کشته شدند. زن و شوهر چریک بودند. پس از این ماجرا، مادر حواس پرتی پیدا کرد. دیشب از بابک حال مادر را پرسیدم. گفت بعد از انقلاب رفت بابل، تحقیقات محلی کرد و شهود را دید و اطلاعات دست اول گرفت ولی با این همه باور نمی کند، نمی خواهد باور کند. می گوید دروغ می گویند. بچه ها خارج هستند برمی‌گردند. برای همین خانه اش را عوض نمی کند- صاحب خانه حسابی اذیتش می کند ولی او می گوید اگر خانه را عوض کند وقتی بچه ها برگردند چه جوری پیداش کنند؟

کارش می توان کرد. حالا که دارم «دفترهای مالت . . .» را تمام می کنم چیزی از همان شگفتی اسرار آمیز حس می کنم، کتاب برایم بیشتر مثل تعبیر خواب است. انگار که آن، همین کتاب بود. کتابی که تعبیر رویاهای عشق و مرگ است و نگاه خوابگردی در سرزمینی رنگین و غریب.

اولین زمانی که به فرانسه خواندم تابستان سال بیست و چهار در اصفهان همین حال طلسم گونه را داشت. یک رمان را تا ته تمام کردم بی آنکه بدانم موضوع بر سر چیست فقط تا این حد دستگیرم شد که در بارهٔ ژاپن است یا قضایا آنجا رخ می دهد.

۱۱ ژوئن ۸۵

دیشب پری تلفن کرد و گفت همه خوبیم نگران نباشید. دروغ می گفت تا ما نگران نباشیم. مردم تهران سر به کوه و بیابان گذاشته اند. شنیده ام جمعیت شهر نصف شده. هر شب بمباران است، بدون هیچ پناه و دفاعی، در تاریکی منتظرند تا کی زیر هوار و انفجار بمب دفن شوند. جوش های عصبی گیتا چند روزی است که باز شروع شده. من هم حالم خوب نیست. روح و جسم هردو دارند از هم می پاشند. زانوی چپ و تپش قلب آزارم می دهند. یکی باز مثل تاپاله ورم کرده و به سنگینی سرب شده، تپش آشفتهٔ این یکی هم نفسم را تنگ می کند. احساس پیری می کنم. مثل اینکه دارکوب مرگ روی زانویم نشسته و قفسهٔ سینه‌ام را می کوبد. صدای خشک و خستگی‌ناپذیر منقارش را می شنوم مثل تیک تاک ساعت، با همان بی اعتنائی و نظم. روزنه های سرم را می بندم تا به فکر ایران نیفتم. اما نمی توانم. زمین زیر پایم آتش می گیرد.

* * *

اشرف خانم بچه دار نمی شد. از پرورشگاه دختری را به فرزندی گرفت. حالا بچه دوازده سالی دارد. سرطان خون گرفته است. هفته پیش اشرف خانم آوردش پاریس به این امید واهی که شاید اشتباه شده باشد! موهای سر دختر هم ریخته است از دور داد می زند که رفتنی است. مادر و دختر پیش "ی" و مادرش هستند دستجمعی تپیده اند توی یک چهل پنجاه متر جا. باید برگردند. دیروز رفتند دکتر. همان سرطان است. ماندنشان فایده ای ندارد اما اشرف خانم بی‌پول و بی زبان، در قفس تنگ میزبان ها نه می تواند بماند و نه می تواند برگردد و زیر این بمباران، مرگ بی هنگام دختر بیچاره را تسریع کند.

الان گیتا تلفن کرد. امروز صبح ساعت هفت یعنی روز روشن آمده اند و

خبر مرگ به زنِ برادر که ناراحتی قلبی داشت می رسد، از حملهٔ قلبی
بهرحال در امریکا مهدی می ماند و یک زن بیمار و یک بچه فلج
کدامشان انگلیسی نمی دانستند. بچه را به خرج سازمان های خیریه سه
کرده اند حالا با چوب زیربغل راه می رود. مادر بچه بهتر است. مهد
رستورانی کار می‌کند. می گویند کارگر و کارفرما از همدیگر راضی ا
سر مادر هم با برنج و ماست کیسه ای به دنبال پسر و نوه و عروس راه
زن برادر مهدی نوشته بودند که اگر برگردد- با بچه- ماهی دو سه هزا
مستمری یا حقوق بازنشستگی و غیره دارند.

۳ ژوئن ۸۵

امروز از تهران تلفن شد. دارند شهر را می کوبند، شب و روز. از
هوا از درون و بیرون می زنند تا همه را یا بکشند یا دیوانه کنند.

"و" کتاب خواسته بود برایش هلدرلین و ریلکه فرستادم به بندر عبا
هومر خواندن خودم افتادم. در سال ۱۳۳۰ شب تابستان روی پشت بام
رفیق "همرزم" در لارِ بیهوش، افتاده در کنار بیابانی سوخته، پرت و دور
یونان چند هزار سال پیش و فرهنگ و دنیائی دیگر و یک مسئول
می‌خواهد دیکتاتوری پرولتاریا را در میان مشتی گرسنهٔ بی خبر، از گور
و گمشده برقرار کند!

شهری که من دیدم در گرمای ۵۰ درجهٔ بعد از ظهر خلوت تابس
"بیشاپور" بود؛ مردهٔ تاریخی یا تاریخ مردهٔ غبار گرفته.

دارم *Die Aufzeichnungen des Malte Laurids* را تمام می کنم. این ک
مرا به یاد کتاب دیگری انداخت، که هرگز نخواندم. اولین کتاب فرنگی
تازه از خانهٔ محلهٔ "پیرعلم" به "اوجاپن" (در بابل) اسباب کشی کرده بودی
آنجا را، که فرماندار درش زندگی می کرد، خریده بود. از او یا کسا
چیز بجا مانده بود: کتابی با قطع همین اثر ریلکهٔ سادهِ جلد مقوائی، بی
تصویر. چیزی که بی اندازه توجه مرا جلب کرد حروف لاتین کتاب بو
می کنم شش هفت سال بیشتر نداشتم. تا آن وقت چنین چیزی ندیده بو
مثل هدیه ای بود در لفافی تودرتو، رمزی بسته و یا مثلاً سرزمینی
نویدبخش، آن طرف رودخانه ای عبور ناپذیر؛ سرزمینی با گل و گیاه
ولی عجیب و با معنی، در حکم خوابی بود که هرگز تعبیرش را پیدا
مثل یک اسباب بازی مقدس با ترس به کتاب ور می رفتم بی آنکه ب

فرانسوی فرودگاه بیست سی متر آن طرف تر نشسته بودند. هرچه می گفتیم کسی نیست فایده نداشت. ترس اشرف خانم منطق نداشت، ذاتی بود و زاینده، پیوسته از درون می جوشید و از صورت و دست ها بیرون می زد. دست چپش را که روی پایش گذاشته بود، خفیف، ترسیده و بی اختیار، طوری تکان می داد که گوئی می خواست راه صدای زری را ببندد تا جلوتر نرود، همان دم دهن بماند.

"ایران ار" مثل همیشه در هم ریخته، شلوغ و کثیف بود. سگ صاحبش را نمی شناخت. مسافرها که به وطن عزیز برمی گشتند عبوس، فلک زده و عزادار می نمودند. اشرف خانم و زری را کردم توی گمرک. ملک الموت را آنطرف خط با آغوش باز منتظر می دیدم، تحویلشان دادم و برگشتم.

**۶ ژوئیه ۸۵**

امروز از "ج" کاغذی داشتم. خلاصه اینکه پیش از انقلاب پیش پرداختی کرده بودم برای خرید یک آپارتمان. اخیراً دولت اعلام کرد کار تمام است بیائید یا بخرید و یا پولتان را پس بگیرید. رفتم سفارت و وکالت نامه و تشریفات را تمام کردم و فرستادم؛ به طمع گنج بازیافته! نتیجه را "ج" نوشت: هپرو شده است، خورده اند و یک آب هم روش. چنان پیچ و خمی داده اند که یک شاهی به دستمان نمی رسد زیادی دنبال کنیم یک چیزی هم بدهکار می‌شویم. و اما پایان نامه:

«. . . حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ما هم زیاد روضه خوانی کردیم و به قول مرحوم ارج میرزا که می گوید تمام روضه خوان ها حرف مفتند حالا خود آن مرحوم حرفش مفت بود یا نه بحث دیگری است ولی من برای حسن ختام نامهٔ خود به یاد تلگرافی افتادم که به مطلب خود اضافه می کنم. . . در زمانی که قشون شوروی در جنگ دوم جهانی در ایران بود شخصی از تبریز به برادر خود چنین تلگراف کرد: تهران، خیابان فلاحت، تیمچهٔ کرامت، اخوی هدایت، اُرُس وارد، اموال غارت، ابوی مفقود، جاده ها مسدود والده رحلت همشیره بی عصمت همگی سلامت، قربانت عنایت.»

**۱۴ ژوئیه ۸۵**

دیشب مهمان بودیم. یکی تازه از ایران آمده بود. بی اختیار حرف می زد، عصبی بود و در شدت هیجان نمی توانست از پس خودش بربیاید. مثل ماشینی بود که توی سرازیری گاز بدهند. آنقدر دور برمی داشت تا از نفس بیفتد،

شهرک غرب را زده اند گو رفته اند. انگار برای خودشان گردش می کنند. ،
خواهی گو بیا و هرکه خواهی گو برو».

۱۹ ژوئن ۸۵

هفتهٔ پیش زری دختر اشرف خانم را گیتا برد بیمارستان St. Louis
آزمایش های گوناگون انجام گرفت و بچه را دیدند و گفتند مردنیست، چ
آورده اید که چی؟ درمان های تهران غلط و ناتمام بوده وگرنه شاید بچه
می‌یافت. بهرحال گفتند هرچه زودتر برگردانیدش چون هر آن ممکن
بمیرد. به بچه چیزی نگفتند خیال می کند حالش خوب است که بست
نکردند، روحیه اش بهتر شده. فردا شب برمی گردند. امروز صبح گیتا د.
مادر خوانده اش را برد برای خرید. زری کفش می خواست، کفش و شلوا
رنگ و بلوز. فردا صبح می روند شانزه لیزه گردش. البته با تاکسی
نمی‌تواند راه برود. کفش را برای بعدها خریده است. گیتا از این همراهی،
پرسه توی دست های مرگ حالش بد شده ولی می گوید نمی شود دخترک
این دلخوشی های آخری محروم کرد.

۲۱ ژوئن ۸۵

دیروز اشرف خانم و زری را بردم فرودگاه و راهی ایران کردم. "ی
گیتا مریض بود. ماندند روی دست من. دخترک سر بی مو، صورت پف ک
کُرتن و چشم های بی نور داشت و اشرف خانم بدتر از او. انگار همهٔ اندام
را عوضی سوار کرده اند، هیچ چیز با هیچ چیز نمی خواند. مفصل ه
نمی کرد و چفت و بست نداشت. در تاکسی نمی توانست بنشیند به ز
خودش را تو کرد و به جان کندنی بیرون آمد. البته با کمک اطرافیان
رانندهٔ بی حوصله. در سالن صاف فرودگاه بی جهت زمین خورد که ب
گذشت. انگار نه راه رفتن بلد بود نه نشستن. پیری زودرس تن و بدنش را
پاشیده بود. چانه می لرزید و تعادل به بادی بند بود. زمان درازی منتظر
طبق معمول. زری و اشرف خانم گوشه ای نشستند. حال زری خوب نبو
داشت، رمق نداشت. یک جور عجیبی خسته به نظر می آمد، انگار سال ه
مرده بود. من دست های سفید ماتش را نگاه می کردم و او شمرده، با
خزنده و کشدار "جوک" های سیاسی می گفت . . . و اشرف خانم بی اخ
تناوب می گفت نگو، یواش تر، می شنوند. هیچ کس نبود که بشنود. دو تا

۲۷ اوت ۸۵

حالم بهتر است. هوا هم بهتر است بالاخره در این آخر تابستانی دو سه روزی آفتاب شد. دارم «گفتگو با کافکا» نوشته گوستاو یانوش را می خوانم. کافکا هوشمندی حیرت انگیز و دیدی بکلی مخصوص به خود دارد.

کافکا گاه و بیگاه می گوید از سیاست سردر نمی آورد و اهل سیاست نیست. ولی روشن بینی سیاسی او را در کمتر نویسنده ای می توان سراغ کرد. در همان سال ۱۹۲۰ دربارهٔ رمان *Clarte* باربوس و انقلاب اکتبر نظری می‌دهد که مثلاً سارتر حتی چهل سال بعد به آن دست نیافت.

۲۶ ژوئیه ۸۶

مرگ تنگ غروب، در تاریک روشن پرواز می کند. بعضی وقت ها مثل خرمگس سمج با سر و صدا دور و بر آدم می پلکد، قرار ندارد، آرام نمی گیرد و نمی نشیند، بعضی وقت ها هم مثل پشه روی صورت و نُک دماغ وزوز می‌کند و راحتم نمی گذارد، اعصابم را خراب می کند. اتفاق هم افتاده که ناگهان مثل تیر از بغل گوشم کمانه کند و بعد از رد شدنش، بادش مرا گرفته باشد، لرزانده و انداخته باشد. حس می کنم که توی کاسهٔ سرم پرسه می زند. گاه سرم بی‌اختیار و علتی گیج می رود. آن تو افتان و خیزان می پلکد مثل مست ها یا بچه های نوپا. هنوز نتوانسته است خودش را جمع و جور کند سرپا بایستد و دست هایش‌را به همه‌جابرساند. فعلاً دارد موریانه وار بی شتاب و خستگی‌ناپذیر می جود؛ سیلاب نیست، نم و رطوبت است که اندک اندک سرایت می‌کند، نسیم خفه ای است که از اعماق زمین می وزد.

چه عقابی است! روی تخته سنگ سختی آن بالای بالا نشسته و همه و همه چیز را در همه جا زیر نظر دارد. از لاشخورهای کهنه کار دوربین تر است. وقتی آدم را نشانه کند مثل صاعقه سر می رسد. اما نه همیشه، بعضی وقت ها چه حوصله ای دارد. یکی را می پاید و ذره ذره می کاهد، او را از خودِ او می رباید، ماه ها و سال ها!

در بُستُن که بودم مرگ به شکل ببر بنگال بود. یک شب خواب دیدم که با اردشیر و غزاله رفته ایم شکار. آخر کار از سالن لخت و بزرگی- انبار مانندی خالی با سقف کوتاه- سردرآوردیم. کنار سالن تجیری، پرده ای چیزی بود. غزاله را پشت آن پنهان کرده بودم. انگار گیتا هم بود. دل تو دلم نبود. چون ببر بنگالِ بیتابی در پستوی پشت سالن آرام نداشت. اردشیر وسط سالن ایستاده بود. ده

نفسی تازه می کرد و از سر می گرفت. داستان های وحشتناکی می گفت و از تصویری که ترسیم می کرد هر بُن مویی، هر کلمه از . . . حرف هایش آدم را می‌گزید. مخصوصاً وقتی وحشت بمباران ها، تاریکی و انتظار بمب و صدای انفجار را تعریف می کرد. می گفت مردم اسم هواپیماهای عراقی را گذاشته اند "ایران پیما" برای خودشان بالای سر ما می پلکیدند تا بمب هایشان را بتکانند.

دارم جلد آخر شاهنامه را می خوانم. اتفاقاً امروز رسیدم به انتقام وحشتناک پرویز هوسباز از ری، شهر بهرام چوبینه. اول گفت شهر را با خاک یکسان کنید، وقتی گفتند نمی شود گفت پس یکی را برای مرزبانی آنجا پیدا کنید که «بی دانش و بد زبان، بسیار گوی، بداختر، سرخ موی، کژبینی، زشت، دورحی، بدنام، زردچهره، بداندیش، کوتاه، پرکینه، بد دل، سفله، بی فروغ، پردروغ، لوچ و سبز چشم و بزرگ دندان و کجرو. . . » باشد.

پیدا کردند و چنین جانوری را بر مردم گماشتند که به گفتهٔ خودش از کار بد نمی آساید، بی خرد و کج رفتار و مردم کش و دروغ پرداز است، و اما شیوه شهرداری چنین موجودی: کندن ناودان ها و ویران کردن بناها، کشتن گربه‌ها و بیچاره کردن هرکس که یک درمی داشت. نتیجه: همهٔ خانه ها را به موشان واگذاشتند و از شهر ویران گریختند و «شد آن شهر آباد یکسر خراب». همه شهر یک سر پر از داغ و درد ـ کس اندر جهان یاد ایشان نکرد.

از مهمانی که بر می گشتم از Trocadero گذشتم. آتش بازی شب ۱۴ ژوئیه تمام شده بود ولی مردم بی خیال در میدان می پلکیدند و ترقه در می کردند و جشن ادامه داشت.

۲۶ اوت ۸۵

پیری دم درگاه ایستاده است و وراندازم می کند. وقتی به آینه نگاه می‌کنم می بینم از توی چشم های خودم دارد نگاهم می کند. به روی خودم نمی آورم و طوری رفتار می کنم که انگار نیست. ولی راستش توی تن خودم خانه کرده و دارد مرا از آنجا می راند، آرام و سمج به بیرون می راند؛ در زانوی ورم کرده، در کمر دردمند و در سنگینی رسوبی که ته دلم می نشیند، جا گرفته. مثل خاکستر آهسته پایین می آید و کم کم پنهان می کند.

اول ها از دشت و صحرا به توی خانه رانده شدم، مدتی توی حیاط بودم. حالا تا توی اطاق مرا به عقب رانده و خودش دم در ایستاده، دم سردش افسرده‌ام می کند: نگاه خسته اش را از من بر نمی دارد.

دسترس، پشت بوته های زهرناک خار، در شکاف دره ها و پرتگاه ها پنهان شده.
در نیما (به خلاف هدایت؟) زیبائی پی آیند و پیرو اخلاق است و گاه فدای آن می شود. (اخلاق نیما ناشی از انسانگرائی مردم گریز اوست) اما وقتی زیبائی، و در این مورد زیبائی زبان فدای اخلاق شود، از اخلاق هم در جامه با پیکری نازیبا چیزی باقی نمی ماند. نمونه، "مانلی".
پاریس را پشت سر گذاشته ام، مغازه و عکاسی و انشاءالله خیلی از دلواپسی های خرده ریز را. این بار من و گیتا از جدائی یک ماهه خوشحال نبودیم. غزاله که هرگز. کاش زودتر اردشیر و کوه و اصفهان را ببینم. به وسعت و سکوت بیابان برسم.

**۱۰ سپتامبر ۹۲**

درتهران پیش پری و جهانگیرم. هنوز شهر و چندان کسی را ندیدم. امروز عصر یک ساعتی در شمیران راه رفتم. همان جاهای آشنای نا آشنا. در کوچه باغ های پایین دست نیاوران گم شدم. ولی در همه حال کوه را پشت سرم حس می‌کردم، پشتم بلند بود و به آسمان می رسید. هوا سبک بود و به دل می‌نشست و سبزهٔ برگ ها از آب و آئینه شفاف تر می نمود اما من دلم گرفته بود. نمی دانم چرا از همه چیز غصه می خورم. فردا قرار است اردشیر از اصفهان بیاید. دلم می لرزد. راه بد است و راننده ها بدتر. خوابم نمی برد. از دست این منوچهر آتشی و «گندم و گیلاس» که پریروز پیدا کردم.

**۵ مارس ۹۴**

فکرهای پراکنده و بی مناسبتی از سرم می گذرد. روبرو باغ لوکزامبورگ در نور ناب بسیار زیباست. اما زیبایی ایران (زیبایی ستمکار، وحشی و تهیدست ایران) چیز دیگری است، خصلت دیگری دارد. گمان می کنم علتش زبان و خاطره باشد. باغ روبرو فقط فرانسوی نیست. اینجا درخت ها به فرانسه خاموشند و هروقت باد بوزد به فرانسه نجوا می کنند. آنها را Cartesien، منظم و هندسی کاشته اند، در نتیجه با همدیگر حرف های منظم می زنند در صورتی که در شمال درخت ها شلوغ و بی ترتیب با همدیگر به گیلکی یا مازندرانی وراجی می‌کنند و بیابان زیر نیزهٔ آفتاب در تنهائی خودش عارفانه خاموش است و جوی آب مثل عمر ما سرش به سنگ می خورد و می غلتد و می رود. این، یک جور زیبائی دیگر، زیبایی "مأوا"ست؛ حتی وقتی که از فرط سنگدلی می ترساند و

دوازده ساله به نظر می آمد. بی خیال، بی هراس، سرحال و منتظر. آهوی نارکی، شبیه غزالی خال دار و با نقش از دری به درون سالن خرامید تا از در دیگر بگریزد. ناگهان ببر از پستو تا بالای سقف بیرون جهید که پنجه هایش را در گردن شکار فرو کند. اردشیر پاهای ببر را توی هوا گرفت و از وسط جر داد ببر کوچک شد به اندازهٔ روباه با صورتی شبیه همان آهو. هم چنان که اردشیر از وسط به دو نیمش می کرد، ببر دوستانه می خندید و غزاله هم از پشتِ "پاراوان" بیرون آمده بود و تماشا می کرد. من از وحشت بیدار شدم. هرچه باشد ببر شوخی بردار نیست، در هیچ حالی.

۲۸ نوامبر ۸۶

دیگر عربستان سعودی هم واسطهٔ فروش اسلحه و آشتی سران جمهوری اسلامی و سران آمریکا بود. بعد از اسرائیل و فرانسه و انگلیس و آلمان و همهٔ دیگران چشممان به این یکی روشن. تنها عراق باقی مانده که لابد چند وقت بعد تقَش در می آید که از اول جنگ به ایران اسلحه می فروخته! چه خر تو خر عجیبی! همه آلوده اند و همه دروغ می گویند. دو رویی سکه رایجی است که همه جا خریدار دارد. دل آدم از این خبرها به هم می خورد. گاه حس می کنم همین طور که پشت میز کار نشسته ام دارم بالا می آورم.

چند روز پیش با "د" حرف روزگار خودمان را می زدم: بیکارگی اپوزیسیون از مشروطه خواه وجمهوریخواه، و . . . سرنوشت ملک و ملتِ خونین و مالین، سستی و آشفتگی غرب، آیندهٔ نامعلوم، دربدری، بیکاری و گدائی در پیش و منتظر! غزاله بالاخره چه خواهد شد، ایرانی؟ اینجا می مانیم و فرانسوی می شود یا آخرش ناچار از آمریکا سر درمی آوریم و باید آمریکایی بشود؟ و یا نه، هیچ کدام اینها، بلکه یهودی سرگردان!

۸ سپتامبر ۹۲

دارم می روم تهران.

من که آرزو می کردم قلبم به سبکی هوای کوهستان باشد، حالا به سنگینی کوه است. در ته دریا، در تاریکی اعماق، غصه می خورم. دور و برم زشت و شلخته است. نوعی دشمنی پنهان و آشکار، دانسته و ندانسته با زیبایی به چشم می خورد.

هواپیما سرد و آرام است. روح زیبائی از آسمان گریخته و درجائی دور از

ادروان زریاب خوئی [که] از ائمهٔ علم و ادب [و] اگر قدیم تر زندگی می کرد
ـلدِ رأس مأئه‌اش می شمردند» [!!] می نویسد «در ماه های اخیر ماجرای نامهٔ
۱۴ نفری روح و روان او را آزرد و توش و توان او را از بین برد. نامه ای که
ِ دانستند سیاسی خواهد شد و آذوقهٔ رسانه های گروهی جهانی نمی باید برای
ضا به نزد او می بردند و او را بر سر دو راهی بحرانی قرار می دادند. نه
ضا کردن او از سر مخالفت بود و نه مصاحبهٔ دنباله اش از درِ موافقت».

یعنی به فرمایش این بزرگوار، کار مردی که « پنجاه سال است که . . .
ـنین شهسواری در عرصهٔ فرهنگ این کشور رخ ننموده، مردی که تتبع قزوینی،
حقیق مینوی و تعمق فروزانفر را یکجا داشت، مردی که . . .» کار این مرد
منائی نداشت نه موافقتش دانسته بود و نه مخالفتش! این هم ماست مالی زریاب و
ِجیه دستگاهی که پیرمرد را به "غلط کردم" واداشت.

محمّد امین ریاحی دوست پنجاه و چند ساله زریاب هم در همین شماره
دی و بهمن ۷۳) می گوید «دربارهٔ آن دریای دانش و فضیلت، آن آفتاب جهانتاب
سمان حکمت، آن زرناب کان فضیلت، آن گوهر شبچراغ معرفت، آن شهسوار
ـرصهٔ، تحقیق، آن علامهٔ زمان، آن نادرهٔ دوران، آن جان جهان، با این دل شکسته
ِ قلم ناتوان چه می توانم بنویسم.»

و با این وصف شش، هفت صفحه نوشته اند؛ اما نگفته اند که زریاب را
ز دانشگاه پاکسازی کردند و حقوق بازنشستگی اش را بالا کشیدند و او ناچار
بود برای خورد و خوراک و گذران روزانه اینجا و آنجا قلم چند تا یک غاز بزند.
فقط اشاره ای کرده اند که وقتی «به او می گفتم این همه به خودت فشار نیاور،
کار فکری زود انسان را از پا در می آورد. حالا دیگر از من نخواهید که بگویم
چه جوابی می داد. حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست ـ که آشنا سخن
آشنا نگه دارد.»

این هم نمونه ای از خصوصیات کشور گل و بلبل: اغراق های عجیب و
تعارف های بی دریغ و ماست مالی همه چیز و بعدش روز از نو، روزی از نو.
نمونهٔ دیگر و نزدیک تر راقم همین سطور که این حرف ها را یواشکی، دور از
چشم و گوش اغیار در اینجا زیرلبی زمزمه می کند که هم نوشته باشد و هم
ننوشته باشد، چون که نمی تواند نرود به ایران، چون خیال می کند خفه شدن و
کتاب چاپ زدن بهتر از اعتراض کردن و چاپ نزدن است. اگرچه خوش رقصی
در برابر زور و ظلم چیز دیگری است.

جهل و تعصب درآن از شب صحرا سیاه تر و عمیق تر است، غول های
درآن می لولند. . .

۸ مارس ۹۴
دلم گرفته، خاکستری، سنگین و ورم کرده، مثل آسمان عبوس ابری ا
نه ببارد و نه باز شود، تا نور با رنگ ها و نفس گرمش بیاید و رنگ
کند. چند روز است که ابر شکم دادهٔ لخت فرو افتاده ای شده ام
خاکستر تنبل روی خاک افتاده، نه می رود و نه آب می شود. دست و دلم
کاری نمی رود فقط صبح ها کمی راه رفتن، شب ها کمی موسیقی ش
روزها پای دخل عمر تلف کردن. به جای عقاب ناصر خسرو که «بهر
طعمه پرو بال» می آراست شده ام زاغ و زغن زمین گیر. اما بدتر از این
زغنی» چس نالهٔ گداهاست. آدم که دل و جگر زنده بودن را از دست بد
کسی دم دست نباشد- خودش را برای خودش نثر می کند و ننه من غ
می آورد. ولی با این همه وقتی می شنوم که چند روز پیش زنی را به جر
جرمی- در میدان ارم قم وسط شهر سنگسار کردند به خودم می گویم
نمی بودم تا نه می دیدم و نه می شنیدم.

۲۵ مارس ۹۵
کلک تازه امروز از تهران رسید. . .
و امّا نکته جالب توجه در شماره اخیر ماست مالی جانانهٔ مرگ
است باوجود چند مقالهٔ پر از ستایش. به طوری که می گویند علت
بی‌توجهی و سهل انگاری بوده است که بدون در نظر داشتن چند بیمار
با هم او (قلب و قند و . . .) کارش را یکسره کرده اند. "د. م." که
شایعه را شنیده در رثاء آن «فقید سعید و عالم کم نظیر و بلکه بی نظ
.» می گوید: «کسانی که می گویند و می نویسند «مرگ نا بهنگام» گویا
این چنین فکر می کنند فراموش کرده اند که اجل مقدر است، قضا و ق
که اشتباه نمی کند. . . مردم پزشک را سرزنش می کنند همانا
سرنوشت، تیر خود را با کمان و چلّه به نام اشتباه پزشک به نشانه می ز
به این ترتیب اولاً نه تنها پزشک نمی توانسته مقصر باشد بلک
بیمار بود که به پزشک مراجعه کرد. این از مرگش. اما دربارهٔ مبار
سانسور و یا مخالفتش با این دستگاه جهل و تعصبی که هست؛ خرمشاه

غربتی که نه غربی است و نه شرقی. مثل موجوداتی که جاذبه ای بر آنها وارد نیست و در فضا معلق هستند، ما نیز احساس بی چارگی بی وزنی می کنیم و به فضا نرفته فضا نورد شده ایم؛ آنچه معاش است بسته به موئی است که هر دم دم تیز شمشیر بازسازی و پاکسازی بر سرش ایستاده است. معادی هم که امید دهنده باشد نداریم، مانند یهودی فقیر خسرالدنیا والاخره ذلک هو الخسران المبین می گفتیم و به خود نوید می دادیم که در دوران تقاعد به کنجی می نشینیم و به گفتهٔ حافظ جز صراحی و کتاب یار و ندیم نمی گیریم. اما آنچه صراحی است شکسته است و کتاب ها نیز در معرض تهدید آب و آتش نشسته است . گوشه گرفتم زخلق و فایده ای نیستد گوشه چشمش بلای گوشه نشین است. گاهی ندای ظریفی به گوش می رسد که چون سرآمد دولت ایّام وصل بگذرد شب‌های هجران نیز هم. امّا من ایّام وصل نداشتم و همان ایّام برای من مانند شب های هجران تیره بود! به جهنم! سرتان را چرا درد بیاورم. روزگار همین بوده است و خواهد بود. این دم را که دوستی سلام صفائی از راه وفا فرستاده است خوش بدارم و خود را به یاد دوستانِ باخبر دور از دشمنان بی‌خبر نزدیک، دور سازم. سلام به همهٔ آن دوستان برسان و چو با حبیب نشستی و باده پیمودی بیاد آر حریفان باد پیما را ایام به کام و دوران عزت مستدام بوده باشد. قربانت

۲۳ آوریل ۹۵

امروز یکشنبه بیست و سوم آوریل دور اول انتخاب رئیس جمهور است
من در آرزوی "بدِ کمتر" هستم. در انتظـــار انتخاب Chirac تا شاید برای مدتی
سایهٔ آقای پاسکوای فلان فلان شده (نمی دانم به چه صفتی بگویم) که تا یکی دو
ماه پیش خواب نخست وزیری می دید، از سر خارجی های مقیم اینجا، از سر من
و بسیارها ناچارتر و گرفتار تر از من، کم شود.

به ایران، به ظلم، کشتار و هرج و مرج، به ویرانی جسم و روح، به حمله
و تعصب وحشی و سنگدل، سعی می کنم تا فکر نکنم: اگر بشود فکر نکرد. به
قول فردوسی- به به، چه مردی و چه شاعری- به قول او که می گفت «بر ایرانیان
زار گریان شدم.» این روزها یاد یکی از این ایرانیان، زریاب عزیز آزارم می دهد
چند روز پیش با "د" صحبت کردم و پرسیدم می تواند در پاسخ آن تعارف های
توخالی، (وخرمشاهی که می خواهد بگوید این هم «مجدِدرأس‌مائه» ما و از
خودمان است) در مرگ زریاب، نامه ای از او را که نزد من است منتشر کند؟ این
نامه نشان می دهد که چه کسانی «خورشید را به گل اندودند»، از دانشگاه
پاکسازیش کردند، حقوق بازنشستگی اش را بریدند و . . . به حق تردید داشت،
نمی توانست جواب روشنی بدهد. گفت حالا شما نامه را بفرستید، ببینم ولی
بدتر از "د" خودم تردید کردم که گرفتم فرستادم و چاپ کردند. اگر دوستانش
بخواهند کاری برای ورثه اش بکنند، اگر و اگر . . . (همه به احتمال ناچیز) و
چاپ این نامه کار را خراب کند؟ دوستی خاله خرسه؟ منصرف شدم و فکر کردم
آن را درمیان این‌یادداشت ها نگه دارم گویای روز، حال و روز سیاه خیلی هاست.

۱۰

فروردین ۶۰

دوست گرامی

نامه ای که از شهر "ولتر" و " رنان" به بلاد شیخان و حنبلیان زمان
فرستاده بودید رسید. به قول خاقانی تحیتی بود از خیرالبلاد واطیبها الی
شرّالبلاد و اوحشها. خیلی خوشحال شدم که کارتان به سامانی رسیده و مشغول
شده اید. خوشا به حالتان که در زبده و خلاصهٔ بلاد عالم یعنی پاریس با
زبده ترین اشخاص همکاری دارید. هذا هی‌الجنّته‌الّتی کنتم بها توعدون. به قول
آن هندی اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین
است. ما هم در این دوزخ روزگاری می گذرانیم. جسماً و روحاً در غربتیم.

# یاد نادر نادر پور

الله رویائی

## مرگ ساده*

«از مرگ ساده هنوز در شگفتم»
از *هفتاد سنگ قبر* (سنگ ایّوب)

ِطلیعهٔ حرفم، حرفی از ایّوب خود شگفتی دیگری است. کتاب را که باز می‌کنم، ، تفأل می خوانم که «ایّوب مرگ را در صبر برهنه می کند» و این، وصفِ حال جیبی برای روزهای اخیر من است. می گویم روزهای اخیر من، چون هیچ وقت سوّر نمی کردم که نادرپور با مرگِ خودش بتواند این همه مرا و زندگی مرا سرف کند، و روحیهٔ پیچیده و بغرنج و درهمی را با مرگی ساده اشغال کند، و شغول کند. دراین هفته چیزی نیست که در من و در روزهای من بگذرد و مرا ِ فکر به او، و به مرگ او، باز بدارد. گاهی خودش، گاهی شعرش، و گاهی ردو باهم. و آمد و شد این چهار پاره از آن سال ها که گفت:

ای مرگ، ای سپیده دم دور!
براین شب سیاه فروتاب
دیگر در انتظار که باشم
بشتاب ای نیامده! بشتاب!

شگفتی‌دیگری که گفتم همین‌است‌که ایّوب، اسطورهٔ صبر، نادرپورشتابکار و تشنهٔ مرگ‌را به‌سنگ‌گورش‌دعوت‌کند و اورا که درزندگی اهل‌شتاب‌نبود، و برعکس در

---

* پاره هائی از سخنرانی یدالله رویائی درمراسمی که در ۳ ماه مارس به مناسبت درگذشت نادر نادرپور از طرف‌انجمن‌فرهنگ ایران و جمعی ازدوستان‌او در مرکز آندره مالرو در پاریس برگزار شد.
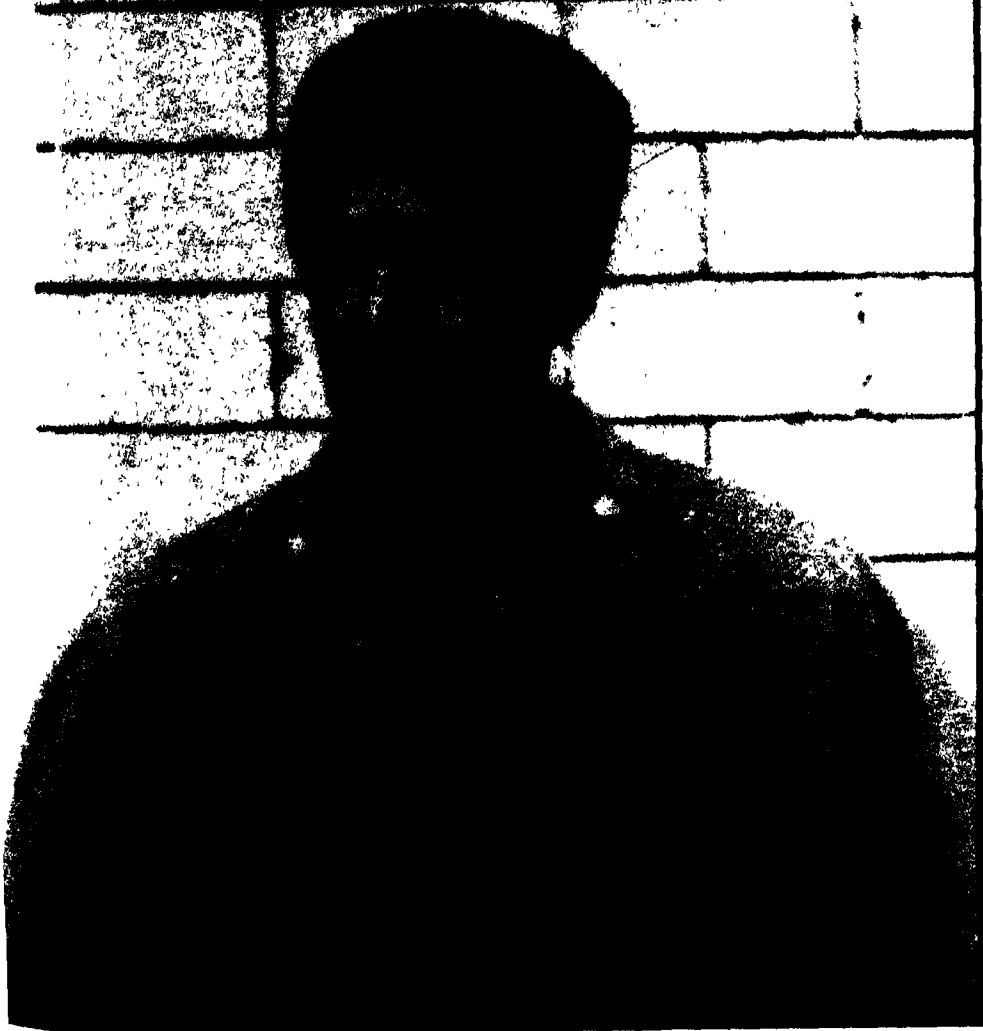
بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵

منی که مرگ نابودی نیست، جابه‌جائی است. عزیمتی است. رفتن است. پس رفتن او رسیدنِ به حقیقتی است که روزی حقیقت ما هم خواهد بود. حقیقتِ یک هیچ، یک هیچ بزرگ. از اینجا تا ابدیت. و غرورِ این سوی دیوارش را، حالا، به ابدیت های آنسوی دیوار می دهد. یک نادرپورِ فروتن در برابر ابدیت. در برابر ما، و ضمیر "ما" که ابدیت انسانی است، معنای "دیگری" و مای "دیگری".

اهل شرم و اهل عفاف بود، و همین عفت او را در پشت استعاره و مجازی پنهان می کرد که از او تصویر شاعر "تصویرگر" می داد. عزیمت او از میان ما عزیمت از میان همین استعاره و مجاز است که هستی ما را می سازد. او که دوست داشت‌پاسخ هایش را از سوال هامان درآثارش پیدا کنیم. حالا آنها را بهتر می خوانیم، همیشه همین طور است، حالا او را و قلب او را بهتر می خوانیم، دل او را، که نوشته های او چیزی جز دل او نیست تند که بی او می طپند. چرا که یک شاعر و یک نویسندهٔ صفِ اول بود. و محترم بود. کار می کرد، وطُعمهٔ کارش شد. او را می شود همیشه درکارش جُست و یافت. در هرصفحه ای، که در هرصفحهٔ کارش نبضِ اوست که می زند، که نبض او در کار خودش می‌زند. و نبض او همیشه می زند.

مشهور بود، و مشهور می مانَد. چرا که شهرت او به خاطر شعری است که در عین آنکه موضوع شهرت اوست، موضوعی است در تاریخ شعر معاصر ما: شعر نادرپوری، اصطلاحی که در زبان منتقدان ما بسیار می آید. شعری که مشخِصه‌هایش مشخِصه های منظری از شعر معاصر است که تعریف آن منظر و شناختِ آن، بدون تعریف و بدون شناخت شعر نادرپور امکان پذیر نیست. شعر میانه روی‌معاصر که منتقدان ما به «چهار پاره سرائی» هم از آن نام می برند که، در واقع، در شعر مدرنِ معاصر پلی است بین شعر کهنه و شعر نو، با این توضیح که بیشتر پایه هایش را در شعر نو محکم می کند تا در شعر سنتی معاصر. و شعر نادرپور را قدرت تصویرهایش، و رؤیت او از جهان اطراف غنی می کند. که در این غنا همیشه می خواست فرزانه بماند.

فرزانه بود، و همّ و غم فرزانگی داشت. از انتزاع می گریخت. یعنی که دلبستهٔ اطراف‌خودش بود و ازآن نمی گریخت، بلکه از انتزاع در اطراف خود می‌گریخت. یعنی که سایه ای نمی‌گذاشت. چون تردید و گنگی را دوست نداشت، خودش را مفهوم می خواست، و مفهوم خودش می خواست. ظواهر دنیا را، و یا "ظاهر"های دنیا را، حذف نمی کردبلکه به دنبال سمبولیسم اشیاء به ظاهرشان تزئینی از کلام می داد. و از این طریق، و شاید تنها طریق، به آنچه می دید

روزمرّه هایش اهلِ تأنّی* بود، تأنی‌های مشهور نادرپور، در برابر کتیبه اش بگذارد

> برسنگ او شکلی از مُثلث می تراشند: سنگ صبور و دور گور را گل های بنفشهٔ درشت می کارند. و اگر محیط خشک و کویری است مصنوعی اش را دورتا دور گور می گذارند برای "نادر"، که عقل را عور می دید. و به سفارش او بر بالین او مُدام جُغدِ سفالین صبر را برهنه می کند از وقت، از سؤال.

که در صبر وقت هست، و در وقت سؤال. و این دو را که از آن بگیرند، صبر هم مثل عقل امر عوری است.

باری، این مفهوم «مرگ ساده»، می بینم بی جهت به ذهن من ننشسته است، یا نباید نشسته باشد. چرا در اندیشهٔ مرگ نادرپور به مرگ ساده می اندیشم؟ به سنگ گوری که در آن جغد، وقت، سؤال و برهنگی، و عقل عور واژه ها مستعاری هستند که بر گور او مرگ او را ساده می کنند، و این ساده، در مرگ هرکسی نیست، درشأن هرکسی نیست، از نوع همان "ساده" هائی است که خود می گوید، و به حق می گوید، که آسان نیست.

> تو ای غرور توانای آفریننده
> تن از برهنگی و سادگی دریغ مدار!
> برهنه بودن چون ساده بودن آسان نیست.
>
> «صبح دروغین»

مرگ او به زندگی او می‌مانست، آسان و ساده. به شعر او می مانست، و شعر او معنای مرگِ اوست. برای شاعر، صفحهٔ سفید مرگ است: مرگ های من اینجا بامن اند، (بامن برصفحهٔ سفید). وقتی که می نوشت مرده بود و حالا که مرده است می نویسد. شاعر که نمی میرد، نقل مکان می کند، در فکرشمس ما همه در وقتِ مرگ شاعریم، و شاید سیسرون (Ciceron) در فکرهای خود مرگ را تولدی می دانست که گفته بود: اصلاً همه شاعر متولد می شویم.

پس فکر نکنیم که می‌میریم یعنی نیست و نابود می‌شویم، هان؟ بلکه جامان را عوض می کنیم. شمس عزیز من بحث کنایت‌آمیزی دارد درمورد آیهٔ «لایموتون بل ینقلون». می گوید: پس مرگ چیزی دیگر بود! (Et la mort etait donc autre chose!?)[1] عجب! که به عاریه ازتبریز می آید ودرفرانسه راهی به هستی "دیگری" (autre) پیدا می کند.

قلم ز پوستهٔ کاغذ
توقعی نتواند داشت
جز اینکه نطفهٔ معنائی
از این سفیده برآرد سر
وگرنه زادهٔ خورشیدی
از او به بار نمی آید. . .

در ادامهٔ خطاب به همان «شاعران متعهد» می گوید:

ایا هیاکل نام آور!
به طبل جنگ چه می کوبید؟
که طشت خالی رسوائی
زبام نام شما افتاد
وگرصدائی از او برخاست
صدای خوف و خجالت بود:
چنان به خاک سیه غلطید
کزو به چشم حقیقت بین
به جز غبار نمی آید

ایا بتان قلم در کف!
اگر پیام شما حق بود
چرا چو موج زمین خورده
به پای بوس حقارت رفت؟ . . .
چه زود راه فنا پیمود
رسالتی که رذالت بود!
به آبروی شما سوگند!
که آب رفته، دگر باره
به جویبار نمی آید

ایا سلالهٔ چوپانان!
که برق معجز موسی را
به چشم سامریان دیدید
کنون به فال نکو گیرید
طلوع گاو طلائی را!

چیزهائی از آنچه نمی دید می‌داد، و این تمام سایه (و ابهامی) بود که از خودش می گذاشت. یعنی در این کار تا آنجائی پیش می رفت که از خواننده‌اش جدا نیفتد، و به‌قول خودش «از آن موجود نامرئی، سمج، فضول، پرتوقع و مداخله گر که درکنارم می‌نشیند و با طمع من جدال می ورزد. . . .» (از مقدمهٔ *نشانی و کلید*) می‌بینید که او دخالت خواننده را نمی پذیرد، نه در موقع نوشتن شعر، و نه طبعاً، در موقع خواندن شعر. یعنی نادرپور به خواننده‌اش امکان قرائت تازه ای از شعرش نمی‌دهد. و خواننده باید شعر او را همانطوری بفهمد که او می خواهد و این رضایت خود را، و یا ارضاء خاطر خود را، به حساب رضایت خواننده می‌گذارد: «برای من آنچه مهم است راضی کردن همین موجود متوقع مداخله جو است. من اسم این موجود را نماینده "خلق" نامیده ام.» (از مقدمهٔ *نشانی و کلید*)[۳]

امّااین‌خواننده را، یعنی این نمایندهٔ "خلق" را، که خوانندهٔ نادرپور باشد، با آن نمایندگان‌خلقی‌که شاعرانند اشتباه نکنیم. چون‌اوبا شاعرانِ به اصطلاح "خلقی" و قشرهای فشرده، و پرچمداران‌تعهّد طور دیگری حرف می‌زند. و روزگار سیاه‌خلق‌را امروز به حساب‌همان‌نمایندگان‌خلقی دیروز می گذارد، وحتی‌به‌حساب خود خلق، تا آنجا که دیگر خودش‌را هم ازهمان "خلق" و یابه اکراه‌چیزی‌ازآن خلق می‌داند.

همه خورشید دروغین را در نیمه شبان دیدیم
شدت گریه چنان بود که خندیدیم.[۴]

تهران را که ترک می کرد، در شعری به عنوان «خطبهٔ عزیمت» خطاب به همان شاعران و روشنفکران انقلابی حرف هائی می زند. مصرع هائی از آن شعر بلند را دوست دارم برایتان بخوانم، که در این گفتار، که چیزی جز قصد بزرگداشت او نیست، شعری هم از او خوانده باشم:

صفای چهرهٔ کاغذ را
به چنگ خویش خراشیدم
حروف را، همه بند از بند
زهم گسستم و پاشیدم
به یک نگاه یقین کردم
که از تمامی این الفاظ
یکی به کار نمی آید

بشریت سهمی دارد. چرا که زندگی و شعرش در خدمتِ این غرور بوده است.
امروز هر قضاوتی دربارهٔ او زود است. و ما هم برای قضاوت او، و نه هیچکسِ دیگر، نیامده‌ایم، و نیستیم. آیندگان ما را با همین قضاوت‌هامان قضاوت خواهند کرد.

---

**پانوشت ها:**

۱. عنوان مجموعهٔ شعری از یدالله رویائی در زبان فرانسه، به ترجمهٔ کریستف بالایی (Christophe Balay) و برنار نوئل (Bernard Noel):

*Cahiers de Royaumont*, Paris editions Creaphis, 1977

۲. اندیشه‌ای دیگر از مرگ، و مرگ دیگری(Une autre penseé de la mort, et la mort de l'autre) در قرائت امانوئل لویناس (E. Levinas) از فنومنولوژی هوسرل، از جمله:

*Dieu, la Mort et le Temps*, editions Grasset. 1993

۳ نشانی و کلید، عنوان مقدمهٔ واحدی است که نادرپور در سال ۱۳۵۶ بر سه کتاب خود، *گیاه و سنگ نه، آتش*»، *از آسمان تا ریسمان* و *شام بازپسین*، نوشته است، هر سه از انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۵۶.

۴. از قطعهٔ «خورشید نیمه شب»، آذر ماه ۱۳۵۷

۵. یدالله رویائی، *ایران نامه*، سال سوم، شماره ۳، بهار ۱۳۶۴.

۶ در مفهوم "Voyant" که در فرهنگ انتقادی غرب آمده است: شعری که خودآگاه یا ناخودآگاه از آینده خبر می‌دهد. خصیصه‌ای که در شعر فروغ فرخزاد هم مواردی از آنرا دیده‌ایم، و یا حافظ خودش را و شعر خودش را متصّف به آن دیده است: «جهان‌بین»، «لسان‌الغیب» و یا نظیر آینده‌نگری‌هائی که در *دلتنگی*، ۱۰ و ۷ و *دریائی ۲۸* دیده‌اند.

به شیر تازه وضو گیرید
نماز صبح رهائی را
که گر امید شما، ای خلق!
به بازگشت پرستوهاست،
نظر زپنجره بردارید
که نوبهار نمی آید

مرا همیشه طلب این بود
کز این دیار جدا باشم
ضمیر"من" به زبان راندم
که همزبان خدا باشم
مرا قصاص کنید ای خلق!
گر از نژاد شما باشم
اگر شما هم نفرین اید
مرا سزد که دعا باشم
که از دهان پر از دشنام
پیام یار نمی آید. . .

تمام شعر را ندارم. این قسمت را هم از مجله *ایران نامه* گرفتم، از متن مقاله ا
پانزده سال پیش.[۵] تمام قطعه در واقع نوعی مانیفست فکری نادرپور است، و
بود، در برابر آنچه که "شعر متعهد" بود و یا تعهد سیاسی و اجتما
روشنفکرانی بود که خود را به نوعی "متعهد" می خواستند، و تعهد نادرپور د
تعریفی که از "تعهد" درآن سال ها می شد نمی گنجید.

مبارزات‌سیاسی‌او، اوکه مبارزسیاسی نبود، عطشِ او برای درستی بود. تش
عدالت‌وحق بود، و می‌اندیشید که دراین‌مبارزه حقی را ادا می کند، و یا خود
را به‌خودش می‌رساند. این‌چیزها را می‌دید. بینا بود.[۶] غرور ومناعتی ک
دراوتظاهر می‌کرد در همین زمینه بود، درهمین زمینه ها بود، یعنی در ارتباط
انسان امروز و مسائل او بود.

انسان امروز مفتخر به خودش هست، انسان نادرپور مفتخر به خودش بود، ا
دو بهم‌مربوطند. کار شعرزندگی‌در رابطه ها است. ما خودمان را هم د
رابطه‌هامان با دیگران می شناسیم. این رابطه ها را زبان اداره می کند. زب
نادرپور شعر او را در همین رابطه می بُرد. این‌است‌که می‌گویم: نادرپور در غر

محمود خوشنام*

# نگاهی گذرا بر شعر نادر نادرپور

درگذشت دردانگیز و غافلگیرکنندهٔ «نادر نادرپور» شاعر نام‌آور معاصر، بی‌گمان آسیبی بزرگ برای ادبیات نوین ایران به شمار می‌رود. جدا از ارزش‌هائی که در زبان و بیان و تخیّل و اندیشهٔ او وجود دارد ـ و در پی به آن‌ها اشاره خواهیم کرد ـ نادرپور شکاندار سلامت و اعتدالی بود در پهنهٔ بی در و پیکر شعر نو که گرایش به اغتشاش و آشفتگی در آن کم نیست.

«نیما یوشیج» خود زمانی گفته بود او رودخانه‌ای است که همه کس می‌تواند به فراخور حال، سهمی از آن بر دارد. پیروان او نیز چنین کردند، ولی یکسان نماندند. برخی از آن‌ها، شاخه‌های تازه‌ای از آن رودخانه به وجود آوردند، بسی پرشتاب‌تر و زلال‌تر. یکی از این شاخه‌ها که زلال‌ترین و ـ فراگیرترین ـ شعرها را بیرون داد، از آنِ اعتدالیون بود: شاعران وابسته به مکتب سخن. که نادر نادرپور از برجستگان آن به‌شمار می‌رفت. اینان تنها اندیشهٔ نوآوری را از «نیما» گرفتند. ولی خط و ربط اجرائی آن را به ذوق و سلیقهٔ خود پیاده کردند. «نیما» برای آن‌ها بیشتر نظریه‌پرداز شعر بود تا «شاعر». پرویز ناتل‌خانلری، بنیانگذار مکتب سخن، زبان شعر او را حتی با صراحت «الکن» می‌نامید. فریدون تولّلی نیز، که در آغاز شیفتگی بسیار در برابر شعر نیما نشان داده بود، بعدها آن را ناتوان از

---

* ناقد و روزنامه نگار.

# CALENDAR CONVERSION TABLES

Hijri Shamsi (Solar)-Hijri Qamari (Lunar)-A.D. Gregorian
Shamsi 1250-1400/Qamari 1288-1443/A.D. 1871-2020

With a Supplement
Hijri Qamari (Lunar)-Gregorian
Hijra 1-1288/A.D 622-1871

BY

Ibrahim V. Pourhadi

New Edition

Foundation for Iranian Studies

تصویرهای درخشان ذهنی شاعر، به یاری شگردهای نوآورانه‌ای که از آن‌ها یاد شد در ترکیب با زبان آهنگین او، جلوهٔ بیرونی پیدا می‌کند. نادرپور بر زبان چیرگی دارد و ذهنیت او با بهره‌گیری از این چیرگی است که به اوج تصویر پردازی‌های بیانی می‌رسد.
گفتنی است که نادرپور، پیش از روی آوردن به شکل‌های تازه‌تر شعری، در قالب‌های تنگ‌تر «چهارپاره»‌ای شعر می‌سرود ولی در همین قالب‌ها نیز، او توانِ شگرف بیانی خود را آشکار ساخته و تصویرهای به‌غایت زیبائی پرداخته است.
«تخیل» در تصویر پردازی‌های او بر گِردهٔ واژه‌هائی نشسته است روشن و روان، که به قول خود او، از «لغتنامه»‌ها بیرون کشیده نشده‌اند ولی در «پیوند ریشه‌ای» با زبان پیشینیانند. با این همه او از به کاربردن واژه‌هائی نیز که «فقط بر زبان امروزیان جاری است» پروائی ندارد. می‌گوید: «زبان، حامل فهم و فرهنگ هر قوم است» و «توقف در حد زبان یکی از قرون گذشته به معنای انکار حیات مردمی است که از آن قرون تاکنون به فارسی سخن گفته و بر غنای آن افزوده‌اند.»
نکتهٔ شایان توجه این است که دلبستگی عمیق «نادرپور» به «تصویر» او را به ورطهٔ بی‌محتوای «فرمالیسم» در نیفکنده است. تصویر هم چون واژه و وزن و قافیه «وسیله‌ای برای ایجاد تفاهم» است:

خورشید، پشت پنجرهٔ من
چه سیاه ابری بر سر کشیده بود
در زیر سیل باران خاموش می‌گریست («در کنار پنجره»)

از قاب تنگ پنجره، سنگ نگاه من
چون مرغ، پر کشید
بر شاخِ آن درخت کهن خورد
برگ سَتاره‌ها به زمین ریخت
در گل نشست میوهٔ خورشید! («درختی در اندیشهٔ من»)

دهان پنجره از مژدهٔ سحر پُر بود
سپیده از رَحم تنگ تیرگی می‌زاد
من از غروب به سوی سپیده می‌راندم
و با صدای خروسان نماز می‌خواندم («نقاب و نماز»)

بیان تشخیص می‌داد و نادرپور، آن را خالی از «غنا» و «تغزّل» می‌دید. چیزی «هر شعر خوب، اعم از عاشقانه و غیر عاشقانه» باید از آن برخوردار باشد.
اهل اعتدالی سخن، زیر تأثیر «نظریهٔ شعری نیما»، ولی جدا از پیروان مطلق افراط‌گرای او، توانستند یکی از پرجاذبه‌ترین حوزه‌های نوآورانهٔ شعر را سا دهند، حوزه‌ای که هنوز پس از پنجاه سال فعال است و بخش بزرگی از شاعر دو نسل بعد را نیز به سوی خود کشیده است.

نادرپور سه پیشنهاد را در «نظریهٔ»، نیما درست و منطقی می‌بیند و آن‌ها برای ایجاد دگرگونی‌های «شکلی» در شعر خود به کار می‌بندد: از میان برداش تساوی طولی مصراع‌ها، تغییر دادن کارکرد «قافیه» و به کارگیری تلفیقی «وزن»های متجانس. به کاربستن این سه پیشنهاد دست و بال شاعر را از قید بندهای بی‌مورد می‌رهاند و به او امکان می‌دهد تا فضای آزادتری برای احساس و اندیشهٔ خود داشته باشد. به این گونه است که اندازهٔ مصراع‌ها، بلندی و کوتاهی اندیشه‌ها میزان می‌شود، قافیه از یکنواختی تکرار به در می و نقش «زنگ تداعی» را برای تأکید بر مفاهیمی که در مصراع‌های دور از قرار گرفته‌اند، ولی ارتباط ماهوی دارند، ایفا می‌کند، «وزن»، به‌عنوان عنه اصلی سازنده و انتقال‌دهندهٔ شعر باقی می‌ماند، ولی با پذیرش تنوّع یکنواختی محض بیرون می‌آید. در مجموعه‌های شعری نادرپور، نمونه‌های م بسیاری از این شکل نوآوری را می‌توان یافت:

از دور، تپه‌های پریشان
بی‌رحمی نهفتهٔ ایام را فریاد می‌زنند
و سوسمارهای طلائی در حُفره‌های تنگ
همچو زبان گوشتی خاک
حرف از سیه‌بختی با باد می‌زنند
زاغان درانتظارزمستان
برشاخه‌های خشک
برف‌قلیل قلهٔ البرزرا
با چشم می‌جَوَند
درلای بوته‌های گَوَن، عنکبوت‌ها
بی‌بهره از لعاب تنیدن، سرگشته می‌دوند. . .

(«مرثیه‌ای برای بیابان و برای شهر»)

بهار خوانده می‌شود و بالاخره «مرغ کوری» که در جنگل تیرگی‌ها، پس از گذار
ز شب‌های توفانی به «شرمهٔ دست خورشید»ـ که همان عشق باشدـ بینا می‌شود،
سرشار از تمثیل‌هائی است که به شعر رنگ و بوی متعهدانه، از نوع واقعی‌اش
ی‌دهد:

این دست گرم، دست تو بود ای عشق
دست تو بود و آتش جاویدت
من مرغ کور جنگل شب بودم
بینا شدم به سرمهٔ خورشیدت («سرمهٔ خورشید»)

نادرپور حتّی در همان سال‌ها که به «حدیث نفس» گوئی، متهم می شد،
شعرهائی سروده است که تأثیر سریع رویدادهای روز را در او باز می‌تاباند بدون
آن که حس و حال شعر را زیر پای شعارهای سیاسی بیندازد. در شعر «شهادت»
که در سال ۱۳۴۰ سروده شده خطاب به مادری که در گیرودار یک کشتار
خیابانی در جستجوی فرزند خویش است می‌گوید:

ببین آن مغز خون‌آلوده را، آن پارهٔ دل را
که در زیر قدم‌ها می‌تپد بی‌هیچ فریادی
سکوتی تلخ در رگ‌های سردش زهر می‌ریزد
بدو با طعنه می‌گوید که بعد ازمرگ، آزادی!
همان مادر بمان در خانهٔ خاموش خویش امروز
که باران بلا می‌بارد از خورشید
دو چشم منتظر را تا به کی بر آستان خانه می‌دوزی
که دیگر سایهٔ فرزند را بر در نخواهی دید. («شهادت»)

در شعر نادر نادرپور در سال‌های پیش از انقلاب رگه‌هائی از نور، از پشت جنگل
تیرگی‌ها سر بر می‌آورد و چهره‌های زنده را در برابر او روشن می‌کند:

واژه‌هایم را میان چهره‌های زنده می‌جستم
سر به سوی آسمان پاک می‌کردم
پیکر خورشید را در آب می‌دیدم
چشم می‌بستم

کوه، زانو زده چون اسب گزمین‌خورد، به راه
سینه انباشته از شیشهٔ خاموش هلاک
مغز خورشید پریشان شده بر تیزی سنگ
چون سواری که به یک تیر درافتاده به خاک («شیشهٔ خاموش»)

نادر نادرپور از نادر شاعرانی است که هیچگاه تن به پذیرش «تعهد تحمی
نداده است. در آن سال‌ها که سخن گفتن از تعهد و رسالت نه تنها مُد که وظ
روشنفکری بود، او سرسختانه استقلال خود را نگاه داشت و زلال شعر خود ر
«غیر شعر» نیالود. همین پایداری خیل متعهدان یا متظاهران به تعهد را رو
روی او قرار داد. آنان، او را شاعری تبلیغ می‌کردند که تنها «حدیث نف
می‌شراید و از آنچه که در پیرامون او می‌گذرد، سخن نمی‌گوید». پاسخ نادرپور
مدعیان این بود که:

درست است که شاعر امروز ـ حتی اگر بخواهد ـ نمی‌تواند «برج عاج نشین» باشد و
جهان پیرامون را نادیده بگیرد ولی این بدان معنا نیست که خود را تا حد
«گزارشگر» رویدادهای سیاسی روز، تنزل دهد. «پرداختن به مسائل زودگذر سیاسی
و حوادث روزانه اجتماعی. . . ناچار با رسالت شعر که در هم شکستن دیوارهای زمان
و دست یافتن به جاودانگی است مغایرت دارد. . . شاعر می‌تواند چنان با دیگران
درآمیزد. . . که چون از خویش می‌گوید، پنداری که از آنان است.

به باور نادرپور، «تعهد» یک امر «درونی» است که از تأثیر مشاهدات بیر
شاعر، بر نهانی‌ترین لایه‌های عاطفی او پدید می‌آید. تعهدی که یک شبه
برآورد و در شعر، بی‌هیچ انگیزه‌ای از درون، «ما» را به جای «من» بنشاند،
فریبی بیش نیست. و تازه اگر شاعر «غالباً ضمیمه اول شخص مفرد را به
برد، دلیل بی‌اعتنائی او به دیگران نتواند بود. چه بسا که "حدیث نفس
"حسبِ‌حال" جمع باشد.» به راستی، بسیاری از شعرهای قدیم و جدید، عاشق
غیر عاشقانهٔ نادرپور، همیشه «حسبِ‌حال جمعی» ما نیز بوده و در بحب
«تنش»ها به ما آرامش داده است. از آن گذشته، در بسیاری از همان عاشقانه
که حدیث نفسی تلقی می‌شوند، راه بر تعبیر و تفسیرهای اجتماعی بسته نیـ
وابسته است به برداشتی که مخاطبان دارند. «حماسه‌ای که در غروب می‌شک
«سپیداران خاک‌آلودی که پا در جوی می‌شویند» تا «خورشید بر ساق
مرمرفامشان» بوسه زند و پیام «بهار نزدیک» را برساند. «خُطبهٔ سبزی» که

ادرپور، از اندک کسانی بود که از همان آغاز وقوع زلزله، «موضع» خود را
شخص کرد و با دلیری تمام چشم در چشم استبداد کورِ تازه‌برخاسته دوخت و
هر شعر خود را در جانش ریخت: در شعر «شبی با خویش» که درست تاریخ
وز پیروزی انقلاب اسلامی را دارد، گفته است:

این سرخی از صبح است، یا از شام؟
این خون آتشفام
نه ماندهٔ کُفر است یا سرمایهٔ دین است
من با همه نادانی‌ام ای دوست
داناترین مَردم!

یک ماه بعد، در شعری دیگر، «شلاق و موج»، سروده است:

آن مُشت‌ها چه کوفت، بر این طاق؟
کاین‌گونه نقش نیلی او رنگ خون گرفت
کاین‌سان درون جمجمهٔ پرطنین او
اندیشه‌ها، خشونت جهل و جنون گرفت

مکارا نه نادرپور می‌توانست، «خشونت جهل و جنون» را که روزبروز به اوج
ازه‌ای می‌رسید، تاب بیاورد و نه کارگزاران فرهنگی رژیم تازه می‌توانستند با او
نار بیایند. پس گزیری نماند جز گریز. گریزی که آسان نبود و درون شاعر را
یر و رو می‌کرد. نخستین اقامتگاه در مهاجرت ناخواسته، پاریس بود. شهری که
. سال‌ها در آن زیسته بود و زبان و فرهنگش را می‌شناخت. شعرهای «پاریسی»
ادرپور، سرشار از حیرت و خشم و دلتنگی است. در شعر «از رُم تا سُدُوم» که
ر دومین سالرز انقلاب اسلامی سروده شده، ما، همهٔ ما را همان شب زنده‌داران
نناهکار «سُدُوم» می‌بیند که «فارغ از بیم موج، نوشیدیم و رقصیدیم» و «در خانهٔ
خود، آتش افکندیم و خندیدیم!»، «ما، تیره‌اندیشان روشن‌بین، با آن که» ویرانی
وعود را دیدیم. ولی از «کوریِ باطن»،

در ظلمتِ اندیشه‌های خویش، گُم بودیم
در آن شب ننگین آتش‌سوزی تاریخ

آفتاب تازه‌ای را خواب می‌دیدم
شعر من با آفتاب تازه می‌آمیخت
شعر من در برگ‌های مرده می‌آویخت
سحر این پیوند
برگ‌ها را روح می‌بخشید
لفظها را سادگی می‌داد
واژه‌ها را مژدهٔ آزادگی می‌داد! (شعر من و شعر باد»)

و اما آن زلزله‌ای که خانه را لرزاند احساس و اندیشهٔ شاعر ما را نیز دگرگون کرد. هاله‌ای از خشم و سرخوردگی زلال عاشقانه‌های او را پوشانید و رفته رفته به همان «تعهد درونی» و راستین رسید که همیشه از آن می‌گفت. دیگر تحمیلی از بیرون در کار نبود. زلزله آنچنان لرزاننده بود که «فاجعه»، درونی شده بود! اینک جاها باید عوض می‌شد. آن‌ها که سال‌ها «سنگ تعهد» را بر سینه می‌کوفتند، اینک مجذوبانه به پیشباز استبدادی واپسگرا می‌رفتند که به ریا وعدهٔ برپائی حکومت عدل الهی می‌داد و نادرپور اینک را زمان برخاستن و پیوستن و یکپارچه قد برافراشتن در برابر غولی می‌دید که به یاری همان متعهدان از غار تاریخی خود بیرون آمده بود. سخن او شنیدنی است:

> هنگامی که نخستین قدم‌ها و مشت‌ها، زمین و آسمان ایران را به لرزه درانداخت، حسّی به من گفت که از ناهُشیاری این برافروختگان باید ترسید. . . آن حس بیدار می‌دیدکه آن فریفتگان ازآئینی واپسگرای و تیره‌اندیش کورکورانه فرمان‌می‌برند. . . (و) در پشت آن صف‌ها و مشت‌ها، به موازات پیکار سیاسی، نبردی فرهنگی آغاز شده است، نبردی که در آن «سنّت» بر «بدعت» و «تعصّب» بر «تجدد» می‌تازد!

در بارهٔ «متعهدان» مجذوب واپسگرائی نیز با حیرت گفته است:

> آنان نیز از آئینی واپسگرا و تیره‌اندیش کورکورانه فرمان می‌بردند که همهٔ آزادگان ایران از فردوسی و خیام و حافظ تا ایرج و دهخدا و هدایت در روزگاران مختلف به جنگش رفته بودند. . . آنان به اندیشه‌ای دل سپرده بودند که تمام طلایه‌داران مشروطیت از آخوندزاده و طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی و جهانگیرخان شیرازی، دشمن پیشرفتش می‌خواندند و در کار پس راندنش به جان می‌کوشیدند.

اگرچه در این دگرگونی، شعر او واپس نماند، ولی شاید زیر هالهٔ خشم و عصبیت برخاسته از اندیشه‌های صرف سیاسی، نتوانست آنگونه که باید زلال همیشگی خود را باز بنمایاند. از آن گذشته، نوعی دوگانگی عاطفی را میان شعرهای او از یک سو و نوشتارها و گفتارهای او از سوی دیگر می‌توان موضوع بررسی قرار داد. گفتارها و نوشتارها همه کوبنده و برانگیزاننده و شعرها متمایل به لغزش در سراشیب سرخوردگی. لوس‌آنجلس هم جائی نبود که به کار نادرپور بیاید. مشغولیت بسیار داشت. در کلاس و انجمن و دانشگاه و روزنامه و رادیو و تلویزیون می‌گفت و می‌نوشت و می‌خواند و بحث می‌کرد. ولی این‌ها کافی نبود او «آن جای دیگر» را می‌خواست همان جا که به یادش در درون می‌گریست:

من از نسیم سرد خزان، بوی خاک را
همچون شراب تلخ
هر دم به یاد خانهٔ ویران مادری
می‌نوشم و گریستن آغاز می‌کنم («شب آمریکائی»)

لوس‌آنجلس برای او «جهنمی به زیبائی بهشت» بود و دریافته بود که در دل شهر فرشتگان نیز «اهریمن و اهورا با هم برادرند!» او می‌گفت که در این شهر، «شهر خفتگان»، «تنهاترین صدای جهان» است «که از هیچ سو، به هیچ صدائی نمی‌رسد.» تنها شاید آن «دیو سپید پای در بند» صدای او را بشنود و پرسش او را پاسخ دهد:

آیا من از دریچهٔ این غربت شگفت
بار دگر برآمدن آفتاب را
از گُردهٔ فراخ تو خواهم دید؟
آیا ترا دوباره توانم دید؟ («خطبهٔ زمستانی»)

اما پیش از آنکه پاسخی برسد، «زمان» دامن او را گرفت و به سرزمین خاطره‌ها بُرد.

آری، در این دیار
در غربتی به وسعت اندوه و انتظار
ما با زمان به سوی فنا کوچ می‌کنیم

نظّارگان شعله، در آفاق زَم بودیم!

حیرت و خشم، چیزی را عوض نمی‌کند، ولی وقتی فرو می‌نشیند، جای خود را به دلتنگی می‌سپارد. غم غربت ـ هر کجای عالم که می‌خواهد باشد ـ همهٔ رنگ‌ها و صداها را به خود می‌آلاید:

اینجا غروب رنگ جنون دارد
باران صدای گریه تنهائی است
چشم ستارگان همه نابیناست
اینجا در این دیار
شب دردل من است
. . . اینجا چو من غریب غمینی نیست
در وهم شب چراغ یقینی نیست ( «در زیر آسمان باختر» )

خلوت با خاطره و اندیشیدن به وطن، پادزهر این دلتنگی‌هاست. خورشید مغرب اگر سرد است، ولی آفتاب گرم وطن، «آفاق باورِ» شاعر را روشن نگاه می‌دارد و امید می‌بخشد، امید بازگشت:

ای مُلک بی‌غروب
ای مرز و بوم پیر جوانبختی / ای آشیان کهنهٔ سیمرغ
یک روز ناگهان
چون چشم من ز پنجره افتد به آسمان
می‌بینم آفتاب ترا در برابرم! ( «طلوعی از مغرب» )

نادر نادرپور پس از شش سال اقامت در پاریس، در بهار سال ۱۳۶۵ تن به هجرتی دوباره داد و رهسپار لوس‌آنجلس شد. این جابجائی تحول دیگری در شعر و اندیشه او پدید آورد. حیرت و خشم و دلتنگی، در درون او به نیروئی مبارزه‌جو، تبدیل شد. ولی آیا جنس زلال و عاشقانهٔ شعر او، توان درافتادن با خودکامگی دینی را داشت؟ به نظر می‌رسد که او خود شعر را برای بازتاب نیروئی که در او سر برآورده بود، کافی نمی‌دانست. از این روی نبرد را از راه‌های دیگری نیز پیش برد. از راه خطابه و مقاله و بحث و جدل‌های سیاسی.

# گزیده

بت الله خمینی سال ها پیش از انقلاب آراء خود را در بارهٔ مبانی فقهی و لسفی حکومت اسلامی، به ویژه پیرامون اقتدار و اختیارات ولی فقیه، به صراحت و تفصیل بیان کرده بود. این آراء از آغاز استقرار جمهوری اسلامی اکنون از سوی برخی از بنیان گذاران و مدافعان نظام، به تلویح و تصریح، ورد انتقاد و تردید قرار گرفته است. آنچه عبدالله نوری در این زمینه در فاعیات خود در دادگاه بیان کرده شاید در زمرهٔ تندترین این انتقادها و وشن ترین این تردیدها باشد. پاره هایی از آراء این دو دراین بخش‌آمده است.

**الله خمینی**

## در اقتدار و اختیارات ولی فقیه*

اسلام همانطور که جعل قوانین کرده قوهٔ مجریه هم قرار داده است. ولی‌امر دی قوهٔ مجریهٔ قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، غ رسالته. رسالت خویش را بپایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و رت قوهٔ مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایهٔ بختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد. در رسول اکرم (ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آنرا می‌کردند.
رسول الله صلی علیه و آله مجری قانون بود، مثلاً قوانین جزائی را اجرا رد، دست سارق را می‌برید، رَجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است. ه قانونگزار نیست، خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم ) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا ره لازم می‌آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و

---

* رفته از: *نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء*، تهران، ۱۳۵۶.

بی‌هیچ اشتیاق
بی‌هیچ یادگار («زمین و زمان»)

پیش از آن هم پیامی برای وطن خویش باز نهاد:

دیار دور من ای خاک بی‌همتای یزدانی
خیالت در سر زردشت و مهرت در دل مانی
ترا ویران نخواهد ساخت فرمان تبهکاران
ترا درهم نخواهد سوخت، آتش‌های شیطانی
اگر من تلخ می‌گریم چه غم، زیرا تو می‌خندی،
وگر من زود می‌میرم چه غم، زیرا تو می‌مانی
بمان، تا دوست یا دشمن ترا همواره بستاید («زمزمه ای در شب»)

---

**منابع:**


نادر نادرپور *گیاه و سنگ نه، آتش*، تهران، مروارید، ۱۳۵۶.

ـــــــ، *صبح دروغین*، پاریس، نهضت مقاومت ملی ایران، ۱۳۶۰.

ـــــــ، *زمین و زمان*، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۵.

ـ «طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو» گفتگوی صدرالدین الهی با نادر نادرپور، ماهنامهٔ *روزگار نو*، پاریس. تیر و مرداد و شهریور ۱۳۷۱.

ـ گفتگوهای نگارنده با نادر نادرپور، هفته نامه *کیهان* لندن، شماره‌های ۶۶۱ و ۶۶۲ (۲۹ خرداد و ۵ تیرماه ۱۳۷۶).

سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوهٔ مجریه‌ای بوجود آید. قوهٔ مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند و ثمرهٔ قوانین و احکام عادلانهٔ دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. بهمین جهت، اسلام همانطور که قانونگزاری کرده قوهٔ مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوهٔ مجریه هم هست. (ص‌ص۲۳_۲۴)

. . . احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست، و تا أبد باقی و لازم‌الاجرا است. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا أبد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد.

از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟! قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت‌فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچکس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم، یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود، قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. (صص۲۶_۲۷)

. . . . دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیّت و کیفیّت قوانین اسلام - احکام شرع - است. ماهیّت و کیفیّت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای ادارهٔ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است.

اولاً- احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی

اداره، جزئی از ولایت است، چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید، همانطورکه آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند شما اسلام را آنطور که هست معرفی کنید، ولایت را چنانکه هست معرفی کنید، بگوئید ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم (ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و ولی امر مسلمانان را تعیین کند باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمهٔ اعتقاد به ولایت است. . . . توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد بنفس داشته باشید و بدانید که از عهدهٔ این کار بر می‌آئید. استعمارگران از ۳۰۰ـ ۴۰۰ سال پیش زمینه تهیه کردند، از صفر شروع کردند تا باینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می‌کنیم. از جنجال چند نفر غرب‌زده و سر سپردهٔ نوکرهای استعمار هراس بخود راه ندهید.

اسلام را به مردم معرفی کنید تانسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشهٔ نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند، و باید دیانت از سیاست جدا باشد! این را که «دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند». این را بیدین‌ها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره، عده‌ای روحانی بودند و عدهٔ دیگر سیاستمدار و زمامدار؟! مگر زمان خلفای حق یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعهٔ مسلمانان برکنار سازند. (صص ۱۹ـ۱۸)

. . . . مجموعهٔ قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایهٔ اصلاح و سعادت بشر شود به قوهٔ اجرائیه و مجری احتیاج دارد. بهمین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون ـ یعنی احکام شرع ـ یک حکومت دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.

رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعهٔ مسلمانان قرار داشت علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را بوجود آورد.

. . اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همهٔ کشورهای عالم همیشه اینطور است که قانونگزاری به تنهائی فایده ندارد. قانونگزاری به تنهائی

جز بوجود یک برپا نگهدارندهٔ نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند. بنابراین در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم یعنی آفریدگان خویش را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند و موجودیتشان جز بوجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند و نماز جمعه و جماعت را برگذار می‌کنند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.

و باز از جملهٔ آن علل و دلائل یکی این است که اگر برای آنان امام و یا نگهدارندهٔ نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد و آئین از میان خواهد رفت و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت و بدعتگزاران چیزها در دین خواهند افزود و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست و آنرا برای مسلمانان بگونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. (صص ۴۰ـ۴۱)

. . . . فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطهٔ سلطنتی و جمهوری در همین است. در این که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیم‌ها به قانونگزاری می‌پردازند در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگزاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.

. . . . حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همهٔ افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده. (صص ۴۶ـ۴۷)

. . . . مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند به پیروی از قانون الهی بوده است، قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و

را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری، و امور خصوصی و زندگی زناشوئی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی، برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دورهٔ شیرخوارگی چه وظائفی بر عهدهٔ پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همهٔ این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه، اهتمام می‌ورزد. همهٔ شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید. قرآن مجید و سنت شامل همهٔ دستورات و احکامی‌است که بشربرای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. . . طبق روایات تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست، و در این شکی نیست.

ثانیاً ـ با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره‌نمی‌توان به وظیفهٔ اجرای‌احکام‌الهی‌عمل‌کرد. ( صص ۲۸ـ۲۹ )

. . . . امام می فرماید: اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی‌الأمر» قرار داده و به اطاعت آنان أمر کرده است، جواب داده خواهد شد که به علل و دلائل بسیار چنین کرده است، از آن جمله این که چون مردم بر طریقهٔ مشخص و معینی نگهداشته شده و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز ننمایند و از حدود و قوانین مقرر در نگذرند زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقهٔ معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را بر پا نمی‌دارند مگر در صورتیکه فرد (یا قدرت ) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دائرهٔ حقشان بیرون نهند یا به حقوق دیگران تعدی کنند. زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد هیچکس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد. . . علت و دلیل دیگر این که ما هیچیک از فرقه‌ها یا هیچیک از ملت‌ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که

**عبدالله نوری**

## شوکران اصلاح*

نویسندهٔ کیفرخواست به دلیل کم‌اطلاعی خویش ناخواسته اتهام مربوط به نسبیت حق و باطل را متوجه خویش می‌سازد. زیرا در اعتقاد اسلامی فقط خدا مطلق است و هیچ مطلقی جز او وجود ندارد. فقهای شیعه را نیز به این دلیل مخطئه می‌خوانند که معتقدند حاصل اجتهاد فقها که با تمام وسواس خود به بیان حکم شرعی می‌پردازند «ما انزل الله» نیست. حکم خدا در لوح محفوظ است و مجتهد یا مصیب است یامخطی. بنابراین اگر فقط ما انزل الله را حق بدانیم بنا بر رأی فقها و اصولیین شیعه قابل دسترسی نیست و با اجتهاد صحیح احتمالاً می‌توان به آن دست یافت. (ص ۲۳۱)

. . . . یکی از اهداف انبیا و اولیای الهی این بوده است که آدمیان را متوجه محدودیت خود کنند تا به جای بندگی خدایی نکنند و عبودیت و بندگی پیش گیرند و خود و فهم و برداشت خویش از منابع و ادلهٔ اصیل دینی را مطلق نکنند و عین حقیقت دین نینگارند و درنتیجه تحمل شنیدن انتقادات علمی دربارهٔ نظریه‌های خودرا به هم رسانند و باب «تخطئه» را گشوده نگه دارند و با تصویب مطلق خود، حرکت و پویایی و باروری را از فرهنگ سرشار اسلامی که از سرچشمه‌های حق مطلق در تاریخ بشری جریان یافته است باز نگیرند. (ص ۲۳۲)

. . . . رویارویی های موجود در جامعه نشان می‌دهد در عرصهٔ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و مردم دو نگاه متضاد وجود دارد. در سویی از این منازعه جماعتی اندک‌شمار اما افزون‌طلب قرار دارند که در فلسفهٔ حکومتی خود برای مردم و تأمین آزادی‌های مشروع آنها موضوعیتی قائل نیستند بلکه آحاد ملت را به‌عنوان سپاهیانی که می‌بایست طریق حکمرانی آنان را هموار کنند می‌انگارند. از نگاه این جماعت آزادی‌های مشروع نیز تنها در چارچوب منافع حاکمیت باید تفسیر شود.

در سوی دیگر این منازعه کسانی قرار دارند که مردم را موضوع اصلی زیست اجتماعی می‌دانند و به حکومت به‌عنوان ابزاری برای تأمین زندگانی و حیات

---

* برگرفته از: *شوکران اصلاح؛ دفاعیات عبدالله نوری*، تهران، انتشارات طرح نور، ۱۳۷۸.

لازم‌الاجرا است همان حکم و قانون خدا است. تبعیت از رسول اکرم (ص) هم ب
حکم خدا است که می‌فرماید: «واطیعوا‌الرسول» از پیامبر پیروی کنید. پیروی از
متصدیان حکومت یا «اولی‌الامر» نیز به حکم الهی است. . . رأی اشخاص حتی
رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد. همه تابع
ارادهٔ الهی هستند. (ص۴۸)

. . . این مسلم است که «الفقهاء حُکّام علی‌السلاطین»، سلاطین اگر تابع
اسلام باشند باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند
اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت
رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که بعلت جهل به قانون مجبورند از فقه
تبعیت کنند. (ص۵۲)

. . . . این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت
امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل
غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همهٔ عالم است. و بعد
از ایشان فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضائل معنو
اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسو
و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استاندار
گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات
برای حکومت فعلی قرار داده است، منتهی شخص معینی نیست، روی عنوا
«عالم عادل» است. (ص۵۵)

. . . . ولایت فقیه از امور اعتباری عقلائی است و واقعیتی جز جع
ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغ
از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی
برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقو
نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد. (ص۵۶)

چون حکومت اسلام حکومت قانون است قانون‌شناسان و از آن بالاتر دین‌شناسا
یعنی فقها باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرائی
اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امی
هستند، نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زی
شود. (ص۸۰)

است. مجلس شورای اسلامی نیز تنها در چارچوب ضوابط قانون اساسی حق وضع قانون را دارد.

. . . . واضح است که رهبر قانوناً فارغ از وظایف و اختیارات مصرح در قانون اساسی وظیفه و اختیاری در حوزهٔ عمومی و سیاسی ندارد و اگر جز این باشد، قانون اساسی لغو بوده و نظام جمهوری اسلامی مورد نظر حضرت امام و خواست مردم در سال ۱۳۵۷ را به ساختاری سلطنتی باز خواهد گرداند. بنابراین ارادهٔ رهبری تنها از مجاری قانونی نافذ و مطاع است. این تفسیر (یعنی نفی اختیارات فراقانونی رهبری) از سوی مقام رهبری نیز در پاسخ کتبی به سؤال دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس مورد تأیید قرار گرفته است. (صص ۳۱۵_۳۱۶)

. . . . ولی فقیه نمی‌تواند در منطقهٔ ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند. این نکته نیز از بدیهیات حقوقی هر نظام قانونی است و واضح است که هیچ مقامی از جمله رهبر نمی‌تواند در منطقهٔ ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند، لذا اموری از حوزهٔ عمومی و سیاسی که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی پیش‌بینی نشده است منطقهٔ ممنوعه بوده، رهبر نمی‌تواند خارج از این محدوده عمل و اقدام نماید. به بیان ساده‌تر ارادهٔ رهبر تنها در مجاری مجاز قانونی متّبع، مطاع و نافذ است و هرگونه دخالت وی خارج از مجاری یاد شده تخلف از قانون اساسی بوده، می‌باید از سوی مجلس خبرگان رهبری مورد سؤال قرار گیرد. (ص ۳۱۷)

. . . . به زعم اینجانب متن کیفرخواست و متن حکم، علیه آزادی بیان و اندیشه صادر شده است، زیرا مراد از آزادی بیان، آزادی بیان موافق حاکمان و قدرتمندان نیست بلکه منظور از آن طرح دیدگاه‌های موافق و مخالف (حتی اگر ناصواب باشد) در موضوعات گوناگون فکری و سیاسی است، بخصوص اگر این موضوعات مرتبط با سرنوشت جامعه باشد. اما متن کیفرخواست و حکم صادره، آراء دیدگاه‌های مخالف را جرم پنداشته است. بنابراین هیچ‌کس حق ندارد سخنی جز در موافقت بگوید و اگر کلامی مخالف، بر زبان یا قلم راند، باید مجازات شود. (صص ۳۲۲_۳۲۳)

. . . . علی‌الظاهر در جامعهٔ ما به دلیل تحمیل و اجبار، بی‌توجهی به دین در حال گسترش است و در کشورهایی که با آزادی بیشتری با دین برخورد می‌شود توجه به دین روزافزون است. حتی در کشورهایی مانند ترکیه که دارای حکومت لائیک است و در جهت دین‌زدایی از طریق گوناگون و گسترده تلاش شده است، اکنون توجه دگراندیشان به دین رو به گسترش می‌نماید. (ص ۳۲۷)

مردم می‌نگرند، از نگاه این جماعت، حکومت تا آن زمان مشروعیت
جهت تأمین حقوق مردم گام بردارد و به هرانداه از خواست مردم فا
به همان اندازه مشروعیت خود را از دست می‌دهد و بر این اساس
حکومت تناسب مستقیم با مقبولیت عامهٔ مردم دارد. یعنی نه تنها .
عالم هستی نیز برای خدمت و رفاه بشر آفریده شده. نسبت حکومت
همین است، بنابراین حکومت برای تأمین مصالح مردم بوده و وسیلهٔ ا
مردم می‌باشد. (صص ۲۵۰ـ۲۵۱)

. . . . بنابراین حکومت دینی خود را اصل و ملت را فرع نم
احقاق حقوق مردم را اصل و خود را در چارچوب ارادهٔ ملت، وسی
می‌داند. آنچه اصالت دارد آرای مردم و مصالح آنهاست. هرچه حکوم
جایگاه خود را نیکوتر دریابند و طریقیت خویش را نگهبان باشن
نزدیکتر می‌شوند. در این دیدگاه، حکومت مشروعیت خود را ا
می‌گیرد و مستقل از رأی مردم فاقد مشروعیت حکمرانی است. رأی
است و اصالت دارد و چون مردم موضوعیت دارند، اگر کسی به آزا
مسلم آنها تعرض کرد، حتی اگر در پوشش وضع قانون باشد،
جلوگیری شود. (ص ۲۵۲)

. . . . نگاهی که بر کیفرخواست حاکم است از قرائتی بهره
حکومت را اصل و حق می‌داند و باهمین تفکر، حقانیت و مشروعیت
انظار عمومی چه در داخل کشور و چه در منظر جهانی با خطر
جدی مواجه می‌سازد. حال آنکه در جهان امروز، دفاع از نظام جمه
نیاز به قرائتی تازه و جدی از منظر حق حاکمیت ملی دارد. (ص ۵۴
امروز، اصلاحگری تنها راه نجات ایران است. اصلاحگری به سود همه
مخالفان آن نیز هست، چون با این روش همه در عرصهٔ سیاسی می‌ما
نظام نیز در گسترش دموکراسی است و نه در سرکوب آن. در تا
کشورهایی که دموکراسی و آزادی انتقاد و اعتراض را گستر
ماندگارتر و نیرومندتر بوده‌اند تا آنان که کم‌ظرفیتی نشان داده و م
را از سر راه برداشته‌اند. (ص ۲۵۹)

. . . . واضح است که قانون در عرف حقوقی تعریفی مشخص
سوی مراجعی معین با تشریفاتی خاص صادر می‌شود. قانون اسا
مجلس خبرگان قانون اساسی و قوانین عادی از سوی مجلس شورای ا
می‌شوند و غیر از این دو نهاد برای هیچ‌کس حق وضع قانون پیش

پسندیده است؟ (صص ۳۳۲ـ۳۳۳)

. . . . در عرصهٔ عمومی قوانین بشری و تصمیم‌گیری اگر مردم امری را مشروع ندانند، آن امر فاقد مشروعیت است. قضاوتی که با افکار عمومی تعارض داشته باشد نه تنها نامشروع است، بلکه به اختلال اجتماعی منتهی می‌شود و این امر برخلاف امنیت ملی و مصلحت عمومی است. (ص ۳۳۵)

. . . . عدالت مفهومی است که در ارتباط اجتماعی شکل می‌گیرد و باید دائماً خود را با درک عمومی از آن انطباق دهد، آری می‌تواند درک عدالتخواهانهٔ یک جامعه توسعه و فراخی یابد اما باید این امر حتماً به وصف اجتماعی و بین‌الاذهانی سامان یابد و الا هر نهادی بنا بر تعریف خود، قضاوت و داوری خود را می‌تواند عادلانه بشمارد و گوش خود را بر اعتراض عمومی و جمعی ببندد که نفس این عمل خود از رفتاری غیرعادلانه و تصوری معوج از عدالت خبر می‌دهد. (ص ۳۳۶)

ارزش چیست؟ ملاک ارزش و ضد ارزش کدام است؟ آیا همهٔ ارزش‌ها امور ثابت، قدسی و الهی هستند یا حداقل در حوزهٔ مسائل اجتماعی و سیاسی می‌توان از ارزش‌های نسبی سخن به میان آورد؟ مراد از ارزش‌های نسبی رعایت مقتضیات زمان و مکان و تأمین مصالح ملی و منافع عمومی در شرایط متفاوت و جهان متغیر است. آنان که در شناخت و تعیین ارزش‌های نسبی در حوزهٔ عمومی و سیاسی به نوعی قشری‌نگری، جمود و صورتگرایی مبتلا هستند و از واقعیات جهان متغیر غفلت می‌کنند و کوته‌نظری خود را در عدم شناخت بنیادی دین و مقتضیات زمان و مکان به حساب دین می‌نویسند، در واقع به معنویت دین جفا می‌کنند و زمینه‌گستر حذف دین از صحنهٔ عمومی و سیاسی و برپایی جامعه‌ای لائیک هستند. مدیریت کلان جامعه در عرصهٔ عمومی و سیاسی نیازمند اجتهادی پویا و نگاهی بصیر و نافذ به اهداف و ضوابط دینی و رعایت عقلانیت و واقع‌بینی در مواجهه با جهان بیرونی است. به‌عنوان مشت نمونه خروار به برخی از اموری که به‌عنوان ارزش مطرح می‌شود، اشاره می‌کنم و همهٔ دلسوزان ملک و میهن را به تأمل در آنها فرا می‌خوانم: آیا قطع رابطه با یک کشور در هر شرایطی ارزش است؟ آیا شعار مرگ بر این کشور و آن کشور یک ارزش دینی است یا تقویت کردن قدرت تولید و قطع وابستگی؟ آیا ایجاد امنیت اقتصادی و حل مشکل بیکاری، تورم، بی‌ثباتی پول ملی و معضلات معیشتی مردم ارزش است یا پیش گرفتن سیاست‌های احساسی، مطالعه نشده، شعاری، غیرعلمی و در مجموع گسترش زمینه‌های ناامنی و از سرمایهٔ سفرهٔ زیرزمینی ارتزاق کردن؟ آیا اکتفا به شعارهایی از قبیل مرگ بر امریکا تاکنون چه فایدهٔ دینی یا دنیوی برای ملت ما داشته؟ آیا اقتصاد ما را آباد کرده یا سیاست ملی و فرهنگ ما را غنی‌تر ساخته؟

. . . . میزان استقلال اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک کشور شاخص‌های مشخص فنی و علمی دارد، صرف شعار واقعیت عقب‌افتادگی و توسعه نیافتگی را حل نمی‌کند. تحقق هدف متعالی استقلال نیازمند تدبیر، بصیرت، شعور و برنامه‌ریزی است. به عمل کار برآید به سخندانی نیست. با شیوه حرف‌درمانی و شعارمداری نمی‌توان بیماری مزمن وابستگی و عقب افتادگی اقتصادی و انفعال فرهنگی و توسعه‌نیافتگی سیاسی را مداوا کرد.

. . . . راستی فرق شعار مرگ بر امریکا با شعار مرگ بر انگلیس و مرگ بر شوروی که روزی لغو شد چیست؟ اگر ملت‌ها به‌عنوان مقابله با دولت ایران شعار مرگ و نابودی سر دهند و به مقدسات و اعتقادات ما توهین روا دارند

۱۵ سالگی به سال قمری زیر سن بلوغ به سر می برد و نکاح او ممنوع است.

**ب: نتیجه گیری**

**قانون در موضوع سن ازدواج مبنای جنسیتی دارد:**

زیرا طبق قوانین ایران به شرحی که گذشت، کودکان ایرانی چنانچه از جنس زن باشند در نه سالگی قابلیت نکاح دارند و چنانچه از جنس مرد باشند شش سال بعد یعنی در پانزده سالگی واجد شرایط سنی برای نکاح می شوند. بنابراین قانون گذار دو جنس را دوگونه نگریسته است.

**ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب**

تا پیش از تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۵۳ شمسی، قانون مدنی ایران نکاح دختران را قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام و نکاح پسران را قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام ممنوع کرده بود. در سال ۱۳۵۳ با تصویب مادهٔ ۲۳ قانون حمایت خانواده سن ازدواج افزایش یافت و قوانین پیشین نسخ شد. از آن پس ازدواج زن قبل از رسیدن به ۱۸ سال تمام و ازدواج مرد قبل از رسیدن به ۲۰ سال تمام ممنوع گردید. در مواردی که مصالحی اقتضا می کرد تا دختران زیر سن ۱۸ سالگی ازدواج کنند، فقط مراجع قضایی ضمن رسیدگی به تقاضای واصله با استفاده از نظریهٔ پزشکی قانونی آن را تجویز می کردند.

با استقرارجمهوری اسلامی، سن ازدواج مجدداً کاهش یافت و پس از یک سلسله اصلاحات قانونی به صورتی درآمد که به آن اشاره شد.

**انتخاب همسر**

طبق مادهٔ ۱۰۴۳ قانون مدنی:

«نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازهٔ پدر یا جد پدری او است و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.»

و طبق مادهٔ ۱۰۴۴ قانون مدنی: «در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها نیز عادتاً غیر ممکن بوده و دختر نیز احتیاج

مهرانگیز کار*

# وضعیت حقوقی زن در خانواده و مقایسهٔ آن با حقوق مرد**

## سن ازدواج

### الف: بررسی قوانین

قانون مدنی ایران در مادهٔ ۱۰۴۱ مصوب ۱۳۱۳ شمسی اعلام می دارد: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است.» شکل ظاهری این ماده چنان است که درآن اثری از تبعیض و نابرابری مشاهده نمی شود. اما وقتی به بررسی سایر مواد قانون مدنی ایران دربارهٔ «سن بلوغ» می پردازیم، دیدگاه تبعیض آمیز قانون‌گذار از زیر پوشش الفاظ بیرون می آید و خود را نشان می دهد. مثلاً در تبصرهٔ ۱ از مادهٔ ۱۲۱۰ قانون مدنی مصوب ۱۳۶۰ شمسی تصریح شده که «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.» توضیحاً اینکه سال قمری ده روز کمتر از سال شمسی است. بنابراین از نگاه قانون گذار ایرانی یک دختر ۹ ساله به سال قمری بالغ است و نکاح او ممنوع نیست. در حالی که پسر تا پایان

---

* بنا بود که در این شمارهٔ ویژه مهرانگیز کار نیز در نوشته‌ای وضع زن در ایرانِ پس از انقلاب را بررسد و نظراتش‌را در بارهٔ ماهیت و پیامد دگرگونی‌هایی‌که در دو دههٔ اخیر در مقام و حقوق زنان در زمینه های گوناگون رخ داده است به میان آورد. امّا، آنچه تا کنون در این باره ها گفته و نوشته سرانجام به زندانش کشیده است. باشد که آزاد شود و همچنان از آزادی و حق سخن گوید.

** برگرفته‌از: *ساختار حقوقی نظام خانواده در ایران*، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸.

داشته باشد. دراین صورت حسب پیشنهاد دادستان و تأیید پزشکی قانونی
ب دادگاه شهرستان، معافیت از شرط سن صادر می شد.
ں از انقلاب مراجع قضایی مصلحت صغار را از حیث ازدواج یا استفاده
ه کارشناسی، تشخیص می دادند و مجاز نبودند به دختر زیر سن ۱۵
ام اجازهٔ ازدواج بدهند. اما در حال حاضر پدر و جد پدری به جای
نضایی کشور در باره مصلحت کودکان در زمینهٔ ازدواج تصمیم گیری
، و دارای اختیارات مطلق قانونی شده اند. این اختیارات به حدی وسیع
شرط سن و حداقل سن ازدواج و آزادی انتخاب همسر در عمل منتفی به
رسد. تبصرهٔ ذیل ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۶۱ شمسی به
که گذشت، شاهدی است براین مدعا و ابزار خطرناکی است که وقتی در
اصالحان قرار می گیرد، فاجعه به بار می آورد. (صص ۳۳-۳۹)

**واحد خانواده**

**ی قوانین**

موجب ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی «در روابط زوجین ریاست خانواده از
ں شوهر است.» بدین ترتیب قانون گذار ریاست واحد خانواده را در
جنس مرد قرار می دهد و در سایر مواد قانونی برای زن و مرد تکالیفی
می گیرد که با مفهوم «ریاست مرد» متناسب است.
موجب ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی «هرزنی را که خالی از موانع نکاح باشد
خواستگاری نمود» و طبق ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی «زن باید در منزلی که
یین می کند سکنی نماید.»
ه ۱۰۰۵ قانون مدنی نیز توجه می دهد: «اقامتگاه زن شوهردار همان
شوهر است.» . . . .
راین براساس قوانین ایران: اولاً در آغاز تشکیل و تأسیس واحد خانواده
است که حق دارد به زن پیشنهاد ازدواج بدهد. ثانیاً زن همین که به
د درآمد ملزم است در منزلی که او تعیین می کند سکنی نماید و به تبع
ف خروج زن از کشور موکول به کسب اجازه از شوهر است و ادارهٔ
طبق یک قانون خاص مکلف است از خروج زنان شوهردار که اجازه نامهٔ
وهران شان در پرونده آنها موجود نیست جلوگیری کند. ثالثاً اقامتگاه زن
نگاه شوهر است. به علاوه ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی نیز تصریح می‌دارد به
وهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی

به ازدواج داشته باشد، وی می تواند اقدام به ازدواج نماید. تبصره ـ ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می باشد.»

در قوانین ایران برای فرزندان پسر این گونه محدودیت ها وجود ندارد و آنها در انتخاب همسرلااقل بعد از سن بلوغ، آزادی عمل دارند. حال آنکه محدودیت دختران برای انتخاب آزادانهٔ همسر تا وقتی که باکره هستند هم چنان باقی است فزون برآنچه گذشت، به موجب مادهٔ ۱۰۳۴ قانون مدنی «هرزنی را که خالی از موانع نکاح باشد می توان خواستگاری نمود.» بنابراین زنان حتی بعد از سن بلوغ همواره باید در انتظار به سر برند تا از آنها خواستگاری بشود. محدودیت در انتخاب همسر با مطالعهٔ مواد دیگری از قوانین نیز قابل فهم است. مثلاً طبق مادهٔ ۱۰۵۹ قانون مدنی «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست.» بنابراین زن مسلمان ایرانی نمی تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند. به علاوه طبق مادهٔ ۱۰۶۰ قانون مدنی «ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی وجود ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.»

در قوانین ایران برای مردان محدودیت های مشابه ایجاد نشده است و این گونه محدودیت ها خاص زنان است.

**ب. نتیجه گیری**

**قانون در موضوع آزادی انتخاب همسر مبنای جنسیتی دارد:**

زیرا به شرحی که گذشت، قانون گذار دو جنس را در زمینه انتخاب آزادانه همسر، بخصوص بعد از سن بلوغ دوگونه نگریسته است. قوانین ناظر بر خانواده طوری تدوین شده که نکاح دایم دختران باکره در سنین بعد از بلوغ هم موکول به رضایت پدر و جد پدری [یا] مراجع صالحه قضایی است که در مواردی قائم مقام آن دو می شوند. بنابراین قانون گذار حتی در نبود پدر و جد پدری، رضایت مادر را معتبر نشناخته است.

**ج : مقایسه با قوانین پیش از انقلاب**

در قوانین پیش از انقلاب بنا بر پیشنهاد مدعی العموم و تصویب محکمه صالحه استثنائاً معافیت از شرط سن برای ازدواج به دخترانی که زیر سن بلوغ (یعنی زیر سن ۱۸ سال تمام) بودند اعطا می شد. ضمناً ماده ۲۳ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ شمسی این اجازه را مشروط به آن می کرد که سن دختر از ۱۵ سال تمام کمتر نباشد و برای زندگی زناشویی استعداد جسمی و روانی

دولت به قائم مقامی شوهر، آزادی زن را برای خروج از کشور محدود می کند. این قانون کاملاً تازگی دارد و پیش از انقلاب نمونه مشابه آن را نداشته ایم. توضیح این نکته لازم است که مفاد ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی راجع به ریاست شوهر نسبت به پیش از انقلاب تغییر نکرده است. فقط به شرحی که گذشت، برخی از مصادیق مانند اجازهٔ شوهر برای اشتغال زن که پیش از انقلاب به نفع زن تعدیل شده بود بعد از انقلاب علیه زن اصلاح شده است. (صص ۳۹-۴۱)

**۱۱- ولایت بر فرزندان**

**الف: بررسی قوانین**

ولایت بر فرزندان به معنای صاحب اختیار بودن در امور مهمه و بخصوص ادارهٔ امور مالی آنهاست. در قوانین ایران تا زمانی که پدر و جد پدری حیات دارند ولایت بر فرزندان و نوه ها با آنها است. از پدر و جد پدری در قوانین ایران به نام «ولی قهری» نیز یاد می شود. طبق قوانین ایران هیچ یک از پدر و جد پدری از حیث اعمال ولایت بر دیگری رجحان ندارد و هریک می توانند مستقلاً عمل کنند. . . .

قانون گذار با استفاده از عنوان «ولی قهری» در ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی به خوبی قدرت فایقه و منحصر به فرد پدر و جد پدری را در امور مالی و مهم فرزندان صغیر مورد تاکید قرار داده است. اما چنانچه گذشت، درمواردی قانون‌گذار این ولایت را تا بعد از سن بلوغ هم به رسمیت می شناسد. ازدواج دختران باکره تا هرسنی، موکول به اجازهٔ پدر یا جد پدری است.

به طوری که گذشت، پدر و جد پدری حتی می توانند با استفاده از حق ولایت، کودکان را شوهر داده یا برای آنها زن بگیرند. . . .

قدرت انحصاری پدر و جد پدری در امر ولایت بر فرزندان در قوانین ایران به حدی است که حتی در مواقعی که آنها حیات ندارند، از مادر به عنوان ولی طفل نام برده نمی شود. پدر و جد پدری می توانند در زمان حیات خود فردی را به عنوان وصی بر اولاد صغیر خود تعیین کنند. این شخص بعد از مرگ آنها بر امور مالی صغار نظارت دارد.

با استفاده از حق ولایت پدر و جد پدری بر اولاد است که بانک های کشور مادران را از افتتاح حساب سپرده سرمایه گذاری بلند مدت برای فرزندان صغیر خود ممنوع کرده اند. مادران ایرانی حق برداشت از این حساب ها را نیز ندارند.

در مواردی که پس از وقوع طلاق یا فوت پدر، فرزندان تحت حضانت مادر

یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.» قانون گذار بر پایه موازین شرعی زن را مکلف به تمکین از شوهر می شناسد و به او دستور می‌دهد تا در همان خانه ای سکنی گزیند که شوهر تعیین می کند. بنابراین حقوق وسیع و مطلقهٔ مردان در امر مهم و حساس مدیریت و ریاست واحد خانواده در مواردی تبدیل به حق ولایت بر همسران می شود و به شوهر اجازه می دهد تا کل رفتارهای زن را برحسب سلیقه ها و فرامین مطلقهٔ خود تحت کنترل داشته باشد.

**ب : نتیجه گیری**

**قانون در موضوع مدیریت واحد خانواده مبنای جنسیتی دارد:**

زیرا آثاری که بر ریاست مرد بر خانواده مترتب است، در نهایت به حاکمیت ارادهٔ او بر امور شخصی زن می انجامد. این محدودیت ها عموماً ناشی از آن است که قانون گذار زن و مرد را دوگونه نگریسته است. هرچند در مواد قانونی با صراحت مرد را ولی زن قرار نداده است، اما مفاهیم قانونی در بسیاری موارد برولایت مرد بر زن در روابط خانوادگی صحه می گذارد.

**ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب**

پیش از انقلاب با تصویب قانون حمایت خانواده به موضوع اشتغال زنان از زاویهٔ وسیع تری نگریسته شد. تا پیش از قانون مزبور شوهر هر وقت که تصمیم می‌گرفت مانع ادامه اشتغال همسر خود می شد و عرف و عادت زمانه این نوع سلطه و آمریت مردانه را پذیرفته بود. تا آنکه وضع دگرگون شد و حضور زنان در بازار کار فزونی گرفت. درنتیجه این دگرگونی اجتماعی بود که قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ در ماده ۱۸ به زن و مرد، هر دو اجازه داد تا در مواردی که شغل دیگری را منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود تشخیص دهند موضوع را به دادگاه اعلام کنند تا دادگاه در باره آن رأی بدهد. بدین ترتیب اولاً محدودیت در حق انتخاب شغل افراد هر دو جنس را در برگرفت و ثانیاً آنها از محدود ساختن آزادی یکدیگر در زمینه اشتغال بدون استناد به حکم دادگاه منع شدند. درحال حاضر قانون فقط به مرد اجازه می دهد تا همسر خود را از اشتغال منع کند. زن از این حق محروم است. علاوه بر محدودیت هایی که به آن اشاره شد در جمهوری اسلامی قانون به زنان مجردی که واجد شرایط استفاده از بورسیه های دانشگاهی هستند اجازه نمی دهد تا برای استفاده از بورسیه کشور را ترک گویند. بنابراین حتی درمواردی هم که شوهر وجود عینی و ملموس ندارد

پیروزی انقلاب با تصویب لایحهٔ قانونی الغاء مقررات مخالف با قانون مدنی راجع به ولایت و قیمومت مصوب ۱۳۵۸ این گونه برگرایش های مثبت قانونی خط بطلان کشیده شد: «ماده واحده- قواعد و مقررات قانون مدنی راجع به ولایت و قیمومت در مورد اطفال صغار بقوت و اعتبار خود باقی است و مقررات مخالف با آن ملغی می گردد.» . . . . (صص ۴۷-۵۰)

**چند همسری**

**الف: بررسی قوانین**

در قوانین ایران چند همسری برای مردان تجویز شده است. این تجویز در یک مادهٔ مشخص قانونی تصریح نشده است. اما از بررسی قوانین ایران چنین بر می آید که مردان می توانند بر پایهٔ احکام شرع همزمان تا چهار زن را در عقد نکاح دایم خود داشته باشند. نظر به اینکه در صد سال اخیر به علت تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی چند همسری مردان با مخالفت جدی زنان روبرو شده است، ناگزیر در سطح قانون گذاری برای محدود ساختن این حق تدابیری اندیشیده شده است. متأسفانه در شرایط موجود به لحاظ. دیدگاه سنتی مبتنی برنابرابری که برکل جریان قانون گذاری و نحوهٔ اجرای قوانین و رفتارها و هنجارهای اجتماعی حاکم شده است، آن تدابیر دستخوش تزلزل شده و مردان مسلمان ایرانی برای چند همسری با قیود بازدارنده ای مواجه نیستند.

**ب: نتیجه گیری**

**قانون در موضوع چند همسری مبنای جنسیتی دارد:**

زیرا چند همسری امتیازی است که در چند کشور مسلمان از جمله جمهوری اسلامی ایران به مردان داده شده است.

**ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب**

تا پیش از تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۴۶ مردان بدون مانع قانونی می توانستند همزمان چهار زن را در عقد نکاح دایم خود داشته باشند و هم چنین می توانستند تعدادی زن را نیز به عقد نکاح منقطع خود درآورند.

مادهٔ ۱۴ قانون حمایت خانواده برای این حقوق وسیع محدودیت هایی قائل شد و آن را موکول به کسب اجازه از دادگاه نمود. به موجب قانون مزبور هر مردی که می خواست با داشتن زن همسر دیگری اختیار کند باید خواستهٔ خود را با

قرار می گیرند، پدر یا جد پدری هم چنان با استفاده از حق ولایت حاکم بر امور مهم و حساس فرزندان می باشند و مادر با وجودی که فرزندان را تحت حضانت خود دارد، نمی تواند در امور مالی آنها دخالت کند و نمی تواند آنها را ازکشور خارج سازد. رضایت او در امر نکاح فرزند معتبر نیست.

**ب: نتیجه گیری**

**قانون در موضوع ولایت بر فرزندان مبنای جنسیتی دارد:**

زیرا مرزهای آشکار قانونی زن را به لحاظ زن بودن از حقوق خاصی محروم کرده است. حق ولایت در قوانین ایران به اندازه ای مردانه است که چنانچه مردی اراده کند تا این حق را به همسر خود تفویض نماید، اقدام او فاقد ضمانت اجرای قانونی است و سازمان های کشوری به آن ترتیب اثر نمی دهند مگر آنکه ولی قهری به مادر وکالت دهد که در مواردی به وکالت از ولی قهری عمل کند.

**ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب**

قانون گذار در جریان تصویب قانون حمایت خانواده در زمان شاه کوشش کرده است تا از قلمرو بسیار وسیع حق ولایت مردان بکاهد. ماده ۱۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ چنین است: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر خود می باشد. درصورت ثبوت حجر یا خیانت یا عدم قدرت و لیاقت او در اداره امور صغیر یا فوت پدر به تقاضای دادستان و تصویب دادگاه شهرستان حق ولایت به هریک از جد پدری یا مادر تعلق می گیرد مگر اینکه عدم صلاحیت آنان احراز شود که در این صورت حسب مقررات اقدام به نصب قیم یا ضمّ امین خواهد شد. دادگاه در صورت اقتضاء اداره امور صغیر را از طرف جد پدری یا مادر تحت نظارت دادستان قرار خواهد داد. در صورتی که مادر صغیر شوهر اختیار کند حق ولایت او ساقط خواهد شد در این صورت اگر صغیر جد پدری نداشته باشد یا جد پدری صالح برای ادارهٔ امور صغیر نباشد دادگاه به پیشنهاد دادستان حسب مورد مادر صغیر یا شخص صالح دیگری را به عنوان امین یا قیم تعیین خواهد کرد امین به تشخیص دادگاه مستقلاً یا تحت نظر دادستان امور صغیر را اداره خواهد کرد.»

بدین ترتیب ملاحظه می شود که پیش از انقلاب برای ایجاد محدودیت در ساختار حقوقی مردسالاری در خانواده گامی برداشته شده و مادر در امر ولایت برفرزندان در ردیف جد پدری مورد تأیید قانون گذار قرار گرفته است. بعد از

# نقد و بررسی کتاب

باقرپرهام*

## «سحر» و «قمار در محراب»

سخن گفتن از "ادبیاتِ برون مرزی ایرانیان» کارآسانی نیست، خطر کردن است. زیرا ایرانیانِ مهاجر درگوشه و کنار جهان پراکنده اند، و در کمتر جایی از جهان نیز می توان دید که بیکار نشسته باشند: آنان کوشیده اند۔ و می کوشند۔ تا نه فقط صدای اعتراض خود را بر ضد بیدادی که بر میهنشان رفته است بلند کنند، بلکه اندیشه های خود را دربارهٔ همهٔ آن چیزهایی که به نظر می رسد برای انسان اهمیت دارد، به ویژه تجربه ها و احساسات خود را از حوادثِ سختی که بر آنان گذشته است، در قالب هایی چون شعر، قصه، داستان، گزارش فرار از تحلیل، و مانند اینها بنویسند و حکایت کنند. سخن گفتن در بارهٔ چند و چون این پهنهٔ وسیع البته آسان نیست. سال ها وقت و همت می طلبد تا با بررسی جوانبِ گوناگون و برپایهٔ داده هایی مستند و روشن به قضاوت بنشینی.

---

* مجموعه ای از نوشته های نویسنده با عنوان زیر در سال گذشته در تهران انتشار یافته است.
باقر پرهام، *با هم نگری و یکتانگری*. (مجموعهٔ مقالات)، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۸.

دادگاه حمایت خانواده در میان می گذاشت و دادگاه حمایت خانواده با تحقیق از همسر مرد متقاضی و ارزیابی قدرت مالی او چنانچه امکانات مرد را برای اجرای عدالت کافی تشخیص می داد، اجازهٔ لازم را صادر می کرد.

درسال ۱۳۵۳ شمسی که قانون حمایت خانواده اصلاح شد، محدودیت های بیشتری صورت قانونی به خود گرفت. . . .

با توجه به آنچه گذشت، در حال حاضر برای زنی که شوهرش بدون اجازه دادگاه تجدید فراش کرده است، از باب شروط ضمن العقد (چنانچه توسط شوهر ذیل شرط مربوط امضاء شده باشد) یا از باب عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، موجباتی فراهم می شود تا از دادگاه خانواده تقاضای طلاق کند. از این قرار زنانی که شوهران شان تجدید فراش می کنند و مورد ظلم قرار می‌گیرند چتر قانونی اطمینان بخشی بالای سر خود ندارند و فاقد قدرت دفاعی هستند.

بنابراین قوانین کنونی ایران نسبت به قوانین پیش از انقلاب در موضوع چند همسری مردان سیر قهقرایی پیموده است و مردانی که بخواهند می توانند بدون دردسر اقدام به تجدید فراش کنند و آن را به ثبت برسانند. چون عاقد و مرد خاطی در صورت ثبت مراتب مجازات نمی شوند. فقط برای زن اول با وصف تمکین شوهر حق طلاق ایجاد می گردد. (صص ۶۳-۶۶)

ـه طی آنها به صغیر و کبیر ایران رحم نشده است- نیز به همان چوبی
ـی شوند که نظام و حکومت و حکومتیانِ مسئول این گونه سرکوب ها
ـثاری که دامنهٔ دشنام گویی و هتاکی درآنها حتی به خدا و پیامبر و دین
و به طورکلی‌به باورهای مذهبی‌ـاسطوره‌ای‌ایرانیان نیز کشیده شده است.
ـشنودی از نظام «ولایت فقیه» و سرکوب و بیدادی که این نظام بر ضد
ـ خود به راه انداخت، و شرح آدم کشی های دهشتناک و شکنجه های
ـطایی در زندان های این نظام، و نامردمی های هراس انگیز زندان بانانِ
ـظـر کسانی که خود یا عزیزان و دوستان و بستگان و به طور کلی
ـ شان زخم‌خوردهٔ این‌بیدادگری‌ها بوده اند- که بخش مهمی از ایرانیان
چنین‌اند- البته امری طبیعی است. لحن دشنام گویانه و هتاک در بیان این
ـراها نیز قابل درک است: موجود زنده ای که زیر ضربه های شلاق قرار
ـه فریادش بلند می شود، فریادی که گاه با دشنام هم توأم است. و اگر
ـی از ضربه های شلاق- به ویژه زخم روحـــی- تا سالیان سال ادامه یابد،
انتظار داشت که آن فریادها و دشنام‌گویی‌ها نیز تا سالیان سال ادامه
ـند.

نکته، جالب این است که این شیوهٔ بیان دشنام گویانه در بخشی از
ـرون مرزی ایرانیان»، به همین حد قابل درکی که بدان اشاره شد ختم
ـد: در توجیه "مشروعیت" چنین شیوه ای، گـاه بـه دعاوی و سخنانی
ـریم که موضوع را از این حد قابل درک فراتر می برد. بر پایهٔ این گونه
ـا، گویی یک نوع اصیل از خلاقیت هنری و فکری وجود دارد که می
ـی باید اساساً دشنام گویانه باشد. به عبارت دیگر، گویی فرض براین
چنین شیوهٔ بیانی، از آنجا که از پشتوانهٔ "مظلومیتِ" ستمدیدگی، شکنجه
و مانند اینها برخوردار است، اصولاً فرهنگ به معنای درست کلمه است
ـ به آن خلاقیت هنری و فرهنگی گفت. مساله از این هم حادتر است. آن
ـامنهٔ این گونه هتاکی ها به "مقدسات" و "باورهای" مردمان یک جامعه
و حریم این گونه باورها را می شکنند، همین کوشش در توجیه نظری این
ـی بینیم که می خواهد از آن فلسفه ای بسازد به خیال خود روشنگر یا
ـای چیزی که اروپائیـــان آن را روشنگری یاAufklarung می نامیدند، به
ـ که با دین و باورهای دینی، یک بار برای همیشه، تسویه حساب کنند و
ـلاح همه چیز را از ریشه بزنند. دراین جا، خود آگاه یا ناخودآگاه، گوشهٔ
ـه "مدرنیته" را می بینیم که گویی همچون عاملی مشروعیت دهنده به این

نویسندهٔ این سطور نه مدعی تخصص داشتن در ادبیات و تحلیل مباحثِ ادبی است، نه داعیه، یا حتی توانِ این را در خود می بیند که به بررسی همهٔ این پهنهٔ گسترده برخیزد یا مدعی آن باشد که آنچه در اینجا می نویسد براساس یک آشنایی کامل است. چنین نیست. من نیز مانند اغلبِ ایرانیان، هرجا که فرصتی دست داده و امکانی پیش آمده است، بخشی از این آثار را دیده و خوانده ام و بنابراین آنچه در این باره می نویسم ممکن است به هیچ وجه جامعیت نداشته باشد و فقط مواردی معدود را در برگیرد. با این همه، و برپایهٔ همین آشنایی نسبی، می‌خواهم خطر کنم و بگویم که در بخش قابل ملاحظه ای از همین مقدار آثاری که دیده و خوانده ام، چند رگهٔ مشخص از اندیشه هاـ یا شیوهٔ بیانِ اندیشه هاـ را می توان کم و بیش به طور ثابت دید:

۱) این نوشته ها به شدت سیاسی اند: بدین معنا که پس از گذشتِ بیش از بیست سال از انقلابِ ایران، هنوز تعدادِ قابل ملاحظه ای از آنها اساساً متأثر از تجربهٔ سرکوبِ سیاسی شدیدی هستند که از همـــان روزهای نخستِ به اصطلاح «بهارآزادی» در ایران به راه افتاد و جمع کثیری از ایرانیان را از خانه و کاشانهٔ خود آواره کرد. این بخش از «ادبیاتِ برون مرزی ایرانیان»، به انگیزهٔ همین تجربه از سرکوب سیاسی، در ذاتِ خود بینشی فقط تازنده دارد که به سختی می توان آن را انتقادی نامید. این بینش نسبت به پدیدهٔ موجودِ سیاست در ایران، نگره ای بسته و نفی کننده ارائه می کند و از تحولاتی که در غیابِ او در ایران می گذرد به کلی رویگردان است.

۲) لحن این تازندگی و نفی کنندگی نیز لحنی است نه فقط گزنده و تند نه فقط نالنده و نفرین کن، بلکه، در مواردی، حتی دشنام گو و هتّاک، به صورت بسیار عامیانهٔ کلمه. وخوانندگانی را هم دیده ام که هرچه این هتّاکی ها شدید تر و عامیانه تر بوده، تحسینشان نسبت به نویسنده نیز به همان نسبت بیشتر بوده است.

۳) از آن جا که نظام به قدرت رسیده در ایران، پس از سقوط سلطنت «ولایت فقیه» نام دارد و عنوان «جمهوری اسلامی» نیز، به عنوان قالبِ حکومتی، با آن همراه است، همه این بساط سرکوب و بیدادی که به آن اشاره شد، ناگزیر در ذهن کسانی که شرحِ این ماجرا درآثارشان منعکس است، با اسلام، و به طور کلی با پدیدهٔ مذهبی متداعی می شود؛ از این رو، تنها نظام و حکومت و حکومتیان نیستند که آماج آن تاختن ها و هتّاکی ها قرار می گیرند، بلکه انواعِ تجلیاتِ پدیدهٔ دینیـ که گمان می رود پشتوانهٔ مشروعیت دادن به اعمال سرکوبگرانه ای

نرود!)

این سنت‌ستیزی وگسست جویی درنزد روشنفکران و فرهیختگانِ تولیدکنندهٔ آثار فرهنگی، البته بهانه ای در واقعیت هم دارد، و آن همانا انقلاب و تغییر نظام حکومت و آثار و تبعاتِ ناشی از آن است. هرجا که انقلاب یا تغییری زیرو روکننده، با پیامدهای ناخوشایند آن پیش آید باید در انتظار چنین واکنش‌هایی هم بود. ولی آیا این نخستین بار است که در تاریخ ایران تاجی از سری برداشته می شود تا بر سر دیگری گذاشته شود؟ آیا این نخستین بار است که مردمان در ایران در معرضِ بیداد و ستمی این چنین دامنه دار و بی‌رحمانه قرار می گیرند؟ آیا در سنتِ تغییراتِ تاریخی گذشتهٔ ما ـ که بارها هم تغییراتی از اساس ویرانگر و دگرگونساز بوده اند (چه چیزی از دگرگون سازی دین مردم مهم تر؟) ـ نشانه ای می بینیم که این گونه واکنش های تند و دشنام گویانه و به هر قیمت که شده گسست جویانه را توجیه کند و سابقه ای برای آن در فرهنگ و پندارهٔ (imaginaire) مردمانِ ایران به دست ما بدهد؟ آیا در گذشته، کسی‌به نام دین مردم فریبی و مردم کشی نکرده است؟ واکنشِ شاعران و متفکرانِ ایران در این گونه موارد چه بوده است؟

حقیقت این است که ستمگری فرمان روایان و حکومتیان ـ و عمله و اکرهٔ آنان ـ بر مردم ایران پدیده ای امروزین نیست: تاریخی به قدمت، دست کم، سه هزار ساله دارد. و در تمامی این تاریخ پر از بیداد و ستم و خون ریزی و گشودنِ دست تجاوز به جان و مالِ مردم، نیز، زمانه هرگز خالی از حجّت نبوده است: همیشه گویندگان و نویسندگان و شاعرانی داشته ایم که «شرح این هجران و این خون جگر» را باز گفته اند. در سرتاسر دشت خاوران سنگی نبوده که از خون دل و دیده برآن رنگی نبوده باشد.

دعوای دین و دولت نیز، درایران، دعوای تازه ای نیست: از فردای روزی که کورش کبیر امپراطوری اش را بنیاد نهاد، و فرزند او کمبوجیه، از سنت پدر دور شد و راه ستمگری در پیش گرفت، به روایتِ پدرِ تاریخ نویسی ـ هرودوت ـ این دعوای دین و دولت را در ایران می بینیم که سرباز کرده و علنی شده است، چندانکه داریوش و یارانِ او، پس از غلبه بر دو مغ غاصبی که سلطنت را به حیله‌گری گرفته بودند دستِ مردمان را به مدت یک هفته در "مغ کشی" آزاد می‌گذارند. اما آیا از آن پس این فتنه جویی ها فرونشست؟ به هیچ وجه! همیشه مدعیان قدرتی بودند که به نام «خدا و دین و آیین الاهی» «زیانِ کسان از پی سود خویش» می‌جستند. و همیشه هم گویندگان و نویسندگان و شاعرانی داشته‌ایم

گونه برداشت های "نظری"* تلقی می شود. این گوشهٔ چشم نگاهی از دور- یعنی به چندان آشنا و تیزبین- به آثار کسانی چون نیچه- و اخیراً فوکو یا دریدا- را نیز با خود یدک می کشد و به استنادِ همین نگاه است که، به هر قیمت شده، دنبال نوعی گسست می گردد، چنانکه گویی کافی است گسستی در ذهن یک یا چند تن از ابناء یک قوم صورت گیرد، تا بشود از گسست به معنای پدیده ای تاریخی و اجتماعی سخن گفت. بر اساس همین گسستِ به کلی سوبژکتیو- یعنی شخصی و فردگرایانه است که سنّت دیگر تنها عاملی مزاحم و دست و پا گیر شمرده می‌شود که باید به دور انداخت، حتی اگر این سنت، زبان مادری ات باشد. از اینجاست که:

۴) در بخشی از آثار فکری «برون مرزی ایرانیان» که جنبهٔ نظری و تحلیلی دارد، به امر شگفت انگیزی برمی خوریم که نظر خوانندگان را در نگاه نخست به خود جلب می کند: این امر شگفت انگیز عبارت است از زبانِ این آثار. زبانی که این آثار بدان نوشته می شود زبان فارسی نیست هرچند که اجزاء آن از الفبای فارسی گرفته شده اند. زبان عجیب و غریبی‌ست که ایده ها و اندیشه های آن عاریتی است، یعنی از یک متفکر خارجی و از زبانی خارجی گرفته شده، ولی نویسنده اش با اتکاء به واژگانی که ظاهرشان فارسی است اما ارتباط زنده و ارگانیک با فارسی معمول در فرهنگِ ایرانی ندارد، چنان "زبانی" پیشِ خود ساخته است که خواننده از آن سر درنمی آورد. و عجیب تر از همه این است که این طرز از اندیشه ها و بیان اندیشه ها نیز با داعیه ای از "مدرنیته"- و اخیراً با «پُست مدرنیته» (که حالا دیگر«پسا مدرنیته» ترجمه می شود!)- همراه است. یعنی آن گسست از سنّت که در بند پیشین از آن یاد شد، با گسستِ دیگری از لحاظ زبانی همراه است و به کمک آن تکمیل می‌شود.

شگفتی هنگامی بیشتر می شود که می بینیم همین گونه زبان و بیانِ گسست جویانه- که سنت ستیز و به شدت سوبژکتیو، یعنی شخصی و فردگرایانه است- از راه رفت و آمد ایرانیان به کشور و خارج از کشور و ارتباطی که از طریق "اینترنت" بر شدت آن افزوده می شود، دوباره اندک اندک از خارج به داخل کشیده شده و ، بنابراین، آثار و عوارضِ نوعی از «ادبیاتِ برون مرزی ایرانیان» اکنون می رود تا در درون کشور نیز- بخصوص از راه روزنامه- جای پایی برای خود فراهم کند[۱]. (این بحث البته هیچ ربطی به «تهاجم فرهنگی» مورد بحثِ دوستاق بانان و زندان بانان داخل کشور، که به کلی از اختراعات ذهن توطئه گر و توطئه بینِ خودِ آنهاست، ندارد و مقوله ای به کلی جداست. یادمان

می داشته است. و به دشواری می توان منکر این موضوع شد که جامعهٔ انسانی، بیش از هرچیز و پیش از هرچیز، به همین عنصر امید نیاز دارد، بویژه اگر ساختار فرهنگی چنان باشد که برای عقلِ حسابگر و سنجشگر و مآل اندیش در آن جای مهمی نتوان یافت.

این ها که گفته شد مقدماتی بود برای پرداختن به اصل مطلب. و «اصل مطلب» کتابِ تازه ای است از «م. سحر» (یعنی محمد جلالی) با عنوانِ «قمار در محراب» که در پاریس منتشر شده است،[۲] و از بسیاری جهات، نسبت به نکاتی که عنوان شد، بشارت دهندهٔ تحولِ تازه ای است.

این کتابِ شعر، چنانکه خود شاعر در مقدمه اش نوشته، "منظومه" ای است از قطعاتی چند که اغلب هر قطعه از خودِ آن ها، کلیتی است از پاره های متفاوت. به عنوانِ مثال، قطعهٔ اول کتاب، که پیش درآمد آن است، خود منظومهٔ بلندی است که حدود هفده صفحهٔ کتاب را می گیرد. این منظومه چنین آغاز می‌شود:

به نام تو نفرین
که ذلتِ نامی
صدای فریبی
سرشتِ ظُلامی.

اما در بند بعدی، وزن عوض می شود، و بیدرنگ چنین می خوانیم:

به سکوتی که بشکنی
به دمی که فروبری
به نمی که به لب زنی
به دمی که برآوری.

همین طور در بندهای بعدی همین پیش درآمد وزن های دیگر را می بینیم که شاعر، یکی یکی، همهٔ آنهاٰ را در ترکیبِ کلی منظومهٔ خود تجربه می کند. جلالی، خود در این باره در مقدمهٔ کتاب گفته است:

که در رسوا کردنِ این گروه از دروغ سالاران، تا بخواهی، گفته اند و نوشته ا
سروده اند. هرکس که با ادبیات و فرهنگ ایرانی سر و کاری داشته، با این
سخنان آشناست و می تواند هزاران نمونه از آنها را شاهد بیاورد، (این پ
البته منحصر به ایران هم نیست، و در تاریخ همین غربِ برخوردار از دموک
نیز نمونه هایی از آن را، شاید با دامنهٔ تاریخی محدودتر، می توان یافت. حتی
توان گفت که این دعوا به طور کلی‌در غرب هم کاملاً از بین نرفته و حل
است).

ولی ـ و نکته در همین "ولی" است ـ آن کس که به دیدهٔ تحقیق در در
این وحشت چند هزار ساله ـ که صد البته فقط وحشت نبوده، بلکه با جلو
درخشانی از تمدن و فرهنگ نیز همراه بود ـ نگریسته باشد، چه در اعم
مردم فریبان و دروغ سالاران، یا در سخنانِ انتقادی و افشاگر آن گویندگ
نویسندگان و شاعران، بیگمان به یک نتیجهٔ قطعی می رسد: نه بیدادِ سلا
شاهان و امیران موجبی برای نفی مطلقِ ضرورتِ حکومت و فرمان روای
جامعه فراهم کرده، و نه مردم فریبی دروغ سالاران و دکان دارانِ شریعت
ای برای نفی مطلقِ دین و باور به ماوراء، چه رسد به این که کسی در ؛
برآمده باشد که به بهانهٔ مبارزه با دکان دارانِ شریعت، به خدا و پیامبر و
آیینِ مردمان توهینی روا دارد یا دشنامی بگوید.

در برابر آنارشیسم غربی ـ که با امر فرمان روایی و حکومت در ذاتِ
مخالف است ـ ایرانی هرگز چیزی نساخته است که با آن قابل مقایسه باشد.
نیهیلیزم مثبتِ ایرانی، در طولِ نزدیک به سه هزار سال آشنایی این مر
پدیدهٔ حکومت و فرمان روایی ـ و چشیدنِ طعم بیدادی که از این رهگذر ؛
براین مردم رفته است ـ تنها آفرینشِ فلسفهٔ انتظار بوده است که به هیچ و
آنارشیسم غربی قابل مقایسه نیست. فلسفهٔ انتظار یا امر حکومت و حـ
حکومت های موجود، به عنوانِ شرّ لازم کنار می آید، اما چشم به راهِ آرمانِ
دارد. حتی اگر دکان دارانِ شریعت این چشم به راهی آینده را به باوری خـ
پسندیدهٔ ذهن عوام، تبدیل کرده باشند باید گفت از اهمیت گوهر فرهنگ
بینش انتظار و چشم به راه آینده ـ البته فقط در سطح اندیشه و تفکر نه در
ادارهٔ جامعه ـ چیزی کاسته نمی شود. در ساختارِ فرهنگی ویژه ای که خصو
آن را به درستی در حضور همیشگی نوعی پندارهٔ «جادویی ـ مذهبی» ـ نه فر
عقل بوالفضول ـ می توان خلاصه کرد، آرمانِ انتظار و چشم به راهی آیند
حکمِ چراغی بوده که فروغ آن همواره نور امید را در دل جامعه زند

و اخوان ثالث و شاملو درآثار خود بدان سخن گفته اند سخن می گوید، نه چیز من در آوردی نامفهومی که در بسیاری از آثار شعر و نثر در ادبیات درون و برون مرزی کنونی می بینیم.

نکتهٔ سوم این که منظومه های م. سحر در این کتاب از نفرین و ملعنت خالی نیستند اما نشانی از دشنام گویی و هتّاکی در آنها نیست سحر می گوید:

ای مردار پستی
برخوردار از هستی
تزویرت در مشتی
قرآنت در دستی

ولی هرچه می‌گوید از فخامت و متانتِ زبان شعر و فرهنگ سنتی شعر ما دور نیست. او شاعرانه می نالد و شاعرانه نفرین می کند، درست مانند بزرگان شعر فارسی در گذشته های دور. همچون سنایی ها، مولوی ها، فردوسی ها، حتی به شیوهٔ کتاب های بزرگِ آسمانی همچون تورات و قرآن مجید یا اوستا، که وی همه جا از همهٔ آنها درمقدمه یا سرفصل منظومه‌های خود به عنوان شاهد استفاده کرده است.

و نکتهٔ مهم تر این است که، م. سحر در این نالیدن ها و نفرین فرستادن ها، هماره خطاب اش به دکانداران شریعت است نه حتی به خودِ شریعت، تا چه رسد به دین و پیامبر و خدا. او حتی کوشیده است نه تنها پاسِ خدا و پیامبر و دین، بلکه حتی پاسِ آن دسته از "پنداره"های مذهبی-اسطوره‌ای فرهنگِ ما را، که شریعتمدارانِ دنیادوست و دنیادار، برای جاه و منزلت و عوام فریبی دنیایی خویش، از آن، چیزی در خور فهم یا فریفتن ذهن ساده ترین اقشار از عوام الناس مردم ما ساخته اند، بدارد و حرمت آنها را نشکند. بهترین نمونهٔ این همدلی با پنداره های مذهبی-اسطوره ای مردمان را در منظومهٔ دیگری می بینیم که چنین آغاز می شود:

آن شهسوار غایب را
بیش از هزار و یکصد سال
ایمانِ شیعه می آمد
هرصبحدم به استقبال.

شاعر در همین منظومه حتی به لفظ "امام" به درستی- یعنی از دریچهٔ نگاه انتظار

ساختِ کلی اثر خالی از قرابت و شباهتی با ساختار یک قطعهٔ بلند موسیقی (. . .) نیست و این تأثیر از موسیقی در نخستین بخش کتاب (صورة الفقیه)، که پیش درآمد، منظومه محسوب می شود، روشنی بیشتری دارد. دراین قطعه ـ چنان که پیداست ـ فرم های گوناگونِ شعر فارسی (تک بیتی، دوبیتی، پاره غزل، قطعه های کوچک، چهار پاره های به هم پیوسته و مصرع های منفرد) همچون "موتیف"ٔ های متنوع به هم گره خورده و ترکیب یافته و شکل کلی اثر را ایجاد کرده است.

این نخستین خصوصیت این کتاب است که البته ربطی به حرف های من در مقدمهٔ این گفتار ندارد. م. سحر در این کتاب شعر و اوزان شعری را، در ارتباط تنگاتنگ با موسیقی، پیش می برد و به گمان من در کار خودش موفق است: موفق از این رو که با وجود تغییر بندها و وزن ها، سخن او، سخن شاعرانهٔ او، درمجموع، کلیت یک‌پارچهٔ خودرا همچون‌ساختمانی هماهنگ، حفظ می کند. اگر صحنه گردانِ موسیقی شناسی همّت کند، از همین شعـــر نخست این منظومه، یا ترکیبی از مجموعهٔ آنها، شاید بتوان "تئاتر" مؤثری ساخت‌و‌به‌نمایش درآورد.

نکتهٔ دوم که به مقدماتِ گفته شده ارتباطی دارد به «قالب کلام و محتوای آن» بر می گردد. قالب کلام م. سحر در این منظومه ها، شعر وزن و قافیه دار فارسی، یعنی قالبی کلاسیک است. اما مضمون و محتوای آنَ مدرن است. این نشان می‌دهد که برای راه بردن به "مدرنیته" نیازی قطعی به گسست از قالب های سنتی نیست (بویژه در جاهایی که مسئله به زبان مربوط می شود). با قالب های سنتی می توان معنا و مضمون مدرن آفرید و بیان کرد. م. سحر خود براین نکته نیز در مقدمهٔ کتابش تاکید کرده است: «. . . اوزان لایزال و متنوع کلاسیک شعر فارسی به هیچ عنوان مانع و رادعی در بیانِ شاعرانهٔ مفاهیم مدرن ایجاد نکرده و نمی کنند و به بهانهٔ مدرنیسم و پست مدرنیسم نمی توان کار برد وزن را به گذشته گرایی در هنر و کهنه اندیشی در شعر نسبت داد. . .»

و من اضافه می کنم که شاعر ما نه تنها در جادادنِ مفاهیم و مضامینِ نو در قالبی کهن موفق بوده، بلکه واژگانِ شعری او، با همهٔ کوششی که آگاهانه برای پرداختن به مسائل روز کرده است، از رسایی، و سلاست و زیبایی همیشگی زبان شعر فارسی به حد کافی برخوردارند: م. سحر اگرچه در گوشه ای از جنوب شرقی پاریس و در غربت و عزلت زندگی می کند، اما زبان او نشان می دهد که گویی او هم چنان در کوچه باغ های اصفهان و شیراز و تجریش و خراسان را می رود و به همان گفتار زنده و پرتوانی که سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی

**یادداشت ها:**

۱. چنانکه در مقدمه گفتم، غرض از این گفتار پژوهشی مستند در بارهٔ آنچه در این صفحات به صورت کلی بیان شده است نیست، و قرار هم نداشتم که به نمونه و مثالی از اینجا و آنجا متوسل شوم اما همزمان با آغاز به نوشتن این مقاله، نسخه ای از مجله ای ایرانی از راه رسید که در آن گزارش «گردهمایی بررسی آثار و اندیشه های جلال آل احمد» در تهران نوشته شده است یکی از سخنگویانِ محترم این گرد همایی چنین می گوید:

«اگر بتوانم یک تعریفِ نظری از تعریف نظری از خود مفهومی بدهم که جلال چطور خود را می دیده است. بعد ببینیم دیگران در بارهٔ جلال چه می انگاشته اند، یعنی پندارهٔ اجتماعی جلال را به دست بدهم و بعد ببینیم بین خود مفهومی و پندارهٔ اجتماعی ایشان همبستگی مثبت است و از این همبستگی مثبت بین پندارهٔ اجتماعی جلال و خود مفهومی او نتیجه بگیرم که چرا پندارهٔ اجتماعی جلال مثبت بوده و دلایل این همبستگی مثبت با خویشتن داری جلال چه بوده است و نتیجه بگیرم که چون جلال خود گشوده بوده به خاطر همین قضیه است که خود پنداری او همبستگی مثبتی دارد نه منفی. . .» *بخارا*، شمارهٔ ۸، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص، ۲۴.

بسیار خوب، خوانندهٔ عزیز. این نمونه ای از آن زبانِ عاریتی نامفهومی است که گفتم محصولِ مهاجرت از غرب به شرق، از اروپا و آمریکا به ایران است و اکنون ، به برکت گسترش کار مطبوعات ـ که گویی در رواج دادنِ این گونه "زبان" با هم مسابقه گذاشته اند ـ در تهران جا خوش می کند.

۲ سید محمد جلالی چیمه (م. سحر)، *قمار در محراب*، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۸.

۳. بد نیست محضِ یادآوری خودمان و آقای م. سحر به این نکته اشاره کنم که آن کس که فقط "امام" را از حالت خیال انگیز و پیام آورش در ذهن ایرانی خارج کرد و همچون سلاحی سیاسی به دست حکومت داد، «شاعر»ی از تبار خودِ ما بود! آن «شاعر» البته بعدها کوشید آن لقب را از "امام" پس بگیرد. ولی لقب دادن‌اش از روی اعتقاد بود و پس گرفتن‌اش از سر انتقام. چرا که "امام" و پیروان‌اش، پس از رسیدن به قدرت مسائل مهم تری در پیش داشتند و امثالِ او را جدی نگرفتند.

همان ظلام غلیظ اندرون
سیاهچالِ قرونی تو
هزاره هاست که می نوشی
هنوز تشنهٔ خونی تو.

*

صدای بوسهٔ ابلیسی
به قصدِ شانهٔ ضحاکان
سیاهجاری خُبثی در
نهادِ خفتهٔ ناپاکان.

*

به روی خاک همان طشتی
سر بریدهٔ یحیی را
چهار میخ چلیپایی
چهار بندِ مسیحا را.

*

همان به چنگِ جنون جوری
همان به بازوی کین زوری
قساوت دلِ چنگیزی
طنابِ گردنِ منصوری

*

جز این خدا که تبرکردی
مرا خدای دگر باید
کزو به جنگلِ آزادی
نهالِ عشق بیاساید.

. . .

مرا خدای دگر باید
که رغم ظلمت و بیدادی
چو آرمانِ بشر پوید
به راهِ دانش و آزادی.

می ساخت. ایرانیان به برتری نظام مسلمانان تن در داده بودند بدون آن که بخواهند اعتقادات خود را رها کنند. به همین دلیل زرتشتیان مغلوب نوعاً حاضر به پرداخت جزیه و خراج شدند تا در مقابل مذهب خود را حفظ کنند و از امنیت برخوردار باشند. این امر آنان را ملزم می ساخت تا حدودی با اعراب همکاری کنند، همکاری ای که اغلب اوقات دوام نداشت زیرا هیچ یک از دو طرف به طور کامل به تعهدات خود عمل نمی کرد. در چنین مواردی میزان همکاری و کشمکش بین آن دو بستگی به اولین رویارویی آنان داشت. روایات تاریخی حاکی از آن است که روابط بین غالب و مغلوب در عراق، آذربایجان، خوزستان و سیستان به نسبت آرام، در جبال (شامل قم) و فارس و کرمان و خراسان به تناوب خشونت آمیز، و در کناره های دریای مازندران (مازندران و گیلان) و ماوراء النهر (آسیای مرکزی) یکسره ستیزه جویانه بوده است.

درقالب این بحث، نویسنده بر نقش ادبیات پیشگویانه تأکید می ورزد؛ ادبیاتی که حاکی از تغییر در دیدگاه های فردی و اجتماعی است. «سنت های پیشگویانه روایاتی است از کلمات، اعمال و نمادهائی که گذشته را به وقایع آینده مربوط می سازد.» اینها شامل پیشگوئی ها و انتظارات مربوط به روز رستاخیز است. [اعراب و ایرانیان مسلمان شده] در واکنش های اولیه، ادبیات پیشگویانه زرتشتی و اسلامی را به یکدیگر مربوط می کردند و سپس به نوعی شکل می‌دادند تا وقایع گذشته را توجیه کنند و اتفاقات آینده را به عنوان وقایع اجتناب نا پذیر پیشگوئی نمایند. این باعث می شد که زرتشتیان به سرنوشت تن در دهند ومسلمانان به حقانیت راه خویش اطمینان یابند. گسستگی و جابجائی ای که رخ داد ساختار مناسبات اجتماعی ـ مذهبی و اجتماعی ـ اقتصادی را در جامعه ایران دگرگون کرد. اکثر این پیشگوئی ها و انتظارات رستاخیزی گنگ و مبهم بود و تنها معدودی از آنها به جزئیات می پرداخت. برخی از آنها متعلق به پیش از تهاجم اعراب بود و بعضی در دوره پس از ساسانیان جعل شده بود. ادبیات پیشگویانه معمولاً حاکی از صعود اعراب و افول ورتشتیان بود و هر دو را نشانه ای از خواست پروردگار می دانست. مفاهیم تاریخ مقدس، فرجام شناسی، و اعتقاد به روز رستاخیز در آئین زرتشتی حکایت از دوره تسلط پلیدی و نوید آخرالزمان می‌کرد، دوره ای که ناجی (سوشیانت) برای نابود کردن پلیدی و استقرار دوباره آئین زرتشتی، به عنوان آئین تمام انسان ها، ظهور می کند. حکیمان تهاجم اعراب و گسترش اسلام را به نیروهای پلیدی نسبت می دادند. برخی تا آنجا پیش رفتند که مسلمانان را از قبیله اهریمنی Wrath دانستند. و

•

## فرهنگ مهر*

ed K. Choksy
*t and Cooperation: Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in*
*al Iranian Society*
ork: Columbia University Press, 1997 xiv+ 207pp.

پویه شناسی تحول جامعه ایران پس از تهاجم اعراب در سده هفتم هج
هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. هیچ سند مکتوب از آن زمان وجود ندارد.
که بعداً جمع آورده شده برخی بر حدس و گمان مبتنی است و اکثر آن
است. جمشید چوکسی در کتاب «کشمکش و همکاری» وقایع اصلی چه
هفتم تا یازدهم میلادی را به ترتیب زمانی بازسازی و تحلیل می کند
شناسی ای از تغییرات اجتماعی- مذهبی آن عصر ایران به دست دهد.

به نظر می‌رسد شکست ساسانیان به دلیل اشتباهات نظامی و درگیر
جناحی دردربار پادشاهی‌ایران رخ‌داد. در نظر مسئولان نظامی‌ایران، -
اعراب در سال ۶۳۲ میلادی (در زمان ابوبکر) یورش اتفاقی چادر نشینان
جامعه شهر نشین بود. ارتش ایران حملات بعدی نیروهای مسلما
شهرهای‌مرزی درسال ۶۳۴ (در زمان عمر) درهم شکست. اما در نبردهای
ارتش‌منظم وپرانگیزه اعراب پیروز به درآمد وسرنوشت‌امپراتوری‌ایران را ر

مسلمانان ایرانیان را مختار کردند تا یکی از سه راه را برگزینند: ی
صف مسلمانان پیوندند؛ جزیه بپردازند و در امنیت و آزادی، به مذهب
باقی بمانند؛ و یا به رویارویی نظامی ادامه دهند و منتظر تحقیق .
پروردگار باشند. در این نبردها ارتش پیروزمند اعراب غنایم بسیار ب
می‌آوردند، زنان‌ایرانی‌را صیغه می‌کردند، وفرزندان آنان را به بردگی می

به نظر می رسد در ابتدا هدف اعراب سلطه نظامی بود تا گرواندن
اسلام. در دو دهه اول، زرتشتیان نیز تمایلی به اسلام نشان نمی د
شورش های پیاپی آنان ناخشنودی شدید ایرانیان را نسبت به تهاجم اعراب

---

* آخرین اثر فرهنگ مهر با عنوان زیر در سال ۱۹۷۷ در نیویورک انتشار یافت:
*al Legacy: The Dispute Over the Islands of Abu Musa, And the Greater and Lesser Tumbs.*

خشونت غالباً با قدرت ارتباط دارد، مسلمانان قدرت سیاسی و نظامی خویش را برای وادار کردن مردم به انجام خواسته هاشان به کار می بردند. برخورد بین گروه ها که از قبل در ارتش و صحنه های سیاسی آغاز شده بود، به عرصه های مذهبی و اجتماعی و اقتصادی گسترش یافت. هرچه مسلمانان قدرتمند تر می‌شدند رفتارشان با اقلیت های مذهبی خشن تر می شد. آنان ارتباط بین گروه‌های اجتماع را در مواردی محدود می کردند. این محدودیت ها در امور قانونگذاری، قضائی، و مالی اعمال می شد. برخی از آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم جنبه تنبیهی داشت، برخی دیگر تشویق آمیز بود و به منظور کاستن از تنش ها و ترغیب همزیستی و همگونی. ضوابط مربوط به اراضی و جزیه، احکام مربوط به روابط و سلسله مراتب خانوادگی، و قوانین حاکم بر سیاست های اداری و سمت های عالی از این گونه بود. هرجا ارزش های زرتشتی با قوانین اسلامی اختلاف داشت، قانون شرع حاکم بود. میزان جزیه بر اساس ثروت و جنسیت و سلامت افراد، نحوه اعمال سلطه برآنان، و عواملی از این دست تعیین می شد. «در حکومت عباسیان جزیه به عنوان ابزاری برای تسهیل اسلام آوردن مردم به کار می‌رفت.» یکی از انواع سیاست های مالی تبعیضی مالیات سنگین تری بود که بر ایرانیان وضع می کردند. بدین ترتیب ابزار مالی هم برای اهداف مالی به کار می‌رفت و هم برای اهداف مذهبی.

بالاخره اعراب زرتشتیان را ذمی دانستند و نه کافر، و بر آنان جزیه معین کردند و وادارشان نکردند اسلام آورند. برخی از نخبگان زرتشتی که عطش قدرت داشتند تغییر مذهب دادند و با حمایت مسلمانان متنفذ در رده های بالای نظام اداری مقام های عالی یافتند. تغییرات نهادی در روابط خانوادگی به نابودی وحدت خانواده انجامید. نویسنده موارد متعدد آن را نشان می دهد. زنی که همسرش به اسلام می گروید یا باید از او تبعیت می کرد و یا به مقام همسر دوم او تنزل می یافت و بدین ترتیب قدرت اداره فرزندانش را از کف می داد. چنانچه پدر یا برادر یک زن مسلمان می شد وضعی مشابه پیش می آمد. جامعه اسلامی جامعه ای بسته است. هرکس می تواند به آن بپیوندد ولی کسی نمی‌تواند آن را ترک کند. اسلام به مسلمانان اجازه ترک اسلام نمی دهد. بدین ترتیب ازدواج یک زن مسلمان با یک مرد زرتشتی بی اعتبار بود و فرزندان حاصل از ازدواج یک مسلمان با یک زن زرتشتی مسلمان خوانده می شدند. بنا بر بعضی مذاهب یک زن زرتشتی، برخلاف یک زن یهودی یا مسیحی حتی نمی توانست به همسری یک مرد مسلمان درآید، حتی به عنوان صیغه. زرتشتیان نیز ازدواج بین

عدهٔ پیروزی نهانی آئین زرتشت بر مسلمانان تسلائی بود برای زرتش
مغلوب. از سوی دیگر، مسلمانان پیامبر خود را خاتم الانبیاء می دانست
دینشان را تنها راه رستگاری می‌شمردند. درنتیجه، مسلمانان ادعا می کرد
سلطه شان بر غیر مسلمانان و اعمال بدترین تبعیض ها و خشونت ها علی
عملی برحق است. نتیجه امر کشمکش بود و گه گاه همکاری ای همر
ناخوشنودی بین دو طرف.

غیبگوئی ها، چه اسلامی و چه زرتشتی، هرچند اثبات ناپذیر، ماهیت م
این وقایع را تقویت می کرد. از این گونه بود موارد زیر: تفسیر آیه هایی از
که ظاهراً شکست نهایی ساسانیان را از رومیان، با وجود پیروزی های
پیش بینی می کرد و ادعا داشت که محمد پیامبر در نامه ای به خ
انوشیروان، پادشاه ساسانی، از او دعوت کرده بود که اسلام آورد و یا شاهد
حکومت دودمان ساسانی باشد؛ پیشگوئی فاجعه در ایران بنا بر حرکت ست
که به رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران نسبت می دادند؛ و پیشگوئی
درباره پایان شوم فرمانروایی زنان برکشور (اشاره به حکومت پوران
درایران). از آنجا که این پیشگوئی ها با واقعیات تاریخی عرضه می شد
غیبگوئی می یافت و مورد قبول عام واقع می شد. علاوه براین، در سال های
ایرانیان مسلمان شده کوشیدند مشروعیت اسلام را با مشابه دانستن طالع
محمد و زرتشت افزایش دهند. آنها پیامبر جدید را جانشین پیامبر پیشی
خواندند و بدین ترتیب بر تعداد اسلام آوردگان می افزودند. تشابه نوری
مادر محمد بلافاصله پس از بسته شدن نطفه او ساطع می شد با نوری ک
تولد زرتشت را می داد، و افسانه روئیدن درختی بلند از پشت جد پیاه
افسانهٔ برآمدن درختی از رحم مادر کورش شبیه است. نویسنده معتقد است
بخشی از ادبیات غیبگویانه بود برای تسهیل ارتباط دو جامعه.

عوامل دیگری نیز در گسترش گرایش به اسلام وجود داشت. فرو
امپراتوری قدرتمند ساسانی که برآئین زرتشتی بنا شده بود؛ و تمایل نخبگ
حفظ ثروت و امتیازات اقتصادی و نفوذ اقتصادی شان بسیاری از زرتشت
برآن داشت تا اسلام آورند. بسیاری اسلام آوردند تا از تهاجم پراکنده مس
بگریزند. لزوم پرداخت جزیه از جانب زرتشتیان به عنوان ذمّی عامل دیگر
در اسلام آوردن آنها. روستائیان آخرین کسانی بودند که اعتقادات سنتی ا
کردند. بالاخره آن که برخورد بایستی به همکاری تبدیل می شد.

تغییر در نهادهای جامعه نیز در تغییر مذهب سریع ایرانیان مؤث

علی قیصری*

# روزبهان بَقلی در عوالم خیال

Carl W. Ernst
*Ruzbihan Baqli: Mysticism and the Rhetoric of Sainthood in Persian Sufism*
Richmond, Surrey (UK), Curzon Press, 1996. 181+xxvi p.

کارل ارنست
***روزبهان بَقلی : عرفان و شطح اولیاء در تصوف اسلامی***
ترجمهٔ: مجدالدین کیوانی
تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷ ، ۲۷۴ص.

کتاب مورد بررسی به قلم کارل ارنست نخستین کار مدوّن و مستقلّی است که در بارهٔ روزبهان بَقلی شیرازی به زبان انگلیسی نشر می‌یابد. ابو محمد بن ابونصر مشهور به روزبهان به تاریخ ۵۲۲ هـ. ق (برابر با ۱۱۲۸ میلادی) در فسا متولد گردید و به سال ۶۰۶ هـ.ق (۱۲۰۹م) در همانجا درگذشت. روزگار او مصادف با حکومت آل سلغور یا اتابکان در فارس بود که از ۵۴۳هـ.ق (۱۱۴۸م) تا ۶۸۶ هـ.ق (۱۲۸۷م) یعنی نزدیک به یکصد و چهل سال و درست پیش از سلطهٔ مستقیم مغولان بر فارس بر آن ناحیه حکومت می‌کردند.

---

* استاد تاریخ و ادیان در دانشگاه سان‌دیاگو

پیروان ادیان را به کلی منع می کردند. مورد تبعیض دیگر تفاوت میزان دیه ای بود که باید به خویشان مقتول زرتشتی پرداخت می شد، در مقایسه با میزانی که باید به خویشان یک مسلمان مقتول پرداخت شود.

نویسنده بیان می کند که روابط بین مسلمانان و زرتشتیان تابع قوانین عرفی، ضوابط قانونی، و تصمیمات قضائی بود و توضیح می دهد که هردو دیگری را ناپاک می شمردند؛ به همین دلیل هیچ یک اجازه نمی داد دیگری به عبادتگاه آنان وارد شود، در مراسم دفن حاضر گردد، و به گوشت و آب و غذای آنان دست می‌زدند. زرتشتیان، مانند دیگر ذمیان، بایستی علامت خاص بر لباس و کمربند خود بزنند تا از مسلمانان مشخص باشند. زرتشتیان مجاز به پوشیدن بالاپوش ایرانی، لباس ابریشمین و یا پاپوش عربی نبودند. زرتشتیان، به استثنای رهبرانشان، حق سوار شدن بر اسب نداشتند و فقط می توانستند بر خر بدون پالان و گاو سوار شوند. برای اجتناب از تحقیر زرتشتیان دیگر در ملا عام سودره و کوستی نپوشیدند.

بالاخره، نویسنده به قوانین محدود کننده حاکم بر تجارت بین مذاهب اشاره می کند و می گوید که زرتشتیان اجازه نداشتند در برخی مشارکت های تجاری با مسلمانان وارد شوند و یا بعضی محصولات، کالاها، و حیوانات را معامله کنند. اما گاهی این قوانین به منظور گسترش تجارت و یا در بعضی فعالیت های کشاورزی و آبیاری لغو می شد. با گسترش فرهنگ و قدرت اسلامی و نهادینه شدن ارتباطات بین جوامع، فقها و عالمان مذهب در موقعیتی قرار گرفتند که می‌توانستند جزئیات مناسبات اجتماعی اقتصادی را تنظیم و اعمال کنند. روابط اجتماعی و اقتصادی بین مسلمانان و زرتشتیان بین سال های ۶۵۰ و ۱۳۰۰ میلادی دائماً در حال تغییر بود، تغییری که به نابودی هویت زرتشتی انجامید.

*کشمکش و همکاری* کتابی کاملاً مستند است که دینامیسم تحول جامعه ای زرتشتی به جامعه ای اسلامی را روشن می کند؛[ و تحلیلی است از] فروپاشی یکی و بلوغ دیگری. نویسنده با رهیافتی خلاق و تحلیلی نوآورانه توضیح می دهد چگونه نخبگان نوپا و اسلام آوردگان جدید این تغییر را تداوم بخشیدند و چگونه *کشمکش و همکاری* مکانیسمی شد برای تسهیل ظهور پدیده ای نو از دل بحران». *کشمکش و همکاری* کتاب جذابی است و خواندن آن را به پژوهشگران ادیان، جامعه شناسی، و علوم سیاسی مؤکداً توصیه می کنم.*

---

* ترجمه متن انگلیسی از فرهاد عطائی.

می‌شود. اما در قیاس با کشف‌الاسرارهای دیگر، رسالهٔ روزبهان بیش از آنکه ناظر به تفسیر یا تشریح موضوع خود یعنی تجارب معنوی و مکاشفات نویسنده باشد، «ناقل معنای ادراک نهفته‌های شعور باطنی از طریق گزارش امور پوشیده‌ای است که بر او ظاهر شده است.» (ص۵۴)

کارل ارنست در این بخش که کلاً شامل هفت باب می‌شود نخست شمائی کلی از ساختار و محتوی رسالهٔ کشف‌الاسرار ارائه می‌دهد و جزئیات آن را معرفی می‌کند. باب سوم مشخصاً به طرح مباحث خداشناسی، جهان‌شناسی و روان‌شناسی، و باب چهارم به موضوع کشف و حجاب که از زمره استعارات بنیادی در تجربهٔ عرفانی است، اختصاص دارد. ابواب پنجم و ششم به ترتیب به تشریح «تجلیات جلال» (از راه بیان رؤیت‌های ویژهٔ عارفانه، ولایت و نبوت، و قدرت قهر) و «تجلیات جمال» (با توسل به موضوعاتی چون تجلّی شکوه الهی، الهامات، چشم‌انداز استعلائی، و دیدار با فرشتگان) می‌پردازد. سرانجام در بخش هفتم جنبهٔ ادبی رساله مورد بررسی قرارمی‌گیرد. نویسنده به درستی خاطرنشان می‌سازد که اگر بخواهیم با دید امروزی به رسالهٔ روزبهان به منزلهٔ یک زندگی‌نامهٔ خود نوشت (اتوبیوگرافی) نگاه کنیم، اطلاعات زیادی راجع به زندگی روزمرهٔ او عایدمان نخواهد شد. بلکه این اثر را باید به کمک دوگونهٔ ادبی که در ادوار نخستین تصوف رواج داشت، یعنی شطحیات و معراج‌نامه، بررسی کنیم. (ص ۱۶۵)

بخش سوم کتاب به تأسیس سلسلهٔ روزبهانیه اختصاص دارد و نیز بازتاب احوال روزبهان را در دو مجلّد از سرگذشت نامه‌هائی که پس از او توسط دو نفر از نوادگانش که پیرو طریقت او نیز بودند نوشته شد، دنبال می‌کند. این دو متن که حدود یکصد سال پس از درگذشت روزبهان نوشته شدند عبارتند از: *تحفه اهل العرفان* که در سال ۷۰۰هـ.ق/۱۳۰۰م توسط شرف‌الدین ابراهیم نوشته شده و دیگری *روح الجنان* که پنج سال بعد یعنی در سال ۷۰۵هـ.ق/۱۳۰۵م بوسیلهٔ شمس‌الدین عبداللطیف تألیف گردید ـ هر دوی این نویسندگان پسران نوادهٔ روزبهان یعنی صدرالدین ابراهیم بن فخرالدین احمد مشهور به روزبهان ثانی (تاریخ وفات: ۶۸۵هـ.ق/۱۲۸۶م) بودند. این دو متن هر دو در مجموعهٔ *روزبهان نامه*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه (تهران، ۱۳۴۷)، منتشر شده‌اند؛ از *تحفه اهل العرفان* ویرایش دیگری توسط جواد نوربخش (تهران، ۱۳۴۹) نیز موجود است. هر دوی این زندگی‌نامه‌ها اطلاعات سودمندی از نوشته‌ها و نفوذ روحانی روزبهان در میان طریقهٔ او به دست می‌دهند، اما از سوی دیگر باید توجه

روزبهان ریشهٔ خانوادگی خود را به دیالمه منتسب می‌دانست، و شه
بَقلی از آنروست که در جوانی مدتی بقولات و حبوبات می‌فروخت. وی ک
سلسلهٔ روزبهانیه در تصوف ایرانی است، حدود پنجاه سال در جامع عتی
به تدریس و ارشاد و موعظه مشغول بود و آثاری نیز در تفسیر قرآن،
فقه و کلام دارد. اما وجه امتیاز تألیفات او بیشتر در نوشته‌هائیست که ب
و توصیف حالات عرفانی و مشاهدات خیالی و شطحیات پرداخته اس
تصوف او را «شیخ شطّاح» نیز می‌خوانند). این دستهٔ اخیر بخ
نوشته‌های روزبهان را تشکیل می‌دهد (حدود ۳۰ عنوان). آشنائی با این
آثار روزبهان را راهگشای فهم بهتر اندیشه‌های عرفانی و آثار عرفا
عطار، مولوی، عراقی، اوحدی کرمانی و حافظ دانسته‌اند (مقدمه ترجم
به نقل از مقدمه شادروان محمد معین بر کتاب *عبهرالعاشقین* (تألیف
بَقلی، به تصحیح هنری کربن و محمد معین، چاپ سوم، تهران و
۱۳۶۶/۱۹۸۷) ص ۲ و نیز ص ۴۱). با این حال در قیاس با عرفای
روزبهان تاکنون کمتر شناخته شده‌اند، شاید از آنرو که او بیانی اس
بسیار انتزاعی در نوشته‌هایش بکار می‌بست.

کتاب حاضر دارای یک پیشگفتار، سه بخش، یک بخش پایانی و د
است. بعلاوه دو نمودار سودمند و دقیق راجع به طریقه و فرقه روزبها
کتابنامه مکمل کتاب است. نویسنده در نخستین بخش کتاب با ارجاع و
منابع گوناگون گزارش موجزی از زندگی روزبهان و طریقهٔ روزبه
می‌کند. بخش دوم که مفصل‌ترین بخش کتاب است به بیان و تشری
عرفانی و حالات روحانی روزبهان با استناد به کتاب *کشف الاسرار* اختصا

همانطور که اشاره شد در میان متون عرفانی ایران نوشته‌های رو
نظر بیان و ترسیم مشاهدات معنوی و استفاده از استعارات بدیع و گ
موقعیت متمایزی یافته است. وی مانند بسیاری از عرفا بیشتر «اهل حا
قال»، و از همین روست که استنتاج‌های خیلی از فلاسفه و اهل منطق
می‌شمارد، ولی در عین حال برای مشاهدات و تخیّلات عرفان
معرفت‌شناختی قائل است. روزبهان رسالهٔ کشف‌الاسرار را در روزگار ب
خود به رشتهٔ تحریر در آورد. می‌نویسد: «والله، در تمام مدت تا این زما
و پنجسال دارم، روز یا شبی بر من نگذشته که کشفی از عالم غیب
حاصل نشده باشد.» (بند ۵۶، ص۵۱) روزبهان حدود هشت سال
یادداشت‌هائی بر این رساله می‌افزود، بنابراین اتمام اثر مقارن با ۶۳

# *ENCYCLOPÆDIA IRANICA*

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
**Columbia University**

**Fascicle 1 of Volume X Published:**
**FISHERIES — FORŪḠĪ**

**Fascicle 2 of Volume X Published:**
**FORŪḠĪ — FRUIT**

## Volume IX Completed

bound volume available for purchase

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

please visit *Iranica* website at:
www.iranica.com

داشت که «مخاطبان زندگی‌نامه‌ها بیشتر هواخواهانی شیفته [بودند
تأمل.» ( ص۱۹۵ )

در مجموع می‌توان گفت که کتاب کارل ارنست بررسی منظم و
تنها از زندگی روزبهان بلکه از مسائل مربوط به «نهادینه شدن
روزبهانیه در دوران مغول به خواننده عرضه می‌دارد. ترجمهٔ فارسی کتا
چاپ آن نیز با دقت صورت گرفته است.

---

almost immediately after the Islamic Revolution, schools' curricula and textbooks were substantially revised on the basis of Islamic values and code of conduct. Furthermore, students' behavior and social activities became legitimate subject of supervision and control by both school authorities and government-appointed morality committees. For the Islamic regime, Islamization of the whole educational system was the prerequisite for the creation of the "Islamic individual" and the development of the ideal "Islamic society." Apart from the transformation of its curricula, Iranian educational system has, in the last two decades, witnessed an unprecedented rate of expansion of educational coverage, particularly at the middle and high school levels. However, this quantitative growth has been coupled with significant growth of inequality of opportunity between male and female students, between various provinces, and between urban and rural areas.

Twenty years after the initiation of the process of the Islamization of Iranian educational system, the most serious problem facing the system is the deepening contradiction between the values set forth in the official educational programs and the needs and cultural proclivities of the Iranian youth. It is in this growing contradiction that one must look for the root cause of the current identity crisis that is besetting a new generation of young Iranians.

## A Survey of the Development of Local Councils

*Asghar Schirazi*

This article reviews the genesis of the idea of local councils in Iran and the century old legal and political process that led to the actual, albeit incomplete, implementation of the idea. Iranians were introduced to local councils through their contact with European societies in the middle of 19th century. It was, however, the Constitutional revolution that laid the initial foundation for the eventual realization of the idea. Indeed, the advocates and organizers of the early *anjomans*, or local councils, were instrumental in incorporating the idea in the 1907 Iranian Constitution. However, the absence of requisite economic, social and cultural conditions for the creation of a democratic system of government in this period of Iran's modern history, necessitated the development of a strong and authoritarian central government.

On the eve of the 1979 revolution, certain material and economic conditions needed for the introduction of local councils into Iranian political structure had been attained. Furthermore, the idea of local

autonomy and governance through local councils, at almost every level, dominated the revolutionary discourse. Despite the inclusion of a number of provisions in the Constitution of the Islamic Republic, calling for the creation of provincial councils for local administration, elections for these councils took place only after the recent presidential elections. However, a number of factors, including the authoritarian and exclusivist nature of the Islamic political institutions, fear of the revival of separatist tendencies, and the continued influence of a powerful centralized bureaucratic structure, continue to prevent the establishment of local councils with clearly defined administrative and financial decision-making powers and responsibilities.

## Urbanization, Migration and the Politics of Protest

*Farhad Kazemi & Lisa Reynolds Wolfe*

In the period since the 1978-79 revolution, the concerns of Iran's migrant poor have continued to shape discontent and protest in the country's rapidly expanding cities. Despite government attempts to attract individuals to more sparsely populated areas, the post-World War II trend toward urban expansion has not been reversed. Both internal and external factors have contributed to the lack of success. Urban population growth has been the product of continued citywide migration, exacerbated by high rates of natural population increase and the impact of the Iran-Iraq War, the Persian Gulf War, and the Afghan refugee crisis. While Tehran's primacy continues to dominate Iran's urban landscape, the city's rate of growth in percentage terms has slowed considerably. Nevertheless, the city's absolute population growth is explosive, almost doubling between the revolution and 1984.

This paper analyzes the Islamic Republic's attempts to deal with political and social issues that have emerged as consequence of continued rapid urban growth. It assesses the congruence of the regime's ideological pronouncements and its actual economic programs as it tries to cope with the pressing issues that concern the urban poor. The paper concludes that, just as in previous years, cities serve as the locus of protest activity. This time, however, demonstrations have been strengthened by successes experienced during the revolutionary period. Moreover, the issues of marginalized urban dwellers are now combining with the worries of Iran's increasingly youthful population. Unless their central concerns are addressed, further discontent and protests are to be expected.

These agreements are apparently more compatible with the provisions of the Islamic Republic' Constitution. However, they have saddled Iran with extraordinary financial obligations on the one hand, and exposed its oil fields to the long-range negative effects of short-term extensive exploitation, on the other. Under the terms of these agreements, Iran has no role in the determination of the amount of initial investment for exploration or its timetable. Furthermore, foreign oil companies, assured of high returns on their short-term investments, have no incentive to enter into long-term contractual agreements with the Islamic Republic, which would inevitably pave the way for the transfer of the latest drilling and exploitation technologies to Iran.

## A Review of Iran's Judicial System

*Morteza Nasiri*

With the establishment of the Islamic Republic of Iran, judicial institutions and the administration of justice were subjected to drastic changes mandated by the provision of Republic's Constitution. The shi'ite clergy, which for nearly seven decades--since the victory of Iran's constitutional movement in 1907--had been deprived of its traditional control of Iran' judicial system, recouped its lost authority. Revolutionary courts that gradually took over the administration of justice consisted of Islamic jurists of undefined hierarchy. The Islamic code of retribution, and Islamic criminal procedure, for the first time, supplemented the Islamic civil law that had already been in force.

The structural changes in the Iranian legal system, particularly in civil and criminal codes of procedure, have resulted in substantial flaws in the administration of justice. They have, furthermore, transformed the judiciary power, once a relatively independent and secular institution, into a pliable instrument for the realization of political and ideological objectives of the regime. Public confidence in due process of law, in the impartiality and effectiveness of the Iranian courts, has thus been severely tested. Perhaps as importantly, the resulting incompatibility of the Islamic judicial system with international legal standards has further discouraged badly needed foreign investment in Iran.

## A Comparative Survey of Iran's Foreign Policy

*Shireen Hunter*

The fundamental transformation of Iran's political and economic structures following the establishment of the Islamic regime, and the abrupt rejection of paradigms that had long influenced Iran's pre-Revolutionary international stance, greatly affected the content, priorities and style of Iran's foreign policy. Some of the traditional components of Iran's national interest, particularly rapid economic growth, fast-paced modernization process, and maximization of the country's international standing and prestige were also abandoned by the new regime. Once in power, the revolutionary leaders redefined Iran's national interest primarily in terms of the prerequisites for the entrenchment of Islamic values within the society and the export of an Islamist model of government.

Compared with the relatively successful record of the Pahlavi era, in terms of the protection and advancement of Iran's national interest, the record of the Islamic regime in the first decade of its existence seems to have been marked mostly by a series of failures. In its second decade, however, a number of factors provided the impetus for a reappraisal of the regime's foreign policy objectives. In fact, after the last presidential election, the regime's "reformist" faction has attempted to couch its foreign policy in terms of Iran's conventional national interest. However, these changes in the rhetoric and discourse of the Islamic Republic of Iran do not yet seem to represent a definitive consensus by the regime's leaders on how to alter Iran's international behavior or priorities. A decisive change in the course of Iran's foreign policy, therefore, must await the outcome of the current and deepening struggle for power among the regime's competing factions.

## The Salient Features of the Educational System

*Saeed Paivandi*

The establishment of the Islamic Republic of Iran ushered in a new era in the country's educational system. In an attempt to neutralize the impact of decades old modern educational values and institutions, the new regime embarked on the course of Islamization of Iranian schools. Thus,

## A Perspective on Iran's Post-Revolutionary Political Economy

*Jahangir Amuzegar*

The bleakest spot on the Islamic Republic's twenty one-year performance record, and a constant threat to its survival, has been the economy. Downgraded by the regime's founding father as unworthy of revolutionary pursuit, and described in the 1979 Constitution as "not an end in itself, but a means intended only to contribute to the attainment of the ultimate goal, namely, "a movement toward God," the post-revolution Iranian economy has remained the regime's Achilles' heel Striving in vain to find an "Islamic model" which could put an end to what the revolutionaries called "crass materialism" and "consumerism," the national economy has been managed in an ad hoc, improvised, and inconsistent manner. An unstable mixture of capitalism, populism and pragmatism with some ornamental Islamic topping has served as its anchor. As a result, the economy has moved from one crisis to another in an almost uninterrupted course.

Thus, the consensus among domestic and foreign observers remains that Iran's economy is now in worse shape than it was before the revolution. Judged by official statistics, all common indicators of economic health show negative signs. Per capita income is one-third less, income gaps among households has widened; economic growth is lower; inflation is higher; unemployment and underemployment are more extensive. Furthermore, the economy's slow growth, double-digit unemployment, double-digit inflation, and continued fiscal deficits, are accompanied by publicly acknowledged shortages of housing, classrooms, teachers, health clinics, and vital prescription drugs; significant air and water pollution; considerable soil erosion; and alarming deforestation.

## Iran's Economy: The Barren Years

*Fereydoon Khavand*

From the very outset, the Islamic Republic, in total disregard of the post-World War II experience of socialist and developing countries, opted for an economic model that rejected privatization and distanced Iran form an increasingly interconnected global economy. Thus in a failed pursuit of the outdated goal of economic self-sufficiency, it deprived the country of

the inflow of both capital and technology. It was only in the second decade of its existence, and faced with the virtual collapse of Iran's once robust economy, that the regime was forced to embark on a series of economic reforms in order to bring Iran into the fold of the fast moving global economy. However, deep flaws in Iran's political structure and legal institutions stymied these reforms and kept Iran in the outer fringes of the world economy.

In fact, Iran's experience in the last decade has demonstrated that economic reforms by themselves are not likely to produce the intended results. In order to create an appropriate climate for economic restructuring and particularly for domestic and foreign investment, Iran's political structure, foreign policy priorities and legal system must also undergo substantial changes. The election of Mohammad Khatami to the presidency of the Islamic Republic has not so far brought any changes in Iran's economic landscape. He has been relatively clear on the importance of the expansion of civil society in Iran and the necessity of "dialogue between civilizations." However, his economic objectives and strategy are shrouded in mystery.

## Iran's National Interest and Buy-Back Oil Agreements

*Parviz Mina & Farrokh Najmabadi*

The Islamic regime's mismanagement of the economy has not spared Iran's oil industry. Indeed, the regime's shortsighted and irrational policies have adversely affected the performance and prospects of this once efficient and most profitable industry. Within the past two decades, Iran, which was once the world's fourth largest producer, and second leading exporter, of oil, has nearly lost its influential role in OPEC. More importantly, due to inappropriate production practices and inability to implement projects for increasing production capacity and secondary recovery, Iran's oil fields have been seriously and perhaps irrecoverably damaged. Furthermore, the initial decision of the Islamic Republic to cancel all of Iran's oil agreements concluded prior to the revolution, not only forced Iran to pay compensation to foreign oil companies but also eventually led to the conclusion of the so-called buy-back agreements. These agreements, that ignore many of the most common and internationally accepted provisions of oil agreements, have patently been detrimental to Iran's national interest.

# THE ORAL HISTORY COLLECTION

## OF THE

## FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

Edited by Gholam Reza Afkhami

and Seyyed Vali Reza Nasr

With a Foreword by

Elizabeth B. Mason

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

## Iran and the Islamic Republic in Historical Context

*Gholam Reza Afkhami*

History is directional though ironic and chaotic. The Constitutional Revolution of 1906 established a set of ideals, including individual freedom, gender parity, economic development, and political democracy, to which Iranians aspired, although, objectively, they did not possess the structural characteristics necessary for its materialization. Iranians then set out on an epic struggle to prepare themselves for those ideals. By the time of the Islamic Revolution, they had achieved significant progress in the economic, social, and cultural realms. They were ready for a genuine participatory political system based on the ideals of 1906. Instead, they ended up with the opposite--a political system based on a totalitarian view of "life," seeking to reeducate them to think and behave according o its version of Islam. Since then, the clash between the demands of the slamic Republic's encompassing ideology and the objective diversity of he social base resulting from historical change has defined the ramework of "macro-politics" in Iran, including the parameters of intra-ystem struggles. These clashes, historically mandated, will continue ntil the political system achieves the characteristics needed for an ptimal operation of the society.

In the meantime, Iran's progress has been seriously hampered nd its capabilities diminished in most fields identified as significant for lobal engagement and competitiveness at the threshold of the 21st entury. To measure the extent of the damage dynamically, we need to ok at reasonable scenarios of development projected from the existing ends before the revolution and the opportunity cost to the country of the omestic and foreign policies adopted and pursued by the Islamic epublic.

*A Persian Journal of Iranian Studies*
*Published by the Foundation for Iranian Studies*



The Foundation for Iranian Studies is a non profit, non political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code

**The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.**

All contributions and correspondence should be addressed to
Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.
**Telephone: (301)657-1990**



**Annual subscription rates (4 issues) are: $40 for individuals, $25 for students and $70 for institutions**

The price includes postage in the U.S. For foreign mailing add $6.00 for surface mail. For airmail add $... for Canada, $22.00 for Europe, and $29.50 for Asia and Africa.

**single issue: $12**

## Contents

*Iran Nameh*
Vol. XVII, No. 4 & Vol. XVIII, No. 1
Fall 1999/Winter 2000

# Iran Since the Islamic Revolution

Persian:

Articles
Book Reviews



English:

Iran and the Islamic Republic in Historical Context
*Gohlam Reza Afkhami*
A Perspective on Iran's Post-Revolutionary Political Economy
*Jahangir Amuzegar*
Iran's Economy: The Barren Years
*Fereydoun Khavand*
Iran's National Interest and Buy-Back Oil Agreements
*Parviz Mina & Farrokh Najmabadi*
A Review of Iran's Judicial System
*Morteza Nasiri*
A Comparative Survey of Iran's Foreign Policy
*Shireen Hunter*
The Salient Features of the Educational System
*Saeed Paivandi*
A Survey of the Development of Local Councils
*Asghar Schirazi*
Urbanization, Migration and the Politics of Protest
*Farhad Kazemi & Lisa Reynolds Wolfe*

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

Persian Journal of Iranian Studies

# Iran Since the Islamic Revolution

Iran and the Islamic Republic in Historical Context
*Gohlam Reza Afkhami*
A Perspective on Iran's Post-Revolutionary Political Economy
*Jahangir Amuzegar*
Iran's Economy: The Barren Years
*Fereydoun Khavand*
Iran's National Interest and Buy-Back Oil Agreements
*Parviz Mina & Farrokh Najmabadi*
A Review of Iran's Judicial System
*Morteza Nasiri*
A Comparative Survey of Iran's Foreign Policy
*Shireen Hunter*
The Salient Features of the Educational System
*Saeed Paivandi*
A Survey of the Development of Local Councils
*Asghar Schirazi*
Urbanization, Migration and the Politics of Protest
*Farhad Kazemi & Liza Reynolds Wolfe*

Vol. XVII, No. 4, Vol. XVIII, No. 1, Fall 1999 & Winter 2000